۲۹۶۴۴

جلد اول

مواهب علیّه

۲۸۸۸۸

یا

تفسیر حسینی (بفارسی)

تصنیف بزرگترین دانشمند سدهٔ نهم هجری کمال الدین حسین کاشفی

با تصحیح و مقدّمه و حاشیه نگاری

سیّد محمّد رضا جلالی نایینی

حق چاپ و تقلید محفوظ و مخصوص است به

کتابفروشی و چاپخانهٔ اقبال

هدیه با جلد عالی ۲۵ ریال

مرداد ماه ۱۳۱۷

شاه ما زنده و جاویدان باد

پهلوی شاه بزرك ایران — آنکه این کشور از او بستان است
از خدا زیستنش را خواهیم — تا که خورشید جهان تابان است

شاد باش و بخوشی روز گذار
که نگهدار تنت یزدان است

در عهد سلطنت شاهنشاه اسلام پناه **اعلیحضرت همایون رضا شاه پهلوی شاهنشاه بزرك ایران خلد الله ملکه و سلطانه**

تفسیرمواهب علیه تصنیف بزرگترین دانشمند سدهٔ نهم هجری، کمال الدین حسین بن علی کاشفی سبزواری برای نخستین بار در ایران چاپ و پخش گردید.

ما پاداش زحمات خودرا که در چاپ این کتاب متحمل شده‌ایم از خداوند متعال همواره صحت و سلامت اعلیحضرت همایون شاهنشاه و والا حضرت همایون ولایت عهد و خاندان سلطنتی را خواستار و آرزومندیم.

(سید محمد رضا جلالی)

اهداء کتاب

این تفسیر که ترجمه و شرح کتاب آسمانی ماست به پیشگاه **والاحضرت همایون ولایت عهد عظمی** تقدیم میشود که همچون پدر تاجدار خویش پشتیبان کشور وآئین وفرهنك ایرانند.

طهران ـ مرداد ماه ۱۳۱۷ خورشیدی

(سید محمد رضا جلالی)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

پوزش از مقام کفالت وزارت معارف

اکنون که مسند وزارت معارف بوجود دانشمند دانش پرور ، حامی ارباب علم و هنر، **جناب آقای مرآت** آراسته وزیور یافت این بندهٔ گمنام که اعتراف بنادانی و کم مایگی خویش دارم تفسیر **مواهب علیه** را بترتیبی که مشاهده میشود گرد آورده ، باشد که **جناب آقای کفیل وزارت معارف** برصافی آئینهٔ جمال خود نگریسته برزلات من خامهٔ عفو و اغماض کشیده پوزشم را دریذیرند.

بزرگان خرده بر خردان نگیرند . . . . . .

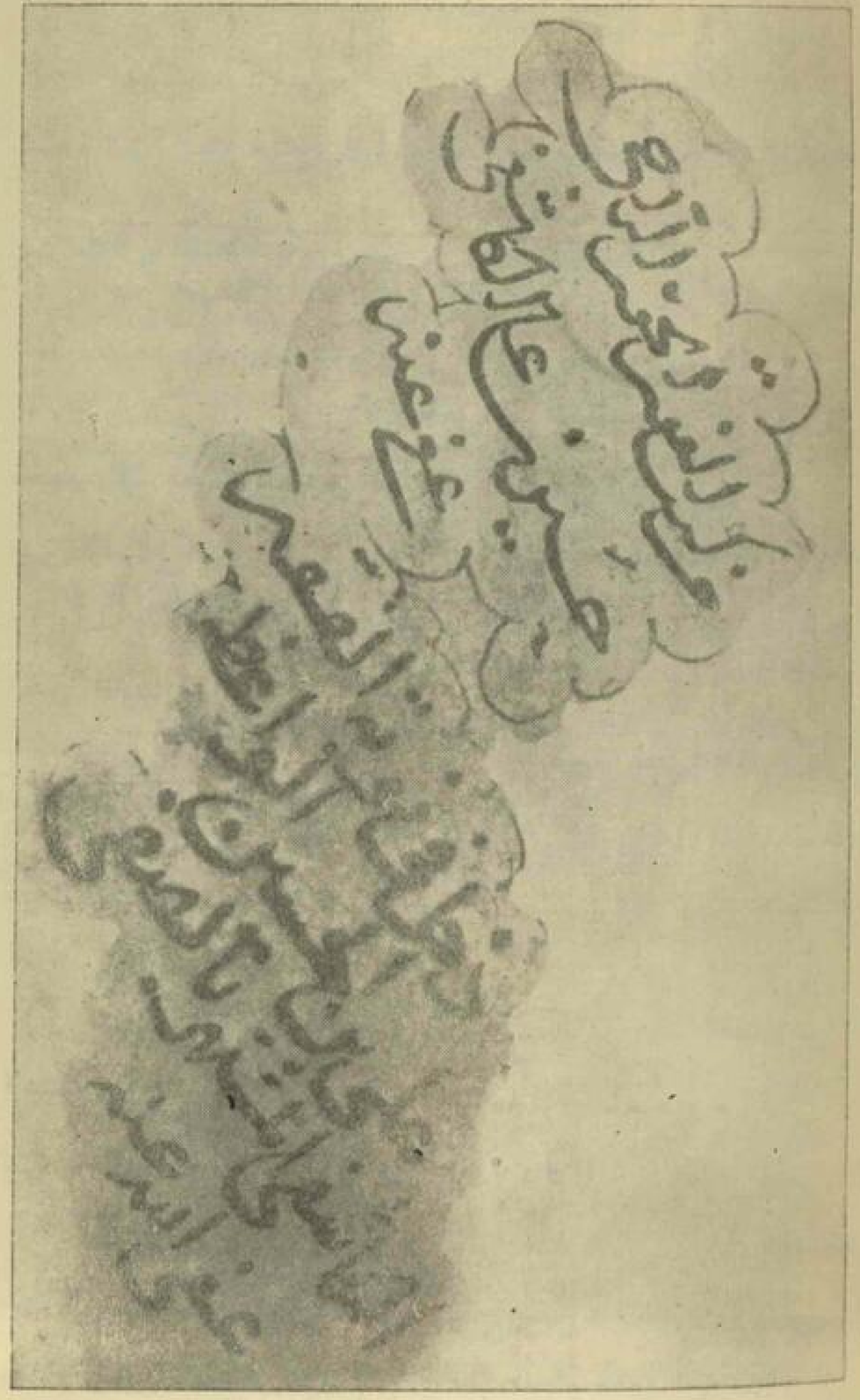

عکس بالا از پشت کتاب شرح چغمینی متعلق بکتابخانه ملك برداشته‌شد

عکس خط کاشفی و فخرالدین علی فرزند ارجمندش که در برگ شمارهٔ ٥ نگریسته میشود ازپشت کتاب شرح چغمینی برداشته شده‌است

این کتاب نفیس متعلق است بکتابخانهٔ ملی ملك و در پشت برگ آن غیر از کاشفی وفخرالدین علی چند نفر دیگر از بزرگان ایران بیادگار خط نوشته اند که نوبت بنوبت این کتاب بآنها رسیده .

نام اصلی این کتاب **الملخص فی الهیئه** است که ماتن آن **محمود بن محمد بن عمر چغمینی الخوارزمی** است که بسال ٧٤٥ بدرود زندگانی گفته وشارح آن **صلاح‌الدین موسی بن محمد بن محمود** معروف به **قاضی زاده رومی** است که وفاتش در اواسط قرن نهم اتفاق افتاده .

قاضی زادهٔ رومی این شرح را برای **میرزا الغ بیك** بسال ٨١٥ باتمام رسانید و هم وی آنگاه که میرزا الغ بیك رصد میساخت با غیاث الدین جمشید **ومعین الدین کاشانی** در ترتیب رصد خانه و زیج الغ بیکی شرکت داشته است .

غیرازشرح‌قاضی‌زاده رومی‌چندشرح‌دیگربر کتاب **الملخص فی الهیئه** نوشته شده که توضیح آن شرح ها ازعهدهٔ ماخارج است (رجوع شود به کشف الظنون جلد ٢ ص ١٦-٥١٧)

ما در اینجا که گفته ایم عکس خط کاشفی را از پشت شرح چغمینی برداشته ایم مقصودمان شرحی است که قاضی زادهٔ رومی برآن نوشته و این شرح از شروح دیگر معروفتر و مشهورتر است .

درآمد تفسیر مواهب علّیه

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

سپاس بیشمار خداوند بخشایندهٔ بخشایشگری را سزاست که بدانش قدیم خویش پدید آور گیتی است و آفرینندهٔ هرچه در آنست

و درود بی‌پایان برروان حضرت سرور کاینات ، **محمدبن‌عبدالله** صلی الله علیه وعلی آله الاطهار وصحبه الابرار .

کتاب تفسیر حسینی یا مواهب علیه که جلد اول آن از چاپ بیرون آمده وبنظر خوانندگان محترم میرسد یکی ازبهترین تفاسیرممتازی است که بزبان فارسی برقرآن مجید نوشته شده . مصنف آن حسین بن علی کاشفی یکی از دانشمندان بزرك سدهٔ نهم هجری است که تألیفات‌او عموما بزبان فارسی ادبی نگاشته شده و برای اینکه از مؤلف نامبرده و کتب او معرفی بیشتری بشود و خوانندگان ارجمند وی را بخوبی بشناسند شرح حال و آثار کاشفی را بترتیب ذیل ایراد میکنیم :

الف) احوال کاشفی

ب) آثار کاشفی

ج) تفسیر حسینی یا مواهب علیه

الف ـ شرح حال کاشفی

لقبش کمال الدین ، نامش حسین و نام پدرش علی بود و کاشفی تخلص مینمود و چون بکار وعظ و خطابه میپرداخت به حسین واعظ مشهور و معروف شد

وی جامع علوم دینیه و عارف معارف یقینیه بود . در بسیاری از علوم مانند علم تفسیر و حدیث وعلوم ریاضیه و اعداد و نجوم بصیرت و مهارتی بسزا داشت .

برای ارشاد مردمان باصدائی خوش و آوازی بس دلکش و رسا بامر وعظ میپرداخت ودرفن خطابه و وعظ ویرا نظیر ومانندی نبود .

در نیمهٔ اول سدهٔ نهم هجری قمری در شهر **سبزوار** بگیتی آمد و بسال ۹۱۰ درمدینهٔ هرات بدرود زندگانی گفت .

خانوادهٔ کاشفی همگی پدر برپدر از مردم سبزوار بودند وکاشفی از بزرگان علماء واعیان این شهر بشمار است ، چندی درسبزوار بسربرد و زمانی نیز بکار وعظ در آنجا پرداخته مردم را هدایت و راهنمائی میفرمود وبا بیانات دلپذیر معانی عبارات بینات کلام الهی وغوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی را روشن ومبین میساخت .

پس از زمانی چند که بسبزوار بود ساز سفر آماده کرد و بطرف نیشابور و مشهد حضرت امام همام علی بن موسی الرضا رهسپار گردید و بگفتهٔ صاحب ریاض العارفین در نیشابور چندی بامر وعظ پرداخت وهم مدتی در مشهد زندگانی نمود .

در ماه ذیحجه سال ۸۶۰ که در جوار حضرت **امام رضا** علیه‌الصلواة والسلام بسر میبرد **سعد الدین کاشغری** را بخواب دیدکه وی‌را گفت زودباش وخودرا بمنزل ما برسان

(سعد الدین هنگام نماز پیشین روز چهار شنبهٔ هفتم ماه جمادی‌الاخر همان سال (سال ۸۶۰) بدرود زندگانی گفته بود) چون کاشفی

آن خواب را دید در جستجوی سعدالدین کاشغری برآمد و از مردم مشهد جویا شد که در این شهر سعدالدین‌نامی که‌پیشوای مردم باشدیافته میشود یانه ؟ مردم آندیار **سعدالدین مشهدی** را بوی نشان دادند .

چون کاشفی بخدمت سعدالدین مشهدی (۱) رسید دانست که این مرد نه آنست که او بخواب دیده .

پس‌از زیارت سعد الدین مشهدی در طلب سعد الدین کاشغری برآمد ، درهمان اوان قافلهٔ ازهری بمشهد دررسید و در آن میان چند نفر از آشنایان حسین‌کاشفی‌بودندکه ازهرات‌وارد مشهدطوس شدندبا آنها سخن‌ازسعدالدین‌کاشغری بمیان آورد گفتند درهری سعدالدین کاشغری مقتدای خلق بود وچندی پیش بدرود زندگانی گفت

دیری نگذشت که کاشفی ساز سفر هرات مهیا کرد و در هرات در سر آرامگاه **مولانا سعدالدین کاشغری** نامبرده بخدمت **نورالدین عبدالرحمن جامی** رسید و بخلوت واقعهٔ خود را بر او گفت ، مولانا جامی فرمود ترا چه تعبیری بخاطر رسیده است ؛ گفت من چنین تعبیر نمودم که در جنب مزار سعدالدین به هری بخاك سپرده خواهم شد .

مولانا جامی فرمود که تعبیر آن براین وجه بصواب نزدیك تر است‌که ترا با سعدالدین خویشاوندی ونسبتی پیش‌آید وبواسطه آن‌نسبت سببی نزدیك بوی خواهی شد .

---

(۱) سعدالدین مشهدی یکی از علماء مشهد بود ، وی در آن شهر بزهد وتقوی معروف ومشهور بود واهالی مشهدبوی معتقد بودند و مریدان بسیار داشت .

tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

درسال ۹۰٤ فخرالدین علی دختر خواجه اکبر(۱) معروف به خواجه کلان‌را که نبیرهٔ پسری سعدالدین کاشغری بود بزنی گرفت آنگاه کاشفی فرزند خودرا گفت آن واقعه که پیش ازاین بچهل سال دیده‌بودم این زمان تعبیر یافت.

کاشفی چون بهرات آمد ملازمت مولانا نورالدین عبدالرحمن‌جامی را بسیار مینمود و باشارت وی داخل در سلسلهٔ نقشبندیه شد و بایـن طایفه پیوست (۲)

در هرات بامر وعظ و خطابت و تألیف و تصنیف پرداخت و بـا شاهزادگان‌وبزرگان دربار هرات آمیزش همیکرد.

چون نوبت فرمانفرمائی و سلطنت به سلطان حسین میرزا بایقرا (جلوس ۸۷۳-۹۱۱ بدرود)رسیدبرمقام‌وشهرت‌کاشفی بیش‌ازپیش‌افزوده شدونزدبایقرا منزلت‌وتقربی‌بسزا حاصل‌کرد وهم‌وزیردانشمند دانش‌پرور وی یعنی نظام الدین امیرعلی شیرنوائی کاشفی را در امر تالیف وتصنیف

(۱) سعدالدین کاشغری را دو پسر بود یکی بنام خواجه‌اکبر معروف بخواجه کلان ودیگری بنام خواجه محمداصغر معروف‌به‌خواجه خرد و این دو تن از علوم ظاهری وباطنی بهرهٔ تمام داشتند وهر دو حافظ کلام‌الله مجید بوده‌اند.

(۲) صاحب **الانوار القدسیه فی مناقب سادة النقشبندیه** در کتاب‌خویش نام کاشفی را نیاورده وویراجزء پیروان این طایفه‌نشمرده است و میشاید که وی‌را داخل در این سلسله نمیدانسته چه اگر ویرا داخل در این سلسله میدانست از کاشفی نام برده بود ولی بطوری که دربالا گفته شد فخرالدین‌علی میگوید پدرم باشارت جامی بسلسله نقشبندیه پیوست.

تشویق مینمود و بکمك وتشویق این مرد بزرك کاشفی تألیفاف گرانبهائی بنام سلطان‌حسین‌میرزا وامیرعلی‌شیر وبعضی‌دیگرازبزرگان‌دربارهرات گرد آورد که در جای خود ازآنها یاد خواهیم کرد.

منصب وعظ و خطابه که در آن زمان مخصوص محدثین وعلمای بزرك بود درهرات بکاشفی داده شد.

بامداد روز آدینه در **دارالسیادهٔ سلطانی** بکار وعظ اشتغال‌داشت و پس از گذاردن نماز جمعه در **مسجد جامع امیرعلی شیر** خلایق را ارشاد وهدایت میفرمود.

روز سه شنبه **در مدرسهٔ سلطانی** وعظ میگفت و چهار شنبه را درسر آرامگاه **خواجه ابوالولید احمد** بوعظ میپرداخت وهمچنین در اواخر سنین عمر چندگاهی در حظیرهٔ **سلطان احمد میرزا** بـامر موعظت اهتمام بجای میآورد تابسال ۹۱۰ در بلدهٔ هرات مهر خاموشی برلب زده بسرای دیگر شتافت (۱)

تاریخ تولد کاشفی برای ما معلوم نیست لیکن زندگانی وی دراز بوده چنانکه درمقدمهٔ کتاب روضة الشهداء مینویسد: «بواسطهٔ کبر

(۱) یکی از محدثین‌معاصر کاشفی مولانا معین‌الدین بود که در مقصورهٔ جامع هرات بامر وعظ میپرداخت معین‌الدین از علمای بزرك هرات بود. وی درهنگام نصیحت‌مردم سخنان درشت برزبانش‌میگذشت وغیر ازمنصب وعظ مدت یکسال صاحب مقام قضا بود وبعد از مدت نام‌برده از این کار استعفا داد و از آن پس بکارقضا نپرداخت. از آثار قلمی این مرد کتاب معارج‌النبوه است. معین‌الدین بسال ۹۰۷ درگذشت.

pdf.tarikhema.org

سن و موانعی (۱) دیگر رایت فصاحت در میدان بلاغت برنمیتوانست افراشت و بطوری که خود دراول باب دهم این کتاب (روضة‌الشهداء) مینگارد از روز شهادت امام حسین تا تاریخ تألیف این کتاب قریب هشتصد و چهل وهفت سال میگذشته‌است (این کتاب را باید در سال ۹۰۸ یا قریب باین سال گرد آورده باشد چه از روز شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام تاهنگام تألیف این‌کتاب ۸۴۷ سال بوده‌است و میدانیم که شهادت آن حضرت در سال ۶۱ هجری بوده است بنابر این ۹۰۸=۶۱+۸۴۷ و در این سال یعنی ۹۰۸ کاشفی سالخورده و معمر بوده و بعد از این تاریخ دو سال دیگر میزیسته تا بسال ۹۱۰ درگذشته است) .

بنابر مندرجات بالا کاشفی باید در نیمهٔ اول سدهٔ نهم بدنیا آمده باشد زیرا درسال ۸۶۰ درمشهد مقدس(۲) چنانکه گفته شد بسر میبرده و در آنهنگام بود که **سعدالدین کاشغری** را بخواب دید و پس ازچند گاه بهرات رفت و کاشفی درسال ۸۶۰ معروف بوده میشاید سنین عمرش مابین ۸۲۰و۸۳۰یا کمی زیاده ازاین‌بوده است .

بدلیل آنکه چون کاشفی بهرات آمد از علمای آن دیار بشمار

(۱) در نسخهٔ خطی روضة‌الشهداً متعلق بدانشمند محترم آقای سید حسین فاطمی قمی چنین ضبط شده : « و بواسطه کبر سن دیگر رایت فصاحت در میدان بلاغت بر نمیتوانست افراشت » لیکن‌در نسخهٔ خطی کتابخانه ملی ملك که بسال ۹۳۹ نوشته شده « بواسطهٔ کبر سن و موانعی دیگر » ضبط گردیده است .

(۲) مراجعه شود به رشحات‌عین‌الحیات ص ۱۴۴-۱۴۵ چاپ‌هند

میرفت و تحصیلات خود را تمام کرده بود .

آئین و عقیدهٔ کاشفی

تذکره‌نویسان را دربارهٔ عقیدهٔ‌کاشفی خلاف است ، جمعی گفته‌اند که مذهب حنفی داشت وهم آورده اند که پیرو شافعی بود و این نسبت بسبب آنستکه چون بهرات آمد ملازمت جامی وصحبت امیرعلی‌شیرنوائی را اختیار فرمود .

صاحب ریاض العلماء مینویسد که وی در هرات و سایر بلاد ماوراء النهر بتشیع و رفض مشهور بود و در سبزوار و سایر بلاد شیعه نشین بتسنن و تحنیف معروف .

عبارت صاحب‌ریاض‌اینست: «ویقال‌انه‌کان متهم فی‌هرات وسایر بلاد ماوراءالنهر بالتشیع والرفض و فی سبزوار و سایر بلاد الشیعه بالتسنن والتحنیف‌و خاصة من‌جهت صحبة‌الامیرشیرعلی‌السنی ومصاهرته‌من‌المولی جامی‌حتی‌انه‌کان ذات‌یوم فی کاشان او سبزوار و هویعظ و یذکر ویفسر (۱) لهم القرآن‌الی‌ان‌وصل‌القول الی نزول جبرئیل‌علی‌الرسول فقال ذلك المولی‌ان‌جبرئیل‌نزل‌علی‌النبی‌صلی‌الله علیه وآله الف مرة فقام واحد من أهل‌المجلس‌الوعظ فسئل عنه وهوعلی المنبرفقال کم مرة نزل علی علی علیه‌السلام‌فتحیرالمولی‌المذکورفی‌الجواب‌لانه‌ان‌قال‌لم ینزل‌کان‌عوام الناس تقولون انه لماکان من اهل السنة انکر لذلك نزول جبرئیل علی علی

(۱) صاحب‌ریاض‌العلماً قصه‌را که ذکر میکند تردید دارد که‌در کاشان اتفاق افتاده یابسبزوارواقع‌شده‌ولی‌مؤلف‌مجالس‌المؤمنین این‌واقعه‌را نسبت باهل سبزوار میدهد واگر این واقعه بکاشان اتفاق‌افتاده باشد وی بعراق هم سفر کرده است .

tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

علیه السلام وان قال نزل علیه فلم یرد بذلك نص لان نزوله من خواص الانبیاء فخطر بباله ان قال نزل علیه الفی مرة ..... الخ »

قاضی نورالله شوشتری حکایت کاشفی را بسبزوار نسبت داده و تصریح میکند که این اتفاق بسبزواررخ داد.

اکنون ماسطری چند از مجالس که مربوط باین حکایت است در اینجا نقل میکنیم:

« مؤلف این کتاب در وقتی که در مشهد مقدس بتحصیل علوم وتکمیل نفس شوم اشتغال داشت ازبعضی اعیان آن دیار شنیده که چون کمال الواعظین مولانا حسین کاشفی سبزواری جهت نظم بعضی از مصالح دنیا داری بدار السلطنهٔ هرات رفت و مدتی بعذاب صحبت میر علی شیر مشهور گرفتار گردیده و بدام هم دامادی ملا جامی پای بند شد مردم سبزوار بدگمان شدند و چون بعد از مدتی بوطن مالوف مراجعت نمود اهالی آنجا در مقام امتحان او بودند تا آنکه روزی مولانای مذکور درجامع سبزوار بمراسم وعظ وتذکیر اشتغال داشت پیر مردی از محبان سبزوار عصا بردست گرفته برپای منبر مولانا بایستاد و میخواست که از او سؤالی نماید که کاشف حال اعتقاد مظنون او باشد اتفاقا در آن اثنا برزبان مولانا جاری شد که دوازده هزار مرتبه حضرت جبرئیل برحضرت پیغمبر علیه السلام نزول نمود؛ پیر سبزواری چون آن سخن شنید فرصت یافته بمولانا گفت بگو که جبرئیل چند مرتبه برحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نزول نمود؛ مولانا چون بدگمانی اهل سبزوار را درحق خود فهمیده بود ومیدانست که آن پیر بااو درمقام نکته گیری وامتحانست متحیر ماند که اگر گوید جبرئیل برحضرت امیر نازل شد بظاهر دروغ

گفته باشد و اگر گوید نازل نشد سبزواریان که محبان فدائی خاندانند نسبت تسنن براو خواهند بست و آن پیر صافی ضمیر عصای تعزیر بر سر اوخواهد شکست؛ آخر صفای اعتقاد امداد مولانا نموده در جواب گفت که بیست و چهار هزار بار برحضرت امیر نزول نمود؛ دیگر بار آن پیر گفت که جهت خوش آمد سخنی برزبان میآری یادلیلی براین مدعی داری مولانا گفت دلیل آنستکه حضرت پیغمبر علیه السلام فرمود **انا مدینة العلم و علی بابها** پس هرگاه جبرئیل دوازده هزار بمدینه در آمده باشد باید که بیست و چهار هزار بار در رفتن و بیرون آمدن بآن حضرت که باب مدینه است وارد شده باشد. »

از حکایتی که قاضی نورالله ذکر فرمود مستفاد میشود که حضرت کاشفی پس از رفتن بهرات باز بسبزوار مراجعت نموده است لیکن بار دیگر بهرات برگشت و هم در هری بدرود زندگانی گفت و در آنجا بخاك سپرده شد.

شهرت کاشفی در هرات و بلاد ماوراء النهر بتشیع بیشتر بسبب آنکه وی از مردم سبزوار بود چه اهالی این شهر از روزگاران دراز بطرفداری و پیروی علی علیه السلام و خاندان وی شهرهٔ هردیاری بوده و اهل سنت را دشمن میداشتند.

حضرت جلال الدین مولوی در مثنوی معنوی اشارت فرموده

سبزواراست این جهان ومردحق اندراینجا ضایع است وممتحق

علاوه براین کاشفی مردی بود منصف وهمواره ازحقیقت طرفداری میکرد نه همچون نادانان اهل سنت منکر فضائل و مناقب علی علیه السلام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

وخاندان اوبود و نه همچون‌دستهٔ ازشیعیان غالی‌مینمود ازاینروگروهی سنیش خواندند و جمعی ویرا شیعی دانسته اند

مؤلف مجالس المؤمنین و صاحب ریاض العلماء و دیگر تذکره نویسان درکتب خویش آورده‌اند که وی‌را قصیده ایست در مدح‌حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و در روضات الجنات و ریاض العلماء و مجالس المؤمنین دو بیت از آن قصیده بنظر رسید و آن دو بیت عبارتند از :

ذریتی سؤآل خلیل خدا بخوان وز لا ینال عهد جوابش بکن ادا
گردد ترا عیان که امامت‌نه‌لایق‌است آنرا که بوده بیشتر عمر در خطا

عبارت صاحب ریاض بقرار ذیل است :

« و کان قد یتکلم بالشعر ایضا من جملة قصائدة اللتی قالها فی مدح علی علیه السلام هذان البیتان منها :

ذریتی سؤآل خلیل خدا بخوان .. . . . .
. . . . . » . . (۱)

(۱) توضیح این مطلب بر سبیل اجمال آنکه حضرت ابراهیم علیه‌السلام از پروردگار درخواست مینماید که از ذریت من آمامان که پیشوای مردمان وراهنمای بندگان باشند بیاور حق سبحانه در جواب وی میفرماید که نرسد عهدمن یعنی خلافت وجانشینی من بگروه‌ستمکاران و چون شرك اعظم ستم ها وظلم‌ها بشمار است چنانکه درکلام الهی است که **ان الشرك لظلم عظیم** بنابراین آنکه او زمانی چند بت‌پرست بوده است لایق امامت وجانشینی وولایت خدا در زمین نیست‌وامامت

صاحب‌ریاض‌ومؤلف‌روضات الجنات میفرمایندکه تشیع کاشفی نزد ما آشکار و روشن و هویداست .

فخرالدین علی در کتاب **رشحات عین الحیات** مینویسد که پدرم باشارهٔ جامی داخل درسلسلهٔ نقشبندیه گردید وچون سلسلهٔ‌نقشبندیه از متصوفانی هستند که پیرو اهل سنت میباشند اگر کاشفی باین طایفه پیوسته باشد تشیع او معنی نخواهد داشت چه این سلسله سنی مذهب بوده اند (مراجعه شود به ص۱۰)

مجملا چه در زمان حیات و چه بعد از مرك کاشفی گفتگو ها دربارهٔ عقیدهٔ وی بوده است .

طرز نگارش کاشفی همان روش نگارش اهل سنت است لیکن باید دانست که چون وی ملازمت جامی و صحبت امیر علی شیر نوائی را اختیار کرده بود نمیتوانسته است در تألیفات خویش خود را شیعه قلم داد کند و در نوشتن روش دیگری گزینند چه امیر علی شیر نوائی در مذهب سنت بی نهایت متعصب بود و زیاده بر کتاب

ووولایت‌عهدی خدا کسی را سزاست که بخداوند شرك نیاورده باشد اگرچه خلفاءثلاثه رضی‌الله تعالی‌عنهم پس‌از ایمان آوردن بخدا و پیغمبر وی ظالم بالفعل نبوده اند لیکن باعتبار ما مضی نسبت شرك را بانها میتوان داد وآیهٔ راکه در شعر بالا کاشفی اشارت بان کرده این است : « **و اذابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماما قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین** »

(سورهٔ بقره آیه ۱۲۴)

tarikhema.org

روضة الشهداء در آن عصر ممکن نبوده است چیزی در بارهٔ علی و خاندان او نوشت خاصه که کاشفی نزد اهل سنت در هراتِ و بلاد ماوراء النهر برفض و تشیع معروف بوُد زیرا وی ازمردم شهری‌است که همه طرفدار آل علی و خاندان او بودند و در بارهٔ طرفداری و محبت مردم سبزواراباهل‌بیت‌قصه‌ها وحکایت ها درکتب تواریخ وسیر وجزآن مسطوراست از آنمیانه :

درتذکرهٔ هفت اقلیم . امین‌احمد رازی دوحکایت از مردم‌سبزوار نقل میکند که یکی از آنها قصه ابوبکر سبزوار است که حضرت مولانا جلال‌الدین رومی قدس سره‌الشریف نیز در کتاب مثنوی آنرا یاد کرده وبعد از این ابیاتی چند از مثنوی در اینجا نقل خواهیم کرد

نخست سطری چند از تذکرهٔ امین احمد رازی که مربوط بقصه ابوبکر سبزواراست نقل میکنیم :

« مردم آن‌دیار بمذهب شیعی‌اشتهار داشته‌اند واز**سلطان‌ملکشاه** یا **سلطان محمد خوارزمشاه** (۱) میآورد (۲) که وقتی متوطنان آن مکان را در رفض مخاطب و معاتب داشت وایشان انکار کردندفرمود که اگر راست میگوئید و عقیده شما درست است بصدق قول خود ابوبکر نامی از ولایت خود پیدا سازید تا شما را باور داریم ایشان بسیار تردد

(۱)حضرت مولوی‌قصهٔ ابوبکرسبزواررا نسبت به سلطان محمد خوارزمشاه میدهد

(۲) این حکایت‌را صاحب تذکرهٔ هفت اقلیم از تاریخ معین‌الدین اسفزاینی ذکر مینماید .

کردند کم یافتند آخرالامر ابوبکر نامی را در غایت ضعیفی ونحیفی‌یافتند و بر زبر تخته نهاده پیش سلطان آوردند ، سلطان در خشم رفته گفت این چیست نه مرده و نه زنده .

عرض کردند سلطان معذور دارند که درولایت ما «**ابوبکر** بهتر از این نمیشود »

حضرت مولانا جلال‌الدین دردفتر پنجم مثنوی‌قصهٔ ابوبکرسبزوار را آورده و ا کنون بیتی چند از آن حکایت یاد کرده میشود :

قصه ابوبکر سبزوار

شد محمد الب الغ خوارزمشاه — در قتال سبزوار پر تباه
تنگشان آورد لشکر های او — اسپهش افتاد در قتل عدو
سجده آوردند پیشش کالامان — حلقه‌مان‌در گوش کن‌وابخش‌جان
هرخراج و هر صله که بایدت — آن زما هر موسمی افـزایدت
جان ما آن تواست ای شیر خو — پیش ما چندین امانت باش کو
گفت نرهانید ازمن جان خویش — تا نیاریدم ابوبکری به پیش
تا مرا بوبکر نام از شهرتـان — هدیه نارید ای رمیده امتان
بدروم‌تان همچو کشت ای‌قوم‌دون — نی‌خراج استانم ونی هم فسون
بس جوال زر کشیدندش براه — کزچنین شهری ابوبکری‌مخواه
کی ابوبکری بود در سبزوار ؟ — یا کلوخ خشك اندر جویبار ؟
روبتابید از زر وگفت ای مغان — تا نیـاریدم ابوبکر ارمغان
هیچ سودی نیست کودك نیستم — تا بزر و سیم حیران ایستم
تا نیاری سجده نرهی ای زبون — گر به پیمائی تو مسجد رابکون

منهیان انگیختند ازچپ‌وراست — کاندرین ویرانه بوبکری کجاست
بعد سه روز و سه شب کاشتافتند — یك ابوبکر نزاری یافتند
ره‌گذر بود و بمانده از مرض — دریکی گوشهٔ خرابی پرحرض(۱)
گوهری اندرخرابی بی‌عرض(۲) — خون دل بررخ فشانده ازمرض
خفته‌بود اودریکی کنجی خراب — چون بدیدندش بگفتندش شتاب
خیز کین‌سلطان ترا طالب‌شده‌است — کز توخواهد شهر ما ازقتل‌رست
گفت اگر پایم بدی یا مقدمی — خود براه خود بمقصد رفتمی
سوی شهر دوستان میراندمی — اندراین دشمن کده کی ماندمی
تختهٔ مرده کشان افراشتند — بر کتف بوبکر را برداشتند
جانب خوارزمشه جمله دوان — میکشیدندش که تا بینند نشان
سبزوار است‌این‌جهان و مرد حق — اندراینجاضایعست‌وممتحق(۳)
هست آن خوارزمشه شاه جلیل — دل همیخواهد ازاین‌قوم رذیل
گفت لاینظر الی تصویرکم — فابتغوا ذی‌القلب‌فی‌تدبیرکم (٤)
من زصاحب دل کنم در تو نظر — نی به نقش سجده و ایثار زر
تو دل خود را چو گل پنداشتی — جستجوی اهل دل بگذاشتی
دل‌که گرهفتصدچواین هفت‌آسمان — اندر او آید شود حالی نهان

(۱) از بیماری واندوه گداخته شده (۲) اسباب و متاع
(۳) نیست‌وباطل وضایع شده
(٤) اشاره بحدیث لاینظر الی صورکم ولکن ینظر الی‌قلوبکم خداوند میفرماید نگاه نمیکنم بزیبائی‌چهره ورخسار بلکه نگاه من‌بدل های شماست یعنی دل پاك وصاف را دوستر دارم تا زیبائی صورت

این چنین دل ریزها را دل مگو — سبزوار اندر ابوبکـری مجو
صاحب دل آینه شش رؤ بود — حق دراو ازشش‌جهت ناظرشود
هرکه اندر شش جهت دارد مقر — کی کند در غیرحق یکدم نظر
گر کند رد از برای او کند — ور قبول آرد همو باشد سند
هیچ بی او حق بکس ندهد نوال — شمهٔ گفتم من ازصاحب وصال
موهبت را بر کف دستش نهد — وزکفش آنرا بمرحومان دهد
با کفش دریای کل را اتصال — هست بیچون و چگونه بر کمال
اتصالی که نگنجد در کلام — گفتنش تکلیف باشد والسلام
صد جوال زر بیاری ای غنی — حق بگوید دل بیار ای منحنی

. . . . . .

(نقل از دفتر پنجم مثنوی معنوی)

وهم در کتاب تذکرهٔ هفت اقلیم وارد است که:

« سبزواری جهت هیمه خریدن بسرراه هیمه کشان رفت، اول کسی‌که رسید پرسید چه نام داری؟ گفت **ابوبکر**؛ برنجید و او را بایذای بگذرانید: هیمه کش دیگر آمد؛ از او پرسید گفت **عمر**، او را بآزار تمام روان کرد؛ دیگری رسید، از او پرسید، گفت **عثمان**؛ اورا نیز عذر خواست؛ همچنین از دیگری نام پرسید، گفت **علی**، سبزواری گفت ای پیشوای اهل اسلام، در هیزم کشی نیز پس ماندهٔ»

ازدو قصهٔ بالا معلوم‌شدکه تاچه اندازه اهالی‌سبزوار درمذهب‌تشیع متعصب‌وغالی بوده اند.

tarikhema.org

گفتار در بیان خویشاوندی کاشفی با مولانا عبدالرحمن جامی

تذکره نویسان را در اینکه کاشفی داماد جامی بوده و یاهمداماد وی ویا اینکه خواهر جامی را بزنی گرفته است خلاف است .

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین مینویسد که :

«حسین کاشفی سبزواری جهت نظم بعضی ازمصالح دنیاداری بدارالسلطنهٔ هرات رفت و مدتی بعذاب صحبت امیر علی شیر مشهور گرفتار گردید و بدام همدامادی ملا جامی پای بند شد (۱) »

میرزا عبدالله اصفهانی معروف بافندی در ریاض العلماء مینگارد که : حسین کاشفی مصاهرت (دامادی) جامی را در هرات پذیرفت .

ترجمهٔ عبارت صاحب ریاض العلماء اینست :

« کاشفی درهرات وسایر بلاد ماوراءالنهر متهم بتشیع ورفض میبود و در سبزوار و دیگر شهر هـای شیعه نشین معروف بتسنن و تحنیف وتشفع (۲) شده بود این نسبت بویژه ازجهت همنشینی باامیرعلی شیر و دامادی وی بامولی جامی بود »

مرحوم رضا قلی خان هدایت در **ریاض العارفین** آورده که کاشفی « در هرات با مولانا جامی ملاقات کرد و مصاهرت جـامی را پذیرفت و مولانا فخرالدین علی ازاو متولد شد » .

---

(۱) مراجعه شود به ص۱٤ از همین مقدمه

(۲) برای مراجعه بعبارت مؤلف ریاض مراجعه شود به ص ۱۳ مقدمه .

صاحب **روضات الجنات** مینویسد که خواهر جامی را کاشفی بحبالهٔ خویش درآورد .

عبارت صاحب روضات الجنات این است :

« وتزوج فی تلك الایام بها علی اخت المولی عبد - الرحمن الجامی »

بطوری که دربالا گفته شد قاضی نورالله مینویسد کاشفی همداماد جامی بودلیکن فخرالدین علی پسر کاشفی درکتاب **رشحات عین الحیات** (صفحهٔ ۱٤٥ چاپ هند) در ضمن ذکر شرح حال جامی میفرماید:

« چون راقم این اوراق را در ماه شعبان سنه اربع و تسعمـائه بخدمت خواجه کلان ولد بزرگوار حضرت مولانا سعدالدین قدس سره نسبت مصاهرت واقع شد و به بندگی قبول کـردند خدمت (۱) والد علیه‌الرحمه گفتند آن واقعه که من پیش ازاین بچهل سال دیده بودم این زمان تعبیر یافت »

از عبارت فوق چنین فهمیده میشود که تاسال ۹۰٤ کاشفی را با خانوادهٔ سعدالدین کاشغری خویشاوندی حاصل نشده بود

بعلاوه در آخر شرح حال جامی فخرالدین علی تصریح میکند که خواجه کلان را بیش از دو دختر نبود که یکی بحبالهٔ جامی درآمد و دیگری بهمسری من اختصاص یافت وباین عبارت مینویسد که :

« مخفی نماند که خدمت **خواجه کلان** ولد بزرگوار حضرت **مولانا سعدالدین کاشغری** قدس سره دو صبیه داشتند که یکی بحبالهٔ

---

(۱) خدمت را بمعنای جناب استعمال میکرده اند .

بحضرت مخدوم (یعنی جامی) درآمد ودیگری حوالهٔ راقم این حروف شد و در این معنی گفته شده بود :

قطعه

دو کوکب شرف از برج سعد ملت و دین
طلوع کرد برآمد بسان در ز صدف
از آن یکی بضیا گشت بیت عارف جام
وز این حضیض وبال صفی شد اوج فلك
(رشحات عین الحیات ص ۱٦۲)

بنابر نوشتهٔ بالا همداماد جامی فخرالدین علی پسر کاشفی است نه خود کاشفی و بطور قطع صاحب مجالس المؤمنین در اینمورد براه خطا رفته و اشتباه کرده است و پدر را بجای پسر همداماد جامی دانسته است .

چنانکه باز نمودیم مؤلف **ریاض العارفین** مینویسد که کاشفی دختر جامی را بزنی گرفت و از وی فخرالدین علی بوجود آمد .

باید دانست که اگر جامی‌را تنها یك زن بوده این قول هم‌باطل است زیرا فخرالدین علی نمیتواند خواهر مادر خود را بگیرد و اگر بخواهیم این قول را قبول کنیم باید معترف شویم که جامی را غیراز دختر خواجه کلان زنی دیگر بوده تا از وی فخر الدین علی بوجود آمده باشد .

ما را عقیده اینستکه این قول هم ارزش صحیحی ندارد زیرا در رشحات مذکور است که ازدخترخواجه کلان جامی را چهار پسر بود

وغیراز این چهار پسرفرزند دیگری به جامی نسبت نداده است ، بنظر ما بطوری که صاحب روضات مرقوم داشته کاشفی خواهر جامی رابهمسری گرفت و از آن فخرالدین علی بوجود آمد ، چه در همه جا فخر الدین علی جامی را میستاید و آنرا بنام مخدوم میخواند و جامی نیز نسبت بفخر الدین علی کمال عطوفت و مهربانی را داشته مثلا تاریخ ولادت **خواجه صفی‌الدین‌محمد** را کلمهٔ « فخر » که لقب فخرالدین‌علی‌است اختیار کرد وپس ازفوت صفی‌الدین محمد تخلص‌صفی را بفخرالدین علی داد تا یادگار پسر ناکام خود باشد

فخرالدین علی مشهور به صفی

تنها فرزندی را که از کاشفی مورخان و تذکره نویسان نامبرده اند **مولانا فخرالدین** است‌که همچون پدر خویش ازعلماء ودانشمندان بزرك دربارهرات بشمار است وباکثر علوم زمان خود آشنائی وشناسائی داشته لیکن هرگز پایهٔ معلوماتش‌به‌کاشفی‌نمیرسید .

فخرالدین علی درسال ۹۰٤ باخاندان سعدالدین کاشغری‌وصلت کرد و دختر خواجه کلان را که نبیرهٔ پسری سعدالدین بود بزنی گرفت و بواسطهٔ این وصلت برشهرت و احترام و مقامش افزوده گشت . در مجلس‌عقد وی بزرگان نشستند وخواجه کلان خود نیز در آن مجلس بود ..و چون آوازهٔ این وصلت بگوش مریدان سعد الدین کاشغری که در اقطاربلادخراسان وماوراء النهر پرا کنده بودند رسید ، فخرالدین علی در سرتاسرآن بلاد معروف و مشهور شد

پس از فوت پدر امر وعظ و خطابه باو مفوض گردید. صاحب حبیب‌السیر مینویسد:

« در این تاریخ یعنی شهور سنه تسع وعشرین و تسعمائه (سال ۹۲۹) که این اجزا سمت ترتیب می یابد فرزند ارجمند **مولانا کمال‌الدین حسین**؛ **مولانا فخرالدین علی** قائم مقام والد بزرگوار خویش‌بوده صباح جمعه در مسجد جامع هرات که جامع اصناف‌فیوضات است، بنصیحت و ارشاد فرق عباد میپردازند والحق در آن امر باحسن وجهی و ابلغ صورتی رایت تفوق برامائل و افاضل میافرازند وازاقسام فضایل نیز بهرهٔ تمام دارند ... »

فخرالدین علی شعر نیز میگفته و صفی تخلص مینموده است و مثنوی محمود و ایاز را بروزن لیلی‌و مجنون منظوم ساخته چنانکه درحبیب‌السیر مینویسد:

« از منظومات مولانا فخرالدین علی محمود و ایاز که بروزن لیلی و مجنون است درسلك تحریر کشیده اند »

این رباعی از اوست:

ای مانده زبحر علم برساحل عین دربحر فراغت است وبرساحل‌شین
بردار صفی نظر ز موج کونین آنگاه زبحر باش بین النفسین

مؤلف‌ریاض‌العلماء وصاحب روضات‌الجنات‌ودیگر تذکره نویسان آورده اند که فخرالدین علی نیز مانند پدرش مذهب تشیع داشته لیکن تشیع او نزد ما محرز نیست زیرا وی پیرو مشایخ سلسلهٔ نقشبندیه بوده است و این سلسله همچنانکه یاد کرده ایم از اهل سنت و جماعت

میباشند بااینهمه محبت زیاد باهل بیت داشته است

فخرالدین علی تاسال ۹۳۹ میزیسته و در این سال در بیرون هرات وفات یافت و نعش او را بهرات آوردند (۱) ودرآنجا مدفون شد

آثار قلمی فخر الدین علی

فخرالدین علی مانند پدر با کثر علوم زمان خویش آشنائی‌داشت لیکن هرگز بپایهٔ کاشفی نمیرسید معهذا دربعض علوم آن عصر مهارت وتبحری بسزا داشت، علم حدیث را خوب میدانست، در انشاء خامه‌اش توانا بود، در وعظ و خطابه کلامی مؤثر داشت، و ازعلوم دیگر که در زمان او متداول بود بی‌بهره نبود.

کتب ذیل از او است:

۱ ـ **رشحات عین الحیات** ـ این کتاب مشهورترین ومهمترین آثار اوست و در شرح حال مشایخ و پیروان معروف سلسلهٔ نقشبندیه نوشته‌شده است. تاریخ اتمام این کتاب را لفظ **رشحات** یافته که‌بحساب جمل سال۹۰۹ میشود (یکسال پیش‌از بدرود زندگانی کاشفی رشحات را تمام کرده است.)

کتاب رشحات بزبان تازی وترکی ترجمه شده وچندین بار بزیور چاپ آراسته گردیده است.

۲ ـ **لطائف الطوائف** ـ این کتاب در قصص و حکایات‌ظریفه

---

(۱) در کتاب الانوار القدسیه فی مناقب سادة النقشبندیه برك شماره ۱۷۳ چاپ مصرسال۱۳۴٤ وارد است که:

« **وتوفی فی‌ظاهرهرات ونقل‌نعشه‌الیها و ذلك سنه تسع وثلاثین و تسعمائه** »

تدوین شده کتابی است بسیار مشهور و متداول وبچاپ نیز رسیده است

۳ ـ دیگر از مؤلفاتش کتاب **انیس العارفین** را نام باید بـرد که در نصایح و مواعظ و تفسیر آیات و اخبار و قصص و حکایات نوشته شده این کتاب را در زمان **سلطان شاه اسمعیل صفوی** و **شاه طهماسب** بنام یکی ازبزرگان حکام خراسان تألیف نموده است .

٤ ـ **حرزالامان من فتن الزمان** که در علم اسرار حروف و خواص و منافع آن و خواص آیات قرآن و آثار آن نوشته شده است

٥ ـ اسرار قاسمی را مختصر نموده و در رسالهٔ آنرا تدوین ساخته است .

اسرار قاسمی چنـانکه بیاید در علم سحر نوشته شده وپس از این جزء آثار کاشفی از آن یاد خواهیم کرد .

ب ـ آثار کاشفی

کاشفی با کثر علوم زمان خویش آشنائی کامل داشت و حتی در بیشتر آنها متبحر و متخصص و یگانهٔ زمانهٔ خویش بود .

هرگاه کسی بخواهد نام علمای هرعلمی را جداگانه در تذکرهٔ مخصوصی درج و ثبت نماید نا گزیر است نام کاشفی را در هریك از آنها بنویسد زیرا وی بغالب علومی که تا سدهٔ نهم معمول بـود اطلاع کامل و شناسائی تام داشت .

در علم تفسیر و حدیث و علوم ریاضیه و اعداد و نجوم بصیرت و و مهارتی بسزا داشت وکسی را باوی یارای برابری نبود .

مولانا غیاث‌الدین خواند میر در کتاب خلاصة‌الاخبار درترجمت حال کاشفی این‌عبارات آورده میگوید :

« مولانا کمال الدین حسین واعظ از اصناف علوم معقول و انواع فنون منقول فائده و بهرهٔ تمام دارد و حالیا در دیار خراسان مفسری مانند آنجناب نمیتوان یافت ..... الخ »

صاحب ریاض العلماء در کتاب خویش مینویسد :

« المولی کمال‌الدین حسین‌الواعظ الکاشفی السبزواری ثم‌الهروی البیهقی و تارة یعرف بالبیهقی الکاشفی الصوفی الشاعر الادیب المنشی الفاضل‌العالم الفقیه‌المحدث المفسر،الجامع لاکثرالعلوم، حتی‌لعلوم‌السحر والاعداد والنجوم وعلم اسرار الحروف والجفر وغیر ذلك ، وله فی‌کل فن تالیفات . . . »

مؤلف روضات الجنات درحق وی چنین آورده :

« حسین بن علی‌الواعظ الکاشفی البیهقی السبزواری کان جامعا للعلوم الدینیه ، عارفا بالمعارف الیقینیه ، کاشفاً عن الاسرار العرفانیه ، واقفاً علی‌السرائرالافنانیه ، معلماً فی‌مضامین الغرائب من‌العلوم، ومسلما فی‌التفسیر والحدیث والریاضی‌والنجوم ، عادم العدیل، فی‌ارشاد الخلائق بحسن‌التقریر . . . الخ»

قاضی نورالله شوشتری قدس سره الشریف در مجالس المؤمنین میفرماید : «مجموعهٔ علوم دینی وسفینهٔ معارف یقینی‌بود ، از علوم‌غریبه مانند جفر و تکسیر و سیمیا آگاه ، و درفن نجوم صاحب دستگاه بود ،

نفسی با تاثیر و عبارتی دلپذیر داشت ، در بلاغت فصیح عهد و مسیح مهد وسحبان زمان وحسان دوران بود ودرسایر علوم نیز بامثال واقران دعوی برابری مینمود . . . الخ »

عموم صاحبان تذکره که نام کاشفی‌را زیور برگهای کتاب‌خویش ساخته ، نوشته اند که وی با کثر علوم زمان خویش بهرهٔ وافر و شناسائی کامل داشت و این دعوی از مؤلفات کاشفی کاملا روشن و هویدا میگردد چه ویرا در انواع علوم واصناف فنون تالیفات بسیاراست که هریك را در نهایت خوبی ودرستی مطالب والفاظ گرد آورده است

آنچه از مصنفات وی را ضبط نموده اند در پائین یاد کرده خواهد شد :

۱ ـ تفسیر

کاشفی را چهار تفسیر است بشرح ذیل :

الف ـ **جواهرالتفسیر لتحفةالامیر** این تفسیررا که بایدتفسیربزرك نامید برحسب اشاره و دستور وپشتیبانی **نظام‌الدین امیرعلی‌شیرنوائی** وزیر دانشمند دانش پرور سلطان حسین میرزا بایقرا (۸۷۳ـ۹۱۱) تدوین وتصنیف‌نموده‌است .

در سال ۸۹۰ جلد نخستین آنرا باتمام رسانید ودر آخر سورهٔ آل عمران که مجلد اول بآن ختم میشود تاریخ اتمام آنرا نگاشته وبمدح و نام امیر علی شیر نوائی بسخن خاتمه میدهد وچنین مینویسد :

« بدستیاری توفیق الهی و مددکاری تأیید نامتناهی مجلد اول از کتاب **جواهر التفسیر لتحفة الامیر** سمت اتمام وصفت أختتام پذیرفت

و اتمام باقی مجلدات از اعانت حضرت واجب العطیات مرجو است و مأمول و هوالمسئول و منه موهب کل سئول .

گر نیاید حساب عمر بسر — فکنم طرح دفتری دیگر
ور به یاران رسید نامهٔ من — بس همین نامه نقش خامهٔ من
نامهٔ من خط امانم باد — روشنی بخش آن جهانم باد
چون بتاریخ «فیض» گشت تمام — فیض آن باد تا قیامت عام
وانکه برنامش این رقم زده ام — در ثنایش همیشه دم زده ام
کامکاری است بس عظیم الشأن — متوجه بطور درویشان
دارد از روی بیشی و پیشی — با بزرگی طریق درویشی
گام بر گام اولیأ دارد — صفت جمع اصفیا دارد
گر بظاهر مقدم امر است — در رهٔ عشق همدم فقر است
. . . . . .
اوست حالی نظام دولت و دین — بوی آراسته همان و همین
یارب از لطف بینهایت خویش — بهره ور دارش از عنایت‌خویش
نامش از عدل و شرع دار بلند — بدهش دولت ابد پیوند

دلش از فیض خود گرامی دار
نام او تا بحشر نامی دار

(اشعار بالا از آن خود حضرت کاشفی است)

و پس از اشعار فوق باین جمله مجلد نخست ختم میشود «ولله‌الحمد فی‌الاخرةو الاولی والسلام علی من اتبع الهدی .»

بطوری که کاشفی نگاشته است بر آن بوده که باقی مجلدات را پس از اختتام جلد اول تدوین سازد وبسال ۸۹۲ شروع بتألیف جلد دوم این کتاب نمود لیکن انجام آن دربوتهٔ توقف ماند و موفق باتمامش نشد وبجای آن تفسیر مواهب علیه را بنام امیرعلی شیر تألیف وتدوین ساخت.

بالجمله بعد از اینکه جلد اول را باتمام رسانید و بسال ۸۹۲ شروع بنوشتن جلد دوم نمود، تألیف آنرا بتأخیر انداخت و اکنون نسخهٔ که متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی است بآیهٔ ۸٤ ازسورة النساء ختم میشود و در حاشیهٔ آن نوشته شده که چون حضرت مصنف این تفسیر را باینجا رسانید ختم حیات نمود و داعی حق را اجابت فرمود.

مؤلف فهرست رضوی نوشته که کاشفی بیش از قسمتی از سورهٔ نساء را موفق بتفسیر نشده است

صاحب کشف‌الظنون (جلد ۱ ص ٤۰۸) مینویسد: «جواهر التفسیر مشتمل بر تفسیر زهراوین(۱) است لمولی حسین کاشفی»

مؤلف کشف‌الظنون ازجلد دوم آن اطلاعی نداشته ونمیدانسته است که کاشفی قسمتی از جلد دوم را نیز تألیف کرده است.

جواهرالتفسیر بهترین ومفصل ترین تفاسیر کاشفی است، جای بسی تأسف

---

(۱) زهراوان - نام سورة البقره و سورهٔ آل عمران است
(اقرب الموارد ج ۱ ص ٤۷۸)

است که این تألیف نفیس را نتوانسته است بپایان برساند وعمر وی یاری نکرد که فیض باقی مجلداتش خاص وعام را مستفیض نماید.

روش نگارش کاشفی در این تفسیر همان روش اهل سنت است لیکن در آن کلمات علماء وعرفاء وشعراء را بسیار یاد کرده این تألیف گرانبها را با چاشنی عرفان و کلمات اخلاقی بزرگان و اشعار سخنگویان بهم آمیخته ارزش آنرا بیش از بیش نموده است.

درصدر جواهر التفسیر مقدماتی ترتیب داده است مشتمل برفوائد کثیره که در غیر آن کتاب کمتر یافته میشود و اصل کتاب نیز متضمن مقاصد عالیه و احادیث نادره و دارای لطایفی است که قلوب خداوندان بصیرت را بآن کتاب راغب و مایل میگرداند.

در اول این کتاب علوم متعلق بعلم تفسیر را ایراد نموده و آن بیست و دوعلم است که آنها را در چهار فصل مذکور داشته است بقرار پائین:

اصل نخستین - در چهار عنوان و دراین اصل از فضائل کلام‌الله و نامهای آن و مباحث حدوث و جز آن سخن گفته است.

اصل دوم - در بیان جامعیت قرآن و چگونگی انشعابات علوم از آن در پنج عنوان.

اصل سوم - در ذکر الفاظیکه میان مفسران معمول است در هشت عنوان.

اصل چهارم - درمطالب متفرقهٔ که شناختن آنها در علم تفسیر لازم است

و این اصل شامل شش عنوان است.

اکنون برای اینکه روش نگارش و طرز بیان کاشفی و طریقهٔ تفسیر آن در این کتاب برای خوانندگان ارجمند معلوم شود تنها یك آیه را از جلد اول جواهر در این مقدمه نقل و درج میکنیم:

برای نمونه آیهٔ شریفهٔ: « الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس والله یحب المحسنین. » نقل میشود « **الذین** »، پرهیزکاران، آنانند که بیشایبهٔ تعلق باغراض واعواض «**ینفقون**» نفقه میکنند « **فی السراء** » درآسانی «**و الضراء**» ودرسختی مراد همهٔ احوالست، چه انسان بهیچ وجه خالی از مضرتی یا مسرتی نیست، و گفته اند **سراء** طیب نفس است و **ضراء** کراهت طبع یعنی بطوع ورغبت نفقه در راه خدای فرو نگذارند و اگر نیز برنفس ایشان شاق گذرد خیر خود از مردم باز ندارند، یامراد توانگریست ودرویشی، توانگران بآنچه صلاح دانند و درویشان بآنمقدار که توانند؛ (بعضی از صحابه و تابعین به نیم خرما وبدانهٔ انگور تصدق کرده اند، **والقلیل عندالله کثیر**.)

مصرع

حق اندك پذیر است و بسیار بخش

ای عزیز صدقه از توانگران چندان نیکو نباشد که از درویشان زیرا که باوجود احتیاج بادیگری مواسات کردن کار مجاهدان میدان فتوت و صدرنشینان ایوان مروت است و**حکیم خاقانی** اشارت بدین معانی میفرماید:

بیت

چو درویشی بدرویشان نظر به کن که قرص خور

بعوری کرد عوران را فنك (۱) پوش زمستانی

و بباید دانستکه مردمان در انفاق چهار نوعند، یکی آنکه در سعت عیش نفقه کنند و در تنگی معیشت در سخا فرو بندند و چنین کس نزد اهل روزگار معذوراست. دوم آنکه در وقت فقر بامید خلف صدقه دهند و در زمان غنا از بیم احتیاج مهر بر در کرم نهند و این کس از طریقهٔ توکل دور است. سوم آنکه نه در فراخ دستی خیرکنند و نه در تنگدستی و این لئیم ترین انام است. چهارم آنکه درهر دو حال دست سخاوت برگشاید و این کریم ترین خاص و عام است؛ وبعضی **سراء وضراء** را برگرانی و ارزانی حمل کرده اند یعنی در زمان گرانی بهمان نوع انفاق نمایند که در وقت ارزانی، و شادی و غم نیز گفته اند، نه غرور و سرور ایشان را از خیر باز دارد، و نه بار اندوه ایشانرا از آن کار ستوه سازد، یا در هرآسانی عمل چنان سلوك نمایند که در تن آسانی عمل، یا انفاق کنند در عرسها و ماتمها، یا در صحت و مرض.

فقیه ابواللیث فرموده که در حال حیات دست نفقه بگشایند و

---

(۱) **فنك**، بفتح اول ودوم وسکون کاف، نام جانوریست بسیار موی که از پوستش پوستین سازند وگفته‌اند نوعی ازپوست‌باشد که از پوست سنجاب گرمتر واز سمور سردتر است ومعانی دیگری هم دارد (برهان قاطع)

در زمان وفـات بخیری وصیت فرمایند ، یا مراد نفقه ایست که منفق را شاد گرداند چون نفقهٔ اهل و اولاد ، و آنکه موجب ملال بود چون نفقه بر اضداد و حساد ، یا نفقه برتوانگران کنند چون ضیافات وهدیات و آنچه به تنگدستان و محتاجان دهند از صدقات و زکوات و حقیقت آنستکه **سراء** در مقابلهٔ غم مستعمل باشد و **ضراء** در برابر نفع اینجا ایراد لفظین مختلفین افادهٔ آن میکند که هریك دلیل مقابل خود بود و استدلال کنند برآنکه درعموم اوقات متوجه اند بتأسیس مبانی خیرات و این کار خواص است که نفقه کنند مال را برمواسات و بدن را برعبادات و دل را برکمال مراعات و روح را برصفای حالات و سرّ را برانوار مشاهدات یعنی همه را دربازند وبی‌خود بااو درسازند .

بیت

هرچه داری برای او درباز تا بسوی خودت کند درباز

در **حقایق نجمیه** آورده که « ایشان نفقه کنندگانند مکونات را درطلب مکون » « **و الکاظمین الغیظ** » ، وفرو خورندگانند خشم را ، و انتقام نا کشندگانند باوجود قدرت .

ای درویش خشم فرو خوردن آدمی را بدرجهٔ صدیقیه رساند .

در احادیث آمده که هرکه شربت ناخوشگوار خشم را نوش کند و در وقت زبانه زدن آتشِ غضب خود را از گفتن ناصواب خاموش سازد درج دل اورا از جواهر امان و ایمان پرسازند .

در تفسیر **ینابیع** بروایت قتاده آورده ، که وقتی ملازمان جناب نبوت و خادمان رسالت مآب فتوت ، بحضور آنحضرت صلی الله علیه و

آله و سلم تعریف قوت شخصی میکردند که درهیجاء رجولیت ومعرکهٔ فحولیت ، عیاری است دلاور ، و بوقت مقاتلهٔ رجال و محاربهٔ ابطال ، جگرداری با کر و فر ؛ برلفظ مبارك نبوی صلوات الله علیه در جواب قائل این چنین گذشت ، که شما را خبر دهم بعیاری که از این مرد قویتر است ؟ گفتند بلی یارسول الله ؛ گفت آن مردی باشد که او را دشنام دهند و از شدت آن جفا فوارهٔ خشم او در غلیان آید وهواجس نفس اماره و وساوس شیطان ستمکاره آغاز هیجان کند و او بقوت خردمندی آب رضا بر آتش خشم ریخته ، گردن غیظ نفس را بشکند ، وابلیس شماتت جوی بی‌آبروی‌را از اوج مراد بحضیض‌حرمان درافکند ، این مرد مردی باشد ازمقاتلان صف کارزار ومبارزان میدان کفارقویتر

بیت

مردی گمان مبر که بزور است و پردلی
با خشم اگر برائی دانم که کاملی

آورده اند که نا کسی **امام اعظم**(۱) را طپانچهٔ زد ؛ امام‌فرمود که من هم توانم که طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم برآنکه با خلیفه شکایت توکنم اما نکنم ، و میتوانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت الله بنالم ولی ننالم ، ومیسرم میشود که درقیامت کمر خصومت تو بر میان‌بندم و داد خود بستانم ، و این نیز نمیکنم . و شرط کردم که اگر فردا مرا رستگاری باشد بی تو قدم در بهشت ننهم .

---

(۱) امام‌اعظم لقب نعمان‌بن ثابت‌معروف به‌ابوحنیفه است(مراجعه شود به‌ذیل ص ۵۵ تفسیر)

ومناسب همین حکایت است آنکه **شیخ مصلح الدین سعدی** روح الله روحه آورده :

بیت

یکی بربطی در بغل داشت مست — بشب برسر **شیخ شبلی**(۱) شکست
چو روز آمد آن نیك مرد سلیم — برسنگدل برد یك مشت سیم
که دوشینه معذور بودی ومست — ترا و مرا بربط و سر شکست
مرا به شد آن زخم وبرخواست بیم — ترا به نخواهد شد الا بسیم

از آن دوستان خدا بر سرند
که از خلق بسیار بر سر خورند

دراخبار آمده است که ازحضرت عیسی علیه السلام سؤآل کردند که سخترین همهٔ چیز ها چیست ؟ جواب داد که خشم خدای ؛ گفتند بچه چیز از غضب الهی ایمن توان شد ؟ فرمود که بترك غضب خویش ؛ والیه اشار **المولوی** فی **المثنوی** :

گفت عیسی را یکی هشیار سر — چیست در هستی زجمله صعبتر
گفتش ای جان صعبتر خشم خدا — که ازآن دوزخ همی لرزد چو ما
گفت ازاین خشم خدا چه بود امان — گفت ترك خشم خود اندر زمان
ترك خشم وشهوت وحرص آوری — هست مردی ورك پیغمبری(۲)

( ) در اغلب نسخ خطی و چاپی بوستان بیت بالا چنین ضبط است :

یکی بربطی دربغل داشت مست — بشب بر سر پارسائی شکست

(۲) بیت آخرین رااز حکایت دیگری دراینجا وارد ساخته است دنبالهٔ حکایت بالا اشعار ذیل است :

صفت دیگر مر متقیانرا عفو است کما قال :

« **و العافین** » و عفو کنندگانند « **عن الناس** » از بندگان و درم خریدگان یا از ستمکارانی که به نیش جفا دلهای ایشانرا ریش کنند، یا از دل آزارانی که در غیبت جز به بدگوئی و عیب جوئی ایشان نفس نزنند یا از سفیهان بدکیش که بمشافهه طریق سفاهت و وقاحت فرو نگذارند ، یا از غریمان درویش که قدرت بر ادای وام ندارند واصل آنستکه عام گیرند بنسبت مجموع آنها که مستحق عقوبت انـد و عفو بهترین صفتی است آدمیانرا چه خاصیت او آنستکه دل را ازمرتبهٔ ایمان بدرجهٔ احسان رساند .

عزیزی فرموده که دشوار ترین نیکوئیها آسان گرفتن بدکاریست **ان الله عفو یحب العفو** ، مرد تمام آنستکه ازهرکه زلتی به نسبت خود مشاهده نماید و قدرت انتقام بر آن داشته باشد، زلات او را بعفو تلافی و تدارك فرماید و قواعد معاذیر مجرم را اگر چه از روش صدق دور بود بحکم **فاجعل العفو عنه شکر القدرة علیه** (۱) ممهد وراسخ دارد

✡ کظم غیظ است ای پسر خطا مان — خشم حق یاد آور ودر کش عنان
پس عوان که معدن این خشم گشت — خشم زشتش از سبع هم در گذشت
چه امید استش برحمت جزمگر — باز گردد زان صفت آن بد گهر
گرچه عالم راز ایشان چاره نیست — این سخن اندرضلال افکنده نیست
چارهٔ نبود جهان را از چمین — لیك نبود آن چمین ماء معین

(۱) سپاس ازقدرت وتوانائی خودرا بر زبان رسانیدن باشخاص عفو ازآنها قرار بده (یعنی شکر هرچیزی بنحوی است وشکر قدرت بگذشت از تجاوز مردمان است نسبت بخود)

سخن یکی از **خلفاء عباسیه** است که اگر مردمان بدانند که ما را ازشربت عفو چه لذتی بکام جان میرسد ، **لتقربوا الینابالجنایات**(۱) بیشبهه جز تحفهٔ جرم و جنایت را وسیلهٔ تقرب مانسازند چه اگرگناه کردن خردان‌کاری بزرك است ، اما تجاوز بزرگان خرده دان ، و از جرایم ایشان مرتبه ایست بزرگتر از حد گمان

بیت

چو بدبینی زخلق و در گذاری — گشایند آن زمان هردر که‌داری
کسی در عالم تحقیق شد مرد — که باخود جنك وباخلق‌آشتی کرد
بزرگان را نباشد خرده گیری — فرشته خوی شو تاسك نمیری
مشوچون ابر باهرکس ترش‌روی — چوباران هرچه‌می‌بینی فروشوی
اگرچه دامنت را میدرد خار — توگل باش ودهان پرخنده میدار

ای درویش ، عفو را منشأ ایست نزد محققان ، و آن رؤیت‌مصدر افعال است هرگاه سر **والله خلقکم وما تعملون** بردل صاحب بصیرتی روشن گردد ، داند ادواترا در صدور افعال از ایشان مدخلی نیست و اینجا نکتهٔ **یا وتدلم تشقنی** ؟ و جواب سل من یدقنی (۲) بر ارباب

(۱) هرآینه نزدیکی میجویند بما بوسیلهٔ جنایات (یعنی جنایت را وسیلهٔ تقرب خود بما قرار میدهند)

(۲) یا وتد لم‌تشقنی قال‌سل من یدقنی این تمثیل دراثبات جبر گفته میشود ومعنی فارسی آن اینکه : ای میخ چرامرامیشکافی؟ گفت بپرس ازکسیکه مرا میکوبد (یعنی اختیار دردست من نیست ومن جز آلتی بیش نیستم)

سعدی فرماید :

گرچه تیر ازکمان همی گذرد — ازکماندار بیند اهل خرد

اشارت مخفی نخواهد بود « **والله** » ، و خدای که نیکو کار است ، « **یحب المحسنین** » ، دوست میدارد نیکوکارانرا .

بهترین اقسام احسان آنستکه با بدکاران خود نیکوئی کنند ، و اگر نه نیکی با نیکوکاران بازرگانی است .

ای عزیز ، این آیه جامع جمیع جهات احسان است بجهت آنکه احسان با غیر یا بایصال نفع است بدو ، یا بدفع ضرر از او ، و اول که رسانیدن منافع است یا بمال باشد ، یا بعلم ، و انفاق شامل همه است ، و ثانی که باز داشتن مضار است ، یا در دنیا باشد بآنکه اسائت او را بمثل آن مقابله نکند ، و آن کظم غیظ است ، یا در آخرت که ذمهٔ او را از مطالبهٔ بری سازد ، و آن عفو است ، وبا احسان اعظم درجات‌ثواب حاصل توان کردکه محبت‌است پس هرکه جامع این‌صفات‌باشد ازدولت محبوبیت بهره مند خواهد بود .

و در **تیسیر** آورده که روزی نوباوهٔ بوستان ولایت و باکورهٔ(۱) باغستان هدایت ، سبط نبی و نجل ولی **حسین بن علی علیهما السلام** با جمعی مهمانان برسر خوانی نشسته بودند ؛ خادمش باکاسهٔ آش گرم بمجلس درآمد و از غایت دهشت پایش بحاشیهٔ بساط برآمد کاسه برسر شاهزاده افتاد و بشکست و آشها بررخسار مبارکش فرو ریخت ؛ **حسین علیه السلام** ، از روی تادیب ، نه از راه تعظم وتعذیب در او نگریست ، برزبان خادم جاری شد ، « **الکاظمین الغیظ** » ؛ حسین فرمود که خشم

(۱) باکوره مؤنث باکور است ، جمعش بواکیر وباکورات ، وباکوره بمعنای میوهٔ نوبر ونورس ونوباوه است .

فرو خوردم ؛ خادم گفت « **والعافین عن الناس** » ؛ حسین جواب داد که ازتو عفو کردم ؛ خادم تتمهٔ آیت برخواند که « **والله یحب المحسنین** سبط رسول در مقابله گفت از مال خود آزادت کردم و مؤنت معیشت تو برذمهٔ کرم خود لازم گردانیدم.

بیت

بدی را مکافات کردن بدی — بـر اهل صورت بود بخردی
بمعنی کسانیکه پی برده اند — بدی دیده و نیکوئی کرده اند

ای عزیز بهشتی که صفت عظمت او مذکور شد معداست ازبرای متقیان » (نقل از تفسیر جواهر التفسیر (خطی) (۱))

ب ـ **جامع الستین** یا **تفسیر سورهٔ یوسف** ـ این کتاب‌دارای یك مقدمه وشصت فصل میباشد وچون آیات این سوره را در ٦٠ فصل فراهم آورده آنرا جامع الستین خوانده است.

جامع الستین تفسیری است تاریخی و اخلاقی و عرفانی و در آن آیاتی چند از سور دیگر بمناسبت وارد ساخته وباشعار شعراء نیز تمسك جسته بأروش بسیار خوبی این کتاب را تدوین وتصنیف نموده است.

آغاز آن:

« الحمدلله الخالق الاکبر والصلوة علی سید البشر وشفیع المحشر

(۱) این نسخه که تعلق دارد بکتابخانهٔ استاد دانشمند ما جناب آقای دکتر سنجابی [استاد علم حقوق در دانشگاه طهران] دارای یك سرلوحهٔ بسیار خوبی است و هم نسبة کم غلط و با خطی خوب نوشته شده.

والسلام علی حاکم الصراط و ساقی الکوثر و آله الطاهرین الاطهر »

این تفسیر مانند تألیفات دیگر کاشفی بفارسی نوشته شده است.

ج ـ **مختصر الجواهر** تفسیر دیگری که کاشفی بفارسی برقرآن مجید نوشته مختصر الجواهر است و گفته اند این تفسیر دارای بیست هزار بیت است (این تفسیر دیده نشد) و هم این تفسیر تا آخر قرآن میباشد.

د ـ **مواهب علیه** شرح این تفسیر را در مبحث جداگانهٔ ذکر خواهیم کرد وپس از این بیاید.

۲ ـ روضة الشهداء

این کتاب را بدستور و اشارهٔ و امر سید **مرشد الدین عبدالله** معروف به سید میرزا که بگفتهٔ صاحب ریاض العلماء یکی ازشاهزادگان بود در سال ۹۰۸ یا نزدیك باین سال تألیف نمود.

میرزا عبدالله اصفهانی مشهور بافندی (صاحب **ریاض العلماء**) مینویسد که کاشفی این کتاب را در سال ۸٤۷ هجری قمری تألیف کرد (۱).

لیکن چنانکه نگاشته شد این کتاب را در سال ۹۰۸ تألیف کرده وتاریخ تألیف آنرا در اول باب دهم این کتاب بتصریح مینویسد مبنای اشتباه صاحب ریاض از اینستکه کاشفی نوشته است از

(۱) شگفت آور است که بااینکه صاحب ریاض مینویسد که این کتاب را در اواخر عمر تألیف نموده بااینحال تاریخ تألیف آنرا سال ۸۴۷ نوشته است.

روز شهادت امام حسین تاتاریخ تألیف این کتاب که قریب ۸٤۷سال است هرگاه که محرم نو شود رقم تجدید این ماتم برصفحات قلوب هوا داران اهل بیت سید انام علیه السلام کشیده میگردد » مؤلف ریاض العلماء مبنای این تاریخ را ازسال هجرت گرفته است درصورتیکه کاشفی بتصریح مینویسد که « قریب ۸٤۷ سال از روز شهادت حضرت امام حسین میگذرد » و علاوه براین در مقدمهٔ این کتاب کاشفی مینگارد که بواسطه کبر سن و موانعی دیگر رایت فصاحت در میدان بلاغت برنمیتوانست افراشت و اگر بسال ۸٤۷ این کتاب را تمام کرده باشد دراین سال وی باید سالخورد وپیر باشد و بااین فرض کاشفی باید در نیمهٔ دوم قرن هشتم بدنیا آمده و تاسال ۹۱۰ در این گیتی درنك کرده باشد وچنانکه از نوشته خود او برمیآید ودر روضة الشهداء باخامهٔ خویش رقم زده این کتاب را بسال ۹۰۸ یا قریب باین سال (مقصود از کلمهٔ قریب اینکه کاشفی مینگارد قریب به ۸٤۷ سال از روز شهادت امام حسین میگذرد و چون وی بسال ٦۱ شهید شد چون با ۸٤۷ جمع گردد ۹۰۸ سال تمام‌نمیشود بلکه نزدیك به سال ۹۰۸بوده است) گردآورده است (۱)

روضة الشهداء را در ده باب و خاتمهٔ فراهم آورده است این کتاب در شرح رحلت حضرت رسول و فاطمه وامیرالمؤمنین و امام حسن و بویژه در احوال شهادت حسین علیه السلام است .

کتاب روضة الشهداء کتابی است بس معروف لیکن بیشتر روایات

(۱) مؤلف ریاض العلماء مینگارد که تشیع کاشفی از روش نگارش این کتاب با مراعات جانب تقیه آشکار وهویداست .

این کتاب از کتب غیر مشهوره گرفته شده است .

کتاب روضة الشهداء افضولی (محمدبن سلیمان بغدادی امامی شاعر) که بسال ۹۷۰ وفات یافته ترجمه بترکی نمود وآن ترجمه را **حدیقة السعداء** نام نهاد .

فضولی در آن ترجمه گوید در اصل تألیف این کتاب روضة الشهداء را پیروی کردم وفوائدی چند ازدیگر کتب بدان ملحق ساختم پس آن کتابی مستقل گردید .

ونیز **جامی قیصری** روضة الشهداء را ترجمه نموده و آنرا به **سعادت نامه** موسوم ساخت ودر آن ترجمت گوید من دراین تألیف روضة الشهداء را پیروی کردم جز آنکه من آیات و احادیث را در خلال حکایات ایراد کردم وهم‌از اشعار خود دراین کتاب یاد کردم وآنرا همچنان روضة الشهداء بر ده باب مرتب ومدون ساختم .

بنا بگفتهٔ محقق خوانساری (محمد باقر) ، مؤلف روضات الجنات روضة الشهداء نخستین کتابی است که در مقاتل بفارسی تصنیف شده ذکر این مصائب اهل بیت آن کتاب را تلقی بقبول نموده ، در رؤس منابر آنرا قرائت میکردند بدین سبب گروه ذاکرین بروضه خوان موسوم شدند زیرا درمنابر مصائب اهل بیت را از کتاب روضة الشهداء میخواندند ، پس از چندی هرآنکس که مصائب اهل بیت را مذاکره میکرد روضه خوان نامیده شد خواه از کتاب روضة الشهداء قرائت کند وخواه از دیگر مقاتل .

امروز این کتاب درنزد عام وخاص بسیار مشهور ومعروف‌است و بزیور چاپ نیز آراسته‌شده است.

۳ - شرح مثنوی

گویندهٔ مثنوی **مولانا جلال‌الدین محمد** پسر **سلطان العلماء بهاء الدین محمد ولد** پسر **حسین** پسر احمد خطیبی بکری بلخی است که خانواده اش پدر برپدر از بزرگان صوفیه و مشایخ بزرك آندیار بوده اند.

بهاء الدین ولد که به **سلطان العلماء** ملقب شده بود ازاقطاب بزرك صوفیهٔ خراسان است و شجرهٔ طریقت و خرقهٔ ولایتش به امام احمد غزالی(برادرحجةالاسلام امام محمد غزالی) می‌پیوست.

بهاء الدین‌ولد همزمان با سلطان **محمد خوارزمشاه** بود ؛ آوازهٔ کرامات وی دراقطار بلاد خراسان وماوراء النهرپیچید، ساعیان وحسودان نزد سلطان محمد خوارزمشاه زبان به بیهوده گشادند وپادشاه راازبهاءالدین‌رنجشی‌حاصل‌شد، بالاخره بسلطان‌محمدخوارزمشاه گفتند که بهاء الدین خلق را فریفته و شما را اعتباری نمیدهد؛ سلطان خوارزمشاه نزد بهاءالدین کس فرستاد که شما بلخ را بپذیرید ودستوری دهید تا ما باقلیم دیگر رویم زیرا دو پادشاه در یك اقلیم نگنجد ؛ بهاء الدین جواب داد که مملکت بشما ارزانی باد ما راه سفرپیش گیریم. پس‌ازاندك زمانی‌ساز سفرحجازآماده ساخت وبدانسو رهسپار شد، چون به نیشابور رسید **شیخ فریدالدین عطار** بدیدن بهاء الدین آمد و جلال‌الدین محمد را که درآنوقت خردسال و کودك بود دیدار کرد.

شیخ فرید الدین عطار در مجلسی که با بهاء الدین ولد همدیگر را ملاقات کردند و جلال الدین محمد را دید، گفت « زود باشد که این پسر آتش درسوختگان عالم زند » بهاء الدین ولد درنیشابور چندان درنك ننمود وراه خود پیش گرفت تاببغداد شد دراین سفر وی بهرشهر و دیار که میرسید مقدمش را گرامی و محترم میداشتند در بغداد با **شیخ شهاب الدین سهروردی** عارف بزرك دیدار نمود و از طریق کوفه بسوی بیت الله روان گردید و پس از گذاردن مناسك حج به **دمشق** رفت و از دمشق بروم آمد وچندی درشهر لارنده اقامت گزید و بعد بقونیه جای گرفت و مریدان بسیار گرد او فراهم آمدند و **سلطان علاء الدین** کیقباد خود مرید اوشد و کرامتها ازوی‌دید و آوازه وشهرتش‌بسیارشدتابسال ۶۲۸ ازاینجهان درگذشت. چون‌بهاء الدین‌ولد از این عالم رخت خویش بدربرد مولانا جلال‌الدین محمد که پیشوای محققان عالم و قبلهٔ ارباب طریقت است بجانشینی و خلافت پدر رسید ویکسال براین منوال بگذشت تااینکه **سید برهان‌الدین محقق ترمذی** بقونیه آمد و جلال الدین محمد باو پیوست و این سید برهان الدین نخستین بار جلال الدین را ارشاد نمود وبه مولانا گفت درعلوم ظاهری وفتوی توجانشین پدر شدی لیکن درباطن هم علومی هست که بهاءالدین بمن داده است آنرا نیز بیاموز تاخلف‌الصدقش باشی ؛ مولوی بدوبگروید و بوادی طریقت گام نهاد تا بمقام قطبیت رسید و عالم سیر و سلوك را به پیمود.

مولاناجلال‌الدین‌محمد درعلوم ظاهری وباطنی‌یگانهٔ‌زمان‌خود بود

و پس ازوی هیچکس مقام باطنی او را حائز نگشته است .

رخسارش زیبا ودیدارش دلربا وبیانش گیرا وسخنانش شیوابود

ولادت جلال الدین محمد درشهر بلخ روز ششم ماه ربیع الاول سال ٦٠٤ واقع شد و پس از ٦٨ سال و سه ماه یعنی در پنجم جمادی‌الاخر سال ٦٧٢ هجری قمری درشهر قونیه بدرود زندگانی گفت

مولانا در این سال در دل خاك پنهان و مدفون گردید لیکن تاجهان است وی در دل جهانیان جای دارد .

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنستکه نامش بنکوئی نبرند

مولانا در سال ٦٤٢ به شمس الدین محمد تبریزی پیوست و یکی دو سال باهم نیك بجوشیدند ، مریدان را وا گذاشت و جز شمس پروای هیچکسش نبود ؛ مریدان باشمس مولانا ستیزگی کردند وازاینرو شمس ناپدید شد وبدمشق رفت ؛ مولانا را از ناپدید شدن شمس الدین محمد آشفتگی وبیتابی ازحد بگذشت وبهاءالدین پسر خودرا بجستجوی شمس الدین بدمشق روانه داشت واودر آنشهر بخدمت شمس رسید و بیقراری وشور وجوش و بیتابی و آشفتگی و حیرانی پدر را باو گفت و دعوت مولانا را بشمس رسانید ؛ شمس دعوت مولانا را پذیرفت و با بهاء الدین روبراه نهادند تا بقونیه بار دیگر آمد وعاشق و معشوق یعنی مولانا و شمس بیکدیگر باز بپیوستند ، چندی باهم خوش وسرگرم بودند و مریدان از کردهٔ ناصواب خویش پشیمان شده توبه کردند و سماعها دادند و مهمانیها کردند ، دیری نگذشت که باز بی‌ادبی آغاز کردند و دهان بدشنام شمس گشودند و بیش از پیش ستیزگی نمودند ؛ بار دیگر

مریدان از در عذر خواهی بیرون آمدند ولی دیر زمانی نگذشت که دوباره بی‌ادبی کردندوشمس الدین چون غلتبانی آن بیخردان را دید ازقونیه بیرون رفت و دیگر اورا نیافتند .

مولوی چندین سال بفراق شمس الدین بسربرد و در این زمان همواره آشفته و پریشان حال بود ، دو بار بجستجوی شمس راه دمشق پیش گرفت ؛ پس ازباز گشت سفر دوم از دمشق به **صلاح‌الدین فریدون زر کوب** پیوست و با او سرگرم شد و گفت آن کس که میجستم بصورت صلاح الدین باز آمد ، آنگاه مریدان را گفت من سر ارشاد و راهنمائی شما ندارم بصلاح الدین ارادت پیدا کنید صلاح الدین مردی عامی واز خط وسواد بی‌بهره و نصیب بود . صلاح‌الدین را مردم قونیه آزار وستم بسیارمیکردند ومیگفتند این مرد که سواد و خط ندارد چگونه باو ارادت پیدا کنیم . صلاح‌الدین در حدود سال ٦٦٢ بدرود حیات گفت . پس ازفوت صلاح‌الدین مولانا به **حسام الدین ولد اخی ترك** پیوست و صحبت اورا میان بست و با وی دمساز وهم ساز شد و مدت ده سال با هم روز بگذاردند وبخواهش حسام الدین مولوی مثنوی را آغاز کرد چنانکه در اول دفتر چهارم فرموده است :

مثنوی را چون تو مبداء بوده‌ای گرفزون گردد تواش افزوده‌ای
کان لله بوده ای در مامضی تا که کان الله له آمد جزا
مثنوی از تو هزاران شکرداشت در دعا و شکر کفها برفراشت

بالجمله کتاب مثنوی که آنرا همدوش کتب آسمانی باید محسوب‌داشت مولوی بخواهش حسام الدین چلبی برشتهٔ نظم کشید .

این گنجینهٔ حقایق عرفانی که بحری است بیکران و بدون توجه بمبداء فراهم آوردنش ممتنع و محال است، و تا بامروز همانند آنرا هیچیك از عرفای سخن پرداز نیاورده اند و میشاید پس از این هم کسی مانند آنرا نیاورد زیرا امروز ماده بیشتر توجه مردم را بخود جلب نموده وحقایق عرفانی پایه‌اش سست گردیده است.

مثنوی از زمان حیات مولانا تا بامروز همواره مورد نظر علماء وعرفای بزرك بوده وخواهد بود. این کتاب را بخواهش حسام‌الدین آغازنمود و هم برحسب تقاضای وی بانجام رسانید وبرای این‌کتاب شرح های بسیار از طرف عرفا وعلمای بزرك نوشته شده است.

از آنمیان مولاناحسین‌کاشفی سبزواری که ازبزرگان علماء وعرفای هرات است این کتاب را شرح کرده و اکنون این شرح بسیار نادر و کمیاب است و علاوه برشرح کاشفی دو تن دیگر از مردم سبزوار براین کتاب شرح نوشته‌اند که از آن میان شرح مثنوی خاتم حکماء وفیلسوف بزرك مرحوم حاج ملا هادی سبزواری بسیار معروف وبزیور چاپ نیز آراسته شده است.

٤ - لباب معنوی فی انتخاب مثنوی

کتاب‌مثنوی اگرچه منتخب مسائل‌حکمت‌ومعرفت وعرفانست با اینهمه‌کاشفی‌حکایاتی‌چنداز آنرا کلچین نمود وآنرا لباب معنوی‌فی‌انتخاب مثنوی نام نهاد و بطوری که در مقدمهٔ لب لباب مینگارد این انتخاب‌را بخواهش جمعی رفقای طریق خویش فراهم آورده است (۱)

(۱) غیر از کاشفی کسان دیگر هم بعضی حکایات مثنوی را منتخب نموده اند وبچاپ هم رسیده است.

۵ - لب لباب

چون لباب معنوی راکاشفی فراهم آورد رفقای طریق اورا بر آن داشتند که انتخاب دیگری ازاین کتاب بشود و در هر جا که سخن مولانا مستدعی بسطی یامقتضی توضیحی باشد بطریق خیرالکلام درآن باب شرحی داده شود بنا بر این لباب معنوی را ملخص نمود و این انتخاب دوم را لب لباب نام نهاد چنانکه خود در مقدمهٔ لب لباب می فرماید:

نام او لب‌لباب معنوی انتخاب انتخاب مثنوی

لب لباب شامل سه عین است بترتیب پائین:

عین اول جامع اطوار شریعت.

عین دوم - مخزن اسرار طریقت.

عین سوم - مطلع انوار حقیقت.

هر عینی دارای چند نهر و هر نهری شامل رشحاتی است و بطوریکه دربالا گفته شد در هرجا که سخن ببسط و توضیحی احتیاج داشته است با عباراتی شیرین و کلماتی نغز و عرفانی آنرا شرح کرده است.

کاشفی این کتاب را بسال ۸۷۵ براهنمائی مسیب نامی که از بزرگان و سران دربار هرات بوده است گرد آورد. لب لباب معنوی باین بیت آغاز میشود:

ای‌که جان خیره را رهبر کنی وی که قلب تیره را انور کنی

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

انجام این کتاب باین دو بیت شده است :

آب جان را ریز اندر بحر جان — تا شوی دریای بیحد و کران
چون رسید اینجا بیانم سرنهاد — محو شد و الله اعلم بالصواب

پس از آن کاشفی بیتی چند بروزن مثنوی (رمل مسدس مقصور یا محذوف) در بیان تاریخ ترتیب این کتاب ومدح مولانا جلال الدین محمد بلخی و ستایش **مسیب** نامی که از رجال و حکام دربار هرات بوده است ایراد میکند که ما آن ابیات را عیناً نقل مینمائیم :

« جامع این ابیات و مرتب این کلمات دو سه بیتی هم بر وزن مثنوی دربیان تاریخ این ترتیب و صفت حال خود میگوید :

منت ایزد را کز این باغ بهشت — میوه‌های پاك روحانی سرشت
باز کردم در لطافت بی نظیر — نازك و زیبا و نغز و دلپذیر
بهر درویشان نهادم بر طبق — چون ازایشان داشتم درس وسبق
این سخنها لب لب مثنوی است — روح بخش عاشقان معنوی است
مثنوی گنجیست بیرون ازبیان — وندر او نقد حقایق بی کران
وصف آن کوخازن آن گنج بود — زین زبان وعقل ناید در وجود
شرح او را هم زبان او کند — هرچه آن نیکو کند نیکو کند
سوی اوصافش مکن بیهوده میل — کی توان پیمود دریا را بکیل ؟
من کجا تعریف آنشاه از کجا — تیره خا کی از کجا ماه از کجا
نور او را غیر چشم او ندید — وصف اوهم گوش او داند شنید
تیرکان عالم وهم و گمان — کی توانند از یقین دادن نشان
چونکه او دربی نشانی محوشد — محو شد در وی نشانیها که بد

مثنوی ازکان او یك گوهراست — گز بیان وفکر ما بالاتر است
چون بیك گوهر چنین مفتون شویم — بحرا گر موجی برآرد چون شویم
مثنوی از خم او یك ساغر است — که ببویش میرود خلقی زدست
چون زبوی باده کس مجنون شود — گر خورد بنگر که حالش چون شود
مثنوی بحری است قعرش ناپدید — فهم هر غواص کی دروی رسید
انتخاب ما از آن بحر شریف — گوهری چند است زیبا ولطیف
تا کسی کوره نداند سوی بحر — گوهری آرد بکف بربوی بحر
ورنداند خورد از آن می کوزهٔ — باشدش این نقل ها در یوزهٔ
روز شنبه آخر ماه صیام — گشت این نوباوهٔ غیبی تمام
سال هجرت هشتصد وهفتادوپنج — مرتفع گشت این طلسم ازروی گنج
جلوه گر شد مثنوی بار دگر — بر جناب داور دارا سیر
حامی ملت جلال ملك و دین — خاتم اقبال دولت را نگین
آفتاب آسمان مکرمت — صدر عالی همت وسامی سمت
گوهر دریای علم و معرفت — خواجهٔ صافی دل صوفی صفت
ذهن پاکش ناقد نقد کمال — برضمیرش منکشف سر جمال
حرز جان نظم جهان آرای او — خسرو اندر شاعری لالای او
عاصف دوران **مسیب** کز شرف — آستانش راستان راشد کنف (۱)
در بزرگی راه درویشی گرفت — لاجرم از دیگران پیشی گرفت
همت عالی او شد رهنمون — کاین چنین فیضی زغیب آمد برون

(۱) در نسخهٔ خطی آقای سعید نفیسی این شعر چنین ضبط است
آصف دوران که ازراه شرف — آستانش راستان را شد کنف
و در این شعر نام مسیب نامبرده نیست و ممدوح کاشفی نامعلوم است

tarikhema.org
mandegar tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

مثنوی گنجینه را بگشاد در — برگدایان می فشاند سیم وزر
هان کف اخلاص پیش آرو نیاز — خویش‌رازین نقدها پرمایه‌ساز
دعوتی کردیم وخوان انداختیم — وز پی عشاق جشنی ساختیم
در گشاد است و صلا اندز صلا — شرم بگذار و قدم در نه هلا
هرکه محروم ازسر خوان‌بگذرد — در بیابان زحمت بیحد برد
این زخوان نعمت بیعلت است — دوری‌ازوی‌عین‌جهل‌وغفلت‌است(۱)
ما چو افکندیم خوانی بس نکو — گر ننوشد کس بود نقصان او

کاشفی تا چند ازاین لاف دروغ
کی دروغ محض را باشد فروغ

دیگران گفتند بهر فائده — ربنا انزل علینا مائده
کرسنه‌زین‌خوان نمیباید‌گذشت — مائده چون بهر تو آماده گشت
حال درویشان بخود بربستهٔ — از طبیبی دم زنی و خستهٔ
غیر صوت وحرف ایشان ای‌دنی — نیست دردستت چه دعوی‌میکنی
هم زبانی میکنی با اهل درد — هم دلی کن تاشوی آزاد و فرد
هم زبانی را بباید همدلی — نیست علم بیعمل جز جاهلی
یاد داری صد سخن معنیش کو — معنی قول نکو فعل نکو
ورنداری فعل در گفتن مپیچ — حاصل گفتار پس هیچ‌است‌هیچ

(۱) در نسخه خطی دانشمند فرزانه آقای سعید نفیسی چنین ضبط است :

این چه خوانی نعمت بیعلت است — دوری‌ازوی‌عین‌جهل‌وغفلت‌است

از سخن چیزی نیاید کار کن — تا بروید ذوق علم من لدن
این‌سخن‌تخم‌است وروئیدن‌عمل — پس برش برداشتن علم ازل
تخم کشتی تربیت کن سبز ساز — تا بیابی از برش عمر دراز
تربیت جز زاب‌لطف‌دوست‌نیست — از پی آبی برین درگاه بایست
یارب از باران احسان و عطا — قطرهٔ ده مزرع خشك مرا
تاشود سرسبز و خرم زان کرم — بوکه روزی زان زراعت برخورم
این نهالی چند سبز از مثنوی — که فرو کشتم بباغ معنوی
تا قیامت تازه و پر نور دار — دست‌دزدان‌را زمیوه‌اش دوردار
پوست چینان را ازاین لب‌لباب — دیده ها بردوز تا روز حساب

عشق بازان را از این ماء معین
فیض ده آمین رب العالمین

ازابیات بالا پایهٔ کاشفی درشاعری‌نیز بدست میآید وچنین مستفاد میشود که وی در فن شعر همردیف شعرای متوسط بوده است .

٦ — اخلاق محسنی

اخلاق محسنی کتابی است در حکمت عملی که بنام سلطان حسین میرزا بایقرا نوشته و شامل ٤٠ باب است ـ وجه تسمیهٔ این کتاب باخلاق محسنی آنکه چون نام بایقرا (سلطان حسین) حسین بوده ازاینرو نام‌کتاب‌رامضاف باسم سامی‌ونام نامی او کرد و آنرا اخلاق محسنی خوانده است .

این کتاب را بسال ۹۰۰ باتمام رسانید وماده تاریخش «اخلاق محسنی» است چنانکه مینویسد:

باخامه گفتم ای‌که‌زسرساختی قدم درمقدم توچشم سخن یافت‌روشنی
اخلاق محسنی بتمامی نوشته شد تاریخ‌هم نویس ز«اخلاق‌محسنی»

(یاء نسبت را بتشدید باید بشمار آورد)

۷ — مخزن الانشاء

این کتاب نمونهٔ کاملی است ازمنشآت سدهٔ نهم هجری که‌کاشفی برای طبقات مردم آنرا نگاشته و اهمیش بیشتر از آنجهت است که مخزن الانشاء سرمشق نامه نگاری گردید و زمانی چند نامه نگاران و دبیران روش نگارش این کتاب‌را پیروی کردند.

یکی‌ازمنشیان نامه‌هائی ازآن انتخاب نموده ودرمجلدی جداگانه فراهم آورده است.

برای نمونه از این کتاب در اینجا سطری چند که در تهنیت نوروز نوشته درج میشود:

در تهنیت نوروز

« مواقیت ایام بهار و اعتدال ساعات لیل و نهار که بتاثیر هوای ربیعی وتدبیر قوای طبیعی سطح زمرد فام زمین از کواکب انوار باهره و نجوم ازهار ظاهره صفت افلاك یافته و پـرتو شروق آفتاب عالمتاب از اوج شرف مضمون **فانظروا الی آثار رحمةالله** برمحاوی ومهابط خاك تافته برملازمان خجسته ومیمون وفرخنده وهمایون باد »

شیوهٔ این کتاب نیز تاحدی تابع سبك متکلف زمان شده‌است

۸ - انوار سهیلی یا کلیله و دمنه

انوار سهیلی مهمترین وبهترین کتب ادبی دورهٔ تیموریان است

که در زمان پادشاهی سلطان حسین میرزا بایقرا برنام نظام الدوله امیر شیخ احمد مشتهر به سهیلی که از امرای بزرك بود نگاشته شده است.

اصل و منشاء این کتاب

در باب اصل و منشاء کتاب کلیله و دمنه که انوار سهیلی تهذیب وترجمهٔ غیرمستقیم آنست خلاف است برخی وضع آنرا بایرانیان و گروهی بهندیان نسبت داده اند لیکن آنچه را که محققین بر آنند تالیف این کتاب از طرف حکمای هند بعمل آمده و ایرانیان این کتاب را از زبان هندی (سانسکریت) بزبان پهلوی (فارسی قدیم) نقل کرده اند.

این کتاب مشهور اصول اخلاق و حکمت و سیاست را بزبان طیور و وحوش و سباع بیان میکند و بطوری که مشهور است بید پای برهمن که مقدم حکمای هند بود برنام دبشلیم پادشاه آن کشور نوشت و پادشاهان هند این کتاب را درخزینهٔ سلطنتی گذارده بودند وکسی را برآن دسترسی نبود و از سلاطین دیگر این گنجینهٔ نفیس راپنهان میداشتند.

نام اصلی این کتاب **کراتکا دمنکا** است که پس از نقل بزبان پهلوی و آنگاه بزبان تازی به کلیله و دمنه تبدیل گردید.

چنانکه باز نمودیم پادشاهان هند این کتاب را از سلاطین‌دیگر پنهان میداشتند و کسی را برآن دسترسی نبود.

ترجمهٔ پهلوی

شاهنشاه ساسانی انوشیروان عادل از کتاب کلیله ودمنهٔ که

tarikhema.org

در خزائن سلاطین هند بود آگاهی یافت و **برزویه** طبیب را که از حکمای دیگر در رای و دانش برتری داشت و هم در ذکاوت و هوش و زرنگی وبرا مانندی نبود بهند روان نمود ومثال داد تا کتاب کلیله ودمنه را بانضمام کتبی دیگر بایران آورد.

برزویهٔ طبیب چون بکشور هند شد بانواع حیل و تدابیر و رای ودانش خدا داد خود کتاب کلیله ودمنه را بدست آورد و آنرا بزبان پهلوی نقل کرد وبرای شاهنشاه‌خود بره آورد بایران آورد.

کسری این کتاب را مورد مطالعه و سیاست و جهانداری و جهانگیری خود قرار داد و برزویهٔ طبیب را بواسطهٔ این خدمت بزرك بسیار محترم و گرامی داشت و او را بجوائز گرانبها و عواطف شاهانه سرافراز فرمود.

درسال ۵۷۰ میلادی بدستیاری یکنفر روحانی (عیسوی‌مذهب) ایرانی که **پردیوت بود** نام داشت این کتاب از پهلوی بزبان سریانی نقل شد وازاین ترجمه تا سال ۱۲۸۷ اطلاعی بدست نبود.

درسال ۱۸۷۶ میلا دی نسخهٔ سریانی بزبان آلمانی درشهر لیپزیك ترجمه و نقل شد و این نسخه فقط دارای ده باب میباشد.

ترجمه ابن مقفع

تا سال ۱۲۸۷ هجری گمان میرفت که ترجمهٔ ابن مقفع قدیمترین منشاء کتاب است لیکن بطوری که گفته شد در سال ۵۷۰ میلا دی (نه سال پیش از وفات انوشیروان) **پردیوت بود** این کتاب را از همان نسخهٔ پهلوی بسریانی ترجمه کرد.

پس از تسخیر ایران از طرف اعراب و انتقال خلافت بدودمان عباسی ذکر کتاب کلیله و دمنه بسرگوش خلفای عباسی میگذشت و ایشانرا بیافتن آن میل و رغبتی زیاد میبود تا در نوبت **ابوجعفر منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس** ابن مقفع این کتاب را باشارت و دستور او از زبان پهلوی بتازی ترجمه کرد و منصور بر آن اقبال تمام نمود ودیگر اکابر دربار خلافت بدان اقتدا کردند.

ترجمه های منقوله از نسخه عربی

چون اصل کتاب کلیله و دمنه (باستثنای قسمتی) و ترجمهٔ پهلوی آن بکلی از بین رفت و هم ترجمهٔ سریانی اولی مختفی شد لذا دردست جز ترجمهٔ ابن مقفع نسخهٔ دیگری موجود نبود از اینرو ترجمهٔ ابن مقفع اصل و اساس این کتاب شد و کتاب کلیله و دمنهٔ ابن مقفع بزبانهای مختلفه چه راساً و چه غیر مستقیم نقل وترجمه گردید.

ترجمه هائی که از نسخهٔ عربی راساً بعمل آمده عبارتند از:

۱ » ترجمهٔ سریانی ثانی (ترجمهٔ سریانی اولی بسال ۵۷۰ میلادی بعمل آمد)
۲ » ترجمهٔ یونانی (بسال ۱۰۸۰ م)
۳ ـ » فارسی (نصرالله منشی)
٤ ـ » عبرانی اولی
۵ ـ » عبرانی ثانی (مائه ۱۳ م)
٦ ـ » لاتینی »
۷ ـ » اسپانیائی سال (۱۲۵۱ م)

٨ ـ » مالقی (نسبت بیکی از بلاد اندلس)
٩ ـ » انگلیسی (سال ١٨١٩ م)
١٠ـ » روسی (سال ١٨٨٩ م)

اینها ترجماتی بودند که راساً از نسخهٔ عربی شده است ولیَ باید دانست که بعد ها بعضی این ترجمات بزبانهای فرانسه و ایطالیائی وترکی و آلمانی وانگلیسی و دانمارکی و هلندی و جز آن نقل و منتشر گردید.

ترجمه رودکی

اولین ترجمهٔ که از نسخهٔ **ابن مقفع** بفارسی شد در زمان **ابوالحسن امیر نصر بن احمد** سامانی بود.

امیر نصر یکی از دانشمندان را فرمود تا نسخهٔ عربی ابن مقفع را به نثر فارسی نقل نمود و آنگاه رودکی آنرا برشتهٔ نظم کشید.

ترجمهٔ کلیله و دمنهٔ که در زمان امیر نصر بفارسی شد ورودکی آنرا منظوم ساخت اکنون بدست نیست و تنها چند بیت از کلیله منظوم رودکی که در فرهنگ ها ضبط شده است برای ما باقی مانده است

این ابیات از کلیله ودمنهٔ رودکی است:

دمنه را گفتا که تا این بانگ چیست بانهیب و سهم این آوای کیست
دمنه گفت اورا جزاین آوا دگر کار تو نه هست و سهمی بیشتر
آب هر چه بیشتر نیرو کند بند روغ سست بوده بفکند (١)
دل گسسته داری از بانگ بلند رنجگی با شدت آزار و گزند

(١) بند روغ بل چوبین باشد

ترجمه نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی

در برگ ٦٠ گفته شد که ابوالحسن نصربن احمد سامانی بیکی از دانشمندان مثال داد که نسخهٔ ابن مقفع را بزبان فارسی نقل کندو رودکی شاعر بزرگ ایران آنرا برشتهٔ نظم کشید. دیگر باره در اواسط قرن‌ششم **ابوالمظفر بهرام شاه** غزنوی (٥١٢ـ٥٤٧) اشارت‌فرمود تا افصح البلغاء و ابلغ الفصحاء **ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن‌عبد-الحمید منشی** از نسخهٔ ابن مقفع این کتاب را بفارسی ترجمه کند

ابوالمعالی باشارت و دستور بهرام شاه غزنوی نسخهٔ ابن مقفع را از عربی بفارسی نقل فرمود و در این ترجمه چنان استادی و مهارت بکار برد که سخن را بحد اعجاز رسانید و تا اکنون هیچکس نتوانسته است مانند وی ازعهدهٔ این‌کار برآید.

کتاب کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی را باید بهترین آثار ادبی ایران شمرد و آنرا ناموس زبان فارسی دانست.

ابوالمعالی کتاب کلیله ودمنهٔ خودرا ازروی نسخهٔ عربی ابن‌مقفع بفارسی‌ترجمه نمود لیکن براین ترجمه اشعار و امثالی چند بتازی و فارسی برآن افزوده و بعلاوه در کلیله و دمنه عربی وفارسی در بعضی اسامی و کلمات تصرفات وتحریفاتی شده است که در اینجا از ذکرآنها صرف نظر میشود.

انوار سهیلی

کاشفی این‌کتاب را بتقلید ابوالمعالی نصرالله بن‌محمدبن‌عبدالحمید

منشی نگاشته و اصلش همان کتاب کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی است.

کاشفی بـرآن بود که کتاب کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی را بطور ساده تری فراهم آورد لیکن این مقصود حاصل نگشته و انشـاء آن تابع سبك متکلف زمان شده است و علاوه براین در فصاحت و بلاغت این کتاب هرگز بپایهٔ کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی نخواهد رسید.

کاشفی انوار سهیلی را در ١٤ باب گردآورده و هم مقدمهٔ براین کتاب نوشته است.

اکنون برای نمونه از کتاب کلیلهٔ بهرامشاهی و انوار سهیلی سطری چند نوشته میشود تابرای خوانندگان روش نگارش این دو استاد تا حدی معلوم شود.

ابوالمعالی در اول باب تفحص عن امردمنه مینگارد:

« رای گفت برهمن را شنودم داستان ساعی نمام که چگونه جمال یقین را بخیال شبهت بپوشانید تا مروت شیر محجوب و مختفی شد و صمت نقض عهد برآن پیوست ودشمنی در موضع دوستی ووحشت بجای الفت قرار گرفت و دستور ملك و گنجور سر او در سر آن شد اکنون اگر رای بینی عاقبت کار دمنه و کیفیت معذرتهای اوپیش و حوش و شیر بیان کن که شیر چون در آن حادثه بعقل خود رجوع کرد و بر دمنه بدگمان شد تدارك آن از چه وجه فرمود و برغدر آن چگونه وقوف یافت ودمنه بچه حجت تمسك نمود ومخلص آن چه جنس طلبید واز کدام طریق گرد آن برآمد؛ برهمن گفت خون هرگز نخسبد وبیدار کردن فتنه هرگز مهنا نباشد ودر تواریخ و اخبار چنین خواندم

که چون شیرازکارگاوبپرداخت برتعجیلی که در آن نمود پشیمانی آورد و انگشت ندامت بسی خائید»

در انوار سهیلی در اول باب دوم (در سزا یافتن بدکاران وشآمت عاقبت ایشان) که همان باب تفحص عن امردمنه باشد کاشفی چنین نگاشته است:

« رای فرمود که شنیدم داستان ساعی و نمام که بحیلهٔ تمام جمال یقین را بخیـال شبهت بپوشانید و ولی نعمت خود را از طریق مروت منحرف ساخته به بیوفائی وبدعهدی موسوم ساخت وسخنان فریب آمیزش مؤثر افتاده شیر را برآن داشت که در خرابی رکن دولت و شکست پایهٔ شوکت خود سعی نمود این زمان اگر حکیم سخندان صلاح در آن بیند عاقبت کار دمنه باز نماید وبیان فرماید که شیر بعد از وقوع آن حادثه چون بعقل خود رجوع نموده در حق دمنه بدگمان شد تدارك آن بچه نوع نموده و برکیفیت غدر او چگونه وقوف یافت و دمنه بچه حجت تمسك نمود و مخلص خود بکدام حیله خیال بست و سرانجام مهم او بکجا رسید حکیم فرمود:

شها ملك و دین در پناه تو باد چراغ هنر شمع راه تو بـاد

حقیقت حزم و عاقبت اندیشی اقتضای آن میکند که سلاطین بمجرد شنودن سخنی ازجا نروند تابدلیلی روشن وبرهانی ساطع برحقیقت مهمی اطلاع نیابند دربارهٔ آن حکمی بامضا نرسانند.

بیت

زصاحب غرض تا سخن نشنوی* که گر کار بندی پشیمان شوی

tarikhema.org

و بعد از آنکه سخن اهل غرض در معرض قبول افتاد و عملی ناپسندیده یا قولی نا ستوده در وجود آمد تدارك وتلافی آن بدان تواند بود که سخن چین صاحب غرض را بروجهی گوشمال دهد که سبب عبرت دیگران گردد واز اندیشهٔ آن عقوبت من بعد کسی برآن عمل اقدام نتواند نمود وهمه را از مثل آن سلوك اختراز باید.

نظم

برانداز بیخی که خار آورد — بپرور درختی که بار آورد
جهان سوز را کشته بهتر چراغ — یکی به در آتش که خلقی بداغ

و مصداق این قول حکایت شیر ودمنه است که چون برغدر او وقوف یافت و برمکر و افساد او مطلع گشت اورا بنوعی سیاست فرمود که دیدهٔ اعتبار دیگران بدان روشن شده آیت **فاعتبروا یا اولی الابصار** ورد زبان ساختند و صورت این قضیه برآن وجه بوده که چون شیر از کار گاو بپرداخت وتعجیلی که در آن کار نموده بود پشیمان شده انگشت ندامت بدندان ملامت و سرحسرت بزانوی حیرت مینهاد.... الخ »

از مقایسه نوشتهٔ این دو استاد طبع سلیم اعتراف میکند که انوار سهیلی هرگز بفصاحت و بلاغت و شیوائی و لطافت کلیله ودمنه ابوالمعالی منشی نیست. (قبول خاطر و لطف سخن خداداد است)

عیار دانش

انوارسهیلی در هندوستان ومملکت عثمانی بزودی بسیارمعروف ومشهور شده و مورد نظر ادباء ونویسندگان آن دوکشور واقع گردید.

در زمان اکبر شاه (پادشاه مغولی هند) **شیخ ابوالفضل مبارك**

پسر **شیخ خضر** که از معاریف و مشاهیر علمای هند بود و در علوم عقلیه و نقلیه مهارت واستادی داشت برآن شد که انوار سهیلی رابطرز ساده تری بپردازد لیکن این مقصود هم حاصل نشد وهم آن کتاب نشر نگردید و نتوانست جانشین انوار سهیلی شود. شیخ ابوالفضل اصلش از یمن بود پدرش شیخ خضر بهند آمد ودر آنجا متوطن شد وشیخ ابوالفضل بعدها برتمام علماء وادباء وحتی شاهزادگان نزد اکبر شاه برتری یافت و منزلت و تقرب بسیارحاصل کرد وتاریخ اکبر شاهی که درتمام عالم بخوبی و درستی اشتهار دارد از تصنیفات آنجناب است.

همایون نامه

گفته شد که انوار سهیلی در دربار عثمانی خواهان بسیار پیدا کرد و هرکس که توشهٔ از ادب داشت بخواندن این کتاب اشتیاق تمام حاصل نمود.

در زمان سلطان **سلیمان قانونی** (١٥٢٠-١٥٦٦ م) پادشاه عثمانی یکی از دانشمندان آن مملکت بنام **علی بن صالح رومی** معروف به **علی چلبی** و ملقب به **عبدالواسع عیسی** (استاد فقه در مدرسهٔ ادرنه) انوار سهیلی را بترکی ترجمه نمود و آنرا همایون نامه نام نهاد واین ترجمهٔ ترکی نیز خواهان زیاد پیدا کرد و آوازه وشهرتش باروپا رسید تا آنجا که ترجمهٔ ترکی انوار سهیلی بزبان فرانسه واسپانیائی نقل شد.

ترجمهٔ انوار سهیلی که از ترکی بفرانسه نقل شد در پاریس در

pdf.tarikhema.org

سال ۱۷۲٤ طبع گردید و ترجمهٔ اسپانیائی نیز در سالهای ۱٦٥۲ - ۱٦٥۸ انتشار یافت .

ارزش انوار سهیلی در کشور ایران و زبان فارسی

اگرچه شیوهٔ نگارش انوار سهیلی تاحدی تابع سبك متکلف زمان شده باانهمه یکی از آثار گرانبهای ادبی زبان فارسی است ومهمترین و بهترین کتاب ادبی است که در زمان تیموریان نوشته شده وازحیث زمان و ارزش ادبی نیز پس از کلیله ودمنهٔ نصرالله منشی انوار سهیلی را باید نام برد .

این کتاب درهندوستان مطلوبتر از کلیله ودمنهٔ بهرامشاهی واقع گشت وسالها روش نگارش آن سرمشق نثر نویسان آنسامان قرار گرفت وهمچنین دربار عثمانی سبك نگارش آن کتاب پیروی شد لیکن درکشور ایران آن ارزشی را که در دو کشور نامبرده پیدا کرد حاصل ننمود و نتوانست جانشین کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی گردد و آنرا تحت‌الشعاع خویش قراردهد اگرچه مدتی این کتاب خواهان بسیارپیدا کرد ولی‌در دورهٔ صفویه انوار سهیلی بعدم میمنت معروف شد و بگفتهٔ صاحب ریاض العلماء که در زمان صفویه میزیسته (معاصر مجلسی ثانی بوده است) در ایران کمتر کسی مالك آن میشد و آنانرا که شوقی باین کتاب بوده پس از بدست آوردن آن بسببی از اسباب آنرا از ملکیت خویش خارج میکردند (مثلا وقف مینمودند) تاصاحب آن نباشند و این آمد ونیامد وعدم میمنت وتفال بد باعث شد که از ارزش آن کاسته

شود واقبال مردم برآن از بین برود .

امروز انوار سهیلی از کتب نفیس ادبی ما بشمار است وما آنرا بهترین آثار ادبی قرن نهم میدانیم .

۸ - اسرار قاسمی

این کتاب در علم سحر و طلسمات و امثال آن نگاشته شده و خالی از غرائب نیست ومتیوان آنرا بهترین کتابی دانست که بفارسی در این علم نوشته شده است .

چون کاشفی در علم سحر و طلسمات و دیگر علوم غریبه مهارت واستادی‌داشته اسرار قاسمی‌را باروش‌مطبوع ودلپذیری فراهم آورده‌است

ناگفته نماند که در دورهٔ مغول و تیموریان علوم غریبه بسیار طرف توجه بوده است و دانشمندان بزرك آن زمان در علوم غریبه کار کرده اند که هر یك از آنها اعجوبهٔ زمان خویش بوده ودر رمل وسایر علوم غریبه مهارت واستادی بسزا داشته اند .

فخرالدین علی چنانکه در صفحهٔ ۲۸ گفته شد اسرار قاسمی‌را مختصر نموده و آنرا در رسالهٔ فراهم آورد .

لوایح القمر یا اختیارات نجوم

یکی از علومی که پادشاهان چنگیزی وتیموری بآن میل ورغبت زیاد داشتند علم نجوم یا ستاره شناسی است که در زمان آنها ترقی بسیار کرد و دانشمندان بزرگی در مدت حکمفرمائی و ترکتازی آنها پیدا شدند که بوجودشان دوسلسلهٔ نامبرده مفتخر گردیده اند هلاگوخان چون بایران میآمد **منکوقاآن** سفارش بسیار بوی نمود که **خواجه**

نصیر الدین طوسی را (اصل خواجه از ساوه است لیکن چون درطوس نشو و نما یافت بطوسی مشهور گشت) از قلاع اسماعیلیان مستخلص گردان و بخدمت‌ما روان گردانش تارصد بندد . پس ازتسخیر میمون دز خواجه بصحبت هلاگو خان شتافت و هلاگو وی را بملازمت خویش برگزید و بدستور اوخواجهٔ طوسی درمراغه رصدخانهٔ بنا نهاد و آنگاه زیج ایلخانی را بنام هلاگو مدون ساخت .

از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین که در ساختن آلات و ادوات رصد خانهٔ مراغه شرکت داشته است **علامه قطب‌الدین شیرازی** را باید نام برد .

دیگر از منجمین بزرك معاصر خواجه نصیرالدین طوسی **حسام‌الدین منجم** است که بامر هلاگو کشته شده است .

تیمور لنك با آن همه درشتی و خونخواری و شقاوت از درك لذایذ معنوی ادبیات اسلام وایران بی‌بهره نبود و مجالس ادباء وظرفاء و علماء را خوش داشت . اولاد و احفاد او نیز کم و بیش اهل فضل و دانش بودند از آنجمله **الغ بیك** بودکه دانشمندان‌را تشویق می‌نمود و رغبتی تمام بعلم نجوم نشان داد و درهنگامیکه ازطرف پدر حکمرانی ترکستان را داشت در سمرقند رصد خانهٔ مشهور خود یا زیج جدید سلطانی را بنا نهاد و جدول آن زیج را چهار نفر از دانشمندان بزرك آن زمان یعنی **غیاث الدین جمشید** و **معین الدین کاشانی** و **صلاح الدین موسی بن محمد بن محمود** معروف به قاضی زادهٔ رومی و **علاء الدین علی قوشجی** تنظیم نمودند .

سلطان حسین بایقرا که پادشاهی هنر دوست و دانش پرور بود و خود ذوق ادبی داشت علماء را در دربار خود گرد آورد و آنها را تشویق بسیار مینمود بالجمله دربار او مجمع ادباء و علماء گردید از آن میان کاشفی که معاصر وی بوده است در دربار سلطان مذکور تقرب ومنزلتی پیدا کرد وبتشویق وپشتیبانی این پادشاه و وزیر دانش پرورش یعنی **امیرعلی شیرنوائی** تألیفات و تصنیفات بسیار نمود از آنمیان در نجوم **سبعه کاشفیه** راتصنیف فرمود که ذیلا از آنها نام خواهیم برد

کاشفی بزرگترین ستاره شناسان سدهٔ نهم هجری است ودر زمان وی کسی را یارای در نجوم دعوی برابری نبود .

چنانکه گفته شد در علم نجوم هفت رساله نگاشت که یکی از آن رسائل هفتگانه لوایح‌القمر میباشد .

لوایح القمر را برنام **شمس‌الدین محمد** نوشته است چنانکه در مقدمهٔ آن مینگارد :

آصف جمجاه شمس الدین محمد کافتاب (۱)

در مقام احترام از زمرهٔ خدام او است

کاشفی در مقدمهٔ این کتاب مینویسد : « چنین گوید فقیر حقیر حسین بن علی البیهقی المشتهر بالکاشفی ایده الله باللطف الخفی که چون بمدد و دستیاری رفیق توفیق و پایمردی تحقیق شش رساله که

(۱) در زمان سلطان‌حسین بایقرا چندنفر شمس‌الدین محمد نام میزیسته‌اند ما گمان میکنیم که این کتاب‌را بنام **شمس‌الدین‌محمد مروارید** نوشته باشد . در یکی‌از یادداشتها دیده‌ام که کتاب مزبوررا بنام مجدالدین محمد نوشته است (مجدالدین محمد یکی از امرای بایقرا بود)

آثار انوار آن احاطهٔ جهات سته نموده در علم نجوم ساخته و پرداخته شد بدین ترتیب که از رسالهٔ **مواهب زحل** افتتاح ابواب مداخل این علم شریف بر وجوه مستفتحات بابها ومآبها اعمال و احکام باسهل وجوه میسر گشت و از کتاب **میامن مشتری** اثر حسن حسان ارقام تقویمی بعمل‌وجدول تسهیلا وتحقیقاً برمناظرظهور وعرفات پرداخته یروزبجلوهٔ جلا نمودار شد و ببرکت نسخهٔ **قواطع‌المریخ** جواهر اصداف اعمال موالید در رشتهٔ انتظام بدست نظام فکرت نظامی هرچه تمامتر پذیرفت و صحیفهٔ منیفهٔ **لوامع الشمس** باشعهٔ استار لطایف آثار انوار احکام سنین عالم را برعالمیان چون روز روشن گردانیده وبیمن‌دفتر **مباهج الزهره** مناسم احکام موالید حالا ومآلا بنهجی هرچه تمامتر و کاملتر متسم گشت ودیباچهٔ **مناهج عطارد** خفایای زوایای ضمایر را ازتحقیق مسائل طالع مسئلهٔ تدقیق غوامض او انکشاف تمام و وضوح مالا کلام بخشید . »

پس از آنکه نام‌رسائل شش گانهٔ خودرا یاد نموده است میفرماید اکنون وقت آن رسید که رسالهٔ لوایح القمر چهره برعالمیان بگشاید وازاینجا معلوم میشود که لوایح القمررا پس از رسائل نامبردهٔ شش‌گانه مرقوم داشته است .

اساس لوایح قمر بریك مقدمه ودو مقاله ویك خاتمه است .

مقدمه در تعریف اختیار و موضوع و مبادی آن و فوایدی‌که بر استعمال آن مترتب میشود و این مقدمه دارای سه فصل است بقرار ذیل :

فصل اول در تعریف اختیار .

فصل دوم در تعریف موضوع ومبادی این علم .

فصل سوم در فایدهٔ اختیار .

گفتیم که لوایح قمر دارای دومقاله است . اکنون باید بازنمائیم که مقالهٔ اولی در بیان چیست ومقالهٔ دوم درچه گفتگو مینماید .

مقاله اولی

مقالهٔ اولی در بیان شرایط کلیهٔ اختیارات و آنچه احتراز از آن لازم باشد و آنچه اسباب کمال اختیار بود و این مقاله نیز برسه فصل اشتمال دارد :

فصل اول) در شرایط کلیله که اختیار بی آن نشاید .

فصل دوم) در آنچه احتراز از آن درهراختیار لازم باشد .

فصل سوم) در شرایطی که سبب کمال اختیار بود .

مقاله ثانیه

مقالهٔ ثانیه در اختیارات جزئیه و آن شامل ۱۵۳ اختیار است و در آن جدولهای چندی رسم نموده تاهراختیار که لازم باشد بزودی بنظر اطلاع در آید .

خاتمه

خاتمهٔ کتاب لوایح قمر در بیان اختیارات متفرقه و مشتمل بربیست فصل است که فصل اول آن در اختیارات نزول قمر در برج خالی السیر و اختیارات برحالات اواست .

لوایح قمر را بسال ۸۷۸ کاشفی تألیف نموده و این رساله

tarikhema.org

معروفترین رسائل اوست که در نجوم نگاشته است .

این رساله دارای جدولهای بسیار دقیق ومنظمی است که استادی ومهارت مؤلف آنرا روشن وثابت میگرداند .

رسائل شش گانهٔ نامبردهٔ کاشفی نیز معروف و مشهورند وما در ذکر شرح لوایح قمر دربالا نامی از آنها آوردیم وبیش از این درمقدمه باطناب نمیپردازیم .

فقط دوباره یاد آور میشویم که **میامن مشتری** در ارقام تقویمی وشامل جدولهای نجومی است که برای تسهیل این علم نگاشته گردیده و **قواطع مریخ** دراعمال موالید است و **لوامع شمس** دراحکام طوالع سنین عالم و **مباهج زهره** در احکام موالید حالا و مآلا و اما **مناهج عطارد** دربیان تحقیق مسائل طالع و **مواهب زهل** در افتتاح مداخل ستاره شناسی است .

(چون رسائل سبعهٔ کاشفیه درعلم نجوم بود لذا آنهارا باهم ذکر نمودیم)

مؤلفات دیگر کاشفی عبارتند از :

۱۱ ـ کتاب مرصد الانسی فی استخراج اسماء الحسنی .

۱۲ ـ رسالة العلویه که مشتمل فوائد بسیاری است .

۱۳ ـ رسالهٔ تحفة العلیه .

۱٤ ـ رسالهٔ در علم اعداد .

۱۵ ـ بدایع الافکار فی صنایع الاشعار که در بیان اقسام صناعت شعری و بدیع و امثال آنست .

۱٦ ـ رسائل در اوراد و ادعیه

۱٦ـ مواهب علیه یاتفسیر حسینی (تفسیر حاضر)

پیش از آنکه اشاره بمختصات مواهب علیه بشود یاد آور میشویم که در چه زمانی شروع بنگاشتن تفسیر قرآن بفارسی شده وهم خاطرنشان مینمائیم که مؤلفین تفاسیر مشهور فارسی کیانند و آنگاه خصائص مواهب علیه وسبب تألیف آن وبرخی دیگر مطالب که دراین مقدمه بکار آید بطریق خیرالکلام نوشته میشود .

اولین تفسیر فارسی

در زمان منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی تفسیر طبری بفارسی ترجمه و نقل گردید .

سال ترجمهٔ آن بطور تحقیق دردست نیست فقط میدانیم که ترجمهٔ آن باید در بین سالهای ۳۵۰ و ۳٦۵ اتفاق افتاده باشد .

از ترجمهٔ تفسیر طبری گویا بیش از یك نسخه بدست نباشد که آن نسخهٔ نفیس هم در کتابخانهٔ ملی پاریس ضبط است .

آقای قزوینی در مقدمهٔ که بر مرزبان نامه نگارش فرموده اند (چاپ کتابخانهٔ طهران صفحهٔ یه ـ یو) مینویسند که : « ازنفائس ونوادر نسخ عدیم النظیر کتابخانهٔ ملی پاریس نسخه ایست منحصر بفرد ازترجمهٔ تفسیر کبیر **محمد بن جریر طبری** » و از دیباچهٔ آن کتاب سطری چند در مقدمهٔ مرزبان نامه آورده اند که اکنون ما آنرا در اینجا درج میکنیم :

« واین کتاب تفسیر بزرك است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه ترجمه کرده بزبان پارسی و دری راه راست و این کتاب

را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بوذ. این کتاب نبشته بزبان تازی و باسناد های دراز بوذ و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن‌نصر بن احمدبن اسمعیل رحمة‌الله علیهم اجمعین بس دشخوار آمذ بروی خواندن این کتاب و عمارت کردن آن بزبان تازی وجنان خواست کی مرین را ترجمه کنذ بزبان بارسی بس علماء ماوراءالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد که روا باشذ کما این کتاب را بزبان بارسی گردانیم گفتند روا باشذ خواندن و نوشتن تفسیر قرآن ببارسی مر آن کسی را که او تازی ندانذ از قول خدای عز وجل کی گفت وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه گفت من هیچ بیغامبری را نفرستاذم مگر بزبان قوم او و آن زبانی کایشان دانستند و دیگر آن بود کاین زبان بارسی از قدیم باز دانستند از روزگار آدم تا روزگار اسمعیل عل همه بیغامبران وملوکان زمین ببارسی‌سخن گفتندی واول کس کی سخن گفت بزبان تازی اسمعیل بیغامبر بوذ عل و بیغامبر ما صلی الله علیه از عرب بیرون آمذ واین قرآن بزبان عرب بر او فرستادند واینجا بدین ناحیت زبان بارسی است وملوکان این جانب ملوك عجم‌اند بس بفرمود ملك مظفر ابو صالح تا علمای ماوراء النهر را گرد آوردند از شهر بخارا چون ... و هم از این گونه شهر سمرقند واز شهر اسبیجاب وفرغانه وازهرشهری کبوذ بماوراء النهر اندر همه را بیاوردند و همه خطها بدادند برترجمهٔ این کتاب کاین راه را ستست بس بیرون آمذ فرمان امیر سید ملك مظفر بردست کسهای او و نزدیکان او و وزیران او برزبان خاصهٔ او وخادم او ابوالحسن فایق الخاصه سوی‌این

جماعت مردمان و این علما تا ایشان از میان خویش هرکدام دانا تر اختیار کردند تا این کتاب را ترجمه کردند و از جملهٔ این مصحف اسناد های دراز بیفکندند و اقتصار کردند برمتون اخبار.»

بطوری که آقای قزوینی نگاشته اند این نسخه از سوء اتفاق ناقص است. از مطالب بالا معلوم شد که تفسیر عربی طبری بفتوای علمای ماوراء النهر و شهر های دیگربزبان فارسی‌ترجمه گردید.

قبل ازترجمهٔ تفسیر طبری تفسیر دیگری بفارسی نوشته نشده‌است.

دومین تفسیر مهمی که پیش از کاشفی بفارسی تالیف شده است تفسیر مشهور و معروف **شیخ ابوالفتوح رازی** است (۱)

این تفسیر علاوه براینکه بفارسی بر قرآن کریم نگاشته شده‌است مؤلف‌آن ازعلمای‌بزرك فرقهٔ‌امامیه بوده وازاینجهت برای شیعیان‌فارسی زبان‌حائز دواهمیت‌است‌یکی‌آنکه بفارسی‌نوشته شده ودیگر آنکه مصنف آن شیعی مذهب بوده است.

تفسیر **شیخ ابوالفتوح رازی** همواره مورد اطمینان علمای علم تفسیر بوده وحتی امام فخر رازی هنگامی که تفسیر کبیر خود را تصنیف میفرمود نظری بتفسیر شیخ داشته واین کتاب مورد استفادهٔ وی قرار گرفته است.

---

(۱) شرح حال شیخ ابوالفتوح رازی را استاد محترم آقای محمد قزوینی در پایان جلد پنجم تفسیر وی تا آنجا که ممکن بوده است بتحقیق نگاشته اند (مراجعه بان تفسیر شود)

tarikhema.org

مواهب علیه

پس از تفسیر شیخ ابو الفتوح رازی تفسیر فارسی مشهوری که بین خاص وعام اشتهار تمام دارد مواهب علیه میباشد که اکنون شرح آنرا بترتیب ذیل ایراد میکنیم :

الف) سبب تألیف این کتاب .

ب) تاریخ آغاز و انجام آن .

ج) ذکر بعضی اشعار فارسی وتازی وسخنان عرفانی که مؤلف دراین تفسیر بآنها تمثل جسته است .

د) پیروان مؤلف این کتاب .

ه) وصف اجمالی نسخه‌های خطی که اساس چاپ این کتاب است

الف - سبب تألیف این کتاب

در برگ شمارهٔ ۱۰ باز نمودیم که چون کاشفی بهرات آمد صحبت مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی را اختیار نمود و چون دوران پادشاهی سلطان حسین بایقرا در رسید در دربار آن پادشاه منزلت و تقربی تمام یافت وبویژه نزد نظام‌الدین امیرعلی شیرنوائی بسیار محترم میزیست و امیرعلی شیر کاشفی را بس گرامی میداشت وبا اومعاشرت و ملازمت مینمود .

کاشفی نیز ویرا مدح میگفت و برنامش تألیف و تصنیف میکرد چنانکه تصنیف این کتاب برنام امیر علی شیر نوائی شده و بدستور و پشتیبانی وی کاشفی آنرا بانجام رسانید .

سلطان حسین بایقرا
و نظام‌الدین امیر علی شیر نوائی

چون سلطان حسین میرزا بایقرا بپادشاهی رسید نظام‌الدین امیر

علی شیر نوائی را بدستوری و وزارت خویش اختیار فرمود ؛ سلطان مزبور خود اهل علم و دانش وادب بود ومجالس ادباء و ظرفاء وعرفا را بسیار خوش داشت ازاینروعلماء وسخنگویان همزمان خودرا دردربار خویش گرد آورد .

این پادشاه نزدیك بچل سال سلطنت و حکمفرمائی داشت ودر این مدت علماء و ادباء را تشویق مینمود و بآنها محبت و مساعدت می کرد .

مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی بزرگترین شاعر دربار بایقرا است که بنام وی کتاب نوشت واو را مدح ها کرد وستایش‌ها نمود . مورخین و تذکره نویسانی دردربار هرات تربیت یافته‌اندکه کتب آنها آئینهٔ گذشته این سامان است . سلطان‌حسین میرزا بایقرا منصب‌وزارت خودرا بامیر کبیر نظام الدین امیر علی شیر نوائی اعطا فرمود وبدانش ورای‌دستور زیرك‌کار پردازخویش‌مبنای‌کار وملك محکم ومنظم گردید

این وزیر دانش دوست دانش پرور خود از علمای زمان بود و بفارسی و ترکی شعر نیز میسرود . امیر علی شیر دارای دو دیوان است یکی بفارسی ودیگری بترکی وبزبان ترکی بیشتر رغبت داشته تا بفارسی وهمیشه‌شعراءرا تشویق‌مینمودکه بترکی‌شعربگویند زیرا خود بترکی‌شعر خوب میگفت بااینهمه طرفدار زبان فارسی بوده است وبتشویق وی کتابها نگاشته گردید .

از اشعار فارسی امیر علی شیر ابیات ذیل را که در جواب قصیدهٔ امیر خسرو دهلوی گفته دراینجا نقل میشود :

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است
اخگری بهر خیال خام پختن برسر است
قید زینت مسقط فر و شکوه خسروی است
شیر زنجیری زشیر بیشه کم صولت تر است
تخم رسوائی دمد از دانهٔ تسبیح زرق
آری آری دانه جنس خویش را بارآور است
رهروان بارکش را سهل دان اطعام فقر
در دهان ناقه خار خشك خرمای تر است
مرد را یك منزل از ملك فنا دان تا بقا
مهر را یکروزه ره از باختر تا خاور است
ای بسا نقصان که درضمنش بود یکنوع سود
چون دف لولی درید از بهر میمون چنبراست

امیر علی شیر بعرفاء ارادت داشت و خودرا از زمرهٔ پیروان طریقت میشمرد.

شرح حال این امیر در تذکره ها و تواریخ مفصل نوشته شده و ما را بیش از این در اینجا اجازهٔ اطناب سخن نیست.

وی در ایام زندگانی خویش مساجد و مدارس و خانقاه ها و رباطها بنا نهاد که هریك مهمترین ابنیهٔ آن زمان بوده است.

ب - تاریخ آغاز و انجام تفسیر حاضر

مواهب علیه که پس از فوت کاشفی بتفسیر حسینی (چون نام

کاشفی حسین بود) شهرت یافته است چنانکه یاد کردیم برنام نظام‌الدین امیر علی شیر نوائی تألیف نمود.

وجه تسمیهٔ این کتاب بمواهب علیه آنستکه چون نام نظام‌الدین دستور دانش پرور بایقرا علی بود از اینرو این تفسیر را مواهب علیه خوانده است.

تاریخ شروع این تألیف غرهٔ محرم المکرم سال ۸۹۷ هجری قمری است که در هرات شروع بنوشتن این تفسیر نمود. این تفسیر مختصری است از تفسیر جواهر التفسیر و بهمان روش اهل سنت وجماعت‌نوشته شده‌است ودرخلل آیات وقصص از کلمات عرفانی و اشعار شیرین و دلپذیر فارسی تمثل جسته است.

این کتاب را در روز دوم شهر شوال سال ۸۹۹ بپایان رسانید و در آخر مواهب علیه درجائیکه سخن خودرا بمدح و نام و ستایش امیر علی شیر نوائی خاتمه میدهد تاریخ اتمام آنرا یاد کرده و چنین مینویسد:

و فرزند ارجمند لازال قدره علیاً و قلبه صفیاً (۱) در تاریخ اتمام این رباعی انشاد فرموده و ایراد آن در آخر این اوراق مناسب نموده و هویدا:

باخامه که این نامهٔ اقبال نوشت — وانجام سخن بایمن الفال نوشت
گفتم مه‌وروز وسال تاریخ‌نویس — فی‌الحال «دوم‌زشهرشوال»نوشت

(۱) علی نام پسرش بوده‌وصفی‌تخلص‌او واز اینرو گفته است‌لازال قدره علیاً وقلبه صفیاً.

چون جملهٔ « دوم زشهر شوال » را بحساب جمل بیاوریم سال ۸۹۹ میشود.

کاشفی سالها در تألیف وتصنیف روز گذارد و بعلاوه مردم زمان خود را پند و موعظت مینمود واز اینراه هادی خلایق بود.

بعد از سال ۸۹۹ که تفسیر مواهب علیه را تمام کرد ۱۱ سال دیگر در گیتی درنك نمود تا بسال ۹۱۰ چنانکه گذشت بدرود حیات گفت و در ماده تاریخ وفات او **ضیاء میرزین** این بیت را در کتاب تاریخ خویش آورده است:

در هدایت حرث شد ایام عمرش زان سبب
گشت تاریخ وفات او « هدایت دستگاه »
(سال ۹۱۰)

ج - اشعار فارسی وتازی که مؤلف درتضاعیف تفسیر حاضر بدانها تمثل جسته است

کاشفی مانند اکثر مفسرین برای بیان سخن و روشن نمودن کلام در خلال آیات بینات غالباً باشعار ملیح و فصیح فارسی وکلمات و سخنان عرفانی متوسل شده و بندرت اشعار عربی در تفسیر خویش وارد ساخته است.

در تفاسیر بزرك مانند تفسیر طبری و کشاف و مجمع البیان و

(۱) نسخهٔ خطی تاریخ ضیاء میرزین در کتابخانه ملی ملك نظر رسید. این کتاب از کتب تاریخ بسیار خوب است ونسخه هم که متعلق بکتابخانه نامبرده است از نسخ نفیس دنیاست.

مفاتیح الغیب وجز آن در خلل آیات باشعار تازی مؤلفین استشهاد نموده اند وغرض از آوردن این اشعار غالباً برای اثبات اعجاز قرآن و بیان فصاحت و بلاغت کتاب آسمانی است.

اشعاری را که مؤلفین تفاسیر بزرك عربی در کتابهای خویش یاد کرده اند غالباً همان اشعاری است که در فرهنگهای تازی شاهد آورده‌شده وبیشتر مفسرین درذکر وایراد این‌اشعارمبتکرنیستند.

کاشفی در تفسیر خویش گرد صرف و نحو و معانی وبیان آیات قرآنی نگشته وفقطبترجمه وتفسیر آیات بینات پرداخته است ودرخلل و درز آیات باشعار فارسی و سخنان عرفانی تمسك جسته بمناسبت آنها را خاطرنشان ساخته است.

اشعاری را که کاشفی در تفاسیر خویش آورده انتخابی است که بمناسبت ازحافظه درخلل آیات وارد ساخته وکسی دیگراین‌اشعار را در درز آن آیات نیاورده زیرا قبل ازوی کسی باین روش تفسیربفارسی ننوشته است (جز ابوالفتوح رازی که باشعار فارسی نیز بندرت تمثل جسته)

سخنان عرفانی‌را که کاشفی درتفسیرآورده[1] مبتکر نیست وازتفاسیر وکتب‌دیگرعربی‌وفارسی‌آنهارا بکتاب خود ترجمه ونقل کرده است.

اکنون اشاره بپارهٔ ازسخنان‌عرفانی واشعارفارسی‌وتازی که‌کاشفی دراین کتاب آورده است مینمائیم:

درضمن ذکر ترجمه و تفسیر آیهٔ شریفهٔ « **ومن الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونه کحب الله والذین آمنوا اشد**

حباً لله ....»(۱)میفرماید : « وحقیقت درمعنی **اشد حبا** آنستکه اول خدای ایشانرا دوست داشت که **یحبهم** تا ایشان اورا دوست گرفتند که **یحبونه** پس دوستی ایشان مر خدایرا بدوستی خدایست مرایشان را. **پیر طریقت** قدس سره (۲) فرمود که « اگر تخم **یحبهم** نکشتی نهال یحبونه نرستی .

پس ازبیان این سخنان به بیت پائین تمثل جسته است .

اگر ازجانب معشوق نباشد کششی کشش عاشق بیچاره بجائی نرسد

و ایضاً پس از ترجمه و تفسیر آیهٔ شریفهٔ « **ومنهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار** (۳) مینویسد : **امیر المؤمنین علی رضی الله عنه** فرموده « حسنهٔ این جهان زنی صالحه است و حسنهٔ آن عالم حوری پسندیده و عذاب النار زن ناشایستهٔ زشت خوی سختگوی . »

آنگاه دوبیت پائین را ازحضرت شیخ بزرگوار شاهد آورده :

زن بد در سرای مرد نکو هم در این عالم است دوزخ او

زینهار از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار (۲)

وهمچنین در ذیل آیهٔ شریفهٔ « **یؤتی الحکمة من یشاء ومن یوت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً وما یذکر الا اولوا الالباب** »(٤)

(۱) سورة البقره آیهٔ ۱٦٥ صفحه ٤۹-٥۰
(۲) مراد خواجه عبدالله انصاری است
(۳) سورهٔ بقره آیه ۲۰۰ ص ۷۱ تفسیر
(٤) سوره بقره آیه ۲۶۸ ص ۱۱٦-۱۱۷

نگاشته است : « ودر کلام **مرتضی علی** رضی الله عنه وارداست :

رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم و للجهال مال

فان المال یفنی عن قریب و ان العلم باق لا یزال

آنگاه این شعر فارسی را مینگارد :

علم دادند بادریس و بقارون زر و سیم

شد یکی فوق سما ودگری تحت سمك

و مینویسد که دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که **فقد اوتی خیراً کثیراً** .

ونیز در آیهٔ کریمهٔ « **قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدك الخیر انك علی کل شئی قدیر** »(۱) چنین نگاشته است :

درتفسیر بصائر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیاء بوده آمده استدعای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر **تعز من تشاء و تذل من تشاء** نکتهٔ درخواست فرمود؛ خواجه امام قدس سره جواب دادکه روشن ترین وجهی در معنی آیت آنست که ترا با هزار و هفتصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنك ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب زیادتی ملك بخانهٔ همچو من گدائی آرد و از صف نعال باز دارد و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملك قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد .

(۱) سوره آل عمران آیه ۲۰ ص ۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱

بیت

آنکو بقناعت آشنا شد　　از فیض تعز من تشاء شد
وانکو ره حرص و آز پیمود　　مقهور تذل من تشاء شد

(ونزد محققان عزت بشهود لقا وکشف غطا است وذلت بحجاب حرمان وباز داشت عطا)، بدست تست یعنی بید قدرت تو تحصیل همه نیکوئیها از اعطای ملك و اعزاز مؤمنان و اگر چه شر نیز چون نزع ملك و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی براشارت بر اهل ایمان است و وعدهٔ ایشان بفتح اقالیم وکثرت غنائم یا اکتفا کرده باحد الضدین چه ازاوضدی دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل «تقیکم الحر» یامراعات ادب کرده است درخطاب چنانچه ابراهیم فرمود **واذا مرضت فهو یشفین** و حقیقت آنستکه شر خالص درعالم نیست بلکه آن امری نسبی است چنانچه در مثنوی معنوی مولوی میفرماید:

پس بد مطلق نباشد درجهان　　بد بنسبت باشد این را هم بدان
زهر مار آن مار را باشد حیات　　نسبتش با دیگران آمد ممات

یا آنکه خیر وجودی است و شر عدمی و وجود را با عدم آمیزش نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه السلام در بعضی از ادعیه فرمود که **الخیر کله بیدك و الشر لیس الیك** و صاحب «نقد النصوص» خلدت ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص بسر این سخن ایمائی مینماید آنجا که درنعت حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوة والمصلین میفرماید:

بلبل شاخسار باغ بلاغ　　شاهباز نشیمن ما زاغ (١)
داشت چشم سرش چودیدهٔ سر　　روشنائی کحل بی ابصر
چون بنظارهٔ جهان پرداخت　　هربد ونیك راکه دید شناخت
کانچه نیك از خصائص قدم است　　و آنچه بد از نقایص عدم است
گفت الخیر کله بیدیك　　لکن الشر لایعود الیك

و ایضاً در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ: «**والذین ینفقون اموالکم رئاء الناس ولا یؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر ومن یکن الشیطان له قرینا** (٢) فساء قریناً» از عارف بزرك پیشوای شیخ عطار و مولوی یعنی سنائی غزنوی رحمة الله علیه ابیات ذیل را آورده است:

هرکه اینجایگه قرین تو است　　آن سرا نیز همنشین تو است
دوستی جو که چون بیفزاید　　در دو عالم ترا بکار آید
دیو را همنشین خویش مکن　　نفس بدرا قرین خویش مکن

و همچنین در تفسیر آیهٔ کریمهٔ «**یاایها الذین آمنو اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم** ....» (٣) باین دوبیت تمثل جسته است:

هرکه سر بر خط فرمان دلیلی ننهد
کی میسر شودش روی براه آوردن

---

(١) این بیت اشاره است به آیه «مازاغ البصر وماطغی» (سورة النجم)
(٢) سورة النساء آیه ٣٧ صفحه ٢٣٧
(٣) سورة النساء آیه ٥٨ ص ٢٥١

tarikhema.org

در امور **و قعوداً** و در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق **وعلی جنوبکم** و در زمان توجه بمنام ومژدهٔ **الا تخافوا** نتیجهٔ چنین خوف تواند بود .

و آنگاه دو بیت ذیل را مینویسد :

هر که نی در خوف کم شد هوش او نشنود الا تخافوا گوش او
خائفان را لاتخافوا گشت درس هر که خوفش نیست چون گوئی مترس(۱)

و همچنین در ضمن تفسیر و ترجمهٔ آیهٔ **یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین شهداء بالقسط** . . . »(۱) باین دوبیت فارسی اشاره فرموده است :

عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری زند عادل
عدل مشاطه ایست ملك آرای دین ودولت زعدل ماند بجای(۲)

ایضاً در تفسیر آیه « **یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة** . . » (۳) از لطایف قشریه و کشف الاسرار وارد ساخته که : « وسیلهٔ تجرید اعمال است از ریا وتفرید احوال است ازعجب وتخلیص انفاس است از طلب حظوظ »

در کشف الاسرار آورده که : وسیلت عابدان بفضایل است و از آن عالمان بدلایل وازآن عارفان بترك وسائل ؛ عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه راه نظر کند ؛ عابد

(۱) سورة النساء آیه ۱۰۳ ص ۲۷۱
(۲) سورة المائده آیه ۸ ص ۳۰۵
(۳) سورة المائده آیه ۳۵ ص ۳۱۷

هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد
بایدش پیروی راه نمایان کردن

ونیز در ذیل آیهٔ **من یطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولّی فما ارسلناك علیهم حفیظا** (۱) بسخنان عرفانی کلام خویش را خاتمه میدهد:

در **بحر الحقایق** آورده که **حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم** بوصف **فناء فی الله وبقاء بالله** موصوف بود وکسی که **قائم بالله** باشد هر آینه خلیفة الله باشد پس خلافت حق مر آن حضرت را ثابت بوده در هر معامله که باحق مینموده کما قال : **و ما رمیت اذ رمیت** و بیشك خلیفه بوده در هرمعاملهٔ که خلق با اومیکرده اند کما قال **ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله** و طاعت چنین خلیفه بی شایبهٔ شبهت طاعت مستخلف است .

مثنوی

چون تهی گشت از خود و پر شد ز دوست بیشکی فرمان این فرمان اوست
ما رمیت فاش گوید بر ملا که نیفکندی بیفکندیم ما
تو در افکندن نهٔ جز آلتی فعل فاعل را بود بی علتی
عقل اینجا ره ندارد و هم نیز چشم بگشا لب فروبند ای عزیز

و نیز در ذیل آیهٔ مبارکهٔ : **فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاما و قعوداً وعلی جنوبکم** . . . » از کتاب **زاد المسیر** آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای **قیاما** دروقت تصرف

(۱) سورة النساء آیه ۷۹ ص ۲۰۰

فکر در این آیت کند که **الذین یذکرون الله قیاما و قعوداً** (۱) عالم نظر در این آیه دارد **اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض** (۲)، عارف ازاین کلمه در نگذرد که **قل الله ثم ذرهم**(۳)

پیرطریقت شیخ الاسلام خواجه **عبد الله انصاری** قدس الله سره العزیز فرموده: الهی وسیلهٔ بتوهم توئی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم.

نظم

این طلب ما بی‌طلب تو داده ای — گنج احسان برهمه بگشاده‌ای
این طلب درماهم ازایجاد تست — رستن از بیداد یارب داد تست
این قدر ارشاد تو بخشیده ای — تابدین بس عیب ما پوشیده‌ای
قطرهٔ دانش که بخشیدی زپیش — متصل گردان بدریا های خویش

ایضاً در ذیل آیه: یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه ...» (٤) مینویسد:

«علماءرادرباب **یحبهم و یحبونه** سخن بسیاراست، اهل‌شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت‌توفیق و هدایت اواست دردنیا و اعطای حسن ثواب و کرامت بی‌حساب در آخرت و محبت بنده با خدای ارادت طاعت او است و اجتناب از معصیت او و نزد اهل

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۹۱
(۲) سوره اعراف آیه ۱۸۵
(۳) سوره انعام آیه ۹۱
(۴) سورة المائده آیه ۵۴ ص ۳۲۰ الی ۳۲۹

طریقت محبت حق با بنده آنستکه او را بحضرت قرب نزدیك گرداند و محبت بنده با حق آنکه دل را برای او از غیر او خالص گرداند و ارباب حقیقت برآنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث

بیت

چون تجلی کرد اوصاف قدیم — پس‌سوزدوصف محدث‌را کلیم

هرگاه صدمات سطوات محبت ذوالجلال از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی محب را در بوته اضمحلال اندازد دیگر باره هبوب نفحات ازچمن عنایت یحبونه رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد **فان محبت العبد لله افناء الناسوتیه فی بقاء الاهوتیه و محبت الله للعبد ابقاء الاهوتیه فی فناء الناسوتیه**

در منازل السائرین آورده که محبت در بدایت تلذذ است بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت دوستی ذات ازبرای ذات در حضرت احدیت بفناء حدوث رسم در عین ازلیه. از سمنون پرسیدند که محبت چیست؟ گفت از محبت حق با بنده می پرسید یااز محبت بنده با حق؟ گفتند از محبت حق بابنده، فرمود دراین ساعت با حضرت خضر علیه الصلوة والسلام بودم و نکتهٔ از محبت حق بابنده میگفیم ملائکه ملکوت‌طاقت شنیدن‌آن نداشتند وهم از **سمنون** منقول است که در محبت سخن میگفت و مرغ روحش که طایر آشیانهٔ **منه بداوالیه یعود** بود در هوای هویت طیران می نمود و مرغی از هوا فرود آمد و منقار برزمین میزد تااز منقارش خون روان شد وآن‌مرغ در خاك و خون غلطان میبود تااز التهاب آتش محبت که افروختهٔ **نارالله الموقدة** بود پر و بالش بسوخت و جان بداد.

نظم

بسکه مرغ سحری درغم گلزار بسوخت جگرلاله برآن دلشدهٔ زار بسوخت

حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس الله سره در فتوحات مکی آورده که حق سبحانه آنمرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا جذبهٔ محبت در یافته محکوم سلطان محبت گشت و بجهت موعظهٔ حاضران وتنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد.

صاحب لوامع انارالله قلوبنا بلمعانه و ارادته فرمود که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خودش جمعاً و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود بجمع و آن شهود جمال ذات است در مرآت ذات بی واسطهٔ کائنات.

رباعی

معشوق که کس سرجمالش نشناخت درملك ازل لوای خوبی افراخت

نی طاس سپهر بود ونی مهرهٔ مهر هم خودبخود اونرد محبت میباخت

و یا از جمع به تفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بی حد و کرانه مشاهدهٔ لمعات جمال خود میکند و مطالعهٔ صفات کمال خود مینماید.

رباعی

جانان که دم عشق زند باهمه کس کس را نرسد بدامنش دست هوس

مرآت شهود اوست در ذات وجود باصورت خود عشق همیبازد وبس

یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مزایای تفاصیل آثاری مشاهده می کنند و ایشان جمال

مقید زائل را مقصود کلی دانند وبلذت وصال خرسند و بمحنت فراق دردمند گردند.

رباعی

ای حسن تو کرده جلوه‌ها درپرده صد عاشق و معشوق پدید آورده

بر بوی تو لیلی دل مجنون برده وز شوق تو وامق غم عذرا خورده

و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانهٔ افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و استار شئون و صفات که مبادی افعال و آثارند کرده متعلق همم و قبلهٔ گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست.

رباعی

بیرون زحدود کائنات است دلم برتر زاحاطهٔ جهات است دلم

فارغ زتفاصیل صفات است دلم مرآت تجلیات ذات است دلم

و از این کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که **یحبهم** از مرتبه میل است ازجمع بتفصیل **و یحبونه** از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت قطب العارفین ناصر الحق و الدین عبید الله در رسالهٔ که برنام والد بزرگوار خود نوشته فرموده اند[1] که چون نیك درنگری حضرت حق جل و علا در هر مرتبهٔ از مراتب جز خود را دوست نداشته است.

بیت

یحبهم ویحبونه چه اقرار است بزیرپردهٔ نگرخویش راخریداراست

زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آئینه را لذاته نیست بلکه

از جهت مشاهدهٔ جمال خود است دروی پس در حقیقت خود را دوست داشته است وصاحب فطنت کامله از رتبهٔ محبت ومحبوبیت که دراین آیت انسانرا ثابت است بحقیقت قرب فرایضی ونوافلی پی‌تواند برد بتأمل وافی والله الموفق والکافی .

همچنین در تفسیر آیهٔ : « **وهوالله فی السموات وفی الارض یعلم سرکم وجهرکم و یعلم مانکسبون** »(۱) بسخنان‌عرفانی پائین استشهاد جسته است :

و در **فتوحات** آورده که **سرکم** اشارتست بنسبت باطنی انسان **و جهرکم** عبارت از نسبت ظاهری او است .

صاحب **بحرالحقایق** آورده که مراد از **سرکم** سر خلافت‌است که در انسان ودیعت نهاده و **جهرکم** صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست وحقیقت آنستکه آدمی را صورتی است جسمانی ومعنی روحانی بجسم از عالم خلق است و به روح از عالم امر ، سرّش از مرتبهٔ امر شود و جهرش از مرتبهٔ خلق ، و در **نقد النصوص** (۲) فرموده که انسان مرآتی است ذات و جهین در یك رویش خصائص ربوبیت پیدا ودر دیگر رویش نقائص عبودیت هویدا ؛ چون بخصائص ربوبیت نگری از همهٔ موجودات بزرگوارتر است وچون نقائص عبودیت شمری ازهمهٔ کاینات خوارتر و بیمقدار تر است .

(۱) سورة الانعام آیه ۳ ص ۳۶۶

رباعی

چون در خود از اوصاف تو یابم اثری
حاشا که بود نیك تر از من دگری
واندم که فتد بحال خویشم نظری
در هردو جهان نباشد از من بتری

و ایضاً در تفسیر آیه یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما . . .»(۱) ازعرفا چنین آورده :

و نزد محققان **لباس التقوی** طاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت‌شخص بدان مستور میگردد و گفته‌اند که لباس التقوی عفت‌است یا حیاء یا ترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر و **در بحر الحایق** آمده که لباس بردو گونه است لباس فتوی و آن مفوض بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت‌است از لباس فتوی همین بدن بهره مند است که ستر سواة او میشود و از لباس تقوی هریك از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و بهر یکی چیزی پوشیده میگردد و بهرهٔ دل از لباس تقوی صدق است در طلب مولی و بدان پوشیده می شود و سواة طمع دنیا و مافیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه وبدان مستور گردد سواة تعلق بغیر مولی و نصیب سر از این لباس نیست الا شهود انوار لقا و بدان

(۱) سورة الاعراف آیه ۲۶ ص ۴۳۶-۴۳۷

پوشیده شود سواة رؤیت ما سوی الله و بهرهٔ خفی از لباس تقوی بقای اوست بهویت حق و بدان پوشیده میگردد سواة هویت خلق یعنی همهٔ تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده آید و سر **لمن الملك الیوم** (۱) برغرفهٔ وحدت و قهاری جلوه نماید.

نظم

ملك ملك اوست او خود مالك است　　غیر ذاتش کل شیئی هالك است
کل شئی ما خلا الله باطل　　ان فضل الله غیم هاطل (۲)
هالك آمد پیش وجهش هست ونیست　　هستی اندر نیستی خود طرفه ایست

ایضاً در آیهٔ « **ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا و هم لایسمعون** » : بیتی ازحضرت سعدی ایراد کرده است (۳)

مگوکه میشنوم هرچه گفتهٔ سعدی　　چه شد که میشنوی چون سخن نمیشنوی

و همچنین در ذیل آیه مبارکهٔ : « **الان خفف الله عنکم ..... والله مع الصابرین** » (٤) دو بیت زیرین را از سخندان بزرك حافظ شیرازی درتفسیر خود وارد ساخته .

---

(۱) اشاره بایه ۸۳ سوره قصص

(۲) مصرع اول بیت بالا از شعر معروف لبید شاعر تازی گرفته شده است

الا کل شیئی ما خلا الله باطل　　و کل نعیم لا محالة زائل

(۳) سورة الانفال آیه ۲۱

(۴) سورة الانفال آیه ٦٦

صبر وظفر هردو دوستان قدیمند　　بر اثر صبر نوبت ظفر آید
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر (۱)　　باغ شود سبز و سرخ گل بدر آید

ونیز درسورهٔ یونس ذیل آیه مبارکهٔ : « **ویحق الله الحق بکلماته ولو کره المجرمون** » ابیات ذیل را از مثنوی معنوی بمناسبت وارد ساخته است :

حق تعالی از غم و خشم خصام　　کی گذارد اولیاء را در غرام
مه فشاند نوروسك وعوع کند　　سك ز نور ماه کی مرتع کند
خس خسانه میرود بر روی آب　　آب صافی میرود بی اضطراب
مصطفی مه میشکافد نیم شب　　ژاژ میخاید ز کینه بولهب
آن مسیحا مرده زنده میکند　　وان جهود از خشم سبلت میکند

د - پیروان مؤلف این کتاب

در برگهای پیش باز نمودیم که کاشفی بزرگترین دانشمند و نویسنده ومفسر سدهٔ نهم هجری است و گفته شد که پس ازوی روش نگارش او پیروی گردید و نوشته هایش سرمشق نثر نویسان شد .

درعلم تفسیر پیشرو مفسران بزرگی گشت که ذیلا نام دوتن از آنها را در اینجا ذکر خواهیم نمود :

۱ - علی بن حسن زواری

علی بن حسن زواری صاحب تفسیر **ترجمة الخواص** چون جزدر پیش ارباب تحقیق معروفیت کامل ندارد اینك مختصری از احوال

---

(۱) کاشفی مصرع بالا را چنین ضبط کرده :

ازچمن صبر رخ متاب که روزی . . . . . .

tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

او ذیلا برای آگاهی خوانندگان محترم نگاشته میشود:

علی بن حسن از مردم **مدینة السادات زوارة** اردستان و از دانشمندان معروف قرن ۱۰ هجری است.

زواری شاگرد **سید غیاث الدین جمشید مفسر زوارة** است و سید نامبرده از شیعیان معروف ومورد تعدی وستم مخالفین بوده و چنانکه زواری خود در **لوامع الانوار** (۱) گفته سید غیاث الدین جمشید مفسر قبلا از ظهور **شاه اسمعیل صفوی** بشاگرد خود علی بن حسن خبر داده است.

از قرار معلوم سید غیاث الدین نیزصاحب تفسیری بزرك بفارسی بوده که اکنون نسخهٔ آن نایاب شده وسید مفسر زواری با کاشفی معاصر بوده است.

علی بن حسن برای تکمیل تحصیل به **هرات** رفته و پیش از سفر شاه اسمعیل بهرات در آن شهر میزیسته و مورد ملامت مخالفین تشیع بوده و محتمل است قسمت اخیر عمر کاشفی را در هرات دریافته واز محضر وی استفاده کرده باشد.

بعد ها زواری بخدمت شاه طهماسب شتافت و مأمور تألیف و تدوین وترجمهٔ کتب دینی بزبان فارسی شده و آثار گرانبهائی ازخود بیادگار گذارده است که فهرست آنها از قرار ذیل است:

(۱) لوامع الانوار فی تلخیص احسن الکبار نسخهٔ خطی نادر-الوجود کتابخانهٔ حضرت استاد معظم آقای سید محمد محیط طباطبائی.

۱ — ترجمة الخواص

تفسیر زواری که آنرا ترجمة الخواص نام نهاده مهمترین تفسیری است که بفارسی پس از کاشفی تألیف یافته است.

عبارات این تفسیر بیشتر ازتفسیرکاشفی گرفته شده‌است لیکن‌روش نگارش این تفسیر با طرز نگارش کاشفی تفاوت بسیار دارد زیرا کاشفی بروش اهل جماعت و سنت تفسیر خودرا نگاشته و زواری بروش مفسرین شیعی ترجمة‌الخواص را گرد آورده و در آن اخبار واحادیث اهل بیت را درج وثبت نموده است.

سورهٔ فاتحه را بتفصیل تفسیر نموده و تفسیر این سوره را در دو مطلب شرح داده است مطلب اول در بسم الله و مطلب ثانی در بیان باقی سوره میباشد.

چون تفسیرزواری بچاپ‌نرسیده آیهٔ ذیل‌را ازآن کتاب‌دراینجا نقل مینمائیم تاروش نگارش زواری دراین تفسیر برای خوانندگان روشن و هویدا شود:

یا ایها الرسول باغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمك من الناس ان الله لایهدی القوم الکافرین.

عیاشی در تفسیر خود از ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیهم نقل میکند که ایشان گفتند که حق سبحانه و تعالی امر فرمود پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله که امیر المؤمنین ع را بخلافت و امامت نصب کند واخبارکند مردم را بولایت وامامت او؛

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آنحضرت را دغدغه بخاطر مبارك خطور میکرد که مردم زبان طعن خواهد گشود که ملاحظهٔ ابن عم خود میکند و میخواهد که مناصب همه پیش ایشان باشد حق سبحانه و تعالی این آیت را فرستاد واین را بعینه سید ابو محمد باسناد خود ازابن عمیر در شواهد التنزیل آورده و ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی در تفسیر خود نقل میکنند از ابن عباس که ابن آیت درشأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد و از ابی جعفر محمد بن علی الباقر و ابی عبدالله جعفر بن محمد- الصادق علیهم السلام واجلای اصحاب روایت کرده‌اند که ایشان فرمودند که حق سبحانه وتعالی وحی فرستاد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که امیر المؤمنین را علیه السلام نصب فرماید بخلافت بعد از وی آن حضرت خوف کرد که این امر شاق خواهد بود برجماعتی از اصحاب او وغیر ایشان پس حق تعالی این آیه فرستاد که تاحضرت دلیر شود برقیام بمأمور به و خوف از کسی نکند حضرت حق فرمود که ای فرستادهٔ بحق برسان بکافهٔ خلایق تمام آنچه فرو میآید بتو ازپروردگار تو از آن جمله ولایت وامامت علیست علیه السلام واگر چنین نکردی و آنرا نرسانیدی پس تبلیغ نکردهٔ رسالت او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که رسانیدهٔ چنانچه ترك بعضی ارکان نماز مبطل نمازست (واین مبالغه است درین امرچه معلوم است که آنحضرت کتمان وحی نخواهد کرد)و خدای تعالی نگاه میدارد ترا از شر مردمان و از آن باك مدار که کسی را بقتل بر تو دست نخواهد بود بدرستی که خدای

کتابخانه مجلس شورای ملی

تعالی راه ننمایدکافران را بتسلط برتوونه نافرمان بردگان را. وروایت است که آنحضرت را شبها حراست وپاسبانی میکردند وچون آیت نازل شد سر مبارك ازقبهٔ که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد وفرمودکه ای مردمان باز گردید که خدای تعالی مرا نگاهبانست.

درکشف الغمه آورده‌اند که بعد از نزول آیت زید بن ارقم روایت کند که رسول الله صلی الله علیه وآله وقتی که باز گشته بود ازحجة الوداع نزول اجلال فرمود بغدیر جحفه و غدیر خمش هم گویند که واقع است میان مکه معظمه ومدینه طیبه فرمود تا آن محل را ازشوك و خار پاك ساختند و بلندی قایم کردند و ندای صلوة جامعه دردادند و ما بیرون رفتیم بجانب رسول الله صلی الله علیه و آله و روزی بغایت گرم بود چنانکه هرکه ردائی داشت بواسطهٔ شدت گرما در زیر پای انداخته می نشست چون همهٔ مردم جمع شدند آنحضرت بایشان نماز گذارد وبعد از انصراف از نماز فرمود که:

الحمدلله بحمده و نستعینه و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا الذی لاهادی له لمن اضل ولامضل لمن هدی و اشهد ان لا آله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله

اما بعد ای معشر مردمان نخواهد بود نبی را از عمر مگرنصف عمر آنکه پیش ازین بوده وحال آنکه عیسی پیغمبر در میان قوم‌خود چهل‌سال لبث کرد ومن‌در بیستم سال ازنبوت شرع ودین‌را قایم ساختم و کامل گردانیدم و بلاشك از شما جدا خواهم شد ومن و شما هردو رسیده خواهیم شد یعنی فردا درقیامت ازمن خواهند پرسید که تبلیغ

رسالت را چگونه کردی و از شما خواهند پرسید که محمد در میان شما بچه کیفیت زندگانی کرد شما درجواب چه خواهید گفت؟ همه برپای خاستند و گفتند یارسول الله در جواب خواهیم گفت وگواهی خواهیم دادکه تورسول وعبداوئی وآنچه حق ادای رسالت و امانت بود بتقدیم رسانیدی و هرچه شرط ارشاد و نصیحت بود بجای آوردی وامر او را برجای نشاندی و قیام بعبادت او نمودی تا وقتی که مقرر بودی حق سبحانه وتعالی ترا جزای خیر دهاد بعد از آن فرمود که آیا نیستید شما که گواهی میدهید بآنکه معبودی نیست غیر معبود بسزا که بی شریك و بی همتاست و محمد رسول و بندهٔ اوست و آنکه بهشت و دوزخ و بعث بعد از موت همه حقاست وایمان بهمهٔ کتب او دادید؟ همه گفتند بلی یارسول الله؛ آنحضرت فرمودکه من هم گواهی میدهم که درین قول صادقید وباز مصدق گشتید بدانید و آگاه باشید که چون من پیشتر از شما باشم برحوض از برای آماده ساختن آن از جهت شما و شما بامن آن خواهید که وارد گردانم شما را برحوض پس در حالت ملاقات از شما خواهم پرسید که با ثقلین چه کردید در جواب چه خواهید گفت آن جماعت پرسیدند که یا رسول الله ثقلین چه چیزست فرمود که دوچیز است که بزرگترین آن کتاب الله است که او سببی است که یکطرف آن بید قدرت خدای عز وجل است ویکطرف دیگر بدست شماست پس متمسك شوید بآن وچنك درو زنید تا نلغزید وگمراه نگردید و کوچکتر آن عترت من اند زنهار مکشید ایشان را و با کین و

قهر با ایشان سلوك مکنید که من درخواسته ام از دانای نهان وآشکارا بآنکه وارد گرداند شما را برمن بکنار حوض وآنرا بمن اعطا فرموده پس قهر کنندهٔ ایشان قهر کنندهٔ منست و فرو گذارندهٔ ایشان فرو گذارندهٔ من و دوست ایشان دوست منست و دشمن ایشان دشمن من و سه نوبت این دعا را اعاده فرمود گفت بدانید که هیچ امتی هلاك نشد تا دینی بهوای نفس خود اختیار نکرد و غلبه نکرد برپیغمبرخود وتا بقتل نیاورد کسی را که درمیان ایشان بعدل و راستی سلوك میکرد یعنی این امور سبب هلاکت امتست پس پیرامون آن نباید گشت و در چهارم نوبت دست امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته بالا برد برمنبری که آنجا فرموده بود که ساخته بودند و فرمود که هرکه من مولای اویم این علی مولای اوست.

بار خدایا دوست دار هرکه اورا یاری کند و فرو گذار هرکه اورا فرو گذارد و بعد از آن از منبر فرود آمده نماز ظهر بجماعت گذارد واصح این قولست که این خطب و مواعظ پیش از نماز پیشین بوده به نیم ساعت آنگاه امر فرمود که خیمهٔ در برابر خیمهٔ آنحضرت زدند تا امیر المؤمنین علیه السلام آنجا بنشیند و مسلمانان فوج فوج و گروه گروه بروند و آنحضرت را تهنیت و مبارك باد بگویند.

گویند دوازده هزار کس در آنجا حاضر بود در آنروز وبروی سلام کنند و او را امیر المؤمنین بخوانند پس چنین کردند بعد ازآن بعضی از ازواج خود ودیگر زنان را باین امر فرمود ایشان امتثالا لامر

الرسول چنین کردند عمر برخاست اظهار سرور کامل نمود وگفت گوارا و مبارك باد ترا ای علی بامدادکردی ومولای من و مولای هرمؤمن ومؤمنه وحسان‌بن‌ثابت اذن یافته بیتی‌چند دراین‌باب گفت :

از آن جمله یکی اینست :

فقال له قم یا علی فانني رضیتك من بعدی اما ما وهادیاً

از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله میگوید که آنحضرت فرمود که برخیز ای علی و باین امر قیام نمای که من راضیم ترا بعد از من آنکه امام و هادی خلایق باشی این کلام نص جلی است از آنحضرت برامامت و خلافت امیر المؤمنین بعد از وی بلافصل و اقامت حجج باهره است برکسی‌که دراین امر نزاع دارد ومنکران جزای انکارخواهند یافت در روزی که عذر فائده نکند .

ازنقل آیهٔ بالا روش‌نگارش زواری‌هویدا گردید . دیگر ازمؤلفات وی عبارتند :

۲) شرح فارسی **نهج البلاغه** حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام .

۳) ترجمهٔ **مکارم الاخلاق** بفارسی که آنرا **مکارم الکرائم** خوانده است اصل این کتاب از طبری است و زواری آنرا بفارسی ترجمه نموده‌است .

٤) ترجمهٔ **عدة الداعی** که آنرا مفتاح النجات خوانده .

٥) ترجمهٔ احتجاج‌طبرسی.

٦) ترجمهٔ اعتقادات شیخ صدوق مسمی **بوسیله النجات** .

۷) کتاب **مجمع الهدی** بفارسی در چهل باب که مشتمل بر قصص انبیاء است .

۸) **تحفه الدعوات** در اعمال سال بفارسی .

۹) **لوامع الانوار الی معرفة الائمة الاطهار** که بفارسی برحسب‌دستور واشارهٔ **شاه طهماسب صفوی** تألیف‌یافته‌است .

غالب کتب نامبرده در کتابخانه های ایران وهند و اسلامبول و ممالك دیگر موجود است و هیچیك بچاپ نرسیده است .

شاه طهماسب چون علاقهٔ مفرطی بنشر و تقویت مذهب شیعه داشت از وجود زواری و فضل و ادب او استفاده کرده و در مقابل کتابهای معروف نویسندگان اهل سنت و جماعت او را بتألیف وترجمه و تلخیص آثار مهم میگماشت مثلا احسن الکبار ابن عربشاه را که در احوال ائمه اطهاراست وبرطبق روایات اهل سنت‌نوشته شده بود برمذاق اهل تشیع تلخیص کرد و شاید در برابر تفسیر معروف مواهب علیه او را بنگارش ترجمة الخواص تشویق کرده باشد تا آنکه در نظر فارسی زبانان جای تفسیر کاشفی را بگیرد و بهمین نظر است که در بین این دو تفسیر یك قرابت معنی ومضمون وعبارت مخصوصی وجود دارد .

زواری ازعلمای بزرك زمان صفویه واز مفسرین وفقهای معروف و مشهور زمان شاه طهماسب است .

سال تولد و وفات او درست معلوم نیست و نمیدانیم پس از سال ۹٦۸ که زواری لوامع الانوار را تمام کرده است چند سال دیگرحیات داشته است .

از شاگردان معروف وی ملا فتح الله کاشانی است که ذیلا ترجمت حال اورا باختصار مینگاریم :

مولی فتح الله کاشانی

مولی فتح‌الله کاشانی پدرش شکرالله نام داشت . ملا فتح الله درفقه وتفسیروکلام استادی ومهارتی بسزا داشت وازشاگردان معروف علی‌بن‌حسن زواری است .

زواری درزمان شاه طهماسب چنانکه نگاشته گردید بامر شاهنشاه صفوی ترجمة‌الخواص را تألیف نمود تاجانشین مواهب علیه گردد .

ترجمة الخواص عباراتش غالباً ازکاشفی‌است وزواری‌تنهادرخلل بعضی آیات اخبار واحادیث اهل بیت را در درج نموده است .

پس از زواری شاگردش ملا فتح الله کاشانی مواهب علیه را شرح کرده ودر آن احادیث و اخبار اهل بیت را گنجانیده است .

منهج الصادقین که مانند مواهب علیه و ترجمة الخواص تفسیری است بفارسی که برقرآن کریم نوشته شده بسیار معروف و بچاپ رسیده است این کتاب برش مفسرین شیعی مذهب نوشته شده ومانندکاشفی آیات را مؤلف آن جزء بجزء ترجمه وتفسیر کرده است .

این تفسیر چنانکه گفته شد شرح مواهب علیه میباشد وبعلاوه اخبار واحادیث اهل بیت را در آن درج وثبت نموده است .

صاحب منهج با لحنی شدید تر از زواری گفتار اهل سنت و جماعت را در ذکر ترجمه و تفسیر بعضی آیات رد میکند .

این تفسیر بامر شاه طهماسب صفوی فراهم آمد و مهمترین

تفسیری است که پس از کاشفی و زواری تألیف یافته است .

مؤلفات دیگر ملا فتح الله کاشانی عبارتند از :

۱ ـ خلاصة المنهج که مختصری است از منهج الصادقین وآنرا در سه مجلد قرارداده‌است . خلاصة‌المنهج نیزبفارسی‌نگاشته شده‌است .

۲ ـ ترجمهٔ قرآن کریم .

۳ ـ زبدة التفاسیرکه بعربی‌نوشته ودردوجلدآنرا گرد آورده . این تفسیر را پس از دوتفسیر نامبرده دربالاتألیف نموده است .

٤ ـ ترجمهٔ کتاب احتجاج شیخ طبرسی بفارسی که آنرا کشف الاحتجاج نام نهاده است . این کتاب را بنام شاه طهماسب صفوی‌گرد آورده است .

٥ ـ شرح نهج البلاغه بفارسی‌که آنرا ترجمه نیز خوانند .

شرح نهج البلاغهٔ ملا فتح الله بسیارمعروف ومشهور است .

تاریخ تولد ملا فتح الله معلوم نیست لیکن وفات او درسال۹۸۸ واقع شده‌است وماده تاریخ وفات او « ملاذ الفقها » میباشد .

قطعهٔ ذیل را صاحب روضات در ماده تاریخ ملا فتح الله در کتاب‌خودآورده است :

مفتی دین متین کاشف قرآن مبین
واقف سر قدر عالم اسرار قضا
هادی وادی تفسیر که در حل کلام
خاطرش بود ز اسرار یقین پرده گشا

ملکی ذات وفلك مرتبه فتح الاسلام
که بد از قوت او رایت اسلام بپا
قدوهٔ اهل فقاهت که بمصباح دروس
همه را بود بارشاد بحق راهنما
کرد پرواز بشهباز سبك جنبش عزم
دل وسعت طلبش تا که ازاین تنك فضا
فقها را چو ملاذی بجز آن قدوه نبود
بهر تاریخ نوشتند « ملاذ الفقها »
(سال ۹۸۸)

مواهب علیه نه تنها مورد نظر مفسرین فارسی زبان واقع شد بلکه مفسرین تازی زبان هم از آن استفاده نموده اند ودر کتب خویش از این کتاب نقل می نمایند چنانچه صاحب تفسیر **روح البیان** درخلال کلام عین عبارات کاشفی را درتفسیر خودکه بتازی نوشته است آورده واز کاشفی مطالب بسیاری درج و نقل مینماید.

وصف اجمالی نسخه های خطی که اساس چاپ این کتاب است

پیش از وصف و شرح نسخ خطی که اساس طبع این کتاب است خوانندگان محترم را یاد آور میشویم که قبل از اینکه تصحیح این کتاب بعهدهٔ نگارنده محول شود صفحهٔ چند از این تفسیر از روی نسخهٔ چاپی طبع هند بچاپ رسیده بود وبواسطهٔ ملاحظاتی آیات کلام الله را حذف و بجای آنها شمارهٔ آیات را قرار داده بودند بعد از چندی

آقای حسین اقبال مؤسس و مدیر کتابفروشی و چاپخانهٔ اقبال از من خواستار شدند که تصحیح این کتاب را بعهده بگیرم و این کتاب را باروشی که پیروی شده بود بانجام رسانم.

نگارنده از قبول این کار امتناع داشتم زیرا بی توشه ومایه دست بکار بزرك نتوان زد ومرادانش وفضل آن نبود که اینکار بزرك را عهده دار شوم تا باصرار زیاد دست باین کار زدم و بهمان روشی که نخست اتخاذ شده بود دنبالهٔ کار را گرفتم و کم کم در اثر پویندگی و جویندگی نسخ خطی بسیارخوبی پیدا کردم که ذیلا آنهارا نام خواهیم برد.

حذف آیات از این کتاب و قرار دادن شمارهٔ آنها زائیده فکر من نبوده زیرا مرا عقیده این بود که آیات را هم ذکر و درج نمائیم لیکن چون ملاحظاتی در کار بوده ازقبیل نبودن حروف اعراب دار و غیره از درج آیات صرف نظر شده بود و من هم دنبالهٔ کار را بهمان روش گرفتم زیرا حذف آیات نقصان زیادی وارد نیاورده بدلیل آنکه هرسورهٔ دارای آیاتی معین است وشمارهٔ آن ها چندان اختلافی ندارد

نسخ خطی تفسیر مواهب علیه که طبع حاضر از روی آنهابعمل آمده یکمرتبه و در یك زمان بدست نیامد بلکه در جریان کار چندین نسخه بدست آوردم این نسخ چندان باهم اختلافی ندارند و خیلی بهم نزدیك میباشند.

نسخ خطی که اساس طبع کتاب حاضر است عبارتند:

الف ـ نسخهٔ خطی مواهب علیه از اول قرآن تا بآخر بقطع نیم ورقی ۳۲ سانتی متر طول در ۲۱ سانتی عرض بخط نستعلیق قدیم

آیات قرآن با خط نسخ درشتتری نوشته شده و غالباً روی آیات خط سرخی کشیده شده است.

این نسخه نسبة کم غلط تر وبهتر از نسخه های دیگر است.

نسخهٔ مذکور ازنسخ کتابخانهٔ حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای **سید محمد کاظم عصار** مدظله العالی است که بدسترس نگارنده گذارده اند.

نام کاتب آن و سال کتابتش معلوم نیست ولی از خط و کاغذ آن چنین معلوم میشود که ظاهراً دراوایل زمان سلسلهٔ صفوی نوشته شده است این نسخه دارای ۱۱۱۰ صفحه میباشد.

ب ـ نسخهٔ خطی دیگر متعلق است به دوست عزیزم آقای **سید جمال الدین میر دامادی** این نسخه نیز مانند نسخهٔ بالا بخط نستعلیق نوشته شده لیکن آیات قرآن بخط نسخ و درشتتر ازخط نستعلیق نگاشته گردیده سال کتابت و نام کاتب این کتاب هم معلوم نیست. این نسخه دارای ۳۰ سانتی متر طول و ۲۰ سانتی متر عرض میباشد.

ج ـ نسخهٔ سوم تعلق دارد به دوست محترم سرکار **ستوان سید ابراهیم شادمان** این نسخه از اواسط سورهٔ حج تا آخر قرآن است.

کاتب نام خود وپدر خود را و سال کتابت نسخه را در آخر سورة الصافات یاد کرده است و چنین مینگارد:

« تم بعون الله الملك الوهاب بخط عبد الضعیف النحیف الراجی الی رحمة الله الغنی **بایزید** ولد سید عباس الحسینی غفرالله ذنوبهما وستر عیوبهما بتاریخ روز دو شنبه هفتم ماه جمادی الاخر سنه ۱۰۳۱ »

این نسخه بخط نستعلیق ولی آیات قرآن با خط نسخ با مرکب سرخ باقلمی درشتتر نوشته شده است.

نسخهٔ نامبرده دارای ۲۸ سانتی متر طول و ۱۶ سانتی متر عرض میباشد.

د ـ نسخهٔ چهارمی که بدست آمد از کتابخانهٔ دوست محترم آقای سید کریم امیر فیروز کوهی عضو ادارهٔ ثبت اسناد طهران است.

این نسخه بخط نستعلیق و لیکن آیات قرآنی با خط نسخ نوشته شده است. دارای ۲۹ طول ۱۷ سانتی متر عرض میباشد وسال نگارش و نام کاتبش معلوم نیست.

این نسخه از اول قرآن تا بآخر میباشد.

ه ـ نسخهٔ دیگری از کتابخانهٔ دوست محترم، دانشمند معظم آقای سید حسین فاطمی دانشجوی دانشکدهٔ حقوق بامانت گرفته شده است این نسخه از اول قرآن تا آخر سورهٔ کهف میباشد و با خط نسخ نوشته شده ولی آیات قرآن با مرکب سرخ نوشته گردیده است سال کتابت و نام کاتب آن معلوم نیست طول این نسخه ۲۹٫۵ وعرضش ۱۹٫۵ است.

و ـ نسخهٔ دیگری ازمواهب علیه که درجلد دوم وسوم این تفسیر بکار آید تعلق دارد بکتابخانهٔ استاد محترم آقای **سید محمد محیط طباطبائی**.

این نسخه از اول سورهٔ مریم است تا بآخر قرآن واز نسخ دیگر کهن تر است. سال کتابت آن درست معلوم نیست ولی از خط و کاغذ آن معلوم میشود که باید این نسخه در اوایل قرن دهم نوشته شده باشد. این نسخه دارای ۲۵٫۵ سانتی طول و ۱۷٫۵ سانتی مترعرض است

tarikhema.org

علاوه بر نسخ نامبرده نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دبیرستان معقول و منقول چندی مورد نظر بوده وهم نسخه های چاپی هند درطبع این کتاب دخالت داشته اند.

خاتمه

مصنف این تفسیر و چندین کتب دیگر که نام آنها را در این مقدمه آورده ایم ٤٤٧ سال است که روی از جهان و جهانیان تافته ودر آرامگاه خوددرمدینهٔ هری آرام گرفته. در اینمدت که چراغ فکرش خاموش شده، هنوز گفته هایش که امتداد هستی و دورهٔ حیات دیگر اورا تشکیل میدهند هرروز نام بلند اورا زنده وجاویدان مینمایند.

کاشفی در سال ۹۱۰ دستخوش مرگ شد و در ماده تاریخ وفات او گفته اند:

در هدایت صرف شد ایام عمرش زانسبب
گشت تاریخ وفات او «هدایت دستگاه»

لیکن آثار گرانبهای خودرا درجائی گذاشت که گردش دوران و حوادث روزگار را بدان دسترسی نیست.

آوازه و شهرت این مرد بزرگ نه تنها درایران که مهد اوبوده است پیچیده بلکه در هرکشور و شهری تا هروقت که نامی از ادب و فرهنگ ودانش وحکمت و ریاضی ونجوم وعرفان و دیگر علوم بمیانست نام کاشفی نیز هست.

ایرانیان او را از دو جهت بیش از دیگران گرامی و ارجمند می دارند.

نخست آنکه ایرانی بوده ودیگر آنکه آثار خودرا بزبان فارسی نگاشته و از اینرو خدمتی بزرگ بزبان و ادبیات شیوای فارسی کرده است. خدایش رحمت کناد و در بهشت اورا جای دهاد.

سپاسگذاری

آقایان نامبردهٔ ذیل در تصحیح این کتاب با نگارنده کمك و مساعدت فرموده اند که از ایشان برای همیشه سپاسگذارم:

۱ ـ یگانه استادفرزانهٔبارع بزرگوارم حضرت حجة الاسلام والمسلمین فیلسوف بزرگ و شهیر، جامع علوم معقول و منقول، آقای **سید محمد کاظم عصار** (استاد دانشگاه تهران) که آوازهٔ مراتب علم ودانش و حکمتشان بگوش خاص و عام رسیده و فضایل علمی واخلاقی آنحضرت بیرون از حد بیان است چندانکه بیان من و زبان خامه از نگارش آن عاجز است.

حضرت استاد معظم در گرد آوردن این کتاب کمك وهمراهی بسیار باین بنده فرموده اند و جای آنرا داشته که گفته ام:

چه جای غصه و غم باشدم که در گیتی
بزیر سایهٔ الطاف آن خداوندم

۲ ـ همچنین استاد دانشمند فرزانه آقای **سید محمد محیط** طباطبائی در گرد آوردن این کتاب کمك های بسیاربمن نموده اند و از ایشان بسیار سپاسگذارم.

۳ـ دوست دانشمندستر ك دیرین آقای **سید علی اصغر نیری** طباطبائی

pdf.tarikhema.org

که همواره درمیان همگنان درادب آموزی و دانش اندوزی ممتاز و بنیك خوئی و حسن سیرت سرافراز بوده اند در تصحیح این کتاب همراهی بسیار بمن فرموده اند:

یارب که بسی برخورد از نخل جوانیش

٤ ـ ازاستاد محترم دانشمند آقای دکتر کریم سنجابی (استاد دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی) سپاسگذارم که کتبی چند بدسترس اینجانب گذارده اند .

٥ ـ ازدانشمند شهیر بزرگوار آقای حاج حسین آقای ملك بسیار تشکر دارم که مدتها است در کتابخانهٔ ایشان رفت و آمد میکنم و کتب بسیار نفیس خودرا بدسترس اینجانب قرارداده اند .

آقای حاج حسین آقای ملك کتابخانهٔ شخصی خودرا که همردیف کتابخانه های بزرك دنیاست بملت ایران وا گذارنموده اند وا کنون بملت ایران تعلق دارد و آنرا **کتابخانهٔ ملی ملك** نام نهاده اند .

از آقای محترم دانشمند سهیلی خوانساری کتابدار کتابخانه ملی ملك بسیار ممنون و متشکرم امیداست کتابدارهای کتابخانه های دیگرهم باخلاق حمیده و کتاب دوستی ایشان تأسی جویند و از واردین مانند آقای سهیلی بمهربانی و خوش اخلاقی رفتار نمایند .

طهران ششم شهریور ماه سال ۱۳۱۷ خورشیدی

سید محمد رضا ـ جلالی نائینی

استدراك

برخی از یادداشتها که در هنگام تدوین در آمد این تفسیر فراهم آمد ، و الحاق آنرا بمقدمه لازم دید ، اکنون در اینجا یاد میکند :

۱ ـ رساله حاتمیه

در برگهائی که بحث و پژوهش در آثار کاشفی بود ، نامی از این رساله بمیان نیامد . رسالهٔ حاتمیه یکی ازرسائل معروف و مشهور ادبی و اخلاقی وتاریخی کاشفی است که آنرا بفرمان و دستورپادشاه هنردوست دانش پرور ، سلطان حسین بایقرا تألیف نموده و بطوری که در آغاز این رساله مینویسد ، پادشاه مزبور مثال داد که کاشفی آنچه از اخبار و آثار و داستان و سر گذشت حاتم طائی را که در کتابی دیده یا از عزیزی شنیده بفارسی در قید کتابت آورد تا بر احوال حاتم وقوفی تام واطلاعی تمام حاصل آید .

لذا کاشفی این رساله را که حاوی اخبار و آثار و سرگذشتها و داستانهای حاتم طائی است درسال ۸۹۱ گرد آورده تقدیم پادشاه نمود

ارزش ادبی رسالهٔ حاتمیه

روش ساده نویسی و بیساختگی نثر فارسی که تا پایان دودمان سلاجقه پیروی میشد رفته رفته منسوخ گردید و نویسندگان فارسی زبان زبان شیوای فارسی را با واژه های دور از ذهن تازی بهم آمیخته آن ملاحت و حلاوت ذاتی زبان از میان رفت و سبك متکلفی پدید آمد

tarikhema.org

که تا آغازمائهٔ ۱۲ هجری زمان یافت .

رسالهٔ حاتمیه که یکی از آثار قلمی بزرگترین نویسندهٔ سدهٔ نهم هجری است تا حدی تابع سبك متکلف زمان شده با اینحال یکی از آثار گرانبهای کاشفی است . این رساله نه تنها کتابی است ادبی و اخلاقی و و تاریخی بلکه نخستین کتاب جامعی است که در شرح حال و آثار احسان و ایثار حاتم طائی بفارسی نگارش یافته است . روش نگارش آن خالی از تکلف و تقیید نیست ، اکنون بدون اینکه قصد انتخاب داشته باشیم سطری چند از چند جای این کتاب پیش چشم خوانندگان ارجمند میآوریم تا روش کاشفی در طرز نگارش اینرساله برای آنها روشن و هویدا گردد :

آغاز رسالهٔ حاتمیه :

بنام خدائی که بخشنده اوست — بر آرندهٔ کار هر بنده اوست
کریمی که دل داد وجان آفرید — زجودش وجود جهان آفرید
بر افراخت درساحت احترام — لوای محمد علیه السلام

پس از آن مینگارد : « اما بعد ، از مضمون کلام سعادت انجام ملك علام ، حیث قال : **لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون** ؛ واز فحوای حدیث صحیح سید عالم ، صلی الله علیه و سلم ، **السخی قریب من الله ، قریب من الجنة ، قریب من الناس ، بعید من النار** چنان معلوم میشود که سر دفتر مکارم اخلاق و شیم صفت سخا و کرم است . . . . »

حکایت حاتم طائی و پادشاه روم

« سلطان روم وزیر خود را گفت که خبر سخاوت حاتم در عرب و عجم فاش شده وصیت جوانمردیش از شرق تا غرب فرو گرفته و من شنیده ام که بدین صفت اسبی دارد و بدین لطافت مرکبی ، میخواهم که نقد اورا برمحك اعتبار بیازمایم وصورت دعوی اورا درمحکمهٔ معنی امتحان نمایم وکسی بطلب آن مرکب بقبیلت فرستم .

مثنوی

من ازحاتم آن اسب تازی نژاد — بخواهم گر او مکرمت کرد وداد
بدانم که در وی شکوه بهیست — وگر رد کند بانك طبل تهیست

پس ایلچی با تحف و هدایا که لایق حاتم بود فرستاد و باندك زمانی ایلچی ملك روم بقبیلت رسیده در حوالی منازل حاتم نزول کرد و قضا را مقارن رسیدن ایلچی باران و برف رسیدن گرفت و رعد وبرق و صاعقه و امثال آن پدید آمد ، حاتم مهمانرا دلداری داده بمنزل شایستهٔ آورد و فی الحال بفرمود تا اسبی بکشند و طعامی مهیا کرده نزد مهمان آورد ؛ بعد از فراغت طعام اسباب استراحت آماده ساخته از خیمه بیرون رفت و آن شب از هیچ نوع سخن نگذشت (۱) .... الخ »

در پایان این حکایت کاشفی مینویسد ، « این حکایت از بوستان شیخ مصلح الدین سعدی رحمة الله علیه نقل افتاد (۲) » .

(۱) مراجعه شود به ص۹۳ بوستان سعدی چاپ جلالی سال۱۳۱۷ خورشیدی
(۲) بجز این حکایت حکایاتی دیگراز بوستان دراین رساله نقل شده است : حکایت حاتم طائی و فرمانده یمن (مراجعه شود ببوستان سعدی چاپ جلالی سال۱۳۱۷ص۹۴) ودیگر حکایت : زبنگاه حاتم یکی پیرمرد طلب ده درم سنگ فانید کرد ص ۹۷

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

و هم از رسالهٔ حاتمیه است :

« و حاتم با وجود صفت سخاوت از دقایق حکمت نیز بهره مِند بود و فواید حکمیات او در دواوین عرب و تواریخ ایشان مثبت است از جمله آنکه اولاد خود را وصیت میفرمود که نیکوکاری و احسان را وسیلهٔ انجاح مرادات و ذریعهٔ حصول مقاصد و مرامات سازید که مطالب جوانمردان بی سعی وجهد ایشان بر مقتضی ارادت محصل گردد.

درکرم بگشائی رسد زغیب مرادت مراد خلق برآری برآورند مرادت

ودیگر فرموده که دست ازدنی بردارید، پیش از آنکه دنی دست ازشما بدارد. برای دفن گنج رنج مکشید بلکه ببذل گنج رنج را علاج کنید

چرا باید کشیدن از جهان رنج نهادن از برای دیگران گنج

یکی از حاتم پرسید که آسایش دنیا که دارد؟ گفت آنکس که در دنیا ازو آسایش دارند؛ باز سوآل کردند که در جهان راحت بیرنج که دارد؟ جواب داد، آنکس که رنج درویش براحت مبدل سازد (۱) »

کاشفی درمیان هرسر گذشت وداستانی، اشعاری دلپذیر وشیوا آورده که این اشعار بشیرینی و ملاحت لطف سخن وی چاشنی زده قلوب

[۱] در تألیف این رساله، کتابهای ذیل بیشتر مورد مطالعه کاشفی قرار گرفته است :

۱ - کتاب الاغانی (ابوالفرج اصفهانی) ۲ - بوستان سعدی ۳ - تحفهٔ ملکی ۴ - جامع الحکایات ولامع الروایات ۵ - مجمع الامثال ۶ - جمهرت الانساب ۷ - جواهر الاسراره وعناصر الوازرة ۸ - مسالك الذهب فی معرفت قبائل العرب ۹ - زلال الصفا فی سیرت المصطفی ۱۰ - گلستان

خداوندان ادب را بخواندن این کتاب راغب و مایل میگرداند.

رسالهٔ حاتمیه نه تنها درمیان فارسی زبانها شهرت واهمیتی بسزا دارد بلکه دردیار مغرب نیز این کتاب مورد مطالعه واستفادهٔ مستشرقین بزرك بوده و هست.

شارل شفر (۱)، مستشرق معروف فرانسوی، این رساله را در کتاب مشهور و نفیس منتخبات فارسی خود (۲) درج و بچاپ رسانیده و بمناسبت درج و نقل این رساله در آنکتاب، بشرح حال و آثار کاشفی پرداخته، کتب ذیل را از آن کاشفی دانسته است :

۱ - رسالهٔ حاتمیه ۲ - تحفة الصلوة ۳ - مواهب علیه ۴ - رسالهٔ علیه ۵ - مالابدفی المذهب ۶ - مرآة الصفا فی صفات المصطفی ۷ - حرزالامان فی فتن آخرالزمان ۸ - روضة الشهداء ۹ - رشحات عین الحیات ۱۰ - اخلاق محسنی ۱۱ - مخزن الانوار فی الانشاء ۱۲ - بدایع الافکار ۱۳ - فیض النوال فی بیان الزوال ۱۴ - کتاب الاختیارات ۱۵ - میامن الاکتساب فی قواعد الاحتساب ۱۶ - جواهر التفسیر لتحفة الامیر ۱۷ - انوار سهیلی یا کلیله و دمنه

شرح حالی را که شارل شفر از مولانا حسین کاشفی نگاشته، درنهایت اهمیت وبسی قابل توجه ومورد استفاده است، لیکن درآن برخی نکته ها یافته میشود که اکنون آنها را یادآور میشویم :

۱ شفر لقب کاشفی را معین الدین نوشته درصورتیکه لقب وی بدون

۱ - Ch . Schefer ۲ - ChresTomathie Persanes

هیچ تردید و اشکالی کمال الدین میباشد وغالب تذکره‌نویسان نیز لقب اورا کمال الدین ضبط کرده اند .

میرخواند مورخ مشهور ، که معاصر کاشفی است در حبیب السیر مینویسد : « مولانا کمال‌الدین حسین الواعظ ، در علم نجوم وانشاء بیمثل زمان خود بود .... الی آخر » ویقین است آنچه میر خواند نگاشته صحیحترین و قدیمترین سندی است که از کاشفی برای ما باقیمانده و دیگر جای تردیدی نیست و بطور قطع و یقین لقب کاشفی همچنانکه در برگ شماره ۷ نیز یادآور شده ایم کمال الدین میباشد .

۲ ـ شارل شفر ، دو کتاب فخز الدین علی را جزء آثار کاشفی شمرده است :

الف ـ حرزالامان فی فتن آخرالزمان (۱) : مؤلف این کتاب همچنانکه در برگ شماره ۲۸ یاد آور شده ایم فخر الدین علی فرزند کاشفی‌است لیکن شفراین کتاب را بنام کاشفی‌نگاشته است (۲) فخرالدین علی در آغاز این کتاب (حرز الامان من فتن الزمان) پس از ستایش وسپاس پروردگار و درود بر پیغامبر ، نام خود وپدر خود را چنین یادآور شده است : « اما بعد ، چنین گوید فقیر داعی و حقیر جانی ازدواعی ،

[۱] صاحب روضات الجنات نام این کتاب را حرز الامان من فتن الزمان نوشته و همچنین درنسخه های خطی که بنظر رسید نام این کتاب حرزالامان من فتن الزمان ثبت شده است لیکن صاحب کشف الظنون و همچنین شفر نام آنرا حرزالامان فی فتن آخر الزمان ضبط نموده‌اند .

[۲] منتخبات فارسی شفر جلد اول

علی بن‌الحسین الواعظ الکاشفی ، المشتهر بالصفی ، ایده الله بلطفه الخفی که این رساله ایست کثیر الفواید مشتمل بر آثار خواص حروف مقطعهٔ قرآنی واسماء حسنی‌ربانی و آیات قرآنی .... تا آخر » و علاوه بر اینکه دراول کتاب فخر الدین علی نام خود وپدرخودرا نوشته است درچندین جای دیگر از کاشفی نامبرده از آنمیانه در پایان فصل پنجم از باب اول از مقالهٔ اول این کتاب (حرزالامان من فتن‌الزمان) نام پنج کتاب پدر خود را بمیان‌آورده واکنون‌فصل‌مذکوررا دراینجا درج ونقل‌مینمائیم .

فصل پنجم

در ذکر اسماء اکابر و کتب ایشان که ماخذ این رساله است

بدانکه از اعاظم علمای این فن که جامع هر دو طبقه است یکی شیخ ابوالعباس‌احمد بن علی‌القرشی البونی که صاحب‌کتاب شمس‌المعارف اکبر واصغر وتعلیقهٔ کبری است و تعلیقهٔ صغری و لمعهٔ نورانیه ولمحهٔ روحانیه و ختمات سور قرآنی و الواح الذهب و غیر آنست و همهٔ تصانیف وی در این فن و غیر این فن معتبر و معتمد علیها و موثوق بهاست ، بتخصیص شمس المعارف و ختمات که در این رساله نقل بسیار از آنها ایرادخواهد یافت . ودیگری از اکابراین‌طبقه‌شیخ ابوعبدالله‌محمدبن‌محمد بن یعقوب التونی المغربی است که صاحب کتاب تیسیر المطالب است و آن کتاب شریف نفیس ومعتبراست دراین علم وازآنجا نیز نقل‌بسیاری در این نسخه مذکور خواهد شد .

و دیگری شیخ محیی الدین محمد بن علی العربی است که صاحب کتاب المدخل فی علم الحروف است و وی از اکمل هر دو طبقه است ، اهل حقیقت و اهل خاصیت است .

و دیگری شیخ تقی الدین عبد الله بن علی بن حسن بن یحیی است که صاحب کتاب اللمحه است ، در حقایق حروف و آن از جمله کتب نفیسه است در حقایق و معانی حروف . دیگر شیخ ابوحامد محمد الغزالی است که صاحب کتاب سر المصون والجواهر المکنون است درخواص حروف مرتبهٔ آحاد که در لوح مثلث مدرج است ووی نیز ازکبار هر دو طبقه ، اهل حقیقت و خاصیت است . و دیگر شیخ عفیف الدین عبدالله بن اسعد الیمنی الیافعی است که صاحب کتاب در النظیم فی منافع القرآن العظیم در خواص اسماء حسنی ربانی است و آیات و سور قرآنی و آن کتاب نیز کتابیست بغایت شریف وعزیز و معتبر که اکثر مقالهٔ چهارم وپنجم از آنجا مأخوذ است ، و وی نیز از اعاظم هر دو طبقه است . و دیگری شیخ محمد بن ابراهیم التمیمی الکازرونی است که صاحب کتاب خواص القرآن است وآن کتابی معتبر است وصاحب درالنظیم نقل بسیار از آنجا درکتاب خود ایراد نموده و درمقالهٔ چهارم و پنجم این رساله از آنجا خواص کثیره مذکور خواهد شد . و دیگری شیخ فخرالدین رازی است که صاحب کتاب لوامع البینات است در شرح اسماء حسنی وصفات

علیا . ودیگری مولانا یعقوب چرخی است که صاحب رسالهٔ خواص اسماءالله است . و رسالهٔ دیگر که ازآنجا نقل بسیار درین نسخه مذکور خواهدشد : کتاب سرآلایات است که بعضی از تلامذهٔ ابن عباس از نتایج انفاس نفیس وی جمع کرده است . و غیر از این کتب معتبره که مذکور شد رسائل و نسخ بسیار است ، چه از حکمای متقدمین و چه از علمای متاخرین که در این رساله از آنها فواید و خواص نقل افتاده مثل کتاب یغمایوس حکیم (۱) «؟» و آن کتاب عجیب و غریب است مشتمل بر تولدات حروف و حقایق و طبایع و خواص ومنافع ایشان و وی ازکبار تلامذهٔ معلم اول ، ارسطو بوده است واز جملهٔ حکمای اسکندر ذی القرنین بوده است . ودیگری کتاب هیاکل و تماثیل حکیم ابوبکر بن علی بن وحشیه مشهور است و نزد علمای این فن اعتبار تمام دارد . و دیگر رسالهٔ شیخ نجیب الدین حسین سکاکی است درخواص حروف . ودیگری رسایل و نسخ مختصرهٔ معتبرهٔ سید حسین اخلاطی است و مقتبسات پیشگاه حقایق ایشان ، بتخصیص شیخ کامل خواجه ضیاء الدین ترک که وی نیز از کبارهر دوطبقه است ، ازاهل حقیقت و خاصیت . ودیگر درهٔ مکنونه است که یکی از کبرای این علم تألیف کرده است و مشتمل است بر غرایب خواص حروف و نزد این طایفه اعتبار تمام دارد . و دیگر کتاب حل القواعد الجفر الکبیر است که بعضی از تلامذهٔ حضرت سید حسین

۱ - صاحب روضات الجنات یعمادیوس ضبط کرده است .

اخلاطی تألیف کرده اند.

و دیگر پنج کتاب جواهر التفسیر و تفسیر مواهب و تحفهٔ علیه و مرصد الاسنی فی استخراج الاسماء الحسنی و لوایح القمر که مجموع آن ها تألیف والد راقم این حروف است روح الله روحه و در این مجموعه کتبی که نامبرده شد بسی قواعد و فوائد و خواص آثار ایراد یافته و بر آن اعتماد تمام حاصل شده ، و الحمد لله علی ذلك » . (نقل از کتاب حرز الامان من فتن الزمان (۱) مقالهٔ اول ـ باب اول ـ فصل پنجم)

ب ـ دومین کتابی که مؤلف آن فخر الدین علی است وشارل شفر. آنرا بنام کاشفی نگاشته ، کتاب مشهور و معروف ، رشحات عین الحیات است ، این کتاب یکی از آثار گرانبهای سدهٔ دهم هجری است و فخر الدین علی بیشتر شهرتش برای نگاشتن و فراهم آوردن این کتابست .

رشحات درشرح حال مشایخ وپیروان نامی سلسلهٔ نقشبندیه نگاشته گردیده وچون مؤلف آن خود پیرومشایخ این سلسله بوده و اطلاع کامل ازآنها داشته بهترین و صحیحترین کتابی است که راجع بسلسلهٔ نامبرده نوشته شده است . شفر باپیروی ازصاحب کشف الظنون کتاب رشحات را جزء آثار کاشفی بشمار آورده است .

۱ ـ نسخهٔ خطی حرز الامان من فتن الزمان که ازآن در اینجا نقل گردیده تعلق دارد باستاد دانشمند فرزانه جناب **آقای محمد علی تربیت** [نمایندهٔ مجلس شورای ملی] .

این نسخه یکی از نسخ گرانبهای کتابخانهٔ ایشانست که بدسترس نگارنده گذارده اند .

اکنون سطری چند از کتاب شفر ترجمه نموده و در اینجا نقل میکنیم :

« حسین واعظ دو کتاب تاریخی فراهم آورده است : روضة الشهداء که شامل شرح حوادث زمان اولیهٔ اسلام تا شهادت حضرت امام حسین فرزند علی علیه السلام است. این کتاب به ۱۰ فصل منقسم شده ودارای شهرت بسیاری گردیده در سال ۹۷۰ محمد فضولی افندی بغدادی آنرا ترجمه بترکی نمود . دومین کتاب تاریخی کاشفی ، مجموعهٔ شرح حالی است از شیوخ سلسلهٔ نقشبندیه ؛ حسین واعظ این مجموعه را رشحات عین الحیات نام نهاد و آنرا یکسال پیش از بدرود زندگانی خود تدوین ساخت ، چنانکه از این ماده تاریخ مستفاد میشود :

آمد رشحات با کثیر البرکات چون آب خضر منفجر از عین حیات
مانند محاسبان سنجیده صفات تاریخ تمامش از حروف «رشحات»

گفته شد که فخر الدین علی کتاب رشحات را در سال ۹۰۹ بپایان رسانید لیکن شارل شفر این کتاب را از مؤلفات مولانا کمال الدین حسین پدر فخر الدین علی دانسته و چون کاشفی در سال ۹۱۰ بدرود حیات گفته است شفر تصور کرده که رشحات را یکسال پیش ازوفات خویش تمام کرده است .

شارل شفر وفات کاشفی را مانند سایر مورخان وتذکره نویسان در سال ۹۱۰ نوشته وما این ماده تاریخ را ازکتاب وی دراینجا نقل میکنیم:

ناصح و فیاض مولانا حسین کاشفی
آنکه گنج معرفت در مخزن دلها نهاد

دیدمش در واقعه بر منبر عرش از شرف
گفتمش تاریخ فوتت چیست ای صاحب رشاد ؟
گفت چون شد بعدازاین برمنبر عرشم مقام
از پی تاریخ نیکو « منبر ما عرش باد »

تحفة الصاوة

رسالهٔ مختصری است که همچون سایر آثارخود آنرا بفارسی نبشته دارای یك مقدمه و هشت فصل و خاتمه ای میباشد . این رساله را در ماه رمضان سال ۸۹۹ بپایان رسانیده است (در ماه بعد آن یعنی دوم شهر شوال تفسیر مواهب علیه را نیز تمام کرده است)

تحفة العلیه

این کتاب را کاشفی بر نام شیخ عبد الله نقشبندی نگاشته شامل چهل حدیث میباشد . در این کتاب آیات و اخبار و امثال وسرگذشتهای بسیاری دیده میشود و هم پارهٔ از آن در علوم غریبه نگارش یافته‌است .

خاتمه

علاوه بر مدارکی که دراین مقدمه بآنها اشاره شد مدارك ومآخذ دیگری یافته میشود که در ترجمت احوال کاشفی نگاشته گردیده است مانند استخراجات و یادداشتهای سیلوستر دوساسی (۱) مرد سیاسی و مستشرق دانشمند فرانسوی که در سال ۱۸۱۸ میلادی از کتابخانهٔ

1 - Sylvestre de Sacy

ملی پاریس (۱) بدست آورده و دیگر مقدمه ای که در سال ۱۸۱۶ بر کتاب کلیله ودمنه نگاشت ودر آن دربارهٔ کاشفی وانوارسهیلی بحث و پژوهش مبسوطی نمود . درج و نقل ترجمهٔ گفتار **سیلوستر دوساسی** اگرچه‌فواید بسیاری‌دارد لیکن‌چون بنای‌این‌مقدمه براختصاراست لذا از ذکرآن صرف نظرمیشود ؛ بعلاوه تحقیق وپژوهش در احوال کاشفی و آثار وی مقامی و دانشی دیگر ومجالی بیشتر از این میخواهد وباوجود آنکه مورخان و تذکره نویسان و دانشمندان شرق و غرب در ترجمت احوال کاشفی بحث و پژوهش کرده اند لیکن هنوز برای پژوهندگان ، راه پژوهش وتحقیق در احوال اوباز و نقاط بسیار تاریکی در تاریخ زندگانی وی بجاست که بروشن ساختن احتیاج دارد ، امید واریم در روزگار نزدیکی‌بیشتر آن نقاط تاریك زندگانی کاشفی‌را پیدا کرده بدسترس‌عاشقان دانش و ادب بگذاریم .

ضمیمه

شارل شفر در منتخبات فارسی خود شرح حال مبسوطی ازفخرالدین علی نیز نگاشته ، از آثاروی تنها لطایف الطوایف را نام میبرد وهم‌پارهٔ از آنرادرج ونقل‌مینماید ، لیکن از آثار دیگر وی‌اطلاعی نداشته است (۲)

I- Les notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque Royale

۱ - این کتابخانه درآنزمان بنام کتابخانه سلطنتی‌خوانده میشده است [مراجعه شود بیاد داشتها واستخراجات ساسی برك شماره ۳۹ - ۲۱۱جلد دهم چاپ پاریس سال ۱۸۱۸ ومقدمه کلیله ودمنه برك شماره ۴۲ - ۴۷ چاپ پاریس‌سال ۱۸۱۶ .]

۲ - دو کتاب رشحات عین‌الحیات و حرزالامان فخرالدین علی‌را چنانکه دربرك شماره ۱۱۸ گفته شد بنام‌کاشفی ضبط کرده است

فخر الدین علی چنانکه در برك شمارهٔ ۲۶ باز نمودیم شعرهم میگفته و مثنوی محمود و ایاز را بر وزن لیلی و مجنون برشتهٔ نظم کشیده است .

این مثنوی را در سال ۹۰۲ گفته و شمارهٔ ابیاتش ۲۵۶۰ میباشد . هنگامی که مثنوی محمود و ایاز را میسروده سی سال داشته (تولد فخر الدین علی درسال ۸۷۳ بوده است) و آنرا بنام امیر علی شیر بپایان رسانیده است . آغاز مثنوی محمود وایاز باین بیت میشود :

ای نام تو گنج نامهٔ راز بر نام تو خامه گنج پرداز

وهم از مثنوی محمود و ایاز است :

چون آتش عشق عالم افروز سر بر زند از دل غم اندوز
آن شعله کشد که جان فروزد نی جان که همه جهان بسوزد
سوزد همه رخت زرق‌وسالوس نی نام گذارد و نه ناموس

درتعریف سخن فرماید

گنج است سخن ز کشور دل پیدا شده در خرابهٔ گل
گنجی‌است درو خردگهرسنج شمشیر زبان کلید آن گنج
وصف سخن از زبان فزونست درشرح سخن زبان زبونست
انسان صدفی است ناز پرور در وی سخنان چوعقدگوهر
قدر صدف از گهر فزاید ازهر صدف این گهر نزاید
خوش آن صدفی که در فشاند چون ابر بهار در چکاند
آنرا که صدف پر است از در جا دارد اگر کند تفاخر

پایان کتاب

در پایان این کتاب بحکم **من لم یشکر الناس لم یشکر الله** وبرحسب وظیفهٔ وجدانی وتکلیف اخلاقی‌ازاستاد دانشمند فرزانه، جناب آقای **دکترسید علی شایگان** (معاون و استاد دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی واقتصادی) سپاسگزارم که کتابهای کمیاب وگرانبهائی بدسترس‌ما گذارده اند .

دانشکده حقوق که در راس دانشکده های کشور قرار گرفته ، در تحت سر پرستی این مرد بزرك دانشمند اداره میگردد .

ادارهٔ امور علمی و اداری دانشکدهٔ نامبرده چندان رضایت بخش است که نمونهٔ کامل نظم و قانون در آنجا مشاهده میشود .

طهران ـ **سید محمد رضا جلالی**

پیش از خواندن این مقدمه اغلاط ذیل را تصحیح فرمائید :

برك	سطر	نادرست	درست
۱۳	۱۰	متهم	یتهم
۱۳	۱۸	تقولون	یقولون
۱۷	۱۹	فانمهن	فاتمهن
۲۱	۱۹	سبزار	سبزوار
۲٤	۱	بحضرت	حضرت
۳۳	۱۲	بیست و دو	بیست و سه
٤۰	۱٦	میجویند	بجویند
٥٥	۱۷	نام‌بایقرا(سلطان حسین) حسین	نام پسر بایقرا (سلطان حسین) محسن
٥٦	٥	اهمیش	اهمیتش
٦٦	۱۲	دربار	در دربار
۷۱	۷و۱۰	کلیله	کلیه
۷۲	۱٥	مرصدالانسی	مرصدالاسنی
۸۰	۹	حرث	صرف
۱۰۲	۱۷	طبری	طبرسی
۱۰٤	۲۰	در درح	درج

ضمیمه

پس ازفراهم آوردن مقدمهٔ این کتاب واستدرا کی که بآن‌افزوده شد خوشبختانه در اثر پویندگی وجویندگی کتابی دیگر از کاشفی‌بدست آمد که ذیلا آنرا نام خواهیم برد :

صحیفهٔ شاهی

صحیفهٔ شاهی کتابی است درمنشآت فارسی وتازی (۱) که کاشفی آنرا پس از نگاشتن مخزن الانشاء(۲) برنام سلطان حسین بایقرانوشته است . آغاز آن باین دو بیت میشود :

ای بنامت صحیفهٔ شاهی شده مشهور مهر تا ماهی
نقش نام تو زیب خامهٔ من نامور از تو گشت نامهٔ من

این کتاب‌را برای شاهزاده ابوالمحسن(۳) فرزند پادشاه نامبرده نگاشته است چنانکه مینویسد . « اشاره ملهم غیب از بشارتخانهٔ لاریب بفقیر حقیر **حسین بن علی‌الواعظ الکاشفی** اسعده الله باللطف الخفی رسید که جوهری چند پاکیزهٔ دلپسند از مخزن ارجمند برشتهٔ تألیف در سلك ترتیب و ترصیف کشیده بمعرض عرض خدام لازم الاحترام حضرت شاهزادهٔ عالمیان . . . :

---

۱ ـ شمارهٔ مکاتیب تازی این کتاب نسبت بفارسی بسیار کمتر است
۲ ـ رجوع شود ببرك ٥٦ مقدمه ۳ ـ سلطان حسین دارای چهارده پسر ویازده دختر بوده است

معین دولت ودارای‌دین ابوالمحسن که هست تابع‌احکام اوزمان‌وزمین

این کتاب دارای یك عنوان و سه صحیفه و خاتمه ای میباشد

روش نگارش‌این کتاب‌متکلف وتابع‌سبك ساختگی‌زمان گردیده‌است بااینحال کتابی‌است‌نفیس‌و گرانبها ویکی‌ازآثارمهم‌کاشفی‌بشماراست. اکنون برای اینکه خوانندگان تا اندازهٔ بروش نگارش آن آشنائی و شناسائی پیدا کنند از دو جای آن چند سطر در اینجا نقل مینمائیم :

زان پیش که از دیده و دل نام و نشان بود

عکس رخ دلدار در آئینه جان بود

فاتحهٔ این مخلص که بطریق مسابقت در مصادقت و مفاتحت و مکاتبت قبل از ادراك شرف صحبت «ف» اصدار می افتد محل‌استغراب ومقام استعجاب نیست زیرا که پیش از تشاهد اشباح بتعارف ارواح مواصلت جانی و ملاقات روحانی ثابت بوده

هنوز روی تو نادیده آشنا شده ایم

تو خود حوالهٔ ما بودهٔ ز روز ازل

متمنی از مواهب مفیض‌العطایا عز شانه و عظم برهانه آنکه‌یمن التفا و مشاهدهٔ لقا در عالم ظاهر سمت تیسر پذیرد.

و هم از صحیفهٔ شاهی است :

یاقوم اذنی لبعض الحی عاشقة والاذن تعشق قبل العین احیانا

اگرچه بحسب ظاهر دیدهٔ منتظر در اکتحال بکحل الجواهر مجاورت و محاورت «ف» مقصرست ، فاما صومعهٔ‌سامعه باستماع‌اجتماع مواد فضایل آن نقادهٔ افاضل خزانه جواهر محامد مآثراست

از دیدن دیده گر شود جان عاشق

جان عاشق تست دیده تا دیده ترا

مسئول ازفضل ربانی آنکه باجراء ملاقات جسمانی «ع» خورشید مراد ازافق‌غیب برآید.

در پایان هرصحیفه و سطر و کلمه ای (سطر و کلمه اصطلاح تقسیمات‌این‌کتابست) ابیاتی چند از فارسی وتازی بمناسبت ایراد نمود و با روش بسیار دلپذیری این کتابرا ترتیب و ترصیف داده است

تاریخ تالیف و نگارش صحیفهٔ شاهی در دست نیست تنها میدانیم که پس از مخزن الانشاء نبشته شده (مخزن الانشاء بسال ۹۰۷ نگارش یافته)

مخزن الانشاء از صحیفهٔ شاهی مشهور تر و حتی در زمان حیات کاشفی بسیار معروف بوده است چنانکه غالب تذکره نویسان در کتب خود این کتاب را ذکر کرده اند لیکن از صحیفهٔ شاهی بیشتر صاحبان‌تذکره-اطلاعی نداشته ونامی‌هم از آن نبرده اند

در دائرةالمعارف اسلامی (۱) درضمن شرح حال کاشفی از این کتاب نام برده شده و ما نیز چند نسخه از صحیفهٔ شاهی بدست آوردیم‌که از آنمیانه دو نسخه استاد دانشمند آقای مشکوة وآقای دکتر قاسم امیر سلیمانی بدسترس‌ما گذاشته شد و از آنها استفاده نموده ایم .

همچنانکه‌دربرك‌شمارهٔ ۵۵ ـ یادآورشده‌ایم، کاشفی‌اخلاق‌محسنی را نیزبرای‌شاهزاده **ابوالمحسن میرزا** نگاشته‌ودرسال ۹۰۰ هجری قمری

۱ ـ جلد دوم برك شماره ۸۳۷ Encyclopédie de l' Islame

آنرا بپایان رسانید . **اخلاق محسنی** نخستین‌بار در کلکته بسال ۱۸۰۹ میلادی بزیور چاپ آراسته شد ودرسال ۱۸۶۷ بزبان انگلیسی ترجمه ونقل گردید (۱) (سید محمدرضا جلالی)

پایان

یادداشت ـ شمارهٔ آیات این تفسیر ازروی قرآن کراور کتابفروشی اقبال تنظیم شده است

---

۱ ـ انوار سهیلی نیز بانگلیسی ترجمه ونقل شده است . کتاب مزبور در سال ۱۸۰۴ میلادی در کلکته بطبع رسید وپس ازاین سال چند بار دیگر درهند واروپا چاپ وپخش شده است .

جلد اول

مواهب علیّه

یا

تفسیر حسینی (بفارسی)

تصنیف بزرگترین دانشمند سدهٔ نهم هجری کمال الدین حسین کاشفی

باتصحیح ومقدّمه وحاشیه نگاری

سیّد محمّد رضا جلالی نائینی

حق چاپ و تقلید محفوظ و مخصوص است به

کتابفروشی وچاپخانهٔ اقبال

مرداد ماه ۱۳۱۷

[مقدمهٔ تفسیر مواهب علیه بخامهٔ کاشفی مؤلف این تفسیر]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تأسیس مبانی ثنا خوانی حضرت رسالت پناهی علیه وعلی آله و صحبه صلوة مصونة عن التناهی نموده میشود که قبل از این ، باشارت مشتمل بربشارت ، که ازعالیجناب امارت پناه ، ایالت دستگاه ، معالی صفات ، مناقب سمات ، مقرب الحضرة السلطانیة ، مؤتمن المملکة الخاقانیه ، عضد الدولة القاهرة ، رکن السلطنة الزاهرة ، مؤید الاسلام والمسلمین ، نظام الدولة والامارة والدنیا والدین :

شعر

گوهر درج کرامت اختر برج کمال
آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله
شهسوار عرصهٔ عزت علیشیر آنکه هست
والی والا جناب و داور دوران پناه
مستفیض از نفحهٔ گلزار فضلش جان ودل
مستنیر از لمعهٔ رای منیرش مهر و ماه
دولت او با جهان و رفعت او با سپهر
فاش میگویند هردم از سر تمکین و جاه
کای جهان ازدولت ماهرچه میجوئی بجوی
وی سپهر ازرفعت ماهرچه میخواهی بخواه

اعزه الله العزیز بعزه الدارین ووفقه بتکمیل اسباب سعادة المتزلین ، شرف صدور یافته بود عنان توجه بتألیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة ـ

tarikhema.org

الامیر که محتوی بر چهار مجلد است انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بترتیبی کامل وترصیفی شامل دست داد وبنظر عالی امارت پناهی رسیده عزقبول یافت . اما بواسطهٔ وفورعلایق وهجوم عوایق، تحریربواقی مجلدات در حیز تعویق وعقدهٔ تأخیر میافتاد ، تادر غرهٔ محرم المکرم سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمائه هجریه ایماء ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطرفاتربندهٔ جانی حسین بن علی الواعظ الکاشفی البیهقی رسید که عجالة الوقت راترجمهٔ مبرا ازتکلیف سخن آرائی و معرا از اظهار فضیلت نمائی رقم زده کلك بیان گردد تاحضرت مشارالیه بمطالعهٔ آن اوراق اهتمام نمایند ومعانی کلمات قرآنیه را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند وخاطر عاطر را پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض فرقانی بدین نوباوهٔ حدایق معانی که نسبت باسم سامی آنحضرت به مواهب علیه اتسام یافته ملحوظ گردانند ، امیدواری بعنایت حضرت باری جل شانه وعزسلطانه ، چنانست که عن قریب نسیم توفیق نقاب فنا ازچهرهٔ شاهدمقصودبرگشاید ومجلدات ثلثه برمنصهٔ ظهور بجلوه درآید .

شعر

وارجو من الله نیل المواهب وربی لما یبتغی العبد واهب

ودر این ترجمه بعداز ملاحظهٔ حذف واضمار وتخصیص و تعمیم و حقیقت و مجازواضح آیت بروجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیاء آنچه اصح و اشهر است بطریق خیرالکلام سمت ذکر خواهد یافت وبرخی ازسخنان ارباب تحقیق درمحلش صورت تلفیق خواهد پذیرفت واز قرائت معتبره روایت بوبکر از امام عاصم رحمهما الله که دراین دیار صفت اشتهار ورتبهٔ

اعتبار دارد ، ثبت میگردد و ببعضی از کلمات که حفص را بااو مخالفت است و معنی سخن بسبب خلاف تغییر کلی میبابد، اشارتی میرود؛ والله الهادی وعلی کرمه اعتمادی والسلام والاکرام .

پناه میگیرم و التجا مینمایم، بمعبود بحق وخداوند مطلق، از شر و وسوسهٔ دیو فریبندهٔ سرکش یا دورمانده از رحمت بیغش ، رانده شده از ریاض جنان، یارمیده گشته از طبقات آسمان، نعوذ بالله من شره ابدا .

سورهٔ فاتحة الکتاب وهی سبع آیات (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خدای سزای پرستش ، نیك بخشنده برخلق بوجود حیات، بخشاینده ومهربان برایشان ببقا ومحافظت کننده از آفات (۱) هرثنائی وآفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود جملهٔ آن بتمام و کمال مر خدایرا که مسمی و موصوف است بهمهٔ اسماء و صفات کمالیه ، آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده وسازندهٔ کار های همهٔ عالمیان از ملائکه و جن و انس ووحوش و طیور وسباع و حیوانات آبی و جز آن (۲) بخشندهٔ وجود بار دیگر درآخرت بعد از فنای جهانیان، بخشایندهٔ دیگر باره به رأفت و رحمت برمؤمنان و درآورندهٔ ایشان به بهشت جاودان (۳) خداوند روز جزا یامتصرف در آن روز بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان، تا در دادن وستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند

(۱) این سوره رافاتحة الکتاب وام الکتاب خوانده اند. ام الکتاب گفته اند باعتبار آنکه تمام مطالب قرآن مجید وامهات مسائلیکه درآن بطریق تفصیل وارد گردیده دراین سوره بطور اجمال بیان شده است .

این سوره بنام فاتحة الکتاب خوانده شده چنانکه پیغمبر فرمود **لاصلوة لمن لم یقرء بفاتحة الکتاب** .

و همچنین این سوره را ام القرآن گفته اند و بجز نامهای بالا بنام های دیگرهم خوانده شده مانند سبع المثانی وقرآن عظیم . شیخ الامام علی بن واحدی نیشابوری دراسباب نزول آورده که این سوره درمکه

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

ویا جزا دهنده براستی در روز پاداش (٤) ترا میپرستیم وبس که غیر
تو مستحق عبادت نیست ، و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو
ودرانجاح سایرحوائج ومهمات (٥) مارا راه نمای براه راست که راه انبیاء
و اولیاست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط
و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار مارا براه مستقیم که دین اسلام و
سنت حضرت سید انام است علیه الصلوة والسلام . وحضرت قطب العارفین ،
غوث الواصلین ناصر الحق و الدین خواجه عبید الله دربن معنی
نکته‌ای بلند وکلمه ای ارجمند فرموده‌اند و آن اینست که بنمای مارا
راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف دار تاازالتفات بخود وبغیر
از تو آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم ، جز تو ندانیم وجز تو نبینیم
ویا آنکه بنمای مارا راه راست یعنی آن راهی که حضرت تراست بنسبت
هر موجودی که آن موجود بی آن بیدائی ندارد و بغایت کمال
خود بی آن نمیرسد تا درهمهٔ احوال جز تو نبینیم وازتوجه بغیر تو آزاد
گردیم (٦) بنمای ما راه آنانکه بفضل خود انعام کردی برایشان
بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت یاراه
آنها که اهل قرب اند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و
بجمال نعمت باطن که اطلاع بدقایق اسرار حقیقت است ایشانرا معزز
و مکرم ساخته نه راه آنکسانیکه خشم گرفته‌ای برایشان یعنی قبل ازوجود بمعرض

نزول یافت وهمچنین امام ثعلبی در تفسیر خود فرموده که این سوره بمکه نازل شد
و گفته‌اند نزول این سوره در آغاز رسالت بوده است .

قال الله تعالی فی سورة الحجر « ولقد آتیناك سبعاً من المثانی
والقرآن العظیم » اگر تمام سورهٔ حجر مکی وقبل از هجرت نازل
شده باشد آیهٔ مذکوره دلالت خواهد داشت براینکه درمکه سورهٔ فاتحه
قبل ازهجرت حضرت رسول الله نازل شده . دربرابر اشخاصی که گفته اند
این سوره مکی است برخی نیز آورده‌اند که این سوره درمدینه نازل گشته است .

(بهترین تفسیری که بزبان فارسی براین سورهٔ مبارکه نوشته شده
است تفسیر حضرت حجة الاسلام و المسلمین علم الاعلام آقای **سید**
محمد کاظم عصار مد ظله العالی است بعقیدهٔ ما تاکنون تفسیری
براین روش وخوبی بفارسی نگاشته نشده است .)

غضب تو درآمده‌اند و بدانسبب بر کفر اقدام نموده و یا راه جهودان
که بسبب تمرد در معانده و مکابره وقتل انبیا علیه الصلوة والسلام و
تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته و نه راه گمراهان یعنی کسانیکه بعد
از وجود در طرق مختلفه و سبیل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که
بواسطهٔ افراط در شأن مسیح و تفریط در باب حبیب ما صلوات الله
علیهما گمراه گشته اند (۷)

سوره بقره مشتمل بردویست وهشتاد وشش آیه ودرمدینه نازلشده

(بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان)

الم حروف مقطعه اسرارقرآن است وهرکس برآن اطلاعی ندارد و
گفته اندکه معنی الم **اناالله اعلم** است یعنی منم خدای داناتر (۱) آن کتابی
که خداوند تعالی درکتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود یادرلوح
محفوظ نوشته این کتاب کامل است (یعنی قرآن) هیچ شك وشبهه نیست
دراین کتاب یعنی ازظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هرکه
در او ادنی تامل کند از ریب باز ایستد وداند که شبهٔ را درآن مجال
نیست دلالت کننده است و راه نماینده مر پرهیزکارانرا که ایشان بدان
منتفع شده‌اند (۲) آنانکه ازصدق عقیدت میگروند بنادیده که حق تعالی
است و ملائکه و قیامت یا متعلقات آن یا بپوشیده که وحی است وگفته‌اند
که غیب قضا وقدراست که مؤمنان بدان ایمان می آرند و بپای میدارند
و ادا می کنند نماز پنجگانه را بشرایط وآداب آن و ازآنچه بدیشان
عطاکرده‌ایم نفقه میکنند براهل وعیال واقربا وهمسایگان وارباب استحقاق
(۳) و آنانکه ایمان می آرند بدانچه که فرستاده شده است بسوی تو
ازقرآن و بانچه منزل گشته پیش ازتو برپیغمبران دیگر چون صحف
وتورات وانجیل وجزآن وبسرای دیگر که دارالجزا است ایشان که یاد
کرده شده است بیگمان می شوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند (٤)
آنگروه که موسوم بدین صفات و موصوف بدین سمات اند که رقم ذکر
یافت برراه راست ونشان درست اند ازپروردکار ایشان یعنی بمدد توفیق
او راه صواب یافته اند وهمانگروه ایشانند رستگاران ازعقبات عقاب و
بپوستگان بدرجات ثواب ایراد کلمهٔ (هم) دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم

بیت

چو ایشانرا طریق راستکاریست سزای راستکاری رستگاریست

این آیتها که گذشت در شأن مؤمنان است از اهل اسلام واهل کتاب چون عبدالله‌بن سلام و اصحاب او رضی‌الله عنهم وبعد ازمدح مؤمنان در ذم کافران میفرماید (۵) بدرستی که آنانکه ازروی عناد بپوشیدند نورایمان را بظلمت شرك یکسان‌است برایشان آنکه بیم کنی ایشان‌را و بترسانی ازعذاب یاتخویف نکنی وتهدید ننمائی یعنی اگر بیم کنی و اگرنکنی ایمان نمی‌آرند (۶) مهر نهاده است خدایتعالی بردلهای ایشان تا بیان حق‌فهم نمیکنند وبر گوشهای ایشان تاسخن حق نمی‌شنوند و بردیدهای ایشان پوششی است‌تاراه حق‌نمی‌بینند ومرایشانرا است ازروی استحقاق عذاب بزرك در دنیا بقتل واسر و درعقبی بزجر وقهر واین دوآیت درشأن کفار ومشرکان است که حق سبحانه دانسته بود که بر کفر میرند چون ابوجهل و کشتکان روز بدر و بعد ازمذمت کفار سیزده آیت در شان اهل نفاق فرستاده که قباحت ایشان بواسطه تلبیس وخداع ازکافر اصلی زیادت است (۷) و از آدمیان کسانند که میگویند بگرویدیم ما به خدا و بروز بازپسین یعنی قیامت وحال آنکه نیستند ایشان گرویدگان وراستگویان (۸) فریب میدهند بزعم خود خدایرا و آنانرانیز که ایمان آورده‌اند یعنی صحابه چه منافقان بایشان اظهار ایمان میکردند ازروی خداع ونمی‌فریبند ایشان‌مگرنفسهای خودرا چه وبال آن فریب‌هم بدیشان باز میگردد و نمی‌دانند که چنین‌است (۹) دردلهای ایشان بیماریست وآن نفاق باشد وشك دردین وحقد مؤمنان وحسد برایشان پس زیاده کرد خدای مرایشانرا بیماری هرچند قرآن فرو می‌آید شك و شبهه ایشان می‌افزاید وحقد وحسد ایشان روی بازدیاد می‌نهد ومر ایشانرا است عذاب دردناك که‌آن‌را انقطاع نباشد به سبب آنچه بودند که بامؤمنان دروغ میگفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند (۱۰) و چون گفته شود یعنی گویند مؤمنان مرمنافقانرا فساد مکنید و تباهی نورزید درزمین بکفر ومعصیت و فریب با مؤمنان گویند جز این نیست که ما بصلاح آرندگانیم کارخودرا بطاعت و خیر (۱۱) بدانید ای‌شنوندگان بدرستی که منافقان ایشانند تباه‌کاران و فتنه انگیزان ولیکن نمیدانند که ایشان مفسدان اند (۱۲) وچون میگویند مراین منافقانرا که بگرویدبدلها همچنانکه گرویده اند آدمیان ازمهاجر و انصار گویند باخود یا درمیان

آتشی بجهة آنکه راه بیند یا جای مقرر کند تا از دزدان وددان و قوم خود آیا ایمان آریم (یعنی نیاریم) همچنانچه ایمان آورده‌اند جاهلان و بیخردان و اهل نفاق یا آنکه میدانستند که مؤمنان عقلای زمانند ایشانرا سفیه گفتند بجهة آنکه خودرا اعلم و احق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه وتعالی سفاهت ایشانرا بایشان رد کرد و گفت بدانید ای مؤمنان بدرستی که منافقان ایشانند جاهلان و بی‌خردان و نادانان که نظر برعاقبت ندارند وفکر آخرت فرومیگذارند ولیکن نمیدانند که‌هیچ نمیدانند (۱۳) و چون ببینند اهل نفاق و روی بروی ملاقات کنند آن کسانیکه ایمان آورده‌اند ازصحابهٔ (رض) بگویند منافقان ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما دراسباب نزول آمده که عبدالله‌بن ابی ومتابعان او روزی‌صدیق وفاروق ومرتضی (رض) را دیدند وازروی‌خوش آمد هریکرا مدحها گفتند مرتضی (رض) گفت یابن ابی ازخدا بترس ونفاق مکن ابن ابی گفت یا اباالحسن نفاق‌را بما نسبت می‌فرمائی حال آنکه ما همچون شما مؤمن ومصدق ایم حق سبحانه خبرداد که ایشان چون مؤمنان را ببینند گویند که ما ایمان داریم چنانچه شما دارید چون باز گردند بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یارانی که دارند وبفریب ایشان که شیاطین‌الانس‌اند مغرورمی‌شوند گویند منافقان ازروی صدق که بدرستی که ما با شمائیم و بردین و آئین شما ایم جز این نیست که ما افسوس دارندگانیم‌واستهزا کنندگانیم با مؤمنان (۱۴) خداوند جزادهنده جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان رساند (تسمیه خبر باسم فعل برسبیل مزاوجت است و اگرنه حق را مستهزی نتوان گفت) پس معنی آن آنست که خدایتعالی مکافات کند ومهلت دهد زمان دراز و فروگذارد مرایشانرا درگراف و اسراف وسرکشی و جهل و تکبر تا ایشان‌در آن‌حالتها متحیرمی باشند آنها که اهل‌این‌صفت اند آنکسانیکه اند که ازروی نادانی بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند گمراهیرا براه یافتگی کفررا بایمان وشك‌را بیقین وجهلرا بعلم ونفاق را باخلاص وهلاك را به نجات و دوزخ را به بهشت و بدعت را به سنت پس سودنکرد و نفع نرسانید بازرگانی ایشان ایشانرا واینگروه نیستند راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن درآن مانند ایشان باصفت ایشان مانند وصفت آن کسی‌است که بشب تاریك‌ابرناك دربیابان برافروزد

دشمنان ایمن شود پس آن هنگام که روشن گرداند آن آتش گرداگرد آتش افروزنده را ببرد خدای نور آتش ایشانرا و فروگذارد ایشانرا در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر نه بینند گرداگرد خودرا (۱۷) ایشان کرانند ازشنیدن حق یعنی قبول سخن حق نمی کنند کنگان اند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار با ایمان با دل موافقت ندارد پس گویا که سخن حق نمیگویند کورانند بدیدهٔ بصیرت ازدیدن حق پس ایشان بازنگردند ازاین صفتها (۱) وبرهمین صفت محشورشوند (۱۸)

(و نحشرهم یوم‌القیمة علی وجوههم عمیا وبکما وصما)

مثل منافقان است که درشب تیره ظلمت کفروضلالت ازبیم شمشیر مسلمانان آتش کلمهٔ شهادت برافروختند وبدان مقدارروشنی ازترس قتل ایمن شده عمر می گذرانیدند امـا بعد از مرك نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت در مانند (۱۸) مثل ایشان مانند سحاب باران بزرك قطره است که به نهیب تمام بزیر آید از آسمان یا ازابردر آن باران یعنی در اثنای باریدن آن باران یادر آن ابر تاریکیها باشد از تراکم ابر وتیرگی شب و آواز صعب که از آن ابر شنوده شود و روشنی که از اولامع گردد درمی آرند اهل این باران ازبیم آن انگشان خودرا در گوشهای خود ازبیم صدای صاعقه‌ها که بدیشان نرسد وصاعقه آوازیست هائل که با او آتشی باشد بی زبانه و دود که بهرجا رسد بسوزد پس آنگروه انگشتان در گوش کنند برای پرهیز ونگاهداشت خود را از هلاك وبیم مرك وخدایتعالی بعلم احاطه کننده است بنا گرویدگان واقوال وافعال ایشان براوپوشیده نیست ومجازات ومکافات ایشان بروجهیکه باید وشاید برایشان خواهد رسانید (۱۹) نزدیك باشد که روشنائی برق برباید بینائیهای ایشانرا هرگاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را برای ایشان بروند ایشان درآن روشنی وچون باز تاریك گردد راه برایشان بواسطهٔ خفای نوربرق همانجا بایستند ومتحیر گردند و اگرخواستی خدایتعالی ذهاب سمع و بصرایشان را هرآینه بردی شنوای ایشان را باوازرعدوببردی دیدهای ایشان رابدرخشیدن برق بدرستی که خدایتعالی برهمهٔ چیزها تواناست حق تعالی (درین تمثیل تشبیه میکند منافقانرا بگروهی که درشب تاریك میان بیابان مهلك باشند

(۱) سوره ۷ آیه ۹۶

و باران سخت وابر متراکم ایشانرا فروگیرد وغریدن رعد ودرخشیدن برق ایشانرا سراسیمه ساخته ازهول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند و درآن ظلمتها راه جاده برایشان پوشیده شود هرگاه که برق بدرخشد وراه هویدا گردد قدمی چند بروند وباز که نور برق در گذشته باشد و تاریکی روی نماید متوقف وسرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه فرمود که سبب حیات قلوب است و ظلمات آن چیزهائی است که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترك ریاست و جهاد با اقربا وترك ادیان قدیمه (واینهارا بزعم ایشان ظلمات گفت) ورعد مخاوف وشداید که پیش آید و برق غنیمتها وظفرها که روی نماید و صواعق تهدید و وعید اهل کفر ونفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتل کفار وامثال آن نازل می شد خوف برایشان استیلا می‌یافت که مبادا حکم الهی بقتل وجلای ایشان صدور یابد می خواستند که گوش از استماع قرآن ببندند و هرگاه که برق کثرت مال وحصول غنایم برایشان درخشان شدی دین اسلام را پسندیدندی وچون تاریکی مجاهدات وریاضات به‌خیال ایشان رسیدی درسلوك جاده دین متوقف شدندی حاصل آنکه بامید نعمت دوست ومدح گوی بودندی و ازبیم محنت دشمن وعیب جوی و احوال منافقان در هرزمانی بهمین منوال است **بیت** بهنگام‌راحت متابع شوند بوقت مشقت منازع شوند چودولت درآید همه چاکرند به نکبت ز هر دشمنی برترند (۲۰) ای مردمان بپرستید وبندگی کنید پروردگار خودرا که مستحق پرستش اوست آفریدگاری که بقدرت کامله بیافرید شمارا وازنیست هست گردانید و بیافرید نیز آنکسان‌را که بودند پیش ازشما و نتیجهٔ این امر آن‌است که شمارا بعبادت فرمود تا باشد که شما بپرهیزید ازخشم وعذاب خدای (۲۱) آنخداوندی که بحکمت بالغه ساخت برای نفع وفائدهٔ شما زمین‌را بساطی باز گسترده جهت آرام دراو وحرکت براو وگردانید آسمانرا سقفی برافراشته وفروفرستاد از آسمان یا از ابر آب پرفایده یعنی باران پس بیرون آورد بسبب آن آب وقتی که باخاك آمیخته شد ازانواع میوه‌ها ونباتها روزی ساخته وبرداخته برای شما پس نگیرید مرخدایرا همتایان و انبازان درملك او وحال آنکه شما می‌دانید که اورا مثلی نیست ونشاید

که باشد چه هیچ کس غیر او بر آفریدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات قادر نیست (۲۲) واگر هستید شما در شك و گمان از آن چیزی که ما فروفرستادیم آنرا بتدریج یعنی قرآن بر بندهٔ ما که محمد است (عم) ومیگوئید که آن ساخته ویافتهٔ اواست پس بیارید شما که اهل مراعت وبلاغتید بمقدار سخنی یعنی بیارید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار ازامور غیبیه باشد مانند قرآن بخوانید اگر بخود توانائی معارضه ندارید حاضران محافل خودرا ازشعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمددکاری یا هر کرا بمعاونت میخواهید بخوانید جز خدایتعالی اگر هستید شماراستگویان در آنکه این کلام بشراست (۲۳) پس اگر معارضه نکردید درزمان گذشته ومثل آن سورت نیاوردید و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن پس بپرهیزید از آتش دوزخ آن آتشی که ممتازاست ازسایر آتشها بانکه آتش انگیزآن مردمانند یعنی کافران آتش وسنگ کبریت که حرارت آن صعب تراست و بوی آن ناخوشتر آماده کرده شده‌است این‌چنین آتشی برای ناگرویدگان (۲۴) وبشارت‌ده ای محمد آنکسانرا که بتوفیق حق گرویده‌اند بخدای ورسول و قرآن و بجای آورده اندکارهای نیکو از ادای فرائض وسنن ومضمون‌بشارت چیست آنکه مرایشانرا است درآخرت بوستانها که دراوهمه نوع میوها باشد میرود از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن جویهای آب وشیر وخمر وعسل هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان از آن درختان ازهرنوع میوه روزی ساخته وطعامی برداخته گویند بهشتیان اینزآن میوهاست که داده و خورانیده بودند مارا پیش ازین در دنیا وگفته‌اند هم دربهشت وقول اول اشهراست و بیارند پیش مؤمنان از میوهٔ بهشت مانند میوهای دنیا برنگ وصورت اما بطعم مختلف باشند چه مزهٔ همه میوها دریك میوهٔ بهشت است و مراهل بهشت را است‌در بوستانهای بهشت زنان ازحوری وانسی پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر یا پاك ازعیبها وآفت‌ها که زنان دنیارا باشد وبهشتیان درآن بوستانها جاوید باشند گانند (۲۵) بدرستی که خدایتعالی شرم نکند وباك ندارد آنکه بیان کند مثلی بهرچه باشد و برای هرکه باشد آورده‌اند که یهود درقرآن ذکرمگس وعنکبوت شنیده استهزاء میکردند که این

سخنها به سخن خدایتعالی چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای ازضرب مثل شرم ندارد واگرچه باشد ممثل بهپشهٔ خورد پس آنچه فراتر ازآن باشد چون ذباب وعنکبوت پس آنکسانیکه گرویده‌اند ودانسته‌اند که قرآن کلام حق است پس بیقین‌میدانند که بدرستیکه آن مثل یاضرب مثل درست وراست‌است ازنزد بروردگار ایشان واما آنها که پوشیده‌اند حق را پس میگویند ازروی جدال وعناد یا ازراه طعن وافسوس چه چیزخواسته‌است خدای بدین که گفت ازروی‌مثل آیا کافران نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش گمراه گرداند بدان مثل بسیاریرا از کفار ومنافقان که درآن تأمل نکنند وحکمت آنرا درنیابند و بفضل خود راه نماید بهمان مثل بسیاریرا ازمؤمنان که درآن تفکر فرمایند و گمراه نکند خدای بدان مثل که زده مگر بیرون رفتگانرا از مقام فرمان برداری (۲۶) این فاسقان آنانند که میشکنند بغدر وخیانت‌پیمان خدایرا که از ایشان گرفته است ازپس استواری آن پیمان مراد عهدی است که درتوریت بابنی اسرائیل بسته است برمتابعت پیغمبر آخرالزمان پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد دور میثاق است و بدین قول فسقه کفار ومنافقان باشند ومیبرند این بی‌وفایان وعهد شکنان آنچه خدای فرموده است بدان چیزآنکه اورا بپیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را بدشمنی می بریدند چه با هیچ قبیلهٔ از عرب نبود که آنحضرت قرابتی نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت وایشان نیز ازجهت اخوت اسمعیل واسحق خویشی بود و همین گروه فساد میکنند در زمین بمخالفت حق ومتابعت نفس آن قوم ایشانند زیان زدگان دردنیا وعقبی (۲۷) چگونه کافر می‌شوید بخدای وحال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامیکه آنرا حیات نبودچون نطفه وعلقه پس زنده گردانید شمارا بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه پس بمیراند شمارا دروقت انقضای آجال پس دیگر باره زنده گرداند در قبور یا بنفخهٔ صور اجساد شمارا زنده سازد برای نشور پس بسوی او باز گردانیده شوید برای مجازات (۲۸) او آن خدای است که بقدرت بی‌علت بیافرید برای‌انتفاع‌شما آن چیزهارا که درزمین‌است همهٔ آن ازجبال ومعادن وعیون وانهار ونباتات وحیوانات پس از آفریدن

زمین قصد کرد بسوی آفرینش آسمان پس راست کرد یعنی فطور واعوجاج وخلل آنهارا هفت آسمان واوست به همه چیزها نیك دانا یعنی داند که هرچیز چراساخت وبرای چه آفرید (۲۹) ویاد کن ای محمد چون گفت پروردکار تو مرتمام فرشتکان را یا جمعی که ساکنان زمین بودند بعد ازقتل واجلای بنی الجان بدرستیکه من آفریننده‌ام درزمین مکه واضح آنست که مطلق زمین باشد بدلی از قوم بنی الجان بدرستیکه درعمارت زمین وعبادت رب‌العالمین خلیفهٔ شما باشد و در اعانت حق وامانت باطل خلیفهٔ من در بحرالحقایق خلیفه را باین معنی گفته‌اند که خلف است ازجمیع موجودات وهمهٔ مکونات باجمعهم خلف اونمیتوانند بود زیراکه اومجمع غرایب ومنبع رغایب غیب وشهادت است خلاصه عوالم جسمانی وروحانی با اواست وجامع حقایق علوی وسفلی همه‌او

بیت آدمی چیست بر رخ جامع صورتش خلق وحق در اولامع
متصل با دقایق جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت

گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند آیا می آفرینی در زمین کسی‌را که فساد کند ونافرمانی ازاوصادر گردد در زمین و بریزد خون مثل خود بغیرحق ووقوف ایشان براین حال یا باخبار الهی بوده یا درلوح محفوظ خوانده بودند یا درعقول ایشان مذکور بود که عصمت خاصهٔ ایشان است و بجهة آن اینمعنی گفتند که چنین کسی را خلیفه می‌سازی وحال آنکه ما بپاکی یاد میکنیم ترا بامرتو یا بتوفیق تو که موجب حمداست وذکرمیکنم ترا بپاکیزگی ازهر ناشایستگی گفت خدای با آن‌ملائکه بدرستیکه من‌میدانم درآفرینش این خلیفه ازحکمت ها آنچه شما نمیدانید (۳۰) وبیادوخت حق سبحانه وتعالی مرآدمراکه خلیفه عبارت ازاو بود نامهای مخلوقات همه آن‌ازعلویات وسفلیات پس‌عرض کرد اشخاص آن‌مسمیات را برفرشتکان که قابل **اتجعل فیها** بودندپس گفت‌وامر کردند ازروی تکلیف بلکه بطریق تنبیه برعجز ایشان که خبردهید مرا بنامهای اینها که معروض شده‌اند برشما اگرهستید شما راست‌گویان در طعن بر استحقاق خلافت آدم وحال آنکه خلیفه را علم باید وشمارا نیست (۳۱) گفتند فرشتکان بعد از جهل خودها بابدان اسامی بطریق اعتذار که تنزیه می کنیم ترا ازهمهٔ نقصها تنزیه کردنی هیچ دانشی‌نیست مارامگرآنچه تودرآموختی

مارا بدرستیکه توداناائی آموزکار محکم‌کار صاحب کردار (۳۲) گفت خدائی بی‌واسطه ای آدم خبرده‌این ملائکه را بنامهای این‌ها که حاضرند پس آندم که آدم‌خبرداد ملائکه‌را بنامهای مسمیات (تع) باملائکه برسبیل عتاب آیانگفتم مرشمارا که بتحقیق من‌میدانم آنچه پوشیده است ازاحوال آسمانها وآنچه مخفی‌است ازامورزمین ومیدانم آنچه شما ظاهرمیکنیداز گفتار **اتجعل فیها** و آنچه بودیدشماکه بزعم خودها می‌پوشیدید ازکراهت معزول شدن خودها ازحکومت زمین (۳۳) ویادکن ای‌رسول آنرانیز که گفتیم مر جمیع فرشتگانراکه بیکبار سجده کنید مرآدم را سجدهٔ تحیت وتعظیم پس سجده کردند تمام ملائکه مگر عزازیل و وی بقول اصح ازقوم بنی‌الجان بوده و حق سبحانه بجهت نافرمانی اورا ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید ازرحمت خدائی سرباززد ازسجدهٔ آدم وتکبر وگردن‌کشی کرد و بود ابلیس در علم خدایتعالی ازجملهٔ ناگرویدگان (۳٤) وگفتیم ما ازمحض کرم که ای‌آدم ساکن‌شو وجفت تویعنی‌حوا دربهشت وبخورید از بهشت یعنی میوهای آن خوردنی بسیار هرجاکه خواهید شما ونزدیك مگردید این درخت‌را یعنی شجرهٔ انگوریاانجیر واشهرگندم است پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیك شوید از ستمکاران برنفسهای خود بارتکاب نافرمانی (۳۵) پس بلغزانید وازجای ببرد آدم وحوارا آن‌دیو سرکش نافرمان بردار ازبهشت بعد از آنکه بدستیاری ماروطاوس ببهشت درآمده بود وآدم و حوارا وسوسه کرد پس بیرون کرد ایشانرا اسناد اخراج بشیطان مجازاست چه‌حق سبحانه بیرون کرد آدم وحوارا ازآنچه بودند درآن چیز ازنعمت وکرامت و وگفتیم ما طاوس ومار وآدم وحوا وابلیس راکه همه فرورویدازبهشت بدنیا برخی ازشما مربرخی‌را دشمن باشید چون ابلیس ومارکه دشمن آدم وحوا واولاد آدمند ومرشمارا است وذریت شمارا درزمین‌موضع قرآن و برخورداری ومنفعت تا هنگام رسید وآجال و بسرآمدن اعمار (۳٦) پس‌فراگرفت آدم ازپروردکار خویش سخنی چندکه آن بقول اشهراینست (**ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین**) (۱)واین تلقی وقتی بودکه آدم علیه‌السلام‌بعد ازهبوط

(۱) سورهٔ ۷ آیه ۲۲

بر کوه سراندیب دویست سال بگریست حق‌تعالی این کلمات وبرا تلقین نمود وچون آدم این مناجات کرد پس خدایتعالی قبول فرمود وبیذیرفت توبهٔ اورا بدرستیکه حق تعالی‌اوست توبه‌دهنده بندکان مهربانَ برتائبان (۳۷) گفتیم ما دیگر باره فرو روید از بهشت یا از سموات همه شما پس‌اگر بیاید بشما از نزدیك من دلالتی وبیانی بارسال رسل و انزال کتب پس‌هر که پیروی کند وازبی رود دلالت وبیان مرا پس‌هیچ‌ترسی ازتخیل حلول مکاره نیست برایشان که متابعت کردند رسول مرا چه ایشان ازآفت ایمن باشند و نیستند ایشان‌که از تحقیق قوت مقاصد ازایشان اندوه ناك شوند زیراکه به نیل مرادات فایز گردند (۳۸) و آنانکه پوشیده‌اند حق را یعنی ایمان نیاوردند وبدروغ داشتند دلایل وحدانیت مارا یا باور نکردند قرآن را یا هرچه آنرا دلیل ساختیم آن گروه آهل آتش‌اند ایشان درآتش جاوید ماندکانند (۳۹) ای‌فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا لفظ نعمت واحداست و معنی اوجمع آن نعمتهائی که از فضل خود اتمام کردم برپدران و گذشتکان شما ونیکوئی بجائی ایا همان نیکوئی است بجای اولاد که فخر و مباهات پدران ایشان را نیزحاصل است و وفا کنید به پیمان من که درشان پیغمبرامی با شما بسته ام درتوریت حق سبحانه و تعالی در توریت آنحضرت را به پیمبر امی تعریف کرده کما قال‌الله تعالی **(النبی الامی الذی یجدونه مکتوباًعندهم فی‌التوریة)** (۱) تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای وفا داری به شما رسانم وخاصه از من بترسید درنقض عهد و شکستن پیمان (۴۰) وبگروید بانچه فروفرستادیم از قرآن در حالتی که آن فرو فرستاده موافق و مطابق در اصول است از توحید ووعد ووعید مرآن چیزیراکه با شما است یعنی توریت ومی‌باشید اول گروهی ناگرویدکان از اهل کتاب بقرآن وبدل مکنید و مخرید بایتهای کتاب من که توریت است بهای اندك را مخاطب علمای یهودند که بهدایا وصلات کعب‌بن اشرف و امثال اوآیات توریت را تحریف می کردندو امرمحمد علیه‌الصلوة والسلام را میپوشیدندوخاصه ازمن بترسید بفروختن کتاب زمانی بحطام دنیای فانی (۴۱) ومیامیزند سخن راست ودرست را

(۱) سوره ۷ آیه ۱۵۶

که در توریت‌است ازصفات محمد علیه‌الصلوة و السلام بناحق که شما بدست خود می نویسید ومی پوشید حق‌را که صفت مصطفی علیه‌الصلوة والسلام است وشما میدانید که این آن پیغمبرست که نعمت او می‌پوشید (۴۲) وبپای دارید نمازرا با مسلمانان برآن وجه که ایشان میگذارند وبدهید زکوة مال را بطریق اهل اسلام ونماز گزارید با رکوع کنندکان یعنی بجماعت مسلمانان (۴۳) آیا می‌فرمائید مردمان را به نیکوئی و فراموش می کنید نفسهای خودرا وحال آنکه شما می‌خوانید توریت را آیا چرا عقل خودرا کار نمی‌فرمائید این آیت درشأن بعضی‌ازیهودان مدینه است که یاران خودراکه در ربقهٔ اسلام درآمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی علیه‌الصلوة والسلام ترغیب می کردند وخودازسلوك سبیل مسلمانی تحاشی می‌نمودند (۴۴) و یاری خواهید از خدایتعالی به شکیبائی کردن در ادای طاعت یا بروزه داشتن و بگزاردن نماز فرایض و بدرستی که نماز بطریق مسلمانان هرآینه بزرك و دشوار و گران است مگر بر ترس کاران و آرام گرفتگان برطاعت که مؤمنانند وعبادت برایشان گران نیست زیراکه نفسهای ایشان بپرستش حق مرتاض شده و در مقابله ریاضیات نفس عطاها از افاضات حق برایشان رسیده

بیت

جهد کن تا نور نورخشان شود تا سلوك و خدمتت آسان شود

پس در صفت خاشعان می‌فرماید (۴۵) یقین میدانند آنانکه ایشان رسندگانند بجزای پروردگار خویش وبدرستی که این نیزمیداند که‌ایشان بسوی پروردگار خود جهت‌پاداش گرفتن‌باز گروندگانند (۴۶) ای‌فرزندان یعقوب‌یاد کنید نیکوئیهای مرا آن نیکوهاکه من انعام کرده‌ام بر شما وآنرا نیز یاد کنید بدرستی که من تفضیل کرده ام اجداد شمارا و فضل نهادم برعالمیان که در روزگار ایشان بودند (۴۷) و بترسید از عذاب روزی که درآن روز حق‌گذاری نه کند ونتواند هیچ نفس مؤمنه از نفس کافره چیزی را ازمکافات یاکفایت نکند هیچ کس ازهیچ کس چیزی ازعذاب وپذیرفته نشود ازنفس کافره یعنی برای او درخواستی برآن تقدیر که کسی شفاعت کند وگرفته نشود ازآن نفس کافره فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن خود ازعذاب و نباشند کافران که درآن روز یاری داده شوند یعنی هیچ کس ایشانرا یاری نکند و نتواند کردن

در دفع عذاب (٤٨) وبادکنید ای بنی‌اسرائیل چون برهانیدیم شمارا مراد اجداد ایشان است منت بر فرزندان نهاد زیرا که حصول اولاد بسبب آبا و اجداد باشد ورهانیدن ایشان ازکه بود از اتباع ومتعلقان فرعون عذاب می کردند یا می‌چشانیدند شمارا سخت ترین و بدترین عذابی می کشتند پسران شمارا در طفولیت به سبب خوابی که فرعون دیده بود و منجمان گفته بودند در تعبیر آن که میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاك قبطیان و خرابی ملك بر دست او بود و باقی میگذاشتند دختران شمارا برای‌خدمت ودرین ذبح پسران‌وخدمت فرمودن دختران شما محنتی وآزمایشی بود شمارا از پروردگار شما بزرك و بی نهایت (٤٩) یاد کنید ای بنی‌اسرائیل آنراکه بشکافتیم ما بشما یعنی بسبب نجات شمادریای‌قلزم راوقتی که از فرعون می گریختند ودریا درپیش شما بود ولشکر دشمن ازعقب شما پس‌برهانیدیم شمارا ازضرر وآن لشکر و به‌آب فرو بردیم‌کسان فرعون را وحال آنکه شما می‌نگریستیدبدریاکه چگونه شکافته میشد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چسان غرق می گشتند (٥٠) و یادکنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده داد موسی علیه‌السلام مارا بامدن بجانب طور چهل شبانه روز یعنی بعد از انقضای آن پس فراگرفتید شماگوساله را بخدای پس از رفتن موسی بطور وشما ستمکارانید بوضع عبادات حق در غیر موضع آن (٥١) پس عفو کردیم و درگذرانیم از شما بعد از توبهٔ شما وهلاك نکردیم شمارا ازپس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شده واین عفو برای آن بود که شاید که شماشکر گوئید خدای را بر نعمت (٥٢) و یادکنید نیز آنراکه دادیم موسی را توریت وحجتی جداکننده میان حق و باطل تامگر شما راه‌راست یابید بدان کتاب وحجت (٥٣) وباد آورید آنرا که‌گفت موسی برقوم خود یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند ای‌گروه من بدرستیکه شما ستم‌کردید بر نفسهای خویش بفراگرفتم شماگوساله را به خدای پس باز گردید بتضرع و زاری بسوی پروردگار خویش پس بکشید نفسهای خودرا یعنی آن کسانیکه گوساله نپرستیده‌اید بکشید کسان‌خودرا ازگوساله پرستان این کشته شدن شما بهتر است مر شمارا از زندگانی

دنیا نزد آفرینندهٔ شما و بعد ازین حکم عبده عجل بصحرا رفتند و بزانو در آمده سر سرها در پیش افکندند و هارون علیه‌السلام با دوازده هزار مرد شمشیرزن شمشیرهاکشیده بیامدند واز اول روز تا وقت استوا هزار مرد از ایشان بکشتند پس رب العزة می فرماید که چون فرمان حق قبول کردند پس توبهٔ شما پذیرفت بدرستی که اوست نه غیر او پذیرندهٔ توبه از عاصیان مهربان بر توبه‌کاران در «لطایف» امام قشیری فرموده‌که توبه بقتل نفس دراین امت منسوخ است اما توبه بنی اسرائیل آن بودکه قتل نفس کنند بآشکار و توبهٔ خواص این امت قتل نفس است در نهانخانه ریاضت صاحب « بحرالحقایق » آورده‌که قتل نفس خود درظاهر هم مؤمن تواندکرد و هم‌کافر قتل نفس در باطن جز مؤمن خالص را میسر نشود وآن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد

مثنوی

نفس‌خودراکش جهانی زنده کن — خواجه راکشتست اورا بنده کن
تو طمع داری که اورا بی جفا — بسته داری در وقار و در وفا
هر خسی را این تمناکی رسد — موسئی باید که اژدرها کشد

(٥٤) و یادکنید آنراکه گفتید یعنی میثاق بستید هفتاد تن از اخیار قوم شماکه با موسی علیه‌السلام بکوه طور رفته‌بودند تاکلام‌حق‌سبحانه وتعالی بشنوند و بعد از شنیدن آن گفتند ای موسی ما تصدیق نکنیم مرترا دراین که سخن در ورای حجاب شنیدیم سخن حق‌است تاوقتی که بدیدهٔ سر ببینیم خدایرا آشکارا و روی بروی پس فرا گرفت اخیار شمارا بدین گستاخی که کردند آتشی که ازآسمان فرودآمد و شما یعنی آن مردم شما می نگریستید بدان آتش وگویند صاعقه آواز مهیبی بود که ازآسمان بیامد وچون آن قوم شنیدند بیکباربمردند وموسی (ع) متحیر در ایشان مینگریست و می گفت خداوندا من یا بنی‌اسرائیل چکویم که بزرکان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه ایشانرا زنده گردانید چنانچه فرمود (٥٥) پس بر انگیختیم و زنده گردانیدیم شمارا از پس مرگ اخیار شما یعنی بعد از آنکه میرانیده بودیم شما را

tarikhema.org

بصاعقه تا باشد که شما سپاس داری کنید مرحق را در زنده کردن شما که حیات از اصول نعمت است (٥٦) ویاد کنید که چون سایبان ساختیم برسرشما ابررا تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل درتیه مانده بودند وبا ایشان خیمه و سایبان نبود و فرو فرستادیم برشما درتیه ترنجبین و مرغی برشکل سمانی وآن طایری است در طرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خرد تر و در تفسیر منیر گوید که آن مرغان برشاخهای گیاه نشستندی وانواع نغمات خوش و اصوات دل کش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی برایشان وزیده برهای ایشان بریختی مرغی بوده پاکیزه وبریان ببرگ وبی خون و استخوان پس بنی اسرائیل بر میداشتندی و با ترنجبین می آمیختندی که گفتیم که بخورید از پاکیزهای انچیزی که روزی کردیم شمارا یعنی هرچه هرروز می رسد بخورید و از برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه متعفن و متغیر میشد وستم نکردند برما بدین نافرمانی ولیکن بودند که از روی نافرمانی برنفسهای خود ستم می کردند و برزاقی حق اعتماد نا نموده باوخاری می کوشیدند (٥٧) وباد آورید چون گفتیم شمارا که آئیددراین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جباران است پس بخورید ازین دیه یعنی از میوه ها و طعامهای وی هرجا که خواهید و هرچه خواهید خوردنی گوارنده و درائید بدری از درهای این دیه سجده کنان شکرانهٔ خلاص یافتن را ازیته و بگوئید در خواست ماحطه است این لفظ کلمهٔ استغفار ایشان بود معنی آنکه بیفکن از ما گناهان مارا تا بیامرزیم ما مرشمارا گناهان شمارا بسجود ودعا و زود باشد که زیاده کنم نیکوکاران را در ثواب ایشان [٥٨] پس بگردانیدند از روی استهزا آنانکه ایشان ستم کردند برخود آن سخن راکه مأمور بودند بگفتن آن بجز آنکه گفته شده بود مرایشان را حق سبحانه فرموده بود که بگوئید حطة ایشان گفتند حنطاسقاتا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردنی پس ما فرستادیم برایشان که ستمکاری کردند بتغییر قول عذابی و عقوبتی از آسمان بدان چیزی که بودند

بدان چیز بیرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که از آسمان فرود آمد وهمه را بسوخت باطاعون برایشان گماشته شد که یك ساعت بست وچهار هزار کس مردند وقولی هفتاد هزار (٥٩) وباد کنید آنرا که چون موسی علیه‌السلام آب خواست از ما برای قوم خود که بعداز خوردن من وسلوی تشنه شدند پس گفتیم ما مر او را که ای موسی بزن بعصای خود که از شعب بقعهٔ علیه‌السلام بتو رسیده سنك معین را وآن سنگی بود مربع به بزرگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی (وگویندسنك معین نبود) پس موسی علیه‌السلام بفرمان مولی عصا بر سنك زد پس شکافته شد از آن سنك دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل بدرستی که دانست هربکی از آدمیان یعنی از اسباط آبخور خود را ، بخورید از من وسلوی و بباشامید از آب چشمه از روزی که خدای تعالی بیرنج وتعب بهشما داده واز حد درمگذرید در زمین در حالتی که شما تباه کارانید (٦٠) وباد آورید آنراکه گفتندای موسی ما هرگز صبر نمیتوانیم کرد برطعام یگانه یعنی من وسلوی (هرچند طعام دوبود اما هر دورا در هم سرشته یکی می‌ساختند) پس بخواه از برای ما پروردگار خود را واز او درخواه تا بقدرت خود بیرون آورد برای ما از آن چیزی که آنرا می رویاند زمین (نسبت انبات بزمین مجاز است چه حق سبحانه بحقیقت می‌رویاند) از سبزه ها وتر های زمین واز خیار وبادرنك آن واز گندم ا سیر آن ودانجهٔ آن و بیاز آن ، گفت خدای باآنکه موسی علیه‌السلام فرمود که آیا بدل میکنید آنچیزی‌راکه بحسب واقع آن فروتر وخوارتر است چون سیر وبیاز بانچیزی که فی نفس‌الامر آن نیکوتر و بهتراست چون ترنجبین و گوشت مرغ واکنون که چنین میگوئید فرو روبددر شهری از شهرهای ارض مقدسه یعنی بلاد شام پس بدرستی که در آن شهر مرشما راست آنچه خواستید از بقول ، وزده شده یعنی لازم گشت برایشان بجزای کفران نعمت وعدم‌رضا بقسمت خواری وفرومایگی بجزیه دادن ودیگر برایشان وضع کرده شد درویشی وبیچارگی هرچند توانگر باشند خود را در

tarikhema.org

و باز گشتند بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم خدای شدند آن خواری و بیچارگی و خشم خدای مرایشانرا به‌آن بود که ایشان بودند که کافر میشدند بایتهای تورات ومی کشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب علیهم السلام بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود، آن کفر و قتل ایشان بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدایتعالی و بودند که‌ازحد در میگذشتند و تجاوز از حد فرمان او میکردند بکثرت عصیان یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند زنك برآئینهٔ دل بیشتر نشیند

مثنوی

هرگنه زنگی است بر مرآت دل — دل شود زین زنگها خوار وخجل
چون زیادت گشت دلرا تیرگی — نفس دون‌را بیش گردد خیرگی

(٦١) بدرستی که آنکسانیکه از روی نفاق گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند و آنانکه به یهودیت در آمدند و ترسایان و آنها که از دینی بدینی گرایند گانند یعنی از هر دینی چیزی که خوش می آمد اخذ می کردند ، ملایکه می پرستیدند و زبور میخواندند و روی بکعبه آورده نماز میگذاردند(وگفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره پرستان) هر که ایمان آرد باخلاص تمام از این طوایف بخدای و صفات سلبی و ثبوتی و بروز قیامت و متعلقات آن و بکند عملی شایسته پس مر ایشان راست مزد کار ایشان نزد پروردگار ایشان و ترسی نباشد برایشان در روز حشر و نباشد که اندوهگین شوند در وقت مجازات (٦٢) و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما پیمان شما را بمتابعت موسی علیه السلام و عمل باحکام تورات و برداشتیم برزبر سر شما کوه را تاپیمان بستند ، بنی اسرائیل بعداز نزول تورات تمرد آغاز نهادند وگفتند احکام این کلام بغایت‌دشوار است ماگردن نمی نهیم حق تعالی کوهی را از کوههای فلسطین که آن را طور گفتندی و در تفسیر قرطبی آمده که آنکوه منسوب بودبطوربن‌اسمعیل ، خدافرمان‌داد تابرزبر سرایشان‌بایستاد ودرپیش‌روی ایشان آتشی افروخت و در عقب دریای زخار پدید آمد و چون

گریز گاهی ندیدند بروی در افتاده متحیر شدند و حق تعالی گفت فرا گیرید از آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بجدی تمام و جهدی قوی و یاد گیرید ویا بپوسته یاد کنید آنچه در او است از ثواب وعقاب، باشد که شما پرهیزید از ناشایستگیها (٦٣) پس روی بگرداندید شما ازفرمان‌من ازپس‌عهدی که کردید پس اگرنبودی فضل و بخشایش خدای بر شما و بخشش او نسبت بشما هر آینه میبودید شما از جملهٔ زیان کاران (٦٤) و هر آینه نیکو دانسته اید شما آنانرا که در زمان داود علیه السلام از حد فرمان در گذشتند از قوم شما در شهر ایلیا در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم ایشان را از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده در آنروز بحیله‌ماهی را می گرفتند پس ماگفتیم مرایشانرا که چون خلاف امر کردید بباشید بوزنگان خوار شدگان وتمامی این قصه درسورهٔ اعراف مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی (٦٥) پس ما گردانیدیم آن عقوبت را عذابی و عبرتی که پند دهنده باشد مر آنکسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و میدیدند و آنها را که از پس ایشان آیند و قصهٔ ایشان شنوند وگردانیدیم آنرا پندی، از برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و سلم (٦٦) و یاد کنید آنرا که‌گفت موسی علیه السلام مر گروه خود را وقتی که در میان خود کشتهٔ یافته بودند عامیل نام ومیخواستند که قاتل او معلوم گردد بدرستی که خدای میفرماید شما را آنکه بسمل کنید گاوی را تا بعضی از آن بر مرده زنید و زنده شده بگوید که قاتل او کیست، گفتند قوم موسی علیه السلام آیا فرا میگیری مارا اهل فسوس ؟ یعنی با ما سخریه میکنی؟ ما می‌پرسیم که عامیل را که کشته‌است ؟ و تو می گوئی گاوی بکشید، موسی گفت پناه می‌گیرم بخدای ازآنکه باشم از نادانان و فسوس کنندگان (٦٧) گفتند بخوان برای ما پروردگار خود را تا بیان کند برای ما که آن گاو را صفت چیست و سال او چند است (سوال بماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از انواع بقر این صورت صادر تواند شد پس او را چار مجری چیزی داشتند که

tarikhema.org

گویا حقیقت آن ایشان را معلوم نیست وفی نفس الامر سوآل از ماهیت نبود بلکه از سن وسال وصفات او میپرسیدند لاجرم در جواب ایشان گفت موسی علیه السلام بدرستیکه خدای تعالی میگوید که آن گاو نه پیر که از کار افتاده ونه جوان نارسیده ، میانه است میان آنچه مذکور شد از پیری وجوانی پس بکنید آنچه فرموده شدید [٦٨] گفتند پروردگار ، بخوان از برای ما پروردگار خودرا تا بیدا وهویدا سازد از برای ما که چیست رنگ آن بقره ، گفت موسی که خدای میگوید آن گاوست زرد ، در غایت زردی رنگ او ، وآن گاو شاد میگرداند و مسرور میسازد از رنگ خود نظر کنندگانرا بوی [٦٩] دیگر بار گفتند بخوان از بهر ما خداوند خود را تا آشکار کند برای ما که آن چه گاوی است ، کار کننده است یا درصحرا چرنده ، بدرستیکه گاوان متشابه شده اند برما چه میانه سال وزرد رنگ بسیار ند درستی که ما اگر خدا خواهد از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو ، و از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله وسلامه منقول است که اگر بنی اسرائیل انشاءالله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی [٧٠] گفت موسی که میگوید خدای گاوی است نه رام کرده ونرم کرده شده بحکم زراع بشوراند زمین را ونه گاویست که آب دهد کشت را یعنی آب برکشد برای زراعت دست باز داشته شده است ازهمه کارها و بسر خود چرا میکند یا بی عیب است وتمام خلقت ، نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد در آن . چون بنی اسرائیل این نشانها شنیدند گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی آوردی راستی راوصفت تمام روشن باز گفتی وآن گاو مذهبه نام داشت وبدست جوانی بود پرهنزکار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند آن گاو را تاآنکه پوست اورا پراز زر کنند پس بکشتند اورا ونکنه در کشتن آن سرزنش گوساله پرستان بود بدیشان نمود که آنچه شما پرستیده اید قابل ذبح است نه لایق عبادت ومدح ، القصه اورا ذبح کردند ونمیخواستند که بکشند این گاو را بسبب گرانی بهای آن(٧١) اول قصه است میفرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید یکی راکه نام آن عامیل بود پس اختلاف گردید در آن نفس مقتول یعنی در کشندهٔ او اختلاف گردید و خدای تعالی بیرون آرنده است وظاهر کننده آن چیزرا که هستید شما

که آنرا بپوشید از قتل بناحق (٧٢) پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده را ببپاره ای از آن گاو که بیخ دم بود یا زبان یا گوش و برهر تقدیری چون بروی زدند زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود بگفت وآن دو برادر زادهٔ او بودند که بواسطه مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان درحال بیفتاد و بمرد همچنانکه این مرده را زنده گردانید، زنده میگرداند خدای تعالی همه مردگانرا ومی نماید بشما (خطاب بان جماعت است که درمجلس احیای عامیل حاضر بودند و می شاید که منکران زمان حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم میگوید که انکار حشر مکنید که آخر خدای بشما می نماید) دلایل قدرت خودرا دراحیا ، مگر باشد که شما فکر کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هرآینه براحیای همه نفوس قادر خواهد بود (٧٣) پس سخت گشت دلهای شما ای یهود از پس زنده شدن عامیل ، پس آندلها که شما راست همچون سنك است درسختی و درشتی بلکه سخت تر است درقساوت وغلظت از سنك و بدرستیکه بعضی از سنگها است آنچه هرآینه روان میگردد از آن جویهای بزرك و بعضی دیگر هست از آن آنچه هر آینه بشکافد پس بیرون آید ازو آب خورد چون چشمها وبتحقیق که هست از حجاره آنچه فرود آید و از بلندی به پستی گراید از ترس خدای و نیست خدای غافل از آنچه شما ای یهود می کنید (٧٤) آیاطمع دربسته اید ای مؤمنان آنکه تصدیق کنند واستوار دارند جهودان مر شما را در آنچه میگوئید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام و حال آنکه بودند گروهی ازاسلاف ایشان که بیواسطه می شنیدند سخن خدایرا در کوه طور پس بگردانیدند آن سخن را پس از آنکه دانسته و دریافته بودند وچون بمیان قوم درآمدند گفتند ما سخن حق و امر و نهی او شنیدیم ولیکن در آخر گفت که اینها که فرمودیم اگر توانید بکنید و اگر قادر نباشید بر ادای آن مکنید و باك مدارید و ایشان می دانند که افترا می نمایند . درینابیع آورده که روزی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که جهودان بعد از این درمدینه نیایند که از درآمدن ایشان درمدینه فتنه ظاهر میشود بعضی ازمنافقان یهود، اول روز بمدینه در می آمدند که ما مسلمانیم همچون شما وآخر روز

باز گشته بیاران خود می‌پیوستند کماقال‌الله تعالی (۷۵) وچون ملاقات کنید بهودء آنانرا که ایمان آورده‌اند از اصحاب رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم گویند ما نیز گرویده‌ایم وچون خلوت کنند برخی ازاصاغر ایشان به برخی از اکابر ایشان چون کعب ن وحی ن اخطب گویند ء آن اکابر ایشانرا که آیا شما حدیث می کنید وخبر میدهید اصحاب محمد را بدانچه گشاده است خدای ابواب‌دانش آنرا برشما در کتاب شما اولی آنست که بعضی ازیهود مدینه دراول نزول آنحضرت علیه‌السلام اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریت مذکور بود خبر دادندورؤسای ایشان از آن آگاهی یافتند مخبرانرا از آن سرزنش نمودند که شما ایشان را از صفات محمد (ص) خبر میدهید تا مخاصمت کنند و حجت گیرند بانچه دانسته باشند نزد پروردگار شما در روز قیامت و گویند حق را دانستید و متابعت نکردید آیا چرا در نمی یابید این مقدار که اسرار خودرا باخصم درمیان نباید نهاد (۷۶) آیا نمیدانند جهودان که بتحقیق خدای میداند آنچه پنهان میدارند ازعداوت‌رسول و اصحاب اووانچه آشکارا می کنند از دوستی پیغمبروصحابه برنفاق پس هرکه داند که حق سبحانه دانای آشکارا و نهان است باید که ظاهر خود را بفرمان برداری آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و بی باکی بپردازد

بیت

بکن سرو علانرا باکسی راست که دانای نهان وآشکار است

(۷۷) و از جهودان جماعتی اند ناتویسنده و ناخوانده که نمی دانند توریت را ونمی شناسند که دراو چه چیز است مگر آرزوهای خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یاوعده های دروغ که ازعلمای خود می‌شنوند که بهشت خاصهٔ ایشان خواهد بود وآباء واجدادایشان را شفاعت خواهند کرد و نیستند ایشان مگر آنکه گمان میبرند و یقین را نمی‌دانند (۷۸) پس عذاب یا اندوه مرآنانرا است که‌ایشان مینویسند نوشته‌محرف را بدست‌های خود یعنی مباشر کتابتند وبدیگری نمی فرمایند پس میگویند این نوشته از نزدیك خدای است و چرا چنین میکنند تا بخرند بواسطه اخذ رشوت یعنی استبدال کنندبدان کلام تحریف داده بهای اندك‌را یعنی‌علمای یهود بواسطه اخذ رشوت صفات

مصطفی را علیه الصلوة والسلام که درتوریت بدین وجه بود که مردی نیکو روی جعدموی گندم گون سیاه چشم‌میانه‌بالا تغییر کردند ونوشتند که پیغمبر آخرالزمان شخصی‌دراز قدوازرق چشم سفید یوست‌فروهشته موی یك چشم باشد و این صفت دجال است و با عوام خود گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست پس وای مرایشان راازآنچه‌نوشته و تغییر کرده دست های ایشان و دیگر باره‌وای برایشان از آن‌چیزی که کسب میکنند از رشوت وماکل حرام (۷۹) وگفتند یهود بزعم خود مارا مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد مگر بمقدار روزی چند شمرده شده‌که آن هفت روز است هر روزی در مقابل هزار سال که از آن هفت‌هزارسال که‌عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم ماگوساله پرستیده اند بگوای محمد مرایشانرا آیا فراگرفته ایداز نزدیك خدای عهد و پیمانی که شما را زیاده از آنچه میگوئید عذاب نخواهدکرد و اگر چنین وعده هست پس خلاف نکند خدای وعدهٔ خود را بلکه میگوئید و افترا می کنید بر خدای آنچه نمی دانید (۸۰) نه چنان است که ایشان میگویند بلکه هر که بدی کند وشرك آورد وفراگیرد گرداگرد اوراگناه او یعنی‌براو مستولی شود تا بکفر بمیرد پس آنگروه مشرکان اهل دوزخ وساکنان آنند ، ایشان‌در آتش جاوید مانندگانند (۸۱) وآنانکه گرویدند بخدای‌وآنچه ازنزد او آمده‌وعمل کردند نیکو وپاکیزه ،آنگروه اهل بهشت ومستحق آنند ایشان نه غیر ایشان دربهشت جاوید مانندگانند (۸۲) ویاد کنید چون فراگرفتیم یعنی‌درتوریت عهدومیثاق فرزندان یعقوب‌را ، وگفتیم‌نه‌پرستید شما مگر خدایرا که سزای پرستش او است ونیکوئی کنید به پدرومادر نیکوئی کردنی ودیگر به نسبت خویشان ویتیمان و بیچارگان وبگوئید مرعامهٔ مردمانرا سخنی که مشتمل برنیکوئی باشد یا بامردمان‌چنان‌سخن گوئید که دوست دارید با شما سخن گویند و نماز را بر پایدارید باشرایط آن وبدهید زکوة را بروجهی که‌حکم کرده ایم پس‌روی بگردانیدید بعد از این پیمان و برگشتید از عهد ومیثاق مگراندکی‌از شما مراد بعضی اسلاف ایشانند که برشریعت توریت استقامت داشتند و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از احکام توریت که در متابعت‌محمد علیه الصلوة و السلام صادر شده (۸۳) و آنرا نیز یاد کنیم که

tarikhema.org

گرفتیم بیمان از اسلاف شما و ازایشان عهد بستدیم که نریزند خونهای
اقربا و همدیان خودرا و بیرون نکنند کسان خودرا به ستم ازخانمان
خویش و عهدی دیگر آن بود که اسیران بنی‌اسرائیل‌را باز خرید پس
اقرار کردید یعنی قبول نمودید و شما ای یهودمدینه گواهید که آبای شما
این عهدنموده اند (۸٤) پس شما آنگروهید که پیمان را شکسته‌اید، میکشید
کسان خود را و بیرون میکنید گروهی را از قوم خود از سراها
و منزلهای‌ایشان ، هم‌پشت شدید بر آن قوم مغلوب شده از شما به
بزه کاری وافزون طلبی وبیدادی . در مدینه دو قبیله بودند از یهود
یکی قریظه و دیگری نضیر که باهم مقاتله کردندی وقبل از هجرت
دو قبیله مشرك نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه
با اوس یکی شدند وبنی نضیرباخزرج اتفاق کردند و هر فرق از یهود
بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی بعد از غلبه درخرابی
منازل ایشان کوشیدندی تا مهم قوم مغلوب بجلا انجامیدی وچون کسی
اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید : و اگر بشما آیند
اسیران بنی اسرائیل ایشانرا فدیه میدهید یعنی باسیری دیگر بدل می
کنید، این آیه تعلق بماقبل دارد یعنی قوم خود را ازدیارایشان بیرون
کردیدوحال آنکه حرام کرده شده است برشمابحکم میثاق بیرون کردن‌ایشان
آیا میکروید شما بپارهٔ از احکام توریت که فدیهٔ اسیرانست و کافر می
شوید ببعضی دیکر که قتل و اخراج است پس نیست مکافات آنکس
که بکند همچنین عهد شکنی و نافرمانی ازشما که یهودید مگرخواری
و رسوائی در زندکانی این سرا که آن قتل بنی قریظه است و اجلای
بنی نضیر وروز رستخیز باز کردانیده شوید از حشرگاه بسوی‌سخت
ترین عذابی که عذاب دوزخ است ویکی از علامات شدت دوام اوست
و خدای تعالی غافل نیست ازآنچه عهد شکنان میکنند و حفص
بخطاب میخواند و مخاطب هم یهودند یا خطاب عام است (۸۵) این
کروه آنانند که از بیخردی خریده اند و بدل کرده اند زندکانی
محقر دنیا را بنعمت جاودانی آن سرای دیگر پس سبك کرده نشود
از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیت ونه در آخرت بخروج از
آتش و نباشند ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات از
ایشان و نه در عقبی به تخفیف عقوبات (۸٦) بدرستی که ما عطا

کردیم موسی را تورات و ازپی در آوردیم ازپس موسی بفرستادگان
چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا ویحیی علیهم السلام
وعطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود نشانه های روشن ومعجزات
هویدا چون اخبار غیب و احیای موتی و نیرومند گردانیدیم و قوت
دادیم او را بجان پاکیزه و یا بجبریل که درهمه وقت قرین عیسی علیه‌السلام
بودی یا اسم اعظم که ببرکت او مرده زنده گشتی یا انجیل که تازگی
دل و زندگی جان از آن یافتندی

رباعی

دل تازگی از خسن کلامت دارد جان زندگی ازسماع نامت دارد
هرجا که دلی واقف اسرار بود او نورصفائی ز پیامت دارد (۱)

آیا هرگاه که از نزد ما آمد بشما فرستادهٔ بانچه دوست‌ندارند
نفسهای‌شما آنرا وسخن اوبروفق هوی ومدعای شما نباشد تعظیم کردید
وگردن‌ننهادید ، پس گروهی را ازایشان بدروغ داشتید چون محمد و
عیسی علیهما السلام وگروهی را بکشتید چون زکریا و یحیی (۸۷) و
گفتند یهود دلهای ما در غلاف است یعنی پوشیده از فهم و باز داشته
شده از قبول‌قول‌محمد علیه الصلوة والسلام بدین‌سخن ناامیدمیگردانیدند
حضرت پیغمبررا علیه‌السلام از ایمان خود بقرآن ومتابعت‌آنحضرت،حق
سبحانه رد سخن‌ایشان میکند یعنی‌نه چنان‌است که ایشان میگویند بلکه
خدای تعالی ایشان‌را رانده است ومدد لطف ازایشان بازگرفته بسبب
ناگرویدن‌ایشان ، پس اندکی ازایشان ایمان می آورند چون عبدالله‌بن
سلام و اصحاب او (۸۸) وآن هنگام که برایشان آمدکتب نوشته از
نزدیك خدای که آن قرآن است ، گواه وموافق مرآن‌کتابی را که
با ایشان است و در توحید ونبوت وحشر وآنچه از اصول دین‌باشد
قبول نکردند و بدان نگرویدند و حال آنکه بودند پیش از نزول
این کتاب که در وقت فروماندگی طلب فتح و نصرت می کردند بدین
کتاب و به کسی که این کتاب باو فرودآید . هرگاه که کفارعرب
قصد یهود کردندی و کار برایشان تنك شدی دستها برداشته گفتندی
بار خدایا نصرت میخواهیم از تو بمحمد علیه الصلوة والسلام که

[۱] این بیت در نسخه خطی آقای میردامادی نوشته نشده است

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پیغمبر آخر الزمان است بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب
پس آن وقت که آمد بدیشان آنکس را که شناخته بودند کافر شدند
باوجه ایشانرا گمان آن بود که آن پیغمبر ازبنی اسرائیل خواهدبود
و چون بنی‌اسمعیل نبودبدوکافر شدند پس‌لعنت خدای برناگرویدگان
که بدانش خودکار نکردند و عناد ورزیدند (وضع ظاهر درموضع
ضمیر تسجیل بر کفر ایشان است) (۸۹) بد چیزیست که ایشان
فروختند بان چیز بهرهٔ نفسهای خود را و آن چیز کدام است ؟
آنکه کافر میشوند بانچه خدای فرو فرستاده است که آن‌قرآن است‌از
جهت‌حسد یعنی رشك میبرند بانکه فروفرستد خدای تعالی فضل‌خودرا
که کتاب و وحی است برآن کس که خواهد از بندگان خودکه
سزاوار آن باشند پس بازگشتند جهودان بخشمی از خدای تعالی یا
مستحق گشتند خشمی را بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی
علیه الصلوة و السلام و انجیل و خشمی بانکار محمد علیه السلام‌و
قرآن و مرکافرانرا است عذاب خوارکننده (۹۰) و چون گویند
مر جهودان راکه بگروید به آنچه خدای فرو فرستاده از انجیل و
قرآن گویند ما می گرویم بانچه برما فرستاده شده یعنی تورات‌وکافر
میشوند بدانچه جز کتاب ایشان است و آن ماوراء یعنی انجیل‌وقرآن
درست و راست است درحالتی که آن حق و باور دارنده است‌مرآن
کتاب را که با ایشان است (و ازاینجا کفر ایشان بتورات نیز لازم
می آید چه کفربانچه موافق چیزیست کفر باشد بان چیز) بگو ایمحمد
در جواب آنکه میگویند بتوریت ایمان داریم پس چرا می کشتید
پیغمبران خدای تعالی را پیش از این اگر بودید شما گرویدگان به
توریت (۹۱) وهر آینه که آمد بشما موسی علیه السلام به‌نشانهای
درست و پیغامهای راست که احکام الواح است پس شما فرا گرفتید
گوساله را از پس رفتن موسی علیه السلام بطور و شما بیدادگرانید
برنفسهای خود (۹۲) و یادکنید چون فرا گرفتیم پیمان شمارا‌وبر
داشتیم بر زیر شما کوهی راکه‌منسوب بود بطوربن اسماعیل‌از کوههای
فلسطین و آن شهریست از بلاد شام گفتیم که فرا گیرید آنچه بشما
داده ایم یعنی توریت بعزم درست و جد تمام و بشنوید یعنی فرمان
برید گفتند باشکار شنودیم و پذیرفتیم و پنهانی باخود گفتند ونافرمانی

کردیم و یابشنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل و خورانیدند یعنی در
آورده شدند دردلهای ایشان دوستی گوساله را به سبب جحدوانکار
ایشان بگو ای محمد بد چیزیست آنچه می فرماید شما را بان چیز
ایمان شما و آن کفر است بقرآن و به محمد علیه الصلوة والسلام
اگر هستید شما گرویدگان به خدای تعالی چه اگر کسی مؤمن
باشد ایمان او اورا بکفر نمی فرماید و جهودان با آن همه رسوائی
میگفتند که بهشت جز جای ما نخواهد بود حق تعالی فرمود که(۹۳)
بگو ای محمد در جواب این دعوی ایشان که اگرهست بزعم‌شما مر
شمارا سرای آخرت ونعمت بهشت نزدیك خدای پاکیزه و خاصه بی
دیگرمردمان پس آرزو کنیدمرك راگر هستید راستگویان درآنکه‌بهشت
خاصه از آن شماست چه بی مرك بدانسرای نتوان رسید؛ آرزوی‌مرك
ازعلامات اشتیاق لقاست پس‌هر که آرزومند تربودبمرك مشتاقتر باشدبلقا

فرد

مرك‌است که‌دوست‌رارساندبردوست آنکیست که او بمرك شادان نبود

(۹۴) وآرزو نکنندجهودان مرك‌راهرگز به‌آنچه پیش‌فرستاده است
دستهای ایشان از قتل انبیا علیه السلام و تغییر نعت مصطفی علیه‌السلام
و خدای داناست بستمکاران و دروغگویان (۹۵) و هرآینه که یابی
تو جهودانرا حریص ترین مردمان برزندگانی دنیاواز آن کسانیکه‌شرك
آورده اند یعنی کفار عرب واصح آنستکه اینجامشرکان‌مجوس‌اندزیراکه
هیچ کس را زندگانی دوست تر از ایشان نیست دوست میداردیکی
ازایشان یعنی از گبران که کاش عمر داده شود هزار سال وازاینست
که تحیت مجوس چون بهمرسند گویندکه هزار سال بزی‌و نزدبعضی
از علما گفتن این لفظ مکروه است و نیست‌که رهاننده او باشد از
عذاب دوزخ آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر او دافع عذاب
آلهی نیست و خدای بیناست بانچه میکنند یهود ومجوس و غیرایشان
بعضی از یهود میگفتند که صاحب محمد علیه السلام جبرئیل
است و او وحی بدو فرو می آرد و اسلاف مارا از جبرئیل زحمت
بسیار رسیده است و اکثر بلا وعذاب برآبای ما بواسطه اونازل شده
اگر بجای اومیکائیل بودی مابابی القاسم ایمان می آوردیم حق‌سبحانه
فرمود (۹۶) که‌بگوای‌محمدهر که باشددشمن مرجبرائیل‌راواین نامی‌است
عبرانی یاسربانی ومعنی‌اوعبدالله‌واوامین خزاین‌وحی خدای‌باشدپس‌هر که

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

دشمن‌وی باشد گو از خشم بمیرد پس بدرستیکه اوفرو می آرد قرآن را بردل تو بفرمان خدای در حالتیکه قرآن تصدیق کننده است مر آن چیزیرا که پیش ازوی نازل شده وحالا باایشان است از کتب منزله چون توریت وزبور وقرآن راه نماینده‌است به‌حق ومژده دهنده مر گرویدگان را بنجات ودرجات [۹۷] هر که باشددشمن مرخدای تعالی راوفرشتگان اورا و فرستادگان او را واین دوفرشتهٔ(۱) مقرب را پس بتحقیق که خدای تعالی دشمن‌است‌مرکافران راکه دشمن‌ملائکه ورسل‌اند[۹۸] وهر آینه مافرستادیم بسوی تو نشانهای روشن یاآیتهای درست وراست یعنی قرآن وکافر نشوند بدین آیت‌ها مگر بیرون‌رفتگان ازدایرهٔ‌فرمان‌خدای [۹۹] آیاهر گاه که‌یهود عهد کردندعهد کردنی بشکستند آن‌را گروهی‌ازایشان بلکه‌بسیاری‌ازایشان‌نمیگروند بتوریت [۱۰۰] وآن هنگام که آمد بدیشان فرستاده ازنزدیك خدای تعالی‌محمدعلیه‌الصلوة‌والسلام باوردارنده‌مرتوریت راکه باایشان‌است ، بیفکندند گروهی ازآنکه عطا داده شدند توریت یعنی علمای ایشان بینداختند توریت را یاقرآنرا ،پس‌پشت‌خود گویاکه‌آن علماءنمیدانند که آن کلام‌الله‌است ومحمد علیه‌الصلوة والسلام‌رسول‌الله [۱۰۱] و پیروی کردند این یهود آن چیز را که میخوانند دیوان در زمان پادشاهی سلیمان علیه‌السلام و آنچنان بود که دیوان درعهد سلیمان‌علیه السلام شعبدهای صدرنك‌را با نیرنگهای کهانت‌آمیخته نوشته بودندومیان اراذل و جهال شایع شده‌بود، سلیمان علیه‌السلام برآن حال اطلاع یافته بفرمود تاآن نوشتهارا آورده ودر صندوقی نهاده ومقفل ساخته درزیر تخت خود دفن کرد وبعد از وفات سلیمان علیه‌السلام دیوان آنرااززیر تخت‌وی بیرون آورده چنان فرا نمودند که سلیمان‌بان سحرها وشعبده‌ها پادشاهی میکرد وبعد ازآن‌یهود سلیمان‌را بسحرنسبت میدادندحق‌سبحانه برائت‌ذمهٔ ویرا فرمود که وهرگزکافرنشد سلیمان یعنی‌جادوئی‌نکرد ولیکن دیوان درزمان او کافرشدند درمیاموختند مردمانرا جادوئی ودیگریهود متابعت‌کردند آن چیزی راکه فروفرستاده شد ازسحر بردو فرشته‌در شهر بابل نام آن‌دوفرشته است [۲] وایشان برآدمیان گنهکارطعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بستهٔ‌نفس وهوی‌اند واگر شمارانیزهمان‌حالت که ایشان را هست بودی صدور عملها بدترازافعال ایشان ازشما امکان

[۱] یعنی جبرئیل ومیکائیل [۲] هاروت وماروت نام‌آن دوفرشته است

داشتی‌ایشان‌استبعادنمودندوحق‌سبحانه نفس‌بشری‌رابدیشان دادوبرای‌حکومت خاق‌برزمین فرستاد ایشان برزمین آمده برزنی زهره نام عاشق‌شدند و بسبب شرب خمربرقتل بناحق وسجدهٔ صنم اقدام‌نمودندوحق‌تعالی ایشان را از صعودبرآسمان منع کرد وعذاب برایشان دربن جهان مقررشد و حالا درچاه‌بابل بموی‌سرآویخته معذبند وانزال سحر برایشان بجهت‌آن بود که در آن زمان سحره دعوی‌نبوت میکردند وحق سبحانه‌درزمان حکومت ایشان وقبل ازمعصیت این‌علم بدیشان فرستاد وگویندبوجه‌الهام ایشان‌را کیفیت این‌علم درآموخت تاجمعی زیرکان را تعلیم دهندوایشان برکیفیت سحر وحقیقت‌آن‌مطلع‌شده معارض مدعیان‌نبوت‌گردند ونیاموزند این‌دوفرشته دربن وقت که درچاهند هیچ‌یکی‌را تا وقتیکه گویند پیش از آموزانیدن آن کس‌راکه جزبن نیست که‌ما آزمایش خلقیم ازخدای پس تو کافرمشو براعتقادکردن که برعمل سحرگناهی مترتب نیست‌پس می‌آموزند ازآن دوملك آن چیزی راکه جدائی افکند بان‌میان‌مردوزن و نیستند جادوان ضرر رساننده بسحر مگر بقضا وقدرخدای‌تعالی‌ومی آموزند آنچه‌ایشانرا زیان رساند و سود نکند ایشان را وهرآینه‌نیك دانستند یهود هرکه سحر را بخرد یعنی بیاموزد وکاربندد نیست‌مراورا درآن سرای بهرهٔ از نیکوئی وبدچیزیست آنکه فروختند بدان‌نفسهای خود را یعنی سحر را اختیارکردند اگر هستند ایشان که‌دانندزیان‌این سود [۱۰۲] و اگر این‌جهودان گرویدندی به محمدعلیه‌السلام وبرهیز کردندی ازسحر وکیش‌یهودی پاداش یافتندی وپوشیده نیست که‌هرآینه پاداش از نزدیك خدای تعالی بهترست از رشوت که برکتمان نعت پیغمبر علیه‌السلام می‌ستانند اگربودندی که‌بدانستندی ای کسانیکه گرویده اید مگوئید لفظ‌راعنادروقت‌مکالمه‌بامحمدعلیه‌الصلواة‌والسلام که‌یهود گفتارشما رادستاویز ساخته بانحضرت این‌کلمه میگویند ودرلغت‌ایشان دشنام‌فاحش است و مؤمنان بدان معنی میگفتند که مراعات کن سخنان مارایعنی‌بشنو حق سبحانه فرمود که این کلمه‌مگوئید وبگوئید انظرنا یعنی بنگربسوی‌ما و بشنوید حکم خدای تعالی را بسمع قبول‌ومرکافران راست یعنی‌آنها راکه‌برسبیل‌مذمت این‌کلمه میگویند عذابی دردناك که هرگز انقطاع‌نیابد دوست‌ندارند آنانکه حق را پوشیده‌اند ازاهل کتاب یعنی یهودونه‌مشرکان

آنکه فروفرستاده شود برشماهیچ نیکوئی‌ازنزد پروردکارشمامراد وحی است وقرآن‌که جامع همه چیزها است یعنی‌یهودنمی‌خواستندکه‌نبوت‌با آل اسمعیل‌انتقال یابدومشرکان راداعیه آن‌بودکه پیغمبری بولید مغیره وبانعیم ثقفی رسد وخدای اختصاص میدهد به نبوت و وحی خود هر کرامی خواهد و خدای خداوند فضل بزرك است بر هرکه او را نبوت داده و در صفت فضل بعظمت اشعاری است برآنکه

فضل او فضیلست افزون ازعدد لطف اولطفیست بیرون‌ازشمار

(۱۰۵) هرچه‌منسوخ‌میگردانیم‌از آیت قرآن‌بروفق‌مصالح‌خلق ومقتضای‌زمان‌یا فراموش‌میگردانیم‌آنرا و ازدلهامی‌بریم، بیاریم‌بهتری‌از آن آیت‌منسوخه‌چنانچه مصابرت یك غازی را بادهتن ازکافران منسوخ‌کردوبادوتن مقررساخت یابیاریم مانندآنکه نسخ‌کردیم درمنفعت ومثوبت باوجود رعایت‌مصلحت چون تحویل قبله ازبیت‌المقدس بکعبه (۱۰۶) آیانمیدانی خطاب بامنکران نسخ‌است، جهودان درنسخ‌مجادله ممکردند و میگفتند که آن بشمانی است وبرخدای روانست وازحکمت‌الهی ومصلحت بادشاهی درنسخ‌احکام غافل وذاهل بودند حق‌تعالی میفرمایدکه ای‌منکر مجادل آیامعلوم‌نداری یعنی نمیدانی آنراکه حق سبحانه برهمه چیزهاازمحو واثبات و نسخ‌و انسا تواناست برکمال آیاندانستی بانکه خدای‌است بی‌شك ، مراوراست بادشاهی آسمانها وزمین بس‌هرچه خواهدکند ونیست‌مرشمارااجزخدای دوستی‌که ازوبشما نفعی رسد ونه‌یاری‌که ازشما دفع ضررکند (۱۰۷) آیامیخواهیدآنکه سوال‌کنید پیغمبر خودرا چنانکه سوال‌کرده شده‌بود موسی بیش‌ازاین جهودان می‌گفتند که محمدعلیه الصلوة والسلام‌باید که کتابی بیکبار بیارد چنانچه‌موسی علیه‌السلام‌آورده بود وحق‌تعالی‌فرمود که شماازمحمد همان می‌طلبید ازسوالهای‌متعصبانه که بدران‌شماازموسی علیه‌السلام‌می‌طلبیدند وهرکه بدل‌کند کفر را بایمان یعنی‌کفر رابرایمان بگزیند بس‌هرآینه که‌گمراه‌گشته است از میان راه‌راست (۱۰۸) دوست میدارند بسیاری ازاهل توریت چون فخاص‌بن‌عازوراکه دانشمند ایشان بود وامثال‌اوازاحبار آنکه‌بازگردانند شمارامرادحذیفه‌یمان وعماریاسر است که فخاص و یاران او را ایشان دعوت به یهودیت می کردند حق سبحانه فرمود که یهود می خواهندکه بگردانند شمارا ازپس‌ایمان‌شما

ناگرویدگان از روی حسد از نزدیك نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشان‌است نه بفرمودهٔ کسی از پس آنکه‌روشن گشت‌مر ایشانرا آنچه راست و درست است یعنی رسالت محمد علیه السلام و حقیقت قرآن وصحت دین‌اسلام پس درگذرانید ای مسلمانان وبگذرید ازقتال با ایشان‌وروی بگردانید ازاینان تا وقتیکه بیارد خدای‌تعالی‌فرمان خود راکه حکم است بقتال یا امربجزیه بدرستی‌که خدای‌تعالی برهمه چیزها از تعذیب وانتقام تواناست وبپای‌دارید نمازرا وبدهید زکوة مال را و آنچه از پیش بفرستید ازبرای خود از مال دنیا برسبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات ، بیابید آنرا نوشته نزدیك خدای یا ثواب‌آن بیابید نزدیك وی بدرستیکه خدای بدانچه شما می کنید ازخیر وصدقه بیناست (۱۱۰) وگفتند جهودان یاترسایان هرگزدرنیایددربهشت مگرآنکه‌باشد یهود یا نصرانی یعنی یهود گفتندکه ببهشت نروند مگرجهودان ونصرانی گفتندکه بهشت نروند الا ترسایان این دعوی از هرطایفه آرزو های باطلهٔ ایشان است بگو ای محمد بیارید حجت خودرا بدین‌دعوی اگر هستید شما راست‌گویان در قول خود (۱۱۱) نه چنین است‌که ایشان میکنند بلکه هرکه تسلیم‌کرد همه خود را برای اطاعت خدای تعالی و او نیکوکاراست درکردار وگفتار پس‌مرآنکس راست مزدکار اونزد آفریدگار و هیچ ترسی نباشد برایشان ازخوف مزدایشان ونه اندوهناك باشند ازتصورزوال‌آن مزد. جمعی ازنصارای بنی‌نجران بمدینه آمدند و با رؤسای یهود مناظره نموده وهرفرقه درابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند وحق سبحانه این‌آیت فرستاد: (۱۱۲) وگفتند جهودان نیستندگروه ترسایان‌برچیزی ازدین‌حق ، وگفتند ترسایان نیستندجهودان برچیزی از دین که معتدبه باشد و حال آنکه همهٔ ایشان میخوانندکتاب خدای را یعنی یهود ازتوریت میدانندکه نصارا بحهة اثبات زن وفرزند مرحق‌را برباطلند وترسایان‌درانجیل میخوانندکه یهود بجهت انکار عیسی وانجیل کافروبیحاصلند همچنین‌که اینها میگویندگفتند آنانکه هیچ نمیدانند واهل کتاب نیستند چون‌مجوس ومشرکان عرب مانندگفتار یهود ونصاری یعنی کفارهم دربارهٔ ایشان‌همین گفتندکه جهود وترسا برحق نیستند پس خدای‌تعالی داوری کند میان ایشان درروز رستخیز درآن‌چیزی که هستند

اختلاف می کنند از حق و باطل (۱۱۳) و کیست ستمکار تراز آنکس که بازداشت مسجد های خدابرا از آنکه یاد کرده شود در آنجا نام خدایتعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدایتعالی راباد کنند و پرستش نمایند وسعی نمود در ویرانی آن مساجد و آن بخت نصر بابلی بود یاطرطوس رومی که بیت المقدس راخراب کرد واحبار رابقتل رسانید (یك مسجد رابلفظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم یاآنکه هر موضعی ازو مسجدیست یعنی محل سجده) آنگروه که درمنع ذکروخرابی مسجد کوشیدند نیست مرایشان راونسزد آنکه درآیند درآن مسجد مگرترس کاران (واین صورت درزمان دولت اسلام است که ترسایان راقوت رفتن درمسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان) مرترسایانرا است دربن جهان رسوائی و خواری وجزیه دادن ومرایشانراست در آن سرای عذابی بزرك (۱۱٤) و مرخدابراست جای برآمدن آفتاب و جای فرورفتن آن. آورده اند که جمعی از لشکریان حضرت رسالت علیه السلام شبی بسبب ابرو تاریکی درسمت قبله اختلاف کردند و هرکس تحری کرده برای خود محرابی ساختندوچون روشن شدخطوط محاریب ایشان ازسمت قبله منحرف بودوچون بمدینه رسیدند باعادهٔ قضای آن نماز ازحضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام اجازت خواستند واین آیت نازل شد که تحری کرده اید اعادت نماز حاجت نیست چه که همهٔ جهات ازآن اوست پس هرکجا که روی آرید پس آنجا وجه خدانیست یعنی جهت طاعت اوست ومحققان رادر تحقیق این آیت نکته ایست که از آنجمله زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت ،ولایت منقبت ، خلدت ظلال هدایته درین ابیات اشارتی بدان میفرماید :

نظم

از نبی اینما تو لوا خوان ثم وجه اللهش متمم دان
یعنی آن سو که روی قصد آری تا حق بند گیش بگذاری
وجه حق کان بود حقیقت او باشد آنجا ، بسوی او کن رو
هیچ جا را نکرد استثنا پس بودعین حق عیان همه جا
عارف حق شناس را باید که بهر سو که دیده بگشاید
بیند آنجا جمال حق پیدا نگسلد از جمال حق قطعا

بدرستیکه خدای بزرك مغفرتست وبسیارعطا ، دانا بمصالح احوال مسلمانان (۱۱۵) وگفتند بیباکان از یهود و نصاری ، فرا گرفت خدای ، فرزند (یعنی عزیز و مسیح) ، پاکی و بی عیبی اوراست ، نه

چنان است که ایشان میگویند بلکه مراوراست انچه در آسمانهاست وآنچه در زمین است وچون اهل آسمان وزمین همه مملوك مالك و مربوب وی باشند پس عیسی وعزیز علیه السلام ولداو نتواند بودچه ولدنمی باشد الاازجنس والد واین المملوك عن المالك همه آنچه درزمین وآسمان باشد که مراورا فرمان بردارند یعنی مغلوبند درتحت تصرف وقدرت او (۱۱٦) ازنو پدیدآرندهٔ آسمانها وزمین هااست وچون خواهد یا تقدیر کند کاری را پس جز این نیست که گوید مر هر چیزرا که باش پس بباشد (۱۱۷) وگفتند آنانکه نمیدانند خدای تعالی را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه چرا سخن نمیگوید خدای باما یا بریکی ازمابپیغامی نمی آید هم چنانکه این مشرکان میگویند گفتند آنانکه بودند پیش از ایشان از یهود ونصاری مانند گفتن ایشان و اقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور معجزات بیکدیگر مشابه است دلهای کفار ومنکرات اهل کتاب در کفر و قساوت و سوالات از روی عناد و کدورت هرآینه بیان کردیم نشانهای بر توحید ونبوت برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد وتخمین (۱۱۸) بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد براستی ودرستی و گفته اند (مع الحق) یعنی باقرآن یادین اسلام مژده دهنده مومنان وبیم کننده کافران و پرسیده نخواهی شد روز قیامت ازآنها که اهل جحیم اند وجحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بزبان حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام جاری شد که اگر خدای تعالی بریهود دری ازدرهای عذاب بکشاید واثر غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که ازبیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق سبحانه این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند برتو ادای وحی ورسالت و برما حساب اهل ضلالت (۱۱۹) و هرگز خشنود نشوند از تو جهود و نه ترسایان تا آنگاه که پیروی کنی کیش ایشانرا بگو ای محمد وقتی که هریك از ایشان ملت خود را ستایش کنند بدرستی که راه نمودن خدای (تعالی) آنست راه نمودن بحق شما مرا به یهودیت و نصرانیت میخوانید و او مرا باسلام راه می نماید و اگر متابعت نمائی ای محمد آرزو های ایشانرا در باب دین پس از آن چیزی که براستی آمده است از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان

tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

ملت ایشان نیست مرترا از عذاب خدای دوستی رهاننده و نه کسی یاری دهنده (صورت خطاب بحضرت علیه السلام است و معنی راجع بامت) (۱۲۰) آنانکه عطاکردیم ایشانرا کتاب یعنی توریت بقولی که آیت در شأن عبد الله بن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شأن اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفربن ابی طالب (رض) از دیار حبشه بمدینه آمدند یاقرآن بقولی که آیت درشان مسلمانان فرود آمده باشد وبرهرتقدیر که باشد میخوانند آن کتابرا یا متابعت میکنند چنانچه حق خواندن یا متابعت کردن است آنگروه ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کرده اند وهر که کافر گردد بکتاب واحکام آنرا تغییر دهد پس آنگروه ایشانند زیان زدکان (۱۲۱) ای فرزندان یعقوب یادکنید نعمت های مرا آن نعمتها که انعام کردم بر شما و اسلاف شما و بدرستی که پدران شما را تفضل کردم بر عالمیان زمان ایشان تکریر این آیت بجهت تقریر و تذکیر نعمت های آلهی است (۱۲۲) و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن کفایت نکند کسی از کسی چیزیرا از عذاب و قبول کرده نشود از هیچ نفسی فدای او را یعنی بدلی که بعوض او معذب گردد و سودی نکند هیچ نفسی را خواهش خواهند کان بر تقدیر وجود شفیع و نباشند کافران که ممنوع گردند از عذاب یعنی ایشانرا کسی یاری نکند تا از عذاب باز رهاند

بیت

سودی ندهد یاری هریار که هست تادر نرسد وعدهٔ هرکار که هست(۱)

(۱۲۳) و یادکن ای محمد وقتی را که بیاموزد یعنی امر کرد ابراهیم را پرورد کار او به سخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسك حج یا آنچه از فطرت اسلام شمردند و آن فرق است یعنی شکافتن موی سر و دونیم ساختن آنرا که کسی موی دارد و مضمضه و استنشاق و مسواك وچیدن موی لب وگرفتن ناخن وبر کندن موی زیر بغل وحلق عانه(۲)

(۱) نسخه خطی کتابخانه دبیرستان معقول ومنقول طهران درصفحه ۳۳ تنها مصرع اول را ضبط کرده است .

(۲) ازاله موی ظهار

و ختنه واستنجا به آب

پس ابراهیم علیه السلام باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان گفت خدای (تعالی) که چون متابعت فرمان کردی بدرستی که من گردانندهٔ توام برای مردمان پیشوای دردین که همه بندکان بعد از توبتو اقتدا کنند وانکه حق سبحانه پیغامبر ما را فرمود که (**اتبع ملة ابراهیم**) وامت مرحومهٔرا نیز امر کرد که **ملت ابیکم** وعده است وچون خدای تعالی ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود گفت ابراهیم با حق تعالی واز فرزندان ونبیرکان مرا نیز امامان پیدا کن گفت خدای در جواب او نرسد عهد من یعنی رحمت و بقول اصح رسالت است یا امامت مسلمانان وستمکاران را یعنی کافرانرا از ذریت [۱۲۴] ویادکن آنراکه گردانیدیم خانهٔ کعبه را جای بازگشت یا موضع ثواب مر آدمیانرا یعنی حاجیانراکه هرسال بوی باز گردند و از آنجا بثواب بی حساب رسند و گردانیدیم آنرا موضع ایمنی که دراو کسی را نکشند وفرا گیریدای مؤمنان بعد از آنکه شرف حرم دانستید از مقامیکه منسوب است بابراهیم نماز گاه و آن موضعی است که دران حجری وضع کرده اند واثر قدمهای مبارك آنحضرت براواست یعنی فرمان فرستادیم بسوی ابراهیم واسماعیل علیه السلام آنکه پاك سازید خانهٔمرا ازاوثان(۱) وانجاس وخبائث ومعاصی و طواف جنب وحایض برای طواف کنندگان و برای مقیمان و معتکفان و برای رکوع کنندگان و سجود آرندگان یعنی نماز گذارندکان اهل اشارت برآنند که پاك دارید خانه دل را که حرم دوست است از ادناس تعلقات کونین وگرفته اند تطهیر بیت از ادناس اوزار است و تطهیر دل از ملاحظه اغیار

بیت

اگرحریم دل ازغیردوست سازی پاك صنمای وحدت صرف اندراوکنی ادراك

(۱۲۵) ویادکن آنراکه گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که ای پرورد کار من بگردان این مکانرا که برای تو در آن خانهٔ ساختیم شهری ایمن ازاین قحط وخسف و مسخ یا اهل آنرا از جور متغلبان در امان خود دار و روزی ده اهل این بلده را ازمیوه‌ها حق تعالی این دعارا مستجاب گردانیده حکم فرموده تا جبرئیل علیه السلام یکی

(۱) بتها

tarikhema.org
mandegartarikhema.org
pdf.tarikhema.org

از دیهای فلسطین راکه مشتمل بود برثمرات بسیار ازان زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار بگرد خانه طواف داده بر زمین تهامه برسه مرحله از مکه وضع کرد و آن دیه را بجهت طواف خانه کعبه طایف می گویند و میوه اهل مکه از آنجا است پس ابراهیم (ع) تخصیص کرد رزق را بمؤمنان و گفت روزی ده هرکرا که ایمان دارد از آنانکه ساکنان این شهر باشند بخدای و روز باز پسین گفت خدای (تعالی) و هرکه کافر شود پس اورا برخورداری دهم بر خورداری اندك یعنی در دنیا پس اورا به بیچارگی برانم بسوی عذاب دوزخ وبد مرجعی است دوزخ (۱۲۶) و یادکن آنرا که برداشت ابراهیم اصلها واساسها را ازخانه کعبه (وعطف است برابراهیم) چه پسر با پدر در رفع قواعد شریك بوده و هریك در طرفی آن خانه کار میکرده یا بنوبت دیوار برمی آورده واصح آن است که اسماعیل علیه السلام سنك جمع میکرده و بدست ابراهیم (ع) میداده تا بکار می برده

القصه بعد از اتمام آن خانه پدر و پسر دست تضرع برداشته گفتند ای پروردکار ما قبول کن از ما این کار خیر را بدرستی که توئی شنوا مر دعای ما را توئی دانا به نیتهای ما (۱۲۷) ای خداوند و گردان ما هر دو را ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص مر ترا و گردان از فرزندان ما گروهی گردن نهاده و منقاد شده مر ترا و بنمای ما را مواضعی که دران افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان و از ما درگذران اگر در عمل قصوری و تقصیری واقع شده و به تحقیق توئی پذیرنده توبه مقصران و بخشنده بر گناه کاران (۱۲۸) ای پروردکار ما و برانگیز در میان ذریت ما باامت مسلمه و مبعوث گردان فرستادهٔ از ایشان و بزبان ایشان تا ذریت مرا عزاتی و شرفی باشد بدان رسول بخواند بر ایشان کتاب ترا تا بیان کند نشانهای وحدانیت تو با ایشان و بیاموزاند ایشانرا قرآن و معانی آن تا بیان کند آنچه در او هست از امر ونهی و حلال وحرام وپاك گرداند ایشان را از گناه بسبب بیان شرایع و احکام بدرستی که

توئی توانا و غالب و قادر براجابت دعای ما توئی دانای محکم کار حق سبحانه این دعا را نیز بعز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام را از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید و نکته **انا دعوت ابی ابراهیم** اشارت براین است (۱۲۹) وکیست که بازگردد (استفهام برای استبعاد واکار است) یعنی هیچکس باز گردد از کیش ابراهیم مگرکسی که خوار گرداند نفس خودرا یا هلاك سازد یا سفیه و بیخرد باشد در نفس خود و هرآینه ما برگزیدیم ابراهیم را دراین سرای بکرم و فتوت یا بشرف نبوت یا بعبادت وخلعت یا بعمارت خانه کعبه و بدرستی که او دران سرای ازجمله فیروزی یافتکان است بصلاح و فلاح (۱۳۰) یادکن آنوقت که گفت مر ابراهیم را پروردکار او کردن نه فرمان مرا یا تسلیم شو در هرچه از مجاری قضا بر تو جاری گردد گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را بپروردهٔ عالمیان تا هرچه خواهد کند

مصراع

فان شاء احیانی وان شاء افنانی (۱)

بیت

بگذاشته ام مصلحت خویش بدوست کزدوست بمن هرچه رسد بس نیکوست

(۱۳۱) و وصیت کرد بملت خود یا بکلمهٔ **اسلمت** ابراهیم مریسران خودرا و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خودرا بموافقت جد خود و مضمون وصیت آن هردو این بود که ای پسران من بدرستی که خدای برگزیده برای شما دین مرضی مشروع مامور به که اسلام است پس ممیرید مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید چون مرك برسد شما را براسلام در یابد پس نهی از ترك اسلام است نه از مرك (۱۳۲) آیا شما حاضر بودید آن هنگام که آمد بیعقوب مرك او یعنی اسباب و علامات آن و یاد کنید آن وقت که گفت یعقوب مریسران خود را چه چیز خواهید پرستید از پس وفات من ؟

(۱) نسخه خطی کتابخانه معقول ومنقول مصراع فوق را چنین ضبط کرده است : « فان شاء احیانی وان شاء اتلفانی » ظاهراً بجای افنانی بغلط اتلفانی نوشته است . جلالی

tarikhema.org

گفتند خواهیم پرستید خدای ترا و خدای پدران ترا ابراهیم
را که جداو بود پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد واسمعیل
را که علیه‌السلام که عم او بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم
را اب گویند و حرمت او برابر پدر بجا آرند و این نظر براتحاد
اصل است . عبادت میکنم خدایرا که یگانه و یکتا است و حال آنکه
ما مر آن خدایرا منقادیم بطاعت (۱۳۳) این جماعت یعنی ابراهیم و
یعقوب و اولاد ایشان گروهی بودند که در گذشتند مر ایشانرا است
آنچه کسب کردند و مرشما را باشد آنچه کسب کردید ایشان و
شما رابرعملها پاداش خواهد داد و شما پرسیده نشوید از آنچه بودند
ایشان که عمل میکردند . اعتقاد یهودان آن بود که آنها را بطاعت آیا ثواب
دهند و بر کفر ایشانرا معاقب سازند در این آیت فرمود که نه شما
را باعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه اشانرا بافعال شما مواخذه
خواهند کرد (۱۳۴) وگفتند جهودان مر اهل اسلام را که بباشید
از جمع یهود وگفتند ترسایان که ترسا شوید تا راه یابید . بگو ای
محمد نه جهودی کنم و نه ترسائی بلکه متابعت می کنم
ولازم میگیرم کیش ابراهیم را در حالتیکه آن ملت مایل است از همه
کجیها براه راست یا ابراهیم مایل بود از همه دین ها بدین اسلام و
نبود ابراهیم از شرك آرندگان (۱۳۵) ای متابعان ملت ابراهیم
یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شمارا
به جهودی و ترسائی دعوت می کنند بگوئید بگرویدیم به خدای و
آنچه فرود آمده است بما یعنی **قرآن** وبه آنچه فرو فرستاده شده
است بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است و بفرزندان او اسمعیل
و اسحق و به نبیرهٔ او یعقوب و به فرزندان یعقوب . اگرچه به اولاد
ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف
بودند که آن نیز بدیشان منزل است چنانچه قرآن نیز منزل است
برما و ایمان داریم بانچه داده شده اند موسی و عیسی یعنی توریت
ومعجزات وانجیل وسایر دلایل نبوت وبه آنچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب
از نزد خدای خود وهیچ جدائی نمی افکنیم میان یکی ازایشان بلکه بهمه ایمان
داریم ومامر خدایرا گردن نهادگانیم پس اگر ایمان آورند یهود و نصارا

بمانند آنچه شما ایمان آوردید بدان یعنی به همه کتب ورسل (۱۳۶)
پس هرآینه راه راست یافتند و اگر برگردند و اعراض کنند پس
جز این نیست که ایشان در مقام خلاف و عداوت اند و ای **محمد**
تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن پس زود باشد که خدای (تعالی)
کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری و اوست شنوا
مقالت موحدان و کافرانرا باقرار و انکار دانا باعتقاد هردوگروه . بعد
از نزول این آیه جهودان بکلی از متابعت پیغامبر اعراض کردند و
ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند
که مارا صبغه هست و شما را نی وصبغه ایشان آن بود که مولود
خودرا بعد از هفت روز در آب سمودیه غوطه دادندی باعتقاد انکه
آن آب پاك کننده مولود است و از غیر دین مسیحا و آنرا قایم
مقام ختان دانستندی و گفتندی **صبغناه بالنصرانیة** حق (تعالی) امر
فرمود که (۱۳۷) بگوئید ای مسلمانان که ما متابعیم **صبغة‌الله** را
که آندین خدا است وگویند مراد ختان است و آن تطهیر مسلمانان
باشد وکیست نیکوتر از خدای از جهت دین و تلقین و تطهیر مؤمنان
از ادناس و تلویث و ما حق را باتباع **صبغة‌الله** پرستش گرانیم گفته
اند **صبغة‌الله** رتبه ولایت و درجه محبت است هرکرا برنك دوستی
بر آوردند از همه عالمش بر سر آورند و نزد محققان **صبغة‌الله**
رنك بی رنگی است وتاکسی از رنك آمیزی پاك نشود رنك **صبغة‌الله**
نگیرد خلاصه رسایل درویشان ونقاوة عبارات واشارات ایشان بیان معنی
این صبغه است وبه حقیقت آن ازین رباعی که صاحب لوایح[۱] خلدت
ظلال حقایقه بقلم کرم بر الواح افهام مستفیدان ثبت فرموده پی
می توان برد

(رباعی)

بس بیرنگی است یار دلخواه ایدل قانع نشوی برنك تا گاه ای دل
اصل همه رنگها از آن بیرنگی است من احسن[۲] صبغة من‌الله ای دل

یهود و نصارا از تعریضات قرآنی دیگر باره در ورطه تعصب

(۱) مراد مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی (۸۱۷—۸۸۶) است
[۲] اشاره به آیه ۱۳۲ سورهٔ ۲ قرآن کریم

tarikhema.org

افتاده گفتند مارا که شرف دوستی و عزت فرزندی حق ثابت باشد
بوی سزاوار تریم از مسلمانان . خدای (تعالی) پیغامبر خود را فرمود
(۱۳۸) بگو ای محمد علیه الصلوة و السلام در جواب ایشان
آیا مخاصمت می کنید با ما در دین خدای و دعوی اولویت در انتساب
بحق و حال آنکه او پروردکار ماست و آفریدکار شما وچون ربوبیت
او همه را لازم است پس عبودیت او برهمه واجب باشد و مارا است
جزای کردار های ما و شماراست مکافات عملهای شما و ما مر اورا
مخلصانیم در اعتقاد و عمل [۱۳۹] آیا میگویند یهود ونصارا (و
حفص(۱) بخطاب می‌خواند) یعنی شما میگوئید ای جهودان وترسایان
بدرستی که این پیغمبران وپیغمبرزادکان بودند بردین یهودی واین قول
جهودان است یا برکیش نصرانیه و این سخن ترسایان است بگو ای
محمد علیه الصلوة و السلام آیا شما دانا ترید بادیان انبیا یا خدای
(تعالی) که ایشانرا بدان دین مبعوث گردانید و کیست ستمکارتر
برخود از آنکس که بپوشد گواهی که نزدیك او ثابت شده باشد از
خدای (تعالی) یعنی بواسطه کتاب آلهی دانسته بود تعریض اهل
کتاب است بکتمان شهادت درباب نبوت حضرت رسالت علیه الصلوة
و السلام و نیست خدای (تعالی) بی خبر از آنچه شما می کنید از
کتمان حق و تکذیب قرآن وانکار محمد علیه الصلوة و السلام (۱۴۰)
آن قوم مذکور گروهی بودند که رفتند و درگذشتند مر ایشان را همان
رسید که خود کسب کردند و مر شما را نیز همان خواهد رسید
که کسب کرده اید و مسئول نمی شوید از آنچیزی که دیگران
کرده اند تکرار آیت برای تأکید است و تقریر یا به جهت تنبیه و
تحذیر است نقل است که حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام در مکه
بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید
که روی به بیت المقدس نماز گزارد یهود از این مبتهج شده

[۱] حفص بن سلیمان ابوعمر البزار یکی از قراء است ـ حفص شاگرد
عاصم بوده و عاصم علم قرائت را از ابوعبدالرحمن السلمی فرا گرفته
وعبدالرحمن درخدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام علم قرائت را
آموخت وفات حفص بیش از سال ۱۳۱ اتفاق افتاده است

میگفتند که اگر محمد علیه الصلوة و السلام دین ما ندارد باری بقبلهٔ
ما نماز میگذارد یا می گفتند این مرد و اصحاب او راه بقبله نمیبردند
و تا نماز مارا ندیدند جهت قبله راه نیافتند خاطر آن حضرت علیه
الصلوة و السلام ملول گشت و فرمان آلهی صادر شد که ازبیت المقدس
روی بکعبه آورد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن
بگشادند حق (تعالی) از آنحال براین منوال خبر میدهد
[۱۴۱] زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران از مردمان
یعنی یهود و منافقان مدینه چه چیز باز گردانید مسلمانانرا از قبله ایشان
آن قبله که بودند بران یعنی بیت المقدس مرخدای [تعالی] اواست
همه جهات هم مشرق که خانهٔ کعبه دران جانب افتاده وهم مغرب که
بیت المقدس دران صوب واقع شده راه نماید هرکرا خواهد بسوی
راه راست که دین اسلام و قبله ابراهیم علیه الصلوة و السلام است
(۱۴۲) وهمچنانکه قبله شمارا ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم شما
راهم گردانیدیم گروهی عدل و برگزیده تا باشید گواهان برای انبیا
برمنکران نبوت روز قیامت وباشد فرستاده من یعنی محمد علیه الصلوة
و السلام راستی شما گواه معدل و مزکی و نساختیم قبلهٔ عبادت تو
آن قبلهٔ که تو هستی بران یعنی کعبه مگر برای آنکه ممیز سازیم
و جدا کنیم آن کس را که پیروی رسول کند در امر قبله از آن
کس که باز گردد برپاشنهای خود مثل است در باب کسی که باز گردد
از راهی و عدول کند بغیر آن و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل
آن هر آینه بزرك بر گران بر آنکه خدای راه نمود ایشانرا تا تحویل این قبله
را حق دانستند بخلاف یهود که هرلحظه شبهه انگیختند در امر قبله
و یکی آن بود که گفتند اگر قبله حق جهت کعبه است پس از آن
که بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند از صحابه و پیش از تحویل
قبله وفات یافته چون اسعدبن[۱] زراره[۲] براء بن معرور رضی الله عنهما بر ضلالت

[۱] اسعدبن زراره ابوامامة الحزرجی وهومن نقباء ثلثه لیلة العقبه است
[۲] البراء بن معرور الانصاری الحزرجی درزمان حضرت رسول وفات
یافت وازنقباء سه گانه لیلة العقبه میباشد

مرده باشند حق (تعالی) فرمود که ونیست خدای به فضل وکرم آنکه ضایع گرداند نماز های شمارا بهر طرف گذارده آید یا تباه کند ایمان شما راکه روی به بیت‌المقدس داشته اید بدرستی که خدای (تعالی) به مردمان هر آینه مهربان است صلاح ایشان فرو نگذارد بخشاینده است مزد ایشان ضایع نگرداند (۱۴۳) بدرستی که ما می بینیم گردانیدن روی ترا و درجهت آسمان برای انتظار وحی این آیت در امر تحویل قبله است سید عالم علیه الصلوة و السلام از قول یهود که می گفتند محمد علیه الصلوة و السلام روی بقبلهٔ ما نماز میگذارد و ملول شد و آرزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابراهیم علیه الصلوة و السلام واقدام القبلتین است و دراین باب باجبرئیل علیه‌السلام سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شده و سید کائنات علیه افضل الصلوة هرساعت از پس وی بآسمان می نگریست و منتظر وحی می بود تا جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت آورد که ما توجه ترا به آسمان میدیدیم پس هرآینه متوجه ساختیم ترا بان قبلهٔ که تو می خواهی و می پسندی پس بگردان روی خود را مراد همه بدن است بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت خیر البشر علیه الصلوة و السلام در مسجد بنی سلمه دورکعت از ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمحراب کعبه توجه فرمود وآن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهته تصریح بعموم حکم امتش را میگوید و هرجا که باشید در بر وبحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید پس بگردانید رویهای خودرا بسوی مسجد مذکور و به تحقیق آنانکه داده شده اند ایشانرا توریت هرآینه میدانند که این تحویل ما توجه درست و راست است و حکم آن از پیش پروردگار ایشان است چه در توریت خوانده اندکه پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبلهٔ که بدان بماند کعبه است و خدای (تعالی) غافل نیست از آنچه یهود میکنند از انکار قبله (۱۴۴) و بخدای که اگر

بیائی تو ای محمد علیه الصلوة و السلام برای آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی جهود و ترسا بهر معجزی و نشانی یعنی اگر بیاری هرحجتی و برهانیکه از تو خواهند برحقیقت توجه بکعبه پیروی نکنند ایشان قبله ترا و تو نیز نیستی متابع مرقبله ایشانرا ونیست بعضی از ایشان پیرونده و متابعت کننده قبله بعضی را چه جهت قبله نصاری شرقی است و از آن یهود غربی است و جمع میان این هردو متعسر است و اگر پیروی کنی ای محمد (ص) بر سبیل فرض آرزوهای ایشان را درباب قبله از پس آنکه آمد بتو از دانستن آنکه قبله ابراهیم حق است بدرستی که تو باشی آن هنگام که متابعت ایشان نمائی هرآینه از جمله ستمکاران ظاهر خطاب راجع است با پیغمبر علیه الصلوة و السلام اما معنی آن راجع است بامتان (۱۴۵) آنانکه داده ایم ایشانرا توریت می شناسند قرآن را واصح آن است که پیغمبر را همچنانکه می شناسند پسران خودرا درمیان کودکان یعنی شناختی روشن دارند در باب پیغمبر علیه الصلوة و السلام بدرستی که گروهی از ایشان هرآینه می پوشند حق را ازعوام و سفله و ایشان میدانند که می پوشند (۱۴۶) آنچه درست وراست باشد از پروردگار تواست پس مباش خطاب بان حضرت علیه الصلوة و السلام است ومراد امت اند یعنی مباشید ازشک کنندکان در امر قبله درآنکه من عندالله است (۱۴۷) و مر هرگروهی را از خدای (تعالی) پرستان یا از انبیا که ارباب شرایع اند یا هر متوجهی را جهتی و قبله ایست که او روی بدان دارد یا خدای تعالی روی اورا بدان سوی گردانیده پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بردیگران در نیکوئی ها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان برآنند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و از هرسو پدائی ظهورکرده که قبله اوست و هریك روی بقبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز میماند مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم تفریدکه قبله **فاینما تولوا فثم وجه‌الله** روی نمی گرداند

مثنوی [۱]

قبلهٔ شاهان بود تاج و کمر — قبلهٔ ارباب دنیا سیم و زر
قبله صورت پرستان آب و گل — قبله معنی شناسان جان و دل
قبلهٔ زهاد محراب قبول — قبلهٔ بد سیرتان کار فضول
قبلهٔ تن پروران خواب و خورش — قبلهٔ انسان بدانش پرورش
قبلهٔ عاشق وصال بی زوال — قبله عارف جمال ذی الجلال
قبله اصحاب منصف مال و جاه — قبلهٔ اهل سلوک اسباب راه
قبلهٔ حرص و امل باشد هوی — قبلهٔ قانع توکل بر خدا

[۲] صاحب الحقایق فرمود که هر چیزی را از انسان قبلهٔ است که روی توجه بدان دارد قبله بدن آنچه حواس خمس بدان لذت یابند از مأکولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات و امثال آن و قبلهٔ نفس دنیای غدار است و زینت متاع ناپایدار و قبله دل آخرت است و قبله روح قرب و شوق و ذوق محبت و قبله سر توحید و معرفت ربانی و کشف حقایق و اطلاع برمعانی و درکشف الاسرار آورده که هرکسی روی بجانبی آوردندی ای موحدان شما مارا باشید و روی از ما متابید [درباب ایشان شاهد است] و می فرماید هرجاکه باشید و بهر قبله که رو آرید شما و اهل کتاب بیارد خدای (تعالی) همه شمارا وجمع کند بروز قیامت برای امتیاز محق ازمبطل بدرستی که خدای (تعالی) برهمه چیزها از احضار و تمیز تواناست (۱۴۸) و از هرجا که بیرون روی ای محمد علیه الصلوة و السلام برای سفر پس بگردان روی خود را هنگام نماز بسوی مسجدالحرام و به تحقیق تحویل قبله بکعبه هرآینه راست و پسندیده است و فرود آمده از پروردگار تو و خدای (تعالی) بیخبر نیست ازآنچه شما میکنید (۱۴۹) و از هرمکان و در هر زمان که بیرون می آئی پس روی خود را بگردان در وقت ادای نماز ما بطرف مسجد حرام و هرجا

(۱) این ابیات از کتاب مثنوی مولاناجلال الدین محمدبن محمد معروف بمولوی است (۶۰۴-۶۷۲) [۲] « الحقایق فی التفسیر » للشیخ ابی عبدالرحمن محمدبن الحسین السلمی نیشابوری متوفی درسال ۴۱۲ . الحقایق تفسیری است که بزبان عرفانی نوشته شده است .

که شما باشید ای امت پس بگردانید رویهای خود یعنی همه بدن خود را بسوی آن مسجد تا نباشد مر یهود یا مشرکانرا برشما در باب توجه بمسجد اقصی خصومتی وجدالی . یهود میگفتند که محمدعلیه الصلوة و السلام دین مارا منکر است و قبلهٔ مارا معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این مردرا چه شد که روی از قبله پدران خود بگردانید پس تحویل قبله بکعبه کسی را برشما حجتی نماند مگر آنهارا که ستم کردند برنفس خود بعناد و مکابره از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود می گفتند برای میل با قربای خود روی بمکه آورد و مشرکان طعنه میکردند که محمد علیه الصلوة و السلام دانست که ما برحقیم دیگر باره روی بقبله ما کرد پس مترسید از ایشان در توجه به خانه کعبه و بترسید از من بمخالفت فرمان من معطوف است بر **لئلا یکون** یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را برشما حجتی نباشد و دیگر تاتمام کنم بفضل وکرم خود نعمت خود را که اختصاص دارد بملت حنفیه بر شما و مگر شما راه یابید بشرایع و احکام دین و گفته اند نعمت برشما تمام کنم در آخرت (۱۵۰) چنانچه در دنیا ما ارسال رسل و انزال کتب کرده و فرستاده ایم در میان شما از شما که می خواند بر شما آیت های ما که قرآن است و پاك می گرداند شمارا از شرک یا برای شما استغفار می کند تا ازگناه پاك شوید و می آموزد شمارا قرآن و حلال و حرام آن وتعلیم میدهد شمارا آنچه نیستید که شما بخود بدانید آنرا (۱۵۱) پس یادکنید مرا بطاعت تاشمارایادکنم بمغفرت ابن عیینه[۱] [ر ح] میگوید که دراخبار بما رسیده است که حق سبحانه و (تعالی) امر فرمود که من بندگان خودرا چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هرآینه نعمت بزرك برایشان تمام کردمی و آن اینست که گفته ام و در

(۱) ابن عیینة المهلبی . رجوع شود به ص ۲۳۳ فهرست ابن ندیم چاپ مصر سال ۱۳۴۸ هجری شرح آل عیینة المهلبی دراین کتاب بتفصیل ذکر شده است

جواهرالتفسیر [۱] قریب صدوجه در این آیت مذکور شده و چون دراین ترجمه بساط اطناب مطوی است بیك دونکته از سخن محققان اختصار میکند و در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفت **لایزال العبد یذکرنی واذکره حتی عشقنی** نتیجه دوام ذکر کمال محبت است که آنرا عشق خوانند و مراد از این ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل و جان است و در نهایت حال از سلطان العارفین [رح] پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر میشنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان نگنجد و شیخ ابو بکر واسطی[رح] فرموده است که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور و دراین باب فرزند اعز صفی الدین علی را رباعی است

(رباعی)

جز یاد تو ام از دل ناشاد برفت وز سینه هوای گل و شمشاد برفت
مستغرق ذکر تو چنانم که دگر در ذکر تو ام ذکر تو ازیاد برفت

و سپاس داری کنید نعمتهای مرا و نا سپاسی مکنید (۱۵۲) ای گروه گروید گان باری خواهید بقیام برحقوق آلهی بشکیبائی که کلید در نجات است و نماز که مجتمع العبادات است بدرستی که خدای (تعالی) با صابران است بحفظ و حمایت و نصرت ورعایت (۱۵۳) و مگوئید مرآنکس را که کشته شود در راه خدای تعالی یعنی در جهاد که ایشان مرده گانند صحابه [رض] بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند و بعضی برسبیل تحسر میگفتند که بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا

[۱] جواهر التفسیر (فارسی) مؤلف این تفسیرهمان حضرت ملا حسین کاشفی است . تألیف آن برحسب اشاره ودستور نظام الدین امیر علی شیرنوائی حاکم هرات بوده درسال ۸۹۰ جلد اول را باتمام رسانیده و در سال ۸۹۲ شروع بتألیف جلد ثانی نمود ولی موفق باتمام آن نشده و نسخهٔ که در کتابخانه دانشکدهٔ معقول ومنقول است تا آیه ۸۱ از سورة النساء است . وفات کاشفی را در سال ۹۰۶ و ۹۱۰ نوشته‌اند

محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشانرا مرده مخوانید بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراك آن بعقل متصور نیست (۱۵۴) و هرآینه می آزمایم شمارا یعنی با شما معامله آزمایندگان می کنم و اگر نه برهر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش بچه چیز است بر چیزی اندك از بیم دشمن درغزا [۱] وگرسنگی وتنگی وقحط و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود و نقصان در نفسها بربیماری و ضعف و شیب و نقصان میوه‌ها به آفات سماوی و ارضی یا مرك فرزندان که ثمرهٔ باغ دلند و بشارت ده صبر کنندگانرا بهر کرامت که ممکن است (۱۵۵) آنانکه چون برسد ایشانرا دشواری و زحمتی وگفته اند هرحادثه مکروه که برندهٔ رسد مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت گویند ما از آن خداوندیم اقرار است بانقیاد حکم قضا و اتصاف به تسلیم ورضا و ما بسوی حق بازگردندگانیم اعتراف است به بعث و نشور (۱۵۶) آن گروه که در مصایب رجوع بکلمه استرجاع نمایند برایشان است رحمتهائی از بروردکار ایشان و نعمت و گفته اند مراد از رحمت بهشت چه بهشت را رحمت گفته است آنجا که «**واماالذین ابیضت وجوههم ففی رحمةالله**»[۲] وآن کسان ایشانند نه غیرایشان راه یافتگان برضاوتسلیم بایکلمهٔ استرجاع که موجب ثواب عظیم [۳] است سعیدبن جبیر[رح] فرمود که کلمه استرجاع را از جمیع امم بدین امت مرحومه عطا فرموده اند و بس وگر نه بایستی که یعقوب علیه السلام بوقت فقدان یوسف علیه السلام بجای یا اسفی انا لله گفتی و امیرالمؤمنین عمرالفاروق رضی‌الله‌عنه چون این آیت خواندی نعم العدلان یعنی صلوات ورحمت نیك دو هم سنگند [٤] ونعم العلاوة

(۱) جنك (۲) سوره۳آیه ۱۰۷ معنی آیه شریفه این است : و اما آنانکه سفیدگردد روهایشان پس در رحمت خدا (هم فیها خالدون) آنها درآن جاویدانند . این آیرا در اینجا بمناسبت ذکر نموده است (۳) سعیدبن جبیر الاسدی الکوفی یکی از خواص تابعین حضرت علی بن الحسین بوده است . (۴) نسخه کتابخانه معقول و منقول دوهم تنك بغلط ضبط نموده است .

یعنی ابتدا خوش سرباری است (۱۵۷) بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه کـه طواف بدیشان میکنند از نشانهای حج خانهٔ خدا است پس هر که قصد خانهٔ خدا کند باعمال مخصوصه حج در حالت احرام یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصه بعمره پس براو هیچ گناهی نیست در آنکه طواف کند بدیشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن شعار عار می آمد حق تعالی فرمود کـه طواف این دو کوه کـه در حج وعمره بجا باید آوردن بیدغدغه که آن از شعائر است و هر که بطوع و رغبت خویش عمل نیکوی بجا آرد از زیادتی طواف یـا حـج و عمره بر سبیل تبرع پس خـدای (تعالی) جزا دهنده شکر گویندکان است دانا باعمال بندگان (۱۵۸) بدرستی که آنان از علمای یهود کـه بحقد و حسد می پوشند آنچه فرو فرستادیم ازسخنان روشن در توریت چون حکم رجم وراه نمودنی و صفت بنعمت مصطفی (ص) پس آنکه بیان کرده ایم آن هدی را برای بنی اسرائیل در توریت یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند آنگروه که پوشندکان حق اند می راند ایشانرا خدای و از رحمت خود دور میکند و لعنت میکنند برایشان لعنت کنندکان یعنی ملائکه یا همه آفریدگان ازجن و انس یا تمام مسلمانان ولعن‌لاعنان سوال لعنت‌است ازحق براین وجه که‌اللهم‌العنهم وهمه این طایفه سزاوار لعنت اند [۱۵۹] آنانکه بازگردیدند ازشرك بایمان یا توبه ازکتمان نعت نبوی و به صلاح آوردگان کارهای تباه شده را و بیان کردند از صفات حضرت (ص) آنچه پنهان میداشتند پس ایشانند کـه بسبب توبه و اصلاح بازکردم برایشان برحمت و منم قبول کننده توبه بندکان مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان (۱۶۰) بدرستی که آنانکه کافر شدند از یهود بانکار نبوت محمد [ص] و بمردند و حال آنکه ایشان کافرند بکتمان حق آنگروه آنانند کـه برایشانست لعنت خدای بعد از مرك ایشان و لعنت فرشتکان و لعنت همه مردمان مراد از این ناس مؤمنانند که انتفاع ایشان بانسانیت ثابت است (۱۶۱) و این ملاعین جاودانند در لعنت یا در آتش دوزخ سبك کرده نشود ازایشان

عذاب و نباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت آلهی گردند (۱۶۲) و خدای شمامعبودیست یکتا ، نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او که احد است در ذات و واحد است در کمال صفات، بخشنده‌است درتربیت اشباح، مهربانست برتقویت ارواح(۱۶۳) بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بیستون بر افراشته و بیعلاقه درهوا معلق داشته ودر آفرینش زمین که بساطی است مبسوط و مهادی مضبوط و از پی در آمدن شب و روز مریکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض‌ودیگر در کشتیهای گرانبار که میرود در دریا بانچـه نفع رساند بمردمان از تجارات و مکاسب و در آنچه فرو فرستاده خدای از آسمان یااز ابر از آب باران پس زنده ساخت و تازه گردانید زمین را بان‌آب از پس مردگی و پژمردگی او و پراکنده کرد در زمین ازهرجنبندهٔ چون بهائم و سباع و وحوش و غیر آن و درگردانیدن بادها ازهر جهتی و در ابر فرو داشته و رام شده مر امر خدایرا میان آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود

همه نقش این گنبد پر نگار گواهند بر صنع آن کردگـار
وگر گوهر آیدو گرچه‌خسیست برون و درونش حکایت بسیست

هرآینه علامتها است یعنی در این همه که گفتیم نشانها است ازصنایع حکمت و بدایع فکرت مرگروهی را که خرد دارند و نظر تأمل‌بر موجودات گمارند . کفار قریش میگفتند که باسیصد و شصت بت‌داریم و میپرستیم و اینهمه معبودان که شهر ماراست کاری نمیتوانند کرد و محمد میگویـد من یك خدا دارم و کار همهٔ عالم میسازد اگر بدین سخن حجتی بیاورد و آیتی و علامتی بما بنماید ما براستی او اقرار کنیم این آیت مذکور نازل شده مشتمل‌بر هشت نشانه ازآیات قدرت آلهی . و در خبر آمده که‌وای برکسی که این آیت بخواند ودر او تفکـر نکند (۱۶۴) و از مردمان کسی هست که فرا میگیرد بجز خدای همتایان و شریکان یعنی بتان ، دوست میدارنـد ایشانرا چنانچه خدایرا دوست میباید داشت و آنانکه ایمان آورده اند ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدای را بجهت آنکـه مشرك می بیند و دوست میدارد و مؤمن نادیده دوست گرفته و بامید دیدن عمر میگذارد و دیگر محبت کفار محبتی است فانی نفسانی‌ودوستی

مؤمنان محبتی است باقی ربانی وحقیقت در معنی اشد **حبا** آنست که اول خدای ایشان را دوست داشت که **یحبهم** تا ایشان او را دوست گرفتند که **یحبونه** پس دوستی ایشان مرخدای را بدوستی خدایست مر ایشانرا . پیر طریقت قدس سره فرموده که اگر تخم**یحبهم** نکشتی نهال **یحبونه** نرستی (۱)

فرد

اگرازجانب معشوق نباشد کششی کشش عاشق بیچاره بجائی نرسد(۱)

و چون به بینند و بدانند که ظلم کرده اند باتخاذ انداد (۲) بوقتیکه معاینه عذاب دوزخ را به بینند بدانند آنکه همه قدرت وغلبه مر خدایراست و آن نیز بدانند که خدای سخت عذابست بر ایشان هر آینه بدانند مضرت اتخاذ انداد وزیان انحراف از عبادت رب‌العباد (۱۶۵) آن هنگـام که بیزاری کنند آنانکه جمعی پیروی ایشان کرده اند از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان عرصهٔ شرك از ضعفاء و سفله که امروز تابع ایشانند بیزار شوند و به بینند عـذاب را هم تابعان و هم متبوعان و بریده شود از ایشان سبب ها و رابطهٔ که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت (۱۶۶) و گویند آنها که متابعت کرده‌بودند مرگمراه کنندگان خود را یعنی متابعان چون بیزاری متبوعان ازخود مشاهـده کنند گویند کاشکی ما را و ایشانرا بودی باز گشتی بدنیا تاما بیزاری کنیم از ایشان آنجا همچنانکه ایشان بیزار گشتند ازماایجا

(۱) در بعضی از نسخ بجای بیت بالا پس از کلمهٔ « نرستی » چنین ضبط شده است :

امیر قاسم میفرماید : یحبهم و یحبونه فرمود که ابتدا محبت از جانب ما بود :

مصراع

میل از طرف یار پدید آمد از آغاز ،

[چون بیت فوق بذوق ما دلچسبتر و بهتر بود لذا آن را درمتن قراردادیم]

(۲) ـ اندادجمع ند ـ ند بکسر نون وسکون دال بمعنای همتا و نظیر است .

همچنانچه در آن روز نمود عذاب را بدیشان ، بنماید خدای کافران را کردار های ایشان ، حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسنه بوده چون حج و عمره وضیافات و ختان همه‌را حبطه سازند و سبب حسرت ایشان گردد و یا اعمال سیئه که مباشر آن میشدند از قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت گردد و نیستند تابعان و متبوعان بیرون آیندگان از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند (۱۶۷) ای مردمان بخورید آنچه در زمین است پاك و پاکیزه یعنی روا وبیشبهه‌را و پیروی مکنید گامهای ابلیس را یعنی بر پی او مروید . مشرکان عرب چیز ها را بوسوسهٔ شیطان حلال‌و حرام می کردنـد چون بحیره و سایبه (۱) و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام گام بر گام شیطان منهید و روی از راه او بگردانید بدرستی کـه او شما را دشمنی است آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورده و می خواهد که شما را بفریب وغرور بدوزخ برد [۱۶۸] جز این نیست کـه میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بدی و کار زشت [و گفته اند سوء گناهان نها نیست و فحشاء جرائم آشکارا یاسوء میل است بدنیا و فحشا متابعت نفس و هوی و حقیقت آنستکه سوء وفحشاء متناول‌اند جمیع معاصی را ازصغائر وکبائر که شیطان آدمیانرا بدان امرمیکند] ودیگر میفرماید آنکه‌بگوئید بدروغ وافتراء کنیدبر خدای در تحلیل خبائث و تحریم طیبات آنچه نمیدانید حقیقت آنرا [۱۶۹] و چون گویند مر این طایفه را که در باب حلال وحرام پیروی کنید آنچه خدای فرستاده یعنی قرآن و بحلال و حرام آن بگروید ، گویند بقرآن نمیگرویم بلکه پیروی می کنیم آنچه یافته‌ایم بر آن چیز پدران خود را [این سخن بنی اسد و عبدالدار گفتند] آیا متابعت پدران می کنند و اگر چه بودند پدران ایشان که فهم نمی کردند چیزی را از امور دین و راه راست نیافته بودند[۱۷۰] و صفت پند دهندگـان کافران چون صفت کسی است که بانك می زند بجانوری که نمی شنود مگر خواندنی و آوازی و هیچ ازآن

بحیره شتری است که پنج بچه آورده باشد و سایبه شتری را گویند که در زمان جاهلیت او را رها میکردند برای نذورات و مقاصد دیگر و در این هنگام کشتن آن حرام بوده است

فهم نمیکند یعنی کافران نیز از بیم کننده و پند گویندهٔ خود جز آوازی نمیشنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند ، کرانند از شنودن کلام حق ، گنگانند از گفتن سخن درست ، کورانند از دیدن راه راست پس ایشان در نیابند آنچه پیغمبران ایشان گویند [۱۷۱] ای گروه گرویدگان بخورید از پاکیزها یعنی حلالات آنچه شما را روزی داده ایم و سپاس گوئید مر خدایرا بر روزی حلال اگر هستید شما که ازروی صدق خاص او را می پرستید بعد از امر تناول حلال بیان آنها میکند که حرام است و میگوید [۱۷۲] جز این نیست که حرام کرد خدای بر شما مردار را و آن چیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط آنکه ماکول اللحم بود و خون روان را و گوشت خوك را [و همهٔ اجزای او را نیز حکم حرمت شاملست] و حرام کرد آنچه آواز بردارند بان در وقت ذبح برای غیر خدا بنام بتان یا باسم پیغمبران بکشند پس هرکه در ماند باکراه یا گرسنگی بروجهی که خوف تلف نفس باشد در حالتی که ستمکار نبود بقطع طرق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امت پس بر او هیچ گناهی نیست در تناول آن بدرستی که خدا آمرزگار است مر کسی راکه عند الضروره ازین محرمات بخورد ، مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات [۱۷۳] بدرستی که آنان از علمای یهود که می پوشند بجهة اخذ رشوت آنچه فرو فرستاد خدای از توریت و احکام آن و می خرند یعنی بدل میکنند بدان کتمان بهای اندك را و آن گروه نمی خورند روز قیامت در شکمهای خود مگر آتش [ذکر شکم تأکید است در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول نیز مستعمل می باشد چنانچه، گویند فلان مال فلانرا خورده است وقتی که تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت می خورند یا کنایت است از آنکه در درون ایشان آتش باشد چنانچه بر بیرون ایشان نیز هست] و سخن نگوید خدای باایشان روز رستخیز سخنی که درضمن آن نعمی وراحتی یابند ویاك نگرداند ایشانرا از خبائث اعمال

یعنی گناهان ایشان به آتش سوخته نشود مرایشانرا باشد عذاب دردناك (۱۷۴) آنگروه آنانند که از روی جهالت بخریدند یهودیت را که گمراهی محض است بایمان و معرفت واین معامله دنیا است وبخریدند عذاب جاودانی را به آمرزش ربانی و این سودای آخرت است پس چه چیز ایشان را شکیبای گردانید یاچه شکیبا اند ایشان برآتش و چنان آتشی که ابدالابدین در آن باید بود [۱۷۵] این عذاب مر ایشانرا بسبب آنست که خدای فروفرستاد توریت را براستی و ایشان حکم آنرا پوشیدند و در کتمان نعت محمد کوشیدند و یا قرآن را فرستاد و ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند بدرستی که آنانکه اختلاف کردند در توریت یا قرآن [واگر لام جنس گیرند در همه کتابهای منزله (و اختلاف آن باشد که ببعضی ایمان آوردند وببعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف در خلاف و عناد دور از وفاق اند یا در ضلالت دور از هدی اهل کتاب بعد از نزول این آیت گفتند که ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز میگذاریم و این نیکوئی تمام است حق سبحانه وتعالی فرمود [۱۷۶] نیست نیکی عظیم که از سائر ابواب خیر بر آن اقتصار باید کرد آنکه بگردانید رویهای خود را در نماز بسوی مشرق چون نصاری وبطرف مغرب چون یهود ولیکن نیکوئی یعنی صاحب نیکوئی آنکس است که بگرود بخدای و یگانگی و یکتائی اونه چون یهود و نصارا که عزیر و عیسی را در الوهیت شرکت دادند و بگرود بروز قیامت و متعلقات او آنهم تعریض است بجهودان وترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند و بگرود به فرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود که باجبرئیل دشمنی می ورزند وایمان آرد به همه کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند و دیگر بگرود به همه پیغامبران نه چون اهل کتابین که ببعضی ایمان می آرند و بدهند مال خود را بردوستی حق تعالی یابر دوستی مال یعنی باوجود آنکه دوست میدارد و از سر آن میگذرد و در راه خدا میدهد خویشان درویشرا و بی پدران را که خرد سالند و محتاجانرا که سؤال نکنند و راه گذربان را که هیچ دردست ندارند یامهمانرا و درویشان خواهنده را

و در بهای بندگان مکاتب که برنجم کتابت معونت طلبند یابندگانرا بخرد و آزاد کند و بگذارد نماز مفروضه را وبدهد زکوةِ مقرره‌را آنچه قبل از این در ایتای مال مذکور باشد در بیان نوافل صدقات بود و صاحب بر آنها اندکه وفاکنندگان باشند بعهود خود چون‌عهد کنند و این عهد هم با حق می باشد و هم‌با خلق و نصب اوبرمدح است جهت اظهار فضیلت صبر برسائر صفات یعنی این وفاکنندگان بعهد شکیبا اند در فقر و فاقه و در رنج و سختی و در هنگام کار زار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد آنگروه که موصوف بدین صفتها اند آنانند که بتحقیق راست گفتند در دین یا عهد اتباع حق و آن طائفه ایشانند پرهیز کاران ازهمه ناشایستها . محققان گفته اند کمالات انسانیه باکثرت شعب ان‌منحصر درسه چیزاست صحت‌اعتقاد و حسن معاشرت وتهذیب نفس اماصحت اعتقاد تصدیق‌حق سبحانه وسائر مومن به است وحسن معاشرت مواساکردن بمال بارباب استحقاق‌وتهذیب نفس اقامت صلوة و دادن زکوة و وفاکردن عهد وصبر ومجموع‌در این آیت مذکور است پس این آیت جامع کمالات انسانی باشد ودر موجز (۱) از ابو میسره رضی الله عنه نقل میکند که **من عمل بهذه الاية فقداستكمل ايمانه** . (۱۷۷) ای مؤمنان وگرویدگان

(۱) مؤلف تفسیر موجز التاویل عن معجز التنزیل احمدبن کامل است که از بزرگان علمای علم تفسیر و هم از سران فقهای اسلامی بشمار است تولدش در سرمن‌رای میباشد احمد بن کامل‌علاوه بر تفسیر موجز التاویل عن معجز التنزیل صاحب کتاب های دیگر است بنام :

غریب القرآن ـ القراءات ـ التقریب فی کشف القریب — کتاب الوقوف ـ کتاب التاریخ ـ المختصر فی الفقه ـ الشروط الکبیر و الصغیر

در نسخهٔ چاپی بجای ابومیسره ابوهریره ضبط شده است (ابوهریره یکی از رواتی است که احادیث بسیار از او در کتب اهل سنت و جماعت نقل شده است . شرح حال ابوهریره در کتب رجال و تواریخ نگاشته گردیده است)

فرض کرده شد برشما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم درکشتکان یعنی بسبب ایشان وقتی که قتل بعمد باشد و قبل از اسلام چون‌میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیلهٔ نازل بعوض بندهٔ ،آزادی ودر بدل زنی، مردی بکشتندی، بعد ازهجرت چون این صورت بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی‌مساوات، آزادی به آزادی وبندهٔ به بندهٔ . امام شافعی (۱) و امام مالك (۲) رحمهما الله آزادی را برای بندهٔ نگشتند نظر بمفهوم آیت و در نزد امام اعظم (۳) رحمةالله حکم این آیت بایهٔ **النفس بالنفس** منسوخ است پس تفاضل را در نفس اعتبار نکند . وزنی بزنی وامام شافعی و امام مالك رحمهما الله بنابر

(۱) — امام شافعی . ابی عبد الله الشافعی یکی‌ازپیشوایان چهارگانهٔ اهل سنت‌میباشد . وفاتش درسال ۲۸۴ هجری‌واقع گشته است شافعی کتبی چند تألیف نموده است از آنجمله کتاب المبسوط فی الفقه . کتاب الطهارة . کتاب الصلوة ، کتاب الزکوة . کتاب الصیام ، کتاب الاعتکاف . کتاب ... (رجوع شود به فهرست‌ابن ندیم ص ۲۹۵ — ۲۹٤)

[۲] امام مالك . مالك بن‌انس بن ابی‌عامر ازپیشوایان چهار گانهٔ اهل سنت و جماعت است . امام مالك چند کتاب نوشته است از آنجمله کتاب الموطا — کتاب رسالته الی الرشید ، ..... (فهرست ابن ندیم ص ۲۸۱)

(۳) مقصود از امام اعظم نعمان بن ثابت ابوحنیفه است . ابوحنیفه مؤسس مذهب حنفی وهم‌ازفحول علمای فقه‌بود ـ پدرش‌ثابت را جزء اسرای ایرانی بکوفه بردند و نعمان درسال ۸۰ هجری در کوفه تولد یافت وهم‌درآن شهر درحدود سال ۱۵۰ هجری‌وفات‌نمود

از کتبی که باو منسوب است کتاب رسالته الی البستی ـ العالم و المتعلم ـ الردعلی القدریه . والعلم براً وبحراً ـ شرقاً وغرباً ـ بعداً و قرباً رانام میبریم ابوحنیفه معاصرحضرت امام جعفرصادق ع بوده‌است و مناظرات وی با آنحضرت درکتب تواریخ وسیر واخبار وارد است

اجماع قتل ذکر باشی روا ندارند و امام اعظم رحمة الله بحدیث **المسلمون تتکافا دماءهم** تمسك نموده حکم بقتل کند . پس هر که عفو کند آنرا که قاتل است از قصاص برادر او که مقتول است چیزی (اشارت بانکه عفو کردن بعضی از دیت یا عفو کردن بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن خون مسقط قصاص است) پس بر قاتل است بعد از عفو از پی رفتن به نیکوئی و آن طوع و رغبت است در دادن دیت و ادا کردن وجه دیت بوارث مقتول بزودی و نیکوئی نه بمطل و درنك و بد خوئی این عفو از قصاص و طلب دیت سبکساری است از پروردگار شما و بخشایش از او در تسهیل امر و تحصیل نفع پس هر که از حد در گذرد بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت گرفته باشد یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را از برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه یکی را کشته است و دیت داده دیگری را بکشد پس مر اوراست در آخرت عذابی دردناك (۱۷۸) ومرشماراست درحکم قصاص بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کند و بخوف قصاص باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن ماند پس حکم قصاص سبب بقای شما است ای خداوندان عقل، تا باشد که شما بپرهیزید از قتل بناحق (۱۷۹) نوشته شد برشما یعنی فرض کرده شد ، چون حاضر شود یکی را از شما اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن اگر بگذارد مالی را مراد مال بسیار است وصیت کردن برای پدر و مادر و خویشاوندان و فرزندان بانصاف ، نوشته شده این وصیت بحق و راستی بر پرهیزکاران از حرمان والدین واقرباء . درجاهلیت بریا و سمعه وصیت میکردند و والدین و خویشانرا محروم میساختند حق سبحانه و تعالی ایشانرا از آن منع کرد و وصیت برای این جمع مقرر ساخت وباز حکم این آیت بایت مواریث منسوخ شد و سهم برمیراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز در بارهٔ دروبشان باید و نشاید که بر ثلث مال بیفزاید (۱۸۰) پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بعد از آنکه شنوده باشد پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد بر آنکه تبدیل ایصا می کند و ذمهٔ موصی از آن بری باشد بدرستی که خدا شنواست هم کلام موصی

را و هم قول مبدل را دانا است به نیت موصی و تبدیل وصی (۱۸۱) پس هر که بداند و در یابد یا بترسد خواه وارث خواه وصی یا امام یا قاضی از وصیت کننده میلی از حق بسهو یا عدول از ذوالقربی یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث مال پس اصلاح کند میان موصی و میان ورثه یا در حال حیات موصی کسی دانست که در وصیت مخالفت شرع میکند نکذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید پس براو هیچ و بالی و بزهی نیست بدرستیکه خدای امرزکار است مر موصی را چون بحق باز کردد مهر بانست بروصی که از مضمون وصیت در نکذرد (۱۸۲) ای گروه که گرویده اید فرض کرده شد بر شما روزه داشتن همچنانکه نوشته شده بود بر انانکه بیش از شما بودند چون صوم عبادتیست شاقه پس بجهت تانیس خاطرهای عابدان میکوید این عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ امت از ربقهٔ این طاعت آزاد نبودند و در امثال آمده که **البلیة اذا عمت طابت** (۱) چرا روزه برشما فرض کرده ایم تا شاید که بپرهیزید شما از معاصی و متقی شوید بشروع در صوم که شکنندهٔ آرزو ها است . در تفسیر عرائس (۲) آورده که این ندای اصحاب قلوب است یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان هلال مشاهده در اقطار سموات غیوب و بندائی که مفرح قلوب و مفرج کروبست میکوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساك از جمیع

(۱) هرغمی چون عم شد شادی بود — در پس ویرانی آبادی بود
گر خرابی خویشتن آباد کن — خانهٔ عیش و طرب بنیاد کن
چون غم و شادی نباشد پایدار — پس تو هرگز تخم غم بردل مکار
مردحق همواره شادو دلخوش است — بوستان اندر بهاران دلکش است
« **جلالی** »

(۲) عرائس البیان فی حقایق القران ـ عرائس تفسیری است که بلحن عرفانی نوشته شده است ـ مؤلف آن شیخ ابی محمد روزبهان ابی النصر البقلی الشیرازی الصوفی ـ وفاتش در سال ۶۰۶ هجری اتفاق افتاده است (کشف الظنون ـ جلد دوم)

mandegar-tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

مکونات کنید چرا که شما در طلب مشاهده اید و متوجهان این مطلوب را صوم واجبست ازمالوفات طبیعت همچنانکه واجب بود نوشته شد بر انبیا و اولیاً پیش از شما تا باز رستند از رجس بشریت و واصل شدند بمقام امن و قریب و عین القضاة قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت اشاتست به خوردن طعام و شراب اماً طعام **ابیت عندربی یطعمنی** (۱) و شراب **وسقیهم ربهم شرابا طهورا** و مقرر است که این صوم جز عارفانرا نباشد

مثنوی

مرد عارف چو یافت لذت قرب — نه با کلش کشش بود نه بشرب
اکل و شربش چو باشد انس بحق — دائم او در حق است مستغرق
لقمه از خوان یطعمش بینی — شربت از چشمه سار یسقینی

(۱۸۳) روزه دارید روزهائی چند شمرده مراد روزهٔ رمضان است که بیست و نه روز باشد یا سی روز . گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشو را که قبل از روزه رمضان فرض بود پس هر که باشد از شما که مکلفید بروزه بیماریکه قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیادت شود یا راکب سفری بود که در آن قصر باید کرد چون افطار کند پس بر او است روزه داشتن بشمار آن روزهائیکه افطار کرد از روزهای دیکر و بر آنانکه ایشان توانند که روزه دارند و خواهند که روزه ندارند فدا دادن است و آن خوردنی درویش هر درویش را بازای هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم رضی الله عنه که قریب بدومن باشد . این حکم درابتدای اسلام بود و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند این حالا مضمر است و تقدیرش **لایطیقونه** یعنی کسیکه نتواند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهد و بر این وجه حکم آیت منسوخ نباشد پس هر که زیاده کند بر تطوع خود نیکوئی را و زیاده از مقدار فدیه دهد یا بیشتر از یك مسکین را اطعام کند یا جمع

(۱) شب را بروز میاورم در نزد پروردکارم که میخوراند بمن و می‌آشاماند مرا . (۲) سورهٔ ۷۶ آیه ۲۱ قرآن کریم .

کند میان صیام پس آن تطوع بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر آنکه روزه دارید مطیقانرا میکوید بار خصت دادکانرا در افطار بهتر است از مر شما را از فدیه اگر هستید که شما بدانید فضیلت صوم را (۱۸۴) این روزها که کفتیم ماه رمضانست آن ماهیکه فرو فرستاده شده در آن قرآن یعنی ابتدای نزول در آن بود یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده و از آنجا آیت آیت یا سورت سورت بروفق مصالح بندکان نازل شده و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی کفته اند که چون در این اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما فرستادیم پس از غذای اشباح امساك لازم دارید و ما قرآن را منزل ساختیم در حالتی که راه نماینده است مردمان را و دلالتهای روشن است از حلال و حرام و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق و باطل هر که حاضر باشد از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که در یابد هلال شهر را پس باید که روزه دارد آن شهر را و هر که بیمار باشد یا در سفر بود افطار کند پس بر او است قضای آن روزه بعدد آن روزها از ایام دیکر (تخییر مقیم که در آیت اول مذکور است بحکم این آیت منسوخ شد) میخواهد که خدای بشما آسانی و نمیخواهد بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده اید و تا ببزرکی یاد کنید خدایرا یا تکبیر کوئید در شب عید فطر از وقت رایت هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید بر آن راه نمود شما را بصوم و تا مکر که شما شکر کوئید برنعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص مزد او که **الصوم لی و انا اجزی به** و از فضائل روزه یکی آنستکه او را از بندکان با وجود تعبد بدان سلب میکند و بخود شرف اختصاصی می بخشد که **الصوم لی و** مجازات آنرا بحضرت خود اختصاص میدهد که اناجزی به

بیت

هر چه بدان شرع بشارت ده است از همه حرفی انا اجزی به است
هست دو فرحت بیقین روزه دار فرحهٔ افطار لقا هوشدار (۱)

(۱۸۵) و چون پرسند ترا ای محمد بندکان من از صفت من یا معاملهٔ من با ایشان در وقت دعا پس من نزدیکم بعلم واجابت . صحابه رضی‌الله عنهم گفتند که خدایرا چگونه بخوانیم و گویند اعرابی سوآل کرد که یا رسول‌الله خدای بمن نزدیکست تا باوراز گویم یا دور است تا آواز بلند بردارم ؟ این آیت نازل شد که من به‌بندگان نزدیکم وبهر نوع که‌مرا بخوانید برمن پوشیده نیست . اجابت میکنم خواندن خواننده را چون مرا بخواند حاجت اورا روا میسازم اگر خواهم یاسؤال آن موافق قضا بود یاخیر بنده دراجابت آن بوده پس باید که بندگان مرا اجابت کنند وباید که برایمان بمن ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت متحقق باشد تاشاید که‌بر راه راست بمانند بعضی بر آنند که‌مراد از این، عباد وداعیان روزه دارانند که دعای ایشان‌قرین باجابت است وآنکه قبل از این آیت حکم روزهای‌روزه ومعداز این حکم شبهای روزه بیان فرمود مؤکد این قول است ودربدایت حال مسلمانان در شبهای رمضان تاادای نماز خفتن یاخواب کردن زیادت اجازت مفطرات نبود وجمعی‌از صحابه بواسطهٔ غلبهٔشهوت صبر نتوانستند کرد ومباشرت را دروقتی که حرام بوده مرتکب گشتند روز دیگر این‌صورت بحضرت رسالت صلی‌الله‌علیه وسلم رسید واین آیت نازل‌شد که : (۱۸۶) حلال کرده‌شد مرشمارا درشب روزه (رفث) کنایت ازمباشرت است بزنان خود ایشان بوشش‌اند مرشما راوشما نیزلباسید مرایشانرا کنایت از اختلاط والتصاق چنانچه لباس‌رابابدن میباشد دانست خدای درازل آنکه شما باشید که خیانت کنید بانفسهای خود وستم روادارید برخود بمباشرت درغیر وقت آن پس رجوع کرد برشما برحمت ورخصت داد بارتکاب مفطرات درشبهای روزه وعفو کرد از شما آن‌خیانت رابس اکنون مباشرت کنید باایشان درلیالی‌صیام و بجوئید آنچه نوشته است خدای برشما درلوح محفوظ یعنی فرزند ـ مراد آنستکه غرض اصلی از مباشرت بقای انس باید که طلب نفس باشد نه مجرد التذاذ بشهوت . و بخورید وبیاشامید درشبهای روزه تا وقتیکه

(۱) نسخه چاپی طبع هند بیت اول را ضبط کرده است

روشن شود مرشما را رشتهٔ سفید که کنایت از روشنائی روز است از رشتهٔ سیاه که اشارت بتاریکی شب است در صحیحین (۱) آمده که بعضی از صحابه رشته سفید و سیاه برپای بسته بمفطرات اشتغال مینمودند تا وقتیکه میان بیاض و سواد فرق بدید آمدی تا آنگاه که بیان خط ابیض است نازل دانستند که مراد ظهور نور صبح است پس

(۱) مراد از صحیحین در اینجا دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم است . امهات کتب فقهی واحادیث عامه شش کتاب است بنام « صحاح سته » . مؤلفین این شش کتاب ازبزرگان علم فقه وحدیث میباشند که ذیلا هریك را نام میبریم :
(۱) بخاری ـ محمدبن اسماعیل البخاری متولد درسال ۱۹۴ ومتوفی در ۲۵۶ بسمرقند .
(۲) مسلم ـ مسلم که درسال ۲۰۴ تولد یافت وبسال ۲۶۱ در نیشابور درگذشت
(۳) ابوداود سجستانی ـ ابوداود سلیمان‌بن اشعث‌بن شدادبن عامر متولد سال ۲۰۲ ومتوفی در ۲۷۵ به‌بصره
(۴) الترمذی ـ احمدبن شعیب ترمذی متولد درسال ۲۱۵ و متوفی درسال ۳۰۳
(۵) النسائی ـ محمدبن عیسی نسائی که‌درسال ۲۷۶ در ترمذ وفات یافته است .
(۶) ابن‌ماجه القزوینی ـ محمدبن‌یزید ابی‌عبدالله‌بن ماجه قزوینی که بسال ۲۰۷ تولد یافته ودر سال ۲۷۵ در گذشته است . ماجه لقب یزید پدرابی‌عبدالله بوده است .
غالب مؤلفین صحاح سته ایرانی بوده‌اند .
خاصه را نیز چهارکتاب است که امهات احادیث و مدارك فقهی آنهارا تشکیل میدهد وکتاب چهارگانه عبارتند از :
(۱) کافی ـ مؤلف این کتاب محمدبن یعقوب کلینی از مقدمین ومشهورین محدثین شیعه‌میباشد. کلینی‌درسال۳۲۹ درگذشت
(۲) من‌لایحضره‌الفقیه ـ صاحب این کتاب محمدبن علی معروف بابن بویه است ـ ابن‌بابویه ازسران فقهای شیعه‌ویکی از بزرگان

باتمام رسانید روزه را تا شب و مباشرت مکنید زنان راو حال آنکه شما مقیمان باشید در مسجدها مراد اهل اعتکافند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالك رحمته‌الله همهٔ تلذلذات برمعتکف حرام میدارد . نزد محققان اعتکاف نگاهداشتن نفس است در دایرهٔ او امرونواهی و **شیخ ابوبکر و اسطی** (۱) رحمته‌الله فرموده که اعتکاف جس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این سه شرط بجای آری هرجاکه میخواهی معتکف توانی بود عزیزی بدیری درآمد وخادم را گفت مرا به قعهٔ پاك نشان‌ده تانماز گذارم خادم گفت دل خود را از ماسوی‌الله پاك کن وهرجا که میخواهی نماز بگذار .

فرد

از آن‌محراب ابرو رومکردان اگر درمسجدی ور در خرابات

علمای فقه وحدیث میباشد ـ وفات‌ابن‌بابویه‌را درسال ۳۸۱نوشته اند واکنون آرامگاه او درنزدیکی قصبه حضرت عبدالعظیم در محلی که معروف با بن‌بابویه است واقع وزیارتگاه شیعیان اثنی عشری است .

(۳ و ٤) کتاب تهذیب الاحکام وکتاب استبصار ـ مؤلف این دوکتاب شیخ ابوجعفر محمدبن حسن طوسی است ـ شیخ طوسی برحسب زمان بعداز کلینی و ابن‌بابویه است . ابوجعفر از بزرگترین محدثین وفقهای‌مذهب شیعه میباشدوغیر از تهذیب واستبصار کتب دیکری نگاشته است که‌تنها بنام بردن کتب ذیل اکتفاء میشود :

کتاب‌العده فی‌الاصول‌وکتاب الرجال وکتاب‌الغیبه وتبیان درتفسیر

شیخ‌طوسی درسال ۳۸۵ تولد یافته‌وبسال ۴٦۰ رحلت نموده‌است

(۱) شیخ‌ابوبکر واسطی یکی ازبزرگان عرفاء ومتصوفین است ودر زمان خود نیز مریدان بسیار داشته و در کمال احترام و شوکت میزیسته است .

دلی فارغ بباید پاك از اغیار که تا یابی‌تو لذت در مناجات (۱)
تودل دربند مال و جاه داری کجا یابی صفا هیهات هیهات (۲)

آنچه گفته شد درباب روزه ومتعلقات آن اندازه های است که خدای تعالی در دین مقرر کرده پس بدان نزدیك مشوید(مبالغه‌است در منع تجاوز از آن چه وقتیکه قرب بدان واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد) همچنانکه تبیین این احکام فرمود بیان میکند خدای نشانهای خودرا از امر ونهی ووعد ووعید برای عامهٔ مردمان تاشاید که بپرهیزند واز حدود الله درنگذرند . (۱۸۷) ومخورید مالهای شمارا که واقع است درمیان شما یعنی مخورید مال یکدیکر را بناشایست چون دزدی وخیانت وغضب وقمار وعقود فاسده یامالهای خودرا بنامشروع صرف مکنید چون شرب‌خمر وزنا و انواع فسق (کلمه **تدلوا** عطف بر فعل منهی است)یعنی فرومگذارید والقامکنید بدان مالها بسوی حکم کنندکان ستمکار یابعضی ازآن مالها برشوت بحکام مدهید تابخورید بحمایت ایشان مقداری از مالهای مردمان بظلم وستم یابسوکند ودروغ یابکواه زور وشما میدانید که ستم میکنید (۱۸۸) سؤال میکنند ترا ای‌محمد صلی‌اله وعلیه‌وسلم از ماههای نو **معاذ بن جبل وثعلبة** رضی‌الله عنهما که از اعیان انصار بودند حضرت رسالت صلی‌الله علیه‌وسلم را پرسیدند که سبب چیست که جرم قرص ماه کاه‌کاه باریك مینماید وبمرور ایام نور او تمامی میکردد و دیکر باره روی بتناقص می‌نهد حق سبحانه وتعالی‌بعلم ازلی میدانست که ایشانرا حکمت نقصان وکمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت فائدهٔ آن فرستاده که بکوی ای‌محمد که هلالها نشانهای هنکامها و وقت هااست برای مردمان درمزد مزدوران وعدت زنان ومدت حمل و

---

(۱)نسخهٔ چاپی طبع هند بیت دوم را چنین ضبط نموده است
دل فارغ بباید پاك از اغیار که تالذت بیابی در مناجات
(۲) بیت سوم نیز چنین نوشته شده است
توکر دربند مال وجاه باشی کجا یابی صفا هیهات هیهات

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رضاع وفصال و آجال دین هاو تحقیق شرطها وعلامات اوقاتند برای حج که موسم رابدان بدانند ونیست نیکوئی به آنکه در آئید بخانها از پشتهای آن درعهد جاهلیت کسیکه بحج یاعمره احرام کرفتی بروی حرام بودی از درخانه در آمدن اکر ازاهل (۱) مدر بودی ازبام درآمدی یابردیوار سرای فرجهٔ ساختی واهل وبر (۲) از پس خیمها درآمدندی و باعتقاد خود این عمل را برتمام دانستندی وتارك آنرا فاجر خواندندی واین حکم همه عرب را شامل بود مکر **حمس** (۳) را وایشان چندقبیله بودند قریش وخزاعه ونبوعامر وثقیف وغیرآن وایشانرا بسبب صلابت دردین وآئین خود حمس میکفتند روزی درایام احرام حضرت پیغامبر صلی‌الله علیه‌وسلم از دری بیرون آمد ومتعاقب او رفاعه انصاری هم از آن درقدم بیرون نهاد و مهاجر وانصار بیکبار اورا فاجر کفتند وچون حضرت صلی‌الله علیه و سلم ازاو پرسید که‌این جرأت چرا کردی کفت من اقتدا بتو کردم خواجه عالم صلی الله علیه و سلم کفت مرا روا بود از در بیرون آمدن که من از حمسم یعنی از قریش و تو نیستی کفت ای سید عامیان اگر تو احمسی من هم احمسم دین من دین تواست وآئین من آئین تو فی‌الحال آیت آمد که شما این قاعده را برنام نهاده‌اید این نه براست ولیکن بر برکسی است یاخداوند برکسی است که ازخشم خدا بپرهیزد ویا آن‌اعمال زمان جاهلیت پرهیزکند ودرآئید بخانها درحال احرام وغیره از درهای آن وبترسید ازخدای وپاس اوامر ونواهی‌او بدارید تامکر شما رستکار شوید . (۱۸۹) وبکشید وکارزار کنید در راه خدای آنانرا که باشما کارزار میکنند واز حد درمکذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال تااول ایشان آغاز نکنند . این آیت به آیت سیف منسوخ است

(۱) مدر ـ بمعنای کلوخ و کل ومراداز اهل‌مدر یعنی‌شهرستانی
(۲) وبر . درلغت بمعنای پشم آمده است وغرض ازاهل و برمردمان چادرنشین وصحرا کرد است .
(۳) حمس جمع احمس آنهائیکه درجنك ودین سخت و قوی پشت باشند و این چند طایفه را بسبب شجاعت و بایمردی درکار ها حمس میکفتند

بدرستی که خدای دوست نمیدارد ستمکاران را . در آن سال که حضرت صلی الله علیه و سلم باجمعی صحابه رضوان الله عنهم به نیت عمره بمکه میرفتند صفهای عرب و مشرکان بی ادب ایشانرا از دخول مکه مانع گشتند و در **حدیبیه** صلح واقع شد برآنکه سال آینده مؤمنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود . سال دیگر که به نیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تأملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد در گذشته طرح جنك افکنند و امر قتال در شهر حرام وبلده حرام چگونه بود ؟ آیت سابق فرود آمده که اگر جنك کنند جنك کنید و دیگر فرمود : (۱۹۰) و بکشید مقاتلان خود را هر جا که یابید ایشان را در حل وحرم وبیرون کنید ایشانرا از حرم از آن جا که شما را بیرون کرده اند یعنی از مکه و شرك آوردن ایشان سخت تر است در نایسندیدگی از کشتن شما ایشان را در حرم ومقاتله مکنید باکافران نزدیك مسجدحرام مراد همه حرم‌است تاوقتیکه‌ایشان کارزار کنند با شمادرحرم وخود هتك حرمت کنند پس اگرایشان ابتدا بقتال شما کنند پس بکشید ایشانرا و باك مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده اند همچنین است پاداش کفار ستمکار . (۱۹۱) پس اگر ازشرك باز ایستند پس بدرستیکه خدای آمرزنده است بگناهی را که در زمان کفر مرتکب شده اند مهربانست که ببرکت اسلام ایشان را بدارالسلام میرساند ـ (۱۹۲) و با مشرکان قتال کنید تا آن غایت که فتنهٔ نباشد یعنی از شرك اثر نماند و باشد پرستش و طاعت مر خدایرا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن مگر بر ستمکاران . (۱۹۳) ماه حرام یعنی ذی‌القعده این سال که بعمره قضا میروید بماه حرام یعنی ذی‌القعده ماضی که شما را منع کردند معنی آنستکه اگر جنك کنند مترسید که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما نیز در این ماه حرام اگر قتال کنید بعوض آن دمار از ایشان برآرید و حرمتهارا مساوات‌است‌یعنی

ترك حرمت شما این ماه را بدل است از ترك حرمت ایشان آن‌ماه را پس هر که بر شما ظلم کند بابتدای مقاتله پس شما نیز بر او ستم کنید یعنی با او قتال نمائید . این لفظ (فاعتدوا علیه) بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بمانند آن چیزیکه بر شما ستم کرده است و بترسید از خدای و پرهیز کاری کنید و بدانید که خدای با پرهیزکاران است بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت ماب صلی الله علیه و سلم عزم عمرهٔ قضا کرد جمعی گفتند که ما توشهٔ راه نداریم و آنها را که دسترس هست بما چیزی نمیدهند که توشه راه سازیم حکم شد که : (۱۹٤) و نفقه کنید ای توانگران درراه خدا که جهاد است و میفکنید خودرا به دستهای خود بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مؤدی بهلاکت دل است **البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار**

مثنوی

(۱) بخل‌وخست مردرا رسوا کند — بلکه درچاه هلاکش افکند
روی جنت راکجا بیند بخیل — بسته به افتاده اندر پای پیل
اسخیا را با جهنم کار نیست — جای ممسك جزمیان نار نیست

ونیکوئی کنید باغازیان بدرستی که خدای‌دوست‌دارد نیکوکارانرا . (۱۹۵) وتمام کنید عمره را یعنی مناسك وحدود و فرائض و سنن و آداب آن بتمامی بجا آرید برای خدائی نه چون کفارکه طواف و تلبیه(۲) بنام بتان میکنند پس اگر باز داشته شوید به بیماری وخوف دشمن وکمشدن راحله پس برشماست آنچه میسر شود از قربانی وآنرا به منا باید فرستاد که محل ذبح است بقول **امام اعظم** رحمة الله ومتراشید سرهای خودرا یعنی ازاحرام بیرون میائید تاوقتیکه برسد قربانی بمحل او که مناست پس هر که باشد ازشما بیمار دروقت احرام یا باشد اورا رنجی ازسر او چون صداع یا جراحت یاغلبهٔ جنبندکان دراو و بدین سبب ضرورت شود که سرتراشد پس براواست فدا دادن . دراسباب

(۱) نسخهٔ خطی دبستان معقول و منقول بیت نخست را ضبط نموده است (۲) بلی بلی گفتن ـ لبیك گفتن

نزول آمد که **کعب بن عجزه** را وقتیکه محرم بود خزندکان روی‌بوی آورده‌بودند وچون مردم‌قحط دیده‌درکاسه شرش افتاده بودند حضرت صلی الله علیه وسلم بدان اطلاع یافته فرمود که سربتراش وگوسپندی بکش و درویشان را بخوران گفت یارسول الله بدان دسترس ندارم حکم‌صادرشد که فدا دهد از روزه وبحدیث مقررشده که سه روز روزه دارد یا صدقه دهد و آن طعام دادن شش مسکین باشد هریك‌را دومن گندم یاقربانی وادنی آن گوسپندی است پس چون ایمن شوید از خوف عدو یاازمرض پس هر که برخورد یعنی جمع کند میان حج وعمره درسفر واحد بطریق‌تمتع . بباید دانست‌که حج وعمره یاطریق افراد است که اول بحج احرام گیرد وشرائط آن بجا آرد وچون حج تمام شد ازحرم بیرون رفته بعمره احرام گیرد واعمال وی بجا آرد ونزد **امام شافعی** و **امام مالك** رحمهما الله این افضل است یا بطریق قران که در وقت احرام نیت بحج وعمره کند وگوید **لبیك بحج و عمرة معا** و براعمال حج اقتصار کند که عمره در او مندرج است چون وضو درغسل ونزد امام اعظم رحمة الله این قسم فاضلتر است یاتوجه تمتع که چون درموسم حج بمیقات رسد واحرام بعمره کیرد وبمکه درآمده ازاعمال عمره فارغ شود وازاحرام بیرون آید وبمحظورات متمتع گردد آنکه ازدرون مکه یوم الترویه احرام گیرد بحج **امام احمد** (۱) رحمة الله این[1] قسم را اختیار فرموده و

(۱) عزالدین عبدالله احمدبن حنبل بن هلال بن اسد الشیبانی یکی از پیشوایان عامه ومؤسس مذهب حنبلی از فقهای بزرك میباشد امام احمد صاحب چندین کتاب است که ذیلا هریك را نام میبریم : کتاب العلل ـ التفسیر ـ الناسخ و المنسوخ ـ الزهد ـ المسائل الفضائل ـ الفرائض ـ المناسك ـ الایمان ـ الاشربه ـ طاعة الرسول ـ الرد علی الجهمیه ـ وکتاب المسند ـ (فهرست ابن ندیم ص ۳۲۰) روضات الجنات جلد اول چاپ ایران از ص ۵۱ تا ٥٤ شرح حال و شخصیت امام احمد را بیان نموده وضبط کرده است . ابن خلکان نیز بتفصیل حالات امام احمد را نوشته است .

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دراین آیت حق تعالی میفرماید که هر که متمتع باشد پس براواست آنچه میسر شود از قربانی ازگاو ویاگوسفند یاشتر شکرانه آن که توفیق یافته درجمع میان دوعبادت پس هر که نیابد قربانی یعنی برآن قادر نبود پس حکم روزه داشتن سه روزاست پیوسته وناگسسته یعنی در ایام حج وروزه داشتن هفت روز دیگر چون باز گردید بوطن خود این ایام یعنی سه وهفت ده عدد تمام‌است (این قید برای تاکید است وزیادتی اهتمام باتمام آن) این حکم هدی یاصیام یاتمتع وقران مرکسی راست که نباشد اهل اویعنی نباشد ساکن مکه مجاور مسجد حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان دراشهر حج بهردو عبادت متمتع می توانند شد واهل حرم درغیر ازمنه حج بعمره احرام میتوانند گرفت پس ایشانرا قران وتمتع نباشد واین قول **ابا حنیفه** است . وبترسید از خدای وبرآنچه درباب حج صادر شده محافظت نمائید و بدانید آنکه خدای سخت عقوبت است برکسیکه حفظ امر و نهی نکند .

(۱۹۶) زمان حج ماههای مشهور ومعروفند یعنی شوال و ذی القعده و نه روز از ذی الحجه وشب نحر تاصبح بمذهب امام شافعی رحمة الله و امام اعظم رحمة الله روز نحر را در شمار آورده پس هر که فرض گرداند برخود دراین ماهها حج را به تلبیه وسوق هدی بمذهب حنفی وبنیت احرام بقول شافعی (فلارفث) نفی است بمعنی نهی یعنی باید که ازجماع وملاعبت بانسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده نکوید وازحد شرع درنگذرد و ارتکاب محظورات نکند وباید که جدال وجنك نکند باخادمان و رفیقان خصومت نورزد در ایام حج (قریش بایکدیگر مجادله مینمودند درمنا وهریك میگفتند حج من تمامتر است این حکم فرود آمد که جدال مکنید) و آنچه میکنید از نیکوئی میداند آنرا خدای وتوشه برگیرید . قومی از قافله یمن بی زاد و راحله قصدحج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تابردل مردم‌گران نباشد پس بهترین توشها پرهیز کردن است ازطمع وترك تشویش‌دادن مردم و سئوال کردن از ایشان ونزد عرفا در این آیت اشارتی بتزود

سفر آخرت هست و بهترین زادی در آنراه پرهیز کاری است **امام قشیری** (۱) رحمة الله فرمود که تقوای عوام دور شدن است ازلوث گناه وتقوای خواص اجتناب بستر ازمشاهده ماسوی الله وحقیقت آنست که بی توشه در راه عشق بسر نتوان برد وبی زاد شوق مرحلهٔ محبت طی نتوان کرد

بیت

زاد راه عاشقان درداست و روی زرد و آه
راه ازاینگونه است بسم الله که دارد عزم راه

وبترسید ازمن ایخداوندان عقل . (۱۹۷) نیست برشما گناهی در آنکه طلب کنید در موسم حج روزی از پروردکار خود

(۱) عبد الکریم بن هوازن بن عبدالملك بن طلحة بن محمدبن ابوالقاسم قشیری بضم قاف وفتح‌شین وسکون‌یاء بعده راء نسبت‌بسوی قبیله بزرگی است . ولادت استاد ابوالقاسم قشیری درماه ربیع الاول سال ۳۷۶ ووفاتش صبح روز یکشنبه ۱۶ ربیع الاخر ۴۶۵ هجری. خطیب صاحب تاریخ بغداد گذارش وشخصیت قشیری را مشروحا بیان نموده همچنین باخرزی دردمیة القصرقشیری را نام برده است وشرح زندگانی اورا نگاشته است . ابن خلکان قشیری را فقیه ومحدث ومفسر واصولی و ادیب وشاعر ونویسنده وعارف معرفی مینماید واو را جامع بین شریعت و حقیقت میداند مؤلفات قشیری عبارتست از :

تفسیر کبیر که پیش ازسال ۴۱۰ تصنیف نموده است و اورا تیسیر فی‌علم التفسیر نام نهاده است دیگر رساله قشیریه درتصوف‌وعرفان که درمصر چاپ شده است(چاپخانه التقدم العلمیه) . شرح حال قشیری را ابن‌خلکان درکتاب خود(ص۲۲۴ چاپ ایران) مبسوطا ذکر کرده ونیز در روضات الجنات‌ص۴۴۴ شرح حال‌استاد ابوالقاسم قشیری‌نوشته شده‌است

معاصرین قشیری عبارتند از شیخ ابو سعید ابی الخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی وشیخ ابوالقاسم گرکانی و شیخ ابوعلی فارمدی . استاد ابوالقاسم پسری داشته بنام عبد الرحیم قشیری و او واعظ نظامیه بغداد بوده است .

بواسطه تجارات . جمعی از عرب تاجران را که بحج آمدندی میگفتند **داج لاحاج** یعنی این آینده ایست بیحاصل حق سبحانه فرمود که سودا و معامله ایشانرا ازفیض حج بی بهره نمیسازد بشرط آنکه مقصد اصلی وکلی حج باشد پس چون برگردید از موضعی که آنرا **عرفات** گویند بجهت آنکه حوا و آدم آنجا بحال همدیگر متعارف شدند یاد کنید خدایرا بتهلیل و تلبیه نزدیك **مشعر حرام** و آن موضعی است معین میان عرفات و منا که آنرا **مزدلفه** گویند و یاد کنید اورا دراین مکان یاد کردنی نیکوهمچنانکه شمارا راه نمود بمناسك حج وبدرستی که بودید شما پیش از هدایت حق یاقبل از بعث هادی مطلق که **محمد رسول الله** صلی الله علیه وسلم از جمله راه نایافتکان . (۱۹۸) پس باز گردید خطاب با قریش و خلفای ایشان است که همه عرب را وقوف بعرفات بودی وایشان در مزدلفه واقف شدندی وبراینصورت ترفع کردندی برخلق (۱) وننك داشتندی ازمساوات موقف ودر افاضت نیز براه دیگر باز گشتندی حق سبحانه فرمود که باز میگردند همه مردمان یعنی از عرفات نه از مزدلفه وطلب آمرزش کنید از خدای بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را مهربانست برآنکه حج بگذارد . (۱۹۹) و چون حج بگذارید و بجا آورید کارهای حج ولوازم آنرا پس یاد کنید و ثنا گوئید خدایرا همچون یاد کردن شما پدران خودرا . رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسك در پیش حرم یامابین مسجد منا **وجبل الرحمت** بایستادندی وبرفعت نسب وشهرت حسب آبا واجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد میکنید خدایرا کنید بلکه فراوان تر و بزرگتر از آن زیرا که او پدران شمارا بدان مناقب ومراتب اختصاص داده بود پس از مردمان کسی هست که میگوید ای پروردگار ما بده مارا دردنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع مختصر دنیا میطلبند ونیست خواهنده دنیارا درآنسرای نصیبی وبهرهٔ اگر داعی کافراست ازنعمت آن سرای بی نصیب افتاده واگر مؤمن است چون دیگر مؤمنان بهرهٔ ندارد . (۲۰۰) وازمردمان

(۱) نسخه خطی مروی بجای کلمهٔ خلق «خلف» نوشته است

کسی باشد که گوید ای پروردگار ما عطاکن مارا در این سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت ودر آنسرای نیکوئی یعنی تحقیق امید وگفته اند حسنهٔ این جهان قناعت است و از آنسرای شفاعت است و نگاهدار مارا ازعذاب آتش دوزخ **امیر المؤمنین علی** رضی الله عنه فرموده حسنهٔ این جهان زنی صالحه است وحسنهٔ آن عالم حوری پسندیده وعذاب النار زن ناشایستهٔ زشت خوی سخت گوی

مثنوی

زن بد در سرای مرد نکو هم در این عالم است دوزخ او
زینهار از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار

(۲۰۱) آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند مرایشان را بهرهٔ است ازآنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند و خدای زود شماراست بمقدار لمحهٔ شمار همه خلایق کند (۲۰۲) وباد کنید خدایرا یعنی تکبیر بگوئید در روزهای شمرده که ایام تشریق است وآن سه روز باشد بعد ازعید اضحی ونزد امام اعظم رحمة الله بعد ازنماز صبح عرفه تا عصر روز عید وبقول صاحبین تاعصر آخر ایام تشریق درعقب بیست و سه نماز تکبیر باید گفت وامام شافعی رحمت الله دراین مسئله موافق صاحبین است پس هرکه شتاب کند و ازمنا برود دراین روزیازدهم و دوازدهم ذی الحجه پس براو هیچ گناهی نیست بعضی ازاعراب در جاهلیت متعجل را آثم می گفتند و جمعی متأخر را حق سبحانه فرمود که در تعجیل رخصت است و هیچ گناهی نیست و هرکه تأخیر کند وسه شب درمنا باشد پس براو هیچ حرجی نیست و مطلقا وزر ووبال نباشد مرکسی را که بپرهیزد وبعد از ادای حج تاآخر عمر تقوی را شعار خود سازد وبترسید ازخدای دربقیهٔ عمر وبدانید اینکه شما بسوی خدای تعالی محشور خواهیدشد و بمجازات ومکافات خود خواهید رسید . (۲۰۳) واز مردمان هست آنکس که خوش آید ترا ودرشگفت اندازد وسخن گفتن او وآن **اخنس ثقفی** بود که بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد ومرد شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت را طراوت روی وحلاوت گفت وگوی اوخوش آمده مضمون کلماتش این بود که آمده ام تاحلقهٔ بیعت اسلام درگوش ارادت کشم وغاشیه خدمت سید انام صلوات الله علیه بردوش مطاوعت

افکنم واین سخنان را بسوگند مؤکد ساخته خدایرا بگواهی آورد و چون بازگشت واز عمارات مدینه درگذشته زراعت قومی را به‌آتش بسوخت وچهاربایان مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که کسی از مردمان اگر هست که ترا درعجب می افکند سخنی که او میگوید در مصالح زندگانی دنیا وبگواهی می آورد خدایرا درآن چیزیکه دردل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکی است وحال آنکه اوستیزنده ترین دشمنانست . (۲۰۴) وچون برگردد ازحضرت توبرود وبشتابد درزمین مدینه تافساد وتباهی کند دران ونابود گرداند کشته زاررا بسوختن وهلاك کند چهاربایانرا وخدای نمی پسندد معصیت و تباه‌کاریرا (۲۰۵) وچون گویند مراین منافق را (**اخنس بن شریق ثقفی**) بترس از خدای تعالی بگیرد اورا حمیت جاهلیت بارتکاب گناه پس پسندیده است مراورا دوزخ و آن نام آتشی است که دوزخیانرا بدان عذاب کنند یا چـاه بعید القعراست در دوزخ و بد فراشی است آتش . (۲۰۶) واز مردمان هست کسی که میفروشد نفس خودرا یعنی جان بذل میکند بطلب خوشنودی خدای وآن **زبیربن عوام** بود **ومقداد بن اسود** رضی‌الله عنهما که از مکه بمدینه رفتند و **حبیب** رضی‌الله عنه را که درجنك رجیع گرفتار شده بوده بدست مکیان افتاده بردار کشیده بودند از

حضرت مولانا محیی‌الدین عربی در ذیل آیهٔ شریفه «و اذا تولی سعی‌فی‌الارض لیفسد فیها ویهلك الحرث والنسل والله لایحب الفساد» دو بیت تازی شاهد آورده که بعقیدهما بسیار خوب شاعر توانسته است حقیقتی را بزبان شعری بیان کند ولذا آن دوبیت را ازتفسیر محیی‌الدین‌اقتباس نموده درپائین این صفحه نقل مینمائیم :

تعصی الاله وانت تظهر حبه — هذا قبیح بالفعال بدیع
لو کان حبك صادقا لاطعته — ان المحب لمن یحب مطیع
تونافرمانی یزدان کنی آنك — گمان داری که اورا دوستداری
نمیدانی که عاشق‌بهرمعشوق — بچشم و دل نماید جان نثاری

«جلالی»

ازدار فروگرفته متوجه مدینه کشتند وهفتاد سوار قریش ازعقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان حبیب را ازاسب فروگرفته برزمین نهادند وزمین اورا فرو برد وبلیع الارض ملقب شد وآن دومرد مردانه باهفتاد تن داعیهٔ محاربه نمودند وکافران درحرب ایشان صرفهٔ ندیده بازگشتند وگویند که این آیت درشان **صهیب رومی** رضی‌الله عنه است که هرچه داشت درمکه بکافران داد تااجازت هجرت بمدینه یافت ورضای خدای و خوشنودی پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم را بمال دنیا بخرید

فرد

بزر وصلش ارمیتوانی بخر — که وصلش عزیزاست وزرهیچ نیست

وگفته اند که (این آیت) درحق **امیرالمومنین علی** رضی‌الله عنه است که درشب غار برفراش سید مختار تکیه کرفت وجان را فدای آنحضرت صلی‌الله علیه وسلم کرد وخدای مهربانست به بندکان خود که درطلب رضای اوجان فدا میکنند . (۲۰۷) ای کسانیکه ایمان آورده اید بظاهر درآئید دراسلام همه بیکبار یا مؤمنان را میگوید بر اسلام ثابت باشید وگفته اند که این سلام واصحاب او بعد ازقبول‌احکام اسلام شرایع تورات را نیز نگاه میداشتند وتعظیم شنبه نموده گوشت(۱) وشیر شتر تناول نمیکردند حق سبحانه وتعالی فرمود که بیکبارگی باسلام درآئید و پیروی مکنید گامهای شیطان را یعنی ازوسواس خود خاطر شمارا متزلزل میسازد . (۲۰۸) پس اگر بلغزید شما ازجادهٔ شرع واحکام دین و قرآن ازپس آنکه آمد بشما احکام حلال وحرام پس بدانید که خدای غالب است و قادر بر عقوبت مخالفان دین محکم کاراست انتقام نکشد الا بحق . (۲۰۹) آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند اینان که بکلی در دائره اسلام داخل نمیشوند مکر آنکه بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب خدای در سایبانها از ابـر سفید رقیق

---

(۱) نسخه خطی معقول و منقول بغلط بجای کلمه « گوشت » کشت نوشته است .

چنانچه قوم **شعیب** علیه السلام دریوم الظله بود وبیایند فرشتکان که موکل اند برعذاب وگذارده شود کار یعنی جزای هرکس براو رسد و بسوی خدای یعنی بجزای او باز گردانیده شود کارها یاآنکه اوامر و واحکام سلاطین وحکام که امروز بررعایا میکنند روز قیامت باطل شود امروز فرمان جزحق را نبود **والامر یومئذلله** (۱). (۲۱۰) بپرس خطاب بانحضرت است یا هرکرا صلاحیت خطاب باشد میگوید بپرس یهود مدینه را یا مؤمنان بنی اسرائیل را که ماچند داده ایم پدران ایشانرا از نشانهای روشن و پیغامهای نیکو درشان **محمد** صلی‌الله علیه وسلم یامعجزات هویدا چون عصا وید بیضا ومن وسلوی(۲) وامثال آن وهرکه تبدیل‌دهد ازپهود وبگرداند نعمت خدایراکه صفت پیغمبر است

۱ـ قرآن کریم سوره۸۲ آیه۱۹۴

۲ ـ من وسلوی ومائده غذائی بوده است از قبیل مرغ بریان شده که برای قوم موسی وآنگاه برای قوم عیسی ازآسمان نازل می‌شد وچون گستاخی و کفران نعمت نمودند آن غذای آسمانی دیگر در نرسید . حضرت مولانا جلال‌الدین رومی‌دردفتر اول مثنوی باین نکته اشاره نموده است در جائی که می فرماید :

از خدا خواهیم توفیق ادب — بی ادب محروم ماند ازلطف رب
بی‌ادب تنها نه خودرا داشت بد — بلکه آتش در همه آفاق زد
مائده از آسمان در میرسد — بی شراء و بیع بی‌وگفت وشنید
(الف)درمیان‌قوم‌موسی چند کس — بی ادب گفتند کو سیرو عدس
منقطع شد مائده از آسمان — ماند رنج زرع و بیل و داسمان
بازعیسی‌چون‌شفاعت کرد حق — خوان فرستاد و غنیمت بر طبق
(ب)مائده ازآسمان شد عائده — چونکه گفت انزل علینا مائده
بازگستاخان ادب بگذاشتند — چون گدایان زله ها برداشتند
. . . . . .
من و سلوی زاسمان شد منقطع — بعداز آن‌زان‌خوان نشد کس‌منتفع

الف ـ اشاره به آیه شریفه ۶۱ ازسوره بقره
ب ـ اشاره به آیهٔ شریفهٔ ۱۱۴ از سورهٔ مائده

ازپس آنکه آمده است بدو درتورات پس بدرستی که خدای سخت عقوبت است براو در دنیا بقتل و جلای وطن ودر آخرت بعذاب بی منتها . (۲۱۱) آراسته گردانیده شد برای ناسپاسان و پوشندکان حق زندکانی دنیارا تابدان فریفته میشوند ومغرور میگردند وسخریت میکنند و افسوس میکیرند از آنانکه ایمان آورده اند . اغنیای قریش برفقرای صحابه چون بلال وعمار وامثال ایشان رضی الله عنهم میخندیدند ومی گفتند محمد صلی الله علیه وسلم را نگرید که میکوید بااین گدایان کارجهان راست میکنیم واساس عظمت اشراف عرب وبنای رسم وعادات ایشانرا درهم میشکنم واگر کاروی حق بودی بایستی که اعراب و امائل قبایل تبع وی بودندی حق تعالی فرمود که : و آنانکه پرهیز کاری کردند یعنی این درویشان و گدایان زبـر ایشانند یعنی بالای افسوس کنندکان در روز قیامت یعنی مؤمنان در درجات اعلی علیین باشند از فردوس برین وکافران در درك اسفل سافلین وسجن سجین وخدای روزی میدهد هرکرا خواهد بی اندازه . (۲۱۲) بودند ادمیان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او گروه یکانـه بریك ملت بعد ازآن مختلف شدند پس برانگیخت خدای پیغمبران را یعنی شیث وادریس علیهما السلام وغـیر ایشان مژده دهندکان اهل طاعت را بثواب وبیم کنندکان ارباب معصیت را بعقاب وگویند درزمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند ودر وقت رسالت ابراهیم علیه السلام نیز همین واقع بود حق سبحانه وتعالی پیغمبران را فرستاد و منزل گردانید بایشان کتابها (۱) که احکام شرع ایشان درآن مبین بود براستی ودرستی تاحکم کند هرپیغامبری میان مردمان درآن چیزی که اختلاف کردند درآن واختلاف نکردند درحق یادرکتاب یادر امر دین مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند ازپهود ونصاری که

(۱) وانزل معهم الکتاب ، در اینجا اراده شده است جنس کتاب نه اینکه نازل شده باشد برای تمام پیغمبران کتاب خاصی زیرا بیشتر آنها تابع احکام و شرایع پیغمبر قبلی خود بوده اند وبا خویش کتاب تازه واحکام جدیدی نیاورده بودند . « جلالی »

tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

ایشان تبدیل و تحریف میکردند ازپس آنکه آمد بدیشان معجزهای روشن وحجتهای هویدا و اختلاف ایشان نه ازروی تدین بود بلکه ازجهت حسد که میان ایشان هست یا ازروی ستمکاری پس راه نمود خدای آنانرا که ایمان آورده اند بر آنچیزیکه اختلاف کردند درآن ازحق (من الحق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مؤمنان را بحق مختلف فیه راه نمود بعلم و ارادت وامر خود) این اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمونی کرد مومنان را بکعبه که وسطه است بامخالفت درافضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود وخدای راه مینماید هرکرا میخواهد بسوی راه راست که آن راه انبیاء و اولیا است . (۲۱۳)
آیا می پنداریدای مهاجران که ترك خانمان گرفته اید ودر محنت وفاقه وکربت وغربت گرفتارید آنکه ببهشت درآئید ونیامد بشما مانند محنت آنانکه گذشته اند پیش ازشما یعنی پیغمبران و صدیقان ومتابعان ایشان (محصل آیت آنستکه می پندارید که رایگان ببهشت روید وبشما نرسیده آنچه دوستان خدا پیش ازاین کشیده اند)
بدیشان رسید سختی وناکامی ودرویشی وبیماری وشکستگی وگرسنگی ، نقل است که میان مکه وطائف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده ودر حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیاء است ونکتهٔ **مااوذی نبی مثل مااوذیت** (۱) مؤید این قول است

مثنوی

(۲) زان بلاها کانبیا برداشتند — سر بچرخ هفتمی افراشتند
هر که در راه محبت بیشتر — بـردل او بار محنت بیشتر

۱ ـ مفهوم خبر نبوی این است که هیچ پیغامبری باندازه من رنج وآزار واذیت ندیده است

۲ — کلمهٔ هفتمی صحیحش هفتمین است ولی دردو نسخه خطی وچاپی هفتمی ضبط شده است

پس انبیا علیهم السلام و مؤمنان بمحنت گذرانیده اند و ازجای برانگیخته شدند ازبسیاری ازبلاها که بدیشان میرسید تاآنکه گفت پیغمبر ایشان و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند باآن پیغمبران یعنی گفتند باتفاق او کی باشد یاری دادن خدای مارا وظفر یافتن ما برخصمان [التماس نصرت تعجیل میکردند نـه آنکه برسبیل شك فرمودند] حق سبحانه برسؤال ایشان پیغام داد بدانید که یاری دادن خدای مؤمنان را نزدیك است . (۲۱٤) میپرسند چه چیز نفقه کنند .
سئوال کننده **عمروبن جموح بود** رضی الله عنه مردی بزرك وتوانگر بود ازحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید که مالی چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که بگوی ای محمد آنچه نفقه میکنید واخراج مینمائید ازمال پس برای مادر وپدراولیتر (سئوال ازوجه نفقه بود وجواب دربیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتراست زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خـود واقع شود واز جمله مصارف نفقه والدین اهم است) وخویشان نزدیك که وارث نباشند چه آن صلهٔ رحم است وبی پدران خرد سال که قادر نباشند براکتساب نفقات و درویشان که چاره معیشت خود ندانند وراه گذریان ومهمانان وآنچه بکنید ازنیکوئی هرکس که باشد [۱] پس بدرستی که خدای بان چیز داناست وبرآن جزا خواهد داد . [۲۱۵] نوشته شد برشما کارزار کردن بادشممنان دین (ونزد محققان قتال برنفس وشیطانست که عظیمترین دشمنان اینانند واین قتال را شما سخت مکروه میدانید چرا که نفس را خوردنی و خوش خوابیه ن ولباس اعلی پوشیدنی خوش۲ مینماید ونخواهد که

۱ — وما تفعلوا من خیر : حضرت مولانا چنین تفسیر کرده است که نیکوئی کردن وبخشش و دستگیری نمودن بهرکس که باشد خوب است اعم ازاینکه موحد باشد یامشرك ، مسلمان باشد یاغیر مسلمان وازاین جا هویدا وروشن میگردد که دین مبین اسلام بنوع بشر نظر رافت ورحمت داشته است و برخلاف سایر ادیان بغیر از پیروان خویش دستگیری ونیکوئی کردنرا بسیار خوب میداند و خداوند جزای نیکوئی را خود تعهد وقبول میفرماید .

درگذشته روی به بندگی آرد وخودرا یکی از بندگان حق شمارد پس خلاف نفس برشما مکروه است وحال آنکه خلاف نفس برشما بهتر است از عبادت صد سال) (۱) وآن قتال مکروه است مرطبع شما را و شاق است برنفس شما واین کراهیت نه فرمان خدایرا بوده بلکه مقتضای طبع بشری آن است که تلف مال وهلاك نفس را کاره باشد وشاید که شما مکروه دارید چیزیرا بنفرت طبیعت خود وحال آنکه آن چیز نیکوئی باشد شمارا چون غزو که مکروه شمرید ونیکوئی شما درآن است هم بحسب دنیا از ظفر وغنیمت وقهر اعداً و اعزاز دین وهم بجهت آخرت از رتبهٔ شهادت ونعیم مخلد ودرجات علیین و شاید آنکه دوست دارید چیزیرا از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد وآن بدی باشد مرشمارا هم دردنیا بتحمل ذل و غلبهٔ اعدا وهم درآن سرای بحرمان از ثواب غزو وبعد از درجهٔ شهدأو خدای میداند مصلحت شما وشما آنرا نمیدانید (۲۱۶) می‌پرسند ترا از ماه حرام یعنی از قتال دراو . حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم درسال دوم ازهجرت **عبدالرحمن‌بن جحش** را باجمعی از صحابه ببطن نخله فرستاد ومیان ایشان وکاروان قریش که از طایف می‌آمدند، قافله افتاد **وعمرو حضرمی** از کفار کشته شد ونماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان درآمد نمیدانستند که آنروز سلخ جمادی الاخر بوده یاغرهٔ رجب بعداز انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرد و اتباع خودرا بخون ریختن درماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال درماه حرام سؤال کردند جواب آمد بگو ای

(۱) نسخه خطی دبیرستان مروی عباراتی‌راکه در قوسین قرار داده‌ایم ندارد .

محیی‌الدین عربی درتفسیر آیه شریفه « کتب علیکم القتال ... بیاناتی دارد و میفرماید کشتن نفس برای هرکس کار آسانی نیست وهرکس نمیتواند نفس خودرا تسخیر نماید ، کشتن نفس تلختر است از چشیدن حنظل یا خوردن طعام تلخ وهمچنین سخت تراست از گاز گرفتن شیر آدمی را .

محمد که جنك درماه حرام کار بزرك است هنوز درآن وقت قتال درماه حرام بوده وحرمت آن به‌آیت السیف منسوخ گشت واگر چه این قتال بزرگ بوده‌اما آنچه کافران‌میکنند از بیراهی وبازداشتن مردمان را از راه خدای که ایمان است وناگرویدن بخدای و کفر بمسجد حرام یامنع مردم از طواف آن ونماز درآن وبیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی‌الله وعلیه سلم واصحاب اورضی‌الله عنهم از مسجد بلکه از مکه که برمسجد مشتمل است بزرگتر است نزدیك خدای از قتال وعقوبت آن بیشتر وشرك بخدای بزرگتر است ازقتل حضرمی وهمیشه باشند مشرکان که بتعصب وعنادباشما ای مؤمنان جنك کنند تاشمارا باز گردانند از دین شما که اسلام است اگر توانندو قادر شوند وهرکه برگردد ازشما ازدین خود ومرتد شود پس بمیرد وحال آنکه کافر باشد یعنی برردت‌باقیماندتامردن پس آن گروه‌مرتدان باطل باشد عملهای ایشان دراین سرای که ایشانرا امان نماند واستحقاق مال و زوجه ومیراث از ایشان مسلوب گردد ودرآن سراکه مستحق ثواب نمانند وآن گروه ملازمان‌دوزخندایشان‌درآن‌آتش جاویدانند (۲۱۷) بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا ورسول وآنهاکه بدرود کرده‌اند اوطان خودرا وجهاد کرده‌اند در راه خدا یعنی عبدالله‌بن جحش و یاران او آن گروه امیدمیدارندرحمت خدایرا وخدای آمرزنندهٔمؤمنان ومجاهدان‌است ، برایشان مهربانست (۲۱۸) میپرسند ترا ای محمد از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه رضی‌الله عنهم‌چون **عمر بن الخطاب و معاذبن جبل** رضی‌الله عنهمابه آن حضرت گفتند که‌فتوی ده مارا درخمر که زائل کنندهٔ عقل است ودرقمار که‌سبب سلب مال است و درآن زمان خمر حلال بود حق سبحانه فرمود بگو دراین هردو (قمار وشرب خمر) گناه بزرك است‌ومنفعتها است‌مر مردمان را ومنافع خمر یابدنی باشد چون اشتعال حرارت غریزی وهضم طعام

یاخلقی چون تواضع متکبران وسخاوت ممسکان (۱) وجرئت بیدلان و ویامالی چون سود فراوان دربیع وشرای آن وفواید میسر توسعهٔ بوده است بردرویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند ودر **حقایق سلمی** (۲) آورده که **اثم کبیر** است در اشتغال بدانها **ومنافع للناس** در ترك آنهاوگناه خمر وقمار بزرگتر است از نفع آنها وميپرسند ترا ای‌محمد که چه‌چیز نفقه کنند **عمرو بن جموح** رضی الله عنه نوبت اول سؤآل کرد و جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یارسول‌الله دانستم که‌صدقه بکه‌میباید داد اما نمیدانم چه دهم جواب آمد که بگو آنچه فاضل‌تر آمد ازنفقه خود وعیال ونزد بعضی از علماء حکم این آیت به آیت زکوة منسوخ است همچنان که احکام اتفاق بیان کرد بیان‌میکندو روشن میگرداند خدای برشما نشانهای مهربانی خویش باشد که‌شما تفکر کنید (۲۱۹) درکار این سرای وآن سرای یعنی دل بردنیا منهید وآخرت را بهیچ روی از دست مدهید سلمی رحمةالله علیه فرموده که تفکر دردنیا و آخرت آن است که بداند که ایشان قاطعان راهند **قال رسول الله صلی‌الله علیه وسلم الدنیا حرام علی اهل الاخره و الاخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی‌اهل‌الله** (۳)

بیت

دینی وعقبی حجاب عاشق است میل ایشان کی زعاشق لائق است

(۱) چون خامه باینجا رسید که سخن خداوند درنهی از بازی قمار و شرب شراب (وهر مسکر دیگر) است بخاطر آمد ابیات ذیل که حکیم عرفانی حقیقی و پیشوی اهل طریقت یعنی سنائی غزنوی رحمةالله علیه در مذمت شرابخواری‌سروده‌است وآن ابیات این است :

نکند دانامستی نخورد عاقل می نبردمرد خردمندسوی بستی بی
چه‌خوری چیزی کزخوردن آن‌چیزترا نی چنازسرونمایدبنظرسروجونی
گر کنی بخشش گویند که‌می کرده‌نه‌او ورکشی عربده گویند که‌او کرده‌نه‌می

(۲) درنسخهٔ خطی بجای سلمی بغلط سلیمی نوشته شده است .
(در ذیل ص ٤٤ از حقایق نامبرده شده است)
(۳) نسخهٔ خطی‌بعد ازقاطعان راهند وهما هرامان علی اهل‌الله نوشته‌است

و میپرسند ترا ای محمد از کیفیت معیشت بایتیمان . در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بایت **ولاتقربوامال الیتیم** (۱) نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند و در آن معامـلات تصرف مینمودند جهت برائت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات ایشان یکسو شوند صورت حال بعرض سید کاینات صلی الله علیه و سلم رسانیدند و حق سبحانه فرمود بگو اصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان بهتر است از تجنب از ایشان . آورده اندکه جمعی طعام ایتام جدا پختندی و از جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودندی و بهیچ نوع راه **مخالطت** با ایشان نگشودندی حق تعالی فـرمود و اگر با ایشان در آمیزید و طعام خود را با طعام ایشان مخلوط کنیـد پس ایشان برادران شما اند در دین و خدای میداند تباه کـننده مال ایشانرا از اصلاح دهنده کار ایشان واگر خواستی خدای هر آینه شما را در رنج افکـندی و کار برشما تنك کرفتی بانکـه مخالطت با یتیمان‌حرام کردی بدرستیکـه خدای غالب و قادر است براعنات داناست درانچه کرد از ترك اعنات . (۲۲۰) ونزنی مخواهید زنان مشرك راتاوقتیکه ایمان آرند رسول خدا صلی‌الله علیه و سلم مرثد غنوی‌راکه مردی دلاور بود بمکـه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده را که آنجا بودند پنهان از کـفاربیرون آورد. مرثد چون‌بمکه رسید زنی مشرکه‌عناق نام کـه درغایت جمال بود و در جاهلیت باهم رازی داشته بودند نزد وی آمـد و سلسله محبت را تحریـك داد مرثد ابا نمود و گفت اسلام میان ما و تو حائل شده و مواصلت بر وجه (۲) زنا محال است عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف‌است باجازت پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم پس مرثد بعد از مراجعت این‌صورت‌را بعرض آنحضرت رسانید و حکم الهی شد کـه مشرکانرا تاایمان نیارند در دائره ازدواج داخل نسازید و هم در این اوقات **عبدالله بن رواحه** رضی‌الله عنه کنیزك خود را بجهت نشوز طپانچه برروی زده بود و او داد خواهـان بحضرت نبوت پناه صلی الله علیه وسلم رفتـه

(۱) قرآن کریم سوره ٦و۱۷ آیه ۱۵۲ و۳٤
(۲) در نسخه دبیرستان مروی بجای زنا « زنان » نوشته است

tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

و آنحضرت بطریق تلطف از عبدالله تعرف حال کنیزك فرمود عبدالله گفت نماز میگذارد و هم روزه میدارد و خدا و رسول را تصدیق میکند اما ستیزنده و فرمان نا برنده است حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم فرمود پس او مؤمنه باشد باوی نیکوئی کن عبدالله او را آزاد کرد و بزنی بخواست جمعی زبان طعن گشادند که ابن رواحه کنیزك سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال وجمال بود بدو میدادند آیت آمد که وهر آینه کنیزك مؤمنه بهتر است از زن آزاد مشرکه و اگر چه شمارا در شگفت اندازد آن مشرك بواسطهٔ مال و جمال و ندهید زنان مؤمنه را بمردان مشرك تا وقتیکه ایمان آورند و هر آینه که بنده مؤمن بهتر است از مرد آزاد مشرك و اگر چه شمارا در شگفت اندازد آن مشرك بواسطه صورت یا ثروت آن مشرکین و مشرکات میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن مسبب رسیدن امت بدوزخ و خدای تعالی میخواند بر السنه رسل یا اولیای خدای تعالی میخوانند بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملهائی که بدان آمرزیده شوند ودر بهشت رسند بقضا و اراده او و هویدا میکنند احکام خود را از حلال و حرام برای مردمان شاید که ایشان پند پذیرند (۲۲۱) و می پرسند ترا ای محمد علیه الصلوة والسلام از حیض زنان ، یهود در حال حیض نسوان خود را ازایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نینداختی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بر عکس این در آن حال

« ولا تنکحوا المشرکات حتی یومن ..... بعضی از مفسرین گفته اند که این آیه نسخ شده است بایه شریفه « الیوم احل لکم الطیبات ..... و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب ..... (سورة المائده - آیه ۵) و برخی معتقدند که نسخ نشده بانصف آن نسخ گردیده است و آیه ولاتمسکوا بعصم الکوافر (سوره ممتحنه آیه ۱۰) مؤید گفتار کسانی است که آیهٔ ولا تنکحوانسخ نگردیده است ولی باید دانست که آخرین آیهٔ که در اینمورد نازل شده است همان آیه الیوم احل لکم الطیبات است چنانکه گروهی بر این عقیده اند در هر صورت نکاح کتابیه برای مسلم بهیچوجه اشکالی ندارد .

با ایشان مکالمه و مواکله مینمودند بلکه درمباشرت و ملاعبت میافزودند ثابت بن الدحداح (۱) رضی‌الله عنه گفت یارسول الله ما بزنان خود چه سلوك کنیم آیت آمد که بگو ای محمد صلی‌الله علیه وسلم که حیض مکروهی است که نفس آدمی را از آن نفرت باشد پس دور باشید و یك سو روید از زنان در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت و بس نه آنکه ترك مخالطت و مکالمت نمائید پس بجهت تاکید میگوید : و نزدیك مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید تا وقتیکه غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعی است رحمة‌الله و **حفص** (۲) **یطهرن** بسکون طا وضمها خوانده یعنی تا وقتیکه پاك شوند یعنی دم منقطع گردد و این قول **ابی حنیفه** است که چون انقطاع دم بعد از گذشتن ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال است پس چون غسل کنند یا پاك شوند پس بیائید بدیشان از آنجا که خدا امر کرده است یعنی ماتی مقرر که آن فرج است لا غیر بدرستیکه خدا دوست دارد توبه کنندگانرا از مناهی و دیگر دوست دارد پاکیزه کانرا (۲۲۲) زنان شما موضع کشت شما اند . یهود میگفتند هر که در وقت مباشرت ظهر زوجه جانب او باشد فرزند او احول آید مسلمانان که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت حال بجانب نبوت عرضه کردند و جواب از حق سبحانه رسید که زنان شما محل زرع و منبت اولادند . پس بیائید بکشت زار خود هر گونه که خواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقا وغیر آن چون ماتی واحد باشد یعنی ماتی موضع حرث بود نه محل فرث وفرا پیش دارید برای خود یعنی طلب ولد کنید یا از پیش بفرستید نیت خالص را و قصد صیانت نفس کنید از حرام و بترسید از خدای در مخالفت امر و مباشرت نهی او وبدانید که شما رسندگانید بدانچه از پیش میفرستید یا ملاقات کنندگانید آن را که میفرستید یعنی در عقبی اورا بدیده سرخواهید دید یامراد از ملاقات عرض بندگان است برخدای کما قال :

(۱) ثابت بن ابوالدحداح یکی از صحابه حضرت ختمی مرتبت بوده است

(۲) حفص نام یکی از قراء است

وعرضوا علی ربك صفا (۱) و مژدگانی ده مرمؤمنان‌را ببهشت و رؤیت (۲۲۳) و مگردانید نام خدایرا بهانه و دست آویز مرسوگندان‌خودرا **عبدالله ابن‌رواحه** رضی‌الله عنه ازشوهرخواهرخود **بشیربن نعمان** برنجید و باسم اعظم الهی سوگند یاد کردّ که باوی سخن نگوید و در حق‌وی نیکوئی نکنند و اورا با خصمان وی صلح ندهد حق سبحانه آیت فرستاد که مکردانید ذکر خدایرا مانع از آنکه نیکوئی کنند با اقربا واحبا واز آنکه بپرهیزید از مروت و با یاران مکالست مکنید ، و از آنکه اصلاح کنید میان مردمان و خدای تعالی شنوا است بسوگند ، دانا بما فی‌الضمیر سوگند خورنده **عبدالله رواحه** رضی‌الله عنه بعد از استماع این آیت از سر آنچه گفته بود در گذشت و با بشیر درمقام مرحمت وشفقت آمد . (۲۲٤) نگیردشمارا خدای‌یعنی عتاب نکند به بیهوده‌که واقع‌شود در سوگندهای شما ، لغو بقول امام اعظم رضی‌الله عنه آنستکه کسی بر چیزی قسم یاد کند بمظنه آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی رحمة‌الله لغو آنرا داند که بی‌اختیار خود بزبان کسی گذرد بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلا والله و ویرا در آن قصد و سوگند نباشد و بر هر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست و خدای بر آن مؤاخذه نکند ولیکن مؤاخذه میکند شما را بانچه عزم کند دلهای شما وبسمد سوگند خورید وحانث شوید وآنراکفارت باید داد (و بیان کفارت در سوره مائده بیاید) و خدای آمرزنده است‌بنده‌را که به یمین لغونگیرد ، بردباراست درسوگند عمد نیز بعقوبت تعجیل ننماید ، (۲۲۵) مر آنانرا که سوگند خوردند از زنان خود دور شدن و باز استادن را (در جاهلیت چون بر زنی میل نبودی وغیرت داشتی که چون او بگذارد دیگری خواهد سوگند خوردی که چند وقت باوی نزدیکی نکند واورا درآمدن مدت پای‌بسته وسرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی و نه ازکدخدای بیا سودی خدای تعالی آنرا نپسندید و حکم فرمود برای ملاحظه احوال آنان که چنین سوگند خورند) انتظار بردن چهار ماه‌است

(۱) قرآن کریم سوره ۱۸ آیه ٤٦

پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندکان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند پس خدای آمرزنده است مرشکنندهٔ سوگند در این صورت ، مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود ، حکم شرع آنستکه اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده‌نکاح ثابت است و بر او جز کفارت سوگند نیست و اگر مدت بسر آید و بی عذری مقاربت نکند نزد امام اعظم طلاق باین واقع شود و قول شافعی آنستکه زن را رسد مطالبه کردن که باز آی یا طلاق‌ده و بر حاکم شرع باشد که مولی را برجوع یا طلاق‌فرماید اگر امتناع کند حاکم زن را از او طلاق دهد . [۲۲٦] و اگر قصد کنند طلاق را پس خدای شنوا است قول مولی را ، دانا است بعزم مولی . (۲۲۷) وزنان رها کرده بالغه مدخول بهاکه حامله نباشند انتظار برند بنفسهای خود (تاکید است درانتظار) سه قروء و آن بمذهب شافعی و مالك رضی‌الله طهراست ونزد ابی‌حنیفه حیض و فایده خلاف در معتده ظاهر میشود که چون حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قروء طهر را گویند و بقول آنکه حیض‌را گیرد انقضاء عده بعد از انقضاء حیضه ثالثه است . و حلال نباشد زنان را آنکه بپوشند آنچه آفریده است خدای در رحمهای ایشان از فرزند و چون کتمان ولد سبب ابطال حق الرجعه است پس از زنان روا نبود اگر هستند که ایمان دارند و بخدای و بروز آخر یعنی قیامت ، و شوهران ایشان سزاوار ترند برجوع کردن بدیشان در زمان تربص اگر خواهند شوهران بدان رجعت بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان [در ابتداء اسلام قنرا طلاق رجعی میدادند و چون نزدیك میشد که عدت بسرآید رجعت‌میکردند و زن را باخود گرفته باز طلاق میدادند وغرض‌ایشان افساد بود نه اصلاح) و زنان راست بر مردان از حقوق مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان هست ، بخوبی معیشت و حسن معاشرت . حق مرد بر زن آنستکه فرمان او برد و ناموس شوهر نگاهداشته قدم از دایرهٔ عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنستکه با او زندگانی

بوجه‌احسن کند و آنچه از علم دین او را بکار آید بوی آموزاند، و مردانرا است بر زنان افزونی و بلندی و یا اینکه مهر بر ایشان است و رحمت از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان میبرند یا بطلاق و رجعت که سر رشته اختیار آن بدست رجال‌است و در **حقایق نجمیه** مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایت است ودر حدیث آمده که بسیاری ازمردان بکمال رسیده اند واز زنان گذشته دو زن کامل شدند **آسیه** بنت مزاحم و **مریم** بنت عمران و خدای غالبست عزیز میگرداند مردانرا و فضل میدهد بر زنان ، دانا هست و بحکمت حکم میکند بر بندگان . (۲۲۸) طلاق شرعی که‌در آن رجعت باشد دو بار است عدد طلاق . در جاهلیت مقرر نبوده و اگر فرضاً ده طلاق واقع شدی مرد راحق رجعت بودی و بسیاربودی که زن را طلاق میدادند و نزدیك بانقضاء عدت رجوع نموده دیگر باره رها میکردند ، روزی زنی بخدمت عایشه صدیقه آمد و از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد بنالید وحکایت آن شکایت بمسامع‌علیه نبویه رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بار است و بعد از دو طلاق با خود گرفتن است برجعت یا رها کردن به‌نیکوئی‌یعنی بگذاشتن تاعدت بگذرد و بعد ازآن‌اگرخواهد نکاح تازه کند واگردیگر بار طلاق دهد بینونیت کبری حاصل آید و تا آن زن بنکاح زن دیگر نرسد آن شوهر حلال نشود و حلال نیست شمارا ای مردان انکه فراگیرید از آنچه داده اید زنان خودرا چیزی . **ثابت انصاری** باغی بحساب مهر بزن خود داده بود زن ازاو جدائی طلبیده بهمان‌کابین‌خود را باز خرید و آیه نازل شدکه روای نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق مگر آنکه دانند مرد وزن انکه بپای می نتوانند داشت احکام الهی را در محبت و و معاشرت پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شما است انکه مرد و زن اقامت نمیتوانند کرد حکمهای‌خدایرا پس هیچ وزر ووبال نیست بر مرد و زن در آنچه زن‌فدا دهد بشوهر وبه‌آن خود را بازخرد چنانچه زن ثابت کرد ، این احکام که مذکور شد از طلاق رجعت و خلع اندازه های خدای است که

برای مصالح بندگان مقرر کرده پس از آن در مگذرید و هر که در گذرد از اندازه های خدای پس آن گروه متعدیان ، ایشانند ستمکاران نفس خود . (۲۲۹) پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلاق ثانیه زن خود را پس آن زن حلال نمیباشد بر آن مرد بعداز طلاق ثالثه تا وقتی که بنکاح در آید شوهر دیگر را وزوج ثانی‌از مباشرت بر خورد (دختر عبدالرحمن بن عوف قرظی که مطلقه ثالثه بود وبعقد شوهر دیگر درآمده خواست که باشوهربیشین آشتی کند قبل از معاشرت زوج‌ثانی حضرت‌رسول صلی‌الله علیه وسلم منع فرمود و گفت **لاحتی تذوقی‌من‌عسیلة‌و یذوق من عسیلتك** (۱) پس‌اگرطلاق‌دهد شوهرثانی اورابطوع ورغبت نه‌بکره بعد ازمباشرت پس‌هیچ گناهی نیست برزوج اول و براین مطلقه آنکه بایکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی اگر میدانند یا گمان میبرند انکه بپای دارند احکام خدایرا و حق یکدیگر بشناسند ، و این که گفته شد از تحریم و تحلیل از اندازه های احکام است که خدای تعالی بیان میکند آنرا برای گروهی که دانند که از بیش حق است وبدان بگروند . (۲۳۰) وچون طلاق‌دهید زنان را وبرسند بنزدیك مدت یعنی بانقضاء عدت خود پس مراجعت کنید بدیشان و نگاهدارید‌شان بطریق اصلاح نه بر وجه اضرار یا رها کنید ایشانرا به‌نیکوئی تا مدت ایشان منقضی گردد و مالك نفس خود شوند . ثابت یساو زن خودرا طلاق داد و سه روز مانده بود تا عده بسر آید با او رجعت کرد و باز طلاق داد و همچنین در نه ماه سه طلاق داد و سه بار رجعت نمود حق سبحانه دراین آیت ازآن نهی فرمود که و باز مدارید ایشانرا و رجعت مکنید ازروی رنج رسانیدن تا ستم کنید . بر ایشان بدرازی مدت عدت وهر که چنین کند و ضرر بمسلمانی رساند پس بیداد کرده است برنفس خود و او را در معرض غضب الهی آورده و آزار رساننده بزبان صاحب شریعت ملعون است . در احلاق رکنیه آورده که در امت موسی علیه السلام هرکرا خواستند که دعای‌بد کنند

(۱) جمله عربی فوق از امثال سایره زبان تازی شده‌است ومعنی آن اینستکه :
نه مگر اینکه بچشی از شیرینش و بچشد او ازشیرینی تو

گفتندی بد کردار و دل آزار باد چه کسی که آزار پیشه کند زود بورطهٔ هلاکت در افتد

بیت

نکو خواه مردم نباشد بدش نورزد کسی بد که نیکَ افتدش
شر انگیز هم برسر شرشرد چو کژدم که تاخانه کمتر رود

و فرا میگیرید حکمهای خدایرا بفسوس یعنی اعراض مکنید از آن و تهاون منمائید در عمل بدان ، این آیت در شان جماعتی است که که امر نکاح و طلاق را سست میگرفتندی و میگفتند با زی میکردیم و یاد کنید نعمتهای خدای را که فایض میگرداند بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم سالفه هیچیك را زیاده ازیك زن در حباله نکاح روا نبودی مگر پیغمبران را و اینجا تا چهار حره در عقد واحد جایز است و آنانرا بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و اینجا روا است و مادام که زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال نبودی تزویج بزن دیگر جزوی و در این شریعت حلال است ، ودیگر ذکر کنید آ نچیزی را که برشما فرستاد از « **قرآن واحکام و حدود آن** » پند میدهد خدای شما را بقرآن و منع میکند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن ، و بترسید از خدای در مخالفت احکام و بدانید که خدای بهمه چیزها از اعمال شما یامصالح روزکار شما داناست . (۲۳۱) وچون طلاق دهید زنان را و برسند بانتهای مدت پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید آنکه بنکاح در آیند شوهران پیشینه خود را (مخاطب دین نهی عموم خلقند) یعنی باید که این عضل مطلق در شما وجود نگیرد . آورده اند که معقل بن یسار خواهر خود را به عبدالله بن عاصم داده بود و عبد الله ویرا طلاق داد و هنوز عدت تمام نشده پشیمان شد و خواست رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده رجوع کنی بخدای که او هرگز بتو نیاید و تو بدو نرسی حق سبحانه این آیت فرستاد که مانع مشوید زنانرا از رجوع بازواج خود چون رضا دهند میان یکدیگر بنکاح حلال ومهر جایز وقبول حسن معاش ، این نهی عضل که کردیم پند داده شوید بدو هر که باشد از شما که بروجه

اخلاص بگرود بخدای و بروز رستخیز که واپسین همه روز هاست ،
این پند گرفتن شما یا ترك منع و احترا ز پاکیزه تر هست مرشمار از روی معاش چه زوجین مر یکدیگر رادیده و شناخته پس رجوع ایشان با هم انسب است از نکاح کسی که ندیده وندانسته باشد و پاکیزه تر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند و خدای میداند که زن و مرد خواهان یکدیگرند و شما نمیدانید ، (۲۳۲) و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیر خواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که شیر دهند فرزندان خود را دو سال تمام مر آنکس را که خواهد آنکه تمام کند شیر دادن فرزندان خود را ، و بر آنکس است که فرزندبرای او زاده اند روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان و پوشش ایشان بطریق انصاف و اعتدال ، تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی مگر آنرا که گنجایش و توانائی آن دارد یا باید که رنج نرساند هیچ مادری بفرزندشیر خوارهٔ خود که او را از خود جدا کند وبه پدر دهد ویا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را برضاع اکراه نکند و اگر قبول کند ازکسوت و نفقه باز نگیرد ، و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر بستاند ویا باید که ضرر رسانیده نشود بواسطهٔ فرزند یعنی از او زیاده از خورش و پوشش نطلبند ، و بر وارث مولود له بود که چون مولود له متوفی شود یا بروارث صبی که اگر فرضاً صبی بمیرد و وی وارث شود ولازم است مانند آنکه مولود له بود از نفقه و کسوت و عدم اضرار پس اگر خواهند پدر و مادر جدا کردن فرزند ازپستان یعنی بازکردن از شیر قبل از اتمام حولین از روی خشنودی هردو یعنی والدین ومشاورت کردن بایکدیگر درباب رضاع وفطام پس هیچ وبالی نیست برایشان از اینجهت واگر خواهید ای پدران و کسانی که باسترضاع محتاجند آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیردادن و

خواه نی بس برشما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن ، چون تسلیم کنید بدایگان آنچه اراده کرده‌اید دادن آنرا بدیشان به نیکوئی وخوشخوئی بی مضایقه ومبالغه ، وبترسید از خدای درباز گرفتن مزد مزدوران و بدانید آنکه خدای بدانچه میکنید از رضاع وفصال و استرضاع بینا است (۲۳۳) و آنانکه بمیرند از شما وبگذارند زنان را باید که زنان ایشان انتظار برند بنفس خود چهار ماه وده روز مگر آنکه حامله باشند که عدت ایشان بوضع حمل منقضی شود یا کنیزك که عدت او دوماه وپنجروز بود ، پس چون برسند زنان شوهر مرده بپایان عدت خویش پس هیچ وزر ووبالی نیست برشما ای امت مسلمانان یای ورثه واولیای ازواج در آنچه زنان کنند در نفسهای خویش از شوهر کردن به نیکوئی یعنی بموافقت شرع ، (مراد صیغهٔ ایجاب وقبول است وحضور شهود عدول) خدای به آنچه شما میکنید ای مردان و زنان دانا است ، ای مطیع چون دانستی که کار ترا میداندغم مخور که جزای آن بتو رساند وای عاصی چون میدانی که گناه تومیداند ترك معصیت کن تا از عذابت برهاند .

رباعی

هر که‌دانست آنکه در همه وقت حق تعالی بحال اوداناست (۱)
همه کردار هاش باشد خیر همه گفتارهاش گردد راست

(۲۳۴) وگناهی نیست برشما ای راغبان نکاح در آنچه تعریفی کنید بدانها یعنی بکنایت خبر دهید از برای خواستگاری زنان معتده یعنی کلامی گویند با ایشان که موهم باشد برغبت شما درنکاح ایشان مثلا بر این وجه که تواز شوهر درنخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی میباید ، چون عدت بسرآید مرا خبر کن واز تصریح بنکاح احتراز لازم است اما درآن گناهی نیست که سخن بتعریض گویند ویا آنکه بپوشند در دلهای خود ، دانست خدای بعلم قدیم خود آنکه زود باشد که شما یاد کنید آن زنان را به نیکوئی یعنی بموافقت شرع بعد از تزویج ولیکن وعده مدهید ایشانرا بعملی که آنرا پنهان میکنید یعنی مباشرت مراد آن است که بکثرت مجامعت وعده مدهید مگر آنکه بگوئید سخن نیکو برمز و اشارت نه بتصریح در عبارت ، و

قصد مکنید عقد نکاح ایشان را تابرسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته وفرض کرده از عدت بغایت خود ومدت او منقضی گردد و بدانید آنکه خدایتعالی میداند آنچه در دلهای شما است از عزم هر کاری که جایز نیست پس بترسید وحذر کنید از عذاب وعقاب او وبدانید آنکه خدای آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او ، برد بار است وبعذاب تعجیل نکند . (۲۳۵) گناه و وبال نیست بر شما اگر طلاق دهید زنان خودرا مادامی که مس نکرده باشید ایشانرا یعنی لمس واقع نشده باشد ، امام اعظم خلوت صحیحه موجب مس میداند بشرط عدم‌مانع و امام شافعی مس را کنایت از جماع دانسته لهذا بواسطهٔ خلوت الزام مهر نکند ، وباك نیست طلاق دادن زنان مادامی که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان مهرمقرر پس طلاق دهید وبرخور دارسازید یعنی ایشانرا چیزی بدهید ، مردی از انصار زنی خواست ودر صلب عقد نام مهر نبود وقبل از دخول طلاق داد این آیت نازل شد وحضرت رسالت فرمود که **متعها ولو بقلنسوتك** غرض آنستکه متعه باید داد وآن بقدر حال طلاق دهنده باید ، بر مرد توانگر باندازهٔ توانائی وی وبرمرد درویش و تنگدست بمقدار دسترس وی ابن عباس فرمود که اکثر متعه چادر است واقلش مقنعهٔ ونزد امام اعظم کرته است وچادری ومعجری مگر نصف مهر المثل او از این کمتر باشد و اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشانرا باندازه توانائی متعه دادنی بروجهی که شرعاً وعرفاً شاید (کلمهٔ حقا صفت متاع است) یعنی متعه واجب یا مصدر فعل محذوف است یعنی خدای واجب گردانیده متعه را واجب گردانیدنی بر نیکوران (۲۳۶) واگر طلاق دهید ایشانرا پیش از آنکه مس کنید ایشانرا بشهوت و بدرستی که مقرر کرده باشید برای ایشان مهری پس برشما است ادای نیمه از آنچه فرض کرده اید (قبل از نزول این آیه کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی ازمهر مسمی براو چیزی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه درسوره احزاب آمده که **فمتعوهن و سرحوهن** پس بدین آیه حکم این آیه (آیه ۲۳۶) منسوخ شد ونصف مهر لازم گشت) مگر آنکه عفو

کنند آن زنان آنکسی که بدست او است عقدهٔ نکاح یعنی ولی بقول امام شافعی واین وقتی است که زن بکر ونارسیده باشد و اورا ولی بود وابی حنیفه فرمود که مراد ازاین کس شوهر است که درگذارد یعنی تفضل کند وتمام مهر بدهدومؤید همین قول است که میگوید: و آنکه در گذارید شما که شوهرانید وتمام مهر بدهید نزدیك است بهرهیزکاری از بیداد و فراموش مکنید باترك مگیرید تفضل رادرمیان یکدیگر یعنی‌مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوسی بوده و از وصال من محروم ومأیوس شده واورا بتمام مهر مسمی دلشاد گردانم وزن نیز تفکر کند که این مرد بمن‌نرسید واز مواصلت‌من بهره‌مند نگشته اولی آنکه از او هیچ نگیرم ، بدرستی که بدانچه میکنید از جور وفضل بینا هست (۲۳۷) محافظت کنید و ایستادگی نمائید بر نمازهای فریضه بمواقیت وحدود آن وشرایط محافظت بخصوصیت به نسبت صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول **انس بن مالك ومعاذبن جبل وجابر و ابوامامه** نماز بامداد است که میان سوادلیل و بیاض نهار گذارند یامیان دونماز لیلی و دو نماز نهاریست یا ازهر طرف او نمازیست که درآن قصر میکنید و بقول **ابن‌عمر و زیدبن اسامه** وبعضی دیگر از صحابه رضوان‌الله‌علیهم نماز پیشین است ووجه وسطیت آنکه اورا در وسط نهار میگذارند یا اوسط نماز نهاریه‌است و روایت **فاروق** (۱) و **علی** و **عایشه وام السلمه و حفصه و ابن‌عباس و ابن‌مسعود** وجمعی دیگر از بزرگان صحابه نماز دیگر است ودراین باب حدیثی‌وارد شده **شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر** و اورا وسطی بواسطهٔ آن گفت که دونماز روز از یك‌جانب دارد که دریکی قصر هست و دریکی نی ودونماز شب از طرفی دیگر بهمین وجه است وبروایتی دیگر از **ابن عباس و قبیصة بن ذویب** رضی‌الله عنهم نماز شام است و اومیانه نمازها است در مقدار چه اکثر رکعات درفرایض چهار است واقل دو واو میان اقل واکثر واقع شده یا میان دوصلوة اخفائیه ودو صلوة جهریه است و طایفهٔ دیگر نماز خفتن‌را صلوة وسطی‌دانند که میان دوصلوة جهریه‌واقع شده که‌افتتاح‌واختتام عبادات لیلیه بدیشان است یامابین دونماز است که‌قصررا بدیشان راه نیست

(۱) فاروق لقب عمر است که حضرت پیغامبر باو داده است

و تخصیص هریك از این نمازها ونکاتی که برآن متفرع شده‌باشد **درجواهرالتفسیر** (۲) مستوفی مذکور است ، و دیگر امر میکند که بپای ایستید برای خدای در حالتی که فرمان بردارانید یعنی نماز گذارندگان و گفته‌اند قنوت سکوت است درنماز **زیدبن ارقم** فرمود که هریك از ما درعهد رسول باصاحب خود سخن میگفت چون حکم **قوموالله قانتین** نازل شد ساکت شدند (۲۳۸) پس اگر بترسید از دشمن مجاهر یا از سبع ضاری یاحشرات موذیه پس بیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول ابی‌حنیفه ونزد شافعی در وقت مشی باوجود خوف نماز توان گذارد خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد یاسواره نماز گذارید درجنك بهر نوع که میسر شودروی بقبله یابپشت برآن پس چون ایمن‌شوید ، پس نماز گذارید (باتفاق اکثر علماء اینجا مراد از ذکر نماز است وگویند شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گوئید خدایرا) ، همچنانکه در آموزانید شما را از آداب نماز یاشرایط شکر آنچه نبودید شما که آنرا دانید (۲۳۹) و آنانکه وفات کنند از شما وبگذراندزنان را (رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عده میداشتند و جامه های کهنه میپوشیده قاعدهٔ تزیین وتجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل مدر بودندی در در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل جهت او خانه بناکردندی و اگر از اهل وبر بودندی از بلاس خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی ویکسال از خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی ووقتی که از خانه مقرر بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بمدینه آمد مردی طایفی در گذشت واز وی زنی و پسری و مادری بماند آنحضرت ترکهٔ اورا بولد ووالدین قسمت کرده و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرده که یکسال از ترکهٔ شوهر نفقه بدورسانند درآن محل این آیت نازل شد وحکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند وزنان از ایشان باز مانند فرض کرده‌شد وصیتی وحفص بنصب خواند معنی آنستکه وصیت کرده خدای‌وصیت

(۱) در ص ٤٦ پیش اسمی ازجواهر برده شد

کردنی برای زنان ایشان متعه دادن بنفقه وکسوت و مسکن از ترکهٔ شوهر تابیکسال بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشانرا نفقه نباشد ، پس اگربیرون آیند بعد از گذشتن سال بس هیچ گناهی نیست برشما ای اولیای شوهردر آنچه ایشان کنند درنفسهای خود از زینت‌وطلب شوهر از آن‌چیزی که بروفق شرع باشد وخدای غالب است انتقام کشد ازهرکه مخالفت امر وی کند (۲٤۰) ومرزنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند متعه است که بدان برخوردار شوند بطریق نیکو و توسط و نه غلو وتقصیر ، سزاوار گردانیده است خدای این راسزاوار گردانید بی‌بربرهیزکاران (مراد متقیانند ازشرك یاهمه مسلمانان) (۲٤۱) همچنانکه این احکام بیان کرده روشن میگرداند خدای برای شما احکام خودرا در آنچه بدان محتاجید ، شاید که شما عقول خودرا در قبول آن و تفکر درآن کارفرمائید(۲٤۲) آیا ندیدهٔ بیننده یا ندانستهٔ وبنظرتعجب نگاه نکردهٔ بسوی آنانکه بیرون رفتند از منزل ها وسراهای خود و ایشان هزاران بوده اند امام سدی گوید که‌در قریهٔ داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند واکثر سلامت ماندند و برخی بایستادند واغلب مردند سال دیگر که طاعون معاودت کرده همهٔ اهل ده که هشت هزار بودند یاچهل هزار یك بار ازده بیرون رفتند از جهت احتراز کردن از مرگ وهمچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند ، پس گفت مرایشان‌را خدای که بمیرید همه یکبار بمردند **درمعالم** آورده که حق سبحانه دوفرشته فرستاده تا یکی از اعلی وادی ودیگر از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه یکبار مردند باچهاربایان خود ، مردم ازاطراف و جوانب بدفن‌ایشان آمده عاجزگشتند آخرالامر دیواری درگرد ایشان کشیدند واز آنجا در گذشتن مدتی برایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند ، پس زنده گردانید ایشانرا واین صورت برآن وجه بود که روزی حزقیل بن بوزی را که ثالث خلفای موسی بوده برآن موضع گذر افتاد و آن توده های استخوان مشاهده نموده و گفت الهی چنانچه اثر هیبت برایشان نموده نظر رحمت برایشان افکن از حق سبحانه

خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشان را زنده گردانم حزقیل آن کلمه برزبان راند حق سبحانه ایشان را زنده ساخت ، بدرستی که خدای هرآینه خداوند فضل و رحمت است بر مردمان ولیکن بسیاری از مردمان سپاسداری نمیکنند خصوصاً بنی اسرائیل که چنین معجزه ها دیدند ، فرمان حق را گردن ننهادند شمای‌مسلمانان عبرت گیرید (۱) (۲٤۳) وکارزار کنید در راه خدای برای آشکار کردن دین خدا و بدانید که خدای شنواست‌قول مخالفان را ازجهاد که باعذار نایسندیده تمسك مینمایند ، داناست بضمایر ایشان (۲٤٤) کیست آنکه بخلوص نیت وام دهد خدایرا یعنی بندگان درماندهٔ را که وام خواهند وام دادن نیکو (یعنی در وام دادن تعجیل کند یامنت ننهد یاطالب عوض نباشد) ، بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب‌قرض دادن از صدقهٔ زیاده است و براین تقدیر مضافی محذوف باشد **ای یقرض عبادةالله** واصح آنستکه اینجا حذف واضمار نیست و مراداز قرض صدقه است ، تشبیه کرد صدقه فی سبیل‌الله در لزوم جزا بوام که بشبهه اعطای عوض در آن لازم است و قرض حسن بر تقدیر آنستکه خالص برای خدا دهد یا از حلال‌تصدق کند ، **امام عاصم** (۲) رحمةالله استفهام را حمل براین‌معنی میکندیعنی آیاکسی‌هست که قرض دهد بس تاخدای مضاعف گرداند و زیاده برزیاده سازداجر آن قرض را از برای او ضعفهای بسیار مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون لز حیز شمار تصور کنند ، این آیه که نازل شد یهود

(۱) وجدی در صفوة العرفان ذیل آیه شریفه ۲٤۳ تعبیربسیار خوبی از مردن وزیستن وزنده شدن نموده است که بنظر ما بسیار تعبیر دلچسبی است وی میفرماید که شاید غرض از مردن مردن اجتماعی و اضمحلال ادبی و روحی و مراد از زیستن احیای آثار ادبی و ترقی و تکامل جامعهٔ بشری باشد ملت مرده یعنی تودهٔ که سر رشتهٔ مسائل ومنافع خودرا از دست داده‌اند و روی‌بپستی اخلاقی وادبی نهاده‌اند ووقتیکه افراد این ملت دوباره بی بحیثیات خویش برند و در راه ترقی وتکامل خود کوشند و دراینراه پیش روند مانند این است که زنده شده‌اند(۲)عاصم یکی از قراء معروف و مشهور است

بطعنه گفتند که مگر خدای چیزی ندارد که از ماقرض میطلبد و چون مسلمانان بوعدهٔ حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول **ابوالدحداح انصاری** پیش آمد و گفت یا رسول‌الله خدای تعالی این قرض چرا میطلبد آنحضرت علیه السلام فرمود که میخواهد که تا شمارا بواسطهٔ آن ببهشت برد ابوالدحداح گفت یا رسول الله مرا دوخرمستان است وبهترین آن خرماستان‌ها جنیبه نام‌دارد اگر آنرا بقرض خدا دهم شما ضامن بهشت من میشوید ؟ سید عالم فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه ده چندان در ریاض جنان بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من ومادر ایشان‌بامن باشند خواجهٔ عالم فرمود آری چنین باشد پس دست مبارك رسول بگرفت و جنیبه را در راه حق سبحانه صدقه داد فی الحال بدر خرما ستانها آمد مادر فرزندان را گفت یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه دادیم بشرط آنکه در بهشت ده چندان بستانیم وتو و کودکان‌با من باشید ام‌الدحداح گفت خوش سودائی است **بارك‌الله** فیما اشتریت و حضرت رسالت دربارهٔ او فرمود که **کم من عذق رواح ودارقاح فی‌الجنة لابی‌دحداح** (۱) وخدای‌فرامیگیردوتنك میکند روزی‌را بر بعضی بعلم و حکمت خود وصلاح حال ایشان در آن است و گشاده میگرداند رزق را برجمعی بتدبیر و قسمت خود که مصلحت و منفعت ایشان در آن است وبسوی حق یعنی بپاداش او باز گردیده خواهید شد و درمعنی قابض و باسط محققان را سخنان است‌در **بحر الحقایق** گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست منت بر فقرا ننهند و بسط میکند برفقرا تا آنرا ازحق بینند ومنت اغنیانکشند قابض اوست تادیدهٔ شهود اغنیا جزوی نه بیند یا باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکند . عارفی چنین فرموده که یکیرا بقبض در زندان خودی گرفتار گرداند و یکیرا ببسط از خودی رهانیده بخود متوجه سازد . پیر طریقت قدس سره گفته الهی هرگاه بخود نگرم کویم از من زارتر کیست و چون بتو نگرم گویم ازمن بزرگوارتر کیست

(۱) چه بسا درخت خرمای بزرك وکهنی وخانه گشاد وبافسحت است در بهشت مر ابی دحداح را

رباعی

گاهی که بخود درنگرم پست شوم گاهی که بدو نگه کنم مست شوم
در حیرتم از حالت خود بادلدار حیران شده‌ام فتاده وزدست شوم(۱)

(۲۴۵) آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد بسوی جمعی از اشراف و ارباب رای از فرزندان یعقوب بعد از وفات موسی چون گفتند این بزرگان مر پیغمبری راکه بود ایشان را و آن بقول اصح اشموئل بود که حق سبحانه اورا بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاد و گویند آن بنی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه وبر هرتقدیر گفتند بپیغمبر خود را که بحکم خدای برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما بادشاهی تا باعانت او کارزار کنیم در راه خدای باجالوت وقوم او وایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت می پرستیدند و شرك میورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی وبنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند ومیان ایشان ملکی و کارفرمائی نمانده بود وبسبب آن از پیغمبر خود استدعای ملکی و حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد ، گفت این پیغمبر هیچ شاید از شما چون فرض گردانند برشما کارزار کردن بادشمنان دین آنکه شما مقاتله نکنید گفتند چیست ما را وچه برآن داردکه ماقتال نکنیم در راه خدای و بدرستیکه بیرون کرده اند ما را از مواضع و مساکن و از پسران ما یعنی مارا مهجور ساخته اند از ایشان . در خبر است که جالوت از ابنای ملوك ایشان چهار صد وچهل تن اسیر گرفته بود وچندین گروه را ازمنازل ایشان بیرون کرده وبدان سبب ایشان در مباشرت غزا مبالغه داشتند پس آن هنگام که نوشته شد برایشان کارزار باعادی دین برگشتند واز فرمان برداری بگذشتند مگر اندکی از ایشان وایشان سیصد و سیزده تن بودند وخدای دانا است بستمکاران که ازجهاد تخلف ورزیدند وچون اشموئل برایشان حجت گرفت و ایشان برسبیل تاکید جواب دادند از حق سبحانه و تعالی استدعا نمودکه ملکی ازبرای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عصائی و ظرفی پراز روغن بوی فرستاد وفرمودکه هرکه بمنزل تو درآید

(۱) نسخهٔ خطی دبیرستان مروی تنها بیت اول را ضبط نموده است

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا باقد وی برابر آید پادشاهی این قوم را سزاوار است اشموئل این خبر بقوم رسانید و هریك از اعظم بنی اسرائیل بخانهٔ وی تردد وآمد وشد آغاز نهادند و برای هیچکدام روغن بجوش نیامد وعصا را باقامت ایشان مساواتی نبود تا روزی مردیکه سقا یا دباغ که شاول نام داشت وبواسطهٔ طول قامت او را طالوت گفتندی بخانهٔ شموئل آمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد وعصا باقامت او برابر آمد. (۲۴۶) و گفت مر بنی اسرائیل را بپیغمبر ایشان بدرستی که خدای بتحقیق که برانگیخت برای شما طالوت را پادشاهی فرمان فرمای، گفتند از روی استبعاد چگونه باشد واز کجا است مرطالوت را پادشاهی برما وما سزاوارتریم بر پادشاهی که از سبط یهودائیم از او که از سبط بنیامین است و درآن سبط نه نبوت است ونه مملکت وباوجود آنکه از سبط مملکت نیست مردی سقا است واورا اعطا نکرده اند بسیاری و فراخی ازمال دنیا یعنی اگر ازنسبت نسب عاری است باری بایستی که صاحب خزائن و دفائن بودی تا تجهیز و تهیه اسباب جنك توانستی کرد گفت پیغمبر در جواب ایشان بدرستی که خدای برگزید اورا برشما و افزونی داد او را گشادگی و بسیاری در دانش یعنی در علم حرب و گویند دانا بود بامور سیاست وتدبیر ممالك ودیگر بیفزود اورا در جسم. آورده اند که طالوت مرد نماینده و باجمال بود و نیك سر وگردن ازاهل زمان خود بلندتر مینمود و خدای که مالك الملك علی الاطلاق است ملك خود را میدهد هرکرا میخواهد ومیداند که اوراصلاحیت مملکت داری هست.

بیت

ملك ده وملك ستان اوست بس راه بحکمش نبرد هیچکس

و خدای تعالی بسیار فضل است دردادن زمام اختیار بقبض اقتدار هر که خواهد، داناست باستحقاق کسیکه اورا بر میگزیند باری دیگر چنانچه بنی‌اسرائیل داب ایشان بوده ازطریق ابرام والحاح در آمده گفتند مارا بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید تادلهای مارا بفرمان برداری و هواداری او رغبتی پدید آید اشموئل ازخدای

درخواست و خدای از علامت پادشاهی او اعلام داد (۲۴۷) و گفت ایشانرا بپیغمبر ایشان بدرستیکه نشانهٔ پادشاهی طالوت آنستکه بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود صور همهٔ انبیاء در آن منقوش بود، در آنجا سکینه‌ایست از نزد بروردکار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد وگفته‌اند سکینه جانوری بوده بمقدار گربه دو چشم داشت چون دو مشعله افروخته که کسی را قوت دیدن او نبود واز امیرالمومنین علی کرم الله وجهه منقول است که روی او مشابه روی انسان بوده و دو بال داشت بوقت کار زار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان جستی و ایشانرا متفرق ساختی ولهذا همیشه بنی‌اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی و دیگر در این تابوت باقی چیزی است از آنچه بگذاشته آل موسی وآل هارون یعنی موسی و هارون علیهم‌السلام(آل‌شخص در لغت نفس او میتواند بود چنانچه **ان‌الله اصطفی آدم و نوحا وآل ابراهیم** ای نفسه) و درحدیث آمده که من مزامیر آل داود و مراد نفس داود است و آنچه از موسی و هرون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود وعمامه هارون وپارهٔ ترنجبین که در تبهٔ برایشان میبارید و ریزهٔ الواح و این تابوت را عمالقه از بنی‌اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضعی که داشتندی آفتی بااهل آن موضع رسیدی آخر در حوالی مزبله دفن کردند وحق تعالی فرشتگان را امر کرده تا آنرا برداشته نزد اشموئل آوردند چنانچه حق‌تعالی فرمود بردارند ملایکه آن تابوت را و بشماآرند بدرستیکه دررسیدن تابوت بشماهرآینه حجتی است شمارا برصدق قول پیغمبر دربادشاهی طالوت اگر هستید شما باوردارندگان پس بنی‌اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم اورا منقاد شدند و تهیه‌متقابله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود(۲۴۸) پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان شموئل از شهر ایلیا با آن لشکر های ساخته گفت طالوت باعلام اشموئل یا بالهام ربانی که ای قوم بدرستیکه خدای آزماینده شماست در این هوای گرم بجوئی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر

شود تامطیع وعاصی‌را بشما بنماید پس هرکه بیاشامد از این جوی بس نیست از من یعنی بر مذهب من و هرکه نچشد و نیاشامد آنرا یعنی آن آب را (طعام‌در لغت بمعنی شراب آمده کمافی قوله **جناح فیماطعموا** ای **شربوا**) پس‌او از من است یعنی بربیروی من باشد هرکس آب نخورد مگرآن کسی که بردارد کفی آب بدست خود آورده‌اند که حق سبحانه بقدرت کاملهٔ خود جوی آب درراه ایشان پدیدآورد وچون‌لشکر درآن هوا باعطش‌غالب بدان جوی‌رسیدند پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه مگر اندك از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند هریك به یك کف آب اختصار کردند هم از آن غرفه سیراب شدند و هم مطهر های ایشان از بقیه غرفه پر شدند و آنانکه زیاده از غرفه می آشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت وتشنگی بمرتبهٔ غلبه کرد که هرچند بیشتر خوردند تشنه‌تر شدند وبرکنار جوی مانده با لشکردشمن ملاقات نکردند **سلمی** فرمود که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای اهل دنیا فهم کرده اند براین وجه‌که قوم طالوت سالکانند متوجه مقاتله لشکرجالوت نفس و هوی شده وآن جوی آب مال ومتاع دنیا است هرکه باآن بیارامد و بزیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هرچند بیشتر بدست آورد رغبتش بجمع افزون گشته اطمینان نیابد.

بیت

کاسه چشم حریصان پر نشد تاصدف قانع نشد پردر نشد(۱)
گر بریزی بحر را در کوزهٔ چند گنجد قسمت یك روزهٔ

وچنین کسی برلب نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر هوی محروم و بی‌بهره است و هرکه از جوی دنیا بغرفهٔ قانع شود یعنی بمقداری از خورش وپوشش که ازآن چاره نباشد خرسند گردد حق سبحانه او را بقرب خویش مؤید گردانیده از روی معنی مستغنی سازد .

(۱) نسخه خطی کتابخانه مروی تنها بیت اول را نوشته است

بیت

قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهان گردرا (۱)

پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت طالوت و آن کسانیکه ایمان آورده بودند وقول او را تصدیق نموده بگذشتند با او گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور ننموده بودند نیست ما را توانائی امروز بجالوت و لشکر های او و قولی آنستکه ازلشکر او شصت و شش هزار کس از جوی نگذشتند واز آن چهار هزار مرد که عبور کردند چون چشم ایشان برلشکر جالوت افتاد سه‌هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بددل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم ، گفتند آنانکه یقین میدانستند آنکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بینندهٔ جزا دادن خدایرا و ایشان باقی لشکر بودند سیصد وسیزده تن که گشتند بسیار گروه اندك از مؤمنان غالب شده‌اند هرگروه بسیار از اهل کفر و عدد آن بعون و نصرت ومدد کاری خدای و خدای با صبر کنندگان است بتائید وقوت و چون خایفان ابا نمودند و مخالفان برطرف نهر مانده بودند طالوت بانگروه اندك در مقابلهٔ لشکر جالوت صف برکشید وآن لشکر بقول صاحب **تیسیر** (۲) هشت هزار سوار جرار خنجرگذار تیغ زن نیزه دار بودند .

بیت

چو شیران آهن دل الماس چنك چو گرگان بدگوهر آشفته رنك

و جالوت بخود نیز مرد عظیم الجثه و شدید الشوکت بود ودر **تفسیر امام حدادی** (۳) مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل

(۱) در نسخهٔ چاپی طبع هند بعد از بیت بالا دو بیت دیگر از حضرت شیخ بزرگوار سعدی شیرازی علیه الرحمة ضبط شده است آن دو بیت این است :

ای قناعت توانگرم گردان که ورای تو هیچ نعمت نیست
گنج صبر اختیار لقمان است هرکرا صبر نیست حکمت نیست

(۲) رجوع شود بپائین ص ۶۹

(۳) تفسیر الحدادی ـ مؤلف این تفسیر ابوبکر بن علی المصری الحنفی متوفی درحدود سال ۸۰۰ هجری ـ امام حدادی این تفسیر را « کشف التنزیل فی تحقیق التاویل » نام نهاده ودر دومجلد قرار داده است (کشف الظنون ج ۱ ص ۳۰۸)

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

آهن بود و از جمله خودی که بر سر مینهاد سیصد رطل بود (۲۴۹) و آن هنگام که مؤمنان ظاهرشدندوصف قتال راست کردند از برای جالوت ولشکرهای او گفتند مؤمنان ای پروردگار مافروریز برشکیبائی (افرغ علینا استعاره است از اکثار واکمال یعنی صبربسیار بما اضافه کن ونگاهدار بتأئید خود قدمهای مارا در میدان حرب و یاری ده مارا برگروه ناگرویدگان) (۲۵۰) پس بشکستند وبهزیمت کردند مؤمنان کافرانرا باعانت وتوفیق خدای و بکشت داودبن ایشا علی نبینا و علیه‌السلام جالوت را بسنگ فلاخن که برخود وی زد و خود درسرش شکست و مغزش پریشان شد ولشکر او بهزیمت رفتند وطالوت شرط کرده بود که دختر خود بکشندهٔ جالوت دهد واورا در پادشاهی شریك کند پس دخترخودرا بداود دادونصفی ازمملکت باوی گذاشت وبالاخره تمام مملکت‌بداود رسید وعطاکردخدای داودرا بعد از قتل جالوت پادشاهی و اورا حکمت داد یعنی نبوت یا زبور، و بیاموزانید اورا از آنچه خواست و آن علمی است که پیغمبران‌را بکار آید و گویند صنعت زره‌گری بوده یادانستن زبان مرغان ، و اگر نه بازداشتی خدای مردمانرا برخی از ایشان ببرخی یعنی اگر دفع نکردی خدای مشرکانرا بسبب مؤمنان جهاد کننده هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی ولیکن خدای خداوند فضل و رحمت است برعالمیان (۲۵۱) این قصه‌ها که دراو معجزات و اضحات بود نشانه ها و قدرت خداوند است ، میخوانیم آنرا برتو یعنی جبرئیل برتو میخواند بفرمان مابراستی بروجهی که مطابق واقع است و اهل کتاب آنرا مسلم میدارند وبدرستی که تو هرآینه از فرستادگانی بهمهٔ خلایق(۲۵۲) این پیغمبران و فرستادگان که در این سوره مذکور شدند ، افزونی دادیم برخی‌از ایشان را بخصائص و فضائل بربعضی دیگر ، از این پیغمبران کسی بوده که خدای‌باوی سخن گفت بیواسطهٔ چون آدم که گفت : **اسکن انت وزوجك الجنة** و چون موسی علیه‌السلام که فرمود **انی انا ربك** (۱)

(۱) سوره ۲۰ـ آیه ۱۲

وچون پیغمبر ما علیه السلام که گفت: **فاوحی الی عبده ما اوحی**(۱) و برداشت برخی را از ایشان بپایه های بلند و تفاوت انبیا از این جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقهٔ از آدمیان بوده‌اند و بعضی به اکثر ایشان یا بتمام رمزهٔ ایشان یا بمجموع جن وانس چون‌پیغمبر ما علیه‌السلام ودیگر آنکه گروهی را درخواب پیغمبری دادند وجمعی را در بیداری ونزد بعضی از مفسران مراد از **رفع بعضهم** ادریس است علیه‌السلام حق تعالی او را رتبهٔ عالیه کرامت فرمود کما قال : **و رفعناه مکان علیا** (۲) صاحب کشاف (۳)آورده که ظاهر آنستکه آن بعضی پیغمبر ماست صلواة‌الله وسلامه علیه که مفضل است‌برانبیاء بفضائل بیکران وخصایص بی‌پایان همچنانکه از مطاوی آیات وفحاوی احادیث و معلوم میگردد .

مثنوی

همه انبیا در پناه تواند — مقیم در بارگاه اند (٤)
تو مهر منیری‌همه اختراد — تو سلطان ملکی همه لشکرند

(و وجوه افضلیت آنحضرت نقلاوعقلا به‌بیان مبسوط **درجواهر**

(۱) نسخه چاپی بجای این آیه چنین نوشته است :
فاوحی الی عبده ماوحی (سوره ۵۳ آیه ۱۰)

(۲) سوره ۱۹ آیه (۵۷)

(۳) ابو القاسم محمودبن‌عمر خوارزمی زمخشری (۴۶۷ـ۵۳۸) از بزرگان علما و محدثین و ادبای اسلامی است در زمان خود نیز شهرتی بسزا داشته است . بطوریکه خود در مقدمه کشاف میگوید این تفسیررا درمدتی‌که مساوی با زمان خلافت ابوبکر بوده است باتمام رسانیده است(مدت خلافت ابوبکر دو سال وسه ماه وده روز است) وغیر ازاین تفسیرمؤلفاتی دیگر دارد که از آنجمله :
الفائق - اساس البلاغه ـ دیوان رسائل ـ دیوان شعر - شرح دیوان متنبی ـ اعجب العجب زمخشری کتب دیگری دارد که در اینجا ذکرشان باعث تطویل است . از کتب زمخشری ۱۲ کتاب بطبع رسیده است (رجوع شود بمعجم المطبوعات ص ۹۷۵)

(٤) در نسخه چاپی بجای لشکر (چاکر) نوشته شده است

التفسیر رقم تحریر یافته) ودادیم ماعیسی بن مریم را معجزات روشن وهویدا چون ابرای اکمه وابرص و احیای موتی و قوت دادیم اورا به جان پاك که جبرئیل درگریبان مادروی دمید یا نیرومند گردانیدیم اورابموافقت جبرئیل علیه السلام ، و اگر خواستی خدای اختلاف نکردندی آنانکه از پس انبیا بودند از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن برنبوت پیغمبر ایشان ولیکن اختلاف کردند پس از این امتان کسی بود که بگروید یعنی برایمان خود ثبات ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد واز ایشان کسی بود که کافر شد و از دین اعراض نموده طریق حق را فروگذاشت (تعریض بریهود ونصاری است که بعد از موسی وعیسی از راه منحرف شدند) واگر خواستی خدای اختلاف نکردندی (مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرد ذکر مسبب است و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب اختلاف است وتکرار ازبرای تأکید) ولیکن خدای میکند آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند از خذلان و ضلالت وعصمت و هدایت (۲۵۳) ای آن کسانیکه گرویده اید نفقه دهید از آن چیزی که بشما عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید پیشتر از آنکه بیاید روزی که هول وهیبت آن خرید وفروخت نباشد در آن تاکسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود که تاکسی کسی را حمایت کند و نه درخواستی بوقت حلول عذاب و ناگرویدگان ایشان ستمکارانند که منع کنند حق خدایرا از مستحق یا ظالمند بوضع عبادت درغیر موضعش (۲۵٤) خدای سزاواربرستش او است ، هیچ معبودی نیست در وجود مرخلق را مگر او که استحقاق عبادت اورا ثابت است ، زنده بیش از همه زندگان وزنده بعداز فنای ایشان ، پاینده در ذات و صفات یا قائم تدبیر و حفظ مخلوقات ، فرا نگیرد اورا مقدمه خواب از فتور و غیر آن که آنرا **نعاس** گویند ونه خواب که مبطل ادراك حواس ظاهر است ، مراوراست آنچه در آسمانها است از مبدعات علویه و آنچه در زمین است از کائنات سفلیه ، کیست آنکس که او درخواست کند از انبیا وملائکه و غیر ایشان نزدیك او روز قیامت کسی را مگر بدستور او که اجازهٔ شفاعت دهد ، میداند خدای آنچه در پیش اهل آسمانها است

وزمین ها است از امور این جهان و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان ، و فرا نرسند آفریدگان بچیزی از معلومات او مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند ، فرا رسیده است و گنجایش یافته کرسی او که زیر عرش و زیر آسمانها است ، فراگرفته است علم او همهٔ آسمانها را و آنچه در آن است و تمام زمین را و آنچه برآن است و اورا در رنج نیفکند و براو گران نیاید نگاهداشتن آسمان و زمین واواست برتر ازحد اوهام ، بزرگتر است از اندیشهٔ افهام (این آیت شریفترین آیتی است از قرآن و در حدیث آمده که این آیت را زبانی است که تقدیس میکند خدای را نزدیك ساق عرش وخواص فضایل قرآت او در اخبار بسیاراست) (۲۵۵) هیچ اکراهی نیست در قبول کردن دین اسلام بعد ازاسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری ومجوس و صابیان برآوردن اسلام بشرط قبول جزیه . (گفته اند حکم این آیت به آیهٔ قتال منسوخ است) از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما بادیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوندیاجزیه قبول کنند **ابوالحصین انصاری** دو پسر قابل داشت ناگاه ترسائی از شام بمدینه آمد وایشان بااو مصاحبت نمودند بوجه فسون وافسانهٔ وی مغرور گشته دین ترسائی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ، ابوالحصین ازحضرت رسالت پناه دستوری خواست تا برود و ایشانرا باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدینی متدین شده است ، بدرستی که روشن شده است راه راست از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز کشت ، پس هر که کافر گردد یعنی نگرود به آنچه میپرستد جز خدای خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه وساحران ، و بگرود بخدای ، پس بدرستی که جنگ ورزد بدست آویزی محکم که آن **قرآن** است یا اتباع سنت ویاوقوف نزدیك امر و نهی که سلوك طریق پیغمبرما است . **سلمی** قدس سره گوید عروة وثقی توفیق است در بدایت و سعادت در نهایت و در **حقایق نجمیه** وارداست که آن مرعوام را توفیق طاعت است و مرخواص را مزید عنایت بمحبت و مراخص خواص را جذبات

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

ربوبیت که ایشانرا از ظلمات وجود فانی کرداند و بانوار اخلاق و اجلاء وجود باقی سازد و درمقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه‌بهاء الحق والدین مشتهر بنقشبند قدسنا الله بحقایق کلامه مذکور است که در این طریق طاغوت ماسوای حق‌است کفر بوی و ایمان بحق در هرقدمی شرط لازم سالك است و بیغمبر ما فرمود که **الهوی عندالله ابغض من جمیع الالهه** (بدترین خدایان که در زمین میپرستند هوای ایشان است) **افرایت من اتخذ هواه** (آیا نمی بینی تو ای محمد آنرا که هوای خودرا بخدای گرفته است آن بیچاره می‌پندارد که او بندهٔ ماست

بیت

خواجه پندارد که دارد حاصلی حاصل‌خواجه بجز پندار نیست

و در حدیث آمده که **تعس عبدالدرهم وتعس عبدالزوجه** (در هلاك است بندهٔ زر وسیم وبنده‌زن و فرزند) هرآینه هرکه بنده چیزی باشد آنرا پرستد

بیت

هرچیز که‌اندردوجهان بندهٔ آنی آنست ترادر دوجهان مونس‌ومعبود

پس بالضروره از هرچیزی میباید برید و بحق سبحانه میباید پیوست اینست سر **فقد استمسك بالعروة الوثقی** و این عروه‌آنستکه هیچ انقطاع و انفصال نیست مرآنرا و خدای شنوا است قول کسی را که متوسل بعروهٔ وثقی بود ، داناست به نیت خالص متمسك بدان عروه (۲۵۶) خدای دوست آنکسانی است که بوی کرویده اند یا متولی کار ایشان است در راه نمودن‌بصراط مستقیم ، بیرون‌می‌آورد از تاریکی های کفر و ضلالت بسوی روشنائی ایمان و هدایت یا از فکرت بمعرفت و یا از شك بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت ، وآنانکه حق را بپوشیدندیعنی یهودیان یا مرتدان (واصح آنستکه عام‌گیرند جمیع کفار را) ، دوستان ایشان ایشان طاغوتند یهودرا کعب بن الاشرف وحیی بن احطب و امثال

ایشان وبت پرستانرا اصنام والهه باطله و اهل ارتداد را شیاطین ، این معاندان وبتان ودیوان که طاغوت عبارت ازایشان است بیرون‌می آرند یعنی میخوانند کافرانرا راز ایمان میثاقی بسوی کفر یا یهود را از ایمانی که بتورات داشتند بتکذیب آن یامرتدان را از اقرار بانکار ، این کافران باطاغوت خود ملازمان آتش دوزخند ، ایشان در آن آتش جاویدمانند گانند(۲۵۷) آیا ندیدی وبیصر بصیرت نظر نکردی بسوی آنکسی که از روی عناد حجت جست‌ومخاصمه کرد با ابراهیم در دین خدای او یادر اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردکار و این مجادله که کرد بوقت آنکه داده بود خدای اورا پادشاهی یا این جرأت ومجادله چرا نمود برای آنکه خدای باوملك ارزانی داشت واو دست بغی از آستین طغیان بیرون آورد وسرتکبر از گریبان عصیان برکرد واین‌مجادله کننده **نمرودبن کنعان** بود که‌همه روی‌زمین درتصرف داشت در آن وقت که ابراهیم تبان را شکست و رأی ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار کرفت نمرود کفت که اورا بیارید چون حاضر کردند نمرود کفت که تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد ، آن وقت که کفت ابراهیم در جواب‌سخن او که پروردگار من آنکس است که‌از روی قدرت زنده میکرداند و ازعدم بوجود می‌آرد ومی میراند و از منزل بقا ببادهٔ فنا میبرد ، کفت نمرود منهم زنده کنم و بمیرانم پس زندانی‌واجب القتل را که رشتهٔ امید زندگی قطع کرده طلبید و آزاد کرده کفت اینك مرده را زنده کردم و دیگریرا بیکناه طلبیده و بقتل رسانید و کفت‌زنده را بمیراندم ، اعتقاد آن طاغی این بود که مکسر احیاء بعفو است و اماتت بقتل ونمیدانست که احیاء واماتت خلق حیات و موت‌است در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست و بر حضار مجلس خود تلبیس کرد لاجرم ابراهیم بحجتی روشن انتقال نمود ، کفت ابراهیم بدرستی که خدای می‌آرد آفتاب را هرروز از افق که محل طلوع او است ، پس تو بیار آنرا از جائی که‌محل غروب او است ، پس مبهوت کردانیده شد آنکس که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع کشت ، و خدای راه ننماید بطریق

احتجاج گروه ستمکاران را (۲۵۸) این سخن (اوکالذی) مترتب به آیت اولی است ، آیا ندیدی قصهٔ محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آنکس که او بگذشت بردیهی و آن دیه افتاده بود بر سقفهای‌خود یعنی اول سقفهای ساقط شده بود پس دیوار ها برآن افتاده و این نهایت خرابیست و اشهر آنستکه گذرنده براین دیه خراب **عزیر** بود که تورات حفظ داشت واز اکابر احبار بود بخت نصر بعد ازخرابی بیت المقدس اورا اسیر کرفته ببابل آورده و خداوند تعالی اورا از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود و عزیر توجه به بیت المقدس نموده بقریه سایر آباد یا بدیه عنب کـه بردو فرسخی از ایلیا بوده رسید موضعی بس‌ویران دید امادرختان او میوه دار بود قدری انجیر بچید و مقداری انگور باز کرد و در سایهٔ دیواری قرار گرفته‌انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور را بیفشرده پارهٔ بیاشامیدو بقیه در خیکی ریخت و دراز کوشی که داشت در پیش خود بـه بست و تکیه بردیوار کرده در آن دیه ویران مینکریست چون آن دیه‌را بغایت‌خراب دید کفت چکونه برچه وجه زنده کرداند این‌دیه را خدای یعنی چکونه آبادان سازد بعد از خرابی او و یا اهل اورا چکونه زنده کرداند بعد از مردن ایشان‌واین کفتن نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا مینمود ، بمیرانید خدای اورا در وقت این تامل و تفکر صد سال و خر او نیز بمرد ، پس زنده کردانید او را بهمان شکل و صورت که بود آورده اند که حق سبحانه اورا وطعام و شراب وحمار اورا از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرك او برآمد وبخت نصر هلاك شد حق‌سبحانه **نوشك** فارسی را بر انکیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت باز آورد و این دیه عنب از آنچه پیشتر بود آبادان‌تر شد پس عزیر را زنده کردانید وکفته اند که اورا هنکام چاشتکاه بمیرانید در آن روزکه زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشتهٔ بحکم خدای عزوجل در وقتی که عزیر زنده شد و چشم میمالید کفت مراورا که اینجا چند وقت است که درنك کردی کفت عزیر که درنك کردهام اینجا روزی وچون بنکریست آفتاب

هنوز بود کفت یاپاره از روز کفت آن فرشته نـه چنانست که تو کمان بردی بلکه درنك کردی اینجا صدسال و دراین صدسال مرده بودی عزیر باخود آمد و در نکریست اوضاع آن موضع را برنهج دیکر یافت برتعجب او بیفزود دیکر باره با او کفتند پس نیك نظر کن بسوی طعام خود یعنی آنچیز که در سله نهاده بودی ، وبنکر بشراب خویش یعنی شیرهٔ انکور که در خیك ریخته بودی ، هیچ تغییر نکرد آن عصیر و درنکر بسوی دراز کوش آنکاه خطاب رسید که ترا بعد از مرك زنده کردیم تاآثار قدرت ما در نفس تو ظاهر کردد و دیکر تاکردانیدیم ترا نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر اجساد شك دارند و نکاه کن بسوی استخوانهای حمارخود تابینی که بقدرت بی علت چکونه آنرا حرکت میدهیم و بعضی رابر بعضی مرکب میسازیم ، پس می‌بوشیم مرآن استخوانها را کوشتی ، عزیر در استخوانها مینکریست ندائی شنید که ای کوشت و پوست و اجزاء متفرقه جمع شوید بقدرت کاملهٔ ربانی همهٔ اجزاء مجتمع‌شده صورت بدن او سمت تسمیه یافت و جان بجسد در آمد فی الحال برجست و نعره زدن بکرفت پس آنهنکام که روشن شد بر عـزیر آثار قدرت الهی در احیاء موتی بطریق معاینه کفت من میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل از این باستدلال و بیان ، آنکه‌خدای برهمه چیز از احیاء واماته توانا است پس عزیر میان قوم شد و پیران قبیله اورا بشناختند وکویند کسی اورا نشناخت و امتحان کردند تـا تورات از ظهرالقلب املاء کرد و نوشتند چرا که بخت‌نصر کتب‌ایشان را سوخته بود (۲۵۹) و یادکن آنرا که کفت ای ابراهیم پروردکـار من بنمای بمن که بقدرت کامله چکونه زنده میکردانیدی مردکانرا (سؤآل برای شهود کیفیت احیا فرمودند نه آنکه در اصل احیا اورا شبهه بود) کفت خدای آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم (استفهام بمعنی ایجاب است یعنی تو ایمان داری بقدرت مـن براحیا واماته و بانمرود کفتی که **ربی الذی یحیی ویمیت**) کفت ابراهیم بلی ایمان آوردهام و بکمال قدرت تو کردیدهام ولیکن این سؤال کردم تا بیارامد وساکن شود دل من بمعاینهٔ چکونکی آن حق سبحانه وحی فرستاده بخلیل که کنار فلان دریا شو که دشمن مـن

دام مکری گسترده است و سررشتهٔ زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را بقید پریشانی در آورد خلیل بیامده وابلیس متحیروار شبههٔ خود القا کرد ، ابراهیم فرمود که‌چه محل تحیر است همان کس که این اجزاء را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بود قادراست که دیگر باره اززاویهٔ تفرقه بساحت‌جمعیت رساند

بیت

کوزه گر گر کوزهٔرا بشکند چون بخواهد باز قائم میکند
آنکه دانه‌کوزه کردن از نخست چه عجب گر سازد اشکسته درست

پس ابراهیم علیه‌السلام زبان سؤآل بگشاد که الهی بنمای که چگونه زنده میکنی تاابن طاغی یاغی ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد ، گفت خدای که اگر مشاهده براین‌حال آرزوی داری پس فراگیر چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیره آن نیز گفته اند پس جمع کن ایشان را بسوی خود یعنی بر دست گیر و در اشکال و هیأت ایشان تامل نمای و دقایق بینه هریك را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن برتو مشتبه نگردند یا مجتمع ساز اجزاء بدن ایشانرا بایکدیگر بعداز آنکه باره باره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاهدار **در فتوحات مکی** (۱) مذکوراست که احیا متنوع‌میباشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمهٔ **کن** موجودشدند وبرخی را بید وبرخی‌رابیدین ایجادکرد وجمعی را ابتدا بوجود آورده و طایفهٔ را بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته‌و چون ابراهیم تنوع وجود خلق دیده ودانسته بود درخواست نمودکه بمن بنمای که احیاً بکدام نوع تاچون بدان علم مرا حاصل آید دل من از آن دانش آرامش پذیرد . آورده اند که ابلیس برلب دریا میگذشت نظرش برمرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریاوددان صحرا هریك ازاو پارهٔ می ربودند ابلیس باخود گفت خوش دارحیلهٔ یافتم جمعی کوته نظران سبکبار گران طبع را فریب میتوان داد که

(۱) فتوحات مکیه ـ کتابی است که در عرفان نوشته شده و مؤلف آن حضرت خاتم اولیاء محیی الدین ابی عبدالله محمدبن علی المعروف بابن عربی الحاتمی الطائی قدس سره میباشد .

این اجزاء متفرقه را از حواصل طیور واجواف سباع وامعاءنهنگان و ماهیان چگونه جمع توان کرد پس وضع کن برهر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها براو توانی نهاد چه قسمت این اجزابرجمیع جبال متعذر است و این از قبیل ایراد عام و اراده خاص ملخص سخن آنستکه بر هر کوه که نزدیك تو باشد و توانی بنه ، از این مرغان متمزق شدهٔ با یکدیکر آمیخته پاره پس بخوان این مرغان را بنامهاء ایشان تا اجابت نموده بیایند بسوی تو و میشتابند شتافتنی و بدان ازروی یقین آنکه خدای تعالی غالبست وعاجز نیست ازآنچه‌تو طلبیدی ، محکم کاراست درهرچه میسازد القصه ابراهیم‌علیه السلام مرغان را ذبح کرده و اجزاء او ابعاض و لحوم و دماً و عروق و اعصاب و قوایم و اجنه ایشان را پاره پاره کرده بایکدیگر بیامیخت و گویند در هاون بکوفت تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت باره کوه نهاد و سرایشان بردست گرفته آواز داد که ای کبوتر ، ای طاوس ، ای زاغ ، ای خروس بیائید بجانب سر های خود پس بفرمان خدای اجزای هریك از دیگری منفصل شده با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شد بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت دویدن آن بود که این‌صورت ابلغ است در حجت و دورتر از شبهت چه توهم‌آن میشدکه مرغان پرنده نه آن مرغانند یابخیال میرسدکه شاید پایهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراك باسره مر کیفیت فرعی رادر وقت دویدن‌بیشتر است از ادراك آن در حال‌پریدن پس‌آن بدانها تابیش ابراهیم‌میدویدند و از آنجا پرواز نموده بسرهای خودکه از دست وی متصل‌میشدند ودر **انوار** (۱)آورده هرکه خواهدکه نفس‌خودرا بحیات ابدی زنده گرداند بایدکه قواء بدنی بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را بابعضی بیامیزد تاصولت ایشان‌شکسته منقاد فرمان شوند و ایشانرا بداعیهٔ شرع وعقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب‌کنان باز آیند ـ محققان گفته‌اند

(۱) انوار التنزیل و اسرار التاویل ـ این تفسیر را ابو سعید عبدالله‌بن عمر بیضاوی شافعی گرد آورده‌است بیضاوی در سال ۶۸۵ و یا ۶۸۲ درتبریز فوت کرده است (کشف الظنون ج ۱ ص۱۶۲)

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتررا که پیوسته بامردم مستانس است بکش و رشتهٔ الفت از خلق ببر وخروس راکه همواره مایل شهوت است ذبح کن و خودرا از بند شهوت بازرهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر و صفت حرص و آزار بکذار و طاوس را که مجمع زینت است سربردار و دیدهٔ همت از آرایش دنیا فروبند که هرکه تیغ مجاهده این چهار صفت را بذبح آرد حیات ابدی و زندگی سرمد یابد و گویند چهار صفت‌از تبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها به تیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه آتش‌است دوم داعیهٔ شهوت که‌ثمره هوی است سوم تکاپوی حرص که عادت آب است چهارم تیرکی امساك که صفت خاك است و **حکیم‌سنائی** روح‌الله روحه اشارتی کرده

چار مرغ است چار طبع بدن جمله را بهر دین بزن گردن
پس بایمان وعشق و عقل ودلیل زنده کن هر چهار را چوخلیل

(۲۶۰) نمونهٔ نفقه کردن آنکسانیکه بیشایبهٔغرض و داعیهٔ عوض بیرون میکنند و صرف مینمایند خواسته های خودرا در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی همهٔ ابواب البر راه خدایست و و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان همچو مثل حبه ایست‌که در زمین طیب بکارند و آن دانه برویاند هفت خوشه برآن نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب کردد و برهر سرشعبه خوشهٔ بود در هرخوشهٔ صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد و خدای زیاده کرداند این هفتصد را بهفت هزار و بیشتربرای هرکه خواهد ازمنفقان بحسب نیت او وخدای‌بسیار بخشایش‌است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد دانا است بنفقهٔ کنندگان وعزایم و نیات ایشان غرض‌از این تمثیل تصویرات اضعاف است وترغیب متصدقان که چون نظرباجر کنند که یکی را هفتصد است پیوسته بتصدق اشتغال نمایند

نظم

آنکه بشارت بخودت میدهد دانه یکی هفت صدت میدهد
دانه بانبازی شیطان مکار تا زیکی هفت صدت آید ببار

(۲۶۱) آنکسانیکه نفقه میکنند مالهای خود را درراه خدای

بهر طریق که باشد درجهاد یادرسایر خیرات پس از پی‌در نمی‌آورند آن چیزی را که نفقه کرده اند یعنی منت برکس ننهند در صدقه دادن ودیگر ازپی درنیاورند صدقه خودرا آزاری یعنی‌فقیر ودرویش را برنجانند قولا و فعلا مرایشان راست مزد صدقهٔ پروردگار ایشان و ترسی نیست مرایشان را ازکم شدن‌مزد ونیستند که‌ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب (۲۶۲) سخنی نیکو ووعدهٔ جمیل مر درویش را ودر گذشتن از درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح‌و ابرام او بهتر است مرمسئول را در نفع از آن صدقه که‌نسبت بسائل از پی‌درآید آنرارنجی وآزاری از سرزنش وغیره وخدای تعالی‌بینیاز است از صدقهٔ آنها که مشرب نفقات خودرا نجس و خاشاك منت و آزار مکدر سازند بردبار است تعجیل نکند در عقوبت ، منان و مؤذی است ای گروه گرویدگان باطل مکنید وتباه مکنید مزد صدقه های خود را بمنت نهادن بردرویش چه مال ازآن حق است وتوانگر جمال آن بیش نیست ومنت صاحب مال راست نه حمال را وحضرت حقایق پناهی اشارت بدین معنی درسبحت الابرار میفرماید :

بیت

بار فقر ارفکنی از یك تن بارمنت منهش بر گردن
چو عطابخش‌خدا آمد و بس به‌که دانا ننهد منت کس
در کرم حیله گری بیش نه جود را رهگذری بیش نه

پس متصدق را باید که بشکرانهٔ آنکه مظهر اثر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده ودیگرنیست مکنید صدقهای خود را باذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که اورا بکدائی سرزنش کنید ونه بفعل که روی ترش کرده چین درجبین افکنید چه اگر درویش نباشد توانکر مظهر جود و کرم نتواند شد .

بیت

ای‌توانگر بحقارت منگرسوی گدا که کدائی‌وی آئینهٔزرداری تواست

حق سبحانه در این آیه جهت تکمیل صدقه مؤمنان میفرماید که نفقه خودرا بمنت و آزار باطل مسازید همچو ابطال آنکسی که از طریق‌اخلاص منحرف شده بسمت نفاق‌متسم گشته نفقه میکند مال خودرا

برای نمودن بمردمان و بحقیقت نمیگرود بخدای و بروز قیامت که اگر بخدای گرویده بودی صدقه را بوی دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی نه‌برای مرایات پس نمودار صدقه این منافق مرائی همچو نمودار سنگی است خاره هموار که برآن سنك خك خشك است پس بدان سنك رسید بارآن بزرك قطره که سیل از او زود وبسیار برخیزد ، پس نشست آن خاك را از سنك وبگذاشت آنرا سنگی تهی وپاك از گرد وخاك وصفوان مثل منافق است وبرآن سنگ نمودار نفقهای او که برباکرده چون قطرات باران عدل از سحاب حساب ربانی ریزان کردد آثار آن نفقات محو شده سنگی بیحاصل بماند وتمام اعمال اهل ریا همین حال دارد .

بیت

ترا زاتش فشان برقی چه آید کز اوافروختن شمعی نشاید(۱)

قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی برثواب چیزی ازآنچه تصدق کرده باشند بریا وخدای راه ننماید یعنی عزم هدایت دردل نیفکند گروه ناگرویدگان را (۲۶۴) ومثل نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص بیرون میکنند مالهای خودرا وبدرویشان میدهند برای طلب خشنودی خدای واز برای ثبات ویقین صادره شده از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه مانند میوهٔ بوستانیست که واقع باشد بموضعی بلند که تابش آفتاب زودتر بوی برسد ورياح لواقح براو بیشتر وزد یا برنزدیکتر و از آفت مغمور شدن درآب دورتر واین باغ درچنین زمینی برسید بوی باران بزرگ قطره پس برآورده میوهٔ خودرا دوبرابر یعنی (۲) به یکسال چندان بردهد که زمینهای دیگر بدو سال دهد ، پس اگر نرسید بدان باغ باران عظیم القطرات پس بدو رسد باران ضعیف و آن نیز اورا کافی‌است یعنی اثرباران آنرا ضایع نمیکند وکم و بیش محصول میدهد ومقصود از این مثل حصول جزای مخلصانست که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از باداش نیکو خالی نیست خواه صدقه اندك باشد خواه بسیار ، وخدای بدانچه شما میکنید از روی اخلاص

(۱) نسخه دبیرستان مروی بجان‌فشان « نشان » ضبط کرده است
(۲) نسخهٔ خطی بجای یعنی بغلط بعضی نوشته است .

وریا بیناست ومناسب هریك جزا خواهد داد (۲۶۵) (ایود احدکم) تمثیل دیگر است برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما(همزهٔ انکاراست یعنی دوست ندارد) آنکه باشد مراورا بوستانی ازدرختان خرما وانگورها (یعنی باغی مشتمل براین اشجار) میرود از زیر درختان او جویهای آب مرصاحب باغ را است در آن بوستانها از همهٔ میوه ها نه همین خرما وانگور و تخصیص آنها بجهت تفضیل وکثرت ایشان است وحال آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری وبزرگ سالی ومراوراست دراین پیری فرزندان خردان وناتوان ومعیشت پدر وفرزندان همه از این بوستانهاست ، پس بدین بوستان رسید بادگرم وگویند گردبادی درآن بادآتشی و اینچنین باد آتشین را سموم گویند پس بسوخت آن باغ بواسطهٔ سموم و صاحب باغ متحیر ومهموم فروماند این مثل عمل منافق ومرائی است که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشانرا که بدان امیدواری دارند بسوزاند وایشان محروم ومهجورانند .

نه کاری که یابند مزدی برآن نه مالی که بینند نفعی درآن (۱)
ز ابر ریا برقی افروخته همه گشت اعمالشان سوخته

همچنان بیانی که درباب صدقه و جهاد کرده شد بیان میکند خدای برشما نشانهای الطاف واحسان خودرا شاید که شما درآن تفکر نمائید ودر عبارت دیگری را باوی شریك مسازید (۲۶۶) ای گروه گرویدگان نفقه کنید در راه خدای از پاکیزه ها وبرگزیده ها آنچه کسب میکنید بتجارت وصناعت واز آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین چون حبوبات و اشجارمثمره . اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده‌تر وگزیده‌تر بودی پنهان از یکدیگر در مسجد رسالت پناه صلوة‌الله علیه آوردندی ودر کوشهٔ نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دنیا دوست دویست صاعی خرما از آن متاع که هیچ نیرزیدی باشکارا بیاورد ودرمیان خرما های نیکو ریخت وکالای خبیث خودرا به آن متاعهای پاکیزه‌تر بر آمیخت حق

(۱) نسخطه مروی بجای کلمه « مالی » بغلط حالی نوشته‌است

تعالی از این معامله نهی کرده وفرمود که ازاطیب اموال صدقه دهید و قصد مکنید بچیزهای تباه وناخوشی که‌از دنائت همت از آن چیز نفقه کنید وحال آنکه نیستید شما فراگیرنده چنان چیزی را اگر بشما دهند در حقوق شما مگر آنکه چشم فروخوابانید در اخذ آن ومسامحه کنید وبدانید که خدای بینیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند ، ستانیده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد(۲۶۷) دیو سرکش یعنی ابلیس و **در تفسیر کبیر** (۱) گوید «یکی ازشیاطین انس مانفس اماره» وعده میکند شما را فقر واحتیاج یعنی میترساند در وقت انفاق از درویش ومحتاجی ومیفرماید شما را ببخل وامساك ومنع‌صدقات وخدای وعده میدهد شما را برصدقه دادن آمرزشی از خود مرگناهان شمارا در عقبی و افزونی روزی ومکافات بخیر دردنیا وخدای بسیار فضل است برمنفقان ، دانا باستحقاق ایشان مرسعت فضل و مغفرت را [۲۶۸] میدهد خدای حکمت انفاق هرکرا میخواهد تا داند که چه میباید داد و بکه میباید داد یا دانستی که میان القای رحمانی وسوسه شیطانی تمیزنماید تا از وعید شیطان نترسد وبوعدهٔ رحمان مستظهر باشد و هرکرا حکمت دادندپس بدرستی که

(۱) مؤلف تفسیر کبیر امام فخررازی (فخرالدین ابوعبدالله محمدبن ضیاءالدین عمربن‌حسین‌بن علی تیمی) است امام فخر در سال ۵۴۳ ٥٤٤ تولد یافت وبسال ٦٠٦ درگذشت وی‌از بزرگان علمای‌علم فقه وتفسیر وادب وهم از بزرگترین علمای اسلامی است اصلش از طبرستان (مازندران) بوده ولی دررری تولد یافت فخر الدین غیر از تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب) تالیفات دیگری نیزدارد از آنجمله است شرح اشارات شیخ‌ابوعلی سینا که خواجه طوسی نیز آنرا شرح کرده است دیگر لباب الاشارات (خلاصه اشارات) محاکم در اصول فقه ـ معالم درکلام ـ مباحث مشرقیه ـ محصول ـ حدائق الانوار ـ محصل افکار المتقدمین و المتاخرین من العلماء و الحکماً و المتکلمین ـ اساس التقدیس ـ مناقب امام‌شافعی ـ نهایت الاعجاز ـ شرح قانون ابن‌سینا ـ امام فخر در تفسیر کلمه الشیطان گوید : و قیل ان نفس الامارة بالسوء (ج ۲ ص۳٤٦ چاپ مصر سال۱۳۰۸)

دادند اورا نیکوئی بسیار . امام‌ابواللیث فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیارا اندك خوانده که قل متاع الدنیا قلیل و در کلام **مرتضی علی رضی‌الله عنه** وارد است .

رضینا قسمت الجبار فینا لنا علم و للجهال مال (۱)
فان المال یفنی عنقریب و ان العلم باق لا یزال
علم‌دادندبادریس‌وبقارون زروسیم شدیکی‌فوق‌سماءودگری‌ی تحت‌سمك

ودانش رابکثرت خیرموصوف ساخته‌که **فقد اوتی خیرا کثیرا**

پس عالم را بایدکه اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خودنکشدکه اوراخیرکثیر داده‌اندوایشانرا متاع قلیل ، ودر نیایند با پند نگیرند بدین موعظه‌ها مگر خداوندان عقول صافیه (۲۶۹) و آنچه بیرون کردید ای مؤمنان از نفقه اندك یا بسیار بسر یا بعلانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدای یاغیر آن یا برخود واجب گردانیدید از نذر معین یاغیر معین در طاعت یا معصیت ، پس بدرستی که خدای میداند آنرا و فراموش نمیکند و نیست مر ستمکاران را که نفقه بریاکنند یا نذری راکه در طاعت کرده‌اند بوفا نرسانند از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد (۲۷۰) اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت اداکردن پس نیکو چیزیست آن چه دیگرانرا بدان رغبت افتد وبر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان به‌آشنائی با اهل حق میل کند واگر پنهان دارید صدقات خودرا وبدهیدآنرا بدرویشان درخفیه پس آن اخفا بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور میماند و درویش نیز از مذلت اخذ و بیناموسی محفوظ میباشد ، بعضی علماء حکم اخفا را عام دادند در فرایض و نوافل‌چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در اخفا مبالغه عظیم داشته‌اند هم در نفقه فرض وهم صدقه تطوع و جمعی برآنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولیست تا مظنه ترك

(۱) خوشنود هستیم از بهرهٔ پروردگار خود برای ما دانش است وبرای نادانان خواسته همانا خواسته نیست‌میشود بزودی و دانش همیشه پایدار است .

زکوة بکسی نبرند ودیگر دلیل مسارعت است بامر حق سبحانه وسبب رغبت توانگران دیگر میشود باداء زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از **ابن عباس** رضی‌الله عنه منقول است که صدقهٔ سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده **صدقة السر تطفی غضب الرب** (۱) و از کمال کرم الهی است که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد ، وما در بگذرانیم ازشما (حفص یکفرمیخواند یعنی خدای درگذراند) بعضی از گناهانرا شما یعنی آنکه مظلم نبود و خدای بدانچه شما میکنید از ابدای صدقه واخفاء آن دانا است . آورده‌اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آن که خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه السلام شربت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شدند و چون صورت حال بحضرت رسالت پناه عرض کردند آیه آمد (۲۷۱) نیست برتوای محمد راه نمودن بهدایت توفیق بلکه برتو هدایت دعوت است و بس ولیکن خدای بعنایت خود راه نماید بایمان هرکرا خواهد پس حضرت رسالت فرمود که **تصدقوا علی اهل الادیان** و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم جایز است . وآنچهٔ نفقه میکنید از مال پس ازبرای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشما است خواه منفق علیه کافر باشد خواه مسلم

بیت

گر او میبرد پیش آتش سجود — تروایس چرا میبری دست جود
خورش ده بگنجشك و کبك وحمام — که یکروزت افتد همائی بدام
چو هر گوشه تیر نیاز افکنی — بناگاه بینی که صیدی کنی

ونفقه نمی کنید شما که مؤمنائید مگر برای طلب ثواب وخشنودی خدای (وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال الله تعالی : و ما آتیتم من زکوة تریدون وجه‌الله [۲]) وآنچه نفقه میکنند از مال خودتوفیه مزد آن مکنید برای شما یعنی جزای آن بتمامی بشما میرسانند وشما

(۱) نیکوئی کردن و صدقه دادن در پنهان فرو مینشاند خشم پروردگاررا

(۲) سوره روم آیه ۳۰

ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمیکنید (۲۷۲) این صدقه ونفقهٔ شما برای درویشان است ، آنانکه باز داشته شده اند در طاعت خدای یا در جهاد نمیتوانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام طاعت سیر کردنی در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد نفر چون **عمار** و **بلال** و **ابن مسعود** و امثال ایشان رضی‌الله عنهم که در مدینه کمینهٔ منزلی نداشتند که شب آنجا بسر برند مسکن ایشان بشب صفهٔ مسجد پیغمبر بود و بروز ملازم آن حضرت بودندی نه سایهٔ النفات برکسب می انداختند و نه بسؤال و طلب روزی میپرداختند و بدین سبب فرمود میپندارند ایشانرا مرد نادان و بی خبر از حال ایشان که ایشان توانگرانند به سبب باز ایستادن از سؤال و استغنا از خلق ، تو میشناسی ایشان را ای محمد بنشانه و علامت ایشان که صفرة لونست و نزاری بدن و خمیدگی پشت وبسیاری اشك ، سؤال نکنند ازمردمان وچیزی نخواهند از ایشان از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوفند بتعفف که ترك سؤال بجهت شفقت و رحمت میکردند که ناگاه مردم رد سؤال بکنند واز رستگاری بازمانند **ما افلح من رد السائل** (۱)

و آنچه نفقه کنید از مال خود بر اصحاب صفه وغیر آن از مستحقان پس بدرستی که خدای بدان دانا است ومیداند که یکامیدهد واز برای چه میدهد (۲۷۳) آنانکه نفقه میکنند در راه خدای برای مستحق مالهای خود را بشب و بروز دونهان و به آشکارا و غرض استغراق اوقات است باعطاء صدقات . در **اسباب نزول** آورده که **علی مرتضی رضی‌الله عنه** چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سر ویکی بشب ظلمانی ویکی بروز نورانی حق سبحانه این آیت فرستاد وحضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم از مرتضی علی پرسید که ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون از این چهار صورت ندیدم جمیع آن را التزام نمودم بتمنای آنکه یکی از اینها شرف قبول یافته به موضع

(۱) نسخه خطی بجای سائل رد سؤال ضبط کرده است .

رضا رسد **صاحب کشاف** آورده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه **چهل** هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب و بهمان منوال در روز حق سبحانه در این آیت صدقات صدیق را بستود ، پس مر ایشانراست که بدین چهارنوع صدقه دهند ، مزد صدقات ایشان که آن بهشت باقی ونعیم جاودانی است وگفته اند مزد آنستکه ایشانرا در مقام عندیت فرود آورد **فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر** و خوف نباشد ایشانرا و نه ایشان اندوهگین شوند (۲۷٤) آنانکه میخورند مال ربا یعنی معامله میکنند و زیاده میستانند بر نخیزند از قبر هـای خود برای بعث و نشور مگر آن‌چنانچه بر میخیزد آنکس که بزند و بیفکند او را دیو یا برساند بدو از سودن مراد صرع و جنون است (زعم عرب آن‌بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل اورا مختلط و دماغ را مخبط میسازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا میکند وملخص کلام آنستکه خورندکان ربا روز قیامت بشکل‌مجانین باشند واهل عرصات ایشانرا به‌آن نشانه بشناسند) آن عذاب ایشان را

بسیاری از مفسرین گویند که آیهٔ « الـذین ینفقون اموالهـم باللیل والنهار سراً و علانیه فلهم اجرهم عند ربهم ...» درشأن‌حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نازل شده است ازآنجمله ثعلبی و طوسی و واحدی و طبرسی و ما وردی و قشیری و ثمالی و نقاش و فتال و علی بن الحرب الطائی و زمخشری وغیرهم درتفاسیر خویش آورده اند که این آیت در شأن مرتضی علی علیه‌السلام نازل گردیده است ابن ابی‌الحدید درشرح نهج البلاغه میفرماید که اسکافی حجت می‌جست در ردجاحظ باینکه این آیه درشأن علی علیه السلام است به عبارت دیگراسکافی باسنادخود عقیده دارد که این آیه درشأن‌علی نازل شده‌است غیرازعلمائی که نام بردیم مفسرین و علمای عالمه اغلب وعلمای خاصه تمام باسناد خویش میگویند که این آیه در شأن علی علیه السلام است وبرخی‌ازعلمای عامه گفته اند که در شأن عبدالرحمن بن عوف وعلی است و یا در شأن عثمان و یا ابابکر نازل شده است .

بسبب آنستکه ایشان گفتند جز این نیست که بیع مانند ربا است کفاریك درم بدو درم بیع میکردند ومیگفتند این ربا نیست بیع‌است میان ربا و بیع فرق نکردندی و حال آنکه حق سبحانه حلال کرده است بیع را و حرام ساخته است ربا را پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد پندی از نزد پروردکار او که نهی است از ربا پس باز ایستد از آن پس مر اوراست آنچه گفته است قبل از تحریم و آنرا از او نتوان گرفت یا مر اوراست آنچه گذشت یعنی گناهـان گذشته او مغفور شد و کار او مفوض است بخدای یعنی مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عظمت حق است که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد و هر که باز گردد باستحلال ربا پس از آنکه خدای آنرا حرام گردانیده پس از آن گروه مستحلان و نا شنوندکان امر و نهی ملازمان دوزخند وایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربا کفر است وکفر موجب خلود باشددر دوزخ (۲۷۵) کم و کاست میگرداند خدای مال ربا را یعنی هـر چند فراوان باشد عـاقبت آن بنقصان و خسران میکشد . ابن عباس رضی‌الله عنه فرموده که هر چه ازآن مال صدقه دهد یا در راه حج و غزوه نفقه کند پذیرفته نشود واین کمال نقصان است و افزون گرداند خدای صدقه هـا را یعنی هر چند کم باشد مزد او بسیار خواهـد بود و خدای دوست نمیدارد هـر ناسپاسی را کـه مستحل ربا بود بزه‌کاری که بر ارتکاب ربا مصر باشد (۲۷٦) بتحقیق آنانکه بگریزند بامر و نهی و در عمل آوردند اوامر را بموجب فرمان وبپای داشتند نمازرا وبدادند زکوة را مر ایشانرا است مزد ایشان نزدیك‌بروردکار ایشان روز قیامت و ایشانرا ترسی نیست بر آنچه پیش فرستاده اند و ایشان اندوهگین نشوند برای اینکه از عقب گذاشته اند (۲۷۷) ای گروه مؤمنان بترسید از عذاب خدای ودست بدارید آنچه مانده است از ربا اگـر هستید شما باور دارندکان مرحرمت ربا را بنی عمر و ثقفی و بنی مغیره مخذومی بربا با یکدیگر معامله داشتند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم روز فتح مکـه بحرمت ربا فتوی داد و بنی عمرو بشرط آنکه ربای ایشان بربای دیگران ثابت باشد و رباء

دیگران از ایشان موضوع صلح کردند و بوقت طلب ربا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد بر آورده می گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربا از همه مردمان وضع کردند و ما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قضیهٔ خود را بعرض **عتاب بن اسید** که حاکم مکه بود رسانیدند و او صورت ماجرای ایشان به جناب نبوت نوشت این آیه نازل شد که دست از ربا بدارید (۲۷۸) پس اگر نکنید و بقیه ربا ترك ننمائید پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بجنك کردنی از خدای و رسول او [وحفض فاذ نوا خواند از اذن که بمعنی علم است یعنی اگر ترك ربا نکنید آگاه باشید وبدانید که لایق‌اید بحرب خدا که آتش است وبحرب رسول که شمشیر است] و اگر توبه کنید از گرفتن ربا پس مر شما راست سرمایه های شما نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس‌المال طلبید و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیه بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود درگذشته بسرمایه راضی شدند وبنو مغیره ازغایت تنگدستی تا ادراك ثمار مهلت خواستند و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا میکردند آیت آمد که [۲۷۹] و اگر واقع واقع شود غریم خداوند دشواری ومفلسی یعنی غریم تنگدست ومفلس باشد پس حکم آن مهلت دادن است تا وقت توانگری و آسانی و اگر صدقه دهید بقرض دار مفلس بهتر است شمارا اگر دانید شما که آنچه خدای میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح جاودانیست [۲۸۰] و بترسید از عذاب روزی که همه شما باز گردیده شوید در آن روز بحساب خدای یا جزای که مقرر کرد از ثواب و عقاب بر تمام داده شود هر نفسی‌را جزاء آنچه عمل کرده باشد از نیك و بدو ایشان یعنی باز گرویدکان بوی ستم کرده نشوند [۲۸۱] ای جماعت گرویدکان چون معامله کنید با یکدیگر بوامی یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه که بدل در آن دین باشد تا وقتی نامبرده و معلوم بتوقیت سنین و شهور پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل و صف معامله و اسم معاملین و مبلغ و حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید و باید که بنویسد آن وثیقه‌را در میان

شما نویسنده بداد و راستی یعنی کم و زیاده نکند در اجل و مال و باید که سرباز نزند هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کاتب بقولی فرض کفایتست و بروایتی فرض عین بشرط فراغی کاتب و قولی آنست که فرض بوده ومنسوخ شده بقوله ولایضار کاتب وگفته اند مستحب است یعنی اولی آن باشد که ابا نکند کاتب چون التماس کنند آنکه بنویسد وثیقه معامله را همچنانچه بیاموزانید اورا خدای تعالی یعنی بدان نوع که امر شرع واقع شده باشد پس باید که بنویسد و باید که املا کند بر کاتب آنکس که براویست دین و بزبان خود اقرار کند وباید که بترسد املا کننده از خدای که پروردکار او است و کم نکند در وقت اقرار از آن حق که بر او است چیزی را پس اگر باشد آنکس که بر اوست حق یعنی در ذمهٔ اوست جاهلی بی وقوف یعنی بالغ غیر رشید چون مجانین و مرد مبهوت یا عاجزی نا توان چون کودك خرد یا پیر نیك رسیده یا آنکه مطلقا توانائی ندارد و نمیتواند آنکه املا کند او که مدیون است بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه مرض لکنت که در زبانش پدید آید یا آنکه بر آن لغت که متعارف آن قوم است دانا نبود پس باید که املای آن حق کند ولی یکی از این ها که گذشت یعنی متولی امر او و آن قیم است مر طفل و مجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی اقرار کند براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند و گواه گیرید بر معامله خود دو گواه از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد پس اگر این دو گواه نباشند دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند پس یك مرد ودو زن گواه شوند و شهادت زنان بی مرد در بکارت و ولادت و عیوب نسا درمواضع مستوره مسموع است و با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبول است وگواه باید گرفت آن کسانی که پسندیده و راضی باشید از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در امرائنین یعنی دو زن برای آن باید که تا چون فراموش کند یکی از آن دو زن معامله راکه بدان گواه بود باز یاد دهد یکی ازایشان آن دیگری

را چون بجهت غلبه رطوبت صفت نسیان بر امزجه نسوان غالب است
پس دوزن باید که تا بتذکیر یکی نسیان دیگری زایل گردد و باید که
سرباز نزنند گواهی از تحمل شهادت چون خوانده شوند برای ادای
آن وملول نشوید از آنکه بنویسید حق را درحالتی که فرد باشد آن
حق یا بزرك یعنی اندك و بسیار آنرا بنویسد تا مدت او که مقرر
شده باقرار مدیون این کتاب راست تر است نزدیك خدای و صوابتر
مرگواهی دادن را چه کتابت مذکر شهود است و نزدیکتر است
کتابت آنرا که بشك نشوید در مقدار حق ومدت آن وتعیین شهود
چون رجوع نمائید بکتاب مکر آنکه باشد معامله بازرگانی بحضور که
میکردانید آنرا میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست ونقد بنقد پس
نیست بر شماگناهی آنکه ننویسید آنرا وگواه گیرید چون خرید و
فروخت کنید بنقد (و حکم این آینه منسوخ است به آیت **فان آمن
بعضکم بعض الایة**) و باید که رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی او
را باکراه و اجبار کتابت نفرمایند ونه گواه را ضرر رسانند بر قبول
شهادت چون مانعی داشته باشد (این معنی که گفته شد بر تقدیریست
که بضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست
که باید که کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت
در کتابت احتراز کند وگواه نیز تحمل شهادت کند و از راستی در
نگذرد و گواهی نپوشد بوقت طلب و باز نگیرد و اگر بکنید ای
معاملان اینها که نهی کردم از اضرار کاتب وشهید پس آن فعل منهی
نافرمانی باشد لاحق بشما و همه شما بترسید و فرمان خدایرا خلاف
مکنید و می آموزاند خدای تعالی شما را مصالح دین و دنیای شما و
خدای بهمهٔ چیز ها دانا است (۲۸۲) و اگر باشید شما در سفری
(علی اینجا بمعنی فی است) و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یانویسنده
باشند و ادوات کتابت یافته نشود پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده
شده یعنی فراستده پس اگر امین دارد برخی از شما برخی را ودل
از خیانت جمع دارد پس باید که ادا کند آنکس که امین داشته
شده است یعنی مدیون وام او را و انکار حق نکند و باید که بترسد

از خدای اعنی پروردگار او و در امانت خیانت نکند ومپوشید گواهی
راکه پوشیدن ان ازگناهان کبایر است وهرکه بپوشد گواهی را پس
بدرستی که بزه‌مند وگناه‌کار است دل او و در اضافت اثم بقلب تنبیهی
تمام است بر او عید ربانی مرکاتم شهادت را چه جرایم قلبیه سختتر
و غلیظتر است از اثام متعلقه باعطاء ظاهر و خدای بدانچه شما می
کنید از اظهار شهادت وکتمان آن دانا است (۲۸۳) مر خدای را
است آنچه در آسمانهاست از ستاره وفرشته یا اوراست عوالم روحانیه
که استار غیوب وبواطن صفاتند ، آنچه در زمین است از ارکان و
موالید یا اوراست عوالم جسمانیه که ظواهر اسماء و مظاهر افعالند ، و
اگر آشکاراکنید آنچه در نفس های شما است از عزایم و نیات یا
پنهان سازید آنرا شمار میکند خدای شما را بدان چیز یا خبرمیدهد
شما را از آن تا دانید که دانای ضمایر و مطلع بر سرایر است
آورده‌اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی احصا
کند از گفتار زبان وکردار اعضا و اندیشهٔ دل پس بیامرزد بعد از
احصا مرآنکس راکه خواهد بفضل وعذاب کند هرکرا خواهد بعدل
و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب توانا است ، بعضی برآنند
که این آیه به آیهٔ **لایکلف الله نفسا**(۱) منسوخ است وجمعی گویند
محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام
معترض شود نه بر اخبار و این خبر است پس منسوخ نشود ونزول
آیه لایکلف‌الله نفساً برای آنست تا دانند که موآخذه در خطره نخواهد
بود زیرا که دروسع نیست ، آورنده که چون این آیه نازل شدصحابه
کرام از تأمل در مضمون آن متألم گشته ببطاقت گشتند از **صدیق**
و **فاروق** و **معاذبن جبل** و بعضی از اعیان انصار رضوان‌الله علیهم
اجمعین التماس نمودند که بملازمت حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه وسلم
رفته صورت حال بعرض باید رسانید ایشان بجناب نبوت آمده گفتند
یا رسول‌الله **کلفنا من العمل مالانطیق به** مارا تکلیف کاری کردند که
قوت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستاده اند که طاقت استماع آن
نی آوریم ، حضرت استفسار فرمودند که چه خبر وکدام عمل است

گفتند یارسول‌الله عنان دلها در قبضهٔ اقتدار و زمام اندیشه‌ها در پنجهٔ اختیار ما نیست احیاناً خیال معاصی در دل می آید و فکر مناهی در خاطر ما خطور مینماید وما آنرا مکروه میداریم واز قوت فعل نمی آریم حق سبحانه میفرماید **یحاسبکم به الله** اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار شود و هیچکس از عهدهٔ آن بیرون نیاید **سید عالم صلوة الله علیه** فرمود که مگر شما همان میگوئید که بنی اسرائیل گفتند **سمعنا و عصینا** لاجرم چندین بلیه برگفتار ایشان متفرع شد بگوئید **سمعنا واطعنا** دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینان‌تمام یافته گفتند **سمعنا وقوله اطعنا**ره برکت‌این گفتار دشوارایشان‌روی به‌آسانی نهاد و حضرت حق در ثنای این امت وسبکباری ایشان این آیت فرستادکه : (۲۸۴) گروید واعتقاد کرد رسول یعنی **محمد صلی‌الله علیه وسلم** بدانچیزی‌که فرستاده شده باو از نزد پروردگار اوکه آن آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع و مومنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول بتحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بجهت تکریم مؤمنان جمع کرد میان پیغمبر وایشان در ذکر و فرمود (کل) یعنی همه ایشان از نبی و متابعان او ، گرویده‌اند بخدای یعنی بوجود لم یزلی ازلی و ابدی اسماء حسنی وصفات جلال و جمال و افعال متقنه و احکام کامله او و بفرشتگان اوکه مقربان حضرت کبریااند نه بنات وی و رسلند از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی‌اند برسل وبکتابهای منزله وی‌که همه حق است وسخن او است غیر مخلوق و بفرستادگان او که همه پاك و معصومند وبرگزیده و وصی گزارنده و خوانده براه حق ، میگویند بنی و مؤمنان‌که ما جدا نمی‌کنیم در ایمان میان هیچیك از رسولان او بلکه بهمه ایمان می‌آوریم بخلاف یهود و نصاری‌که از روی‌حسد بعضی را منکرند ، وگفتند مؤمنان شنیدیم قول خدای را وفرمان‌بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروهٔ خطاب برآمده گفتند میطلبیم آموزش ترا ای پروردگار ما وبسوی تو است بازگشت همه واگر این قول را که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند

این آیه را « مدنی » باید گفت واهل حدیث متفقند برآنکه این آیه و تالی او مکی است و بیواسطه در شب معراج برحضرت نازل شده چنانچه در صحیح « مسلم » بروایت « ابن مسعود » وارد است‌که آن حضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرمودند نماز های پنجگانه و خواتیم سوره بقره و آنکه گناهان هلاك‌کننده یعنی کبایر بیامرزیدند هرکسی را از امت که شرك نیارد بخدای در«ینابیع»آورده که چون رسول صلی‌الله علیه وسلم بمعراج رفت وبساط کونین را بقدم همت‌طی کرده بمنزل قرب رسید .

مثنوی

سوی عالمی شدکه عالم نماند — وز او در میان سایهٔ هم نماند
برون آمد از پردهٔ بود خویش — نگه‌کرد بی‌برده مقصود خویش

بوقتی که بمقـام **او ادنی** حضرت رسالت پناهی واقـع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش سلام وکلام الهی در مقابله تحیات فرموده که **آمن الرسول بما نزل الیه من ربه** خواجه عالم صلواة الله علیه و سلامه مناجاتی کرد محتوی برآنکه « مرا شربت این کرامت بی مومنان این امت گوارنده نیست » حق‌تعالی فرمود **والمؤمنون کل امن بالله الی لایة** حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود **وقالوا سمعنا واطعنا الایه** خطاب آمده که‌منهم برایشان سبك کردم (۲۸۵) در رنج نیفکند خدای هیچ نفسی را یا نفرماید بکاری مگر بمقدار طاقت او ، مرآن نفس را باشد آنچه کند از نیکوئیها وبروی باشد آنچه بجا آرد از بدیها آن حضرت دراین محل بالهام الهی آغاز دعاکردکه ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت اگر فراموش کردیم وعمل نیکو از ما فوت شد یا خطاکردیم وبی‌قصد مرتکب مناهی شدیم ای پروردگار ما و بار مکن برما باری گران همچنانکه بارکردی آنچیزگران را برآنکسان‌که پیش از ما بودندیعنی یهود ونصاری که تکالیف شاقه برایشان واقع‌شده بود ، ای خداوند ما وتحمیل مکن برما آنچیزی که طاقت نیست ما را آنکه حد نفس و

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

وسوسه او (بقول مفسران که آیه را مدنی دانند وناسخ آیه محاسبه شناشند وبقولی دیگر که مکی است مراد استیلاء شیطان است بواسطهٔ غلبهٔ شهوات بر نفس یـا شماتت اعدایا هرچه بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمان برداری باز دارد وگفته‌اند **مالاطاقةلنابه** لغزیدن قدم است از صراط مستقیم) وعفوکن و درگذار از ما خطا ها و فراموشیهای ما و بیامرزگناهان ما را و ببخشای برما بقبول طاعت های ما ، توکار سازی و یاری دهندهٔ مائی پس یاری ده ما را و مظفر گردان ما را برگروه کافران . آورده‌اندکه چون « معاذبن جبل »این سوره را ختم کردی آمین گفتی ودر خبر است که حضرت این دعا را در شب معراج میگفت و ملائکه امین میکردند و حق سبحانه اجابت میفرمود (۲۸۶) .

(سوره آل عمران و در مدینه نازل شده است)
[دارای‌دویست آیت‌میباشد]

بسم الله الرحیمن الرحیم

الم مفتاح سوره یـا اسم او است یـاالف اشارقی بالای عمیم حق است ولام بلقای کریم او ومیم بمحبت قدیم او یعنی برکت آلای او در دنیا همه را علی‌العموم شامل است و نعمت لقای او در سرای عقبی باربا‌ب خصوص واصل و فیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل (۱) خدای سزاوار پرستش او است ، نیست معبودی مستحق عبادت مگر او ، زندهٔ که حیات هرزنده از او است پایندهٔ که قیام هر پاینده بدو است .

جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستندکه با حضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم در باب عیسی علیه السلام مناظره کنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرموده وایشان گفتند ما غاشیهٔ اسلام بردوش وحلقه قبول دین الهی درگوش داریم و حضرت جواب داد که شما را نسبت زن و فرزندان بجانب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند که ما در نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محقیم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم فرمودکه در مذهب شما قنابر خدای روانیست وخود میدانیدکه عیسی شربت اجل خواهد چشید ودیگر شما اعتراف مینکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و هم بعقیدهٔ شما جز پرورگار عالم متصور نیست و دیگر خود میگوئید که عیسی اکل وشرب داشت و رفتن وآمدن وخواب وبیداری بدونسبت میکنید وحق سبحانه از این همه مقدس ومنزه است ایشان ساکت‌شده از مجلس برخاستند وهشتاد و نه آیت از اول این سوره در این باب نازل شده و چون نزاع ترسایان تارتاً در الوهیت عیسی بوده و تارتاً در نبوت محمد لاجرم اول سورت ذکرالوهیت حق‌وحیات وقیمومیت او نازل شد بعد از آن دربیان نبوت فرمود که : (۲) فرو فرستاد خدای برتو قرآن را بدرستی در اخبار و راستی در دلالت درحالتی

که موافق است این کتاب مرآن کتابها را که پیش از او بوده وآن موافقت در توحید ونبوت ومعاد واصول دین است (۳) و فرو فرستاد توریت و انجیل را پیش از فرستادن قرآن راه نماینده مر بنی‌اسرائیل را بطریق حق ودراین دو کتاب نفی معبودیت ما سوی‌الله مذکوراست وبدین نفی بطلان قول یهود ونصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند ثابت میشود وفروفرستاد کتابهای دیگر راکه جداکننده‌اند میان حق وباطل (درتفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتیست که مقارن انزال کتب بوده ودعوی صادق و کاذب بدان متمیز میشود) بدرستی آن کسانی که نگرویده‌اند بنشانه‌های قدرت الهی یاآیات قرآنی یا انبیا که هریك علامتی اند در طریق اهتدا ، مرایشانراست عذابی‌سخت ، یعنی پیوسته و خدای غالب است و قادر بر عذاب کفار خداوند عقاب و غضب برایشان (٤) بدرستی که خدای پوشیده نمیماند بر او چیزی از کاینات نه در زمین و نه در آسمان بلکه در آسمان الهی محیطاست بجمیع معلومات وموجودات وعلم عیسی ببعضی از مغیبات حاصل بود وآن نیز بتعلیم حق پس بچنان علم ناقصی مستدل نتوان‌شد بر ربوبیت او (٥) آنخدائی که علم او محیط است ، آنکس است که تصویرمی کند شما را در رحمهای مادران شما بهرنوع که میخواهد ، دراز و کوتاه ، ذکر و انثی ، سیاه و سفید ، ناقص وکامل ، زشت وزیبا ، سعید وشقی وقدرت عیسی براین وجه نبوده بلکه در رحم مریم‌تصویر یافته و مصور مصور خود نخواهد بود زیراکه مصور مخلوق است و مخلوق محتاج بخالق و خالق همه الله است ، (لااله الا هو) تکریر جهت تقریر وحدانیت است علی رغم انف نصاری که بثالث ثلاثه‌قایلند ، بی‌همتا وبی‌مانند ، دانا ومحکم‌کار(٥) او است آنکه فرو فرستاد برتو قرآن را ، بعضی از این کتاب‌نشانه های روشن است و آیت‌های مفصل ومبین که درلفظ ومعنی آن هیچ اشکال نباشد ، آن آیات محکمه‌اصل و معظم قرآن است و آیت های دیگر مانندند بیکدیگر در مظاهر و ادراك معانی آن بی تأمل دست نمی دهد . بعضی بر آنند که محکم آنست که متحمل یك‌وجه بیش نباشد ومتشابه آنکه احتمال وجوه‌دارد « شیخ ابومنصور ما تریدی رحمة‌الله » فرموده که عقل‌بیان محکم‌میداند

و در متشابه بیمدد نقل دخل‌کردن نمیتواند وگفته‌اند متشابه بحروف مقطعه‌اند که یهود یانصاری از روی حساب جمل بدان برمدت دولت اسلام استدلال میکردند وچون فاتحه هرسوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه الم هفتاد و یك است والمص صد و شصت ویك والمر دویست وهفتاد ویك و آنچه طلب میکردند بر ایشان‌مشتبه میشد وگفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود که اما آنکسانیکه از جهت تقلید وتعصب در دلهای ایشان کجی‌وتباهی‌است یا شك در سخن الهی ، پس پیروی مینمایند آن چیزی را که لفظ او متشابه و معنی اومشکل است از کتاب برای طلب‌کردن فتنه‌که شرك است یاتکذیب قرآن یاتلبیس برجهال چنانچه یهود گفتند این‌حساب های مختلف برما مشتبه است‌و غرض آن بوده که جاهلان قوم‌خودرا در شك اندازند ودیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تأویل آن بروفق مدعی ومتمنای خود ، و نمیداند تاویل آنچه متشابه است مگر خدای که آنرا فرستاده (امام سجاوندی فرمود که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم‌است‌یعنی برالاالله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد از این مذکور میشوند در دانستن تأویل داخل نکردند چه بحقیقت جز حق سبحانه بتأویل آن عالم نیست) وثابت قدماندر دانش که مؤمنان اهل کتابند یا هرکه اورا در علم رسوخی بود میگویند ماگرویده‌ایم‌بمتشابه همه محکمات ومتشابهات از نزد پروردگار ما است وپاد نکنند یابند پذیر نشوند مگر خداوندان عقول صافیه (۷) هم قول راسخان علم است و ایشان قومی اند که متاع دانش خود را بزیور عمل بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما بیچان و منحرف مساز دلهای مارا از دین حق بعد از آنکه مارا راه راست نمودی وببخش مارا از نزدیك خود توفیقی براستقامت که آن رحمت محض و محض رحمت است یا بما ارزانی دار عصمتی خالی از شك و شبهه بدرستیکه توئی بخشنده هرعطیه (۸) ای پروردگار مابدرستی که تو فراهم‌آرندهٔ همه مردمانی بعد ازمرك ایشان برای حساب روزی که هیچ شك نیست در وقوع آن بدرستیکه خدای خلاف نکند و عدهٔ که در بعث و نشور فرمود (۹) بتحقیق آنانکه کافرشدندیعنی

یهود قریظه یا نضیر یاکفار قریش که حضرت را سرزنش میکردند که درویش است و پسران ندارد وخود باموال واولاد مفاخرت میکردند و مکابره مینمودند ، دفع نکند و باز ندارد از ایشان مثلهای ایشان که بدان مینازند ونفرزندان ایشان که وجود ایشان علم مباهات میافرازند از عذاب خدای هیچ چیز نه در دنیا اگر بمحنت درمانند و نه در آخرت که ایشان را بسوی مضیق جهنم رانند وآنگروه ایشانند آتش انگیز دوزخ و عادت این مشرکان یاپهود ونصاری در تکذیب حضرت رسالت صلی الله و علیه وسلم (۱۰) مانند عادت متابعان فرعون است در تکذیب حضرت موسی و عادت آنکسانی نیز که پیش ازفرعونیان بودند چون عاد و ثمود بدروغ داشتن آیاتهای مارا یامعجزات انبیاء خودرا . پس بگرفت ایشان را خدای بگناهان ایشان از تکذیب و انکار وغیر آن و خدای سخت عقوبت است برکافران(۱) بگوای محمد مر آنکسانیرا که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعهٔ احد زود باشد که مغلوب شوید دردنیابنصرت مؤمنان برشما و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ و بدآرام گاهی است دوزخ پس خطاب باکفار قریش میفرماید(۱۲) بدرستیکه بود شمارا علامتی ونشانی درست بر نبوت محمد در قصهٔ دوگروه که همروی وهم دیدار شدند در حرب بدر ، گروهی کارزار میکنند در راه خدای کالشکر پیغمبر بوده اند (سیصد و سیزده تن ، هفتاد و هفت مهاجران و دویست و سی و شش انصاری) وگروهی دیگر ناگرویده بخدای که لشکر ابوجهل بودند (نهصد و پنجاه تن) میدیدند مسلمانان ایشانرا یعنی لشکر کفار را دوبرابر خود دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بوده‌اند اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی از مؤمنان را بردو تن از کافران غالب گردانم که **مائة صابرة یغلبوا مائتین** در این محل کفار را دوبرابر ایشان نمودید شان تا وعدهٔ الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندك بربسیار غالب آمدند . در اخبار آمده است که در مبداء اقتتال مؤمنان را اندکی بچشم کافران در آوردتا برجنگ

دلیر شدند و در اثنای حرب مؤمنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب گشتند وبراین تقدیر فاعل **یرون** کافران باشند و ضمیر هم راجع بمؤمنان و علامت صحت نبوت این بود و خدای قوه دهد بیاری کردن خود هرکرا خواهد بدرستیکه در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل هرآینه اعتباری است مرخداوندان بینائی هارا (مراد بینائی دل است که بصیرت گویند) (۱۳) زینت داده شده یعنی آراسته شده است برای مشرکان دوستی آرزوهای نفس (مراد مشتهیات است) و زینت دهنده حق تعالی بوده که خالق افعال و دواعی اواست و تزیین حجت امتحان بندگان باشد و گفته‌اند زین شیطان است که می آراید در چشم حس ایشان این مشتهیات را از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند وبسران که محبوب طباع والدین اند و قنطارهای گرد برگرد نهاده یا دفین ساخته از زر وسیم (قنطار هشت هزار مثقال زراست یا هشتاد هزاردرم نقره یابه پری پوست گاو دینار ودرم) ودیگر اسبان علامت دار مراد آن نشان اسب است که عیب و هنر اوظاهر میگرداند چون مطلق الیمین وغرالمحجلین وامثال آن وگفته‌اند **مسومه** اسب آراسته است یا تمام خلقه یا راهوار یا فربه یاابلق که میل اعراب بدان بیشتر بود و دیگر چهار پایان از شتر و گاو و گوسفند و کشت زار یا زمین ها برای زرع ، این که یاد کرده شد و درنظر کفار آراسته گشته است چیزی است که برخور داری یابند از آن در زندگانی دنیا و خدای معبود بحق است نزدیك او است نیکوئی بازگشت (حسن مآب جز درقرب رب الارباب متصور نیست)

بیت

چند گردی کوه وصحرا درهوس پیش او آی انه حسن المآب (۱)

---

(۱) نسخهٔ چاپی قبل از بیت بالا این بیت پائین را هم ضبط نموده است :

ای دل از درگاه جانان رخ متاب زندگی خواهی بجانان اقتراب

بگو آیا خبردهم شمارا‌ای درویشان صحابه به بهتراز اینها که گفته شد برای آنها که پرهیز کردند از شرك که عامهٔ مؤمنان باشند یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع دنیا از دست بداشتند چون اهل‌صفه مرایشان را نزدیك پروردگار ایشان بوستانها است که اندکی از آن بهتر است از دنیا وآنچه در اوست . در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنه خیرمن الدنیا و مافیها (۱) پس صفت آن بوستانها میکند که میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب ، جاوید باشند متقیان در آن بوستانها (ذکر خلود جهت آنستکه نعمت دخول در آن بخوف انقطاع منغص نگردد) و مرایشانرا جفتها اند از حوری و انسی ، پاکیزه از قاذوراتی که نساء دنیارا باشد یا پاکیزه در خلق و خلق و دیگر ایشانرا خشنودی است از خدای واین از بهشت وتعیم او بهتر است و خدای بیناست به بندگان و احوال ایشان (۱۵) متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز میگویند ای پروردگار ما بدرستیکه ماکرویدهایم به آنچه توفرمودی پس بیامرز برای ماگناهان مارا امروز خط کرم بردفتر عصیان ماکش و فردا مارا از عذاب دوزخ نگاهدار (۱۶) دیگر صفت ایشان میکند که صبر کنندگانند برادای فرایض و سنن یابرترك محظورات و شبهات یادروقت هجوم آفات و بلیات و راستان‌اند در قول وفعل‌و نیت وفرمان بردارانند مرخدایرا در نهان و آشکارا و نفقه کنندگان از مال حلال بر اهل استحقاق و آمرزش خواهند گانند بسحر ها که اوقات اجابت دعوات است یانماز گزارندگان در ثلث آخر شب یا اداکنندگان نماز بامداد بجماعت ، محققان گویند کهاهل تقوی صابرانند درکشیدن بارریاضت و صادقانند در انتهاج منهاج ارادت و قنتانند درسلوك الی‌الله و سیر فی‌الله بیقصور و بیفتور ومنفق صفات‌وذواتند از روی محبت ومستغفرند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق

بیت

گناه آمد شهود ماسوی الله از این نوع گناه استغفرالله

(۲) یك‌جای نازیانه از بهشت بهتراست ازدنیا وآنچه دراو است

واز این صفات که مذکور شد صبر مبداء سلوك است و صدق ابتداء تخلق باخلاق الله وقنوت اشتغال بنقص نفس والفضول و انفاق سبب تکمیل او در مرتبهٔ قبول و مراد استغفار فنا در توحید است و تا ستارهٔ هستی سالك در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقاء ازلی طالع نگردد وذکر سحر که نزدیك زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز است این فایده میدهد که چون شواهد جبروت برهیاکل فلك و ملکوت مستعلی شد شب وجود ماعدا که نمودنی دوست زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید وسرکلام تمام «اطفاء السراج فقد طلع‌الصبح اینجا چهره گشاید

لمعهٔ نور قدم چو تافت ز اکوان
جمله مرادات محدثات برآمد (۱)
صبح وصالش دمید در همه آفاق
هر طرفی بانك الصلوة برآمد

در « اسباب نزول » (۲) آورده که دو نفر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت خواجه صلی‌الله وعلیه وسلم سؤال کردند که بزرگتر کلمه و شریفتر شهادتی درکلام خدای کدام است این آیه نازل شد که (۱۷) گواهی دادخدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود

(۱) نسخه خطی هروی بیت بالارا چنین ضبط کرده است :

لمعهٔ نور قدیم تافت زاکوان جمله مرادات محدثان برآمد

گوئی بجای محدثات بغلط «محدثان» نوشته است

(۲) اسباب النزول ـ مؤلف این کتاب ابوالحسن علی‌بن‌احمدبن محمد بن علی الواحدی النیشابوری است که در سال ۴۶۸ درگذشته است — واحدی از علماء و ادباء و مفسرین بزرگ صده پنجم هجری بوده و مؤلفات بسیار نفیسی از او بیادگار مانده است ـ واحدی سه‌کتاب در تفسیر نوشته است بنام بسیط و وسیط و وجیز و دیگر کتابی در نفی تحریف از قرآن کریم وهم کتابی درغزوات و شرحی بردیوان متنبی‌نیزنوشته‌است .

tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

آنکه او است خدای بحق که از روی تحقیق هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگراو و فرشتگان بهمین‌وجه گواهی‌دادند وخداوندان علم که مؤمنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر وانصار یاعلمای این امت همین گواهی میدهند در حالتیکه هر یك از علماء قائم‌اند بعدل در ادای شهادت یا خدای گواهی داد بوحدانیت خود و او قائم بود بعدل‌یعنی حاکم براستی و گفته‌اند شهادت حق نصب دلائل است بر توحید و شهادت ملائکه اقرار بوحدانیت و گواهی علما ایمان بدان واحتجاج برآن وفضیلت علما وشرف ایشان ازاقتران شهادت ایشان باشهادت حق معلوم میتوان کردتکرار(۱) بحجب تاکید است‌ومزید اهتمام بمعرفت‌ادله توحید ، قوی است و غالب یعنی ممتنع از آنکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی مگر بروجه امر اوجه همه مأمورند باظهارکلمه توحید ، دانا است درشهادت بوحدت خود (۱۸) بدرستی که دین پسندیده نزدیك خدای دین اسلام است نه یهودیت ونصرانیت و اختلاف نکردند درآنکه دین اسلام حق است ومحمد صلی‌الله علیه وسلم پیغمبر بحق است آنانکه دادند بدیشان تورات و انجیل مگر پس ازآن‌آمد بدیشان دانشی بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان فرودآمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنانکه آغاز خلاف کردند از روی حسد یا جور که درمیان‌ایشان‌است یامیل‌بریاست وبزرگی‌قوم وهر که‌بگرودبقرآن یا بمعجزاتی که خدای حضرت محمد را صلوات‌الله وسلامه علیه ارزانی داشته پس بدرستی که خدای زود حساب‌کننده است یعنی زود باشد که از این عالم بروند و خدای بعد از حساب ایشان ایشان را جزا دهد برکفر وانکار ایشان (۱۹) پس اگر این جهودان باتوخصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت بانصاری نجران در مقام جدال‌باشند بواسطهٔ عیسی‌پس بگو درجواب که تسلیم کردم روی‌خودرا یعنی‌خودی خود وگفتار و نیت ودل خودرا سپردم مر خدای را وآنها که پیروی کردند مرا همین کردند که من کردم و بگو مر آنکسانی را که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری و بگو مشرکان عرب را که کتاب نداشتند آیا اسلام میاورید چنانکه من آورده‌ام (استفهام بمعنی

(۱) تکرار لااله الاالله الا هوبجهت تأکید است

امر یعنی اسلام آرید) پس اگر اسلام آوردند وامر حق را انقیاد کردند پس راه یافته اند بمقصود کلی و از بادیهٔ ضلالت بمقصد اصلی رسیدند واگر اعراض کردند وپشت براسلام آوردند ترا هیچ ضرری نیست پس بجز از این‌نیست که برتو پیغام رسانیدن است وبس وخدای بینا است بیندگان و تصدیق وتکذیب ایشان (۲۰) بدرستی آنگروه که کافرند بقرآن ومحمد صلی‌الله علیه وسلم یا بحجت های روشن که بر وحدانیت حق‌سبحانه واقع‌است درکتابهای وی ومیکشتند پیغمبران را بی‌آنکه کشتن براستی باشد (در این سخن تأکیداست چه قتل‌نبی بحق نمیباشد یعنی ایشان میدانند که بغیرحق میکشند و اینصورت اقبح است از آنکه‌تصوربکنند که بحق‌میکشند) ازحضرت رسالت پناه علیه‌السلام مروی است که بعد ازتلاوت این آیت فرمود که بنی‌اسرائیل چهل‌وسه‌پیغمبررا در یکساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان امر معروف ونهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روزبکشتند چنانکه خدای میفرماید ومیکشندآنکسانی را نیز که از روی حقانیت میفرمایند بعدل و راستی از مردمان یعنی‌ما سوای ابنیاء پس خبرده ایشان را بعذاب دردناك یا وعید ده ایشان را بجای بشارت (۲۱) آنگروه قاتلان یا اسلاف واخلاف ایشان آنانند که بپشائیه شبهت تباه‌گشت ونیست گشت عمل های ایشان که میگفتند پذیرندهٔ احکام تورات‌ایم و برشریعت موسی عمل میکنیم بی‌شك اعمال ایشان حبطه است در این سرای که کسی آنرا نمیستاید و در آن سرای که ثواب برآن مترتب نمیشود ونیست مرایشان را در قیامت از یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کنند (۲۲) آیا نمینگری بسوی‌آنانکه داده شدند بهرهٔ را از تورات یعنی اندك چیزی دانسته‌اند از آن ، خوانده میشوند بسوی تورات تاتورات حکم‌کند درمیان‌ایشان (در قصه یهود خبری است که حکم رجم را منکر شدند ودر سورهٔ مائده مذکور خواهد شد) وگویند روزی حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه وسلم جمعی ازیهود را باسلام‌دعوت کردنعمان‌بن ابی‌اوفی گفت ای‌محمد من‌باتو در حضور علمای دین‌خود مناظره میکنم حضرت فرمود که آن آن صحیفه را از تورات‌که مشتمل نعمت وصفت منست بیارید ودراین محکمه آنرا حکم سازید ایشان از این قول ابا نموده آیات تورات را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتورات میخوانید پس روی میگردانند گروهی از ایشان که رؤساء یهودند و ایشان

اعراض کنند گانند از حق (۲۳) این اعراض از حکم تورات مرایشانرا به آنست که ایشان میگویند نخواهد رسید بما آتش دوزخ مگر روزی چند شمرده که هفت است یا چهل و فریب داد مر ایشانرا در کیش ایشان آنچیزی که هستند که برمیافتند از تسهیل عقوبت وشفاعت آباء ایشان مرایشان را (۲٤) پس چگونه باشد حال ایشان آن هنگام که جمع کنیم ایشانرا از برای حساب روزی که هیچ شك نیست دروقوع آن وداده شود هرنفسی را بتمام جزای آنچه کسب کرده است وایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات وزیادت سیئات . «عمروبن عوف» روایت کرد که در غزو احزاب که حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد وصحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نمودند و آن حضرت صلی الله علیه و سلم بدان موضع آمده کلند متین بدست مبارك گرفت وبقوت روحانی بل بتائید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که از آن سنك سخت قدری بشکست وبرقی از میان آهن و سنك بجست که از با رقه آن آتش کوههای مدینه روشن شده بحد مداین رسید وکنگره های ایوان کسری بنظر حاضران درآمد نوبت دیگر بضربت آن حضرت مقداری از آن بریخت و نوری درخشان شد که بروشنائی آن عمارات صنعاء یمن ظاهر گشت نوبت سیم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصرهٔ روم بنظر درآمده صحابه تکبیر گفتند وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که زود باشد که امت من برمداین ظفر یافته کوشکهای حیره بتصرف درآرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقهٔ رایت شریعت من سایه یمن و دولت برمفارق اهل یمن افکند مؤمنان مبتهج ومسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند ومنافقان طرح استهزاء و سخریه افکنده زبان طعن بکشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق میکند وبمجرد آواز لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی‌نهد وباران خود را بگرفتن روم و پارس ویمن وعده میدهد حق سبحانه این آیت فرستاد که: (۲۵) بگو ای بار خدایا ، خداوند پادشاهی و متصرف درآن عطا میکنی پادشاهی هرکرا میخواهی و میستانی ملك را از هر که میخواهی (بعضی مفسران برآنند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هرکه خواهد میسپارد و عنان

شهریاری از کف اختیار هرکه خواهد بیرون میاورد

بیت

مفتاح اختیار بدست قضای او است
ازهرکه خواست بستد وآنرا که خواست داد

وگفته‌اند ملك نبوت و رسالت است که از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بملازمان عتبه علیه نبویه حوالت فرمود یاملك روم وفارس ویمن که ازارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملك توفیق است که هرکرا عطا کرد عزیز دو جهانی شد و از هرکه باز گرفت مخذول هردو سرای گشت « امام احمد عرب» رحمة الله فرمود که (این ملك قبول دلها است ودلها درقبضهٔ قدرت خداوند یکتا است هرکرا مقبول قلوب سازد بنظرات عنایت صاحب دلانش بنوازد وهرکرا از دلهای درویشان بیندازد بشملات نیران نکبت و مذلتش بگذارد) و ارجمند میسازی هرکرا خواهی بایمان ومعرفت چون بیغمبر و متابعان وی وخوار وبیمقدار میگردانی هرکرا خواهی بکفر و نکرت چون ابوجهل و پیروان وی یا مراد عزت این امت است باستیلا برديار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار امم یا عزت این مؤمنان را بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل وجلا وگفته‌اند عزت بشرف قناعت است و ذلت بخست و حرص چه استغنای قناعت فقیرانرا بصدق عقیدت بر صدر تمکین رساند و تکاپوی حرص توانگران را در صف نعال افکند در تفسیر بصایر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیاء بود آمده استدعای فاتحه نمود وهمچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر **تعزمن تشاء و تذل من تشاء** نکتهٔ در خواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی در معنی آیت این است که ترا با هزار وهفتصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنك ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب زیادتی

ملك بخانهٔ همچو من گدائی آرد و از صف نعال باز دارد و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملك قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد

بیت

آنکو بقناعت آشنا شد — از فیض تعز من تشاء شد
وانکو ره حرص وآز پیمود — مقهور تذل من تشاء شد

و نزد محققان عزت بشهود لقا و کشف غطا است و ذلت بحجاب حرمان بازداشت عطا) بدست تست یعنی بید قدرت‌تو تحصیل همه نیکوئیها ازاعطای‌ملك واعزازمؤمنان واگرچه شرنیز چون نزع ملك و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شدکه کلام مبتنی بر اشارت بر اهل ایمان است و وعدهٔ ایشان بفتح اقلیم وکثرت غنائم یااکتفاکرده با حدالضدین چه ازاوضدی دیگرمفهوم‌میشود چنانچه سرابیل «تقیکم الحر» یامراعات‌ادب کرده است درخطاب **واذا مرضت فهویشفین** و حقیقت آنستکه شرخالص در عالم‌نیست‌بلکه آن‌امر نسبی‌است چنانچه درمثنوی‌مولوی‌معنوی میفرماید :

مثنوی

بس بد مطلق نباشد درجهان — بد بنسبت باشداین راهم بدان
زهر مارآن ماررا باشد حیات — نسبتش با آدمی آمد ممات

یا آنکه خیر وجودی است و شر عدمی و وجود را بـا عدم آمیزش نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه السلام در بعضی از ادعیه فرمود که **الخیر کله بیدك والشر الیس الیك** و صاحب « نقد النصوص » خلدت ظلال نواله‌علی مفارق اهل الخصوص بسراین سخن‌ایمائی مینماید آنجاکه درنعت‌حضرت خاتم‌النبیین‌علیه افضل الصلوة والمصلین میفرماید :

بلبل شاخسار باغ بلاغ — شاهباز نشیمن ما زاغ (۱)
داشت‌چشم سرش چو دیدهٔ سر — روشنائی کحل بی ابصر
چون بنظارهٔ جهان پرداخت — هر بد و نیك‌راکه دیدشناخت
کانچه نیك ازخصائص‌قدم است — و آنچه بد از نقایص‌عدم‌است

(۱) این‌بیت اشاره‌است به‌آیه «مازاغ‌البصر وماطغی» (سورة النجم)

گفت الخیر کله بیدیك — لکن الشر لایعود الیك

بدرستی‌که تو برهمه چیز از اعطا و انزاع و اعزاز و اذلال توانائی (۲۶) در میاری شب را در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطهٔ انقلاب شتوی تازمان نزول آفتاب بانقلاب صیفی از اجزای شب میکائی و در اجزاء روز میافزائی تا روزی که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام سال میشود ، و در میاری روز را در شب یعنی در باقـی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخـر قوس اطول لیالی میشود ، وبیرون میاری زنده را چون حیوانات مثلا از مرده‌که آن نطفه‌ایست یا اخراج میکنی‌مرغ را ازبیضهٔ ودرخت را از دانهٔ و بیرون میاری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه از زنده‌که آن حیوان ومرغ و درخت است و گفته اند خبیث را از طیب بیرون میاری یا طیب را از خبیث یا کافر را از مؤمن چون کنعان از نوح علیه‌السلام ومؤمن را ازکافر چون ابراهیم علیه‌السلام از آذر ، و روزی میدهی از خزانهٔ رحمت واسعه هرکرا خواهی بیشمار یعنی بمرتبهٔ‌که خلق عدد و مقدار آن ندانند (۲۷) باید‌که فرا نگیرند مؤمنان که دوستانند ناگرویدگان را که دشمنانند دوستان و متولیان امور خود بیرون از مؤمنان یعنی دوست مؤمن جز مؤمن نباید پس مؤمنان را باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار بـا رؤسای یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد مواخات در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فـرموده از روی تهدید گفت وهرکه بکند این دوستی با دشمنان پس نیست آن کس از دین خدای در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد (۱) مگر آنکه بترسید وحذرکنید از ضررهای کافران ترسیدنی وحذرکردنی

(۱) این معنی‌را ابوالفرج رونی‌تقریباً دراین رباعی بسیارخوب بیان کرده است

این پند نگاهدار همواره‌ای تن — برگرد کسی که خصم‌توهست متن
عضوی ز تو گر یار شودبادشمن — دشمن‌دوشمرتیغ‌دوکش‌زخم‌دوزن

(حکم تقیه در ابتدا و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جزدر دارالحرب نیست) و میترساند خدای شما را در ارتکاب مناهی از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه بیواسطهٔ غیری (نفس عبارت است ازذات چیزی وحقیقت و هویت او پس هرکجا که لفظ نفس در شأن حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد) و بسوی جزای خداوند است بازگشت همه (۲۸) بگو ای محمد اگر پنهان دارید آنچه درسینهای شما است یعنی در دلها از موالات کفار یا آشکارا کنید مافی الضمیر خودرا خدای آنرا میداند و میداند آنچه در آسمانها است ازاصناف علویات وآنچه در زمین است از انواع سفلیات ، وخدای که علم‌ذاتی او بدین همه محیط است ، برهمه چیز ها تواناست و قدرت او بهمه مقدورات احاطه کرده پس هرچه میکنند میداند و مکافات آن میتواند پس نافرمانی مکنید وبترسید (۲۹) از روزی که بیاید هرکسی ازعمل کنندگان آنچه کرده باشد از نیکوئی ، حاضر گردانیده نزدیك خود یعنی ببیند صحایف حسنات را وآنچه کرده باشد ازبدی دوست دارد آن‌نفس آنکه باشد میان او و میان آن عمل بد اندازهٔ دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خودرا بیند وحذر میفرماید خدای شما را از غضب وعقوبت ازخود در « فتوحات » آورده که خدای شمارامیترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تأکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق

« مالتراب ورب الارباب »

قطعه

چه نسبت ذره راباعین خورشید چه دعوی خاك را باعالم پاك

وخدای مهربانست بندگان خود که مبالغه میکند در تحذیر ایشان (۳۰) بگو ای محمد اگر هستید شما ای یهود ونصاری که‌لاف **نحن ابناء الله‌واحبائه** درعالم افکنده‌اید و دعوی میکنید که دوست میدارید خدایرا پس پیروی کنید مرا تا خدای شما را دوست دارد و بیامرزد گناهان شما را و خدای آمرزنده است گناهان کسانی راکه بر

متابعت من راسخ باشند ، مهربان است بر ایشان برحمت خاصه ، یا خطاب بقریش است که میگفتند ما بتان را برای خدا دوست میداریم و به شفاعت ایشان نزدیك خدای آسمان امید واریم ایشان را گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب اورا فرونگذارید (۳۱) بگو فرمان برید خدایرا در اوامر و نواهی و پیغمبر اورا در احکام شرع پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدای و رسول پس بدرستیکه خدای دوست نمیدارد کافران را (وضع مظهر درموقع مضمر دلالت برآن میکند که تولی از طاعت خدای و رسول کفراست) (۳۲) بدرستی که خدای برگزید آدم راکه پدر بشر است بتعلیم‌اسماء وسجدهٔ ملایکه وابوت انبیاء و اصفیاء ونوح را بطول عمر وترتیب سفینه ونسخ شریعت متقدمه ونفس ابراهیم را بخلت ونجات از آتش نمرود وامامت آدمیان و بنای خانه کعبه و آل عمرانرا که موسی و هارون بودندبرسالت وتکلیم برعالمیان‌زمان ایشان(گفته‌اند ابن‌عمران پدر مریم است و آل او مریم و عیسی بوده‌اند که خدای تعالی ایشان را برگزیده مریم را بقدس و طهارت وعیسی را بکتاب ورسالت) (۳۳) و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبرانرا برخی از ایشان از برخی زیاده‌شد مراد اولاد پسندیده‌اند از آبای برگزیده وخدای شنوا است مر اقوال باطلهٔ یهود را که گفته‌اند « نحن ابناء الله و احبائه » یا مزخرفات نصاری را که نبیرهٔ عمران‌را « ابن الله » گفتند ، دانا است باغراض فاسدهٔ ایشان از این مقالات ، آورده‌اند که عمران نیك مردی بود از اولاد سلیمان زنی داشت حنه نام که خواهر اودر نکاح زکریا بود وقتی به بیت‌المقدس رسیده بود در حالت توجه عباد آنچه خوش داشت در خاطرش گذشت که چه بودی که مرا فرزندی بودی و آنجا فرستادمی چون آبستن شد نذر کرد که اورا مجرد گرداند برای‌خدای تعالی چون بزاد دختری بود غمناك شد حق تعالی بر شکستگی دل او ترحم فرمود و دخترش که مریم بود بعوض پسر قبول فرمود این است که حق از حکایت او میفرماید (۳٤) یادکن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت ماقود بود در وقتی که حامله شد ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم برای توآنچه در شکم من

است آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تاخاص‌ترا برستد و خدمت مسجد قدس را بزرك میداشتند وفرزندان‌را برای آن‌کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذر ها فریضه بود بعداز نذر حنه شوهر او عمران گفت ویحك این چیست که کردی شاید در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بزبان‌حنه جاری شدکه پس قبول کن‌خدایا ازمن‌آنچه نذرکردم‌بدرستی که تو شنوائی سخنی راکه در باب نذرگفتم ، دانائی بقصد من در این نذر که جز رضای تو نخواستم (۳۵) پس آن هنگام که بنهاد بارخود را (ضمیر عایداست به نسمه یا نذیره) گفت برسبیل اعتذار و تحیر ای پروردگار من بدرستی که بنهادم آن بار فرزند ماده و خدای داناتر است به‌آنچه بار بنهادم (حفص وضعت خواند یعنی‌خدای داناتر بوده به‌آنچه حنه وضع کرد وبقرائت بکر این جمله مقوله قول حنه است وبقرائت حفص مستانفه من‌قول‌الله) گفت حنه که نیست‌فرزند که من طلب کردم برای خدمت‌کنیسه همچون فرزند ماده‌که بمن‌دادهٔ و بدرستی‌که من نام نهاده‌ام او را مریم ومعنی این لفظ بزبان ایشان **امت‌الله** است یعنی کنیزك خدای و بدرستی که من در پناه می‌آورم او را بحضرت تو وفرزندان اورا از وسوسهٔ دیو سرکش رانده شده یا از مس او ببرکت دعای حنه بروزگار مریم وعیسی رسیده ازمس شیطان محفوظ و محروس ماندند و در حدیث آمده‌که هیچ مولودی نباشد الاکه شیطان اورا مس‌کند در وقت ولادت تاآن فرزند فریاد برکشد ازمس شیطان الامریم وپسر اوکه ازاینصورت محروس بودند (۳۶)پس‌فرا پذیرفت‌مریم‌را پروردگار اوبپذیرفتن نیکوجهت خدمت خانه و برویاند اورا یعنی نشو و نما داد نشو و نمائی نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح وعصمت وسداد و معرفت‌که چون به نه‌سالگی رسید بانواع عبادت برهمه اخیار غالب شد وگویند بربرورش حسن تخلق اوبودباخلاق ربانی‌القصه مادر اورا بعد از ولادت به بیت‌المقدس آورده سدنه‌واحبارراگفت «خذوا دونکم هذه‌النذره» فراگیریداین‌نذرکرده شده‌را که ازخدای‌است بزرگان بقبول‌وی رغبت نمودند ومیان ایشان‌اختلاف افتاد تا وقتیکه قرعه زدند برآن وجه قلمهای خودرا که بدان کتابت

تورات میکردند بکنار نهر اردن برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هرکس که برسرآب‌آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بر روی آب آمد وکفالت مریم برزکریا مقرر شد و فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا وزکریا علیه‌السلام او را بخانه برده جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت اورا بمسجد آورده غرفه که بنردبان صعود برآن میسر نشدی برای او ترتیب داد وهرگاه‌که زکریا ازتعهد حال او فارغ شدی ودرغرفه بقفل محکم بسته کلید با خود داشتی و درحفاظت وحراست اوباقصی الغایت کوشش نمودی تا مریم بزرك شد وانوار ولایت برصفحات‌احوال او لایح گشت ، هرگاه‌که درآمدی برمریم زکریا غرفهٔ‌که مریم آنجا می بود میافت نزدیك او روزی که آن میوه تابستانی بود در میان زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت این صورت معاینه دید ، گفت ای مریم ارکجا است ترا این میوهٔ تابستانی در غیر وقت او گفت مریم این رزق که می‌بینی از نزدیك خدا است بدرستی که روزی میدهد هرکرا میخواهد بیشمار از جهت کثرت یا غیر استحقاق مرزوق(۳۷) در آنوقت که زکریا ثمرهٔ تازه دید درغیر هنگام طمعش افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در همان محراب بخواندزکریا پروردگار خودرا ، گفت‌ای پروردگار من‌ببخش مرا از نزدیك خود فرزندی پاك ازآلایش گناه بدرستی‌که تو ازکرم شنوندهٔ دعائی یعنی اجابت کنندهٔ آنی (۳۸) پس ندا کردند او را فرشتگان وگویند همین‌جبرئیل بوده بجهة تعظیم او را جمع یادکرده و حال آنکه زکریا علیه‌السلام ایستاده بود نماز میگزارد در محراب‌مریم یا در محرابیکه داشت بدرستی که خدا مژده میدهد ترا بفرزندیکه نام او یحیی است ومعنی یحیی آنست‌که نام پدر بدو زنده باشد یا دین پدر بدو زندگی یافت در حالتی که این فرزند باور کننده باشد و ایمان آورنده بعیسی که او کلمه است از نزدیك خداوند تعالی ، آورنده‌اند که اول کسی که‌بعیسی علیه‌السلام ایمان آورد

یحیی بود علی نبینا وعلیه‌السلام ودیگر صفت یحیی این‌است که‌ومهتری بحلم و علم وتقوی که شرایط سیادت است آراسته وباز ایستاده اززنان یا خود را باز دارنده از لهو ولعب و پیغمبری نازل شده از شایسته حالان یعنی زکریا و آباء او وصالح آن باشد که حقوق خالق‌وخلایق بر وجهی ادا کند که باید و شاید وچون زکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند (۳۹) گفت ای پروردگار من از کجا باشد مرا پسری و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرك سالی و زن من یعنی ایشاع (واو خواهر مادر مریم بوده) نازاینده است آیا ما را جوان میسازی یا در همین پیری فرزندی میدهی گفت خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای همچنین بر همین حال که هستید از پیری خدای میکند آنچه میخواهد بروفق عادت وخلاف آن (۴۰) گفت زکریا ای‌بروردگر من ظاهر گردان برای من نشانهٔ که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند گفت جبرئیل که خدای میگوید نشانهٔ تو آنست که سخن نگوئی یعنی قادر نباشی برسخن گفتن با مردمان سه شبانه روز مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا بر زمین نویسی ویاد کن پروردگار خود را بسیار و تسبیح گوی او را در شبانگاه وبامداد (وباقی قصهٔ زکریا در سورهٔ مریم خواهد آمد انشاء الله تعالی) (۴۱) و یاد کن آن زمانی راکه گفت جبرئیل یا جمعی‌ازملائکه به‌مشافهه گفتند ای‌برستار خدای بدرستی که خدای ترا برگزید برای طاعت وعبادت یاقبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد ترا بعصمت ویاك ساخت ترا از لوث شرك یا از قاذورانی که نساء را باشد چون حیض و نفاس یا ازخصال ذمیمه و عادات قبیحه (۱) تکرار از برای تاکید است یعنی و بیشبهه ترا برگزید بر زنان آدمیان یا اینکه ترا بی شوهر فرزند دهد و بنفخهٔ جبرئیل مخصوص گرداند (۴۲) ای مریم فرمان برداری کن برآفریننده وپرورندهٔ خودرا وسجده کن خدای را و رکوع آر بارکوع آرندگان (مریم‌را حکم بود که نماز با جماعت بگذارد با احبار بیت‌المقدس)(۴۳) اینها که ذکر کرده شد در این آیت یا از احادیث مریم وزکریا ویحیی

(۱) واصطفیك دربارهٔ دوم برای تأکید استعمال شده است

از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار اعجاز توای محمدعلیه‌السلام وحی میکنم وبزبان جبرئیل ترا میفرستیم ونبودی توای محمد نزدیك احبار بیت‌المقدس آنسکانیکه انداختند ازبرای قرعه قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تابدانند که کدام است از ایشان که بانند آن شود بتعهد مریم و نبودی تو نزدیك ایشان آنوقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم (٤٤) دیگر یادکن آنرا که گفتند فرشتگان واصح آنستکه جبرئیل علیه‌السلام گفت ای مریم بدرستی که خدای مژده‌میدهد ترا بکلمهٔ از او (مراد حضرت عیسی علیه‌السلام است واورا کلمه از آن گفت که بکلمه کن حاصل‌شد بی‌پدر واگرچه هرمخلوقی از بنی‌آدم بواسطهٔ این‌کلمه آفریده شده است اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود است درحق عیسی لاجرم اضافت حدوث او بکلمهٔ اکمل و اتم تواند بود) نام آن کلمه مسیح (لقب است و عیسی اسم تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوئیم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است علیه السلام و علی جمیع‌الانبیاء والمرسلین . مسیح بعبری امشحا باشد یعنی مبارك) روشناس و تمام قدر در دنیا بطاعت‌یابه‌نبوت یا بمحافظت یا بمخلوق‌شدن بی‌پدر یا برفع اسمان یابنصرت دین‌محمدی در آخرالزمان یا بقتل دجال و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجه واز نزدیك گردانیده شدگان است بکرامت خدای (۴۵) و سخن میگوید این‌فرزند با مردمان در کنارتو که بجای مهد باشد اورا ودر زمان صغر بوقتی که شایسته گهواره بود و سخن گوید این فرزند با مردمان دروقتیکه کهل باشد یعنی دوموی وکلام او در مهد معجز بود ودر کهولت دعوت وازانبیا شایسته است (٤٦) گفت مریم ازروی استفهام یا بطریق استعظاکه ای پروردگار من از کجا و برچه وجه باشد مرا فرزندی وحال آنکه مرا مس نکرده است هیچ بشری و این خارج است ازعادت که بی‌شوهر از زنی فرزند آید گفت جبرئیل برهمین‌حال که تو هستی بی‌مساس بشری خدای می‌آفریند آنچه میخواهد چون خدای حکم کند کاری‌را پس جز این نیست که گوید مرآن چیز را که معلوم او است بباش پس‌بباشد . گفته‌اند کن اخبار است از سرعت تکون اشیاء بتکوین‌اویعنی هست کردن خلق بر اودشوار نیست چنانچه

قادر است برخلق اشیاء وباسباب ومواد همچنان قدرت دارد برآفریدن اشیاء بی‌سببی و مادهٔ

بیت

آنکه از وی بدید گشت سبب بی سبب آفرینش چه عجب
قدرتی راکه عجز نیست درآن هست از این نوع کارها آسان

(۴۷) و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستادهٔ پیش از آن چون صحف شیث و ابراهیم علیه السلام و جز آن ، و علم‌حلال و حرام که حکمت شریعت است و تعلیم دهند او را تورات و انجیل (تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است) (۴۸) و گرداند اورا فرستاده بحق بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی به ایشان با آنکه من بتحقیق آمدم بشما بعلامتی از نزد پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت من است و مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج آیت ذکر میکند اول : بدرستیکه من میسازم و تصویر میکنم برای شما از گل مانند شکل مرغی پس میدمم نفس‌خود را در آن مرغ از گل ساخته پس میگردد آن گل مصور مرغی زنده و پرواز کننده بامر خدای یا بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر دست گرفته نفس در او میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان بپرواز میآمد وگفته اند که در نظر مردم میپرید و چون از نظر خلق غائب میشد مرده بر زمین میافتاد . دوم : و بری میگردانم نابینای مادر زاد را ازعلت او علامت سوم : و پاك میسازم شخصی راکه بعلت برص مبتلا باشد از مرض او علامت چهارم : وزنده میکنم مردگانرا (۱) بفرمان‌خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیاء ازمخلوق صورت نه بندد ومفسران برآنند که عیسی علیه السلام چهار مرده زنده کرد یکی ازایشان سام بن نوح علیه السلام بودکه قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود . علامت پنجم : و خبرمیدهم شما را به‌آنچه شما میخورید و آنچه ذخیره میکنید در خانهای شما

(۱) « باذن الله » تکرار این کلمه ازجهت دفع توهم الوهیت است

مشهور آنستکه در مکتب با کودکان گفتی که آباء و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند و ایشان بخانه‌آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی ، بدرستیکه در این پنج معجزه هر آینه علامتی است ، شما را دلالتی بر صدق مدعای من اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزه است یا ایمان‌آورندگان که من پیغمبرم (۴۹) و آمده ام بشما باور دارندهٔ آن چیز را که پیش از من بوده و آن کتاب موسی علیه السلام است و من‌تقریر کنندهٔ شبهات آنم و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم برشما برخی از آنها که در شریعت موسی علیه السلام حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم روز شنبه بردارم وآمده‌ام بشما بنشانی ازپروردگار شما مراد معجزات و دلائل است و ایرادآیت بلفظ واحداً تنبیه است بر آنکه همه در دلالت‌حکم یك آیت دارند پس ترسید از خدای در مخالفت امر من و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق (۵۰) بتحقیق که خدای پروردگار من و آفریدگار شما است پس بپرستید اورا اینست راه راست و رساننده به منزل مقصود (۵۱) پس آن هنگام که دریافت عیسی از یهود کامهٔ که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع بود در مشاورت برقتل وی چون عیسی علیه السلام آغاز دعوت کرد یهودان بقصد وی برخاستند عیسی علیه السلام فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و برلب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی علیه السلام با ایشان گفت بیائید تا بهتر از این صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیائید تا دام توجه در لجهٔ توحید افکنید اگر اینجا شکار ماهی میکنید آنجا شکار ارنا الاشیاء کماهی بکنید در « معالم » (۱)

(۱) معالم التنزیل ـ مؤلف این‌تفسیر ابومحمد حسین بن‌مسعودبن محمد معروف به فراء بغوی است ـ فراء بغوی درسال ۵۱۰ یا ۵۱۶ درگذشت . ابن خلکان بتفصیل شرح حال اورا نگاشته است . فراء غیر از معالم کتب دیگری گرد آورده که از آنجمله است :
تهذیب درفقه ـ شرح السنه در حدیث ـ مصابیح ـ جمع بین اخبار صحیح مسلم و بخاری ـ ابن خلکان گوید وی بسال ۵۱۰ در مرو روز درگذشته وجنب استاد خویش‌قاضی حسین‌بن محمد در مقبره طالقانی بخاك سپرده شد و بروایتی در ۵۱۶ فوت کرد (ابن خلکان ص۱۴۵ ج ۱)

آورده که‌عیسی‌علیه السلام گفته‌بیائید تامردمانراصید کنیم گفتندتو کیستی؟ گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعداز آن گفت عیسی کیانند از شما یاران من‌درکار خدای تا وقتیکه نصرت الهی در رسد گفتند حواریون یعنی این جماعت صیادان و گـوینـد حواریان گازران و رنك ریزان بودند و معنی حواری خاصه وبرگزیده باشد این خواصکان در جواب عیسی علیه السلام فرمودند که ما یاران خدائیم یعنی نصرت کنندگان دین وی بگرویده ایم بخدای و تو ای عیسی گواه باش بانکه ماگردن نهادگانیم دین خدای را پس آغازدعا کردند (۵۲) ای پروردگار ما ایمان آورده ایم به آنچه فرو فرستادهٔ یعنی انجیل و پیروی کردیم فرستادهٔ ترا یعنی عیسی علیه السلام پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم درجریدهٔ احسان قدیم با آنهاکه گواهانند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و گـفته اند کتابت بمعنی جمع است و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار علیه السلام ومعنی دعای حواریان این بودکه خدایا جمع کن میان ما و امت محمد علیه الصلوة و السلام که به برکت آن حضرت از همه امتان اکمل اند و افضل و بحکم نحن الاخرون السابقون حلوای آخرین و نمك اول

نظم

ای ختم پیمبران مرسل حلوای پسین و ملح آخر

(۵۳) ومکر کردند آنکسانیکه عیسی علیه‌السلام از ایشان احساس کفر کرده بود بر آن وجه‌که جمعی را بر انگیختند که هرجا که عیسی علیه‌السلام را به بینند بغتة بکشند واصح آنستکه بانواع حیل عیسی‌علیه‌السلام را بدست آوردند و درخانهٔ محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی علیه السلام را بیرون آرد حق سبحانه تعالی در آنشب عیسی علیه السلام را به آسمان برده بود و همینکه یهودا در آن خانه در آمد عیسی را ندید و حق سبحانه شبه عیسی

علیه السلام بر او افکند چون بیرون آمد خواست که بگوید عیسی‌در اینجا نیست در وی آویختند و هرچند استغاثه کرد که من فلان کسم بجائی نرسید وبردارش بر آویخته تیر باران کردند اینست که خدایتعالی فرمود که ایشان مکر کردند و خدای جزای مکر بدیشان رسانید تا یار خود را بخواری تمام بکشتند ، و خدای بهترین مکافت دهندگان است اهل مکـر را (۵۴) یادکن آنرا کـه گـفت خدای ای عیسی بدرستیکه من فرا گیرندهٔ توام از دنیا و بردارندهٔ توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود و پاك کننده و نجات دهندهٔ توام از قصد و مکر آن کسانیکه کافرشدند بتو ، و گردانندهٔ آن کسانیم که متابعت تو کردند یعنی مؤمنان ازامت تو بالای آنانکه کافرشدند بتو یعنی‌یهود و این فوقیت بدان بود که نصارا غلبه کردند بریهود بحجت وبرهان در اثبات رسالت عیسی علیه‌السلام یا غالب شدند برایشان بشمشیربواسطهٔ معاونت قیاصره و بیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود تا روز رستخیز ، پس بسوی من است باز گشت همه شما یعنی عیسی ومتابعان و منکران او پس‌حکم‌کنم براستی میان شما درآن چیزکه شماهستید دروی اختلاف میکنید . یهود موسی علیه السلام را تصدیق میکنند و عیسی و محمد را منکرند و نصاری عیسی و موسی را تصدیق می‌کنند و به **محمد علیه الصلوة و السلام** نمیگرو نـد و بثالث ثلاثهٔ قائل میشوند و مؤمنان میگویند **الله تعالی** یکی است و موسی وعیسی و محمد فرستادگان اویند بحق پس خدایتعالی فرمودکه بنسبت این طوایف حکم کنم (۵۵) پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری پس‌عذاب کنم ایشانرا عذاب سخت دراین سرای بقتل وپس و لزوم جریه و خواری و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ و نیست مراین کافران را از یاران و نصرت دهندگـان در منع عذاب از ایشان (۵۶) و اما آن کسانیکه ایمان آوردند یعنی امت محمد علیه الصلوة والسلام وعمل صالح کردند پس ما بتمام بدهیم ایشان را (وحفص‌بوفیهم خواند یعنی خدای بدهد) مزد های ایشان در دنیا به نیکنامی ودرعقبی بدرست کامی و خدای دوست نمیدارد ستمکاران‌را

(۵۷) این کلام که مذکور شد در قصص انبیا میخوانیم آنرا بر تو و آن از علامات نبوت و دلالات رسالت است و از یاد کردیست محکم از تطرق خلل وتعرض زلل یعنی قرآن ـ آورده اند که بعداز بیان قصهٔ عیسی علیه السلام نصارای نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد توچرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی براو مینهی خواجهٔ عالم علیه السلام فرمود عیاذاً بالله که نام عبد الله مرعیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستادهٔ خدای وکلمه ایست القا کرده به بتول عذراء ایشانرا آتش غضب بر افروخت و گفتند هیچ آفریدهٔ دیده باشد از انسان که بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد : (۵۸) تحقیق صفت عیسی و شان غریب او نزدیك خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیافریند چون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه اورا **ابن الله** میگوئید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه اورا پسرخدای میخوانید و گفته اند مماثلت مشارکت است دربعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم است در احدالطرفین که عدم اب است یا درآنکه موجودی است خارج ازعادت مستمره و **امام قیشری** قدس سره (۱) میفرماید که تخصیص کرد وهردو را بتطهیر روح ایشان از مرور برممراصلاب و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هردو پیغمبر است محض قدرت بروجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند بیافرید خدای قالب او را از خاك پس گفت مرآن قالب مصور مستوی را که بحکم من بباش زنده بروح پس به بود تنبیه میفرماید که خاك را گفتم آدم باش و باد را گفتم عیسی باش (۵۹) این خبر که از عیسی گفته شد درست و راست است و پیغامی است رسیده از پروردگار تو به تو پس مباش از شك آرندگان ومراد تاکید است بر زیادتی تعیین وثبات برآن واصح آنستکه ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر علیه السلام است اما مقصود بخطاب امت آنحضرت اند یعنی ای مؤمنان شما مباشید از آن جماعت که شك دارند درآنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتید چون نصاری که درظلمت ظن و تخمین مانده اند و لمعهٔ نور

(۱) رجوع شود به ص۶۹

این تمثیل را مشاهده نکردند

بیت

ز اسرار یقین حرفی نخواندند بزندان گمان محبوس ماندند
بدینسان گشت ظاهر آفتابی به پیش دیدهٔ ایشان حجابی
چه بیند چشم نابینا زخورشید چه داند دیو سرکش جام جمشید

(۶۰) پس هرکه خصومت کند با تو و مجادله نماید در باب عیسی پس از آنکه بتو آمد از دانش عیسی که بنده و رسول است پس بگوی ایشانرا که بیائید تا ازبرای مباهله بخوانیم پسران ماوپسران شما را و زنان خود وزنان ایشان را و نزدیکان ما و نزدیکان شما پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر پس بکنیم لعنت خدای را بردرغگویان یعنی نفرین کنیم براهل کذب چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و فد نجران را طلبیده گفت هرچند در حجت ما میافزائیم در عناد ومنازعت میافزائید اکنون بیائید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب وحق از باطل ممتاز گردد ونصاری بدان صورت راضی شده زمان ومکان مقرر ساختند و روزی دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم حسین را رضی الله عنه برداشته و دست حسن (رض) گرفته و فاطمه زهرا از عقب وعلی کرم الله وجهه بعد از او روان شدند وخواجه با ایشان فرمود که چون من دعا گویم شما آمین گوئید از آنجانب ترسایان بعد از تاملات فراوان ازمباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با اینهمه در برابر پیغمبر صف برکشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید عالم را باهل بیت بدید فریاد برکشید که ای یاران از مباهلهٔ این بزرگواران بپرهیزید بخدای که من روبهای ایشانرا می بینم که اگر از خدای تعالی درخواهند کوهها را از موضع آن زایل گرداننده بیقین می بینم که اگر بایشان مباهله کنید یك ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند برآنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند بر این منوال صلح نامه نوشته بمنازل خود رفتند وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر

وفد نجران بامن مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ گردانیده آتش برایشان فروریختی وجملهٔ اهل نجران تاعصافیر درسقفهای ایشان هلاك شدندی[۱] (۶۱) بدرستیکه این قصه‌ها که مذکورشد هرآینه آنست خبر راست و درست ونیست هیچ معبودی سزای پرستش مگر الله که استحقاق عبودیت اورا ثابت است و بتحقیق که خدای‌تعالی اوست، غالب و قوی و محکم‌کار (۶۲) پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند پس بدرستیکه خدای بفساد تباه کاران (وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از

[۱] « فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم ونساءنا و نساءکم و انفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین »

قدر مشترك بین روایات عامه وخاصه در خصوص این آیه (آیه مباهله) اینستکه حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله وآله وسلم ،ولای‌متقیان علی وفاطمه وحسن وحسین را برای مباهله بانصارای نجران برگزید وبطوریکه کاشفی فرموده است ترسایان نجران ازمباهله پشیمان‌شده تن بجزیت در دادند .

در اینجا مقصود ما اینستکه دراین آیه لفظ نساء نا اطلاق بفاطمه فقط و انفسنا اطلاق بعلی‌علیه‌السلام تنها شده‌است ـ ابن یتیمه که یکی ازبزرگان علمای عامه‌است میگوید در این آیه کلمه انفسنا مقابل‌قرابت وقومیت استعمال‌شده است . وی‌خواسته‌است شاید غفلت یا مغلطهٔ بنماید ولی بانی راکه خداگشاده است کسی نمیتواند آنرا مسدود کند وعاقبت خود معترف شده است که غرض از انفسنا علی علیه السلام است و چنین گوید که چون عباس عم پیغمبر از سابقین نبود وهم بنی اعمام پیغمبر هیچکدام باندازهٔ که علی بانحضرت نزدیك بوده‌است نزدیك بانحضرت نبوده‌اند ناچار انفسنا بعلی فقط اطلاق شده است .

مرحوم شیخ محمد عبده در خصوص این آیه انصاف را از دست داده و گفته است اینکه گفته اند کلمه نساءنا بفاطمه و انفسنا بعلی‌فقط اطلاق میشود مصدر این روایات شیعیان ودوستداران آل‌علی بوده‌اند ومقاصد این‌دسته معلوم وباندازهٔ درتبلیغ این روایات کوشاشدند

طریق توحید) .

بیت

هرکه براین ره نرفت راه بجائی نبرد
هرکه از این رخ بتافت روی رهائی ندید

(۶۳) بگو ای اهل کتاب خطاب باترسایان است . قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز در این خطاب داخلند ومضمون خطاب اینست که بیائید بسوی سخن راست که برابر است میان ما و شما یعنی کلمهٔ که مردم باید درآن یکسان باشند واینجا کلمه سه چیز است که یکی

که باهل‌سنت این‌روایات رسید وآنها این‌روایات‌رانیز درکتاب‌حدیث و درصحاح خویشتن ضبط نمودند ولیکن نتوانستند درست مقصدخودرا با آیه منطبق نمایند زیرا لفظ « نساءنا » را هیچ عربی بر دختر . تنها اطلاق نمیکند مخصوصاً اگر دارای زوجاتی باشد وازاین دورتر اینکه کلمه « انفسنا » را حمل برعلی فقط نمایند

در جواب این اشکالات بی مورد مرحوم عبده صاحب تفسیر « آلاء الرحمن » جواب دندان‌شکنی داده است که ذیلا بیان‌میشود :

در قرآن کریم آیاتی چند یافته میشود که لفظ نساء بغیر زن (مراد زوجه است) اطلاق شده‌است درجائیکه میفرماید : « فان کن نساء فوق اثنتین » ـ « وللنساء نصیب » ـ « ویستحیون نسائکم » ـ « و اخواتهن او نسائهن » و موارد دیگری که اینجا ذکرشان باعث تطویل کلام میشود در قرآن کریم لفظ نساء برغیرزوجات هم اطلاق شده‌است و بعلاوه باتفاق فریقین غیر از علی و فاطمه وحسن و حسین همراه پیغمبر نه زنی بوده است ونه مرد دیگری که بر او اطلاق نساء ونفس بشود واگر این روایات از ناحیهٔ شیعیان بدست‌آمده‌باشد باید اهل‌سنت بگویند که کتب ما اعتباری ندارد چه علمای‌عامه این مطلب را درکتب خویش ذکر نموده اند ومنکرین این روایات ناگزیر باید بیخ وبنیان کتب‌خویش را بزنند ودیگر اساسی برای‌آنها باقی نمیماند واین بنص قرآن‌و اتفاق‌شیعه واهل سنت کالشمس‌رادالضحی است. (اشخاصیکه‌بخواهند بتفصیل تمام شرح این آیه را ببینند مراجعه‌کنند بتفسیرآلاء الرحمن جزء اول چاپ صیدا سال ۱۳۵۲ هـ ص ۲۸۹—۲۹۴) .

آنکه نپرستیم مگر خدایرا (تعریض یهود ونصاری است در عبادت عزیر وعیسی) و دوم آنکه شرك نیاوریم بخدای چیزی را و شرك این هر دوگروه ظاهر است و سیم آنکه بر انگیزد بعضی از بعضی دیگر را خدایان جز خدای تعالی (اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت اثر حلول لاهوتیه در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم) پس اگر برگردند اهل کتاب از این کلمهٔ عدل پس بگوئید شما ای پیغمبر و اصحاب بر ایشان را که گواه باشید بانکه ما مسلمانانیم (٦٤) ای یهود ونصاری چرا شماهردو گروه مخاصمه میکنید دردین ابراهیم، مدعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بود و ترسایان میگفتند که نصرانی بوده حق تعالی فرموده که چرا در دین او مجادله مینمائید و اورا جهود وترسا میخوانید و حال آنکه فرستاده نشد تورات که یهود بر شریعت او عمل میکنند و نه انجیل که نصاری حکم اورا گردن دارند مگر بعد از زمان ابراهیم ومقررات که ابراهیم بیش ازموسی بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد آیا درنمی‌یابید وتعقل سخن خودنمیکنید(٦٥)[١] تنبیه میکند که گوش دارید که شمائید آن گروه که خصومت کردید و محبت آورید درآنچیزی که مر شما را بان دانشی هست یعنی نعت محمد را صلی‌الله علیه وسلم که در تورات وانجیل خوانده بودید و آنرا تغییر دادید پس چرا حجت میاورید در آنچیزی که نیست شما را بان چیز دانشی یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که یهودی بود یا نصرانی وخدای میداند که ابراهیم بردین هیچیك از شما نبوده و شما نمیدانید حقیقت حال او را (٦٦) نبود ابراهیم جهود ونه ترسا ولیکن بود پاك و موحد و منحرف از عقاید ردیه ، مخلص و تسلیم کننده و نبود از شرك آرندگان (تعریض اهل کتاب است که مشرك شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر) (٦٧) بدرستیکه سزاوار ترین مردمان بدین ابراهیم هر آینه آنکسانند که پیروی کردند او را در

(١) مقصوداز تنبیه میکند «هاانتم» میباشد

زمان او ، ودیگر این پیغمبر که برملت اوست وآنانکه ایمان آورده‌اند بدین پیغمبر . جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله برآمده گفتند که ما بتعظیم ملت ابراهیم سزاوار تریم که او یهودی ونصرانی بوده و محمد را صلی‌الله علیه وسلم حسد بر آن داشت که خود را بملت ابراهیم منسوب سازد این آیه در رد ایشان نازل شد و اصح آنستکه بروفق قول نجاشی فرود آمده دروقتی که **جعفربن ابی‌طالب** با جمعی از مسلمانان از مکه به « حبشه » هجرت کرده بودند وقریش عمروبن عاص وعبدالله بن ربیعه را باهدایا پیش نجاشی فرستادند تا مسلمانانرا بدست ایشان باز دهد

القصه مجلس ساختند و جعفر باعمرو وعبدالله مناظره کرده و ایشانرا ملزم ساخت ونجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد ونجاشی وتابعان او و اساقفهٔ (١) ایشان دراستماع قرآن رقت ورزیدند ، نجاشی جعفر وقوم اورا گفت مترسید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابراهیم، عمرو عاص گفت حزب ابراهیم کیانند ؟

نجاشی گفت این گروه که می‌بینی واین پیغمبریکه ایشان ازنزد وی آمده‌اند ، عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بود و ما بوی سزاوار تریم ، حق تعالی موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیه در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر بابراهیم حضرت پیغمبرست و اصحاب او ، و خدای دوست مؤمنان[١] و سازندهٔ کار ایشانست (٦٨) آرزو میبرند گروهی از یهود آنچه شما را گمراه گرداند وخطاب با **حذیفه وعمار**است که یهود ایشانرابدین خود دعوت میکردند چنانچه درسوره بقره گذشت ومیخواستند ایشانرا ازراه راست بیفکنند ، وگمراه نمیسازند مگرنفسهای خودرا چه وبال اضلال بدیشان عایدست ، ونمیدانند که آن زیان بخود میرسانند (٦٩)ای گروه یهود ونصاری چرا کافر میشوید بقرآن یا بنعت محمد وحال آنکه شما گواهی میدهید که تورات وانجیل حق است ونعت او در هر دوکتاب هست (٧٠) ای گروه یهود چرا برمیامیزید راستی را بکجی وناراستی

(١) نسخه مروی بجای «اساقفه» بغلط اسامعه ضبط کرده است وهم نخسهٔ چاپی اساقفه را اساقفه نوشته است .

یاخلط میکنید تورات را بمزخرفات خود یامبپوشید اقراری را که قبل از بعثت پیغمبر آخرالزمان داشتید بانکاری که بعد از آن دارید ، و چرا می‌پوشید سخن راست راکه وصف حضرت **مصطفی** است صلی‌الله علیه وسلم ، وحال آنستکه شما میدانید که آن حق است یا میدانید که آنرا ازحسد میپوشید وبعناد در اخفای آن می کوشید ، وگفته‌اند[۶۹] میپوشید و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چه چراغی که افروخته عنایت الهی است بدم هر سرد نفسی منطفی نمی گردد .

والله ختم نوره

بیت

لشکر باد اگر جهان گیرد شمع خورشید از آن نمیمیرد

(۷۱) وگفتند گروهی ازیهود و ایشان دوازده تن بودند از « خیبر » و « عرینه » اتفاق کردند که دراول روز بدین محمد صلی‌الله علیه وسلم درآیند از روی مکر وحیله وآخر روز چنان فرا نمایند که ما درکتاب خویش تأمل کردیم وباعلماء واحبار مجادلهٔ بسیار نمودیم بطلان دین وفساد آئین شما برما روشن شد ونشانهای نبی موعوددر پیغمبر شما موجود نیست بمکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند وگویند اینها اهل کتابند چنین سخن ازروی گزاف نخواهند گفت وباوجود علم وانصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که‌از طریق تصدیق محمد علیه‌الصلوة والسلام منحرف شده بدین مادر آیند حق‌سبحانه مؤمنان را از این مکر آگاهی داد وآیت فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی دوازده‌تن که گفته شد ، ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدان چیزی که فرو فرستاده شده است بر مؤمنان یعنی قرآن در اول روز وکافر شوید وانکار کنید در آخر روز بدان چیزیکه در اول روز اقرار کرده‌اید ، شاید که‌مؤمنان بسبب انکار شما بعد اقرار در شك افتاده بازگردند از دین خود و چون خیبریان دیدند که زرق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که : (۷۲) وتصدیق مکنید مگر آنکس راکه پیروی کنددین شما راکه یهودیت است ، بگو ایشانرا بدرستیکه دین حق دین خدای

است یعنی دین اسلام . این جمله معترضه بود در میان سخن یهود رد قول ایشانرا پس باز تتمهٔ کلام ایشانرا بیان میکند که تصدیق مکنید جز همدینان خود را و باور مدارید آنکه داده باشند هیچکس را مانند آنچه شمارا داده‌اند از علم وفضل وحکمت ، واین را نیزباور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمه کنند نزد پروردگار شما زیرا که دین شما درست‌تر است و حجت شما قوی تر و محکمتر ، بگو بدرستیکه برتری وبهتری یاافزونی درعلم وحکمت بدست‌قضای‌تصرف‌خداونداست، میدهد آنرا که میخواهد وخدای بسیار رحمت‌است ، دانا باهل استحقاق در اعطای فضل (۷۳) خاص میگرداند باسلام یا قرآن یا نبوت هرکرا میخواهد ومیداند که استحقاق آن دارد ، وخدای خداوند فضل بزرگ است برمؤمنان (۷۴) و از اهل کتاب کسی باشد که آنرا امین سازی بهزار و دویست او قیه از مال ، اداکند آن مال را بتو و او **عبدالله بن سلام** بود که یکی از قریش هـزار و دویست او قیه زر بامانت بوی داده بود وابن سلام اورا اداکرد ، و از ایشان کسی باشد اورا امین گـردانی بیك دینار زر ، ادا نکند و باز ندهد بتو مگر آنکه مادام باشی بـر سروی ایستاده بجهت تقاضا و آن فخاص بن عـاز از احبار یهود که یك دینار بدو امانت داده بودند واوخیانت کرد درآن ، این خیانت مربهود را بانستکه گفتند نیست برما در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند گناهی و عقوبتی درآخرت (معتقد یهود آن بود که هرکه تورات نداند امی است و مال امی را برخود حلال میدانستند و دیگـر میگفتند تورات روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم) ، و میگویند دراین سخن برخدای دروغ چه در همه ملل و شرایع بادای امانت حکم رفته است و حال آنستکه ایشان میدانند که خیانت حرام است (۷۵) نه چنانست که اعتقاد کرده‌اید بلکه برشما گرفت هست درخیانت عرب و حکم این است : هرکه وفاکند بعهدی که خدای با او بسته در تورات بادای امـانت و ترك خیانت و بپرهیزد در باب حلال و حرام ، پس بدرستیکه خدای دوست میدارد پرهیزکارانرا (۷۶) بدرستیکه آنانکه میفروشند و بدل میکنند عهدیراکه

با خدای بسته اند و آن ایمان است به **محمد علیه الصلوة والسلام** ، و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی تغییر آن می خورند به بهای اندك و آن صاعی چند جو و گزی چند کرباس بود که از **کعب بن اشرف** ستانده‌اند و نعت پیغمبر را تحریف کرد وبدین افترا پیش عوام سوگند خورده ، آن عهد شکنان و سوگند بدروغ خوردگان هیچ نصیبی نیست مر ایشانرا درآن سرای از ثواب خدای و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل کردند ، و بنظر رحمت بدیشان ننگرد روز رستخیز ، و پاك نسازد ایشانرا از لوث گناه و مر ایشانرا باشد عذابی که الم آن منقطع نگردد (۷۷)

و بدرستیکه از جهودان هرآینه گروهی هستند چون کعب و ابویاسر که از روی ناراستی می بپیچانند زبانهای خود را بخواندن کتابی که نوشته و بربافته احبار ایشان است و آن مفتریات بلغت عبری می خوانند تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند از تورات است وحال آنکه نیست از تورات ، و میگویند آن محرف و مفتری از نزد خدای است ، ونیست آن از نزدیك خدای و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند ، وایشان میدانند که دروغ میگویند (بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی علیه السلام میگفتند که او دعوی الوهیت کرد و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشانرا میفرماید که) : [۷۸] هرگز نبود و نباشد و نیست مر آفریننده را یعنی عیسی بانکه بدهد خدای او را انجیل و فهم آن یا فضل امور و قضیه نبوت و پیغمبری ، پس آنکس گوید مرامت خودرا که باشید شما بندگان یا پرستندگان من جز از خدای ولیکن گوید که باشید راستان در دین واستواران دردانش بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص بیاموزید مر دیگرانرا کتابی که از حق فرود آمده است و بانکه باشید شما که پیوسته بخوانید و درست کنید کتاب را ، از معنی آیت چنان مفهوم میشود که ربانی آنستکه علم را بروش دهد بافاده و استفاده وآنکه محمد بن حنیفه رضی الله عنه در روز دفن عبد الله بن عباس رضی الله عنه فرموده که

«**أت الیوم ربانی هذه الامت** ،وید این قول است و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردانند که قدم بر سر کونین زده‌اند و از کمال توکل غیر حق ملتفت نا شده چهار تکبیر برصفات نفس فریبنده کرده روی توجه از خود برتافته و بدوست آورده‌اند

بیت

ریخته باران عرفان ازسحاب مکرمت شسته نقش حرف غیرازصفحه پندارشان

و در « لطایف قشیریه » آورده که ربانیان دانایان باشند بخدای و بردباران در راه خدای **قائم بالله و فانی ازما سوی الله** شنودن ایشان از حق است وگفتن ایشان باحق با او گویند آنچه از او میشنوند .

(۷۹) و نمیسزد آنرا که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شمارا آنکه فرا گیرند فرشتگان را و پیغمبرانرا خدایان (تخصیص ملك و نبی بجهت آنستکه بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند ویهود ونصاری پیغمبرانرا که عیسی و عزیزند [۱]) ، آیا میفرماید آن پیغمبر شمارا بپوشیدن حق وشرك آوردن بعد از آنکه هستید شما گردن نهادگان مر دین اسلام را (۸۰) ویادکن که چون فراگرفت خدای پیمان وعهد پیغمبران را و امم در اخذ میثاق تابع انبیااند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه ازهمه پیغمبران فرستاده که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد علیه الصلوة والسلام ومضمون میثاق چنین است که هرچه بدهم شما را از کتاب منزله وفهم آن ، پس بیاید بشما فرستادهٔ از نزد من آن محمداست صلی الله علیه وسلم ، باوردارنده مرآن چیزیرا که باشماست از کتاب وحکمت ، هرآینه ایمان آرید بوی ویاری کنید اورا بتن که اگر در زمان شما در آید والا باظهار صفات ونعوت او و امم خود را بیاری او فرمائید ، گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق آیا اقرار کردید وفرا گرفتید ، براینکه گفتم عهد مرا بر وجهی که برآن وفا کنید ؟ گفتند انبیا اقرار کردیم ومیثاق را بذیرفتیم ، گفت خدای

[۱] ولا یامرکم ان تتخذوا الملائکه والنبیین اربابا مراداز تخصیص ملك ونبی دراین آیه دوکلمه ملائکه ونبیین میباشد

گواه باشید بعضی براقرار بعض یا ملایکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا ومنکه خدایم باشما گواهانم بدین اقرار (۸۱) پس هرکه برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول ونصرت کردن وی بعد از این عهد وپیمان ، پس آن گروه معرضان ، ایشان بیرون رفتگانند از دائرهٔ ایمان یا از مقام عهد و پیمان [۸۲] آیا بجز دین خدای میطلبید دین دیگر (وحفص بغیبت خواند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین خدا میطلبند دین دیگر را [۱]) و حال آنکه مر خدای را گردن نهاده است ، هرکه در آسمانهـا است هرکه در زمین است برغبت بنفرت یعنی اگر خواهند واگر نه سر بر خط فرمان او بایدنهاد وگفته‌اند اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت واهل زمین بعضی بطوع وجمعی بکراهت یا انقیاد ماعدای ثقلین بطوع است واز آن ایشان باکراه ، وبسوی او بازگردانیده خواهید شد ای طایعان و ای کارهان [وحفص بغیبت خواند یعنی همهٔ اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد] [۸۳] بگوی **ای محمد صلی الله علیه وسلم** که ایمان آوردیم ما بخدا که یکتا است در ذات وبیهمتا در صفات ؛ و گرویده‌ایم بانچه فروفرستاده‌اند برمایعنی قرآن وبانچه نازل گردانیده‌اند برابراهیم ودو پسر وپیرگان او [وکتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بودند] و بانچه داده‌اند بموسی که تورات است وعیسی و آن انجیل است و بانچه داده‌اند پیغمبران دیگر را [چون شیث و ادریس و داود و شعیب] که کتب برایشان نازل شده بود از نزد پرورگار ایشان ؛ جدائی نمی‌انگنیم میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان میاوریم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری ، و ما مر خداوندرا گردن نهادگانیم در امر ونهی او [۸۴] وهرکه طلب کند جز دین اسلام ومسلمانی دین دیگر را ؛ پس‌پذیرفته نشود آن دین ازاو ؛ و او بواسطهٔ ترك اسلام درآن سرای اززیان زدگان باشد این آیت تهدید جمعی است که طلب غیر دین اسلام‌اند

[۱] آیه شریفه اینست : «افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً وکرهاً والیه یرجعون»

ودر شأن آنهاکه بعد از وصول بشرف اسلام دست ازدامن دین مبین باز دارند و مرتد شوند میفرماید :

(۸۵) چگونه راه نماید خـدای (استفهام است بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای) گروهیرا که کافر شدند بعد ازایمان که آورده بودند وایشان دوازده تن بودندکه از مسلمانی روی برتافته باز بکفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمة بن ابی رق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای وگواهی دادند آنکه فرستاده خدای یعنی **محمد الصلوة والسلام** حق است و قول او صدق ، و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی **قرآن** یا **معجزات پیغمبر** ؛ وخدای راه ننماید گروه ستمکارانرا که وضع کفر کردند در موضع ایمان (۸۶) آن گروه مرتدان پاداش ردت ایشان آنستکه برایشان باشد لعنت‌خدای و آن دوریست از رحمت او و لعنت فرشتگان و آن بیزاری است از ایشان و لعنت همه مؤمنان و آن مذمت کردنست مرایشانرا (۸۷) جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت‌است ؛ سبك گردانیده نشود از ایشان عذاب دوزخ ، و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی (۸۸) مگر آنانکه باز گردند بحضرت ربوبیت از پس آنکه برگشته‌اند ازحق و بصلاح آورند آن چیزیرا که در آنفساد کرده اند ، پس بتحقیق که خداوند تعالی امر زنده توبه کارانست و مهربانست برایشان .

برادر حارث بن سوید این آیه را بدست امینی داده نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیه فرستاده را گفت که من هرگـز از تو دروغی نشنوده‌ام و برادرم نیز برسول خدا افترا نمیکند و رسول نیز دروغ برخدای نمی بندد و خدای از همه راست گـوی تر است پس من چرا ناامید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد بوقت رجـوع همین آیت را برآن یازده تن دیگر خواند و ایشان ازتوبه ابا نموده جواب دادندکه ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد صلی الله علیه و سلم و اعوان و انصار او میبریم اگر مطلوب‌ما حاصل شد فهوالمراد و الا چون خواهیم بدین اسلام بازگردیم وتوبه

ما نیز پذیرفته شود حق سبحانه درشان ایشان آیت فرستاد :

(۸۹) بدرستیکه آنانکه‌کافر شدند بخدا ورسول ازپس گرویدن ایشان ؛ پس زیاده کردند کفر را برکفر یعنی ثبات ورزیدند بر آن یا بایات توبه نیز کافر شدند ؛ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان ، آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاك شدگان در بادیه غدایت (۹۰) بدرستی آنانکه کافر شدند و بمردند و ایشان کافر بودند یعنی بکفر بمردند ، پس قبول کرده نشود از هیچ یکی از ایشان به پری زمین زر و اگر چه فدای دهد همه را یعنی اگر کافری آنمقدار زرکه سطح زمین را ازمشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از او مقبول نخواهد بود ؛ و آنهاکه کافر میرند مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم بیحساب ، و نباشد مرایشانرا هیچکس ازیاری دهندگان درباز داشتن از عذاب از ایشان .

(۹۱) هرگز نیابید نیکوئی را و بدانچه میطلبید از خیرنرسید یا نیابیدبهشت را تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید از آنچه دوست می دارید ازمال که برفقراء تصدق نمائید یاجاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا بطاعت مبذول سازید یادل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یاجان که آنرا در راه رضای حق دربازید یا سر که ازاوناس تعلق بماسوی الله بپردازید وگفته اند که هرکه محبوب خود را نفقه کند دردنیا بمطلوب خود برسد درعقبی وهرکه از سر دنیا بگذرد بقرب حضرت مولی برسد .

بیت

می‌صرف وحدت کسی‌نوش کرد که دنیا و عقبی فراموش کرد

بعد از نزول این آیت ابوطلحهٔ انصاری بجانب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیك من برجاست هرجاکه‌خدای‌حکم کند وضع کن‌وآن باغی بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام گاه‌بگاه بدان درآمدی واز آب وبیوهٔ وی تناول فرمودی پس

در جواب ابوطلحه گفت بخ بخ این مالی است باسود بسیار وحضرت علیه‌الصلوة والسلام آن باغ را در میان اقربای او قسمت فرمود ، و آنچه نفقه میکنید ازچیزی خواه اندك خواه بسیار وخواه ازمحبوبات اموال وخواه ازغیر آن ، پس بدرستی که خدای بدان چیز داناست برحسب نیات شما شما را جزا دهد (۹۲) همهٔ انواع خوردنیها بوده است حلال مرفرزندال یعقوب را . آورده‌اندکه چون آیت فرود آمد که «**فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم**»[۱] یعنی بشومی ظلم ومعصیت جهودان بعضی از طعامهای پاك حلال چون لحوم ماهی وشحوم غنم وبقر وامثال آن برایشان حرام کردیم [۲]. یهود از این سخن اشفته‌شده گفتند اینها ابداً محرم بوده‌است حق سبحانه این قول را تکذیب کرد وفرمود که خوردن همه طعامها بریعقوب واولاد اوحلال بود مگر آنچه حرام کرد یعقوب برتن خویش و آن چنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر اورا خدای تعالی شفا دهد هرطعام و شراب که دوست‌تر دارد برخود حرام سازد حق سبحانه اوراشفابخشید او گوشت وشیر شتر راکه ازهمه مطعومات ومشروبات دوست‌تر داشتی تقربا الی‌الله و وفاء بنذره برخود حرام ساخت جهودان بمتابعت اواز تناول انها اجتناب نموده گفتند تورات بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه فرمود که نه‌چنانست که ایشان میگویندبلکه یعقوب علیه‌السلام اینها را بسبب نذر برخود حرام کرده ، پیش از آنکه فرو فرستاده شود تورات و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند ، بگو پس بیارید تورات صحیح را ، پس بخوانید آنرا یعنی آیت تحریم‌این‌اشیاء را از آن تلاوت کنید ، اگر هستید راستگویان . و چون یهود از آوردن تورات اباکردند افترای ایشان برخاص و عام روشن‌شد (۹۳) پس هرکه افترا کند وبربندد برخدای دروغ درتحلیل وتحریم ازپس آنکه ظاهر شدکه تحریم از اسرائیل بود نه از ملك جلیل ، پس آن

[۱] سورهٔ‌النساء آیه ۱۶۰

[۲] تفصیل حرام کردن‌گوشت بعضی ازحیوانات بیهود درسورهٔ انعام بیاید انشاء الله تعالی

مفتریان ایشان ستمکارانند وهیچ ستمی از ترك انصاف بدتر نیست(۹٤) بگو راست گفت خدای در خبر تحریم وسخن یهود دروغ بود ، پس متابعت کنید کیش ابراهیم ودین اورا [۱] (بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بردین اسلام ومائل از غیرآن) ، ونبود ابراهیم از شرك آرندگان (۹۵) بدرستیکه اول خانهٔ که در روی زمین عمارت کرده و ساخته شد برای مردمان تا آنرا زیارت کنند آن خانه‌ایست که در مکه واقع شده‌است و بکة[۲] اسم بلد است همچنانکه‌مکه یااسم همان‌بقعه که خانه در اواست . ازمرتضی‌علی علیه السلام سؤال کردند که آیا کعبه اول خانهٔ است که برای پرستش خدای ساخته‌اند فرمود که‌نه پیش از این بیوت عبادت بود اما او اول خانهٔ است که حق سبحانه تعالی مبارك گردانید برمردمان و زیارت اورا سبب رحمت و هدایت ساخته کما قال « **مبارکاً** » برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیرالخیر وبرکت او تاحدی‌است که نظر کردن در آن بی‌طواف ونماز برابراست با عبادت یکسال که درغیر مکه واقع شود ، واین خانهٔ خداوندهدایت است ، مر عالمیانرا که بمعرفت قبله‌ایشانرا مهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانان را ببهشت (۹٦) دراین خانه یا در حرم ، نشانهای‌روشن است یکی از آنها مقام ابراهیم وآن سنگی است که‌ه اثر قدم خلیل الرحمن برآن بوده وآن نه یك آیت بلکه، چهار آیت است :

اول تاثرآن سنك ازقدم ابراهیم علیه‌السلام . دوم خوض کردن قدم آنحضرت در او تا کعبتین . سوم بقای آن رقم مدت متمادی .

[۱] مراد از بیان حال ابراهیم‌کلمهٔ « حنیفا » است

[۲] بکه‌گفته شده بمعنای مکه است و هم گفته شده موضع مسجدالحرام است . برخی گفته‌اند اولین خانهٔ است که برای پرستش خداوند ساخته اند وهم گفته‌اند این اولین خانه‌ایست که از حیث شرف ساخته گردیده است . از احادیث واخباری که از طریق فرقه امامیه‌نقل و وارد شده است برمیاید که نخستین خانه‌ایست که از حیث شرف و عظمت کاخ آن را بر کشیده و بـرای عبادت پروردگار مخصوص گردانیده اند .

چهارم محفوظ ماندن آن سنك باوجود کثرت اعادی آیه دیگر [۱]، وهرکه درآید درابن خانه ، باشد ایمن از قتل وغارت یعنی گناهکاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است مادامی که درخانه باشد وگفته‌اند داخل حرام‌بجهت ادای حج و عمره ایمن است‌ازعقوبات ومکافات جرائمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول‌اصح مغفوراست .

ابوالنجم صوفی گوید شبی طواف خانه‌کعبه میکردم و بغایت وقت صافی داشتم‌گفتم خدایا تو فرمودهٔ که **ومن دخله کان آمنا** داخل حرم ازچه چیز ایمن باشد هاتفی آوازدادکه «آمنا من‌النار» . جمعی که مقام ابراهیم را یك آیت دانند وامن داخل حرم را آیتی دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دوازده ذکر کرده و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند برآنکه آیات بسیار است و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از آنها را ذکر میکنند چوت میل قلوب بان و اختصاص آن بقبلهٔ مؤمنان وآنکه قاصدتخریب خانه مخذول گردد وهیچ پرندهٔ بربام‌خانه ننشیند وهرگز بیطواف کننده نباشد وهرکه نظر بخانه‌کند البته دیده‌اش اشکبار شود واولیاء هرشب آدینه درحوالی وی حاضر گردند وروحانیان وجنیان بطواف آن مایل باشند وامثال این آیات واضحه بسیار است

بیت

هرچه‌گفتیم در اوصاف وی از حد کمال
همچنان هیچ نگفتیم که صد چندان بود

محققان گویند که نخستین خانهٔ که در مکه صدر انسان بجهت منظوریت که **ولکن ینظر الی قلوبکم** موضوع شد خانهٔ دل است و

[۱] صاحب تفسیر « المنار » میگوید خلاف عادت است که از ابراهیم‌چنین اثری‌بماند بلکه‌این‌اعتقاداعراب‌زمان‌جاهلیت بوده‌است- ابی‌طالب در قصیده لامیهٔ مشهور خودش اشارتی باین موضوع کرده است در جائیکه میفرماید :

وموطأ ابراهیم فی‌الصخروطئة علی قدمیه حافیا غیر ناعل

جمیع اجزای وجود ببرکت دل بحق راه یابند چه هرگاه که اشعهٔ لوامع نظرات تجلیات ربانی بردل افتد آثار انفتاح وانوار انشراح از صفحهٔ وجه اولایح گردد و بصفت سمت **ولکن یسعنی قلب عبدی** [۱] متصف گشته مظهراسرار بی یسمع وبی یبصر شود ودر این خانه علامات روشن است که طالب بدانها برمطلوب خود استدلال میکند ومقام ابراهیم که مقام تسلیم باشد یکی از آنهااست [۲]

« شیخ شبلی » قدس سره فرمود که مقام ابراهیم مقام خلت است وهر که بدین مقام درآید ازهمه فتنه‌ها ایمن گردد ودر آمدن بحرم صورت سبب آمان است از تیغ دشمن و دخول درحرم معنی واسطهٔ ایمنی باشد از شمشیر قطعیت دوست وعاشقانرا هیچ المی ازالم فراق دوست زیاده نیست [۳]

بیت

بتیغم گرزنی باکی ندارم بهجرانم کشی طاقت نیارم

ومر خدای راست برمردمان قصد خانه کعبه هرکه توانائی دارد بسوی بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی زاد وراحله است وبسخن « امام مالك » صحت بدن وقدرت برمشی وکسبی که زاداز آن حاصل شود وامام اعظم مجموع زاد و راحله وصحت بدن رااستطاعت گوید و امن طریق نیز شرط است ، و هرکه نگرود بفریضهٔ حج بس بدرستیکه خدای تعالی بی نیاز است از همه عالمیان وازآن نقصی بذات اقدس آن حضرت راجع نمیشود (۹۷) بگو ای اهل کتاب چرابیوشید یا نمیگروید بایتهائی که خدا در وجوب حج فرستاده وخدای مطلع است و گواه بدانچه شما میکنید ازکتمان حق و کفران بایات ربانی

[۱] اشاره بحدیث قدسی است که فرمود « ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن »

[۲] دل هر ذره را که بشکافی
آفتابیش در میان بینی [هاتف]

[۳] غم رسوائی و انگشت نمائی و ملامت
همه سهل است تحمل نکنم بار جدائی [سعدی]

(۹۸) بگو ای اهل تورات چرا باز میداریدازراه خدای که دین اسلام است ومنع میکنید کسی راکه بگرویده بخدای و دین حق را قبول کرده [مراد عمار یاسر است و رفقای او که بهود ایشانرا بکیش خویش میخواندند] ، میطلبید برای آن راه راست کجی و انحراف . یهود مسلمانانرا میگفتند که در دین شما کجی هست یعنی این شخصی که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت وصفت او را بر وجهی که تحریف داده بودند بااهل اسلام میگفتند حق سبحانه فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وحال آنکه شماگواهایند برآنکه راه راست و دین پسندیده اسلام است واز وصیت ابراهیم ویعقوب علیهم السلام دانسته آید ، وخدای بیخبر نیست از آنچه شما میکنید (۹۹) ای کسانیکه ایمان آورده‌اید خطاب باجماعت انصار است میگوید اگرشما فرمان برید گروهی را از یهود شاس بن قیس و اصحاب اویند ، باز گردانند شما را پس ازایمان شما ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان اوکنید شمارا مرتد سازند واین شاس جهود حقود و حسود بود پیوسته عیب‌جوئی وبدگوئی مسلمانان کردی وخواستی که سنك تفرقه درمجمع یك‌جهتان انصار افکند و ایشان دوقبیله بودند « اوس » و « خزرج » و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت بوداد و اتحاد مبدل شد شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که همان عداوت میان آن دو فریق تازه گردد شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند وازواقعهٔ « بعاث » که حربی عظیم بود بین القبیلتین سخنی درمیان افکند وقصیدهٔ که درآن ایام مشتمل برمذهب خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد وابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید ازغایت آشفتگی ایشان نیززبان بهجای اوسیان گشودندواوسیان تحمل نکرده آغاز سب خزرجیان کردند وکار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین مضمار مقاتله ومیدان محاربه بیاراستند و آغاز بتیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکهٔ هیجا برانگیختند

مثنوی

ز یك جانب گروه رزم برداز ز دیگر سوی جمعی درتك وتاز
درافتادند همچون شیر غران بگرز و نیزه و شمشیر بران

فی‌الحال جبرئیل بدین آیتها نازل شد و خواجه عالم صلی الله علیه و سلم بمعرکهٔ ایشان درآمده در میان دوصف قرار گرفت وفرمود که باوجود آنکه من درمیان شمایم داعیهٔ رسوم جاهلیت دارید پس از آنکه خدای تعالی شما را باسلام گرامی ساخته طریق دین‌داری فرو میگذارید بشنوید که خدای چه‌میفرماید پس‌این آیتها را برایشان خواند فی‌الحال استغفار کنان سلاح‌ها بریختند واشك ریزان یکدیگررا درکنار گرفتند ودانستند که اگرفرمان یهود میبرند از ایمان بکفر بازمیگردند وحق تعالی با ایشان براین وجه خطاب میکند [۱۰۰] و چگونه کافر میشوید وحال آنستکه شمائید که خوانده‌میشود برشما آیتهائی که‌فرشتاده خدای یعنی قرآن و در میان شماست رسول او وهرکه چنك ورزد بدین خدای یا بکتاب او ، پس بدرستی که راه نموده شود بسوی‌راه راست[۱۰۱] ای گروه‌گرویدگان‌بترسید ازخدای چنانچه سزای‌ترسیدن است (نزد اکثر علماء این آیت منسوخ است چه تقوی برآن وجه هیچکس را نمیتواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت از این امت رفع فرموده ناسخ این آیت فرستاد که پرهیزکاری کنید بدان مقدار که مقدور شما است ، وهمیرید مگر آنکه شما مسلمان باشید) و لفظ نهی بر موت واقع شده واما فی‌الحقیقت امر است باقامت اسلام تا برمسلمانی بمیرید) [۱۰۲] وچنك در زنید ای انصار بدین خدای که حبل‌المتین است همه شما وبقول بعضی‌علماء **حبل‌الله** اینجا **قرآن** است یا موافقت حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام امر میکند که همه مجتمع باشید دراعتصام بذیل متابعت سید انام علیه‌السلام چه بی‌آنکه بظاهر و باطن چنك در اتباع آن حضرت زنید نه راه بمقصد اصلی توان برد ونه بمطلوب حقیقی توان رسید

رباعی

حقا که بمتابعت سید رسل هرگز کسی بمنزل مقصود نرفت
از هیچ‌رو بهیچ دری‌ره نمیدهند آنرا کز آستانهٔ وی روی دل بتافت

وبراکنده مشوید از خدمت وی ویادکنید نعمتهای خدای راکه برشما افاضت کرده وآن اسلام است وقرآن وهجرت پیغمبر علیه‌السلام به بلدهٔ ایشان . آنرا یاد دارید که بودید شما با یکدیگر دشمنان که بپیوسته حرب میکردید ، پس خدای بپیوند داد میان دلهای شما ببرکت اسلام و میمنت خواجه انام علیه‌الصلوة والسلام ، پس گشتید برحمت خدای برادران یکدیگر ، وودید شما بواسطه ضلالت وجهالت بر کنارهٔ مغاکی از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بروقوع درآن واگرمرك شمارا بدان حال دریافتی هر آینه بدوزخ میرفتید ، پس شما را باز رهانید خدای از آن حفره یا از آن آتش ، همچنانکه بیان کرده حال شما را از نفرت قدیمی والفت مجدد بیان میکند خدای وروشن میگرداند برای شما دلائل وحدانیت خودرا تاباشد شما ثابت ماندر طریق هدایت [۱۰۳] و هرآینه بایدکه باشد از شماگروهی که ایشان بخوانند مردمانرا بنیکوئی یعنی بدین اسلام بایتلاف مؤمنان بایکدیگر وجمعی برآنند که این داعیان مؤذنانند که خلق‌را بعبادت خدای‌میخوانند وبفرمایند بنیکوئی وناز دارند از منکر و معروف آنستکه موافق کتاب وسنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود ونزد محققان معروف خدمت حق است ومنکر صحبت نفس وآن گروه که داعی خیر وامر معروف ونهی منکرند ، ایشان رستگارانند [۱۰۴] و مباشید ای مسلمانان‌مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود ونصاری برفرقهٔ دشمن فرقهٔ دیگر ، و اختلاف کردند در دین خود . یهود بعد از بانصد سال از موت موسی علیه‌السلام ونصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه‌السلام باسمان واین اختلاف کردن ایشان بود ، از پس آنکه آمده بود بدیشان صحبت های روشن در کتب ایشان ، وآن پراکندگان ومخالفان مرایشانراست عذابی بزرك [۱۰۵] ودرآن روز که سفید وروشن گردد رویها ، وسیاه گردد رویها ، پس آنانکه سیاه شود رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان گویند ، آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتابند پس از ایمان بپیغمبر ما علیه‌السلام کافر گشتند یامنافقان که بزبان اقرار وبدل انکار

میکردند یا کافران که روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند ودردنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد ازاستسعاد بسعادت ایمان گرفتار دام شقاوت وخذلان گشتند یاخوارج که بعد ازتمسك بسنت در ورطهٔ بدعت افتادند، پس بچشید عذاب دوزخ را ، بدانچه بودید که بعد از ایمان کافرشدید [۱۰۶] واما آنانکه سفید شد روبهای ایشان یعنی مؤمنان واهل سنت ، پس باشند در رحمت خدای یعنی در بهشت (از قبیل تسمیه محل است باسم حال) وعرفا گویند «رحمت روح وصال است وشهود جمال»، این سفید رویان دررحمت یاجنت جاوید ماندگانند [۱۰۷] آنچه گذشت دراین سوره از اخبار واحکام ، آیتهای خداوند است در زواجر و بشایر و وعد و وعید ، میخوانیم آنرا بواسطهٔ وحی برتو بدرستی و راستی ، ونیست خدای که خواهد بیدادی از نزدخود مرجن وانس را یعنی برایشان ستم نکند وبیجرم عقوبت نفرماید [۱۰۸] و مرخدایراست آنچه درآسمانها است از نجوم وملائکه وآنچه در زمینها است ازارکان وموالید وبسوی خدای بازگردانیده شود همهٔ کارها [۱۰۹] هستید شما بهترین امتی یعنی گروهی که از خلوت خانهٔ غیب بیرون آورده شده است از برای مردمان قولی آنستکه بودید شما بهترین امتی درسابق علم یا در لوح محفوظ یادرکتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب **الست بربکم** مسارعت نمودید و خیریت این امت بجهت آنستکه در سلك خدمت حضرت رسالت منقبت صلواة الله علیه منتظمند

لما دعا الله داعینا لطاعته باکرم الرسل کنا اکرم الامم [۱]

چون خدا پیغمبر ما را برحمت خوانده است افضل پیغمبران او گشته ما خیر الامم

و گفته اند خیریت این امت در این سه صفت است که یاد می کند :

میفرمائید بمعروف و آن چیزی است که شرع آنرا مستحسن دارد ، ونهی می کنید ازمنکر وآن چیزی است که شارع آنرا مستقبح شمارد ، ومیگروید از روی تحقیق بخدا وایمان بخدای متضمن آنست

مصطفی خور بوددر پیغمبران سایرین جسمند واوهمچون روان
هرچمن دارد هزاران رنك گل زان میان بهتر گل ختم رسل [جلالی]

که ایمان داشته باشید بهرچه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای وقتی محقق شود که بهرچه فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشید ، و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند علمای بنی اسرائیل آن را که به پیغمبر آخرالزمان فرود آمده یعنی قرآن ، هرآنه باشد آن ایمان و تصدیق بهتر مرایشانرا ازکفر و انکار ، بعضی از ایشان گروندگانند یعنی ابن اسلام و اصحاب او ؛ و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند ازدایرهٔ دین (۱۱۰) بشما ضرر نتوانند رسانید مگر اندك رنجی که شمارا بکفر دعوت کنند یا بهتانی برمسلمانی نبندند یا اهل ایمانرا بقتال خود بترسانند و اگر کار زار کنند باشما بشتها برشما گردانند و بهزیمت روند ، و پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند ونه از حق مدد کاری (۱۱۱) وضع کرده شد برجهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفك نگردد و اصح آنستکه ذلت جزیه است ، هرکجا یافته شوند آن ذل باایشان باشد(۱) این استثنای منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشان است لیکن ایشانرا زنهار میدهند بعهدی از خدای که قبول جزیه است ، وعهدی از مؤمنان باذن خدای تعالی بعد از قبض جزیه ، و باز گشتند بهود بخشم از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند ، وزده شد یعنی موضوع گشت برایشان علامت فقر و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه بدیشان چون احاطهٔ بیت مضروب بر اهل آن ، این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق به آنستکه ایشان هستند که از روی عناد نمی گروند به قرآن یا باحکام تورات یابمعجزات محمد علیه الصلوة والسلام ؛ ومیکشند پیغمبرانرا بناسزا ونا واجب وفی نفس الامر قتل انبیاء ناحق است .

اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بوده واین اقبح است از آنکه اعتقاد حقیت داشته باشند در قتل ایشان ، وگفته اند اگرچه قتل از آباء یهود مدینه واقع نشده بود اما چون رضا ایشان بدان بود ایشانرا در اعداد قاتلان می آرد ، این کفر و قتل بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدای تعالی .

(۱) الا ـ حرف استثنا است یعنی ضربت علیهم الذلة فی کل حال مگر متمسکین بحبل را که قبول جزیت است .

آورده‌اند که چون **عبدالله بن سلام** و یاران او چون ثعلبه واسد واسیددولت اسلام دریافتندیهود زبان‌طعن گشاده‌میگفتند که ایشان‌ازاشرار قوم ماانند که خلاف اسلاف کرده باما مخالفت نمودند حق سبحانه‌آیت فرستاد که :

(۱۱۲) نیستند مؤمنان اهل کتاب برابر کافران ایشان ؛ ازاهل کتاب گروهی‌اند ایستاده بردین اسلام یا قائم بحدود الهی وگفته‌اند مستقیم برقول راست و عمل خالص ودین درست واین گروه ابن‌سلام و اصحاب او بودند باچهل تن از نجران وسی و دو تن ازحبشه وهشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان‌داشتند و بمحمد علیه الصلوة والسلام نیز ایمان آوردند و احکام شریعت وقرآن تعلیم گرفتند ؛ می خوانند قرآنرا در ساعت شب وگفته‌اند میان مغرب و عشا(۱) و ایشان سجدهٔ تلاوت میکنندیا نماز میگذارنددر آنساعت (۱) (اشهرنماز عشأ است که مخصوص این‌امت شده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تأخیر عشاء فرموده بود و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد وگفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفهٔ دراین‌وقت خدایرا یادنکنندغیر از شما .

(۱۱۳) صفت امت قائمه میکند ومیکوید ایمان‌حقیقی‌می آرند بخدای‌تعالی وبروزقیامت‌ومیفرمایندخلق را بتصدیق‌محمدعلیه الصلوة والسلام یابهمهٔ‌امورات شرع ، و نهی میکنند ازتکذیب پیغمبر علیه الصلوة و السلام یا ازتمام منهیات ؛ و میشتابند در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرات ، و آنگروه یعنی امت قائمه موصوف بدین صفات که مذکور شد ازجمله شایستگان و برگزیدگانند (۱۱٤) وآنچه میکنند از نیکی وعمل شایسته هرآینه سپاس‌نداشته نخواهند شد یعنی نقصانی بثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب‌را کفران گفته چنانچه توفیه‌ثواب‌راشکر میگوید فی‌قوله تعالی: وکان‌سعیکم مشکورا (۲)) وحفص درهردو کلمه(۳) بیامیخواند یعنی آنچه میکنند امت قائمه از خیراتی که در آن مسارع اند عمل ایشان ضایع نخواهد بود) ، و خدای داناست باحوال برهیزکاران (۱۱۵) به درستی آنانکه کافرشدند بقرآن وبه محمد علیه الصلوة والسلام و آن

(۱) واین هنگام را ساعت الغفله میگوید (۲) سورة الدهر آیه ۲۲

(۳) حفص چنین خوانده‌است : ومایفعلو من‌خیرفلن یکفروه مراد دوکلمه یفعلوا و یکفروه میباشد

کعب بن اشرف واصحاب او بودند ؛ باز ندارد از ایشان مالهای ایشان که برشوت میدهند مرعلمای خود را یاآنچه رشوت میگیرند ازاراذل قوم خود و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهرند از عذاب خدای تعالی‌چیزیرا ؛ وآنگروه‌کافران ملازمان آتش دوزخند ایشان درآن آتش جاوید مانندگانند .

(۱۱٦) مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علمای خود یا ابوسفیان و اصحاب او در حرب **احد** که خرج لشکرکفار مینمایند یا اخراجات مشرکان درعیدها بربتان خود یا نفقهٔ منافقان بریأ وسمعه ، دراین‌زندگانی دنیا مانند بادی است که باشد درآن باد سرمای سخت ، برسد بکشت زار قومی که بشرك و معاصی ستم کرده‌اند برنفسهای خود یاحق‌خدای نداده‌اند پس هلاك وبابود گرداندآن بادسردکشت ایشانرا وستم‌نکرد خدای تعالی برمزارعان نبابود شدن مزروعات ایشان ؛ ولیکن ایشان هستند که برنفسهای خود ستم میکنند باتریکاب عملی که بدان مستحق عقوبت می شوند .

صاحب کشفاف آورده که حق تعالی تشبیه کرد آنمالهارا که نفقه میکردند نه بموقع درعدم انتفاع بدان‌کشت زار سرمازده که منفعی از آن بکس نرسد و گفته‌اند مثل انفاق نا بسندیده ایشان چون ریح مهلکه‌است در اهلاك حرث (۱۱۷) ای گروه گرویدگان فرامیگرید دوستی نهانی از دون مؤمنان که ابنای جنس شمااند جمعی ازصحابه بامنافقان دوستی داشتند یا بایهود عقد موالات بسته بسبب نسبت قرابت یاحق رضاع یا قرب جوار رسم صداقت فرو نمیگذاشتند حق نهی کرد مؤمنانرا از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود ، ایشان تقصیرنکنند دربارهٔشما ازروی تباهی‌وفساد ؛ دوست دارند آنکه شما دایم باشید در رنج و مشقت و بتحقیق آشکارا شده است دشمنی ایشان یعنی‌علامت عداوت ازدهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بردهن ایشان می گذرد .

یهود پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت باحضرت رسالت علیه الصلواة والسلام سخنان فتنه انگیز می گفتند

وآنچه پنهان میدارد دلهای ایشان بزرگتر است وبیشتر از آنچه برزبان میرانند ،هر آینه ما بیان کردیم برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معادات بیگانگان(۱) اگر هستید شما که ازروی انصاف تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکامن ضرر را که دشمنان نهانی اند .

(۱۱۸) ها تنبیه است بر خطای یاران که با اغیار دم دوستی میزدند ، انتم تعبیر است ، اولاء تحقیر یعنی آگاه باشید شمائید آن خطا کاران که باجفاکاران طرح دوستی افکندید پس بیان خطا میکند براین وجه که :

شما دوست میدارید ایشانرا و میخواهید که بهترین چیز برسند که اسلام است وایشان دوست نمیدارند شما را ومیخواهند که بدترین چیزی برسید که کفر است ، وشما ایمان دارید بهمهٔ کتابهای آلهی و ایشان بعضی را منکرند ، وهرگاه که بشما برسند گویند ما نیز ایمان آورده‌ایم مثل شما وچون بایکدیگر خلوت کنند میگزند ومیخایند بر دشمنی شما سر انگشتان را از غایت خشم وکینه ، بگو ای **محمد صلی الله علیه وسلم** مرایشانرا که بمیرید بخشم خود(امر توبیخ است وحاصل معنی آنکه بخشم و دردی که از مؤمنان در دل دارید روزگار میگذارید تا بوقت مرگ) بدرستی که خدای تعالی دانا است بدان علت ها که در دل های شما است و مطلع بر آن کینها که در سینهای شما است .

بعضی بر آنند که این کلام دعاء علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را فرمود که بهلاك ایشان دعا کند پس معنی آنستکه خدای بمیراند شما را درهمان خشم وکینه وحسد ورشکی که دارید

بیت

بمیر ای ازحسد پیوسته غمگین — که جز مرگت نخواهد داد تسکین

(۱۱۹) اگر برسد برشما نصرتی وغنیمتی چنانچه، در حرب

(۱) بابدان بدباش وبانیکان نکو — جای گل گل باش وجای خار خار

(۲) ها انتم اولاء

بدر بود دلتنك گرداند ایشانرا وبد حال شوند ، و اگر برسد برشما غمی و المی چنانچه در عرب **احد** واقع شد ، خوشدل و فرحناك شوند بان واین کمال علامت عداوت است که بغم کسی شادمان و بشادی کسی غمناك گردند و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای یهود یا کینه منافقان یا آزار کفار و بپرهیزید از مخالطت اعدا ، شما را زیان نکند مکر وحیله ایشان هیچ چیز بدرستی که خدای تعالی بانچه شما میکنید از صبر وتقوی رسنده است و احاطه کننده بعلم (۱۲۰) ویاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی از منزل عایشه که اهل تواست بقول بعضی آنروز احزاب یا بدر بود و اصح واشهر روز احد است و آن هفتم شوال سنهٔ ثلاث من الهجره بود

آورده اند که ابوسفیان لشکری از قبایل عرب فراهم آورده متوجه مدینه با سه هزار سوار وپیاده که هفتصد زره‌پوش ودویست اسب باایشان بود بحوالی احد فرود آمد وحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام میخواست که در مدینه توقف کند ودر شهر باایشان مقاتله نماید جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت علیه الصلوة والسلام با هزار کس از مهاجر و انصار بقتل ایشان توجه فرمود درائنای طریق عبدالله بن ابی باسلول سیصد کس منافق لعنهم الله پشت بلشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم علیه الصلوة والسلام باهفتصد کس دربرابر دشمن صف برکشیدند کوه احدرا درقفا وعینین را بریسار گذاشت وروی بجانب دشمن آورده و عبدالله بن جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز در رخنهٔ که بطریق کوه احد بود مقرر فرمود و بتوقف در آن مرکز و محافظت آن مبالغه بسیار نمود و بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر همایون اقدام کرد واین بامداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی ، میساختی ومهیا میکردی بجهت مؤمنان جایهای ایستادن برای کارزار و آن چنان بود که میمنه لشکر « بزبیرین عوام » نامزد کرد و میسره را « بمقدادبن اسود » داد وقلب را به « حمزه » سپرد و « مرتضی » را بملازمت خود تعیین نمود ، و خدای ستواست قولهای شمارا که در

باب خروج از مدینه و وقوف در آن میگفتند . داناست بنیت های شما وبعلم قدیم دانسته بود

(۱۲۱) چون قصد کردند دو گروه از شما که مسلمانانید بنو حارث از اوس و بنو سلمه از خزرج آنکه بد دلی کنند و باز گردند بوقتی که ابن ابی باز میگشت وچگونه گریزند وحال آنکه خدای تعالی یار ونگهدار این دو گروه بود وبر خدای نه برغیر او باید که توکل کنند مؤمنان تاایشانرا نصرت دهد (۱) .

(۱۲۲) وبدرستیکه خدای نصرت داد شما را بموضعی که آنرا بدر گویند وآن چاهی است منسوب به بدر بن کلده وحال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندك مینمودند وایشان از حرب شما حسابی نداشتند ، پس بترسید از خدای وبکثرت مشرکان و باز گشتن منافقان بدل مشوید ، شاید که توفیق یابید وشکر گوئید تا نعمت نصرت برشما زیاده گردد پس از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر میدهد ومیفرماید که یاد کن آنوقت را (۱۲۳) چون میگفتی مر آن گرویدگان راوقتی که درمانده بودند آیا کفایت نمیکند وبسندیده نیست آنکه مدد کاری کند پروردگار شما شما را سه هزار سوار از فرشتگان فرو فرستگان از عالم بالا و بعضی بر آنند که وعدهٔ نزول این سه هزار فرشته درروز احد بود بشرط صبر وتقوی چنانچه میفرماید (۱۲٤) ایجاب است (۲) بعد از نفی یعنی مددکاری نماید اگر صبر کنید در جنك دشمن و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر صلی‌الله علیه وسلّم که در باب حرب گوید و اشهر بلکه اصح آنست که « صدر رسل » روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید خدای تعالی فرشتگان فرستاد ، اول هزار فرشته پس از آن سه هزار رسید وآخر پنج هزار چنانچه فرمود وبیایند بشما دشمنان شما از خشمناکی که مر ایشانراست یابرفور بیایند و هیچ درنك نکنند ، اینست که مددکاری میکند شما را آفریدگار شما پنج هزار سوار از فرشتگان نشان کنندگان مر اسبان خود را و این عادت مستمره است میان مبارزان که روز حرب علامتی برخود یا با مرکب

(۱) من استعان بغیرالله فی طلب فان ناصره عجز وخذلان (ابوالفتح بستی)
(۲) بلی ان تصبروا ـ بلی ازبرای ایجاب است

خود بندند ونشان ملائکه درآنروز آن بود که صوف سرخ برپیشانی و اذناب اسبان بسته بودند یا خودرا نشان کرده بودند بعمامه‌های سفید وطره‌های آن از میان دو کتف فروگذاشته (۱۲۵) ونگردانید خدای تعالی آن امداد یاانزال یاآن عدد را مگر مژدگانی مر شمارا بزودی فتح و برای آنکه تا بیارامد دلهای شما بوعدهٔ نصرت و نیست یاری دادن مگر ازنزدیك خدای غالبی که مغلوب نشود ، حاکمی که نصرت وخذلان او بر مقتضای حکمت باشد (۱۲٦) تعلق بنصر کم دارد (۱) یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد ونیست گرداند گروه بزرگانرا (۲) آنانکه کافر بودند یا درهم بشکند رکنی از ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتادتن کشته و هفتادتن اسیر شدند یا آنکه خوار ونکونسار گرداند ایشانرا پس باز گردند وبهزیمت شوند درحالتی که بی‌بهرگان و ناامیدان باشند . ذکر قصه بدر در میان حرب احدبرای آن فرمود تا صحابه جمع کنند میان صبر وشکر چه یکی از این دوقصه مشتمل است بر قتل وهزیمت ودرآن صبر شاید وقصه حرب احد اجمالا برآن وجه بوده که بعد از تسویهٔ صفین بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شدند و لشکر مکه روی بهزیمت نهادندواهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب وغارت کردند و جماعت تیراندازان که محافظت رخنهٔ کوه تعلق بدیشان داشت با وجود آنکه پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام مبالغه فرموده بودند که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما از این موضع بجای دیگر مروید برامید تاراج وغنایم روی بلشگرگاه آوردند چندانکه عبد الرحمن بن جبیر مبالغه نمود و از تأکید حضرت رسالت مآب علیه الصلوة والسلام ایشانرا آگاهی داد بجائی نرسید وجمعی اندك که عدد ایشان بده نمیرسید با وی توقف کردند باقی بسخن امیر خود التفات نا نموده متوجه اخذ غنیمت

(۱) لیقطع تعلق بنصر کم دارد ـ آیه شریفه اینست که « لیقطع طرفاً من الذین کفروا ... »
(۲) مقصود بزرگان عرب ورؤسای قبایل میباشد که هنوز ایمان نیاورده بودند .

شدند شامت مخالفت فرمان نبوی علیه‌الصلوة والسلام در لشکر اسلام در رسید و خالد ولید و عکرمة بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنهٔ کوه را ازحارسان ومحافظان خالی دیدند باجماعت کفار بر سر عبدالله بن جبیر تاختند و اورا با یارانش بقتل آورده از عقب لشکر اسلام درآمدند وقضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسید باز گشتند واهل ایمان راکه مرکز محیط عرفان بودند دایره‌سان درمیان گرفتند **وسیدالشهداء حمزه رضی‌الله عنه** با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیدند وبرخی دیگر روی بگریز نهادند وجمعی دیگر درملازمت حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام جان کمروار برمیان بستند .

القصه مهم بدان انجامید که بسنك بدگوهران درشاهوار درج لعل آبدار سید مختار علیه‌الصلوة والسلام آزرده شد

مثنوی

بود لعلش سهیل رخشنده سنك را رنك لعل بخشنده
چون سهیلش رفیق سنگ آمد سنك در دم عقیق رنك آمد

وحضرت در میان کشتگان افتاد وبمدد جمعی از اصحاب بجانب (۲)شعب احد رفت و کافران بازگشته روی بمکه نهادند و حضرت علیه الصلوة والسلام چون از شهادت عم خود حمزه رضی الله عنه ومثله کردن اوبابعضی دیگراز کشتگان وقوف یافت برخاطرمبارکش خطور کردکه تیر نفرین برهدف اهل ضلال افکند از بارگاه کبریا وجلال این آیه نزول اجلال یافت که :

(۱۲۷) نیست ترا از این کار که نفرین کفار است چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تونیست وگفته‌اند [۲] « او » اینجا بمعنی « الا ان » یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشانرا وقولی آنستکه « او » برای عطف باشد و « یتوب » معطوف است بر « لیقطع » ومعنی چنین است که خدای

(۱) دره وشکاف (۲) «لیس لك من الامر من شیئی او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون »

خدای تعالی نصرت داد شما را بیکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه‌دهد خدای چون مسلمان شوند یاعذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود مصر باشند ، بدرستیکه ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیرموضع آن(۱۲۸) ومرخدایراست آنچه درآسمانهاست و آنچه در زمینها است ، بیامرزد هرکرا خواهد ، عذاب کند هرکرا خواهد ، وخدای آمرزنده است دوستان خود را ومهربانست بربندگان خود .

(۱۲۹) ای گروه گرویدگان ، مخورید مال ربا را افزودهٔ تو برتو (۱)گفته‌اند اضعاف دردراهم است وبضاعفة در اجل چه درجاهلیت یکی مال خودرا بربا میداد تا وقت معین آنکه در اجل وربا میافزود تاباندك مدتی همه مال مدیون مستغرق میشد ، وبترسید از خدای در آنچ نهی کرده است ، مگر شما رستگار گردید (۱۳۰) وبترسید از آتش یعنی برهیز کنید از عملی که برساند شما را باتش ، آن آتشی که آماده کرده است مرکافرانرا وغیر ایشانرا بالذات از برای کفاراست وبالعرض برای عاصیان تباه‌کار یعنی کافرانرا نار تعذیب است و مؤمنان را نار تأدیب ، و فرمان برید خدایرا در آنچه حکم کند ، و اطاعت کنید رسول را درآنچه فرماید ، باشدکه شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید (۱۳۱) وبشتابید بان چیزی که سبب آمرزش باشد شما را ازپروردگار شما اقامت لازم درمقام ملزوم جهت تشویق بندگان است بموجبات مغفرت و آن کلمهٔ شهادت است یا ادای فرایض یاتکبیر اول که بجماعت دریابید یابصف اول از جماعت یا باخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد یا مقتضای آیت مقام خود اینست چه این آیه درخلال قصه احد نازل شد . و محققان گویند این مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دل است .

بیت

این راه بپای تن بیابان نرسد تا جان ندهد قدم بجانان نرسد

(۲) لاتأکلوا الربوا اضعافاً مضاعفة

در « بحرالحقایق » آورده که بشتابید در این راه بقدم تقوی که تزکیهٔ نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و جنت وصال رسیدن محال است

بیت

بگذار ره هوی برستی روی آر سوی خدابرستی
در راه محبتس روان شو بگذر زرهٔ جفا برستی

و بشتابید بعملی که برساند شما را ببهشت که از روی عظمت پهنائی آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها وزمینها (صفت عرش بهشت کرد جهت آنکه وصف طول آن در فهم بشر نگنجد

در تفسیر کبیر گوید که اگر آسمانها وزمینها را طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یك ازاین طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزای لایتجری و وصل کنند این طبقات را بایکدیگر تا همه طبقه ها طبقی واحد شوند عرض بهشت این مقدار توانـد بود ، آماده شده است چنـین بهشتی برای پرهیزکاران از شرك . (۱۳۳) آنانکه نفقه میکنند درآسانی و در سختی مراد همه احوال است چه انسان بهیچ وجهی خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهمه حال نفقه میکنند و گفته اند منفق اند در توانگری ودرویشی یا درصحت ومرض یا درگرانی وارزانی ، و فرو خورندگان خشم را باوجود قدرت.

آورده اند که کسی امام اعظم رحمة الله علیه را طپانچه زد ، امام فرمود منهم میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم وقادرم برآنکه باخلیفه ازتو شکایت کنم اما نکنم ومیتوانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت آله بنالم ولی ننالم ومیسر میشود که بقیامت کمر خصومت ببندم و داد خود از تو بستانم وآن نیز نکنم واگرمرا فردا رستگاری باشد وشفاعت من دربذیرند بیتو قدم در بهشت ننهم (۱)

بیت

مردی گمان مبر که بزور است و پر دلی
با خشم اگر برائی دانم که کاملی

. . . . . که گفته اند نگوئی کن ودرآب انداز
(حافظ)

و عضو کنندگانند از دوم خریدگان و از بندگان وبا ازکسی که برایشان ستم کرده باشد ، خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را وبهترین اقسام احسان آنستکه نیکوئی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند

ودر تیسیر آورده که روزی **حسین بن علی رضی الله عنه** با جمعی مهمانان برسرخوانی نشسته بود خادمش باکاسهٔ آش گرم بمجلس درآمد و از غایت دهشت پایش بحاشیهٔ بساط درآمد کاسه برسر امام حسین افتاد وبشکست وآش برسر مبارکش فروریخت . **امام حسین** از روی تأدیب نه از راه تعذیب در اونگریست ، برزبان خادم جاری شد : **والکاظمین الغیظ** ؛ امام فرمود که خشم فروخوردم ؛ خادم گفت **والعافین عن الناس** ؛ فرمود که عفو کردم خادم تتمه آیه برخواند که **والله یحب المحسنین** امام حسین رضی الله عنه جواب داد که از مال خود آزادت کردم

بیت

بدی را مکافات کردن بدی براهل صورت بود بخردی
بمعنی کسانیکه بی برده اند بدیده بدو نیکوئی کرده اند

(۱۳۴) معطوف[۱] است بر **الذین ینفقون** و مضمون کلام آنکه متقیان دوطایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق وحلم وعفو واحسان موصوف اند دوم تأیب غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس چون بکنند کار ناشایست یاستم کنند برنفس های خود بمباشرت معاصی ونزد بعضی « فاحشه » کردار ناپسندیده است و ظلم وگفتار ناستوده یا اول کبایر وثانی صغایر وبقول جمعی فاحشه ظلم وخطا و عمد است یا زنا و آنچه مادون او است از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم یاد کنند عقوبت خدای را یا عتاب اورا بابنده که چراچنین کردی یامتذکرشوند و عدهٔ مغفرت را که باستغفار باز بسته است ، پس آمرزش خواهند

[۱] والذین معطوف است بـر « الذین ینفقون فی السراء و الضراء » .

برای گناهان خود وگیست که بیامرزد گناهانرا (استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرائم بندگانرا) مگر خدای ، و اصرار نکردند بعد از استغفار برآنچه ازایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگربار بر سرآن فعل نرفتند ، ایشان که اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار ازعذاب گناه عظیمتراست

نزول آیت درشان بنهان تمار بودکه زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی آمد بنهان را دل بدوکشش کرده وبیهانه خرمای خوب در گوشهٔ کاشانه برده درکنارش کشید وبعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بگشادکه **اتق‌الله** از خدا بترس ودامن مرا بلوث حرام آلوده مگردان با بنهان را خوف الهی دریافت وپشیمان شده فی‌الحال بحضرت رسالت شتافت وصورت‌حال بعرض **سیدعالم صلی‌الله علیه‌وسلم** رسانید؛ فرمود که من درمیان شمام وشما چنین کارها میکنید ؟

حق‌سبحانه برای تأکید امیدواری تائبان این آیه را فرستاد و بقول بعضی در شأن ابوالیسر فرود آمد یا بهلول بناش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده پناه‌بتوبه واستغفار آورده(۱۳۵) آنگروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند ، پاداش ایشان آمرزش‌است از پروردگار ایشان ، بوستانها که میرود از زیر ابنیه یا اشجار آن جویها ، جاوید ماندگانند در آن و نیکو مزدیست مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت ، بدرستیکه گذشته بود پیش از شما واقعه‌ها میان جهانیان از غم وشادی و راحت ومحنت ودولت ونکبت که حق تعالی منت نهاده بحدوث این وقایع یا اهل سنت مراد است و سنن شرایع باشد یعنی امتان بوده‌اند بانواع دین‌ها وبجهت تکذیب پیغمبران هلاك شده‌اند ، پس بروید وسیر کنید درزمین و به‌بینید بلاد « عاد » ودیار « ثمود » را و بیابان « لوط » ، پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی چگونه بوده است آخرکار تکذیب کنندگان (۱۳۷) این کلام که در قصه احد و بدر گذشت یااین شرح که از امم گذشته و وقایع روزگار دادیم ، سبب هویدائی سخن حق است برای عامه مؤمنان ، و زیادتی بصیرت ، وبندی مشتمل رهبت ورغبت خاصه مربرهیزکاران‌را

(۱۳۸) و سست مشوید و ضعف مورزید . چون در حرب احد خواجهٔ عالم صلی‌الله علیه وسلم بشعب درآمد ابوسفیان علم تجلدبرتیغ کوه برده خواست براهل شعب مطلع گردد ، اصحاب را دغدغه‌بخاطر رسید وحضرت عزت جهت‌تسلیهٔ ایشان این آیت فرستادکه سستی‌مکنید واندوهناك مشوید از جراحات ومصیبات یا فوت غنائم وحال آنکه شما برتر آنید از ایشان بحسب مکان یا از روی محاربه بر ایشان پیشی دارید یعنی در جنك بدریا برتری شما بانست که کشتگان شما درصدر نعیم‌اند واز ایشان در قعر جحیم یا مقام شما درجنات عالیه خواهد بود واز ایشان در درك الاسفل وحقیقت آنستکه این بشارت بوده مر مؤمنان را بعلو وغلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد اگر هستید گروندگان بوعدهٔ حق که فرمود « وان جندنا لهم الغالبون [۱] »

(۱۳۹) اگر بشما رسید جراحتی و زخمی ، پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز حرب بدر زخمی والمی مثل قرح وجرح شما واین روزها که مدار زندگانی برآنست میگردانیم آنرامیان مردمان ، روزی بدولت‌وعشرت گذرد وروزی بنکبت وعسرت « فیوماً علینا ویوماً لنا »[۲] واین مداوله برای آنست تا پند گیرندوبرای آنکه ببینند یابدانند اولیای او، صابران را که بدوگروبده اند وبرای آنکه فراگیرد ازشما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشیدکه دزمعرکه جهادکدام جان فداکرده و که روی بگریز آورده ، و خدای دوست نمیدارد ظالمانرا یعنی ستمکاوانرا که مشرکانند (۱۴۰) وفایدهٔ دیگر در مداوله آنستکه پاك گرداند خدای مر مؤمنان را ازگناه چه بلاها که باهل‌ایمان رسد بکفر ذنوب ایشان است و دیگر آنکه در نقصان افکند و هلاك سازد کافرانرا (۱۴۱) آیا میپندارید آنکه درآئید ببهشت وندانند خدای آنهاراکه جهادکردند از شما وندانند شکیبایانرا برفرمان رسول یاصابرانرا برهجوم مصائب ووقوع نوائب

(۱) قرآن کریم سورة‌الصافات . آیه۱۷۳

(۲) پس یکروز برماست زیان ویکروز برای ماست سود

ملخص سخن آنست که بی محنت مجاهده برحمت مشاهده نتوان رسید

بیت

بلبلی کوستم خار تحمل نکند بهتر آنستکه دیگر سخن گل نکند

(۱۴۲) وبدرستیکه شما بودید که از روی اشتیاق لقای الهی آرزو بردید مرگ را یعنی شهادت را پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که مرگ است ، پس بتحقیق بدیدند آنچه میطلبید ازمقاتله کفار و حال آنکه شما مینگریستید بیاران و برادران شما که مقتول میشدند بانظر میکردند درپیغامبر صلی‌الله علیه وسلم واورا تنها گذاشته درخلاص خود کوشیدند

آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین آواز **الا ان محمداً قدقتل** در میان خاص و عام افکند قومی از ضعفاء اسلام خواستند رجوع به **عبدالله ابن ابی** نموده التماس کنند که از **ابی سفیان** برای ایشان خط امان بستاند و قومی دیگر بگریختند و بعد از آنکه رسول علیه السلام شهزمانرا ملامت می کرد که چرا فرار برقرار اختیار کردید وبشت بمیدان کارزار آوردید ؟ زبان عذر گشوده گفتند که ما آوازهٔ قتل تو شنیدیم ، روزکار برما شوریده وازغایت ترس بگریختیم : حضرت عزت تعالی شأنه رفع عذر ایشانرا آیه فرستاد (۱۴۳)

در جنك احد گروهی از مشرکان روی بجانب رسالت پناهی آوردند . علی بن ابیطالب صلواة الله و سلامه علیه بدفع ایشان کمرهمت بست و شیر بیشهٔ شجاعت که در هیچ معرکهٔ ازشمشیر روی نتافته بود و بشعشعهٔ شمشیر رخشان گرد نبرد و غبارمیان مردانرا شکافته برایشان حمله آورد و به تیغ تیز دمار از ایشان برآورد ـ دستهٔ دیگری چون دریای‌جوشان بقصد حضرت ختمی مرتبت توجه نمودند وعلی‌علیه السلام در این‌بار نیز باشارت عالی پیغامبر ایشانرا که ثریا وار در عقد اجتماع منتظم بودند از اثر شمشیر شهاب سیر مانند بنات النعش متفرق گردانید و چنان در این روز حق‌مردانگی و مواسات و شرط خدمت ومواخات بجای آورد که حضرت رسالت پناهی فرمود که « انه منی و انا منه » (او از من است و من از اویم) و هم در این جنك بود که ازهاتف غیب این صدا بگوش حاضران و جان فشانان آن معرکه رسید که :

لاسیف الا ذوالفقار و لافتی الا علی

دعوی‌عشق و محبت‌بزبان آسانست مرد باید که بعشق از سرجان برخیزد

و نیست محمد (۱) یعنی بندهٔ ستودهٔ من مگر فرستاده از پیش منَ ، بدرستیکه بگذشته اند پیش از وی فرستادکان ، پس اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته‌گردد ، باز میگردید شما هم بپاشنه های خود یعنی ترك جهاد می کنید یا مرتد می‌شوید ، و هرکه برگردد و پس باز رود بارتداد یا ترك جهاد گیرد ، پس زیان نرساند بدان برگشتن خود خدایرا چیزی زیرا که ورود مضار و منافع براوروا نیست و زودباشد که جزا دهد خدای مر سپاس دارندکانرا (۱٤٤) و نباشد و نسزد هیچ نفسی را آنکه بمیرد مگر بمشیت خدای و فرمان او و نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ نوشتنی زمان او پیدا کرده شده ، کسی پیش از آن نمیرد و از آن نیز نگذرد .

در این آیت تحریض مسلمانان است برجهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هرکه داند که عمر مقرر و اجل او مقدر است هرآینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارك و شروع در مهالك . مرتضی علی را رضی الله عنه در این معنی دو بیت است .

ای یومی من الموت افر یوم ماقدر او یوم قدر
یوم ماقدر لم اخش الردی و اذا قدر لم یغن الحذر

رباعی

دو روز حذرکردن از مرك روا نیست
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست (۲)
روزیکه قضا باشد کوشش نکند سود
روزی که قضا نیست در او مرك روا نیست

و هرکه خواهد بجهادی که میکند پاداش این‌جهان ، بدهیم اورا از دنیا آنچه مقدرکرده ایم ، وهرکه خواهد باعمال‌خود جزای آن جهان ،

---

(۱) امام عبد الرحمن واسطی در « انوار جلیه من الاسماء ـ المصطفویه » فرموده که پیغمبر مارا هزار نام است و طایفهٔ از علماء آنهارا گرد آورده اند .

(۲) بعضی نسخ این مصرع را چنین ضبط کرده اند
از مرك حذرکردن دو روز روا نیست

بدهیم اورا آنچه خواهدو آرزو برد دربهشت ، زود باشدکه ما باداش دهیم شکرگویدگان را برنعمت جهان .

(۱٤٥) وچند ازپیغمبران یعنی بسیار پیغمبرکه درراه حق کارزار کرد که با او بودند سپاه فراوان (ربی نام سپاهی است که کم از هزارنباشد) .

« ودرعین المعانی » گوید [۱] ربی بمعنی ده هزار یا ربی بمعنی ربانی است یعنی فقها وعلما وحکما واتقیا یا پیغمبران خود بودند پس سستی نورزیدند این پیغمبران واصحاب ایشان بانچه بدیشان رسید از محبت ها در راه خدا یعنی درجهاد بارکفار ، وضعیف نگشتند از بسیاری حرب وفروتنی نکردند با دشمنان (تعریض منهزمان است وآنها که التجا بابن ابی نموده از ابی سفیان خط امان میطلبیدند) و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را درجهاد (۱۴٦) و نبود قول ربانیان بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شده مگر آنکه گفتندی ای پروردگار ما بیامرز گناهان ماراکه سبب منع نصرت وقتل صاحب دعوت ما بود ، و درگذار از حد درگذشتن مارا درکارما ، و استوار دار قدم های ما را دروقت مقاتله باعداء دین ، ویاری ده مارا برگروه ناگرویدگان (۱٤۷) پس بداد خدای ایشانرا ببرکت دعا واستغفار یا بسبب صبربر مقاتلهٔ کفار ، پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان ویافتن غنائم ، و دیگر خواهد داد ایشانرا نیکوئی یا پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا ، و خدای دوست دارد نیکوکارانرا یعنی صابران را و نزد

[۱] وکاین من نبی معه ربیون کثیر - سلمی نیشابوری گوید ربانیان « منقطعان بودند از خلق ومتوجه برب ، از صفات و ارادت خود فانی شده وبرمرادالله در مهمات ایشان مطلع گشته »

امام قشیری فرموده که « قائم بودند در مقام وفا وبر آن بگذشتند » .

درحقایق القرآن وارد است که « ربیون جماعتی بودند که در محاربهٔ نفس وهوی ومقاتلهٔ بالشکر شیطان بتیغ مجاهده شهیدشدند »

موحققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه به آفریدگار هردو (۱)

مصراع

من فارغم از هردو مرا وصل توبس

(۱٤۸) ای گروه گرویدگان اگر فرمان برید کافرانرا (دوشان جمعی است که از ابی سفیان طلب امان میکردند)

ودر « کشاف » آورده که منافقان مؤمنان را میگفتند که : این زمان پیغمبر کشته شد ورایت دولت کفار استیلا یافت شما را دیگرباره رجوع بدین خود باید کرد ، حق تعالی میفرماید که اگر بفرمان منافقان کار کنید ، بازگردانند شما را بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند ، پس آنگاه گردید شما زیان زدگان در هردو سرای بس فرمان دشمنان مبرید (۱۴۹) بلکه بدانید که خدای یار ودوستدار ومددکار شمااست ، پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید ، و خدای بهترین یاری دهندگان است (۱۵۰) زود باشد که در افکنیم در دلهای کافران ترس و بیم از خدای تعالی ، هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر وغلبه بی جهتی ترك قتال گرفته بازگشتند و القاء رعب در دلهای ایشان بچه سبب بود ، بانچه شرك آوردند بخدای و انباز گرفتند آنچیزی را که نفرستاده است خدای بان شرك حجتی وبرهانی روشن تا ایشانرا عذری بودی (غرض نفی حجت است

(۱) در لطایف قشیریه آمده که « ثواب این عالم قناعت است بانچه خدای دهد ..... وحسن ثواب آن عالم آنستکه بنده را ببهشت در آورد در حالتی که از قید نعمت او آزاد گشته جز لقای منعم مرادی ندارد » .

در حقایق نجمیه آمده که در ثواب کرامتهائیست که برخی از خواص عباد بدان اختصاص یافته اند از علوم لدنیه و شهود نوریه و الطاف ربوبیه و اسرار الوهیت و چون دیدهٔ اهل کشف بنور حضور « من طلبنی وجدنی » منور است نقداً در دنیا از ثواب آخرت بهره مندند .

چه اگر حجت بودی فرو فرستادی) ، و جای ایشان آتش دوزخ است ، وبدآرامگاهی است ستمکارانرا دوزخ (۱۵۱) وهرآینه راست کرد شمارا خدای وعدهٔ خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بشرط بود اگر صبر میکردند مظفر می‌بودند وچون ترك صبر کردند مغلوب شدند

و در « صحیح حاکم » از « ابن عباس » رضی‌الله‌عنه نقل میکند که خدای‌تعالی‌درهیچ‌موطنی حرب بیغمبر خودرا این‌نصرت نکرد که درحرب احد

(جمعی براین سخن انکار کردند و « ابن عباس » فرمود که مـن از کتاب خدای می گویم که وعدهٔ نصرت من بـا شما راست شد) .

آن هنگام که بکشتید کافرانرا از روی شتاب بخواست خدای یا بحکم او یا بمعونت او در اول روز شمارا ظفر بود تاآنگاه که‌بدل شدید ومخالفت کردید در کار حرب وعاصی شدید در امر امیر خود (عبدالله‌بن جبیر) وترك مرکز گرفته پس مبتلا شدید بمغلوبیت پس از آنکه نمود شما را آنچه دوست دارید از نصرت وغنیمت ، از شما کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفهٔ بودند که بای از خیر امر و مرکز فرمان بیرون نهادند بر غارت واخذ غنیمت اقبال نمودند ، و از شما هست آنکس که خواهد رستگاری آخرت و سعادت و این گروهی بودند که برمرکز ثبات ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ، پس شما را باز داشت خدای و روی شما را بگردانید ازقتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان تا بیازماید شمارا یعنی معاملهٔ آزماینده‌گان کند تا عیار نقد صبر شما برمحك یقین آشکارا گردد ، وبدرستیکه عفو کرد ودرگذرانید از شماکه بشومی مخالفت همه شما را نکشتند و مستاصل نگردانیدند ، و خدا خداوند فضل و رحمت‌است برگرویدگان واز جملهٔ فضل او آنکه شما را بتمامی هلاك نکرد (۱۵۲) آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت یا ببالای کوه میگریختید ونمی‌ایستادید و التفات نمیکردید برهیچ یکی از مردمان یا نمینگریستید بریکی که آن بیغمبر علیه‌الصلوة والسلام بود وبیغمبر شمارا

میخواند درعقب شما و میگفت :

الی‌الی عبادالله فانی رسول الله [۱] وشما اجابت نمیکردید، پس مکافات کرد شما را خدای غمی بعد از غمی (یك غم خبر قتل بیغمبر است و غمی دیگر شهادت و جراحت بعضی از صحابه یا یکی هزیمت و یکی غنیمت) و این پاداش داد شمارا تا معتاد شوید بصبر کردن در شدائد و دیگر تا اندوهگین نگردید برآنچه از شما فوت شده است از فتح وغنیمت ونه اندوه خورید برآنچه بشما رسید از قتل وجرح وهزیمت ، وخدای داناست بانچه شما میکنید (۱۵۳) پس فرستاد خدای برشما از پس اندوه وهلاك امنی و آرامی و آن چه بود ؟ خوابی سبك[۲] ، میپوشید یعنی درمیپیچید آن‌خواب‌گروهی را ازشماکه مؤمنان حقیقی بودند .

ودر « تبیان » میگوید که این‌خواب هفت تن را بود «صدیق» و « فاروق » و « مرتضی » و « طلحه » و « سعدبن ابی وقاص » از مهاجران و « حارث‌بن‌صمه » و سهل‌بن حنیف را از انصار وبعضی « زبیر » را نیز داخل کرده رضوان‌الله‌علیهم اجمعین وفایدهٔ« نعاس» [۲] عود قوت ایشان بوده و دفع کلال و ملال از ایشان ، وگروهی دیگر چون «معتب‌بن قشیر» واصحاب او که منافق بودند ، بدرستیکه درغم افکنده‌بود ایشانرا نفسهای ایشان ،گمان میبردند بخدای تعالی‌ظن ناروا وناسزا گمانی که اهل جاهلیت را میبود که مهم **صلی‌الله علیه وسلم** باتمام نخواهد رسید ، میگویند آیا هست مارا (استفهام برسبیل‌انکار یعنی مارا نیست ازکار ظفرونصرت که وعده‌داده‌بود هیچ‌یعنی چیزطمع غلبه داشتیم بر لشکر « اوسفیان » ومیسر نشد) قولی آنست که « ابن ابی » راگفتند « قتل بنوالخزرج » او جواب گفت هل‌لنامن‌الامر

[۱] ارجعوا الی‌عبادالله فانی رسول‌الله یعنی بسوی من‌بسوی من بازگردید ای بندگان خداکه منم بیغمبر او

[۲] نعاساً بدل است ازامنه وشایدکه امنه مفعول‌له باشد ونعاساً مفعول‌به یعنی فرستاد برشما خوابی‌برای ایمنی شما وبعضی امنه‌را جمع آمن خوانند

من شیئی » یعنی مارا درکار ایشان هیچ اختیاری نیست ؛ گفتم از مدینه بیرون مروید سخن مرا قبول نکردند ، بگوای **محمدصلی‌الله‌علیه وسلم** بدرستیکه همه‌کار ما از غنیمت و هزیمت مرخدایراست وبفرمان اوست ، نهان میسازند منافقان در نفس‌های خویش از شکوك و شبهات آنچه آشکارا نمیتوانند کرد برای توبجهت خوف از شمشیر مسلمانان یابیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسدهٔ ایشان ، میگویند در خلوت بایکدیگر ، اگر بودی ما را از کار خود چیزی بهرهٔ و نصیبی یا اگر دین ما برحق بودی ، اینجاکشته نمیشدیم یعنی اصحاب مامقتول نمیگشتند وهزیمت بما راه نمیافت ، بگو اگر میبودید ای منافقان درخانهای خود و نمیخواستیدکه باما بیرون آئید ، هرآینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل نوشته شده است برایشان کشته شدن بسوی کشتن گاه خود یااگر شما تخلف میکردید هرآینه مؤمنان که خدای قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون میامدند بمعارك حرب ومصارع اهل‌شرك پس خطاب بامؤمنان میفرماید که بعداز چنان غمی والمی که داشتید امن و آرامی برشما فرستاد تا بوعدهٔ او واثق باشید ، وبرای آنکه ظاهر گرداند خدای آنچه در سینه های شماست از اندیشه‌ها ودیگر تا پاك و خالص سازد آنچه در دلها دارید از نیتها وعزیمتها ، وخدای داناست به‌آنچه درسینه ها باشد از سرائر وخفیات (۱۵٤) بدرستی آن کسانیکه روی بگردانیدند از شماوبهزیمت رفتند آن روز که روی بروی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران ، جز این نیست که بلغزانید ایشانرا شیطان یااز ایشان طلب زلل کرد وفرمان‌وی بردند بشامت بعضی از آنچه‌کرده بودند یعنی مخالفت **امر رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وسلم** و بدرستیکه خدای درگذرانید از ایشان این گناه را بجهت توبه واعتذار ایشان ، بدرستیکه خدای داناست، بردبار است و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکاران

(۱۵۵) ای گروه گرویدگان می باشید مانند آن کسانی که کافر شدند یعنی منافقان و گفتند برای برادران کشته و مردهٔ خود

را از منافقان(۱) نسبی یاسببی ، چون برفتندی درزمین برای تجارت بمردندی یا بودندی غازیان وجهادکنندگان وکشته شدندی‌اگر بودندی نزدیك ما بسفر غز و نرفتندی نمردندی درآن سفر وکشته نگشتندی درآن حرب پس‌شما ای‌مؤمنان مخالفت ایشان کنید دراین قول‌تاگرداند خدای تعالی آن مخالفت شمارا باگمان ایشانراکه اگر با ما بودندی تلف نشدندی ، دریغی واندوهی بدشان دردلهای ایشان وخدای تعالی زنده میدارد نه خدر ونه تدبیر ، و او میمیراند نه سفر وحرب (۲) وخدای بدانچه شما میکنید ای گروندگان ازصبر وثبات بیناست(۱۵٦) وبخدای که اگر کشته گردید شما در راه خدای یا بمیرید درخشنودی خدای برفراش هرآینه‌آمرزشی ازخدای وبخششی ازاو بهتراست‌ازآنچه جمع میکنید ازمال دنیا (وحفص غیبت میخواند یعنی آمرزش‌حق‌سبحانه شمارا خوبتراست ازآنچه‌کافران فراهم میاورند ازمتاع غرور) [۱۵۷] و اگربمیرید ای مؤمنان با خشنودی حق یاکشته شوید درکارزارکفار هرآینه بسوی خدای‌که معبود شمااست حشرکرده شوید .

عرفا گفته اند اگرمرك دریابد شمارا ای مخالفت کنندگان بانفس وهوی یاشهیدگردید به تیغ ریاضت در طلب لقایش شمارا حشر باآن کس خواهد بودکه دل وجان را در راه او بذل کرده‌اید نه بغیر او و از اینجا گفته‌اند : **اذاکان‌المسیر الی‌الله‌طاب‌المصیر الی‌الله**(۳)

نظم

گرمرك رسد چرا هراسم — کان راه بتو است میشناسم
سرکان برهٔ تو پایمال‌است — شایستهٔ افسر وصال است

(۱) « وقالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی‌الارض . . . » در عین‌المعانی «اذا» را بمعنی «کلما» میگیرد یعنی هرگاه‌سیرکردندی درزمین‌برای تجارت مشرکان میگفتند پس از مردن و کشته شدن برادران خود که اگر برادران ما نزدیك ما بودندی وبسفر غزا و جنك و جدال نرفته بودندی دران‌سفر نمیمردندی یااگر باما بودندی تلف نمیشدندی

(۲) نسخهٔ خطی (ج) بجای حرب « حضر » ضبط کرده است ولی در نسخه های دیگر همان حرب ضبط شده است

(۳) چو روبشهرتو دارم خوش‌است رنج سفر
چو مقصدم توئی آخر چه غم ز راه دراز

(۱۵۸) پس بخشایشی که ترا رسید از حق سبحانه نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیه درآن وقت بود که حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم بعد از مراجعه اهل هزیمت بایشان تغلیظ و تشدید نفرمود بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوشخوئی نسبت به آن جماعت رعایت نمود حق‌سبحانه میفرماید که نرم سخنی و نیکوخوئی تو برحمت من بود واگر درشتی تودرشت خوی یا سخن گوی یا جفاکننده سخت‌دل ونا مهربان هر آینه اصحاب تو پراکنده میشدندی از نزدیك تو و باتو نیارامیدندی پس درگذار ازایشان تقصیری که درخدمت توکرده‌اند وآمرزش خواه از من برای ایشان اهمالی راکه در ادای حقوق من ورزیدند و مشورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن حکم جزم صادر نشده

(کلبی گوید که مشاورت مخصوص‌بوده بامورمحاربه ومقاتله‌باکفار) پس چون قصدکاری کردی بعد ازمشاورت پس توکل برخدای کن نه‌بر مشاورت بدرستیکه خدای دوست میدارد توکل کنندکان را . متوکل حقیقی کسی‌است که ازغیر حق نترسد و جز بتو امیدوار نباشد (۱۵۹) اگر خدای شمارا نصرت دهد چنانچه درحرب بدر واقع شد ، پس نباشد غلبه‌کننده برشما واگر فروگذارد شمارا چنانچه در حرب احد وقوع یافت ، پس کیست آنکه یاری دهد شماوا بعد از فروگذاشتن او ، وبرکرم خدای بایدکه توکل کنند باور دارندکان (۱۶۰) ونباشد وسزاوار نبود مربیغمبری را آنکه خیانت‌کند در غنیمت .

اقوبای صحابه ازپیغمبر صلی‌الله علیه وسلم درخواست نمودندکه ما را از غنیمت که میافتد زیاده از حصهٔ ضعفاء بده این آیه آمدکه خیانت بپیغمبررا درقسمت روانیست وگویند از غنایم بدرگلیمی یا قطیفهٔ سرخ رنك گم شد و جمعی سیه گلیمان از روی نفاق نسبت به آن سید علی الاطلاق کردند و حق تعالی ذمت حبیب خود را خصوصاً و ذمه جمیع انبیارا عموماً ازاین خیانت بری گردانید وفرمود که هیچ‌پیغمبر درغنیمت خیانت نکرده ونکند وهرکه خیانت‌کند در غنائم بیاید بگناه آنچه در آن خیانت‌کرده یا بیارد آن چیزیراکه در آن خیانت‌کرده

روز رستخیز و علی‌رؤس‌الاشهاد بدان فضیحتی یابد اگرهم‌سوزنی یا رشتهٔ باشد « دراخبار آمده‌که شخصی بعدازقسمت غنائم رسن کهنهٔ که قبل ازقسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت علیه‌الصلوة والسلام آورد آنحضرت قبول نکرد وفرمودکه نگاهدار تا در قیامت بیاری »

پس تمام داده شود درآن روز هرنفسی را جزاء آنچه کرده باشد از خیر و شر و ایشان ستم‌کرده نشوند در وقت جزا (۱۶۱) آیا هرکه پیروی‌کند خشنودی خدایرا درترك غلول باشد (یعنی‌نباشد) همچون کسی که بازگردد بخشمی ازخدای بسبب خیانت و آرامگاه او باشد دوزخ وبدجای بازگشتن است دوزخ (۱۶۲) انبیاء واهل امانت که تابع رضوان‌حقند، خداوندان پایهای بلندند پامرایشانراست‌درجه‌ها(۱) نزدیك خدای وخدای بیناست بانچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت‌گذاری (۱۶۳) هر آینه بتحقیق منت نهاد خدای بر گروندکان چون فرستاد در میان ایشان پیغمبری از ایشان یعنی‌ازآدمیان ، میخواند برایشان آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید و پاك میگرداند ایشانرا از ادناس مقتضیات طبیعت برشحات ینابیع احکام شریعت یا زکوة ازایشان فرا میگیرد یا کار بصلاح می‌آرد یا برپاکی گواهی میدهد ومیاموزاند ایشانرا قرآن یا معارف شرعیه وحدیث یا معارف عقلیه ، و بدرستیکه بودند همه مردمان پیش‌از بعثت رسول درگمراهی‌هویدا وظاهر، نه‌حق‌را میدانستند ونه از باطل دوری میتوانستند

بیت

تاریك بد زظلمت عالم‌همه جهان عالم زرأی روشن اونورحق گرفت

(۱۶۴) آیا هرگاه‌که بشما رسد نابایستی از هزیمت و قتل و جراحت ازآعادی ، وحال آنکه رسیده بودید ازایشان دوچندانرا یعنی یافته بودید از کافران دوبرابر چه ایشان دراحد هفتاد تن ازشما را

(۱) در فتوحات محی‌الدین عربی میفرماید که « درجه کمال یا ذاتی باشد یا عرضی ذاتی حق‌راست وعرضی بهشت را ، آنهاکه اهل کمال درجات عرضی‌اند بهرهٔ ایشان حور و قصور نعیم و سرور و آنانراکه درجات کمال ذاتی داده‌اند نصیب ایشان نور است

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

کشتند وشما در **بدر** هفتاد تن از ایشان کشتید وهفتادتن‌را اسیر گرفتید گفتید ازروی جزع که این از کجا ما رسید ومامسلمانانیم وپیغمبر خدا در میان ماست ، بگواینکه شمارا بیش آمد هم از نزدیك شماست که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترك مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید . بدرستیکه خدای برهمه چیز از فتح وغنیمت و قتل و هزیمت تواناست (۱۶۵) وآنچه بشما رسید از مکروهات طبایع شمادرآن روزی که لشکر ابوسفیان با سپاه مؤمنان روی بروی آوردند بامر خدای وقدرت او بود وتا به بیند خدای ثبات مؤمنان را وظاهر سازد (۱۶۶) وتا اظهار کند خصومت آنانرا که نفاق ورزیدند وگفتند مر ابن ابی واصحاب اورا دروقت بازگشتن ایشان از راه به مدینه ، بیائید و از حرب باز مگردید و به جد تمام کارزار کنید با مشرکان در راه خدای یا دفع کنید بیگانگانرا که داعیهٔ قتل وغارت اهل مدینه دارند ؛ گفتند اگر ما مراسم حرب میدانستیم هر آینه مقاومت میکردیم شمارا یا اگر دانیم که این جنگ خواهد بود نمی‌آمدیم اما جنگ واقع نخواهد شد و **محمدصلی الله علیه وسلم** با اقرباء خود صلح خواهد کرد ، این منافقان بسوی کفر آن روز که این سخن گفتند نزدیك تر بودند که بسوی ایمان یا اهل کفر اقرب اند درباری دادن که باهل ایمان (۱) میگویند ایشان بدهنهای خود آنچه نیست دردلهاء ایشان یا آنکه بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود و دردلهاء ایشان آن بود که جنگ واقع شود ، وخدای داناست به‌آنچه میپوشند از حقد و عداوت و مکیدت (۱۶۷) این منافقان آنانند که ازروی جهل یا بحمیت قرب جهال گفتند ازبرای امثال خود یا اقرباء و همنشینان خودکه در احد شهید شده بودند وحال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از قتال ، اگر فرمانبرداری کردندی آن برادران ما مارا در

(۱) در « موجز » آورده که ایشان بمسلمانان نزدیکتر بودند در ظاهر حال امـا چون آثار نفـاق از ایشـان بظهور رسید بکافران نزدیکتر گشتند .

گهت چوماهی و گاهت چوماه میبینم منافقی چه کنی ماه باش یا ماهی

آنطرف از راه وبسکون درمساکن خود ، کشته نمیشدند چنانچه ما نشدیم ، بگو ای **محمد** اگراختیارمرك بدست شماست ، پس‌دفع کنید از نفسهای خود مرك را اگر هستید شما راستگویان که حذر دفع قدر میکنید .

در **کشاف** آورده « که در آن روز که منافقان این سخن میگفتند هفتاد تن از ایشانرا مرك رسید » .

(۱۶۸) ومپندار آنانرا که بصدق نیت کشته شده‌اند درراه‌خدای که ایشان مردگانند

ابن عباس رضی‌الله عنه نقل کرده که **حضرت‌رسالت** صلی‌الله علیه وسلم اصحاب راگفت که چون برادران شما روز **احد** شهیدشدند حق سبحانه جانهاء ایشانرا دراجواف مرغان سبزبال‌جای داد که‌دربهشت طواف کنند وبرشاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویهای فردوس آب خورند وبوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایهٔ پایه عرش آویخته وایشان میگویند خداوندا که خبر دهد یاران و برادران مارا از این دولت که یافته‌ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت گردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان تشریف این آیه ارزانی فرمود یا پدر**جابرانصاری** رضی‌الله عنه که ازشهداء بود از حق‌سبحانه و تعالی در خواست نمود که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم ، فرمان رسید که حکم ازلی براین وجه رفته که‌آمدگان از رجوع ممنوع باشند ؛ گفت پس خدایا از سعادت حال و نعمت بیزوال که مرا دادهٔ یارانرا خبرده ، این آیه نازل‌شد که شهداء را مرده مپندارید بلکه ایشان زندگانند نزدیك پروردگار خود بدان معنی که هرسال‌ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاك مرایشانرا نمیخورد یانمیشویند ایشانرا چون‌سایر مردگان یا ردسلام زائران میکنند یابدستورزندگان(۱) روزی داده میشوند از میوه های بهشت (۱۶۹) در حالتی که شادمانند بدانچیزی که عطاکرده است خدای بدیشان ازفضل خویش که‌آن دولت

(۱) از فرشته گذشته اند بلطف حاش لله که چون بشر میرند
از لبش آب زندگی خوردند لاجرم شیوهٔ دگر میرند

خشنودی حق است و عطائی که ورای آن متصور نیست .

در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی را بانوارالوهیت شوقی پدید آید ذوات ایشانرا لمعات معارف ربانی مستنیر گرداند **یرزقون** اشاره بانست پس از آن بمنبع نور ومصدررحمت ناظرشوند **فرحین** عبارت از آنست که بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال ومسرتی افزونتر از نظر بجمال وجه کریم نمیتواند بود

بیت

مایهٔ خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست
میکنم جهد که خودرا مگر آنجا فکنم

ومسرور میشوند ببشارت باشادی میکنند باانکه هنوزدر نرسیده‌اند بایشان ازپس ایشان وامیدوارند که بدیشان رسند و درکرامت با ایشان شریك شوند باشادی ایشان بانستکه براحوال اخرویت بلاخلاف صاحب وقوف شده بیقین یعنی میدانند آنکه هیچ ترس نیست برایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد و نباشد که اندوهناك گردند بر مفارقت دنیا وآنچه دراو بگذارند (۱۷۰) شادمانی مینمایند برحمتی که فایض شده است از خدای برایشان یعنی ثواب اعمال و افزونی برآن نعمت بقدر استحقاق باشد و زاید برآن به بنده ارزانی دارد و دیگر فرح دارند شهیدان به‌آنکه خدای‌ضایع نکند مزدکار مؤمنان موحدومجاهد(۱) (۱۷۱) آنانکه ازروی صدق اجابت کردند مرفرمان خدای و رسول‌را وقتی که بخروج از مدینه امرکرد و آنچنان بودکه چون **ابوسفیان** از احد بازگشته سید عالم صلواةالله و سلامه علیه آخر همان روزکه شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان

(۱) امام قشری فرموده که استجابت حق آنستکه بتحقیق وجود او قائل باشند واجابت رسول آنکه بحدود شریعت او متخلق گردند یا اجابت حق‌بادای حقوق ربوبیه است و اجابت رسول بوفا دراقامت لوازم‌عبودیه سلمی‌میگوید دولت استجابهٔ خدای ایشانرا ببرکت استجابه رسول‌حاصل شد زیرا بی این برید بسرمنزل مراد نتوان رسید ـ
بی رفیق کرمش راه بجائی نبرند .

احد برعقب دشمنان بروند وهرکه در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با ضعف و جراحات براه مکه متوجه شدند ودر **حمراء اسد** معسکر (۱) همایون مقرر شده شب دوشنبه آتش بسیار بر افروختند تا صیت ابهت لشکراسلام باحیاء وقبایل عرب رسید دانند که ایشانرا عجزی وانکساری نیست حق‌سبحانه‌وتعالی بدین آیه میستاید آنهارا که اجابت خدا و رسول کردند از پس آنکه رسیده بود ایشانرا جراحتها وآنکسانی راکه نیکوئی کردند از ایشان بوفای عهد و بترسیدند از غضب خدا درمخالفت امربیغمبرمزدی‌بزرك است یعنی بهشت .

آورده اند که ابوسفیان را بعد از رجوع ندامتی روی نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید آنحضرت به **حمرالاسد** با اوگفتند هراسی در دل ایشان افتاد اززوحا هزیمت بمکه آوردند و در راه قافلهٔ تجار یا طایفهٔ از اعراب بادیه راکه متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که **محمدیان** را هرجاکه ببینید از ما ترسانید و چنان نمائیدکه ایشان با لشکر آراسته بازگشته‌اند وجدال وقتال بلکه استیصال شمارا میان بربسته .

آن جماعت درحمرالاسد با اهل‌اسلام ملاقات نمودند بفرموده ابوسفیان طرح‌تخویف افکندند وعنایت‌ازلی مسلمانانرا دریافته بهیچ حال اثر تزلزل بمیان ایشان راه نیافت بلکه در مراد تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات **حسبناالله ونعم‌الوکیل** باز دادند وحق سبحانه درصفت ایشان میفرماید :

(۱۷۲) اجابت کنندکان آنندکه ازجهة تخویف گفتند مرایشانرا مردمان (یعنی‌تجارياعراب) بدرستیکه ابوسفیان‌واصحاب‌اوجمع شده‌اند و متفق‌الکلمه گشته برای قتال شما ، پس بترسید از آمدن ایشان که شمارا بانجماعت طاقت حرب نیست ، پس زیاده گردانید این سخن مؤمنان را تصدیق و یقینی درکارخود تا نترسیدند وگفتند بسنده‌است مارا خدای یاری دهنده وکفایت کننده ، ونیکوکارگذاری‌است حضرت

(۱) لشکرگاه

پروردگار ونزد بعضی این آیت که گذشت وآنچه بعد از اوست در غزو **بدرصغری** فرود آمده بود .

آورده اند که روز احد ابوسفیان در پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدراست و پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم فرمود درجواب اوبگوئید که چنین باشد . دیگرسال که نزدیک بموعدرسید ابوسفیان پشیمان شده نعیم‌بن مسعود را مقررکرد که بمدینه رود ولشکر اسلام را بترساند از قریش وچنان سازد که عنان عزیمت ازسفر بدر باز کشند .

نعیم به یثرب آمده هرچند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار وبسیاری اسلحه واتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب **حسبناالله و نعم‌الوکیل** نشنود و حضرت با سحابان احد و جمعی دیگر که مجموع هزار وپانصدمرد بودند در بدر رفت وهشت روزآنجا توقف نمودند و بازارها قایم گشت ودر معاملات سود بسیار بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدان موضع نیامدند وحق تعالی این آیت‌ها فرستاد وبرآن تقدیر که آن ناس که درآیهٔ سابقه عبارت از قافله بود اینجا نعیم باشد و بهر تقدیر ناس ثانی ابوسفیان و اتباع اویند و تتمهٔ حال مؤمنان اینست :

(۱۷۳) پس بازگشتند (بقول اول ازحمراء الاسد وبقول ثانی از موضع بدر) بعافیتی تمام یا ثوابی لاکلام ازخدای وزیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت ، نرسید مرایشانرا مکروهی از قتل و جرح و هزیمتی بلکه بسلامت رفتند وبکرامت بازآمدند وپیروی کردندخشنودی خدایرا بفرمان برداری رسول ، وخدای‌خداوند فضل بزرك است بدفع مشرکان از مؤمنان (۱۷۴) جزاین نیست که آن تخویف کننده شیطان بود ، میترساند بدان دوستان خدای را یعنی آنچه اعراب با اهل قافله یا نعیم میگفتند آنرا شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقانرا وازلشکر پیغمبر روی گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد ، پس شما ای مؤمنان مترسید ازاولیای شیطان وبترسید ازمن در مخالفت امرمن اگرهستید شما باور دارندگان مروعدوعید مرا

(۱۷۵) و باید که اندوهگین نگردانند ترا آنانکه میشتابند درباری‌اهل کفر چون **ابن‌ابی** ومتابعان او که ازجنك احد ترسیده تخلف ورزیده ترا فروگذاشتند ، بدرستیکه ایشان هرگززیان نرسانندخدایرا یعنی دوستان خدایرا هیچ چیز بسبب مسارعت درکفر، میخواهدخدای بانکه‌نگرداند مرایشانرا یعنی ندهد بهرهٔ ازثواب آنجهان و مر این مسارعانرا عذابی بزرگست یعنی بسیار وهمیشه (۱۷۶) بدرستی آنانکه بخریدند کفررا یعنی بدل کردند بایمان ، هرگز زیان نرسانند خدایراچیزی‌بسبب‌اشتری بلکه ضرر ایشان بایشان عائدگردد ومرایشانراست عذابی دردناك که الم آن بدلهای ایشان برسد (۱۷۷) و نه پندار آنکسانیکه‌کافرند از یهود ونصاری ومشرکان و منافقان که آنچه ما مهلت میدهیم ایشانرا تا زیاده کنندگناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند ، و مرایشانراست عذابی خوارکننده و رسوا سازنده .

(۱۷۸) خدای برآن نیست که بگذارد مؤمنان را بر آنچیز که شما ای منافقان برآیند ازطعن برایشان در خفا و استهزاء بایشان در آشکارا بلکه صراف حکمت الهی نقد حال شما بر محك امتحان زند تا وقتیکه جداکند پلید راکه آلودهٔ نفاق است ازپاك یعنی مؤمن‌مخلص و این تمیز یا بجهاد باشد تامخالفان تخلف نموده بااعدای دین‌محاربه نکنند چنانکه در روز احد یا بلظهار مخزونات سرایر ایشان که بطریق وحی بر **سید عالم صلی‌الله علیه وسلم** معلوم گردد و صحابه بدان اطلاع یابند و ازجمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که دروقتی که حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم فرمود که امت مرابصورت‌وحلیه بمن نمودند بهمان مثابه که ذرات ذریات را به **آدم صفی‌علیه‌السلام** نموده بودند ومرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند وکدام در بادیهٔ ضلالت سرگردان ماند .

منافقان با یکدیگر میگفتند که محمد صلی‌الله علیه و سلم چنین دعوی بلند میکند و ازحالات دل متزلزل ما غافل است ، اگر راست میگوید گو علی‌التعیین با ما بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق که آیه آمد که : وچنان نیست که خدای مطلع گرداند شمارا ای منافقان

برآن سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند ولیکن خدای برگزیند برای اطلاع برآن ازفرستادگان خود هرکرا خواهد ، پس شما ای مؤمنان بگروید بخدای برآن وجه که او متفرداست بعلم‌غیب ، و باور دارید رسولان اوراکه بندگان برگزیده‌اند ، ومیشاید که خطاب باکفار یا منافقان باشد ، واگر ایمان آرید براین وجه و بپرهیزید از نافرمانی ما یا از شرك ونفاق ، پس شما را باشد اجر عظیم یعنی مزد بزرك (۱۷۹) ونپندارند آنانکه از دناءت همت بخیلی میکنند بدانچه خدای از مال دنیا بایشان داده است از فضل وکرم خود ، آن بخل بهتر است مرایشانرا ؟(۱)

نه چنانست ، آن بخل بدتراست مرایشانرا هم در دنیا بذهاب برکت از اموال وهم درآخرت باستحقاق شدائد واهوال ، زود باشد که درگردن ایشان طوق کرده شود آنچه بخل کردند بان از مالها و ندادند زکوة آنرا و این فضیحت ایشانرا واقع باشد روز رستخیز چنانچه درحدیث آمده است هرکرا حق‌سبحانه مال‌عطا فرمود وانکس از روی بخل آلودهٔ زکوة آن ادا ننمود تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال اورا بصورت ماری بزرك که از بسیاری وتندی زهر موئی بر سر او نمانده باشد ودو نقطهٔ سیاه برزیر چشمهای وی آشکارابود وچنین مار خبیث ترین ماران است ، پس آن مار بیاید وطوق گردن او شده هردو کنارهٔ روی و دهن او را بگیرد و زبان توبیخ گشاده میگوید انا مالك انا کنزك من آن مال توام که بدان در دنیا لاف مباهات میزدی وگنج توام که بسبب او طرح مفاخرت بر اقرای می افکندی .

(۱) میشنیدم که از ره شفقت — پدری پیر گفت با پسری
بیخ بخل از زمین دل برکن — کس نخورداز درخت بخل بری
هم بخور هم بدوستان برسان — از نهال سعادتت ثمری
حیفم آید که حاصل همه عمر — بگذاری تو تا برد دگری

آورده‌اند که خدای مالرا فضل‌خواند وفضل نصیب اهل‌سعادتست وبخل آن سعادت را بشقاوت مبدل میسازد

بیت

(۱) گنج را از دل برون کن مال را بکفن زچشم
مال تو مار است در معنی وگنجت اژدها

و مر خدایراست میراث اهل آسمانها وزمینها یعنی همه بمیرند وملك آسمان وزمین بی دعوی مدعیان ونزاع منازعان اورا مسلم ماند **لمن الملك الیوم لله الواحد القهار**

محققان گفته‌اند که میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملك کس در آید وبیش از آن درملك اونبوده باشد پس اموال اهل آسمان وزمین را بر میراث بروجه عاریت است در دست ایشان و فی‌الحقیقه از آن خداوندست **ولله ملك السموات والارض** پس‌چون اهل آسمان وزمین بمیرند عاریت او بصاحب او باز رسد ودر این سخن اشارتی است بانکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس بمال دیگری بخل و رزیدن غایت عناوت و نهایت شقاوت باشد

رباعی

ای آنکه ببخل کیسه را بند کنی — خودرا بوجود مال خرسند کنی
این مال خداست صرف کن در ره او — امساك بمال دیگری چند کنی

وخدای بدانچه شما میکنید از انفاق وامساك داناست(۱۸۰) بدرستیکه بشنید خدای سخن آنهارا که گفتند بدرستی که خدای درویش است و ما توانگرانیم

چون آیه **اقرضوالله قرضا حسنا** بر پیغمبر صلی‌الله علیه‌وسلم فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج است که ازما قرض میطلبدحق تعالی آیه فرستاد واز روی تهدید گفت : زود باشد که بنویسم یعنی

(۱) طوق مهر زر منه بر گردن جان دمبدم
تا نه پیچد حلقه سان بر گردنت روز جزا

حظه را بفرمایم تا بنویسند (۱) آنچه ایشان گفتند ، فقر را بما وغنا را بخود اسناد کردند ودیگربخواهیم نوشت کشتن اسلاف ایشا ن پیغمبران را بناحق وما میگوئیم ایشانرا نزدیك مرك یابوقت قیام از قبور بچشید عذاب آتش سوزنده را (۱۸۱) اینچنین عذابی شما را بسبب چیزی است که از پیش فرستاده دستهای شما ذکرید برای تحقیق فعل است وگرنه فاعل ایشانند نه ید و افعال ایشان قتل انبیا بوده وعبادت عجل و امثال آن دیگر این عقوبت بسبب آ نست که خدای تعالی نیست ستمکار بر بندگان خویش شما مستحق عذابید از روی عدل شمارا معذب سازد (۱۷۲) دیگر شنید قول آنانکه گفتند ، بدرستی که خدای عهد کرده وبیمان فرستاده بما یعنی مارا امر کرده بانکه ما ایمان نیاریم وتصدیق نکنیم مر فرستاده را تا وقتی که بیارد برای ما قربانی ، بخورد آنرا آتش .

بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان آن خـانه ایستاده مناجات کردی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تاوقتیکه قربانی مقبول شدی وعلامت قبول آن بود که آتش بی‌دود باوازی مهیب ازآسمان فرود آمده درقربانی بپیچیدی وسوختی پس جهودان گفتند که در تورات مذکور است که جز بدان پیغمبر مگروید که قربانی بدین وجه بیارد حق سبحانه‌ایشان را الزام میکند بدین آیت : بگو بتحقیق آمدند بشما فرستادگان خدای پیش از ظهور من بمعجزه‌های روشن چون **عیسی علیه‌السلام** ودیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی بروجهی که مدعای شما

(۱) مراد از کتابت اثبات این گفتار است بر یهود زیرا بکتابت سخنان ثابت میماند و ازفراموشی وزوال مصون ومحروس و محفوظ میگردد لهذا دراینجا کتابت مجاز باشد از ثبوت آن یعنی این کلمه که خداوند فقیر است کفر است بخدای و استهزاء بفرستادهٔ او و این کفر بخدای و رسول در علم مـا ثابت است و در عقوبت آن اهمال نکنیم

است چون **زکریا و یحیی علیه‌السلام** ، پس چرا کشتید ایشان را یعنی زکریا راکه صاحب مذبوح بود و پسر او یحیی را اگر هستید شما راستگویان که متابعت پیغمبر صاحب قربانی میباید کرد (۱۸۳) پس اگر تکذیب کردند تراملول مباش ، پس بدرستیکه تکذیب کرده‌شدند فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگانی که ایشان آورده بودندحجت های روشن ومعجزه های ظاهر ومواعظ زاجره یااحکام شرعیه وکتابی چون‌انجیل وزبور یااحکام حلال‌وحرام (۱۸۴) هرنفسی‌چشندهٔ مرك‌است وزود باشد ای اهل تکذیب وارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وجز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خودرا روز برخاستن ازقبور ، پس هرکرا دور گرداند ازآتش دوزخ ودرآورده شود ببهشت پس هرآینه رستگار شد وبمراد رسید ، ونیست زندگانی این جهان مگر بر خورداری ناپایدار حیات دنیا را بمتاع تشبیه کرد کـه خرنده در آن غرور یابد و مراد آنست که زندگانـی دنیا مردم را فریب دهد و اگر بحقیقت آن دانا گردند معلوم شود که بهیچ‌نمیارزد

بیت

در دیدهٔ اعتبار خوابیست بررهگذر اجل سرابیست
ایمن منشین زگرم وسردش مشغول‌مشو زسرخ‌وزردش

(۱۸۵) بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد در مال های خویش

اهل شرك بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بمال و ضیاع هریك که بمکه داشتند دراز کرده میفروختند وهرکرا از ایشان در راه بدست میامده در آتش تعذیب وتهدید میسوختند ، حق‌سبحانه وتعالی آیه فرستاد که هرآینه شما مبتلا میشوید درمالهای خود بنقصان وتلف ودر نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل وهرآینه خواهیدشنید از آنانکه کتاب بدیشان داده‌اند پیش از شما یعنی یهود و نصاری و دیگر میشنوید ازآن کسانی که شرك آورده‌اند رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنج خاطر باشد هم بنسبت پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم وهم

بنسبت شما و اگر صبر کنید بر آزار این گروه و بپرهیزید از مکافات ایشان و بامنتقم حقیقی گذارید ، پس بدرستی که این صبر و تقوی از استواری کارهای دین است و درستی نشانهای آن یا حقایق ایمان است (۱۸۶) و یادکن آنرا که فراگرفت خدای عهد و پیمان آنانکه عطا کرده‌اند ایشانرا تورات و انجیل یعنی علمای بنی‌اسرائیل ومضمون عهد آنستکه هرآینه ایشان بیان کنند برای مردمان کتاب را که در شأن محمد است صلی‌الله علیه وسلم و مپوشید امر پیغمبرانرا (حفص درهر دوکلمه بخطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را و مپوشید) ، پس بینداختند کتاب را یا پیمان را از پس پشت خود این کلمه را مثل است در عدم التفات وبخریدندیعنی برگزیدند بانچه اخذ میثاق بر آن بود بهای اندك را و آن ماکل و رشوتهای احبار واسافله بودکه هر سال از عوام و سفله میگرفتند ، پس بد چیزی است کـه میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی (۱۸۷) مپندار ای محمد آنانرا که شاد میباشند بانچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن نعت واینها دوست میدارند آنکه ستوده شوند بانچه نکردند

(**حضرت پیغمبر** ازیهود چیزی پرسید وایشان‌جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر دادند وبا وجود آن دروغ ایشانرا داعیهٔ استحسان نیز بود این آیه نازل شد یا در شأن منافقان است که از غزوه تخلف کردند و چون پیغمبر باز آمد زبان باعتذار کشوده توقع تحسین داشتند) ، پس مپندارید ای نبی و ای مؤمنان ایشان‌راکه اهل رستن‌اند ازعذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جدال و ذلت و قبول جزیت ، و مر ایشانراست عذابی دردناك درروز رستخیز (۱۸۸) و مرخدایراست پادشاهی آسمانها وزمینها وخدای برهمه چیزها از مثوبت ابرار وعقوبت اشرار توانا است .

آورده‌اندکه قریش از یهود پرسیدندکه معجزهٔ موسی‌علیه‌السلام چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا بامعجزات دیگر در میان آوردند

تواز نصاری اعجاز عیسی علیه‌السلام سؤال کردند احیای موتی را و ابرای مرضی باز گفتند ، پس « بجناب نبوت پناه » آمده گفتندای محمد ما از معجزات موسی وعیسی خبر یافته‌ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته ایم اگر کوه صفا را زرسازی آنرا علامت یگانگی معبود تو میدانیم حق‌سبحانه این آیت فرستادکه اگر شما طالب آیات‌وحدانیتید (۱۸۹) بدرستیکه در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است و در آفریدن زمین و آنچه بر وی است و آمد و شد شب و روز یـا اختلاف ایشان در نور وظلمت بود یانقصان وزیادت هرآینه نشانهاست بروجود صانع ووحدت او وکمال علم وقدرت او مر خداوندان خرد راکه عقول ایشان از شوائب حس ووهم صافی وبادراك دقایق اسرار وحقایق آثار وافی باشد (۱) .

(۱۹۰) واین الوالالباب آنانندکه از روی خلوص یاد میکنند خدای را درحالت استادن ودر وقت نشستن ودر زمان تکیه‌کردن بر پهلوهای خود (مراد دوام ذکراست) یعنی دائم با ذکر حقند وپیوسته دردریای‌محبتش‌مستغرق (۲)

بیت

شب وروزم بجز ازیاد تو در خاطر نیست
بلکه درخلوت جان غیرتو کسی‌حاضرنیست

یامراد از ذکر نماز است که بر این هیهات همه‌گانه میگذارند برحسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاسداری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت برآنست و بر نعمت قعود که پایداری صحبت در آن است وبرراحت اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب آن است

---

(۱) ماه وخورشید وفلك‌ارچه‌همه‌درحرکت
هیچ دانی بی معشوق بوند ای هوشیار
(جلالی)

(۲) من احب شیئاً اکثر ذکره
هرچه بدل دوست تر آید مرا بیشتر آرم بزبـان نـام او
(جلالی)

محققان گفته‌اند که مراد ذکر دل است زیراکه دوام ذکر لسانی ممکن نیست . اما ذکر دل را فتوری وقصوری نمیباشد پس مراد از این ذاکران آن صاحبدلانند که مشغول بذکر دل وجانند « قیاماً »در حالتی که قائمند یعنی متوجه بامر الهی و « قعوداً » و « قاعداً » باز ایستاده اند از ملاهی « وعلی جنوبهم » بر جانب‌اند از ارتکاب مناهی یاقائمند برآستانه خدمت وقاعدند بربساط قربت و «علی‌جنوبهم» آسودگانند در بارگاه و جد و حال برکناره اند از پندار و هم و غرور و خیال

حجاب کثرت از هم بر دریده بخلوتگاه وحدت آرمیده
رهٔ وهم وخرد برخویش بسته بحق پیوسته واز خویش رسته

و اندیشه میکنند از روی استدلال درآفرینش آسمانها و زمینها تااندیشه ایشانرا راه نماید بصنایع قدیم ومبدع حکیم و حجب بعد و هجران از نظر دل ایشان بر خاسته از غیب بحضور آیند واز روی شهود بزبان نیاز گویند ای پروردگار ما نیافریدی این مخلوق را که آسمان وزمین است آفریدن باطل ناحق یا خلق نکردی آنرا بعبث و هزل ، پاکی‌تراست ازآنکه چیزیرا باطل بیافرینی (۱) ، پس نگاهدار ما را بحمایت لطف خود از عذاب دوزخ (۱۹۱) ای آفریدگار ما بدرستیکه ازروی عدل هرکرا درآری بدوزخ ودر آنجا جاوید باشد پس بدرستیکه او را خوار گردانیدی بعقوبت ونیست مرستمکارانرا از مشرك ویهود ونصاری وامثال ایشان از هیچ یکی از یاران که عذاب از ایشان مندفع سازد (۱۹۲) ای پروردگار ما بتحقیق که ما شنیدیم نداء آن نداکننده راکه باشکارا میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی **محمد صلی‌الله علیه وسلم یا قرآن** واین عام‌تراست چه بسیار کس دعوت رسول‌صلی‌الله علیه وسلم‌درنیافته وهمه‌کس ازقرآن میشنوند که بزبان بیان ندا میزند بر این وجه که بگروید بپروردگار خود ؛ پس اجابت کردیم منادی را وایمان آوردیم ای آفریدهٔ ما پس بیامرز گناهان مارا (مراد کبائر است یامطلق گناهان گذشته) و درگذران و

(۱) اندراین ملك چو طاوس بکاراست مگس (حکیم‌سنائی)

بپوشان از ما بدیهای ما را (مراد صغائر است یا گناهان آینده) و بمیران ما را بانیکان و نیکوکاران (۱۹۳) ای تدبیر کننده و اصلاح آرندهٔ کار ما بده مارا آنچه وعده کردهٔ بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانی است یاآنچه برزبان رسل وعده فرمودهٔ از نصرت‌مؤمنان یا آمرزش میطلبیم که انبیا را گفتهٔ که ما را آمرزش خواهند چنانچه **نوح** علیه‌السلام‌فرمود **ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات** و چنانچه **ابراهیم** علیه‌السلام فرمود **رب‌اغفرلی ولوالدی وللمؤمنین** وچنانچه **پیغمبرمارا صلی‌الله علیه وسلم** امر کردی که **واستغفر لذنبك وللمؤمنین** ورسوا مکن مارا روز قیامت‌بدرستیکه توخلاف نکنی‌وعدهٔ خود را . **دریتسیر** نقل میکند که دعوات خمس که در این آیتهاست از حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم وچهار خلیفه بزرگوارش برترتیب واقع شده حضرت رسالت از مرتبهٔ شهود خود دعا کرد که **ربنا ما خلقت هذا باطلا** . صدیق در مقام خوف فرمود **ربنا انك من‌تدخل النار فقداخزیته** و **فاروق** از تحقیق تصدیق خود خبر داد که **ربنا اننا سمعنا منادیاً ینادی وذوالنورین** در مرتبهٔ‌رجاطلب‌غفران کرد که **ربنا فاغفر لنا ذنوبنا** و **مرتضی‌رضی‌الله تعالی‌عنه** ازسرهمت روی‌بطلب موعودات آورده **ربنا آتنا ما عدتنا علی رسلك** لاجرم سهام این دعوات بهدف اجابت رسیده پروانهٔ رحمت اردیوان عنایت براین وجه صادر شدکه (۱۸۴) پس اجابت کرد مر دعای ایشانرا پروردگارایشان بانکه گفت من ضایع نمیگردانم عمل هیچ عمل کننده را از شما

ام‌سلمه(۱) رضی‌الله عنها نقل‌میکند که من ازسید عالم صلی‌الله علیه وسلم سؤال کردم که هر عاملی را اجری است این چگونه باشد که مردان مهاجر را مناقب بسیار یادکرد ومهاجرات را ازآن نصیبی ارزانی نفرمود این آیه‌آمدکه من‌عمل هیچ عاملی‌را از شما ضایع نکنم ازمرد وزن ، برخی ازشما برخی دیگرید یعنی شما همه از همدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ماخص سخن شما را درثواب یك حکم‌است هرکه عمل کند مزد برد وذکورت وانوثت را درآن مدخلی نیست ، پس آنانکه هجرت کردند از شرك یا از اوطان خود بیرون

(۱) نام یکی اززنان حضرت پیغمبر میباشد

کرده شدند از سراها ومنزلهای خود یعنی حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه وسلم وآنانکه مشرکان ایشانرا از مکه بیرون کردند و رنجانیده شدند درراه طاعت من‌مراد سابقان اهل اسلامند چون **بلال** که اورا بضرب وستم **صهیب رومی** که اورا بنهب اموال میرنجانیدند ، وکارزار کردند باکفار وکشته شدند درجهاد این عامهٔ مهاجرانند ، هر آینه درگذارم از ایشان بدیهای ایشانرا و درآرم ایشانرا ببوستانها که میرود از زیر درختان یاتحت منازل آن جویها و پاداش دهیم ایشانرا پاداش دادنی از نزدیك خدای (وضع مظهر در موضع مضمر دلیل برتعظیم ثواب دهنده است واضافت ثواب بعندیت وتقییدباسم‌الله که دال است برذات یا مجموع صفات نشانه تعمیم ثواب است) وخدای است که نیکوئی‌پاداش و پاداش نیکو نزدیك او است

در تفاسیر آمده است که مشرکان مکه درعشرت بودند وفقراء مؤمنان بعسرت میگذرانیدند ودر خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خدا شناسان در رنج و محنت حق‌سبحانه جهت تسلیت ایشان باپیغمبرخود خطاب فرمود ومرادد رویشان امت‌اند (۱۹۵) باید که فریب ندهد ترا رفتن و آمدن کافران درشهرها برای تجارت چه‌آن تقلب ایشان (۱۹۶) برخورداری اندك است که‌زود زایل شود ، پس آنکه باخرت روند بازگشت ایشان جهنم باشد یعنی دوزخ و بدآرامگاهی است دوزخ (۱۹۷) لیکن آنها که بترسیدند از عقاب پرورگار خود وبمتاع‌دنیا مغرور نگشتند مرایشانرا بوستانهاست برآن وجه‌که میرود اززیرقصور آن یا در پای درختان او جویهای از آب وشیر ومی‌وانگبین ، جاوید باشند درآن بوستانها درحالتی که این بهشت‌ها پیشکش باشند از نزدیك خدای (نزل آنرا گویند که درمنزل برای مهمانان حاضر سازند وبسیاری وخوبی‌آن دلیل کرامت مهمان و نیکو داشت او باشد وهرگاه‌که بهشت نزل مهمانان دارالسلام‌خواهدبود پس‌نعمت‌کلی جز تماشای پرتو انوار قرب لقا نباشد

بیت

تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت
نمیخواهم بهشت و دعوت دیدار میخواهم

وآنچه نزدیك خداست از الطاف خفیه بهتر است مرنیکوکارانرا ازمتاع فانی (۱۹۸) وهرآینه از اهل کتاب کس هست که میگرودبخدای وبه‌آنچه‌بشما منزل شدکه قرآن است وبدان نیزکه بدیشان فرستاده‌اند که تورات است یاانجیل (مراد ابن سلام است واصحاب او یا نجاشی واتباع او) درحالتیکه ترسکارانند یا متواضعان مرخدایرا ، بدل نمیکنند باحکام تورات یا نعت پیغمبر بهای اندك را چنانچه احبار یهود رشوه خواران را ، آن گروه مؤمن خاشع متدین مرایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده نزدیك پروردگار ایشان ، بدرستیکه خدای زود حساب است باسانی وزودی حساب مؤمنان خواهدکرد (۱۹۹) ای‌گروه مؤمنان صبر کنید برادای‌فرایض یا برجهاد یا برایذای‌اعداءوحقیقت آنستکه برامتثال احکام شرعیه تا همه طاعات مرا شامل باشد وشکیبائی نمائید در قتال دشمنان وقدم استوار دارید در میدان محاربه وساخته و آماده باشید مقاتلهٔ اعداءالله را (مرابطه آنستکه لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا ایذای‌کفار ازمؤمنان باز توانندداشت ونزد بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد ازنمازی) وبترسید ازخدای و پرهیزکاری کنید شاید که شما ستمکار شوید محققان گفته‌اند صبر کنید برمجاهدهٔ نفوس بنهی از هوی و امر بطاعت مولی و مصاره فرمائید برمراقبت قلوب مع‌الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و قدر اقدام نمائید برمرابطه ارواح بوصول بحق‌وانقطاع ازما سوی‌الله‌وتقوی ورزند بمحافظهٔ اسرار از التفات باغیار تا باز رسته شوید از حجب وجود بفنای فی الله وفایز گردید بعد فنا بدولت بقای بالله (۲۰۰)

بیت

گر بقا خواهی فنا شو کز فنا
کمترین چیزی که میزاید بقاست

« سورة النساء مدینه و هی مائة وست وسبعون آیه »

بسم الله الرحمن الرحیم

ای مردمان بترسید وبپرهیزید ازخشم وعذاب پروردگارخویش، آن آفریدگاری که بمحض قدرت بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان واشکال والسنه از یك تن که آن **آدم است علیه السلام** و بیافرید ازآن تن تنها جفت ویراکه **حواست** واصح آنستکه حوّا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید وپراکنده کرد وظاهر گردانید از آدم و حوّا بواسطهٔ توالد و تناسل مردان بسیار و زنان فراوان ، وبترسید از مخالفت امرخدای ، آن خداوندیکه شما دروقت استعطاف واستعانت از یکدیگر حاجت میطلبید وسوگند بر یکدیگر میدهید بان خدای ، وبپرهیزید ازقطع رحم وبایکدیگر بمهربانی پیوند کنید ، بدرستی که خدای هست وبود وهمیشه باشد

مثنوی

هر که موقف(۱) بود بانکه خدای — حاضر وناظر است درهمه جای
در و دیوار حاجب و بواب — نیست در دیدن خدای حجاب
در پس پرده های تو بر تو — کی تواند مخالفت با او
در بن چاه در شب تاریك — بیند او مو و رشتهٔ باریك (۱)

(۲) وبدهید مر یتیمانرا ای اولیا واوصیای ایشان مالهای ایشانرا که بحکم وصایت وولایت تصرف کرده‌اید

آورده‌اند که اولیاء در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خرد در رمهٔ ایشان سر داده بعوض گوسفند فربه بزرك می گرفتند و می گفتند شاة بشاة حق سبحانه و تعالی فرمود :

و بدل مکنید مال ناپاك یتیم رابمال پاك خود یعنی فرا مگیرید

(۱) نسخهٔ چاپی کلمهٔ موقف را « موقن » نوشته است
(۲) نسخهٔ خطی (ج) این بیت را ندارد

جید را ازمال یتیم که درحق شماخبیث است وبجای آن مال ردی منهید که برنسبت شما طیب است و مخورید مالهای ایشانرا آمیخته با مالهای خود بدرستیکه خوردن مال یتیم یا تبدیل آن یاخیانت درآن هست نزدیك خدای گناهی بزرك

این آیت در شان یکی ازقبیله **غطفان** نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده بود و او بوصایت اموال اورا متصرف شده چون پسربدرجهٔ بلوغ رسید و مال خودرا از عم خود طلبید در ادای آن تعللی میکرد ، مرافعه ایشان بمحکمهٔ علیهٔ نبوی افتاد واین آیه فرودآمد وعطفان کلمهٔ **اعوذ بالله من الحوب الکبیر**(۱) بر زبان رانده تمامی مال تسلیم برادر زاده نمود

(۲) و اگرمیترسید ویا میدانید آنکه عدل نکنید وراستی نورزید در اموال یتیمان

در **صحیح بخاری** از **عایشه صدیقه** نقل میکند که این آیت در شأن کسی فرود آمد که یتیمهٔ در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال صغیرهٔ اوداشت و میخواست که اورا درقید نکاح آرد وحق خدمت وتعیین کابین یتیمان چنانچه باید فروگذارد بانواع مشقت اورا مزاحم میشد وهرچه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیت آمد که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان و ادای مال ایشان ازروش عدالت دورید ، پس نکاح کنید آنچه خوش آید شمارا از زنان دوگانه وسه‌گانه وچهارگانه .

ناکح مختار است که از اعداد مذکوره هرکدام که بخواهد پس اگر ترسید یا دانید آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان پس اختیار کنید یك زن یا سریه گیرید آن چیزیراکه مالك آنست دستهای شما یعنی شمارا بملکیت درآن تصرف هست ، این اختیار واجد یا تسری نزدیکتر است بانکه میل ننمائید وانحراف نورزید یاجورنکنید (۳) و بدهید مرزنانی راکه درقید نکاح آورده‌اید کابینهای ایشان را درحالتی که هست آنها هدیه وعطیه از خدایتعالی بخشیده شده بایشان پس اگر این زنان خوشخوی باشند ببخشند مر شمارا و بگذرند از

[۱] الحوب بالفتح بمعنای گناه وغم ووحشت ونیازمندی ومسکنت آمده است ولی دراینجا همان بمعنی گناه است

سر هرچیزی از کابین جهت نفس یعنی بطیب نفس وخوشدلی ، پس بخورید آنچیزرا وبکار برید سازکاروخوش گوار

در مدارك آورده که حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم براین وجه تفسیر فرمود که **هنی** آن بود که دراوگناهی نبود **ومری** آنکه در وی رنجی ودردی نباشد (۴) ومدهید بسفیهان وکم خردان مالهای آن خودرا خطاب باولیای سفهاء و ایتام است و اضافت مال بدیشان به جهت تصرف ایشان است در آن بحق ولایت ، آن مالها که گردانیده است خدای برای شما جهت قوام معیشت دنیا ورابطهٔ انتظام امور دین چون حج وجهاد و زکوة وصدقه ونفقات وضیافات و تمهید قواعد خیرات وبهره دهید سفهارا یعنی وظیفه مقرر کنید وبگوئید بعد از منع مال مرایشانرا سخنی نیکو و پسندیده مثلا اگریتیم باهد گوئید این مال ازآن تواست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعدهٔ دهید که دل ایشانرا خوش سازد (۵) و بیازمائید یتیمان را اگر مردانند بعقل و تمیز وصیانت اموال و دقایق بیع وشری و اگر زنانند بغزل و نسج و امور تربیت خانه تا آنگاه که برسند بحد نکاح واین کنایت ازبلوغ است ، پس اگردیدید و در یافتید بعد از بلوغ از ایشان سلوك راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال پس بدهید بدیشان مالهای ایشانراکه دردست شمابوده ، و مخورید ای اوصیاء و اولیاء مالهای یتیمانرا وتلف مکنید از روی گزاف و مجاوزت ازحد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان ازراه شتافتن وبیشی کردن از ترس آنکه بزرك شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه بزرك شوند و مال از شما باز ستانند و هرکه باشد از اوصیا و اولیای یتیم که مال در دست او است توانگر پس باید که از مال یتیم دست باز دارد وعفت و خویشتن داری بجای آرد و هرکه باشد ازآن جماعت که مال یتیم دردست ایشان است درویش و محتاج پس باید که بخورد ازمال یتیم به نیکوئی یعنی بقدر حاجت ازطعام ولباس یا بمقداری که اجرت سعی او است ، پس چون بدهید و باز گذارید

به یتیمان مالهای ایشان پس گواه گیرید باقرار ایشان بقبض مال تادرمیان شما جدال و خصومت پدید نیاید ، و بسنده است خدای گواه بندکان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کنندهٔ همه در روز جزا

آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بوده که زنانرامطلقا ومردان خردسال را میراث نمیدادند ومیگفتند که مال کسی را بود که بادشمن قتال تواند کرد وبطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمت‌ها درحوزهٔ تصرف تواند آورد ، چون حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم بمدینه هجرت فرمود طریقهٔ میراث برهمین قانون مستمربود تاروزی که ام کحه بجانب نبوّت آمد وگفت که **اوس بن صامت** دعوت حق‌را لبیك اجابت گفته ومن از او سه دختر دارم ومال بسیار گذاشته وابناء عم‌اوبحیطهٔ تصرف درآورده‌اند ومراوصغیرانرا محروم وبی نوا گذاشته‌اند ؛ **حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم** ایشانرا طلبید وصورت ماجرا بحضورایشان بازراندند ؛ ایشان همان قانون جاهلیت رابپیش آورده خواستند که‌طریق بیداد آبا واجداد رارونق دهند آیت آمد که :

(۶) مر مردانرا اگر خرد باشند واگر بزرك بهره است ازمالی که بگذارند پدر ومادر وخویشاوندان نزدیك ، و مرزنانرا نیز حصه هست از آنچه والدین واقارب بگذارند از آنچه کم باشد از مال گذاشته یابسیار بود ، حق‌سبحانه مقرر ساخته برای ایشان بهرهٔ‌باندازهٔ پیداکرده ، (۷) وچون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث خویشانی که میراث نمیبرند ویتیمانی که بیگانه باشند ودرویشان ومحتاجان ، پس بدهید ایشانرا چیزی از آنچه مقسوم میگردد تادل ایشان خوش شود ومراد آنستکه حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی بدهند وگفته‌اند این امر برسبیل وجوب بوده و بایهٔ مواریث و وصایا منسوخ شد ، و بگوئید مر این جماعت را سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر شود (۸) و باید که بترسند آنانکه اگر بگذارند از پس مرك خویش فرزندان عاجزوضعیف ، بترسندبرایشان ازبینوائی وضایع شدن[۱]

[۱] دراین آیه شریفه نهی است ازوصیتی که موجب احجاف و تبعیض باشد

یعنی ورثه باید که باضعفای اقارب و تیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم مرحمت و شفقت مرعی دارند وتفکر کنند که اگر ایشانرا فرزندان خرد وعاجز باشند وبعد از فوت ایشان بچنان مجلسی درآیند حرمان ایشان جایز هست یانه وهرآینه‌عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند نسبت بدیگران جایز نشمارند

بیت

دانی که‌چه چیزاست کمال مردی میسندبکس آنچه‌بخودنپسندی (۱)

پس باید که از عذاب خدای بترسند وباید که بگویند بایتامی‌وضعفاء یاحاضران مجلس‌قسمت قول‌وسخنی درست وراست یعنی‌عذرجمیل و وعدهٔ نیکو (۹) بدرستی‌آنانکه از روی جرأت میخوند وتلف میکنند مالهای‌یتیمانرا ازجهت بیداد وستم ، جز این نیست که میخورند در شکمهای خویش آتشی [۳]

در **انوار** از **ابوبرده** رضی‌الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه وتعالی برانگیزد روز قیامت قومی‌را از گورها وبیرون میاید آتش از دهان‌های ایشان؛ گفتند یا **رسول‌الله** این کدام طایفه‌اند فرمود نمیبینید که خدای‌میگوید : **انما یاکلون فی‌بطونهم ناراً**

ودر تفسیر کبیر است که روزقیامت خورندهٔ مال‌یتیم‌بعرصات‌درآید وآتش که درون او ازآن مملو است زبانه میزند و دود از دهن و بینی وگوش و چشم اوبیرون می‌آید و بدین علامت همه‌کس‌بشناسند که این‌آکل اموال یتیمان است (پس بدین سخنان حمل اکل نار برظاهرانسب است) وزود باشد که انداخته شوند خورندکان مال یتیم

[۱] نسخهٔ خطی (ج) مصرع دوم را تنها ضبط کرده است

[۲] امام محمد باقر نیز از پیغمبر روایت فرموده که روزقیامت خدای برانگیزد قومی‌را ازگورها درحالتی که آتش ازدهان آنها بیرون‌بیاید وآن مردمان آنند که خدای فرموده : «انما یأکلون فی‌بطونهم ناراًوسیصلون سعیراً » .

حفص بصیغهٔ معلوم میخواند معنی آنستکه بزودی در آیند خورندکان مال یتیم درآتشی افروخته .

(۱۰) امر میکند خدای شمارا در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان یا فریضه میگرداند بحکم خویش در بارهٔ فرزندان شما سهام میراث را براین وجه‌که مر مردی را باشد مثل بهرهٔ دوزن پس اگر باشند اولاد میت زنان خالص‌که با ایشان مرد نبود بالای دو (۱) پس مرایشانرا باشد دوبخس از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است و اگر باشد وارث یك دختر وبس ، پس مر اوراست نصفی‌از متروکه متوفی و مر پدر و مادر میت هر یکیرا از ایشان حصهٔ شش‌یك است ازآنچه‌گذاشته باشد فرزند اگر باشد مرآن فرزند مرده را فرزندی خواه مرد و خواه زن ، پس اگر نباشد مرآن فرزند مرده را فرزندی میراث برند از اوهمین مادر وپدر او ، پس مادراو اورا سه یك باشد ازمال و چون حصر وراثت‌کرد برابوین و نصیب‌ام تعیین فرمود مقرر شدکه باقی نصیب اب است ، پس اگرباشد مراین متوفی را برادران مادری و پدری یا بعضی پدری وبعضی مادری‌پس مادر میت را باشد شش یك از متروکه و این نصیب ها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد ازپس وصیتی که وصیت‌کرده شده است بدان‌و حفص‌معلوم میخواندیعنی بعدازآنکه‌وصیت‌کرده باشد میت بان‌یا بعد از ادای دینی‌که در ذمهٔ مورث باشد، پدران شما و پسران شما نمیدانید شماکه‌کدام از ایشان نزدیکتر است و بکار آینده تر مرشمارا ازجهت منفعت یعنی‌نمیدانید .که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده بشما در دنیا بشفقت و درآخرت بشفاعت و چون حق تعالی

(۱) خداوند در این‌آیه سهم زیاده بر دو دختر را تعیین فرموده‌است وهم بهرهٔ یك دختررا و از آن دو دختر را ذکر نفرموده است و و از اینجا است‌که در تعیین سهم ارثیه دو دخترخلاف‌کرده اند .

ابن عباس میفرماید که بهرهٔ او نصف‌است بنابر ظاهر آیهٔ زیرا که زیاده ازدو تعیین او دوبخش‌ازسه بخش‌است و دیگران‌گفته‌اند که حکم اوهمان‌حکم‌زیاده ازدواست چنانکه‌اجماع امت براین است وهوالحق

باحوال ورثه و مورث داناست پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض کردانید فرض کردانیدنی ثابت از نزدیك خدای ، بدرستیکه خدای هست دانا بمراتب هریك از ورثه ، حکم کننده در تقدیر سهام ایشان (۱۱) و مرشماراست ای شوهران نیم آنکه ترکه گذارند زنان شما اگر نباشد مرآن زنانرا فرزند خواه یکی و خواه بیشتر ، خواه ازشما و خواه از غیرشما ، خواه مذکر وخواه مؤنث ، خواه صلبی وخواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان رود ، پس اگر آن زنانرا باشد فرزند بهروجه که بود ، پس شما را حصهٔ چهاریك باشد از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصهٔ شما است بتوانند گرفت ازپس وصیتی که زوجات شما وصیت کرده باشند بدان یا پس ازقضای وامی که درذمهٔ ایشان باشد ، و مر زنانراست چهار یکی از آنچه شما میگذارید خواه یکی باشد و خواه زیادت همه در ربع شریکند اگر نباشد مرشمارا فرزند خواه یکی و خواه زیاده ، خواه مذکر و خواه مؤنث از ایشان و خواه از غیرایشان ، پس اگرباشد مرشمارا فرزند بهر وجه که بود پس آنزنانراست هشت یکی از آنچه شماگذاشتید از اموال از پس انفاذ وصیتی که وصیت میکنید بدان یا بعد از ادای دین که در ذمهٔ شما باشد ، واگر باشد مردی که از او میراث گیرند کسی که والدین و اولاد ندارد یا زنی بود کلاله و مراین مردرا وزن نیز در این حکم داخل است برادر مادری باشد یاخواهر مادری پس هریکی از این برادر و وخواهر شش‌یك حصه میبرنداز میراث کلاله و مذکر در این صورت با مؤنث یکسان است پس اگر باشند اولاد ام بیشتر از برادری یا خواهری پس ایشان بتمامی خواه ذکور وخواه اناث یا مختلط ازفریقین انبازانند در سه یك مال بی‌مزیت ذکور بر اناث و این میراث بدیشان میرسد از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرك وصیت کرده شده است بدان یا پس از ادای دین درحالتی که میت غیر زیان‌آرنده باشد بورثه دروصیت و دین و ضرر در وصیت آنستکه از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین اینکه اقرار کند بدین مرکسی‌راکه درذمهٔ اوچیزی نداشته باشد ، نگاهدارید

وصیتی راکه هست از نزدیك خدای ، خدای داناست به نیات شما در نفع وضرر ، بردباراست و بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبهٔ گناه از ایشان عفو فرماید (۱۲) آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث اندازه های حکم خداست که ازآن در نشاید گذشت ، و هرکه فرمان برد خدای و رسول او را در این حکمها ، در آرد خدای اورا ببوستانها که بپوسته میرود از زیر اشجارآن جویها درحالتی که داخلان دراین جنات جاودان باشند درآن ، و این ادخال مطیعان در بهشت بصفت خلود رستکاری بزرك است (۱۳) وهرکه نا فرمانی کند خدای ورسول اورا و درگذرد از اندازه ها که در حلال وحرام وسایراحکام مقررشد ، خدای درآرد او را ، درآتش وچه آتشی درحالتی که جاودان باشد در آن و اصح آنستکه خلود بجهت استحلال و محرمات بود و مرآن عاصی مستحل را باشد عذابی خوارکننده (۱٤) وآن زنانی که ازجهت متابعت‌هوای نفس بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند از زنان شما مراد محصناتند یعنی شوهر داران پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید برفعل فاحشهٔ این زنان ، چهار مرد عاقل و بالغ از شما که مؤمنانند تا بر ایشان گواهی دهند ، پس اگر این چهارتن بزنا برایشان گواهی دهند پس نگاهدارید این زنانرا و بند کنید در خانها و اصح اقوال آنستکه در اول اسلام حکم عقوبت زنان زنا کار بر این وجه بود که ایشان را در خانها محبوس سازند تا وقتیکه متوفی سازد ایشانرا **ملك الموت** یا استیفای ارواح ایشان کند مرك یا گرداند خدای یعلی پیدا سازد برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که ازحبس خلاص یابند و بعد ازآن وحی فرود آمد و **سید عالم** صلی‌الله علیه و سلم فرمود که فراگیرید از من **قدجعل‌الله لهن‌سبیلا** صحابه متوجه شدند که آن راه کدام است خواجهٔ عالم فرمود که :

الثیب بالثیب الرجم و البکر بالبکر مائه جلدة پس بحکم این حدیث امساك بیوت منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی

ماند (۱) (۱۵) وآن دوکس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند بیایند بفاحشه ازشما که مسلمانان آزادید ، پس برنجانید ایشانرا بزبان و سر زنش و ملامت کنید و « ابن عباس رضی الله عنه » فرمود که ایشانرا بدست نیز ایذاء باید کرد ، پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وکار خود باصلاح آرند ، پس روی بگردانید یعنی دست باز دارید ازایشان (این حکم[۲] نیز بحکم جلد ونفی منسوخ شده) ، بدرستیکه خدای هست توبه پذیرنده از بندکان ، مهربان بر توبهٔ بندکان (۱۶) جز این نیست که قبول توبه بر خدای است نه بطریق وجوب بلکه ازروی وعده که خلاف در آن متصور نیست و وعدهٔ قبول توبه برای کسانی است که بدی میکنند بنادانی[۳]

میاطی فرموده که گناه مؤمن بجهل باشد اگرچه بر سبیل عمد باشد زیرا که جهل اورا بر گناه میدارد نه از روی شك و عناد و جحود واستکباراست ومیشاید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بدمیکنند

پس بازگشت مینمایند بحق سبحانه بزمان نزدیك(٤) یعنی پیش ازحضور موت یا نظر به **ملك الموت** یا درزمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل اومتمکن گردد واصح اقوال آنستکه زمان قریب پیش از مرك است اگرچه بمقدار فواق ناقه باشد .

و در تفسیر « عین‌المعانی » آورده که تایبی‌را که بیك نفس

(۱) حکم رجم ثبوتش خالی از اشکال نیست وشارع مقدس مخصوصاً ثبوت این حکم را منوط بشرایطی قرار داده است که تقریباً غیر قابل اثبات است و در عمل بحمدالله این حکم اجرا نمیشود چه باید کالمیل فی المکحله باشد و شهود دارای شروطی باشند و این تقریباً غیر ممکن میشود .

(۲) حکم جلد درسورة‌النور بیاید انشاء الله تعالی

(۳) جرم و گناه بنده چو گیرند اعتبار معنی عفو و رحمت پروردگار چیست؟ (حافظ)

(۴) ثم یتوبون من قریب - از آیاتی است که بطور مجمل خبر میدهد

بیش ازمرك توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که چه زود آمدی وچه خوش مسارعت نمودی وتؤید این قول است آنکه **حضرت رسالت** صلی‌الله علیه وآله فرمود **ان‌الله یقبل التوبه عبده مالم یغرغره**(۱)

بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول مرك معلوم نیست پس هرنفسی را دم آخر تصور باید کرد واز رجوع بحضرت او غافل نباید بود

بیت

غافل مشوای عاصی بادرد ندم باش هردم دم آخر شمروحاضردم باش

پس آنگروه که مدد توفیق یافته بعداز گناه توبه کنند ، توبه‌دهد خدای وباز گردد بمغفرت برایشان و هست خدای دانا بتوبهٔ تائبان ، حکم کننده بانچه تائب را عقوبت نباشد (۱۷) ونیست قبول توبه مرآن کسانرا که بطریق اصرار بدیها میکنند تاچون حاضر شود یعنی دررسد یکی از ایشانرا مرك ، گوید بدرستیکه من توبه میکنم اکنون ، این سخن در شأن توبهٔ منافقان است و توبهٔ ایشان قبول اسلام باشد بحسب باطن واین صورت دروقت معاینهٔ مرك از ایشان مقبول نیست ونیز توبهٔ مقبول نیست مرآنها راکه بمیرند وحال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر ومنافق ایمان مقبول نیست زیراکه آن ایمان یأس است وآن سود ندارد که :

فلم یك ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا (۲) آن گروه که منافق باشند وآنها که بر کفر بمیرند وحال آنکه آماده ساخته‌ایم برای ایشان عذابی دردناك که تخفیف وانقطاع نداشته باشد

آورده‌اند که رسلم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی وزوجهٔ او باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی و استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامهٔ برسرآن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر

(۱) همانا خدای میپذیرد توبه بنده خود را مادام که جان در گلوی او گردیده نشده است

[۲] سورة المومن - آیه - ۸٤

کرده بود اورا بنکاح درآوردی والاشوهر دادی ومهر معجل اوخود تصرف کردی یااورا از تزویج منع کرده محبوس‌میداشتی تاهر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یابمردی میراث او این کس بردی و اگر آن زن قبل از القاء ثوب براو باهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را براو دست نبودی ودر اول اسلام‌همین قانون رعایت کردندی‌تاوقتی‌که **ابوقیس انصاری** وفات‌کرد وزنی کبیشه نام از او باز ماند پسر ابوقیس‌که از زنی دیگر داشت‌کبیشه را تحت تصرف خود آورده بااو معیشتی بطریق مضاره آغاز نهاد و غرضش آنکه هر چه دارد بدودهد کبیشه صورت حال بحضرت رسالت صلی‌الله علیه و آله بموقف عرض رسانید خواجهٔ عالم صلی‌الله علیه و سلم فرمودکه بخانه بازگرد وبای اضطراب در دامن اصطبارکش تااز حضرت عزت چه فرمان رسدکبیشه بازگردید وبعضی دیگر از زنان‌مدینه کـه بدان بلا مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آوردند و گفتند **یا رسول‌الله کلنا کهیئة** کبیشه ما همه بدستورکبیشه جام زهرآلود این بلیت نوشیده‌ایم و لباس محنت طراز این قضیه پوشیده حق‌سبحانه از روی رأفت این آیت فرستاد :

(۱۸) ای گروه مؤمنان روا نیست آنکه میراث‌گیرید زنانرا از روی نابایست‌وکراهست ایشان (تقیید میراث‌گرفتن بکره دلالت برآن نمیکند که بطوع و رغبت ایشان را میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شیئی بذکر دلالت برنفی ماعدا نمیکند **کقوله تعالی**

ولا تقتلوا اولادکم خشیته املاق چه قتل‌دروقت عدم خشیت‌هم جایزنیست ، ومنع مکنید این زنانرا از تزویج وگفته‌اند خطاب بامردانی است‌که زنان خود را بتنك آورده برای آنکه از سرمهر خود در گذرند ایشانرا در خانه باز میداشتند حق سبحانه میفرماید که زنانرا محبوس مسازید و باز مدارید برای آنکه ببرید بعضی را از آنچه بدیشان داده‌اید ازمهر مگر آنکه بیایند بعمل زشت روشن‌کرده شده بشهود عدول وحفص بکسر یا (۱) یعنی فاحشه روشن کنندهٔ حال‌ایشانرا

(۱) بفاحشه خبیثة — مبینه هم بفتح وهم بکسر یا خوانده‌شده است ـ حفص وابن‌کثیر « مبینه » رابکسر یاء بصیغهٔ‌معلوم خوانده‌اند

وفاحشه در این آیت نشوز است یعنی چون زن سرباز زند ازصحبت مرد مرد را روا بود که از وی خلع طلبد وگفته‌اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت ودر بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا حکم منسوخ است . وزندگانی کنید با زنانی که مرتکب فاحشه نشده‌اند بنیکوئی در قول وفعل ونفقه وسکنی یا بیاموزید ایشانرا احکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی بهاز آن نیست ، پس اگر ایشانرا نخواهید صبرکنید برآن پس شاید آنکه شماکاره باشید چیزی را و گرداند خدای وبدید آرد برای‌شما درآن چیز مکروه نیکوئی‌فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره (۱۹) و اگر خواهید شما بواسطهٔ کراهیت از صحبت زوجات بی‌وقوع نشوز وفاحشه از ایشان طلب‌بدل کردن زنی بجای زن دیگر وداده باشید یکی ازایشانراکه داعیهٔ‌طلاق او دارید مال بسیار بجهت‌کابین پس فرا مگیرید ازآنچه بدو داده‌اید چیزی نه‌اندك نه‌بسیار ، آیا (۲) میگیرید چیزی از آن زن بباطل و ستم و جرمی‌ظاهر وگناهی هویدا (بهتان را درقول باطل نیزاستعمال میکنند و معنی بهتان در این آیت آنستکه شوهر مهری از برای زن فرض‌کرده وبرآن گواه گرفته پس‌چون استرداد آن میکند گویامدعای او آنستکه آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است) (۲۰) و چگونه و بکدام وجه وبچه جهت فرا میستانید مال را از زنان خود و حال آنکه رسیده است برخی از شما ببرخی دیگر (افضی کنایت از مباشرت است) وفراگرفته‌اند آن زنان ازشما در وقت عقد پیمان محکم وعهد استوارکه آن‌که نکاح است یعنی ایجاب و قبول ۱ در حدیث آمده‌که **استحللتم فروجهن بکلمات‌الله** (۲) .

(۱) « اتا خذونه » دراینجا استفهام بر سبیل انکار وتوبیخ است که میفرماید آیا میگیرید ازآن زنان بباطل وستم چیزی را

(۲) از حضرت امام جعفر صادق وامام محمد باقر علیهماالسلام روایت شده‌که مقصود از میثاق غلیظ قول ختمی مرتبت است‌درجائیکه فرمود : اخذتموهن بامانة الله و استحللتم فروجهن بکلمات‌الله ونیز این روایت از عکرمه وربیع وغیرهما رسیده است و معنی آن اینکه فرا

آورده‌اند جمعی از جاهلان در زمان جاهلیت زنان آبای خود را نکاح میکردند حق سبحانه از این عمل نهی فرمود وگفت (۲۱) وبزنی مخواهید و بنکاح در میارید آنرا که خواسته‌اند پدران شما از زنان بنکاح در آورده مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن **معفوعنه** است ، بدرستیکه نکاح زن پدر بود قبل از نهی وهست بعد از تحریم عمل زشت وناپسندیده و مبغوض خدای ومؤمنان (این عمل نزد اشراف عرب مکروه ومبغوض میبوده وفرزندی راکه از زن پدر متولد شدی می گفتند مقیت یعنی دشمن داشته شده) وبد راهی که این راه است .

گفته اند مراتب قبح سه است یك قبح عقلی و فاحشه اشارت بدانست ، دوم قبح شرعی و **مقت** عبارت از آنست ، سیم قبح عرفی **وساء سبیلا** مشتمل برآنست (۲۲) حرام کرده شد برشما نکاح مادران شما وابن امومت عمومی دارد هرزنی که نسب مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و مادر پدر پدر هرچند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر او هرچند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم و دختران شما واین نیز عام است هرزنی که نسب او بمرد بازگردد از جهت اولاد ذکور ویااناث بیکدرجه یا زیادت در بنات داخل است وخواهران شما هرزنی که بامردی درصلبی بوده باشد یا بر رحمی گذشته او خواهر او است پس خواهر عام باشد پدری ومادری ویا پدری ویا مادری وخواهران پدران شما هر زنی راکه بابدرکسی یا پدر پدر او هرچند بالا رود ودر صلبی بود یا بررحمی مرور نموده عمه آنکس است اینجا نیز طرق ثلاثه متصوراست یعنی پدری ومادری ویا پدری ویا مادری ، و

میگیرید زنانرا بامانت خدای واستحلال فروج ایشان مینمائید بکلمة الله ودراین حدیث زنانرا بیغمبرامانت خدای نامیده است واگرخوب دقت شود مقام زن که تاقبل از اسلام بسیار پائین بود وزن درردیف سایر اموال شمرده میشد اسلام زنان را آزاد کرد وآزادی زنان در حقیقت مرهون زحماتی است که اسلام در بارهٔ آنها کشیده است

خواهران مادران شما هرزنی که با مادر کسی یا مادر مادر تاآنجا که برسد درصلبی استقرار داشته یابرحمی گذشته خالهٔ آنکس است ووقوع آن بوجوه مذکوره امکان دارد ودختران برادر برهروجه که اخوت ثابت شود ازوجوه ثلاثه وبنات اولاد ایشان واولاد اولاد ایشان چندانکه دورشوند همان حکم دارند ودختران خواهران از هروجه که اختیت تحقق یابد واین نیز متناول بنات اولاد اخت وبنات اولاد اولاد ایشان است هرچند پایان رود همه داخل بناتند وحرام کرده شده‌اند برشما مادران شما ، آنها که شیر داده باشند شما را (مرضعه را مادر میگوید از برای حرمت ایشان پس هرزنی که شیر دهد کسی را وزنیکه شیرداده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زنرا که بشیر اواز زوجه‌او یا ام ولد اورضاع واقع شود همه امرضاعی‌اند)(۱) وخواهران شما از جهت شیر دادن

امام اعظم و امام مالك برآنند که حکم رضاع باندك وبسیار از شیرخوردن ثابت است وبمذهب **امام شافعی** و **امام محمد حنبل** بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمیشود ومادران و زنان شما وجدات منکوحه از قبیل مادر و پدر بنسب و

(۱) یحرم من الرضاع مایحرم من النسب — الرضاع لمحة کاحمة النسب باید دانست که همچنانکه در نسب چند طایفه اند که بواسطه قرابت نکاحشان ممنوع است در رضاع نیز همین قاعده جاریست چه روایتست از پیغمبر که حرام‌است از رضاع هرآنچه حرام‌است از نسب پس آنچه سمت ذکر نیافته از محرمات در رضاع حکم نسب جاری است و وقتی احکام رضاع جاری است که اولا شیر زن از حمل مشروع حاصل شده باشد ثانیا مستقیما شیر از پستان مکیده باشد ثالثا طفل لااقل یك شبانه روز و یا ۱۵ دفعه متوالیا شیر کامل خورده باشد بدون اینکه در بین غذای دیگر یا شیر زن دیگر را بخورد رابعا شیر خوردن طفل بیش از تمام شدن دو سال از تولد او باشد خامسا مقدار شیری که طفل خورده است از یك زن و یك شوهر باشد

رضاع همین حکم دارند ، ودختران زنان شما آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش میبابند وشرط درحرمت ایشان آنستکه متولد شده باشند ازآن زنانی که شما با ایشان دخول کرده باشید پس اگر نباشید شماکه بخلوت درآمده باشید با ایشان (این دخول کنایت از مباشرت است) پس هیچ گناهی نیست مرشمارا درنکاح ربائب ودیگر از محرمات زنان پسران شما اند آن پسران که از بشتهای شما باشند چون حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه و آله زینب را بعد از آنکه **زیدبن حارث** که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد آنحضرت زینب را بعقد نکاح خود درآورد ، مشرکان آغاز سرزنش کردندکه زن پسر خودرا خواسته این آیه آمدکه حلیلهٔ پسر صلبی حرام است نه زن کسی که اورا پسر خوانده باشد . ودیگر حرام است برشماآنکه جمع کنید میان دو خواهر در یك نکاح مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل‌از نهی وتحریم که آن «معفوعنه» است و برخی از مفسران برآنندکه مراد ازماقدسلف آنستکه **یعقوب علی نبینا و علیه‌السلام** جمع کرده بود میان دو خواهران **لیاما** مادر **یهودا** و **راحیل** مادر یوسف ودردین‌اوحلال بوده بدرستیکه خدا هست آمرزکارآنکسان ازاهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده‌اند ، مهربان برکسانی که در اسلام‌این‌عمل بجای آورده‌اند وبعدازآن توبه کرده‌اند . تأمل درمعنی این دو اثم مفلسان بی‌بضاعت را سرمایهٔ تمام است

بیت

سرمایهٔ عاصیان بیازار امید غفران تووو رحمت بی‌غایت تواست

وحرام کرده شد برشما شوهر داران از زنان مگر آنچه مالك او شده دستهای شما **ابوسعید خدری** رحمةالله علیه نقل کرده که در حرب **حنین** که از غنائم‌اوطاس مال بیقیاس باهل جهاد رسید واز جمله زنان که شوهران ایشانرا بحسب ونسب میشناختیم بقید اسیری درآمدند وچون حرمت زنان شوهر داران مارا معلوم شده بود درحل‌وحرمت اسیران متردد گشتیم‌وایشان اگرچه ملك یمین مابودند از قبیل‌محصنات میشمردیم بعد از عرض‌حال **بسید رسالت** پناه این آیت نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهر دارند اما چون بسبب سببی ملك یمین شما

شدند تصرف درایشان حلال است بشرط اخراج ایشان از دارالحرب بی ازواج ایشان واین قول **امام اعظم** است رحمةالله‌علیه و باقی ائمه بمجرد سببی ایشانرا حلال میدانند ، ملازم باشید فرض خدایرا درباب مناکحات یامصدر موکد است یعنی آنکه نوشت خدای نوشتنی بر شما در محرمات و حلال گردانید مر شما را و حفص مجهول خواند و معنی‌آنستکه حلال کرده شد برشما آنچه غیر ازمحرمات مذکوره‌است و بحدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح مرأة برعمه او و برخاله او و خواهرزادهٔ او و برادرزادهٔ او ونکاح مطلقه ثالثه بی تحلیل و نکاح معتده ونکاح امه برآزاد وتزویج بخامسه ونکاح ملاعنه وتفاصیل اینها در کتب فقه مذکوراست وچون حق سبحانه بیان حلال وحرام فرمود پس روا باشد آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی دین‌خودرا بان‌نکاح‌درپناه‌آرید ونباشید زناکنندکان پس‌هرکه‌برخورداری یافته‌اید (۱) بدو از زنان بسبب نکاح پس بدهید ایشان را مهرهای ایشان مقررکرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابله استمتاع است و

(۱) « فمااستمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة » در ابتدای‌اسلام مسلمین متعه میگرفتند وتاآخرین لحظهٔ حیات‌حضرت ختمی‌مرتبت وبرهه زمانی ازخلافت عمر رضی‌الله عنه این کارحلال بود تا روزی‌عمربرمنبر شد ومتعهٔ نساء ومتعهٔ حج را حرام‌کرد و ازآن پس متعه‌گرفتن نزد عامه حرام وپیش فرقهٔ امامیه حلال میباشد .

برمشروعیت این امر درصدراسلام اخباری چند رسیده‌است‌اینك اشاره بدوخبرکه ازطرق عامه رسیده است مینمائیم :

در صحیح مسلم وارد است‌که عطا میگوید قدم جابربن عبدالله معتمراً فجئنا فی منزله فسئلته القوم عن اشیاء ثم ذکروا المتعه فقال نعم استمتعنا علی عهد رسول‌الله وابی‌بکر و عمر و دیگر روایتی است از ابن زبیرکه میگوید سمعت جابربن عبدالله یقول کنا نستمتع بالقبضة من‌التمر والدقیق علی عهد رسول‌الله و ابی‌بکر و عمر حتی نهی عمر فی‌شان عمروبن حریث ـ ونیز روایات دیگری است‌که در پائین این تفسیر بیش از این جا ندارد بهر حال دلیلی بر حرمت عقد

هیچ وبالی‌وگناهی نیست برشماکه ازواج وزوجاتید درآنچه ازیکدیگر راضی شوید بانچیز از پس آن مهری‌که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن ابراءکند ازمهر ومرد در عوض آن‌چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم‌کند ومرد زیاده سازد وگفته‌اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت ، بدرستیکه خدای هست دانا بمصالح بندکان محکم کار در مهمات نکاح ایشان (۲٤) و هر کرا استطاعت نیست ازشما ازروی توانائی و توانگری‌آنکه بنکاح درآرد زنان‌آزاد گرویده را پس باید که بخواهد بزنی آنچه مالك آنست دستهای شما یعنی ازکنیزکان شماکه گرویده‌کانند وخدای داناتر است بگرویدن شما و بتفاضل‌که میان شما باشد در ایمان برخی ازشما که عبید واماید از برخی دیگر یعنی همه مشترکید در ایمان یا شما از یکدیگربد درنسب و پدر همهٔ شما آدم است علیه‌السلام پس[ع] بخواهید کنیزکان را بدستوری‌خداوندان ایشان چه ایشان مملوك دیگری‌اند وبدهید بکنیزکان نکاح‌کرده مهرهای ایشان به نیکوئی یعنی بی‌مکاس و بی مضایقه ودادن

متعه از شرع نرسیده است و باتفاق فریقین عمر روزی بر منبر رفته و متعه را حرام کرد

درصحیح مسلم وارد است‌که ابن عباس بعقد متعه امر میکرد و ابن زبیر نهی مینمود

بعضی ازعلمای‌عامه گفته‌اند چون پیغمبردراحکام شرعی‌مجتهد بوده است مجتهد دیگر میتواند اجتهادا مخالفت امراو نموده حکمی را که حلال بوده حرام نماید و یا بعکس .

این قول بکلی مخالف نصوصی است‌که رسیده است ودرچند محل در قرآن‌گفته شده‌که « قل‌ما یکون لی‌ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الیه و دیگرآیهٔ شریفهٔ ما ینطق عن الهوی ان‌هو الا وحی یوحی و دیگرآیهٔ کریمهٔ قل ماکنت بدعاً من‌الرسل و ما ادری ما یفعل بی ان اتبع الا ما یوحی الیه است‌که بروجوب متابعت پیغمبر دلالت‌صریح دارد وعمررضی‌الله‌عنه‌چنین حقی‌راندانسته است‌که حکمی‌را که حلال بوده است حرام نماید

مهریهٔ ایشان باذن مالکان ایشان باید در حالتی‌که کنیزکان نکاه دارنده فروج‌خودباشند نه زناکنندکان باشکارا ونه‌فراگیرندکان دوستان به‌پنهانی پس‌آن هنگام‌که ایشان نکاهدارندهٔ فروج خوداند ازحرام بسبب تزویج وحفص بصیغه مجهول میخواند و معنی آنستکه آن هنگام‌که جواری شوهر کرده نگاهداشته شدند پس اگر بیایند بزنا برایشان لازم بود نیمهٔ آنچه لازم است برزنان آزاد بی‌شوهر از حدی‌که خدای مقرر کرده وحد زن آزاد بی‌شوهر صد تازیانه است و ازآن کنیزك پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تعذیب عام است **امام شافعی** رحمة‌الله میگوید که تعذیب کنیزك نصف عام باشد **امام اعظم** رحمة‌الله فرموده که میان نفی وجلد جمع نکنند مگر برای سیاست ودرهمهٔمذاهب(۱) در زنای عبید واما رجم نیست ، آن نکاح کنیزکان برای آن کسی‌است که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت‌آنکه در زنا افتد از شماکه عزبایند وآنکه صبرکنید ازنکاح کنیزکان بهتر است مرشمارا و باحتیاط نزدیکتراست در صیانت ولد خود ازبندگی ، و خدای آمرزنده است مرکسی راکه صبر نتواندکرد از نکاح اما ، مهربانست برخصت دادن بندکان درآن .

(۲۵) میخواهد خدای آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام و راه نماید شمارا راههای آن‌کسانیکه بودند پیش ازشما مراد دین ابراهیم و اسمعیل است یا روش پیشینیان از اهل حق وبازگردد برشما بتسهیل اثقال ورفع احمال و تخفیف احکام و غفران آثام (۲) وخدای داناتر است بمصلحت شما درآنچه فرماید ، درست‌کار وراست گفتار است درهرچه حکم‌کند (۲٦) و خدای میخواهد آنکه شمارا توبه‌دهد یادلالت کندبچیزی که‌سبب توبهٔ شماگرددومیخواهندآنانکه ازسر غفلت یا از روی عناد بهروی میکنند آرزوهای نفس را آنکه میل کنید شما ازراه راست میل‌کردن عظیم یعنی بزرك . چون آیه تحریم

(۱) مقصود ازهمهٔ مذاهب مذهب حنبلی وشافعی وحنفی و مالکی است

(۲) اثم بمعنی گناه وآثام گناهان باشد

tarikhema.org

خواهرزاده وبرادرزاده نازل‌شد بود اعتراض کردند بانکه نکاح دختر عمه و دخترخاله حلال است با آنکه خاله و عمه حرامند ، پس اگر خواهر حرام است خواهر زاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل‌شد که خدای میخواهد شمارا توبه دهد و جهودان میخواهند که شمارا منحرف‌سازند (۲۷) میخواهد خدای آنکه سبك گرداند ازشما در احکام نکاح،روجهی که سبکبار شوید

(**شیخ ابومنصورماتریدی** رحمةالله فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات وتوبهٔ ازخیانات و ترك استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشانرا اغلال واصار بسیار بوده) ، وآفریده شده است آدمی ناتوان وعاجز ازکشیدن بار تکلیف لاجرم بر وی سبك کردم وگفته اند ضعف آدمی آنستکه ازماء مهین آفریده شده « قال‌الله تعالی: **خلقکم من ضعف** یا ضعیف است درمهم زنان وقوت آنکه خودرا از میل بدیشان باز دارد یا در **سراء و ضراء** و نعمت و محنت شکیبا نیست محققان گویند حق سبحانه ازغایت مهربانی که با بنده دارد اورا بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر درطاعت تقصیری نماید بسبب متابعت از روی نفس نقصی در حال او پدید آید سمت ضعفی که بر صفحهٔ حال اوکشیده شده زبان اعتذار بگشاید و تسمیهٔ او بظلوم و جهول هم از این مقوله است

بیت

من آن ظلوم و جهولم که اولم گفتی چه آید از ضعفا ای کریم وازجهال

(۲۸) ای کروه گرویدکان ، مخورید مالهای یکدیگر را میان یکدیگر بانچه حلال نباشد درشریعت چون غصب وربا و قمار و خیانت وسرقت یا بعقود فاسده یا بسوکند دروغ یا بدعوی باطل وگواه زور القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید مگر آنکه باشد جهت تصرف بازرکانی وبیعی صادر ازخوشنودی و خوشدلی هریك ازشماکه متعاقدند ، ومکشید بناحق وناروا نفسهای خودرا یعنی اهل دین‌خودرا چه همه مؤمنان از روی حقیقت یکی‌اند **المومنون کنفس واحدة** یا

نفس‌خودرا مکشید وهلاك مسازید چنانچه جهال‌ازبت برستان هندخودرا برای بت قربان میکنند یا خودرا در راه مهالك و مخاطرات میافکنند یا ارتکاب کاری مکنید که مؤدی بقتل شما بشود

اهل تحقیق گفته‌اند که مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای نفس و یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است ، بدرستیکه خدای هست بشما ای امت **محمد** صلی‌الله علیه وسلم مهربان و امر و نهی که میفرماید آن ازغایت رحمت است (۲۹) وهرکه بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را ازروی تعدی وتجاوز ازحدود وازوجه ستم وبیدادی ، پس‌زود باشد که درآریم اورا درآتش (مراد دوزخ است) وهست این‌درآوردن باتش بر خدای سهل و آسان (۳۰) اکر بیکطرف شوید و بهلو تهی کنید یعنی‌پرهیزید از گناهان بزرك که نهی کرده‌شده‌اید ازآن‌در گذرانیم و عفو کنیم از شما گناهان خرد شمارا ازنمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعهٔ و از رمضانی تا رمضانی ، ودرآوریم شمارا در موضع بزرك و شریف که آن بهشت است ملخص آیت آنستکه هرکه در کبائر پرهیز کند صغایراو معفو شود نه برسبیل وجوب بلکه بطریق جواز بچه میشاید که حق‌سبحانه تعالی از کبایر عفو کند وبصغایر مؤاخذه یابرعکس

علمارا درکبایر اختلاف است . بعضی برآنند که هر گناهی که خدایتعالی نهی کرده کبیره است وگفته‌اند که هرچه ختم آن باتش باشد چنانچه **یدخله ناراً** ویا بغضب ولعنت مانند **غضب‌الله علیهم ولعنهم** یا بعذاب ونکال چنانچه **ولهم عذاب الیم** آن کبیره است و غیر آنرا از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت آنستکه کبیره گناهی است که شارع برآن حدی مرتب ساخته یا درباب او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده

در تاویلات کاشی مذکور است که اگر بپرهیزید از کبایری که در وجود و اقرار بوجود غیرسیئات شمارا عفو کنیم یعنی تلوینات‌ظهور نفس وقلب را محو گردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشانرا ثباتی نباشد و درآریم ایشانرا بمدخل کریم که حضرت جمع است

بیت

تابکی درتفرقه سوزی چو شمع غرقه شو در لجهٔ دریای جمع

در **لوایح** فرموده که تفرقه عبارت از آنستکه دل را بواسطهٔ تعلق بامور متعدده پراکنده سازی وجمعیت آنکه بمشاهده واحدپردازی

بیت

چون تفرقهٔ دل‌است حاصل زهمه دل را بیکی سپار و بگذر زهمه

در **اسباب نزول** آورده که ام سلمه رضی‌الله عنها بعرض‌حضرت رسالت صلواةالله وسلامه علیه رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن مثوبت محروم اند ورجال باوجود احراز غنائم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر نساء میراث میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت میبرند کاشکی که مارا در دائره رجولیت داخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند میشدیم آیت آمد (۳۱) وآرزو مبرید آن چیزی را که خدای افزونی داد بدانچیز از امور جاهی و مالی برخی را ازشماکه مردانند بر برخی دیگر که زنانند ومر مردانرا نصیب است و بهره است مقدر از ثواب آنچه کسب کرده‌اند وچون جهاد وسایر اعمال خیر ومر زنانرا نیز بهره است مقرر ازثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و اطاعت ازواج پس چون هریکی نصیبی معلوم و سهمی مفروض‌دارید آرزو ببهرهٔ دیگر مبرید وبخواهید از خدای و طلب کنید از کرم و بخشش او تا مراد شمارا بر آرد ، بدرستیکه خدا هست بهمه چیزها دانا وچون معلوم شدکه او داناست پس هرچه دهد و بهرکه دهد چنان باید و جزآن نشاید

بیت

گرمفلس وگرا توانگرت گرداند او مصلحت تو از تو بهتر داند

در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را بسر خود میخواندند و در میراث داخل سایر ورثه میشد حق سبحانه ازآن نهی کرد و فرمود(۳۲) وبرای هریك از شما آفریدیم عصبه و میراث خوران تا احراز نصیب نمودکنند ازآنچه بازگذارند پدرومادر وخویشاوندان نزدیك ایشان

رسم عرب آن بود که بایکدیگر معاقده میکردند ورسم مخالفت و معاعدت در میان می‌آوردند وهریك از متعاقدین می گفت «حربك حربی وسلمك سلمی» دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من است ، تو ازمن میراث بری و من ازتو و تو عاقلهٔ من باشی و من عاقلهٔ تو و این سخنان را بسوگند مؤکد میساختند و حلیف را سدسی ازمیراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث نازل شد یکی‌از صحابه گفت یا رسول‌الله جمعی از ما حلفا دارندکه باخذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند ، حکم الهی در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده مذکور نشد این آیت نازل گشت که :

و آنکسانکه عقد محالفت بسته اند دستهای شما (اسناد معاقده با یدی بطریق مجاز است و سبب این اسناد آنستکه محالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی) پس بدهید مرایشانرا بهرهٔ ایشان که سدس میراث است وحکم این آیت بایهٔ **اولوالارحام** منسوخ گشت(۱) بدرستیکه خدای هست برهمه چیزها از عهود و مواثیق ومحالفت گواه

آورده‌اند که حبیبه زوجه سعدبن ربیع که ازنقبا بود یا جمیله زوجه ثابت بن قیس طریقه نشوز پیش گرفته با شوهر بیراهی بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه برروی وی زده واو شکایت پیش پدر خود برد و باتفاق پدر بملازمت « حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه و سلم رفته قصه گذشته را بموقف عرض رسانید و آنحضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل آیت آورد که :

(۱) نزد امامیه این آیه بالکل منسوخ نیست و این میراث معاهده و معاقده که مسمی بضمان جریره است ثابت است اما نه بطورمطلق بلکه بشرط عدم وارث نسبی و سببی — امام شافعی مطلقا این نحوه توارث را صحیح نمیداند اما ابوحنیفه معتقد است که اگرشخصی‌اسلام آورد بر دست مسلمانی و عقد تعاقل و توارث بین آنها واقع گشت جایز است اینکه از یکدیگر ارث ببرند ـ آیه اولوالارحام اینست . « و اولوالارحام بعضهم اولی ببعض . . . . »

(۳۴) مردان کارگذرانند تسلط یافته برزنان و قائم بامور معیشت ایشان ، حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم پدر و دختررا آواز داد که باز گردید که ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست **والذی ارادالله خیرا** و مفهوم آیه تفضیل مردان است برزنان چه مردان ادب کننده وکار فرمایندهٔ زنانند بسبب آنچیز که تفضیل کرد خدای وافزونی داد بعضی از ایشانرا که مردانند بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است وبجهاد و کمال صوم وصلوة جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف ونماز جنازه وشهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث وامثال آن وآنکه انبیا و ائمه از مردانند از فضائل اکمل و اشرف است . ودیگر فضیلت داد مردانرا بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان از مالهای خویش چه در مهروچه درنفقه ، پس زنان شایسته حال فرمان برندکانند مرخدایرا یا قیام کنندکان بحقوق ازواج، نگاهدارندکان مرغیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب حقوق ازواج رعایت کنند درعفت وعصمت(۱) بانکه خدای نگاهداشت مرایشانرا وآن زنانی که میترسید یا میدانید نافرمانی ایشانرا ، پس پندگوئید ایشانرا بکلماتیکه دلهای ایشان را نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشانرا و آگاه کنید تعظیم حقوق ازواج ، و ببرید از ایشان در خوابگاهها یعنی با ایشان دریك جامه خواب مباشید یا پشت برایشان کنید و بزنید ایشانرا زدنی که نخراشد و نشکند وهیچ عضوی را زشت نگرداند

گفته‌اند وعظ نزدیك خوف نشوز است و هجر بهنکام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز پس اگر فرمان برند شمارا و از آنچه مکروه طبع شما است بازآیند پس مطلبید برایشان راه بیدادی

(۱) از حضرت ختمی مرتبت است که فرمود : بهترین زنان زنی است که چون درتو نگرد مسرور سازد ترا و اگر باوکاری فرمائی فرمان تو برد و چون تو از وی غایب شوی حفظ الغیب ترا رعایت کند در مال و نفس خود — گویند مراد از حفظ الغیب حفظ اسراراست یعنی زنان نیکو اسرار شوهران خود فاش نکنند

بدرستیکه خدای برتراست ازآنکه بظلم راضی شود ، بزرگتر ازآنکه مظلومرا فروگذارد (۳۴) و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیای زوجین نا سازکاری و خلاف میان مرد و زن ، پس برانگیرانید از برای تحقیق نشوز داوری که حکم کند ازکسان شوهر مافی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت از او معلوم کند ، و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطرزن را از طلب صحبت ومیل فرقت بداند . اگرخواهند حکمین بصلاح آوردن کارزوجین ، سازکاری افکند خدای میان زن وشوهر بدرستیکه هست خدای دانا بمصالح زوجین . آکاه ازمقاصد حکمین (۳۵) و بترسید خدایرا و انباز مگیرید بوی چیزیرا ازصنم و غیره ، و نیکوئی بکنید با پدر و مادر نیکوئی کردنی بقول و فعل و با خویشان بصلهٔ رحم و با یتیمان بدلنوازی وکارسازی و با درویشان بصدقات و زکوة و با همسایه و خویشاوندان بشفقت و مرحمت و با همسایهٔ بیکانه یعنی آنکه خویشی ندارد یا همسایه کافر ، وحد جوار تا چهل سرا مقرر کرده اند و مطلقا حق همسایکان ارادهٔ خیر باشد برایشان و دفع ضرر از ایشان و در « صحیح مسلم » بروایت انس رضی‌الله عنه وارد شده که **لایدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوائقه** (۱)

« امام قشیری » رحمة‌الله فرموده که هرکاه جار دارتو مستحق آنستکه با او احسان کنی پس حق همسایهٔ نفس راکه دل است بطریق اولی که فرق نگذاری وخاطر متفرقه و خیالات ردیه را ازوی بازداری و با همسایه دل که روح است نیکوئی نمائی و اورا از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمائی وهمسایهٔ روح را که سر است از غیب مواطن شهودات و مجال مکاشفات مانع شوی و از همه سزاوارتر آنکه از **وهو معکم** غافل نگردی و یقین دانی که :

(۱) ببهشت نرود بنده که همسایه‌اش از شر او ایمن نباشد ـ البائقه بمعنای داهیه و بلیه و شر و غائله آمده‌است جمعش بوائق است

همسایه و همنشین و همره همه اواست
با دلق گدا و اطلس شه همه او است
در انجمن فرق نهان خانهٔ جمع
باللّه همه اوست ثم باللّه همه اوست

ودیگر نیکوئی کنید با همنشین وهم صحبت

صاحب «کشاف» فرموده که مراد مصاحبت است و این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریك در تعلم علم و آموختن حرفه یاهمنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکوئی با او رعایت حق صحبت است وبنای آن بر مهربانی باشد ، و با رهگذریان و مهمانان و با بندگان و پرستاران که در تصرف شما اند ، بدرستیکه خدای دوست نمیدارد هر که باشد خرامنده بتکبر که ننك دارد از والدین واقارب وهمسایگان و مهمانان و با ایشان نیکوئی نکند ، نازندهٔ خود ستایندهٔ که نه حقوق الهی اداکند و نه باحسان با خلق بردازد (۳۶) دوست ندارد خدای آنانرا که بخل میورزند ـ آورده‌اند که جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت میگفتند مال خود بر این مرد یعنی « حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلم » و یاران ومهاجران او نفقه مکنید که اندك زمانی فرو مانده و محتاج گردید و مال کار او معلوم نیست که بکجا خواهدکشید این آیه نازل شد که خدای آنانرا دوست نمیدارد که خود بخیل اند و امر میکنند مردمانرا ببخیلی و میپوشند از خلق آنچه خدای بدیشان داده است از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت حضرت رسالت صلی‌اللّه علیه وسلم که حق تعالی بدیشان عطاکرده بود در توریة وآنرا بپوشیدند ، و آماده کردیم برای یهود که عطاء الهی یانعت حضرت رسالت پناهی‌را پوشیدید عذابی خوار کننده که‌عذاب دوزخ است (۳۷) و برای آنان نیز که بر عداوت **حضرت رسالت** صلی‌اللّه علیه وسلم نفقه میکنند مالهای خود را برای دیدار مردمان و ملاحظهٔ ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع میکردند و مالهای خودرا خرج ایشان مینمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبتنی برریا و سمعه بود یا درصفت یهود میگوید که انفاق

برقوم خود از جهت اغراض و اعواض نفقه میکنند و نمیگروند از روی حقیقت بخدای و نه بروز باز پسین که قیامت است وهر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس مراورا یار و دمساز باشد ، پس بد مقارنی با اوست در دنیا و هر آینه در آخرت نیز با او خواهد بود قال اللّه تعالی : **فبئس القرین**

حکیم الهی میفرماید (۱)

هر که اینجایگه قرین تواست — آن سرا نیز همنشین تو است
دوستی جو که چون بیفزاید — در دو عالم ترا بکار آید
دیو را همنشین خویش مکن — نفس بدرا قرین خویش مکن

(۳۸) وچه چیزی‌بودی برکافران وچه زیان‌داشتی مرایشانرا اگر ایمان آوردندی بخدای‌وبروز قیامت وجزاء اعمال را تصدیق کردندی وبیرون کردندی حق خدای را بی‌غرض وریا ازآنچه داده است خدای بدیشان ، وهست خدای بدیشان و اقوال و افعال و احوال ایشان دانا و جزای فراخور آنها خواهد داد (۳۹) بدرستیکه خدای ستم نکند هم سنك ذرهٔ در وزن وذره مورچهٔ سرخ راگویندکه از غایت صغر بی‌تعمق نظر برنگرنده ظاهر نشود و اشهر آنستکه ذره چیزی است که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد ودرهوا ظاهر گردد وآنراچندانی وزن نبود ، حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه‌ازثواب معین همسنك ذره کم خواهد بود ونه برعقاب مقرر بوزن ذرهٔ خواهد افزود واصح آنستکه در عمل کافر ومنافق بمقدار ذرهٔ ظلم واقع‌نشود، و اگر باشد مثقال ذره نیکی در دیوان بندهٔ مؤمن ثواب آن افزده گرداند تو برتو و بدهد اورا زاید برثواب عمل از نزدیك خود‌بفضل ورحمت بی‌استحقاق آنکس عطای بزرك وبی‌اندازه (اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع آنست ومزید برآن) (۴۰) پس چگونه خواهد بود حال اهل کفر وظلم وقتی که بیاریم ازهر گروهی از امم گذشته گواه که آن پیغمبر ایشان است وبر اقوال و افعال امت خودگواهی خواهدداد، وبیاریم ترا ای **محمد** براین گروه ازامت توگواه تااقامت شهادت کنی برایمان مؤمنان

(۱) مراد ازحکیم الهی سنائی غزنوی علیه‌الرحمه است

در «لطایف قشیری» مذکوراست که چون پیغمبر صلی‌الله‌علیه و سلم را شفیع امت ساخته‌اند شهید امت نیز میسازند و مقرر است شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی‌ماند

(۴۱) آنروز که واقع شود در او گواهی انبیاء وآنروزقیامت است ، دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدا و نافرمانی کردند رسول را آنکه راست کرده شود بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا چون مردگان و مبعوث نگردند یاکنایت است از آنکه ایشان آرزومندانند که خاك شوند چه زمین بخاك راست شود کقوله تعالی :

ویقول الکافر یالیتنی کنت ترابا [۱]

و پوشند یعنی قادر نباشند برآنکه از خدای پوشند سخنی را

(۴۲) ای آن کسانیکه گرویداید بخدای و رسول ، گرد نماز مگردید وحال آنکه شما مستان باشید از خمر وسایر مسکرات (این نهی از عین نماز نیست چه‌آن عبادتی است مامور به بلکه نهی است ازاکتساب مسکرکه مانع است ازاداء عبادت)

روزی جمعی از اصحاب درخانهٔ « عبدالرحمن بن عوف رضی‌الله عنه » بشرب خمر که در آنوقت مباح بود اشتغال داشتند و در وقت سراندازی وبیهوشی صدای اذان شام باستماع صحابهٔ کرام رسید بنماز برخاستند وامام ایشان ازغایت سکر در سورهٔ کافران حرف « لاء » راکه در چهار موضع مثبت است حذف نمود ، این آیهٔ نازل شد که در وقت غلبهٔ سکر بنماز مشغول مشوید تاوقتیکه بدانید آنچیزیرا که درنماز میخوانید[۲]

محققان گویند خطاب میکند بسوی قومی روحانیه که رقم ایمان شهودی برصفحهٔ جان دارند که نزدیك مشوید بنماز قربت در مسجد

---

[۱] سورةالنبأ آیه ۴۰

(۲) چون سری ازعقل سالم شد تهی — میکشاند مرد را در گمرهی
می ز سر عقل ترا زایل کند — چشم حق بین ترا مایل کند
خمرومیسر کارشیطان آمده است — کارشیطان خصم انسان آمده است
رجس خواند میسروازلام وخمر — میکند بردوری این هرسه امر

دل وقتیکه مستان باشید از سکر غفلت وشهوت تازمانی که ازمستی هوی هشیار شده دانید که چه می گوئید و بشناسید که سخن باکه می گوئید

المصلی یناجی ربه

نظم

ای که درهستی مستی مانده‌ای — دائما درخود پرستی مانده‌ای
برسر ایوان وحدت کی رسی — چون‌تو درزندان پستی مانده‌ای

یعنی نزدیك مشوید بنماز درحالتی که جنب باشید و محتاج به غسل مگرآنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید وباشما آب نبود درآن محل به تیمم نماز توانید گذارد دیگر بهیچوجه روا نباشد درجنابت نماز گذاردن تا وقتیکه غسل کنید وبعضی گفته‌اند مراد ازصلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد نیائید مگرآنکه راه برآن باشد، واگر باشید در وقت جنابت بیماران (مراد بیمارانی است که در آن بترسند که ضرر بود) ، یا باشید درسفر یابیاید یکی از شما از خلا جای محدث شده باشد بخروج خارجی از احدالسبیلین ، یابسوده[۱] باشید زنانرا .

«اما شافعی رحمةالله» برآنستکه چون بعضی ازبدن مردملاصق بدن زنی شود از غیر محارم واجنبیه وصغیره وضوء لامس وملموس هردو منتقض گردد و **امام مالك** و **احمد حنبل رحمهماالله** برآنند که لمس شهوت وضوء را میشکند وبغیر شهوت ناقض نیست و **امام اعظم رحمةالله** مباشرت فاحشه راکه تمالس فرجین است بیحائلی و انتشار آلت ناقض وضوء میداند و برهر تقدیر چون جنب باشید یا

هرچه آن‌سستی ومستی آورد — رای سالم را بپستی آورد
کی بنزدعقل می‌خوردن‌رواست — چونکه‌هرشری‌زمی‌همواره‌خاست
نفس‌خودرا ازپلیدی دور دار — آدمی را با پلیدی گوچه‌کار

(جلالی)

[۱] « اولا مستم النساء » از امیر المؤمنین علی علیه‌السلام و ابن عباس و قتاده و مجاهد مروی است که مس دراینجا کنایت ازجماع است واین نیز متفق‌علیه امامیه میباشد

بیمار یا مسافر یا محدث بلمس وغیره ، پس نیابید آب را ، پس قصد کنید خاك پاك را . حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر غزوه **بنی‌المصطلق** است که شبانه سپاه اسلام درمنزلی بی‌آب فرود آمده بودند وبیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خودرا باز رسانند قضا را عقد عایشه رضی‌الله عنها گم شد و عزیمت بسبب فقدان در توقف افتاده تاروز شد ، مردم بعضی محدث وبعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیك **صدیق رضی‌الله عنه** بردند و او بخیمهٔ عایشه درآمد دید که **حضرت رسالت** صلی‌الله علیه و سلم سر درکنار وی نهاده در خواست ؛ **صدیق** زبان بطعن صدیقه بگشاد و سر انگشتان نیز طعنه برتهیگاه آورده ناگاه سید عالم بیدار گشت بر مضمون حال وملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشته و مقارن توجه آنحضرت **جبرئیل امین** در رسید وحکم آورد که چون آب نیابید **فتیمموا صعیداً طیباً** اصد کنید چیزی‌را از اجزای ارض که خاك پاك باشد و دست درآن زنید ، پس مسح کنید دست خود را بتمام روهای خویش وبسائید دستهای خود را بدان تا مرفقین ، بدرستی که خدا هست درگذارنده از شما وتخفیف کننده ، آمرزنده کسی راکه تیمم کند (۴۳) آیا نمیبینی ونمینگری بسوی آنانکه داده‌اند ایشانرا بهرهٔ از علم تورات ، میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت‌را بضلالت وهدایت ایشان آن بود که بنعت وصفت **حضرت مصطفی صلی‌الله علیه وسلم** عارف بودند وضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند ، ومیخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت آنکه شما نیز راه گم کنید (۴۴) و خدای داناتر است بدشمنان که یهودند ، و بسنده است خدای دوست شما و متولی امور شما ، و بسنده است خدای یاری‌دهندهٔ شما بردشمنان (۴۵) بعضی از آنکسانیکه بدین یهودیت متدین شده اند میگردانند کلمها را و تغییر میدهند از اماکن آنها مراد تحریف نعت « پیغمبر صلی الله علیه و سلم » یا تأویل کلمات تورات بر وفق رأی و طبع خود یا کتمان آیهٔ رجم یا تغییر کلام پیغمبر است

آورده‌اند زمرهٔ از یهود بملازمت آنحضرت صلی‌الله علیه وسلم میامدند وجواب آنحضرت را از امری که سؤال کرده‌بودند بقبول تلقی مینمودند وازمجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکهٔ ایشان‌را منحرف میساختند ، لاجرم پرده ازکار ایشان برداشته فرمود که دشمنان یهودی سخنان تراکه حبیب من هستی از موضع آن تحریف میکنند ومیگویند شنیدیم قول ترا و نافرمانی کردیم امر ترا [لفظ **عصینا** را آشکارا میگفتند از روی عناد] و در تیسیر میگویدکه اظهار **اطعنا** و اضمار **عصینا** میکردند وحقیقت آنستکه بزبان مقال **سمعنا** میگفتند وبلسان حال ایشان **عصینا** ناطق بوده ، دیگر میگفتند بشنودرحالتیکه غیر شنونده شده باشی (این‌کلمه ذووجهین است ، روی درمدح‌دارد وروی در ذم ، وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن باشد پس کلمه را معنی این باشدکه دشنام داده و شنوندهٔ مکروهی نباشی وبر این تقدیر **دعاء له** بود و وجه ذم چنان است که اسماع شنوانیدن بود میگویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم واین دعاء علیه باشد یهود وجه مدح را پردهٔ نفق میساخته‌اند ومطمع نظر ایشان وجه‌مذمت بوده) ودیگرمیگفتند[۱] واین‌کلمه محتمل‌الوجهین است ، وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاهدار مارا و در ما نگر و وجه ذمش آنکه از رعونت و حمق بوده و مراد یهود نسبت رعونت بوده بدان حضرت وگفته‌اند یهود اشباع میکردند و راعینا میگفتند یعنی ای‌شبان ما [تعریض میکردند آنحضرت را براعی غنم و بر هر تقدیری این میگفتند در حالت گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی فعلی که از مراعات است بلغت عرب آنرا برعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او می‌پیچانند وبطریق لحن راعینا میگویند و بان ذم آنحضرت میخواهند ، وقدح وطعن در دین‌اسلام میکنند یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی منسوب بود آن چه خواهدبود وحال آنکه ایشان بشبانی موسی علیه‌السلام معترف بودند) واگرایشان

[۱] « واسمع‌غیرمسمع و راعناً » همچنانکه‌اسماع نیزذووجهین است کلمه **راعنا** نیزذوجهتین است

گفتندی شنیدم سخن ترا وفرمان بردیم امر ترا وبشنو سخن ما را و درما نگاه کن ، هرآینه این گفتار بودی بهتر مر ایشانرا از استهزاء « سید انام » و طعن در دین اسلام و راست‌تر بودی سخن ایشان ولیکن برانده است خدای ایشانرا و از رحمت خود دورکرده بسبب کفر ایشان ومجازات برآن ، پس نمیگروند ایشان مگرگرویدنی اندك یعنی ضعیف که معتدبه و معتبر نباشد و آن ایمان است ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون **ابن سلام** و اصحاب او رضی‌الله عنه

در اکثر تفاسیر وارد است که **حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه وسلم** احبار یهود چون **ابن‌صور یا** و **کعب‌بن‌اسد** را طلبید و گفت **یا معشرالیهود** از خدا بترسید و قدم در دایرهٔ اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده‌ام حق است وشما را در تورات از حال من خبر داده‌اند و بر ایمان بمن میثاق فراگرفته از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم‌ونه ازنعت تو وصفت‌توو قرآن خبرداریم ، آیه‌آمد که :

(۴۶) ای کسانیکه شمارا کتاب داده‌اند یعنی تورات ، تصدیق کنید و بگروید بانچه فرو فرستاده ایم بربندهٔ خود و آن **قرآن** است ، در حالتی که باوردارنده وتصدیق کننده‌است مرآنچیزی راکه باشماست یعنی آنکه مطابق کتاب تورات است دراصول دین پس باو بگروید پیش‌از آنکه محو کنیم رویها را یعنی صور آنرا نیست گردانیم تا اثر ابرو و بینی وچشم ولب ودهن براو نماند ، پس باز گردانیم آن رویها را برهیات قفاهای آن یعنی شکل روی را برصورت پس سر مبدل‌سازیم یااشیاء مصوره را بروجه چون انف وحاجب وعین محو کنیم وبر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد

« ودر تیسیر آورده که ایدی وارجل وبطون و ظهور ایشان درمواضع خویش ثابت باشد و رویهای ایشان بر پس سر بود و این هیاتی‌است درغایت زشتی و رسوائی » ، یابرانیم ایشانرا که اصحاب وجوهند از رحمت خود یا مسخ گردانیم یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از

خدای سر بپیچیدند و روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند ، وهست فرمان خدای یا وعید او بودنی و هرآینه بخواهد بود (۴۷) بدرستی که خدای نمی‌آمرزد آنراکه شرك‌آورد بدو وشریك گیرند درعبادت او ، وبیامرزد آن گناهی راکه غیر ازشرك بود مرآنکس راکه خواهد ازروی تفضل واحسان نه بوسیلهٔ عبادت وعرفان « **امام زاهد** فرموده که بیامرزد قبل العذاب هرکرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید » ، و هرکه شرك آرد بخدای و انباز گیرد بااو ، بدرستیکه افتراکرده باشد و بربافته دروغی بزرك راکه بدان مستحق عذاب بزرك گردد

وچون بمضمون این‌آیه‌که شرك مغفور نیست یهود راکه عبدهٔ عجل و پرستندهٔ «عزیر» بودندی تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرك نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم ؛ پدران ما مالکان نبوت و مالکان مسالك فتوت بوده‌اند و ما برمنوال ایشان معزز ومکرمیم ، حق‌سبحانه ستایشهای ایشانرا نپسندیده فرمود :

(۴۸) آیا نمیدانی و یا نمینگری بدیده بصیرت سوی آنانکه ازروی مفاخرت میستایند و ثنا میگویند نفسهای خود را باینکه **نحن ابناء الله و احباؤه** ما پسران خدائیم و دوستان او و یا پاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقول است که « بحری بن عمر ونعمان بن اوفی و مرحب‌بن زید » اطفال خودرا بحضرت‌رسالت پناه صلی‌الله علیه وسلم آوردند وگفتند این کودکان‌را هیچ گناهی‌هست ؟

حضرت فرمودکه اینها بیگناهند ؛ ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب مارا بروز در میگذرانند و خطیئات روز مارا بشب محو میکنند ؛ حق تعالی فرمودکه تزکیهٔ شما شمارا مر اعتباری ندارد بلکه خدای پاکی یادکند یا بستاید هرکرا خواهد و مستحق آن بداند ، و این گروه که خودرا بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شددرعقاب و عذاب بمقداری رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بقدر

فتیلهٔ از وسخ که، د ر میان دو انگشت پدید آید و مراد آنستکه عقوبت ترکیهٔ خود خواهند کشید و نقصان پاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید) ،

(٤٩) بنگر در این یهودان که از روی عناد چگونه افترا میکنند و می بندند بر خدای دروغ را یعنی گناه روز و شب مارا می‌آمرزد و بسنده است آن افترا و دروغ ایشانرا گناهی ظاهر که برهیچ کسی پوشیده نماند

آورده‌اند که چون حکم الهی باجلای بنی نضیر صادر شد جمعی ازایشان چون «حی‌بن‌اخطب وسلام بن مسلم وکنانة‌بن‌ابی‌الحقیق» در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابوسفیان واتباع اورا برمحاربهٔ با حضرت پیغمبرصلی‌الله علیه وآله وسلم و اصحاب او تحریض کردند با پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام درآمده و در پس استار حرم سینها بدیوار خانه باز چسبانیده بایمان غلاظ بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین مهم فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند ، دراین مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که طریق ما آنستکه زائران حرم را میزبانی کنیم و کعبه را معمور میداریم و صلهٔ رحم بجای آریم و عبادت اصنام بطریق آباء کرام خود مشغول باشیم بهدایت اقرب است یا دین محمد که در این وقت احداث کرده وبدعت را سنت نام نهاده بدران مارا بد میداند و مارا کافر وجاهل میخوانده یهود بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما حق تر است و آئین شما با نسق تر

ابوسفیان گفت ما بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان مارا سجده کنید ؛ جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند ؛ حق سبحانه از معانده ومکابره و کفر ورزیدن ایشان خبر میدهد و میفرماید :

(٥٠) آیا نمینگری بسوی آنانکه داده اند ایشان را بهرهٔ از تورات که بواسطهٔ عداوت مسلمانان میگروند بدین دو بت [١] که

[١] یعنی جبت وطاغوت

قریش را هست و گفته‌اند « جبت » سحر است و یهود آنرا معتقد بودند وطاغوت شیطان و ایشان متابعت او مینمودند و نزد محققان جبت نفس اماره است وطاغوت آرزوهای او ، و میگویند این‌جهودان در حق کافران و برای ایشان از روی اجتهاد ، این گروه کفار قریش هادی ترند ازآنها که ایمان‌آورده‌اند یعنی پیغمبر و اصحاب وی‌ازجهت راه یعنی راه یافته تراند (٥١) آنگروه متعنت ومتعصب ،آنکسانی‌اند که بخواری دورکرده است خدای ایشان را ازرحمت خود وهرکرا خدای براند و دورکند خدای تعالی پس نیابی تومر اورا یاری که دفع عذاب وی‌کند (٥٢) آیا مرایشانراست یعنی جهودانرا بهرهٔ از پادشاهی دنیا (استفهام است برسبیل انکار)

زعم یهودآن بودکه ایشان بملك ونبوت سزاوارترند بدین‌سبب از متابعت عرب ننك میداشتند و میگفتند آخر منصب ملك داری و حکم‌گذاری بما خواهد رسانید چون خدای تعالی فرمود که ایشانرا از ملك بهرهٔ نیست و اگر بالفرض از ملك ومال بهره‌مند شوند پس آن هنگام ایشان ندهند مرده‌انرا یا پیغمبر و اصحاب او را آن مقدار کرکی[١] که بربشت دانهٔ خرماست واین‌غایت مبالغه است دربخل‌ایشان که دروقت پادشاهی یا فقیری بنقیری مضایقه دارند بهنگام تنك دستی و درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند (٥٣) بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنی قبائل عرب برآنچه خدای بدیشان داده است ازفضل خودکه آن بعثت حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و سلم وگفته‌اند مراد از ناس حضرت رسالت است و عرب جمع را ،بر واحدی اطلاق میکنند که جامع باشد آنمقدار ازخیررا که جمع نشود الا بر بسیاری از مردمان کقوله تعالی :

ان ابراهیم کان امة و مراد از فضل نبوت باشد وکتاب و

(١) نسخه مروی گوی نوشته است بنظر استاد محترم آقای همائی ممکن است کرکی گوی باشد زیراگو بمعنی‌خرد وکوچك وبمعنی‌تکمه گریبان وزمین پست آمده است ودرنسخه چاپی کوکی نوشته است‌شاید کاف کاف تصغیر باشد یعنی گوی کوچك (بدان معانی که برای گوذ کرشد)

اعزاز دین و بعضی گفته اند فضل آنستکه حق سبحانه و تعالی مباح گردانیده جمع میان بیشتر ازچهارزن ویهود براین حال حسدمیبردند وطعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطهٔ نبوت وکتاب است پس باید که برپیغمبران صاحب کتاب نیز حسد بردندی چه این صورت مخصوص بان حضرت نیست[۱] پس بدرستیکه عطا کردیم اولاد ابراهیم راکه موسی و داود وعیسی اند علیهم‌السلام [۲] یعنی تورات وانجیل وعلم حلال وحرام و دادیم ایشانرا باوجود نبوت بادشاهی بزرگ چنانچه **یوسف و داود** علیهماالسلام داشتند وگویند ملك عظیم کثرت ازواج است چنانکه بصحت رسیده که داود صد زن داشت وسلیمان هزار و در این سخن تعریض یهود است که اگر حسد بر محمد صلی‌الله علیه و سلم بواسطهٔ کثرت ازواج است پس داود وسلیمان علیهماالسلام بحسد سزاورترند و در **تیسیر** آورده که مراد ازآل ابراهیم **محمد** است صلی‌الله علیه وسلم و ازکتاب **قرآن** وازحکمت شرایع وازملك عظیم دوام شریعت تاقیامت یاتائید بملائکه

(٥٤) پس از یهود کسی بود که ایمان آورد بحدیث آل‌ابراهیم یا محمد صلی‌الله علیه وسلم ، و از ایشان کسی هست که اعراض کرد ازخبر انبیاء درباب نساء وتصدیق نکرد آنرا یاروی ازمتابعت پیغمبر بگردانید و بسنده است دوزخ آتشی افروخته بر عذاب کافران (٥٥)

---

[۱] درنسخه چاپی چنین ضبط است :

چه این صورت مختص بدان حضرت علیه‌الصلوة والسلام نیست واگر بواسطهٔ زن است این مخصوص آنحضرت است وکسی دیگررانرسد که‌چنین کند واین فضل خداوند است

بیت

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ
قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

[۲] « فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب » یعنی بایشان عطا فرمود خدای تعالی کتاب راکه انجیل وتورات باشد

بدرستی آنکسانکه حق را بپوشیدند و نگرویدند بدلایل وحدت یا آیات قرآن یامعجزات پیغمبر ، زود باشد که درآریم ایشانرا درآتشی وچه آتشی ؟ هرگاه پخته شود یا بسوزد پوستهای ایشان باتش بدل کنیم برای ایشان پوستهای غیر آنکه پخته وسوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد از **حسن بصری** رحمةالله عنه منقول است که در شبانه روزی هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنستکه احتراق ازآن ببرند وبحالت اول باز آرند ، پس تبدیل‌صفات است نه تبدیل عین ذات وتجدید این حال بجهت احساس عذاب است یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه میسازند تا بچشند عذاب را و آن چشیدن دایم باشد ، بدرستیکه خدای هست غالب که‌کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد ، دانا بعقوبت دوزخیان بروفق‌حکمت(٥٦) وآنانکه‌گرویده‌اند بخدای تعالی و رسول و بجای آوردند طاعتها بر وفق فرمان ، زود باشد که درآریم ایشانرا ببوستانهاکه میرود از زیر درختان یادر تحت مساکن ایشان جویها در حالتی که جاوید باشند این مؤمنان در آن همیشه یعنی زمانیکه آنرا آخر نباشد ، مر این بهشتیان را باشد در آن بوستانها زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس ودرآریم ایشانرا درسایهٔ پاینده‌که آفتاب آنرا زایل نکند .

چون دربلاد عرب حرارت بسیارمیباشد وسایه را اعظم راحات میدانند پس ظل‌ظلیل کنایت است از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخنی‌که‌کسی میگوید چون در بهشت آفتاب نیست‌که بحرارت او متاذی شوند ظل چرا باشد وفایدهٔ او چیست ونزدمحققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی‌وعنایت بادشاهی است‌که همیشه‌برمفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود وآن سایه از زوال مبرا واز نقص وانتقال مقدس و معرا است

بیت

این سایه ها زوال پذیرند عاقبت
در سایهٔ گزیر که آنرا زوال نیست

(۵۷) بدرستیکه خدای تعالی میفرماید شما را آنکه ادا کنید امانات را باهل آن

حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه کعبه را از **عثمان بن طلحه** طلب دارند و کلید پیش مادر او سلافه بود ، عثمان بن طلحه نزد مادر رفت ومادر کلید بوی نداد ومیگفت که اگر از ما بگیرند باز بما نخواهند داد و کلید کعبه از عهد عبدالدار بطریق ارث بمارسیده و عثمان بن طلحه مبالغه میکرد و سلافه مضایقه مینمود و حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوة واکمل التحیات در مسجدالحرام انتظار میکشید آخرالامر **فاروق وصدیق** رضی‌الله عنهما بر در سرای سلافه آمدند و **فاروق** باواز بلند گفت ای « عثمان » بیرون آی که انتظار حضرت از حد گذشت سلافه کلید بپسرداد وگفت تو بستانی بهتر که تیم و عدی بگیرند پس عثمان بن طلحه مفتاح برداشته بنزد « حضرت رسالت پناه محمدی » آورده و آن سرور دست دراز کرد تا از وی بستاند **عباس رضی‌الله‌عنه** برخاست که **یا رسول الله** چنانچه سقایهٔ **زمزم** بمن مفوض فرمودهٔ مفتاح خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان بن طلحه بعد از استماع این کلام دست باز کشید ؛ حضرت با رفعت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس همان سخن آغاز کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود که اگر بخدای و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده ، عثمان گفت اینك بستان

بامانت الله

القصه حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد ومفتاح بدست وی بود **مرتضی علی** رضی‌الله‌عنه پیش رفت وگفت یا رسول‌الله منصب حجابت باهل‌بیت عطا فرمای چنانچه سقایهٔ زمزم بدیشان دادهٔ فی‌الحال **جبرئیل** علیه‌السلام بدین آیت نازل شد وحضرت فرمود که « **یاعلی** من شمارا کاری فرمایم که از آن نفع بمردم رسانید نه آنکه گمان برند که نفع ازمردم بشما خواهد رسید »

پس عثمان را طلبید و فرمود **خذوها یا بنی طلحه خالدة**

لاینزعها منکم الا ظالم [۱] پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود وکلید را ببرادر خود **شیبه** داد وتا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است واگرچه حکم باداء امانت دراین قصهٔ مخصوص نازل شده اما تمام امانات دراین حکم داخل است

در « بحر الحقایق » آورده که ذکر امانت بعد از ایرادظل ظلیل که وجود حقیقی است دلالت بر آن دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت به‌آفتاب جلوه‌گنان تجلی نموده و بـا اشعهٔ عالم افروز از افق طالع شده وبزبان حال میگوید **ادوا الامانات الی اهلها** [۲] چگونه ظلال متلاشی میگردند و اثر ایشان بکلی محو میشود بـر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عز عن‌التمثیل از افق غناء ذاتی **والله غنی عن العالمین** [۳] طلوع نماید امانات وجودات ظلیه باهل آن باز میگردد و سر **لمن الملك الیوم لله الواحد القهار** بظهور میاید

جمله سرها را بپیش او نهید — ملك ملك اوست ملك او را دهید
خصم هرشیر آمد وهر روبه او — کل شیئی هالك الا وجهه [۱]

ودیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید میان مردمان آنکه حکم کنید بعدل یعنی براستی ، بدرستیکه خدای نیکو چیزی است که شما را بدان پند میدهد یعنی ادای امانات وعدل درحکومات بدرستیکه خدای هست شنوا بقول عثمان که گفت بگیر « بامانة‌الله » ، بینا برد مفتاح بوی

---

[۱] بگیرید این کلید را ای فرزندان طلحه برای همیشه آنرا جدا نکنند ازشما مگر بیدادگر [۲] ردکنید امانات را بسوی خداوند آن [۳] و خداوند بی‌نیاز است از عالمیان [٤] هرچیزی فانی و نیست میشود مگر ذات خداوند (سورة القصص ـ آیه ۸۸)

مغربی فرماید :

غیراز تو نیست اما هستی همی نماید — چون بیش چشم تشنه در بادیه سرابی

عبدالرحمن جامی گوید :

شهود یار در اغیار مشرب جامی است
کدام غیر که لاشیئی فی‌الوجود سواه

(۵۸) ای گروه گرویدگان فرمان برید خدای را در فرایض و فرمانبرداری رسول کنید در سنتها و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد امرای مسلمانند که حضرت پیغمبر در عهد خود تعیین مینمود چنانچه در اسباب نزول هست که « حضرت خیر البریه خالدبن ولید را برسریه امیر کرد و « عماریاسر » را باوی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند ویکی از ایشان که مسلمان بود جلو عمار آمده گفت مردم قبیلهٔ من فرار نمودند ومن باستظهار ایمان در منزل خود مانده‌ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم والا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم ؛ عمار اورا امان داد و او بنا بفرمودهٔ وی درخانه ساکن شد « خالد » بامداد لشکر رابغارت وتاراج آن قبیله امر کرده آن مردرا نزدخالد آوردند « عمار » فرمود که او مسلمان است وبفرمودهٔ من درآمان درآمده است خالد گفت از ادب دور مینماید که کسی با وجود امیر لشکر بی‌مشاورت و اجازت او کس را امان دهد وگفت‌وگوی درمیان خالد و عمار بسیار شد وبه **جناب نبوت ماب** آمده صورت‌حال بعرض رسانیدند **سیدعالم** صلی‌الله علیه وسلم امان عمار را برقرار گذاشت ونهی فرمود از آنکه غیرامیر کسی امان دهد و این آیت نازل شد که فرمان برند « اولو الامر را یعنی امرا وسرایا »

ثعلبی آورده که اولوالامر ابوبکر وعمررضی‌الله عنهما بودند که وزیرین صدق‌بودندواشارت **اقتدوا بالذین من بعدی** ابوبکر وعمر ودر شأن ایشان نافذ شده

ابوبکر وراق رحمةالله گفته که « خلفاء اربعه اند » و مجموع صحابه نیز گفته‌اند یا فقها یا علما یا ارباب عقول

و نزد عرفا اولوالامر مشایخ اند و پیران طریقت که بترتیب اهل سلوك اشتغال می نمایند و سالك را فرمان برداری ایشان لازم است [۱]

[۱] نزد علماء امامیه خداوندان امر علی‌بن ابی‌طالب صلواة‌الله وسلامه‌علیه ویازده فرزند اومیباشند که اطاعت آنها اطاعت خدای‌ورسول‌و

نظم

هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد کی میسر شودش روی براه آوردن
هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد بایدش پیروی راه نمایان کردن

پس اگر خلاف کنید در چیزی از امور دین پس باز گردانید آنرا بکتاب خدای ورجوع کنید با رسول درزمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او اگر هستید شما که از روی اخلاص میگروید بخدای وبروز رستخیز چه ایمان بخدای و قیامت مقتضی آنستکه در امر متنازع‌فیه رجوع بخدای ورسول اونمائید این‌رجوع بهتر است شماراونیکوتر ازجهت‌عاقبت

آورده‌اند که یهودی‌را بامنافقی‌خصومت‌افتاد ، بحاکمی که پیش‌او مرافعهٔ مهم خود کنند محتاج گشتند ، یهود منافق را بمحکمهٔ نبوت میکشید ومنافق بحکومت کعب‌بن اشرف‌میل مینمود عاقبت پیش **حضرت رسالت** صلی‌الله علیه وسلم آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد ، چون ازمجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زدکه من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا بنزدعمر رضی‌الله‌عنه رویم ودیگر باره مرافعه کنیم

القصه بدر خانهٔ « فاروق » رفتند و یهودی ماجرای دعوی وحکم پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم به عمر باز گفت ، عمر رضی‌الله عنه از منافق استفسار نمودکه قضیه براین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال بر این منوال است اما بدان حکم راضی نیستم و از توحکم میطلبم ؛ عمر رضی‌الله عنه فرمودکه شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و براسیتی میان شما حکم

امتثال فرمان ایشان امتثال فرمان خدای ورسول است

و برحسب تحقیق هرکه او زمامدار امور مسلمین باشد وحدود و ثغور مسلمین بواسطه قدرت و قوهٔ او ثابت بماند اولوالامر است و بعبارت دیگر پیشوایان وقائدین وسلاطین اسلامی نیز اولوالامر میباشند و اطاعت آنها نیز درحکم اطاعت خدای ورسول خواهد بود چه بسیار خوب فرموده فردوسی که :

چه فرمان یزدان چه فرمان شاه

کنم ؛ ایشان توقف کردند وعمر از خانه بیرون آمد ، شمشیر کشیده سر منافق را بصحرا افکند و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او بر این وجه باید داد و آن روز حضرت رسالت صلی‌الله علیه وآله و سلم عمررا « فاروق » لقب داد و حق سبحانه این آیت فرستاد که :

(۵۹) آیا ندیدی و نگاه نکردی بسوی آنانکه گمان میبرند که ایشان گرویده‌اند بانچه فرو فرستاده شده بتو یعنی قرآن و بانکه پیش ازتو فرستاده اند از کتب انبیاء ، میخواهند با وجود دعوی ایمان آنکه مرافعه کنند بسوی کعب بن الاشرف که بغایت طاغی و باغی است و حال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همهٔ مکلفان نیز مامورند بانکه نکروند بحکم طاغوت و میخواهد از دیو دور شده از رحمت یا سر کشیده از خدمت یعنی ابلیس آنکه گمراه گرداند ایشانرا که مایل بطاغوتند گمراهی دور که هرگز ازآن باز براه راست رجوع نتوانند نمود (۶۰) و چون گویند مر این منافقان راکه در وقت تحکم بیائید بحکمی که خدای فرستاده است در کتاب خود و بحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او ، میبینی منافقانرا که از روی عناد اعراض میکنند اعراض کردنی ازروی عداوت (۶۱) پس چگونه باشد و چه خواهند کرد چون برسد بایشان عقوبت صدود و اعراض بانچه ایشان کرده‌اند تحاکم بطاغوت وگفته‌اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را پس بیایند بسوی تو وزبان اعتذار بگشایند تادیت قتیل خود طلبند . سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما یا بترافع بدرخانه عمر رضی‌الله عنه مگر نیکوئی که بمالا حق شود وتالیف وموافقت که بین‌الخصمین پدید آید (۶۲) آن گروه منافقان وسوگند خورندگان دروغ آن کسانند که خدای میداند آنچه در دلهای ایشان است از نفاق ودروغ ، پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان و پند ده مر ایشانرا بر ملا یعنی منع از نفاق و دروغ و بگو مرایشانرا در خلا در باب نفسهای ناپاك ایشان سخنی بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابهٔ که از آن غمناك گردند

و آن تهدید بقتل و یا بحاول مکاره بدیشان اگر توبه نکنند (۶۳) و نفرستادیم هیچ فرستادهٔ را برندکان خود مگر برای آنکه فرمان وی برند بامر خدا و اگر این منافقان آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت ، بیامدندی بحضرت تو ، پس طلب آمرزش کردندی از خدای و طلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا ، هرآینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را قبول کنندهٔ توبه گناهکاران ، مهربان بامرزش تایبان

در « معالم » آورده که میان « زبیر » و خاطب بن‌ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در راه آبی که هردو ازآن ممر مزروعات خودرا آب دادندی چون محاکمهٔ ایشان بمحکمهٔ سید عالم صلی‌الله علیه‌وسلم رسید فرمود که ای زبیر آب بده زمین خود را پس بهمسایه گذار : « خاطب » در غضب شده از روی بی‌ادبی سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود برمیل آن‌حضرت بجانب زبیر ؛ حق تعالی آیه فرستاد که؛

(۶۴) یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان برند بحق‌پروردکار تو که ایشان نخواهند آورد ایمان حقیقی تا وقتی که ترا حکم سازند درآنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ، پس باز نیابند در نفسهای خود شکی یا در دلهای خود تنگی وگرانی از آنچه تو کردی هرچند مخالف طبع ایشان باشد ، وگردن نهند ومنقادگردند فرمان ترا فرمان برداری با ظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت .

آورده اند که چون زبیر وخاطب ازمحکمهٔ نبوت بیرون آمدند « مقداد » رضی‌الله عنه بدشان رسید و پرسید که محکم برای که صادر شد ؛ « خاطب » جواب داد که برای پسر عمه او (۱) و در این‌سخن گردن تاب میداد وروی درهم‌می کشید ؛ یهودی آنجا حاضربود گفت قاتل‌الله هؤلاء این چه گرومی‌اند که گواهی میدهند برسالت این مرد و حکم اورا متهم میدارند ، بخدای سوگند که «بنی اسرائیل» در زمان **موسی علیه‌السلام** گناهی کرده بودند و موسی علیه‌السلام

(۱) مادر زبیر دختر عبدالمطلب بوده است

حکم فرمود که توبهٔ شما آنستکه یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خودرا متهم نداشتند ، « ثابت بن قیس » چون این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد صلی‌الله علیه و سلم مرا فرماید که خودرا بکش بکشم ، و « عمار یاسر » و « ابن‌مسعود » نیز همین گفتند حق سبحانه فرمود که : (٦٥) و اگر چنانچه ما فرض میکردانیدیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند ، آنکه بکشید نفسهای خودراچنانچه بنی اسرائیل کردند ، یا بیرون روید از سرا ها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند ، نمیکردند آنچه فرض کرده ایم مگر اندکی از ایشان چون « ثابت و عمار و ابن مسعود» رضی‌الله عنهم و اگر ایشان که منافقانند بکردندی آنچه ایشانرا پند میدهند و تکلیف مینمایند به‌آن ، هرآینه بهتر بودی مرایشانرا در عاجل (١) واجل(٢) و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان (٦٦) وآنوقت که به تثبیت حاصل شدی مر ایشانرا در دین ایشان هرآینه ما میدادیم ایشانرا از نزدنك خویش مزدی بزرك وثوابی وافر که نعیم جنت است و هرآینه راه مینمودیم ایشانرا راهی راست که ازآن بمقصد رسند یا ببهشت رسند

آورده‌اند که « ثوبان » رضی‌الله عنه که مولای(٣) رسول‌خدای بود روزی بجناب‌مستطاب نبوة ماب حاضرشد ، زار وضعیف‌شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسالت فرمود که ای « ثوبان » **ما غیر لونك** یعنی‌چه چیز رنك ترا تغییر کرده وروی سرخ تو بکدام درد زرد گشته گفت **یا رسول‌الله** من زمانی که در جمالت نمینگرم آنزمان را از حساب زندگانی نمیشمرم

بیت

بی تو ای آرام جانم زندگانی‌مشکل است
بی تماشای جمالت شادمانی مشکل است

(١) اکنون (٢) آینده (٣) مولی از اضداد است که هم بمعنای خداوند وهم بمعنای بنده آمده‌است

حالا دراندیشهٔ آنم که چون بیك اجل در رسد مفارقت‌ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم وچه حیله پردازم

بیت

ازمرك غمی نیست ازآن میترسم کز برتو دیدار تو میمانم دور

وسخت تر محنتی‌آنکه اگر درآن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر ببهشت روم بدانجاکه درجهٔ رفیع تست چگونه رسم و بعضی بجای « ثوبان » « عبدالله انصاری » راکه صاحب اذان و مستجاب‌الدعوه بود آورده‌اندکه نزدیك حضرت آمدگریان و بعد از استفسار موجب گریه گفت « یا رسول‌الله » تو نزدیك من از نفس ومال و ولد بمن دوست تری ومن امروز از مشاهدهٔ جمال‌تو شکیبائی ندارم میترسم ازآنکه تو در بهشت بدرجهٔ بلند باشی و من درصف نعال با امثال خود نشسته از دیدار بزرگوارت محروم مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را بمژدهٔ وصال شادمان ساخته آیت فرستاد که :

(٦٨) و هرکه فرمان خدای برد در اوامر و نواهی و فرمان برداری رسول کند در احکام وحدود پس آن‌گروه فرمان برداران باشند روز قیامت با آنکسانکه انعام کرده است خدا بر ایشان ، از پیغمبران و رسل و اولو الامر نیز داخلند ، و راستکویان که پیش ازهمه تصدیق‌انبیاکرده‌اند ، وکشتکان‌راه خدای (مراد شهداء احدند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدانرا) و ستودکان در اعمال و احوال و اینها نیز عامند ، وچه نیکواند این‌جماعت همنشینان (لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هریك از اینها نیکو رفیقی اند)

در **معالم** فرموده که مراداز **نبیین** حضرت پیغمبر ماست علیه‌السلام و (صدیقین) اشارت به ابی‌بکرصدیق وشهداء عمر و عثمان و علی‌اند رضی‌الله عنهم و صالحین سایر اصحاب

و ملخص این آیت آنستکه هرکس امروز کسی را دوست دارد

فردا با او خواهد بود **المرء مع من احب** (۱)

بیت

همچو بلبل دوستی کل گزین تا شوی با خرمن کل همنشین
زاغ چون مردار راشد همنفس یاراو مردار خواهد بودوبس

(۶۹) آن‌ودن با جماعت مذکوره افزون کرامتی است ازخدای و پسنده است خدای دانا بمقصد و مقاصد و نیات (۷۰) ای کسانیکه ایمان آورده اید، فرا گیرید سلاح خودرا یعنی آماده شوید برای حرب پس بیرو ن روید بقتال دشمنان گروه گروه در جهات مختلفه یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر درجهت واحده (۷۲) و بدرستیکه از شما کسی هست که درنك مینماید در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند در جهاد « مراد ابن ابی است واصحاب او که در روز احد تخالف ورزیدند » ، پس اگر برسد شمارا ای مؤمنان واقعهٔ چون قتل وهزیمت کوبدآن مبطی منافق بدرستیکه خدای انعام کرد برمن چه من نبوده ام با مسلمانان حاضر در معرکهٔ قتال (۷۳) و اگر برسد بشما نیکوئی زیاده از خدای چون فتح و غنیمت ، البته گوید آن متخلف از عزیمت چنانچه گوئی نبود میان شما ومیان وی دوستی یعنی خود را دور اندازد و سخن بر وجهی گوید که گویا هرگز شمارا ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او اینکه :

کاشکی من بودمی در این غزو با مسلمانان تا فیروزی یافتمی فیروزی بزرك یعنی از غنیمت نصیب وافر گرفتمی (۷۳) پس باید که قتال کند در راه خدای با دشمنان دین ، آنانکه در بازار معامله بفروختند زندکانی دنیارا که روی در فنا آرد بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی ، و هر که کارزار کند در راه دین ، پس کشته کردد و درجهٔ شهادت یابد یا غالب آید و بر دشمن مظفر کردد ، پس

(۱) گل اگر شیفتهٔ گل نشود همنشینش خسك و خار آید
گل بباید که بگل پیوندد تا گل تازه تری بار آید
صحبت نیك گزین تا برهی کز بدان محنت بسیار آید
[جلالی]

زود باشد که بدهیم اورا یعنی درآخرت مزدی بزرك که در صفت نیاید (۷۴) و چیست شمارا ای اهل اسلام که بجدی کامل و جهدی تمام جهاد نمیکنید و بکار زار اشتغال نمی‌نمائید در راه فرمانبرداری خدای یعنی برای خدا و برای بیچارکان کرفتار در دست کفار وایشان جماعتی بوده‌اند در مکه که مسلمان شدند وکسان ایشان ایشان را ازهجرت به مدینه منع میکردند ، از مردان چون **سلمة بن هشام** و **ولیدبن ولید** و **عیاش ابی ربیعه** و **ابوجندبن سهیل** و امثال ایشان و از زنان چون **ام شریك** و غیرها و از کودکان چون **ابن عباس رضی‌الله عنه** و او میفرماید که من و مادر من از مستضعفان بودیم از نساء وولدان ، و این مستضعفان آنکسانند که بزبان تضرع میکویند یعنی دعا میکنند ای بروردکار ما بیرون آر مارا از این دیه یعنی مکه دیهی که ستمکارند اهل آن و بسبب شرك وظلمی که بغایت بزرك است **ان الشرك لظلم عظیم** ، و بساز برای ما از نزدیك خویش کسی دوستی که متولی کارها باشد ودیگر بساز از برای ما ازخود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند .

حق سبحانه دعای ایشانرا مستجاب کردانید و بعضی را خروج ازمکه میسرشد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی جهت ایشان چون **حضرت پیغمبر صلی اعلیه وسلم** بدیشان فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نمود و مهمات ایشانرا سر انجام فرمود و نصیری و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی **عتاب بن اسید** را که حضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مددکار بیچارکان ود (۷۵) آنکسانیکه بکرویده اند بخدا و رسول مقاتله مینمایند در راه خدای وآنکسانیکه کافر شده‌اند (۱) از وثنی و یهود و نصاری کارزار میکنند در راه شیطان که طاغی وباغی است یعنی بفرمان او ، پس بکشید ای دوستان حق دوستان و فرمان

(۱) در نسخه خطی ج چنین ضبط است :
و آنانکه نا کروند کانند کار زار میکنند در راه شیطان که طاغی و باغی است ،

برداران شیطان را و از مکاید و مصاید او مترسید ، بدرستیکه حیله و وسوسهٔ شیطان هست سست و بی قوه زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان (۷۶) آیا نظر نکردی بسوی آنانکه در مکه مبالغه میکردند چون « عبدالرحمن‌بن عوف » و « سعد بن ابی‌وقاص و « مقداد بن اسود » رضی‌الله عنهم و امثال ایشان که مارا دستوری ده که با اهل شرك حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان ازحد گذشت و بحکم الهی گفته شد مرایشانراکه ازکار زارکفار باز دارید دستهارا تا وقتیکه فرمان الهی در رسد وبپای دارید نماز را و بدهید زکوة‌را پس آن هنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت بر ایشان کارزارکردن با کافران آن وقت گروهی از ایشان میترسند ازجنك مشرکان چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید بلکه ترسی ازآن سخت تر و این ترسیدن حمل بضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از قوت و فوت ترسیدند و گفتند ای آفریدکار ما برای چه چیز واجب گردانیدی برما مقاتلهٔ کفار را چرا مارا بازگذاشتی ایمن و فارغ تا اجل که نزدیك است بهمه کس واگر این سؤال از منافقان صادر شده چندانی عجب نیست واگر ازمؤمنان وقوعی یافته از روی خوف و بد دلی سخنی گفته باشند و باز توبو کرده قولی آنستکه قومی از مؤمنان بعد از نزول آیه قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بود و اصح آنستکه سؤال‌را محمول برتمنای تخفیف‌تکلیف دارند نه بروجه انکار

بگو ای محمد مر این ترسندکانرا که دل در دنیا بسته اند که آنچه بدان تمتع میگیرند از دنیا اندك است در جنب آخرت و سرای آخرت بهتر است از دنیا و فاضلتر مرکسی را که بپرهیزد از شرك یا از همهٔ منکرات ، و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند کرد بمقدار رشتهٔ که بردانه خرماست پس بوعدهٔ استیفاء ثواب مستظهر باشید و از مرك که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت میندیشید که هیچ گردنی را از این کمند رهائی میسر نیست و درهیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی متصورنه (۷۷)

هرکجا باشید در حصار های محکم یا در کوشکهای [۱] آراسته یا در بروج دوازده گانه فلك یعنی بهر حال و بهر جای آدمی را از مرك چاره نیست

بیت

گرکاخ تو برکنید اعظم سازند ورکارتو چون‌سلسله درهم‌سازند
هم عاقبت این حجرهٔ فانی تورا ترکان اجل سرای ماتم سازند

حکیم الهی دارد رحمة الله علیه :

چه کنی خانهٔ گل آبادان ازنبی اینما تکونوا خوان(۲)
چون‌درآیداجل‌چه‌بنده‌چه‌شاه وقت‌چون‌دررسدچه بام‌وچه چاه

و اگر برسد منافقانرا نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب « بدر » بود میگویند این نیکوئی ازنزدیك‌خداست و اگر برسد بدیشان دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعة احد روی نمود میگویند این سختی از نزدیك تو است که محمدی و بسبب تدبیرات تو که صایب نبوده

و در انوار فرموده که چون حضرت از مکه به مدینه هجرت فرمود میوه‌ها درآن سال برمنوال سنهٔ سابقه نبود ونرخها روی بگرانی نهاد منافقان و جهودان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم صلی‌الله‌علیه و سلم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشانرا میگوید : بگوی که همه قبض وبسط وگرانی وارزانی وغنیمت وهزیمت ازنزدیك خداوند است وبارادت او پس چیست وچه حال‌است مراین گروه منافق و جهود را که نزدیك نیستندکه فهم‌کنند سخنی راکه مشتمل است بر موعظه ایشان‌یاآنکه نیستندکه سخنی‌دریابند چون بهائم که میشنوند وفهم‌نمیکنند

---

[۱] کوشك بمعنای کاخ است [۲] در نسخهٔ خطی دبیرستان مروی مصرع دوم بغلط چنین نگاشته شده است .
دل من اینما تکونوا خوان
ونیز نسخهٔ خطی « ج » این مصرع را چنین ضبط نموده است
از نبی اینما تولوا خوان
نبی بضم نون بمعنای قرآن‌است

واز بی فهمی ایشان است که میگویند آنچه بتو رسید از غنیمت وفتح از فضل خداوند است و آنچه بتو رسد از هزیمت وقتل اصحاب از نفس تواست و بعضی معنی آیه براین فرود میارند که ای انسان آنچه از نیکوئی بتو رسید از فضل وکرم خداوند است و هر بلائی که ترا پیش آید بسبب گناهان تواست وفرو فرستادیم مانرا برای همهٔ آدمیان فرستادهٔ که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند وبسنده است خدای گواه برر سالت تو (۷۹) وهر که فرمان بردرسول را پس بدرستیکه فرمان برده باشد خدایرا برای آنکه رسول مردم را بطاعت خدای میخواند بامر خدای ، پس فرمانبرداری او فرمانبرداری حق باشد

و در **بحر الحقایق** آورده که **حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم** بوصف **فناء فی الله و بقاء بالله** موصوف بود وکسی که **قائم بالله** باشد هرآینه خلیفة لله باشد پس حلاوت حق مر آن حضرت را ثابت بوده درهر معامله که باحق مینموده کماقال : **وما رمیت اذ رمیت** وبیشك خلیفه بودبایددرهر معاملهٔ که خلق بااو کرده اند کماقال **ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله** وطاعت چنین خلیفه بی شایبهٔ شبهت طاعت مستخلف است

مثنوی

چون تهی گشت از خودو پرشدزدوست — بیشکی فرمان این فرمان اوست
ما رمیت فاش گوید بر ملا — که نیفکندی نیفکندیم ما
تو در افکندن نهٔ جز آلتی — فعل فاعل را بود بی علتی
عقل اینجا ره ندارد وهم نیز — چشم بگشا لب فروبند ای عزیز

و هر که اعراض کند ازفرمان تو ، پس ترا نفرستادیم برایشان نگاهبانی که ایشانرا از ارتکاب معاصی محافظت کنی (بعضی از علماء این حکم را بایة السیف منسوخ دانند) (۸۰) ومیگویند منافقان درحضور تو از مافرمانبرداری و ازتو حکم ، پس چون بیرون روند ازنزدیك تو بشب بایکدیگر میگویند گروهی ازایشان غیر آنکه روز باتومیگویند یامیگویند غیر آنکه تو باایشان میگوئی [لفظ **تقول** مغایبهٔ مؤنث است

و فاعل ضمیر عاید بطایفهٔ یامخاطب مذکر که حضرت بیغمبر است صلی الله علیه و سلم] و خدای مینویسد آنچه ایشان میگویند وتدبیر میکنند در شب ، پس روی بگردان ازعتاب ایشان که بواسطهٔ اظهار اسلام حکم قتل برایشان جاری نیست و توکل کن برخدای و کار خود باوی گذار وبس است خدای قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان وکفایت کنندهٔ مهمات متوکلان (۸۱) آیاچرا تامل نمینمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمیکنند درآن تابر ایشان ظاهر گردد باثار اعجاز که این کلام حق است واگر بودی این قرآن ازنزدیك غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر ونفاق است هرآینه یافتندی اهل عقل و فهم دراو اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیراکه کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی (۸۲) و چون بیاید بمنافقان کاری یعنی خبر مهمی ازآنچه موجب ایمنی باشد چون عزم **حضرت رسالت** صلی الله علیه وسلم بر **مصالحه** قومی یاظفر لشکر اسلام یاآنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یانکبت سریهٔ ازسرایای مسلمانان افشا کنند آن خبر را قبل از تحقیق آن و درآن افشا ضرر وفساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهیج فتنه است در میان دشمنان و آهنك ایشان برحرب اهل اسلام وخبربدموجب ضعف مسلمانان وبریشانی ایشان است واگر بازگذارند خبررا برای صایب پیغمبر تا اگرصلاح بداند خود آشکارا کند یابتدبیر خداوندان امر ازاهل ایمان چون اشراف صحابه وامرای سرایا هرآینه بدانند آنرا آنانکه استخراج میکنند خبررا ونیکوتحقیق فرمایند از پیغمبر آنکه دانند که کدام خبر را افشا وکدام اخفا باید کرد و اگرنه فضل خدای بودی برشما بارسال رسل و بخشایش او بانزال قرآن وگفته اند فضل پیغمبر است یا اسلام ورحمت قرآن است یاتوفیق اگر نه برکت اینها بودی هرآینه پیروی میکردید شیطانرامگر اندکی ازشماکه بمدد وعصمت ربانی از وسواس شیطان ایمن ماندند وگفته اند قلیل جماعتی اندکه قبل از بعثت رسول ونزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون « ورقة بن نوفل » و « قیس بن

ساعده » و « بحیراء راهب » و « زیدبن عمرو » و « سیف‌بن ذی‌یزن » و امثال ایشان [۸۳] پس تو کار زار کن در راه طاعت و رضای خدا نزول آیه در « بدر موعد » بود که حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم عزیمت بدر کرد و « نعیم بن مسعود » مردمانرا از لشکر « ابوسفیان » میترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره‌بودند وحضرت میفرمود که اگر همه تنها باشم میروم این آیه فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند ازکار زارکفار تو برو و مقاتله کن تکلیف کرده نشدهٔ تو درجهاد مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناك مشو و ترغیب کن مؤمنان را برقتال مشرکان که برتو تحریض است نه تکلیف ، شاید که خدا باز دارد ازمسلمانان شدت کارزار آنهاکه کافر شدند یعنی قریش بانکه ترس دردل ایشان اندازد وهمین حال دربدر صغری واقع شد که ابوسفیان ترسید وبموضع‌بدر نیامد [چنانچه در **سوره آل عمران** مذکور شد] وخدای سخت‌تر است در هیبت وصولت از قریش وسخت تر درعقوبت وعذاب ایشان (۸٤) هرکه درخواست کند درخواستنی نیکو ، حقی برآن ثابت‌شود ونفعی بکسی رسد و ضرری مندفع گردد که باشد مرآن شفیع رابهرهٔ ازثواب آن ، وهرکه درخواهد درخواستی بدکه بدان حقی ازحقوق فوت شود وضرری بکسی رسد و چیزی باز دارد ، باشد مر او را نصیبی از وبال آن ، وهست خدای برهمه چیزها توانا وصاحب‌قدرت یانگهبان همه چیز یا گواه برهمه‌کس (۸۵) وچون تحیت داده شوید بسلام ، پس شما نیز تحیت کنندهٔ خود را تحیت گوئید به نیکوتر از آن تحیت اگر اوگوید السلام علیکم شما درجواب گوئید وعلیکم السلام ورحمةالله واگر او سلام بارحمت جمع کند شما در جواب او برکاته زیاده کنید ، یاهمان تحیت را باز گردانید یعنی درجواب السلام علیك بگوئید وعلیك السلام (این قدر فرض است و آنچه اول گفته شد سنت‌وفضل وشرایط سلام‌وجواب وآداب آن در «جواهرالتفسیر» ازروی تفصیل مذکور است و بعضی برآنند که اگر مسلم مسلم باشد جواب باحسن بایدگفت و اگر غیر مسلم بود براو رد باید کرد بلفظ

وعلیك ، بدرستیکه خدای هست برهمه چیزی حساب کننده پس شمارا برتحیت وجواب‌آن حساب خواهد کرد (۸٦) خداست که بی‌شبهه (۱) هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او ، بخدای سوگند که‌جمع خواهد کرد شمارا در قبور تاروز قیامت که برانگیزد هیچ شکی‌نیست در آن روز یا درجمع ، وکیست صادق‌تر از خدای یعنی نیست از او راستگوی تر ازجهت قول

آورده اندکه قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده بازگشتند وبه پیغامبرازاسلام خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانان‌را درباب ایشان اختلاف افتاد ، جمعی بایمان ایشان قائل‌بودند بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیه آمد که :

(۸۷) پس‌چیست مرشمارا درشان منافقان که متفرق شده‌اید بدو فرقه و جمعی برآنند که بعضی مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته ازحضرت رسالت **صلواةالله وسلامه** اجازت اقامت ببادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردید پدیدآمد این آیه نازل شدکه شما چرا دوگروه‌شدید و برکفر ایشان اتفاق نمیکنید و حال آنکه خدای ردکرد ایشانرابحکم کفر از قتل و سبی [۱] بانچه عمل کردند و روی از مؤمنان برتافته رجوع بکافران نمودندآیا میخواهیدکه راه نمائید آنراکه گمراه‌ساخته است خدای وهرکرا گمراه گرداند خدای پس نیابی تو مراورا راهی بحق (۸۸) دوست میدارند این برگشتگان از دین آنکه کافر شوید شما همچنانکه ایشان شده اند تا باشید برابر یکدیگر درضلالت ،پس فرا مگیرید از ایشان دوست تا وقتیکه ایمان آرند ومحقق شود ایمان ایشان بانکه هجرت کنند در راه و رضای خدای هجرتی خالی از غرض وریا ، پس اگر اعراض کنند ازایمان وهجرت پس‌بگیرید ایشانرا و اسیرکنید وبکشیدشان هرجا که یابید درحل و حرم ومگیرید از ایشان دوستداری و نه یاری ومدد کاری بلکه ایشانرا بگیرید و بقتل آرید (۸۹) مگر آنانرا که پیوند کنند و پناه برند بگروهی که‌واقع

[۱] نسخه مروی‌بجای شبهه «شبه» نوشته است[۲] سبی ـ اسیرکردن

شده میان شما و ایشان پیمان و آن قبیلهٔ **خزاعه** بودند یا بنی **بکر** یا اسلم که پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم باایشان مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان درآید در جوار آنحضرت باشد یا به پیوندند بقومی که آمدند بشما وحال آنکه تنك بود سینهای ایشان و کراهت داشتندی آنرا که با شما جنك کنند یاکار زار کنند باقوم خود از کفار و ایشان **بنی مدلج** بودند که پیمان بستند برآنکه بابیغمبر مقاتله نکنند و باقریش نیز برهمین گونه عهد کردند ، و اگر خواستی خدای هرآینه مسلط ساختی ایشانرا برشما بانکه ترس شما ازدل ایشان بیرون بردی پس هرآینه باشما قتال کردندی ، پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان وحلفا ومعاهدان شما وکار زار نکنند باشما والقا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند ، پس نساخت و نداد خدای مرشما را برایشان راهی درقتل انفس و نهب اموال ایشان (حکم این آیه بایه فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است) زود باشد که بیابید قومی دیگر را یعنی **بنی غطفان** یا **بنی اسد** که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند ، میخواهند که ایمن باشند از شما و چون ازمدینه بازگردند کافر شوند و ارادهٔ ایشان آنکه ایمن باشند از قوم خود هرگاه که بخواهند ایشانرا بسوی کفر یاقتال باهل اسلام بازگردند بدان فتنه پس اگر از قتال شما کناره نگیرند و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امانرا وباز ندارند دستهای خود را از قتال شما ، پس بگیرید ایشانرا وبکشیدشان هرجاکه برایشان دست یابید ، وآن گروه دادیم ما شما را برایشان حجتی روشن در تعرض بقتل وسببی ایشان و آن حجت وضوح کفر ووقوع غدر و مکر ایشان است (۹۱) ونسزد و روا نباشد مر مؤمن را آنکه بکشد مؤمنی را بغیر حق مگر کشتنی بخطا ، وهرکه مؤمنی را بخطا بکشد پس براو است آزاد کردن بندهٔ گرویده و براوست دیتی تمام ادا کرده شده بورثهٔ مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث مگر آنکه ورثه تصدق کنند برقاتل و دیت را از او عفو نمایند

نزول این آیه در بیان **عیاش بن ابی ربیعه** است که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشت ، شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد درگرفت **ابوجهل** و برادر او **حارث** که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده ازعقب عیاش رفتند واز نزدیك مدینه اورا بافسون وافسانه باز گردانیدند ودر مکه دست و پایش بربسته در آفتاب میانداختند تا از مسلمانی باز گردد **حارث بن زید** روزی براو بگذشت وگفت ای عیاش ازبسیاری آزار و ایذاء که بتو رسید محنت چرا کشی مفارقت دین اسلام را اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش کلمه که ازوی میطلبیدند بگفت ودیگر بار حارث او را سرزنش کرد که از آن دین که برگشتی اگر حق بود پس ترك دین حق کردی و اگر باطل بودی پس تو برباطل بودی **عیاش** ازاو درغضب شد وسوگندخورد که اگر روزی برتو دست یابم بهرحال که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد وحارث نیز بمدینه آمد مسلمان شد عیاش در وقت بیعت **حارث** و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محلهٔ قبا تنها باز یافت و بنابر آن سوگند ویرا بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی درقیامت چه‌جواب خواهی داد **عیاش** بر آن صورت پشیمان شده بخدمت پیغمبر آمد وتمام قصه بعرض رسانید وگفت که من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شد منتظر جزا ام این آیه فرود آمد و حکم قتل خطا مبین شد پس اگر باشد مقتول از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران و او مؤمن باشد پس برقاتل اوست آزاد کردن بندهٔ مؤمن و اداء دیت بااهل او نشاید زیرا که میان کافر ومیان مؤمن وراثت نیست و اگر آنکه کشته شده ازقومی باشد که میان شما وایشان عهد و پیمان است یا اهل ذمه بود حکم در دیت وکفارت حکم مسلمانان است ، پس برقاتل است دیتی اداکرده شده بااهل او و آزاد کردن بندهٔ مؤمن پس هرکه نیابد بنده و قدرت نداشته باشد برخریدن آن پس بر او است روزه‌دوماه از پی‌یکدیگر واین حکم کرد خدای تا توبه‌دهد شما را توبه دادنی واین توبه دادن از خداست وبتوفیق او ، وهست خدای

دانا بحال قاتل ومقتول ، حکم کننده درباب دیت و کفارت

آورده اند که **مقیس بن صبابه** برادر خود **هشام** را درمحلهٔ بنی‌النجار کشته یافت ، بحضرت رسالت آمده‌صورت حال بموقف عرض رسانید و آن حضرت ظهیر قهری‌را بااو نزد اعیان بنی‌النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده **هشام** کیست اورا بمقیس سپارید و الا دیت او برموجب شریعت اداکنید ؛ **بنی‌النجار** چون از پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و مقیس باظهیر قهری (۱) روی بمدینه نهادند چون بنزدیك شهررسیدند وسوسه شیطان مقیس را برآن داشت که ظهیر قهری را بیگناه بکشت وباخود گفت نفسی رابقصاص نفسی بکشتم و مرا دیت سود آمد پس مرتد شد و روی بمکه نهاد (گویند در روز فتح مکه‌کشته شد) واین آیه نازل شدکه :

(۹۲) وهرکه بکشد مؤمنی را بعمد وقصد وحلال داندکشتن اورا ، پس پاداش او دوزخ است درحالتی‌که جاوید باشد ، و خشم گرفت خدای براو وبراند او را و دور ساخت از رحمت خویش و آماده ساخت برای او عذابی بزرك بجهت ارتکاب این گناه بزرك

آورده اندکه **حضرت رسول** صلی‌الله علیه و سلم سریهٔ برسر قومی‌فرستاد وفقط **مرداس فدکی** ازایشان مسلمان‌بود قوم‌اوبگریختند واو بامال و متاع وغنم خود بکوهی متحصن شد همین‌که سریه‌تکبیر گویان رسیدند وفقط « مرداس » آواز تکبیر ایشان‌شنید او نیزتکبیر گفت وبرمؤمنان سلام‌کرد وزبان بگفتار **لااله‌الاالله محمدرسول‌الله** گشاده ازکوی بزیر آمد ؛ **اسامة بن زید** فی‌الحال بر او تاخت و بضرب شمشیر سرش‌را بینداخت وهرچه داشت غارت‌کرده گوسفندان اورا براند

این خبر که بحضرت رسید بغایت متالم شده گفت ای **اسامه** کسی راکشتی‌که از بیگانگی وشرك تبرا نموده وبیگانگی حق‌معترف بوده ؛ **اسامه** بدان عمل‌نادم شده‌گفت **یارسول‌الله** برای من‌آمرزش طلب ؛ حضرت فرمود [۲] «فکیف قتلت قائل لااله الاالله» وبروایتی

[۱] درنسخه چاپی‌ظهیر به «ز» نوشته شده‌است [۲] درنسخه‌چاپی بغلط چنین ضبط است : حضرت سه نوبت فرمود فکیف بلااله الاالله

آنستکه « اسامه » گفت یارسول‌الله کلمه گفتن مرداس ازترس‌شمشیر ما بود ؛ حضرت فرمودکه هل شققت قلبه هیچ دل اورا شکافته‌بودی تادانی راست میگوید یادروغ و این آیت نازل شدکه :

(۹۳) ای‌گروه کرویدکان چون سفرکنید در راه خدای یعنی بجهاد روید ، پس نیك بپرسید و باهستکی تفحص کنید مرکسی را که القاکند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام کوید تو مؤمن نیستی مکر بجهت ایمنی ازما این‌کلمه‌گفتی[۱] ، میطلبند این‌مجاهدان مال فانی دنیا را (مراد غنیمت و غنم مرداس است) و اکر شما طالب غنیمتید ، پس نزدیك خدای غنیمتهای بسیاراست که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال ، همچنین بودید شما پیش ازاین‌که باسلام درآمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمهٔ شهادت مینمودید ، پس منت نهاد خدای بر شما با آنکه استقامت داد شمارا در دین ، پس نیك روشن و مبین سازید مبهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی‌گمان چه وبال زنده گذاشتن هزارکافر نزد خداکمتراست ازکشتن یك مسلمان ، بدرستیکه خدا هست بدانچه شما میکنید دانا (۹٤) برابر نیستند نشستکان در خانهای خود از مؤمنان که نباشند خداوندان بیماری و عجز وجهاد کنندکان در راه خدای بمالهای خود که تهیهٔ اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند و در نفسهای خود که در معرض قتل می‌آرند و چکونه برابر توانند بود کسی که در مدینه براحت تن بروری کند با آنکه درمعرکه مجاهدان جان بازی نماید

زیدبن ثابت رضی‌الله عنه میفرماید که این‌آیه فرودآمد که ودر اوغیر **اولی‌الضرر** نبود ، **ام مکتوم** گفت یا رسول‌الله حال من‌چون باشدکه نا بینا ام ، محروم ازدولت مقاتله با اعداء ؛ همان زمان آثار وحی بدان حضرت ظاهر شد و بعد ازکشف حال فرمود که بنویس **من‌المؤمنین غیر اولی‌الضرر** ، و تفضیل‌داد خدای جهادکنندکانرا

[۱] یعنی نا برسیده و نا باز رسی کرده کسی راکه سلام بشما کرده است مکشید و مکوئیدکه تو مؤمن نیستی

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

بمالها و نفسهای خود نشینندکان بعذر ؛ پایهٔ که آن غنیمت است و ظفرونام نیکو و همه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمیتوانند و مجاهدان بخود مباشرانند ، وعده کرده است خدای پاداش نکوکه آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب برزیادتی عمل خواهد بود وتفضیل کرد خدای مجاهدان را بر نشستکان بی‌عذر مزدی بزرك که آن :

(۹۵) پایه های بلند است ازخدا وکفته اند هفتاد درجه است هر درجه مقدار دویدن اسب تیز رو و در هفتادسال ، وآمرزش و بخشایش ، و هست خدای آمرزندهٔ گناهان ایشان مهربانی بر ایشان دارد بادای اجرایشان

در اخبار آمده که جماعتی از مسلمان چون **قیس بن فاکهه** و **قیس‌بن‌ولید** وامثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند ، چون رؤسای‌قریش بجانب بدرمی‌آمدند ایشان همراه کافران بحرب مؤمنان حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند؛حق‌سبحانه در شان ایشان فرستادکه :

(۹۶) بدرستی آنانکه جان میستانند ازایشان ملائکه که اعوان ملك‌الموت اند درحالتی که ایشان ستکاران بودند برنفس خود بترك هجرت و درآن وقت فرض بوده و بابموافقت با کفار و آن ممنوع بوده ، گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشانرا ، درچه چیز بودید از کار دین وباکدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان ،گفتند بودیم ما ضعیفان و عاجزان در زمین مکه وکفارغالب بودند ؛گفتندفرشتکان تکذیب ایشانرا که آیا نبود زمین خدای‌کشاده و بسیارکه شماهجرت کنید در طرفی دیکر ازآن چنانچه مهاجران **حبشه و مدینه** کردند پس آن کروه تارکان هجرت جای ایشان دوزخ است و بدبازکشتی است ایشانرا دوزخ و این عقوبت همهٔ تارکان هجرت را مقرر است مکر کسانی‌که بحسب واقع ضعیف و عاجزند [۱] از مردان و زنان

[۱] الاالمستضعفین — استثنای منقطع است یعنی آنانی‌که در حقیقت عاجز و ناتوان بوده اند

و کودکان‌که توانائی چاره سازی ندارند و نمیشناسند راه مدینه یا طریق بیرون آمدن را (۹۸) پس آن‌کروه بیچارکان شاید خدای آنکه عفوکند ازایشان [لفظعفو ایمامیکند بانکه ترك هجرت امری خطیر بوده حتی مضطر ایمن نتواند بود] و هست خدای عفوکننده از معذوران ، آمرزنده گناهان ایشان [۹۹] و هرکه هجرت کند در راه طاعت خدای ، یابد در زمین مواضع بسیار یعنی آرام کاهها و فراخی در روزی یا کشادکی در اظهار دین و اعلای کلمهٔ توحید

عمروبن دینار از **عکرمه** روایت میکندکه درمکه بسیارکس اسلام آورده بودند واستطاعت هجرت نداشتند چون آیه نازل کشت و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع بن ضمره پسرانرا کفت که هر چند من پیر و بیمارم اما از جملهٔ مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه را میدانم میترسم که ناکاه بدست اجل درمانم و بسبب ترك هجرت ایمان من خلل یابد ، مرا بر همین سریر کفته ام بیرون برید ، پسران اشارت پدر را منقاد شده استعداد راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم [۱] نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بردست چپ نهاد و کفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر ازآن رسول تو بیعت میکنم ترا بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بکفت و درکذشت و خبراو بمدینه رسید بعضی اصحاب کفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد او شاملتر بودی حق تعالی‌آیه فرستاد ؛

۱ هرکه بیرون آید از خانه خود درحالتیکه هجرت کننده‌باشد بخدا ورسول او یعنی برای ایشان ، پس دریابد اورا مرك در اثنای طریق و بهجرتکاه نرسد ، پس بدرستیکه ثابت باشد مزد او نزدیك خدای ، و هست خدای آمرزندهٔ کناه تاخیری‌که درهجرت کرده ، مهربان دروعده مثوبت او بحسن نیست او (۱۰۰) و چون سفرکنید در زمین ، پس نیست برشما کناهی در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت کذارید ، اکر ترسید آنکه شما رابکشند

[۱] تنعیم نام محلی نزدیك مکه

کافران (این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت که در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالا بی ترس قصر باید کرد) بدرستیکه کافران هستند مرشما را دشمنی آشکارا (۱۰۱) وچون باشی تو در میان بوقت خوف از اعادی ، پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خودرا دوقسم ساز ، پس باید که بایستند گروهی از ایشان با تو نماز گذارنده و گروهی دیگر بر روی دشمن بایستند و باید که فراگیرند آنانکه نماز میکزارند سلاحهای خودرا ازروی حزم و احتیاط ، پس چون سجده کنند نماز گزارندگان پس باید که باشند آنها که نماز نمیکزارند از پس شما در برابر دشمن ، وچون اینگروه یك رکعت بگزارند بصف لشکر باز روند و بیایند آن طایفهٔ دیگر که نمازنکزارده باشند و پاس میداشتند ، پس بگذارند باتو یکرکعت دیگر و باید که بردارند ایشان نیز با خود آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره و سلاحها که بدان جنك میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان ، دوست میدارند آنانکه کافر شده‌اند آنرا که غافل شوید از سازهای حرب خود و از متاعهای خویش چون البسه و سایر اسباب رخوت ، پس حمله آورند برشما، یك حمله و هرچه یابند ببرند

نقل است که **حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله** وسلم بغزو رفته بود همین که به غسفان رسید مشرکان عرب را دید صف‌راست کرده و جدال وقتال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف برکشیدند وقت نماز پیشین درآمد و سوارلشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان حایل بودند حضرت رسالت با صحابه باقامت نماز اشتغال نمودند وکفار معاینه سجود ورکوع ایشان مشاهده مینمودند بعد از فراغت اهل اسلام از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا برایشان هجوم نکردیم وبترك تاز شوکت دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمرهٔ کفره آواز داد که این قوم را بعد از این نوبت نماز دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاهداشته درآن وقت ناگاه برسرایشان رانیم و بکام دل ازاین

دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده جبرئیل فرودآمد وکیفیت نمازخوف بدین آیه بحضرت رسالت صلی‌الله علیه‌وسلم تعلیم داد و فقها را درچگونگی این نمازاختلاف بسیار است ودر کتب فقهی مقرر است

و هیچ گناهی نیست برشما اگر باشد شمارا رنجی از باران که گران کرداند اسلحه را یا باشید بیماران و ناتوانان در حمل سلاح آنکه بنهید سلاحهای خودرا و بهرحال فراگیرید آلات نگاهداشت خودرا تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و برحذر باشید ، بدرستیکه خدای آماده کرده است برای کافران عذاب خوار کننده

(۱۰۲) پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید ازآن ، پس یادکنید خدای را درحال قیام که شمشیر میزنید و در حال نشستن که تیر میاندازید و بر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده‌اید افتاده وگفته اند مراد یادکردن خداوند است درهمهٔ احوال

و در **زاد المسیر** آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای **قیاماً** در وقت تصرف در امور **و قعوداً** و در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق **و علی جنوبکم** و در زمان توجه بمنام ومژده **الا تخافوا** نتیجهٔ چنین خوف تواند بود

بیت

هرکرا درخوف کم‌شد هوش او نشنود الا تخافوا گوش او
خائفان را لا تخافوا گشته درس هرکه خوفش نیست چوگوئی مترس

پس چون بیار میدید و از خوف ایمن شدید ، پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط آن ، بدرستیکه نماز هست بر مؤمنان فرض موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات آن روا نیست (۱۰۳) و سستی مکنید و ضعف مورزید در طلب کافران وکارزار با ایشان

این آیه در غزوهٔ « حمراء الاسد » نازل شد که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم بعد از جنك احد میخواست که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحات متالم بودند حق سبحانه میفرماید که :

اگرهستند شما ای مؤمنان که درد مند شدید از جراحتها پس بدرستی که کافران نیز دردمند و زخم خورده همچنانچه شما هستید و شما با وجود الم امید میدارید از خدای آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا و هست خدای دانا بضمایر شما محکم کار در امر ونهی

آورده‌اند که « طعمة بن ابیرق » از « بنی‌ظفر » شبی نقب درخانهٔ « قتادةبن نعمان » زد وزرهی که درانبان آرد پنهان کرده‌بودند بدزدید ، قضارا انبان شکافی داشت همهٔ راه آرد میربخت تا بخانهٔ طعمه و طعمه آنرا بخانه یهودی که « زیدبن‌السمین » میگفتند برد و بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد « قتاده » بر اثر دقیق بخانهٔ طعمه رفت و بعد ازطلب درع[۱] طعمه سوگند یادکرد که این کارنکرده‌ام و خبر ندارم ، « قتاده » برهمان سمت که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد و جهود را بخیانت گرفت « زید » گفت دوش طعمه زرهی در انبان بودیعت بمن داده وجمعی برآن گواهی دادند ، قتاده صورت حال بمحکمه علیه نبوی رفع کرد و « بنوظفر » که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او نخواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود پاك دامن بیرون آید آغاز جدال کردند با جهود ورای‌حضرت نیز برآن بود که خیانت برجهود ثابت گردد و مسلمانان ازآن خیانت مبرا باشند همینکه حضرت قصد عتاب یهودی کرد و خاست که بقطع ید او حکم فرماید از **حضرت رب الارباب** خطاب رسید که :

(۱۰۴) بدرستیکه ما فروفرستادیم بسوی تو قرآن را براستی و حکم درست تا حکم کنی میان مردمان بانچه خدای ترا شناسا گردانیده و وحی فرستاده و مباش برای خیانت کنندکان دشمن آنکس که بیگناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خائن ، (۱۰۵) وآمرزش خواه از خدای آن قصدی که بعذاب یهودی کردی، بدرستیکه خدای هست آمرزنده کسی راکه آمرزش طلبد و مهربان براو(۱۰۶) و خصومت مکن ازقبل آنانکه خیانت‌میکنند با نفسهای خود یعنی‌قوم‌طعمه

[۱] زره

که با عنایت او در ساخته اند ، بدرستیکه خدای دوست ندارد هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بر آن ، گناه‌کاری مستغرق در گناه خود (۱۰۷) شرم میدارند ازمردمان‌وپنهان میکنند خیانت‌را وشرم نمیدارند از خدای وحال آنکه خدای با ایشان است واسرار ضمایر ایشان از او پنهان نیست پس او سزاوار تر است که از او شرم دارند و نمیدارند آن هنگام که بشب تزویر و تدبیر میکنند آنچیزیرا که نمی پسندد خدای‌ازگفتن دروغ **بنی‌ظفر** بایکدیگر درشب مشاورت‌میکردند بر آنکه **طعمه** سوگند بدروغ بخورد چه بیغمبر سوگند اورا که مسلمان است باور خواهدکرد وبقول یهودی که کافراست التفات نخواهد فرمود ، وهست خدای بدانچه ایشان میکنند از تدبیر ، احاطه کننده بعلم وهیچ چیز ازحیطهٔ علم او خارج نیست .

(۱۰۸) شما اید ای گروه **بنی‌ظفر** که ازحمیت جاهلیت دفع‌می کنید از خائنان خیانت را بجدال وخصومت دروقت زندگانی دنیا ، پس کیست آنکه خصومت کند باخدای ودفع خیانت کند از ایشان روز قیامت ، آیاکیست آنکه باشد برایشان نگاهبان که نگذارد که ایشانراعذاب کنند یا حمایت کننده که عذاب از ایشان بردارد (۱۰۹) و هرکه بکند بدی که از آن ضرر بغیری رسد یا ستم کند بر نفس خود ، پس‌طلب آمرزش کند از خدای بتوبه واستغفار .

(۱۱۰) وهرکه بکند گناهی وخواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند ، پس جز این نیست که میکند آن عمل را برنفس خود چه‌ضرر آن از او بدیگری تعدی نمیکند (۱) وهست خدای داناباسارق‌درع ، حکم کننده در مجازات او بقطع ید . (۱۱۱) وهرکه بکند گناه‌صغیره یا آنچه بخطاواقع شود یاگناه کبیره یا آنچه عمداً از وی صادر گردد پس تهمت نهد بان گناه بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت بزید یهودی کرد ، پس بدرستیکه برداشت دروغی‌را که از آن متحیر و مبهوت میشوند بی گناهان ، ودیگر حامل شدگناه ظاهر را (۲)

(۱) آنکه بدی میرسد از وی بخلق فهم ندارد که زیان میکند (سعدی)

(۲) نیك درپاب و بد مکن زنهار که بد ونیك باز خواهی دید

(۱۱۲) واگـر نه فضل خدای بودی برتو که‌وحی فرستاده ترا از حقیقت مهم آن اعلام داد وببخشایش او که ترا از قصدعذاب زید وتصدیق طعمه منصرف ساخت هر آینه قصد کرده بودند گـروهی از **بنی ظفر** بانکه ترا بگردانند از حکم راست ، ودرخطا وضلالت نمی اندازند مگر نفسهای خود راچه وبال این عمل عاید بدیشان است و ترازیان نمیتوانند رسانید بهیچ چیز ، چه تو دربناه حضرت خدائی ، و فرستاده است خدای برتو قرآن را وبیان احکام آنرا ودر آموزانیده است ترا آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور ؛ گفته اند آن علم‌است بربوبیت حق وجلال اووشناختن عبودیت نفس وقدر حال او .

در **بحرالحقایق** میفرماید که آن علم ماکان ویکون است کـه حق سبحانه درشب اسری بدان‌حضرت عطا فرموده چنانچه دراحادیث معراجیه آمده است که درزیر عرش بودم قطرهٔ در دهن من ریختند **فعلمت ما کان و ما یسکون** (۱) ، و هست فضل خدای برتو به نبوت بزرك چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا هست نیست (۱۱۳) نیست نیکوئی در بسیاری از رازگفتن ایشان یعنی قوم طعمه که بشب مشاورت هاکردند در خلاص طعمه و گفته اند **نجوی** اسم متناجیانست یعنی هیچ نیکوئی در آن رازگویان نیست مگرآنکس که بفرماید بصدقه‌دادن یاامرکند به‌معروف‌وآن چیزیست که بشرع مستحسن باشد وگفته‌اند معروف اینجا قرض دادنست یا دستگیری بیچارگان ، یا فرماید باصلاح میان مردمان ودفع کدورت از دلهای ایشان ، وهرکه بکند اینهاکه مذکور شد برای طلب خشنودی خدای ، پس زود باشد که بدهیم اورا مزدی بزرك (۱۱۴) وهرکه مخالفت کند با رسول از پس آنکه ظاهر شد مر اورا راه راست بوقوف بر معجزات وبظهور دلایل واضحات و پیروی کند غیر آنراه که مؤمنان برآنند از اعتقاد و عمل .

این آیه هم درشأن طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت

(۱) پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود

بجانب‌مکه ومرتد شد وآنجا نیز نقب درخانهٔ کسی میزد و دیوار خانه فرود آمد (۱) ودر زیر آن بماند روز دیگر اورا از میـان دیوار بیرون‌آوردند وخواستند که بکشند بعضی ازاهل مکه درخواست‌نمودند که از مدینه‌گریخته وبناه بدینجا آورده‌کشتن او مناسب نیست پس‌او را از مکه اخراج کردند وبا تجار **قضاعه** بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساختـه پارهٔ از متاع ایشان بدزدید و بگریخت وآخرالامر بگرفتند وسنگسارش کردند وقولی آنستکه **ازحده** در دریا نشسته بودکیسهٔ دیناری درکشتی بدزدید وبعد از وقوف بر آن اورا دردریا انداختند این‌عذاب دنیا بود وعقاب آخرت‌رامیگوید :

واگذاردیم او را در آن سرای آنچه دوست میدارد در این سرای که آن کفر وردّت است یعنی اورا در دایرهٔ کفره ومرتدان داخل کنیم ، ودر آریم اورا بدوزخ ، وبد جای بازگشتن است دوزخ .

(۱۱۵) بدرستیکه نیامرزد خدای آنراکه شرك آرد بخدای ، ویامرزد آنچه جز ازشرك است هرکرا خواهد .

نزول این آیت درشأن پیری بوده است از اعراب که **بجناب نبوة ماب** آمده بود و بعرض رسانیده‌که یا رسول‌الله پیری‌ام درگناه غرق شده الا آنستکه تاخدای را شناخته ام بدو شرك نیاورده ام و بجز اوکسی را دوست نگرفته ام ومعصیت از روی جرأت وبی ادبی با خدای نکرده ام وتصور آن نداشته‌ام که طرفةالعینی خدایرابگریختن خود عاجز آرم وحالا آمده ام بشیمان ازگناه وتوبه‌کننده بر درگاه حال من چگونه می بینی ، خدایَ مژده دادکه همهٔ گناهان را غیراز شرك امید آمرزش هست (۲) وهرکه شرك آرد بخدا ، پس هر آینه گمراه شد از حق‌گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال

(۱) بعضی نوشته‌اندکه طعمه نقب در خانهٔ کسی میزد و دیوار براو فرود آمد وکشته شد .

(۲) هاتفی از گوشهٔ میخانه دوش گفت بخشند گنه می بنوش
عفو الهی بکند کار خویش مژدهٔ رحمت برساند سروش
(حافظ)

مشرکان خبر میدهد که (۱۱۶) نمیپرستند بدون خدای تعالی مگـر مادگانرا (تبان را ماده گویند بواسطهٔ تانیث اسماء ایشان‌چون **لات** و **منات** وعزی وهمچنین هر قبیله را بتی بود که آنرا **انثی بنی فلان** میگفتند .

ودر **تفسیر منیر** آورده که بتان را برصورت زنان میساختند و گفته اند مراد از این **اناث** ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدااند ونمیپرستند مگردیو سرکش‌بیرون رفته از فرمانبرداری خدای یعنی ابلیس را چه‌او امرمیکند مشرکان را بعبادت آنها (۱۱۷) رانده است خدای اورا ودورکرده است از رحمت خود وگفت‌شیطان هرآینه میگیریم از بندگان تو بهرهٔ مقررکرده که آنرا **بعث‌النار** گویند از هزارکس از آدمیان نهصد ونود ونه بعث‌النار خواهند بود چنانچه درحدیث آمد.(۱۱۸) ، وایشانرا گمراه میکنم ازطریق حق‌ودرآرزومیافکنم ایشانرا ومی‌آریم درچشم ایشان امانی‌باطل‌را چون طول‌حیات یا تاخیـر توبه یا آنکه بعث ونشر نیست یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب ، و هر آینه میفرمایم ایشانرا ، پس میشکافند گوشهای چهار پایان و آنچه خدای حلال ساخته حرام میگردانند (اشارت است بانچه اعراب حرام‌داشته‌اند از بحیره و سائبه و غیر آن چنانچه در **سوره مائده** می‌آید) وهر آینه میفرمایم ایشانرا پس تغییر میدهند آفریدهٔ خدای رابصورت یا بصفت چون خصی کردن انسان وتیز ساختن دندان ولواطت وسحق ورقم وکبود زدن بر روی ولب ودست وپای یا مراد تغییر فطرة الله است یعنی استعمال جوارح وقوی در امور باطله وهرکه فرا گیـرد شیطان را دوستی بدون خدای یعنی هرچه میفرماید آن میکند پس بدرستیکه زیان‌کرد زیانی روشن چه سرمایهٔ عمر وقوت از دست‌بدهد واز سود بی بهره بود یازیان‌کند بفوات بهشت‌وحصول دوزخ (۱۱۹) وعده میدهد ایشانرا شیطان بانچه وفا نکند ودر آرزو میافکند ایشانرا بچیزی که نیابند ، ووعده نمیدهد ایشانرا شیطان مگر فریب وخداع‌یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است (۱۲۰) آنگروه که پرستندهٔ بتان وتابع شیطان اند وجای ایشان دوزخ است ونیابند ازآن

دوزخ گریزگاهی که بدانجا نقل‌کنند (۱۲۱) وآنانکه گرویده اندوعملهای پسندیده کرده اند زود باشد که در آریم ایشانرا ببوستانها که میرود از زیر درختان آن جویها ، در حالتی که این داخلان جاوید باشند درآن ، (تأکید است (۱) یعنی‌همیشه بی‌انقطاع) ووعده کردخدای‌وعده کردنی وراست‌کرد سخن خود را راست کـردنی ؛ وکیست راستگوی تر از خدای درسخن خود

ابوصالح روایت میکندکه گروهی از مسلمانان اهل کـتاب در مجلسی بایکدیگر مجتمع شدند یهود ونصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبرما پیش ازپیغمبر شما مبعوث شده وکتاب ماقبل از کتاب‌شما منزل گشته ودر بهشت نرود مگریهود ونصاری ؛ مسلمانان‌جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیا است وکتاب ما ناسخ کتب شما پس ما ببهشت سزاوار تریم ؛ آیه آمدکه :

(۱۲۲) آنچه خدا وعده‌کرده از ثواب یافته نشود بارزو های شما ای مسلمانان ونه بارزوهای اهل‌کتاب که میگویند « لن یدخل الجنه الا من کان هوداً او نصاری » (۲) یعنی هیچ‌کاری بارزو برنیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاضی بهشت یابد

بیت

بارزو وهوس برنیاید این معنی باب‌دیده وخون جگر تواند بود

هرکه بعمل آرد کاربد را ، جزا داده شود بان عاجلا وآجلا

واین حکم عام است همه عاملانرا

آورده اندکه چون این آیه فرود آمد صحابه متألم گشتند و **ابوبکر صدیق** رضی‌الله‌عنه‌گفت « یا رسول الله صلی‌الله علیه و سلم کیف‌الفلاح بعد هذه الایه » بعد از نزول این آیه چگونه رستگاری باشد چه هیچ‌کس ازکـردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد ؟

---

(۱) «خالدین فیها ابداً» ـ لفظ ابداً تأکید است در اینکه‌داخل شوندگان در بهشت جاوید مانندگانندد‌رآن

(۲) هرگز داخل نمیشود دربهشت مگر کسی که باشد یهودی یا نصرانی .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه وسلم فرمود که نه بیمارشوی ونه اندوهناك میگردی وبلاها بتو میرسد؟ گفت بلی **یارسول‌الله** هو ذاك یعنی اینها جزای آن بد است

و در **تیسیر** فرموده که حضرت رسالت بعد از این سخن فرمود که یا ابابکر تو واصحاب تو ومؤمنان را جزای گناه در دنیا خواهند داد تا بخدای رسید وشما را هیچ گناهی نبود ودیگرانرا جزاهای ایشان جمع کنند وروز قیامت بدیشان رسانند و **حسن بصری** رحمة‌الله می گوید که عمل سوء شرك است بدلیل آنکه **من یعمل سوء یجز به** و نمی یابد عمل سوء را برای نفس خود جز از خدای ودوستداری که مدد بدو رساند ونه یاری که از عذابش برهاند (۱۲۳) و هر که بجا آرد یعنی اعمال صالحه (چه هیچکس را قوت ارتکاب آن نیست) از مرد وزن درحالتیکه او مؤمن باشد چه عمل را بی ایمان اعتبار نیست ، پس آن گروه عمل کنندگان در آورده شوند دربهشت (حفص بصیغهٔ معلوم میخواند یعنی در آیند بجنت (۱) ، وستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود بمقدار نقیری که بر پشت دانهٔ خرما میباشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود (۱۲۴) وکیست نیکوتر از جهت دین از آنکه خالص گرداند نفس خود را برای خدا یا بذل کرد روی خود را در سجود حق تعالی ، وحال آنکه او در آینده است به نیکوئیها وترك بدیها وپیروی کرد دین **ابراهیم** را درحالتیکه ابراهیم با این پیروی کننده مائل است از آرندهٔ همه دین‌ها بدین اسلام وفراگرفت خدای ابراهیم را دوست یعنی اورا برگزید واختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست بادوست

آورده اند که درعهد **ابراهیم صلوات‌الله علیه و علی نبینا** قحط پدید آمد وچون همواره از موائد (۱) خلیلی فواید یافته بودند ودر این سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم داشت برایشان ایثار کرد ، انبار تهی شد چندقطار بمصر فرستاد نزدیك دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام ازمصر بشام فرستد چون پیغام خلیل

(۱) موائد جمع مائده غذاهای آسمانی باشد .

بدوست مصری رسید گفت که درولایت ما نیز اثر قحط وگرانی و غلا ظاهر شده واگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام برای خود طلبیدی بهرنوع که بودی چاره میتوانستیم نمود اما شنیده ایم بسی فاقه زدگان بدو التجا نموده اند واو بکرم غریزی (۱) وسماحت جبلی می خواهد که این طعام برایشان صرف کند القصه گندم بملازمان ابراهیم علیه‌الصلوة والسلام نداد وبهاء نیز نیافتند بضرورت باز گشتند وایشانرا شرم آمد که شتر خالی بشهر درآرند چه بسی گدایان وبی‌نوایان چشم بر راه داشتند که شتران خلیل ازمصر باطعام فراوان خواهند رسید ؛ شتربانان در حوالی شهر جوالها را پر از ریك نرم کرده بخانه آوردند وذکری که گذشت بتمام عرض کردند ابراهیم از این حال تنگدل شده روی بمسجد نهاد ودر آن حال **ساره** زوجهٔ ابراهیم در خواب بود چون بیدارشد جوالها پردید خرم وخوشدل شده سریکی بگشاد آردی میده بغایت سفید وپاکیزگی بیرون آمد پارهٔ ازآن خمیر کرده ونان پخته بعیال واطفال ودرویشان داد چون ابراهیم ازمسجد بازآمد و بوی نان بمشام او رسید پرسید که این ازکجاست گفت ازنزدیك یار مصری تو، ابراهیم علیه‌السلام گفت که این از نزدیك دوست مصری نیست ، ازنزد دوست حقیقی من **الله تعالی** است خدا بدین‌جهت ویرا دوست گرفت

بزرگان گفته اند شرط خلت استسلام بنده است درعموم احوال بحضرت ذی‌الجلال واین **مقام ابراهیم** بود لاجرم بخلیل موسوم شد وشرط محبت فنای حبیب است در بقای محبوب وبقای او بدو و این **مقام محمدی** است لاجرم بحبیب مسمی شد واز اینجاست که ذکر خلت بظاهر فرمود که **و اتخذ الله ابراهیم خلیلا** و ذکر محبت بکنایت ادا نمود که **فاتبعونی یحببکم الله** ودر این معنی گفته اند :

بیت

عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف
عجب آنست که محبان تو محبو با نند

خلیل سالك بود وحبیب مجذوب ، سلوك نشانهٔ هستی وتفرقه است

(۱) طبیعی .

وجذبه علامت نیستی و جمعیت ازملوك خلیل بدین عبارت خبر دادند که **انی ذاهب الی ربی سیهدین** (۱) از جذبهٔ حبیب بدین اشاره تنبیه کردند که **اسری بعبده لیلا** لاجرم آنجا که نظر گاه خلیل بود که **نودی ابراهیم ملکوت السموات والارض** قدم گاه حبیب گردانید که **دنی فتدلی**

بیت

خلیل ازخیل تاشان سپاهش مسیح از چاوشان بارگاهش

(۱۲۵) ومر خدایراست آنچه در آسمانها بود وآنچه درزمینها باشد پس هرکرا خواهد از اهل آسمان وزمین بدوستی بر گزیند و هست خدای بهمه چیز ها احاطه کننده از روی علم وقدرت

(۱۲۶) وطلب فتوی میکنند ازتودرباب میراث زنان یعنی دختران .

اعتراض **ام کجه** چنانچه گذشت واعتراض «عیینة بن حصین» که دختر وخواهر را نصف مال میدهی وما نمیدهیم مگر کسی را کار زار کند وغنیمت بدست آورد ؛ بگو خدای تعالی فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خودرا درباب ایشان ، ودیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند آنچه خوانده میشود برشما درقرآن در شان یتیمان که زنانند ، آنزنانیکه نمیدهید ایشانرا آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث و رغبت میکنید آنکه بخواهید ایشانرا اگر جمیله باشند و مالهای ایشان میخورید ودیگر فتوی میدهد قرآن درباب ضعیفان وبیچارگان ازفرزندان خرد که ایشانرا میراث نمیدهند ، ودیگر حکم میکند قرآن بانکه قیام نمائید برای مهم یتیمان درمهر ومیراث ایشان بعدل وراستی و آنچه میکنید از نیکوئی درباب یتیمان وکودکان وغیر ایشان ، بدرستیکه خدای هست بان دانا وبرآن جزا خواهد داد

(۱) عاشقانرا دین وکیشی حق بغیرازعشق نیست
هرکه عاشق نیست او در مذهب ما مرتد است
دوستی بگزین که این گیتی بعشق یار خویش
روزوشب درگردش وحیران محبوب خوداست
(جلالی)

ودر **اسباب نزول** آورده که مردی بزن خود بهانه جوی بود تاطلاق دهد وزن بسبب تعلق دل بافرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده وهرکجا میخواهی روکه من ترا بحل کردم و گویند دختر **محمد بن مسلمه** با شوهر خود **رافع بن خدیج** بود که میخواست اورا طلاق دهد همین میگفت که مرا رهاکن ومن نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعلی آیه فرستاد که (۱۲۷) :

واگر زنی بداند ودریابد از شوهر خود سرباز زدنی ازصحبت یا روی گردانیدنی از مجالست ومکالمت او ، پس هیچ گناهی نیست بر ایشان درآنکه بصلاح آرند میان یکدیگر بصلح یعنی آشتی کنند بانکه زن مقداری ازمهر ببخشد یانوبت خود بزن دیگر گذارد ومرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاهدارد واورا ازخود جدا نکند ، وآشتی بهتر است از خصومت ومفارقت

ارباب سیر برآنند که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم **سوده بنت ربیعه** را رضی‌الله‌عنها طلاق داد واوبرسرراه آنحضرت بنشست تا وقتیکه سید عالم صلی الله علیه وسلم برسید **سوده** بزبان تضرع گفت رجعت نمای بمن ، بخدای سوگند که دوستی مرد در دل من هیچ نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت درزمرهٔ زنان تو محشور شوم و نوبت خودرا به **عایشه** رضی‌الله عنها می‌بخشم ؛ حضرت بوی رجعت فرمود ودر روز نوبت او درخانهٔ عایشه رضی‌الله عنها میبود واین آیه در قضیهٔ وی نازل شد وفرود آورده شده اند نفسها از بخل یعنی مجبولند نفسها بر بخیلی وآن نیست که هریك از زوجین درمسامحت ومروت بخل میورزند ، واگر نیکوئی ورزید در زندگانی و بپرهیزید از نشوز واعراض بدرستیکه خدای هست بانچه میکنید از احسان و خصومت دانا (۱۲۸) واگرنمیتوانید ای کسانیکه زیاده ازیك زن دارید آنکه عدل ورزید و راستی نگاهدارید میان زنان برای آنکه عدل آنستکه البته میل واقع نشود وآن متعذر است ولهذا حضرت رسالت با آنکه درقسم میان ازواج طاهرات ملاحظهٔ عدل میفرمود میگفت خدایا این قسمت در آن چیزی است که من مالك آنم از صحبت و نفقه ،

مرا مؤاخذه مکن در آنچه تو مالك آنی ومن نیستم یعنی دردوستی بعضی چنانچه عایشه را از همهٔ ازواج دوست میداشت و اگرحریص باشید بر ارتکاب عدل و قادر نباشید برآن ، پس میل مکنید تمام میل بانکه مرغوبه است درقسم ونفقه یعنی میل‌قلب را با میل فعل‌یکجاجمع مکنیدکه اگر چنین باشد پس میگذارید آن دیگر را مانند کسیکه محبوس باشد یعنی چنین زن‌نه مطلقه باشد ونه شوهر دار واگربصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته وبپرهیزید از مثل این عملها در آینده ، پس بتحقیق هست خدای آمرزندهٔ گناهان ماضی ، مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل (۱۲۹) و اگر جدا شوند هریك از ایشان از صاحب او بطلاق ، بی نیاز گرداند خدای هر یکیرا از جود فراوان وقدرت برکمال خود یعنی تسلی دهد هریکیرا یا بدلی پدید آرد ، وهست‌خدای فراخ بخشایش بربندگان خود ، محکم کار در افعال واحکام (۱۳۰) ومر خدایراست آنچه در آسمانهاست‌از جواهر علوی وآنچه در زمینهاست از کوا‌ین سفلی و هر آینه وصیت کرده ایم وفرموده ایم آنانرا که داده اند کتاب پیش ازشما یعنی یهود و نصاری وآنهارا که نیزقبل از ایشان بوده اند ، وشما را نیز وصیت‌میکنم یعنی میفرمایم بانکه بپرهیزید از شرك بخـدای واگر کافر شوید پس بدرستیکه مر خدایراست آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمینهـا است همه مخلوق ومملوك اویند پس بکفر و معصیت شما متضرر نمیگـردد چنانچه بطاعت وایمان شما منتفع نمیشود وهست خدای بینیاز از همه خلق خود اورا اگر فرمان برند واگـر نبرند ، ستوده در ذات خود اگر حمد کویند واگرنکویند (۱۳۱) و مر خدایراست آنچه درآسمانها باشد ازملائکه وستاره وغیرآن وآنچه در زمینها بود از ارکان موالید وجز آن، وپسنده است خدای کافی مهمات بندکان (۱۳۲) واگرخواهد ببرد خدای شما را وفانی گرداند ای مردمان وبیارد یعنی ایجاد کنـد دیگرانرا که فرمان بردارتر باشند

چون این آیت نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دست مبارك بر پشت **سلمان** زد و گـفت آنهـا قوم این اند یعنی

بارسیان اند (۱) ، وهست خدای برایجاد واعدام توانا (۱۳۳) هرکه باشدکه بخواهد بعمل خود پاداش این سرای همچو مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت‌کند ، پس نزدیك خداست پاداش دنیا و این خسیس است وپاداش آخرت وآن شریف است ، پس چراکسی طالب خسیس ترین چیزی شود واز شریفترین چیزی باز ماند واگر باشرف مائل‌گردد اخس تابع خواهد بودچه اگر مجاهد فی‌المثل برای‌خدای جهادکند اورا در آخرت چندان نعمت است‌که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد وغنیمت دنیا نیزبوی رسد پس توجه‌باصل باید کرد که فرع خود درپی آن است ، و هست خدای شنوندهٔ همـهٔ قولها ، بیننده همه فعل ها (۱۳٤) ای گـروه مؤمنان باشید ایستادکان بعدل یعنی جهادکنندکان در اقامت مراسم عدالت ، باشید کواهان بـرای خدای یعنی ادای شهادت‌کنید براستی واگر چه برنفس شما باشد و کواهی نفس خودآنستکه اقرارکند بحقی‌که ذمهٔ اواست و در **تیسیر** از **ابوالعالیه** نقل میکندکه مردی از انصارکفت **یارسول الله** کسی رابرپدرمن حقی‌است‌ومن برآن کواهم‌ومرا باز نمیدارد‌ازادای‌شهادت الادرویشی وافلاسی پدر من ، این آیه نازل شدکه‌کواهی باز مکیرید و اکر چه همه بر نفسهای شما باشد یا پدر ومادر و خویشان نزدیك اکر باشید مشهود علیه یا هریك از مشهودلـه و مشهود علیه ، توانکر یا درویش یعنی غنی را برای غنا احترام مکنید وبر فقیر بجهت افلاس او ترحم منمائید . پس خدای سزاوارتر است بتوانکر ودرویش واکر دانستی‌که بشهادت برایشان یابرای ایشان مصلحت نیست بدان حکـم نفرمودی ، پس شما متابعت هوای نفس مکنید برای آنکه میل‌کنید از اواکر به پیچایند زبانهای خودرا ازکواهی راست یا اعراض‌کنید از ادای آن وبپوشید ، پس بدرستیکه خدا هست بداچه شما میکنید از عدل ومیل دانا وشمارا برآن مکافات خواهد داد (۱۳۵)

---

(۱) از حضرت امیرالمؤمنین روایت شده‌است‌که اکردانش در ثریا میبود بان میرسیدند ایرانیان
هنر نزد ایرانیان است وبس ندارند شیر ژیان را بکس

ای کسانیکه ایمان آورده اید ، خطاب با مسلمانان است یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که میگفتند **یا رسول‌الله** ایمان داریم‌بتو و « بقرآن » و « بموسی » و « بعزیر » و « تورات » و دیگر بهیچ کتاب ایمان نداریم وگویند خطاب با کافران نیز میشاید ، مسلمانان را میگوید ای مسلمانان که ایمان آورده‌اید بدل و زبان ثابت باشید برایمان خود ومنافقانرا میفرماید که ایمان آورده‌اید بزبان ، ایمان آرید بدل با مؤمنان اهل کتاب میگوید که ایمان آورده اید ببعضی از کتب ورسل، ایمان آرید بتمامی آنها وکافرانرا میگوید ایمان آورده‌اید به **لات و عزی** ، ایمان آرید بخدای تعالی و بفرستاده او که **محمد** است صلی‌الله علیه وسلم وبان کتابی که خدای فرستاده برپیغمبر خود یعنی **قرآن** و بان کتابها نیز که فرستاده پیش از قرآن

محققان میگویند ای آنکسانیکه ایمان آورده‌اید از حیثیت برهان ایمان آرید برسبیل کشف و عیان یا ایمان آورده‌اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق واز «حضرت قطب‌الاقطاب خواجه بهاء الدین نقش بند قدس سره» منقولست که فرموده‌اند یا ایهاالذین آمنوا اشارتست بانکه در هر طرفة العین نفی این وجود بشری باید کرد و اثبات «واجب الوجود جل ذکره » میباید نمود

مصراع

وجودك ذنب لا یقاس به ذنب

از حضرت « سیدالطایفه جنید قدس‌الله روحه » منقول است که فرمود در معنی یا ایهاالذین آمنوا پنجاه سال است که در ایمان آوردنم و در ایمان تازه کردنم وهنوز درآنم

مثنوی

دمی بی‌حق‌زدن محض گناه است بخود مشغول گشتن کفر راه است
ترا هر دم کشد پندار هستی سوی ظلمت سرای خود پرستی
خودی کفراست نفی‌خویش کن‌زود که جزحق‌درحقیقت نیست موجود

و هرکه کافر شود بخدای و بفرشتکان او و بکتابهای او وبرسل‌های‌اوروزرستخیز، پس بدرستیکه گمراه‌شد گمراه شدنی‌درغایت

دوری از مقاصد و نهایت بعد ازمقصود (۱۳۶) بدرستیکه آنانکه ایمان آورده‌اند بموسی علیه‌السلام یعنی یهودی پس کافرشدند بعیسی‌علیه‌الصلوة والسلام و قصد قتل اوکردند ، پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار « محمد صلی‌الله علیه و سلم » وحسد بر او ، نیست آنکه خدای‌که بیامرزد ایشانرا چه اعتبار هرکار بخاتمه آن است و خدای دانستهٔ که خواتیم امور ایشان بکفر وطغیان است و نیست که راه نماید ایشانرا راهی که بحق باشد (۱۳۷) بشارت‌ده منافقانرا (برسبیل‌تحکم است یاخبرکن بجای بشارت) بانکه‌ایشان را است عذابی دردناك(۱۳۸) منافقان آنانند که میگیرندکافران را دوستان بدون مؤمنان ، آیامیطلبند نزدیك کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوت ، پس بدرستیکه عزت مرخدایراست همه و هرکرا عزتی رسد ازاورسد واو دوستان را منشور عزت داده که **وللهالعزة و لرسوله و للمومنین** (۱۳۹) وبدرستیکه خدای فرستاد برشما ای‌مؤمنان درقرآن‌حق سبحانه و تعالی در مکه آیت فرستادکه با خوض‌کنندکان و مستهزیان مر قرآن نشست و برخاست نکنند و این‌آیت آنستکه :

و اذا رایت الذین یخوضون فی‌آیاتنا اینجا در مدینه تذکار آن مینماید و میگوید که خدای در قرآن فرستاده بود که بدرستیکه چون بشنوید آیتهای قرآن از خدای ، کفرآورده شود بدان و استهزاءکرده شود بان ، پس منشینید با کافران و مستهزیان وقتیکه خوض کنند و شروع نمایند در حدیثی غیر استهزاء ، بدرستیکه باشید آنهنگام که نشست وبرخاست کنید با ایشان مانند ایشان درگناه زیراکه قادرید بر اعراض از ایشان و انکار برایشان وباوجود این راضی آید بصحبت ایشان (۱) ، بدرستیکه خدای جمع کنندهٔ منافقان است و ناکرویدکان در روزخ ، همه ایشانرا (۶۴۰) آنانکه انتظار میبرند بشما وقوع نکبتی را پس اگر واقع شود مرشمارافتح

(۱)منشین با بدان که صحبت بد گر چه پاکی ترا پلید کند
آفتاب ارچه روشن است اورا لکهٔ ابر نا پدید کند
(ثنائی)

و نصرتی از خدایتعالی ، گفتند منـافقان مرشما را آیا نبودیم با شما و مددکاری نکردیم پس سهم مـا ازغنیمت بدهید واگر بودمرکافرانرا بهرهٔ از حرب یعنی غلبه‌کردن بر مؤمنان ، گـفتند مر کافرانرا آیا نه غالب و مستولی بودیم برشما و میتوانستیم که شمارا بکشیم امادست بازکشیدیم و باز داشتیم شمارا یعنی ممنوع ساختیم از مؤمنان ، گفتند سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که شکـسته دل‌شدند تا شما غالب شدید پس مارا با غنیمت خود شریك سازید ، پس خدای تعالی حکم‌کند ای مؤمنان میان شما و منافقان در روز قیامت که غیر از اوکس را دعوی حکومت نباشد و هرگز نگرداندخدای تعالی و ندهد مر کافرانرا بر مؤمنان در روز قیامت حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازید یا در دنیا ندهد ایشانرا بر مؤمنان دستی (۱۴۱) بدرستیکه منافقان مکر میکنند با دوستان خدا در اظهاراسلام‌واخفای کفر و خدا جزا دهنده است ایشانرا بر مکر و فریب ایشان و آن چنان است که روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مؤمنان را داده‌اند و چون قدم برصراط نهند نور مؤمنان باقی ماند و بنورخود از پل صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند ، و چون بر خیزند منافقان بسوی نماز برخیزند کاهلان وگران جانان چون کسی که از کاری کراهت‌دارداگر کسی از اصحاب پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم ایشانرا دید نمازمیگذارند و اگر نه نماز نمیکنند ، مینمایند خود را بمردمان و ریامیکنند تا پندارند که ایشان مؤمنانند و یاد نمیکنند خدایرا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر بزبان دارند و بس وآن نسبت با ذکر دل اندك است

ودر **قوة‌القلوب** آورده‌که ذکر ایشانرا اندك باعتبار آن‌گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته‌اند بطمع دنیا ودنیا وهرچه در دنیاست بغایت اندك است ومختصر وذکر خدا ازهمه بزرگتر است **ولذکرالله اکبر** ومنافقان زیان میکنند (۱۴۲) در حالتیکه متحیر و متردد اند میان کفر وایمان ، نه باگروه مؤمنان اندتا ایشانرا باشد هـر

چه مر ایشانرا باشد ، وهرکرا خدا گمراه سازد . پس تو نیابی مر او را راهی بحق وصواب (۱۴۳)

ـ ای گروه مؤمنان مگیرید کافرانرا دوستان بدون مؤمنان که آن عمل منافقان است که با دشمنان‌خدای دوستی کنند ، آیا میخواهیدآنکه بدهید خدایرا برعذاب خود حجتی روشن وآن موالات کافران است که موجب عقوبت وخذلان است [۱۴۴] بدرستیکه منافقان درطبقهٔزیر ترین اند از دوزخ ، پس عذاب ایشان ازکفار بیشتر خواهد شدبجهت آنکه ایشان بدل کافراند وکفر را با خداع ومکر واستهزاء بامسلمانان جمع کرده اند .

« در **کشف‌الاسرار** آورده‌که چون منافقانرا بدوزخ ببرند و بدرکهٔ اول در آرند مالك گوید یا نار خذیهم ، آتش گوید حکم ما بر زبان است وزبان ایشان برکلمه جاری شده است هرچند مجازگفته اند ما درسوختن ایشان دخل نکنیم وبرهمین منوال درهر درکه‌آرند آتش از احتراق ایشان ابا کند تا بدرکهٔ هفتم رسند آتش آن درکه گوید حکم من بردل است نه بر زبان بیارید تا ازدل چه‌نشان دارید چون دردل ایشان جز نشانهٔ شرك نباشد آتش دردل ایشان بیچد و ابدالاباد در عذاب بمانند » وتو نیابی مر ایشانرا یاری‌که حمایت‌نموده از آن درکه ایشانرا بیرون آرد وهمهٔ منافقان در این عذاب بخواهند بود [۱۴۵] مگر آنانکه توبه‌کنند ازنفاق وباصلاح آرند آنچه فاسد شده است ازاحوال ایشان وچنك در زنند بدین خدای وبسنت پیغمبر وخالص وپاکیزه‌گردانند دین خودرا برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای خدای ، پس آن‌گروه که بتوبه واصلاح واعتصام و اخلاص موصوفند با مومنان باشند واز شمار ایشان درهر دو سرای و زودباشدکه بدهدخدای مومنان را مزدی بزرك واینان با ایشان شریك باشند [۱۴۶] چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب‌کندشمارا اگر شکرگوئید مر اورا بفرمان برداری و تصدیق‌کنید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید بانکه نجات شما بفضل اواست نه‌بشکر شما ، وهست‌خدای ثواب‌دهندهٔ شاکران ، دانا بحقوق‌شکروایمان [۱۴۷]

دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن را بسخن‌بد مگر آشکارا کردن کسی که براوستم کرده اند چه اورا رواست که نکوهش ظلم کند یا ازاو تظلم نماید وگفته اند مردی ازقومی ضیافت خواست واوراطعام ندادند آنکس زبان شکایت گشود هرجاکه میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد ؛ صحابه او را برآن شکایت عتاب کردند این‌آیه در عذر او نازل شدکه مظلوم را شکایت ازظالم جایز است وهست‌خدای شنوا مرسخن مظلوم را ، دانا بستمکاری ظالم [۱۴۸] اگر آشکاراکنید نیکوئی وطاعت را یا بنهانی بجا آرید اورا یا عفوکنید ازبدی که‌شما را بدان مؤاخذه رسد ، پس بدرستیکه خدای هست عفو کننده از عاصیان باوجودکمال قدرت برانتقام ایشان ، توانا برعذاب ظالمان‌وثواب عفوکنندکان [در این آیت تحریض مظلومان است بر عفو تا متخلق شوند با خلاق ربانی یاآنکه رخصت تظلم دارند واز سرآن‌درگذرند] [۱۴۹] بتحقیق ویقین آنهاکه کافر میشوند بخدای وبه پیغمبران او و میخواهند آنکه جدائی افکنند میان خدا و رسولان او بانکه ایمان آرند بخدا وکافر شوند به پیغمبران وگویندکه ایمان میاوریم به‌بعضی از پیغمبران وکافر میشویم به‌بعضی دیگر مراد یهود اندکه میگفتند که ایمان داریم بموسی وعزیر وکافریم به عیسی ومحمدصلی‌الله علیه وسلم و میخواهند آنکه فراگیرند میان‌ایمان وکفر راهی وحال آنستکه‌ایمان بخدای تمام نمیشود مگر بتصدیق رسل وی [۱۵۰] آنگروه که میان ایمان و کفر راهی میطلبند ایشان کافرانند بکفری محقق شده یعنی کاملانند درکفر خود وایشانرا مومن نتوان‌گفت بوجهی زیرا که آن ایمان‌که ایشانرا هست معتبر ومعتمدبه نیست ، وآماده‌کردیم برای‌کافران عذابی‌خوارکننده [۱۵۱] وآنکسانیکه‌ایمان‌آورده اند بخدای‌وبفرستادکان او وجدا نکردند میان یکی ازایشان درایمان بلکه بهمه‌گرویدند ، آن گروه مؤمنان حقیقی اند ، زود باشد که بدهیم ما و حفص بصیغهٔ مغایب خواند یعنی خدای بدهد مزد های ایشانراکه وعده داده است و هست خدای آمرزندهٔ سیات ایشان ، مهربان به تضعیف حسنات ایشان

در اکثر تفاسیر آورده اندکه احبار یهود چون **کعب بن اشرف** **وفنحاص بن عازورا** وامثال ایشان بجناب رسالت ماب آمده گفتنداگر راست‌میگوئی که پیغمبری کتابی بیار چنانچه موسی‌علیه‌السلام آورده آیه آمدکه [۱۵۲] :

سئوال میکنند ازتو اهل کتاب یعنی در میخواهند آنکه فرود آری برایشان‌کتابی از آسمان بیکبار چون تورات یاکتابی نوشته‌بخط سماوی چون الواح موسی علیه الصلوة والسلام یاکتابی که ما معاینه‌ببینیم که فرود آید یا بنام‌هریك ازماکتابی بیاردکه نوشته باشدکه تورسول خدائی وچون این درخواست از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت و حق سبحانه وتعالی تسلیت فرمود آنحضرت را صلی‌الله علیه وسلم که از سئوال ایشان ملول مشو ، پس بدرستیکه ایشان یعنی بنی‌اسرائیل که این گروه از ایشانند درخواستند از موسی علیه‌الصلوة والسلام بزرگتر ازاین درخواستی در آن وقت که‌کلام حق تعالی شنیدند پس گفتندبنما بما خدایرا عیان ، پس فراگرفت ایشانرا صاعقه یعنی آتشی از آسمان فرود آمد وبسوخت ایشانرا بسبب ظلم ایشان یعنی سئوال محال که طلب رؤیت است ، پس فراگرفتند گوساله را بخدائی ازپس آنکه‌آمده بود بدیشان معجزه های موسی علیه‌الصلوة والسلام ، پس عفو کردیم از ایشان این گناه‌را بسبب آنکه توبه‌کردند ، ودادیم موسی علیه‌الصلوة والسلام را تسلطی ظاهر برایشان‌که فرمود بکشید گوساله پرستان‌را و ایشان فرمانبرداری کردند [۱۵۳] وبره‌اشتیم بر زبر ایشان طوررابسبب آنکه پیمان قبول‌کردند وایشان آن پیمانرا بعد ازقبول بشکستند ،و گفتیم ایشانرا بزبان **یوشع** علیه‌السلام که درآیند بدروازهٔ شهری در حالتیکه سجودکنندکان باشید وایشان ازاین حکم ابا کردند ، وگفتیم ایشانرا بزبان **داود** علیه‌الصلوة والسلام که ستم مکنید و از حد در مگذرید در روز شنبه یعنی‌کسب مکنید وماهی مگیرید وایشان از این امور تجاوز نمودند ، وفراگرفتیم ایشانرا در هریك از این حکم ها پیمانی‌استوار[۱۵۴] پس‌بسبب شکستن ایشان پیمان خودرا لعنت کردیم بایشان آنچه کردیم ازلعن ومسخ وانواع عقوبتها ،و دیگر بجهت کفر

ایشان به تورات وقرآن ، ودیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران رابناحق ودیگر بگفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما دربوششی است وفهم آنچه محمد صلی‌الله علیه وسلم میگوید ندارد ونه چنان است که میگویندبلکه خدای تعالی مهر نهاده است بر دلهای ایشان بسبب کفر وجحود ایشان واز دانش محجوب گردانیده و مدد توفیق تدبر در آیت وتذکر در مواعظ ازایشان منقطع ساخته پس ایمان نمی آرند مگر اندك چون عبدالله بن سلام رضی‌الله عنه ویاران او یا ایمان اندکی غیرمعتبر[۱۵۵] ودیگر بعقوبت ایشان بسبب کفر ایشان است بعیسی بگفتن ایشان نسبت بمریم بهتان عظیم راکه انتساب بزنا بوده [۱۵۶] ودیگر بگفتن ایشان که ماکشتیم مسیح را ، عیسی پسرمریم را فرستادهٔ خدای [این‌وصف خدای است مر عیسی را علیه‌السلام نه قول یهود] ونکشتند اوراوبردار نکردند اورا ولیکن مشتبه شد برایشان وقتی که شبه و مانند عیسی علیه‌الصلوة والسلام بر مهتر ایشان افتاد [واین قصه درسورهٔ **آل‌عمران** گذشت] و بدرستی آنانکه اختلاف کردند درشان عیسی علیه‌الصلوة والسلام ، هرآینه در گمان وتردد بودند ازقتل او چه در وقتیکه‌مهتر خود را بر دار آویختند که این عیسی است بطلب وی مشغول شدند وچون از مهتر ایشان خبر نیافتند آغاز اضطراب وتردد نمودند که اگر این عیسی است پس یار ما کجاست وبعضی گفته اند شبه عیسی همین بر روی یهودا بیش نبود وروزی دیگر بپای دار آمدندومقتول را درنظر آوردند گفتند **الوجه وجه عیسی والبدن بدن‌صاحبنا**[۱] نیست مر جهودان را بعیسی و قتل او از دانشی مگر آنکه پیروی گمان کردند ونکشته اند عیسی را بیقین [۱۵۷] بلکه خدای برداشته است اورا وبمحل کرامت برده ، وهست خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی‌وانتقام یهود ، حکم کننده‌لعن یهود یا تدبیر کننده‌بحکمت در مهم عیسی علیه السلام [۱۵۸] ونیست ازاهل کتاب یکی مگر آنکه ایمان آرد بعیسی پیش ازمرگ خود وآن دروقت معاینهٔ مرگ‌ود که

(۱) این رخ روی عیسی است واین کالبد پیکرخداوند ماست

آنرا ایمان باس گویند وهیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی علیه‌الصلوة والسلام پیش از مرگ عیسی وآن وقتی‌بود که آز آسمان فرود آید ودجال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی‌دانید که او پیغمبر بوده واومرایشانرا باسلام‌دعوت کند و ملل مختلفه ازمیان مردم برافتد وغیر از ملت اسلام ملتی نماند وعیسی‌علیه‌السلام بمقتضای کتاب وسنت پیغامبرماعمل کند وچهل سال در زمین‌بماند آنکه متوفی شود ومؤمنان براو نماز گذارند (۱) ودر روز قیامت‌باشد عیسی علیه‌الصلوة والسلام بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی بدهد بر یهود بتکذیب وبر نصاری بانکه اورا ابن‌الله گفته‌اند (۱۵۹) پس بستمی که واقع شده از آنها که متدین بدین یهودیت اند ، حرام کردیم برایشان طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بدیشان از طیور و سایر حیوانات وتفصیل آن در **سوره انعام** بیاید

ودیگر باز داشتن ومنع کردن ایشان از راه خدای بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم تورات ونعت پیغمبر مارا صلی‌الله علیه وصلم وبا مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعودنیست ودیگر بگرفتن ایشان ربا را وحال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ ربا درتورات (۱۶۰) ودیگربخوردن ایشان مالهای مردمان را برشوت وغصب وسایروجوه محرمه ، وآماده کرده ایم برای کافران از بنی‌اسرائیل عذابی مشتمل بر الم بسیار (۱۶۱) لیکن راسخان علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند واخلاص در عمل آرند از بنی اسرائیل چون عبدالله بن سلام و اصحاب او ومؤمنان از مهاجران وانصار ، ایمان می آرند بانچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وبانچه منزل گشته است پیش ازتو یعنی تمام کتب الهی ، وبپا دارندگان نماز یعنی‌پیغامبران که درشرایع همهٔ ایشان نماز مقرر بوده ، و دهندکان زکوة و ایمان

(۱) مفسران شیعی مذهب نوشته اندکه پس ازظهور مهدی آل محمد علیه‌السلام حضرت عیسی از آسمان بزمین هبوط مینماید تامعاون ومصدق وی باشد وقبل از حضرت صاحب الزمان وفات کند وامام و مؤمنان براو نماز گذارند .

آرندکان بخدای تعالی وبروز آخرت که قیامت است ؛ آن گروه که متصدق ومصدق اند ، زود باشد که بدهیم ایشانرا مزدی بزرك که آن دولت رضا وسعادت لقاباشد (۱۶۲) بدرستیکه ماوحی کردیم بسوی توهمچنانکه وحی کردیم به نوح که آدم ثانی بود وشیخ المرسلین و اول کسی که مشرکانرا بیم کرد وبدعای او امت او هلاك شدند اوبود وبعضی گفته‌اند این سخن جواب اهل کتاب است که میگفتند کتابی بیکبار بیارحق سبحانه وتعالی میفرماید که کار تو در وحی همچو نوح است وپیغامبران بعداز او چون **هود** و **صالح** و **شعیب** علیهم السلام ، ووحی کردیم بسوی **ابراهیم** و **اسماعیل** و **اسحق** و **یعقوب** وفرزندان یعقوب (تخصیص این پیغمبران بذکر بانکه دراو **النبیین من بعده** داخلند بجهت تعظیم وتفضیل است چه ابراهیم اولی العزم است وعیسی صاحب شرع ناسخ وباقی اشراف انبیاء ومشاهیر ایشان) وعطا کردیم داود علیه الصلوة والسلام را زبور (کتابی که نام او زبوراست) مشتمل برحمد وثنای الهی وخالی ازذکر اوامر ونواهی بلکه شریعت داود علیه الصلوة والسلام همان شریعت تورات بود (۱۶۳) ودیگر فرستادیم رسولان که در قرآن نام برده ایم وقصه ایشان خوانده ایم برتو پیش ازاین چون **یوسف** و **زکریا** و **یحیی** و **الیاس** و **عزیز** وغیر ایشان ، ورسولان که خبر ایشان بتو نفرستادیم ونام ایشان ظاهر نکردیم ، وسخن گفت خدای تعالی باموسی سخن گفتن بی واسطه واین نهایت مراتب وحی است واگر این تکلیم باموسی بذروهٔ طور بود بان حضرت پیغمبر ما درغرفهٔ نور بود **فاوحی الی عبده ما اوحی** از آن کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و براین وحی هیچ عارف کامل جز پیغمبر ما **محمد صلی الله علیه وسلم** اطلاع نیافت (۱۶۴) .

بیت

موسی بطور اگرچه سخن گفت باخدا
بالای عرش پایهٔ طور محمد است

وفرستادیم پیغمبران را مژده دهندکان مر اهل ایمان را و بیم کنندکان مر کافران ومنافقانرا تا نباشد مردمانرا برخدا حجتی پس از

فرستادن رسولان یعنی نگویند که مارا پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و ازشرك بازدارد وهست خدا غالب درآنچه خواست ازفرستادن رسل ، محکم کار در آنچه تدبیر کرد در امر نبوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغامبری بنوعی از وحی و اعجاز

آورده اند که رؤسای کفار جمعی بنزد سید مختار علیه الصلوة والسلام آمدند وگفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین توسؤال کردیم واز نبوت وکتاب تو استفسار نموده‌ایم ایشان میگویند ما اورا نمیشناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست ، مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت درآمدند ، **سید عالم صلی الله علیه وسلم** فرمود بخدای که شما میدانید که من پیغامبر خدایم ، ایشان گفتند نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم آیه آمد اگر ایشان ازعداوت گواهی نمیدهند (۱۶۵) لیکن خدای گواهی میدهد وتبیین نبوت تو میکند بانچه فرو فرستاده است بتو که آن قرآن است ومعجزه ایست روشن ودلالت کننده برنبوت تو ، فرو فرستاد قرآن را ملتبس بعلم خاص ومفوض بدو وآن علمی است بانزال قرآن بنظمی که عاجز آیند اذاتیان بمثل آن ارباب بلاغت و فرشتگان نیز گواهی میدهند به نبوت تو وپسندیده است خدای گواه برآن (۱۶۶) بتحقیق آنانکه بوشیده اند نبوت ترا یعنی یهود و باز داشتند مردمانرا از راه خدای بکتمان نعمت محمد صلی الله علیه وآله وتغییر آن ، هرآینه گمراه شدند گمراهی بنهایت رسیده زیراکه میان ضلال واضلال جمع کرده اند (۱۶۷) بتحقیق آنانکه بوشیدند حق راکه نبوت تو است و ستم کردند بر محمد صلی الله علیه وسلم بانکار نبوت او یا بمنع ایشان مؤمنان را از راه حق ، نیست خدای که بیامرزد ایشانرا وبه‌راه نماید ایشانرا راهی (۱۶۸) مگرراه دوزخ وچون بدوزخ بروند جاوید باشند وهمیشه ساکن آن وهست این حکم خود و دخول ایشان در دوزخ برخدا آسان (۱۶۹) ای مردمان بدرستیکه آمد بشما فرستاده بسخنی درست وراست که آن کلمهٔ شهادت است یا قرآن از نزدیك پروردکار شما پس بگروید بدو گرویدنی که آن خیر باشد مر شما را واگر کافر شوید پس بدرستیکه مرخدایراست آنچه در آسمانها وزمینهاست

پس بکفرشما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهدیافت وهست خدای‌دانا باحوال شماء حکم کننده درباب شما (۱۷۰)خطاب(۱) با یهود ونصاری است میفرماید غلو مکنید در دین خود

جهودان را میفرماید که در جانب مدح عزیر غلو مکنید بر آن وجه که اورا **عزیر بن الله** میگوئید و در طرف نکوهش عیسی غلو مینمائید تاحدی که اورا **ابن الفاعله** میگوئیدو ترسایان را میفرماید که‌در جانب ستایش عیسی غالی مشوید بدان مثابه که اورا ابن‌الله خوانید و هیچکدام ازخود مگوئید برخدا مگرآنچه راست باشد وراست آنستکه عزیر وعیسی پسران او نیستند ، جزاین‌نیست که مسیح عیسی بن مریم است فرستادهٔ خدابست وکلمهٔ اووگفته‌اند مراد ازکلمه بشارتیست‌بوقوع ولدی بی‌مساس احدی که رسانید این‌کلمه را خدا بسوی مریم یعنی بشارت داد اورا ودیگرعیسی خداوند روحی‌است‌صادرشده ازحق‌سبحانه وتعالی بیواسطهٔ اسباب ، پس ایمان‌آرید بخدای تعالی وفرستادکان او [خطاب باترسایان است خاصه] و مگوئید که خدایان ما سه انداعتقاد بعضی از نصاری‌آن بودکه الهه سه اند الله وعیسی و مریم و برخی برآن بودندکه الله عبارت ازسهٔ چیز است **اقنوم‌الاب** یعنی‌ذات پدرو **اقنوم‌الابن** یعنی علم و **اقنوم‌الحیات** یعنی روح‌القدس واین راالقانیم ثلاثه میگفتند حق سبحانه میفرماید باز ایستید ازتثلیث باز ایستادنی که آن خیرباشد شمارا ، جز این نیست که خدای خدائیست یگانه بذات خودکه تعدد را بهیچ وجه ازوجوه دراو راه نیست، بپاکی یاد میکنیم اورا بپاکی یادکردنی از آنکه اورا فرزند باشد ، مراوراست آنچه در آسمانها و زمینهاست و همه مخلوق اویند و مخلوق مانند خالق نباشد و مماثل پدر باید ، پس اهل‌آسمان و زمین اورا فرزند نبود و بسنده است خدا کافی مهمات بندکان (تنبیه است بر استغنای حق سبحانه و تعالی از اتخاذ ولد چه ولد برای‌کفایت مهمات والدباید و خدای تعالی خود قائم است بحفظ اشیاء و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار)

(۱) یا اهل الکتاب

در خبراست‌که نصاری نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی ؟ حضرف فرمودکه چه چیز میگویم در شان اوکه‌شما آنرا بعیب بر میدارید ، گفتندکه تومیگوئی که او بندهٔ خدای است و بندگی عیب باشد ، حضرت فرمودکه بندگی خدای عیب نباشد و هیچکس آنراعار نمیشمردوموافق‌قول آنحضرت‌آیت‌آمدکه (۱۷۱) : ننك ندارد عیسی و تعظیم نورزد از آنکه بندهٔ باشد مر خدایرا (وچون عبدهٔ ملائکه را نیز ایشان بندهٔ خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکنند) و نه از بندکی او عار دارند فرشتکان که مقربان بارکاه ربوبیت اند (۱)

« ودر **معالم** آورده که این‌ها حملهٔ عرشند و در انوار گفته که کروبیان اند در حوالی عرش » و هرکه ننك دارد از پرستش خدای وسرکشی کند ازآن ، پس‌زود باشدکه حشرکند ایشانرا یعنی مستنکفانرا بسوی خود ، همهٔ ایشانرا تا جزا و مکافات بدیشان برساند (۱۷۲) پس آنهاکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده‌اند پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشانرا و بیفزاید برجزای‌ایشان ازفزونی کرم خویش ، و اما آنانکه از پرستش خدای استنکاف و استکبار کرده‌اند ، پس عذاب‌کند ایشان‌را بعذاب دردناك و نیابند مرایشان را بجز خدای تعالی دوستداری و نه یاری ومددکاری (۱۷۳) ای‌آدمیان بدرستیکه آمد بشما حجتی و دلیلی از پیش پروردکار شما که آن محمد علیه‌الصلوة والسلام است یا معجزات اویادین اسلام وفروفرستادیم بسوی تو نوری ظاهرکه قرآن‌است (۱۷٤) پس‌آنهاکه ایمان‌آورده‌اند

(۱)بندگی عیب است لیکن بندهٔ حق سرور است
بندهٔ حق بودن از هر سروری بالا تر است
ازخدا غافل مشوینك لحظه ایدل چونکه او
هم پناه پادشاه و هم رعیت پرور است
ره بسوی ایزد دانا بیار ای هوشیار
کـز خدا شاخ امید بندکانش پر بر است
(جلالی)

بخدای وچنگ در زدند بکتاب او یا پناه براوبردند از وسوسهٔشیطان
پس زود باشد که در آرد ایشانرا در ثوابی که از او به ازای ایمان
ایشان مقررشده است وزیادتی برآن از محض انعام و احسان وبنماید
ایشانرا بخود یا بانچه وعده کرده راهی راست که آن اسلام و طاعت
است در دنیا وطریق بهشت در عقبی

از **جابربن عبدالله انصاری** رضی‌الله عنه منقول است که من
بیمار شدم**وسیدعالم علیه‌الصلوة والسلام** بعیادت‌من آمد گفتم‌یارسول‌الله
مرا مالی است و من کلاله ام یعنی والدین وولد ندارم ومراخواهری
چند هست وبس مال خودرا چگونه برایشان قسمت‌کنم آیه نازل شد
که (۱۷۵) : طلب حکم میکنند از تودرمیراث کلاله ، بگوکه‌خدای
حکم میکند در میراث‌کلاله اگر مردی بمیرد چنان مردی که نباشد
مر اورا فرزندی یعنی پسری (چه اگردختری باشد اخت را ازدرجه
وراثت ساقط نمیکنند) و مر اورا خواهری باشد ، پس مرآن خواهر
را است نیمهٔ آنچه میگذارند ازمال‌وآن مرد میراث میگیرد ازخواهران
اگر نباشد خواهر اورا فرزندی (اگر مراد بمیراث همهٔ مال است
از فرزند خواه مذکر وخواه مؤنث والا مراد مذکر است چه مؤنث
حجب برادر نمیکند . پس اگر باشد خواهران آن مرد دوتا پس
مرایشان را دو ثلث است ازآنچه‌گذاشته است مرد واگر باشندوارثان
او برادران و خواهران (مردان و زنان) پس‌مذکررا باشد ازمیراث
مانند بهرهٔ دو مؤنث ، بیان میکند خدای تعالی احکام میراث رابرای
شما تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راست
است برای کراهت آنکه گمراه گردید و خدای
بهمه چیزها از مصالح عباد در حیات و
ممات داناست (۱۷۶) .

سورة المائده مائة وعشرون آیه
مدینه (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

ای کسانیکه ایمان‌آورده اید وفاکنید بعهدها که بایکدیگرمیکنید
یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح وعقد بیع وامثال‌آن
حلال‌کرده شد برایشما چهاریایان بسته زبان که ازواج ثمانیه اند از
شتر وگاو و میش وبز و یا جانوران وحشی چون‌آهو و نخجیر(۲)
وکاو کوهی و گورخر یا اجنه (۳) که از بطون انعام بیرون آید
مگر انکه خوانده خواهد شد برشما همدرین سوره (**وهوقوله حرمت
علیکم المیته** (٤)) نه حلال دارنده باشید صید را و حال آنکه
شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همهٔ انعام (۵) برشما حلال است
مگرآنچه وحشی باشد وآن را صید کنید که در حال احرام برشما
حرام است ، بدرستیکه خدای‌حکم کند درحلال وحرام‌آنچه خواهد(۱)
ای گروه مؤمنان حلال مدارید و حرمت مشکنید مناسك حج‌را
یا نشانهای دین را
آورده‌اند که « حطم کندی » که نام او شریح بن ضبیعه بود
و او بسفاهت و بیباکی و جهالت و نایاکی در عرب شهرتی داشت

(۱) عیاشی باسناد خود از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روایت کرده
است‌که آنحضرت فرمود که آیات و سور قرآن کریم بعضی ناسخ
بعضی دیگر است وآخرین سورهٔ که برسول اکرم نازل‌گردیده است
این سوره میباشد وآیات آن نسخ نشده است ولی ناسخ ماقبل خود
میباشد و همچنین درخبراست‌که حضرت رسول درخطبةالوداع فرمود
که این سوره آخرین سوره‌است‌که برمن نازل‌شدحلالش راحلال‌دارید
و حرامش را حرام دانید (۲) شکاروشکاری (۳) بچهٔ انسان یاحیوانی
که در شکم مادر باشد (۴) آیه سوم از همین سورهٔ شریفه
(۵) چهار پایان

بخدمت پیغامبرصلی‌الله علیه وسلم‌آمد وگفت ای محمد امت رابچه چیز دعوت میکنی ؟ حضرت رسالت فرمود بانکه خدایرا یکی دانند ومرا تصدنق برسالت کنند و بر اقامت صلوة واداء زکوة مواظبت‌نمایند حطیم گفت آنچه فرمودی نیکو است اما مرا امنا و امرا باشند که کارها بمشاورت ایشان بقطع میرسانم بروم و این سخنان با ایشان درمیان‌نهم واگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت رسالت پیش از آمدن‌او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر آیدودغا بیرون‌رودپس حطیم‌بیرون آمدازپیش حضرت‌وشتران‌صدقه‌وآنچه یافت از مواشی مدینه غارت‌کرد و در عام‌القضیه که رسول صلی‌الله علیه وسلم با صحابه بعمره قضا توجه فرموده بودند چون به « تنعیم» رسیدنداواز تلبیه‌حجاج‌تمامه شنیدند و حطم کندی رادیدند که شتران‌بغارت برده‌را بقلاده‌ها آراسته برسم‌هدیه بکعبه میبرد صحابه خواستند تاشتران باز ستانند حضرت فرمودکه او هدیه را تقلید کرده است این‌عمل‌ازشما لایق نباشد و آیه‌آمدکه حرمت شعائرالله را مشکنید ، و حلال مکنید ماه حرام را بقتال درآن ونه هدی را که نامزدکعبه باشد ونه‌خداوند قلاده‌ها ازهدی(وقلاده چیزی بودکه درگردن چهاریایان میکردند از پوست درختهای خرما یاغیرآن تا معلوم شودکه هدی(۱) است وکسی تعرض نکند) و نه قاصدان خانهٔ محترم راکه عازم زیارت اوباشند، میطلبند قاصدان حرم اگر مؤمنانند زیادتی ثواب از خدا یا روزی بسبب تجارت و اگرکافرانند نمیطلبند مگر روزی ومیطلبند مؤمنان خشنودی خدای وکافران اصلاح معیشت دنیا

در « تبیان » آورده‌که رضوان‌حج است ، و چون از احرام بیرون‌آئید و حلال شوید پس شکارکنید اگرخواهید، وبر آن ندارد شمارا دشمنی گروهی‌ازکفارقریش برای آنکه‌بازداشتند شمارادرسال‌حدیبیه از طواف مسجد حرام آنکه ازحد در گذرید و انتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم‌کنید (حکم آیه تا بدین محل منسوخ است مگر صیدکردن درحالتی که از احرام بیرون آئید و کافران را

(۱) هدی جمع هدیه بمعنی ارمغان و ره آورد وپیش‌کش باشد

به هدی و قلاده امان نیست) و یاری کنید یکدیگررا به نیکوئی که متابعت امر است ویا پیروی سنت و برهیزکاری ومخالفت هوی ویاری مکنید بربدی که ترك فرمان است یا حب‌دنیا است یاکفر وبرستمکاری یا اتباع بدعت ، و بترسید از نا فرمانی خدای بدرستیکه خدای سخت عقوبت است بر نافرمانان

حرام‌کرده شده بر شما مردار (وآن جانوریست‌که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد) وخون‌روان وگوشت خوك باهمهٔ‌اجزا واعضای او از شحم (۱) وعظم (۲) وغیر آن ، وآنچه آوازبرداشته باشند یعنی یادکرده باشند مر غیر خدایرا نزدیك ذبح او (مراد ذبیحهٔ کفار است که بنام لات وعزی وغیر آن میکشتند) و دیگر حرام کرده اند برشما آنچه بفشردن‌گلو مرده باشد (کافران گوسفند راخناق میکردند تا میمرد پس میخوردند) وآنچه بچوب وسنك زده باشند تا مرده باشد ، وآنچه ازبلندی‌افتاده باشد ومرده یا درچاهی افتدوبمیرد وآنچه شاخ‌زده‌باشد دیگری‌اورا ومرده بود ، وباقی‌آنچه اورا خورده باشد درنده و مرده بود مگر آنچه دریابید شما از اینها ذبح او را ودر او زندکانی باشد برآن مقداری که چشم خود را حرکت دهد یا دم خودرا بجنباند ، ودیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگهاکه منصوب است در حوالی بیت‌الحرام وآن سیصدوشصت سنك بوده پیرامون‌بیت‌الحرام‌که اهل‌جاهلیت تعظیم‌آن بجاآورد، وبرآن‌قربان میکردند وگفته‌اند مراد از نصب اصنامند وبر این تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حـرام است آنچه برای بت بکشند وآن نیز حـرام است‌که طلب قسمت‌کنید به تیرهای اقداح (بباید دانستکه عرب زاسه تیر بوده بی بر وپیکان‌که آنرا ازلام و اقداح میگفتند چون ایشانرا مهمی افتادی رجوع بدانهاکردندی واین سه تیر درخریطه‌کرده‌بکسی که مجاور هبل میبوده می‌سپردندی بربکـی نوشته که **امرنی ربی** وبردیگری **نهانی ربی** وبر سوم‌که آنرا منیح گفتندی ازکتابت خالی بودی هرکسی چون عزم کاری کردی نزد هبل آمدی وهدیه‌آوردی

(۱) پیه (۲) استخوان

واو دست در آن خریطه کردی سیمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی دری بودی یکسال ترك آن عمل کردی واگر منیح بیرون آمدی بازرجوع بدان خریطه نمودی وگفته اند مراد از استقسام جزوراست بر انصباء معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشانرا ازلام بسیار بوده برای هرکاری از نکاح و ختان واختلاف درنسب وغیرآن این استسقام بیرون رفتن است از دایرهٔ اسلام زیرا که افترا ست بر خدای اگر برب اورا میخوانند یاشرك اگر غیراورا میگویند؛ امروز روز جمعه است یا عرفه (۱)، ناامید شدند کافران از بطلان دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان، پس مترسید از فتنهٔ ایشان و بترسید از من.

این آیت در وقت نماز دیگر **عرفه حجة الوداع** فرود آمد وآن حضرت بر ناقهٔ غزبا سوار بود وبعد از نزول این آیت هشتاد و یك روز بزیست، امروز کامل گردانیدم برای شما دین شمارا (۲) که

(۱) الیوم یعنی روزی که این آیت نازل شده است

(۲) مفسرین فرقهٔ امامیه باسناد خویش آورده اند که نزول این آیت بعد از آن است که حضرت رسول پسر عم خود علی بن ابی طالب را بخلافت وولایت منصوب ساخت وسیدعالم صلی الله علیه و سلم در حین نزول این آیه فرمود که الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمه ورضاءالرب برسالتی وبولایت علی بن ابی طالب من بعدی وسپس فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله (بیان این مطلب در سبب نزول آیهٔ شریفه ٦٧ « یا ایهاالرسول بلغ ما انزل الیك من ربك » درهمین سوره بیاید انشاءالله تعالی)

از علی آموز اخلاص عمل — شیرحق را دان منزه از دغل
زان بظاهر کوشداندرچاه حکم — تا امیرانرا نماید راه حکم
تا امیرانرا دهد جان دگر — تا دهد نخل خلافت را ثمر
میری او بینی اندرآن جهان — فکرت پنهانیت گردد عیان
(مثنوی معنوی)

دیگر احکام اورا رقم نسخ نخواهد بود وتمام کردم برشما نعمت خود راکه حج گذارید ایمن ومطمئن باشید وهیچ مشرکی باشما حج نگذارد واختیار کردم برای شما اسلام را دینی که پاکیزه تر ازهمه دین هاست

پس هرکه بیچاره ماند درگرسنگی ونایافت طعام وازاین محرمات که مذکور شد بخورد در حالتیکه مایل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد و یا زیاده از سد رمق تناول نکند، پس بدرستیکه خدای آمرزگار است مر اورا در این گناه، مهربان براو که با کل این مقدار رخصت داد

آورده اند که **عدی بن حاتم** و زید الخیل طائی که پیغمبر علیه الصلوة والسلام اورا زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما درجائی باشیم که باستظهار سگان ومرغان شکاری مهمان داری میکنیم و سگان **آل ذریحه** و **آل جویره** جانوران دشتی میگیرند بعضی از آنجمله است که ما درمیابیم بیش از آن که سك هلاك کند ذبح میکنیم وبرخی آنست که تا رسیدن ما سك تلف کرده است وحق سبحانه تعالی فرمود که مردار حرام است حکم این چگونه باشد آیت آمد که از تو میپرسند که از مطاعم چه چیز حلال کرده شد بر ایشان، بگو که حلال کرده شد برشما گشته های پاکیزه که بنام خدا ذبح کرده باشند و دیگر حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید از شکار کنندگان خواه از سباع چون سك (۱) و یوز و خواه از طیور چون مرغ وباز وجز آن درحالتی که شما مؤدب ومعلمید ایشان را، میاموزانید جانوران شکاری را از آنچه خدای شما را آموخته است ازطریق تادیب وآن چنان است که ازبی شکار روند وقتیکه خداوندسر دهد ایشانرا وبخواندن او بازآیند وشکاری رانخورند ونگاهدارند، پس بخورید ازاو پاك وحلال از آن چیزی که جانوران شکاری نگاهداشته اند برای شما ونخورده اند و بعضی فقط در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا بدین حد متعذر است (۱)، وباد کنید نام خدایرا برآن چیز که تعلیم داده اند در وقت

(۱) علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است که ابوبکر خضر می فرمود که من از حضرت امام حسین سئوال کردم از صید

ارسال او بجانب صیدو گفته اند **بسم‌الله اللهم‌اهد صدورنا** باید گفت وبسم‌الله نیز کفایت است وبترسید ازخدای درتناول آنچه حرام کرده است بدرستیکه خدای زودحساب است واز حلال وحرام سئوال‌خواهد کرد (٤) .

امروز یعنی در روز نزول این آیت حلال کرده شد شما را ذبح بر نام خدای وطعام آنها که ایشان راکتاب داده اند یعنی یهود ونصاری از ذبایح و غیر آن حلال است مر شما را و طعام شما نیز حلال است ایشانرا در دین ایشان چه ذبح بنام خدای میکنید ودیگر حلال است برشما زنان آزاد ویا پارسا از آنهاکه گرویده اند (واین بر سبیل اولویت است واگر نه امت مؤمنه نیر حلال است) و دیگر حلال است زنان پارسا از آنهاکه ایشانراکتاب داده اند پیش‌ازشما

ومحصنات نزد امام شافعی رحمةالله آزادانند بس امت کتابیه حرام باشد بمذهب او ونزد امام اعظم رحمة الله عفائف اند بس بقول او حرائر واما ازکتابیان مساوی باشند وهمه را نکاح توان کرد (١) چون بدهید ایشانرا مهرهای ایشان در حالتیکه شما برآن نکاح عفت وصلاح جوئید نه مجاهران باشید بزنا ونه فراگیرندهٔ دوستان به‌پنهانی وهرکه کافر شود بانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع‌اسلام کند ازحلال وحرام پس بدرستیکه باطل شدکردارهای او و او است درآن سرای از زیان‌کاران (٥)

ای گروه گرویدکان چون‌خواهیدکه برخیزید بنماز وشمامحدث باشید پس بشوئید رویهای خود را از منبت شعر راس تا منتهای ذقن در طول ومیان هردو شحمهٔ‌گوش در عرض و بشوئید دستهای خود را تا مرفقین (٢) [ومرفق مفصل‌ذراع وعضد است] ومسح کنید

چرغ ویوز وباز وسك شکاری که چه‌حال دارند فرمود که مخور غیر آنراکه سك معلم شکارکرده باشد بنابر این شکار یوز وباز وچرغ و سایر حیوانات شکاری حرام است وتنها صیدسك شکاری حلال خواهد بود وشرایط صید آن درکتب فقهیه آمده است (بمذهب خاصه)

(١) مراجعه شود به ص٨٢ (٢) اهل تسنن را با فرقهٔ امامیه در آداب وضوء ساختن اختلاف است

سرهای خودرا

امام مالك رحمةالله نظر بر ظاهر آیت میفرمایدکه تمام سر را مسح باید کرد ونزد امام اعظم رحمة الله مسح ربع‌سر فرض است وامام شافعی رحمةالله میکوید آنمقدارکه اسم مسح بروی اطلاق تواند کرد کافی است ، وبشوئید پایهای خودرا تاآن دو استخوان بیرون آمده از هر دو قدم بر مفصل‌که میان ساق قدم است (وکسر لام و **ارجلکم** بطریق جرحواز است و همچنانکه درد وعذاب‌من‌رجز الیم وحفص بنصب میخواند عطف بروجوهکم) ، واگرباشید جنابت رسیده پس غسل‌کنید واگر باشید بیماران واستعمال آب شما را مضر باشد یا درسفر باشید یا بیاید یکی از شما ازخلاجای یعنی محدث بود یا بسوده باشید زنانرا بمباشرت فاحشه پس‌نیابیدآب را بعدازطلب یا میان آب وشما حایل باشد ازدشمن وسبع که از آن هلاك نفس‌که متیقن باشد ویا آب در چاهی بود وآلت استسقا یافته نشود و یا میفروشند وشما قیمت آن ندارید پس قصدکنید بخاك پاك ویا هرچیزکه باشداز جنس زمین (الا خاکستر) پس مسح کنید رویها ودستهای خود را از آن خاك بدو ضربت یکی‌برای وجوه‌ویکی برای ایدی ، نمیخواهد خدای تعالی در آنچه فرض‌کرده از غسل و وضوء و تیمم تا برشما تنك فراگیرد ولیکن میخواهد خدای تا شما را پاك‌گرداند از احداث یا ازگناه چه وضوء‌کفارت ذنوبست وتا تمام گرداند نعمت خودرا بر شما بانکه رخصت میکند شمارا در تیمم وشاید که شما شکر گوئید بر نعمتهای او

صاحب بحرالحقایق فرموده که معنی این آیه بزبان اهل اشارت اینستکه چون برخیزید از خواب غفلت ومتوجه شوید بنمازیکه معراج شما است در رجوع بمقام قرب پس‌رویهای خودراکه بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید باب توبه واستغفار و دستها را پاك سازید ازتمسك بعلایق دارین و تعلق بمافی‌الکونین ومسح‌کنید سر های خود را یعنی بذل کنید نفسهای خود را در راه حق و پایها را ازطین طینت و قیام بانابت غسل دهید واگر شما را جنابت رسیده است از التفات‌بغیر

ما پس پاك سازید نفوس را از معاصی ودلها را از رویهٔ طاعات‌واسرار را از ملاحظهٔ اغیار و ارواح را از آرامش بغیر ما وخودرا از لوث وجود که هیچ آلودگی ازآن کثیف تر نیست **وجودك ذنب لایعاد له ذنب** (٦)

بیت

ای به پندار وجود آلوده خود را پاك ساز
کین طهارت سالك ره را نمازی می کند

ویاد کنید نعمتهای خدایرا که انعام کرده بر شما باسلام واحکام وشرایع آن ویاد آرید پیمان او را آنکه باشما پیمان بست بان‌عهدی که‌خدای بسته است باشما در روز الست یا میثاقی که درلیله العقبه با حضرت رسالت پناه بستید که بر سمع وطاعت بیعت گردید چون گفتید شنیدیم قول ترا وفرمان بردیم ما امر ترا وگفته‌اند مراد بیعت رضوان است که در تحت شجره واقع شده درعام حدیبیه وذکر این هردو بیعت بمحلش مذکور خواهد شد ، وبترسید از خدای در فراموشی نعمت وشکستن پیمان او بدرستیکه خدای دانا است بانچه در سینه ها مخفی باشد (٧)

ای زمرهٔ مؤمنان‌باشید قیام کنندکان برای خدای گواهان‌براستی وبر آن ندارد شما را یعنی نیارد شما را دشمنی گروهی از مشرکان برآن که عدل‌نکنید درباب ایشان‌و نقض‌عهدایشان کنید وعدل کنید که عدل نزدیکتراست بپرهیز کاری وچون عدل باکفار بمرتبهٔ تقوی‌اقرب است قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان درچه مقام خواهد بود

مثنوی

عدل کن زانکه در ولایت دل — در پیغمبری زند عادل
عدل مشاطه ایست ملك آرای — دین ودولت‌زعدل‌ماند بجای(١)

وبترسید از خدای درظلم‌وستمکاری ، بدرستیکه خدای داناست بانچه میکنید از ظلم وعدل (٨) وعده کرده است خدای آنکسانرا که ایمان آورده اند وعملهای ستوده کرده‌اند (ووعده اینست)ایشانراست

در نسخهٔ ج چنین است :
دین ودولت زعدل ماند جای

مغفرت وآمرزش گناه ومزدی بزرك ازفضل اله (٩) وآنانکه کافرشدند وتکذیب کردند بایتهای ما یعنی قرآن را ، آنگروه اصحاب دوزخند یعنی مجاور آن

آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام در غزوهٔ غطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با مهتر خود که عثور یا غورث نام داشت بکوه‌ها متحصن شدند ولشکر اسلام رامیدیدند دروقتیکه باران باریده بود وحضرت علیه‌السلام از لشکریان دورتر پای درختی تکیه فرموده وجامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود راگفتند درباب که محمد تنها درپای آندرخت تکیه فرموده و یارانش از او دورند ودر این محل بی مشقت براو دست میتوان یافت ؛ غورث با شمشیر کشیده بیامد و گفت **من یمنعك الیوم منی** کیست که ترا حمایت کند وشر مرا امروز از تو کفایت کند ؟ فرمود که **یمنعك ربی** الله ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی‌الحال‌جبرئیل علیه‌السلام را فرمان رسید که درباب‌حبیب مرا جبرئیل علیه‌السلام دست بر سینهٔ غورث زد چنانچه شمشیرازدست وی بیفتاد وسید عالم علیه‌الصلوة والسلام آنرا برداشته برسر وی رفت وگفت **من یمنعك منی** ؟ آن مردگفت **لااحد یمنعك منی** هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمهٔ شهادت گفت وبمیان قوم خودباز رفت وایشان راباسلام دعوت کرد آیت‌آمد (٢٠) : ای گروه گرویدکان یاد کنید نعمتهای خدایرا که به‌شما ارزانی فرموده چون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او آنکهٔ بگشایند بسوی شما دستهای خود را پس خدای باز داشت دستهای ایشانرا از شما ومضرت ایشان ازشما بگردانید وبعضی بر آنند که نزول آیه در قضیه بنی‌نضیراست که قصد آنحضرت کردند وقتیکه بحصار ایشان رفته بود بجهت دیت عامریان (و شرح این قصه در سورهٔ حشر خواهد آمد انشاء الله تعالی) وبترسید از خدای ازکفر این نعمتها وبرخدای باید که توکل کنند مؤمنان که رسانندهٔ خیر ورهاننده شر ازایشان است (١١)

وبر این فراگرفت خدای پیمان بنی‌اسرائیل را درموافقت موسی

علیه‌السلام ومحاربه با جباران و برانگیختیم از ایشان دوازده مهتر هر یك از سبطی که تا تفتیش احوال قوم خود کنند یاپابند آن وفای قوم خود شوند بدان پیمان وصورت این قصه بروجه اختصار چنان است که حق سبحانه وعده داده بود بموسی علیه‌السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا واریحا با همه ولایت شام به بنی‌اسرائیل ارزانی دارد واین مواضع در آن وقت مساکن جباران بود وایشان را عمالقه میگفتند مردمان بلند بالا وتوانا بودند از بقیت قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند ومصر مر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی دررسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد ودر هر دیهی هزار باغ است وجهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هریکی کافل مهمات سبطی باشند وبا قوم خود تا نزدیك اریحا رفتند ونقبا را بتجسس احبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی ازجباران ملاقات کردند که اورا عوج یا عاج بن عناق میگفتند و درازی قد او سه هزار وسیصد وسی وسه گز بود وسه هزار سال عمرداشت و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند ودر تیسیر آورده که از هشتصد گز تا هشتاد گز بود (۱) پس بساتین ایشانرا دیدند یك خوشهٔ انگور آن مقداری بود که پنج کس نتوانستی برداشت وپنج نفردریك نیمهٔ پوست آنار ایشان میگنجیدند نقبا اینحال دیده باز گشته بیکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی شده ونافرنی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشانرا پنهان دارند وایشانرا بر جنك این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هارون را از حقیقت حال خبر دادند وده نقیب بددلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که

(۱) این گفتار دروغ محض است و میشاید که در مقام اغراق و تصورات خالی از حقیقت گفته شده است زیرا از جمله بعد هم مستفاد میشود که این بیان حقیقت ندارد واناری که در نیمهٔ پوست آن چند نفر منزل بگیرند در دنیای دیگری باید پرورش یابد و مانند قصه سیمرغ است که کسی اورا ندیده است

دیده بودند در میان آوردند ودو نقیب که یوشع بن نون بود ازبسط یوسف وکالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد وقرار خود بایستادند و دغدغهٔ در میان بنی اسرائیل افتاد واضطراب در ایشان پدید آمد که ما باین جباران چگونه جنك کنیم ، و گفت خدای تعالی من با شمایم بنصرت دادن شما بر دشمنان ودیگر گفت بخدای که اگر بیاد آرید نماز را بشرایط آن وبدهید زکوة را بارباب استحقاق وتصدیق کنید پیغامبران مرا وتقویت کنید ایشانرا و تعظیم امر ایشانرا بجا آرید چه امر ایشان امر خدایست **والتعظیم لامرالله واجب** ، و قرض دهید خدایرا یعنی نفقه کنید در راه او نفقه دادنی نیك ، هر آینه درگذاریم از ایشان گناهان شمارا ودر آریم شما راببوستانها که جاری است درزیردرختان جوبها پس هر که کافر شود بعد از این شرط مؤکد از شما پس هر آینه گم کرده است راه راست را . بنی اسرائیل بدین عهد وفانکردند وحق سبحانه فرمود (۱۲) :

پس بشکستن ایشان پیمان خودرا ، براندیم ایشانرا ازرحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم و گردانیدیم دلهای ایشانرا سخت بمثابهٔ که متاثر نشود از مشاهدهٔ آیات و استماع تخویفات ، میگردانند سخنان تورات را یا نعت حضرت رسالت پناه را از جایگاه آن یعنی صفت دیگری را بجای صفت پیغمبر وضع کنند یا کلمات تورات ماول میسازند بتاویلات فاسد و ترك کردند بهرهٔ تمام را آنچه پند داده شده بودند بدان در تورات از متابعت پیغمبر آخر-الزمان و همیشه هستی توکه مطلع میشوی بر خیانتی از جهودان مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او ، پس درگذار از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وروی بگردان از ایذاء ایشان اگر التزام جزیت نمایند (و گفته اند مطلق عفو و صفح بایت السیف منسوخ است) بدرستیکه خدای دوست میدارد نیکوکاران را (۱۳) و از آنان که گفتند بدرستیکه ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی گفتند یا نسبت دادند بدیه نصران یا ناصره که حضرت عیسی علیه الصلوة والسلام در آن بوده یا آنکه گفتند **انحن انصارالله** و

بر هر تقدیر از ایشان گرفتیم بیمان ایشان چنانچه از جهودان گرفته بودیم پس نیز ایشان ترك کردند بهرهٔ تمام را از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فار قلیطا که احمد مرسل است علیه‌السلام پس بر انگیختم بشومی پیمان شکستن میان ترسایان دشمنی ظاهر و بعضی نهان در دل تا روز رستخیز و آن چنان است که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی مفسران برآنند که دشمنی انگیختم میان یهود و ایشان و زود باشد که بیاگاهاند و خبر دهد خدای ایشانرا بانچه میکنند و آن خبر دادن جزا و مجازات خواهد بود (۱٤).

ای جهودان وترسایان بدرستیکه آمد بشما فرستادهٔ ما، روشن میگرداند برای شما بسیاری از آنچه هستید که آنرا پنهان میدارید ازتورات چون نعت محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آیهٔ رجم واز انجیل چون بشارت عیسی باحمد علیه‌السلام و در میگذارد ازبسیاری مخفیات شما وخبر نمیدهد به‌آن‌چه هیچ مهمّ دنیا وابسته بان نیست. نقل است که یهودی بان حضرت علیه السلام گفت که کدام است آن کثیر که از او عفو کردی؟ حضرت ازاو اعراض کرد دوم وسوم نوبت مبالغه کرد و حضرت علیه‌الصلوة والسلام روی ازاو میگردانید وقصد یهودی آن بود که مناقصهٔ از وی ظاهر گردد بترك عفو چون در جواب خود سه کرت جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق آن حضرت متیقن شد فی‌الحال ایمان آورد، بدرستیکه آمد بشما ازنزدیك خدای روشنائی که دفع کننده ظلمت و ضلالت است وکتابی روشن کننده

و گفته اند نور حضرت رسالت است و در بحرالحقایق آورده که وجه تسمیه آنحضرت بنور آنستکه اول چیزی که حق سبحانه و تعالی بنور قدم ازظلمت کده عدم بوجود آورده نوری بود که اول ماخلق‌الله نوری بعد ازآن عالم را برای ظهور نور او موجود گردانید

ودر نقدالنصوص فی شرح نقش‌الفصوص مذکور است که اصل و منشاء و معاد جملهٔ خلایق حضرت حقیقةالحقایق است وآن حقیقت محمدی و نور احمدی است صلی‌الله علیه و سلم که صورت حضرت

واحدی احدیست جامع جمله کمالات الهی و واضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت است عالم و عالمیان صور و اجزای تفضیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشارت بقوله علیه الصلوة والسلام انا سید ولد آدم **و بقوله آدَم ومن دونه تحت لوائی** (۱۵)

نظم

آنچه اول‌شد پدید ازجیب غیب — بود نور جان او بی هیچ ریب
بعد ازآن آن‌نور مطلق زد علم — گشت عرش وکرسی ولوح وقلم
یك علم ازنور پاکش عالم است — یك علم ذریت است و آدم است
نور اوچون اصل موجودات بود — ذات او چون معطی هر ذات بود
واجب‌آمد دعوت هردو جهانش — دعوت ذرات پیدا و نهانش

راه مینماید خدای بدین نور یاکتاب آنرا که پیروی خشنودی او میکند، راههای سلامت از عذاب که آن راه حق است یا سبل دارالسلام که طریق بهشت است و بیرون میاورد ایشانرا از تاریکی کفر با شك یا جهل بروشنائی ایمان یا یقین یا علم بارادت و توفیق خود وراه مینماید ایشانرا بسوی راه راست که نزدیك ترین راههاست بحق (۱٦)

بدرستیکه کافر شدند آنانکه گفتند بدرستیکه الله او مسیح‌است پسر مریم (قائل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بهمین که میگویند پسر مریم است ظاهر است چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید ودیگر آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر و چه دور است که اصغر اله اکبر باشد

بگو ای محمد که کیست که مالك باشد ومنع کند از ارادت خدای جیزیرا یعنی کسی مانع نتواند شد اگر خدای خواهد آنکه هلاك کند عیسی پسر مریم را و مادر اورا و نیز هلاك کند آنها را که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر مقهور اند و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کس خدائی را نشاید و مرخدایراست

بادشاهی آسمانها و زمین‌ها و آنچه در میان ایشان است ، میافریند آنچه میخواهد قادر علی‌الاطلاق است بی اصل و مادهٔ میافریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه مابینهما و انشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاك و از اصلی که جنس است چون تولد از والدین یا از مرد بی‌زن چون حوا از آدم یا از زنی بیمرد چون عیسی علیه السلام از مریم ، و خدای بر همه چیزها تواناست (۱۷)

و گفتند جهودان و ترسایان ما پسران خدائیم و او ما را چون پدر است در مهربانی و رافت و ما اورا چون پسر درقرب و منزلت

ابراهیم‌نخعی رحمةالله علیه فرمود که درتورات بایشان خطاب کرد که **یا ابناء الله** احباری ایشان خواندند که یا ابناء ابکاری و درکلمات انجیل هست که میروم الی‌ربی وربکم ایشان چنین خواندند که الی ابی و ابیکم و دیگر گفتند که ما دوستداران خدائیم پس بگو چرا عذاب می‌کند شما را بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل واسر است و در آخرت بسخن ایشان بدوزخ اياماً معدودات پس اگر پسران خدای تعالی می بودید شما را عذاب نمیکرد زیرا آنکه پدر رنج پسر نخواهد ودوست نیز عذاب دوست روا نمیدارد پس شما نه پسرید و نه دوست بلکه شما آفریدگانید از آنها که خدا آفریده است و همچون سایر بنی آدم بر نیکی و بدی باداش خواهید یافت ، میامرزد خدا هرکرا خواهد وآنها اهل ایمانند وعذاب میکند هرکرا خواهد وآنها مشرکانند ، ومرخدایراست پادشاهی آسمانها و زمین و حکم فرمودن در آن و آنچه در میان اینها باشد وبسوی او است بازگشت همه (۱۸)

ای یهود ونصاری بدرستیکه آمد بشما فرستادهٔ ما ، روشن‌می گرداند برای شما راه حق را بر انقطاع از وحی وفتور ارسال‌رسل تا نگوئید شماکه نیامد بما از مژده دهنده ونه بیم کننده ، پس آمد بشما بشارت دهنده مؤمنان را بکرامت و ترساننده کافران را بعذاب قیامت وخدای بهمه چیز قادر است اگرخواهد رسولانرا بی‌دربی‌بفرستد

چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی وعیسی بودهزار پیغمبر فرستاد و اگر خواهد فترت وانقطاع بارسال رسل راه دهد چنانچه درمدت ششصد سال که میان عیسی ومحمد صلی‌الله علیه وسلم بود چهار پیغمبر فرستاد سه از بنی اسرائیل و یکی خالدبن سنان از عرب ودر این آیت منت مینهد بربندکان که دروقت آثار وحی‌مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من‌بشما بیغمبری بشیر ونذیر فرستادم(۱۹)

بیت

تاریك بد زظلمت باطل همه‌جهان عالم زرأی روشن اونورحق گرفت

ویادکن ای محمد چون گفت موسی علیه‌الصلوة والسلام مرقوم خود را که بنی اسرائیل بودند ای‌گروه من یادکنید نعمت خدایراکه فایض‌است برشما چون گردانید درمیان‌شما انبیایعنی گردانیدبعضی‌را پیغمبر تا شما را راه نمایند ودر هیچ امت آنمقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل بود و گردانید شما را پادشاهان یعنی مملوك فرعونیان بودید حالا مالك نفس خودید ویا منازل شما وسیع است ودرآن آب جاری است چون منازل ملوك وبداد شما را از من وسلوی وسایهٔابر وشکافتن بحر آنچه نداد کسی را ازعالمیان زمان‌شما (۲۰)

ای گروه من در آئید بزمین پاك کرده شده که ولایت شام است یا طور وحوالی آن یا فلسطین و بعضی اردن و اصح آنستکه اریحا وایلیا که حالا زمین بیت‌المقدس است ، آن زمین که خدا نوشته‌است درلوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بسخن نقبای خود ومیگفتند اگر ما را امر کرده باشد بمصر باز میگردیم موسی علیه‌الصلوة والسلام گفت وباز مگردید بهمان راه که آمده اید پس اگر چنین کنید وباز گردید زیان زدکان باشید در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت ازلقای رب العباد (۲۱) ایشان گفتند ای موسی در ارض مقدسه گروهی اند متقلب و با قوت وشوکت که مقاومت ما بایشان میسر نیست وما درنمیائیم بدان‌زمین جهت جنك تا وقتیکه بیرون آیند ایشان ازآنجا پس اگر بیرون آیند ایشان از آنجا بی جنك وولایت را تسلیم ماکنند پس ما در آیندکانیم

در آن (۲۲) گفتند دو مرد از آنانکه ترسیدند از خدا انعام کرد خدای بر ایشان ایمان وثبات برعهد وپیمان وایشان یوشع وکالب بودند کهٔ بنی اسرائیل راگفتند درآئید بر جباران ازباب ایشان ناگهان و ایشان را درراه گذر تنك گیرید وبصحرا رها مکنید پس چون درآئید از آن دربدین وجه که گفته شد پس بدرستیکه شما غالب آئید زیرا که ایشان جسمی چندرا بی دل وتن آوارنند بی حاصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه الصلوة والسلام وبر خدای توکل کنید در این حرب اگر هستید باور دارندکان مر وعدهٔ حق را (۲۳) گفتند ای موسی بدرستیکه ما هرگز در نمیائیم بدین ولایت مادام که ایشان در این مواضع اند وتو دوکس را تصدیق میکنی وسخن ده کس را باور نمیداری پس برو تو وپروردکار تو پس جنك کنید بدرستیکه ما اینجا نشسته ایم (دراین سخن خوارداشت گروندگان بخدا ورسول او و گفته اند مراد از رب هارون بوده ورب بمعنی سید است پس هارون راکه از او بزرگتربود سید گفتندوکلمهٔ قائلا مؤید این قول است)(۲٤)

گفت موسی ای پروردکارمن من مالك نیستم مگر نفس خود را وبرادر خود را پس خدائی افکن میان ما ومیان این گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان (۲۵) گفت خدای پس بدرستیکه ارض مقدسه حرام کرده شد برایشان یعنی نه در آیند درآن ونه مالك شوندبرآن بسبب نافرمانی چهل سال ، سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ است از شهر مصر پس قوم موسی علیه السلام چهل سال در این مقدار زمین سرگردان بودند هرصباح عزیمت سفر کردندی وتا شام راه رفتندی وشب همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودندی وقولی آنستکه بعد از چهل سال موسی علیه السلام با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد ومدتی آنجا بود واصح آنستکه موسی وهارون در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند واولادایشان جوانان و بتوانائی رسیدند و خدا یوشع را پیغامبری داد و ایشان بدو بیعت کردند و یوشع علیه السلام برفت و ولایت ایلیا و اریحا را بگرفت و بنیاد جباران برانداخت و در اخبار

آمده که چون موسی علیه السلام برقوم خود دعا گفت وحکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی علیه السلام از آن پشیمان شد حق سبحانه وتعالی با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی ایشان پس تو اندوهناك مباش برگروه فاسقان و درتبیان گفته که خطاب با پیغمبراست صلی الله علیه و سلم میفرماید که قوم موسی مدتی سرگشته بودند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق ونافرمانی سزاوار نفرین موسی علیه السلام شدند (۲٦)

و بخوان بر اهل کتاب خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند **قابیل** و **هابیل** خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر اجمال آنستکه **حوا** بهر بطنی پسری ودختری میاورد چون بزرگ میشدند آدم جاریه یك بطن را بغلام دیگر میداد آنکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت در غایت حسن بود و توام هابیل را **لیوذا** میگفتند و او چندان جمالی نداشت چون برسیدند آدم علیه السلام لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل ؛ قابیل از این حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل است وبا من در رحم بوده او بمن اولی است آدم علیه الصلوة والسلام فرمود که حکم خدا بر این جمله صدور یافته مرا در این چه اختیار است قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را دوستر از من داری لاجرم آنچه خوبتر است بدو میدهی آدم فرمود که اگر سخن من باور نمیکنی هریك از شما قربانی کنید به آنچه میتوانید قربانی هر که قبول افتد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازاین خبر داد: چون قربانی کردند یعنی تقرب جستند هریك ازایشان تقرب جستنی بقربانی خود ، هابیل گوسفند دار بود برهٔ فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانی من قبول نگردد ترك اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود پشتهٔ گندم ضعیف وکم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت اگر این قربانی مقبول شود و اگر نه من دست از خواهر خود باز ندارم ، پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتشی سفید و بی دود ازآسمان فرود آمد وگوسفندرا بخورد ، ومقبول نشد از دیگری که قابیل بود و آتش از قربانی او درگذشت وبخوردن آن ملتفت نشد ، قابیل را آتش خشم باشتعال درآمده دود حسد دیدهٔ بصیرت او را تیره کرد گفت مر قابیل را بخدای که ترا بکشم برای آنکه قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود ؛ گفت

هابیل جز این نیست که قبول میکند خدای از پرهیزکاران که درقربانی نیت خودرا خالص ساخته اند (۲۷)

اگر بگشائی و دراز کنی بسوی من دست خود را تا مرا بکشی من باری نیستم دراز کننده دست خود را بسوی تو تا ترا بکشم ، بدرستیکه من میترسم از خدا که پروردگار عالمیان است با آنکه هابیل از قابیل قویتر و با شوکت تر بود اما تسلیم شد مرقتل را از ترس خدا پس گفت (۲۸) من میخواهم آنکه باز گردی تو بعقوبت گناه در قتل من و بپاداش گناه تو که آن سبب رد قربانی بوده و این ارادهٔ هابیل موافق حکم خدا بود ، پس باشی تو بسبب این گناه از ملازمان دوزخ و اینست پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند (۲۹)

پس آسان کرد بر قابیل وباری داد مر اورا درکشتن برادر او و ندانست او را چون بکشد پس ابلیس بشکل بشری براو متمثل شده مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگ نهاد و سنگ دیگر بروی زد تا کوفته شد و بمرد ؛ قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده پس بکشت او را بانکه سنگی بر سر وی زد و مغزش پریشان شد و بمرد ؛ پس گشت از زیان زدگان در دنیا بانکه بقیه عمر مردود و مطرود بود و در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ تنها اورا خواهد بود چنانچه **امام ثعلبی** در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد اورا در جامهٔ پیچیده چهل روز دربشت گرفت و بهر طرف میگشت و **ابن عباس** فرموده که یکسال کشید تا گوشت بوی گرفت و سباع وطیور بر قابیل غلبه کردند که هروقت بیفکند بخورند و بسیار تنگ آمد (۳۰)

پس برانگیخت خدای زاغ را ، میکاوید زمین را بمنقار وهردو پای خود تا حفره پیدا کرد و این عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را که چگونه بپوشد جثهٔ برادر خود را

آورده اند که زاغ حفره کرد در خاك وزاغی مردهٔ را بیاورد و درآن حفره بنهاد و خاك بر آن میپاشید تا بپوشیده گشت ، گفت

قابیل که وای بر من ، آیا عاجز شدم از آنکه باشم مانند این زاغ در این عمل ؟ پس بپوشم تن برادر خود را ، آنگه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاك کرد پس گشت از جمله پشیمان شدگان بر آنکه یکسال او را میکشید و گویند ندامت او بر آن بود که مادر وپدر از او تبراکردند و تمام جسد او سیاه شد وندائی شنید که **کن خائفا ابداً** (۱)

بعد از آن قابیل هرکرا میدید میترسید که ناگاه اورا بکشد و آخر بدست پسری نابینا ازان خودکشته شد (۳۱)

بسبب این قتل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل آنکه هرکسی بکشد کسی را بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر او قصاص لازم شده باشد و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان ، پس همچنان باشد که همهٔ مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هتك حرمت دماء کرده ومردم را دلیرساخته بانکه قتل واحد وجمع یکی هست در استجلاب غضب الهی ، و هرکه سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالك پس همچنان باشد که سبب زندگی همهٔ مردمان شده مقصود از این کلام ترهیب است از تعرض بقتل و ترغیب در حمایت نفوس و هرآینه که آمدند بسوی بنی - اسرائیل فرستادگان ما بمعجزهای روشن وآیتهای واضح ، پس بدرستی بسیاری از ایشان بعد از ارسال رسل و انزال آیات در زمین هرآینه اسراف کنندکان بودند یعنی متجاوزان از حد اعتدال با مردمان در قتل یا درگذشتگان از حدود اوامر و نواهی (۳۲)

آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی ازقبیله عرب بخدمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمدند وبشرف اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت ماب صلی‌الله علیه وسلم اختیار کردند هوای مدینه بامزاج ایشان چندان موافقت نداشت بیمار شدند وصورت حال ایشان بعرض حضرت علیه الصلوة والسلام رسانیدند ، حضرت ایشانرا بمیان شتران شیر دار که نزدیك **جبل‌العیر** بوده فرستاد روزی

(۱) باش ترسان همیشه

چند در آن موضع بسر برده شیر و بول شتر میاشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده بـانزده شتر خاصهٔ آن حضرت را رانده روی بقبیلهٔ خود نهادند ، یسارکه مولای رسول خدا علیه الصلوة والسلام بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بر ایشان رسیده مقاتله کردند و باخر یسار را گرفته دست و پای وی بریده خار در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت علیه الصلاة والسلام از این حال وقوف یافته کرزبن جابر را با بیست هزارسوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته دست بر گردن بسته نزد آنحضرت آورد حق‌سبحانه آیت فرستاد :

جز این نیست که هست جزاء آنانکه حرب کنند با دوستان خدا و رسول او و بشتابند در زمین از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارت است آنکه بکشند ایشانرا اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده یا بکشند و بردار کشند اگر کشته باشند و مال برده یا ببرند دستها و پایهای ایشانرا برخلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته بـاشند و کسی را نکشند یا برانند ایشانرا از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار نتواند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند واامام اعظم رحمةالله علیه نفی‌را بر حبس فرودآورده تا ضرر او درشهری دیگر بمسلمانـان نرسد بس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود تا دست وپای ایشانرا قطع کردند ومیل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشانرا مصلوب ساختند ، این حدود که مذکور شد مر ایشانرا خواری و رسوائی است در دنیا و مر ایشانراست در آخـرت عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان (۳۲)

مگر آنانکه توبه کنند از آنچه حق‌الله‌است بیش‌از آنکه شما قادر شوید بر ایشان پس اگر محارب مشرك است و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر او و خواه بعد از آن همه حدود که مذکـور شد از او ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد واگر از مسلمانان است که قبل از قدرت بر او توبه کرد

مالك بن انس رضی‌الله عنه میگوید که حدود از وی میافتد

واورا بچیزی نتوان گرفت مگرمال کسی که بعینه نزد اویابند بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبهٔ دم نتواندکرد و قول امام شافعی رحمةالله علیه آنستکه قبل از قدرت بتوبهٔ او حدود الله از او ساقط شود نه حقوق ناس ، پس بدانید آنکه خدای آمرزنده گناهان است بتوبه ، مهربان است بر تائبان (۳٤)

ای گروه مؤمنان بترسید از خدای و بطلبید بر او وسیله را را یعنی آنچه توسل بدو تـوان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمهٔ جامع در این باب آنستکه وسیلهٔ کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظه اوامر ونواهی است

و در لطایف قشریه میگوید : « وسیلهٔ تجرید اعمال است از ریـا و تفرید احـوال است از عجب و تخلیص انفاس است از طلب حظوظ »

درکشف‌الاسرار آورده که : وسیلت عابدان بفضایل است و ازآن عالمان بدلایل و ازآن عارفان بترك وسائل ، عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه راه نظر کند ؛ عابد فکر در این آیت کندکه **الذین یذکرون‌الله قیاماً و قعوداً** (۱) عـالم نظر در این آیه دارد **اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض** (۲) ، عارف از این کلمه درنگذردکه **قل‌الله ثم‌ذرهم**(۳)

پیر طریقت شیخ‌الاسلام خواجه **عبدالله انصاری** قدس‌الله سره العزیزفرموده : الهی وسیلهٔ بتوهم توئی اگرکسی‌ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم

نظم

این طلب مابی‌طلب تو داده ای	گنج احسان برهمه بگشاده ای
این طلب درماهم ازایجاد تست	رستن از بیداد یارب داد تست
این قدر ارشاد تو بخشیده ای	تابدین بس عیب ما پوشیده ای
قطرهٔ دانش که بخشیدی زپیش	متصل گردان بدریا های خویش

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۹۱ (۲) سوره اعراف آیه۱۸۵
(۳) سوره انعام آیه ۹۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

و جهاد کنید در راه او با اعداء ظاهر و باطن ، شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال (۳۵)

و در **بحرالحقایق** آورده که در این آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته کـه بی آنها رستکاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابت نور است در بدو خلقت وبنده را از حجب ظلمات شرك خلاصی میدهد ؛ دوم تقوی که منبع اعمال شریعت و منشاء اخـلاق مرضیت است وسالك بدان از ظلمت معصیت نجات میابد ؛ سوم ابتغاء وسیلتی و آن فناء ناسوت است در بقاء لاهوت و عارف بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی برون می‌آید ؛ چهارم جهاد وآن اضمحلال انانیت و اثبات هویت و موحـد در این مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود میرسد

نظم

چون جلوه کند نورشهود ازتتق‌غیب ازظلمت هستی تو آثار نماند
ازچهرهٔ وحدت بفکن بردهٔ کثرت تا درنظرت اندك‌وبسیار نماند

بدرستیکه آنانکه کافر شدند بپرستش احشام و ملائکه وعجل و غیر آن ، اگر باشد مر ایشانرا همهٔ آنچه درزمین است ازصنوف اموال و امتعه و مانند آنهمه با آن همه یعنی اگر دوباره آنچه در زمین است از نقد وجنس از آن کافر باشد تا آنرا فدای نفس خود کند از عذاب روز رستخیز قبول کرده نشود از ایشان و همـان عقوبت‌لازم ایشان باشد ، ومرایشانراست درآن‌روزعذابی دردناك (۳۶)

میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند آنکه بیرون‌آیند ازآتش دوزخ و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش وایشانراست عذابی دایم‌که زوال و انقطاع نیابد (۳۷)

ومرد دزد و زن دزدرا پس ببرید دستهای راست ایشانرا (۱) چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار است نزدیك امام شافعی و ده

(۱) « السارق والسارقه فاقطعوا ایدیهما » این آیه مجمل است چه اولا احتمال عموم دارد وثانیاً چه دستی‌را باید قطع کرد راست یا چپ وثالثاً مراد ازید ازکجا تاکجاست ؟

گفته شد احتمال عموم هر سارق و سارقه را دارد اما بیان

درم نزدیك امام اعظم و سه درم نزد امـام مالك و زیاده چندانچه باشد از حرز یعنی جائی‌که در آن نگاه داشته باشد چون خانه و صندوق یا از کسی‌که نگاه میدارد مثلا در راه یا در مسجد وپنهان بردارند ، خدای پاداش میدهد ایشانرا پاداش دادنی بانچه کـرده اند و آن ترك حرمت است در مال مومن وعقوبت میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا پند او شنود و باز دارد او را از رجوع بمثل‌آن عمل ، و خدای غالب است درحکم خود ، دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند (۳۸)

پس هرکه توبه کند بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی و بصلاح آرد کار خود را به آنکه تراضی خصم کند وعزم و جازم باشد برآنکه باز بدزدی عود ننماید

پس بدرستیکه خدا توبهٔ او قبول‌کند اما قطع ید ساقط نشود برآن تائب (۱) بدرستیکه خدای آمرزکاراست گناهان او را ، مهربان است بر او که درمحشر اورا رسوا نکند (۳۹)

آیا ندانستی (خطاب بحضرت‌است ومراد امت‌اند یعنی دانستند) آنکه خدای مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمینها ، عـذاب میکند هرکرا میخواهدچنانچه سارق‌را بقطع ید ومی‌آمرزد هرکرا میخواهد

نبوی و امامی گاهی از این حکم خارج میکنند وقتیکه دزد مـال فرزند خود یا مولی مال بندهٔ خود یا غانم که مال غنیمت را بردارد یا شریك که مال مشترك را بردارد وگمان کند که مال حق اوست و همچنین است هر دزدی شبههٔ محتمله که درآن نیز قطع ید جایز نیست و درقطع اختلاف‌است خوارج ازدوش قطع مینمایدونزد امامیه چهار انگشت است مگر مهین در بار نخستین و در صورت تکرار شرایط دیگری داردکه درکتب فقه مندرج است

(۱) اگر دزد توبه‌کرد آیا حد ساقط میشود ؟

امام اعظم رحمةالله علیه حد را ساقط نمیداند اگر چه توبه هم بکند ولی امام شافعی رضی‌الله عنه و فقهای فرقهٔ امامیه رضوان‌الله علیهم اجمعین قبل از ثبوت قائلند بسقوط حد بتوبه و بعد از ثبوت‌آن قائل بتفصیل شده اند

یعنی سارق را بعد از توبه ، و خدای بر همه چیز ها از مغفرت و تعذیب تواناست (۴۰)

ای فرستاده (خطاب بانحضرت علیه الصلوة والسلام است که آن حضرت را بلقب یادکرده وانبیای دیگر را بنام مخاطب ساخته چنانچه **یا آدم انبئهم** (۱) ، **یا نوح اهبط** (۲) ، **یا ابراهیم اعرض**(۳) **یا موسی انی اصطفیتك** (٤) ، **یا عیسی‌بن مریم انت قلت** (٥) ، چون نوبت خطاب بحضرت رسالت پناه محمد صلی‌الله علیه و سلم و اکمل‌التحیات رسید اورا بصفتهای کمال خطاب کرده چنانچه **یا ایها النبی** ، **یا ایها الرسول**) ترا اندوهناك نگرداند از آنکسانی که از روی عناد میشتابند و خود را می افکنند در کفر از آنانکه گفتند ایمان آوردیم ما وآن گفتن هست بزبان های ایشان و ایمان نیاورده است دلهای ایشان (مراد منافقانند و کردار های ایشان آن بود که با کافران دوستی کردند) و بعضی از آن کسانی که دین یهودیه دارند شنوندکان قول تو برای دروغ گویند بر تو ، جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد چنین شنیدیم و نشنوده بودند و اینها یهود مدینه بودند ، شنوندگان برای گروهی دیگر که بیامده اند بمجلس تو (مراد یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر فرستادند)

نزول آیت را سبب آن‌بود که زنی ومردی ازاشراف اهل خیبر را بزنا بگرفتند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم تورات رجم بود ، یهود ملاحظهٔ بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که به یثرب نزول کرده رجم نیست و **بنی‌قریظه** همسایه و حلیف اویند کسی بدیشان فرستید تا حد زانی محصن از او بپرسند اگر گوید تازیانه زنند قول او را قبول کنید و اگر برجم امر فرماید سخن او را مشنوید ، پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند وصورت حال با یهود مدینه درمیان آوردند واشراف یهود چون **کعب** وکنانه

(۱) سوره بقره آیه ۳۳ (۲) سوره هودآیه ۴۸ (۳) سوره هود آیه ۷٦ (۴) سوره اعراف‌آیه ۱٤٤ (۵) سوره مائده آیه ۱۱٦

و مالك بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آمده ازحد زانیین‌محصنین پرسیدند حضرت فرمودند که‌بحکم من‌رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد وحضرت فرمود رجم میباید کردایشان اباکردند وگفتند خدای در تورات فرموده که ایشان را چهل تازیانه طلا کرده بقیر زنند تا پشت ایشان سیاه گردد و روی سیاه گردد وبازگونه برد رازگوش نشانده گرد منازل گردانند ، جبرئیل علیه‌السلام آنحضرت را خبر داد که دروغ می گویند و ابن صوریاکه اعلم ایشان است میداند که حکم تورات رجم است نه جلد ، حضرت فرمودکه در میان مردم شما در فدك جوانی هست ساده روی و سفید پوست یك چشم‌که اورا **ابن صوریا** گویند گفتند آری دانا تر همه اهل زمین است بتورات ، حضرت فرمود که میان ما و شما در حکم تورات او حکم باشدگفتند آری بحکم او راضی میباشیم حضرت بحضور او حکم فرمود و بعد از چند روز اوراحاضر کردند حضرت فرمود **انت ابن صوریا** گفت **نعم** ؛ حضرت صلی الله علیه و سلم گفت میان من‌واینها تو حکم باش که دانا تر یهودی ابن صوریا قبول کرد و حضرت سوگندداد اورا بدان خدای که تورات را بر موسی علیه السلام نازل گردانید و دریا برای شما بشکافت وشما رااز آل فرعون نجات داد ومن وسلوی برای شمافرستاد که در کتاب شما حدزانی محصن رجم است یانی ؟ ابن صوریا گفت اگر نه ترس آن دارم که تورات مرا بسوزد اگر دروغ گویم یاتغییردهم والااعتراف نکردمی تو بگوی که خدای توچه گفته حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت خدای من چنان حکم کرده که چون چهارگواه برزانی محصن ومحصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ؛ ابن صوریاگفت بخدای موسی که در تورات نیز حکم همین فرمود اما علمای ما ملاحظهٔ جانب اشراف بنی اسرائیل نموده برجلد وتحمیم(۱) قرار داده‌اند پس حضرت فرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیك در مسجد و حق سبحانه از حال ایشان خبر داد : تغییر می دهند کلمه ها را یعنی آیه رجم را بعد از آنکه خدای وضع کرده

(۱) تحمیم عبارت ازآن بوده که‌زانی را بر دراز گوش سوارمیکردند و اورا دور منازل میگردانیدند تا رسوا شود

آنرا در موضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم می نویسند ،میگویند بهود خیبر اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلی الله علیه و سلو بجلد حکم کند پس فراگیرید آنرا وقبول کنید و اگراین حکم بشما ندهند و بر جم فرمایند پس حذر کنید از قبول آن ، و هر کرا خواهد خدا ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را پس بدست نتوانی آورد و مالك نتوانی شد برای او از خدای چیزی را دردفع آن فتنه آن گروه آنند که در ازل نخواست خدای آنکه پاك سازد از لوث کفر و انکار حق دلهای ایشانرا ، مرایشان راست در دنیا رسوائی بانکه جزیه دهند و از مؤمنان ترسند ومرایشانراست درآن سرای عذابی بزرك که خلود است در دوزخ (٤١) ایشان شنوندگان سخنانند برای دروغ بستن ، خورندگان حرامند یعنی رشوت درحکم و تحریف کلام ، پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو پس حکم کن میان ایشان یا روی بگردان از ایشان (حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را در این آیت میان حکم و اعراض) واگر روی بگردانی ازایشان هراستی و عدل ، بدرستیکه خدای دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم (٤٢)

و چگونه حکم میسازند ترا و حال آنکه تورات نزد ایشان است ، در آن حکم خدای هست برجم ، پس ایشان بر میگردند و اعراض میکنند از پس آنکه تو حکم کردهٔ موافق کتاب ایشان و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا [٤٣] بدرستیکه فروفرستادیم تورات را دراوراه نمودنی بحق وروشن که ظلمات شبهات را دفع کندحکم کرده‌اند بتورات پیغمبران بنی اسرائیل آنانکه انقیاد کردند حکم خدایرا برای آنها که متدین‌اند بدین یهودیت وحکم کرده اند علمای ربانی وزاهدان ایشان برای ایشان بسبب آنچه مامور شده بودند بدان از محافظت تورات یعنی نگاهداشت آن از تحریف وتضییع و بودند بر آن کتاب گواهان که بیان آن کنند براستی چون ابن صوریا، پس مترسید از مردمان دراجرای احکام حق واز من بترسید ودرحکم مداهنه مکنید ومخرید بمایعنی بدل مکنید باحکام من بهای اندك را که رشوت مال بی اعتبار و جاه نا پایدار است و آنها که حکم نکنند بانچه خدای فرو فرستاد

یعنی بهود پس آن گروه ایشان کافرانند [٤٤] ونوشتیم بربنی اسرائیل درتورات آنکه بکشند یك تن را بقصاص یك تن و بنی نضیر بخلاف حکم خدای عوض یك تن دوتن را میکشتند از بنی قریظه و دیگر حکم کردیم چشمی بچشمی در بردن روشنائی نه درکندن ، و بینی به بینی ، وگوش بگوش ، و دندان بدندان وجراحتهارا باشدذات قصاص یعنی قصاص کنید در اوان چیز راکه حفظ مساوات ممکن باشد چون خراشیش پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید ، پس آن تصدق کفاره باشد مر گناه متصدق را یا کفاره معفوعنه باشد بسقوط قصاص از او واجر عفو کننده برخدای باشد و آنها که حکم نکردند بانچه خدای منزل گردانیده و آن جهودانند که در عوض یکتن دو تن میکشند ، پس آن گروه ایشان ظالمانند که وضع حق میکنند درغیر موضع آن[۴۵] و در آوردیم ما بر پی پیغمبران عیسی بن مریم را در حالتیکه باور دارنده بود مر آن چیز راکه پیش از او فرستاده بودیم از کتاب تورات ودادیم اورا انجیل ، در او راه نمودنی است بتوحید وروشنی بطریق حق وگردانیدیم اورا راه نمای پند دهنده مر پرهیز کاران را [٤٦] و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای وی بانچه خدای فرو فرستاده است در او (مراد حکم است در وقتی که منسوخ نشده بود] و آنکه حکم نکرد بانچه خدای نازل گردانید چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند ، پس آن گروه بیرون رفتگان انداز حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند [٤٧] و فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را بدرستی و در حالتیکه او مطابق است مر آنرا که پیش از او بوده از جنس کتب منزله و نگاهبان است بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر میدهند از ازوی راست میشود یا گواه است مر آن کتب را بصحت ، پس حکم کن میان اهل کتاب بانچه خدای فرو فرستاد بر تو از رجم و تسویه در قصاص [و این آیت ناسخ حکم تخییر است که قبل[۱] از این

[۱] از ابن عباس مروی است که این آیه دلالت دارد بر آنکه اگر اهل کتاب ترافع کنند بحکام اسلام واجب است که حکام اسلام حکم نمایند بر طبق قرآن و نزد عدلیه (امامیه) حکم تخییر بر حال خود

گذشت] و از بی مرو آرزوهای ایشان را در حالتیکه مایل باشی از آن چیزی که بتو آمده است از حکم راست ، مر هر گروهی را ساختیم از شما شریعتی و راهی روشن [شریعت آنستکه منصوص علیه باشد درکتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر] واگر خواستی خدای هر آینه میساخت شمارا یك امت متفق بر یك ملت ولیکن میازماید شمارا در آنچه شمارا داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود پس بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شریعت است ، بسوی خدای است بازگشت همهٔ شما ، پس خبر خواهد کرد شما را در وقت خبر دادن بانچه هستید که در او اختلاف میکنید از اموردین و شریعت [۴۸]

و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بانچه خدای فرو فرستاده بتو ، سبب نزول آیت آن بود که بعضی ازاحبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیائید تا برویم نزدیك محمد صلی الله علیه و سلم شاید که اورا ازراه ببریم وبشعبده و نیرنك فریب دهیم ، پس بیامدند و گفتند که ای محمد دانستهٔ که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم وچون ما متابعت تو کنیم اراذل واقاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اکنون میان ماوقوم ما در دماء و اموال خصومتهاست و ترا حکم میسازیم اگر قضا چنان کنی که رضای ماست دین ترا مسلم داریم حق سبحانه و تعالی رسول خود را خبر داد و از قبول ملتبس ایشان تحذیر فرموده و گفت حکم کن بفرستادهٔ خدای و پیروی آرزو های ایشان مکن و حذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند از بعضی آنچه خدای بسوی توفرستاده است ،پس اگر بر گردند و اعراض کنند از حکم منزل ، پس بدانکه اعراض ایشان از آن جهت است که میخواهد خدای آنکه برساند بدیشان عقوبتهاء ببرخی از گناهان ایشان در دردنیا وبباقی درعقبی ،بدرستیکه

است اگر حکمی در هر دو شریعت باشد حاکم اسلام مخیر است که حکم کند یا نکند ولی اگر شرع اسلام عملی را جرم دانست و آن عمل نزد اهل کتاب جرم نبود حاکم اسلام باید مطابق شرع اسلام حکم کند ـ آیه قبل آیه ۴۲ میباشد .

بسیاری از یهود فاسقانند بعد از نزول این آیت جهودان گفتند **لانرضی بحکمك** آیه آمد که [۴۹] :

آیا حکم جاهلیت را میطلبند در حد زنا وقصاص چون بحکم تورات و قرآن راضی نمیشوند ، وکیست نیکو تر از خدای از جهت حکم برای قومی که تدبیر میکنند از روی یقین و میدانند که احسن احکام حکم او است

آورده اند که **عبادة بن صامت** رضی الله عنه با **ابن ابی** در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مخاصمه کردند ، عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که درنوائب بعدد و مدد ایشان مستظهر توانم بود امروز بدوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا ورسول بس است ؛ **عبدالله بن ابی** گفت که من از دوایر روزگار و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که خلفای من اند گریز ندارم آیه آمد که (۵۰) :

ای زمرهٔ گرویدگان ، فرا مگیرید یهودان وترسایان را بدوستی ؛ برخی از ایشان دوستانند مر برخی را بجهت موافقت ایشان میل کنند، پس بدرستیکه او نیز از جمله ایشان باشد (این سخن غایت تهدیداست در موالات یهود و نصاری) ، بدرستیکه خدای راه نمی نماید گروه ستمکاران راکه بدوستی دشمنان برنفس خود ظلم میکنند (۵۱) پس تو می بینی آنانرا که در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او ، میشتابند در دوستی و یاری جهودان : میگویند میترسیم از آنکه برسد ما را از گردش روزگار چیزی یعنی روزگار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب وکفار غالب گردند ، حق سبحانه این اندیشه ایشانرا باطل کرد و فرمود : پس شاید که خدای بیارد فتح را ازبرای رسول ویاران او (مراد فتح مکه است یاتسخیر منازل ومواضع یهود چون خیبر و تیما و فدك) یا بفرستد فرمانی از نزدیك خود بقتل یهود و اجلای ایشان ، پس کردند منافقان بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود یا شك در کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم پشیمان شدگان (۵۲)

وگویند مؤمنان یکدیگررا ، آیا این گروهند آنانکه سوگند می

خورند بخدای ، غلیظ ترین سوگندان خود ، بدرستیکه ایشان باشما اند و امروز برده ایشان دریده شده و معلوم گشت که دروغ میگفتند ، باطل شد همه عملهای ایشان ، پس گشتند زیان زدگان بافتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت (۵۳)

ای گروه مؤمنان ، هرکه برگردد از شما یعنی مرتد شود از دین خود

این آیه اخبار میکند از صورتی که درغیب بوده قبل ازوقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبدالقیس از بحرین و بعضی ازدادن زکوة باز ایستادند و جمعی بر مسیلمهٔ کذاب و طلیحهٔ اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بر ثبوت ایشان‌اعتراف نمودند و خدایتعالی خبر داد که اگر کسی مرتدگردد دین حق بی‌یار و مدد کار نخواهد ماند ، پس زود باشد که بیارد خدای قومی‌راآنکه او دوست میدارد ایشان‌را و ایشان دوست میدارند اورا ؟ متواضع و متذلل و مهربان اند بر مؤمنان سخت دل و متقلب و بیرحم باشند برکافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت بعد از نزول این آیه روی بموسی اشعری کرد و گفت **هم‌قوم هذا** یا اشارت بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد از نخعی وپنج هزار ازنخیله وکنده و سه هزار از سایرقبایل**ودر تیسیر** آورده که ابن عباس و حسن بصری بر آنند که این قوم ابی بکر صدیق رضی‌الله عنه است و اصحاب او از مهاجر وانصارکه بااهل ردت جنك کردند. صفت آنقوم میکند و میگوید جهادکنند در راه خدای و نترسند از ملامت هیچ ملامت کنندهٔ این صفتهاکه مذکور شد افزونی کرم او است ، عطا میدهد بهرکه میخواهد ، و خدا بسیار فضل‌است برخلق خود ، دانا بکسی که استحقاق آن دارد .

علما را درباب **یحبهم ویحبونه** سخن بسیاراست ، اهل‌شریعت میگویند محبت خدای بابنده ارادت توفیق و هدایت است در دنیا و اعطای حسن ثواب وکرامت بی حساب در آخرت و محبت بنده با خدای ارادت طاعت او است و اجتناب از معصیت او و نزد اهل

طریقت محبت حق با بنده آنسکه اورا بحضرت قرب نزدیك گرداند و محبت بنده باحق آنکه دل را برای او از غیر او خالص گرداند و او ار باب حقیقت برآنندکه محبت حق قدیم است ومحبت‌بنده حادث

بیت

چون تجلی‌کرد اوصاف قدیم پس بسوزدوصف محدث‌راکلیم

هرگاه‌که صدمات سطوات محبت ذو الجلال از سرادق احتشام بحبرم وجود فانی محب را دربوته اضمحلال اندازد دیگر باره هبوب نفحات از چمن عنایت بحبونه رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد **فان محبت العبد لله افناء الناسوتیه فی بقاءالاهوتیه ومحبت الله العبد ابقاء الاهوتیه فی فناء الناسوتیه**

در منازل‌السائرین آورده‌که محبت در بدایت تلذذ است بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه در نهایت دوستی ذات از برای ذات درحضرت احدیت بفناء حدوث رسم در عین ازلیه از سمنون محبت پرسیدند که محبت چیست‌گفت از محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق ؟گفتند از محبت حق بابنده فرمود در این ساعت با حضرت خضرعلیه‌الصلواة والسلام بودم ونکتهٔ از محبت حق با بنده میگفتم ملائکهٔ مکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از **سمنون** منقول است‌که در محبت سخن میگفت و مرغ روحش‌که طایرآشیانه **منه بداوالیه یعود** بود در هوای هویت طیران می نمود و مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین می‌زد تا از منقارش خون روان شد و آن مرغ در خاك و خون غلطان میبود تا از التهاب آتش محبت‌که افروختهٔ **نارالله الموقدة**بود بر وبالش‌بسوخت وجان بداد

نظم

بسکه‌مرغ سحری‌درغم گلزاربسوخت جگرلاله برآن‌دلشدهٔ‌زاربسوخت

حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس‌الله‌سره در فتوحات مکی آورده‌که حق سبحانه آنمرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا جذبهٔ محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و بجهت‌موعظهٔ حاضران‌و تنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد

صاحب لوامع انارالله قلوبه بلمعاته و ارادته فرموده‌که محبت

میل جمیل حقیقی است بجمال خودش جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود بجمع و آن شهود جمال ذات است در مرآت ذات بی واسطهٔ کائنات

رباعی

معشوق که کس سرجمالش نشناخت درملك ازل لوای خوبی افراخت
بی طاوس شهپر بدوبی مهرهٔ مهر هم باخود خود نرد محبت میباخت

و یا از جمع به تفصیل چنانکه آن ذات یگانه درمظاهر بی حدود وکرانه مشاهده لمعات جمال خود میکند و مطالعهٔ صفات کمال خود مینماید

رباعی

جانان که دم ازعشق زند باهمه کس کس رانرسد بدامنش دست هوس
مرآت شهود اوست درذات وجود باصورت خودعشق همیبازد وبس[۱]

یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثاری مشاهده می کنند و ایشان جمال مقیدذائل رامقصود کلی دانندوبلذت وصال خرسند وبمحنت فراق دردمند گردند

نظم

ای حسن تو کرده جلوه‌هادرپرده صد عاشق ومعشوق پدیدآورده
بر بوی تولیلی دل‌مجنون برده وز شوق‌تووامق غم‌عذرا خورده

ویا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانهٔ افعال و آثار بیرون برده‌اند وخرق‌حجب واستارشهود وصفات که مبادی افعال و آثارند کرده متعلق همم وقبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست

نظم

بیرون زحدود کائنات است دلم برتر ز احاطهٔ جهان است دلم

---

[۱] عشق‌زند چه‌چهه‌دربوستان عشق نهد بر سر گل آشیان
چلچله باعشق نهد لانه را مورچه با عشق کشد دانه را
گل ندهد زینت باغ بهشت عشق دهد زینت دیر وکنشت
[جلالی]

فارغ ز تفاصیل صفات است دلم مرآت تجلیات ذات است دلم[۱]

و ازاین کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که **یحبهم** از مرتبه‌میل‌است ازجمع بتفصیل **ویحبونه** از مقام میل از تفصیل بجمع‌و حضرت قطب‌العارفین ناصر الحق‌والدین عبیدالله در رسالهٔ که برنام‌والد بزرگوارخودنوشته فرموده‌اندکه چون نیك درنگری حضرت حق جل وعلا در هرمرتبهٔ از مراتب جز خودرا دوست نداشته است

بیت

یحبهم ویحبونه چه اقرار است بزیر پرده‌نگرخویش راخریداراست

زیراکه دوست داشتن صاحب جمال آئینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهدهٔ جمال خود است دروی پس درحقیقت خودرادوست داشته است و صاحب فطنت کامله از رتبهٔ محبت و محبوبیت که‌دراین آیت انسانرا ثابت است بحقیقت قرب فرایضی‌و نوافلی بی‌تواند بردبتامل وافی والله الموفق الکافی [۲]

---

[۱] عاشقی‌را شیوهٔ خود ساختم من سالها است
من همه یکپاره عشق و عشق خود یکپاره من
[جلالی]

[۲] مفسرین فرقهٔ امامیه باسناد خویش آورده اندکه این آیت [آیه ۵۴] در شان علی علیه السلام نازل شده است
ثعلبی که از بزرگان اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیه در شان علی بن ابیطالب نزول یافت
امام فخر در تفسیر خود معتقد است که این آیه درشان ابوبکر رضی‌الله عنه نزول یافته‌میفرماید که اولا جهادابوبکر مقدم است ازحیث زمان برجهادعلی ودرثانی جهادعلی درهنگام قوت وقدرت اسلام بوده‌وجهاد ابوبکر دروقت اضمحلال وضعف دولت اسلامی بوده‌است وبنابراین جهادابوبکرافضل‌است و نیز امام فخر خبری‌را که‌ازپیغمبر درروز فتح‌خیبر رسیده که : «فردا رایت‌را بکسی دهم که او خدا ورسول رادوست‌دارد و خدا و رسول نیزاورا دوست دارند» این خبر را میگوید از باب آحاد رسیده است (در حجیت خبر واحد اختلاف است که بحث از آن دراینجامورد ندارد)

آورده اند که **عبدالله بن سلام** با اتباع خود بحضرت نبوت علیه الصلوة والسلام آمد وگفت **یا رسول الله** قریظه که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت ما با مسلمان سوگند خورده اند که با ما در یکجا جمع نشوند و تا ما بر دین اسلام باشیم بیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطه بعد منازل از صحبت و مجالست اصحاب محروم میمانیم حال ماچگونه باشد ؟ آیت آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند [٥٤] جز این نیست که دوست شما بحقیقت خدایست و فرستادهٔ او و آنکسانی که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر علیه‌الصلوة و السلام **ابن سلام** چون این آیت بشنید گفت **رضینا بالله و برسوله و بالمومنین اولیاء** ، پس صفت مؤمنان میکند : آنانکه بر پای میدارند نماز را و میدهند زکوة را وحال آنکه ایشان خشوع وفروتنی میکنند در نماز وزکوة خود وگفته اند این حال مخصوص به **یؤتون** یعنی زکوه میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که باحسان دارند و مسارعتی که در ادای آن مینمایند .

در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیت در شان مرتضی علی رضی الله عنه نازل شده و در **اسباب نزول** آورده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند ؛ دیده مبارك آنحضرت برسائلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد وی خاتمی‌از زر یا نقره بوی نمود وگفت این خاتم بمن داده اند حضرت فرمود که این عطا که کرده‌است؟ درویش اشارت بعلی رضی الله عنه کرد حضرت فرمود که

امام احمد حنبل که موسس مذهب حنبلی است در کتاب «مسند» باسناد خود آورده که «روزی زنی از انصار مرغی بریان برسم هدیت بجناب رسالت پناهی آورد پیغمبر فرمود خدایا آنکس که دوست ترین خلق تواست نزد تو ونزدیك رسول تو اورا بمن برسان تا با من در این طعام شرکت نماید پس علی بردر خانه آواز داد پیغمبر فرمود در بگشائید و علی با پیغمبر در طعام شرکت نمود » این فضیلت علی رامیرساند که یحبهم ویحبونه مصداق آنجناب است

در چه حال بتو داده ؟ سائل گفت که **اعطانی و هو راکع** [١] حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام تکبیر گفت واین آیت برخواند که گذشت [٥٥]

و هرکه دوست دارد خدای را ورسول اورا و آنانراکه ایمان

---

[١] «انما ولیکم الله رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون » بطوریکه حضرت کاشفی بیان فرموده **است** باتفاق اهل سنت و شیعه این آیت درشان علی علیه‌السلام نازل گردیده است یعنی هم از طرق عامه و هم از طریق خاصه وارد است که نزول این آیت در شان علی بن ابی طالب است

صاحب کشاف میفرماید که بلفظ جمع ایراد نموده است گر چه سبب در ایراد شخص واحد است تا ترغیب مردمان باشد در مثل چنین احسان و ایثاری

نزاعی که در این آیه است اینکه خاصه بحکم این آیت اثبات ولایت بلا فصل علی را میکنند چه ولایت در لغت هم بمعنی ناصر و معین و هم بمعنای متصرف در امور مردمان آمده است و نیز کلمه انمارا از برای حصر میگیرند چنانکه در «انماالله‌اله واحد» انماازبرای حصرایرادشده‌است وبدین وجه ولایت بلافصل مخصوص علی خواهد بود

امام فخر درتفسیر کبیر میفرماید آیه «یاایهاالذین آمنوا من یرتدمنکم عن دینه . . . . . »درشان ابوبکر نازل‌شده واگراین آیه دال‌برامامت وولایت بلافصل علی باشد تناقض این دوآیه لازم آید وبالاخره وی میفرماید که آیه ایهاالذین آمنوامن‌یرتدمنکم درشان ابی بکر نازل گردیده است و بنا براین این آیه ولایت بلا فصل علی را اثبات نمیکند

در جواب امام فخر گوئیم آیهٔ را که گفتهٔ درشان ابی بکر است اصولا محل اختلاف است چنانکه باجماع مفسرین خاصه وهم‌از طریق عامه‌رسیده است که‌درشان علی‌نزول‌یافته چنانکه ثعلبی که‌ازبزرگان اهل‌سنت‌است آورده که این آیت در شان علی علیه السلام است و بگفتهٔ اهل سنت وشیعه آیهٔ شریفه « انما ولیکم الله و رسوله ٠٠٠٠» در شان مرتضی علی نازل شده است و همچنانکه در ص ١٥٤ ـ ١٥٥ در آیه مباهله گفته‌شد علی نفس رسول‌الله خوانده شده است واین خود دلیل‌قاطعی

آورده اند یعنی مهاجر و انصار ، پس بدرستیکه لشکر [۱] خدای ایشان غالبانند. در خبر است که **رفاعة بن زید و سوید بن حرث** از یهود که اظهار اسلام میکردند وباخر منافق شدند وبعضی از اصحاب را با ایشان طریق مودتی ومصاحبتی در میان بوده آیت فرستاد [۵۶]

ای گروه گرویدگان، مگیرید آنانرا که گرفته اند دین شمارا استهزاء و بازی یعنی ظاهر می کنند اسلام را و مخفی دارند کفر را از آنانکه کتاب داده اند ایشان را پیش از شما یعنی یهود و فرا مگیرید کافرانرا دوستان و بترسید از خدای بترك مناهی او اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضاء آن میکند که با دشمنان حق دوستی مکنید [۵۷] و چون ندا میزنند و مردمانرا میخوانند بسوی نماز ، مگیرید منادات یا نماز را سخریه و بازی . چون مؤمنان بعد از استماع اذان نماز بر خواستندی یهودان با یکدیگر می گفتندی بطریق استهزاء **قاموا لاقاموا، صلوا لاصلوا** و میخندیدند و در **معالم** آورده که ترسائی بوده در مدینه هر گاه که مؤذن گفتی **اشهد ان محمد رسول الله** او گفتی سوخته باد دروغ گوی ، شبی خادم او آتشی بخانهٔ وی در آورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شرارهٔ از آن بجست و خانه را با آن جماعت که دروی بودند تمام سوخت ؛ این استهزاء ایشان باذان بسبب آنستکه ایشان گروهی اند که تعقل نمیکنند که در این استهزاء چه عقوبت بدیشان خواهد رسید

آورده اند **که یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع** با نفری چند از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم

است بر فضیلت علی علیه السلام

پیمبر شهر علم و اوست بابش بشهر علم باشد آفتابش

[جلالی]

[۱] « فان حزب الله » بعضی گفته اند حزب الله یعنی جند الله [لشکر خدا] و برخی آورده اند که بمعنای دوستان خداست و گروهی بر آنند که مراد پیروان حضرت حق سبحانه است و جمعی گفته اند که حزب الله یاران خدا میباشند

بخدای و بانچه بما فرستاده اند **و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل** الی آخر الایه چون نام عیسی علیه الصلوة والسلام ایشان بشنیدند انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای نمیدانیم دینی بدتر ازدین شما ونه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیه آمد (۵۸) : بگو ای محمد ای اهل کتاب (مراد یهودانند) آیا عیب میگیرید از ما وانکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید مگر آنرا که ایمان آورده ایم بخدای و بانچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن و بانچه فرستاده اند پیش از ما چون تورات و انجیل و سایر کتب ، و دیگر برای آنکه بیشتر از شما فاسقانید (۵۹)

بگو ای محمد آیا خبر میدهم شما را به بدتر از آنچه گفتند که دین شما بدترین ادیان است و اهل این دین کم بهره ترند یعنی شمارا آگاه گردانم وخبردهم ازدین قومی که بدترند(۱) ازجهت جزای که ثابت است ایشان را نزدیك خدای پس بیان میکند که آن بدتر کیست آنکه لعنت کرد خدای اورا و خشم گرفت خدای بروی وآن بودند که خدایتعالی ایشان را از رحمت خود دور ساخت و بمعرض غضب خود در آورده و ساخت از ایشان بوزینکان یعنی مسخ کرد ایشان را بدان صورت چنانچه منکران مائده عیسی را و آنکس که پرستید طاغوت را مراد گوساله است یا کعب بن الاشرف یا آنانرا که در معصیت فرمان برداری او کرده اند ، آن گروه ملعونان بدترند از جهت متصرف خود در روز قیامت یعنی بازگشت ایشان به بد ترین مکانی باشد و گمراه ترند از میان راه راست (۶۰)

و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامهٔ اهل نفاق گویند ایمان آوردیم همچو شما و حال آنکه در میایند بکفر و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر بایشان است در وقت دخول و خروج ، و خدای دانا تر است بانچه هستند که میپوشند از کفر و نفاق و کینهٔ با مسلمانان (۶۱)

---

(۱) از ما وتو یك کدام ناچار بی مهرو وفا است یا تو یامن

(سعدی)

و می بینی بسیاری را از یهود یا منافقان که شتاب میکنند در تحصیل حرام یا درگفتن دروغ ودر ظلم یا تجاوز ازحد ودرخوردن ایشان رشوت یا ربارا، هرآینه بدچیزی است که ایشان میکنند (٦٢)

چرا باز نمیدارند ایشان را علماء ربانی و زاهـدان از گفتن ایشان دروغ را و خوردن ایشان رشوت یا ربا را، هرآینه بدچیزی است آنکه ایشان میسازند و بنهی و منع ایشان نمیپردازند

آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و سلم بمدینه یهودرا مال بسیار بود ودر وسعت عیش و رفاهیت روزکار می گذرانیدند چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود ایشان بانـکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبـان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق‌تعالی خبر میدهد (٦٣)

وگفتند جهودان دست خدای بربسته‌است (این عبارت ازکنایت بخل باشد یعنی چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنك میسازد) بسته بـاد دستهای ایشان از خیر و رانده شده اند از رحمت الهی بـگفتن این سخن واهـی بلـکه یدالله گشاده است یعنی جود او وافر و کرم او وافی است و ید صفتی است مر خدای را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه ما را در ان جز ایمان و تسلیم چاره نیست و درکیفیت آن دخل نمودن روا نباشد

(و در **نیابیع** آورده که این از متشابهات است و متشابه را بظاهر تفسیر نشاید کرد بلکه معنی وی را موافق حکم او ادا باید نمود چنانچه در این محل این‌سخن همه دلالت بر غایت جود میکند چه مناوله در اعطا بر ید واحـد واقع میشود و اینجا کـه عطا را به یدین نسبت میدهد دلیل است بر آنـکه اعطای او اکثر من ان یحصی است)

روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضی‌حکمت و هر آینه زیـاده میگرداند بسیاری را از یهود و ترسا آنچه فرود می‌آید بتو از پروردکار تو یعنی قرآن، نافرمانی وکفررا یعنی ایشان

طاغی و کافرند با آنکه قرآن سبب دفع کفر وطغیان است باستماع آن ایشانرا (این دوصفت زیاده میشود چنانچه ازتناول غذائی که صالح است مراصحارا امراض‌مریض‌روی‌بافزونی‌مینهد)وافکندیم‌مادرمیان طوایف یهود چون قریظه و نضیر دشمنی و خصومت تا روز قیامت که قلوب ایشان مـوافق و اقوال ایشان مطابق نباشد هرگاه بر افروختند آتش برای حرب کردن با رسول‌الله علیه الصلوة والسلام فـرو نشانید آن آتش را خـدای بانکه منازعتی در میان ایشان افکند که بدیکری نتوانستند پرداخت ومیشتابند در زمین برای تباه کاری که فتنه انگیزند و خدای دوست نمیدارد تباه‌کارانرا (٦٤)

و اگر چنانچه اهل کتاب ایمان آوردندی بمحمد علیه‌الصلوة والسلام و پرهیز کردندی ازمعاصی یا از یهودیت و نصرانیت هرآینه ما در میگذرانیدیم از ایشان گناهان ایشانرا و هر آینه درمیاوردیم ما ایشانرا یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان دربهشتها باناز ونعمت (٦٥)

و اگر ایشان بپا داشتندی احکام تورات وانجیل را یعنی بدان عمل کردندی و اقامت کردندی آنرا که فرو می‌آید بدیشان از نزد پروردکار ایشان کـه آن قرآن است، هرآینه بخوردندی روزی از زبرسر خویش واز زیر پای خویش (این کنایه ازوسعت رزق‌است یعنی روزی‌برایشان فراخ‌شدی بباریدن‌باران و رستن‌گیاه یامیوهٔ ایشان چندان میشدی که اززبر سر میچیدندی و از زیر پای برمیداشتندی ازبسیاری آنکه بر زمین ریخته بودی) از جهودان گروهی انـد راست رو و راست‌کار یعنی آنها که بحضرت پیغمبر ایمان آورده اند وبسیاری از ایشان بد است آنچه ایشان میکنند (٦٦)

ای فرستادهٔ بحق، برسان بکافهٔ خلائق آنچه فرود می‌آید بتو ازپروردکارتو (چون حکم رجم وقصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جهاد و غیر آن) و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی، پس تبلیغ‌نکرده باشی رسالتهای اورا زیراکه کتمان بعضی ضایع میکند آنراکه‌برسانیدهٔ‌چنانچه‌ترك‌بعضی ازارکان نمازمبطل نمازاست و خدای نگاه میدارد ترا از شر مردمان کس را بقتل بر تو دست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

نخواهد بود ، بدرستیکه خدای راه ننماید کافرانرا بتسلط برتو (۱)

ازانس‌بن مالك رضی‌الله عنه منقول است که آنحضرت‌را شبها حراست وپاسبانی میکردندی وچون این‌آیت نازل شد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سر مبارك را ازقبهٔ که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود کـه ای مردمان باز گردید کـه خدای مرا نگاه داشت (٦٧)

(۱) « یاایها الرسول‌بلغ ما انزل‌الیك من ربك وان‌لم‌تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من‌الناس .... »

مفسران را در تفسیر این آیت و سبب نزول آن خلاف است برخی گفته اند که در قصه رجم و قصاص نازل شده است و جمعی برآنند که در کار زنان پیغمبر فرود آمده وگروهی آورده‌اند که در امر زید و زینب بنت جحش است و دستهٔ گفته اند که راجع بجهاد است و هم بعضی میگویند که در حقوق مسلمین نزول یـافته است و گروهی آورده اند که در حق حضرت علی بن ابی طالب نازل شده است (امـام فخر رازی در تفسیر خود ۱۰ وجه ذکر فرموده است)

عموم علمای فرقهٔ خـاصه و گروهی از مفسرین عـامه در تفاسیر خـود آورده اند که این آیت در شان عـلی علیه السلام نزول یافت

برخی از آنچه را که از طرق عامه و اهل سنت رسیده‌است است (آنچه بنظر ما رسیده است) نخستین بطور اجمال مینگاریم و سپس عقاید و اخبار امامیه را راجع باین آیت ذکر خواهیم کرد

نیشابوری که یکی از بزرگان اهل سنت است درتفسیر خود (جلد دوم صفحه ۳۳) میگوید که این‌آیت درروز غدیر خم درفضیلت علی بن ابی طالب نزول یافت و بپیغامبر علیه الصلوة والسلام دست علی را گرفت و فرمود که . « من کنت مولاه فهذا علی مولاه ، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه » آنگاه عمر رضی‌الله تعالی عنه علی علیه السلام‌را ملاقات نمود وگفت : هنیئا لك یابن ابی‌طالب اصبحت مولای

بگو ای محمد که ای اهل کتاب نیستید شما برچیزی ازدین و دیانت تا وقتیکه اقامت کنید حکم تورات و انجیل را یعنی آنچه اصول دین است از آن یا قایم دارید آن امر راکه در هردوکتاب فرموده و آن ایمان آوردن است بمحمد صلی‌الله علیه و سلم و تـا زمانیکه بپای دارید اوامر و نواهی آنرا که فرستاده میشود بشما از

و مولی‌کل مؤمن ومؤمنه »

امام فخر رازی در تفسیر کبیر در وجه دهم سبب نزول این آیت در صفحه ٦٣٦ (جلد سوم چاپ مصر) از **ابن‌عباس و براء ابن عازب و محمد بن علی** روایت میکند که این آیت در فضیلت علی علیه السلام نزول یافته است

امام فخر میفرماید : (این‌آیه درفضل علی بن ابی طالب نزول یافت وهنگامی‌که این آیت فرود آمد پیغمبر صلی‌الله علیه و سلم دست علی را بگرفت و فرمود « هرکه من مولای اویم علی مولی وسرور اوست بارخدایا دوست دار هرکه علی (او) را دوست دارد ودشمن‌دار هرکه او را دشمن دارد » آنگاه عمر رضی‌الله عنه مرتضی علی را ملاقات نموده و گفت : « هنیئاً لك یابن ابی‌طالب اصبحت مولای و مولی‌کل مؤمن ومؤمنه »

صاحب منهج آورده که **امام‌ثعلبی** که از بزرگان مفسران‌وعلمای اهل‌سنت‌است درتفسیر خود آورده‌که این آیه درشأن علی علیه‌السلام فرود آمده است

ونیز **شیخ‌الامام ابی‌الحسن علی‌بن‌احمد واحدی نیشابوری** که یکی از بزرگان اهل سنت است در تفسیر خودکه موسوم است به « **اسباب‌النزول** » چنین مینگارد که :

« خبر داد مرا ابوسعید محمد بن علی صفار گفت خبر داد مرا حسن بن احمدالمخلدی گفت خبر داد مرا محمد بن حمدون بن خـالد گفت حکایت کرد مرا محمد بن ابراهیم خلوتی گفت روایت کرد مرا حسن بن حماد سجادة گفت حکایت کرد مرا علی‌بن عابس از اعمش وابی حجاب از عطیة از ابی سعید خدری و اوگفت فرود

آفریدگار شما یعنی قرآن و زیاده میکند بسیاری را از یهود وترسا آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی باستماع قرآن می افزاید ایشان را بیدادی و ناگرویدگی ، پس اندوهناك مباش بر زیادتی کفر وطغیان گروه کافران (٦٨)

بدرستیکه آنها که ایمان آورده اند بزبان وآنانکه دین یهود

آمد این آیه « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك » روزغدیر خم درحق علی‌بن ابی‌طالب رضی‌الله عنه »

(اسباب النزول ـ ص ١٥٠ چاپ مصر ـ سال ١٣١٥ ه)

اینك ازطریق امامیه تنها سطری چند از تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی قدس سره‌العزیز نقل مینمائیم :

«اما آنچه در تفسیر اهل‌البیت علیهم‌السلام وائمهٔ ما و جماعت صحابه روایت کردند چون براء بن‌عازب وجابر بن عبدالله انصاری و سلمان و ابوذر غفاری و عمار و حذیفه و جز ایشان که آیه درحق امیرالمؤمنین علی آمد در حجة الوداع چون رسول علیه السلام با ترسایان نجران مصالحه کرد بردوهزارحله من حال‌الاواقی وجبرئیل (٣) آمد و گفت تورا حج وداع میباید کردن و علی را بیمن فرستاد تا آن حلها تحصیل کند و او ساز حج رفتن گرفت چون بیرون شد از مدینه نامه نوشت بامیرالمؤمنین علی که من بجانب مکه رفتم بحج چون کار خود تمام کرده باشی از ره بمن بمکه آی بحج که آنجا ملتقی باشد انشاء الله او نامه برخواند و ساز رفتن کرد وآنچه حاصل کرده بود از حلها در اعدال بست و با قوم خود برنشست و روی بمکه کرد چون بمیقات اهل یمن رسید احرام گرفت وچهل و چهار شتر با خود داشت بهدی و حج آنگه قارن بود و مفرد و فرض تمتع نیامده بود چون‌رسول علیه‌السلام بمکه رسید به نزدیکی خدایتعالی آیه فرستاد **و اتموا الحج والعمرة لله** . رسول علیه‌السلام قوم خودرا خطبه کرد و رسول علیه السلام احرام گرفته بود بحج و شتر رانده بود شصت و شش شتر ونیت قران کرده بود حج قارن خواست کردن چون آیه آمد رسول علیه‌السلام خطبه کرد و قوم

گرفتند و صابیان و ترسایان وهمچنین هر که ایمان آرد از اینها بدل صافی و نیت خالص بخدای و بروز بازپسین و بکند عملی پسندیده پس هیچ‌ترسی نیست برایشان‌ازهجوم عقاب ونیستند ایشان که اندوه‌گین باشند ازفوت ثواب (٦٩)

هرآینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیاء پیمان بنی اسرائیل را در

خود را گفت هر که هدی نرانده حلال شود و این احرام احرام عمره کنید که خدایتعالی عمره در حج برد و انگشتهای هردو دست در یکدیگر افکند آنگه گفت اگر من آنکه اکنون میدانم پیش از این دانستمی هدی نراندمی تا اکنون حلال شدی ولیکن من حلال نمیتوانم شدن تا هدی بمحل خود نرسد و نبشکند الا هر کس که او هدی نرانده است باید تا حلال شود و حج عمره کند و آنکه احرام بحج فرا گیرد پس از این قوم بعضی حلال شدند و بعضی براحرام بایستادند وحلال‌نشدندرسول علیه‌السلام باایشان‌عتاب کرد و گفت چرا محل نمیشوید گفتند ما حلال نشویم وتو محرم گفت مرا عذری هست فرض من اینست برای این عذر و فرض شما آنست نشنیدند و برخلاف اصرار کردند و با یکدیگر گفتند ما حلال شویم و با زنان خلوت کنیم وآب از سرما میچکد و رسول علیه‌السلام اشعث و اغبر و رسول (٤) کالیده موی و گرد ناك چون امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از آن راه بنزدیك مکه رسید خلیفه بر قوم خود بداشت و او بیامد تا رسول را بیند چون بیامد رسول علیه السلام بدر مکه رسیده بود رسولرا بدید ورسول اورا پرسید واز احوال سفرش گفت یارسول‌الله آنچه فرموده بودی تمام کردم و حلها بستدم و در تکها کردم و بستم و بسپردم و چون نزدیك رسیدم سخت آرزومند بودم بدیدار تو خواستم تا تورا ببینم گفت یاعلی چه نیت کردهٔ در احرامت گفت یا رسول‌الله تو بمن ننوشتی که چه نوع حج کن من نیت بر نیت تو بستم و گفتم . **اللهم اهلالا کاهلال نبیك** . گفت هدی براندی گفت بلی چهل وچهارشتر رسول‌علیه‌السلام گفت الله اکبر شارکتنی فی حجی و هدیی با من مشارکت کردی با حج وهدی من نیز شصت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

توحید و ایمان بمحمد علیه الصلوة والسلام وفرستادیم ما بسوی ایشان
پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهماالسلام هرگاه که آمد بدیشان
رسولی به آنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف
شرعیه ، گروهی را تکذیب کردند چون **عیسی** و **محمد** صلوات‌الله
علیهما وگروهی را بودند که میکشتند چون **زکریا** و **یحیی** علیهما-

و شش رانده ام و بر احرام باش و باز گرد و قوم را برگیر و با
قوم بنزدیك من آی امیرالمؤمنین علیه السلام با نزدیك قوم آمد آن
قوم را یافت تنگها برگشاده و حلها در پوشیده خشم گرفت بر آنکه
اورا نایب کرده بود گفت حلها چرا ایشان‌را دادی گفت مرا شفاعت
کردند و خواستند تا خوبشتن را بیارایند در آن احرام گیرند گفت
یاسبحان‌الله حلها هنوز رسول نادیده چرا رها کردی که کسی دربوشد
و متبدل کند و همه را بخواند و حلها از ایشان بستد و بفرمود تا
بیفشاندند ودر تنگها بستند قوم را آن خوش نیامد زبان دراز کردند
او بیامد و حلها بر رسول سپرد ایشان شکایت علی با رسول کردند
از آنکه دردلشان بود رسول گفت علی علیه السلام صواب کرد چون
ایشان امساك نکردند رسول علیه السلام بمنبر برآمد و خطبه کرد و
گفت . **ارفعوا السنتکم عن‌علی فانه خشن فی‌ذات‌الله غیرمداهن
فی‌دینه** . زبان از علی کوتاه کنید که او مرد درشت است درذات
خدای و مداهنه نکند در دین خدای مردمان چون خشم رسول و
مبالغه او بدیدند زبان کوتاه کردند چون رسول علیه السلام حج
بگذارد و آن حج وداع بود و برگشت و در راه بجائی رسید که
آن را غدیر خم گویند و آن مفرق الطرق بود که از آنجا مردم
پراکنده شدندی وآن نه منزل بود و صلاحیت نزول نداشت جبرئیل
آمد و زمام ناقهٔ رسول بگرفت و گفت خدایتعالی تو را میفرماید که
اینجا فرود آی اگرچه منزلگاه نیست و آب و گیاه نیست تا پیغام
مهم باین قوم بگذاری پیش ازآنکه متفرق شوند و هرگروهی براهی
بروند و این آیه آورد و بر رسول خواند رسول علیه السلام فرود
آمد و منادی آواز داد قوم را که فرود آئید و کس فرستاد تا

السلام (۷۰) و میپندارند بنی اسرائیل آنکه نباشد بلا ومحنتی ایشان
را بقتل و تکذیب انبیاء ، پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق
و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام ، پس
عرضه کرد خدای توبه را بر ایشان ببیعت عیسی علیه الصلوة والسلام
پس دیگر باره کوروکر شدند بسیاری ازایشان بانکار **محمد مصطفی**

آنان که رفته بودند باز آمدند و آنان که نرسیده بودند برسیدند
در خشکی چند دوح بود بفرمود تا زیر درختان برفتند و رسول
علیه السلام آنجا فرود آمد و بفرمود تا پالانهای شتران جمع کردند
وبرهم نهادند و چیزی براو افکندند ورسول علیه‌السلام برآنجا رفت
و صحابه از مهاجر و انصار حاضر شدند و خطبهٔ بلیغ بکرد که
آنخطبه مشهور ومعروف است و ما برای تطویل نیاوردیم اینجا وقوم
را وعظ داد و زجر کرد آنگه گفت یا قوم نعیت الی نفس وقدحان
منی خفوف من‌بین اظهرکم . خبر مرگ من بمن دادند و وقت رفتن
من از میان شما نزدیك آمد . وقد دعیت و اوشك ان اجیب و مرا
بخواندند و نزدیك است تا اجابت کنم و انی مخلف فیکم‌الثقلین ما
ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب‌الله و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف
الخبیر اخبرنی انهما لن یتفرقا حتی یردا علی‌الحوض ، و من در میان
شما دوچیز رها میکنم که اگر شما بان تمسك کنید گمراه نشوید کتاب
خدای وعترت من که اهل بیت منند و خدای لطیف خبیر مرا خبر
داد که اینان از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض پیش من آیند
آنگه گفت . اللهم هل بلغتُ . بارَ خدایا برسانیدم و فصلی دیگر گفت
در عقب آن گفت . علیٌ منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبی
بعدی . علی از من آن منزلت دارد که هرون از موسی جز آنکه
ازپس من پیغمبر نیست آنگه گفت . اللهم هل بلغت . بارخدایا برسانیدم
و فصلهای بسیار که بذکر آن کتاب مطول شود و آن در سیر و
تواریخ مشروح است و درآخر هرفصلی در حق امیرالمؤمنین حدیثی
میگفت و میگفت . اللهم هل بلغت . بار خدایا برسانیدم آنگه اشارت
کرد بامیرالمؤمنین علی و اورا بخواند و با خود بر آن منبر برد و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

علیه الصلوة والسلاو ، و خدای بینا است به آنچه عمل میکنند ومناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید (۷۱)

بدرستیکه کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی گفتند بدرستیکه خدای او پسرمریم است وگفت مسیح ای بنی‌اسرائیل بپرستید خدایرا که پروردگار و آفریدکار من و شماست یعنی من

دوبازوی اوگرفت و او را برداشت و بگردانید و بر مردمان عرض کرد چنانکه عروس را جلوه کنند حتی رای‌الناس بیاض ابطیهما . تا مردمان سفیدی زیر بغل هردو بدیدند و ساعتی خاموش می بود چنین گویند که شبلی در روز غدیر نزدیك یکی از معروفان شد از علویان و اورا تهنیت کرد آنگه گفت یا سیدی تو دانی تـا اشارت در آن چه بود که جدت دست پدرت گرفت و برداشت و سخن نگفت؟ گفت ندانم گفت اشارت بود بانکه زنانی که از جمال یوسف بیخبر بودند زبان ملامت در زلیخا دراز کردند وگفتند . امرأةالعزیز تراودفتیها عن نفسه قد شغفها حبا انا لنریها فی‌ضلال مبین . اوخواست تا طرفی از جمال یوسف بایشان نماید مهمانی ساخت و آن زنان را بخواند ودر خانهٔ دودر بردوبنشاند ویوسف را جامهاء سفید دربوشید و گفت برای دل من از این خانه در رو و بـان در بیرون شو و ایشان‌را گفت من میخواهم تا این دوست خودرا بیکبار برشما عرض کنم برای‌دل من هرکدام باو مبرقی کنید گفتند چه کنیم گفت هریك را کاردی و ترنجی بدست میدهم چون آید هریك پارهٔ ترنج ببرید و باو دهید گفتند چنین کنیم چون او ازدر خانه درآمد وچشم ایشان بر جمال او افتاد خواستند که ترنج ببرند دستها ببریدند از دهش و حیرت چون او برفت گفتند . حاش لله ماهذا بشراً ان‌هذا الاملك کریم . گفت دیدید این آنست که شما زبان ملامت برمن درازکردید بسبب این . فذ لکن‌الذی لمتنننی‌فیه ، رسول علیه السلام هم این اشارت کرد گفت این آن مرد است که اگر وقتی در حق او سخنی گفتم شما را خوش نیامد زبان ملامت دراز کردید امروز بنگرید تا خدای تعالی در حق او چه گفت اورا چه پایه نهاد و چه منزلت داد آنگه

بنده ام ومخلوق ومربوب مثل‌شما پس پرستیدن خالق‌را باید نه مخلوق را وعبادت رب‌راشاید نه‌مربوب‌را ، بدرستیکه هرکه شرك‌آرد بخدای پس بدرستیکه حرام کرده است بروی بهشت را وجای او دردوزخ است و نیست مر ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند هیچ یاری از مددکاران در دفع عذاب از ایشان (۷۲)

بدرستیکه کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط نـادانی میگفتند که الله یکی‌ازسه الهاست معتقدمرقومی‌ازنصاری‌آن بودکه الوهیت مشترك است میـان خدای و مریم و عیسی و هریکی از اینها اله اند و خدای یکی از این سه است و حال آنکه نیست دروجود ذاتی واجب مستحق عبادت مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت ، واگر بازایستند این قوم ازآنچه میگویند وبتوحید قائل نشوند هرآینه برسد آنانرا که کافر شدند از ترسایان عذابی که الم آن دائم بود (۷۳)

آیارجوع نمیکنند بخدای ازقول به تثلیث وآمرزش نمیخواهند

گفت . الست اولی بکم منکم بانفسکم ؟ نه من بشما از شما اولیترم ؟ قالوا بلی . تقریر کرد تا اقرار دادند چون همه اقرار دادند بی‌فصلی و تراخی گفت . من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من‌والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله . هرکه من‌مولای اویم علی مولای اوست بار خدایا هرکه اورا دوست دارد دوستش‌دار و هرکه اورا دشمن دارد تو اورا دشمن دار و هرکه ناصر اوباشد ناصرش باش و هرکه خاذل او باشد مخذولش دار آنگه گفت اللهم هل بلغت بارخدایا برسانیدم آنگه اصحاب را گفت شنیدید کـه آنچه خدا گفت برسانیدم گفتند بلی گفت . اللهم اشهد علیهم . بار خدایـا گواه باش بر ایشان آنگه فرودآمد وقت نماز پیشین بود نماز بگذارد و در خیمه رفت و علی را فرمود تا در خیمهٔ دگر رفت برابر خیمهٔ او آنگه صحابه را فرمود و مسلمانانیکه حاضر بودند تـا فوج فوج میشدند و او را تهنیت میکردند و براو سلام میکردند بامرةالمؤمنین تا جملهٔ صحابه و حاضران تهنیت بکردند آنگه زنان خود را فرمود

از او باعتقاد توحید (استفهام است بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند) و خدای آمرزنده تائبان است ، مهربان است بر مستغفران (۷۴)

نیست مسیح بن‌مریم که ایشان اورا خدای میگویند مگر فرستادهٔ از خدای ، بدرستیکه گذشته اند بیش از او فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشان را عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه‌الصلوة والسلام زنده شد عصا نیز بدست موسی علیه‌الصلوة والسلام اژدها شد و آن عجیب تر است ، و اگر او بی پدر مخلوق شده آدم بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تر است ، پس آیات انبیاء ایشان را ازعبودیت بیرون نمیبرد ودرالوهیت داخل نمیسازد ، ومادر اویعنی **مریم** بسیار صدق‌گو بود یعنی تصدیق آیات ربانی بسیار مینمود کما قال‌الله تعالی : « **و صدقت بکلمات ربها و کتبه و کانت من القانتین** » بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند وبا وجود احتیاج

تا برفتند و تهنیت کردند و از جملهٔ ازآنان که در این باب اطناب کرد عمر خطاب بود که گفت . بخ بخ لك یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة . خنك تو را ای علی در روز آمدی و مولای منی و مولای هر مؤمنی و مؤمنهٔ و حسان‌بن ثابت بنزدیك رسول آمد وگفت یا رسول‌الله دستور باشد تا من دراین‌حال که برفت بیتی چند بگویم که خدا و پیغمبر بپسندند رسول علیه‌السلام گفت قل یا حسان علی اسم‌الله ، بگوی برنام خدای حسان بر بالای بلندی شد باواز بلند این بیتها انشا کرد و مسلمانان گردن دراز کردند برای سماع کلام اوگفت :

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و اسمع بالرسول منادیا
یقول فمن مولیکم و ولیکم فقالوا ولم یبدو هناك التعادیا
الهك مولانا و انت ولینا ولن تجدن منا لك‌الیوم عاصیا
فقال له قم یا علی فانّنی نصبتك من بعدی اماماً وهادیاً »

(نقل‌ازتفسیر شیخ‌ابوالفتوح رازی جلددوم‌چاپ‌طهران صفحه ۱۹۰ـ۱۹۲)

صفت ربوبیت بر ایشان نتوان کرد ، بنگر که چگونه بیان میکنم برای ایشان دلائل توحید را پس باز بنگر در حال ایشان که چگونه برمیگردانند ایشان را از دریافتن وپذیرفتن حق (۷۵)

بگو ای محمد ترسایان را ، آیا میپرستید بدون خدای آنرا که بذات خود مالك نیست برای شما نه زیان و نه سود را یعنی عیسی علیه‌السلام تصرف آن نداشت که مثل خدا برساند زیانی ازبلا و عنا یا عطا کند سودی از صحت وغنا ، و خدای که معبود بحق است ، اوست شنوای اقوال باطلهٔ شما و دانا بعقاید فاسدهٔ شما (۷۶)

بگو ای محمد که ای اهل کتاب از یهود و نصاری ، غلو مکنید در دین خود غلوی که ناحق باشد (مراد مبالغهٔ یهود است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او) و پیروی مکنید هوا های قوم را از اسلاف خود که بجهل گمراه شدند بیش از این قبل از بعثت پیغمبر و بعناد گمراه کردند بسیاری را و ثابت بودند بر ضلالت وگمراهی خود از طریق راست بعد از بعث آن حضرت علیه‌الصلوة والسلام (۷۷)

لعنت کرده شدند کافران از فرزندان یعقوب علیه السلام یعنی جهودان بر زبان داود علیه الصلوة والسلام که اهل ایلیه را نفرین میکرد و گفت اللهم العنهم ، و بر زبان عیسی علیه الصلوة والسلام که اصحاب مائده را نیز همین گفت ، این لعن مرایشان را بسبب آن بود که نافرمانی کرده بودند که ازحد درمیگذشتند (۷۸) بودند که نهی نمیکردند بعضی ازایشان بعضی را از عملی زشت که میکردند ، بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکنند (در این آیت تهدید عظیم‌است آنها را که نهی منکر نفرمایند آنچه توانند) (۷۹)

می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان دوستی میکنند باکافران چون کعب بن اشرف که بعد غز و بدر کبری بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریض کرد هرآینه بدچیزی است که از پیش فرستاده اند برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیز است ؟

آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان و ایشان جاویدان باشند در عذاب (۸۰)

و اگر باشند یهود که ایمان آرند بخدای و پیغمبر خود و آنچه فرستاده شده‌است برآن پیغمبر یعنی تورات ، هرآینه فرا نگیرند مشرکان‌را بدوستی چه فرمان موسی علیه السلام وحکم تورات آنستکه با کفار دوستی نکنند و شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگرایشان بقرآن و بمحمد ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ولیکن بسیاری از یهود و منافقان خارجانند از دایرهٔ ایمان (۸۱)

هرآینه می‌یابی‌تو سخت ترین مردمان از روی دشمنی باآنکسانی که گرویده اند جهودان را ، و آنان که شرك آورده اند یعنی بدترین دشمنی مر مؤمنان را جهودان و مشرکانند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند و هرآینه می‌یابی نزدیکترین آدمیان ازروی دوستی با مؤمنان آنان را که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم تر است از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمیجویند ، آن قرب مودت بسبب آنستکه بعضی از ایشان دانایان و راستگویانند و عابدان صومعه نشینند و بسبب آنکه ایشان گردنکشی نمیکنند از قبول حق (۸۲)

علماء گفته‌اند مراد ازآنها که قرب مودت با مؤمنان داشته‌اند نجاشی واصحاب اویند چه ازنصاری جمعی در قتل مسلمانان وتخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی‌الله عنه استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مایل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آورد ؛ و بعضی برآنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علماء کشور خود خدمت حضرت محمد علیه الصلوة والسلام فرستاد وچون ایشان به آستانهٔ حضرت‌رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سورهٔ **یس** برایشان خواند بسیار بگریستند واحکام اسلام وایمان قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن مشابهت تمام دارد به آنچه برعیسی نازل شده و مقصود از قائلان انا نصاری ایشانند

و چون میشنوند این علماء و عباد از **جعفر طیار** یا از سید

مختار علیه الصلوة والسلام آنچه فرستاده شده است بر رسول صلی‌الله علیه و سلم یعنی قرآن کریم ، می‌بینی چشمهای ایشان راکه از رقت دلهای‌ایشان می‌ریزد اشك‌را ازآنچه شناختند ازسخن راست ، میگویند ای‌پروردکار ما ایمان آورده ایم بدین کلام و بدین پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام ، پس بنویس مارا ازگواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیقت یابحقیقت قرآن ونبوت محمدمصطفی‌علیه‌الصلوة والسلام‌ویامارادا‌خل‌درامت محمد گردان که گواهان‌انبیاء اندروزقیامت ؛ درخبراست که یهودمدینه رفیقان جعفر جعفر را سرزنش کردند که زود ایمان آوردید و مدتهاست که ما را دعوت میکنند و قبول نمیکنیم یا اهل حبشه ویا نجاشی‌را گفتند که ایمان آوردهٔ بکسی که او را ندیدهٔ؛ حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که ایشان درجواب گفتند (۸۳)

و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدای و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب و بیغمبر وحال آنستکه ما طمع میداریم آنکه درآرد پروردگار ما ما را در بهشت با گروه صالحان که امت حضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم اند (۸۴)

پس خبر داد خدای تعالی ایشان را به آنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد ، بوستانها که میرود از زیر درختان یا منازل آن جویها ، درحالتی که جاوید باشند ، و این است پاداش نیکوکاران (۸۵)

و آنانکه کافر شدند و بدروغ داشتند آیتهای مارا ، آن گروه اصحاب دوزخ اند

در اکثر تفاسیر ذکر کرده اند که روزی حضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم برای صحابه وصف قیامت میکرد و از اهوال آن روز شمهٔ باز مینمود تنی چند از اصحاب که صدیق و مرتضی وابن مسعود و مقداد و ابوذر غفاری وسلمان رضی‌الله عنهم ازایشان بودند در خانه عثمان مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که بقیةالعمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند وگرد زمان نگردند وترك دنیا کرده وگلیم پوشیده گرد عالم بر آیند و بر این اتفاق سوگند یاد کردند : این خبر

بحضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم رسیده با ایشان گفت که من مأمور نیستم بدانچه شما فکر کرده‌اید ، بدرستیکه نفس شمارا برشما حقی است پس روزه بدارید و افطار کنید و در شب قیام نمائید و بخسبید که من نیز بر میخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم وافطار مینمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در میایم **فمن رغب عن سنتی فلیس منی** و این آیت نازل شد (۸۶)

ای گروه مؤمنان حرام مکنید بر خود چیزهای پاکیزه ولذیذ که خدای بر شما حلال گردانیده و تجاوز نکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخته است شما بر خود حزام مسازید ، بدرستیکه خدای دوست نمیدارد آنان را که از حد درگذرند (۸۷) و بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را در حالتیکه حلال و پاك باشد ، و بترسید از تحریم ما احل الله از آن خدای که شما بدو گرویدکانید .

بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول‌الله چه سازیم بسوگندی که خورده‌ایم آیت آمد (۸۸) :

مؤاخذه نمیکند شما را خدای بلغو در سوگندان شما (ولغو بمذهب امام شافعی آنستکه بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم رحمة الله علیه آنکه سوگند خورد برچیزی بگمان آنکه هست و نباشد وبدان سوگند در شرع مؤاخذه نیست) ولیکن مؤاخذه میکند شما را به آنکه به بندید سوگند ها را ویمین معقود آنستکه بزبان و دل قصد کند پس اگر چنین سوگند بشکنند پس کفارت شکستن آن طعام دادن ده مسکین هر یکی را مدی بقول امام شافعی رحمة‌الله علیه و نصف صاعی ازگندم یا صاعی ازجو و خرما بمذهب امام اعظم رحمة الله علیه و صاع بوزن عراقی چهار من است که هشت رطلی باشد و بوزن حجازی پنج رطل و ثلثی و مدی بقول اهل حجاز رطل وثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطل نیم من است و بر هر تقدیر طعام باید داد ازمیانهٔ آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی و نه دون ، یا کفارت پوشش ده

درویش است بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز توان گذارد چون قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اگر بزنی دهد معجر نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند ، یا کفارت آزاد کردن بنده است ، و شافعی رحمة الله علیه در او ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم و بی عیب میباید خواه مؤمن و خواه کافر ، پس هرکه نیابد یکی از این کفارات ثلاثه پس کفارهٔ او روزهٔ سه روز است بی در پی و نزد امام شافعی رحمة الله علیه تتابع شرط نیست . ،

اینکه مذکورشد کفارت سوگندان شماست چون سوگند خورید و بشکنید ، و نگاهدارید سوگندان خود را از شکستن یا نگاهدارید زبان خود را و سوگند مخورید ، همچنین که کفارت یمین را بیان کرد بیان میکند و روشن میگرداند خدای برای شما نشانهای شرع را شاید که شکر کوئید نعمت این تبیین و تعلیم را

مفسران بر آنند که حق سبحانه و تعالی در باب خمرچهار آیه نازل گردانیده :

اول درمکه **ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذونه منه سکرا** ودر آن روز حلال بوده ؛ دوم وقتیکه **عمر بن الخطاب ومعاذبن جبل** درباب خمر پرسیدند از حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام جواب آمد که **قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس** قومی نظر براثم کبیر ترك کردند و جمعی بملاحظه منافع للناس بدان اشتغال مینمودند ؛

سوم ـ در مهمانی عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه که امام ایشان در نماز شام **قل یا ایها الکافرون** بحذف لا آت خواند آیه آمد **لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری** اکثر صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما و نماز حایل باشد لائق نیست یکبارگی ترك فرمودند ؛

چهارم ـ در زمانی عتبان بن مالك طرح ضیافتی افکند وبعضی از مسلمانان را که **سعد بن وقاص** رضی‌الله عنه ازایشان بود بمهمانی آورد وبعد ازطعام بشرب خمر اقدام نمودند و درحالت مستی سعدبن

وقاص انشاء شعری که مشتمل بر هجو انصار بود فرمود و یکی از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید وسعد شکایت آن حکایت در مجلس معالی حضرت رسالت پناهی عرض کرد ؛ فاروق اعظم رضی الله عنه زبان نیاز بگشاد و دست دعا برداشت که **اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا** آیت تحریم فرود آمد که(۸۹) :

ای زمرهٔ مؤمنان ، جز این نیست که خمر « وهمهٔ مسکرات در این داخل است » و قمار « و این نیز عام است ، نرد وکعب و بیضه و غیر آن » و بتانی که نصب کردند برای عبادت و سنگها که بر آن ذبح میکنند ، و تیر های اقداح پلید است ، از وسوسه و تزئین شیطان ، پس اجتناب کنید از این پلیدیها ، تا شاید که رستکار شوید (۹۰) .

جز این نیست که میخواهد شیطان آنکه افکند در میان شما دشمنی و خصومت در خوردن خمر و در باختن قمار و باز دارد شما را از یاد کردن خدای و از گذاردن نماز پس هستید شما از باز ایستادکان « استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از آنکه برمعایب این منکرات مطلع شدید »

در اخبار آمده که چون این آیه نازل شد **عمر** رضی‌الله عنه گفت انتهینا یارب و در تیسیر آورده که در این آیه ده دلیل است بر حرمت خمر :

اول ـ آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد «

دوم ـ اورا با بت پرستی در یك سلك کشید وشرك سرهمهٔ حرامها است پس این نیز حرام باشد .

سوم ـ اورا رجس گفت یعنی پلید وهرچه پلیداست حرام بود

چهارم ـ فرمود که عمل شیطان است و هر چه کار شیطان باشد حرام بود .

پنجم ـ امر کرد که از او بر کناره شوید و هر چه دور بودن از او فرض است حرام بود .

ششم ـ آنکه رستکاری باجتناب از او منوط ومتعلق ساخت و هرچه رستکاری در اجتناب از او بود حرام است .

هفتم ـ فرمود که سبب دشمنی و خصومت است وهرچه درمیان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود .

هشتم ـ باز دارنده است از یاد خدای و هر چه بنده را از ذکر حق باز دارد آن حرام است .

نهم ـ سبب منع است از نماز پس بی شك حرام بود .

دهم ـ فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترك کنید و هرچه ترك آن فرض است حرام باشد و از تهدیداتی که در حدیث آمده عاقلان را همین کفایت است که **مدمن الخمر کعابد الوثن** یعنی مدمن خمر مانند پرستندهٔ بت است (۹۱)

می نمکی دان جگر آمیخته بر جگر بی نمکان ریخته
بیخبر آنمرد که چیزی چشید کش قلم بیخبری در کشید

و فرمان برید خدای را در اجتناب خمر ، و فرمان برداری کنید رسول را در آنچه امر ونهی میکند ، وحذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول ، پس اگر اعراض کنید از امر و نهی ، پس بدانید آنکه نیست بر رسول مگر رسانیدن روشن پس چون حکم مابشما رسانیدتولی واعراض‌شما اورا ضررنکند بلکه ضرر بشماعایدشود

آورده‌اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی ازاصحاب گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بوده‌اند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیت آمد (۹۲) :

نیست بر آنانکه ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند گناهی از آنچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده و بر زندگان نیز که قبل ازحرمت ارتکاب خمر نموده اند اثمی نیست چون پرهیز کنند از شرك وثبات ورزند بر ایمان وبکنند کارهای پسندیده ، پس پرهیز نمایند ازمحرمات وایمان آوردند بتحریم آن ، پس ثابت و مستقیم باشند بر تقوی خود و کارهای نیکو کنند و یا احسان ورزند ، و خدای دوست میدارد نیکوکاران را [۹۳]

آورده‌اندکه درعام حدیبیه جانوران شکاری درلشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار متألم میشدند حق سبحانه این آیت فرستاد که :

ای گروه گرویدگان، هرآینه میازماید شمارا خدای تعالی یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بچیزی از صید در اوقات احرام شما چنان صیدی که میرسد بان دستهای شما چون صغار صید ونیزه های شما چون کبار صید و این ابتلا برای آنست تا به بیند خدای یا بداند دوستان او آنکس را که از او میترسد در غیب یعنی هنوز اورا ندیده ، پس هرکه از حد درگذرد و شکار کند بعد از این ابتلا ، پس مر اوراست عذابی دردناك [۹٤]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نکشید شکاری را و آن درمذهب امام اعظم رحمة الله علیه حیوانی باشد که دراصل خلقت ممتنع‌ومتوحش بود خواه مأکول اللحم و خواه غیر آن ، وبه‌مذهب امام شافعی وامام مالك رحمهما الله مراد حیوان بری‌است که مأکول اللحم بود و درهمه مذاهب سك گزنده و گرك و مردار خوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس میگوید غیر از این مستثنیات هیچ جانوری وحشی را بقتل میارید وحال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره ، و هرکه بکشد از شما صیدی را بعمد یعنی داند که محرم است و و قتل صید بر او حرام مراد **ابوالیسر** است رضی‌الله عنه که درعام حدیبیه گور خریرا بنیزه طعنه‌کرد وبکشت پس متعمدا اشاره براوست وگرنه هرمحرمی که بکشد بعمد یا بخطا ، پس بر او واجب است جزای آنچه بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا از چهار پایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفندان ، حکم‌کند بدان جزا دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام میتواند بود در حالتی که‌آن جزا قربانی باشد رسنده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسانند و صدقه نمایند بر مساکین ، یا بر اوست کفارت آن قتل طعام‌دادن

درویشان یا برابر آن طعام که میدهد روزه داشتن تا بچشد کشندهٔ صید در احرام گرانی وسختی‌کار خودرا بالزام کفارت

بباید دانستکه چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان باید کرد ومماثله نزد امام‌شافعی ومالك رحمهماالله برابر درخلقت و هیئت است چنانچه مثلا در شتر مرغی شتری و درگورخری گاوی و در آهو گوسفندی و در آهو بره برهٔ و علی هذاالقیاس و بقول امام اعظم رحمة الله علیه آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد واگربهای قربانی دارد قربانی خرد وبحرم برد یافرستدیاطعام‌خردو بدرویشان‌دهد هرمسکینی‌را نیم‌صاع ازگندم وصاعی ازغیر آن یا از بدل طعام هر مسکینی یك روزه دارد و نزد امام شافعی رحمةالله‌علیه هر درویشی را مدی طعام باید داد ، درگذشت و عفو کرد خدای از آنچه گذشته است که محرم قتل صید کرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده وهرکه بازگردد مثل این عمل پس خدای انتقام کشد از او ، و خدای غالب است درحکم خود ، خداوند انتقام است برکسیکه اصرار میکند درمعصیت (۹۵)

حلال کرده شد مرشما را شکار دریا اگر محل باشید و اگر محرم (و جمیع میاه از چشمه و چاه در این داخلند) وطعام دریا نیز حلال‌کرده شد یعنی آنچه‌آب دریابرکنار افکند برای‌برخورداری شما و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند و حرام کرده شد بر شما شکار بیابان مادامیکه بباشید شما احرام گرفتگان ، و بترسید از خدای ، آن خدای که بسوی اوجمع کرده‌خواهیدشد(۹٦)

گردانید خدای تعالی کعبه را که بیت حرام و خانهٔ محترم است سبب قوام امور مردمان در دین که بواسطهٔ آن که قیام حج و مناسك بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمن از نهب و قتل در اوست ، و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطهٔ قوام مهمات مردم یعنی کار های حج در او سازند یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردم در او از قتل و غارت ایمن می مانند ، و گردانید قربانی را وذوات قلائدرا هم سبب قوام کارها یعنی بانها ازتعرض‌دزد و حرامی

مامون و مصون اند ، آنچه گفته شد برای آنستکه تا بدانید آنـکه بتحقیق خدای تعالی میداند آنچه در آسمـانها و زمینهاست ، بدرستی خدای بهمه چیز ها داناست ، پس آنچه مقرر میکند ازحلال وحرام از روی علم وحکمت است (۹۷)

بدانید بدرستیکه خدای تعالی سخت عقوبت کننده است مر ـ کسی راکه ارتکاب محارم او کند ، وبدرستیکه خدای‌تعالی آمرزگار و مهربان است برکسی‌که ازمحرمات برهیزد (۹۸)

نیست بر رسول مگررسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان‌را عذری نباشد و خدای میداند آنچه آشکارا میکنید وآنچه پنهان میسازید از تصدیق وتکذیب وفعل وعزیمت (۹۹)

بگو ای محمد مساوی نیست پلید و پاك (این حکم عام است در نفی و مساوات میان نیك و بد در اشخاص و اعمال و اموال وغیرآن) واگرچه بشگفت آردترابسیاری خبیث چه اعتبارجودت وردائت دارد نه قلت و کثرت ، پس بترسید از خدای در استحلال محرمات ای خداوندان عقلهای صافی ، شایدکه شما رستکار شوید

و در **معالم** از ابن عباس رضی‌الله عنه نقل میکند که قومی بر سبیل استهزاء از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سؤالها میکردند : یکی میگفت که پدر من کیست و دیگری میگفت که شتر من گم شدکجاست ؟ حق‌تعالی آیت فرستادکه (۱۰۰) :

ای کسانیکه گرویده اید مپرسید از چیز ها که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن اندوهگین گرداند شما را و مپرسید از چیز هائی کـه اگر بپرسید از آن در وقتیکه فرود آمد قرآن آشکارا کرده شود برای شما وازعهدهٔ آن بیرون نتوانید آمد ، عفو کرد خدای از آن یعنی مپرسید از چیز هائیکه خدای درگـذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرد بندکان را

آورده‌اندکه چون آیت فرضیت حج نازل شد **سراقةبن مالك** گفت آیا درهرسال فرض شده ؟

حضرت رسالت پناه از او اعراض فرمود واو سه نوبت این

سخن را اعاده کرد؛ حضرت فرمود که لا اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی وشمارا توانائی آن نیست پس‌حضرت فرمود **فاتر کونی ماترکتکم** واین آیت نازل شد که خدای تعالی درگذرانید و بدین سؤال شما را مؤاخذه نیست ، و خدای آمرزگار است که عفو میکند بردبار است که بعقوبت تعجیل نمی‌نماید (۱۰۱)

بدرستیکه پرسیدند از چیز ها گروهی پیش از شما (چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریان که درخواست مائده کردند) پس گشتند بـان سؤآلها از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد برایشان ، پس نیکبخت آنستکه از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال نکند و در این باب گفته اند :

قطعه

بگوی آنچه گفتن‌ضرورت شود — دگر گفته ها را فرو بند در
بجای آر فعلی که لازم بود — زافعال بیحاصل اندر گذر (۱)

آورده‌اندکه عمرو بن‌لحی‌هفت قبیلهٔ بزرگ‌را از قبایل عرب‌که یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسماعیل علیه الصلوة والسلام منصرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود ونصب اوثان و تعیین بحایر و سوائب از پیش او بود و اصح روایات در این‌باب آنستکه چون ناقهٔ پنج بطن بزادی و آخربن بطن مذکر بودی‌گوش اورا بشکافتندی از سواری و دوشیدن و بارکردن و موی بریدن او منع کردندی واز او هیچ آب وگیاه دور نساختندی وآنرا **بحیره** میگفتند واگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای آن‌بیمار وقدوم‌آن مسافرناقه راگفتی **ناقتی هذه سائبه** پس‌آن ناقه‌را

(۱) چشم تو تواند که بد وخوب ببیند
دست تو تواندکه گـل وخار بچیند
شهباز تواند که بهر جای نشیند
لیکن بجز از جای بلند او نگزیند
این همت شاهانه بیاموز ز شاهین [جلالی]

سردادی و در همه چیز حکم بحیره داشتی و آنرا **سایبه** گفتندی، و گوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتندی از آن ماست در میان رمه سر میدادند و اگر مذکر بودی گفتندی ازان خداوندان ماست آنرا ذبح کردندی واگرنروماده بودندی‌نررا نمی کشتندی‌ومیگفتندی‌وصلت اخاها یعنی انثی ببرادر خود به پیوست وبرادر حکم او گرفت آنرا وصیله خواندندی وفحلی که‌ده ساله ناقه‌را آبستن‌ساختی میگفتندی‌حمی‌ظهره‌یعنی پشت خود را حمایت کرد دیگر بـاره سواری نمیگردندی واز او هیچ آب و گیاه منع نمیکردندی واوراحام میگفتندی واززمان عمروبن‌لحی تازمان حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه وسلم اهل این قبایل سبعه براین آئین بودند و داعیهٔ ایشان آن بودکه خدای تعالی بدین وجه امر فرموده حق سبحانه رد سخن ایشان کرد و آیه آمدکه (۱۰۲)

تعیین نکرده است خدای تعالی وامر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز ازناقهٔ گوش شکافته ، و نه ناقهٔ بچه‌را بازگذاشته ، ونه شاتی که ببرادر پیوسته بوده ، و نه حمایت کنندهٔ ظهر خود ؛ ولیکن آنها که کافر شدند چون عمرولحی واتباع او افترا میکنند ومی بندند بر خدای دروغ را که تحریم بدو نسبت میکنند ، و بیشتر کافران نمی دانند حلال وحرام را ؛ درتحلیل آن عقل‌را کار نفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه می‌روند (۱۰۳)

و چون گویند مر ایشان را که ای سرگشتگان بیائید به‌آنچه خدای فرستاده است از حکم حلال وحرام، و بیائید برسول که بیان کنندهٔ آن حکم است ؛گویند بس‌است مارا آنچه یافته‌ایم پدران خود را بر آن ، آیا تقلید میکنند و اگر چه باشند پدران ایشان نمی‌دانند چیزی را ، و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راهنما میباید کرد تا کار بتحقیق انجامد (۱۰۴)

نظم

از مقلد تا محقق فرقهاست این یکی کوه است و آن دیگر صداست

منبع گفتار این سوزی بود وان مقلد کهنه آمـوزی بود
دست در بینا زنی آئی براه دست در کوری زنی افتی بچاه

ای گروه گرویدگان ، بر شما باد محافظت نفسهاء شما و التزام اصلاح آن ، زیان نرساند شمارا بیراهی آنکس که گمراه شد چون شما راه یـافته باشید و از جملهٔ اهتدا آنستکه نهی منکر کند برحسب طاقت خود و نگویدکه ضلال دیگری مرا زیان ندارد

بیت

اگر بینی که نابینا و چاه است اگرخاموش بنشینی گناه است

(این آیت وقتی فرود آمد که مؤمنان حسرت میخوردند بر- کافران وتمنای ایمان ایشان میکردند حق سبحانه و تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که از گمراهی کافران مؤمنان مهتدی‌را ضرر نیست) ؛ بسوی خدای‌تعالی است بازگشتن همهٔ شما ، پس‌خبر خواهد کرد شما را بانچه که بودیدکه عمل میکردید .

آورده اندتمیم‌داری‌وعدی‌بن‌بداکه‌ازنصاری‌بودندبتجارت عزیمت‌شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولای عمرو بن عاص بود بدیشان همراه‌شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه باخود داشت ازنقود و امتعه بر صحیفهٔ ثبت کرده در میان رخت مختفی ساخت و مرض وی اشتداد یافته تمیم وعدی را وصیت نمود که ترکهٔ اورا باهل او رسانند ؛ ایشان بعد از وفات اورخوت اورا بحوزهٔ تصرف درآوردند و اناثی از نقره که بزر منقش ساختهٔ بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعهٔ وی برداشته و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند ورثه در میان رخوت آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخت وی بود یافتند و چون اناء مذکور در میان آن یافته نشد رجوع به تمیم وعدی کردند ؛ ایشان انکار نمودند و بمرافعه بمجلس معلای حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة‌والسلام آمدند این آیه آمد که (۱۰۵) :

ای کسانیکه گرویده‌اید از آنچه شما را فرموده اند . گواهی وصیت است درمیان شما چون ظاهر شود یکی از شما را علامت مرگ

پس باید که گواه شوید بهنگام وصیت کردن دو تن خداوندان عدل و انصاف از اقارب شما یا از مسلمانان یا دو تن دیگر از غیر شما یعنی اهل ذمه [و حالا این حکم منسوخ و گواهی ذمی برمسلمانان نمیشنوند باجماع] چون شما سفر کنید در زمین پس برسد شمارا مرك رسیدنی یعنی نزدیك شوید بمرك ، محصل سخن آنستکه چون در سفر بر موت مشرف شوید دوکس را بر وصیت خودگواه گیرید ازمسلمانان یاغیرایشان اگردرسفرباشیدوگواه‌ضرورت‌باشدبازدارید آن‌دوکس راکه‌ازشمااندازپس‌نماز دیگر که‌هنگام شریفی‌است‌ووقت اجتماع مردم پس سوگند خورند بخدای اگر شك دارید شما و مضمون سوگند این باشد «ما بدل نمیکنیم باین سوگند بهای اندك‌راکه آن مال دنیاست» یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نمیخوریم ، واگر مشهودله نیز خویش ما باشد که سوگند بدروغ یاد نمیکنیم و نمیپوشیم‌گواهی خدای تعالی را باقامت آن فرموده ، بدرستیکه ما آنوقت که پوشیم گواهی را از بزهکاران باشیم ، پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تمیم وعدی را بعد از نماز دیگر نزدیك منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده‌ایم و این سوگندرا براستی میخوریم وبفرمود که تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن انای گمشده را دردست ایشان باز یافتند ومیان ایشان و ورثهٔ بدیل در آن باب مجادله ازحد اطناب بگذشت وایشان میگفتند که ما این ظرف‌را از بدیل خریده‌ایم اما بسبب اینکه ما را بنیه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگرباره بمجلس‌اشرف‌حضرت‌رسالت‌پناه علیه الصلوة‌والسلام مرافعه کردند آیت آمد که (۱۰۶)

پس اگر اطلاع یافته شود بر آنکه این دوگواه کسب کرده‌اند گناه را بسبب خیانت پس دوگواه دیگر برخیزند بجای‌آن دوخیانت کننده از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده برگواهان یعنی ورثه آنانکه اول بودند درذکر (مراد همهٔ اولیای میت اند) وحفص **استحق**بصیغهٔمعلوم میخواند واولیان نیزقرائت اوست یعنی دو گواه که احق و اولا اند بشهادت آن دو بیگانه زیرا که خویشانند و شناسا

بحقیقت امر ایشان بگواهی قیام نمایند پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه « هرآینه گواهی ما سزاوار تر است و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل از این گواهی داده اند و ما ستم نمی کیپم و از حد در نمیگذریم در این گواهی بدرستیکه آن هنگامی که چنین کنیم از ستمکاران باشیم‌که باطل را در موضع حق وضع کرده ایم » پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که تا عمرو بن عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که این اناء حق بدیل بوده وایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا اناء را بورثه بدیل دادند (۱۰۷)

این حکم که کردیم ازرد یمین بشاهد نزدیکتر است به‌آنکه بیایند گواهان بر وجهی که حق آنست یا نزدیك است بانچه بترسند از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بعد از سوگند اینکه ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند ، و بترسید از خدای بخوردن سوگند دروغ ، وبشنوید امر خدایرا بسمع اجابت ، وخدای راه ننماید فاسقان را که خائنان وگواهان دروغ اند (۱۰۸)

یاد کنید روزی را که خدای تعالی جمع گرداند پیغمبران‌را پس گوید مر ایشانرا بچه چیز اجابت‌کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کرده اند وقتیکه ایشانرا بتوحید دعوت کردید (سؤال برای توبیخ منکران است یا بجهت ادای شهادت انبیاء علیهم‌السلام بر مؤمنان) ، گفتند پیغمبران هیچ علمی نیست مارا در جنب علم تو یا دانشی نیست ما را بچیزی الا آنکه تو آنرا به ازما دانی بدرستیکه‌تودانندهٔ نهانهائی پس تومیدانی که‌باما چه‌ظاهرکردند وچه دردل نهان داشتندو چه چیزاجابت نمودند وچه چیزرا انکار کردند (۱۰۹)

یاد کن‌ای محمد صلی‌الله‌علیه وسلم چون‌گفت‌خدای عیسی پسر مریم را ، یاد کن نعمت مرا که افاضت کردم بر تو و بر مادر تو ، یاد آر که چون تقویت کردیم ترا بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیاء

دین کردی یـا احیای موتی (و گفته اند روح القدس انجیل است) ، سخن میگوئی بـا مردم در گهواره و آن معجزهٔ تـو بود و سخن گوئی در حالت کهولت یعنی کلام تو در حالت طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بـلاغت یکسان است (باین آیت استدلال میکنند بر نـزول عیسی علیه الصلوة والسلام چه باتفاق علماء قبل از سن کهولت باسمـان رفته در همان سن نازل خواهد شد ودر زمین بسن کهولت خواهد رسید) و دیگر یادکن ای عیسی چون بیاموختم ترا کتاب و خط و فهم چیز ها و معانی و حقایـق تورات و انجیل و یاد کن آنرا که میسازی از گل مانند هیئت مرغ بدستوری من پس میدمی در آن صورت که از آن گـل ساختهٔ ، پس بشود آن صورت گل مرغ زنده بفرمان من و از علت بیرون می آوری کور مادر زاد را وچشم اورا روشن میکنی وپاك وبی علت میسازی ابرص را بامرمن وچون بیرون می‌آری مردگانرا از قبور ایشان زنده بفرمان من ، و یاد کن چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل را یعنی جهودانرا از تو که قصد قتل تو داشتند وقتیکه آمده بـودی بدیشان بمعجزه های روشن از آنچه مذکور شد ، پس گفتند آنانکه کافر شدند از بنی اسرائیل نیست این ابرا و احیاء و سایر معجزات که عیسی علیه السلام می‌نماید مگر جادوی روشن یعنی برهیچکس مخفی نمانده که این سحر است (۱۱۰)

و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریانرا بزبان پیغمبر خود آنکه ایمان آرید بمن وبر فرستادهٔ من یعنی عیسی علیه السلام ، گفتند ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما گردن نهاده‌گانیم فرمان ترا [۱۱۱]

و یاد کن ای محمد آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلام بودند .

ای‌عیسی پسر مریم آیا هیچ فرمان تومیبرد یعنی اجابت میکند دعای ترا پرورد کار تو تا دعا کنی آنکه فرو فرستد بر ما خوانی آراسته از آسمان [مائده خوانی را میگویند که برآن طعام باشد]

ایشان از عیسی علیه السلام خوانی طلبیدند ، گفت عیسی بترسید از خدای تعالی ومثل این سئوالها مکنید اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت اورا وصحت نبوت من [۱۱۲]

گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کاملهٔ او شك داریم ولیکن میخواهیم که بخوریم طعامی از آن مایده وآرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی یا دانش بیانی یعنی مشاهدهٔ ما باستدلال جمع شود وبدانیم که توراست گفتی با ما در آنکه هرچه ازخدای تعالی درخواهید بشما ارزانی دارد و باشیم برآن مائده از گواهـان وقتیکه ازما گواهی طلبند

از **ابن‌عباس** رضی‌الله عنه منقول است که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه دارید آنگه از خـدای تعالی بطلبید آنچه میخواهید ، حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هرکه این‌کار میکردیم مارا طعام میداد پس ازخدای تعالی درخواه تا مارا طعام دهد .

سلمان رضی‌الله عنه نقل میکندکه چون حواریان سؤال مائده کردند عیسی علیه السلام بشمینهٔ دربوشید و دعـا کرد چنانچه حق تعالی فرمود [۱۱۳]

گفت عیسی پسر مریم ای خداوند ما [اللهم کلمهٔ بزرگواراست **ابو رجا عطاردی** گـفته که هفتاد نام از نامهای الهی درمیم اللهم تعبیه است و از **نضربن شمیل** نقل میکنند که هر کـه گوید اللهم خدایرا بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلام در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند گفت]، ای پروردکار ما ،فروفرست برما مائده [۱] خوانی از آسمان‌که باشدآن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد مر اهل زمان ما را و آنرا که پس از زمان ما آیند یا اول ما و آخر ما از آن خوان بهرهٔ یابند و باشد آن خوان آیتی یعنی صادر از حضرت تو برکمال قدرت تو وصحت

[۱] مائده ازآسمان شد عائده چونکه گفت «انزل علینا مائده »
(مولوی)

رجوع شود به ص۷۴

رسالت من ، و روزی کن مارا از آن خوان یاتوفیق شکر آن، وتوبهترین روزی دهندگانی [۱۱۴]

گفت خدای بدرستیکه من فرو فرستنده ام این خوانرا بر شما جهت اجابت سؤال شما ، پس هر که کافر شود بعد از نزول مایده از شما پس من اورا عذاب کنم ، عذاب کردنی چنانچه آن عذاب نکنم هیچ یکی را از عالمیان پس حق تعالی دو قطعه ابر فرستاد و سفرهٔ سرخ در میان ایشان بود تا بزمین آمدند وسفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی علیه السلام بگریه درآمد و گفت **اللهم اجعلنی من الشاکرین** دیگر فرمود که خدایا این خوانرا رحمت کردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت ونماز گذارد وبگریست و گفت **بسم الله خیر الرازقین** ومندیل ازسر سفره برداشت خوانی پدید آمد آراسته وبراو ماهی بریان که پوست و خارنداشت و روغن ازوی میچکید، نزدیك سر او نمك و نزدیك دم او سرکه و بر حوالی آن انواع ترها مگر کندنا و پنج گردهٔ نان بر خوان نهاده بر یکی زیتون وبردوم عسل و بر سوم روغن و برچهارم پنیر و بر پنجم قدید . شمعون برخاست که یا روح الله این طعام از دنیاست یا از طعام آخرت ؟ عیسی فرمود که از هیچکدام نیست بلکه طعامی است که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید وشکر گوئید تا نعمت زیاده شود ، گفتند یاروح الله اگر دراین آیت آیتی دیگر بما بنمائی موجب ازدیاد یقین شود ؟ عیسی علیه السلام بان ماهی بریان فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی ماهی فی الحال بجنبش آمد عیسی علیه السلام فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی ترسان شده از آن مائده نخوردند [۱] وعیسی علیه السلام

---

[۱] شمعی اندر درون فانوسی بود روشن چو آفتاب بلند
ایمن از باد تند و سخت هموار آنچنان کش نمیزدی لب خند
گفت فانوس را شبی بغرور که بدام تو کشته ام پا بند
دست ازمن بکش که صحبت بد می رساند بجان هزار گزند
همنشینی که نیك و لایق نیست در جهان بهر خویشتن مپسند

فرمود تا درویشان و بیماران و معلولانرا طلبیدند وگفت بخورید که شما را عطاست و دیگرانرا بلاست ، هزار و سیصد تن از آن طعام خوردند هیچ بر آنخوان از آنچه بود کم نشد ، هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری ننوشید الا که شفا یافت پس مایده باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا هم از آن تناول نمودند بعد از چهل روز غایب شد روزی می آمد و روزی نمی آمد همچون ناقهٔ صالح پس وحی آمد که ای عیسی مایدهٔ ما را بفقراء ده نه باغنیا ؛ توانگران ازاین حکم مضطرب شده در مایده شك آوردند و آنرا بر جادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب **معالم** سیصد وسی تن مسخ شدند بصورت خوك و بعد ازسه روز بمردند (۱۱۵)

و یادکن چون گفت خدای عیسی پسر مریم را بعد از رفع او باسمان یا گوید خدای روز قیامت مرعیسی را برای توبیخ وتقریع نصاری آیا تو گفتی مر مردمان را که بگیرید مرا و مادر مرا دو خدابدون خدای، گفت تنزیه میکنم ترا ازشرك تنزیه کردنی ، نسزد و نشاید مرا آنکه بگویم آنچه مرا سزاوار نباشد اگر بوده ام که گفته ام آنرا ، پس بدرستیکه تو دانستهٔ آنرا ، تو میدانی آنچه در ذات تواست یا تو میدانی هرچه من نهان کرده ام ومن نمیدانم آنچه توپنهان داری بدرستیکه تو دانای پوشیدنهائی [۱۱۶]

نگفتم مر ایشان را یعنی امت خود را مگر آنچه امر کردی

من اسیرم میان زندانت چند باشم بدام تو دربند
تن و جانم ز صحبت فرسود صحبت تو مرا نمود نژند
توچو ابری ومن چنان خورشید دریس ابر خور وشید تا چند
پردهٔ تیره از برم بردار تا خجل سازم آفتاب بلند
پرده برداشت از رخش فانوس شمع را باد تند وسخت افکند
کشته شد جان شمع وشد تاریك باد کبر و غرورش بپراکند
شکر منعم نگفت وخویش بکشت آری ازجان خویش دل برکند
ای بسر حق شناس باش هموار تا شوی در جهان سعادتمند

(جلالی)

مرا بآنکه بایشان گویم از توحید و تعبد و من نگفتم ایشانرا مگر آنکه بپرستید خدایرا ، پروردگار من و شما ، پس من خود را مربوب ومخلوق گفتم نه رب و خالق ، و بودم بر اقوال و افعال ایشان گواه یا نگاهبان ما دامیکه بودم در میان ایشان ، پس آنهنگام که فرا گرفتی مرا یعنی رفع کردی باسمان یا بمیرانیدی بودی تو نگاهبان برایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان ، و تو برهمهٔ چیزها گواهی و مطلع بر آن و مراقب آن (۱۱۷)

اگر عذاب کنی ایشانرا بر کفر ، پس بدرستیکه ایشان بندگان تواند و بنده را برمالك مطلق اعتراض نرسد در هرچه کند ، واگر بیامرزی ایشانرا بانکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده پس بدرستیکه تو غالبی وقادر بر ثواب وعقاب(۱) دانا در هرچه کنی ازعفو وعذاب (۱۱۸)

گفت خدای تعالی (مراد آنستکه گوید وایراد لفظ ماضی برای تحقیق وقوع است کانه که قیامت قائم شد و خدای گفت) این روزی است که در این روز سود میرساند راستگویانرا راستی که واقع شده است از ایشان در دنیا ، مر این صادقان را بهشتها است که میرود از زیر درختان آن جویها در حالتیکه جاوید باشند در آن همیشه (تاکید است در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد) ، خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت وخشنود گشتند ایشان از او به نیل کرامت ، این دخول جنان وحصول رضوان رستگاری بزرك است (۱۱۹)

مرخدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه در سموات و ارضین است ، و او برهمه چیزها تواناست بقدرتیکه ازعجز و ضعف منزه ومقدس تبارك وتعالی و تقدس (۱۲۰)

(۱) گر بدهی جان و ور تو جان بستانی
هرچه توخواهی بکن که رای تو داداست (جلالی)

سورة الانعام مکیة وهی مائه وخمس وستون آیه (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

همهٔ ستایشها مرخدایراست و مرجع همهٔ ثناها حضرت کبریاست ، آن خداوندیکه بقدرت کامله بیافرید آسمانهارا بی عمدی ومددی و زمین را بی اصلی و مادهٔ ، و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را (رد قول مجوس است که گفته اند الله خالق نوراست وشیطان آفرینندهٔ ظلمت ؛ حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هردو مخلوق من اند)

بعضی برآنند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است و گفته اند جهل وعلم ویا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در **انوار** فرمود که : «هدی و ضلالت واز اینجهت ظلمت را بلفظ جمع یاد آورده که ضلالت متعدد است و نوررا بلفظ واحد ایراد کرد که هدی یکیست» و در **بحر الحقایق** آورده که « بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی » ؛ پس با اینهمه دلائل وآیات آنانکه کافر شدند با پروردگار خود برابری میدهند بتانرا یاعدول میکنند از آفریدگار خود بعبادت غیر او (۱)

اوست آن کسیکه بیافرید شما را از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی **ابوالبشر** را از آن مخلوق ساخت ، پس حکم کرد مدتی راکه چون بسرآید مرگ برسد ومدتی نام برده ومعین شده نزدیك اوست که کسی نداند و بعد از گذشتن ان قیامت قایم شود پس شما ای مشرکان باوجود این آیات شك میارید دربعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که بدو خلقت از او است پس شك نباید آورد که معاد خلق بدو است (۲)

(۱) این سوره مکی است مگر شش آیه (آیت ۹۱و۹۲و۹۳و۱۵۱ و۱۵۲و۱۵۳) یا سه آیت (۱۵۱و۱۵۲و۱۵۳)

و اوست خداوند و معبود مطلق در آسمانها و زمینها و همه را جز او خدائی نیست ، میداند آنچه پنهان شماست یعنی دردل مخفی دارید وآنچه آشکار شماست یعنی بزبان میارید ومیداند آنچه میکنید ازخیر وشر ، شمارا برآن جزاخواهد داد

و درفتوحات آورده که **سرکم** اشارتست بنسبت باطنی انسان **وجهرکم** عبارت از نسبت ظاهری او است

صاحب **بحرالحقایق** آورده که مراد از **سرکم** سر خلافت است که در انسان ودیعت نهاده و **جهرکم** صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنستکه آدمی را صورتی است جسمانی و معنی روحانی بجسم ازعالم خلق است و به روح از عالم امر ، سرش از مرتبهٔ امر شود وجهرش ازمرتبهٔ خلق، ودرنقدالنصوص(۱) فرموده کم انسان مرآتی است ذات و جهین در یك رویش خصائص ربوبیت پیدا و در دیگر رویش نقائص عبودیت هویدا ؛ چون بخصائص ربوبیت نگری ازهمهٔ موجودات بزرگوار تراست و چون نقائص عبودیت شمری ازهمهٔ کاینات خوارتر و بیمقدار تراست

رباعی

چون درخود ازاوصاف تو یابم اثری حاشاکه بود نیك تر ازمن دگری
واندم که فتد بحال خویشم نظری درهردو جهان نباشد ازمن بتری

پس حق سبحانه وتعالی میفرماید که اسرار وخصائص شمارادرمرتبهٔ غیب میدانم وآثارنقائص شمارا درعالم شهادت میشناسم ودیگر میدانم آنچه شمامیکنید ازعملی که سبب ترقی باشد در درجات انسانیت یاموجب تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن این دانائی سالك را بر آن دارد که باصلاح و تزکیهٔ اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی به ذروهٔ استیناس نعیم روحانی متصاعد گردد (۳)

(۱) نقدالنصوص فی شرح الفصوص کتابی است عرفانی در شرح و بیان عقاید محیی الدین که مولا عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸) درسال ۸۶۳ تالیف کرده است

قطعه

حیف باشد که عمر انسانی چون بهائم بخواب وخور گذرد [۱]
آدمی میتواند از کوشش کز فرشته بفضل در گذرد

و نمیاید به کافران آیتی از آیات بروردکار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن ، مگر که هستند از آن آیت ومعجزه اعراض کنندگان (۴)

پس بدرستکه بدروغ داشتند قرآن را آن هنگام که آمد بدیشان پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهرشود بر ایشان خبرهای آنچه بودند که بدان استهزاء میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بر ایشان یا بهنگام ارتفاع رایت اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سدهٔ سنیه خیرالانام علیه الصلوة و السلام وظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشن است (۵)

آیا ندیدند و ندانستند که ما بقوت قهاریت چند هلاك کردیم پیش از ایشان ازگروه گذشتکان یعنی اهل زمانیکه در آن پیغامبری بود (و قرن هفتاد سال است یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد وغیر ازاین نیز گفته اند) ؛ پس صفت اهل قرن میکند: چنان گروهی را هلاك کردیم که ایشان را در زمین مکان وآرامگاه دادیم یا در آن زمین اهل آن را متصرف ساختیم یا ایشانرا عطا کرده بودیم از مکنت آنچه شمارا نداده‌ایم چون عمر دراز و قوت تمام و وسعت مال و استظهار بخدم و حشم ، و فرو فرستاده بودیم ما باران را بر ایشان پی در پی بهنگامی که محتاج بودند بدان و گردانیده بودیم جویهای آبرا که پیوسته میرفت درزیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بر آن مشرف بودند یا درتحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود میبردند ؛ محصل کلام آنستکه ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب وسعت

امروز مده فرصتت از دست به فردا
عمر من و تو خاصیتش روز شمار است
[جلالی]

عیش میگذرانیدند ، پس هلاك کردیم ایشانرا بگناهان ایشان و سود نکرد ایشانرا آن قوت ونعمت و بیرون آوردیم پس از هلاك ایشان گروهی دیگر ؛ (در این آیت کفار قریش را تهدید کرد بهلاك) دراخبار آمده‌است که نضربن حارث ونوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتیکه چهار فرشته نامهٔ نوشته از آسمان بیارند وگواهی دهند که این کتاب از خدای بشما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی مندرج که تو رسول اوئی آیت آمد که (٦) :

و اگر بفرستیم برتو نوشتهٔ در ورقی پس به بینند وبسایند آنرا بدستهای خود و شبههٔ ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع نشود ، هر آینه خواهند گفت آنها که کافرند این نیست آنچه که آوردهٔ بما مگرجادوی روشن برهمه کس (٧)

وگفتند کافران چرا فرونفرستند بر محمد فرشتهٔ که باما گوید که این بیغمبر است و اگر ما فرو فرستیم فرشته هرآینه حکم شود بهلاك ایشان چه سنت الهی براین جاری شده که اگر معاینه بینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند هلاك ایشان لازم بود چون نکردند ، پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملك بیك چشم زدن وچون مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت بما نمی‌آید حق تعالی فرموده که (٨)

و اگر ما گردانیدیم رسول فرشتهٔ را هرآینه متمثل گردانیدیم او را بصورت آدمی چنانچه جبرئیل را بصورت دحیة الکلبی متمثل میسازیم واین صورت بجهت آنستکه قوهٔ بشری بدیدن ملائکه برصورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیاء علیهم السلام بقوهٔ قدسی مشاهدهٔ ایشان توانند نمود پس چون فرشته را بصورت بشر بفرستیم و هرآینه درآن حال پوشیده گردانیم بر ایشان آنچه برخود پوشیده کرده‌اند امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشرمسلم نمیدارند درآنوقت نیزطعنه زنان خواهند گفت **ماهذا بشر الامثلکم** پس تسلی میدهد پیغمبر مارا تا ازقول کافران غبار ملال بر خاطرآن حضرت علیه‌الصلوة

والسلام ننشیند و میگوید (٩)

و هر آینه تکذیب نموده و افسوس کرده اند به بیغمبرانی که بوده اند پیش از تو ، پس فرود آمده است بانانکه سخریت کرده اند از رسل یعنی با ایشان استهزاء نموده اند ، جزای آنچه کرده بودند که بدان استهزاء میکردند وآن جزای عذاب و نکال الهی بود که بگرد ایشان درآمد (١٠)

بگو اگر عذاب گذشتگان مسلم نمیدارید ، سیر کنید در زمین (گاهی بیمن ، گاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید) پس بنگرید بنظر عبرت که چگونه بوده‌است آخر کار تکذیب کنندگان (١١)

بگوای محمد وبپرس ازایشان مر کراست آنچه درآسمانهاوزمینهاست ازروی خلقیت ومالکیت اگر ایشان جواب گویند و گر نه تو بگو که مرخدایراست ، نوشت خدای برنفس خود یعنی الزام نمود ازروی فضل و جود رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصیت و در احادیث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت وآن نزدیك اوست فوق العرش مضمونش آنکه **رحمتی غلبت علی غضبی** و میشاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتی‌است که همه چیزرا فرا رسیده و نتیجهٔ آن عطا دادن است بی سابقهٔ سؤال واستدعا ورابطهٔ حاجت واستحقاق که درمثنوی معنوی ١ وارد است

درعدم ما مستحقان کی بدیم — کی براین جان وبدین دانش زدیم
ما نبودیم و تقاضا ما نبود — لطف تو نا گفتهٔ ما میشنود

بخدای که جمع خواهد کرد شمارا تا روز رستخیز یاجمع خواهد کرد شما را در روز قیامت ، روزی که در وقوع آن شك نیست ، آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه وعقل سلیم را که سرمایهٔ ایشان بود ضایع ساختند ، پس ایشان ایمان نخواهند آورد (١٢)

و مرخداراست آنچه آرام دارد در شب و روز یعنی اوست مالك مکان و زمان و آنچه زمان و مکان را فرا گرفته ، واوست شنوا

بانچه کافران گویند، دانا بانچه قصد کنند

سبب نزول این آیت آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار گذارد که پیش گرفتهٔ ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که توانگر تر از جملهٔ خویشان خود شوی بشرط آنکه از این دین رجوع نمائی ؛ حق سبحانه و تعالی فرمود که هرچه شب و روز برآن اشتمال دارد ازآن خداست اگر خواهد پیغمبر خودرا چندان مال دهد که توانگر ترین خلق شود (۱۳)

بگو ای محمد آیا غیرخدایرا فراگیرم دوست یعنی غیر خدای را دوست نگیرم ، خدای که پدید آرندهٔ آسمان و زمین است و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد و روزی داده نمیشود یعنی بی‌نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند قال‌الله تعالی **ماارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان‌الله هوالرزاق ذوالقوة المتین**(۱)

بگو ای محمد بدرستیکه من مامور شده ام بانکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدایرا برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین و مرا میگویند که مباش از مشرکان یعنی ازشرك آرندگان (۱٤)

بگو بدرستیکه من میترسم اگر عاصی شوم در امر پروردگار خود یعنی غیر اورا پرستم از عذاب روز بزرك که قیامت است (۱۵)

هرکه بگرداند خدای عذاب را از او و حفص بصیغهٔ مجهول میخواند یعنی هرکه بگردانیده شود عذاب از او (۲) در آن‌روز ، پس بدرستیکه حق براو بخشایش فرموده است واین بخشایش خدای رستکاری هویداست (۱٦)

و اگر برساند بتو خدای سختی چون فرض و فقر ، پس هیچ باز دارنده و برنده نیست آنرا مگر او و اگر برساند بتو نیکوئی چون غنا وصحت پس او برهمه چیزها تواناست (۱۷)

و اوست قهر کننده غالب بر بندگان خود (فوقیت بمکان نیست

(۱) سوره‌الذاریات آیه۵۷و۵۸

(۲) یصرف را حفص بصیغهٔ مجهول خوانده است

بلکه تصویر استعلا و غالبیت حق است بقدرت و قهر برهمهٔ مخلوقات و اوست محکم کار درتدبیر خود ، دانا بخفایای احوال بندگان (۱۸)

نقل است که سفهای قریش گفتند ای محمد ما کسی‌را نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیده ایم که صفت این‌مرد درکتب خویش دیده‌اید همه انکار کردند اکنون کسی بما نمای که گواهی دهد برسالت تو و برحقیقت کتاب تو ، آیت آمد : بگو ای محمد در جواب ایشان چه چیز است بزرگتر از جهت شهادت یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهیها ؛ بگو خدای بزرگتر است از جهت گواهی او گواه است میان من و شما یعنی گواه حقیقت من و بطلان شما اوست و بمن وحی کرده اند قرآن را تا بیم کنم شما را بقرآن (و اگر چه در او بشارت نیز هست اما اکتفا کرده باحد الضدین) ، ودیگر انذار میکنم هرکرا قرآن بدو رسید از عرب و عجم و جن و انس

امام‌مقاتل رحمة‌الله‌علیه فرموده هرکرا قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر علیه السلام نذیر اوست واز آنجاست که محمدبن کعب قرظی فرموده که **من بلغ القرآن فکانما رای محمداً** علیه السلام آیا شمائید که گواهی میدهید آنکه با خدای هستند خدایان دیگر یعنی بتان بگومن باری گواهی نمیدهم برین بگوجز این نیست که او خدائی است یگانه و من برین وجه گواهی میدهم و بدرستیکه من بیزارم از آنچه بوی شریك میدارید از اصنام وغیرآن (۱۹)

آنانکه ایشانرا داده ایم کتاب می‌شناسند رسول خدایرا علیه‌السلام بحلیه و صفتی که مذکور است در تورات همچنانکه میشناسند پسران خود را بحلیه و صفت ایشان را معرفتی روشن‌است ، آورده اند که حضرت فاروق رضی‌الله‌عنه ازعبدالله بن سلام پرسید که معرفت شما مرحضرت را علیه السلام که خدای ازآن خبر میدهد که همچو معرفت فرزندان است برچه وجه تواند بود ابن‌سلام رضی‌الله‌عنه گفت من برسالت پیغمبر علیه السلام متیقن ترم از آنکه بصحت نسب پسر خویش چه این‌را از تورات دانسته‌ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر رضی‌الله‌عنه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

فرمود که خدای توفیق رفیق تو گرداند **ای عبدالله فقد اصبت و صدقت** آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب بس ایشان ایمان نمی آرند (۲۰)

و کیست ستمکار تر از کسیکه افترا کند و بر بندد برخدای دروغرا بانکه ملائکه دختران اویند وبتان ما نزدیك وی شفیع خواهند بود یا آنکه تکذیب کند آیات اورا که قرآن است و او را سحر وشعر وکهانت نام نهد بدرستیکه رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی کافران (۲۱)

یادکن روزیرا که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان ومعبودان پس گوئیم از روی توبیخ مر آنانرا که شرك آورده اند کجا اند خدایان شما که شریك خدای میساختید آنانرا که گمان میبردید که شما را شفاعت خواهند کرد (۲۲)

پس نباشد معذرت ایشان مگر آنکه گویند بخدای که پروردگار ماست که ما نبودیم شرك آورندگان و دروغ گویند وبدان سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهدهٔ کرامات وعلو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیائید تا انکار شرك کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدائی که مامشرك نبوده ایم حق سبحانه وتعالی بردهنهای ایشان مهرنهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند که **الیوم نختم علی افواههم** بنگر که چگونه دروغ میگویند بر نفسهای خود بنفی شرك از آن وکم گشت از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند از شریك مرخدایرا نقل است که ابوسفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر درموضعی ازمسجدالحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام کردند پس نضربن حارث را که تواریخ ملوك عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یادداشت پرسیدند که این چیست که محمد میخواند آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب میجنباند و افسانهٔ پیشنیان میخواند چنانچه احیاناً منهم برشما میخوانم این آیت نازل شد که (۲۴) و از کفار مکه کسان هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی

و افکنده ایم بر دلهای ایشان پوشش ها تا فهم نکنند آنرا و نهاده ایم در گوشهای ایشان گرانی تا حق نشنوند و اگر به بینند هر معجزهٔ که از تو میطلبند ایمان نمیاورند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسیده تا چون بیایند بتو جدال و خصومت کنند با تو ، گویند آنها که کافرند نیست این کتاب تو مگر افسانهٔ پیشینیان [۲۵]

و ایشان یعنی کافران باز میدارند مردمان را از ایمان برسول و دور میشوند بنفس خود از اویعنی نه خود ایمان میاورند و نه دیگریرا میگذارند [و گفته اند این آیه در شان ابی طالب است (۱) ومعنی آنکه نهی میکند دشمنان را از تعرض رسول علیه السلام بحمایت وخود از دین او دوری میجوید] و هلاك نمیکنند بدین عمل مگر نفسهای خودرا و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمیکند (۲۶)

و اگر به بینی ایشان را چون باز داشته شده باشند در آتش هر آینه به بینی امری در غایت شناعت و ایشانرا مشاهده کنی که ازسختی عذاب فریاد میکنند پس میگویند ، کاشکی که ما باز گردانیده شویم بدنیا وتکذیب نکنیم آیات پروردگار خودرا و باشیم ازجملهٔ باورداران (۲۷)

نه چنان است که ایشان میگویند چون بدنیا روند مؤمن باشند بلکه بر همان کفر خواهند بود و این اقرارتوحید حالی برای آنستکه ظاهر شده است مر ایشانرا آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی پیش ازاین در دنیا چون امروز بشهادت جوارح برایشان ظاهروثابت

(۱) ابوطالب عم حضرت رسول و پدر علی علیه السلام میباشد که بعد از فوت عبد المطلب کفالت محمد را بعهده گرفت و چون ابوطالب تاجر بود محمد را بتجارت بشام بهمراهی خویش می برد و پس از اینکه دعوت اسلامی را حضرت محمد آغاز نمود قریش ابی طالب را گفتند که یا محمد را از خیال خود باز دار و یا حمایت او را ترك کن ؛ ابیطالب حمایت آنحضرت را ترك نگفت و در سال ۶۱۹ میلادی ابیطالب وفات یافت .

شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع بدنیا دارند و اگر ایشانرا باز گردانند بدنیا ، هر آینه باز گردند بسوی آنچیزی که نهی کرده شده اند یعنی شرك و عصیان ، وبدرستیکه ایشان دروغ گویانند در وعدهٔ ایمان وچون این آیتها در وعید قیامت برکافران خوانده شده بعث و نشر را منکر شدند . (۲۸) و گفتند نیست این زندگی مگر زندگانی ما در دنیا و نیستیم ما بر انگیختگان از قبور (۲۹) و اگر به بینی چون باز دارند کافرترا بر حکم خدای یا در موقف عرض گوید خدای آیا نیست این بعث و نشر راست و درست ؟ گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقراری کنند مؤکد بسوگند ؛ گوید خدای پس بچشید عذاب را تا آنچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر (۳۰)

بدرستیکه زیان کردند آنانکه تکذیب کردند دین خدایرا یا باور نکردند لقای ثواب وعقاب را بعد از مرك تا چون بیاید بدیشان قیامت ناگهان گویند ای حسرت و پشیمانی بر آنچه تقصیر کردیم در حیات دنیا و ایشان بردارند گناهان خود را بر پشتهای خود [مراد آنستکه گناهان ایشان لازم باشد بر ایشان و از ایشان منفك نگردد]

در معالم آورده که چون مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند اورا چیزی درغایت خوبی وخوشخوئی (۲)وگوید مرا میشناسی مؤمن گوید نی ترا نمیدانم گوید من عمل صالح توام بیا بر ماسوار شو که من دردنیا بسیار بر توسوار بودم و آیت **یوم نحشر المتقین الی الرحمن و فدا** [۱] اشارت بدین است وچون کافر سر ازخاك بردارد پیش آید اورا چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبوئی و بدگوئی وگوید مرا میدانی گوید نی ترا نمیدانم گوید من کردار بد ونا پاك توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار میشوم و آیت **و هم یحملون اوزارهم علی ظهورهم** عبارت از این است ، بدانید که بد باری است بار گناه که میکشند (۳۱) و نیست زندگانی دنیا که ایشان مغرورند بدان مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان ، و هر آینه سرای آخرت بهتر است برای کسانیکه پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای آخرت باقی است و لذتهای او خالص از شوائب آفات و

[۱] سورهٔ مریم آیه ۸۵ (۲) م خوشبوئی

نعمتهای او ایمن از بیم زوال ، آیا تعقل نمیکنند [وحفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنید که از این دو سرای کدام بهتراست]

آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل با یکدیگر ملاقات کردند . اخنس گفت یا ابا الحکم در شان **محمد بن عبد الله** چه حکم میکنی در دعوی خود کاذب است یا صادق حالا بر ما کسی مطلع نیست که اگر راست گوئی باز خواستی کند ، ابوجهل گفت محمد راستگو است و آنچه بما میرساند آسمانی است نه شیطانی اما اگر به نبوت او اعتراف کنیم محذوری دارد و آن چنانست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سر فرازند از لواء و ندوه و سقایه و امارت مسجد به آل قصی تعلق دارد و اگر نبوت نیز بایشان باز گردد اشراف قریش و بقیهٔ آل لوی بیکبار محروم مانند ، وقول ابو میسره آنستکه ابوجهل مشافهه با حضرت رسالت پناه گفت که ای محمد ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیت آمد که (۳۲) :

بتحقیق ما میدانیم بدرستیکه ترا اندوهگین میگرداند آنچه میگویند در تکذیب تو ، پس بدرستیکه ایشان تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت وبراستی تو معترفند ولیکن ایشان که ستمکارانند انکار میکنند آیتهای خدایرا از روی عناد (پس برای تسلی آنحضرت میفرماید) [۳] وبدرستیکه تکذیب کرده اند پیغمبران را پیش از تو ، پس ایشان شکیبائی نمودند برآنچه ایشان را تکذیب کردند وبدانکه رنج بایشان رسانیدند تا وقتیکه آمد بدیشان یاری کردن ما وما وعده کرده ایم صابران را بنصرت و حکم کرده ایم بغلبهٔ مؤمنان برکافران ، و نیست تغییر دهندهٔ مر وعده های خدایرا | و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده **ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون** [۱] ، و هر آینه آمد بتو از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و

[۱] سورة الصافات آیه ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳

ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده اند **کتب الله لا غلبن اناو رسلی** [۳۴] ،

و اگر چنان است که گران باشد بر تو روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق پس اگر میتوانی آنکه بجوئی سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت پناه را بر ایمان قوم بود میخواست که هرمعجزهٔ که اقتراح [۱] میکنند حق‌سبحانه تعالی ظاهر گرداند تا باشد که بدایرهٔ مؤمنان در آیند حق تعالی این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرك میاید پس اگر میتوانی که بدست آری نقبی در زمین و بدان جا در آئی یا نردبانی پیدا کنی وبرآسمان برآئی ، پس باری آیتی برای ایشان چنانکه خواهند ، و اگر خواستی خدای هر آینه جمع کردی همهٔ ایشانرا بر هدایت و توفیق ایمان دادی ، پس مباش (صورت خطاب متوجه آن حضرت است و درمعنی امت را میگوید مباشید) از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان واستهٔ خذلان و توفیق من است (۳۵) جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه میشنوند بسمع قبول از روی فهم و تأمل اما کافران مانند مردگانند ، ازایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات ، و مردگان را بر انگیزاند خدای آنگاه ایشان بدانند و آن دانستن سود نکند ، پس بسوی او باز گردانند همه را برای جزا و مکافات (۳۶)

و گفتند رؤسای قریش چرا فرو نمیفرستد بر محمد نشانهٔ از پروردگار او یعنی معجزهٔ که میطلبیم از او ، بگو بدرستیکه خدای قادر است بر آن که فرستد آیتی از مقترحات ایشان ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن مستجلب بلا و عنا است زیرا که حکم الهی بر این وجه شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزهٔ طلبند وحق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده (۳۷) و نیست هیچ جنبندهٔ در زمین و نه هیچ پرندهٔ که در هوا بپر و بپالهای خود

(۱) در آوردن مطلبی ازخود

این کلمه (۱) برای تاکید است چنانچه گویند چنان چیز بچشم‌دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت میباشد پس لفظ **بجناحیه** قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرندهٔ الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و مرده و زنده شدن یا درادای ثنای الهی‌چه هیچکدام از تسبیح حق سبحانه و تعالی غافل و ذاهل (۲) نیست **و ان من شئی الا یسبح بحمده** (۳) فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ هیچ چیزی را بلکه او مشتمل است بر دلائل دقائق امور علوی و سفلی ، پس بسوی پروردگارخود حشر کرده خواهند شد ابن‌امم تا انصاف بعضی‌از بعضی بستانند (۳۸) و آنانکه بدروغ داشتندآیتهای مارا ، کرانند ازشنودن دلائل‌ربوبیت و گنگانند از گفتن سخن درباب وحدانیت و ایشان در تاریکیهای کفر و جهل و عناد در تقلبدند ، هرکرا خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت از اومنقطع سازد ، و هرکرا خواهد ثابت گرداند و نگاهدارد بر راه راست (۳۹)

بگو ایشان را که چه می بینید اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا یا بیاید بشما قیامت و هول وعذاب آخرت ، آیا غیر خدایرا میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی میخوانید غیر اورا اگرهستید راستگویان که بتان خدایانند (۴۰) نه چنان است که بتان را خوانید بلکه او را میخوانید و تضرع جز بدرگاه او نمی برید ، پس ببرد و دفع کند از شما در دنیا آنچه اورا بکشف آن میخوانید اگر خواهد ، و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید آنچه شرك ساخته اید با او یعنی الهه خود را (۴۱)

و بدرستیکه فرستادیم ما رسولان را بامتان ایشان پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبردان کردند ، پس گرفتیم ایشان‌را

(۱) ولاطائر یطیر بجناحیه - مراد از این کلمه لفظ بجناحیه است که برای تاکیداستعمال‌فرموده است (۲) فراموش کننده - غفلت کننده (۳) سوره بنی‌اسرائیل آیه ٤٤

سختی و تنگی و به‌آفتها و بیماریها تا شاید که زاری کنند و از شرك اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند (۴۴) پس چرا وقتیکه آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی ولیکن سخت شده بود دلهای ایشان و ترك تضرع و زاری از قساوت قلب است ، و آراسته کرد برای ایشان ابلیس آنچه بودند که بعمل میاوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جملهٔ صفات هلاك کننده است چنانچه در حدیث آمده است که **ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه** ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاد و هر دعوی و لاف که از گریبان هستی او سر بر زد سرمایهٔ او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان بوادی غفلت را از این راه بچاه ادبار میاندازد و صفت عجب و خود بینی در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطهٔ خود دیدن از حق برستیدن باز میماند (۴۳)

نظم

مرد معجب ز اهل دین نبود — هیچ خود بین خدای بین نبود
بیخبرزان جهان ومست یکیست — خوبشتن بین وبت برست یکیست

پس آن هنگام که فراموش کردند کافران ومکذبان بانچه پند داده شده بودند بدان از باسا و ضراء بگشادیم بر ایشان درهای همه چیز ها از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت پند پذیر نشدند باسانی وسعت معیشت نیز امتحان کردیم تا وقتیکه شاد شدند بدانچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل در آن بستند و آنرا سبب استیفای لذات حسی ساخته به نعمت از منعم باز ماندند و بمراسم شکر گذاری و لوازم سپاس داری نه قیام نمودند ، بگرفتیم ایشانرا ناگهان پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند بشیمانان و نا امیدان (۴۴)

پس بریده شد آخر آن گروه که ایشان ستمکاران بودند یعنی نصرت کردم اولیای خودرا و هلاك کردم بتمامی اعدای خود را ، و حمد مر خدایراست که پروردگار عالمیان است بر هلاك ظالمان و

چون هلاکت ظالم از آنروی که سبب خلاصی مردم است از ستم و بیداد ایشان نعمت بزرك و غنیمت شگرف است هر آینه مهلك ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود (۴۵)

بگو چه بینید اگر بگیرد خدای شنوای شما را تا کر شوید و بینائی شمارا تا کور گردید و مهرنهد بر دلهای شما تا فهم وهوش در او نماند ، کدام است خدای غیر الله که بقدرت و کرم خود بیارد برای شما آنچه گرفته است ، نگاه کن و در نگر که ما چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن میگوئیم ووقتی در تذکر و تنبیه ، پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند (۴۶) بگو ای محمد کافران را که چه بینید و چه کنید اگر بیاید بشما عذاب خدای ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بر آن یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر گردد (و گفته اند بغتة آنستکه شب فرود آید و جهرة عذابی است که در روز واقع شود) و برهر تقدیر آیا هلاك شوند یعنی هلاك نشوند بدان عذاب مگر گروه ظالمان و مشرکان (۴۷)

و نفرستادیم پیغمبران را مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را ببهشت و بیم کنندگان کافران را بدوزخ ، پس هرکه ایمان آرد و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت ، پس هیچ ترسی نیست ایشان را از عذاب جاودانی و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب آن جنان (۴۸) بگو نمیگوئیم بشما را که نزدیك من است خزینه های روزی خدای تا هرچه خواهید بیارم ونمیدانم غیب را مادامیکه وحی بمن نیاید تا هرچه پرسید جواب گویم ، و نمیگویم شما را که از جنس فرشته ام تا هرچه خواهم بقوت ملکی بکنم من همچون شما بشرم ، متابعت نمیکنم مگر آنچیز را که وحی کرده شود بمن ، بگو از روی تمثیل آیا یکسان باشد نابینا و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم ، آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز توانید کرد میان حق وباطل (۵۰)

و بیم کن بان چیزی که بتو وحی میکنند آنکسان را که

می‌ترسند از بسیاری ذلل و تقصیر در عمل از آنکه حشر کنند ایشان را بجزای خداوند ایشان (اگرچه پند قرآن همه را عام‌است اما اینجا تخصیص کرد ترسندگانرا زیرا که دل پند پذیر وگوش نصیحت شنو ایشان راست) نیست مر ایشانرا بجز خدای دوستی که متولی امور ایشان باشد دردنیا ونه شفیعی که ایشان را ازعذاب برهاند درعقبی پس ایشان را بیم کن تا باشد که بپرهیزند از گناه (۵۱)

آورده‌اند که صنادید قریش باحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامانند چون **ابن مسعود** و **مقداد** و **عمار** و **صهیب** و امثال ایشان اگر این بندگان ومفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و بر خواست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوئیم و بشنویم ، حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که من راندن مؤمنان را از صحبت خود نتوانم : گفتند پس مجالست ما بایشان عیب و عار است اگر بوقت حضور ما ایشان را عذرخواهی تا بروند شاید که ما انقیاد امر تو کنیم ، نقل است که **فاروق** رضی‌الله عنه گفت یا رسول‌الله چنین میتوان کرد تا ببینم که مهم رؤسای عرب بچه میکشد حضرت درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان بر این وعده وثیقه التماس نمودند پس حضرت فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و **مرتضی علی** رضی‌الله عنه را امر کرد تا این صورت را در حیز کتابت‌آورد آیت آمد که :

ومران از مجلس خود آنان را که میخوانند بپروردگار خود را که ذکر او میگویند بامداد و شبانگاه یا می‌گزارند نماز بامداد و صلوة عصر ، میخواهند بدان دعا و ذکر رضای خدایرا (وگفته اند وجه صله است یعنی میخواهند خدا را وبس)

شیخ ابویعقوب نهر جوری‌را قدس سره پرسیدند که صفت مریدچیست این آیه‌برخواند که **یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه** و در **کشف الاسرار** آورده که « ارادت بر سه وجه است

اول ارادت دنیای محض کما قال‌الله تعالی **تریدون عرض الدنیا**(۱) و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از درویشان ومسلمانان اعراض نمودن

دوم ارادت آخرت محض کما قال‌الله تعالی **ومن ارادالاخرة وسعی لها سعیها** (۲) واین نیز دوعلامت دارد درسلامتی دین ونقصان دنیا رضا دادن و در مؤانست و الفت بر روی درویشان گشادن .

سوم ارادت محض کما قال‌الله تعالی **یریدون وجهه** و نشان آن بای بر سر کونین نهادن است و از خود وخلق آزاد گشتن »

بیت

مارا خواهی خطی بعالم درکش دربحر فنا غرقه شو ودم درکش

نیست بر تو از حساب اعمال ایشان چیزی و نیست از حساب عمل تو بر ایشان چیزی تا تو برانی ایشانرا پس بهیچوجه مران ، پس تو باش از ظالمان اگر برانی (۵۲)

و چنانکه پیش از تو آزموده‌ایم فقراء را ببعضی از ضعفاء در امور دین ومقدم ساختیم این ضعیفان را بر اقویای عرب درسبقت بایمان تا گویند بزرگان آیا این گروهند که بنعمت ایمان و احسان با توفیق و هدایت منت نهاد خدای بر ایشان از میان ما ، آیا نیست خدای داناتر (یعنی هست) بشکر گویندگان بر نعمت اسلام (۵۳) و چون بیایند بتو آنانکه ایمان دارند بایتهای ما ، پس بگو سلام بر شما باد [مراد همان درویشانند که حق سبحانه از دورکرون ایشان نهی فرمود و بعد از آن هرکدام که بحضرت مصطفی محمد علیه الصلوة والسلام آمدی آنحضرت سلام بروی پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کاینات علیه افضل الصلوة آمده گفتند یا رسول‌الله گناهان بزرك کردیم و جرائم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار وچاره استغفار برچه‌وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان نا امید از عتبهٔ نبوت باز گشتند فی‌الحال این آیت نازل شد که چون مؤمنان گنهکاران که بوحدانیت

[۱] سوره انفال آیه ۶۷ [۲] سوره بنی‌اسرائیل آیه ۱۹.

من و رسالت تو وحقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند برایشان سلام گوی که بشارت است بسلامتی در دنیا و رحمت در عقبی و بگو بعد ازسلام نوشت پروردگار شما برنفس خود بخشش وبخشایش را یعنی وعده داد برحمت یعنی وعدهٔ که از شایبهٔ خلف مبرا بود بدرستیکه هرکه بکند از شما کار بد بنادانی یعنی بدی کند در حالتیکه جاهل باشد بتبعهٔ آن و نداند عقوبتی را که بدان متفرع است ، پس توبه کند بعد از آن عمل و با صلاح آرد کار خودرا بانکه عزم کند بر عدم عود آن گناه ، پس بدرستیکه خدای آمرزنده است تایبانرا ، مهربان است برایشان [۵۴]

امام قشیری فرموده که اگر ملك بر تو ذلت مینویسد ملك برای تو برخود رحمت مینویسد پس ترا دو کتاب است یکی ازلی و یکی وقتی مقرر است که کتابت وقتی کتاب ازلی را باطل نمیتواند ساخت ، مضمون این آیت شربت شفای است مریضاران گناه را وشفا بشرط برهیز است یعنی توبه و استغفار

نظم

دردمندان گنه را روز وشب شربتی بهتر ز استغفار نیست
آرزومندان وصل یار را چاره غیر از ناله های زار نیست

و همچنانکه تفصیل کردیم دراین سوره دلائل توحید ونبوت را ، همچنین تفصیل میکنیم آیات قرآنرا دروصف مطیعان وعاصیان تا حق ظاهر گردد و تا روشن شود راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد [۵۵]

نقل است که چون قریش آنحضرت علیه الصلوة والسلام را بدین آبا دعوت کردند آیت نازل شد که : بگو بدرستیکه مرا نهی کرده اند از آنکه بپرستم آنرا که میپرستید بدون خدای [یعنی بتان را که آرزوی شما آنستکه من پرستش ایشان نمایم] بگو من پیروی نمیکنم آرزو های شما را ، بدرستیکه گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم و نباشم ازجملهٔ راه یافتگان [۵۶]

آورده اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد

چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمائی آنچه از عقوبت می توانی بما رسان و بیش از این ما را مترسان این آیت آمد : بگو بدرستیکه من بر حجتی و دلیلی روشنم از پروردگار من که آن قرآن است یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل و شما تکذیب میکنید آن دلیل را ، نیست نزدیك من آنچه شتاب می نمائید برآن یعنی عذابی ، نیست حکم در تاخیر وتعجیل عذاب مگر مر خدایرا ، میگوید خدای خبر های درست را و او بهترین کار گزاران است یا بیان کنندگان [۵۷]

بگو اگر نزدیك من بودی آنچه شما بر آن شتاب میکنید یعنی عذاب ، هرآینه گذارده شده بودی کار میان من و شما یعنی شما را هلاك کرده بودمی بتعجیل و میان ما و شما انقطاع شده بودی ، و خدای داناتر است بستمکاران و وقت عذاب کرد ایشان [۵۸] و نزدیك اوست خزینه های غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضاء آجال و خواتیم اعمال ، نمی داند آنرا مگر او ، پس تعجیل و تاخیر عذاب وابسته بحکمت اواست ، متعلق بمشیت او ، و از سید عالم علیه الصلوة والسلام مروی است که مفاتیح پنج چیز است که کسی آنرا نداند مگر خدای تعالی ، بعد از آن این آیت برخواند که **ان الله عنده علم الساعة** تا آخر [معنی این آیت در سورهٔ لقمان [۱] مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی] ، و میداند خدای آنچه در بیابان است از نباتات و حیوانات و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی و آنچه در عالم شهادت و بحر عالم غیب است و نیفتد هیچ برك از درخت مگر بداند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برك بر او باقی ماند و آن برك افتاده از درخت تا زمین چند نوبت بر پشت و رو منقلب گشت [این مبالغه است دراحاطهٔ علم بجزئیات) ونیفتد دانهٔ درتاریکی زمین [مراد تخمی است که در زمین افتد] ، و نه تری است و خشکی است مگر در کتابی روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ

[۱] آیه ۳۴

گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزها است ازجسمانیات زیرا که جسم ازصفت رطوبت یا یبوست خالی نیست وبعضی بر آنند که رطب اشارت بعالم روحانیات و یابس عبارت ازجسمانیات وهمه در لوح محفوظ رقم ثبت یافته [۵۹]

و اوست آن خداوندی که میخواند شما را و متوفی میگرداند بشب [توفی فرا گرفتن چیزی است بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرك برای خواب چه میان ایشان مشارکت است درزوال احساس و تمیز و امتناع بدن و سر **النوم اخوالموت** اشارت بدین است) ، ومیداند خدای آنچه کسب کنید در روز ، پس برانگیزاند شما را ازخواب در روز [اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح است در توفی] تا وقتیکه تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد پس بسوی او است بازگشت شما بعد از مرگ ، پس خبر کند شما را در قیامت به آنچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن بانکه جزا دهد بر کردار های شما [۶۰]

و اواست غالب بر بندگان خود و فرو فرستد برشما فرشتگان که نگاهبانند مر اعمال شما را یعنی مینویسند عمل را تا روز قیامت علی رؤس‌الاشهاد بخوانند ، پس حکمت درارسال حفظه آنستکه بنده از فضیحت روز رستخیز ایدیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و ازهیبت خطاب **اقرا کتابك** [۱] عمل خیر بجا آورد که در وقت نامه خواندن خجل وشرمنده نگردد

نظم

نیندیشی ازآن روزی که دروی جگرها خون ودلها ریش بینی
دهندت نامهٔ اعمال و گویند بخوان تا کرده های خویش بینی
مکن بدور کفی‌باری درآن کوش که اندر نامه نیکی بیش بینی

واین کرام‌الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود تا وقتیکه بیاید یکی از شما مرگ ، جان اورا بردارند فرشتکان ما یعنی ملك الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکهٔ

(۱) سوره بنی‌اسرائیل آیه ۱۴

رحمت است و هفت دیگر از ایشان ملائکه عذاب پس چون ملك الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتگان رحمت بسپارد و چون جان کافر بردارد بملائکه عذاب دهد و این فرشتگان تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تاخیر نمی نمایند چون وقت رسد (۶۱) پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت بحکم و جزای خدای ، آنکه خداوندایشان است و حق‌است یعنی‌راستکار و راستکوی ، بدانید که مر اوراست حکم درآن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد و اوست بشتاب کننده ترین حساب کنندگان (گفته اند که حق‌سبحانه بمقدار دوشیدن گوسفندی شمارهمه مکلفان خواهد کرد باوجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرت است) (۶۲) ، بگو کیست که میرهاند شما را از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل وبخار و غبار واز ظلمات دریا که تیرگی شب وسحاب وبخاراست (مراد درماندگی‌وسختی دشتها وکشتیهاست) ، میخوانید نجات دهندهٔ خودرا از روی زاری باشکارا و به پنهانی و میگوئید اگر نجات دهد خدای ما را از این شدت ومحنت هرآینه باشیم ما از شکر گویندگان برنعمت نجات (۶۳)

بگو ای محمد که خدای نجات میدهد شمارا از ظلمات بروبحر و از هر اندوهی و غمی که باشد ، پس آنگه شما باز رجوع به شرك میکنید و بعهدی که کرده‌اید وفا نمی نمائید (۶۴)

بگو اوست توانا بر آنکه فرستد بر شما عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح علیه‌السلام آمد و حجاره که بر سر قوم لوط بارید ، یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت [و گفته اند عذاب من فوق حکام ظالمند و من تحت ارجلکم‌بندگان و خدمتکاران بد معاش یا من فوق کبار قوم اند و من تحت صغار ایشان] ، یا درآمیزد شمارا با همدیگر گروه گروه و هر گروهی را سودائی و تمنائی و مدعائی بخلاف یکدیگر تا آن مخالفت بمقاتله انجامد ، وبچشاند خدای بعضی را از شما رنج و سختی بعضی [مراد سیوف مختلفه است)

بنگر که چگونه میگردانیم آیتها را بوعده ووعید تاباشد که ایشان بدانند
[٥٦] و دروغ میدارند عذاب یا قرآن را قوم تو که کفار قریش اند
و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است ، بگو من نیستم بر شما
نگاهبان که مهم شما را بمن باز گذاشته باشند تا شمارا از تکذیب منع
کنم یا بتعذیب جزا دهم [٦٦] مرهرچیزی را ازوعده و وعید وقتی
است که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هرعملی را جزائی است و زود
باشد که بدانید آنرا [٦٧] وچون بینی تو آن کسانرا که بتکذیب واستهزاء خوض
میکنند و گفت وگوی مینمایند در آیتهای ما که قرآن است ودر آن طعن
میکنند ، پس اعراض کن ومنشین باایشان تا وقتیکه در آیند درسخنی دیگر
غیرقرآن واگرفراموش گرداند برتو شیطان اعراض کردن را از ایشان
[خطاب بانحضرت علیه السلام است و مراد امت اند] پس منشین بعد
آنکه یاد کنی اذکرخدایرا باگروه ستمکاران که وضع تکذیب واستهزاء
کنند در موضع تصدیق و تعظیم (٦٨)

سبب نزول آیت این بود که هرگاه مسلمانان بامشرکان نشستندی
ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزاء کردندی
با بعضی ازکلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود چون به بینید
که کفار شروع بتکذیب کنند برخیزید و از ایشان دوری جوئید اهل
اسلام گفتند یا رسول الله مارا از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام
چارهٔ نیست و کافران نیز درمسجدند و همواره سخریه میکنند باقرآن
و اهل ایمان و ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشانرا نیز
از خوض منع نمیتوانیم کرد آیا آثم (١) باشیم یانی این آیت آمد
که : ونیست بر آنانکه بپرهیزند از خوض کردن از شمار اهل خوض
یعنی از جرائم و آثام ایشان از چیزی ولیکن بر ایشان هست که پند
دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا
اظهار کراهیت کنند از افعال و اقوال ایشان تا باشد که پرهیز کنند
از این عمل و شرم دارند [٦٩]

و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه فرا گرفتند دین خود را

(١) بزهکار

بازی و مشغولی طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را برلهو و لعب
و بازی نهاده چون عبادت اصنام و تحریم بحائر و سوائب یا دینی که
پیغمبر ایشان را دعوت میکند و بان سخریهٔ میکنند و استهزاء یاعید
خودرا که میقات عبادتست بلهو ولعب میگذرانند وفریب دادهٔ است
ایشانرا زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند ، وبند
ده ایشانرا بقرآن تا تسلیم کرده نشود بهلاك یا رسوا نگردد و باز
گرفته نشود هرکافری بانچه کرده است از بدیها [١] ، نیست مرآن
نفس گرفتار شده را جزخدای دوستی که مدد تواند کرد و نه خواهندهٔ
که اورا از عذاب خلاصی تواند داد واگر فدا دهد آن نفس هر
فدای که باشد تاخودرا از عذاب بازخرد ، آن فدا نگیرند از او ،
آن گروه آنکسانند که سپرده شده اند بملائك عذاب بسبب آنچه
کرده اند از قبایح افعال ، مر ایشان راست در دوزخ آشامیدنی از
آب جوشانیده که درون ایشان را بسوزاند وعذابی دردناك که بیرون
ایشان محرق میسازد بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند [٧٠]
بگو ای محمد آیا میپرستیم بدون خدای یعنی نمیپرستیم آنچه ما را
سود نکند اگر طاعت آریمش و زبان نرساند اگرفروگذاریمش یعنی
قادر نیست بر نفع و ضرر وآیا بازگردیم بر پاشنهای خود یعنی مرتد
شویم و رجوع بشرك کنیم پس از آنکه ما را راه نمود خدای باسلام
و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق بر گردیم
باشد مثل ما مانند کسیکه ببرده باشند اورا در زمین یعنی در بیابان
دور از راه راست بیفکنده متحیر مانده نه راه میداند و نه چارهٔ کار
خود میتواند ، مر او را یاران و مصاحبانند که ازروی شفقت میخوانند
اورا بسوی راه راست ومیگویند بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف
خود دعوت میکنند و اومتردد است در رفتن و بازگشتن ، اگراجابت
شیاطین میکند در ورطهٔ هلاکت میافتد و اگر سخن اصحاب میشوند
بسر منزل نجات میرسد [وجه تمثیل آنستکه هرکه مرتد شود مشابه

(١) چون واجب است جمله مکافات نیك وبد
پاداش نیك میرسد و کیفر جفا [جلالی]

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

است یکیکه اورا غولان ودیوان از میان کاروان که مؤمنانند بربوده در بیابان خطرناك برده اند رفیقان کاروان کـه مؤمنانند اورا با راه شارع کـه منهاج شرع است میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشد اگر برگردد و خودرا بکاروان رساند در زمرهٔ ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند درکفر و زندقه بمیرد] ، بگـو بدرستیکه دین خدای یعنی اسلام ، اوست دین درست و راه راست وما را فرموده اند تا گردن نهیم مر پروردگـار عالمان را [۷۱]

و دیگر فرموده اند آنکه بپای داریـد نماز را و بترسید از خدای در اهمال آن ، و او است آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد بروز قیامت [۷۲] و او است آنکس که بیافرید آسمانهـا و زمین را برای اظهار حق چه مصنوعات او دلائل قدرت و وحدانیت اویند ، و یادکن روزی را که خدای گوید یعنی هـر چیزی را که تکوین او خواهد امر فرماید بباش پس ببـاشد [آن چیز مرادروز قیامت است وتکوین حشر اموات واحیای ایشان] سخن او راست است و مر او راست پادشاهی درآنروزی که در دمند در صور (۱) [و آن شاخی است که در آن خواهند دمید سه دمیدن و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی] او است یعنی خدای دانندهٔ غیب که عالم ملکوت است و دانای شهادت که عالم ملك است ، واواست خداوند حکمت دربعث و حشر خلائق ، دانا بانکه کی بر انگیزد و بر چه وجه حشر کند [۷۳] و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند ، پس اولی آنکه بدو اقتدا کنند در توحید و پرستش واجب الوجود و قصهٔ او آنستکـه گفت مر پدر خود **آزر** را و درکتب تواریخ نام او **تارخ** است و آزر لقب اوست و معنی آزر پرستندهٔ بت و برهر تقدیر گفت مراورا که ای پدر آیا فرا میگیری بتانرا که خود تراشیدهٔ بخدائی ، بدرستیکه من می بینم ترا و گروهی را که متابع تواند درگمراهی هویدا[۷٤]

(۱) برخی گفته اند صوربمعنای بوق است و هم گفته شده است که صور جمع صوره است (صفوة العرفان ص۱۷٤)

و چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم اورا همچنان بنمودیم ابراهیم را عجائب و بدایع آسمانها وزمینها [و گفته اند ملکوت آسمان شمس وقمر است و ملـکوت زمین شجر وحجر ، حق سبحانه وتعالی ابراهیم را بر صخرهٔ [۱] بـر آورد و آسمانها و زمینها از ذروهٔ عرش تـا تحت الثری [۲] بر اومنکشف ساخت تا استدلال کند برآن بر قدرت کاملهٔ حق تعالی) و تا باشد از بیگمانان یا موقن بود درعلم استدلالی

در **معالم** آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل نشستی شبی درخواب دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعهٔ جمال او نور آفتاب و ماهتاب نابود گشت ازغایت فزع بیدار شد و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه بر آن وجه کردند کـه در این سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع ازخلوتخانهٔ عدم بفضای صحرای وجود خواهد آمد که هلاکت تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته ؛ نمرود بفرمود تامیان زنان وشوهران تفریق کردند و بر هردیه از ایشان یکی را موکل ساخت و آزر را که یکی از مقربان و محرمان نمرود بود شبی با زن او ادنی بنت تمر(۳) پنهان ازموکلان خلوتی دست داد واو حامله شد و بامدادش کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودك در رحم ما در پیوست نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند ؛ زنانیکه در تفحص احوال حوامل بودند چون برمادر ابراهیم علیه السلام اثرحمل ظاهر نبود از او درگذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتیکه وضع حمل نزدیك رسیدادنی بترسید که اگر پسر بزاید و ناگـاه خبر وی بکسان نمرود رسد فی الحال اورا بکشند ببهانهٔ از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم علیه السلام را بزاد و درخرقهٔ پیچیده همان جا گذاشته درغار بسنك استوارکرده آزر را که ازقصهٔ حمل خبرداشت گفت ای آزر از ترس گماشتکان نمرود بصحرا رفتـم و

[۱]سنك [۲] ثری بمعنی خاك است (۳) ج تمر ـ زنمر

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

پسری بزادم فی الحال بمرد، و در خاکش دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد و ادنی روز دیگر بغار آمد دید که ابراهیم انگشتان خود در می مکد از یکی شیر و از یکی عسل بیرون میاید خوشدل‌شده بشهرمراجعت نمود القصه ابراهیم علیه الصلوة و السلام چون شیرتربیت از بستان عنایت الهی مینوشید بروزی چندان میبالید که کودکی دیگر در ماهی و به ماهی چندان بزرك می‌شد که دیگری درسالی

بیت

چو ماه نوکه باروی دل افروز بود زاینده نورش روزتازوز

چون پانزده ماهه شد باجوانان پانزده ساله مقابل گشت وازغار بیرون آمد (وگفته اند هفت یا سیزده یا هفده سال در غار بود) و برهر تقدیر چون‌ابراهیم علیه السلام بزرك‌شد ادنی گفت به آزر پسر توکه آن روز خبر مرك او بدروغ دادم بجوانی رسیده است در غایت خوبروئی و نیکو خوئی پس آزر را بغار آورد و ابراهیم علیه السلام را بوی نمود آزر بجمال پسر خویش خوش بر آمد و مادرش را گفت این را از غار بخانه آورکه بملازمت نمرود بریم ، آزر برفت و ادنی ابراهیم علیه السلام را از غار بدرآورد نماز شام بود ودر بیابان غاری گلهای اسب و شتر ورمه های گوسفند جمع‌بودند ابراهیم علیه السلام از مادر پرسید که اینها چه چیز است و چه نام دارد ، مادر ویرا خبرداد که هر جنسی چیست و چه نام دارد ، ابراهیم گفت هرآینه اینها را پروردگاری باشد که آفریده است و حالا روزی میدهد پس مادر را گفت هیچ مخلوقی را از خالقی که که آفریدگار او باشد و بمدد تربیت اوبرورش یابد چارهٔ نیست پس گفت پروردگارمن کیست مادرگفت من پروردگار تو ام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ، ابراهیم علیه السلام پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانك بر او زد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب وماه را میپرستیدند و برخی بت پرست بودند وجمعی پرستش نمرود میکردند ، ابراهیم علیه السلام با مادر بحانب شهر

روان شد [۷۵]

چون شب بر او درآمد و تاریك شد ، دید ستارهٔ درخشان (یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند) نزدیك بافق مغرب طلوع کرده پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی آورده سجده کردند ؛ گفت ابراهیم آیا این است پروردگار من برسبیل استفهام یا بزعم آن قوم ، پس آنهنگام که فرو رفت گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال بپروردگار عالم روا نباشد پس قدری دیگر راه رفتند وشب چهاردهم بود طبق سیمین ماه بر کنارهٔ خوان سبز فلك نمودار گشت (۷۶)

پس چون دید ماه را برآینده و تابنده وجمعی از ماه پرستان پیش وی بسجده درافتاده گفت آیا این است پروردگار من پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد گفت ابراهیم علیه السلام اگرمرا راه ننماید مرابرورد گارمن بمعرفت و شناخت خود ، هرآینه باشم ازگروه گمراهان پس ازآنجا درگذشتند و بنزدیك شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدا طلوع کرد و جمعی متوجه اوشده عزم سجود کردند (۷۷)

پس چون دید ابراهیم علیه السلام آفتاب را برآینده و جهان را بنور خود آراینده ، گفت اینستکه میگویند آفتاب پرستان که پروردگار من است ، این کوکب بزرگتر است درجرم و بیشتراست در روشنائی ، پس چون نشان زوال و انتقال بر او ظاهر شد گفت ای‌قوم من‌بدرستیکه من بیزارم ازآنچه شما انبازمیگیرید بخدای (۷۸)

بدرستیکه من خالص کردم دین خود را یا روی دل خودرا متوجه ساختم مر آنکسی را که از محض قدرت بیافرید آسمانها و زمینهارا درحالتی که من مایلم ازهمه ادیان باطله بدین توحید و نیستم من ازشرك آرندگان (۷۹)

در **تفسیر منیر** مذکور است که چون ابراهیم علیه السلام بشهر آمد او را بدیدن نمرود بردند و او مردی گربه منظر بود ابراهیم علیه السلام اورا بدید بر تخت نشسته و غلامان ماه

منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که این چه کس است که مرا بدیدن او آوردهٔ ؟ گفت خدای همه است ، پرسید این ملازمان بر حوالی تخت کیانند ؟ گفت آفریدگار اویند ، ابراهیم علیه السلام تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی ، القصه ابراهیم پیوسته مذمت بتان می کردی و پرستندگان ایشانرا دشنام دادی وقوم او با او مجادله می‌کردند چنانچه حق سبحانه خبر داد :

و حجت جستند بر وی قوم وی و مخاصمه کردند درتوحید گفت آیا با من حجت باطل میگوئید در وحدانیت خدای ومیخواهید که برمن غلبه کنید و حال آنکه مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزاء میکنی ایشان بلا ها بتو خواهند رسانید ، ابراهیم فرمود از آنچه شما شرك آورده اید بدان یعنی ازبتان شما باك ندارم که بکسی ضرر نمیتوانند رسانید مکر آنکه خواهد پروردگار من چیزیرا از مکاره که بجهت آن بمن رسد ، و رسیده است پروردگار من و احاطه کرده همه چیزها را از جهت علم ، آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و میان عاجز وقادر و عالم وجاهل تمیز نمی‌نمائید [۸۰]

و چگونه ترسم از آنکه شما بانبازی گرفتید و نمیترسید شما از آنکه شرك می‌آرید بخدای و شریك او میدارید آن چیزیرا که فرو نفرستاده است خدای بشریك کردن او بر شما کتابی و حجتی پس کدام از این دوگروه [موحدان و مشرکان] سزاوار ترند بایمن بودن از عذاب خدای تعالی پس مرا جواب دهید اگر هستید که بدانید آنرا که از او باید ترسید که قادر است بر ایصال نفع وضرر آنکه حق سبحانه و تعالی از سؤال ابراهیم علیه السلام جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی [۸۱]

آنکسانند که ایمان آوردند و نیامیختند ایمان خودرا بشرك جلی ایمان خودرا خالص کرده و بشرك خفی نیز نیامیختند آنگروه

مر ایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ ، وایشانند راه یافتگان (۸۲)

و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم علیه السلام بر اقوال کواکب تا اینجا حجت و برهان ما بود که از روی درستی دادیم آنرا بابراهیم تا حجت گرفت بدان برقوم خود ، برمیداریم پایه های بلند هرکرا می‌خواهیم درعلم وحکمت ، بدرستیکه پروردگار تو خداوند حکمت است در برداشتن و فروگذاشتن بندگان ، دانا باستحقاق هرکس در رفع وخفض او (۸۳)

و بخشیدیم مر ابراهیم را پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است و نبیرهٔ او که اسرائیل است ، هریکی را از این هردوراه نمودیم و راه نموده بودیم نوح علیه‌السلام را پیش ازابراهیم و هدایت دادیم از ذریت نوح و بعضی گفته اند از ذریت ابراهیم علیه السلام و اول اصح است زیرا که یونس و لوط که دراین آیتها مذکورند از ذریت ابراهیم نبوده اند و باقی که از ذریت ابراهیم‌اند هم از ذریت نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریت نوح است باتفاق پس حق سبحانه میگوید که از ذریت نوح راه نمودیم داود را که پسر ایشان است از اولاد یهود و پسر او را سلیمان و ایوب را که پسر اموص است از اسباط عیص‌بن اسحاق و یوسف بن یعقوب را و موسی و برادر او هارون را که پسران عمرانند از اولاد لاوی بن یعقوب و همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات جزا میدهیم نیکوکارانرا فراخور استحقاق ایشان (۸۴)

و دیگر راه نمودیم زکریا را واو پسر آرز بن مسلم است از اولاد رجعیم بن سلیمان و پسر او یحیی را و عیسی را که پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی ماثام که ملوك بنی اسرائیل بودند و گفته اند عمران پسر اشهم بن امون است از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم میشود که نسبت ازطرف مادر صحیح است‌چه عیسی را در ذریت نوح یا ابراهیم یاد کرده‌و حال آنکه نسبت او ازمادر است نه ازپدر پس **حسن** وحسین را رضی‌الله عنهما از**اولاد رسول** باید دانست و **بنوامیه** در این باب مضایقه میکردند) و دیگر الیاس

راکه بقول اصح پسر یاسین بن بشیر بن فنحاص بن عزیزبن هارون است (و آنکه گفته اند مراد ادریس است دور مینماید چه ادریس علیه السلام ازآبای نوح است نه اولاد او)، وهمهٔ این پیغمبران از پسندیدگانند (۸۵) و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم است ویسع را که پسر اخطو است و ابن العجوز مشهور و یونس بن متی را ولوط را که پسر هاران بوده و هاران برادر حضرت ابراهیم علیه السلام، وهمه را فضیلت دادیم بنبوت برملایکه وجن وانس (۸۶)

و هدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران و برخی را از فرزندان ایشان و بعضی را از برادران ایشان و برگزیدیم این پیغمبران را وراه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم براه راست (۸۷)

آن دین که انبیاء بدان متدین بودند دین خدای تعالی است راه مینماید بدان دین بفضل خود هرکرا میخواهد از بندگان خود و اگر این پیغمبران شرك آرند بخدای تعالی با وجود اینهمه فضل و کمال هرآینه باطل گردد و نیست شود از ایشان آنچه ایشان عمل کرده باشند زیراکه کفر محبط اعمال است (در این آیه تهدید عظیم است مرمشرکانرا) (۸۸)

آنگروه انبیاء، آنانند که داده ایم ایشانرا کتاب ودادیم حکمت در فیصل دادن امور و پیغمبری، پس اگر کافر شوند بکتاب وحکم ونبوت، این گروه معاندان از قریش پس بدرستیکه ما برگماشته‌ایم و مهیاکرده ایم برای ایمان بدینها گروهی را ازروی صدق، نیستند بدین چیز ها کافران (مراد بپیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند این قوم اشارت با نصار است و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارت است بایمان ایشان)(۸۹)

آن گروه انبیاء آنانند که راه نمود خدای ایشانرا بدین خود که اسلام است، پس بطریقه ایشان اقتدا کن (مراد آنچیزی است که بدان متفق بودند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه وتعالی حضرت

محمد علیه الصلوة والسلام را فرموده **فبهدیهم اقتده** یعنی بسیرانبیا اقتدا کن و احوال ایشانرا پیروی نما اشارت است به‌آنکه بروصف وسیرت هریکی مطلع شده اجود و احسن آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدای پیغمبر بدیشان در اصول دین نشاید چه درآن تقلید روا نیست و در فروع نیز روانباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشان است پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف سنیه و خصال مرضیه است هرچه باهمهٔ ایشان متفرق بوده نزد آنحضرت علیه‌السلام تنها مجتمع است پس ازهمه افضل و اکمل باشد

نظم

هرچه بخوبان جهان داده اند — قسم تو نیکوتر ازآن داده‌اند
هرچه بنازند بدان دلبران — جمله‌ترا هست و زیادت برآن

بگو ای محمد صلی‌الله علیه و سلم با کافران که نمیخواهم از شما بر پیغام رسانیدن از خدای تعالی مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبیده، نیست این تبلیغ من مگر پندی مرعالمیان را (۹۰)

و تعظیم نکردند جهودان خدای تعالی را چنانچه سزای تعظیم او باشد و در کشف‌الاسرار گوید «خدایرا نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد»، آری قدم را با حدوث چه نسبت، خاك وآب را بارب‌الارباب‌چه مناسبت، (۱) بزرگی‌را از شناخت الهی سؤال کردند فرمود **کل ماخطر ببالك فهو علی خلاف ذلك**

بیت

هرچه آن برهم نهاده دست عقل وحس و وَهم
کبریایش سنگ بطلان اندر آن اندلخته

وحضرت حقایق پناهی خلدالله ظلال کماله بالفیض اللهی حضرت مولانا **جامی** درشرح رباعیات فرموده اندکه «معرفت و ادراك حق سبحانه و تعالی

(۱) وصف خور بشه نیارد کـه کند
خود بر این گفته دو صد برهان است
(جلالی)

باعتبار کنه ذات و تجرد او از تعینات اسماء و صفات ممتنع است مر غیر حق را زیرا که از این حیثیت بحجاب عزت محتجب است و بردای کبریا مختفی ، هیچ نسبت نیست میان او و ما سوای پس شروع در طریق معرفت از اینوجه اضاعت بضاعت وقت است »

مصرع

بخیال درگنجد تو خیال خود مرنجان (۱)

و امام علامه قدس الله روحه در اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال وعبارت ازتو وبال

رباعی

کـنه خردم در خـور اثبات تو نیست
مفهوم دلم از تو جز آیات تو نیست
من ذات ترا بواجبی کی دانم
دانندهٔ ذات تـو بجز ذات تو نیست

و گفته اند معنی آیت این است که **وما وصفوالله حق وصفه**

(آورده اند که مالك بن الضیف که سرحلقهٔ احبار یهود بود بخدمت سیدعالم علیه الصلوة والسلام آمد آنحضرت با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که تورات را برموسی علیه السلام نازل گردانید که در تورات دیدهٔ که خدای تعالی دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این خبر در تورات هست ؛ حضرت فرمود که آن خبر تن برور خود پرست توئی ؛ او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتاب بر هیچکس نازل نساخته است آیت آمد که اینها خدایرا چنانچه میباید وصف نکردند) ، چون گفتند نفرستاده است خدای بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع همچنین صفتی را که انزال کتب و ارسال رسل است از حق سبحانه سلب کـردند ، بگو که بهفرستاد آن کتاب را آمد بسوی موسی یعنی تورات در حالیتکه

(۱) بعقل نازی حکیم تا کی بحکمت این ره نمیشود بی
بـکنه ذاتش خرد برد بی اگر رسد خس بقعر دریا
(سید علی مشتاق اصفهانی)

بود روشنائی دهنده و راه نماینده مر مردمان را شما گردانیده آئید آنرا صحیفه ها و طومار ها و ورقهای پراکنده آشکارا میکند آنچه میخواهید و پنهان میسازید بسیاریرا از آن چون نعت مصطفی علیه الصلوة والسلام و آیت رجم و غیر آن و آموخته شده اید ای اهل اسلام بزبان محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام آنچه ندانستید نه شما ونه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام ، بگو ای محمد که خدای فرستاد واین جواب آنستکه فرستاد تورات را پس دست بدارید ازیهود و بگذار ایشان راکه بیوسته در اباطیل و خرافات خود بازی می کنید .

حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر قدس الله روحه (۱)

در کلمهٔ **قل الله ثم ذرهم** فرموده که الله بس و ماسواه هوس والنقطع النفس ؛ حضرت شیخ الاسلام قدس الله روحه فرموده که **قل الله** دل بـوی او دار **ثم ذرهم** غیراورا فروگذار ، شیخ شبلی قدس سره با بعضی از اصحاب خود میگفت **علیك بالله ودع ماسواه (۹۱)**

بیت

چون تفرقهٔ دل است حاصل زهمه دل رابیکی سپار وبگذر زهمه (۲)

و این قرآن کتابی است که فرستادیم او را بسیار فایده و با برکت ، باور دارندهٔ آنچه بیش از وی بوده از کتب و تا بیم کند

(۱) شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر بسال ۳۵۷ در مهنه (ناحیهٔ از خاوران خراسان) تولد یافت وبدست ابو عبدالرحمن سلمی (متوفی ۴۱۲) کسوهٔ طریقت بوشید ـ شیخ الرئیس ابوعلی سینا حضرت شیخ ابوسعید را زیارت کرده است ونیز بابا طاهرعریان همدانی که او از عرفای بزرگ ایران است معاصر وی بوده است

(۲) دل بیکی دادم رستم زخویش داده ام ازشوق باو دین وکیش
دیده نه بیند بجز از روی او با ننهم بیش مگر کوی او
مرکزعشق است ومدارش خوداست گـلشن عیش است وبهارش خوداست
(جلالی)

این کتاب (وحفص بتمامی خواند یعنی تا بیم کنی) اهل مکه وهر که گرداگرد مکه است یعنی مجموع مشرق و مغرب را

(قری جمع قریه است او را از قری گرفته اند که بمعنی جمع است پس هر جا مجتمع باشد ازشهر ودیه آنرا قریه توانگفت مکه را ام‌القری گفت بجهت آنکه تمام زمین را تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است و مجتمع ایشان در وقت حج) و آن کسانیکه ایمان آورده اند باخرت ایمان میارند بکتاب یاپیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدبر و تفکر در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و قرآن دست دهد ، و ایشان که به نبی وکتاب میگروند بر نماز های خود محافظت مینمایند زیرا که نشانهٔ ایمان وستون دین نماز است

آورده اند که **مسیلمهٔ کذاب واسودبن عیسی** دعوی نبوت کردند و حضرت رسول را از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صحیفهٔ خاطر عاطر نشسته حضرت عزت ستمکاری ایشان را شرح داد که (۹۲)

و کیست ستمکارتر از آن کسی که افترا کرد و ببست بر خدای دروغی و گفت که من بیغمبر اویم وحی میکند بمن و حال آنکه وحی نکرده اند بدو چیزی ؛ مسیلمه اباطیل و مفتریات بر هم می بست و میگفت این وحی است که بمن فرود آمده و اسود بن عیسی نیز میگفت که شخصی برمن ظاهر میشود برحماری نشسته و سخنان برمن القا میکند ، و کیست ظالمتر از آنکس که گفت زود باشد که نازل گردانم مانند آنچه خدای نازل گردانیده (گویندهٔ این سخن عبدالله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیهٔ **ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین** (۱) مینوشت و تقلب اطوار از علقه و مضغه (۲) و عظم ولحم ملاحظه کرد بعد از آنکه کلمات **ثم انشاناه خلقا آخر** شنید از روی تعجب بزبانش جاری

[۱] سورة المؤمنون آیه ۱۲ [۲] علقه بمعنی پارچه خونین است و مضغه یعنی پارچهٔ گوشتین

شد که **فتبارك الله احسن الخالقین** [۱] حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت بنویس که همچنین نازل شده ، عبدالله درشك افتاد ومرتد گشت وگفت اگر محمد صادق است پس برمن هم وحی فرود میاید چنانچه براو میاید وَاگر کاذب است منهم گفتم چنانچه او میگوید ، **واگر** به بینی تو چون باشند ظالمان یعنی کافران در سکرات و شدتهای مرگ و فرشتگان عذاب گسترانند دستهای خود را برای قبض ارواح ایشان ودر **ینابیع** گفته که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین برایشان میزنند و میگویند بیرون آرید روحهای خودرا از جسد های خود همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت وعنف چیزی میطلبد یا میگویند فرشتگان بدر آرید روحهای خودرا ازعذاب اگر میتوانید ، امروزکه وقت مردن شما است تا ابدالابدین جزا داده خواهید شد عذاب خوارکننده بسبب آنکه بودید که میگفتید برخدای چیزی که راست نبود و بودید که از آیات او گردنکشی می کردید و تعظیم نمی نمودید و در آن تامل و تدبیر نداشتید [۹۳]

و بدرستیکه آمدید برای حساب و جزا بسوی ما تنها نه مال باشما است و نه فرزندان و نه خدم ونه حشم و نه یار ونه مددکار و آمدید چنانچه شمارا آفریده بودیم نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه و بگذاشتید آنچه عطا کرده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت می کردید بگذاشتید از پس پشت خود نه از پیش فرستادید ونه باخود برداشتید و نمی بینم با شما شفیعان شما آنانیکه گمان بردید از روی جهالت ، بدرستیکه ایشان در ترهیب شما شریکان خدا اند ، بدرستیکه بریده شد پیوند شما (و حفص بنصب نون خواند یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت) و گم شد از شما آنچه بودید که گمان میبردید که بتان شما شفیعان شما اند [۹۴]

بدرستیکه خدای شکافندهٔ تخم است که از وی نبات روید و شکافندهٔ دانه است تا نهال از آن بر آید ؛ بیرون میاورد زنده یعنی

[۱] سورة المؤمنون آیه ۱۴

نبات را که به نشو و نما حیاتی دارد از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه ومؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل ، و بیرون آرنده مرده را چون تخم یا نطفه یا بیضه از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ، این زنده کننده و میراننده الله است ، پس کجا گردانیده میشوید ازاو (۹۵) شکافندهٔ عمود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی برد و روشنائی آورد وگردانید شب را آرامگاه خلق تا ازتعب حرکات روز برآسایند و ساخت آفتاب و ماه را نشانه های شما یعنی ایشانرا ادوار مختلف ، سیر های متنوع داد تا شهور وسنین بدیشان متعین گردد ، این کار که تسییر و تدویر شمس و قمر است برای حساب تقدیر خداوندی است غالب که حکم او برهمه جاری است ، دانا بتدبیر مملکت خود (۹۶) و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه بیافرید برای شما ستاره ها تا راه یابید بسبب آنها در تاریکیهای شب در بیابان و در تاریکیهای دریا (ونجوم را بجز از این منافع دیگر هست چون زینت سماورمی (۱) و غیرآن و در تیسیر گفته که ذکر این منفعت کرد چه در اینجا دلیل قدرت ظاهر تر است زیراکه نجوم را برفلك دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان وزمین) بدرستیکه روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند (۹۷)

و اوست آنکس که بیافرید شما را از یك تن که آدم علیه السلام است ، پس شما را قرارگاهی است درصلب پدر یا در روی زمین و جای ودیعتی مستقر رحم است ومستودع صلب و برعکس نیز گفته‌اند یا مستقر قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آنستکه هر جا که آدمی قرار ندارد مستودع اواست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت است یا دوزخ مستقر اواست و از اینجهت آخرت را **دارالقرار** گفته است و محققان را دراین آیت اشارت است که زبان قلم ازتقریر وقلم زبان از تحریر آن معذورند

(۱) تیر انداختن ـ رمی دراینجا تیرشهاب است

رباعی

قومی که حقایق و معانی گویند — با خلق کجا سر نهانی گویند
اسرار غم عشق تو دلها با هم — هردم بزبان بیزبانی گویند

بدرستی ما بیان کردیم علامت وحدانیت خود را برای گروهی که فهم کنند (۹۸)

و اوست آنکه فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی که پس بیرون آوردیم بان آب رستنیهای هر چیزی (مجمل ذکر کرد آنکه مفصل میگوید) پس بیرون آوردیم از این آب چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ وشاخ پیدا کرده ، و بیرون آوردیم از گیاه سبز دانهٔ بریکدیگر مرکب شده یعنی خوشه ها ، و بیرون آوردیم از خرمابنان از شکوفه وغنچهٔ وی شاخها بیکدیگر نزدیك یعنی برهم پیچده یا بر زمین نزدیك از بسیاری بار و دیگر بیرون میاوریم بوستانها را ازانگور وبیرون میاوریم باب باران درخت زیتون را و درخت انار را درحالتیکه آن درختان بعضی به بعضی مانند اند دربرك ونه مانند یکدیگرند در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش میباشد و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین ؛ بنگرید بمیوهٔ هر درختی چون بیرون آرد ثمر خودرا و بغایت خورد و بی مزه در حین خامی و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکلی و مزهٔ و نفعی ولذتی دراو پدید میاید ، بدرستیکه در اینها که یاد کردیم نشانه ها است بوجود قادر حکیم مر گروهی را که بگروند (۹۹) و ساختند کافران (واصح آنستکه مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساختند یعنی پیدا کردند بزعم خود برای خدای انبازان جن را یعنی دیورا گفتند شیطان شریك خداست هرچه خیر است خدای میافریند و آنرا یزدان میگویند و هرچه شر است شیطان خلق میکند و اورا اهرمن میخوانند و حال آنستکه او آفریده است مراین گبرانرا نه شیطان بلکه شیطان نیزمخلوق اوست و اینان مخلوق را شریك خالق میگویند) و بر میبافند بعضی کافران برای پسران چون عزیر و عیسی و دختران چون ملائکه بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقت آنچه میگویند ، پاك است خدای و

بر تر است از آنچه صفت میکنند (۱۰۰) که او را شریك و فرزند است و حاشا و کلا تعالی عن ذلك علواً کبیراً اوست پدید آرنده آسمانها و زمینها ، از کجا باشد و چگونه بود مر او را فرزندی و حال آنکه نیست مر اورا زنی و فرزند از زن و شوهر پدید آید وچگونه اورا زن باشد که در زن و شوهر کفائت و جنسیت شرط است اورا کفو نیست و میان او وما سوی مجانست نه و بیافرید همه چیز را و خالق را مانند نیست ، و او بهمه چیز ها داناست و غیر اورا این دانائی نیست پس او را مثل نیست و نبود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بروی محال بود (۱۰۱)

آنکه بدین صفتها موصوف است خداوند مستحق عبادت اوست پروردگارشما ، هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او آفرینندهٔ همه چیز ها ، پس او را بپرستید با وجود این همه صفات ، بر همه چیز ها نگاهبان ومتولی امور بندگان است (۱۰۲) درنیابد اورا دیده ها (۱) ، و او دریابد خداوندان دیده ها را (این آیه دلالت برنفی ادراك دارد که وقوف است بر کنه شئی و احاطه بدو نه بر نفی رؤیت چه رؤیت بی ادراك ممکن است و اگر ادراك را بمعنی رویت دارند تقدیر باید کرد که نه ببینند بصرها او را در دنیا چه رؤیت در عقبی بنص قران وحدیث ثابت شده) ، دانا باسرار (درینابیع گفته که اوست باریك بین ونهان دان کسی نه بیند آنچه وی بیند و کسی نداند آنچه وی داند) (۱۰۳) بدرستیکه آمد بشما نشانه‌های روشن ازپروردگارشما پس هر که به بیند منفعت او مر اوراست و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن بر اوست ، و نیستم من برشما نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و برآن شمارا جزا دهم برمن همین تبلیغ است و بس (۱۰۴) و مثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم ، دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند و تا نگویند اهل مکه که تو خواندهٔ و تعلیم گرفتهٔ از دیگری

[۱] به بینند گان آفریننده را نه بمعنی مرنجان دو بیننده را
(**حکیم فردوسی**)

زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام ازجبیر و یسار که دو بنده بودند از سبتی روم تعلیم میگیرد و میگوید خدای بمن وحی میکند ، حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا نگویند که تو ازبشری تعلیم گرفته ای زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآنرا برای گروهی که میدانند این کلام خدایست . (۱۰۵)

نقل است که در محلی که کفار عرب آنحضرترا علیه الصلوة و السلام بدین آباء دعوت میکردند این آیت نازل شد ، بربی آن روکه وحی کرده شد بر تو از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مکر او و روی بگردان از شرك آرندگان وباقوال ایشان التفات منما (۱۰۶) و اگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی هرگزشرك نمی آوردندی ونگردانیم تو را بر این کافران نگاهبان و نیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو بازگذاشته نیست (۱۰۷) آورده اند که چون آیهٔ **انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم** (۱) نازل شد مشرکان قریش گفتند ایمحمد زبان از دشنام بتان ما به بند وگرنه ما نیز خدای تو را که بصفات کمال یاد میکنی هجا گوئیم آیت آمد : ودشنام مدهید آنانرا که میپرستند بجز خدای و قبایح ایشان یاد مکنید پس ایشان در مقابلهٔ آن ناسزا گویند خدایرا از روی ظلم و تجاوز از حق به بیدانشی یعنی این عمل بکنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرده از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا دربرابر آن سب واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست و همچنانکه بیاراستیم اعمال کفر را در نظر ایشان بیاراستیم برای هر گروهی کردار ایشان از نیك و بد درنظر ایشان . کل حزب بمالدیهم فرحون (۲) پس بسوی آفریدگار ایشان است بازگشت ایشان پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بانچه بودند که عمل میکردند (۱۰۸)

(۱) سورة الانبیاء آیه ۹۵ (۲) سورة المؤمنون آیه ۵۵

آورده اند که اکابر قریش ، حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام راگفتند که ایمحمد ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنك زد دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی علیه‌السلام مرده را بدم زنده کرد از این نوع آیت بما بنمای تا ما بتو ایمان آریم ، حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند که کوه صفا بدعای تو زرگردد حضرت علیه السلام فرمود که اگر این معجزه بتحقیق‌بپیوندد مرا تصدیق خواهیدنمود ؟ جمله برقول دعوت عهد کردند وبسوگندان غلاظ و شداد تأکید نمودند که اگر این معجزه بنمائی موافق اهل توحید متابعت توکنیم ، در **معالم** فرموده که‌حضرت‌علیه‌السلام بدعای اشتغال نمود و مقارن آن جبرئیل نازل شد و پیغام آورد که من بدعای تواین کوه را زرسازم اماسنت‌من برآن جاری شده که چون امم از انبیاء بر نبوت ایشان نشانی خواهند وآن آیت بظهور رسد اگر ازعهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگرمیخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند ، حضرت علیه السلام قسم ثانی اختیار فرمود آیت‌آمد : و سوگند خوردند بخدای ، سخت ترین سوگندان ایشان ، اگربیاید بدیشان نشانه ای از آنچه‌طلب می کنند هر آینه ایمان آرند بدان ، بگو جز این نیست که آیتها (یعنی نشانه‌های نبوت که معجزات است) نزدیك خدای است و او بر اظهار کردن آنچه خواهد قادر است ، و چه چیز دانا گردانیده شمارا ای‌مؤمنان بانچه از کافران صادر گردد بدرستیکه چون‌معجزه ها بیاید بدیشان و مشاهده کنند نخواهند گروید (۱۰۹)

و میگردانیم دلهای ایشان را از تصدیق و دیده های ایشانرا از دیدن راه حق پس ایشان ایمان نمی آرند در آخرت همچنانکه ایمان نیاوردند بانچه از آیات ظاهر شد نخستین بار چون شق قمر وغیر آن، ومیگذاریم ایشانرا تادر بیراهی‌خود سرگشتگانندمیروند(۱۱۰) و اگر چنانچه ما فرو فرستادیم بسوی این کافران فرشتگانرا چنانچه

میگویند **لولا انزل علینا الملائکة** ، و اگر سخن میگفتند بایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فاتوا بایاتنا ، و اگر جمع میکردیم برای ایشان همه چیز را که در دنیا است گروه گروه تاگواهی دهند بروحدانیت الهی و نبوت حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة و السلام نه بودند و نیستند ایشان که ایمان آرند مگر آنکه خواهد خدای ولیکن بیشتر کفار نمیدانندکه اگر همهٔ معجزات بر ایشان نمایند ایمان نخواهند آورد (۱۱۱)

وچنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند ما گردانیدیم برای هر پیغمبری دشمنی گردنکشان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دورند از رحمت رحمان ، وسوسه میکنند بعضی‌از ایشان یعنی شیاطین جن‌برای برخی از شیاطین انس یا وسوسه میکنند و خبر میدهند بعضی ازجن‌جن را و برخی از انس‌انس را ، سخنان دروغ آراسته را از برای فریب ، و اگر خواستی آفریدگارتوایمان ایشانرا نمیکردند دشمنی با پیغمبران ، پس‌بگذار ایشانرا وآن دروغها که می بافند (و از اینجا معلوم شده که وسوسهٔ شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است) (۱۱۲) برای آنکه میل کنند بان دلهای آن‌کسانیکه نمیگروند باخرت برای‌آنکه پسندندآنرا وبرای آنکه‌کسب کنند آنچه ایشان کسب کنندهٔ آنند ازگناهان (۱۱۳) بگو ای محمد که آیا بغیر خدای میطلبم‌کسی را که حکم کند میان من وشما ، و اوست آنکه فرو فرستاد بشما قرآن را ، بیان کرده شده در او حق وباطل ، و آنانکه داده ایم ایشانراکتاب چون علمای یهود و نصاری میدانند آنکه قرآن فرو فرستاده شده است ازپروردگار تو براستی و درستی ، پس مباش تو (مخاطب پیغمبر است و مراد امتند یا هر احدی یعنی چون ادله برحقیقت قرآن ظاهر شد مباشید از شك کنندکان) (۱۱٤)

و تمام شد حجت آفریدکار تو دربیان توحید ونبوت ازروی راستی در اخبار و مواعید و از روی عدالت در قضیه احکام ، هیچ

کس نیست تبدیل دهنده مر اخبار و احکام اورا چنانچه تبدیل دادند آیات تورات را زیرا که حق سبحانه وعدهٔ محافظت قرآن کرده از تبدیل که **انا له لحافظون** (۱) ، و اوست شنوای گفتار همه ، دانا باسرار همه (۱۱۵)

و اگر فرمان بری بیشتر کسانی راکه در روی زمین اند یعنی کفار وجهلا (و گویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را کمراه گردانند ترا از راهی که بخدا میرسد) ، پیروی نمیکنند این گروه مگر گمان خودرا (وگمان ایشان آن بود که پدران ایشان برحق اند) و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند برخدای در تحلیل مردار و تحریم بحائر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریك در عبادت وی ، (۱۱۶) بدرستیکه آفریدکار تو داناتر است بان کسی که گم میشود ازراه وی ، و اوست داناتر براه یافتکان (۱۱۷) پس بخورید از آن چیزی که یادکرده شده است نام خدای بر او در زمان ذبح او اگر هستید شما بایتهای خدای و سخنان او در حلال و حرام گرویدکان (۱۱۸)

و چیست شمارا آنکه نخورید از آنچه یادکرده اند نام خدای بر او درزمان ذبح کردن ، و بدرستیکه تفصیل کرد در آن خدای تعالی و بیان فرمود برای شما آنچه حرام کرده اند برشما (و تفصیل در آن آیت اینستکه **حرمت علیکم المیتة** الایه (۱) وحفص **حرم** فعل معلوم میخواند یعنی بیان کرده خدای آنچه حرام کرده خدای آنچه حرام ساخته بر شما مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته بسوی آن از محرمات که آن نیز حلال است عند الضروره ، وبدرستیکه بسیاری از مردمان هرآینه گمراه میکنند خلق را درتحلیل حرام وتحریم حلال بارزو های خویش به بیدانش یعنی بیدلیلی و حجتی بر آن ، بدرستیکه پروردکار تو ، اوست داناتر بدانهاکه ازحد درگذشتند (۱۱۹) و دست بدارید آشکارای گناه وبنهان آنرا یعنی ترك کنید همه گناهان را

(۱) سورهٔ یوسف آیهٔ ۱۲ (۲) مراجعه فرمائید به ص۲۹۹ و ۳۰۰ حکم این آیت درآنجا ذکر گردید

زیرا که گناه یا آشکارا باشد یا بنهان (وگفته اند که نکاح محارم مکنید وبزنا (۱) مائل مشوید ، بعضی بر آنند که گناه ظاهر آنستکه بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند . **در حقایق سلمی** آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیا است و باطن اثم میل بنعمتهای عقبی ، چه هردو سبب مشغولی میشود ازحضرت مولی یا ظاهرحظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یاگناه ظاهر میل است بمشتهیات نفس بجوارح وگناه باطن محبت آرزوهای نفس است دردل یاظاهرآنستکه خلق را بدان اطلاع افتد و باطن آنکه میان بنده وخدا بود و حقیقت آنستکه گناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح واعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقائد فاسده وعزائم باطله است

و در **بحرالحقاق** فرموده که همچنانکه انسان را ظاهری است یعنی بدن جسمانی وباطنی است یعنی دل روحانی گنه را نیز ظاهریست و آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که صفات حیوانی است و اوصاف سبعی و شیطانی ، پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترك کنید افعال طبع را باستعمال شرع و دست بدارید از اخلاق ذمیمهٔ نفسانی بتخلق اخلاق ملکی و ربانی .

و **امام قشیری** قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی داشته که **واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة** [۱] اینجا میگوید **و ذروا ظاهرالاثم وباطنه** یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترك گناه ظاهر و باطن است و ترك گناه ظاهر نجات نفوس است ازعذاب نیران وترك گناه باطن خلاصی قلوب است از عقوبت حرمان

بیت

ظاهر وباطن خود پاك کن از لوث گناه
تا از آن صورت ومعنی تو پاکیزه شود

[۱] ابر برناید بی منع زکات وز زنا افتد وبا اندر جهات
(مولانا جلال الدین محمد)

[۱] سوره لقمان آیه ۲۰

بدرستیکه آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهراً و باطناً ، زود باشد که جزا داده شوند بانچه هستند که کسب میکنند [۱۲۰]

آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتند ای محمد گوسفندی که می میرد کشندهٔ او کیست ؟ فرمود که آفرینندهٔ او ، گفتند واعجبا چیزی که یاران تو میکشند و سك و چرغ هلاك میکنند حلال و پاك است و هرچه خدا میکشد حرام و ناپاك است ، از این سخن وسوسه در خـواطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد :

و مخورید از آنچه یاد نکرده اند نام خدایرا بذبح آن [و **امام احمدحنبل** رحمةالله علیه حرام داند لحم متروك‌التسمیه را خواه بعمد وخواه بسهو ، و **امام مالك** و **امام شافعی** رحمهما الله بخلاف این میگویند که ذبیحهٔ مسلمان حلال است اگرچه تسمیه نگفته باشد ، و **امام ابوحنیفه** رحمةالله علیه میان عمد و نسیان فرق میکند ، اگر ترك تسمیه بعمد کرد حرام است والاحلال [۱]) و بدرستیکه خوردن آن فسق است ، و بدرستیکه دیوان هرآینه وسوسه میکنند بدوستان خود از کافران تا باشما خصومت کنند که هرچه خود میکشید می - خورید وآنچه خدا کشته میگذارید ، و اگر شما ای مؤمنان فرمـان برید ایشان را دراستحلال آنچه حرام است ، بدرستیکه شما مشرکان باشید زیراکه ترك فرمان‌خدای بفرمانبرداری غیر اوشرك است [۱۲۱]

آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت ، پس‌زنده گردانیم اورا باسلام یا علم یا هدایت ، و دادیم مر اورا نوری ازحج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل ، میرود بان نور در میان مردمان براه راست ، پس اینچنین کس باشد [یعنی‌نباشد] مانند کسی

[۱] نزد فقهای امامیه شرط است که ذابح مسلمان‌باشد یادرحکم او ولی اگر ذابح ذمی بود مذبوح حلال‌نخواهد بودونیز شرط است استقبال قبله و نام بردن خدا هنگام ذبح لیکن اگر فراموش کرد آن هنگام‌ذکر خدایرا یا استقبال قبله را یا جهت قبله را ندانست مذبوح حلال خواهد بود

که صفت او آنستکه در تاریکیها مانده ، نیست بیرون آینده از آن همچنانکه آراسته اند ایمـان را در دل مؤمنان زینت داده اند برای کافران آنچه میکنـند از عبادت اصنام [این آیت در شان **حمزه** رضی الله عنه و **ابوجهل** لعنةالله علیه نازل شده دروقتیکه ابوجهل از روی جهل و جرات بی ادبی نسبت با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم کرده بود که ذکر آن لائق حال نبوت وموافق استماع مخلصان امت نیست - و حمزه رضی‌الله عنه درآن روز به شکار بود چون باز آمد و شکایت بیحرمتی ابوجهل باو حکایت کردند حمزه خشمناك بر سر آن ناپاك بیباك رفت و کمان بر سر آن زد و کلمهٔ شهادت بر زبان راند ، پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابوجهل و گفته اند در بارهٔ **عمر بن الخطاب** و ابوجهل فرود آمده که هردو در مقام آزار سید مختار بودند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام دعا کرد که یارب اسلام را بیکی از این دو تن عزیزگردان و دعای آنحضرت در بارهٔ فاروق رضی‌الله‌عنه سمت استجابت یافت پس صاحب نور عمر رضی‌الله عنه است و مقید ظلمت ابـوجهل و محققان گفته اند موت بهوای نفس است و حیات بمحبت حق یا موت بنکرت است وحیات بمعرفت -

در **کشف‌الاسرار** آورده که حیات معرفت دیگر است وحیات بشریت دیگر ، عالمیان بحیات بشریت زنده اند ودوستان بحیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسر آید **کل نفس ذائقةالموت** [۱] و هرگز حیات معرفت بسر نیاید **فلنحیینه حیوة طیبة** [۲] و از اینجا است که **المومن حی فی‌الدارین**

بیت

نمیرد هرکرا جانش توباشی ‌ خوشا جانی که جانانش توباشی

شاه کرمانی این آیت خواند که **او من کان میتاً فاحییناه** گفت « نشان این حیات سه چیز است ازخلق عزلت وبا حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل » و بزرگی این معنی را بنظم فرموده :

[۱] سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۸۵ [۲] سورةالنحل آیه ۹۷

رباعی

بر روی خلائق در صحبت مگشای

میباش نکی متوجه بخدای [۱]

غافل مشو از شوق دل و ذکر زبان

تازندهٔ جاوید شوی دردو سرای [۱۲۲]

و همچنانکه در مکه بزرگان گنهکار هستند ، آفریدیم در هر دیهی بزرگان که گنهکار آن موضع اند یا گردانیده ایم بزرگان هر دیهی و شهری را مجرمان آن مقام تا مکر کنند درآن موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم حج هرکه بیاید و از حال پیغمبر سؤال کند گویند ساحر است و شاعر و کاهن و امثال آن ، و مکر نمیکنند این کافران مگر بانفسهای خود ، چه وبال مکر ایشان راجع است بدیشان و نمیدانند ایشان که تبعهٔ مکر بصاحب او میرسد **ولایحیق المکر السئی الا باهله** [۲] [۱۲۳]

آورده اند که ابوجهل ومتابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبری است که بر او وحی فرود می‌آید راضی نمی شویم تا بما وحی نیز فرود آید چنانچه بر او نازل میشود ، حق سبحانه آیت فرستاد : و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزهٔ

[۱] خواهی که بحق راه بری در دو سرای

ایدوست بروی مردمان در بکشای

خشنودی حق بذکر و تسبیح تو نیست

از خدمت خلق ره ببر سوی خدای [جلالی]

[۲] سورهٔ فاطر آیهٔ ۴۲

بپوستان چو شوی یا بسبزه ها مگذار

که دیگران بسرت پای خویش نگذارند

براستی و درستی گرای درهمه حال

که بدروند هرآن کشتهٔ که میکارند [جلالی]

در اثبات نبوت سید آخر الزمان ، گویند ایمان نمی آریم براین آیت یامعجزه تا وقتیکه بدهند مارا مانند آنچه داده شده اند پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود میاید

امام ثعلبی گوید که مراد از **رسل‌الله** حضرت پیغمبر است چنانچه در آیت یا ایها الرسل مخاطب اوست و این بر سبیل تعظیم باشد

در **شرح معارف** آورده که تا حق سبحانه و تعالی شمایل همهٔ انبیاء با وی جمع نه کرد اورا به آیت یا ایهاالرسل خطاب نفرمود

مصرع

هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری

[درتبیان آورده که ولیدبن مغیره با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت که اگر نبوت حق است من از تو بان سزاوار ترم بجهت آنکه بسن از تو اکبرم و بمال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمال است] ، خدای داناتر است آنجا که می‌نهد پیغامهای خویش را ، زود باشد که برسد آن کسانرا که مجرم شدند بکفر خواری ورسوائی به نزدیك خدای و عذاب سخت بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مؤمنان و بد میسکالیدند درحق ایشان [۱۲۴]

پس هرکرا خواهد خدای آنکه اورا راه نماید و بطریق‌حق شناسا گرداند ، بگشاید دل اورا برای قبول کردن اسلام و هرکرا خواهد آنکه فرو گذارد اورا و از طریق ایمان بگرداند ، گرداند دل اورا سخت‌گو بمثابهٔ که سر باز زند واز سخن‌حق‌اباکند ، گوئی بالا میرود در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و میخواهد که باسمان رود و این غایت تباعد است در گریختن همچنانکه تنگ می گرداند دل کافرانرا ، میگمارد خدای عذاب یا لعنت بر دلهای آنانکه نمی گروند و توحید را تصدیق نمیکنند [۱۲۵]

و این اسلام راهی است پسندیدهٔ پروردگار در حالتیکه راست است و در او کجی نیست ، بدرستیکه بیان کردیم آیات قرآن را

برای گروهی که بند می‌پذیرند (۱۲۶)

مر این پند پذیرانراست بهشت ، ذخیرهٔ نزد خدای و او ناصر ایشان است در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بسبب آنچه کردند ازتصدیق کتاب وپیغمبر [۱۲۷]

و یادکن روزی را که حشر کنیم ایشانرا [وحفص **یحشرهم** خواند یعنی خدای جمع کند جن وانس‌را] ، همهٔ ایشانرا پس گوید ای گروه دیوان بدرستیکه بسیار یافتید از آدمیان که باغوای تابع خودساختید ، وگویند دوستان شیاطین از آدمیان یعنی آنها فرمان‌ایشان بردند ای‌پروردگار ما برخورداری یافت بعضی‌ازما ببعضی دیگر [برخورداری انس از جن آنستکه ایشانرا بارزو های نفس راهها نمودند و تمتع جن بانس آنکه مطیع‌ایشان شدند . **امام ابومنصور ماتریدی** رحمة‌الله فرمود که استمتاع ایشان آنستکه در معصیت متعاون یکدیگرند ، دیوان آدمیان را بگناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند] ، و دیگر میگویند الهی باستمتاع رسیدیم بدان وقتیکه برای ما مقرر کرده بودی .

[مراد برانگیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون‌حال ما چگونه خواهد بود] ، گوید خدای آتش است آرامگاه شما در حالتیکه جاوید باشید در آتش مگر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش به زمهریر نقل کند ، بدرستیکه پروردگار توخداوند حکمت است در آنچه کند با جن وانس ، دانا است باعمال واحوال ایشان ، و همچنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را ، مسلط می گردانیم بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا یا وامیگذاریم برخی را بر برخی [**مالک‌بن دینار** رحمة الله فرموده که در یکی از کتب الهی خواندم که حق سبحانه فرمود که نیست میگردانیم دشمنان خود را بدشمنان خود و باز ایشانرا بدوستان خود اشهر آنستکه تولیت در آخرت خواهد بود یعنی کلمه جن و انس را با هم گذاریم تا دانند که هیچیك نفع بدیگری نمیتوانند رسانید و این صورت واقع میشود بانچه ایشان کسب میکنند ازمعاصی ومناهی [۱۲۹]

بار دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ که :

ای گروه دیوان و آدمیان ، آیا بشما نیامد (یعنی آمد) پیغمبران از شما (اگرچه پیغمبر جز از آدمیان نبوده اما چون‌انس را با جن جمع کرد خطاب صحیح است ، وگفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده وجمهور برآنند که رسل جن را نذر(۱) گویند و ایشان رسل رسولانند بجن همچنانکه هفت نفر از جن پیغام محمد علیه الصلوة والسلام بقوم خود رسانیدند قال الله تعالی **ولوا الی قومهم منذرین** و برهر تقدیری حق سبحانه میگوید آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت بخوانند برشما آیتهای کتاب مرا و بیم کنند شما را دیدن این روز که قیامت است ، گویند درجواب که گواهی میدهیم برنفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر واستحقاق عذاب و حال آنستکه فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا ازبعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصهٔ محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وگواهی دادند بر نفسهای خودآنکه ایشان بودند کافران(۱۳۰) این فرستادن رسولان برای آنستکه نیست آفریدگار تو هلاك کنندهٔ ساکنان دیه ها و شهرها بسبب ظلمی که کنند و حال آنکه اهل‌دیهها و شهرها غافلان باشند یعنی بیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از خدای وقیامت خبر نداده .

بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد تقدم وعید واگرنه ایشانرا برحق حجت رسد که **لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتك** چرا رسولی نفرستادی بسوی ما تابیروی میکردیم[۱۳۱] و هر عمل کنندهٔ را مراتب است درثواب و عقاب از برای عملهای که کرده اند و نیست پروردگار تو بیخبر از آنچه مردمان میکنند از خیر وشر [۱۳۲]

و پروردگار توبی نیاز است ازعبادت بندگان ، خداوند رحمت است بر ایشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشان است و گفته اند بی نیاز است ازطاعت مطیعان و ذوالرحمه است بر مجرمان و عاصیان

(۱) م ندر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

اگر خواهد ببرد شما را (وعید اهل مکه است) و خلیفه وجانشین شما سازد از پس شما هرکرا خواهد از آفریدگان خود همچنانکه شما را بیدا کرد از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند [۱۳۳] بدرستیکه آنچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات او هرآینه بودنی و آمدنی است بیشك ، و نیستید شما عاجز کنندگان مرخدایرا دربعث و حشر شما [۱۳٤]

بگو ای محمد ، ای قوم من (مراد کفار قریش اند) عمل کنید هر یك برحالت خود آنچه نهایت تمکین و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید (امر تهدید است میگوید شما برحالت خود باشید) بدرستیکه من نیز عمل کننده ام برشکیبائی و برد باری ، پس زود باشد که بدانید آنکس را که باشد مر او را عاقبت پسندیده درسرای آخرت ، بدرستیکه فیروزی ورستگاری نیابند ستمکاران (یعنی کفار) .

صاحب **کشف الاسرار** آورده که همدراین ذودی بدانید که دنیا کجا رسد و دولت فلاح کرا رسد ؛ به بینید که درویشان شکسته بال را بسرای کرامت چون بر خوانند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند [۱۳۵]

قطعه

باش تاگل یابی آنها را که امروزند خار
باش تاگل یابی آنها را که امروزند زهار
تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور
تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار

آورده‌اند که مشرکان عرب درمیان گشت‌زار خودخطی کشیدندی ویك‌نیمه برای‌خدا ویك نیمه برای بتان نشان کردندی وهمچنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای‌الله و برخی برای بت آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهرهٔ بتان بودی‌بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی او را بحصه آلهه خود و اگر حصه الهه نیکو تر بودی بر

حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی بر نداشتندی و گفتندی خدای توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان بر نصیب خدای مختلط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی اینان‌فقیر ومحتاج اند حق‌سبحانه از این خبر میدهد ومیفرماید که :

و مقرر گردانیدند برای خدای از آنچه خدای آفریده است از کشت زار ها و از چهار پایان بهرهٔ و برای بتان بهرهٔ ، پس گفتند این نصیب مر خدایراست بادعای باطل و گفتار دروغ ایشان و این دیگر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکای که برای خدا بیدا کرده ایم ، پس آن نصیب که باشد برای بتان ایشان بزعم ایشان ، پس نمیرسد بخدای و در آن تصرف نمیکنند ، و آن نصیبی که مر- خدایراست ، پس آن میرسد ببتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدای برمیدارند ونامزد بتان میکنند ، بدحکمی است که ایشان میکنند (۱۳٦)

و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربان، می‌آرایند برای بسیاری از مشرکان کشتن فرزندان ایشانرا شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان ایشانرا در چشم مشرکان تا هلاك کنند ایشانرا یعنی گمراه سازند و تا پوشیده گردانند بر ایشان دین ایشانرا یعنی آنچه برآن بودند از کیش اسمعیل علیه‌السلام و اگر خواستی خـدای نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان‌آرایش میدهند ، پس بگذار ایشانرا بافتراء ودروغی که میگویند (۱۳۷)

و گفتند این نصیب الهة ما چهار پایان و کشت حرام است، نه خورد و نچشد آنرا مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان (ومطلق زنانرا داخل نمیدارند) بگمان‌خود بیحجتی وبرهانی و میگفتند این چهار پایان است که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری (یعنی بحایر وسوایب و حوامی) و دیگر چهار پایانند که برای قربانی بتان یاد نمیکنند نام خدایرا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند ودراینها افترا میکردند افترا کردنی برخدای

که می‌گفتند اینهاخدای فرموده ، زود باشدکه خدا جزا دهد ایشانرا بسبب آنچه افترا میکنند (۱۳۸)

و گفتند آنچه در شکمهای این چهار پایان است (یعنی در شکم بحیره و سائبه از بچگان) پاك است و حلال مر مردان ما را و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود و اگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود ، پس‌ایشان همه (یعنی مرد وزن) در خوردن آن شریك باشند زود باشدکه پاداش دهد خدای وصف ایشانرا که دروغ برخدای میبندند در تحلیل و تحریم ؛ بدرستی‌که خدای حکیم است در آنچه حلال وحرام میکند ، دانا است بمصالح بندگان درحل وحرمت (۱۳۹)

بدرستیکه زیان کردند آنانکه بکشتند فرزندان خودرا ازروی بیخردی‌بیدانشی(**در معالم** آورده‌که ربیعه‌ومضر وبعضی‌دیگر از عرب دختران خودرا زنده درگور میکردندکه نباید‌که درصغرسن باسیری افتد چه قتل و غـارت در قبایل عرب عام بود یا اگر بزرك شود جهاز فراوان و مایحتاج عروسی باید ؛ حق تعالی میفرماید کـه ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل) وحرام ساختند آنچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی بحائر وسوائب و غیر آن ، وبربافته‌اند افترا بر خدای ، بدرستیکه گم شده اند در راه ضلالت ونیستند ایشان راه یافتگان بطریق حق (۱٤۰)

و اوست آنکس که برای شما پیدا کرد بوستانها از انگور برداشته وجفته بسته وبرزمین افتاده بی جفته (و گفته اند **معروشات** آنستکه مردمان بدست خود نشانده باشند **و غیرمعروشات** آنکه در کوه و بیشه رسته باشد) و بیافرید درخت خرما را و کشته ها را از آنچه ساق ندارد وثمرهٔ آن حبوب است در حالتیکه مختلف‌است ثمرهٔ هریك از اینها در هیئت و کیفیت و دیـگر پیدا کرد درخت زیتون را و انار را درحالتیکه مانند یکدیگر است برگهای او ومانند نیست مزهٔ میوهٔ او (یعنی بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی

میان آن و این) بخورید از میوه های هریك چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام باشد وبدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید در روز درو کردن زرع و بریدن نخل و چیدن میوه هـا (مبـالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در ادای آن ؛ اشهر اقوال آنستکه مراد از این صدقه است (۱) نه زکوة مفروضه چـه زکوة در مدینه فرض شده و این آیت مکی است و بعضی گفته اند مراد زکوة است و این آیه مدنی است)

آورده اند که **ثابت بن‌قیس** رضی‌الله عنه را قریب پانصد نخل بود که خرمای آنرا برید و تصدق کرد تا وقتیکه هیچ نماند آیت آمدکه واز حد درنگذرید در صدقه دادن یعنی هرچه هست یکبار تصدق مکنید .

ودر**معالم** آورده که « منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمائید در بخل و امساك »

امام قشیری قدس سره فرموده کـه « هرچه در حظ نفس خود نفقه کنی اسراف است واگرچه یك کنجد دانه بود و هر چه برای خدای دهی اسراف نیست واگرچه هزارخزانه باشد » ، بدرستی کـه خدای دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی نمی پسندد عمل ایشانرا (۱۴۱) واوست که بیافرید از چهار پایان آنرا که بار کشند چون شتر و گاو و غیر آن ، و آنرا که بزمین افکنند برای ذبح چون گوسفند (و گفته اند **حمولة** کبار انعام است و **فرش** صغار آن که از خردی برزمین نزدیك است مانند فرش) ، بخورید از آنچه شمارا روزی داد خدای وحلال کرد بر شما و پیروی مکنید گام های شیطانرا یعنی بر راه او مروید وحلال را حرام مسازید بقول او بدرستیکه اومرشمارا است دشمنی‌آشکارا (۱٤۲)

و از چهار پایان بیافرید هشت زوج را (زوج آنرا گویند کـه با جنس خود مزاوجت کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی

(۱) از طرق امامیه نیز وارد است کـه مراد صدقه است نه زکوة

زوج ذکر و هر دو را نیز زوج می گویند اما مراد آنستکه گفتیم و این هشت زوج هشت فردند هریکی زوج دیگری) از آنچه پشم دارند (و ایشان را میش خوانند) دو زوج (یکی زوج ودیگری جفت او) ، و از آنها که موی دارند (و ایشان را بز گویند) دو زوج (یکی نر و دیگری ماده) ، بگو ای محمد آیا دو نررا حرام کرد خدای یا دوماده را یا آنرا حرام کرد که مشتمل است بر او رحمهای دو ماده (خواه آنچه در رحم است ماده باشد وخواه نر) خبر دهید مرا بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای کدام را حرام کرده اگر هستید شما راستگویان که تحریم از نزدیك او است (۱۴۳)

و از شتر دو زوج نر وماده و از گاو نیز بهمان منوال دو زوج ، بگو ای محمد آیا هردو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد یا دو ماده را از ایشان یا آنرا حرام ساخته که گرفته است آنرا رحمهای هردو ماده یا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان آن هنگام که وصیت کرد خدای شمارا بدان تحریم

سبب نزول این آیت آن بود که **عوف بن مالك** بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمد و گفت ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند ، حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمیشود ، عوف گفت که خدای حرام کرده است ، این آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام فرمود که خدای ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سایبه و وصیله و حام حرام میگوئید این تحریم از قبل ذکر است یا از قبل انثی ؟ عوف ساکت شد پس فرمود اگر میگوئید تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع ذکور باید که حرام بود و اگر باعتبار انوثت است پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشد و اگر بواسطهٔ اشتمال رحم است بر جنین پس همه باید که حرام باشد چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود که ای عوف چرا سخن نمی گوئی ؟ گفت تو سخن گوی تا من بشنوم ، حضرت این آیت بر

او خواند : بس کیست ستمکار تر از آنکس که افترا کند بر خدای دروغ را و نسبت دهد بر او تحلیل و تحریم اشیاء را تا گمراه گرداند مردمان را ببیدانشی (مراد اکابر ایشانند که قرار این مهم متعلق بر ایشان است یا عمرو بن لحی که مؤسس این قاعده بود ، و حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه وسلم میفرماید که من او را دیدم درآتش دوزخ واهل دوزخ از نتن امعای او برنج بودند ، بدرستی که خدای راه نمی‌نماید گروه ظالمان را که متدین بدین جاهلیت اند مشرکان چون این آیت شنیدند گفتند همهٔ انعام حلال شد بس حرام کدام است آیت آمد که (۱۴٤) :

بگو ایّ محمد نمی یابم در آنچه بمن وحی کرده اند چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد آنرا مگر آنکه باشد آنچیز مردار یاخون ریخته شده (مراد خونی است که دروقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی از او بیرون آید و جگر و سپرز در این داخل نیست) یا گوشت خوك و آنچه از او توان خورد ، بس بدرستیکه او نجس است یا کشته شده بفسق و آن چهار پای است که آواز برداشته شده است برای غیر خدای بوقت کشتن او (یعنی آنچه بر نام غیر خدای کشته باشند و آنرا فسق گفت زیراکه بدان عمل فاسق میشوند) بس هرکه بیچارگی درمانده شود نه ستمکار بود بر بیچارهٔ مثل خود و نه از حد در گذشته در خوردن زیادت از ضرورت ، پس بدرستیکه پروردکار تو آمرزگار است مؤاخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند ، مهربان است که بیچارگانرا درآن رخصت دهد (۱۴۵)

و بر آنکسانیکه یهودند حرام کردیم هر جانوریکه ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور (و گفته اند هرچه منقار و سم دارد در این داخل است)

ودر **معالم** آورده که مراد شتر و شتر مرغ وبط است که بر ایشان حرام است) و از گاو وگوسفند حرام کردیم بر ایشان پیهای که در درون ایشان بود چون گرده پیه وغیرآن مگر آنچه برداشته بودی

پشتهای ایشان یعنی چسبیده بود بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون یا آن چربی که متعلق بودی بروده های ایشان یاآنچه آمیخته بودی باستخوان چون ذنب و بیه بناگوش و مغز استخوان تحریم این چیز ها پاداش داده بودیم جهودانرا بسبب ظلم ایشان وبدرستیکه ما راستگویانیم در خبر دادن ازهمه چیز (۱۴۶)

پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزیکه من بتو وحی کرده ام ، پس بگوای محمد پروردگار شما خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند و باز داشته نخواهد شد عذاب او از گروه مجرمان که مکذبانند (حاصل سخن آنستکه اگر امهال است اما اهمال نخواهد بود) (۱۴۷)

زود باشد که بگویند آنانکه شرك آورده اند (در این آیت اعجاز قرآن ظاهر است که از نا آمده خبر داد و بعد از نزول آیه مشرکان گفتند) اگر خواستی خدای شرك نمی‌آوریم‌ما ونه پدران ما (این سخن درست است اما نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت او است یا آنکه استهزاء میکردند و اعتقاد ایشان بود که حق مشروع ومرضی عندالله اینستکه ما می کنیم یعنی بفرموده او است واگر نه ما شرك نمی‌آوردیم) و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرموده بتحریم اینها همچون این تکذیب که قوم تو میکنند تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بودند تا آنوقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را بگو آیا هست نزدیك شما هیچ امر معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان خود ، پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما ، شما پیروی نمیکنید در مقالات خود مگر گمان و بندار خود را و نیستید شما مگر قومی که دروغ می‌گویند (۱۴۸)

بگو ای محمد اگر شما را هیچ حجتی نیست برقول خود ، پس مرخدایراست حجتی رسیده بنهایت صحت ، پس اگر خواستی خدای هر آینه راه نمودی همهٔ شما را (۱۴۹) بگو بیارید گواهان

خودرا آنانکه گواهی دهند ، بدرستیکه خدای حرام کرده است این محرمات شمارا از انعام وحرث وغیر آن ، پس اگر گواهی دهندخود برای خود پس توگواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا در آن و پیروی مکن آرزوهای آنکسانرا که از روی عناد تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال وحرام و دیگر پیروی مکن آنانرا که نمیگروند بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وایشان بپروردگار خود برابر میکنند بتان را (۱۵۰)

بگوبیائید ای مردمان و بشنوید تا من بخوانم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما (این آیت با دو آیت که تالی اواست از محکمات کتاب است که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و و این ده حکم است از اوامر و نواهی و از جملهٔ آن آنستکه :) شریك مسازید بخدای چیزیرا و نیکوئی کنید با پدر و مادر ، نیکوئی کردنی (درتأویلات(۱) فرموده که احسان والدین‌را دریك سلك انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب اند در وجود و تربیت و دو واسطه اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار انوار وصفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت) و مکشید فرزندان خودرا ازجهت ترس درویشی واحتیاج، ما روزی می دهیم شما را و ایشانرا چون رزق اولاد بر ماست نه برشما پس شما چرا مرتکب قتل بناحق میشوید ، و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیده ها را (وگفته اند فواحش زناست و مقدمات آن . اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباشان و بیباکان به آشکارا بدان اقدام نمودندی حق تعالی فرمود که گرد زنا مگردید) آنچه آشکارا باشد ازآن وآنچه پنهان بود (گفته اند **ماظهرمنها** خمر است **ومابطن** زنا

(ومحققان گویند ماظهرفعل‌است ومابطن نیت) و مکشید آن‌نفس را که حرام کرد خدای کشتن او را مگر بحق (که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی‌محصن) این چهار نهی است ویك‌امر ، امر کرد خدای شما را بنگاهداشت آن ، تا مگر یابید و بدانید که راه راست آنست (۱۵۱)

(۱) مراجعه شود به ص ۴۲۸ این تفسیر

و نزدیك مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاهدارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود وازآن مخورید وبکسی مدهید تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود وتمام پیمائید کیل را درمکیلات و ترازو را درموزنات بعدل و مساوات یعنی کم ندهید و زیاده مستانید ،

در ینابیع آورده که بعد از نزول این آیت صحابه گفتند یا رسول‌الله ما قادر نیستیم در آنکه در وزن زبانهٔ ترازوی ما با دویله چنان برابر باشد که بیك موی میل نکند حق سبحانه آیت فرستادکه :

ما تکلیف نمیکنیم کسی را مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر در کیل و وزن بقصد شما واقع شود و شمارا عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم و یکی دیگر ازاحکام آنستکه چون سخن گوئید در حکومت یا گواهی دهید پس راستی کنید در آن و اگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیك و بعهد خدای که تادیب احکام شرع است بـا بندری که کنید وفا نمائید ، این سه امر ویك نهی وصیت کرد خدای شما را بدان ، شاید که شما پند پذیر شوید (۱۵۲)

و بدرستی‌این که یاد کردیم و آنچه مذکور شده است در این سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت راه من است راه راست تا بهشت ، پس متابعت کنید و بپیروی نمائید این راه را و از پی مروید راههای پراکنده و ادیان مختلفه را ، پس آن راهها جدا گرداند شما را و دور سازد از راه حق ، این اتباع فرموده است خدای بحفظ آن ، شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق .

عبدالله بن مسعود رضی‌الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از برای ما خطی کشید ، پس گفت **هذا سبیل‌الله** این خط راست راه خداست پس بـکشید خطها از راست و چپ آن خط و فرمود که این راههاست بر هرراهی از آن دیوی موکل است که میخواند مردمانرا بان راه پس این آیت برخواند **وان**

هذا صراطی مستقیماً (۱۵۳)

محققان بر آنند که صراط متعین نکرد الا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه ازکیست ونهایت همه بکیست **وحضرت شیخ صدرالدین قونوی** قدس‌سره(۱) در **اعجاز البیان** فرموده‌اند که احاطهٔ حق بهمهٔ اشیاء ثابت است **والله بکل شیئی محیط** وآن احاطهٔ حق یا وجودی‌است یا عدمی(۲) باختلاف افعال و اقوال منتهای هر صراطی وغایت هر سالك خواهد بود چنانچه فرموده **صراط الله الذی له مافی‌السموات ومافی‌الارض الا الی الله تصیر الامور**

رباعی

هرجا قدمی زدیم در کوی تو بود هر گوشه که رفتیم‌هیاهوی تو بود
گفتیم مگرسوی دگر راهی‌هست هرراه که دیدیم همه‌سوی تو بود

پس بخوان بر ایشان آنکه دادیم موسی علیه السلام را تـورات برای تمامی کرامت و نعمت بکسی که نیکو قیام نماید باحکام وی و برای بیان هرچیزی که بکار آید در دین بر سبیل تفصیل و خداوند هدایت وبخشش ، شاید که بنی اسرائیل بلقای پروردگار خود یا ملاقات جزای ایمان آرند (۱۵۴)

و این قرآن کتابی است که فرستادیم اورا بسیار نفع ، پس پیروی کنید آنرا وبه پرهیزید از مخالفت او ، شاید که برشما رحمت کنند بسبب متابعت وی (۱۵۵)

و فرو فرستادیم این کتاب را تا نگوئید شما ای زمرهٔ عرب که جز این نیست که فرستاده شده‌است کتاب بردو گروه پیش از ما یعنی یهود ونصاری ، و بدرستیکه ماهستیم از قرائت ایشان مرکتاب خودرا بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه‌میخوانند زیراکه بلغت مانیست(۱۵۶)

وبرای آنکه تا نگوئید اگرفرستاده بودندی بر ماکتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان ، هرآینه ما میبودیم راه یافته تر از ایشان پس

(۱) شیخ صدرالدین قونیوی عارف بزرك استاد شیخ عراقی و شاگرد محیی‌الدین عربی میباشد وی علاوه بر اعجاز البیان کتب دیگر نیز گرد آورده است . اعجاز البیان را در تفسیرسورهٔ فاتحه نوشته‌است

(۲) نسخهٔ م عملی ج علمی

mandegartarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

بدرستیکه آمد بشما حجتی روشن از پروردگارشما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده وراه نمای که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد ، و بخشایش مر مؤمنان را (واین هرسه صفت قرآن است وبعضی بیفه را بمعنی گـواه گیرند و گویند مراد از آن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام که گواه امت است **وهدی و رحمة** اوست مر اهل ایمانرا پس کیست ستمکار تر از آنکس که دروغ شمرد آیت های خدایرا و اعراض کرد از آن ، زود باشد که جزا دهیم آنانرا که برمیگردند از آیات ما بشدت عذابی که بد ترین عذابها باشد بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن و احکام آن (۱۵۷)

آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب پیغمبر و قرآن مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یافرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات) ومراد از این آیات علامت قیـامت باشد و آن بسیار است و از جملهٔ وقایع عظام خروج دجال و دابةالارض ونزول عیسی و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب) یا آنکه بیاید بعضی از آیتهای پروردگـار تو که برای قیام قیامت نصب کرده ، روزی که بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است ازجانب مغرب و شبی که آفتاب درصبحش برمغرب درآید دراز باشد

و درازی آنرا متهجدان و اهل اوراد دریابند چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید درگمان افتند و دیگر باره ورد ازسر گیرند وچون تمام شود و اثر صبح پدید نباشد دانند که کاری عظیم از خلوتخانهٔ غیب بعرضگاه شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح ازجهت مغرب اثر کند وآفتاب از افق غربی برآید اورا نوری نبود وهمه خلق آنرامشاهده کنند وچون این آیتی عظیم ظاهر گردد غیب عین شود وایمان اضطراری باشد پس بسبب آن سود نکند هیچ نفسی را ایمان نفسی که نبوده است که ایمان آورده باشد پیش از این و ایمان امروز آرد یا نبوده که کسب کرده باشد در ایمان خود نیکوئی یعنی عمل بسندیده (این دلیل

کسی است که ایمان را مجرد ازعمل اعتبار نمیکند و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را بدین روز)

بعضی میگویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر در این روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود مند نباشد .

امام حسن بصری رحمة الله علیه فرموده که « هر که پیش از طلوع آفتاب ازمغرب ایمان داشته باشد اما امرها را فروگذاشته باشد و خیر ناکرده چون این آیت معاینه بیند وآن گاه خیر کند آن خیر پذیرفته نباشد » در **معالم التنزیل** فرموده که درآن روز ایمان کافر و توبهٔ فاسق مقبول نیست و مؤید این قول است آنچه درحدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتیکه آفتاب از مغرب طلوع کند) ، بگو ای محمد انتظار برید این آیتها را بدرستیکه ما نیز منتظر این علاماتیم وچون ظاهر شود وای برشما و خوشا حالی بر ما (۱۵۸)

بدرستیکه آنانکه پراکنده کردند دین خودرا که ببعضی ازانبیاء وکتب ایمان آوردند و ببعضی کافر شدند وگشتند گروه گروه (چون یهود که هفتاد ویك فرقه بودند و نصاری که هفتاد و دوفرقه شدند) نیستی تو در قتال ایشان در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست (اینحکم بایت سیف منسوخ است وگفته اند مراد از این قوم اهـل بدعت اند و معنی لست منهم فی شئی آنستکه تو از ایشان بیزاری) جز این نیست که کار ایشان با خدای است اگر خواهد ایشانرا عقوبت کند و اگر خواهد دراین سرای مهلت دهد و در آخرت عتاب کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ، پس خبر دهـد ایشانرا بروز قیامت بانچه میکنند در دنیا (۱۵۹)

هر که بیاید به نیکوئی پس مراوراست ده باره مانند آن یعنی ده نیکوئی (**امام ماتریدی** رحمة الله علیه گفته اند مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است به تضعیف و در **بحرالحقایق** آورده که هر که بیاید بحسنهٔ پس مراوراست ده حسنه قبل ازآن تا بان حسنه میتواند رسید حسنه ایجاد از عدم وآفرینش دراحسن تقویم و تربیت ورزق و بعث

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

رسل و انزال کتب و تبیین حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص وقبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنهٔ بجاآرد) وهر که بیاید بسیئه یعنی فعل بد پس جزا داده نشود مگر بمانند آن یعنی یکی بیکی و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب (۱۶۰) بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم مراین قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند که بدرستیکه راه نموده است مرا پروردگار من براهی راست یعنی دینی پاینده و درست که آن ملت ابراهیم است در حالتیکه ابراهیم از همهٔ دین ها بدین دین مائل بوده که آن توحید خدای است و نبود ابراهیم علیه السلام از مشرکان یعنی از عبدهٔ اصنام و از یهود و نصاری [۱۶۱]

بگو بدرستیکه نماز من و قربانی من یاحج من و زندگانی من یعنی آنچه من بر آنم در زندگانی و آنچه برآن میروم از ایمان و طاعت همه مرخدایراست آفریدگار عالمیان (۱۶۲) هیچ انبازی نیست مر اورا یعنی من درعبادت خود کسی را با او شریك نمیسازم چون بت پرستان وقربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و درحج بوقت تلبیه دیگری را با او یاد نمیکنم بخلاف اهل جاهلیت که میگفتند **لبیك لا شریك لك الا شریك هو لك** (وگفته اند مراد از اینکلمات تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه وتعالی یعنی هرچه کنم و گویم و دارم همه برای خداست و بدین مامور شده ام و من اول مسلمانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت (۱۶۳)

آورده اند که در وقت مبالغه کفار مرآنحضرت را در رجوع با دین ایشان این آیت نازل شد که :

بگو ای محمد آیا بدون خدای طلبم پروردگاری و در عبادت او را شریك سازم و حال آنکه خدای است آفریدگار همهٔ چیز ها پس ماسوای او مربوب و مخلوق او باشند و مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود ، وکسب نکند هیچ نفسی ازبدیها مگر وبال او براو باشد . **ولید بن مغیره** میگفت ای صنادید عرب متابعت من کنید و گناهان شما درگردن من ، حق سبحانه فرمود : و بر ندارد هیچ

بردارندهٔ بار گناه دیگریرا یعنی هر کسی عذاب گناه خود کشد ، پس بسوی پروردگار شما هست بازگشت شما ، پس خبرخواهد داد شما را درآخرت بهآنچه بودید که درآن اختلاف میکردید در دنیا ازامور دینیه و حق وباطل برشما ظاهر خواهد ساخت (۱۶۴)

و اوست آنکس که گردانید شمارا ای آدمیان خلیفه های زمین بعد ازقوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد صلی الله علیه و سلم خلیفهٔ امم گذشته ساخت و برداشت بعضی را از شما زبر برخی دیگر پایه های بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن تا بیازماید شما را درآنچه بشما داده اند از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا وصبر فقراء ، بدرستیکه پروردگار تو زود عقوبت کننده است نا سپاسان و ناشکیبانرا و بدرستیکه اوهر آینه آمرزندهٔ مهربان است بر شاکران و صابران [۱۶۵]

سورة الاعراف مکیة و هی مائتان و ست آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

المص - نام قرآن است یا اسم این سوره یاهرحرفی اشارتست باسمی ازاسماء الهی چون الله ولطیف وملك وصبور، یاهرحرفی کنایت است از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق ، یا ایمائی است باسم المصور ، یا بعضی حروف دلالت براسماء دارد و بعضی برافعال تقدیر چنین بود که **انا الله اعلم و افضل** منم خدای که میدانم وبیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میگردانم ، و در

تاویلات کاشی (۱) مذکور است که « الف » اشارتست بذات احدیت و « لام » عبارتست از ذات باصفت علم و « میم » کنایت ازجامعیتی است که آنرا معنی محمدی گویند صلی الله علیه و سلم و « صاد » صورت محمدی است وقول **ابن عباس** رضی الله عنه آنستکه « صاد » جبل کان بمکة علیه عرش الرحمن ایمای بدین معنی میکند ـ ودر **حقایق سلمی** گوید «الف» ازل است و «لام» ابدو «میم» مابین ازل وابد و «صاد» اشارتست باتصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی و فی الحقیقه نه اتصال را مجال گنجایش و انفصال را محل نمایش

نظم

این چه را هست این برون ازفصل و وصل
کاندر اونی فرع میگنجد نه اصل

نی معانی نی عبارت نی عیان
نی اشارت نی حقایق نی بیان

(۱) تاویلات کاشی ـ مؤلف این کتاب شیخ کمال الدین ابی الغنائم عبد الرزاق بن جمال الدین کاشانی (متوفی بسال ۷۳۱) است که یکی از بزرگان علمای تاویل و تفسیر است ـ وی غالب آیات قرآن را بزبان عرفانی تأویل وتفسیر نموده و تفسیراو درمصر بنام محیی الدین عربی بچاپ رسیده است (دو چاپ آن بنظر ما رسیده است) ومانیز دراثر سهوی که مصریان نموده اند در ص ۷۲و۷۸ تفسیر کاشانی را بنام محیی الدین خوانده ایم در صورتیکه این تفسیر را عبد الرزاق کاشانی گرد آورده است ما باشتباه خود باقی بودیم تا روزی درمحضر حضرت سید العلماء و استاد الفلاسفه جناب آقای سید محمد کاظم عصار (استاد دانشگاه تهران) مدظله العالی سخن از تفسیری که بنام محیی الدین چاپ شده است بمیان آمد آنحضرت فرمودند که این تفسیررا کاشی گرد آورده است و در مصر بنام محیی الدین طبع شده است . پس از مراجعه بمدارك دیگر دانسته شد برما که مؤلف آن کاشانی است

در هرحال تردیدی نیست که این تفسیر از آن کاشانی است وحضرت کاشفی هم میفرماید که در تأویلات کاشی وارد است و درزمان اونیز این تفسیر بنام خود مؤلف خوانده میشده است (مطلبی راکه **کاشفی** ازعبدالرزاق نقل مینماید مراجعه فرمائید به ص۲۳۲ چاپ مصر سال ۱۲۸۳)

بر تر است از مدرکات عقل و وهم
لاجرم گم گشت در وی فکر و فهم

چون بکلی روی گفت و گوی نیست
هیچ کس را جز خموشی روی نیست

(۲) این کتابی است فرو فرستاده شده بسوی تو ، پس باید که نباشد در سینهٔ تو تنگی از تبلیغ امر او (یعنی باید که دلتنك نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناك نشوی که این کتاب برتو فرود آمده است) تا بیم کنی بدان کافران را وتا پند دهی بند دادنی مرمؤمنان را .

(۳) پیروی کنید ای مکلفان آن چیزی راکه فرستاده اند بشما از پروردگار شما (یعنی متابعت قرآن کنید بنگاهداشت اوامر ونواهی او) و پیروی مکنید بجز کتاب خدای دوستانرا (مراد اصنام اندکه کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین الانس و الجن که خلق را در گمراهی می افکنند) اندکی پند میگیرید وقتی که متابعت غیر حق کنند .

(٤) و بسیار اهل دیهها و شهرها از کفار و فجار که حکم کردیم ما هلاك ایشان ، پس آمد باهل آن شهر و دیه عذاب مادر هنگام شب مانند قوم لوط علیه السلام یا فرود آمد عقوبت بدیشان و بودند ایشان خفتگان درنیم روز چون قوم شعیب علیه السلام (تخصیص این دو وقت بجهت آنستکه زمان آسایش و استراحتند و تصور وتوقع عذاب در آن نیست پس بلیهٔ غیر منتظره صعب تر و سخت تر است چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر ولذیذ تر است) .

(٥) پس نبود درخواست ایشان وقتیکه آمد بدیشان بلا وعذاب ما مگر آنکه گفتند بدرستیکه بودیم ما ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و مظنهٔ ایشان آنکه اعتراف بجرائم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب توبه و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگرند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفارمفید نباشد وقوم یونس علیه السلام ازاین حکم مستثنی اند چنانچه

رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی

(٦) پس هر آینه خواهیم پرسید روز قیامت آنکسانی را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سؤال ایشان از قبول و اجابت رسل خواهد بود واین سؤال تعنیف وتعذیب است ، وهرآینه خواهیم پرسید فرستاده شدگان را (یعنی پیغمبران را از ادای رسالت وتبلیغ احکام و این سؤآل تشریف وتکریم است و گفته اند امم را از فرمانبرداری انبیاء پرسند و انبیاء را از مهربانی برامم)

(٧) پس هرآینه بخوانیم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشان را بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یك چه کردند و گفت و شنود ایشان چه بود و نبودیم ما پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان .

(٨) و سنجیدن اعمال هرکسی آنروز (یعنی قیامت) درست است و بودنی (و گفته اند صحائف اعمال را وزن کنند بمیزانی که اورا عمودی و دوکفه باشد و همهٔ خلائق در او نگرند واین صورت برای اظهار معدلت است . و در تبیان از ابن عباس رضی‌الله عنه نقل میکند که درازی عمود میزان پنجاه هزار سال راه است و کفین او یکی از نور است ویکی ازظلمت حسنات را دریلهٔ نور نهند و سیات را درکفهٔ ظلمت) ، پس هرکرا گران بود اعمال سنجیدهٔ او (و براین تقدیر موازین جمع موزون‌است و اگرجمع میزان دارند نظربر تعدد وزن واختلاف موزونات‌باشد و بهرحال گرانی میزان بطاعت‌است) و آنرا که میزان گران بود ، پس آن گروه ایشانند رستگاران و رسیدگان بنجات .

(٩) و هرکرا سبك باشد عملهای وزن کردهٔ او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود ، پس آنگروه آنانند که زیان کردند بهره های نفسهای خودرا یعنی فطرت سلیم را ضایع ساختند بسبب آنکه بودند که بر ذکرکردن آیات ما ستم میکردند یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق

(١٠) و بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم شما را ای آدمیان‌در

زمین جهت سکنی وزرع (وگفته اند خطاب با قریش است میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر کنید بشام و یمن در تابستان و زمستان] و آفریدیم برای شما در زمین اسباب زندگانی ازمکاسب و تجارات [١] وآنچه سبب وسعت معیشت باشد ، اندکی‌شکر میگوئید با وجود تخصیص بچنین نعمتی یا از شما اندکی است که بمراسم شکر گذاری وسپاس داری قیام می نماید

بیت

نعمت بسی و شکر گذارنده اندکی است
گویندهٔ سپاس الهی ز صد یکی است

[١١] و هرآینه به تحقیق بیافریدیم شما را در اصلاب پدران شما پس‌صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما را پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را درظهر او پس گفتیم ما مر فرشتگان را سجده کنید سجدهٔ تعظیم و تحیت مرآدمرا پس سجده کردند ملائکه آدمرا علیه السلام از روی فرمان برداری مگر ابلیس که او از راه عجب و حسد نبود از سجده کنندگان مر آدم را

[١٢] گفت خدای مر ابلیس را چه چیز بازداشت ترا آنکه سجده نکردی آدم را چون فرمودم ترا بسجدهٔ او گفت ابلیس من

---

[١] چراغ زندگی باکوشش افروز — مگو تا از خدا بر من چه آید
خدا را با من و تو دشمنی نیست — بد از پیش خدا هرگز نیاید
بدست خویشتن هرنیك و بدبین — خدا یك یك خلایق را نیاید
بتو کی بیهده روزی رساند — کجا از جنگ من روزی رباید
خداوند خرد در زندگانی — بدانش سوی کوشش میگراید
همی داند که در این عمرکوته — خوشی از تنبلی هرگز نزاید
من هرگز ازخدا زشتی ندیدم — ز من آید هر آنچه برمن آید
بگیتی ای برادر رنج بر باش — که کاسب را خدایش می ستاید

[جلالی]

بهترم از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد می نماید از آنکه مثل منی را بسجود چون او کسی فرماید بس مانع آنست که من ازو بهترم این آفریده مرا از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانی است و آفریده آدم علیه السلام را از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی است ابلیس دراین صورت مغلطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد واگر باعتبار فاعل **لما خلقت بیدی** عبارت است از آن وبه نسبت حقیقت که **ونفخت فیه من روحی** اشارت است بدان در نگریستی دانستی که خیریت و فضلیت آدم راست نه او را

نظم

ز آدمی ابلیس صورت دید وبس غافل از معنی شد آن مردود خس
که چرا من خدمت این طین کنم صورتی را من لقب چون دین کنم
نیست صورت چشم را نیکو بمال تا به بینی شعشعه نور جلال

و قیاسش نیز در افضلیت نار از خاك نا مستقیم بود زیرا که آتش خائن است هرچه بدو دهند نیست گرداند وخاك امین است هر چه بدو سپارند نگاهدارد وامین ازخائن بهتر باشد و آتش متکبراست و خاك متواضع وتواضع ازتکبر نیکوتر بود خاك نقش پذیرد چنانچه آدم علیه السلام نقش معرفت پذیرفت **کتب فی قلوبهم الایمان** و آتش نقش را سوزاند چنانچه نقش معرفت ابلیس بسوخت **ففسق عن امر ربه** و وجوه تفضیل خاك برآتش درجواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکوراست

قطعه

صورت خاك ارچه دارد تیرگی در ذات خود
نیك بنگر کز ره معنی صفا اندر صفا است
این همان خاکست کاندر وصف او صاحبدلی
نکتهٔ گفتست کـز وی دیدهٔ جان را جلاست
جستن گوگرد احمر عمر ضایع کردنست
روی بر خاك سیاه آور که یکسر کیمیاست

[۱۳] گفت خدای مر ابلیس را پس فرود رو از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود برمعصیت او (گفته اند تنزل کن ازمرتبهٔ

رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزلهٔ دنیه بواسطهٔ معصیتی که مرتکب آن شدی) ، پس نرسد و روا نباشد ترا آنکه گردنکشی کنی در آسمان و تعظیم نمائی بر فرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند یانشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگان است ، بیرون رو از بهشت یا از آسمان بدرستیکه تواز خوارشدگانی (۱) (و در **ینابیع** آورده که بیرون رو ازصورت فرشتگی و مباش درمیان فرشتگان پس حق تعالی تبدیل کرد صورت اورا بزشت ترین صورتها) ،

(۱۴) گفت ابلیس (وقتیکه ممسوخ شد و از رحمت نـومید گشت) مهلت ده مرا تا روزی که بر انگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت .

(۱۵) گفت خدای بدرستیکه تواز مهلت دادگانی (ابلیس داعیهٔ مهلت داشت تاروز قیامت یعنی نمیخواست که بمیرد حق تعالی درخواست اورا قبول کرد تا نفخهٔ صعقه اورا زمان داد چنانچه جای دیگر فرمود **فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم** (۲) یعنی توازمهلت دادگانی تا روز معلوم که زمان دمیدن نفخهٔ صعقه است یعنی توداعیهٔ اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم

(۱۶) گفت ابلیس پس به سبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود ، هرآینه بنشینم برای باز داشتن فرزندان آدم براه تو که آن راه راست است یعنی دین اسلام ومترصد آن باشم که ایشانرا راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم .

(۱۷) پس هرآینه بیایم بدیشان از پیش ایشان (یعنی در امر آخرت وگویم بعث وحشر و بهشت و دوزخ نیست) و ازپس ایشان (یعنی از قبل دنیا و آنرا درچشم ایشان بیارایم) و از راست ایشان (یعنی جهت حسنات و ایشان را درعجب وریا اندازم) واز چپ

(۱) این خودی را خرج کن اندرخدا تا نمانی همچو آن ابلیس جدا
کن حذر از سطوت قهاریش رو بسوی حضرت غفاریش
عبرت پیشینیان گیر ای خلف تا خلاصی یابی از قهر و تلف

(۲) سوره ص آیه ۸۰ و ۸۱

ایشان (یعنی ازجهت سیات و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم) و نیابی توکه خداوندی بیشتر فرزندان آدم را شکر گویندگان یعنی کافران باشندکه منعم را نشناسند .

(۱۸) گفت خدای ابلیس را ، بیرون‌روازبهشت یا از آسمان در حالتیکه نکوهیده باشی وعیب ناك ، رانده و دورکرده ازرحمت بخدای‌که هرکه بر پی تو بیاید از اولاد آدم ، هرآینه پرکنم دوزخ را از همهٔ شما یعنی از تو و متابعان تو

(۱۹) وگفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت‌که ای آدم‌ساکن شو تو وجفت توکه حواست در بهشت ، پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت از هرکجاکه خواهید یا هرچه‌خواهید ،و نزدیك مشوید این‌جنس را از درخت که گندم است یاانگور و مخورید از آن که اگر بخورید ، پس باشید از ستمکاران‌بر نفس خویش .

(۲۰) پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان تا عاقبت آشکارا گرداند برای ایشان آنچه پوشیده کرده بودند از ایشان از عورات ایشان (و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشانرانمیدیدند و هیچیك از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمیکردند و گفته اند که حق سبحانه ایشانرا جامه ها برای سترعورت پوشانیده بود و ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود پس خواست‌که ایشانرا در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد وبجهت‌کشف عورت درمیان ملائکه رسوا شوند ، آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه بنهان بدست یاری ماروطاس ببهشت در آمده بود و یا بصورت دیگر بر آمده چنانچه در قصص و کتب مسطور است) ، و گفت شیطان مر آدم‌راوحوا را علیه السلام ، باز نداشت و منع‌نکرد شمارا آفریدگار شما ازخوردن این درخت مگر آنکه نگردید شما دو فرشته درعلو منزلت یاحسن صورت یا استغنای از غذا یا باشید شماازجاویدماندگان در بهشت یا از زندگان که مرك را بدیشان راه نبود

و چون با این وسوسه‌در خوردن آن تامل‌مینمودابلیس تدبیری‌دیگر کرد .

[۲۱] وسوگند خورد ابلیس برای‌آدم وحوا وگفت بدرستیکه من مر شما را از نصیحت‌کنندگانم و از روی شفقت میگویم که از این درخت بخورید تا نمیرید ، آدم علیه الصلوة و السلام گمان برد که‌کسی‌بخدای تعالی سوگند بدروغ نخورد وبدان سوگند فریفته شد .

(۲۲) پس ابلیس تنزل داد ایشانرا بدین سوگند از درجهٔ عالیه بمرتبهٔ اسفله افکندشان بفریب و وسوسه ، پس آن هنگام‌که بچشیدند از میوهٔ آندرخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن ظاهر شد مرایشانرا عورات ایشان‌یعنی لباس از تن ایشان بریخت تاعورت یکدیگر دیدند .

(در اخبار آمده که‌کسی دیگر جز ایشان عورت ایشانرا ندید و ایشان از اینصورت منفعل شدند) و در ایستادند و قصد کردند ببرگهای اشجار. می‌چسبانیدند برگی بربالای برگی ومینهادند برعورات خویش از برك درختان بهشت و اشهر آنستکه برك انجیر برهم‌ببستند تا چون هیئت ازاری شد و عورت خود را بدان پوشیدند و ازاین طرف بدان طرف میگریختند ، و ندا کرد ایشانرا آفریدگار ایشان نه شما را نهی کرده بودم از خوردن این درخت؟ و نه گفته بودم شما را و تحذیر نکرده بودم بدرستیکه شیطان هست شما رادشمنی آشکارا(۱)(وعداوت او در وقت اباء از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده‌بود) ؟

آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت **افررت منی یا آدم** ؟ گفت **لایارب بل حیاء منك** این گریختن بجهت حیا است از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمودند و با حق سبحانه از روی نیاز گفتند :

(۲۳) ای پرودگار ما ، ستم کردیم ما بر نفسهای خود بدین نا فرمانی و اگر تو نیامرزی گناهان ما را و نبخشائی بر ما هرآینه باشیم از زیان کاران

(۱) مولانا خواجه حافظ شیرازی بحضرت آدم خورده کرفته در جائیکه فرمود :

پدرم روضهٔ رضوان بدو کندم بفروخت
نا خلف باشم اکر من به جوی نفروشم

(۲٤) گفت خدای مر آدم و حوارا و طاوس و مار وابلیس را فرودریدبر زمین برخی ازشما مربرخی رادشمنند آدمی و مار وطاوس همه دشمن یکدیگر ندو مرشماراست درزمین قرار گاهی و آرام جائی وبرخورداری تا هنگام رسیدن مرك ـ آدم علیه الصلوة و السلام غمناك شد وپنداشت که دیگر بار ببهشت نخواهد رسید .

(۲۵) گفت خدای در زمین میزئید و در زمین میمرید و از زمین بیرون آورده شوید برای حساب و جزا ، آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز ببهشت خواهد آمد .

(۲٦) خطاب عام (۱) است مر همه فرزندان آدم را گوید بدرستیکه ما فرستادیم بر شما پوششی (یعنی بیافریدیم برای شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و از این قبیل است

و انزل لکم من الانعام پس بیان فایدهٔ لباس میکند و میفرماید : میپوشد آن لباس عورات را و دیگر فرستادیم لباسیکه بدان آرایش کنید خود را (گفته اند لباس آنستکه عورت رابپوشد وآنچه ماورای آنست از جامها آنرا ریش گویند و **در تفسیر امام زاهد** رحمة الله علیه فرموده که لباس آنستکه از پنبه باشد و ریش از ابریشم و پشم و کتان بود و گفته اند ریش امتعه خانه است) وپوشش تقوی (یعنی لباس که برای تواضع پوشند چون پشمینه ها وجامهای درشت) آن بهتر است از لباسهای نرم و متکلف که میپوشند و گفته اند لباس پرهیز جامهای حرب است چون زره و خفتان که وقایهٔ محارب باشد از اثر تیغ و نیزه و تیر و نزد محققان **لباس التقوی** طاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت شخص بدان مستور میگردد و گفته اند که لباس التقوی عفت است یا حیا یاترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر و **در بحر الحقایق** آمده که لباس بردو گونه است لباس فتوی و آن مفوض بامر شریعت است ولباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است ، از لباس فتوی همین بدن بهره

(۱) مراد جملهٔ « یا بنی آدم » است که خطاب عام است همه فرزندان آدم را

مند است که ستر سواة او میشود و از لباس تقوی هریك از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و بهریکی چیزی پوشیده میگردد و بهرهٔ دل از لباس تقوی صدق است در طلب مولی و بدان پوشیده می شود و سواة طمع دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه و بدان مستور گردد سواة تعلق بغیر مولی و نصیب سر از این لباس نیست الا شهود انوار لقا وبدان پوشیده شود سوة رؤیت ما سوی الله و بهرهٔ خفی از لباس تقوی بقای اوست بهویت حق و بدان پوشیده میگردد سوة هویت خلق یعنی همهٔ تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده آید و سر **لمن الملك الیوم**(۱) بر غرفه وحدت و قهاری جلوه نماید

نظم

ملك ملك اوست اوخود مالك است غیر ذاتش کل شیئی هالك است(۱)
کلشئی ماخلا الله باطل ان فضل الله غیم هاطل (۲)
هالك آمد پیش وجهش هست نیست هستی اندرنیستی خود طرفه ایست

آن فرو فرستادن لباس از نشاهانه های فضل و رحمت است که بدان سوت آدمیان بپوشند و ایشانرا از خصف برك درخت مستغنی

(۱) اشاره بایهٔ ۸۸ سورهٔ قصص

(۲) مصرع اول بیت بالا مقتبس است ازشعر معروف ولید بن ربیعة عامری در جائیکه فرموده است :

الا کلشئی ماخلا الله باطل وکل نعیم لا محالة زائل

ولید یکی از شعرای شیرین سخن زبان تازی است وی به سال ٦۷۵ میلادی در گذشت و مدت زندگانیشرا ۱٤۵ سال نوشته اند که ۹۰ سال آن رادر جاهلیت گذرانده و ۵۵ سال دیگر رادرسایه اسلام زیسته است و از مهاجرین اسلامی نیز بشمار است و در زمان خلافت معاویه بدرود زندگانی گفته است.

آورده اند که پس از آنکه اسلام آورد دیگر زبان بشعر نگشود مگر یك بیت که آن اینست : ✿

گردانید تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند .

(۲۷) ای فرزندان آدم برحذر باشید که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد چنانکه بیرون آورد پدر و مادر شما را از بهشت ،

بر میکشد از ایشان جامهٔ ایشانرا تا بنماید بهریك از ایشان عورات ایشانرا یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورت گشتند واز بهشت بیفتادند پسر شما نیز از او حذر کنید ، بدرستیکه ابلیس می بیند شما را ، او و لشگر او از جائیکه شما ایشانرا نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطهٔ غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمنی لازم است ، بدرستیکه ما گردانیده ایم دیوانرا دوستان مر آنانرا که ایمان نمی آرند یعنی بواسطهٔ جنسیت و مناسبت دیوان را دوست کافران ساخته ایم .

(۲۸) و چون بکنند کفار و مرتکب شوند عملی زشت را (چون بت پرستی و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن) و چون کسی ایشان را نهی کند گویند از روی تقلید یافته ایم بر آن عمل زشت پدران خود را و خدای فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را بافترا جمع کنند : بگو ای محمد بتحقیق که خدای نمیفرماید بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بر آن جاری شده که امر میکند بمکارم خصال و محاسن اخلاق ، آیا میگوئید شما بر خدای از راه افترا آنچه نمیدانید که او فرموده است .

(۲۹) بگو فرمود آفریدگار من بعدل و راستی یا بتوحید که سر همهٔ راستی هاست ، و راست کنید رویهای خود را بقبله بنزدیك هر زمان سجودی یا مکان و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید شما به عبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیك هر مسجدی که باشد

۞ الحمد لله لما منتهی اجلی حتی کسانی من الاسلام سربالا

(تاریخ آداب اللغة العربیه تألیف جرجی زیدان جزء اول چاپ دوم مطبعه الهلال سال ۱۹۲۴ ص ۱۰۸-۱۱۰)

و تأخیر مکنید بدن جهت که در مساجد خویش گذارید ، و بپرستید خدایرا در حالتیکه پاك کنندگان باشید برای خدای طاعت را همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا ، باز خواهید گشت بوی ثانیاً تا جزا دهد شما را بسر عملها چنانکه شما را از خاك بیافرید باز بخاك عود خواهید کرد .

(۳۰) گروهی را راه راست نمود بانکه توفیق داد بر ایمان و گمراه کرد گروهی را بخذلان و چنان کرد سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق بفعل الله مایشاء ، بدرستیکه این گمراهان فرا گرفتند دیوان را دوستان خود و فرمان ایشان بردند بدون خدای و گمان بردند و پنداشتند که ایشان راه یافتگانند و فی الامر نچنانند .

(۳۱) (بعضی بر آنند که این خطاب (۱) عام است و اکثر مفسران گویند که خاص است بمسلمان چه **بنو ثقیف** (۲) و جماعتی دیگراز مشرکان بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بدان تجرید تبری از ذنوب ثقال نمودندی و **بنی عامر** در ایام احرام از خوردن حیوانی مجتنب بوده و باندکی از طعام قناعت کرده آنرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما باحیاء این تعظیم و تکریم سزاوار تریم حق تعالی ایشانرا تحذیر فرمود و گفت فرا گیرید جامه های خود را که بدان آراسته اید نزدیك هر مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در آن نماز میگذارید و مراد از این جامه نیکوترین و پاکیزه ترین لباسها است که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری قدس سره میگوید مراد زینت سرایر است نه آرایش ظواهر یعنی خشوع و اخلاص مخصوص بیك محل نیست بلکه در همهٔ اماکن و مساجد باید (۱) و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورت است برای نماز و بلسان کشف حضور دل است برای عرض راز و نیاز

(۱) مراد یا بنی آدم است (۲) ثقیف

بیت

ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچکس
طالب حق رادل حاضر براین درگاه‌وبس(۲)

و بخورید (یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات) و بیاشامید (شیر و سایر مشروبات طیبات) و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و شراب در خوردن آن ، بدرستیکه خدای دوست نمیدارد اسراف کنندگانرا (یعنی آنها که زیادت از سیری بخورند) در کتاب قوة القلوب فرموده که دو بار خوردن در روزی اسراف است و از بعض سلف نقل میکند که اسراف آنستکه هر چه آنرا آدمی آرزو کند بخورد و ذلیل و ذمیم ترین مردمان آنستکه همت او تمام مصروف باشد بفکر طعام و شراب ودر ابیات حقایق سماة الذهب مذکوراست

نظم

خواجه راباین که ازسحر تاشام — دارد اندیشهٔ شراب و طعام
شکم ازخوشدلی و خوشحالی — گاه پر می کند گهی خالی
فارغ‌ازخلد و ایمن از دوزخ — جای او مزبله است یامطبخ

شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره فرموده که«اگر همهٔ دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد و اسراف آن بود که بی رضای حق سبحانه‌صرف کنی»

قطعه

یك جوانی که خیر دایم داشت — پند میدادش راهبی در دیر
کای پسر خیر نیست در اسراف — گفت اسراف‌نیست اندرخیر

(۳۲) بگو که‌حرام کرده‌است آرایشیرا که‌خدای‌مقررفرموده(یعنی جامه های متنوع) ، آن زینتی که بمحض قدرت بیرون‌آورد برای بندگان‌خود از نباتات چون پنبه وکتان و اذحیوانات چون پشم و حریر وازمعادن چون زره و خود ، و دیگر که حرام کرده است از پاکیزه ها از

روزی یعنی مستلذات ما کل و مشارب از لحوم و دسوم والبان آن‌از حلالات چون بحیره و سائبه و جز آن ، بگو این زینت و طیبات برای کسانی است که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مؤمنان است در زندگانی دنیا اما کفار و فجار به تبعیت شریك ایشانند در آن لیکن نعیم جاودانی اهل‌ایمان‌راخواهد بود، پاکیزه و بی شریك روز رستخیز همچنانکه تفصیل کردیم این حکم ها را ، تفصیل می کنیم نشانه های احکام دیگر رایا دلائل توحیدرا مبین میسازیم برای قومی که فهم دارند و میدانند

بگو ای محمد جز این نیست که حرام کرد آفریدگار من گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است آنچه پیداست از آن چون کفروآنچه‌نهانست‌چون نفاق و حرام کرد گناهی را که بر آن حد مقرر نیست چون صغایر و حرام ساخت ستمکاری یا کبررا بناحق(و این تاکید است چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود)ودیگر حرام کرد آنرا که شرك آرید بخدای و شریك گیرید بعبادت آنچز که خدای نفرستاده است بپرستش او حجتی و برهانی و آنرا نیز حرام کرده است که بگوئید بدروغ و افترا کنید بر خدای آنچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت‌الحرام

و مرهرگروهی راست مدتی که خدایتعالی تقدیر کرده است مرحیات ایشانرا و گفته اند هر امتی را غیر از مؤمنان وقتی است که در آن عذاب استیصال بر ایشان فرود آید ، پس چون بیاید وقت عذاب و هلاك ایشان یا چون آن مدت مقرر بسرآید واپس نیابند از آن اجل ساعتی [ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند و مرادنه ساعت منجمان است] ، و بیشی نمیگیرندبر آن اجل

بیت

اجل چون فرود آید ازپیش‌وپس — پس‌وپیش نگذاردت یك نفس [۱]

[۳٤] گفته‌اند خطاب با مشرکان عرب است چون بیایند بشما

(۱) چومرك آیدت نیست راه گریز — بصد سختی از جسم تو جان برد
کسی کو بگیتی بدی کرد ورفت — بهمراه خود بار خذلان برد ✿

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

پیغمبران از شما بزبان شما واضح آنستکه خطاب عام دارند یعنی ای فرزندان بنی آدم چون بیایند فرستادگان بشما از نوع شما ، بخوانند بر شما آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت پس هر که بپرهیزد از شرك و تکذیب و باصلاح آرد خود را ، رایس هیچ ترس نیست بر ایشان یعنی از هرچه میترسند ایمن شوند و نه ایشان اند وهناك کردند بلکه‌بهرچه امید میدارند برسند

[۳۵] و آنانکه دروغ شمردند آیتهای مارا یعنی تکذیب رسل کردند بر آیات ما و کبر آوردند و تعظیم ننمودند یعنی سرکشی کردند از ایمان بدلائل وحدت ما این گروه ملازمان آتشند ، ایشان در آن آتش باقی‌اندبقای ابدی

[۳۶] پس کیست ستمکار تر یعنی کافرتر از کسیکه برنددبر خدای دروغی به آنکه گوید زن وفرزند و شریك دارد ، یابدروغ شمرد آیات منزلهٔ اورا و این نیز انکار نبوت هست ، آنگروه‌ازقرآن و مکذبان برسد بر ایشان بهرهٔ ایشان ازلوح‌محفوظ‌یعنی آنچه‌محفوظ‌به‌قلم تقدیر برلوح‌نبشته‌شده‌واز عذاب و نکال ایشان بدیشان‌رسد یا بیایندجزای آنچه نوشته شده در دفتر عملا ایشان یا بهره گیرند از روی نوشته شده برای ایشان تا وقتیکه بیایند بایشان فرستادگان ما که ملك الموت و اعوان اویند ، فراگیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را ، گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع کجایند بتان که بپوسته بودید که میخواندید و میپرستید ایشان را بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما ، گویند کافران که آنها گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید و گواهی دهند بر نفسهای خود با نکه ایشانرا بودند ناگرویدگان

(۳۸) گوید خدای (یا یکی از ملائکه) روز قیامت‌ایشانرا که‌درآئید

✿ وگرنیکوئی کرد واحسان و داد پاداش آن مزد چندان برد
[جلالی]

[۱] « یا بنی آدم اما یاتینکم رسل. . . . » یابنی آدم‌را گفته‌اند خطاب با مشرکان عرب است

در میان امتان که در گذشته‌اند پیش از شما بر دین و آئین شمااز پری و آدمی [مراد کافران گذشته اند از این دو طایفه که حق سبحانه و تعالی گوید در آئید با] در آتش دوزخ هر کرا از ایشان عناد و تکبر بیشتر باشد او را بیشتر در آتش در آرند ، هر گاه در آیند گروهی بدوزخ لعنت کنند گروهی دیگر را که همدینان ایشان باشند و بر یك کیش و ملت‌مرده باشند چنانچه‌جهودان جهودانرا لعنت میکنند و ترسایان ترسایانرا و گبران گبران را وعلی هذ القیاس تا وقتیکه بیکدیگر برسند همهٔ ایشان در آتش ، گویند آنها که پس روانند و از پی آمدگان برای آنها که پیشوایانند یعنی در بارهٔ ایشان گویند ای پرودگار ما این گروه گمراه کرده اند ما را پس بده ایشان را عذاب دو چندان که ما را هست از دوزخ‌یك قسم برای گمراهی و یك قسم برای گمراه ساختن‌دیگران [۱] ، گوید خدای مر همه را عذاب دو باره است پیشوایانرا جهت ضلال واضلال و پس روانرا بواسطه کفر و تقلید ولیکن ایشان نمیدانند [حفص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانیدو از عذاب یکدیگر خبر ندارید]

[۳۹] و گویند پیشروان مر پیروان را ، پس نیست شما را بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم پس بچشید عذاب را بسبب آنکه بودیدکه‌کسب میکردید از کفر اکنون حوالهٔ عذاب بدیگری میکنند .

---

[۱] عشق روی تو مرا در دو جهان رسوا کرد
پیش هر بی سرو پا سر مرا افشا کرد
من آزاده بـه کنجی خوش و خـرم بـودم
رخ زیبای تو یکباره مرا شیدا کـرد
پیر شد هر کـه بهجر تو دمی گشت دچـار
وصل تو پیر دوصد ساله دگر برناکرد
(جلالی)

(۲) حفص لاتعلمون را بصیغهٔ خطاب خوانده یعنی لا یعلمون میخواند و معنی همان است که کاشفی بیان فرموده است

tarikhema.org

[۴۰] بدرستی و راستی آنها که بدروغ داشتند آیتهای مارا از قرآن و دلائل قدرت وسرکشی کردند ازگرویدن‌بان‌وفرمانبرداری آن ، گشوده نشود برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بدیشان درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نکشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مومن بگشایند و آن را بعلیین برند که بالای آسمان هفتم است و در نیایند این مکذبان و متکبران در بهشت تاوقتیکه در آید شتر در سوراخ سوزن [۱] (و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز بهشت نرود] و مانند این پاداش منکر جزا دهیم مجرمان را یعنی کافران را .

[۴۱] مرایشانرا باشد از آتش دوزخ فراشی که برآن نشینند و از زیر ایشان پوشش ها باشد هم ازآن یعنی زیر و زبر ایشان‌آتش باشد ، و مثل جزای این گروه پاداش دهیم جمیع کافرانرا .

(۴۲) و آنانکه گرویدند بخدای و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمانبرداری کتاب (و چون اعمال صالحه بسیار است و ارتکاب تمام فوق طاقت بشر است میفرماید :) تکلیف نمیکنیم و نمی فرمائیم هیچ تنی‌را مگرآنچه قادر باشد برآن و توانا بجاآوردن آن و این جمله معترضه بود میان مبتدا و خبر (۲) ، مبتدا آنستکه آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و جزا اینکه . آنگروه ملازمان بهشت اند ، ایشان در بهشت باقی و دایمند .

(۴۳) وبیرون بریم‌آنچه درسینه های بهشتیان بود از کهنه وحسد

(۱) گلخنی‌را تك گلخن بنشانید که هیچ
در خورش نیست تماشای گلستان کردن
(جلالی)

[۲] « والذین آمنوا و عملوا الصالحات لا نکلف نفساً الا وسعها اولئك اصحاب‌الجنة هم فیها خالدون »ـ والذین آمنوا مبتدا وخبرش اولئك اصحاب الجنة میباشد و جمله معترضه دراینجا لانکلف نفساً الا وسعها خواهد بود [وجه دیگری هم گفته شده است]

و آنچه اسباب عداوت باشد ؛ میرود از زیر مساکن ایشان جویهابرای زیادتی لذت و سرور ایشان و گویند اهل بهشت چون منازل خودرا بینند ، حمد و ثنای مرآن خدایراکه بفضل خود راه نمود مارا بدین مقام یا بعملی که در این منزل جزای آن است و نبودیم ماکه بقوت خود راه میتوانستیم یافت اگر نه خدای مارا راه نمودی و این شکری است که بهشتیان بنعمت هدایت او کنند زیرا که بی توفیق و رفیق آلهی سلوك این طریق میسر نشود و بی بدرقهٔ عنایت نا متناهی هیچ سالك بمقصد مرادنرسد

رباعی

بی بدرقهٔ لطف تو ننماید راه ازراه تو هیچکس نگردد آگاه(۱)
وانانکه بره رسند باید رفتن توفیق رفیق ار نشود واویلاه

دیگر میگویند بهشتیان بدرستیکه آمدند فرستادگان پروردگار ما براستی و ما بمدد ایشان راه بتوحید یافتیم ، وندا کرده شوند اهـل بهشت ، این آن بهشت است کـه وعده داده شده بودید، میراث داده شدید بانچه بودید که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق سنت [بهشت را میراث گفت زیراکه عطای بیرنج است و دیگر آنکه میراث گرفتگانند از کافران چنانچه در خبر آمده کـه هیچکس نباشد الا کـه مر اورا منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مؤمنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث به مؤمنان رسد دربهشت].

(۴۴) وندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را واز روی شماتت گویند بدرستیکه ما یافتیم آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از مثوبتها راست و درست ، پس آیا شما یافتید آنچه وعده کرده بود شما را آفریدکار شما از عقوبتها راست‌و درست و بی شبهه ؟گویند دوزخیان آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود ، پس آواز دهد آوازدهندهٔ

[۱] دوست گرامی ما آقای ابوالحسن احتشامی (هنگامه) ابن‌معنی را در بیتی بیان فرموده اند :
راهبر باید که تا رهرو بسر منزل رسد
ورنباشد دیو غفلت سوی‌خود میخواندش

[گویند اسرافیل باشد که گویدوندا کند] میان بهشتیان و دوزخیان، درستیکه لعنت خدای بـر کافران است که وضع عبادت کـرده اند در غیر موضعش .

[۴۵] آنانکه باز میداشتند مردمان را از راه خدای و میطلبیدند از برای راه حق کجی ونا درستی یعنی عیب میجستند در دین خدای و ایشان بسرای آخرت ناگرویدگان بودند

[۴۶] و میان بهشت و دوزخ بردهٔ است یـا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزی است چون بارهٔ شهر که اهل دوزخ ببهشت نخواهند رفت کما قال : فضرب بینهم بسورله باب [وآن حجاب را اعراف گویند امام زاهد فرموده که مشرف تلی باشد از مشك سفید]و بر اعراف [۱] مردمان باشند مشرف بربهشت و دوزخ ، بشناسند این رجال اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی ودوزخیان سیاه روی باشند و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارفند باحوال فریقین و اینها انبیاء علیهم‌السلام باشند یا شهداء یا افاضل مؤمنان یـا ملائکه بـر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان است چـه از آنجا منازل خود را در بهشت می بینند و از آن مبتهج و مسرور میباشند و در تفسیر ثعلبی رحمة‌الله‌علیه منقول است از ابن عباس رضی‌الله‌عنه که اعراف موضعی بلند است از صراط که **عباس** و **حمزه** و **علی** و **جعفر طیار** رضی‌الله‌عنهم در آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفید روئی و دشمنان خدایرا دانند به تیرگی و سیاه روئی (و گویند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیات ایشان مساوی باشد یا یکی از اوین ایشان راضی باشند و یکی نه و یا موحدان باشند مقصر در عمل و بدین قول بودن ایشان در اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت) و ندا میکنند اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند

(۱) اعراف جمع عرف است مستعار از عرف الفرس و اعراف در لغت بـه معنای جا های بلند آمده است .

اهل بهشت رابرسبیل تحیت گویند : تحیت خدای بر شما باد یا خوشا حال شما که بسلامت بدارالسلام رسیدید ، هنوز اهل اعراف به بهشت در نیامده باشند و ایشان طمع دارند کـه در آیند [قولی آنستکه آخرین کسان کـه ببهشت در آیند ایشان باشند ، و در سفر رابع از فتوحات مکی مذکور است که میزان حسنات و سیات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت مینگرند و هم در دوزخ ودحول هیچکدام را مرجحی نبود پس چون خلق را بسجود خوانند و آن آخـرین تکلیفی است روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و ببهشت درآیند] .

[۴۷] و هرگاه کـه چشمهای ایشان را بگردانند [ودر تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشتهٔ را بفرماید تا روی ایشان را بگرداند] بسوی دوزخیان ایشان پنـاه گیرند بخدای و گویند ای پروردگار ما، مدار مارا با گروه ظالمان یعنی میان ما وایشان دردوزخ جمع مکن.

[۴۸] و آواز دهنـد اصحاب اعـراف مردانی راکـه بشنـاسند بعلامت ایشان از سواد وجه وز رقت عین و آن شناختگان رؤسای کفره باشند چون ولید بن **مغیره** و **ابو جهل** و **عاص بن وائل** و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند که خدای امثال بلال و عمار وصهیب رابببهشت بردومارابدوزخ ؟ هرگز چنین نباشد وسوگند میخوردند که خدای شبانان و بندگان مارا بر ما تفضیل نکند ، گویند ایشانرا اهل اعراف که شما در عذابید و دفع نکرد از شما عذاب را مالی که جمع میکردید یا کثرت انصار شما و آنچه بودید که گردنکشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب شما نشد پس اهـل اعراف اشارت کنند بسوی بـلال و عمار و سلیمان و امثال ایشان رضی‌الله عنهم و کافران گویند :

[۴۹] نه این گروه آنانند که در دنیا سوگند میخوردید که البته خدای هرگز نرساند بدیشان بخشایش خود را و حالا برحمت حق در جنت اند و چون اصحاب اعراف از این سخن فارغ گردند حضرت حق

بکرم خود ایشانرا گوید : در آئید ببهشت ، هیچ ترسی نیست بر شما از مخائف و شدائد و نه شما اندوهناك شوید از فوت مطالب و مقاصد (ابن عباس رضی الله عنه فرمود که چون اهل اعراف ببهشت در آیند دوزخیانرا طمع فرح بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا بایشان سخن گوئیم ، حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخیان نگرند و خویشان خویش را نشناسند چون خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشانرا بشناسند و بنام وکنیت ایشانرا بخوانند و ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه میفرماید :

(۵۰) و آواز دهند دوزخیان بهشتیانرا و توقع کنند آنکه بریزید بر ما از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم ، گویند بهشتیان در جواب ایشان به درستیکه خدای حرام کرده است طعام وشراب بهشت رابرناگرویدگان

(۵۱) آنانکه فرا گرفتند دین خود را مشغولی و بازیچه ایشان در عید خود بحوالی کعبه میامدند و دست میزدند وبازیچه میکردند و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا ازحق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداری است کشنده و مکاری است بازی دهنده

مثنوی

در دیدهٔ اعتبار خوابی است — در ره گذر اجل سرابی است
مشغول مشو بسرخ وزردش — اندیشه مکن ز گرم و سردش
سرمایهٔ آفت است ز نهار — خود را ز فریب او نگهدار

پس امروز فرا گذاریم ایشان را در آتش چنانچه ایشان‌فروگذاشته‌اند و بر خاطر نگذرانیدند دیدن این روز را و چنان بودند که ازروی عناد انکار میکردند علامات ربوبیت یا آیات کتب ما را .

(۵۲) و هر آینه آوردیم برای این گروه کفار بکتابی که بیان کردیم معانی او را و مفصل ساختیم هر چه بکار آید بدو و

این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل و آوردیم این کتاب را راه نماینده و خداوند بخشش برای گروهی که میگروند.

(۵۳) آیا انتظار میبرند کافران [یعنی نمیبرند] و منتظرهستند مگر عاقبت کتاب و حقیقت اورا از وعد و وعید [یعنی منتظرند آنچه خدایتعالی وعده کرده است در این کتاب از ثواب و عقاب تا به بینند که راست میشود یا نه] روزیکه بیابد عاقبت کار یعنی ظاهر میشود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد ، گویند آنانکه ترك کردند کتاب مفصل را پیش از آن در دنیا یعنی بر کافران که بقرآن نگرویده‌اند‌در آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای گویند بدرستیکه آمده بودند فرستادگان آفریدگار مابراستی ودرستی و ما تکذیب کردیم و آن خطائی عظیم بود ، پس آیا هستند ما را درخواست کنندگان تا شفاعت کنند برای ما امروز یا باز گردانیده شویم ما بدنیا . پس تا بکنیم جز آنکه بودیم که عمل میکردیم‌یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قائل شویم نه شرك پس نه کسی ایشانرا شفاعت کند و نه بدنیا ایشان را باز آرند ، بدرستیکه زیان کردند در نفسهای خویش که سرمایهٔ عمر را صرف پرستش بتان کردند و گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیع مااند نزدیك خدای

بیت

دیروز دلم بدو امیدی میداشت — امروز برفت ونا امیدم بگذاشت

(۵۴) بدرستیکه پروردگارشما علی التحقیق خداوندی است جامع صفات کمال ، اوست آنکه بیافرید آسمانها و زمین رادرمقدار شش شبانه‌روزدنیا[چه قبل از خلق آسمان و زمین روزی که‌عبارت از مدتی است معین از زمان طلوع شمس تا زمان غروب او نبوده ودر تبیان گوید که در شش رَوزازایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیا است«**و ان یوما عند ربك کالف سنة مماتعدون**[۱]» وقول‌اول اصح واشهر است و در آفرینش اشیاء بتدریج باوجودقدرت

[۱] سورة الحج آیه ۴۷ـ نسخه دبیرستان‌مروی‌این آیه‌راندارد

بر ایجاد آن به کلمهٔ کن دلیل است بر اختیار قادر مختار واشارت است بر رعایت ثانی درآمور و ترك عجلت و اضطراب و نکتةالعجلة من الشیطان والتأنی من الرحمن مؤید این سخن است و فی المثنوی المعنوی :

نظم

مکر شیطان است تعجیل وشتاب لطف رحمن است صبر واحتساب
با تأنی گشت موجود از خدا تا بشش روز این زمین و چرخها
ورنه قادر بود کز کن فیکون صد زمین وچرخ آوردی برون
این تأنی از پی تعلیم تو است صبر کن درکاردیر آی ودرست (۱)

پس قصد کرد بر آفریدن عرش تا مستولی شد امر او بدان یا مستولی گشت بر آن و تخصیص عرش باستیلا ی حق بروجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقات است و حقیقت آنستکه استواء بر عرش صفتی است مر خدایرا بلاکیف و بلا وصف [و این از جمله [۲] متشابهات قرآن است ما بدان ایمان داریم و تاویل آن بحق باز گذاریم] در میکشد خدای شب تاریك را درروز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنی روزرابتاریکی شب [و عکس این را نگفت اکتفاء کرد باحد الضدین] میجوید شب و روز را یعنی از پی او در میاید ، شتاب کننده و روز نیز بسرعت طالب شب است و بیافرید آفتاب و ماه را و ستارکانرا ، رام شدکان بفرمان او ، بدانید که خدابراست آفریدن بدایع مخلوقات و فرمان نافذ بسا مر اوراست هرچه آفریده شده و متصرف در آن ، بزرك است خدای بوحدانیت درالوهیت و فردانیت در ربوبیت ، آفریدکار همه عالمیان است .

[۵۵] بخوانید پروردکار خودرا بزاری و پوشیدگی یعنی هم

(۱) صبرو ظفرهردو دوستان قدیمند بر اثر صبرنوبت ظفر آید
[حافظ]

صبرمعجون جمیلی است ولیکن تلخ است گرچه شیرینی وتلخی به جهان میگذرد
غیر پستی و بلندی بجهان چیزی نیست ایندو البته بتأثیر زمان میگذرد
[جلالی]

[۲] مراد جملهٔ ثم استوی علی العرش است که میفرماید ازمتشابهات است

بظاهر و هم بباطن اورا شناسید و او را برستید (تضرع نشانهٔ احتیاج انسان است و نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را روی ناامیدی نیست

مصرع

نومید نیم که ناامیدی کفر است (۱)

بدرستیکه خدای دوست نمیدارد از حد درگذرندکانرا یعنی آنها که دعای بد کنند در حق نا مستحق یا در دعا فریاد کنند تا بربا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشند چون رتبهٔ انبیاء و صعود بر مدارج سما .

(۵۶) و فساد مکنید درزمین بکفر یا ظلم بعد از اصلاح آن بایمان یا بعدل و بخوانید خدایرا از بیم عقاب او و بامید ثواب او ، بدرستیکه رحمت خدای نزدیك است به نیکوکاران و ایشان یامحسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان و امید همه برحمت بی غایت و فضل بی نهایت اواست .

در مناجات شیخ الاسلام (۲) است که : «خدایا اگر وفاداران بتو امید دارند جفا کاران نیز بغیر تو پناهی ندارند »

بیت

من اگرچه جفاست کارم بتوبس امیدوارم
بجز از توکس ندارم که تو منبع وفائی

(۵۷) و اوست آنکه میفرستد بادهای چهار گانه را مژده دهندکان پیش از آمدن باران تا چون بردارند بادها را ابرهای گران بار را (گفته اند که باد صبا ابر را از زمین بر انگیزاند و بادشمال همه را متفرق سازد) و بهر تقدیر چون ابر را بردارند برانیم ما

(۱) مجو ازلطف یزدان ناامیدی که از امید آید رو سفیدی
اگر باور نداری رو به قرآن ز یزدان آیهٔ لاتیئسوا خوان
(جلالی)

(۲) خواجه عبدالله انصاری را حضرت کاشفی در اغلب موارد شیخ الاسلام خوانده است چه او را شیخ الاسلام لقب داده اند

آن ابر را برای احیای زمین ،پس بیرون آریم بدان آب ازهرنوع میوه‌ها همچنانکه زمین مرده رابه نبات زنده کردیم زنده کنیم وبیرون آریم مردگانرا از قبرهای ایشان و احیای ارض که نمودار احیای اموات است بیان کردیم تا شاید که شما دریابید و بقیامت گروید و بدین صورت بدان معنی استدلال کنید .

(۵۸) و زمین پـاك از سنك و ریك که شایسته و صالح زراعت باشد بیرون میاید رستنی او بفرمان خدای و مشیت او که بیرون میارد باسانی و خوبی و آنزمین که نا پاك بود و شوره ناك بیرون نیاید گیاه او مگر اندکی که در آن هیچ نفعی نباشد این مثلی است که حق سبحانه ایراد فرمود درشان مؤمن و کافر تشبیه کرده است دل مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هر گاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب‌الارباب بر دل مؤمن بارد انوار طاعت و عبادت بر جوارح او ظاهرگردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکنـد و از او هیچ صفتی که بکار آید بظهور نیاید

بیت

زمین شوره سنبل بر نیارد دراوتخم عمل‌ضایع مگردان (۱)

همچنانکه این مثل را بیان کردیم میگردانیم آنیها را و ضرب امثال در فنون احوال میکنیم برای گروهی که شکر نعت فهم کنند و ادراك بجاآرند و در این مثل ها تفکر فرموده بهرهٔ اعتبار بردارند

(۵۹) بدرستیکه مـا فرو فرستادیم نوح بن مالك بن متوشلح بن ادریس علیه السلام را در وقتیکه پنجاه ساله بود بسوی قوم او کـه اکثر اولاد قابیل بودند و بت میپرستیدند ، پس گفت نوح علیه‌السلام ای گروه من بپرستید خدایرا بیکانکی ، نیست شما را هیچ معبودی

(۱) گوهرپاك بباید که شود قابل فیض
ورنه هرسنك وگلی لؤلؤ ومرجان نشود
ذره را تـا نبود همت عالی حافظ
طـالب چشمهٔ خورشید درخشان نشود

بجز او پس فرمان وی برید ودر عبادت او دیگری را شریك مسازید بدرستیکه من میترسم برشما اگر ایمان نیارید عذاب روزی بزرك را که یوم الطوفان است یاروز قیامت .

(۶۰) گفتند بزرگان از قوم‌او بدرستیکه مامی‌بینیم ترا ای‌نوح‌در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدایان بعبادت یك‌خدای دلالت میکنی .

(۶۱) گفت نوح علیه‌السلام در جواب ایشان ای گروه من نیست بمن هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب ولیکن من رسولم از پروردگار عالمیان .

(۶۲) میرسانم بشما پیغامهای پروردگار خـویش و نصیحت میکنم شمارا جهت صلاح شمـا و میدانم ازوحی خدای که به من آمده آنچه شما نمیدانید ، قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغامبری کنند نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی بشنیدند متعجب گشتند نوح علیه‌السلام گفت :

(۶۳) آیا شگفت میدارید و عجب مینمائید از آنکه بیایـد بشما پیغامی و وحی از پروردگـار شما بر زبان مردی از جنس شما یعنی آدمی همزبان شما تا بیم کند وبترساند شما را از عقوبت کفر و معصیت و تاپرهیزید شما از خشم خدای و تاشاید که برشما ببخشد بسبب پرهیز کردن از شرك .

(۶۴) پس دروغ داشتند قوم نوح اورا ونوح دعا کرد بهلاکت قوم وخدای حکم فرمود تاکشتی بساخت وباموْمنان بکشتی‌در آمد حق تعالی طوفان را فرستاد و همهٔ کافرانرا هلاك کرد ، نوح علیه‌السلام بااهل سفینه سالم ماندند چنانچه میفرماید : پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن و آنـانرا که نیز باوی بودند در کشتی (و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن) و غـرقه ساختیم بطوفان آنانرا که بدروغ شمرده بودند دلالات وحدت یـا معجزات نوح‌را علیه‌السلام برنبوت ، بدرستیکه قوم نوح بودند گروهی کوران که ازنشانه‌های وحدت نابینا شدند (وباقی قصهٔ نوح علیه‌السلام

در بعضی آیات و سورت خواهد آمد انشاءالله تعالی)

(٦٥) و فرستادیم بسوی عاد برادر ایشان در نسب (یعنی خویشاوند ایشان هود را علیه‌الصلوة والسلام عاد که قبیله را بدو باز خواند چهارم بدر هود است و عاد پسر عوص‌بن ارم‌بن سام‌بن نوح است و نزد اهل سیر نام هود عابر است واو پسر شالخ بن ارفخشدبن سام‌بن نوح است و بدین قول از ابناء عم عاد باشد و قبیلهٔ عادمردم بلندبالا و تناور بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبیلهٔ عظیم تر نبوده و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بت میگذرانیدند حق تعالی هـود علیه‌الصلوة والسلام را بدیشان فرستاد پس هود علیه‌الصلوة والسلام بمیان قبیله آمد وایشانرا بحق دعوت می کرد) گفت ای‌قوم من‌بپرستید خدایرا و بیگانگی او قائل شوید ، نیست شما را معبودی بجزاو وبتان مستحق عبادت‌نیستند آیا نمیپرهیزید از عذاب خدای

(٦٦) گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان آنانکه کافـر بودند ازگروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثدبن سعد و متابعان او ، اما کافران گفتند ای هود بدرستیکه ما ترا می‌بینیم متمکن در بیخردی که دین قدیم را میگذاری و دین محدث میاری و بتحقیق ما گمان میبریم ترا از دروغ گـویان در آنچه میگوئی .

(٦٧) گفت هود علیه‌السلام که ای گروه من نیست مـرا خفت عقل و حماقت ولکن من فرستاده‌ام از پروردگار عالمیان .

(٦٨) میرسانم بشما پیغامهای آفریدگارخود راومن‌نصیحت کننده‌ام راستگوی و بی خیانت .

(٦٩) آیا عجب میاید شما را آنکه بیاید بشما پندی یـا بیانی از پروردگار شما برزبان مردی از جنس شما یعنی همنسب‌شما که او را دانید و او شما را داند و سبب فرود آمدن ذکر بر او آنکه تابیم کند شما را از عقوبت الهی ، و یاد کنید نعمت هـای خدابرا چون گردانید شما را پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از

حضر موت تا عمان از پس هلاك قوم نوح علیه السلام ، و بیفزود شما را درآفرینش شما قوتی یازیادت دادشما را برآفریدگان غلبه (و گفته‌اند مراد از بسطة طول قامت است که مقدار کوتاهترین قدهای ایشان شصت گز بود ودرازترین صد گز (١) ، پس یاد کنیدنعمتهای خدایرا تاشاید که شما رستگار شوید .

(٧٠) گفتند آنگروه مرهود را علیه‌السلام ، آیا آمدهٔ بماتا بفرمائی که بپرستیم ما خدایرا ، یگانه ویکتا و دست بداریم و پرستش فروگذاریم آن چیز را که بودند که می‌پرستیدند پدران ما از بتان و ما بهیچوجه ترك عبادت ایشان نمی کنیم و توما را از عذاب میترسانی پس بیار آنچه مارا بوی وعید میکنی اگر هستی تو از راستگویان در نزول عذاب .

(٧١) گفت‌هود (٢) بدرستیکه واجب‌شد برشما یا فرود آمد بشما از پروردگار شما عذابی و خشمی ، آیا مجادله میکنید بامن در کار این نامها یعنی این بتان که هریك را نامی نهادم اید (بعضی را **ساقیه** می گفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان میبارد و بعضی را **حافظه** میخواندند بمظنهٔ آنکه در سفر نگاهبان ایشانند (٢) و همچنین **رازقه** و **سالمه** وگمان ایشان آن بود که ارزاق وسلامتی احوال ازایشان است (٣) و این الفاظ اسماء بودند بی‌مسمی چه اصنام را که جمادات بودند قدرت براینها نبود .) پس هود (٤) فرمود که شما جدال میکنید دراین چیزها که ازروی جهالت شما نام نهاده اید ایشانرا وپدران شما، نفرستاده‌است‌خدای‌برعبادت ایشان هیچ سلطانی یعنی حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما برعناد و مکابره اصرار مینمائید ، پس چشم دارید وبیرون آئید و منتظر باشید نزول عذاب‌را بدرستیکه من نیزبا شما از منتظرانیم مراورا

---

(١) شاید مقیاس طول در آن زمان‌اندازه‌اش کمتر بوده‌است و الا این گفتار بنظر بعید میاید که حضرت کاشفی نقل قول میکند .

(٢) «م» نگاهبان در سفر ایشانند

(٣) نسخه «م» عباراتی را که بین هلالین واقع شده است ندارد

آورده اند که خدای تعالی سه سال از ایشان باران باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و در آن زمانه هرگاه که بلیهٔ نازل شدی توجه بموضعی نمودی که حالا خانهٔ کعبه است و آنجا پشتهٔ از ریگ سرخ رنگ بوده که مسلم ومشرك رجوع بدانجا کردندی و بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فایز شدندی وا زمخاوف خلاصی یافتندی ، پس قوم عاد تجهیز آن سفر نموده **قیل بن غنر** (۱) و **مرثد بن سعد** با هفتاد تن از اعیان قبیلهٔ خود بمکه رفتند و بر **معاویة بن بکر** از اولاد عملیق بن لاوذ (۲) که در آنوقت حاکم بود نزول کردند و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت طلبیدند و خواستند که بجهت دعا و طلب باران بموضع معین روند ، مرثد که یکی از رؤسای بود و با هود علیه‌السلام ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر اطاعت هود نمائید واز در توبه واستغفار درآئید تا حق سبحانه و تعالی از سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند پس از معاویه درخواستند که مرثد را بند کرده نگذاشتند که بموضع دعا رود و قیل بن غنر با قوم خود بدانجا رفته گفت خدایا بنده قوم عاد را از باران آنچه میخواهند ، فی الحال سه پاره ابر برآمد یکی سپید و دیگری سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد ای قیل آنچه میخواهی از این سه ابر برای قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران او بیشتر میباشد و از مکه بیرون آمد و با قوم روی ببلاد خود نهاد و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسید بشارت ابر بمردم قبیله رسانید ، عادیان شادمان و خوشدل گشته بتفرج ابر از منازل خود بیرون آمدند ، عذاب الهی برایشان نازل شد چه درآن ابر ریح آصف بود که آن را باد صرصر گویند و در هفت شب وهشت روز تمام عادیانرا هلاك کرد و هود با قوم خود که ایمان آورده بودند بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثناء آیات مذکور خواهد شد و حق سبحانه از نجات مؤمنان و هلاك کافران خبر میدهد :

(۷۲) پس نجات دادیم ما هود علیه‌السلام را ، و آنانکه با

(۱) «م» عتر (۲) «م» و «ه» لاوز

او بودند یعنی در دین متابعت او مینمودند ، وآن رهانیدن بخشش و بخشایشی بود از ما برایشان ، و ببریدیم بنیاد آنانرا که تکذیب کردند و نگرویدند بنشانی های قدرت ما یعنی ایشانرا مستاصل ساختیم و از بیخ و بنیادشان برانداختیم ، و نبودند قوم عاد گروندگان بوحدانیت معبود و برسالت هود علیه‌السلام .

(۷۳) و فرستادیم بقبیلهٔ **ثمود** و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسبت ایشان از ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح علیه‌السلام منتهی میشد و مساکن ایشان در زمینی بود که آنرا حجر می گفتند مابین ولایت حجاز و شام و این مردم بت می پرستیدند ، حق سبحانه بدیشان فرستاد برادر ایشان را در نسب که **صالح** علیه السلام بود (و صالح به پنج پشت به ثمود می رسید) ، گفت صالح چون برسالت برایشان آمد ، ای گروه من بپرستید خدایرا بی شریك ، نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد بجز وی (قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح (۴) کردند و گفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا عیدماست وبتان را آرایش داده بجلوه خواهیم آورد ، تو از خدای خودچیزی درخواه و ما نیز ازخدایان خود درخواهیم ، دعاء هرکس که بمحل اجابت رسد دیگران را متابعت اوکردن باید ، براین صورت قرارداده روزی دیگر بیرون رفتند و هرنوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد بس خجالت‌زده رسواشده سرها هلال وار درپیش افکندند **جندع بن عمرو** که یکی ازاشراف قبیله بود اشارت بسنگی کرد که منفرد بصحرا افتاده بود آنرا کائبه (۱) می گفتند گفت ای صالح از این سنك بیرون آر از برای ما ناقهٔ ، مشابه شتر بختی بسیار موی آستن باشد ، صالح فرمود که اگر خدای من بقدرت کاملهٔ خود که عجز را بدان راه نیست چنان شتری را از سنك بیرون آرد شما چه میکنید ؟ گفتند میگرویم وبرستش خدای تو می کنیم

(۱) گفته اند صالح پسر عبید بن اسف بن ماسح بن عبید بن حاذر بن ثمود بوده است

و بدین شرط سوگند یاد کردند ، صالح علیه السلام دو رکعت نماز کرد و بدعا از حضرت جل‌وعلا اظهارآن معجزه طلب نمود فی‌الحال صخره در حرکت آمد چون ماده شتری که در وقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه برآن وجه که مدعای قوم بر آن بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی‌الحال بزادبچهٔ مانند خود و مردمان درآن می نگریستند ، جندع رامدد توفیق زفیق شده فی‌الحال ایمان آورده و بواقی اشراف در بادیهٔ خذلان سرگردان مانده دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند

قطعه

یکی بنور عنایت رهٔ‌هدایت یافت یکی بوادی خذلان بماند سرگردان
یکی بوسوسهٔ دیو رفت سوی سقر یکی ز پیروی حق گرفت ملك‌جنان

القصه آن شتر در میان آن قوم بماند و در مرعی ایشان میچرید و آب چاهای ایشان بطریق نوبت بدو میرسید و صالح علیه‌السلام بعد از ظهور آن معجزه گفت ای قوم : بدرستیکه آمد بشما معجزهٔ روشن از پروردکار شما که دلیل است برکمال قدرت او و صحت نبوة من این شتر از خدای است (اضافت از جهت تخصیص خواهد بود) یعنی خدای بیرون‌آورد این ناقه را بقدرت از صخرهٔ کالبه تا باشد مرشما راابرهان به‌پیغمبری من ، پس بگذارید ناقه را تا بخورد گیاه در زمین خدای تعالی و شما را در خوردن او هیچ مؤنتی نباشد ، پس مرسانید بوی هیچ بدی که فرا گیرد شما را عذابی دردناك که استحقاق عذاب نه‌بواسطه ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشان است بر کفر)

(۷۴) و یاد کنید نعمتهای خدایرا چون گردانید شما را جای نشینان در زمین از پس هلاکت قوم عاد ، و جا داد شمارا در زمین حجر ، فرا میگیرید از زمین های نرم کوشکها برای تابستان ، و میکنید سوراخها در کوهها میسازید از سنك خانها برای زمستان ، پس یاد کنید نعمت های خدایرا از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها و در تباهی غایت مجوئید در زمین حجر ، درحالتیکه قاصدان فساد باشید .

ایشان از جواب صالح علیه‌السلام اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند .

چنانچه میفرماید :

(۷۵) گفتند گروه بزرگان ، آنانکه تکبروسرکشی میکردند از قوم صالح علیه‌السلام‌مرآنکسانیرا که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان ، مرآنکسانرا که گرویده بودند از ضعیفان و فقیران ، آیا شما میدانیدآنرا که صالح فرستاده شده است از نزد پروردگار او (این سخن برسبیل استهزاء میگفتند) گفتند آن ضعیفان بدرستیکه ما بان چیزی که صالح علیه‌السلام را بان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت گرویدگانیم

(۷۶) گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و بپیغامبراو بتحقیق که مابان چیزیکه شما گرویده‌اید بدان، ناگرویدگان و منکرانیم .

آورده‌اند که قوم ثمود از ناقه به تنك آمدند چه در روزی که نوبت او بود تمام آب چاههای ایشان میاشامید و در روز دیگر که نوبت قوم بود آب چاهها بچهاریان ایشان وفا نمیکرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت و انعام قوم از او هراسان شده بطن‌وادی میرفتندوزمستان ببطن‌وادی‌توجه مینمودندوچهاربایان ظهروادی‌میرفتندواز آن جهت ضرر بدیشان میرسید دوزن که ایشان را عنیزه و صدقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند ، این صورت برایشان شاق بود وقداربن سالف و مصرع‌بن دهر را بدان آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه حق سبحانه میفرماید :

پس پی کردند و بکشتند ناقه راو سرکشی کردند از امتثال فرمان پروردگار خود و گفتند از روی استهزاءای صالح بیارآن چیزی را که وعید میکنی مارا از عذاب اگر هستی تو از فرستادگان پس فرا گرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحهٔ عظیمه ، پس بامداد کردند یعنی کشتند در سراهای خویش بروی در

افتادگان و برجای مردگان ، پس روی بگردانید صالح از ایشان وقتیکه ناقه‌را پی کردند وبکشتند وگفت صالح ازروی تحسر ای گروه من بخدای که برسانیدیم بشما پیغام پروردگار من که باداء آن مأمور بودم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولیکن دوست نمیدارید و پیروی نمیکنید نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند .

و یاد کن ای محمد لوط بن هاران بن آذرین ناخورا که برادر زادهٔ ابراهیم بود .

آورده‌اند که چون ابراهیم علیه‌السلام از بابل متوجه بشام شد برادر زادهٔ او یعنی لوط باوی بود باخدای تعالی ویرا بپیغامبری داد و باهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده‌است سدوما وآن اعظم مداین بود دیگر عامورا و داوما و صابورا و صعودا و گویند که‌در هرشهری چهاربارهزارهزار آدمی بودند و لوط علیه‌السلام به‌سدوما آمد و خلق را بخدای دعوت کرد و بیست سال در میان ایشان بود و بخیرات امر میفرمود وازفواحش نهی میکرد و یکی از فاحشه‌های ایشان لواطت بود حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد باد کن قصهٔ لوطرا چون گفت مراهل سدوما را که لوط علیه السلام در میان ایشان بود ، آیا میائید بدین عمل زشت یعنی لواطت ، کسی پیشبی نگرفت برشما بدین فاحشه یعنی پیش‌ازشما این کارنکرده‌اند هیچ یکی ازعالمیان ، آیا شما ای‌قوم میائید بمردان از روی شهوت و از روی مباشرت بدون زنان که مباح کرده شده‌اند برشما پس‌شمابطریق حق نیستید بلکه هستید شما گروهی‌اسراف‌کنندگان وازحد درگذشتگان و نبود جواب قوم لوط علیه‌السلام بازاء این کلام مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدد ما مربعضی را ، بیرون کنید لوط را و دختران او را و آنها که‌بوی ایمان آورده اند از دیه شما یعنی از سدوما ، بدرستیکه لوط و متابعان او مرد مانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی در

این عمل باما متفق نیستند ، حق سبحانه این جواب از ایشان نپسندید و عذاب برایشان فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید وچون عذاب نازل شد ، پس نجات دادیم لوط را از آن و کسان او را ازاهل بیت مؤمنان مگر زن او را که راهله نام داشت وکفر خود پنهان میداشت وکفار را بر انکار لوط علیه السلام اغوا مینمود ، بود آن زن ازباقیماندگان در دیار خود یعنی دررفتن بالوط انفاق نکردودرمیان‌قوم هلاك شد ،(۸۴) وبارانیدیم برکفار قوم لوط بارانی وچه باران یعنی بارانی عجیب و آن سنك بود که برسر قوم بارید ، پس بنگر ای بیننده که چگونه بود آخر کارگناه‌کاران ، (۸۵)وفرستادیم بسوی‌اولادمدین که پسر ابراهیم خلیل بود ، برادر ایشان شعیب بن ملیك بن نصرت بن مدین را، پس آنگاه گفت‌شعیب ای گروه من‌بپرستید خدایرا ، نیست مر شما را هیچ معبودی بحق جزوی ، بدرستیکه که آمد بشمامعجزهٔ روشن از پروردگار شما (در قرآن معجزهٔ شعیب مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات باهرات که ذکرمعجزات انبیاء کرده میگوید که معجزهٔ شعیب آن بود که چون خواستی که بکوه بلند برآمدی کوه سرخود را فرود آوردی تاشعیب باسانی بروی صعود کردی و هریك از قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از یکی بزرگتر بدان بزرك خریدندی و بدان خرد فروختندی و باوجود کفر درکیل ووزن خیانت کردندی شعیب‌ایشانرا گفت که من شما را بخدای میخوانم و آیتی روشن بشما مینمایم ، پس تمام و راست سازید آلت کیل را و آلت و زن را یا درکیل‌و وزن راستی کنید ، و کم مکنید مردمان‌را در چیزهای ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید و فروخت و فساد مکنید بکفر و خیانت در زمین بعد از اصلاح آن بمبعث انبیاء و انزال کتب ، آن عمل‌بانچه میفرمایم بهتر است شما را اگر هستید شما گرویدگان و چون قوم شعیب در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحراها راه زدندی پس ایشانرا چنانچه از بخس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود وگفت .

(۸۶) و مینشنید بهر راهی که بجهت اخذ مال بترسانید مردمان را (و گفته اند ایشان برسر راهها نشستندی و هر که خواستی که بملازمت شعیب رود او را تخویف کردندی ، پس شعیب فرمود که برسر راهها منشنید که وعید کنید طالبان حق را) و باز دارید از راه خدای آنکسی را که ایمان آورده است بخدای و بجوئید برای خدا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید ، و یاد کنید منت خدایرا برخود چون بودید اندکی از جهت عدد ، پس بسیار گردانید خدای شما را به آنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که **مدین بن ابراهیم** [ع] دختر لوط را بخواست و خدای ایشان را فرزندان بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب این نعمتها را بایاد ایشان داد و گفت : بنگرید که چگونه بود آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود وقوم لوط بودند ، پس شعیب روی بمؤمنان کرد و گفت :

(۸۷) اگر چنانچه گروهی از شما بگرویدندی به آن چیزی که براستی فرستاده شده ام به آن و گروهی دیگر ازمعاندان نگرویدند قومی از مدین بشعیب ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ماراست نه مؤمنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشانرا بودی شعیب فرمود که اگرچه شما دو گروه شده اید ، پس شکیبائی کنید تا وقتیکه حکم کند خدا میان ما دو گره ، و خدایست بهترین حکم کندکان که در حکم او میل و مداهنت نیست

(۸۸) گفتند بزرگان ، آنانکه گردنکشی کردند در پرستش خدای از قوم شعیب بعد از انکار دعوت او ، هرآینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب و آنان را نیز که گرویده اند بیرون میکنیم یا تو از دیه خویش ، یاعود خواهید کرد شما درکیش ما که کفر است (صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند که ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب هرگز کافر نبوده و آنان مؤمنان بوده اند وپس برسبیل تغلیب گفتند یا عود کنید

درملت ما و لهذا شعیب جواب بر همین وتیره داد :) گفت شعیب اجبار میکنید مارا بعود و اگرچه باشیم نا خواهان یعنی چگونه درآئیم بدین شما و ما آنرا کارهایم پس اگر عود کنیم با ملت شما وگوئیم برخدای را شریك هست و فی الواقع نیست

(۸۹) بدرستیکه افترا کرده باشیم و بربسته برخدای دروغی (در **وسیط** آورده که ادعای قوم شعیب آن که حق سبحانه ایشان را امر کرده است که بدان طریق باشید و بدین سبب آنرا ملت میگفتند پس شعیب فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور بهاست افترا باشد برخدای) اگر باز گردیم یعنی قوم من از مؤمنان باز گردند و بیایند درکیش شما بعداز آنکه برهانید خدای ما را از ملت شما پس مفتریان باشیم و نشاید و روا نباشد مارا آنکه بازگردیم بملت کفر مگر آنکه خواهد خدا ، آفریدکار ما ارتداد و عود ما را به آن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد ، رسیده است پروردکار ما بهمهٔ چیز ها از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها وداناست بعاقبت کار هرکس از ایمان و کفر و ارتدادو نفاق و جزآن و شما درتهدیدی که مینمائید در اخراج مؤمنان ما اضطراب نمی کنیم بلکه برخدای توکل کردیم و کار خود بوی باز گذاشتیم ، پس شعیب رو از معاندان برتافته و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت :

خدایا حکم کن میان ما و قوم ما براستی ، و تو بهترین حکم کنندکانی

(۹۰) و گفتند گروهی از اشراف قبیله ، آنانکه کافر بودند بخدای از قوم شعیب علیه السلام یا گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند اگر شما متابعت کنید شعیب را در سلوك طریق او و دین خود را بگذارید ، بدرستیکه باشید شما انهنگام از زیان زدگان که آئین قدیم را گذاشته بدین محدث بگروید و از روش پدران بگذرید یا بزرگان کفره هم با کفار خود گفتند که اگر دین خود را ترك کنید درزیان افتید زیراکه مدار نفع شما برکم فروشی

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

است و او شما را از آن منع میکند ، پس پند شعیب نشنیدند و از کفر و خیانت باز گشتند

(۹۱) پس فراگرفت ایشانرا زلزله (درسورت هود مذکوراست که اهل مدین بصیحه هلاك شدند ، علماء گفته اند صیحهٔ منکرهٔ آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمهٔ زلزله است چه مقرر شد که زلزله بی صیاح و ریاح نمیباشد و در خبر آمده که جبرئیل فریادی کرد که زلزله در شهر ایشان در افتاده همه بلرزه درآمدند پس گشتند درشهر و منزل خود برروی افتادگان یعنی در زمین افتادند جسد های بی ارواح

(۹۲) آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاك شدند ، گوئیا هرگز نبوده اند در آنشهر آنانکه بدروغ داشتند شعیب را ، بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت

آورده اند که چون شعیب مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلده عزم خروج کرد

(۹۳) پس روی بگردانید از کافران و گفت از روی تحیر که ای قوم من ، بدرستیکه برساندم بشما پیغامهای پروردگار خود و نصیحت کردم شمارا از روی مهربانی ، وگفته اند این خطاب باایشان بعد از هلاك ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در **بدر** و شعیب بعد از اظهار تاسف و تحسر برقوم خود خود را تسلیت داد وگفت :

پس چگونه اندوه خورم و غمناك شوم برهلاك قومی ازکافران که مرا تصدیق نکردند ، پس ازقصص بعضی از امم خالیه (۱) و هلاك ایشان بتکذیب پیغامبران تهدید مینماید کفار قریش را و میفرماید .

(۹۴) و نفرستادیم ما در شهری و دیهی هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند مگر آنکه بگرفتیم اهل آن شهر و دیه رابسختی و تنگی و برنج وبیماری ، شاید که ایشان زاری کنند و پند بذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد وچون ببلا وزحمت

(۱) «ج» ماضیه

متنبه نشدند ایشان را بغنا و راحت مبتلا کردیم

(۹۵) پس بدل کردیم ما بجای بلا و مرض وشدت ،سلامت و صحت و راحت تا وقتیکه بسیار شدند هم بمال وهم برجال ، اینجا نیز آغاز کفران کردند و گفتند این ایمنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و روزگار است ، بدرستیکه رسید پدران ما را نیز شادی و سختی یعنی درزمان گذشته گاهی قحط بوده وگاهی فراخی ، وقتی صحت بوده و وقتی بیماری ، زمانی غم بود و زمانی شادی ، این نه بسبب کفر و ایمانست . پس ما بهمان طریقه میباشیم که بودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند ، پس ما بگرفتیم ایشانرا ناگاه یعنی درحالتیکه ایمن بودند و ایشان نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم‌تراست ازآنکه مقدمات عذاب دیده باشند و نزول آنرا دانسته

(۹۶) و اگر چنانچه اهل آن دیهما که بدین عذاب مبتلا شدند و یا اهل مکه و ماحول او (۱) ، بگرویدندی بخدا و پرهیز کردندی از شرك و مخالفت پیغمبر ، هر آینه میگشادیم برایشان و میدادیم ایشان را برکتها و زیادتها از آسمان بقبول دعوات ایشان یا باریدن باران و اززمین بروا شدن حاجات (۲) یا رستن نباتات ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را ، پس بگرفتیم ما ایشان را به آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی

در **حقایق سلمی** فرموده که اگربندگان گرویدندی بمواعید من حذر کردندی از مخالفت یا بترسیدندی ازتهدید من ، دلهای‌ایشان را بنور مشاهدهٔ خود روشنی دادمی که برکت سما اشارت بدانست و جوارح و اعضاء ایشان‌را بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبارت از آنست

قطعه

درزمین و آسمان درهای جود	میگشانید از پی اهل سجود
از زمین بر اطاعت باز کن	بر سمای معرفت برواز کن

(۱) «ج» ماحول آن (۲) ج برآوردن حاجات

(۹۷) آیا ایمن شدند اهل مکه وحوالی آن بعد ازاین بیان که در عذاب کافران کردیم از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما در شب و حال آنکه ایشان خفتة باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید در وقت غفلت ایشان .

(۹۸) آیا ایمن شدند اهل آن شهرها از آنکه بیایدبدیشان عذاب ما در وقت چاشت وحال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهارت دنیا که بازیچه گاه غافلان است مشغول باشند (ملخص سخن آنستکه بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه روز و نه بشب).

[۹۹) آیا ایمن شدند اهل تکذیب از ناگاه گرفتن خدای (مکر (۱) استعاره است از استدراج (۱) بنده و گرفتن اوبر وجهی که نداند) پس ایمن نشوند از مکر خدای مگر گروهی زیان کاران که بکفر ونفاق زیان زدهٔ هردو جهان باشند.

(۱۰۰)آیابیان نکرد خدای برای انکسانیکه میراث گرفته‌اند زمین را یعنی متمکن شده‌اند درآن از پس هلاك اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالتند که دیار امم ماضیه گرفته‌اند و خدای برایشان بیان کرد آن را که اگر خواهیم بگیریم ایشان را بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را کردیم ، و ما مهر می نهیم بر دلهای ایشان پس ایشان نمیشنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم دل چه اگر دل منشرح است آنچه میشنود در می‌یابد پس گوش دل از استماع سخن حق فائده دارد نه گوش آب و گل .

مثنوی

این سخن از گوش دل باید شنود
گوش گل اینجا ندارد هیچ سود

[۱] آیهٔ شریفه این است : « افامنوا مکرالله فلایامن مکرالله الاالقوم الفاسقین » .

[۲] استدراج بزبان اخبار آنستکه خداوند گنهکار را زمانی چند در گناهکاری امان دهد وازلذات دنیوی خوب کامروا سازدش وسپس وی‌را نیست ونابود میکند وبکیفر اعمال خویش میرساندش

گوش سر با جمله حیوان همدم است
گوش سر مخصوص نسل آدم است
گوش سر چون جانب گوینده است
گوش سرسهل است اگرآکنده است

— پس بجهت تسلیهٔ آنحضرت صلوات‌الله‌و سلامه علیه میگوید:

(۱۰۱) آن شهرها که نسبت بامم مذکوره داشت چون **احقاف و حجر** و مؤتفکات و غیر آن ، خواندیم برتو بعضی از خبرهای آن ، و بدرستیکه آمدند باهالی آن پیغمبران چون هود و صالح و لوط علیهم‌السلام بمعجزه های روشن یا دلائل واضحه ، پس نبودند که ایمان آرند بعداز آمدن رسل بانچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند برتکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بردلهای ایشان ، مانند آن مهر سخت که بردلهای کفار گذاشته‌بود ، مهرمینهد خدای بردلهای ناگرویدگان (مراد آنهااند از کفار قریش که خدای تعالی دانست که ایمان نیارند) .

(۱۰۲) و نیافتیم مامر بیشتر امم مذکوره را وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم ، و بدرستیکه یافتیم مابیشتری از ایشان را شکنندگان عهد و پیمان .

(۱۰۳) پس برانگیختیم و فرستادیم بعد از این پیغمبران موسی بن عمران را علیه‌السلام بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم بسوی فرعون که نام او قابوس بوده یاولیدبن مصعب‌بن ریان (۱) [فرعون لقب ملوك مصر بود چون کسری و قیصر و خاقان و تبع که القاب‌سلاطین فرس(۲) وروم وچین و یمن است] ، بسوی‌اکابر قوم او ، پس ستم کردند یعنی کافر شدند بان آیات ، وضع کردند

[۱] مصعب به تشدید صاد و ریان به تشدید راء ضبط شده است .

[۲] م فارس .

کفران در مکان ایمان ، چه حق آن آیتها ازغایت وضوح آن بود که بدان بگروند ، پس بنگر بدیدهٔ بصیرت که بعد از انکار حق چگونه بود آخر کار تباهکاران که غرق شدند و موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چون از مصر فرار نمود و در مدین بصحبت شعیب رسید ، دختر او صفورا را بعقد در آورده باز عزم مراجعت بمصر فرمود و در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت پیغمبری یافت و بمعجزهٔ عصاوید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثناء سوره آینده مذکور است ، حق سبحانه حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی دعوی ربوبیت منع فرماید ؛ موسی بیامد ، بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد .

[۱۰۴] و گفت موسی ، ای فرعون من فرستاده‌ام از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم‌تو

[۱۰۵] سزاوارم برسالت یابه‌آنکه تصدیق من کنی ومستقر و راسخم بدانکه نگویم برخدای مگر سخن راست ، بدرستیکه آمده‌ام بشما بحجتی روشن از نزد پروردگار شما یاآورده‌ام معجزهٔ پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواهست ، پس بفرست بامن فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بعرض مقدسه که موطن آبای ایشان بود بازگردند .

آورده‌اند که فرعون بنی‌اسرائیل را به بندگی میگرفت وسبب آن بود که چون یعقوب با اولاد و احبار خود بمصر آمد همانجا قرار گرفتند و نسل ایشان زیاد شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران درگذشتند و ملك ریان که فرعون زمان یوسف بود بمرد و پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت می داشت و متعرض ایشان نمیشد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود برتخت سلطنت نشست و زبان بلاف **انا ربکم الاعلی** بگشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند ، او گفت پدر شما بنده درم خریدهٔ کسان ما بود و شما بنده زادگان مائید ، پس ایشان را به بندگی گرفت تا

وقتیکه موسی مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار تا باوطان آبای خویش بروند .

(۱۰۶) گفت فرعون اگر هستی توکه دردعوی خودآوردهٔ معجزهٔ و حجتی پس بیار آنرا اگر هستی از راستگویان، بنمای‌معجزهٔ خود را پس بیفکند موسی عصا را از دست خود ، پس آنجا عصا بعد ازالقا اژدها شد ظاهرالامر که هیچکس را شك نماند در آنکه آن اژدها ست

در روایت آمده که آن عصا اژدهـا شد دهن گشاده مابین لحیین او هشتاد ذراع بود فك اسفل بر زمین نهاد و فك اعلی بر کنگرهٔ قصر فرعون کرد و روی بجانب تخت وی آورد و ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلایق بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاك شدند و فرعون نعره زد که یا موسی سوگـند میدهم ترا بدان خدای که فرستادهٔ اوئی که عصای خود را بگیر و من بتو ایمان می آرم و بنی‌اسرائیل را بتو می گـذارم ، موسی قفای ثعبان (۱) را بگرفت همـان عصا شد و فرعون باز آمد و برسریر خود نشست و گفت هیچ معجزهٔ دیگری داری موسی علیه السلام گـفت آری ، پس دست راست بگریبان یا زیر بغل جیب درآورد

(۱۰۸) و بیرون کشید دست خودرا پس درآنجا بود سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود مرنگرندگان و نظاره کنندگان را آورده اند که موسی مردی گـندم‌گون بود چون دست در گریبان کشیدی و بیرون آوردی نورانیت او بمثابهٔ بودی که بر نور آفتاب غلبه کردی و در مدارك آورده که موسی دست خود را به فرعون‌نمودوبعد ازآن‌در گریبان کردوبیرون‌آوردبیضاء نورانی که میان زمین و آسمان را روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد و بهمان حالت اول، القصه فرعون بعد از مشاهدهٔ این دومعجزه اشراف قوم را طلبید و درباب موسی مشاورت کرد

(۱۰۹) گفتند بزرگان ازگروه فرعون ، بدرستیکه این موسی

(۱) اژدها

جادوبست (۱) دانا بفن سحر وماهر در آنکه چوب را اژدها میسازد و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می‌آرد

(۱۱۰) میخواهد این ساحر آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید گفت : پس شما چه چیز میفرمائید مرا و تدبیر چیست ؟

(۱۱۱) گفتند حبس کن او را و برادر او هرون را و با تاخیر کن مهم ایشانرا و شتاب زدگی منمای ، و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد گروهی فراهم آرندگان و جمع کنندگان راکه ایشان(۱۱۲) بیارند بتو هرساحری که باشد دانا و حاذق در فن خود (آورده اند که بهیچ قرن چندان ساحر نبوده که در قرن موسی ورؤسای سحره باقصای مداین صعید بودند) در تفسیر دمیاطی آورده که در مدائن صعید دو برادر بودند که ایشان را درفن سحر مهارتی تمام بود چون فرستادهٔ فرعون بدیشان رسید مادرخودرا گفتند مارا بسر قبر پدر ماببر ، چنان کرد و ایشان پدر خودرا آواز دادند جواب ایشان باز داد ، گفتند یا ابتا ملك مصر مارا طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح و کار براو تنك آورده و ایشانرا عصائی است که چون میافکند اژدها میشود و هرچه پیش او میاید میخورد فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید ، صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتیکه در خواب میشوند آن عصا همان اژدها میگردد یانی ، اگر میگردد بدانید که آن جادوی نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثری ندارد و چون حال براین باشد نه شما و هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود . القصه برادران باشاگردان و مصاحبان که دوازده هزار فدبودند (و زادالمسیر گوید هفتاد هزار) بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه، حق سبحانه میفرماید : و آمدند جادوان بسوی

(۱) یعنی موسی جادوگری است سخت دانا وماهر درکار خویش

افتاد گفتند آیا باشد ما را مزدی اگر باشیم ما غلبه کنندگان برموسی علیه‌السلام ؟

(۱۱۴) گفت فرعون آری مزد باشد و شما باشید از نزدیك شدگان من که هرگاه خواهید نزد من درآئید .

آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند آن دوبرادر که سابور و عادور میگفتند و دیگر حطحط و مصفر و در لباب آورده که این چهارتن رانیز مهتری بوده سمعون نام چون بمصر آمدند و سابور و عادور واقعهٔ سئوال و جواب پدر خود باقوم گفتند ایشان ازقصهٔ خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه موسی در خواب است عصا پاسبانی او میکند ، ایشانرا ترددی پدید آمد و دغدغهٔ درخاطر خطور کرد نهان میداشتند تاوقتیکه فرعون موسی را طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس معارضه انتظام یافت ، ساحران عصا و رسنی چند در در میدان آوردند و فرعون بر بالای قصر خود بتفرج و مردم بنظاره حاضر شدند و هفتاد هزار ساحر بر یك طرف صف بر کشیدند و موسی و هارون علیه‌السلام بریك جانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمده :

گفتندای موسی یاآنستکه تو میافکنی عصای خود را ویا آنکه باشیم ما افکندگان حبال و عصای خود را .

(۱۱۶) گفت موسی علیه السلام از روی کرم و تسامح و تخلقی که انبیاء را میباشد ، شما بیفکنید ، پس آن هنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند ، جادوی کردند برچشمهای مردمان یعنی بنمودند بدیشان چیزی مخیل که حقیقتی نداشت و بترسانیدند مردم را و آوردند جادوی بزرگ .

آورده‌اند که رسنهای بزرگ مجوف تافته و بافته بودند و بقیر مطلا کرده و چوبهای دراز را میان تهی ساخته واجواف همه‌را بزیبماب کرده چون حرارت آفتاب بدانها رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل مار بریکدیگر بپیچیدن گرفت . و در

تفسیر **عین‌المعانی** آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب ازفوق اثر کرد ، آن اشکال در حرکت آمده چنان نمود که همهٔ میدان پراز مارانند .

(۱۱۷) و ما وحی کردیم بسوی موسی علیه‌السلام آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی عصا بیفکند اژدها شد دهان گشاده ،

پس آنجا که اژدها شده بود فرو می‌برد آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق مینمودند وآن چهل خروارررسن و چوب بود. راوی گوید که چون چوبها و رسنهای ایشان را فرو برد روی بنظاره‌کنان آورد و مردم بگریختند و خلقی عظیم در آن انبوهی هلاك گشتند پس موسی او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حال و عصا را معدوم گردانید .

[۱۱۸] پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی علیه‌السلام و زائل شد آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند اگر این سحر بودی بایستی که جادو های ما را باطل نکردی .

(۱۱۹) پس مغلوب شدند جادوان آنجا که موسی غالب‌شد بافرعون و قوم او مغلوب و منکوب گشتند و باز گشتند از آن‌موضع خوارشدگان یاناامیدان و بی‌مرادان

[۱۲۰] و افکنده شدند جادوان برروی های خود سجده کنندگان مرخدایرا .

[۱۲۱] گفتند ایمان آوردیم به پروردگار عالمیان . فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید . ایشان گفتند توکه باشی .

[۱۲۲] پروردگار موسی و هارون وحمهٔ عالمیان است.

[۱۲۳] گفت فرعون باجادوان ، آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را پیش از آنکه دستوری دهم شما را در آن ، بدرستیکه این عمل تزویر خفی است که شما ساخته‌اید آنرا در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی

مواضعه کردید واین حیله ساخته‌اید تا بیرون کنید از این‌شهر اهل‌آنرا که قبطیانند واین ملك‌شما وبنی اسرائیل را خالص شود ، پس‌زودباشد که بدانید نتیجهٔ این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنگه تفصیل کرد وگفت :

(۱۲۴) هرآینه ببرم دستهای راست شما وپاهای چپ شمارابخلاف یکدیگر یعنی از هرشقی عضوی ، پس بردار کشم همه شما را برای تفضیح شما وعبرت گرفتن دیگران(۱۲۵) گفتند جادوان که مارا از مرك چه ترسانی و وعید کشتن چه میدهی که مابمرك مشتاق تریم از تشنه باب زلال زیرا که بسبب موت بدرستیکه مابسوی پروردگار خود بازگردندگانیم ، پس چرا خواهان اونباشیم

بیت

مرگ‌است که‌دوست‌رارساندبردوست آن کیست که او بمرك شادان نبود

وفی المثنوی المعنوی

جانهای بسته اندر آب و گل چون رهند از آب‌وگلها شاد دل
در هوای عشق‌حق رقصان شوند همچو قرص بدربی نقصان شوند
چون‌نقاب تن‌برفت ازروی روح از لقای دوست دارد صد فتوح
میزند جان در جهان آبگون نعرهٔ یا لیت قومی یعلمون

(۱۲۶) وتوکه فرعونی منکر نمیشوی ازما وعیب نمیکنی مارا مگر آنکه بگرویدیم بنشانهای قدرت آفریدگار ما آن هنگام که آمد بما ومشاهده کردیم‌بردست‌موسی علیه‌السلام ، پس روی از فرعون بگردانیده متوجه حق شده گفتند ای پروردگارما بریز برما وافاضه‌کن شکیبائی درین بلا تاجزع نکنیم وبمیران مارا مسلمان وثابت قدم برایمان .

(۱۲۷) وگفتند مهتران ازگروه ملازمان فرعون ، آیا میگذاری وودست باز میداری‌موسی وقوم اورا تاتباهی کنند در زمین مصر ومردم‌را برتو متغیر گردانند وپرستش ترا بگذارند واز عبادت معبودان وخدایان تو دست بازدارند .

گفته‌اندفرعون‌خلق‌رابپرستش‌خودمیفرمودوخودپرستندهٔ کواکب بود

واصح آنستکه او برصورت خود بتان ساخته بود وهر یك ازقوم را بتی داده بودکه این‌را بپرستید تا اوشمارا بمن نزدیك گرداند وازاین‌سبب میگفت انا ربکم الاعلی ، اینها خدایان خرد ترند ومن خدای بزرگتر

القصه اعیان تختگاه فرعون اورا تحریص وترغیب کردند برقتل موسی وقوم او وفرعون دانست که‌اوبرقتل‌موسی قادرنیست ، گفت‌فرعون زود باشد که بکشیم پسران ایشانرا چنانچه پیش از این میکردیم تانسل ایشان منقطع گردد وزنده بگذاریم دختران ایشانرا تا خدمت ماکنند وما برایشان غالبانیم وایشان مقهور حکم ماند وچون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه روی بموسی آوردند وبعد از اضطراب ایشان (۱۲۸) گفت موسی مرگروه خود را ، یاری خواهید از خدای وصبر کنید برآنچه با شما کند ، بدرستیکه زمین مر خدایراست ، میراث مهدهد آنرا هرکرا میخواهد از بندگان خود (دراین سخن وعدهٔ اهلاك‌قبطیان‌است ودرآمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل) . وعاقبت نیکو یاظفر ونصرت یابهشت مربرهیزکارانراست

بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود در یافتند وباز آغاز شکایت فرموده :

(۱۲۹) گفتند مارا میرنجانیدند یعنی قبطیان مارا ایذاء میکردند و ایذاء میکنند مارا پس از آنکه تو بیامدی وتمام روز مارا کار میفرمایند ، پایش ازاین ابناء مارا میکشتند وحالا نیز میخواهند که‌بهمان طریق اشتغال نمایند ، گفت موسی از روی تصریح ، شاید که پروردگار شما (عسی از برای طمع است یعنی طمع میدارم ازخدای (۱) آنکه هلاك کند دشمن شمارا که فرعون است یاقوم او وخلیفه گرداند شمارا بعد ازهلاك ایشان در زمین مصر یادرارض مقدسه ، پس به‌بیند خدای که بوقت نعمت وراحت ودولت چگونه عمل میکنید وچه چیز بجای میارید از کفر وطاعت وشکر ومعصیت تا شمارا بدان جزا دهد . آنگه حق‌سبحانه بعد ازوعدهٔ هلاك دشمنان مقدمات آنرا بیان میکند :

(۱) آیهٔ شریفه این است. « قال عسی ربکم ان یهلك‌عدوکم .... »

(۱۳۰) وهرآینه که‌ما گرفتیم تبع وقوم فرعون‌را بقحط وتنگی وخشکسالی وبنقصان بعضی ازمیوه‌های ایشان ، تاباشد که‌ایشان پند گیرند وازکفر بازایستند ، ایشان متنبه نشدند :

(۱۳۱) پس‌چون آمدی بایشان‌نیکوئی ازفراخی‌وارزانی ، میگفتند برای ماست این نیکوئی وما مستحق آنیم ، واگر رسیدی بدیشان بدی چون قحط وبلا ، فال‌بد میگرفتند بموسی وآنانکه باوی بودند ازمؤمنان ومیگفتند این رنج ومحنت بشامت (۱) ایشان بما میرسد ، بدانید (۲) جز این نیست که سبب خیر وشر ایشان نزد خداست واز اعمال بد ایشان است که کرام‌الکاتبین نوشته‌بحضرت برده اند وشامت آن عملها بدیشان رسیده ، ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند که آنچه بر ایشان میرسد ازمکاره واهوال بواسطهٔ شومی اعمال است .

(۱۳۲) وگفتند فرعونیان موسی علیه‌السلام‌را هرگاه بیاری یاهر چیز که بیاری بما از نشانهٔ که‌زعم توآنست که معجزهٔ تواست مثل‌قحط ومرض وامثال آن تاسحر کنی مارابدان ، پس نیستیم ماترا از گرویدگان وباوردارندگان . چون قبطیان‌بنهایت‌انکار پیش آمدند :

(۱۳۳) پس فرو فرستادیم‌ما بر ایشان طوفان (وآنچیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فراگیرد همه آنرا چون باران وسیل) وفرستادیم ملخ پرنده وملخ پیاده (یا کنه یاسبوسه) وبزغ (۳) وخون ، درحالتیکه این اشیاء آیتهای قدرت مابودند ازیکدیگر جداشده (یعنی‌مدت

(۱) شامت ضدمیمنت وبرکت‌است (۲) الا ازبرای تنبیه ایراد کرده‌میشود ودلالت میکند برتحقق‌مابعد خود چنانکه‌دراین‌شعر لبید شاعرفرموده:

الا کل‌شیئی ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زایل

آیه شریفه این‌است :

« الا انما طائرهم عندالله ولکن اکثرهم لایعلمون »

(۳) بزغ : بفتح اول ودوم وسکون سوم بمعنی وزغ است که بعربی ضفدع گویند و ضفادع جمع آنست (ضفدع به ضفادی گاهی جمیع بسته میشود) .

میان هردوآیت یکماه بود وامتداد هرآیه یکهفته)، پس ایشان گردنکشی کردند ازفرمان فرمانبرداری ، وبودند گروهی مجرم یعنی معانددر کفر که با وجود تظاهر آیات وتتابع آن ، ایمان نیاوردند .

(۱۳٤) وهرگاه که واقع شد وفرود آمد ، برفرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد ، گفتند از روی تضرع ، ای موسی بخوان برای ما ، آفریدگار خود را ، به آنچه عهد کرده است وآن عهد نزدیك تست یعنی خدای تو وعده کرده که چون اورا بخوانی اجابت کند ، اگرباز بری وزائل گردانی از ما این عذابرا ، هرآینه ما ایمان آریم وتصدیق کنیم مرترا وهرآینه بفرستیم باتو بنی اسرائیل را تاتوهرجا که خواهی ببری ،

(۱۳۵) پس آنوقتهکه ما ببردیم بدعای موسی ودفع کردیم ما ازایشان آن عذاب را وتاخیر کردیم تامدتی از زمان که بیشبهه ایشان رسندگانند بدان تامعذب گردند درآن ، پس ایشان عهدرامیشکنند .

در تفاسیر آمده که درمصر هفت شبانروز باران بارید وبظلمت ابرهای متراکم درماندند وآب بخانه های قبطیان درآمد ومردان وزنان برپای استادند وکودکانرا بربلندیها بردند وهرقبطی که در خانه بنشستی غرق شدی وبا آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود ، قطرهٔ آب بدانها در نیامد ، القصه تنك آمده رجوع بفرعون کردند وازو نا امید شده روی بموسی آوردند که از خدای خود درخواه تااین عذاب رفع کند وما ایمان آریم ، چون آن طوفان بدعای موسی مندفع شدوآب ازروی زمین برفت ، مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابه نیکو که هرگز ندیده بودند ، باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند و حق سبحانه ملخ سواره بدیشان گماشت تااکثر مزروعات ایشانرا بخوردند ، دیگر باره بموسی آوردندوسوگند خوردند که اگر آن بلا منکشف گردد بخدا بگروند ، حضرت موسی بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشارت بمشرق ومغرب کرد ، جمیع ملخها بدان دوطرف متفرق شدند ، ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده ، گفتند این مایه محصول مارابس است وتصدیق نکردند ، حق تعالی ملخ پیاده را

فرستاد تاآنچه از زرع باقیمانده بود بخوردند ، دیگر باره التجا به کلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند وبشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد ، گفتند ای موسی مارامحقق گشت که درفن سحرازجملهٔ ماهرانی دیگر باره حق تعالی لشکر زغ را فرستاد تابجامهٔ خواب ایشان در می آمدند ودر دیگهای ایشان در میافتادند وچون کسی سخن گفتی بدهن وی درآمدندی ، باز تضرع کرده وشرط کرده این بلا مندفع شد ، دیگر باره باسر تمرد وعناد رفتند وحق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی (۱) میخورد آب صافی بود وهمین که قبطی میل میکرد ، خوناب میشدواگر ازیك طرف خوردندی بنسبت هریك همان حال واقع بودی ، اینجا نیز عهد کردند وبعد از کشف بلا شرط متابعت بجانیاوردند .

(۱۳٦) پس انصاف ستدیم وارادهٔ انتقام کردیم از ایشان ، پس غرقه ساختیم ایشانرا ، دردریای قلزم (به نزدیکی مصر) ، بسبب آنکه ایشان بدروغ داشتند آیات قدرت مارا ، وبودند از تامل آن بیخبران .

(۱۳۷) ومیراث دادیم قوم را ، آنکه بودند ضعیف وزبون ، گرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل راکه بدست قبطیان درمانده بودند بعداز هلاك فرعون واتباع اومیراث دادیم جهات شرقی از زمین شام وجهات غربی از آن زمین ، آن زمینی که برکت پیدا کردیم درآن بارزانی وبسیاری محصولات وبا اقدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم السلام ، وتمام شد وبوفارسید وعدهٔ پروردگارتو ، وعدهٔ نیکو برای بنی اسرائیل که آن نصرت بودبر اعداو تسخیر دیار ایشان ، ووفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید مکاره ، وخراب کردیم آنچه بود که ساخته وراست کرده بود فرعون وگروه او ، از کوشکها

(۱) سبط : بمعنای فرزند فرزند باشد وسبط را یهود بجای قبیله در اعراب استعمال کرده اند چنانکه در قرآن آمده : « وقطعناهم اثنتی عشرة اسباطاً » که دراینجا اسباط بمعنای امت وجماعت استعمال شده است [اسباط جمع سبط است]

mandegarcinema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

وحصار ها ومنزلهای نیکو وآنچه بودند که برافراشته بودند از بناها چون صرح هامان [۱] ،

[۱۳۸] وبگذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا بسلامت ، پس بیامدند وبگذشتندبر گروهی از قبیلهٔ لخم [۲] که برولایت رقه اقامت میکردند بربرستش بتان که مرایشان را بود وچون بنی اسرائیلقومی مجاور بتکده دیدند ، گفتند ای موسی بساز برای ما خدائی یعنی خدای تمثالی بساز که آنرابپرستیم ، چنانچه ایشانرا خدا یان هست که میپرستند ، گفت موسی بدرستیکه شما هستیدگروهی که نادانی میکنید وجهل میورزید دردین کهتوهم جوازعبادت غیرخدادارید

(۱۳۹) بدرستیکه این گروه بت‌پرستان هلاك شده اند به‌آنچه ایشان در آنند یعنی خدای دین وآئین ایشانرا درهم خواهد شکست وبتان ایشان بردست ما پاره پاره خواهند گفت وزایل ومضمحل است آنچه هستند ایشان کهمیکنند از عبادت اصنام

[۱۴۰] گفت موسی ، آیاجز خدای طلب کنم برای شما معبودی ؟ وحال آنکه اوفضل داد شمارا بر عالمیان زمان شماوبا نواع نعم تخصیص فرمود

(۱۴۱) ویاد کنیدچون برهاندیم‌شما راازتبعهٔ فرعون که میچشانیدند شما را بسختی عذاب ، میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما وزنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری وبندگی خود ، و دراین رهانیدن نعمتی بود ، یا در آن عذاب محنتی بود شما را از پروردگار شما نعمتی یا محنتی بزرك . آورده‌اند که موسی علیه‌السلام وعده کرده بود بنی‌اسرائیل راکه بعداز هلاك فرعون کتابی‌بیارم بشمااز

---

[۱] صرح بفتح‌اول‌بمعنای کوشك و دیگر هربنای عالی‌بلندی را گویند و صرح هامان نام کوشکی بوده‌که یکی از وزرای فراعنه که‌هامان نام داشته است درمصر ساخته است (۲) لخم نام‌قبیله ایست که در یمن بوده‌اند واز همین قبیله‌در جاهلیت ملوکی‌بوده‌اند که‌بنام ملوك لخمی خوانده میشوند .

نزدیك خدای تعالی‌که هرچه شما را باید در آن مبین‌ومفصل باشد ، پس چون از دریا نجات یافتند وفرعون غرقه شد ، طلب آن‌کتاب نمودند وموسی از خدا درخواست‌که آن‌کتاب بدوفرستد ، حکم شد که سی روز بروزه باش ، پس‌از آن بطور آی تا باتو سخن‌گویم ، موسی سی روز روزه داشت ودر روز سی‌ویکم بطور توجه فرمودو کراهت داشت از آنکه باحق‌سبحانه سخن‌گویدواز دهن او بوی روزه آید ، پس ازبرای دفع آن رایحه مسواك‌کرد وملائکه گفتند ما ازتو بوی مشك میشنیدیم ، آنرا بمسواك دفع‌کردی ، حق سبحانه فرمود تا جرمانهٔ آنرا ده روز دیگر روزه دارد چنانکه میفرماید :

(۱۴۲) ووعده داده بودیم موسی را برای دادن‌کتاب سی‌شبانه روز از ذی‌القعده (چون مدار حساب شهور عرب برؤیت هلال‌است وآن بشب مرئی‌میشود تاریخ را بشب‌مقید کرد) ، وتمام‌کردیم‌آن‌سی را بده دیگر از ذی‌الحجه ، پس تمام شد وقتیکه پروردگار تو اورا مقرر فرموده بودبچهل شبانروز ، وگفت موسی، مربرادرخود هارون راکه من بطلب کتاب بجانب طور سینا می‌روم ، توخلیفهٔ من‌باش در میان قوم‌من ، و بصلاح‌آر هرکاری راکه شایستهٔاصلاح باشد ازامور ایشان وپیروی مکن راه تباهکاران را .

(۱۴۳) وآنهنگام‌که آمد موسی بوقتیکه ما مبین ومقرر کرده بودیم وسخن‌گفت باوی پروردگار وی ، یعنی بشنوانید اوراکلام‌خود بیواسطه ، در **تبیان** آورده‌که « چون حق سبحانه خواست که با موسی سخن‌گوید بفرمود تاهفت فرسخ از گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت وچون موسی‌علیه‌السلام قدم درظلمت‌نهاد شیطان را ازاوبراندند وملکین کاتبین را ازاو دورکردند وآسمان را بنظر وی درآوردند ملائکه را دید در هوا استاده وعرش‌عظیم بروی ظاهر گشت ، پس‌حق سبحانه وتعالی باوی سخن‌گفت . » در **ینابیع** آورده‌که اورابیست و چهار هزار کلمه بشنوانید وبروایتی هفتصدهزار واصح آنستکه نود و چهار هزار ودر **کشاف** گفته‌که حق سبحانه وتعالی‌چهل شبانروز باموسی

سخن گفت ، چون موسی سخن حق شنید واز جام کلام بیملام ربانی جرعهٔ ذوق محبت چشید ، فراموش کرد که او دردنیاست ، خیال بست که در فردوس اعلی است ، وچون جنت جای مشاهدهٔ لقاست ، گفت موسی ای پروردگار من تمنای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رؤیت خود تابدیدهٔ سر نظر کنم بسوی تو ، گفت خدای نتوانی دید مرا دردنیا ، چه حکم ازلی بر آن واقع شد که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند بمیرد . ودر **مدارك** فرموده که بعین فانی مرا نبینی ، بلکه بجمال باقی بدیدهٔ باقی مشاهده باید کرد وآن مشاهدهٔ دیده دربهشت خواهد بود .

بدانکه طلب موسی رؤیت را دلیل جواز رؤیت است چه اگر رؤیت محال بودی موسی این سؤآل نکردی، چه طلب مستحیل از انبیاء روانیست . صاحب **کشف الاسرار** گوید که مقام موسی در آن ساعت که خطاب **لن ترانی** شنید عالی تر بود از آنکه گفت **ارنی** زیرا که این ساعت درعین مراد حق بود وآنوقت درقید مراد خود وقائم بمراد حق بودن کاملتر است از قیام بمراد خود نمودن :

بیت

لن ترانی میرسد از طور موسی راجواب هرچه آن از دوست آید سر بنه گردن متاب

اگرچه زخم لن ترانی رسید فی الحال مراهم [۱] راحت فرستاد که توباضعف بشریت طاقت دیدار نداری از آنگفتم که لن ترانی ، ولیکن نگاه کن بکوه زبیر که بلند ترین جبال ولایت مدین است وقوت تحمل اواز توبیشتر است ، پس اگر این کوه قرار گیرد وثابت ماند در جای خود بهنگام تجلی من براو ، پس زود باشد که تونیز به بینی مرا وطاقت دیدار منت باشد واگر کوه را قوت دیدار نباشد تو هم در دنیا ازتمنای آن در گذار ، پس آنهنگام که تجلی کرد پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار

[۱] مراهم جمع مرهم است ومرهم هرداروئی را گویند که برزخم نهند

[۲] زبیر : بفتح اول وکسر دوم وسکون سوم وچهارم نام کوهی است که حضرت موسی باخداوند سخن گفت

سوفار [۱] سوزنی برای آنکوه ، بعداز آنکه حیات وعلم ورؤیت دروی آفریده بود تانور حق سبحانه را دید . **در عین المعانی** از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه وتعالی نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد ، در آنساعت هردیوانهٔ که بر روی زمین بود باهوش آمد وهر بیماری که برسر بالین مرض داشت ، شفایافت وعرصهٔ زمین رقم سرسبزی پذیرفت وآبهای شور بعذوبت [۲] وحلاوت متصف گشت ، بتان برروی در افتادند ونیران مجوس فرو مرد وبسبب آن تجلی گردانید خدای مرآنکوه را ریزه ریزه ، ودر تبیان نقل میکند که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت وشش کوه دیگر ازو جداشد سه کوه که احداست ورقان ورضوی بمدینه افتاد وسه کوه دیگر که ، ثور وثبیر وحراست بمکه ، وبیفتاد موسی بیهوش ازهول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه واز عشیه یوم خمیس یوم عرفه تاعشیه یوم جمعه بیهوش ماند ، پس آنهنگام که بهوش آمد ، گفت تنزیه میکنم ترا ازهرچه نه لایق تواست یا باك میدانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا ، باز گشتیم بسوی تو از اقدام برسوآلی که بغیر اذن تو باشد ، ومن اول گرویدگانم بعظمت وجلال تو به آنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست

بیت

ای بیك لمعهٔ تونور بصد پاره شود چه عجب مشت گلی عاجز وبیچاره شود

عجب سری است که کوه باین عظمت تحمل دیدار نداشت ودل انسان را بحکم **ولکن ینظر الی قلوبکم** [۳] طاقت آن نظر هست ، نکتهٔ در این آنستکه تجلی بر کوه بنظر هیبت بود

[۳] سوفار ظرف وانائی باشد که از گل پخته باشند مانند کوزه وسبو وطفار وخم ومانند آن وهر سوراخ را گویند عموماً وسوراخ سوزن را خصوصاً و دهان تیر را نیز گفته اند وآن جای باشد از تیر که چلهٔ کمان در آن بند کنند [۲] گوارائی

[۳] مراجعه شود ببرگ شمارهٔ ۲۰ مقدمهٔ این تفسیر

وتجلی بردل بنظر رحمت است ، آن نظر کوه را ویران ساخت واین نظردل‌را معمور [۱] میسازد

دل پذیرفت آنچه گرون برنتافت دل‌بدانست آنچه عرش اندر نیافت

(۱۴۴) حق سبحانه بجهت تسلی دل موسی وتدارك الممی که ازحرمان مقصد در یافته بود گفت : ای موسی اگر ترامنع کردم از رؤیت بجهت صلاح حال وبقای ذات تو اندوهناك مباش ، بدرستیکه من‌ترا برگزیدم برای‌بنی اسرائیل یا برآدمیان که درزمان تو موجودند به پیغامهای من که بخلق رسانی ، ودیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من باتو بیواسطه ، پس فراگیر آنچه ترا عطاکردم از امر ونهی وبدان عمل کن وباش ازشکرگویندگان بدان عطا .

(۱۴۵) ونوشتیم مایعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد ، یا جبرئیل را گفتیم که بقلم ذکر ومداد نهرالنور نوشت برای موسی علیه‌السلام در لوحها که هفت یانه‌یاده بوده ودرزادالمسیر دوازده واین موافق قول اهل کتابست وطول هر لوح دوازده یا ده زرع بوده ولوح از یاقوت احمر بوده یا از چوب سدر بهشت یا از سنگی سخت که ارقام دروی کنده بودند چون‌نقش درنگین [واصح آنستکه از زمرد سبز بوده] وبروی نوشته بودند از هرچیزی که درباب دین محتاج الیه باشد وبندی وبیان کردنی مرهر چیزیرا ازاوامر ونواهی ، پس گفتیم بموسی که فراگیر الواح‌را بجدی تمام وعزم درست وبفرمای گروه خودرا تابصدق عزیمت فراگیرند به نیکو ترین آنچه درلوح است [گفته اند احسن بمعنی حسن است ومکتوبات الواح همه حسن بود وقولی آنستکه احسن عزائم‌بوده وحسن‌رخصتهایعنی‌بفرمای تابعزیمت عمل کنند نه‌برخصت) . ودر زادلمسیر فرمود- که حسن جمع است بین‌الفرایض والنوافل [۲] ، زود باشد که بنمایم‌شمارا ای بنی اسرائیل سرای فاسقانرا یعنی آرامگاه ایشان- که دوزخ است یاشمارا بولایت

[۱] آبادان (۲) نافله عبادتی‌راگویند واجب‌نباشد وغنیمت ودهش‌را نیز گفته اند و هم بمعنای نبیره آمده چنانکه درقرآن فرموده است : « ووهبناله اسحق ویعقوب‌نافلة » ج : نوافل .

شام درآرم ومنازل قرون ماضیه‌که ازدایرهٔ فرمان من‌بیرون رفته‌بودند بشمابنمایم ویابنمایم شمارا منازل فرعون وقبطیان درمصرهمه خراب شده واز خداوندان همه‌خالی مانده تاعبرت‌گیرند بدان .

بیت

رچشم عبرت بین چرا درقصرشاهان ننگرد
تاچه‌سان ازحادثات دورگردون شدخراب

پرده داری میکند برطاق کسری عنکبوت
چوب نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب

(۱۴۶) زود باشد که بگردانم ، از قبول آیتهای من که قرآن است یااز فهم دلائل قدرت که درآفاق وانفس ودیعت نهاده‌ام ، آنانکه تکبر میکنند ، درزمین بی‌استحقاق یعنی مهر بردلهای متکبران بنهیم تا فهم سخن مانکنند . **ازذوالنون مصری** (۱) قدس سره منقول است که‌خدای تعالی نمیخواهد که‌گرامی سازد دلهای مدعیان باطل‌را بمکنون حکمتهای . قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده

بیت

حیف‌است چنین گنج درآن ویرآنه حکمت نکند فهم یقین دیوانه

(۱) ابوالفیض ثربان‌بن‌ابراهیم مصری ، لقبش ذوالنون واصلش ازقصبهٔ اخمیم بود لیکن روزگار خودرا در مصر گذرانید . ذوالنون مصری ازمعارف عرفاست وچون دارای لهجه خاصی بود وسخنان خودرا در لفاف‌الفاظ نمی پیچیدند گروهی‌ویرادیوانه‌میگفتند ودستهٔ‌زندیقش‌خواندند و بالاخره درائرشایعهٔ بداندیشان که ذوالنون‌زندیق‌است‌متوکل‌عباسی‌اورابغداد احضار نمود ، چون ذوالنون ببغداد رسید وخلیفه‌را دیدارکرد ، زبان به پند واندرز ونصیحت خلیفه‌گشود وچنان سخنان‌وی درمتوکل تاثیر کرد که ازکردار خویش پشیمان گردید ، خلیفه از ذوالنون عذرخواست و با احترام تمام بمصر باز گشتش داد تا سال ۲۴۵ در مصر روز میگذرانید تا در اینسال بدرود حیات گفت .

واگربه بینند سرکشان هرنشانی که مابنمائیم برصدق نبوت محمد (ص) آنحضرت ، یابدانند که پیغامی که فرستیم ، نمیگویند بدان ازجهت ستیزه وعناد ، واگربه بینند راست‌وطریق هدایت ، آنراراه نگیرند یعنی متابعت نکنند واگر به‌بینند ، راه‌بیراهی وگمراهی‌را ، آنرا راه‌گیرند وبپیروی کنند ، این گردانیدن دلهای ایشان ازفهم آیات بسبب آنستکه ایشان دروغ شمردند سخنان مارا وبودند ازنظر درآن واعتبار برآن ، ناآگاهان وبیخبران وگفته اند مرادغفلت اعراض وعناد است نه غفلت سهو وجهل یعنی میدانستند وتصدیق نمیکردند .

(۱۴۷) وآنانکه تکذیب کردند ، آیتهای ماراکه قرآنست یا دلایل قدرت وبدروغ شمردند دیدن سرای آخرت‌را ، باطل وتباه گشت عملهای که دراین جهان کردند ، آیاجزا داده شوند (یعنی نشوند) مگرجزای آنچه بودند که دردنیا عمل میکردند ؟ .

(۱۴۸) وفراگرفت قوم موسی یعنی‌بساخت سامری ومتابعان او از پس‌رفتن موسی ، ازپیرایه های‌ایشان که قبطیان‌عاریت گرفته بودند ، گوسالهٔ یعنی‌بهیئت گوساله‌بدنی‌بیروح ،ومراورا آوازی‌بودچون آواز گاو .

آورده‌اند که بنی اسرائیل شبی که ازمصر بیرون‌می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون ازایشان خبرنیابند بهانهٔ انگیختند که ماعروسیها داریم وبدان اشتغال مینمائیم وهریك از دوستان خود که درمیان فرعونیان داشتند پیرایهٔ بعاریت بستدند وبعد از عبور بردریای وغرق قبطیان ، آن‌حلیه دردست ایشان مانده بود ، چون موسی عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون آمد وگفت این پیرایه های عاریت که دردست بنی‌اسرائیل مانده‌میخرند ومیفروشند وتصرف درآن حرام‌است ، هارون بفرمود تاتمام‌آنراجمع کردند وسامری‌را گفت که تواینهارا بامانت نگاهدار سامری پیرایه های زرونقره‌را درتصرف آورده ودرزرگری ماهربود ، همه‌را بگداخت ودرقالب ریخت وشخصی بهیئت گوساله بساخت امابدنی بیروح بود ، پس‌عملی کرد که ازوآوازی بدر آمدچون آواز گاو ،

آورده اند که سامری دروقت غرق شدن فرعون ، جبرئیل‌را

دیده‌بود که‌بر اسب‌سوار واز زیرسم اسبش قبضهٔ خاك برگرفته باخود میداشت همینکه شکل گوساله ازقالب بیرون آمد ، قدری ازین خاك دردهنش ریخت ، خدای تعالی آن گوساله‌را زنده گردانید وبفریاد آمد **ابن عباس** میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی‌اسرائیل رسید بسجده در افتادند . آیاندیدند وندانستند آنکه گوساله باایشان سخن نگوید ونه بنماید ایشانرا راهی که‌بجائی رسند ؟ فراگرفتند اورا بخدائی ، وبودند ستمکاران که وضع عبادت کردند درغیر موضعش

در لطائف امام قشیری ، مذکور است که چه دور است میان امتی که مصنوع خودرا پرستند ومیان امتی که عبادت صانع خود کنند

بیت

آنراکه تو ساختی نسازد کارت سازندهٔ تست دردو عالم یارت

(۱۴۹) وآنهنگام که افکنده شدندامت وپشیمانی دردستهای ایشان یعنی پشیمان شدند عبدهٔ عجل از عبادت او ودیدند آنکه ایشان بتحقیق گمراه شدند ، گفتند ازروی ندامت ، واگر نیامرزد مارا ، بخدای که باشیم از زیان کاران وهلاك شدگان .

(۱۵۰) وآنهنگام که‌باز گشت موسی ازطور بسوی قوم خود ، خشمگین بغایت آندوه ناك یاجزع کننده .

آورده اند که موسی‌درمحل رجعت ازین قضیه‌خبر یافت واصح آنستکه حق سبحانه ویرا اخبار کرده بود در طور واز خشمناکی باندوه تمام بمیان قوم آمد وازغایت غضب گفت : بدنیابت کردیدازمن ، از پس مفارقت‌من ، آیاتعجیل کردید وپیشی گرفتید بعبادت عجل بر فرمان پرودگارخود وصبر نکردید تامن بیایم وحکم‌خدا بشمابرسانم ؟ وبیفکند موسی لوحهارا که احکام الهی برآن نوشته‌بود وآن غضب نیز برای خداکرد ، در **ینابیع** [۱] آورده که الواح را نیفکند اما از

[۱] ینابیع ، این‌تفسیررا امام یوسف‌بن عبدالله لؤلؤی اندد خودی تالیف‌نمود امام یوسف این‌تفسیررا بالحنی عرفانی نوشته ودرآن‌سخنان عرفا وتعبیرات صوفیه بسیار دیده میشود وآن‌را باروشی دلپذیر فراهم آورده است . امام یوسف ازعلمای بزرك علم‌تفسیر میباشد وبعلوم دیگر معمول‌زمان‌خود نیزآشنائی تام واطلاع تمام داشته‌است

دست بنهاد چنانکه گسی چیزی بیفکند وجمهور برآنند که الواح‌را بیفکند وشکسته شد وشش سبع وهرچه برآن مکتوب بود به آسمان بردند وآن تفاصیل اشیاء بود ویك‌سبع مانده بود که هدی ورحمت‌بود، پس موسی بعداز معاتبهٔ باقوم لوح‌را القاکرد وبگرفت موسی سربرادر خودرا [یعنی هارون] بطرف خود میکشید اورا، بطریق معاتبه، از روی اهانت، گمان موسی آن بود که مگر هارون در منع ایشان تقصیری فرموده، گفت هارون کهای پسرمادرمن [اگرچه ایشان برادر پدری ومادری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی مادررا یادکرد]، پس گفت‌من تقصیر نکردم، اما بدرستیکه قوم مرابیچاره دیدند وتنها یافته وزبون گرفتند ونزدیك بودندکه مرابکشند ازبسیاری مبالغهٔ من درمنع ایشان، پس شادمان مگردان بمن دشمنان را وچنان مکن‌که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت بمن‌ومدار مراباگروه ظالمان‌یعنی مرادر عداد گوساله پرستان میار.

[۱۵۱] گفت موسی بعداز استماع این‌سخن، ای پروردگارمن بیامرز مرا درین عمل‌که بابرادر بزرگتر کردم یا درآنکه الواح را بیفکندم وبیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلمه‌ودر آرمارا دربخشایش خود وگفته اند دربناه عصمت‌خود دردنیا و ریاض جنت خود درآخرت، وتو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تست وبخشایش مجموع :

قطعه

تو بر اهل سخا انعام کردی — که بربیچارگان انعام کردند
بهرجاجوئی از رحمت‌روانست — زدریاهای جودت وام کردند

[۱۵۲] بدرستیکه آنانکه از روی جهالت، فراگرفتند گوساله را بخدای، زود باشدکه برسد ایشانرا خشمی از پروردگار ایشان و آن خشم همان بودکه حق سبحانه امرکردکه بکشند یکدیگررا و دیگر برسد ایشانرا خواری در زندگانی دنیاکه آن جزیت است یا

اجلا [۱] از دیار ایشان، وهمچنین‌که پاداش دادیم گوساله پرستانرا جزا میدهیم دروغگویان ومتبدعان را

[۱۵۳] وآنانکه‌کردند بدیها، ازکبایر وصغایر یاشرك آوردند پس بازگشتند بخدای از پس‌وقوع‌آن عمل‌ها وبگرویدند یعنی‌تصدیق کردند خدای را بیگانگی ورسول را به پیغمبری [واگر مراد از **سیات** غیر شرك باشد معنی **آمنوا** آنستکه تصدیق‌کردندآنراکه حق تعالی توبهٔ گناهکار را قبول میکند]، بدرستیکه پروردگار تو ازپس توبه، هرآینه آمرزنده‌است مرگناهان ایشانرا، مهربانست بریشان‌بقبول توبه ازیشان.

[۱۵۴] وچون خاموش شد یعنی ساکت گشت از موسی خشم او [تشبیه‌کرد غضبی‌راکه حامل موسی بود برآن فعل بکسی که‌آمر باشد بچیزی وبرآن اغرا [۲] کند واز سکون‌آن بسکوت‌تعبیرفرمود یاآنکه غضب دلالت میکند برآنچه در نفس خشم‌گیرنده است برای مغضوب‌علیه، پس گوئیاکه آن بمنزله نطق است وسکون آن بمثابه سکوت]. القصه چون خشم موسی فرو نشست، فراگرفت بقیةالواح راکه بیفکنده بود ودر آنچه مکتوب بود درآن، راه نمودن بوداز گمراهی وبخشایش یعنی پاك‌شدن ازگناه، برای کسانیکه ایشان‌مرعقاب پروردگار خود را ترسکاری میکنند یعنی از عذاب خدای میترسند.

آورده‌اند که از حضرت عزت خطاب رسید بموسی علیه‌السلام که جمعی از احبار بنی‌اسرائیل‌را بطور برد تاازعبادت عجل اعتذار کنند؛ موسی باقوم خود گفت وقبول کردند :

[۱۵۵] وبرگزید موسی ازقوم خودهفتاد مرد از برای‌میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم [وقولی آنستکه طایفهٔ ازبنی‌اسرائیل گفتندکه خدای باموسی سخن نکرده وآنچه برالواح است کلام موسی

---

[۱] کسی را ازشهر ووطن خود بیرون کردن
[۲] شوراندن و بولع انداختن.

باخود بیار تاکلام من بشنوند وبرآن گواه باشند ، موسی هفتاد تن را باخود برد وچون بطور رسیدند ابری پدید آمد ومیان موسی وایشان حایل شد ، موسی بپردهٔ غمام در آمد واحبار قوم بسجده درافتادند و حق سبحانه باموسی سخن گفت وامرونهی ووعید فرمود ، پس چون ابر منکشف گشت وموسی بیرون آمد وفرمود که شنیدید کلام پرورد کارمن؟ گفتند کلامی شنیدیم ، اما متکلم معلوم نبود ، ماوقتی ایمان آریم که خدای را آشکارا به‌بینیم ، مقارن این سخن صاعقه پدید آمد وهمه را بسوخت موسی مضطرب شده آغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد : پس آنهنگام که بگرفت آن هفتاد تن را وبسوختند (وقولی آنستکه آوازی مهیب آمد وهمه از هول آن بمردند وگفته‌اند لرزه براندام ایشان افتاد بمثابهٔ که مفاصل واوصال ایشان بانقطاع نزدیک شد ، موسی ترسید که بمیرند واو نزد بنی‌اسرائیل بقاتل ایشان متهم گردد) ؛ گفت‌ای پروردگار من ، اگر میخواستی هلاك میکردی ایشانرا پیش از این بیرون آمدن ما ازمیان قوم ومرا نیز هلاك میکردی ، درعین المعانی [۱]

[۱] عین المعانی فی تفسیر السبع المثانی : مصنف این تفسیر محمد بن طیفور سبحاوندی غزنوی است که درسدهٔ ششم هجری بدرودزندگانی گفته است .

در سورهٔ فاتحة الکتاب باز نموده‌ایم که آن سوره‌را نامهای چندی است از آنمیان فاتحة الکتاب بنام سبع المثانی خوانده شده است ، اکنون یاد آور میشویم که کتاب عین المعانی فی تفسیر السبع المثانی تنها تفسیر سورهٔ فاتحة الکتاب نیست بلکه تفسیر سوردیگر نیز هست ودراینجا سبع المثانی بجای قرآن استعمال شده است .

بعضی گفته‌اند که سبع المثانی یکی از نامهای سورهٔ فاتحة الکتاب است ووجه تسمیهٔ این سوره به‌سبع المثانی آنکه فاتحه را هفت آیت است وگروهی آورده‌اند که سبع المثانی نام هفت سوره قران است ، از فاتحه تاسورهٔ انفال ؛ وهم گفته‌اند که سبع المثانی نام از برای قرآن است چنانکه محمدبن طیفور سبع المثانی رانام ازبرای قرآن دانسته‌است

فرموده که ایشان را هلاك میکردی بعبادت عجل ومرا بقتل قبطی

آیا هلاك میکنی ما را بسبب آنچه کردند بیخردان از قوم ما یعنی بعبادت عجل یاجرات این قوم در طلب رؤیت ، نیست این کردار ایشان مگر آزمایش وابتلای تو مربندگان را یعنی اینان راکلام خود شنوانیدی تاطمع رؤیت کردند واز گوساله آوازی پدید ساختی تاروی بوی آوردند ، ودر کتاب **فصل الخطاب** خواجه محمد پارسا (۱) مذکور است که حق سبحانه موسی را در مقام بسط بداشت تابکمال حال انس رسیده از روی دلال (۲) بدین جرات اقدام فرمود ودلال در مرتبهٔ

(۱) فصل الخطاب فی المحاضرات : مؤلف این کتاب قطب الاولیاء خواجه محمد پارسای نقشبندی است .

خواجه محمدپارسادومین خلیفهٔ خواجه بهاءالدین محمد نقشبندی بوده‌است . خواجه پارسا علوم ظاهر وباطن را باهم‌داشت‌وهم درزهدو تقوی معروف ومشهور زمان خود میباشد .

خواجه محمد پارسا درماه‌محرم سال ۸۲۲ به‌نیت طواف‌بیت‌الله‌الحرام وزیارت حضرت ختمی مرتبت از بخارا بیرون آمد وپس از طواف خانه کعبه متوجه مدینة گردید ، روز چهارشنبه ۲۳ذی‌حجه به مدینه رسید ودر روز پنجشنبه همین ماه‌در آنجاپس‌از ۷۴ سال بدرود زندگانی گفت ودر جوار عباس عم پیغامبر بخاك سپرده شد .

شرح حال وی را جامی درکتاب مجالس الانس وفخر الدین علی درکتاب رشحات عین الحیات بتفصیل نوشته اند (مراجعه به‌آن دوکتاب شود)

(۲) دلال : ناز وکرشمه نمودن

محبوبیت است چنانکه درقوت‌القلوب (۱) فرموده : ومی ادلال المحبین من المستانسین مناجات برخ [۲] العبد الاسود الی‌قوله یضحکنی کل یوم ثلث دفعات حضرت **مولوی** قدس سره فرمود که گستاخی عاشق ترك ادب نیست وعین ادبست .

بیت

گفتگوی عاشقان در کار رب جوشش عشق است نی‌ترك ادب
هر که کرداز جام‌حق یك‌جرعه‌نوش نی ادب ماند برونی عقل‌وهوش

وهم از مقام بسط است این سخن که : گمراه میگردانی بدان فتنه وابتلا ، هرکرا میخواهی که‌گمراه شود وراه مینمائی هم بدان ، هرکرا میخواهی راه یابد ، توئی یار ما و متولی کار ما ، پس‌بیامرز مارا وببخشای برما وتو بهترین آمرزندگانی

(۱۵۶) وبنویس برای ما یعنی ثابت‌کن یاعطای حلال ده مارا در این سرای ، نیکوئی که قبول‌توبه است یاتوفیق طاعت یاروزی‌حلال ودر آن سرای‌هم نیکوئی ده ماراکه مغفرت‌است یاجنت یاسعادت‌رؤیت بدرستیکه ما بازگشتیم بسوی تو ، گفت خدای ، عذاب من از صفت او آنستکه میرسانم آنرا بهرکه میخواهم (یعنی کفار) ورحمت من از صفت او آنستکه رسیده است بهر چیزی یعنی شامل است در دنیا ،

(۱) قوت‌القلوب فی‌معاملة‌المحبوب ووصف طریق‌المریدالی مقام‌التوحید: مؤلف این کتاب ابوطالب محمدبن علی‌بن عطیه عجمی معروف بمکی است . ابوطالب محمد بسال ۳۸۶ در بغداد بدرود زندگانی گفت (کشف‌الظنون) کتاب قوت‌القلوب را درتصوف وعرفان نگاشته وبعقیدهٔ جمعی بهترین وجامعترین کتابی است که در تصوف نوشته شده است .
شیخ‌الامام محمدبن خلف اموی اندسی کتاب قوت‌القلوب‌را مختصر نموده وآنرا « الوصول الی‌الغرض المطلوب من جواهر قوت‌القلوب » نام نهاده است . (۲) دربعضی از نسخ بذخ ضبط شده است .

مؤمن وکافررا بدادن جان وفرستادن روزی‌وگفته‌اند رحمت تعاطف[۱] است که حق سبحانه بخلق ارزانی داشته تابدان بریکدیگرمهربانی‌ورزند یارحمت توبه است که‌علی‌العموم دراین رحمت‌برهمه گشوده وهمهٔ اصناف را بدین رحمت دعوت فرموده که : « **وتوبوا الی‌الله جمیعا** » و نزد محققان رحمت دواست : یکی رحمت‌ذاتیه که آنرا مطلقه وامتنانیه گویند وآن رحمتیست همه چیزرافرارسیده چنانچه فرمود :« **ورحمتی وسعت کل شیئی** » ونتیجهٔ او عطا دادنست . بسابقهٔ سوآل سائل و وسیلهٔ حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشارالیه فی المثنوی :

بیت

ای بداده‌رایگان صدچشم‌وگوش نی‌زرشوت‌بخش کرده‌عقل‌وهوش(۲)
در عدم ما مستحقان کی بدیم ؟ که برین جان وبدین دانش زدیم
ما نبودیم و تقاضامان نبود (۳) لطف تو ناگفتهٔ حق میشنود

دوم رحمت وجوبیه‌که مقید نیز خوانند وآن هم از رحمت ذاتیه فایض شده واستحقاق‌بنده مرآن رحمت راهم نتیجهٔ رحمت‌امتنانیه است چنانچه قبل ازسابقهٔ خدمت ورابطه دعوت‌استحقاق وجود ارزانی فرمود بعداز فیض وجود استعداد استفاده وقابلیت استفاضه داد ورحمت وجوبیه را مقیده جهت آن گویندکه مقید است بشرطی‌چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود :

(۱) تعاطف یعنی باهمدیگر مهربانی کردن (۲) سه بیت بالا از یك حکایت نقل نشده بلکه هر یك مربوط بحکایتی است . بیت نخستین‌از دفتر سوم است (شنیدن وقوفی در نماز افتن اهل‌کشتی راکه‌غرق میشدند) ، بیت دومین‌ازدفتر ششم میباشد (اثابت‌کردن آنطالب‌گنج بخدا) ، بیت سومین‌را از دفتر اول‌آورده است (مکر کردن مریدان وزیر راکه خلوت را بشکن) ، [۳]دربعضی ازنسخ چنین‌نوشته‌شده:
ما نبودیم وتقاضا ما نبود

پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت‌را ، برای آنانکه‌پرهیز کنند از شرك وبدهند زکوة مفروضه را وبرای آنانکه ایشان بایات منزله ما میگروند .

قتاده گوید که یهود ونصاری تمنای این رحمت نموده گفتند ما بایات ایمان داریم وزکوة مال ادا میکنیم ، پس برای ما ثابت خواهد بود ؟ حق سبحانه رشتهٔ امید ایشان‌را منقطع ساخته آن رحمت‌رابدین امت تخصیص داد وفرمود که متقیان ومؤمنان که رحمت برای ایشان می نویسیم :

[۱۵۷] آنانکه ازروی صدق و پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست ، پیغمبری نانویسنده وناخواننده‌وصفت آنحضرت علیه‌السلام برین صفت تنبیه است برآنکه‌کمال علم او باوجودامیت یکی از معجزات او میتواند بود :

بیت

نگار من که بمکتب نرفت وخط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد [۱]

ودر **بحرالحقایق** فرموده که عرب اصل ومنشاء را ام گویند چنانکه مکه را ام‌القری گویند که مبدا ومنشاء همهٔ دیههات ولوح را ام‌الکتاب خوانند که اصل همهٔ کتب‌است ، پس حضرت رسالت راعلیه‌الصلوة‌والسلام‌باصل منسوب‌ساخته‌تادانند که اصل موجودات واول‌مکنونات اوست ونکتهٔ **لولاك لما خلقت‌الافلاك** [۲] مؤید این‌قولست .

تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هرچه باشد همه فرع‌تست

آن پیغمبری که‌میابند‌اسم‌وصفت‌اورا ، نوشته‌نزدیك‌ایشان،درتوارت آنجاکه میگوید **احمد الضحوك‌القتال یرکب‌البعیر ویلبس‌الشملة**

[۱] بیت بالا را ظاهراً حضرت خواجه حافظ شیرازی در مدح‌حضرت ختمی مرتبت گفته است ، مطلع غزل باین بیت آغاز‌میشود :
ستاره‌ای بدرخشید‌وماه‌مجلس شد دل رمیدهٔ مارا انیس‌ومونس شد
[۲] اگر نبودی تو ، هرآینه نمی‌آفریدم افلاك را

تا آخر . و در انجیل آنجا که از قول عیسی میفرماید : « **انی ذاهب الی ربی و ربکم** (۱) »« **و الفار قلیطا** (۲)**جاء** ، تاآخر » میفرماید این پیغمبر امی ایشانرا که پیرو اویند به نیکوئی ، که آن توحید است ، وباز میدارد ایشانرا از منکر که شرك است (وگفته‌اند معروف مکارم اخلاقست یاصلهٔ رحم یا انصاف و منکر مساوی‌اخلاقست یاقطع رحم یاعدم انصاف) ، وحلال میگرداند برای‌ایشان ، مطعومات پاکیزه راکه اهل جاهلیت حرام کرده بودند ، چون بحیره وسایبه(۳) و جز آن ، یامستلذات محرمانه بریهود چون شحوم ، وحرام میسازد برایشان خورشهای پلید را ، چون مردار وخون ولحم خنزیر یامالهای ناوجه را چون ربا و رشوت ؛ وفرو مینهد یعنی تخفیف میکند از ایشان ، بارگران ایشان را ، یعنی سبك میگرداند برامت خوداوضاع شرع را (وگویند مراد آنچیز هاست که درشرع موسی بربنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و قطع آن مقدار از جامهٔ که نجاست برو رسد) ودیگر سبك میکند وبر میدارد ازیشان غلها و بند ها را ، آنکه بوقت موسی بود بریشان و آن قتل نفس بوده است در توبه وقصاص بی‌عفو و دیت واحراق غنیمت وغیرآن ، پس آنکسانکه بگرویدند بدین نبی‌امی ازبنی اسرائیل و تعظیم کردند او را و یاری دادند اورا بردشمنان و پیروی کردند نوربرا که فرو فرستاده‌است بانبوت او (مراد قرآن است وگفته اند لفظ **معه** (۴) دلالت برقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده‌است

(۱) همانا من رهسپارم بسوی خداوندم وپروردگار شما (یعنی بسوی پروردگار میروم که خداوند من وشماست) . (۲) فار قلیطا بمعنای ستوده ومحمد واحمد است (۳) مراجعه شود به ص۵۱ تفسیر
(۴) «آیهٔ شریفه این‌است : « الذین یتبعون الرسول النبی‌الامی‌الذی »
« یجدونه مکتوباً عندهم فی‌التوریة والانجیل‌یامرهم بالمعروف وینههم»
« عن المکنر و یحل لهم‌الطیبات و یحرم علیهم الخبائث ویضع‌عنهم »
« اصرهم والاغلال‌التی کانت علیهم فالذین آمنوا به وعزروه‌ونصروه »
« واتبعوا النورالذی انزل معه اولئك هم‌المفلحون »۞

و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه‌السلام فرود آمد و اکثر آنرا باز بر آسمان بردند و نکتهٔ در آنکه قرآن را نور گفت بغایت روشن است ، چه‌امور دین ودنیا ازو مفصل است وهویدا(۱)

(۱۸۵) بگو ای محمد برسبیل عموم ، ای مردمان ، بدرستیکه من فرستادهٔ خدایم ، بهمهٔ شما ، نه ببعض دون بعض ، چنانچه رسل دیگر بودند ، آن خدای که بحقیقت ، مر اوراست ، پادشاهی آسمانها وزمینها وتدبیر و تصرف در آن ، هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او ، زنده گرداند و بمیراند ، پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنودید و بفرستادهٔ او ، پیغمبر امی آن پیغمبری که میگرود بوحدانیت خدای و بسخنان فرستادهٔ او و برانبیاء و پیروی کنید این پیغمبر را وفرمانبرداری نمائید ، باشد که راه راست یابید .

(۱۵۹) و از قوم موسی گروهی هستند که راه مینمایند خلق را بسبب حقی که باایشان است و بحق و راستی عدل میکنند درمیان خلق . گفته اند مراد از این امت عبدالله بن سلام و اصحاب اویند رضی‌الله عنهم و اشهر آنستکه بعد از وفات موسی وخلیفهٔ وی یوشع

* محققانرا در این آیت سخنان بسیار است از آنمیانه صاحب تاویلات فرموده پیروان محمد صلی‌الله علیه وآله آنکسانند که درتقوی باو گرایند ، آن تقوی و پرهیز کاری که خدایش وصف کرده‌است که **وما رمیت اذرمیت ولکن الله رمی** وبقوله‌تعالی **وماینطق عن الهوی** ودیگر آیهٔ **مازاغ البصر وما طغی** ودر ابتدای زکوة دربارهٔ محمد آیه فرود آمد که **واما السائل فلا تنهر واما بنعمة ربك فحدث** و نیز پیروان محمد آنانند که همچون وی به‌آیات پروردگار خویش ایمان کامل داشته باشند و از اینرو فرمود « اوتیت جوامع الکلم و هم خبرداد که « بعثت لاتمم مکارم الاخلاق »[تاویلات کاشانی- چاپ مصر سال ۱۲۸۳ ص ۲۴۷ ـ ۲۴۸ جلد اول] [رجوع شود بتفسیر حاضر ص ۴۲۸]

(۱) عارف بزرك سخندان ، سنائی غزنوی رحمة‌الله علیه میفرماید :

اول و آخر قرآن زچه با آمد وسین

یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس

هرج و مرج در میان بنی‌اسرائیل پدید آمده و بکفر و قتل انبیاء و انواع معاصی اشتغال نمودند ، گروهی ازیشان به نیاز تمام از حضرت ملك علام درخواستند تا میان ایشان وسایر قوم جدائی افکند ، حق سبحانه راهی درزیر زمین گشاده گردانید و ایشان بدان‌راه درآمده ماورای دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و حضرت پیغمبر در شب معراج ایشانرا دیده وده سورهٔ قرآن بدیشان خوانده ایمان بوی آورده اند وحالا مسلمانند وبقبلهٔ ما نماز میگذارند و زکوة مال میدهند ونماز جمعه بپای میدارند و این آیت در صفت ایشانست پس حق سبحانه ازاخبار قوم موسی اخبار میفرماید ومیگوید

(۱۶۰) و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم دوازده [بدلست ازاسباط (۱) یعنی ساختیم قوم‌را سبط‌سبط [وسبط ولدولد را گویند ، اینجا مراد فرزندان یعقوب‌اند]، گروه‌گروه [۲]. [بدلست از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت ، هرسبطی امتی] ووحی کردیم بسوی موسی چون آب خواستند گروه او ، ازودرتیه[۳] . بنی اسرائیل چون درتیه جباران سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متأذی شده تشنگی بریشان غلبه کرد از موسی طلب آب نمودند و وحی کرد خدای آنکه بزن بعصای خود آن سنك را که چون به تیه درآمدی باتو بسخن درآمد وگفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در توبره داری ؟ پس موسی عصا بر آن سنك زد ، پس شکافته شد و گشاده گشت از آن سنك دوازده چشمه بعدد اسباط ، بدرستیکه دانستند همهٔ آدمیان از هر سبطی آبشخور خود را و به آبشخور غیر خود میل نکردند وسایبان ساختیم برایشان ابر را تا ازحرارت آفتاب متأذی نشوند وفروفرستادیم بریشان مانندترنجبین

[۱] اسباط آبدلست ازاثنتی عشرة (۲) امما آبدلست ازاسباط(۳) تیه : بمعنی حیران شدن وتکبراست وتیه بنی‌اسرائیل نام صحرائی است که هنگام خروج از مصر بنی اسرئیل درآنجا حیران و سرگردان شدند

چیزی شیرین ومرغی مشابه سمانی[۱] وگفتیم بخورید از پاکیزه ها آنچیزی که بمحض عنایت روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ، ایشان خلاف کرده از من وسلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت [۲] و ستم نکردند برما درآن ذخیره کردن ولیکن بودند که ازنافرمانی برنفسهای خود ستم میکردند .

(۱۶۱) ویاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را ، بعد از محاربهٔ جباران و ظفر بریشان ، ساکن شوید درین دیه (یعنی اریحا یا ایلیا) وبخورید از میوه ها وحبوب آن ، از هرکجا که خواهید وبگوئید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن گناهان ما را ازما و در آئید بدری از درهای این دیه ، در حالتیکه سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان از تواضع تابیامرزیم شمارا ، گناهان شمارا زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیاده دهیم ایشانرا ثواب و درجات

(۱۶۲) پس تغییر و تبدیل دادند آنانکه برخود ستم کردند از بنی اسرائیل ، سخن ماموربه را بغیرآنکه گفته شده بود مرایشان را

۱ ـ **سمانی** : بضم سین نام مرغی است که آنرا **قتیل الرعد** نیز خوانند بسبب آنکه هرگاه صدای رعد بشنود بمیرد و دیگرسمانی را بمعنی سلوی نوشته اند و سلوی را بفارسی کرک (بفتح اول ودوم و سکون سوم) گویند .

کرک مرغی است از تیهو کوچکتر و او را بزبان ترکی بلدرچین گویند

۲ ـ بدگمانی کردن وحرص آوری کفر باشد پیش خوان مهتری
زان گدا رویان نادیده زآز آن دررحمت برایشان شدفراز
هرکه بیباکی کندد رراه دوست رهزن مردان شود نامرد اوست

مولوی

یعنی بدل حطه(۳) گفتند **حنطة فیها شعیر**(واین از جهت استهزاء بود) ، پس فرستادیم ما برتغییر دهندگان عذابی ازآسمان که صاعقه بود یاطاعون ، بسبب آنکه بودند که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع او وضع نمودند .

(۱۶۳) و بپرس ای محمد یهود را از خبر دیه و واقعه اهل آن ، آن دیهی که بود نزدیك دریا (و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور سینا برساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن قریه مقنا بوده‌است درمیان مدین وعینونا وبرهرتقدیر اهل آن دیه متشرع بشریعت تورات بودند و از جمله فرائض بریشان تعظیم سبت [۲] بوده که در آن روزسید ماهی نکنند وباعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده برزمان حضرت داود مامون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه‌وتعالی اظهار افعال ذمیمه یهود باحضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه و سلم خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه چون درگذشتند از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند بدان درروز شنبه که آن ترك صید سمك [۲] بود ایشان خلاف کردند ، چون می آمدند بدیشان ، ماهیان ایشان روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن منهی بود شکار ماهی و ماهیان می آمدند ، ظاهر شده بر روی آب وسرها برداشته وروزی که به سبت عمل نمیکردند یعنی به تعظیم آن روز مامور نبودند چون یك شنبه و باقی‌ایام ، نمی‌آمدند بدیشان ماهیان واین‌ابتلا(۴) بود ازحضرت

(۱) حط : بفتح اول و تشدید دوم در لغت بمعنی فرود آوردن و فرو انداختن چیزی از بالا بپائین است و حطه بمعنی حط است و بدین معنی اسم فعل امر است یعنی فرو اندازیم ما گناهانرا وگفته‌اند حط کلمه ایست که بنی اسرائیل مامور شده بودند بگفتن آن که هرگاه آن کلمه گفتندی گناهان ایشان فروانداخته شدی وهم گفته‌اند حطه بمعنی لااله الا الله است و دیگر حط بمعنی پائین آمدن ارزش شئی نیز میباشد [۲] سبت : روز شنبه [۳] سمك : بمعنی ماهی است
۴ ـ ابتلا : در بلا و محنت افتادن

عزت ایشان را که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی وچون شنبه بگذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی ، همچنانکه بیازمائیم ما ایشان را ، یعنی معامله آزمایندگان میکنیم بانچه هستند که‌از سرجهل بیرون میروند از دایرهٔ فرمان . چون اهل ایلیه روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود وصبر کردن دشوار ، متردد گشتند و بانواع حیل و تدابیر تمسك جسته در طلب چارهٔ آن کار بودند آخرالامر رأی ایشان برآن قرار گرفت که حوضها ساختند وازدریا جوی‌ها بدان بریزند وروز شنبه که‌زمان ظهور ماهیان بود ، ایشان‌را بدان حوضها راندندی ودامها دربیش راه نصب کردندی تاماهیان آنجا بماندندی و روز یکشنبه بگرفتندی وچند نوبت این‌عمل کردند وآثار عذاب ظاهرنشد ، دلیر شده ازسر تعظیم شنبه بگذشتند واهل آن‌دیه سه‌گروه شدند ، قومی مباشر این‌فعل شدند وجمعی ایشان رانهی می نمودند وجمعی نه‌نهی کردندی ونه ماهی گرفتندی و ایشان فرقهٔ‌ناهیه رانیز ملامت میکردند چنانچه حق‌سبحانه خبرمیدهد :

(۱۶۴) وبپرس ازاهل کتاب خبر آنرا که چون گفتند گروهی ازاهل ایله که متوقف بودند در فعل ونهی مرگروه ناهی‌را ، چرا پند میدهید گروهی راکه‌بی‌شبهه خدای‌هلاك کنندهٔ ایشانست دردنیا بنافرمانی وترك تعظیم سبت ، یا عذاب کنندهٔ ایشان عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است ، گفتند فرقهٔ ناهیه ، این‌وعظ ماعذر خواستنی است ازما و حفص معذرة بنصب خواند یعنی پند دادن مابرای معذرت است ازما بسوی پروردکار شما یعنی امر معروف ونهی منکر برما واجبست وما ایشان را پند میدهیم تا عندالله معذور باشیم وتا باشد نیز که ایشان بترسند ازخدای وترك معصیت کنند .

(۱۶۵) پس آن هنگام که بگذاشتند فرقهٔ صید کنندگان ، آنچه پند داده میشدند بدان یعنی‌قبول نکردند موعظه‌را ، برهانیدیم آنان‌را

۱ــ آیهٔ شریفه این است : « قالوا معذرة الی ربکم ولعلهم یتقون »

که‌نهی میکردند ازبدی و نافرمانی و بگرفتیم آنان راکه ستم کردند بصید منهی عنه بعذابی سخت بانچه بودند که‌از روی عناد خارج می شدند ازراه فرمانبرداری (ودر فرقهٔ متوقفه اختلافست که نجات یافته یاهلاك شدند وتوقف درامر ایشان اولی است‌پس‌ازعذاب) پس‌از آن‌قوم خبر میدهد :

(۱۶۶) پس‌آن هنگام که گردنکشی کردند از آنچیزی که نهی کرده‌شده بودند بدان (یعنی صید ماهی) ، گفتیم مامر ایشان راکه گردید بوزنکان دور شدگان ونا امیدان ازرحمت . آورده اند که ناهیان بعداز آنکه‌از پند پذیرفتن ایشان ناامید شدند ترك مساکنت نموده میان خانهای خود وایشان دیواری کشیدند ودری درمحلّه خود نشانده راه آمد وشد مساکن ایشان دربستند . روزی ازمحلّه خود بیرون آمدند وکسی ازمحلّه فاسقان بیرون نیامده بود ، درتفحص (۱) افتادند وهمه رایافتند بوزنه شده‌وهر بوزنهٔ گرد کسان‌خود گریه‌کنان میگشت وروی درجامهٔ ایشان میمالید ، سه‌روز زنده بودند وروز چهارم مردند .

(۱۶۷) وباد کن‌ای **محمد صلی الله علیه وسلم** ، چون آگاهی داد آفریدگار تو یاسوگند خورد که برانگیزد بریهود تابروز رستخیز کسی راکه بچشاند ایشان را عذابی سخت چون قتل اولاد واجلا و ضرب جزیه (گفته اند بخت نصر بابلی بقتل واسر (۲) ایشان اقدام کرد وبعد از آن ملوك فرس ایشان را میرنجانیدند وباج میگرفتند تازمانی که حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة والسلام مبعوث شدحکم فرمود بمقاتلهٔ‌ایشان تااسلام آرند یاجزیه قبول کنند واین حکم تاقیامت‌باقیست) بدرستیکه پروردگار تو زود عقوبت است مرکافران را و بدرستیکه او، آمرزگار است هرکرا توبه‌کند وطلب مغفرت نماید ، مهربانست که‌بعد ازتوبه بگناه نگیرد .

(۱۶۸) و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را، درزمین ، جماعتها (هیچ‌ولایت نیست که‌درآن یهودی‌نباشد) ، بعضی‌از ایشان شایستگانند

۱ــ تفحص : نیك جستجو کردن وواکاویدن ۲ــ اسیر گرفتن واسیر کردن وآفریدن وچیزی‌رابادوال وریسمان بستن

که‌بدین موسی متدین شده تغییر بحال ایشان راه نیافت (یامراد آنها اند که بحضرت پیغمبر ما ایمان آوردند یاآنها که‌در شب معراج باآن حضرت گرویدند) و ازیشان هست فرود ازصالحان یعنی کفره وفسقه، و بیازمودیم ایشان را به نیکوئیها چون عیش و غنا وصحت وبیدی ها چون شدت وفقر ومصائب نفس ومال ، شاید که بازگردند بخدای واز معصیت بطاعت گرایند ، ایشان رادر نعمت شکر میبایست گفت بطر(۱) و استغنا ظاهر کردند وگفتند **ان‌الله فقیر ونحن اغنیاء** ودر محنت صبربایست کرد وآغاز ناسزا کرده گفتند **یدالله مغلولة** ، پس‌درمحك اختیارتمام عیار بیرون نیامدند:

بیت

خوش بودگر محك تجربه‌آید بمیان
تاسیه‌روی شودهر که دروغش باشد(۲)

(۱۶۹) پس‌ازپس در آمدند صالحان را پس آمدگان ، میراث گرفتند تورات یعنی بیاموختند علم آن‌را ازپدران ، فرامیگیرند خواسته ومتاع این چیز فروتر که دنیا است مراد احبار زمان حضرت رسالتند که‌حق تعالی میگوید که‌در حکم رشوت میگیرند ومیگویند ، زودباشد که‌مارا بیامرزند. آرزو های ایشان‌آن بود که گناهان روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوت راگناه نمیدانستند وحال آنکه اگر بیاید بدیشان خواسته ازمتاع دنیا مثل‌آن خواسته دیگر در حرمت ، فرا میگیرند آن‌را یعنی امید مغفرت دارند باوجوداصرار براخذ رشوت واکل حرام ، آیا گرفته نشده است بریشان عهدمذکور در تورات آنکه نگویند برخدای مگر سخن راست ، ایشان دروغ گفتند درآن‌که غفران خودرا درشب وروز بحق سبحانه وتعالی نسبت میدادند ومیدانندکه دروغ میگویند زیراکه تورات با ایشانست، وخوانده اندآنچه دروست واین حکم دروی ندیده اند ، و رستگاری

۱ـ بطر : بفتح اول و دوم ، حیران و سرگشته شدن و بشادی تمام گذرانیدن و ناسپاسی کردن در هنگام توانگری ۲ـ مطلع ابن‌غزل بدین بیت‌است: نقدصوفی نه همه صافی بیغش باشد. ای‌بساخرقه که‌مستوجب آتش باشد

سرای دیگر که‌عقبی است ، بهتراست ازعرض دنیا مرآنانرا که‌بپرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدای ،آیا تعقل‌نمیکنند؟ [وحفص (۱) بخطاب خواند یعنی در نمی‌یابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا] (۱۷۰) وآنانکه نگاه میدارندکتاب را وچنك میزنند(مراد مؤمنان اهل کتابند وکتاب در این آیت قرآن است) وبپای داشتند نماز را (تخصیص صلوة به‌آنکه تمسك بکتاب مشتمل است براقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دین است و اقامت دین‌موقوف براقامت‌آن :

نظم

خانهٔ دین خویش را چوخدای بستون نماز کرد بپای
بیشکی تا ستون بجای بود خانهٔ دین حق بجای بود

بدرستیکه ما ضایع نکنیم مزد کار بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم .

(۱۷۱) و یادکن ای محمد **صلی‌الله علیه‌وسلم** برای‌بودزمان خود چون بگسستیم و بر داشتیم کوه طوررا زبر سرایشان ، گوئی که کوه سایه بانی است برسر ایشان و دانستند آنکه کوه فرود آینده است برایشان اگرحکم تورات قبول‌نکنند ، چه خدای از این خبر داده بود ، گفتیم فراگیرید آنچه دادیم شما را از احکام بجد تمام‌ویادکنید بپوسته‌آنچه دروست ازاوامر ونواهی ، شاید برهیزکاری کنید وازعداد متقیان باشید.

(۱۷۲) و یادکن ای‌محمد **صلی‌الله علیه‌وسلم** ، چون فراگرفت

(۱) حفص : نام یکی از قراء میباشد . بطوری که کاشفی در مقدمهٔ این تفسیر نگاشته است در زمان وی قرائت حفص در دیار خراسان بیشتر متداول و معمول بوده از اینروهرجا که حفص را باسایر قراء خلاف میباشد متذکر گردیده است و در اینجا حفص آیه شریفه را چنین خوانده است :

و در سوامافیه والدار آخرة للذین یتقون افلا یعقلون (سایر قراء تعقلون خوانده اند)

بروردگار تو از فرزندان آدم ، از پشتهای ایشان ، فرزندان ایشان را و گواه گردانید ایشانرا برنفسهای ایشان باقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت آیا نیستم بروردگار شما ؟ گفتند آری توبروردگارمائی . ق‌ح سبحانه‌ذریت آدم را بیرون آوردبعضی‌را از اصلاب همچون توالد ابناء از آبا و ذکر آدم نکرد چه همه کس رامعلومست که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آیند **حاکم‌ابوعبدالله** (۱) درصحیح خود از ابن‌عباس نقل میکند که‌حضرت پیغمبر فرمود که‌خدا فراگرفت‌میثاق ازذریت آدم بنعمان وآن‌وادئیست نزدیك بعرفات و آنرا **نعمان‌سحاب** گویند وبقولی **بطن‌نعمان** خوانند و در **لباب** آورده که اخذ میثاق در دهیا بوده و آن زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج آدم بوده از بهشت و در **مدارك** میفرماید که جمهور مفسران برانند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده در فضائی که در بهشت هست و عرض آن‌هزار سال راهست . حق تعالی ذریت آدم را از صلب او بیرون آوردبر مثال مورچهای خوردو حیات و عقل ونطق دریشان بیافرید و ربوبیت خود را برایشان عرض کرد و ایشان قبول‌نموده گفتند : گواه شدیم ما بر اقرار خود وگفته‌اند چون ذریت بلی گفتند حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید گفتند **شهدنا** . **وسدی** فرموده که این خبربست که حق سبحانه و تعالی از خود و فرشتگان میدهد که ما بر اقرار ذریت گواه شدیم وتا نگویند روز قیامت بدرستیکه ما بودیم ازین اقراربیخبران(۱۷۳) یا آنکه نگویند بجزاین نیست که‌شرك آوردند پدران ما پیش از ما و بودیم ما فرزندان از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم آیا هلاك میکنی و معذب می‌سازی ما را بانچه کردند بان کج‌روان و بیراهان (یعنی پدران ما) چون‌مشرکان تقلید رادست آویزسازند این سخن ازیشان مسموع‌نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی برهر احدی ازذریت واقع شده ، پس تقلید دیگری در شرك عذر نشود

(۱) مراجعه شود به ص۵۵ تفسیر حاضر

ای درویش این آیت عهد الست است تا بیخبران سر کوچهٔ غفلت‌را متنبه سازد والاهوشمندان بیدار دل از آن‌سئوال و جواب غافل‌نیستند

بیت

الست ازل همچنان شان بگوش بفریاد قالوا بلی در خروش

در **نفحات** مذکور است که **علی‌سهل اصفهانی** را قدس‌سره گفتند روز بلی را یاد داری ؟ گفت چون ندارم ، گوئی که دی بود **شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری** روح الله روحه فرمود که درین سخن نقصی است ، صوفی رادی‌و فردا چه بود ، آنروز را هنوز شب‌در نیامده وصوفی درهمان روز است :

نظم

روز امروز است‌ای‌صوفی وشان کی بود از دی و از فردانشان
آنکه‌ازحق نیست‌غافل یك نفس ماضی و مستقبلش حالست و بس

از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غائب‌از حقایق سؤال الست چگونه جواب دهد پس سر مخاطب ومجیب بغایت ناز گشت .

مصرع

هم خودالست گویدوهم‌خود بلی کند (۱)

(۱۷۴) همچنانکه یاد کردیم امر میثاق را ، تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبیر کنند در آن ، شاید که ایشان باز گردند از تقلید به تحقیق ،

(۱۷۵) وبخوان‌ای **محمد صلی‌الله علیه‌وسلم** بر قوم خود یا بهیهود ، خبرآنکس را که دادیم اورا علم باتیهای ما یعنی کتب منزله و آن کس **امیة بن ابی الصلت** بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نموده ومعلوم‌بود که‌در آن زمان رسولی‌مبعوث خواهد شد وداعیهٔ داشت که آن‌رسول‌او باشد چون حضرت رسالت مبعوث شد ، امیه‌ازروی حسد بروی کافر شدو آن‌آیتها که خوانده بود برطرف نهاد کما

(۱) دربعضی ازنسخ چنین ضبط شده است :
تو در میانه‌هیچ‌نهٔ هرچه‌هست‌اوست هم‌خودالست گویدوهم‌خودبلی کند

ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بریشان و بر نفسهای خود بودند که ستم کردند (تقدیم مفعول دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد [۱]

[۱۷۸] هرکرا راه نمایدخدای بفیض فضل خود ، پس اوراه یافته است وهرکراگمراه سازد بحکم عدل خود ، پس آنگروه ایشانند زیان کاران درهر دوسرای

[۱۷۹] و بدرستیکه بیافریدیم ما برای دوزخ بسیاری ازدیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم‌ما اصرار ایشان بکفر و موت ایشان برشرك بوشیده نیست مرایشانرا دلهاست که مطلقا هیچ حقیقتی در نیابند بان زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردانند و آینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاك نمیسازند و مرایشانرا چشمهاست که بهیچوجه روی حق بمی بینند بان بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند و مر ایشان را گوشهاست که‌بهیچ روی سخن حق بان نمیشنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرانی را استماع نمیکنند آنگروه آنگروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند ومقصور بر لذات فانی شمارند ، مانند چهاربایانند که همت ایشان جز خوردو خواب نیست و ملتفت بنعیم باقی و لذات دائمی نیستند ، بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق شرع ندارند بخلاف امر نیز متصف نیستند ، آن گروه که یاد کرده شد ، ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان ، صاحب **غین‌المعانی** آورده که مکلف مامور بافروگذاشتهٔ معذورمساوی نیست چه آدمی هم روحانیست و هم جسمانی ، هم عقلانیست وهم‌شهوانی پس اگر عقل او برهوی غالب آمد از ملائکه افضلست و اگر هوش مغلوب نفس وهوی‌شد از بهائم اخس‌وارذل است ودرین معنی گفته‌اند :

[۱] آیه شریفه این است «**الذین کذبوا بایاتنا و انفسهم کانوایظلمون**» دراینجا انفسهم‌مفعول‌است و«یظلمون»فعل‌وفاعل ومفعول برفعل و فاعل مقدم واقع شده است

بیت

بهرهٔ ازملکت‌هست ونصیبی از دیو
ترك دیوی کن و بگذر بفضلیت زملك

(۱۸۰) و مرخدابراست نامهای نیکو ، پس بخوانید او رابانها (مراد نود ونه نامست که خبر **من‌احصیهادخل الجنة** درآن باب‌وارد شده و در **زادالمسیر** آورده که سبب نزول این آیت آن بود که مردی خدایرا در نماز باسم الله یاد کرد و باسم الرحمن نیز بخواند ابوجهل گفت که محمد و اصحاب او میگویند که ما یك خدایرا می‌پرستیم ، پس این مرد چرا دو خدارا میخواند ، آیت آمد که اسماء الهی بسیار است . همه نیکو است اورا بدان نامها بخوانید ، **صاحب کشاف** گفته که خدایرا صفات نیکواست چون عدل واحسان و خیرورحمت وبی مثلی و امثال آن ، پس اورابدان اوصاف شناسید و گفته‌اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید باو بصفات حقانی) و بگذارید متابعت آنها که از روی جهل میل کند بکجی در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان‌لاحق‌نشده چنانچه اعراب حق را **یاابوالمکارم** ویا ابیض الوجه میگفتند ونصاری **یاابالمسیح** و حکماء **علت اولی** میخواندند (و گفته اند الحاد (۱) اشتقاق اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات ازالله و عزی ازعزیز و منات ازمنان) زود باشد که جزا داده شوند ملحدان سرای آنچه هستند که عمل میکنند ، و چون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ، ذکر اهل‌بهشت میکند و میگوید :

(۱۸۱) و از آنها که آفریده ایم برای بهشت و گروهی اند که ایشان راه می‌نمایند بحق و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن‌مهاجر وانصار وتابعان ایشانندرضوان الله علیهم[۱۸۲] وآنانکه‌تکذیب کردند آیتهای ما را یعنی کفار مکه یا مستهزیان ، زود باشد که

(۱) الحاد : گردانیدن‌و از حق برگشتن و درحرم کعبه‌قتال کردن و هم در آنجا ستم‌کردن

بگیریم ایشانرا پایه پایه یعنی اندك اندك ایشانرا بهلاك نزدیك گردانیم از آنجا که ندانند یعنی هرگاه که گناهی میکنند نعمت بریشان زیاده میگردانیم تادرطغیان وعصیان میافزایند. **امام قشیری** قدس سره فرموده که استدراج (۱) اعطای براست وانسای شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاسداری آن بر دل ایشان فراموش میگرداند تا وقتی که مستحق عقوبت میشوند.

[۱۸۳] و زمان دهم ایشانرا مدتی و بس بگیرمشان، بدرستیکه گرفتن من سختست (کید عملی را گویند که درخفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر احسان و در باطن خذلانست کید گفت).

آورده‌اند که شبی حضرت رسالت پناه بکوه **صفا** (۲) برآمده ویك یك از گروه قریش را ازعذاب خدا میترسانید، یکی ازصنادید (۳) گفت (۴) که این یارشما دیوانه شده، همه شب فریاد کند. آیت آمد که:

[۱۸۴] آیا تفکر نکردند این معاندان واندیشه ننمودند درین که نیست پارایشان یعنی محمد را از هیچ نوع دیوانگی، این همان عاقل است که اورا قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتند بعد از آنکه دعوت

---

[۱] خدعه ومکر کردن و اندك اندك نزدیك گردانیدن کسی را بهلاکت وعقوبت واستدراج خداوند آنستکه نعمت برنده عطا فرمایدو مدتی اورا بخود واگذارد و سپاسداری نعمت از او سلب میکند وچون مدتی بگذشت ناگهان اورا بکیفر اعمال و کردار خویش رساند

[۲] صفا کوهی است دربحرین ونام جائی است واقع در درهٔ کوه ابی قبیس نزدیك مکهٔ معظمه که زیارتگاه مسلمانان میباشد.

[۳] صنادید: جمع صنديد بکسراول وسکون دوم است صندید بمعنای بزرك ومهتر ودلیر وشجاع وباران بزرك قطره وسختی میباشد.

[۴] درنسخهٔ چاپی چنین ضبط است:

آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه علیه الصلوات والسلام بکوه صفا برآمده یك یك از گروه قریش را ازعذاب خدای جلیل جبار میترسانید، یکی از صنادید قریش صدیق وفاروق ومرتضی را رضی الله عنهم گفت آیا این یار شما دیوانه شده؟

حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید، نیست او مگر بیم کننده از عذاب الهی، پیدا وهویدا بیم کردن او.

(۱۸۵) آیا نظر نکردند بدیدهٔ استدلال درملك عظیم آسمانها ودر ملکوت زمین (وگفته اند ملکوت سما نجوم است وشمس وقمر وملکوت ارض بحور است وجبل و شجر (۱)) وننگریستند درآنچه آفرید خدای ازهر چیزی تابدان نظر کمال قدرت صانع وجمال وحدت مبدع (۲) بریشان ظاهر گردد ودیگرنظر نکردند که شاید آنکه باشد بتحقیق نزدیك رسیده مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیك رسیده باشد، پس بیش از وقوع فوت وحلول (۳) موت برعملی اقدام نمایند که موجب نجاح (٤) دو جهانی وواسطهٔ فلاح (٥) جاودانی باشد

نظم

زان بیش کاجل فرارسد تنك — وایام عنان ستاند از چنك
برمرکب فکر خویش نه زین — مردانه درآی درهٔ دین

پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان خواهید آورد؟

این مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین ودنیا ومجمع مهامن صورت ومعنی است

(۱۸۶) هرکرا خدای تعالی گمراه گردانیده او قرآن نگرود، پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد و میگذاریم ما گمراهان را در گمراهی ایشان تا پیوسته سرگردان و متردد و متحیر میگردند.

---

(۱) آیهٔ شریفه این است: «اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض ...» (۲) نو و تازه آورنده (۳) فرود آمدن (۴) فیروزی یافتن وشتابیدن وروا شدن حاجت وآسان شدن کار

بیت

تا نگردد مدد هادی توفیق رفیق مطلقا راه نیابند وبمنزل نرسند

گروهی از قریش واصحاب آنستکه یهود گفتند ای محمد خبرده مارا از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما میدانیم که کی خواهد بود و این سؤال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچکس نمیداند ، آیت آمد که :

(۱۸۷) میپرسند ترا از ساعت یعنی از قیامت (ساعت از اسمای غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم برقیامت جهت آنستکه ساعت ساعت قایم میشود باحساب خلایق در او بکم ازساعتی وقوع یابد یا روزی بدان همه درازی نزدیك خدای ساعتی باشد وبر هرتقدیر سؤال میکنند که کجاست بپای کردن وبدید آوردن او ؟ بگو ، جزاین نیست که دانستن ظهور ساعت نزدیك پروردگار منست که هیچ مقرب ونبی مرسل را بدان اطلاع نداده ، آشکارا نکند امرقیامت را دروقت او، مگر او که داناست بدان، پوشیده است علم قیامت باگران وعظمیست دانستن آن درآسمانها وزمینها یعنی دانش قیامت براهل آسمانها از ملایکه و ثقلین بزرگست ازجهت هول وهیبت آن وگوئیا حکمت در اخفای او اینست : نمی آید بشما قیامت مگرناگهان ، میپرسند ازتو گون آنرا ووقت آنرا برآن وجه که گوئیا که تو مهربانی ودوست میداری از آن وحال آنکه توکارهی از آن سؤال چه موقتی به آنکه جز حق سبحانه کسی نمیداند ، بگودیگر باره از روی تاکید و مبالغه ، جزاین نیست که علم قیامت نزدیك خداست ولیکن بیشتر آدمیان نمیدانند که آنرا جز خدای تعالی نمیداند ودر وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیکند ترا به نرخ که کی ارزان وکی گران میشود تادر ارزانی چیزی بخری ودر گرانی بفروشی وازآن سود کنی، آیت آمد که :

(۱۸۸) بگو نمیتوانم ازبرای نفس خودجر (۱) منفعتی ونه دفع

(۱) جر : کشیدن وحفض کردن کلمه را وجنایت کردن

مضرتی ، مگر آنچه خدای خواهد ومرا در آن تعلیم میدهد واگربودمی من که بی تعلیم دانستمی «یب را ، هرآینه طلب کردمی ازمال ومنفعت وفتح وغنیمت ونرسیدی بمن ازبدی ازفقر ومرض و رنج وهزیمت : نیستم من مگر بیم کنندهٔ منکران و معاندان ومژده دهندهٔ برای گروهی که بگروند بمن وآنچه با من است

(۱۸۹) اوست یعنی خدایتعالی است آنکس که بیافرید شمارا ازیك تن که آدم است وبیافرید ازجسد وی یعنی ازضلعی ازاضلاع وی جفت اورا که حواست واین آفریدن جهت آن بود که تا آرام گیرد آدم بوی و الفت پذیرد باوی ، پس آنهنگام که بپوشید آدم حوارا یعنی خلوت کرد باوی ، بارگرفت حوا ، باری سبك که آن نطفهٔ آدم بود که برحم اودرآمده ، پس میگذشت به آن بار یعنی می آمد و میرفت ، پس آنهنگام که گران شدحوا به آن باری که درشکم او بود یعنی فرزند بزرك شد وحوا گران بارگشت، بخواندند آدم وحوا خدایرا که پروردگار ایشان است وگفتند خدایا اگر بدهی مارا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد درصورت، هرآینه باشیم ما ازسپاسداران مرترا بدان نعمت مجدد . قولی آنستکه چون حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهوله برحوا ظاهر گشت وگفت درشکم تو چه چیزاست؟ حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمهٔ باشد آنگاه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد گفت مرا معلوم نیست ، ابلیس گفت شاید ازدهن یا از گوش یا سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند ، حوا بترسید وصورت ماجرا به آدم درمیان آورد وآدم نیزاندیشه ناك شد وابلیس دیگرباره خودرا بصورتی دیگر بدیشان ظاهر کرده ازسبب ملال ایشان پرسید ، حال باز گفتند ، ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم ومستجاب الدعوائم ازخدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشری راست خلقت گرداند وخروج او به آسانی باشد بشرط آنکه اورا عبدالحارث نام کنید و نام ابلیس درمیان ملائکه حارث بود، حوا این

فریب را قبول کرد .

(۱۹۰) پس آنهنگامی که عطا کرد خدای بریشان فرزندی صالح الجسم وتندرست ، گردانیدند آدم و حوا برای خدای، خداوند شرکتی یعنی شریك ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد الله را به عبد الحارث (یعنی در اینجا مضاف تقدیر میکنند یعنی **فلما آتا اولادهما صالحا جعلا اولادهما شرکاء** و بعضی برآنند که آنوقت که داد حق تعالی آدم و حواء را فرزند شایسته ایشان غیری را شریك حق ساختند درعبادت وحفص شرکا میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدایرا) در آنچه داد اولاد آدم وحواء را . صاحب **کشاف** و قاضی بیضاوی (۲) برآن رفته اند که نفس واحده قصی است ازاجداد پیغمبر علیه‌السلام که خدای اورا زوجهٔ ازجنس او یعنی قریش وعربی کرامت فرموده وزن وهوهرشرط کردند که اگر خدای ایشان را فرزند شایسته دهدبشکر گذاری وسپاس داری قیام نمایند حق سبحانه ایشان را چهار فرزند داد ودرتسمیهٔ ایشان شریك پیدا کردند وعبد مناف وعبدالعزی وعبدقصی و عبدالدار نام نهادند . پس بزرك است وپاك از آنچه برای او انباز میگیرند قصی و اولاد او وبرقول اول ضمیر بشرکون شامل است همه مشرکان را

(۱۹۱) آیا انباز میگیرند در عبادت آن چیزی را که نیافریندچیزی وقدرت ندارد برخلقت اشیاء وحال آنکه آن انبازان که میگیرند ، ایشان آفریده شده اند ومخلوق خالق نتواند بود بی‌شبهه .

(۱۹۲) ونمیدانند بتان برای پرستندگان خودیاری دادنی درجر منفعت ایشان ویافریاد رسیدن دردفع مضرت ایشان ونه نفس‌های خود را یاری دهند در وقتی که کسی ایشان را میشکند ویا بالواث واوراث آلوده میسازد .

(۲) رجوع نمائید به‌ص ۱۰۳ و۱۱۱ تفسیر حاضر-جلد یکم

(۱۹۳) واگر بخوانید شما ای مسلمانان ، مشرکان را بسوی دین اسلام ، پیروی نمیکنند شمارا، یکسانت برشما ، آنکه بخوانید ایشان را ودعوت کنید بدین حق یا آنکه شما خاموش باشید ، این آیت خاص است بقومی از کفره چون ابوجهل و احزاب او که از قبول دعوت محروم شدند .

(۱۹۴) بدرستیکه آنانکه شما میپرستید ای مشرکان ، بجزخدای و ایشانرا الهه نام نهاده اید ، بندگانند یعنی مملوك و مسخر فرمانند مثل شمایعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضهٔ تقدیر حق‌اند ، پس بخوانید ایشانرا و چون بخوانید ایشانرا ، پس باید که اجابت کنند مرشما را ، اگر هستید شما ، راستگویان در آنکه ایشان الهه‌اند ، چه اله بحق آنستکه دعای بنده و ندای پرستنده خود را اجابت کند .

(۱۹۵) آیا مراین بتان راپاهها هست که در مهمات خود بروند بدان‌ها چنانچه شما میروید یاایشان را دستهاست که چیزها رافرا بگیرند بدان چنانچه شما فرا میگیرید ، یا ایشان را دیده‌هاست که مرئیات را به‌بینند بدان چنانچه شما می‌بینید ، یا مرایشانرا گوشهاست که مسموعات را بشنوند بدان چنانچه شما میشنوید و چون خود قائلید که ایشانرا پای روا ودست گیرا و چشم بینا وگوش شنوا نیست و شما را هست پس شما بدینها ازیشان فاضلتر باهید و غایت جهلست که فاضل مفضول را پرستید . این آیت نازل در اثبات جهل کفار است و ایشان بعد از الزام حجت بریشان تخویف کردند حضرت پیغمبر را بالهٔ خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند ، حق تعالی فرمود که : بگو ای محمد که بخوانید انبازان خود را که برای خدائی ساخته‌اید و باهم یار شوید درعداوت من ، پس بکوشید بدان مقدار که بتوانید در ایصال مکاره بمن ، پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکرشما نمی اندیشم

بیت

اگر هر دو جهانم خصم گردند نترسم چون نگهدارم تو باشی

(۱۹۶) بدرستیکه یار و متولی کارمن الله است ، آن الهی که فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است و خدای دوست دارد و کار سازد بندگان شایسته را

(۱۹۷) و آنانرا که شما میخوانید و می پرستید بدون خدای نمیتوانند یاری دادن شما را و نه نفسهای خود را یاری کنند بوقت قصد کسر و حطم ایشان .

(۱۹۸) واگر بخوانید ای مومنان کافرانرا بدین راست، نشنوند بسمع قبول ومی‌بینی توای محمد صلی‌الله علیه و سلم ایشانرا که بدیده های ظاهر می‌نگرند بسوی تو ونمی‌بینند ترا ببصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند ، پس اگرترا می بینند بصورت ، بحسب معنی نمی بینند

سلطان محمود غازی (۱) **از شیخ ابوالحسن خرقانی** قدس سره پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین (۲) قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ براو حرام شد وحضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم این سخن نگفت و اورا کفار و منافقان و

(۱) سلطان محمود غزنوی را غازی میگفتند زیرا در زمان سلطنت خویش تمام بلاد خراسان و برخی نواحی دیگر را بگشاد و علاوه برآن قسمت اعظم کشور هندوستان را فتح کرد و در آن کشور دین اسلام را رواج داد و زبان فارسی را در آنجا معمول گردانید . محمود غزنوی شعراء و گویندگان فارسی زبان رادردربار خود گرد آورد و آثاری از آنها بیادگار ماند که غالب آنها نمونه بهترین نظم و نثر فارسی بشمار است مانند شاهنامه حکیم فردوسی و دیوان فرخی سیستانی ومنوچهری وعنصری....

سلطان محمود فلاسفه را چندان اعتباری نمیداد و در مذهب اهل سنت و جماعت تعصب شدید داشت .

(۲) مقصود بایزید بسطامی است

یهود میدیدند . حضرت شیخ فرمود که این دیدن را حمل برؤیت ظاهر مکن معلومست که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس دیده باشند و در وقت بایزید نیز چند کس بحال او بیناشده باشند

بیت

برای دیدن روی تو چشم دیگری باید
که این چشمی که من دارم جمالت رانمی شاید

(۱۹۹) این آیت جامع مکارم اخلاقست ، میفرماید که فراگیر آسانی را در کار مردمان و مجوی ازیشان که شاق باشد بریشان یابگیر صفت عفو را واز سرگنهکاران درگذر یافراگیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بدیشان سهل باشد صدقه دادن وبرین معنی نزول این آیه قبل از وجوب زکوة بوده باشد ، و بفرمای دیگرانرا به نیکوئی دراقوال و افعال (وگفته اند عرف خصلتی است که آنرا عقل پسندد و شرع قبول کند) و روی بگردان از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان . **ابوحمزه بغدادی** قدس سره فرمود که نفس جاهلترین جاهلانست و اوسزاوار تر است بانکه ازو اعراض کنی ، **درکشاف** آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیت از جبرئیل پرسید که حقیقت این سخن چیست ؟ فرمود ، که پروردگار تو میگوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطاده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و فی‌نفس‌الامر اصول مکارم اخلاق همین است ، حکیم سنائی فرماید :

بیت

هر که زهرت دهد بدوه ده قند و آنکه ازتو برد، درو بپوند

(۲۰۰) وهرگاه برانگیزاند و از جای ببرد ترا (صورت خطاب بانحضرت علیه‌الصلوة والسلام است واما مراد امت اند) هریك از امت را میگوید که چون از جای برانگیزاند ترا ، از جهت دیو از جای برفتنی و آن درحالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد پس بناه گیر بخدای ازشراو، بدرستیکه خدای شنونده است آنرا

که در دل داری

(۲۰۱) بدرستیکه آنانکه پرهیز کردند از شرك و معاصی یا بترسیدند ازحق ، چون برسد بدیشان وسوسه از دیو سرکش ، یاد کنید خدایرا و از وعید او براندیشید ، پس ایشان بینندگان باشند ، راه صواب را وبدان بینائی وسوسهٔ شیطان از خود دفع کنند وبطریق حق گرایند .

(۲۰۲) و برادران کفار که شیاطین اند ، میکشند کافرانرا در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می آرایند ، پس باز نمی‌ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف ازیشان کوتاه نمی کنند .

(۲۰۳) و چون تو نیاری بکافران ، آیتی از قرآن ، مقارن طلب ایشان ، گویند چرا برهم نبافتی و برنگزیدی این آیت را از پیش خود ، درتبیان آورده که اهل‌مکه برسبیل تعنت (۱) آیتهای قرآنی میطلبیدند ، چون در نزول آن تاخیری واقع شدی ، ازروی استهزاء گفتندی چرا احداث و انشاء نکردی چنانچه دیگر آیتها را ، این آیت نازل عد و امر آمد که : بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم ، جز این نیست که من پیروی میکنم آنچه‌را که وحی کرده می شود بمن از آفریدگار من ومن بر بافنده و سازندهٔ قرآن نیستم ، این قرآن دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته شود . فرود آمده از پروردگار شما و راه نماینده است و بخشاینده با هدایت و رحمتست برای گروهی که میگروند بخدا و رسول وی . **دراسباب نزول** (۲) آورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلی‌الله علیه وسلم نماز میگذارد وهرچه آنحضرت قرائت مینمود او نیز می‌خواند آیت آمد که :

(۲۰۴) و چون خوانده شود قرآن در نماز . پس بشنوید قرآن را

(۱) خرده گرفتن بر کسی و خطا وسهو جستن

(۲) مؤلف اسباب النزول شیخ الامام ابوالحسن علی‌بن احمد واحدی نیشابوری است (رجوع شود به‌ص ۱۳۵ جلد یکم این تفسیر)

و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید ، شاید که رحمت کرده‌شوید (ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرآنست هرجا خوانند امّا عامهٔ علماء برآنند که‌در خارج صلوة مستحب است وگفته اند مراد انصات است برای خطبه امام روز جمعه و خطبه مشتمل می‌باشد بر آیتی از قرآن .

(۲۰۵) ویاد کن ای محمد پروردگار خود را ، در دل خود ، بزاری و ترس‌کاری (زاری بامید بفضل او وترس کاری از بیم عدل او) و بخوان اورا خواندنی‌فروتر از آوازبلند وآشکارا یعنی‌میان سر وجهر در بامداد ها و شبانگاهها (مراد دوام ذکر است یا اینکه این‌دووقت افضل اوقات شبانه روز است) و مباش (خطاب به آنحضرت است و مراد امت اند یعنی مباشید) از جملهٔ بیخبران از ذکر خدا

آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند از سجده مرخدایراو تنفر نموده می گفتند **انسجدلما تامرنا وزادهم نفورا** ، حق‌سبحانه میفرماید که ای محمد ، اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند (۲۰۶) بدرستیکه آنان ازملائکهٔ ملاء اعلی که‌هستند نزدیك بروردگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت گردن نمیکشند از پرستش حق و تنزیه میکنند ذات اورا از آنچه لایق آنحضرت نباشد و مراورا خاص سجده میکنند (تعریض‌مشرکان و تنبیه مومنان) ولهذا بعداز تلاوت این‌آیت سجده باید کرد و سجده تلاوت در چهارده مواضع است از قرآن و اختلاف درموضع‌است ، یکی‌درآخر سوره حج بمذهب **امام شافعی**(۱) و **امام‌احمد** (۲) سجده هست وبمذهب **امام اعظم** نیست : دوم‌در سورت ص بمذهب امام اعظم سجده هست و بمذهب بوائی‌نه و نزد امام اعظم‌سجدهٔ تلاوت برخواننده وشنونده در نماز و غیرنمازواجبست در حال و اگر فوت شود قضا لازمست و بمذهب ائمهٔ (٤)دیگرسنت است و بعد از فوت قضا لازم نیست و**حضرت شیخ** (٥) قدس سره

۱و۲و۳ مراجعه فرمائید به‌ص۶۱و۶۷ جلد اول این تفسیر۴ ـ ائمه دیگربعنی امام شافعی و امام احمدحنبل وامام‌مالك و ٥ رجوع به‌ص۱۱۰ تفسیر حاضر جلد یکم

این را سجدهٔ ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که در بن سجود از خصایص ملکی فیض خاص حاصل گردد تا حقیقت این سجده رادریافته باشد ، اینجا نکتهٔ **اقرب مایکون العبد من ربه وهو ساجد** برمنصه ظهورجهره میگشاید ورمز **فاعنی علی نفسك بکثرت السجود** از منظرهٔ شهود روی می‌نماید . سجده طاعتی‌است خاص بل افسریست زیبنده بر مفارق اهل اخلاص

مثنوی

زینت تو بس کمر بندگی — تاج تو در سجده سرافکندگی
شرم تو بادا که ببالا و پست — سجدهٔ طاعت بردش هرچه هست
تو کنی ازسجدهٔ او سرکشی — به که ازین شیوه قدم در کشی

حضرت شیخ الاسلام (۱) قدس سره فرمود که سری که دراو سجود نیست سفجه (۲) است وکفی که دراو جود نیست کفجه (۳) است و نعم ماقال :

بیت

شرف نفس بجود است و کرامت بسجود
هرکه این هردو ندارد عدمش به زوجود

---

۱ ـ مقصود خواجه عبدالله انصاری است ۲ ـ سفجه : بفتح اول و سکون دوم بمعنی کالك است که خربزه و میوهٔ نارسیده باشد و هم بمعنی شراب جوشانیده که آنرا بتازی مثلث گویند آمده است (سفج نیز همان معنی سفجه را دارد) ۳ ـ کفجه : بفتح اول و سکون دوم بمعنی جمجمه و پیچ و تاب سر زلف را نیز گویند که بعربی آنرا طره خوانند و هم نوعی از مار میباشد و نیز کف آب و صابون وشیررا گویند .

متمنی‌است پیش‌ازتلاوت این کتاب اغلاط فاحش ذیل‌راتصحیح نمائید

برك	سطر	نادرست	درست
۳۳	۱۲	منکرات	منکران
۳۴	۲۱	بیاموزد	بیازمود
۳۴	۲۳	شمردند	شمرند
۳۵	٦	این جمله پس ازملت ابیکم اضافه شود: «برای ایجاز این‌وعده‌است»	
۳۵	۱۰	و ستمکاران	ستمکاران
۳۵	۱۰	ذریت	ذریت تو
۳۷	۵	باز گردد	باز نگردد
۳۸	۳	راکه	را
۳۸	۱۰	آنها	ابناء
۳۹	۲۹	۸۸٦	۸۹۸
۴۱	۹	اواست	راست
۴۱	۱٦	راستی	براستی
٦۹	۲	شدن است	شدنست بتن
۷۱	۲٦	و سخن	سخن
۷۲و۷۳		۱۷و۲حبیب	خبیب
۷۳	۵	صیهب	صهیب
۷۷	۳	پیغمبران	پیغمبر
۷۷	۵	نصرت‌تعجیل	تعجیل‌نصرت
۷۷	٦	برسؤال	بررسول
۸٤	۷	کنند	کنید
»	۲۳	چون	چون کسی
»	۲۵	آمدن	آن
۸۵	۲	سوگند	سوگند را
»	۲۰	دارند و	دارند
۸۷	۹	عسیلة	عسیلته
»	۳۰	شیربنش	شیربنیش
۸۷	۱۹	یساو	یسار

برك	سطر	نادرست	درست
۹۱	۸	صحیحه	صحیحه‌را
۹۳	۱۵	بگذراند	بگذارند
۹۴	۱۹	ندیدهٔ	ندیدهٔای
»	۲۵	گذشتن	گذشتند
۹۵	۱۵	برتقدیر	برین تقدیر
۹٦	٦	خرمستان	خرماستان
۹۷	۷	الیسع	یسع
»	۱٦	گردانند	گردانید
۱۰۰	۱۱	پر شدند	پر شد
۱۰۱	۱۳	عددآن	عدوان
۱۰۲	٤	برشکیبائی	برماشکیبائی
۱۰۳	۱۶	رمزهٔ	زمرهٔ
»	۱۱	ومعلوم	معلوم
۱۰۵	۱۳	صابیان	صابیان
۱۰٦	٦	ابعض	ابغض
»	۲۷	وجی	وحی
۱۰۹	۱۵	سمیه	تسویه
»	۲۲	ای‌ابراهیم	ابراهیم‌ای
۱۱۱	۱۰	اجزاءاو	اجزاء و
»	۲۲	ازدست‌وی	دردست‌وی‌بود
۱۱۲	۷	تبایع	طبایع
۱۱۳	٤	برنجانند	نرنجانند
۱۱٦	۸	ما نفس ۱	یانفس
»	۱٤۰	دانستی	دانشی
۱۱۹	٦	کمینه	مکه
»	۱٦	افلاج	افلح
۱۲۰	۹	نشور	نشو
۱۲۱	۲۰	بگزیدند	بگرویدند
۱۲۹	۴	اشارقی	اشارتی
۱۳۳	۱۵	غرالمحجلین	غرالمحجلین
۱۳۵	۵	دوست	بوده‌است

برگ	سطر	نادرست	درست
۱۳۶	۹	بحجب	بحجت
۱۳۸	۴	میافتند	میبافند
۱۵۴	۱۷	ابن بتیمه	ابن تیمیه
۱۵۸	۸	ختم	متم
۱۸۳	۱	وعضو کنندگان از دوم عفو کنندگان از درم	
۱۹۶	۲۷	ماه مار(هردومصرع)	
۱۹۸	۲۵	ربویه	ربوبیه
۲۰۹	۱۷	ماعدتنا	ماوعدتنا
۲۱۱	۲۱	بعد فنا	بعدازفنا
۲۱۶	۴	تیمان	یتیمان
»	۱۱	میخوند	میخورند
۲۱۷	۵	مرمردی	هر مردی
۲۲۵	۱۷	لمحه	لحمة
۲۶۹	۲۵	نیست	نیت
۲۷۱	۲۰	چو	چون
۲۷۲	۹	زیدبن لسمین	زیدبن السمین
»	۲۷	طمعه	طعمه
۲۸۵	۲۸	ثنائی	سنائی
۳۲۷	رجوع به‌ص۹۰و۹۱مقدمه‌شود		
۳۳۰	۳	مسلمان	مسلمانان
۳۳۹	۲۰	الهم	اللهم
۳۴۷	۲۷	زمان	زنان
۳۶۳	۲۱	صحبت	صحبتت
۲۷۱	۱۶	بلغ	بلغه
۳۸۰	۲۱	بالعذاة	بالغداة
۳۸۴	۱۸	ایدیشه	اندیشه
۳۹۰	۱۷	غاری	غار
۳۹۶	۲۶	نمیشود بی	نمیشودطی
۳۹۹	۶	گسترانند	گسترانند گانند
۴۰۶	۲۰و۲۱	خدای آنچه‌حرام ساخته	زائداست
۴۳۷	۷و۸و۱۷	سوة	سواة
»	۱۵	هست	هست و
»	۱۹و۲۰	ولید	لبید
۴۵۱	۲۵	تیئسوا	لاتقنطوا
۴۵۷	۲۳	نه	که
۴۶۶	۲۸	زبان	زبان
۴۶۷	۱۸	بعرض	بارض
۴۶۸	۹	لحیین	لحیتین
۴۷۰	۲۵	قد بودند (و نفر بودند (ودر	
۴۷۵	۲۴		فاصله‌زائداست
۴۸۳	۲۰	بیچدند	بیچید
»	۲۶	تا	زائداست
۴۸۵	۲۵	اندد خودی	اندخودی
۴۸۶	۱۹	مجموع	مجموع‌از نظر بخشش تو
۴۸۸	۶	کلفتند	گفتند
۴۹۰	۱	ومی	و من
»	۱۴	رویت	رؤیت
»	۲۳	اندسی	اندلسی
۴۹۲	۱۷	دیهات	دیوراست
۴۹۳	۲۶	المکنر	المکر
۴۹۴	۷	عیادت	عبادت

۴۹۶	۷	اریجا	اریحا
۵۰۰	۲۸	صافی	صافی‌و
۵۰۱	۲۷	آخرة	الاخرة
۵۰۲	۴	ق‌ح	حق
۵۰۵	۲۸	تشدیم	تشدید
۵۰۶	۱۳	نمی‌بینند	نمی‌بینند
۵۰۷	۱۱	که	که
۵۰۷	۲۲	سرای	برای
۵۱۰	۲۷	حفض	خفض
۵۱۱	۲	«یب‌را	غیب را

فهرست مقدمه کتاب

عکس خط کاشفی وپسرش فخرالدین علی ۵
شرح عکس خط کاشفی ۶
درآمد تفسیر مواهب علیه ۷
شرح حال کاشفی ۷_۱۳
آئین وعقیدهٔ کاشفی ۱۳_۲۲
ابوبکر سبزوار ۱۸_۲۱
خویشاوندی کاشفی با مولانا عبدالرحمن جامی ۲۲_۲۵
فخرالدین علی ۲۵_۲۸
آثار فخرالدین علی ۲۷_۲۸
آثار کاشفی ۲۸
جواهر التفسیر ۳۰_۴۲
جمع الستین ۴۲_۴۳
مختصر الجواهر ۴۳
روضة الشهداء ۴۳_۴۶
شرح مثنوی ۴۶_۵۰
لباب معنوی فی انتخاب مثنوی ۵۰
لب لباب ۵۱_۵۵
اخلاق محسنی ۵۵_۵۶
مخزن الانشاء ۵۶
انوار سهیلی ۵۶_۶۷
اصل ومنشاء انوار سهیلی ۵۷
ترجمهٔ بهلوی ۵۷_۵۸
ترجمهٔ ابن مقفع ۵۸_۵۹
ترجمه های منقوله از نسخهٔ عربی ۵۹_۶۰
ترجمهٔ رودکی ۶۰
ترجمهٔ نصرالله منشی ۶۱
عیار دانش ۶۴_۶۵
همایون نامه ۶۵_۶۶
ارزش انوار سهیلی ۶۷
اسرار قاسمی ۶۷
لوایح القمر ۶۷_۷۲
مواهب علیه ۷۳
اولین تفسیر فارسی ۷۳_۷۵
تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی ۷۵
سبب تالیف مواهب علیه ۷۶
سلطان حسین بایقرا وامیر علی شیر نوائی ۷۶_۷۸
تاریخ آغاز وانجام مواهب علیه ۷۸_۸۰

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

اشعار فارسی و تازی و سخنان
عرفانی در این تفسیر ۸۰-۹۵
پیروان مؤلف این کتاب ۹۵
علی بن حسن زواری ۹۵-۱۰۴
ترجمة الخواص ۹۷-۱۰۲
مؤلفات دیگر زواری ۱۰۲-۱۰۳
مولی فتح الله کاشانی ۱۰۴-۱۰۶
وصف اجمالی نسخ خطی ۱۰۶-۱۱۰
خاتمه ۱۱۰-۱۱۱
استدراك ۱۱۳-۱۲۸
رسالهٔ حاتمیه و ارزش آن ۱۱۳-۱۱۷
حاتم طائی و پادشاه روم ۱۱۵
شارل شفر فرانسوی ۱۱۷-۱۱۹
فصل پنجم در ذکر اسامی
اکابر و کتب ایشان ۱۱۹-۱۲۲
تحفة الصلوة ۱۲۴
تحفة العلیه ۱۲۴
خاتمه ۱۲۴-۱۲۵
ضمیمه
تعریف سخن ۱۲۶
صحیفهٔ شاهی ۱۲۹-۱۳۱

فهرست تفسیر حاضر

	برگ		برگ
مقدمهٔ مولف	الف - ب	سورهٔ نساء	۲۱۲-۲۹۶
سورهٔ فاتحة الکتاب	۱-۳	سورهٔ مائده	۲۹۷-۳۶۴
سورهٔ بقره	۳-۱۲۸	سورهٔ انعام	۳۶۰-۴۲۷
سورهٔ آل عمران	۱۲۹-۲۱۱	سورهٔ اعراف	۴۲۷-۵۱۸
آیهٔ مباهله	۱۵۳-۱۵۵		

جلد دوم

مواهب علّیه

یا

تفسیر حسینی (بفارسی)

تصنیف بزرگترین دانشمند سدهٔ نهم هجری کمال الدین حسین کاشفی

با تصحیح و مقدّمه و حاشیه نگاری

سیّد محمّد رضا جلالی نائینی

حق چاپ و تقلید محفوظ و مخصوص است به

کتابفروشی و چاپخانهٔ اقبال

سورة الانفال مكية و هى خمس و سبعون آية (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(۱) می برسند ترا ای محمدصلی الله علیه و سلم ، ازغنیمتهای کفار ، که برین امت حلال هست یا نی ؟

در وسیط (۲) آورده که اهل بدردر غنائم اختلاف کردند ، جوانانرا مدعی آنکه ما حرب کرده ایم وغنیمت از آن ماست وپیران گفتند ما نیز مددکار وعون شما بودیم ، ما را نیز نصیبی باید یا هرقومی از مهاجرو انصار داعیهٔ احراز غنیمت داشتند ، بالاخره از **جناب نبوت مآب** استفسار نمودند، جواب آمد که : بگو که حکم غنیمتها ، مرخدایراست و فرستادهٔ اورا که بامر او قسمت کند بر هر که خواهد ، پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمائید و بصلاح آرید ، آنچه میان شماست ، بمواسات با یکدیگر. **عبادة بن الصامت** رضی الله عنه فرموده که این آیه درباب ما اهل بدر فرود آمد که درغنیمت اختلاف کردیم و اختلاف ما از رتبهٔ اعتدال منحرف شده بود ، حق سبحانه حکم آنرا برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمتی راست فرمود وما اختلافهای خود را بصلاح آوردیم . و فرمان برید خدابرا وفرستادهٔ او را در آنچه فرماید در باب غنائم ، اگر هستید شما مؤمنان ، چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است .

---

(۱) الانفال : انفال جمع نفل : غنیمت و دهش و هبه و زیادت را راگویند و هم بمعنی سوگند آمده چنانکه گویند : نفل فلان (سوگند خورد فلان) ونیز نافله عبادتی را گویند که واجب نباشد چه آن زیاده بر فریضه است و گاهی نافله بمعنای نبیره میاید : «ووهبنا له اسحق و یعقوب نافلة» (۲) مؤلف تفسیر وسیط ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی الواحدی نیشابوری است (مراجعه شود بذیل ص ۱۳۵ جلد اول این تفسیر)

(۲) جز این نیست که مؤمنان کامل ، آنانند که چون یاد کرده شود خدای نزدیك ایشان ، بترسد ، دلهای ایشان ازهیبت جلال وتصور عظمت لایزال یا از تقصیر اعمال خود ، درجنب انعام و افضال او ، و چون خوانده شود ، بریشان ، آتیهای او یعنی قرآن ، زیادت گرداند آن آیات ، ایمان ایشانرا ، یعنی هرگاه که آیتی نازل شود وبریشان خوانند ، ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد ، یا ایمان ایشان بایتهای منزله تصدیق و یقین ایشان بیفزاید

در حقائق سلمی ، مذکورست که ببرکت تلاوت ، نور یقین درباطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظواهر ایشان هویداشود و دربحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر وسعت روزنهٔ دل در وی میتابد ، پس چون قرآن، برارباب قلوب خوانند ،روزنهٔ دل ایشان ببرکت آن قرائت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتردروی افتد ، پس در نورجمال مستغرق گردند . و به پروردگار خود توکل کنند ، نه بدنیا و اهل دنیا ، چه هر کس درتحت سطوات علیهٔ نورانیهٔ حق مضمحل و مقهور شد او را بروای ماسوی نمی ماند بلکه غیر حق بدیدهٔ شهود او در نمی آید :

نظم

هر که او در بحر مستغرق شود فارغ از کشتی و از زورق شود
غرقهٔ دریا ، بجز دریا ندید غیر دریا هست بر وی نا پدید

(۳) واین مؤمنان کامل الایمان ، آنانند که از روی اخلاص بپای میدارند نماز را بشرایط وآداب آن و از آنچه روزی داده‌ایم ایشانرا ، نفقه میکنند ، آن گروه که اعمال قلب را از توجل وتوکل ویقین باعمال جوارح که صلوة و زکوة هست جمع کرده اند ، ایشانند مؤمنان ، بایمانی درست و راست . **ابن عباس** رضی الله عنه فرمود که هر که منافق نباشد **فهو مؤمن** ، مراین مؤمنان راست ،مرتبه هاءنزدیك آفریدگار ایشان که کرامت و منزلتست یا درجات بهشت و آمرزش مرتقصیرات ایشانرا روزی بزرك که صافی باشد از کدورات اکتساب

امام قشیری (۱) فرموده که **رزق کریم**، آنستکه مرزوق‌را از شهود رازق باز ندارد

بیت

تو ز روزی ده ، بروزی وانمان — از سبب بگذر ، مسبب بین عیان
از مسبب میرسد هر خیر و شر — نیست ز اسباب و وسائط ای پدر
اصل بیند دیده ، چون اکمل بود — فرع بیند دیده ، چون احول بود

آورده اند که **کاروان قریش** با متاع بسیار از **شام** برگشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب از قریش سرداری آن قافله می نمودند ، جبریل علیه السلام بیامد وحضرت پیغمبرصلی‌الله علیه وسلم را خبر داد ، آنحضرت صورت با مؤمنان باز گفته و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مائل شدند بانکه سر راه بر کاروان گیرند ، پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابوسفیان خبر یافته ضمضم عفاری را بمکه جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان بی راهه روی بمکه نهاد و ابوجهل با بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه **بدر** شدند و حضرت رسالت (ص) در وادی زفران بود که جبرئیل بیامد و ازآمدن لشگر کفار خبرداد در **مدارك** آورده که آنحضرت صحابه را فرمود که خبر اینست که **العیر** (۲) **احب الیکم ام النفیر**؟ (۳) شما ملاقات کاروانرا دوست تر میدارید یا مقاتلهٔ کافرانرا ؟ بعضی گفتند که حرب را آماده نیستیم ، اگر کاروان بدست افتد مناسبتر است ، حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام ازین سخن متغیر شد کبار مهاجر و انصار ، حرب را اختیار کردند و آنحضرت فرمود گوئیا که بکشتن گاه قوم نظر میکنم ونشان

(۱) شرح حال امام قشیری در جلد اول باختصار نگاشته گردید (۲) العیر : بکسر عین ، شترانی که خوار بار بر ایشان بار کنند و شتربانان و کاروانیان (۳) نفیر : گروهی که پیشی گیرند در کاری و پراکنده شدن و غلبه کردن و همه بیکبار پیش آمدن و بسیج عمومی برای کار زار با دشمن

داد که ابوجهل رادر فلان موضع کشند و امیة بن خلف را در فلان جا و باقی صنادید را برین قیاس و از آنچه حضرت فرموده بود یك قدم تخلف نکرد ، پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا خدای بموضع بدر که مضارع گفارست خواهد برد

(۵) همچنانکه بیرون آورد ترا ، پروردگار تو از خانهٔ تو که مدینه است برای جنك با کفار ، براستی و صواب و بدرستیکه گروهی از گرویدگان ، هر آینه کاره اند رفتن بدر را (و آن کراهت طبع بود از جهت زحمت سفر و بی برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت)

(۶) جدال میکنند با تو ، دراختیار حق که جهادست ، بعد از آنکه روشن شده بدیشان که جهاد واجبست یا دانسته اند باعلام‌تو که بردشمن ظفر خواهند یافت و باوجود آن میروند ، گوئیا رانده می شوند ، بسوی مرك وگوئیا ایشان می نگرند باسباب و علامات مرك و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سیصد وپنج نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره وهشت شمشیر .

(۷) وباد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای ، یکی از دوگروه یاکاروان یا لشگر کافران که آن طایفه شماراست و شمادوست میداریدآنکه غیر خداوند شوکت وسلاح‌است یعنی‌کاروان ، باشد شما را ، چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست واین لشگر نهصد وپنجاه مردند ، پس شماآسانتر را میخواهید و میخواهدخدای آنکه ثابت گرداند حق را ، به آیاتی که ورباب محاربه ذات‌الشوکة فرستاده یابوعده های فتح وظفر که پیغمبر خودرا داده یا کلمات‌ازلی که در قتل و اسر (۱) ایشان در لوح محفوظ نوشته ، و ببرد و بر کند بنیاد کافرانرا و مستاصل (۲) سازد معاندان را

(۸) تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد

(۱) اسر : اسیر کردن و آفریدن و بدوال بستن چیزی را (۲) از بیخ وبنیان برآورده شده

پیغمبر خود را و زائل گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را واگر چه نخواهند و کاره باشند آنرا کافران.

(۹) و یاد کنید آنرا که فریاد میخواستید از پروردگار خود و میگفتید **اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوك** و گفته اند حضرت پیغمبر دعا کرد که خدایا اگراین گروه مؤمنان را هلاك کنی، دیگر کسی نباشد که ترا بپرستد، اجابت کرد خدای مرشما را بانکه من مدد کننده ام شما را بهزار تن از فرشتگان، از پی یکدیگر درآیندگان مراد ازین الف، آنها اند که مقدمهٔ لشگر ملائکه بودند با وجوه و اعیان ایشان و در **تفسیر ثعلبی** از **مجاهد** نقل میکنند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه و خمسه که در سورهٔ آل عمران مذکور شده جهت بشری (۱) و دمیاطی (۲) رحمة الله علیه میگوید که الفی بود بعد از الفی تا پنج هزار شدند

(۱۰) و نگردانید خدای این امداد را مگر برای مژدگانی مرشمارا بنصرت وتاآرام گیرد برآن دلهای شما و ترس و ذلت از شما دور شود، و نیست نصرت و ظفر یافتن مگر از نزدیك خدای، نه از ملائکه و غیر ایشان، بدرستیکه خدای غالبست و دوستان خودرا نصرت دهد، راست کار است و دشمنان خودرا مقهور سازد.

(۱۱) و یاد کنید آنرا نیز که کشید در سر های شما خوابی سبك را. صحابه را در آن شب که روزش النقای فریقین خواست بود، دغدغهٔ عظیم دست داد، جهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم برخاك فرو میرفت و آب نیز نداشتند، حق سبحانه خواب بریشان گماشت برای ایمنی حاصل از نزدیك او ودرآن خواب اکثر صحابه محتلم شدند، علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز می‌باید گزارد، بعضی محدث‌اید و برخی جنب و آب ندارید و پای تا بزانو بخاك فرو می رود و کافران در زمین

۱ ـ بشری : مژده

شخ (۱) اند و بر آب قادر و شما میگوئید که ما دوستان خدائیم وپیغمبر در میان ماست، این چگونه باشد؟ حق سبحانه در آن‌محل باران فرستاد چنانچه، فرمود: و فرستاد بر شما، از ابر یا از طرف آسمان، آبی، تا پاك گرداند شما را با آن آب از حدث و جنابت و ببرد از شما وسوسهٔ شیطان را که میگفت نصرت و جنابت با هم جمع نشود و تا ببندد بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری‌و برای آنکه ثابت گرداند به آن باران قدمهای شما را یعنی چون باران بزمین ریك آمیز بارید آنرا استحکام داد، پس قدمهای مؤمنان مستحکم شد و در زمین شخ که منزل کفار بود لای عظیم پدیدآمد و گفته اند مراد ثبات قدمست در معرکهٔ حرب.

(۱۲) یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم، چون وحی کرد پروردگار تو بسوی آن فرشتگان که بامداد مؤمنان آمده اند ومضمون وحی آن‌بود که: بدرستیکه من باشما ام در امداد و اعانت و یا ناصر و نگاهدار شمایم از شر دشمن، پس استوار سازید یعنی دل دهید مؤمنان را بتکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران واصح آنستکه به بشارت، چه در مدارك آورده که فرشتگان برصورت آدمیان در پیش صف لشگرمؤمنان میرفتند و میگفتند که بشارت باد که شما غالب شدید و خدا یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندك اند ونصرت مر شماراست، پس معنی آیت این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من، زود باشد که در افکنم در دلهای آنانکه حق را پوشیدند ترس و بیم را، پس بزنید ای ملائکه کافرانرا بر زبرگردن های ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان. **امام واحدی**، از ابن الانباری علیه الرحمه، نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند

(۱) شخ: بفتح اول و سکون دوم بمعنی کوه باشد و بینی کوه را هم گفته اند و هرچیز محکم را نیز گویند عموما وزمین محکمی که در دامن کوه باشد خصوصا و سر کوه را هم گفته اند ومخفف شاخ هم هست اعم از شاخ حیوان و درخت

نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضو می‌باید کرد ، حق سبحانه فرمود که بزنید بر سر های ایشان و بزنید از ایشان یعنی ببرید همهٔ انگشتان (و گفته اند مراد تمام دست و بایست) .

(۱۳) این ضرب بریشان ، بسبب آنستکه ایشان ، مخالفت کردند با خدای و فرستادهٔ او و هر که خلاف کند خدا و رسول او را پس بدرستیکه خدای سخت عقوبت است برمخالفت کنندگان دردنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری.

(۱۴) این است عقوبت ای کافران ، پس بچشید آنرا عاجلا و بدرستیکه مر کافرانرا هست آجلا عذاب آتش دوزخ .

(۱۵) ای آنانکه گرویده اید ، چون به بینید ، آنانرا که کافرند انبوه و درهم پیوسته برای حرب شما ، پس مگردانید بریشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید (این حکم در اول اسلام بوده که یك مؤمن را از ده کافر و زیاده نشایستی گریختن و به آیت **الان خفف الله عنکم** (۱) منسوخ شده چنانچه، عنقریب مذکور گردد انشاء الله تعالی .

(۱۶) و هر که بگرداند بریشان ، در آن روز ، پشت خودرا مگر برگردیده باشد برای جولان یا برای کر و فر ، مر جنك رایعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی می دهد تا غافل شود ، پس باز گردد بوی یا بپناه جوی باشد ، بسوی گروهی از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و بر عکس و هر که ازین دووجه بشت بر خصم کند ، پس بدرستیکه بازگردد ، بخشمی بزرك ازخدای وبازگشت وی دوزخ باشد و بدجای بازگشتی‌است دوزخ .

آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشگر کفار به یکبار حمله کردند ، حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عریش(۲) (و آن خانهٔ بود که از چوب و خاشاك ساخته بودند) آغاز دعا کرد **اللهم انجزلی ما وعدتنی** (خدایا وعدهٔ که درباب نصرت من

---

۱) آیه شریفه ٦٦ از همین سوره (۲) عریش تخت کوچك و خیمه و خیمهٔ که از چوب وخاشاك بسازند وهم بمعنی چفتهٔ زر باشد

فرمودهٔ بوفا رسان) جبرئیل فرود آمد و گفت کفی خاك بردار وبر طرف دشمن افکن و آنحضرت کفی خاك و سنگریزه بر داشت و گفت **شاهت الوجوه** وبرروی لشگر بیگانه افکند ، حق سبحانه آن خاك و سنك را درچشمهای مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند وملائکه آغاز حرب کردند و مؤمنان نکار در آمدند ، هفتاد تن از صنادید عرب کشته شد و هفتاد دیگر را، اسیر گرفتند . پس از آن اهل بدر تفاخر میکردند ، این میگفت من کشتم و آن میگفت من اسیر گرفتم آیت آمد که (۱) :

(۱۷) پس شما نکشتید ، دشمنانرا، بقوت خود، ولیکن خدای ایشانرا بکشت ، بانکه شمارا نصرت داد و بریشان مسلط گردانید ، و نیفکندی تو ای محمد صلی الله علیه و سلم (۲) آن مشت خاك را بر روی ایشان ، چون بیفکندی و افکندن تو بمثابهٔ نبود که در چشم تمام لشگر رود ، ولیکن خدای بیفکند آنرا یعنی بچشم همهٔ کفار رسانید اضافهٔ فعل بعبد از راه کسب است ونحق از روی خلق خلقت

صاحب تاویلات (۳) فرموده که حق سبحانه راه نمود صحابه را رضی الله عنهم فنای افعال در سلب فعل ازبشان واثبات آن مر خود راکه **فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم** ، اما چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مقام بقا با حق بود ، سلب کرد فعل را از وی که **وما رمیت اذ رمیت** ، نسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات کرد مر خود را که ولکن الله رمی تاافادهٔ معنی تفصیل کند درعین

---

۱ ـ غزوهٔ بدر در سال دوم روز هفدهم ماه رمضان رخ داد در این جنك هفتاد تن از کفار مکه کشته شدند و از این هفتاد تن سی و شش کس به تیغ حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه بدیار عدم رهسپار شده اند . ۲ ـ آیهٔ شریفه چنین است :

« **وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی** ... » ۳ ـ مؤلف کتاب تاویلات همچنانکه در برك شماره ۴۲۸ جلد اول این تفسیر یاد آور شده ایم کمال الدین عبدالرزاق کاشانی است

جمع « **فیکون الرامی محمدا بالله تعالی لابنفسه** (۱) » و در **فتوحات مکیه** (۲) آورده ، حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سبب بود در رمی بحکم **کنت سمعه و بصره ویده** ، پس ازالهٔ سبب در **مارمیت** بحسب حکم باشد نه بسبب عین واین کلام در مرتبهٔ قرب فعلی (۲) است

و در **نفحات الانس** (۳) مدت روایح انفاس جامعه مذکور است که بنا بر کمال حال مصطفی استغراق او درحالت فنا قوی تر از همهٔ انبیاء و اولیاء بوده وچون حضرت رسالت مستغرق فنای فی الله بود حق سبحانه در کلام خود نسبت فعل ازوی دفع کرد هرچند نشانهٔ فعل وی بود حیث قال **ومارمیت اذ رمیت ولکن الله رمی** ، آن مشت خاك بر روی دشمن تو نینداختی ، خدای انداخت ، و هم از آن جنس فعل از داود علیه السلام حاصل آمد و فرمود که «وقتل داود جالوت» ، ای داود ، جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبهٔ مصطفی و دیگر پیغمبران . فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده رابوی اضافه کند و بنده محل آفات وحوادث و میان آنکه فعل بنده را بخود اضافت فرماید و وی حق سبحانه قدیم ومنزه از آفات و حوادث است

مثنوی

ما رمیت اذ رمیت گفت حق — کار حق بر کارها دارد سبق
گر برانداز یم تیر آن نی زماست — ما کمان و تیراندازش خداست
تا نشد مغلوب کس این سر نیافت — گر تو خواهی آن طرف باید شتافت

و از **مثنوی حضرت مولوی** چنان مفهوم میشود که **وما رمیت** در مقام قرب فرضی بوده و این سخنان در جواهر التفسیر به بسطی سمت تحریر یافته (۴)

۱ـ تأویلات کاشانی جلد اول چاپ مصر ۲ ـ فتوحات مکیه تالیف حضرت محیی الدین عربی قدس سره الشریف ۳ ـ تالیف نور الدین عبد الرحمن جامی ٤ ـ رجوع شود به ص ۳۰ ـ ۴۲ مقدمه

و کرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا عطا دهد مؤمنان را ، از نزدیك خود ، عطائی نیکو که آن نصرتست و غنیمت .

درحقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه ، نقل است که بلای حسن آنستکه ایشانرا از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنا بهویت خودشان باقی سازد . امام قشیری (۱) قدس سره گوید : بلای حسن آنستکه مبتلا مشاهده کند مبلی را درعین آن بلا

بیت

چودانستی که این درد تو از کیست — ز رنج خویشتن میباش خرم
گر او زهرت دهد بهتر ز شکر — وراوزخمت زند بهتر زمرهم (۲)

بدرستیکه خدای شنواست ، استغاثه ودعای شما شنود ، داناست به نیات شما ، لاجرم دعا را اجابت فرماید .

(۱۸) اینست کار کـه دیدید ، و آن نیز هست که خدای سست کننده و باطل سازنده است ، مکر و حیلهٔ کافرانرا . آورده‌اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد داریم ، نصرت ده از این دو لشکر ، آنرا که راه یافته تر است و فاضلتر و بتو دوست تر و در روز جنك نیز ابوجهل همین دعا کرد که **اللهم انصر احب الفئتین الیك** (۳) پس حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تحکم ومیفرماید :

(۱۹) اگر طلب فتح و نصرت کردید ، پس آمد بشما فتح یعنی فتح آن دین کـه بمن دوست تر است و اگهر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنك بدر از کفر و معادات (۴) رسول (ص)

---

۱ ـ مراجعه شود ببرك ٦٩ جلد اول
۲ـ جور ازطرف یارسزاوار نباشد یاری که جفا میکند او یار نباشد جلالی
۳ ـ پروردگارا ، یاری ده ازین دولشگر ، آنرا که دوست‌تر داری
٤ ـ معادات : با کـی دشمنی کردن

بس آن بهتر است ، مرشما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم و اگرباز گردید بمحاربهٔ مسلمانان باز گردیم بنصرت ایشان ودفع نکنند از شما ، جماعت شما ، چیزیرا از بلا و اگر چه بسیار باشند آن جماعت ، بدرستیکه خدای با مؤمنان است ، بنصرت و معونت .

(۲۰) ای آنکسانیکه ایمان آورده‌اید ، فرمان برید خدایرا و فرستادهٔ او را و بر مگردید و اعراض مکنید ، از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی مگردانید از رسول چه مراد از آیه امر است بطاعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکه طاعت خدا درطاعت رسول اوست پس اوامر رسول سر متابید و حال آنکه شما میشنوید که من میگویم او پیغمبر من است یا میشنوید مواعظ قرآن را .

(۲۱) و مباشید ، مانند آنانکه گفتند شنودیم (مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان) و حال آنکه ایشان نمیشنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند ، پس گویا که نمی شنوند . (۱)

بیت

مگو که میشنوم هر چه گفته ای سعدی
چه شد که میشنوی چون سخن نمیشنوی

(۲۲) بدرستیکه بدترین جنبندگان برروی زمین نزدیك خدای درحکم او ، کرانند ازشنودن حق ، گنگانند از گفتن حق ، آنانکه در نمی یابند حق را و بدتر از بهائم جهت آنند که از خرد که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات است روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته در **تبیان** آورده که مراد ازین قوم نفری اند از

بنی عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند ، مصعب بن عمر و ابن حرمله رضی الله عنهما .

۲۳ ـ و اگر دانستی خدای ، دربشان نیکوئی که انتفاع است بایات قرآنی ، هر آینه بشنوانیدی ایشان را یعنی توفیق شنیدن نافع

۱ ـ آدمیزاده را خرد باید تا سخنهای ناصحان شنود (جلالی)

دادی ، و اگر بشنوانیدی ایشان را وتصدیق کردندی ، هر آینه بر گشتندی از ایمان و ایشان اعراض کنند کنند از قبول حق . قولی آنستکه کفار مکه گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم ، برای ما زنده کردان **قصی بن کلاب** را که مردی مبارك بوده تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آرد ، حق سبحانه ، میفرماید که اگر خدای ایشانرا بشنواند کلام قصی را هم ، ایمان نمی آرند .

(۲۴) ای گروه مؤمنان ، اجابت کنید مر خدایرا و مر فرستادهٔ او را ، چون بخواند شمارا رسول صلی الله علیه وسلم ، به آن چیزی که شما را زنده کرداند یعنی علوم دینیه که حیوة دل ازوست یا عقاید صحیحه واعمال فاضله که مورث حیوة ابدیه است درنعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترك کنید دشمن غلبه کرده شمارا هلاك کند یا شهادت که حیاتیست نزدیك حق سبحانه یا قرآن که محیی قلوب مؤمنان است و بدانید آنرا که خدای ، جدا کند میان مرد و دل او . **صاحب انوار** (۱) فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به بنده وتنبیه بر آنکه حق سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر تملك حق است مر دل بنده را درفسخ عزائم و نقض همم باعث است برمبادرت بتصفیهٔ دل و خلوص آن بیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت گردد . و گفته اند جدائی افکند میان بنده ومراد او یا آنکه مقلب القلوب است ، تصرف کند دردل بنده چنانکه خواهد . **در کشف الاسرار** فرموده که علماء دل را یابند **ولمن کان له قلب** اشارت بدانست و عرفا دل را گم کنند **یحول بین المرء و قلبه** عبارت از آنست ، در بدایت از دل ناچار است و در نهایت ، دل حجاب دیدار است .

بیت

زبن بیش همی دیدمش اندر دل خویش

۱ ـ رجوع شود به ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر

دل نیزحجاب بود بر داشت ز پیش (۱)

و آنرا نیز بدانید، که شما بسوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود.

(۲۵) و بپرهیزید، از گناهی که اگر برسد عقوبت آن، نرسد بکسانی که ستم کردند ازشما خاصه یعنی نه مخصوص‌بدیشان بود بلکه عام باشد اثر آن فتنه بظالم و غیر ظالم برسد (۲) وآن بوقت افتراق کلمه است وظهور بدعتها ومداهنه (۳) در امر معروف و نهی منکر و تکاهل (۴) در جهاد، و بدانید آنکه خدای چون عقوبت کند، سخت عقوبتست بر کسی که ضرر ظلم او متعدی به غیر باشد.

(۲۶) و یاد کنید ای مهاجران، آنراکه شما اندك بودید، بیچارگان در زمین مکه پیش از هجرت، می ترسیدید از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آئید مشرکان عرب برشما تاختن آرند، پس جای داد شمارا خدای در مدینه و تقویت کرد شما را، بیاری دادن خود یا بمظاهر انصار یا بامداد ملائکه در بدر و روزی داد شما را از غنائم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبوده. شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتها.

امام ثعلبی رحمة الله علیه فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغامبر صلی الله علیه وسلم می شنیدند و در افشای آن میکوشیدندو منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیت فرستاد که:

(۲۷) ای کسانیکه ایمان آورده اید، خیانت مکنید با خدای

۱ ـ درنسخهٔ خطی«ع» مصرع بالاچنین نوشته شده است:

زین پیش همین دیدمت اندر دل خویش ۲ ـ یعنی تروخشگ با هم بسوزد ۳ ـ کاهلی بر خودگرفتن ٤ ـ پوشیدن و خیانت کردن و نفاق کردن و دروغ گفتن و خوار داشتن

و با رسول او در اظهار اسرار وقولی آنستکه چون پیغمبر **ابوالبابه** را بحصار بنی قریظه فرستاد وبیود با او در باب فرود آمدن ازحصار مشاورت نموده، گفتند محمد صلی الله علیه و سلم باما چه خواهد کرد اگر فرود آئیم؟ ابوالبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شمارا خواهد کشت و فی‌الحال دانست که خیانت کرده ازحصار(۱) بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد وخود را بستون بست تاوقتی که توبهٔ او رقم قبول یافت و این آیت نازل گشت. و گفته‌اند خیانت مکنید با خدای درتعطیل فریضة و با رسول او در تقصیر سنت (۲) و خیانت مکنید در امانتها که میان یکدیگر دارید و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست.

(۲۸) و بدانید آنکه مالهای شما و فرزندان شما، محنتی اند از خدای که شما را بدان می آزماید، پس باید دوستی مال و فرزندان شما را بر وقوع دراثم (۳) ندارد.

احمد النطاکی قدس الله سره فرمود که حق سبحانه مال و فرزندان را فتنه گفت تا از فتنه بیکسو رویم و مابیوسته آن فتنه را زیادت می خواهیم.

بیت

جوان و پیر که در بند مال و فرزندند
نه عاقلند که طفلان نا خرد مندند

و بدانید آنکه خدای نزدیك اوست، مزدی بزرك، پس بطلب آن سعی نمائید و جمع مال و حب فرزند را بگذارید.

(۲۹) ای گروه باور دارندگان، اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید، سازد برای شما یعنی شما را بدهد،

۱ ـ حصار: قلعه ۲ ـ سنت: سیرت و روش و صورت و راه و نهاده شده و یکنوع خرما را نیز گویند و سنت پیغمبر عبارتست از گفتار و کردار وی ۳ ـ اثم: گناه

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق با هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدائی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از محذورات (۱) یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمهٔ اطراف برسد و **در بحر الحقایق** آورده که حق سبحانه سبب تقوی افاضت کند بر شما باسرار جلال خود بفیض کلی انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم. و از سخنان **حضرت محیی الدین** و متابعان او چنان معلوم میشود که متقی آنستکه حق سبحانه و تعالی را وقایهٔ (۲) خود گرفته باشد در ذات وصفات و افعال و فعل او در افعال حق فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلك گشته :

بیت

کم شده چون سایه اندر آفتاب یا چو بوی گل در اجزای گلاب

و بپوشاند و در گذراند از شما، بدیهای شما را و بیامرزد شما را و خدای، خداوند فضل بزرك است.

آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه عظام عازم مدینه فرمودند، جز ابوبکر و علی رضی الله عنهما، کسی در خدمت سید انام صلی الله علیه و سلم نماند.

قریش ازین حال متردد شده بدارالندوة جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان مجمع در آمد و در باب پیغمبر استشاره نمود، یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم بر آورده و از روزنه آب و نان بوی میباید داد تابمیرد، ابلیس این را نپسندید و گفت اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و

۱ ـ در بعضی از نسخ « محظورات » ضبط گردیده است. مخذور بمعنی دور شده و محظور بمعنای ممنوع و حرام شده است چنانکه فرموده است : « وما کان عطاء ربك محظورا» یعنی ممنوعا. ومحظور در اینجا بیشتر مناسبت دارد ۲ ـ وقایت : نگاهداشتن

یاران وی بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند، همه اتفاق نموده با شما جنك کنند و او را خلاصی دهند، دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هرجا خواهد رود، ابلیس گفت هرجا که میرود، مردم فریفتهٔ وی می شوند، جمعی را فریب دهد و بیاید و با شما مقاتله کند. ابوجهل گفت، رای من آنست که از هر قبیله از قریش حلفای (۱) ایشان یك کس را بطلبیم تا به اتفاق او را بکشند و در قبایل منتشر گردد، بنی هاشم باتمام قبایل محاربت نتوانند نمود، بالضروره بدیت راضی شوند، ابلیس گفت رای اینست، ابوجهل از هرقبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند، درآن شب جبرئیل علیه السلام خبر آورد و آن حضرت صلوات الله علیه، **علی** کرم الله وجهه را بر فراش خود بخوابانید و با **صدیق** بغار رفت وحق سبحانه مر پیغمبر خود را از آن تعب یاد میدهد و میفرماید :

(۳۰) و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو، آنانکه نگرویده اند تا حبس کنند ترا یابکشند بشمشیر های مختلف، یا بیرون کنند ترا از مکه و ایشان بدمی سگالند و جزا میدهد خدای ایشان را بر مکر ایشان و خدای بهترین جزا دهندگانست مر مکارانرا و جزای آنستکه مکر ایشانرا بدیشان رد میکند و ایشانرا در چاهی که برای دیگران کنده اند میفکند.

بیت

هر که درراه کسی چاهی کند خویش را آخر دراآن چاه افکند

آورده اند که نضربن حارث لعنة الله علیه، بتجارت ببلاد فارس آمده بود. قصهٔ **رستم و اسفندیار** بخرید و معرب ساخته بمکه برد وگفت اینك افسانهٔ آوردم شیرین تر ازافسانهای محمد که برما میخواند،

۱ ـ در بیشتر از نسخ خلفاء ضبط شده است لیکن در اینجا معنی ندارد. حلفاء جمع حلیف است و حلیف به معنای هم قسم و هم سوگند باهد.

حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که :

(۳۱) و چون خوانده میشود بر نضر و متابعان او ، آیتهای کتاب ما ، گویند ، بدرستیکه شنیدیم این کلام را اگر خواهیم هرآینه بگوئیم مانند این و این لاف گزاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که **فاتوا بمثله** و ایشان عاجز شدند ، پس غرض ازین اظهار ، مکابره و عناد بود که میگفت من مثل این بگویم و دیگر گفت : نیست این مگر قصهٔ که پیشینیان نوشته اند ومن نیز ازین قصص دارم ، بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم فرمود که وای بر تو ، این کلام الله است **و منزل من عندالله** ، نضر در مقابلهٔ این سخن دعا کرد ، چنانچه حق سبحانه خبر میدهد :

(۳۲) و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او که با او متفق بودند ، که ، خدایا ، اگر هست این قرآن ، راست و درست و منزل ، ازنزدیك تو ، پس بباران برما سنگی ، از آسمان ، همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی یا بیار بما ، عذابی مولم ومهلك ، (غرض از این دعا اظهار یقین است ازیشان ببطلان قرآن) و نیست خدای که عذاب کند ایشانرا و اگر چه بدعا میطلبند و استعجال میکنند وحال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی برآن جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را تا پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد ، خصوصا که تو رحمت عالمیانی .

(۳۳) و نیست خدای عذاب کنندهٔ ایشان و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی درمیان ایشان مستغفرانند از مؤمنان ، پس ببرکت ایشان بلای نمیرسد یا بفرستی که اگر کافران استغفار کنند واستغفار ایشان ایمان است .

از **مرتضی علی** کرم الله وجهه منقول است که در زمین دو امان بود ، یکی برفت ودیگری باقی است ، آنکه رفت حضرت پیغمبر

۱ ـ فاتوا بمثله : بیارید مانند آنرا

است وآنچه مانده است استغفار است ، ای عزیز استغفار مانع ذنبست از تراکم و ثبات بلکه موجب محو وزوال اوست ، پس سبب غضب الهی نشود ، بلکه وسیلهٔ عفو و غفران گردد **فاستغفرونی اغفرلکم**

مثنوی

گفت حق کامرزش ازمن میطلب کان طلب ، مر عفو را باشد سبب
از پس زهر گناه ار بشنوی هست استغفار تریاق قوی

(۳۴) وچیست ایشانرا وچه جای آنست ، آنکه خدای عذاب نکند ایشانرا و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مؤمنانرا ، از طواف مسجد حرام و ازمکه بیرون میکنند و نیستند ایشان ، متولیان امر مسجد (رد قول کفارست که میگفتند **نحن ولاة الحرم** ، ما پیشکار و صاحب اختیار حرمیم) ، حق تعالی فرمود که ایشان باوجود شرك ، ولایت حرم را نشایند ، نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام ، مگر پرهیز کاران از شرك ولیکن بیشتر ایشان ، نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند ،

(۳۵) و نیست دعای مشرکان ، نزدیك خانهٔ خدا ، مگرصفیر زدن و دست بر دست کوفتن (عبادت بعضی کفارآن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند وصفیر میزدند و دست برهم میکوفتند و قولی آنستکه وقتی که حضرت رسول ، صلی‌الله علیه و سلم نماز میگذارد ، ایشان برای تغلیط (۱) آن حضرت ، این عمل میکردندو برین تقدیر مراد از صلوة نماز مامور به باشد) ، پس بچشید ، ای کافران ، عذاب را که قتل و اسر (۲) است در روز بدر وزجر است در روز حشر ، بانچه هستید که کفر می ورزید ، هم به اعتقاد و هم بعمل .

آورده اند که بعد از خروج از مکه و عزیمت بدر ، دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هریکی از ایشان در روزی

۱ ـ تغلیط : در غلط و نادرستی انداختن و بنادرستی منسوب کردن
۲ ـ اسیر کردن

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

لشگر را طعام دهد ، پس هرتنی از ایشان ده شتر یا نه شتردرروزی میکشتند ، حق سبحانه میفرماید :

(۳۶) بدرستیکه کافران (یعنی مطعمان بدر) نفقه میکنند ، خواسته های خود را و شتر می خرند و میکشند و بکفار میدهند تا باز دارند مردمان را ، از راه خدا ، که متابعت رسول است و گفته اند ابوسفیان بعد از حرب بدر ، دو هـزار عرب بمزد گرفت برای جنك **احد** سوای لشگری که خود می آمدند یااصحاب آن کاروان که ابوسفیان گریزانید ، سود بضاعت خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خـرج لشگر کردند و بحرب احد رفتند و این آیت نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند ، پس زود باشد که تمام نفقه کنند ، مال خود را ، پس باشد آن نفقه ، بریشان پشیمانی و غم ، چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ، پس مغلوب گردند در آخرکار یعنی در روز فتح مکه (و این از دلائل اعجاز قرآن است که خبرداد از چیزی قبل از وقوع آن) و آنانکه ثابت باشند ، بر کفر ، بسوی دوزخ رانده شوند .

(۳۷) و این مغلوب شدگان کافران برای آنستکه تا جداگرداند خدای ، ناپاك را ، که کافر است ، از پاك ، که مؤمنست وجمع کند و باهم افکند ، کافرانرا برخی ، بربرخی ، پس برهم همه را ، پس در آرد در دوزخ ، آن گروه خبیث یا منافقان بدر ، ایشانند زیانکاران در احوال یا اموال خود .

(۳۸) بگو برای آنها که کافراند ، چون ابوسفیان و اصحاب او ، اگر باز استند ، از کفر و عداوت رسول ، بیامرزند ، مر ایشان را ، آنچه گذشته است ، از گناهان ایشان و اگر باز گردند بمعادات و مقاتلهٔ پیغمبر صـلی الله علیه و سلم ، پس بدرستیکه گذشته است ، سنت الهی دربیشینیان ، پیغمبران لشگر کشیدند وبه آخر کافران مستاصل گشتند ، گویا ایشان همین چشم دارند ،

(۳۹) و کار زار کنید ای مؤمنان ، با اهل کفر ، تا وقتی که

نباشد شرك یعنی مشرك نماند وباشد همه دین خالص که توحیداست یا پرستش مرخدایرا وبس ، پس اگر باز استند ، از کفر یا از جنك بایمان یاقبول جزیت ، پس بتحقیق که خدای بانچه شما میکنید بیناست و مناسب آن عمل باداشی خواهد داد .

(۴۰) و اگر اعراض کنند ، از قبول حق و از جزیت باز ایستند . باك مدارید ، پس بدانید ، آنکه خدای ، ناصر و مددکار شماست ، نیك یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد و نیك یاری دهنده است که مؤمنان را بر مشرکان غالب سازد .

(۴۱) و بدانید ، ای مؤمنان ، آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر ، ازهرچیزی که اسم شیئی برآن اطلاق توان کرد ، پس بدرستی که ؛ مرخدایراست ، پنج یك آن و مر رسول را و مرخویشان رسول را که **بنی هاشم** اند و **بنی عبدالمطلب** و یتیمان مسلمان را که فقیر باشند و درویشان محتاج را از اهل اسلام ومسافران مسلمانان یا قومی که بر مسلمان نزول کنند .

جمهور علماء برآنند که ذکر خدای برای تعظیم و تیمن است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یك بخش دیگر به پنج قسم منقسم شده برای رسول الله و چهار طایفهٔ مذکوره مقرر است و حالا سهم رسول صلی الله علیه و سلم بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا بامام باید داد یا با سهام اربعه منضم باید ساخت و نزد **امام اعظم** به وفات حضرت پیغمبر سهم ایشان و ذی القربی ساقط است و تمام بثلثهٔ باقیه صرف کنند ونزد **امام مالك** ، تقسیم آن مفوض برای امام است ، بهرجا که اهم باشد صرف نمایند (۱)

---

۱ ـ و نزد امامیه خمس واجب میگردد در غنائم دارالحرب و معادن و ارباح تجارات و زراعات وکنوز وزمین ذمی (اگر از مسلم آنرا خریده باشد) و حرامی که ممتزج بحلال شود و متمیز نباشد وصاحب و اندازه اش معلوم نبود و دیگر خمس واجب میگردد بانچه از دریا بغواصی یا غیرآن بیرون آورند . وخمس منقسم میشود بشش بخش✿

و ابوالعالیه و ربیع ، متفردند ، بدین قول ، که خمس غنیمت را بشش قسم باید کرد، قسمی مرخدایرا و قسمی مرپیغمبر را وچهار قسم ، چهار طائفه مذکوره را و قسمی که نامزد حق تعالی است به عمارت خانهٔ کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود (و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقهیه است) .

و بدانید ، ای مقاتلان که خمس غنائم برای خدای و رسول وطوایف مذکوره است ، پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعهٔ باقیه قناعت نمائید ، اگر هستید شما از روی تحقیق که ایمان آورده اید بخدای و بانچه فرو فرستاده ایم از آیات یا ملائکه و مدد و فتح و نصرت بربندهٔ ما که محمداست صلی‌الله علیه وسلم روز بدر که جداشدن حق از باطل در او بود ، روزی که روبروی (۱) آوردند ، گروه مسلمانان و کافران آن روز جمعه بود هفدهم ماه رمضان در سنه ثانیه از هجرت ، و خدای بر همه چیز تواناست ، لاجرم مردم اندك را بر لشگر غالب سازد .

(۴۲) یاد کنید آنرا که بودید شما بکنارهٔ وادی نزدیکتر به مدینه و آن ریگستانی بود که پای بزمین فرو میرفت و آب نداشتید و ایشان یعنی دشمنان بودند بکنار وادی دورتر از مدینه وزمین ایشان محکم بوده بر آب قادر بودند و سواران کاروان (۲) یعنی ابوسفیان و اصحاب بودند زیر تر از مکان شما سه فرسخ ، چه ایشان دربدر از راه منصرف شده بطریق متفرق عزیمت ساحل نمودند و اگروعدهٔ

---

*سهمی مرخدایراست و سهمی رسول را و سهمی دیگر خویشاوندان پیغامبر را و این سه سهم درحال حیات پیغمبر از وی بوده و پس از آن حضرت از آن امام است و سه سهم دیگر ازآن فقرا و ایتام و راهگذریان راست و بعضی گفته اند که خمس را به پنج سهم باید تقسیم نمود .

۱ ـ ج : روی بروی ۲ ـ و سواران کافران کاروان

قتال بودی میان شما و قریشیان که در عدوهٔ قصوی (۱) بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحهٔ ایشان خبر میافتید ، هر آینه که خلاف میکردید دروعدهٔ خود ازخوف ایشان چه شما اندك بودید و بیسلاح و ایشان بسیار و مسلح ولیکن خدای جمع کرد میان شما و ایشان بی میعادی تا حکم کند خدای باتمام سازد کاریرا که آن کار بود کائن درعلم او و سزاوار بود بانکه کرده شود وآن نصرت اولیاء است و قهراعداء

(۴۳) برای آنکه تا هلاك شود هرکه هلاك میشود ، از حجتی روشن قائم وبزید هرکه میزید ازحجتی روشن وهویدا ومشهود (۲) یعنی واقعه **بدر** از آیات عظیمه است هرکه مشاهده نموده اگر میرد و اگر میزید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از **من هلك و من حی** اهل کفر و اسلام اند یعنی صدور کفر و اسلام (۳) از اینان بر حجتی واضحه است ، هرکه کافرگردد بطلان او روشن‌است وهرکه براسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر و معین و بدرستیکه خدای شنواست مر اقوال مؤمن و کافر را ، داناست باحوال ایشان .

در ترجمهٔ **رشف** مذکور است که گوهر شب افروز عقل را همچنانکه در حقهٔ سینهٔ دوستان میسپارند در آمتین دشمنان تر دامن نیز مینهند **لیهلك من هلك عن بینه و یحیی من حی عن بینه** یعنی بارقهٔ نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند و اگر ازطرف قهر و خذلان استضائت پذیرد سبب اختطاف (٤) ابصاربصائر دشمنان **یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا**

بیت

خنك آنکس که عقل رهبر اوست هر دو عالم بطوع چاکر اوست

---

۱ ـ قصوی : مؤنث ، اقصی است و اقصی بمعنی ابعد و دورتر باشد عدوه : بضم اول (بفتح و کسر اول نیز صحیح است) جانب و کنارهٔ وادی را گویند ۲ ـ ج : مشهور ۳ ـ ج : ایمان

۴ ـ ربودن

عقل کان رهنمای حیلهٔ تست آن نه عقل است کان عقیلهٔ تست

(۴۳) نقل است که حضرت پیغمبر علیه السلام درآن شب که روزش را جنك بدر واقع بوده در واقعهٔ دید، لشگر قریش را در غایت ذلت وقلت، تاویل فرمود بانکه، دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد، مؤمنان بعد ازاستماع این رؤیا وتعبیرآن بغایت مسرور وفرحان شدند حق سبحانه وتعالی تذکار آن نعمت میفرماید ومیگوید:

یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم، آنرا که چون بنمود خدای ایشانرا در خواب اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شوند و بوعدهٔ آخرت مستظهر گشتند و اگر خدا بتو نمودی ایشان را بسیاری (۱) و توخبر دادی، هر آینه بد دل میشدند این اصحاب و هر آینه نزاع میکردند درکارقتال که آیا حرب کنیم یا فرار نمائیم ولیکن خدای بسلامت داشت شما را از بددلی و تنازع یا از مضرت اعادی (۲)، بدرستیکه او داناست به آنچه در سینهاست از جرات و بیم و جزع و تسلیم.

(۴۴) و آنرا یاد کنید ای اصحاب که بنمود خدای تعالی دشمنان را چون ملاقات کردید در چشمهای شما، اندکی تا دل شما قوی شد برحرب ایشان، حق سبحانه و تعالی لشگر قریش را دردیدهای مسلمانان اندك گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق رؤیای (۳)

آورده اند که ابن مسعود در التقای صفین با کسیکه دربهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند، آن عزیز گفت که نزدیك بصد نیز باشند (۴) و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه نفر بوده اند و اندك گردانید شمارا نیز در چشمهاء دشمنان تا دلیر شدند درکارزار شما و از آن حسابی نداشتند (۵) وتهیهٔ اسباب جنك (۶) کمابنبغی نکردند.

۱ ـ ج: بسیار ۲ ـ دشمنان ۳ ـ م: خواب بیغمبر علیه الصلوة والسلام ۴ ـ که بصد تن نزدیك باشند ۵ ـ م و ف: بر نداشتند ۶ ـ م: حرب

قلست که ابوجهل میگفت بسلاح با ایشان جنك مکنید بلك بگیرید و برسنها بر بندید و چون بحرب مشغول شدند حق سبحانه مؤمنانرا در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود **یرونهم مثلیهم رای العین** بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بدیشان افتاد واین‌صورت از عظائم آیاتست چه بصر اگرچه بسی قلیل را کثیر و یا کثیر را قلیل بیند تا این حد نتواند بود که قریب بهزار تن را صدتن بیند و نزدیك سیصدتن را هزار و نهصد عدد وهرآینه قدرت کاملهٔ ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی‌علی ماهو علیه باوجودتساوی در شروط رویت، تا بداند خدا، حکمی را که آن هست بودنی در علم او و بسوی خدا بازگردانیده شود کارها

ای گروه مؤمنان چون ببینید گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما پس باز ایستید و از مقاتله ایشان روی متابید و یاد کنید نام خدایرا یادکردن بسیار بدل و زبان مگر باشد که شما ظفر یابید بر اعدا گفته‌اند مراد از ذکر تکبیر است دروقت شمشیر زدن یادعای بد برکفار بدین وجه که **اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم** درین آیه تنبیه است برآن که باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدا باز ندارد

بیت

تو بهر حالی که باشی روز وشب یکنفس غافل مباش از ذکر رب
درخوشی ذکر تو شکر نعمتست در بلا ها التجا بی حضرتست

(۴۶) و فرمان برید، خدایرا و رسولش اورا در امر جهاد و ثبات قدم در معرکهٔ قتال و خلاف مکنید که اگر ازمخالفت بددل شوید، برود دولت و قوت شما (ریح مستعار از دولتست چه دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابه بباد است در هبوب ونفوذ او (۱) و گفته‌اند « اذ اهبت ریاحك فاغتنمها » (۲).

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست: « واطیعوالله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم ». ۲ ـ هنگامی که بوزد باد موافق، پس آنرامغتنم‌بشمار

بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است ، چه نصرت نمیباشد الا ببادی که حق‌سبحانهٔ از مهب فتح فرستد و اورا ریح‌النصره می گویند و در حدیث آمده است که « نصرت با لصبا » ، و شکیبائی کنید درمقاتله ، بدرستیکه خدای با صابران است ، بحفظ ونصرت .

(۴۷) و مباشید مانند آنانکه بیرون آمدند ازسراها و منزلهای خویش ، از روی سرکشی و فخر وبرای نمایش خلق مراد اهل‌مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدرگذشت و مردم عزم رجوع کردند ، ابوجهل گفت لابد است از آنکه ببدر رویم و بشرب خمر اشتعال نمائیم تا آوازهٔ ابهت ما در احیاء عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت ما حسابی گیرند ، پس‌خدا مؤمنانرا میفرماید که شما ازدیارخود چون کفار بیرون نیائید گـه ایشان عجب می‌ورزند و ریا میکنند و باز میدارند مردمان را از دین خدا ، وخدا بانچه میکنند عالمست و بدانها جزا خواهد داد .

آورده‌اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و به منازل بنی کنانه رسیدند بجهت کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشه‌ناك شدند خواستند که بگریزند ابلیس علیه‌اللعنه بصورت سراقه مالك که مهتر کنانه بود براحله با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایتی میکنید ، بروید که من ضامن که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد ومن نیزطریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند و حق‌سبحانه ازین قضیه خبرمیدهد :

(۴۸) ویاد کنید آنرا که بیاراست برای کافران دیو سرکش که ابلیس است عملها ایشان را دردشمنی پیغمبر (ص)

در حقایق سلمی آورده که قوت ایشانرا بنظر ایشان درآورد تا اعتماد بدان کردند . وگفت ابلیس هیچ غلبه کننده‌ای نیست برشما از مردمان بجهت کثرت لشگر شما و آراستگی ایشان و من فریاد رسم و زنهار دهم شمارا از قوم کنانه پس آن هنگام که بدیدند هردو گروه

لشگر بکدیگر را بازکشت بردو پاشنه خود واین عبارتست ازهزیمت کردن بمکر و حیله .

آورده‌اند که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دید وروی بگریز نهاد و درآن محل دست اودر دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حال مارا فرو می گذاری ابلیس دست بر سینهٔ او زد وگفت ، ومن بیزارم از زنهار شما بدرستیکه‌من می بینم آنچه شما نمی‌بینید یعنی فرشتگانرا که بمدد مؤمنان می آیند بدرستیکه من میترسم از خدا . ابن عباس‌رضی‌الله‌عنه فرمود که دروغ آن دشمن خدا که اگر او ترسیدی کار بدینجا نرسیدی ، و خدا سخت عقوبتست برکسی که نترسد .

نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر مارا تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنیدم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را درصورت سراقه نموده

(۴۹) آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه و آنانکه در دلهای ایشان تنگی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت هجرت سرفراز نشدند و در وقت خروج قریش با ایشان بدر آمدند و نیت ایشان آنکه هرلشکر که بیشتر باشند ایشان میل بدان نمایند و چون بترك هجرت نافرمانی کرده بودند در روز بدر شامت بدیشان رسید و قلت مؤمنانرا مشاهده نموده گـفتند بفریفته است این گروه مؤمنانرا دین ایشان که با وجود قلت‌وعدم عدت در برابر چنین‌لشکری آراسته آمده اند حق سبحانه در جواب ایشان فرمود و هرکه توکل کند برخدا و کار خودرا با او گذارد پس بتحقیق که خداغالبست متوکل را فرو نگذارد حکم کننده است که اهل توکل را یاری کند

(۵۰) و اگر میدیدی ای محمد (ص) چون قبض کردند ارواح آنانرا که کافرشدند فرشتگان که اعوان ملك الموت بودند درحرب‌بدر

جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه وبنیه ومنیه ابناء الحجاج السهمی کشته شدند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه بوقت قبض روح ایشان میزدند عمودهای آتشین برروبهای ایشان و برپشتهای ایشان و میگفتند بچشید عذاب سوزانرا که مقدمهٔ عذاب دوزخ است هرآینه می دیدی امری منکر و کاری پر هول و دیگر ملائکه میگفتند :

(۵۱) این ضرب یا عذاب بسبب آن عملها است که از پیش فرستاده دستهای شما از معاصی وترك هجرت ، و دیگر بجهت آنست که خدای نیست ستم کننده برندگان که ایشان را بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدلست پس برای شیعه حضرت رسالت (ص) می گوید عادت مشرکان قریش باتو .

(۵۲) همچون عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد وثمود با پیغمبران ایشان وآن عادت چه بود : کافرشدند بنشانهای خدا ، یعنی بدلائلی که برتوحید خود نصب کرده بود یا بمعجزات انبیاء پس بگرفت ایشان را خدای و عقوبت کرد بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود ، بدرستیکه خدای باقوت و قدرتست ، سخت عقوبتست بر منکران و مکذبان ،

(۵۳) این گرفت و عقوبت پیشینیان بسبب آنست که خدا نبود گرداننده و تبدیل دهنده آن حال را که در نفسهای ایشان است بحال بدتر از آن . تهدید قریش است که ایشان حال خودرا که بت پرستی و مردار خواری بود بمعادات حضرت پیغمبرص وتکذیب قرآن واستهزاء بدان و ایذاء و آزار مؤمنان بتر ساختند و بدرستیکه خدا شنواست نافرمان مشرکانرا، دانا بعقایدباطلهٔ ایشان . دیگرباره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو :

(۵۴) همچون صنیع قوم فرعونست وآنانکه پیش ازیشان بودند تکذیب کردند مرآیات پروردگار خود را پس هلاك کردیم ایشان را

بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشان را دربدرمبتلا بقتل ساختیم و غرق گردانیدیم در دریای قلزم اتباع فرعون را و هرگروهی از غریقان قبط و قتیلان قریش بودند ستمکاران برنفسهای خود بکفر وعصیان .

(۵۵) بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین نزدیك خدای آنانند که راسخ شدند درکفر مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل وعتبه ونضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حی بن اخطب و جدی و اضراب ایشان پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب :

(۵۶) آنانند که عهد بستهٔ با ایشان از کفار و ایشان بنی قریضه بودند که پیغمبر ص با ایشان معاهده فرموده بود پس می شکنند عهد خودرا در هرباره که عهد می کنند .

در تبیان آورده که بنو قریضه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ننمایند روز بدر مشرکانرا بسلاح مددکاری نمودند وبعدازآن گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند و روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بشکستند و ایشان پرهیزنمیکنند از نقض عهد یا نمیترسند از عقوبت عهد

(۵۷) پس اگر دریابی ایشان را در جنك پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان آنانرا که از پس ایشان فرا رسند از از اعداء یعنی چون بریشان ظفریابی چندان ازیشان بکش که هیبت آن کافران دیگر را از مقاتله تو برماند ، باشد که آن رمندگان بند گیرند و عبرت پذیرند :

(۵۸) و اگر برانی و دریابی از قومی که با تو عهد دارند نقض آن عهد بعلامتها که برتو روشن شود پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش ازقتال با ایشان که من عهد رابرانداختم تا تو و ایشان باشید برابر درعلم بنقض عهد بدرستیکه خدای دوست نمیدارد خیانت کنندگانرا و نمی پسندد عمل ایشانرا .

(۵۹) و میندار ای محمد ص آنانرا که کافر شدند که ایشان پیشی گرفتند برعذاب ما مراد گریختگان بدر اند یا شکنندگان عهد میفرماید که میندار که ما عاجز گشتیم ازعقوبت ایشان بدرستیکه ایشان عاجز نمی کنند مارا ازعذاب خود .

حفص **ولایحسبن** بغیبت می‌خواند یعنی باید که کافران نیندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم .

(۶۰) وآماده سازید ای مؤمنان برای ناقضان عهد و یامنهزمان بدر آنچه توانید از ساز و برگ حرب که لشکر برآن قوت مییابند وعتبةبن عامر رضی‌الله‌عنه میفرماید که شنیدیم از پیغمبر ص که بر منبر میفرمود **الا ان النصرةالرمی** بعضی علما گفته‌اند تخصیص رمی‌بذکر دلیلست برآنکه تیر وکمان قوی ترین سلاحیست ؛

شیخ ابوالقاسم نصرآبادی قدس‌سره فرمود که در این آیه گفته‌اند قوت رمی است بلی همچنین باشد اما رمی برسه گونه بود رمی ظاهر به تیر وکمان بود ورمی باطن به تیرآه در صبحگاه از کمان‌خضوع و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از ماسوی

« ابوعلی رودباری » قدس سره فرمود، که قوت اعتمادست بر حمایت حق و واثق بودن بعنایت او .

بیت

گراعتماد تو برلشکر است واسب وسلاح

مراست بر کرم دوست اعتمام تمام

وگفته‌اند مراد از قوت حصارها است میفرماید که آماده سازید قلعها جهت دفع کفار و دیگر آمادگی گنید از اسبان بسته تا بترسانید بدین استعداد دشمن خدایرا و دشمن خودرا که کفار مکه‌اند ودیگر بترسانید باسب وسلاح کافران دیگر را جز کافران مکه که شما نمیدانید ایشانرا خدای میداند ایشانرا و ایشان بقول مفسران یهود اند یا منافقان یا مجوس « درمدارك » آورده که کفره جن چه سهیل اسب جن را می‌ترساند و آنچه نفقه می کنند از چیزیکه دارید در راه خدای

یعنی ترتیب سلاح ونفقهٔ اسب تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وشما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب .

(۶۱) و اگر میل کنند مشرکان بصلح و استسلام ، پس توهم میل کن بمصالحه ، و توکل کن برخدای ، یعنی مترس از آنکه بمکر وحیله طرح ظلم انداخته باشند ، بدرستیکه خدای شنواست مر قول ایشانرا ، داناست بدروغ و راست آن اگردرمقام مکرباشند ترا نگاه‌دارد و وبال مکر را برایشان گمارد چنانچه فرمود

(۶۲) و اگرخواهند آنکه بفریبند ترا و بصلح از جنك خود باز دارند ، پس بدرستیکه بسنده است ترا خدای ، اوست آنکه قوت داد ترا بیاری کردن خود و فرستادن ملائکه و بهمهٔ مؤمنان و اصح آنست که بانصار .

(۶۳) وپیوند افکند بدوستی میان‌دلهای ایشان یعنی اوس وخزرج که صدوبیست‌سال‌میان‌ایشان عصبیت وستیزه بوده وهمواره بقتل‌وغارت هم اشتغال می‌نموده‌اند حق‌تعالی ببرکت تو دلهای ایشانرا با یکدیگر الفت داد و اگر خرج می کردی بجهت اصلاح احوال ایشان همهٔ آنچه در زمین است از مال و متاع تالیف نمیدادی وقادر نبودی بر الفت میان دلهای ایشان از غایت عداوت ونهایت کینه و ستیزه که باهم‌داشتند ولیکن‌خدای بقدرت بالغه خود ایقاع الفت کرد میان‌ایشان ، بدرستیکه او قادر وغالبست هرچه خواهد میکند دانا بحکمت آنچه میکند .

(۶۴) ای پیغمبر (ص) بسنده است ترا خدای ، وآنانکه پیروی تو کرده‌اند از گرویدگان .

این آیه در غزوهٔ بدر قبل از قتال نازل شد برای تقویهٔ‌حضرت رسول ص وتسلیه خواطر اصحاب رضی‌الله عنهم و گفته‌اند سی وسه مرد و شش زن به پیغمبر ایمان آوردند چون عمرشرف اسلام‌دریافت و عدد اربعین تمام شد این آیه نازل گشت و ابن عباس رضی الله عنه فرمود سبب نزول آیه اسلام فاروقست و برین تقدیر آیه مکی باشد .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

(٦٥) ای رفیع قدر یا خبر کننده تحریض کن مؤمنان را یعنی بر انگیز وگرم ساز ایشانرا بر کارزار کردن با کفار اگرباشد ازشما بیست تن صبر کنندگـان در معرکهٔ قتال غالب شوند بر دویست تن از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما درمقابله ده تن از دشمنان شکیبائی ورزد و فرار نکنند ، و اگر باشد ازشما صدتن غالب شوند بتائید الهی بر هزارتن از آنانکه کافر شدند واین غالبیت شما بریشان بسبب آنست کـه ایشان گروهی‌اند که نمیدانند و خدا و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده و درزمان مقاتله قوت ثبات وشکیبائی مؤمنان ندارند بعد ازنزول آیه مؤمنان از مقاتله یکی با ده‌تن اندیشه ناك شدند وبرایشان گران آمد ، حق سبحانه این حکم را منسوخ گردانیده فرمود :

(٦٦) اکنون که این‌حکم شمارا گران بارساخت سبك‌بارگردانید خدای ازشما و دید آنکه در شما سستی‌هست یعنی خوف بدن ، پس اگر باشد ازشما صدتن شکیبا غالب شوند بردوبست تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابلهٔ دوتن صبر کند دیگر نبود ، واگر بود از شما هزار کس غالب گردند بردو هزار بامر خدا و یاری او و خدا با صابرانست باعانت ومددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد **الصبر مطیت الظفر**

بیت

صبر وظفر هردو دوستان قدیمند صبر کن ای‌دل که بعد ازآن ظفر آید
از چمن صبر رخ متاب که روزی شاخ امل میوهٔ مراد بر آرد

دورده‌اند که روز بدر هفتادتن اسیرشدند وحضرت رسالت پناه درباب ایشان با اکابر صحابه مشورت نمود از قوم **مهاجر** ابوبکر فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تواند اگر هریك بقدرطاقت و استطاعت فدا بدهند باشد روزی بدولت هدایت برسند و حالا عدد مسلمانان زیادت شود ، **فاروق** گفت یا رسول‌الله ص اینان ائمه کفرند همه را بفرما تا گردن بزنند وبحمدالله که حق سبحانه ترا ازفدا مستغنی

گردانیده و از گروه انصار **عبدالله بن رواحه** (و اصح آنست که **سعدبن معاذ**) فرمود که اشارت کن تا این اشرار را بشرار آتش بسوزیم ، حضرت مصطفی (ص) بقول صدیق میـل نموده فدیه مقرر فرمود ، حق سبحانه آیه فرستاد که :

(٦٧) نشاید و نسزد ، مرپیغمبر را که باشد مراورا اسیران که ازیشان فدا گیرد ، تا آنگاه که بسیار بکشد ازیشان ، درزمین ، چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابراراست ، میخواهید شما خواستهٔ دنیاکه عرض سریع الزوال است و خدای ، میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لایزال است و خدای ، غالبست ، دوستانرا بردشمنان غلبه دهد ، دانا در آنچه با بندگان کند .

(٦٨) اگر نبودی حکمی و فرمانی از خدای ، پیشی گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت‌نکند یا بنادانی مؤاخذه ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنائم برشما حلال سازد ، هرآینه میرسد برشما ، در آنچه فرا گرفتید ازخدا ، عذابی بزرگ .

در روایت آمده که حضرت‌رسول صلوات‌الله علیه وسلامه فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعدبن معاذ ازآن نجات نیافتندی زیرا که این هردو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا ، و صحابه بعد از نزول این‌آیه از غنائم بدر دست‌باز کشیدند ، آیت آمد که :

(٦٩) پس بخورید ، از آنچه غنیمت گرفتید (و فدیه ازآنجمله است) خوردنی حلال و پاك و بترسید از خدای در مخالفت امر وی ، بدرستیکه خدای آمرزنده است ، عفو کرد گناه شمارا ، مهربانست که غنیمت برشما حلال کرد وبرامم دیگر حرام بود .

در **اسباب نزول** (١) آمده که حضرت پیغمبر (ص)

---

١ — مراجعه شود به برگ شماره ١٣٥ جلد اول این تفسیر .

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

عباس (۱) را که از جملهٔ اسیران بود بادای فدای نفس خود وبدو برادر زادهٔ خود **عقیل بن ابی طالب** و **نوفل بن حارث** و حلیف او **عتبة بن حجدم** تکلیف کرد ، عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو بخواستگاری درویش وار در پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند ، من اینهمه مال از کجا آرم ؟ حضرت رسول (ص) فرمود که آن بدره های زر که بوقت خروج از مکه بام فضل دادی وچنین و چنان سخنان گفتی :

عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم ، پس فدای خود و سه کس بداد و آیه آمد که :

(۷۰) ای پیغمبر (ص) ، بگو مر آنانرا که دردست شما اند ، از اسیران ، اگر داند خدا و به بیند در دلهای شما ، نیکوئی را از ایمان و اخلاص ، بدهد شمارا بهتر از آنچه فدا گرفته اند ازشما یعنی زری که برای فدا داده اید و بیامرزد شمارا و خدای آمرزنده است گناهی را که در وقت شرك واقع شده است ، مهربانست که شمارا توفیق اسلام داده است .

آورده اند که عباس رضی الله عنه گفت که خدای تعالی مرا دو وعده داده بود ، یکی آنکه بهتر از آنکه ازمن گرفته است بمن دهد ، بدین وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هریك برای من به بیست هزار دینار تجارت میکنند وسقایهٔ زمزم نیز بمن داد که ازهمه اموال عرب دوست‌تر میدارم .

وعدهٔ دوم مغفرتست ، امیدوارم که بدان نیز وفا فرماید مرا بیامرزد ، چه در وعدهٔ کریم خلاف نیست

بیت

خلاف وعده محالست کز کریم آید لئیم اگر نکندوعده‌را وفا شاید

۱ ـ عباس عم پیغامبراست و آنحضرت را ده عم بوده است : ابوطالب که نامش ، عبد مناف بوده و زبیر و حمزه و مقوم و عباس و ضرار و حارث و قثم و ابولهب و غیداق .

(۷۱) واگرخواهند اسیرانی که مسلمان شده اند ، خیانت کردن با تو به نقض عهد یا برگشتن از دین ، پس بدرستیکه خیانت کردند با خدای ، پیش از این بکفر ، پس خدای تعالی توانائی داد ترا بریشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند ، بعد از این نیز ممکن است که ترا متمکن گرداند و خدای داناست بحال بندگان ، حکم کننده براحوال ایشان .

(۷۲) بدرستیکه ، آنانکه ایمان آوردند وهجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش و جهاد کردند بمالهای خود که در سلاح و نفقهٔ محتاجان صرف نمودند و بنفس های خویش که مباشر قتال شدند ، درراه خدای و اینان قوم مهاجرند و آنانکه جای دادند مهاجران را ونصرت کردند حضرت رسول‌را (مرادگروه انصارند) ، آنگروه بعضی ازیشان دوستان برخی‌دیگرند و متولی‌یکدیگر درمیراث . در مبداء کار حکم آن بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت ونصرت از یکدیگر میراث گیرند .

وآنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند ، نیست مرشمارا از تولی ایشان در میراث ، هیچ چیز ، تا وقتی که هجرت کنند و اگر مؤمنان غیر مهاجران طلب نصرت کنند از شما در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند ، پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان مگر برگروهی که مشرکان باشند میان شما و ایشان ، عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود و معاهد مکنید و خدای به آنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض‌آن بیناست .

(۷۳) و آنانکه کافر شدند ، برخی ازیشان دوستان دیگرند درمظاهرت و معاونت اگرنکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی باهمدگر و تعاون و دوستی حاصل‌شود فتنهٔ و چه فتنهٔ در زمین و فسادی بزرك در دین یعنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و همدیگر را یاری نکنند مهم آنها روی به خمول (۱) نهد و اهل کفر ظهور کنند و

۱ ـ خمول : بی نام ونشان شدن و بپستی میل کردن

فساد و فتنه ازین بزرگتر تواند بود وچون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و برترك آن تهدید فرمود ، دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید که :

(۷۴) و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول و هجرت نمودند و جهاد کردند درراه رضای خدا وآنانکه بعد ازتصدیق وتسلیم جای دادند اهل هجرت را و نصرت کردند مرپیغمبر را در قتال مشرکان ، آن گروه ، ایشانند مؤمنان ، راستی مرایشانراست آمرزش از خدای و روزی بیرنج و منت ،

(۷۵) و آنانکه ایمان آوردند از پس صلح **حدیبیه** و هجرت کردند چون **ابونصر** و **ابوجندل** و غیر ایشان و جهاد کردند با شما یعنی مدد شما شدند ، پس آن گروه ازجملهٔ شما اند یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد و خداوندان خویشیها یعنی اقرباء ، برخی ازیشان سزاوارترند ببعضی در میراث گرفتن در حکم خدای یا در لوح محفوظ

این آیت ناسخ توارث آن جماعت است که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند :

بدرستیکه خدای بهمهٔ چیزها از مواریث یا حکمت (دراعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیاً) داناست و کسی را برآن چون و چرا نرسد .

بیت

نه در احکام اوست چون و چرا
نه در افعال او چگونه و چند

سورة التوبة (۱)

مدینة و هی مائة و تسع وعشرون آیة

این سوره را **برائت** و **فاضحه** و **مخزیه** و **مقشقشه** وسورةالعذاب نیز خوانند و ترك تسمیه در وی بجهت آنست که **بسم الله** سبب امانست و این سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند صحابه رضی الله عنهم اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه یك سوره اند ، هفتم سبع طوال (۲) باشد یا دو سوره ، پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم الله ننوشتند وهردو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمهٔ **اسباب نزول** از بستان **فقیه ابو اللیث** رحمة الله نقل میکند که ثقات مشایخ بعنعنه از **ذوالنورین** روایت کرده اند که کاتب خاتمهٔ **یسئلونك عن الانفال** و فاتحهٔ **براءة من الله** من بودم ، **حضرت مصطفی** (ص) ، میان این دو سوره املاء تسمیه نفرمود .

آورده اند که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت پناه ص ،

---

۱ - این سوره را **براءة** که بیزاریست از کفار گویند و **توبه** خوانند زیرا که در آن ذکر توبهٔ مؤمنانست و **فاضحه** که فضیحت کننده اهل نفاقست و **مخزیه** که رسوا کنندهٔ منافقان است وهمچنین این سوره را **مقشقشه** که بمعنای پاك کننده از منافقین است گفته اند ودیگر **مبحثه** گفته اند باعتبار آنکه برانگیزندهٔ اسرار منافقانست و نیز این سوره را **سورة العذاب** خوانده اند .

شمارهٔ آیات این سوره را برخی یکصد و سی آیت نوشته اند و گروهی ۱۲۹ آیت و در مدینه فرود آمده مگر دو آیت از این سوره که بگفتار بعضی مکی است . ۲ - سورهٔ فاتحة الکتاب را در این صورت بشمار نمی آورند زیرا که آن سوره از سور کوچك قرآن است .

سی یا چهل آیت از اوائل سوره به **ابوبکر** داده اورا امیر حاج ساخت و فرمود که براهل موسم خواند و چند روز بعد ازرفتن ابوبکر حضرت **مرتضی علی** را طلب فرمود و برناقهٔ غضبا سوار ساخته از عقب ابوبکر روان ساخت و امر کرد که آیات را گرفته خود قرائت کند و چون ازین حال برسیدند جواب داد که جبرئیل بمن آمد و گفت اداء این پیغام نکند مگر تو و یا کسی که از تو باشد ، پس علی به ابوبکر لاحق شد و در روز ترویه **صدیق** رضی الله عنه خطبه خواند و مردمان را تعلیم مناسك فرمود و در روز **نحر** ، علی رضی الله عنه نزدیك جمرهٔ عقبه آیت ها را براهل موسم خواند .

(۱) این بیزاری است از خدا و فرستادهٔ او ، بسوی آنانکه بپیمان بسته اند با ایشان از شرك آرندگان .

آورده اند که آن حضرت با بعضی از مشرکان عرب عهد بسته بود و هرقومی را تا وقت معین همهٔ ایشان غیر از بنی ضمره و بنی کنانه عهد بشکستند ، حق سبحانه این آیت فرستاد که مضمونش بران است بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول بشکستند ، رسول نیز بفرمان خدا نبذ (۱) عهد کرد بدیشان وحکم شد که ای سید بگو ایشانرا :

پس سیر کنید در زمین یعنی بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الاخر (قولی آنستکه آیت در اوائل شوال فرودآمده است ، پس مدت تا اواخر محرم است) .

امام ثعلبی آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض کرده بودند از چهار ماه کمتر بوده و ازان برخی بیشتر ، آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کارخود فکری کنند وآنانرا

۱ ـ **نبذ** : از دست انداختن چیزی را از پس یا بپیش و یا عام است و نبذ عهد یعنی نقض عهد چنانکه در قرآن کریم وارد است : « فانبذ الیهم علی سواء »

که بیشتر بود برچهار ماه اختصارکرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت :

و بدانید آنکه شما ندانید که عاجزکنندگان خدا باشید ازعذاب خود هرچند شمارا مهلت داد و این را نیز بدانید آنکه خدای رسوا کنندهٔ کافران است در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن .

(۲) و اعلام است و آگاه ساختن از خدای و رسول بسوی مردمان ، روز حج بزرك یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر (۱) و حلق (۲) و رمی در اوست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با آن روز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و برهرتقدیر مضمون اعلام آنکه خدا بیزار است از مشرکان و عهود ایشان و پیغمبر او علیه الصلوة و السلام نیز بیزار است ، پس اگر باز گردید از کفر و از غدر ، پس آن بازگشت بهتر باشد مرشمارا از اقامت برآن و اگر برگردید از توبه و ترك کفر نکنید ، پس بدانید آنکه شما نه عاجزکنندگانید خدایرا یعنی نتوانید که ازاو گریزید یا با او ستیزید ، و بجای بشارت بیم کن کافرانرا ، بعذابی دردناك در آخرت .

و چون حکم عهود ناکثان (۳) فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که درحدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید :

۱ ـ نحر : بفتح اول ، پیش سینه وجای گردن بند ونحر النهار اول روز را گویند و یوم النحر روز دهم ذی الحجه باشد .

۲ ـ حلق : بتخفیف و حلق به تشدید ستردن و تراشیدن موی سر و بلند برواز کردن مرغ و چرخ زدن آن در هنگام پرواز چنانکه شاعر تازی زبان ، نابغهٔ ذبیانی فرموده :

اذا ما التقی الجمعان حلق فوقهم عصائب طیر تهتدی بعصائب

۳ ـ ناکثان عکنندگان پیمان و عهد .

(۴) لیکن آنانکه عهد کردید با ایشان ، از شرك آورندگان ، پس ایشان کم نکردند چیزی از عهد های شما یعنی نشکستند پیمان شمارا و یاری و همنشینی نکردند برقتال شما ، یکی از دشمنان شمارا ، پس تمام کنید بسوی ایشان ، عهد ایشانرا تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا چون ناکثان برچهار ماه و پس مهلت مدهید ، بدرستیکه خدای ، دوست میدارد متقیانرا واز جملهٔ تقوی وفاء عهد است واتمام شرایط آن .

شیخ ابوالقاسم نصر آبادی ، قدس سره ، فرموده که متقی را چهارنشانست ، **حفظ الحدود وبذل الجهود والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود** و بربن وجه ترجمه یافته است :

نظم

متقی را بود چهار نشان — حفظ احکام شرع اول آن
ثانیاً آنچه دسترس باشد — برفقیران و بی کسان باشد
عهد را با وفا کند پیوند — هرچه باید بدان شود خرسند

و چون حکم معاهدان مشرك مبین باشد ، در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید :

(۵) پس چون بگذرد ، ماههای حرام یعنی بیست روز ذی‌الحجه و تمام محرم و قولی آنست که آیت در شأن معاهدان نازل شده و اشهرحرم چهارماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی‌الحجه و محرم دروست یا آنکه حرام بود دربن چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که از زمان نزول سوره گیرند نه از وقت تبلیغ انقضاء مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی ذی‌القعده و ذی الحجه ومحرم و برهرتقدیر چون این ماهها منقضی گردد پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اید با ایشان یا آنکه عهد شمارا شکسته اند ، هرجا که یابید در حل و حرم و بگیرید ایشانرا باسیری و باز داریدشان از طواف مسجد الحرام و بنشینید برای ایشان برهر ممری یعنی بسته گردانید بریشان راهها تا منتشر نشوند در بلاد و قری ، پس اگر باز گردند

از شرك بایمان و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة اموال خود را و از این دو عمل تصدیق ایشان روشن شود ، پس خالی کنید راه ایشانرا یعنی دست بدارید ازیشان وراه دهید تا هرجا خواهند روند، بدرستیکه خدای آمرزنده است مرگناهان گذشتهٔ ایشانرا ، مهربانست بردادن ثواب بیحساب بدیشان .

(۶) و اگر یکی از مشرکان که تعرض ایشان می بایدکرد ، بعد از انقضای شهرحرام ، زنهار خواهند از تو ، پس ایمن ساز اورا و زنهار ده ، تا بشنود سخن خدای را که قرآنست ، پس اگراسلام نیارد ، برسان اورا بخانهٔ او که موضع امن اواست و بعد از آن با او مقاتله نمای ، این امان دادن بسبب آنستکه ایشان ، گروهی اند که نمیدانند خدای را و سخن او نشنوده اند ، پس امان باید داد تا بشنوند کلام خدای را و در آن تدبیر و تفکر نمایند .

(۷) چگونه باشد (استفهام بمعنی‌انکار واستبعاداست یعنی نیست و چگونه تواند بود (۱)) مرمشرکانرا ، عهدی ، نزدیك خدای و نزدیك رسول او بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل ، مگر آنانکه عهد بسته اند با ایشان یعنی **بنی ضمره و بنی کنانه** که حضرت رسالت (ص) عهد بسته بود با ایشان ، نزدیك مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریبست بمکهٔ معظمه ، پس مادامی که ایشان استقامت ورزند برعهد خود برای شما ، پس شما نیز مستقیم باشید برپیمان خود ، برای‌ایشان ، بدرستیکه خدای‌دوست میدارد پرهیزکاران را که برعهد و پیمان استقامت نمایند .

(۸) چگونه باشند برعهد مشرکان و حال آنستکه اگر ایشان ظفر یابند برشما ، نگاه ندارند در باب شما حق قرابتی و نه وفاء عهدی ، خشنود میگردانند شمارا بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند

۱ ـ آیه شریفه اینست :
« کیف یکون للمشرکین عهد عند الله و عند رسوله . . . »
مقصود « کیف یکون » میباشدکه استفهام بمعنی انکار واستبعاد است

mardegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

بایمان وطاعت و با سخنان شیرین میگویند وسرباز میزنند دلهای ایشان از آنچه میگویند یعنی دل ایشان بازبان یکی نیست .

بیت

دل در خیال غدر و زبان در ادای شکر

ای من فدای آنکه دلش با زبان یکی است

و بیشتر ازیشان بیرون ازدایرهٔ فرمان یاسرکش ازقبول ایمان‌اند و اندکی ازیشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز مینمایند .

(۹) بدل کردند و برگزیدند بقرآن ، چیزی را که بهای اندك دارد از متاع دنیا .

اوسفیان بعضی از مشرکان را تطمیع حطام دنیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن کرده و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان آمدند . پس اعراض کردند از طاعت خدا یا باز داشتند مردم را از حج خانهٔ خدا ، بدرستیکه ایشان بدکاری‌است که میکنند (قولی آنستکه مراد ازین قوم یهودند که عهد پیغمبر را شکستند و آیات تورات را باندك چیزی فروخته مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند) .

(۱۰) نگاه نمیدارند یهودیان ناقضان عهد ، درشان هیچ مؤمنی ، قرابت یا سوگند و نه عهد و آن گروه ، ایشانند از حد گذرندگان در شرارت و طغیان .

(۱۱) پس اگرباز گردند ازکفر و بپای دارند نماز را وبدهند زکوة را ، پس ایشان برادران شما اند ، دردین‌اسلام ، ایشانرا است آنچه شمارا بود و برایشان است آنچه شمارا باشد و بیان میکنیم آیتها را برای گروهی که فهم کنند ودرآن تفکر فرمایند .

(۱۲) و اگر بشکنند مشرکان ، سوگند و پیمان های خود را پس ازآنکه عهد کنند با شما وطعن کنند دردین شما و عیب جویند در احکام اسلام ، پس بکشید پیشوایان کفر وسرداران اهل شرك را ،

بدرستیکه ایشانرا عهد و پیمان نیست ، درحقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی ، شکست بدان راه نیافتی ، پس مقاتله کنید با ایشان ، شاید که ایشان باز استند از شرك در دین .

(۱۳) آیا کارزار نمیکنید با گروهی که بشکستند ، پیمانها که بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهد ها میان پیغمبر و قریش آن بود که حلفای یکدیگر را نرنجانند و برقتال ایشان با یکدیگر مظاهره نکنند . قریش بنی بکر را که حلفای ایشان بودند بسلاح و مرد مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفای رسول (ص) بوده جنك کردند یا مراد از ناکثین عهد بنی قریظه اند که در روز احزاب اوسفیان وقوم اورا مددکاری کردند ، و قصد کردند مشرکان به بیرون کردن رسول ص از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت .

و در **لباب** آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول(ص) را جهت اداء عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام ارکان آن بجهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهودند قصد اخراج آن حضرت نمودند از مدینه ، و حال آنستکه ایشان ابتدا کردند بنقض عهد را ، اول بار ، آیا شما میترسید از محاربت وکارزار ایشان ؟

پس خدای سزاوارتر است به آنکه بترسید از عقاب وی ، در قتال کفار ، پس بحرب ایشان اشتغال کنید ، اگر هستید باوردارندگان بعقوبت آلهی درترك مامور به .

(۱۴) کارزار کنید با ایشان ، تا خدا عذاب کند ایشانرا ، بدست های شما (یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند) و رسوا سازد ایشانرا بمقهوریت و مغلوبیت و نصرت دهد شمارا برایشان و شفا بخشد سینهای گروهی را از مؤمنان (یعنی بنوخزاعه که با جمعی از یمن بمکه آمده اسلام آورده بودند واز مشرکان ایذاء بسیار یافته وچون شکایت بعرض حضرت رسالت پناه ص رسانیده بودند فرموده بود که **ابشروا فان الفرج قریب**) .

(۱۵) و ببرد خدای بنصرت شما ، اندوه دلهای آنانرا که بواسطهٔ آزار کفار ملول بودند و توبه دهد خدای و باز گردد بفضل خود ، برهر که خواهد . حق سبحانه و تعالی در این آیت خبر داد از توبهٔ بعضی از کفار که آن واقع شد چنانچه ابوسفیان وعکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو وغیرایشان ایمان آوردند ، و خدای داناست بتوبهٔ بعضی ، حکم کننده است بقبول توبه .

(۱۶) آیا میپندارید ای مؤمنان که قتال کفار را کارهید و گفته اند خطاب با منافقانست که میفرماید که پنداشته اید از آنکه شمارا بگذارند بربن که هستید و نبینند خدای آنانرا که جهاد کنند ، ازشما در راه وی وفرا نگیرند بجز خدای وغیر فرستادهٔ او و بدون مؤمنان دوست نهانی که افشاء اسرار کنند با وی یعنی شمارا بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده و خدای داناست به آنچه شما می کنید و غرض شما از عمل ها وی را معلوم است .

آورده اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد ، مسلمانان وی‌را بشرك و قطع رحم سرزنش کردند ، عباس جواب داد که شما مساوی (۱) ما میگوئید واز محاسن ما یاد نمیکنید ، **حضرت علی** (ع) فرمود که شمارا چه چیز است که آنرا ازجملهٔ محاسن توان شمرد ، عباس فرمود که ما بعمارت مسجد الحرام قیام مینمائیم و خانهٔ کعبه را تعظیم می کنیم وحاجیان‌را شربت میدهیم و اسیرانرا از بند می‌رهانیم ، این آیت نازل شد که :

(۱۷) نسزد و روا نباشد ، مرمشرکانرا ، آنکه عمارت کنند ، مسجد های خدای را و گفته اند مسجد الحرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبلهٔ مساجد است ، پس کانه عامر او عامر جمیع مساجد باشد

۱ـ مساوی : بفتح اول ، بدی ها . مساوی برغیرقیاس استعمال شده است و گفته شده است برای آن مفرد نیست و هم گفته اند مفرد آن « مسأءة » است .

و مشرکانرا عمارت روا نیست ، در حالتیکه گواهان باشند بر نفسهای خویش بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه الصلوة و السلام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخلف که عمارت بیت حق است وعبادت غیر او (۱) ، آنگروه مشرکان ، تباه و باطل شده است بواسطهٔ شرك ، عملهای ایشان که بدان مفتخرند از عمارت مسجد و سقایت حاج و در آتش دوزخ ، ایشان جاویدند بسبب کفر .

(۱۸) جز این نیست که عمارت می‌کند ، مسجد های خدای را ، آنکس که بگرویده باشد بخدای وایمان بخدای تمام نیست الا بایمان برسول وی و بروز باز پسین و بپای داشته باشد نماز را و داده باشد زکوة را و نترسیده باشد در امور دین ، مگر از خدای ، پس آن گروه شاید آنکه باشند از راه یافتگان بطریق نجات (ایراد این کلام بصیغهٔ توقع (۲) جهت قطع طمع مشرکانست یعنی اهتدای آن گروه که جامعند مر کمالات علمیه و عملیه را دائر است میان **لعل و عسی** ، پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص‌اند پیداست که چگونه خواهد بود) :

جائی که شیرمردان درمعرض عتابند روباه سیرتان‌را آنجا چه تاب باشد

۱ـ گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه
حاجی بره کعبه ومن طالب دیدار اوخانه همیجوید ومن صاحب خانه
مقصود من از کعبه وبتخانه توئی تو مقصود توئی کعبه وبتخانه بهانه

سه بیت بالا از غزل معروف **خیالی هروی** است و این غزل بهترین اشعار خیالی است و غالب تذکره نویسان این غزل را در کتاب خود از آن وی شمرده اند .

۲ ـ آیهٔ شریفه اینست : « . . . . فعسی اولئك ان یکون من المهتدین » مراد از صیغهٔ توقع « عسی » است که برای ترجی غالباً استعمال میشود و گاهی نیز بمعنی کان آید بهرحال عسی از افعال مقاربه است و احکامش در علم نحو مقرر است

دیگرمنع مؤمنانست ازاغترار (۱) باعمال خویش و برآن اعتماد نمودن که هرکه بعمل مغرور است از فیض ازل مهجور است .

بیت

مباش غره بعلم وعمل که هد ابلیس بدین سبب ز در بارگاه عزت دور

آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمرهٔ حجاج را نبیذ (۲) زبیب (۳) یا عسل و سویق (۴) میدادند و در زمان حضرت آن منصب به عباس تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبة بن طلحه حجبی بود ، روزی این هردو باحضرت **مرتضی علی** (ع) بمقام مفاخرت در آمده ، عباس به سقایت و شیبه به عمارت مباهات می نمودند و علی (ع) باسلام و جهاد مفتخر می بود ، حق سبحانه تصدیق علی را فرستاد که :

(۱۹) آیا میدارید اهل سقایت حاجیان را وارباب عمارت مسجد الحرام را ، همچون آنکس که ایمان آورده است بخدای و بروز آخر وجهاد کرده است درراه خدا ، برابر نیستند این دوقوم نزدیك خدای و خدای راه نمی نماید بمقصود ، گروه مشرکان را که بشرك برخود ستم کنند .

(۲۰) آنانکه بگرویدند بخدای و به آنچه فرود آمده است از نزدیك خدای و هجرت کردند از دیار خود و جهاد کردند با مشرکان در راه خدای ببذل کردن مال خود برمجاهدان و تهیهٔ اسباب قتال ایشان و در باختن نفسهای خود در معارك حرب ، بزرگترند از روی درجهٔ یعنی بلند مرتبه ترند نزدیك خدای از آنها که سقایة حاج

۱ ـ فریفته شدن وناگه گرفتن ۲ ـ نبیذ : آب فشرده شده که از حبوب و جز آن گیرند وهم بمعنای شراب خرما آمده ودر فارسی نبیذ را نبید گویند . حافظ فرماید :

رسید مژده که آمد بهاروسبزه دمید وظیفه گربرسد مصرفش گل است ونبید

۲ ـ زبیب : مویز ۳ ـ سویق : بفتح اول : شراب و بوست آرد گندم و جوکه سبوس باشد . جمعش اسوقه .

و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند وآن گروه که مستجمع این کمالات اند ، ایشانند ظفریافته گان بامانی دو جهان .

(۲۱) مژده میدهد ایشانرا ، پروردگار ایشان برحمتی فائضه ازو بریشان و خوشنودی کامل ازیشان و بهوستانهای که مرایشانرا باشد در آن بوستان ها نعمتی دائم بی انقطاع ودر تنکیر مبشر به ایمائی است به آنکه زبان تعریف بادای توصیف آن وافی نیست .

(۲۲) در حالتیکه این گروه جاوید باشند ، در آن بوستانها همیشه (تأکید خلود است (۱) تا حمل برمکث طویل نفرمایند) ، بدرستیکه خدای نزدیك اوست ، مزدی بزرك که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد وچه نعمت بهتر از رحمت و رضوان ونعیم جنان باشد .

در **کشف الاسرار** فرموده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافهٔ مؤمنان ، رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی برخود نکشند که هرچند گناه عظیم بود رحمت از آن عظیمتر است .

قطعه

گنه ما فزون بود ز شمار عفوت افزونتر از گناه همه

قطرهٔ زابر رحمت توبس است شستن نامهٔ سیاه همه

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را بهجرت اجازت شد بعضی ازصحابه بنشاطی تمام بطرف مدینه مسارعت مینمودند و ترك خانمان را برمحبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میفرمودند و جمعی دیگر را آباء و اقرباء و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون وآرام در منزل ومقام التماس میکردند و ایشان را رقت جنسیت پیوند و شفقت برزن و فرزند مانع هجرت میشد ، این آیت نازل گشت .

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « خالدین فیها ابداً ان الله عنده اجر عظیم » مرادکلمهٔ ابداً است که تأکید درخلود دارد یعنی مؤمنان همیشه در بهشت جای دارند .

(۲۳) ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ، فرا مگیرید ، پدران خودرا وبرادران خود را دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید ، اگر برگزینند ایشان کفر را برایمان و شمارا از هجرت باز دارند وهرکه از شما ایمان را دوست دارد یعنی این عمل ازایشان بسندد ، پس آن گروه دوست دارندگان ، ایشانند ستم کاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده‌اند چه دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید .

چون آیت فرودآمد ، متخلفان از هجرت گفتند که ما حالا در میان قبائل و عشائر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات می‌گذرانیم ، چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما بی‌کس و بی مال بمانیم آیتی دیگر آمد که :

(۲٤) بگو ای محمد ، مرتارگان هجرت را که اگر هست پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و زنان شما وخویشان شما و مالها که آنرا کسب کرده اید و بازرگانی که میترسید از ناروائی آن و مسکن ها که از نزاهت می‌پسندید آنرا دوست تر بسوی شما یعنی اگر اینها که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوست‌تر میدارید از خدا و رسول او و از جهاد کردن در راه او ، پس انتظار برید و چشم دارید تا بیارد خدای عقوبت خود را عاجلا و آجلاً وخدای توفیق هدایت ندهد گروه بیرون رفته‌گان را از حد فرمان . در این آیت تهدیدی عظیم و توبیخی بزرك است و قول بیشتربن ائمهٔ تفسیر راجع است به آنکه از این آیه رایحهٔ نا امیدی میتوان استشمام نمود ، چه اغلب مردم اولا ماشاء الله در آن مقام اندکه دین‌خود را از اموال و ازواج وعشایر و مساکن دوست‌تر دارند و حظوظ دنیوی‌را برآن اختیار میکنند .

ای عزیز ، مرد باید که ابراهیم وار روی از بیچون نگرداند **فانهم عدو لی الا رب العالمین** مال را بذل مهمان و فرزند را قصد قربان وخودرا فدای آتش سوزان کند تا دردعوی دوستی صادق باشد .

بیت

آنکس که ترا شناخت جانرا چه کند ؟
فرزند و عیال و خان و مان را چه کند ؟

حضرت رسالت پناه فرموده است که **لایؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین** . ازحضرت **شیخ الاسلام** (۱) قدس سره منقولست که **احمدبن یحیی دمشقی** روزی پیش مادر و پدر نشسته قصهٔ قربان کردن اسمعیل (ع) از قرآن برایشان میخواند ، گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو که ما ترا در راه خدا فدا کردیم .

احمد برخاست و گفت الهی اکنون جز تو کسی ندارم و روی بکعبه نهاد و بعد از آنکه بیست وچهار موقف استاده بود قصد زیارت والدین کرد چون به دمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقهٔ در بجنبانید مادرش جواب داد که **من علی الباب** ؟ گفت **انا احمد ابنك** ، مادرش گفت پیش از این مارا فرزند بود اورا در کار خدا فدا کردیم ، احمد و محمود را با ما چه کار ؟

مثنوی

ما هرچه داشتیم فدای تو کرده ایم جانرا اسیربند هوای تو کرده‌ایم (۲)
ما کرده‌ایم ترك خود وهردوکون نیز وینها که کرده‌ایم برای تو کرده ایم

(۲۵) بدرستیکه یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان ، در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارك کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنك بنی قریضه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب حنین و فتح مکه و غیر آن و در موطن روز حنین و آن وادیست میان مکه وطائف که حضرت رسالت پناه (ص) در آنموضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و آن چنان بود که بعد از

۱ ـ مراد خواجه عبدالله انصاری است .
۲ ـ گر سر ازدست رود مهر ترا خواهانم
ای فدای تو دل ودیده و جسم وجانم (**جلالی**)

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

فتح مکه این دو قبیله متفق‌شده قصد مسلمانان نمودند و خبر بحضرت رسول (ص) رسیده با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت **لن نغلب الیوم من قلة** (ما امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد) بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسیده نپسندید و بسبب این عجب دراول حال شکست برلشکر اسلام آمد ، پس حق سبحانه این قصه را با یاد مؤمنان میدهد که خدای شمارا یاری داد در روز حنین ، چون بشگفت آورد شمارا ، بسیاری لشکر شما ، پس دفع نکرد از کثرت چیزی را از صولت دشمن و تنگ شد برشما زمین آن وادی باوجود فراخی وگشادگی که داشت ، پس پشت بردشمن کردید و برگشتید از حرب در حالتیکه هزیمت کنندگان بودید .

آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت پناه چهار تن ماندند **علی** (ع) و **عباس** و **ابوسفیان بن الحارث** و **عبدالله‌بن مسعود** رضی‌الله عنهم (۱) وحضرت درآن روز براستر سوار بوده و چون دوستان هزیمت کردند ودشمنان بتمامی روی بدان حضرت آوردند ایشان استر خود را نهیب میدادند و روی بدشمن حمله میفرمودند و میگفتند **انا النبی لاکذب ، انابن عبد المطلب** و عباس و ابوسفیان (۲) لجام و رکاب استر را گرفته نمیگذاشتند که آن حضرت بمیان دشمنان درآید و از این صورت برکمال شجاعت سید عالم استدلال میتوان نمود که در چنان روز براستر که در

۱ ـ **علی بن حسن زواری** (مراجعه شود بمقدمهٔ تفسیر ص ۹۵ ـ ۱۰۳ جلد یکم) با چند نفر دیگر از مفسرین نگاشته‌اند که در روز جنك حنین پس از هزیمت سپاهیان اسلام نه تن از بنی هاشم در میدان کارزار با حضرت رسول بودند و دیگر سپاهیان فرار را برقرار اختیار کردند .

۲ ـ ابو سفیان پسر حارث بن عبد المطلب پسر عم حضرت رسول است (مراجعه شود به ص ۳٤ جلد دوم) .

معرکهٔ حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مددکار متوجه حرب کفار گشته نسب خود را اظهار می فرمود . القصه چون عباس آن حضرت را نگذاشت که محاربه نماید حضرت فرمود که پس اصحاب مرا باز خوان ، عباس مردی بلند آواز بود ، ندا کرد که **یا عبادالله هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب سورة البقرة** ، مردم به آواز عباس بازگشتند و عدد ایشان که بصد نمیرسید بملازمت حضرت پیوسته بذیرای حمله کفار شدند و آن حضرت فرمود **الان حمی الوطیس** (۱) و بتلاوت دعای موسی که درروز فلق (۲) بحر خوانده بود : **اللهم لك الحمد والیك المشتکی وانت المستعان** ملهم شده از استر فرود آمد یا همچنان سواره مشتی خاك و سنك ریزه اززمین برداشت یا از یاران طلبیده وگفت **شاهت الوجوه** (۳) و بر طرف کفار بریخت و فرمود که **انهزموا و رب محمد** (۴) . بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از خاك و سنك ریزه پر نشد و شکست بردشمنان افتاده و دلهای مؤمنان آرام بذیرفت کما قال الله تعالی :

(۲٦) پس فروفرستاد خدای ، رحمت خود راکه سبب سکون و آرام قلوبست برفرستادهٔ خود تا تنها داعیهٔ حرب نمود و از کثرت اعداء اندیشه نفرمود وبرمؤمنان تا بندای‌عباس بازگشتند وفرو فرستاد لشکر ها که بچشم خود ندیدید ، شما آنانرا اما کفار دیدند وآنها ملائکه بودند با جامه‌های سفید و عمامه های سرخ علاقهٔ بین الکتفین گذاشته براسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنجهزار یا هشت هزار یا شانزده هزار بوده و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند به

۱ ـ یعنی در این هنگام سخت شد جنك و آتش کارزار بالا گرفت . و طیس : بفتح اول تنور آهنین یا غیرآن جمعش اوطسه و وطس (۲) فلق : شکافتن و فلق بحر یعنی شکافتن دریا ، اشارتست بگذشتن موسی ازرود نیل ۳ ـ زشت باد روبهای شما ۴ ـ سوگند بخدای محمد که دشمنان شکست خوردند .

آنکه بسیار کس ازیشان کشته شد وشش هزار ازاولاد واهالی ایشان را برده گرفتند وبیست وچهار هزار شتر وچهارهزار اوقیهٔ نقره وزیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وآنچه واقع شد باداش ناگرویدگان است.

(۲۷) پس توبه میدهد خدای و فضل میکند ازپس این جنك بتوفیق اسلام بر هرکه خواهد ازیشان یعنی برمنهزمان از جنك حنین و آن چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعهٔ حنین بملازمت سید ثقلین (ص) آمده بشرف اسلام معزز گشتند و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگان را ، مهربانست که بد از توبه مؤاخذه نکند .

(۲۸) ای گروه باورد دارندگان ، جز این نیست که مشرکان پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند (و **ابن عباس** رضی الله عنه فرموده که نجس العین اند مانند کلاب) پس باید که نزدیك نشوند بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است ، بعد از این سال که سنهٔ براءة است و آن سنهٔ تاسعه بوده بد از هجرت یا سال حج الوداع که سنهٔ عاشر بوده .

امام اعظم گفته که مراد منع کفار است از حج و عمره نه از در آمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و **امام مالك** منع میفرماید از دخول همهٔ مساجد قیاس بر مسجد الحرام و **امام شافعی** همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصه و اگرمیترسید شما ای اهل مکه ، از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار درموسم بجهت خرید وفروخت اطعمه والبسه می آوردند ، حق سبحانه میفرماید که ایشانرا از دخول حرم منع کنید و اگر ازین میترسید که بسبب انقطاع تجارات ایشان تمك عیش شوید ، پس زود باشد که خدای توانگر سازد شمارا از فضل و رحمت خود اگر خواهد و انجاز این وعده فرمود به آنکه اهل تباله (۱) و

۱ ـ تباله : بفتح اول ، نام بلده‌ای است در یمن

جرش (۱) (؟) که دو بلده بود از یمن مسلمان شدند و هرسال آنچه دربایست بود از طعام بمکه میبردند یا آنکه اصناف مردم را ازاقطار زمین متوجه حرم ساخت تا بانواع تجارت به آنجا میروند ، بدرستیکه خدای داناست باحوال بندگان ، حکم کننده است بتحقیق آمال ایشان ، اگر دری دربندد ، دیگری گشاید .

بیت

گمان مدار اگر ضایعم تو بگذاری که ضایعم بگذارد مسبب الاسباب(۲)
بروی من دراحسان اگرتو دربندی دری دگر بگشاید مفتح الابواب

بعد از مقاتلهٔ وثنی بمحاربهٔ کتابی امر میکند ومیفرماید :

(۲۹) بکشید ، ای مؤمنان و کارزار کنید با آنانکه ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که به تثنیه قائلند و نصاری که تثلیث را معتقدند و نمیگروند بقیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود ونصاری معاد روحانی اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد و حرام نمیدانند ونمیدارند ، آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده است و نمیپذیرند دین حق را که اسلام است از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی تورات وانجیل بدیشان عطا کرده ایم ،

بیان الذین لایؤمنون (۳) است میفرماید با اهل کتاب مقاتله کنید تاوقتیکه بدهند جزیه یعنی آنچه از خراج بنسبت هر کس که ازیشان مقرر شود بدهند ازدست خود نقد و ایشان خوارشدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و ننشینند تا وقتیکه تسلیم کنند یا از ایشان

۱ ـ م : حوش ۲ ـ چه غم دارم که درگیتی ترا بالای سر دارم
من ازلطف حیات خود دراین عالم خبردارم **(جلالی)**

۳ ـ آیهٔ شریفه اینست : « قاتلوا الذین لایؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر و لایحرمون ما حرم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطی الجزیة » .

جزیت بگیرند و گردن ایشانرا فرو کوبند بسیلی مفهوم آیه مقتضی تخصیص جزیه است با اهل کتاب و مجوس را چون شبهة کتابست ملحق‌اند به اهل کتاب **وامام شافعی** رحمة الله علیه فرموده که از غیر کتابی جزیه نگیرند و امام اعظم رحمة الله علیه فرموده که از همهٔ مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان با تیغ است یا اسلام و امام مالك رحمة الله گوید که از همه گیرند مگر مرتد که حکم او قتل است (۱) .

(۳۰) و گفتند جهودان ، **عزیر** پسر خداست . **تعالی الله عن ذلك غلواً کبیراً** ، باید دانست که عزیر بن سرحیا از نسل یعقوب است از سبط لاوی و بچهارده پشت بهارون بن عمران میرسد و مجمل قصهٔ او آنستکه چق سبحانه بخت نصر را بربنی اسرائیل گماشت تا مصاحف تورات را بسوخت وبیت المقدس را منهزم ساخت و هر که تورات میدانست بکشت وباقی را برده گرفت و عزیر از جملهٔ اسیران بود و تورات میخواند اما چون خرد سال بود ازخواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاصی یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثنای طریق در قریهٔ سایر آباد اورا بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه درسورهٔ بقره گذشت و چون عزیر علیه السلام بمیان قوم آمد تصدیق وی نمودند واورا بخواندن و نوشتن تورات امتحان کردند ، ودرتفسیر **امام ثعلبی** رحمة الله مذکور است که پنج قلم براصابع دست راست وی بستند

۲ـ ونزدخاصه جزیت ازاهل کتابین گیرند یعنی یهود ونصاری ومجوس ملحق اند باهل کتاب زیراعلاوه برشهادت تاریخ بظهور زرتشت دراخبار اهل‌البیت نیزوارد است که ایشانرا پیغمبری بود کشتند وکتابی بود ولهذا پیغمبرفرموده بنهید برایشان آنچه براهل کتاب نهاده‌اید ازجزیت وغیرآن واخذجزیت اززنان وکودکان روا نیست زیراکه ایشان اهل جنك نیستند و در پیر مردان دو قول است برخی برآنند که از ایشان جزیه گرفتن روا نباشد وگروهی قائل باخذ جزیت ازیشان میباشند .

و بهرپنج انگشت کتابت تورات میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسید دیگر باره شبهت کردند که چون کسی که تورات داند وخواند در میان ما نیست چه دانیم که این تورات هست یا نی ؟ مردی درمیان ایشان گفت که از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعهٔ بخت نصر تورات را در ظرف مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام ، جمعی با آن مرد برفتند و تورات را از آن محل برداشته بمجمع آوردند و با آنچه عزیر نوشته بود مقابله نمودند یك حرف بیش وکم نبود ، گفتند حق سبحانه وتعالی تورات را بعد از صد سال در دل عزیر نینداخت مگر بسبب آنکه او پسر اوست . پس متقدمان یهود بدین قول قائل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت (ص) این سخن گفتند .

وگفتند ترسایان ، عیسی (ع) پسر خدا است و این نیز سخن جمعی است ازایشان که وجود فرزند را بی‌وجود پدر مستحیل (۱) شمردند

(۱) واقعهٔ شگفت‌آوری که در این سال رخ داده حمل دختری است که در سال پنجم زندگانی میباشد .

این مادر عجیب در۱۴ مه (Mai) همین سال (سال۱۹۳۹) در شهر لیما (یکی از شهر های امریکای جنوبی که پایتخت آن پرو است) بچه ای زائیده در حدود شش رطل . ۱

این دختر را که باید مادر عجیب نامید از هندی های سرخ پوست میباشد (آمریکائیها را هندی گویند زیرا هنگامی که آن قطعه کشف گردید تصور مینمودند که هندوستان است) . هنگام حمل دختر را در مریضخانه خوابانیده وپهلوی آنرا شکافته مولود را بیرون آورده اند و اکنون مادر و بچه زندگانی مینمایند . با این واقعه دیگر آنهائی که به تثلیث قائلند باید اذعان نمایند که از مریم بدون پدرممکن است بچه‌ای بوجودآید (فیلسوف بزرك شرق شیخ الرئیس ابوعلی‌سینا در کتاب شفا این قسمت را متعرض شده میفرماید ممکن است از مادری‌بدون پدر بچهٔ بوجود بیاید اکنون این امکان بوجود پیوسته‌است).

یا آنکه از او ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی مشاهده نمودند وبدین جرأت اقدام کردند ، آنچه مذکور شد ، گفتن ایشان است بزبانهای ایشان نه که برایشان افترا میکنند یا سخنی است مهمل که برزبان میرانند و حقیقتی ندارد ، مشابه میسازند سخن خود را باسخن آنانکه کافر شدند ، پیش از ایشان یعنی بنو مدلج که گفتند ملائکه دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابوالات و ابوالعزی (۱) میخواندند ، لعنت کناد خدای برایشان ، چگونه برگردانده می‌شوند ازراه حق بسوی باطل (استفهام بطریق تعجب است) ؟

(۳۱) فرا گرفتند ، یهود و نصاری ، علمای خود را و عباد خود را خدایانی بجز از خدای یعنی فرمان ایشان برند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای میباید برد یا سجده میکنند ایشانرا وعیسی پسر مریم را بخدای میگیرند و حال آنکه احبار ورهبان فرموده نشدند یا فرا گیرندگان ایشان بخدائی مأمور نیستند در همه کتابها مگر آنرا که فرمان برند وبپرستند یك خدای را که در وحدانیت هیچ معبودی نیست مگر او ، پاکست از آنچه با وی انباز میگیرند .

(۳۲) میخواهند جهود و ترسایان که فرو نشانند نور خدای‌را که **قرآن** است یا نبوت محمد مصطفی علیه الصلوة و السلام یا حجت روشن برتقدس وتنزه او از زن وفرزند (۲) بباد دهنهای خویش یا بتکذیبی که برزبان خویش میرانند و نمیخواهد خدای و نمی پسندد مگر آنکه تمام گرداند دین روشن خود را باعلای توحید واگرچه کاره باشند آنرا کافران و در اینمعنی گفته اند :

۱ ـ لات و عزی نام دو بت بود .

۲ـ ای همه هستی زتو پیدا شده — خاك ضعیف از تو تواناشده
زیر نشین علمت کائنات — ما بتو قائم چو تو قائم بذات
هستی تو صورت پیوند نه — تو بکس وکس بتو مانند نه
ما همه فانی و بقا بس تراست — ملك تعالی و تقدس تراست

(**حکیم نظامی**)

شعر

یرید الجاحدون لیطفؤاه — و یابی الله الا ان یتمه (۱)

بیت

چراغی راکه ایزد برفروزد — کسی کش تف کند سبلش بسوزد

پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید .

(۳۳) اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود ، فرستاد فرستادهٔ خود را که محمد علیه السلام است ، به **قرآن** که محض هدایت است وبدین درست که اسلام‌است وارسال برای‌آن بود تاظاهر و غالب گرداند دین خود را برهمهٔ دینها و منسوخ سازد احکام‌آنهارا و آن بعد از نزول عیسی (ع) خواهد بود که برروی زمین جز دین اسلام نخواهد ماند و اگرچه کراهت دارند مشرکان مر این صورت را .

(۳۴) ای کسانی‌که ایمان آورده اید ، بدرستیکه بسیاری از علماء و زهاد یهود و نصاری هرآینه که میخورند ، مالهای مردمانرا برشوت در حکم و باز می دارند خلق را از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام و آنان از اهل‌کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل گنج می‌نهند زر را و نقره را و نفقه نمی‌کنند گنجها را ، در راه خدا یعنی زکوة نمیدهند چه درخبر آمده است که **ما ادی زکوته فلیس بکنز** (آنچه زکوة آنرا داده اند گنج نیست) یعنی گنجی که برآن وعیدی مترتب باشد و وعید آنست که فرمود ، پس بشارت ده گنج نهادگان‌زکوة نادهنده را بعذابی‌دردناك .

(۳۵) روزی که گرم شود یعنی برافروزند ، آتش را برآن گنجها درآتش دوزخ ، پس داغ کرده شود بدان دینارها ودرمهای

۱ ـ میخواهند انکار کنندگان که فرو نشانند نور خداوند را و نمیخواهد خدای مگر آنکه آن نور را کامل و افزون گرداند (یعنی خداوند نور خود را کامل خواهد کرد) .

سوزان ببشانیهای ایشانرا که در وقت دیدن فقراء گره برابرو زده‌اند و پهلو های ایشانرا که ازاهل فقر تهی کرده اند و پشتهای که بردرویشان گردانیده‌اند و گفته‌اند اشرف اعضای ظاهره این سه عضوند که اشتمال براعضای رئیسه که دماغ ودل و جگر است دارند این هرسه را در آن روز معذب گردانند بداغ و گویند اینست آنچه گنج نهاده بودید برای منفعت نفسهای خود وامروز سبب مضرت شما شد ، پس بچشید وبال آنچه بودید که ذخیره می کردید ذخیرهٔ که وبال بدان متفرع نباشد اعمال صالحه است .

در **امالی ظهیرالدین ولواجی** مذکور است که اگردیگران خزینهٔ مال کنند ، تو خزینهٔ اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی .

قطعه

یك درم کان دهی بدرویشی بهتر از گنجهای مدخر است
زانچه داری تمتعی بردار کان دگر روزی کسی دگراست

چون اعیاد متعبدان اهل کتاب دائر برماه قمری نیست و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز وکسری ، پس در هرسی سال سنهٔ ایشان سیزده ماه میباشد وعدد سنهٔ درحکم خدای دوازده ماست ، پس حق سبحانه بناء اکثر اعمال اهل اسلام برشهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عده و غیر آن برآن مرتبط ساخت و در بیان عدد آن فرمود :

(۳۶) بدرستیکه شمار ماهها که پسندیده است نزدیك خدای دوازده ماهست در کتاب یا در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را در روزی که بیافرید آسمان و زمین را ، از این دوازده ماه ، چهار حرام است سه درهم پیوسته ، ذو القعده و ذوالحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب است ، اینست حساب درست در شمار ماهها ، پس ستم مکنید درین چهار ماه برنفس های خود بارتکاب محرمات و هتك حرمت این اوقات .

جمهور علماء برآنند که حرمت مقاتله درابن ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترك قتال مقاتلان از اهل شرك اگرچه درهمه اشهر ترك معاصی لازمست اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهت شرف چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا درحال احرام وکارزار کنید با مشرکان ، با همهٔ ایشان دراشهر حرم و غیر آن ، چنانکه همهٔ ایشان با شما کارزار میکنند و بدانید آنکه خدای با پرهیزکارانست بنصرت و حفظ .

آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستأنس شده بود و درماههای حرام قتال نمیکردند وچون سه ماه متصل حرام بود تنك آمده گفتند ما سه ماه پی در پی بی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمش کنانی صورتی برانگیخت و در موسم ندا کرد که یامعشر العرب خدای شما درین سال محرم را حرام ساخت وصفر را حلال گردانید و حرمت اورا تأخیر کرد بماه صفر ، مردمان قول اورا قبول نمودند ، باز سال‌دیگر منادی فرمود که خدای درین سال‌محرم را حرام ساخت و صفررا حلال کرد و گاه بودی که دراثنای محاربات ایشان ماه حرام نو شدی ، حرمت اورا تأخیر کردندی بماهی بعد از او و اورا حلال داشتندی و درسال چهار ماه را حرام می‌داشتند اما اختصاص اشهر حرم را فروگذاشتند و مجرد عدد را اعتبار کردندی واین عمل را **نسی** (۱) گفتندی :

حق سبحانه فرمود :

(۳۷) جز این نیست که تأخیر حرمت بماه دیگر ، افزونیست درکفر زیرا که تحلیل **ماحرم‌الله** و تحلیل **ما احل الله** کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام می‌یابد ، گمراه میگرداند (و حفص **یضل** بصیغهٔ مجهول میخواند یعنی گمراه گردانیده میشود) بدین‌عمل آنانکه کافر شدند ، گمراهی زیادت برزیادت ، حلال میدارند **نسی** را از اشهر حرم در سالی و بجای او ماه دیگر حرام میکنند و حرام

۱ - نسی : بمعنی تأخیر باشد از نسأه ینساه و نساء ومنسأة .

میدارند نسی را در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند برحرمت آن میگذارند و در آن سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند تا موافقت سازند و تمام کنند شمار آنرا که خدای حرام کرده است ، چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار ماه میدانستند ، پس حلال میکنند برای موافق عدد ، آنچه خدای حرام کرده است با مراعات وقت ، آراسته گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراست در دل ایشان ، بدی کردار های ایشانرا و خدای توفیق رشاد و هدایت ندهد ناگرویدگانرا .

درینابیع آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمن می ساختند ، مؤمنان مؤدب بدان سزاوارند که در همهٔ ماهها مسلمانانرا از ضرر خود سالم دارند و ایذاء و آزارخلق بزبان و دست فرو گذارند (۱) که مکافات آزار ، آزار است و مجازات اضرار ، اضرار .

رباعی

آزار دل خلق مجو بی سببی — تا برنکشد آه دل نیم شبی
برمال وجمال خویشتن تکیه مکن — کانرا بشبی برند واینرا به تبی

نقلست که در سال نهم هجرت که حضرت پیغمبر عازم غزوهٔ تبوك شد ، هوا درغایت حرارت بوده واهل مدینه بسبب خشکی سال منقلب الحال میگذرانیدند ، چون فرمان رسید که صحابه کمر جهاد بمیان اجتهاد بربسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت وکثرت اعداء وقلت زاد وگرمی هوا بکراهت طبیعی دررفتن تکاسل می ورزیدند آیت آمد که :

(۳۸) ای کسانیکه گرویده اید ، چیست شمارا که برای اعلای

۱ـ اگر ز دست و زبان تو خلق آسودند
روا بود که کنی دعوی مسلمانی (جلالی)

شمس الدین محمد حافظ فرماید

گر مسلمانی ازاینست که حافظ دارد — آه اگر ازپس امروز بود فردائی

کلمهٔ دین چون گویند شمارا که بجدی تمام بیرون روید در راه خدا و جهاد کنید ، گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید بسوی زمین یا میل کنید بسوی مزروعات ارض و ثمار آن :

آیا راضی شدید و خرسند گشتید بزندگانی دنیا ازثواب آخرت اینچنین مکنید و دنیارا بر آخرت مگزینید ، پس نیست برخورداری از زندگانی دنیا در جنب سرای آخرت و نعیم آن مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگتر را ازدست ندهد برای خردتر

نظم

متاع این جهان فانی و معیوب — نعیم آن جهان باقی و مرغوب
چراکس دولت باقی گذارد ؟ — بنعمتهای فانی سر در آرد

(۳۹) و اگر بیرون نروید بحربی که شمارا فرمان شده است عذاب میکند خدای شمارا ، عذابی دردناك به آنکه دشمن را برشما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شمارا هلاك کند و بدل کند شمارا بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابناء فارس و زبان نتوانید رسانید شما چیزی مر خدایرا که بی نیاز است از همه یا رسول اورا که دربناه عصمت اوست و خدای برهمه چیزی ازتبدیل و تغییر تواناست .

(۴۰) اگر نصرت ندهید ، پیغمبر اورا ، زود باشد که خدای اورا یاری دهد و در مستقبل اورا فرو نگذارد چنانچه درماضی فرو نگذاشت ، پس بدرستیکه یاری داد خدای اورا ، آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه اورا دستوری خروج داد درحالتیکه دوم دوتن بودند و نصرت داد بوقتیکه بودند هردو در غار ثور وآن غاری است بر اعلی جبل ثور اطحل درجانب یمنی از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی و درآنوقت کس بدانجا نمی رسید و رعات (۱) و اهل صحاری از نزول درآن فارغ بودند پس حضرت پیغمبر ص شب پنجشنبهٔ غرهٔ ربیع الاول از شهر مکه راز

---

۱ ـ شبانها و چوپانها

خانه صدیق برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و شب درآنجا بیتوته فرمود ، روزدیگر کفار بطلب آنحضرت علیه‌الصلوة‌والسلام بیرون آمده بی بدر غار او بردند وحق سبحانه درهمان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و گفته‌اند جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوت را الهام داد که تار بدر غار بتنند کما قیل

شعر

ظنوالحمام و ظنوالعنکبوت علی خیر البریة لم تنسج ولم تحم

القصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت برخلو مقام از سید انام داشت متعرض غار نشدند وصدیق میگفت یارسول‌الله اگر یکی از این مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند ، هر آینه مارا ببیند . خواجهٔ کاینات فرمود ماظنك باثنین الله ثالثهما (۱) وحق سبحانه

(۱) پس از آنکه پیغمبر را خداوند دستوری هجرت داد باتفاق ابوبکر صدیق رضی‌الله عنه ازشهرمکه بیرون شد وامر فرمود که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شب را در فراش او بخوابد و استراحت فرماید . چون پیغمبر با یار خویش ازمکه بیرون رفت وشب فرا رسید علی علیه‌السلام برفراش پیغامبر بخوابید و در همان شب مشرکان آمدند که پیغامبر را بکشند لیکن دیدند که علی بجای او خسبیده دانستند که پیغامبر از خانه خویش و شهر خود بدر رفته است چون بامدادان فرارسید بجستجوی رسول‌الله پرداختند ورسول دراین هنگام باابوبکر درغار ثور بسر میبرد .

علمای عامه از این آیت استنباط کمال فضیلت ابوبکر صدیق را مینمایند لیکن مفسران شیعی مذهب برآنند که بر فراش پیغامبر خسبیدن و تن بمرك دادن و برخود کشته شدن را هموار کردن افضل است ازمصاحبت آن حضرت درغار چه از خفتن درفراش پیغمبر بیم آن میرفت که او را شهید نمایند و بویژه اهل سنت و جماعت از اینکه خداوند

ازین حال خبر میدهد : چون گفت مر یار خودرا ، اندوه مخور بدرستیکه خدای با ماست بنصرت بر اعادی و عصمت از عوادی ، پس فرستاد خدای ، رحمت خودرا که سبب آرامش است بررسول و اشهر آنستکه برصدیق بجهت آنکه ازروی شفقت برحال آن حضرت بغایت مضطرب بود و **شیخ فریدالدین عطار** درباب نزول سکینه بر صدیق فرموده :

بیت

خواجهٔ اول که اول یار اوست ثانی اثنین اذهما فی‌الغار اوست
چون سکینه شد زحق منزل براو گشت مشکلهای عالم حل براو

وقوت داد خدای پیغمبر را ، بلشکرهای ملایك که شمانديديد ایشانرا یعنی فرشتگانرا فرستاد تا درغار حراست و حفاظت او نمودند یا مراد ملایك منزله‌اند دربدر و احزاب و حنین و گردانید کلمهٔ آنهارا که کافر شدند فروتر یعنی دعوت کفررا که از ایشان صادر میباشد خوار و بیمقدار ساخت و کلمهٔ خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمهٔ شهادت ، آن بلندتر و رفیع قدر و عالی تر است و خدای غالب است ، عزیز گرداند اهل توحید را ، داناست ، خوار سازد

فرمود ثانی اثنین اذ هما فی‌الغار فضیلت ابوبکر را ثابت مینمایند لیکن علمای خاصه میگویند که ذکر ثانی‌اثنین دلیل‌بربرتری وبهتری ابوبکر برسایر صحابه نیست چنانکه درقرآن وارد است که : « **مایکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم** » و ثانی اثنین اعظم از آن نیست که خداوند چهارم ایشان باشد و از این گذشته خداوند ، درقرآن فرموده که **ما ضل صاحبکم وما غوی** که صاحب مراد حضرت رسول است و ضمیر خطاب کفارند ونیز درجای دیگر فرموده : « قال‌له صاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقك » که دراین آیت کافررا مصاحب مؤمن خوانده است وبنابراین تنها ذکر صاحب درآیهٔ : «ثانی‌اثنین‌اذهما فی‌الغار اذ یقول لصاحبه . . . . » دلیل بر فضیلت ابوبکر صدیق برسایر صحابه نیست

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

اهل شرك را . مقصود از ایراد قصه غار در اثناء امر بغزوهٔ تبوك آنستکه اگر شما ای کارمان جهاد ، یاری نکنید بیغمبرم را ، من اورا یاری کـنم چنانچه در آن محل که با او یکی تن بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضهٔ قدرت من است **وماالنصر الا من عندالله**

نظم

یاری از من جو ، نه از خیل و سپاه
راز با من گـوی ، نی با میر و شاه
هر کـرا یاری کـنم ، برتر شود
وان کرا دور افکـنم ، ابتر شود

(٤١) بیرون روید بغزوهٔ تبوك سبك باران وگران باران (١) و مفسران را درخفاف وثقال اقوالی‌است حاصلش آنکه مراد سوارانند و پیادگان یا تن درستان و بیماران یا جوانان و پیران یا توانگران و درویشان و یا بی سلاحان و متسلحان یا غریبان وبومیان یا لاغران و فربهان و یا منفردان وخدمتکاران

سلمی میگوید : « سبك روحان بارتکاب طاعات و گرانان از مباشرت مخالفان » . **امام قشیری** میفرماید کـه « خفاف آنانند که از بند شهود ماسوی آزادند و ثقال آنانند کـه بقید تعلقات مقیدند » . دربحرالحقایق آورده که « خفاف مجذوبانند که از کشش عنایت برراه سلوك درآمده‌اند و ثقال سالکانند که بپرورش هدایت متوجه جذبهٔ حقانی شده ، هردو طایفه درراهند ، اما یکی بپال کشش میپرد و دیگری بپای کـوشش راه میبرد ، آنکـه بپای میرود در قدمی عالمی زیر پی کـند و آنکه بپال اقبال می پرد بدمی بساط مشاهدهٔ ماسوی را طی کند

(٢) آیهٔ شریفه اینست : « انفروا خفافاً و ثقالا وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی‌سبیل الله . . . »

نظم

مرد عارف چون بدان پر میپرد در دمی از نه فلك می‌بگذرد
سیر زاهد هردمی یك روزه راه سیر عارف هرزمان تا تخت شاه

در اسباب نزول مذکور است کـه جمعی ببهانهٔ ضایع شدن ضیاع و پریشانی کار های این جهـانی داعیهٔ تخلف از غزوهٔ تبوك میداشتند حق سبحانه عذر ایشانرا قبول نکرد وفرمود که بیرون روید آنها که سبك اید از بار مال و آنها که گرانند باحمال اثقال و جهاد کنید بمالهای خود که تهیهٔ زاد و سلاح کنید و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید در راه خدا ، این بیرون رفتن و حرب کردن بهتر است مرشمارا از تخلّف و ترك جهاد اگر هستید که بدانید ثواب جهاد را و عقاب تخلّف را .

آورده اند که چون حضرت رسول (ص) مردمانرا بغزوهٔ تبوك اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند ، جمعی‌مسارعت نمودند وفرمانرا بسمع اطاعت شنودند وآن اکابر مهاجر و انصار بودند وبعضی ضعفاء مؤمنان را گران آمد اما فرمان خدا و امر رسول را برهوای نفس اختیار کردند وبرخی‌دستور اقامت وتخلّف طلبیده و آنها منافقان بودند و در شأن ایشان نازل شد که :

(٤٢) اگر بودی آنچه تو ایشانرا بدان دعوت میکنی خواستهٔ دنیوی نزدیك بفرا گرفتن و سفری میانهٔ ایشان هرآینه بیروی تو کردندی بطمع مال ولیکن دورشد بریشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد و زود باشد که سوگنـد خورند بخدای (این خبر از معجزات قرآن است که قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوك باز آئی ، متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند) که اگر توانستمی سفر کردن و استطاعت داشتمی هرآینه بیرون می‌آمدیم باشما و در مرافقت موافقت می نمودیم ، هلاك میکنند نفس های خود را بدین سوگند دروغ یعنی‌مستحق عذاب میسازند وخدای میداند بدرستیکه ایشان هرآینه دروغ گویانند .

(۴۳) دعاء له است (۱) حق سبحانه پیغمبر خود را میگوید : عفو کناد خدای از تو (و عادت مردم می‌باشد که کسی را بعفو و رحمت و مغفرت یاد کنند بی‌وقوع خطای ازوی چنانچه مثلا یکی تشنه را آب میدهد و او میگوید **غفر الله لك** یا در جواب عاطش ، حامد میگوید **یرحمك الله** وبرخی برآنند که حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام مستأذنانرا اجازهٔ تخلف داد حق سبحانه آنرا عفو کرد و بدین تقدیر خطاب با پیغمبر علیه الصلوة و السلام باشد یعنی درگذراند خدای از تو) چرا دستوری دادی در باز ایستادن مرایشانرا و عذر های حیل آمیز ایشانرا شنیدی ؟ بایستی که باجازت مبادرت مینمودی تا وقتیکه روشن می‌شد مرترا آنانکه راست گفتند در اعتذار و تا تو میدانستی دروغگویانرا .

(٤٤) دستوری نمیطلبند از تو آن کسانیکه بتحقیق و یقین ایمان دارند بخدای و بروز باز پسین آنرا که جهاد کنند بمالها و نفسهای خود و خدای داناست بپرهیزکاران از تخلف .

(۴۵) جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف آنانکه ایمان ندارند بخدای و بروز قیامت و در شك افتاده است دل های ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده انـد ، پس ایشان در شك خود سرگردان و متحیر میگردند .

(٤٦) و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزوه ، هرآینه آماده میکردند برای خروج از ساز و برگ که در سفربکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند ولیکن کراهت داشت و نپسندید خدای بر انگیختن ایشان را در این سفر ، پس باز داشت ایشانرا و ترس وکاهلی برایشان گماشت وگفته شد که بنشینید در خانه ها با نشستگان یعنی زنان وکودکان و بیماران و معلولان گویندهٔ این سخن حضرت پیغمبر (ص) یا بعضی ازیشان با بعضی می گفتند و بصحت رسیده که

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « عفی‌الله عنك اذنت لهم .... » مقصود عفی‌الله است که میفرماید دعاء له است .

چون معسکر (۱) همایون در **ثنیة الوداع** (۲) مقرر شد عبدالله بن ابی نیز با جوقی ازمنافقان بیرون آمده در مقابل ذباب نزول کرد ، چون لشکر اسلام از آن منزل تا منزل دیگر که جرف گویند کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده بازگشت . این خبر بحضرت رسالت صلواة علیه وسلامه رسید فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی ، منت دارید که از شر اشرار خلاص شدید و حق سبحانه و تعالی موافق قول آن حضرت آیت فرستاد که :

(۴۷) اگر بیرون آمدندی در میان شما ، نیفزودندی شمارا، مگر تباهی و بدی و غدر و هرآینه در می تاختند در میان شما به سخن چینی و غمازی و افساد ذات البین ، میجستند برای شما فتنهٔ یعنی مخالفت در میان شما می افکندند یا شما را از جنك رومیان می‌ترسانیدند و در میان شما ، جاسوسانند مرایشانرا که خبر بدیشان میرسانند و خدا داناست بستمکاران یعنی منافقان .

(۴۸) هرآینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر ترا پیش از این یعنی در غزوهٔ احد که از تو بازگشتند و در حرب خندق که گفتند **یا اهل یثرب** (۳) **لامقام لکم** و بگردانیدند برای تو کارهارا یعنی مکائد و حیل درابطال امور تو انگیختند تابیامد نصرت آلهی و غالب شد کار های خدا برکار های ایشان با دین تو بلندی یافت و ایشان ناخواهانند نصرت و دولت ترا ، اما چون خدای میخواهد کراهت ایشانرا اثری نیست .

۱ ـ معسکر : لشکرگاه باشد یعنی جائیکه سپاهیان اردو زنند

۲ ـ ثنیة الوداع : نام پشته‌ای است درمدینه ونامیده شده‌است باین‌نام بواسطهٔ آنکه کسی که سفرکرده است بمکه بوده است کـه بدرود کرده است از آنجا و از پس رفته شده است تا آنجا .

۳ ـ یثرب : شهر مدینه پیش از آنیکه حضرت ختمی‌مرتبت بدانجا هجرت فرماید یثرب نامیده میشده است و پس از آنکه از مکه به یثرب نزول اجلال فرمود آنرا مدینة الرسول خواندند .

pdf.tarikhema.org

بیت

چون ترا اندر حریم قرب خود ره داد شاه
از نفیر پرده دار و طعن در بان غم مخور

آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلواة . **جندبن قیس** را گفت « **هل لك فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء** » ؟ (۱) (هیچ شاید که بقتال اهل روم میل میکنی و از ایشان سریتهای و کنیزان نیکو روبگیری ؟) جندبن قیس گفت انصار میدانند که من مشعوفم به نساء ، می ترسم که چون زنان بنی الاصفررا به بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم ، آیت آمد که :

(۴۹) و از ایشان کسی باشد که گوید ، دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه ومرا درفتنه میننداز . بدانکه ایشان درفتنه افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست و بدرستیکه اسباب وصول دردوزخ فراگیرنده است و احاطه کننده بناگرویدگان .

(۵۰) اگر برسد بتو ای محمدص در بعضی ازغزوه ها نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود ، اندوهگین کند ایشانرا از فرط حسدی که دارند و اگر برسد بتو در برخی از جنگها جراحتی و شدتی چنانچه دراحد واقع شد ، گویند از روی خود پرستی ، بدرستیکه گرفتیم ما اختیارکار خودرا پیش ازین یعنی دوراندیشی کردیم و بدین حرب بدر نرفتیم و برگردند ازمجلسهای خود وایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود .

(۵۱) بگو ای پیغمبر ص ، نرسد مارا مگر آنچه نوشته است خدای برای ما درلوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سراء و ضراء و دولت و نکبت (۲)

۱ ـ وصفاء : بضم اول وفتح دوم، جمع وصیف است و بمعنی خدمتکار غلام ویا کنیزك باشد

۲ ـ اگربه نیك و بد من کمر به بندد خلق
جز آن نباشد بر من که از خدای رواست
(مسعود سعد سلمان)

اوست یارما و سازنده کار ما و بر خدای نه برغیر او باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل برخدا حصول مراداتست وکفایت مهمات و ایمنی از آفات و مخافات

(۵۲) بگو ای محمد ص مرایشانرا که آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمی برید که بما رسد مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست اگر بکشیم و شهادتست اگر کشته شویم و ما چشم میداریم بشما یکی از دو چیز بد آنکه برساند خدای بشما عذابی از نزدیك خود چون صیحه و رجف وخسف تا هلاك شوید یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که شمارا بسبب کفر بقتل رسانیم ، پس انتظار برید آنراکه بما میخواهید بدرستیکه ما با شما منتظرانیم آنرا که ما میخواهیم

آورده اند که جندبن قیس باحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت من اجازت تخلف میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعذر است اما لشکر ترا بمال خود مددکاری مینمایم آیت آمد که :

(۵۴) بگو ای محمدص در جواب او ، نفقه کنید (امر است بمعنی خبر) یعنی چون نفقه کنید خواه بطوع و رغبت ، خواه بکره ونفرت بهیچوجه قبول کرده نخواهدشد ازشما ، بدرستیکه شما هستید گروهی بیرون رفتگان ازدائره اسلام و نفقهٔ کافر مقبول نیست

(۵۴) و باز نداشت ایشانرا ازآنکه قبول کرده شود ازایشان ، نفقهای ایشان مگر آنکه ایشان کافر شدند بخدای و بفرستادهٔ وی و نمی آیند بنماز جماعت پیغمبرص مگر ایشان کاهلانند یعنی بنمازمی آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت و نفقه نمیکنند در راه خدای مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که به ادای آن امید ثواب ندارند و به ترك آن از عقاب و عتاب نمی ترسند .

(۵۵) پس باید که ترا بشگفت نیارد (خطاب با آنحضرت است و مراد امت اند مؤمنانرا میفرماید که متعجب نگرداند شمارا) مالهای

منافقان ونه فرزندان ایشان ، چه کثرت اموال واولاد وبالست مرایشانرا جز این نیست که میخواهد خدای تا عذاب کند ایشانرا بدانها در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت درجمع مال وحفظ آن وآنچه بدیشان میرسد ازمصائب فرزندان وبیرون رود جانهای ایشان ازابدان بصعوبت بسیار و ایشان کافران باشند یعنی برکفر بمیرند یعنی نه مال ایشانرا دست گیرد و نه فرزندان بفریاد ایشان رسند :

رباعی

چون مرك كشد گردن گردان در بند
نتوان بستیزه جست از آن خم كمند
وان لحظه كه دست اجل از پا فكند (۱)
نی مال به فریاد رسد نی فرزند

(۵۶) و سوگند میخورند بخدای که ایشان از جملهٔ شما اند یعنی از اهل اسلامند و نیستند از شما بجهت ابطان کفر ولیکن ایشان گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر آن کنید که با مشرکان میکنید پس بتقیه اظهار اسلام میکنند .

(۵۷) اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیرهٔ یا غار ها یا درکوهها یا در سردابها یا سوراخی که در آنجا بتوانند خزید . هرآینه روی میکنند بدان جا از ترس شما و ایشان می شتابند ، شتافتنی که بمنع کسی باز نگردند چون اسب سرکش .

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلوم ، قسمت غنیمت میفرمود ابوالجواظ (۲) منافق میگفت صاحب خود را می‌بینید که صدقات شما را براعیان میدهد و گمان مر برد که عدل

۱ ـ در بعضی از نسخ این مصرع چنین ضبط شده است :
وان لحظه که دست اجل از پای افکند
۲ ـ جواظ : مرد متکبر و سطبر را گویند و ابوالجواظ کنیه یکی از منافقان بوده است .

میکند آیت آمد که :

(۵۸) و از میان منافقان ، کسی هست که عیب میکند ترا در قسمت صدقه ها و گفته اند این آیت درشأن ابن ذی الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود فرود آمده بوقت قسمت غنائم حنین که حضرت رسالت بجهت تألیف قلوب نومسلمانان حظی وافر از غنائم بدیشان داد یا طلای غیر خالص که حضرت مرتضی‌علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت (ص) تمام آنرا بچهار کس ازاشراف عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت رسول (ص) گفت **اعدل یا رسول الله** و حضرت در جواب او فرمود **ویلك ان لم اعدل فمن یعدل** (۱) ؟

وآن حضرت اورا مارقین (۲) لقب نهاد . و در **ینابیع** مذکور

۱ ـ وای برتو ، اگر داد و راستی نزد من نباشد پس نزد که خواهد بود ؟

۲ ـ مارقه : دستهٔ ازخوارج‌را مارقه میگویند وازاینجهت آنهارا مارقه لقب داده اند که از دین اسلام خارج شدند همچنانکه تیر از رمیه بیرون جهد . چون معاویه در جنك صفین حکمیت قرآن را درخواست نمود یاران علی در دعوت معاویه اختلاف کردند برخی را عقیده این بود که باید حکمیت را اجابت کرد و دستهٔ برآن بودند که بجنك باید ادامه داد چه می گفتند که قرآن برنیزه کردن نیرنگی است که معاویه به‌آن متشبث شده است بالاخره ناگزیر علی علیه السلام تن بقبول‌حکمیت داد واتباع آنحضرت ابوموسی‌را بحکمیت‌نصب ومعاویه عمروبن عاص را حکم نمود لیکن علی براین کار راضی نبود و باندازهٔ پافشاری کردند که عاقبت ناچار علی تن بحکمیت داد برخی ازسپاهیان امیر المؤمنین که بیشتر از قبیلهٔ تمیم بودند از حکمیت دوری جسته میگفتند ما ازروی عقیده و ایمان بجنك گرائیده ایم و حق بطرف ما میباشد و محتاج بحکم نمیباشیم و اگرچنین بوده و شکی درکارباشد پس تکلیف کشتگان ما چه خواهد بود ؟

pdf.tarikhema.org

است که علی (ع) را فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و **امام ثعلبی** در تفسیر خود از **ابوسعید خدری** رضی‌الله عنه نقل میکند

طرفداران این عقیده که خوارج نامیده شده اند عقیدهٔ خود را باین جمله مختصر نموده که :

« **لاحکم الالله** » این کلمه همچون برق در سراسر کشور اسلامی انتشار یافت و جمعی بسیار آنرا شعار مذهبی خویش قرارداده برضد علی قیام و از آن‌حضرت درخواستند که عهد خود را نسبت بقبول حکمیت نقض و اعتراف‌باشتباه یا خطای خویش‌نماید بلکه‌اعتراف بکفر خویش کند وآنگاه توبه نماید تا بتوانند دوباره بااو کمك کرده جنك با معاویه را ادامه دهند .

مرتضی‌علی علیه‌السلام دچار مشکلات بسیاری‌شد زیرا نمیتوانست پیمان خود را بشکند و اگر چنین کاری میکرد پیروان دیگر وی از او سر می‌پیچیدند و نمیتوانست اعتراف بکفر خویش نماید زیرا اولین کس بود که اسلام را پذیرفته بود و هیچوقت با ازدایرهٔ اطاعت خدا ورسول بیرون نگذاشته بود . بالاخره پس از قضیهٔ حکمین حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جنك با معاویه را موقتاً ترك نمود ونخست کمر همت به برانداختن خوارج گماشت و درنهروان جنگی بوقوع پیوست و بالنتیجه ظفروفتح نصیب سپاهیان مرتضی علی (ع) گردید وبسیاری از خوارج کشته شدند مگرچند تن که از میان معرکه جان بدربردند .

مرکز خوارج دو محل بوده یکی عراق که مرکز عمده آنها بطائح نزدیك بصره و از همّان محل فرمانفرمائی آنها بفارس و کرمان رسیده با مهلب جنگهای خونین کردند مشهور ترین سران آنها نافع‌بن ازرق وقطری بن الفجاءة میباشند محل دیگرآنها جزیرةالعرب بوده که یمامه و حضرموت و یمن وطائف را در زیر سلطه واقتدار خود در آورده بودند و رؤسای مشهور آنها در این نواحی عبارت بودند از :

ابوطالوت و نجدة بن عامر و ابوفدیك وغیر ایشان .

که من در نهروان حاضر بودم که حضرت مرتضی علی (ع) با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت .

و گفته‌اند عیب کننده متعب بن قشیر (۱) که در قسمت غنائم طعن میکرده و غرضش جز نفع خود بود چنانچه میفرماید : پس اگر داده شوند از صدقات چندانچه دلخواه ایشان باشد بپسندند آن قسمت را و اگر داده نشوند ازآن بموجب ارادهٔ ایشان که داعیه دارند خشم‌گیرند و نا خشنود باشند .

(۵۹) و اگر ایشان بپسندند آنچه دهد ایشانرا خدای وفرستادهٔ او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردند و گویند بس است ، مارا فضل خدای ، زود باشد که بدهد مارا خدای از فضل خود غنیمتی دیگر و فرستادهٔ او نیز عطاکند مارا بیشتر ازین که حالا عطا فرموده ، بدرستیکه ما بخدا باز گردندگانیم و امید دارندگان ، هرآینه این بهتر باشد ایشانرا زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع درآن موجب محنت .

سلمی رحمة الله از **ابراهیم ادهم قدس** سرهما نقل میکند که هر که بمقادیر خرسند شد از غدر و ملال باز رست

بیت

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای
که بر من وتو در اختیار نگشاداست

و در همین معنی فرموده است :

بشنو این نکته‌که خودرا ز غم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

پس‌بیان مصارف صدقات میکند تادانند که‌آنچه آنحضرت‌ص در قسمت غنائم کرده عین صواب بوده :

جز این نیست کـه صدقات یعنی زکوات ، مر درویشانراست و بیچارگـان را

۱ـ در بعضی از نسخ معتب ضبط شده است

(**امام اعظم** میفرماید که فقیر آنستکه سؤال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سؤال کند بواسطهٔ آنکه کفاف حال نیز ندارد ونزد **امام شافعی** برعکس اینست(۱)) ودیگری عمل کنندگانزاست برآن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن و جمعی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی اسلام آورده‌اند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست پس بجهت تالیف دل ایشان باسلام ایشانرا مخفوظ باید ساخت ومؤلفه قلوب اشراف عرب بودند که حضرت پیغمبرص نظر برالفت دلهای ایشان بدین حق وترقب اسلام امثال ایشانرا از غنائم حنین قسمتی کامل داد چون ابوسفیان و عتبة بن حصین و اقرع بن حابس وغیر ایشان و چون سهم مؤلفه قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبهٔ مسلمانان باجماع صحابه ساقط شده است ودیگر زکوة برای صرف کردنست در گشادن گردنهای بندگان از رتبهٔ بندگی مراد بنده‌ایست که خودرا ازخواجه باز میخرد و در ادای نجوم کتابت اورا بزکوة مدد باید کرد و **امام مالك** و **امام احمد** برآنند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد کرد و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای به آنکه نفقه کند برغازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان (وگفته اند ساختن پل ورباط نیز ازین جمله است) و دیگر برای راه‌گذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فرض کردنی ثابت از نزدیك خدای و خدای داناست بمستحقان ، حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید

مثنوی

حق تعالی چون درقسمت گشاد هرکسی را آنچه میبایست داد
نیست واقع اندر آن قسمت غلط بنده‌را خواهی رضا خواهی سخط

۱ـ در تفسیر صافی وارد است که حضرت صادق علیه‌الصلوة والسلام فرموده که فقیر آنستکه سؤال نکند و مسکین ازومحتاج تراست وبائس از هردو نیازمندتر میباشد ،

آورده‌اند که چون جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماك و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینهٔ ایشان از کینهٔ سید عالم خالی نبود در خلاء آن حضرت را بچیزهای که زبان را حد ادای آن نبود نسبت میکردند یکی میگفت که خاموش میباشید که اگر بسمع آن حضرت رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند محمدص گوش شنوا دارد ما هرچه میخواهیم میگوئیم و چون پیش او سوگند میخوریم که نگفته‌ایم اوباور میکند یانبتل بن حارث پیوسته سخن‌چینی کردی و اسرار مسلمانان را بامنافقان در میان نهادی وچون اورا منع کردندی گفتی محمدص مردی سخن شنواست ما بنفی و اثبات هرچه میگوئیم قبول میکند آیت آمد :

(۶۱) و از منافقان آنانند که می آزارند پیغمبررا ومیگویند او مردی سخن شنواست که هرچه با او میگویند استماع میکند . بگو مرایشانرا که او شنونده خیراست مرشمارا یعنی او اذن است نه بروجهی که شما از روی مذمت میگوئید بلکه شنونده و قبول کنندهٔ نیکوست تصدیق میکند خدایرا در هرچه گفته و میگوید و تصدیق میکند مر مؤمنانرا و سخن ایشان بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان و او رحمت است مرآن کسانرا که اظهار ایمان کنند از شما یعنی نه آنست که بقول شما دانا نیست ، صدق وکذب شمارا میداند اما پرده از روی کار شما بر نمی دارد و از روی رحمت با شما رفق مینماید وآنانکه می آزارند به قول و فعل فرستادهٔ خدایرا ، مر ایشانراست عذابی دردناك در آخرت

(۶۲) سوگند میخورند بخدای برائی شما ای مسلمانان مرآنکه منافق نیستند تا شمارا خوشنود گردانند از خود و خدا و رسول او سزاوار ترند آنکه خشنود سازند منافقان وی را یعنی رسول را چه سخن در ایذاء و ارضاء رسول است وگفته‌اند خدایرا وتوحید ضمیر دلالت بر تلازم رضا دارد یعنی خشنودی خدا واستهٔ خشنودی رسول اوست پس خدا و رسول را خشنود باید ساخت اگر هستید مؤمنان

pdf.tarikhema.org

چنانچه گمان می برند

(٦٣) آیا نمیدانند ؟ آنکه هر کس که خلاف کند با خدای و با رسول او و از حد درگذراند ، پس سزاوار است آنکه باشد مر اورا آتش دوزخ ، در حالتیکه جاوید باشد در آن ، آن خلود در دوزخ ، رسوائی بزرگست

در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدایرا سخن آزمای و متردد رای میگفتند و بفسوس و استهزاء سخنان ادا میکردند و بعضی ازیشان تمنی می‌بردند که چه بودی که مارا صد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما باشدی این آیت نازل شد :

(٦٤) حذر میکنند منافقان که فرود آمده شود برمؤمنان سورة از قرآن که بیاگاهاند آن سوره وخبر دهد مؤمنان را به‌آنچه در دل منافقان است از کفر ونفاق بگو ای محمد ایشانرا که فسوس دارید (امر تهدید و توبیخ است یعنی استهزاء بکنید که جزا خواهیدیافت) و جزا آنستکه برای تفضیح شما ، بدرستیکه خدای ظاهر کننده‌است چیزیرا که حذر می گنید از اظهار آن یعنی‌مساوی(١) اخلاق‌واوصاف که شماراست .

آورده‌اند که در غزوهٔ تبوك ودیعة بن ثابت با جمعی ازمنافقان پیش حضرت رسالت ص میرفتند و میگفتند به بینید این مرد یعنی محمد صلی‌الله علیه وسلم را که میخواهد حصارهای شمارا بگیرد و در قصور ملوك آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت برباطن آن حضرت علیه الصلوة و السلام ظاهر شد با عمار یاسر فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمودند بگو که چنین وچنان گفتید .

عمار یاسر رضی الله عنه بپیغام رسانید و ایشان پیش آن حضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخن برسبیل هزل و بازی چنانچه دأب

١ ـ مراجعه شود بذیل ص٤٢ جلد دوم این تفسیر

رهگذریان باشد میگفتیم ، آیت آمد که :

(٦٥) اگر بپرسی ای‌محمد منافقانرا که چه می گفتید ، هرآینه گویند ، جز این نیست که بودیم ما همچو مسافران و خوض میکردیم در هرنوع ازسخنان و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم ، بگو ایشان را برسبیل توبیخ ، آیا بخدا و بسخنان وی و بفرستادهٔ وی هستید شما که استهزاء میکنید ؟ واستهزاء با اینها نشاید.

(٦٦) عذر مگوئید که عذرشما دروغ محض است ، بدرستیکه اظهار کفر کردید شما بطعن دررسول خدای بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ، اگر عفو کنیم ازگروهی از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود ازیشان که توبه کرد و از حق سبحانه درخواست که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد ، عذاب کنیم طایفهٔ دیگر را بسبب آنکه ایشان هستند گناهکاران به اصرار بر نفاق .

(٦٧) مردمان منافقان که سیصد نفر بودند و زنان منافقه که صد وهفتاد بودند برخی‌ازیشان ازبرخی دیگرند یعنی‌همه مشابه یکدیگرند درنفاق وشقاق میفرمایند بکار زشت که کفراست یامعصیت یاتکذیب پیغمبر علیه الصلوة و السلام و باز میدارند از نیکوئی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسول (ص) و فرا میگیرند دستهای خود را یعنی فرومی‌بندند ازخیرات و صدقات یا رفع برای دعا ومناجات . **سلمی** فرموده که از معاونت ضعفاء و ارباب حاجات . ترك کردند فرمان برداری خدای را ، پس فرو گذاشت خدای ایشانرا وباز داشت فضل خود ازیشان ، بدرستیکه منافقان زن ومرد ، ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ ایمان .

(٦٨) وعده داده است خدای مردان منافق را وزنان منافقه را و ناگرویدگانرا از زن ومرد ، آتش دوزخ ، جاویدان باشند در آن آتش ، آن آتش بس است ایشانرا و دورکرده است خدای ایشانرا از رحمت خود و مرایشانراست در آخرت عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا دردنیا عذابی پیوسته دارند که آن تعب نفاق ورنج حسداست .

pdf.tarikhema.org

رباعی

ای آنکه ز تیره حالی و بدروزی — در باطنت آتش نفاق افروزی
در هر نفست شعلهٔ آتش بیش است (۱) — میسوزد در آنشعله که خوش میسوزی

(۶۹) ای منافقان هستید شما مانند آنان که بودند پیش از شما یعنی امم ماضیه ؛ بودند سخت‌تر از شما ، از روی قوت یعنی به تن از شما قوی تر بودند و بیشتر بودند از شما از روی مال و فرزندان ایشان بیش از شما بود ، پس بهره گرفتند به نصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره داشتند ، پس شما نیز تمتع گرفتید به نصیب خویش از آرزوهای فانی همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند پیش از شما به بهرهٔ خویش و خوض کردید و شروع نمودید درباطل همچون خوض گذشتگان که خوض نمودند و بران رفتند ، آن گروه نابود شد و تباه گشت کردار های ایشان در دنیا که مال و فرزندان با ایشان وفا نکرد و در آخرت که ثوابی برآن عمل ها مترتب نگشت و آن گروه ، ایشانند زیان زدگان در هردو جهان .

(۷۰) آیا نیامد بدیشان (یعنی بمنافقان که بلذات دنیا مغرور و از تحصیل لذت باقیه مهجورند) خبر عذاب و نکال آنانکه پیش ازیشان بودند ؟

گروه نوح علی نبینا و علیه السلام که بطوفان غرق شدند و گروه عاد که بباد صرصر هلاك گشتند و قوم ثمود که برجفه وصیحه بمردند و گروه ابراهیم علی نبینا و علیه صلوات الرحمن که بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود به نیش پشهٔ شربت هلاك چشید و اهل مدین که قوم شعیب علی نبینا و علیه السلام بودند که بعذاب یوم الظلّه معذب

۱ ـ در بعضی نسخ چنین ضبط شده است :
در هر نفست شعلهٔ غم بیشتر است . ودرهمین معنی گفته شده‌است :
منافقی بهل وراستی گزین همه عمر — که جان از آتش گرم نفاق میسوزد
چومار زهرمریز و برنك خوب مباش — که زهر مار بجانش شراره افروزد
(**جلالی**)

گشتند و آن دیهها زیر و زبر شد یعنی قوم لوط که بچه نوع هلاك شدند ، آمدند بهمهٔ ایشان فرستادگان ما با حجتهای روشن ونشانهای درست ، پس نبود خدای که ستم کند برایشان یعنی بی جرم ایشانرا عذاب فرستد ولیکن بودند ایشان که برنفسهای خود ستم کردند بر کفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند .

(۷۱) و مردان مؤمن و زنان مؤمنه ، برخی ازیشان دوستان برخی دیگرند در تعاون و تناصر ، میفرمایند به نیکوئی که ایمان و فرمانبرداری است و باز میدارند از بدی که کفر و گنه کاری است و بپای میدارند نماز را با شرائط آن ومیدهند زکوة را به آداب متعلّقهٔ بدان و فرمان می برند خدای را و پیغمبر اورا در همهٔ امور ، آن گروه ، زود باشد که رحمت کند خدای برایشان ، بدرستیکه خدای غالب است ، هرچه خواهد کند داناست بوضع هرشیئی در موضع آن .

(۷۲) وعده داد خدای مردان مؤمن و زنان مؤمنه را ، بوستان های مشتمل برمیوه که میرود از زیر درختان آن جوی ها ، جاوید مانند درآن و دیگر وعده داد ایشانرا مسکن های پاکیزه وخوش در بشتهای پاینده (جنات عدن بهری است در بهشت که چشمهٔ تسنیم در آن میباشد یا اعلی درجات بهشت است) .

امام ثعلبی ، گوید ، نهری است در جنت که بوستانهای او برهردو کنارهٔ اوست وخشنودی از نزدیك خدای مرمؤمنان را ، بزرگتر است از بهشت و نعیم او ، زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشأ تمام کرامات رضای حضرت عزتست که مؤدی به نیل وصال و فوز لقای ذی الجلال است و محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و بیگاه جز رضای حضرت الله تعالی مطلوبی نیست (۱) .

۱ ـ بدل چه وعده دهم از فراق صحبت یار ؟
شدم غریب و نباشد غریب را غمخوار
لقای دوست طلب می کنیم و می جوئیم
نه حور جنت و غلمان و گلشن و گلزار

tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

مثنوی

یکی میخواهد ازتوجنت و حور یکی خواهد که از دوزخ‌هود دور
ولیکن ما نخواهیم این‌وآن جست مراد ما همان خشنودی تست
چو تو خشنود گردی در دوعالم همین مقصود بس و الله اعلم

دراحادیث صحیحه وارداست که حق‌سبحانه فرماید که یا اهل‌الجنة گویند **لبیك ربنا و سعدیك والخیر فی یدیك** ، پس فرماید که خشنود شدید ، گویند چیست مارا که خشنود نشویم و حال‌آنکه عطا کردهٔ بما آنکه به هیچ ازمخلوقات خود عطا نکردهٔ حق تعالی گوید آیا بدهم شمارا فاضلتر ازین عطاها ؟ بهشتیان گویند آن چه چیز تواند بود که ازینها فاضلتر باشد ؟ خطاب رسدکه فرود آرم برشما رحمت خودرا وهرگزبرشما خشم نگیرم .

از مضمون این حدیث معلوم میشودکه هیچ نعمتی از رضوان آلهی فاضلتر نیست .

(۷۳) ای پیغمبر علیه الصلوة والسلام ، جهادکن با کافران بشمشیر و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود برایشان ودرشت‌باش برایشان در جهاد و محابا و بازگشت اینها همه ، دوزخ است و بد بازگشتی است دوزخ .

آورده‌اندکه بوقت‌تهیهٔ غزوه تبوك‌جلاس بن سوید بردراز گوشی سوار از جانب قبا به مدینه می آمد و از برای تنفیر مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد علیه‌الصلوة والسلام آورده است حق باشد ما ازین دراز گوشان که برآن سواریم بدتر باشیم (۱) ، پسر زن او مصعب آن سخن‌را بعرض رسالت -(ص)رسانید وآن‌حضرت‌جلاس‌را طلبیده

✿ من این حدیث بیاد آورم که سعدی گفت
« رضای دوست بدست‌آر ودیگران بگذار »
(جلالی)

۱ ـ هرکه رای و خرد و فهم ندارد بجهان
پایه‌اش ازحیوان نیز بسی پستتر است (جلالی)

بحضور مصعب ازآن مقاله سؤال فرمود ، جلاس سوگند یادکرد که من نگـفته ام و مصعب مناجات کرد که خدایا برسول خویش آیتی نازل گردان که صدق من از آن معلوم گردد و حق سبحانه آیتی فرستاد که :

(۷۴) وسوگند میخورند بخدای تعالی که مطلقا نگفته‌اند آن سخن را و هرآینه که گفتند کلمهٔ کفر را ، طعنه زدند در دین و شك آوردند درکلام سیدالمرسلین وکفر را ظاهر ساختند بعدازاظهار اسلام و قصدکردند به آنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج بیغمبرص و اجلای مهاجران رضی‌الله عنهم بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت برسر ابن ابی‌نهند وبپادشاهی بردارند اورا وکینه نداشتند با رسول و مؤمنان مگر آنکه بی نیازکرد خدای ایشانرا و فرستاده او از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنك عیش بودند چون قدم مبارك حضرت پیغمبر ص بدانجا رسید وببرکت آنحضرت غنائم بسیار بدست ایشان آمد و توانگر شدند ، پس موجب عداوت نیافتند مگر آنرا که مستغنی شدند وگویند مولای جلاس کشته شده بودحضرت رسالت صلوات الله و سلامه فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند و توانگر شد و دوهزار درم زیادت بردیت از فضل و کرم رسول ص بود اینجا بتعریض میگویدکه سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری ، پس اگر توبه‌کنند از نفاق ، باشد آن بازگشت بهتر مر ایشانرا و اگر برگردند ازتوبه و مصر باشند عذاب‌کند خدای‌ایشانرا عذابی دردناك در دنیا بکشتن و در آخرت بسوختن ونیست ایشانرا در زمین دوستی‌که دست‌گیرد و نه یاری‌که عذاب ازیشان باز دارد

منقولست‌که جلاس بعد اززنول‌آیه توبه‌کرد و ازجملهٔ مخلصان امت محسوب است . آورده‌اندکه ثعلبهٔ انصاری که از زهاد صحابه بود بملازمت حضرت رسالت صلوات‌الله من‌الرحمن وسلامه علیه التماس نمودکه آنحضرت ازخدای‌درخواهد تا اورا توانگرگرداند ، چندانکه حضرت اورا پند داد که از این مدعا درگذرد ، سودمند نیفتاد .

pdf.tarikhema.org

حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از خدای تعالی درخواست تا اورا بدلخواه او مال دهد . القصه تیر دعا بهدف اجابت رسیده حق سبحانه برگوسفندان او برکت کرد تا حدّی که درحوالی مدینه ایشانرا جای نماند روی ببادیه آورد و از اقامت نماز جماعت محروم شده و جز روز آدینه بمدینه نمیتوانست آمد و بالاخره از آن نیز محروم ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کاینات علیه افضل الصلوة والسلام و اکمل التحیات نزد وی رفت و زکوة طلبید محبت مال اورا بدان داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرده گفت این که محمد از ما می طلبد جزیه است ، پس زکوة نداد و خبر بپیغمبر رسید صحابه متعجب گشتند آیه آمد که :

(۷۵) و از اهل نفاق کسی هست که با خدای تعالی عهد کرد که اگر بدهد مارا خدای از فضل خویش مالی هرآینه که صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم و هر آینه باشیم به تصدق از جملهٔ نیکان و شایستگان .

(۷۶) پس آن هنگام که بداد ایشان را مال بسیار از فضل و کرم خود ، بخیلی کردند به آن و حق خدا ندادند وروی بگردانیدند از عهد و پیمان و ایشان اعراض کنندگانند از امر وفرمان .

(۷۷) پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة ایشان را نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد تاروزی که به بینند عمل خود را یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد بسبب آنکه خلاف کردند با خدای تعالی آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح و بسبب آنکه بودند که در وعده دروغ گفتند .

(۸۷) آیا نمیدانند مخالفان وعده آنکه میداند خدای آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم برخلاف عهد و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است و آیا نمیدانند که خدای تعالی داننده نهانها و پوشیده هاست در این آیت تهدیدی عظیم است .

بیت

مکن اندیشهٔ عصیان چو میدانی که میداند
مبین در روی این و آن چو میدانی که می بیند

نقلست که پیغمبر (ص) اصحاب را برانفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوك تحریص فرموده و **صدیق** رضی الله عنه از دنیا هرچه داشت بیاورد ، **فاروق** رضی‌الله عنه نصف از اموال خود تصدق کرد و **ذوالنورین** سیصد شترمکمل جهازبسته بداد و **مرتضی علی** کرم‌الله وجهه هزار مثقال طلا نزد حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام آورد و **عبدالرحمن بن عوف** رضی‌الله عنه چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درهم نقره صدقه نمود و هر یك از **عباس** و **طلحه** و **سعد** و **عباده** و محمدبن **سلمه** رضی‌الله عنهم مبلغی مال آوردند واین همه نزد آنحضرت مجتمع شد درآخر **عاصف بن عدی** صد وسق خرما آورده که دوهزار و چهارصد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و **ابوعقیل انصاری** صاعی ازخرما آورده گفت امشب تا صباح بجهت مردم آب ازچاه کشیده‌ام ودوصاع خرما باجرت داده‌اند بمن یکی برای عیال خود بگذاشته‌ام و یکی آورده‌ام . حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نشر نمودند منافقان آواز طنز و غمز کرده گفتند که عبدالرحمن و عاصم آن مال را بریا دادند و خدا و رسول از صاع ابوعقیل بی نیازند اما اوخواست که خودرا بریاد مردم دهد تا از صدقات چیزی بستاند ، آیت نازل شده که :

(۷۹) آنانکه عیب میکنند ، افزون دهندگان را از گروید گان در ادای صدقات یعنی عبد الرحمن وعاصم را که بریا نسبت میدهند و آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابوعقیل را که میگویند خدا و رسول از صاع او مستغنی‌اند ، پس افسوس میدارند ازیشان یعنی سخریه میکنند باایشان ، جزای دهد خدا ایشانرا بر سخریهٔ ایشان و مر ایشانرا باشد عذابی دردناك بدان

mandegar-tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

سخریه و استهزاء که میکنند

در **انوار** آورده که پسر عبدالله بن ابی که هم عبدالله نام داشت از جملهٔ مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود درمرض پدرخود از حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام درخواست آن نمود که برای پدر خود آمرزش طلبد آنحضرت برای ابن ابی استغفار کرد و آیه آمد که :

(۸۰) استغفار کن برای ایشان که منافقانند یا آمرزش مخواه برای ایشان (مراد آنستکه هردو امر در عدم افاده مساوی اند) ، اگر آمرزش طلبی برای ایشان هفتاد بار ، پس نمی‌آمرزد خدای ایشان را .

آورده اند که حضرت (ص) فرمود که برهفتاد بیفزایم آیت آمد که **سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفرالله‌لهم** سید عالم (ص) بعد از نزول این آیه دیگر بجهت منافقان استغفارنکرد و از اینجا مبین میشود که مراد ازعدد سبعین تکثیراست نه تحدید(۱) آن عدم قبول استغفار در حق ایشان ، بسبب آنستکه ایشان کافر شدند بخدای و برسول او و خدای راه ننماید بمقصود گروه فاسقانرا یعنی متمردانرا درکفر خویش .

(۸۱) شاد گشتند باز پس ماندگان در غزوه تبوك به نشستن خویش برخلاف رسول خدا و کراهت داشتند بکراهت عقیدت آنرا که جهاد کنند بمالهای ونفسهای خود در راه خدای تعالی بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند و گفتند مر مؤمنان را ، بیرون مروید بدین غزو درین گرما ، خود نرفتند وخواستند که مؤمنانرا نیزتنفیر کنند بگو مرایشانرا که آتش دوزخ ، سخت‌تراست از جهت حرارت‌نسبت با این گرما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن شدند در آن حرارت اگر باشند که بدانند مثل ایشان بدان آتش است .

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « استغفرلهم اولا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفرالله لهم »

(۸۲) پس باید که بخندند اندکی و باید که بگریند بسیاری (خبر است بصیغهٔ امر وارد شده است تا دلالت کند بر آنکه لازم است که درقیامت خندهٔ ایشان اندك وگریهٔ ایشان بسیار باشد ومیشاید که خنده وگریه کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشان را غمی باشد بی فرح واندوهی بودبی‌سرور) پاداش‌دهد ایشانرا خدای پاداش دادنی به‌آنچه بودند که کسب میکردند از انفاق و مساوی اخلاق .

(۸۳) پس اگر بازآرد ترا خدای بمدینه ، بسوی گروهی از منافقان متخلف ، پس دستوری طلبند ازتو برای بیرون آمدن بغزوهٔ دیگر بعد از تبوك ، پس بگو بیرون هرگز نمی آئید (خبر است بمعنی نهی یعنی بیرون میائید با من هرگز) و کار زار مکنید در مصاحبت من دشمنی را ، بدرستیکه شماخرسند شوید بنشستن وتخلف کردن اول بار یعنی غزوهٔ تبوك ، پس بنشنید دیگر باره با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان وکودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است از هر تردامن این کار نیاید و نامرد بی درد مبارزت معرکهٔ مجاهدت را نشاید .

بیت

یا برو همچون‌زنان رنگی و بوئی پیشه گیر
یا چو مردان اندرآی وگوی درمیدان فکن

آورده‌اند که حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آن حضرت التماس کرد که بپیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند و بدفن من حاضر شده و مرا نماز گذار و مرا آمرزش طلب حضوت علیه الصلوة والسلام بپیراهن خود بوی داد و بجنازهٔ وی حاضر شده خواست که نماز گذارد فاروق درآن باب اضطرار بسیار نمود و مساوی او با یاد آنحضرت میداد و چون عازم شد بنماز وی آیت آمد و گویند بعد از آنکه گذارده بود نازل شد که :

pdf.tarikhema.org

(۸۴) و نماز مگذار برهیچیك از منافقان که بمیرد هرگز(۱) (ابداً ظرف لاتصل باشد و گفته‌اند ظرف مات است یعنی چون کسی بر کفر بمیرد احیای او برای تعذیب است نه برای تمتع ، پس کانه که همان مرده است و ابداً حال خواهد بود) و مایست برسر گور وی برای دفن یا زیارت یا دعا و استغفار ، بدرستی که منافقان کافر شدند بخدای که شرك آوردند و بفرستادهٔ وی وفرمان برداری نکردند و بمردند وحال آنکه ایشان بیرون رفتگانند ازطریق ایمان .

(۸۵) و باید که ترا متعجب نسازد مراد امت‌اند و خطاب به آنحضرت علیه الصلوة والسلام یعنی باید که در عجب نیندازد شمارا مالهای منافقان و فرزندان ایشان اگر چه قوی و با اقتدارند ، جز این نیست که خدای میخواهد آنکه عذاب کند ایشانرا بدان در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن بیوسته در رنج وتعب باشند برای رونق احوال اولاد و تهیهٔ اسباب معاش ایشان همواره محنت و تعب میکشند و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند

درویشی میگفت اغنیاء ، اشقی‌الاشقیاءاند ، مال دنیا جمع کنند بانواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند باصناف بلیت و مشقت وبه آخر میروند و میگذارند بصد هزار حسرت و ندامت

قطعه

در اول چو خواهی کنی مال جمع
بسی رنج بر خویش باید گماشت
پس از بهـر آن تا بماند بجـای
شب و روز می بایدت پاس داشت
وزین جمله آن حال مشگـلتر است
که آخر بحسرت بباید گذاشت

(۸۶) و چون فرستاده شود ، سورتی از قرآن بتمام یابعضی

۱ــ آیهٔ شریفه اینست : « ولاتصل علی احد منهم مات ابداً . . . . »

چه سوره را برهردو اطلاق میکنند وبر هر تقدیر چون سورهٔ نازل گردد به آنکه ایمان آرید بخدای و جهاد کنید در خدمت بیغمبراو دستوری جویند از تو در باز ایستادن ، خداوندان مال و توانائی از منافقان و گـویند بگـذار مارا و با خود به لشکر مبر تا باشیم باز نشستگان در خانه ها ،

(۸۷) خرسند شدند و راضی گشتند به‌آنکه باشند با زنان و باز پس ماندگان و مهر نهاده شده است بر دلهای ایشان از نفاق ، پس ایشان فهم نمیکنند آن چیز را که در جهاد است از انوار سعادت و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت .

(۸۸) لیکن فرستادهٔ خدای و آنانکه ایمان آورده اند با او یعنی در خدمت او جهاد کردند بمالهای و نفسهای خود و آنگروه ، مر ایشانراست نیکوئیهای هردو سرای یعنی غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی و آنگروه ، ایشانند فیروزی یافتگـان و بمقصد رسیدگان .

(۸۹) آماده ساخته است خدای برای ایشان بوستانها که میرود از زیر مساکن اهالی آن جویها ، جاوید ماندگانند در آن، آن است رستگاری بزرك و فیروزی تمام

(۹۰) و آمدند در وقت توجه بغزوهٔ تبوك عذرگویندگان از بادیه نشینان یعنی **بنی‌اسد** و **غطفان** که عذر گفتند ازقلت مال و کثرت عیال یا رهط عامربن طفیل اعتذار کردند به آنکه اگر ما بغزوه آئیم بنی طی ، اهالی و مواشی مارا غارت میکنند و این عذرها میگفتند تا دستوری دهد مر ایشانرا درتخلف و بنشستند آنانکه دروغ گفتند با خدای و با رسول او در ادعای ایمان (مراد منافقان اعراب‌اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند) ، زود باشد که برسد آنانراکه کافر شدند از اعراب عذابی مولم بقتل دردنیا یاحرق درآخرت ،

(۹۱) نیست بر ناتوانان و عاجزان و نه بربیماران و معلولان و نه بر آنانکه نمی‌یابند چیزیرا که نفقه کنند برخود واسباب راه‌سازند

چون قوم جهینه و بنی غذره ومزینه یعنی براین سه طایفه نیست گناهی اگر باز ایستند از غزوه چون نیکخواهی نمایند و فرمان برند مر خدایرا ورسول اورا (ونصح(۱) اصلاح فعل است با اخلاص نیت) نیست بر نیکوکاران که ناصح اند ، هیچ عتابی و ملامتی و خدای آمرزنده است آنرا که بعذر از غزوه باز ماند ، مهربانست که معذورانرا رخصت قعود دهد

و هیچ معاتبتی نیست بر آنها که از درماندگی چون بیامدند بسوی تو و درخواست کردند تا ایشانرا دستوری دهی و با خود ایشان را بحرب نبری ، گفتی توکه در اینوقت نمی یابم چیزیکه شمارا سوار کنم برآن ، برگشتند از پیش تو و چشمهای ایشان روان میشد از اشك یعنی اشك از دیده‌های ایشان میریخت از روی اندوه بجهت آنکه نمی یافتند آنچه نفقه کنند در آن سفر و این قوم را بکائبن گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه آمدند و گفتند یا رسول‌الله مارا داعیهٔ جهاد است و پیاده مانده‌ایم مرکبان عنایت فرمای تا بر آن سوار شده بغزو آئیم ، حضرت رسالت (ص) فرمود که آنچه میجوئید نمی‌یابم ایشان گریان از پیش پیغمبر بیرون آمدند و ابن‌عمر و عباس و عثمان ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند ، پس حق‌سبحانه و تعالی میفرماید که برین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست .

(۹۳) جز این نیست که معاتبت و ملامت برآنانست که ایشان ازتو دستوری میجویند در باز استادن وحال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است ، ، راضی شدند به آنکه باشند با زنان وکودکان و مهر نهاد خدای از خذلان بر دلهای ایشان ، پس ایشان نمی دانند خاتمه و عاقبت کار خودرا و عقوبتی که برین نا فرمانی مترتب است .

۱ ـ آیهٔ‌شریفه اینست : « . . . . اذا نصحوالله و رسوله ما علی المحسنین . . . »

(۹۴) القاء اعتذار خواهند کرد منافقان بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف چون بازگردید از تبوك بسوی ایشان و بمدینه باز آئید ، بگو ای محمد (ص) ، عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه باور نخواهیم داشت و شمارا تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه بتحقیق خبر داده است مارا خدای از اخبار شما و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بود و به بیند خدای نیت کار شمارا و فرستادهٔ او نیز خواهد دید که از نفاق توبه کنید یا برآن ثبات میورزید ، پس بازگردانیده خواهید شد درقیامت بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمائر و ظواهر ، پس خبر خواهد داد شمارا به آنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق وآن اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود

(۹۵) زود باشد که سوگند خورند بخدای برای شما چون باز گردید از سفر بسوی ایشان (واز اعجاز قرآن یکی آن بود که خبرداد خدا از سوگند بعضی منافقان چون جدبن قیس و امثال او که‌بعد از رجوع پیغمبر (ص) واصحاب او بمسجدآمده قسم یاد کردند که مابرخروج قادر نبودیم ، حق سبحانه میفرماید که سوگند میخورند بدروغ تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان ، پس اعراض کنید ازیشان و بگذاریدشان ، بدرستیکه ایشان پلیدند و نکوهیده و توبیخ وملامت که سبب میل به توبه وانابه‌است درحق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث اینها پذیرندهٔ تطهیر نیست و جای ایشان دوزخ است و عقاب و عتاب ایشان آن خواهد بود برای پاداش به آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق .

(۹۶) سوگند میخورند منافقان برای شما ، تا بدان خشنود شوید ازیشان و از تعرض شما ایمن شوند . ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفری از رسول خدا تخلف نکند وعبدالله‌بن‌ابی سرح نیزبحضور فاروق بهمین نوع سوگند

pdf.tarikhema.org

خورد حق سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدا) پس اگر خشنود شوید ای مؤمنان از منافقان دروغگوی ، پس بدرستیکه خدای خشنود نمی شود از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدا ایشانرا سود ندارد و مراد از آیت نهی مؤمنانست کـه ازیشان راضی نشوند و عذر های باطل فریفته نگردند .

(۹۷) بادیه نشینان (مراد بنوتمیم و بنواسد و غطفان واعراب حوالی مدینه‌اند نه تمام اهل‌بادیه بلکه این جمع مخصوص)سخت‌ترند از روی کفر و نفاق وکفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست‌و خاست‌نکرده‌اند و سزاوارترند به آنکه ندانند اندازه‌های که خدای تعالی فرو فرستاده بر پیغمبر خود ازفرائض وسنن شرع وخدای داناست باحوال ایشان ، حکم کننده است از روی حکمت بامهال ایشان

(۹۸) و از منافقان اهل بادیه کسی هست که فراگیرد برای شما یعنی شمارکند آنچه نفقه مینماید وصدقه میدهد تاوانی و زیانی یعنی صدقات خودرا غبنی و غرامتی می‌شمارد چه برآن امید ثواب ندارد و بریا و سمعت انفاق میکند و انتظار میبرد بشما گردشهای روزگار را یعنی آنرا که دولت اسلام بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از انفاق خلاص یابند ، بر ایشان بادگردش بد ، روزگار ایشان منقلب شود و خدای شنواست مر آنرا کـه بزبان می‌آرند ، داناست به آنچه در دل پنهان می‌دارند ،

(۹۹) و از اهل بدر ، کسان هستند که میگروند بخدای وبروز باز پسین (مراد بنو مقران اند ازجهینة وگفته‌اند عبدالله ذی‌النجادین و رهط اویند که بخدا و بقیامت میگروند و فرا میگیرند آنچه نفقه میکنید درجهاد یا در تصدق اسباب قربت نزدیك خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود (مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بقربت

الهی) و بدعای پیغمبر (ص) که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند وآمرزش میطلبد کقوله : **اللهم صل علی آل ابی اوفی** .
بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول سبب نزدیکی است مرایشانرا ببارگاه عنایت ربانی ؛ زود باشد که در آرد خدای ایشانرا دربهشت خود که محل نزول رحمت است ، بدرستیکه خدای آمرزنده است مر متصدقانرا ، مهربانست بر متقربان .

(۱۰۰) وپیشی گیرندگـان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامهٔ مؤمنان از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمده‌اند مراد اهل بدراند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده‌اند یا آنها که بدو قبله نماز گذارده اند یا اهل بیعت رضوان و از انصار یعنی آنها که ساکنان مدینه بودند که اهل‌مکه‌را یاری‌دادند (مراداهل‌بیعت عقبه‌اند یعنی سباق سبعه و اهل عقبهٔ ثانیه که هفتاد تن بودند یاآنها که بردست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبهٔ ثانیه و آنانکه متابعت کردند سابقانرا بایمان و طاعت مراد سایر صحابه‌اند از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند وگفته‌اند هرکه متابعت ایشان کند تاقیامت اززمرهٔ تابعانست) ، خشنود شد خدای ازیشان بقبول طاعات ایشان (سابق و لاحق در این رضا داخل‌اند) وخشنود شدند ایشان از خدای به آنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه و آماده کرد خدای مرایشانرا بوستانها که میرود زیر درختان آن جویها ، جاوید باشند در آن همیشه (تأکید خلود است) ، آنست پیروزی بزرك و رسیدن بتمام مراد .

(۱۰۱) و از آنانکه گرداگرد شهر شمااند ، از اهل بوادی منافقانند چون اسلم وَ اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمهٔ شهادت میگویند و به نماز و روزه قیام نمی نمایند و از اهل شهر شما نیز قومی‌اند که خو کرده‌اند و اقامت نمودند بر نفاق یا در منافقی ماهر شده‌اند بمرتبهٔ که تو ای محمد باوجود کمال فطنت‌وصدق

tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

فراست خود نمیدانی ایشانرا یعنی کفررا در سویدای دل پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشانرا باعیان ایشان نمیشناسی ما میدانیم ایشانرا ، برسر دل ایشان مطلعیم ، زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا دونوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگر بعذاب قبر یا باخذ زکوة و تکلیف بجهاد ، پس باز گشته شوند در قیامت بعذابی بزرك که آتش دوزخست وبحقیقت عذاب عظیم بعد ازایشانست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقای و رؤیت وهیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست ،

نظم

از فراق تلخ میگوئی سخن — هرچه خواهی کن ولیکن آن مکن
تلخ‌تر از زهرهجران هیچ نیست — در فراقت غیر پیچا پیچ نیست
صدهزاران مرك تلخ از سوی تو — نیست مانند فراق روی تو
جوردوران وهر آن زنجی که هست — سهل ترازبعد حق و غفلت است
از فراق این خاك ها شوره شود — وز فراق این آب ها تیره شود
دوزخ ازفرقت چنان سوزان شده است — بیداز فرقت چنان لرزان شده است
گر بگویم از فراقت یك شرار — تا قیامت یك بود آن ازهزار

آورده اند که از مخلصان اسلام ده تن بیعذر تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدات الهی که در بارهٔ متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن ازیشان خودرا بر ستون‌های مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند ایشانرا بگشایند تا وقتیکه بحکم خدا گشاده شوند چون حضرت رسالت (ص) از تبوك رجوع فرموده بمدینه نزول نمود برعادت معهود بمسجد درآمد و اینان را دید ، فرمود که چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند ، سید عالم(ص) بر زبان گهربار گذرانید که من هم سوگند میخورم که ایشان را نگشایم تا وقتیکه امر در رسد .

(۱۰۲) و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر(ص) اعتراف

کردند بگناهان خود و مقر شدند ، بیامیختند کردار نیك را یعنی غزوه ها که باتفاق بپیغمبر (ص) ازیشان در وجود آمده بود بعملی دیگر بد که از تبوك تخلف نمودند ، شاید که خدای آنکه توبه‌ایشان در پذیرد ، بدرستیکه خدای آمرزنده است مر تائبانرا ، مهربانست به تفضل برو

در **تاویلات کاشی**(۱) مذکور است که اعتراف بذنب ازجهت بقای نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیات و بدان استدلال میتوان کرد بر آنکه معرف را دیده بصیرت گشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته ، چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رذائل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت آن را نیك به بیند و در عذاب خذلان بماند ، **حکیم سنائی** قدس سره فرموده :

نظم

چون بدی گناه را دانی — کشدت جانب پشیمانی
ورندانی گناه راکه بد است — آن نشان شقاوت ابد است

القصه بعد از نزول آیت حضرت رسالت (ص) فرمود تاایشانرا بگشادند ، آن آزاد شدگان بشکرانهٔ نعمت الهی اموال خودرا به حضرت رسالت پناهی آورده گفتند یا رسول‌الله ، ما بسبب این مالها از دولت خدمت تو باز ماندیم اینهارا فرا گیر ودر راه خدای تصدق کن ، خواجهٔ عالم (ص) فرمود که من باخذ اموال شما مامورنیستم ، این آیه نازل شد که :

(۱۰۳) فراگیر از مالهای ایشان زکوة فریضه ، تا پاك گردانی ایشانرا ازگناهان یا از حب مال که موجبی بطغیان و عصیان است یا از نجاست بخل وزیاده گردانی ونشو و نما دهی حسنات ایشان‌را بدان صدقه و دعاگوی بر ایشان و آمرزش طلب ، بدرستیکه دعاهای تو آرامش بود دلهای ایشان را و خدای شنواست دعای ترا ، داناست

۱ـ مراجعه شود ببرك شماره ۴۲۸ جلد یکم این تفسیر

tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

باستحقاق ایشان مر آنرا

(۱۰٤) آیا نمیدانند این تایبان یا آنهاکه توبه نمیکنند معلوم ندارند آنرا که خدای اوست که قبول میکند توبه را ازبندکان خود و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقه‌های ایشان را و نمیدانند آن را نیز که خدای ، اوست توبه پذیرنده ، مهربان بر توبه کننده .

(۱۰۵) و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بدان یا میگوید ای گروهی کـه توبه نمیکنید بکنید آنچه میخواهید (امر تهدیداست) ، پس زود باشد که ببیند خدای کار شمارا از خیر وشر و فرستادهٔ او و گرویدگان نیز ببینند وزود باشد کـه باز گردیده شوید بمرك ، بسوی دانای نهان و آشکارا ، پس بیاگاهاند شمارا به‌آنچه بودید که عمل میکردید وآگاهی بمجازات باشد بر آن . قبل ازین مذکور شدکه متخلفان از اهل اسلام ده‌تن بودند و قصهٔ هفت تن گذشت و سه‌کس دیگر که کعب بن مالك بود و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع ایشان خودرا نبسته بودند اما پیش آنحضرت آمده بگناه خود معترف شدند وحضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالست نکند و درشأن ایشان نازل شده که :

(۱۰٦) و دیگران ازمتخلفان تأخیر شدگانندوبازداشته‌گان برای امر خدا در بارهٔ ایشان یا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار کنند برآن گناه و یا توبه دهد ایشانرا اگر ندامت ورزند از آن (تردید برای عباد است اگر نه عند الله تردّد نیست) و خدای داناست برجای ایشان ، حکم کننده با رجای ایشان .

آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبة بن خاطب و نبتل بن حارث وودیعة بن ثابت و احزاب ایشان بسخن ابوعامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابوعامر راهب ازاشراف قبیلهٔ خزرج بود و در علم تورات و انجیـل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت حضرت سید (ص) براهل مدینه میخواند چون آن حضرت بمدینه

هجرت کرد اهل آن خطه شیفتهٔ جمال(۱) وکمال وی شده ازصحبت ابوعامر برمیدند وکسی پروای او نکرد .

نظم

با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات
حیفم آید سخن از چشمهٔ حیوان گفتن

ابوعامر را عرق حسد در حرکت آمد به نفی آن حضرت مشغول شد و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شد و از آنجا فرار نموده نزد هرقل (۲) که ملك روم بود رفت ومیخواست که ازروم لشکری سازکرده بجنك مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما درمقابلهٔ قباء در محلهٔ خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافادهٔ علوم اشتغال نمایم ، ایشان مسجدی ساختند وحضرت رسول (ص) چون عازم غزوهٔ تبوك شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارگان در وقت سرما و باران مسجدی ساخته ایم ، التماس میرود که در آن مسجد نمازگذاری . غرض ایشان آن بود که بجهت نماز آنحضرت مهم خودرا استحکام دهند چنانچه در **مثنوی معنوی** هست :

مثنوی

مسجد و اصحاب مسجد را نواز تو مهی ما شب ، دمی باشب بساز

---

۱ ـ دل‌من‌شیفتهٔ روی‌دل آرای‌تواست هم پراز خاطرهٔ مهرو وفاهای‌تواست
مهربانا زتوصد خاطره اندردل‌ماست بخدا این‌دل‌من‌منزل ومأوای‌تواست
گوئیم‌صبرکن‌ایدوست‌نشاید درعشق چکنم این‌دل‌من‌در‌هوسودای‌تواست
چون توئی‌قافله سالاردراینراه دراز من‌ندر اینراه امیدم بتولای تواست
(جلالی)

۲ ـ هرقل یا هراکلیوس امپراطور روم با خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی معاصر بوده و در زمان این دو پادشاه جنگ های خونینی میان ایران و روم واقع شده است که بنفع رومیها خاتمه یافته است (مراجعه شود بتاریخ مرحوم حسن پیرنیا) .

تا شود شب از جمالت همچو روز ای جمالت آفتاب دلفروز
ای دریغا کان سخن از دل بدی تا مراد آن نفر حاصل بدی

القصه چون حضرت پیغمبر (ص) در جواب ایشان فرمود حالا متوجه غزوه ایم تا باز آیم و چون بوقت بازگشتن بمنزل ذی آوان که قریب به مدینه‌است رسید اهل‌مسجد همان‌استدعا نمودند وجبرئیل این آیت آورد که :

(۱۰۷) و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند مسجدی برای ضرر مؤمنان و ستیزهٔ ایشان و برای تقویت کفری که اضمار آن میکنند و برای تفرقه افکندن میان مؤمنان که در مسجد قباء مجتمع باشند و برای انتظار مران آنکس را که حرب کرد با خدای و با رسول او پیش از بنای این مسجد (مراد ابو راهب است که در احد وحنین بجنك حاضرشد) وهرآینه سوگند میخورند چون کسی گوید که چرا این مسجد ساختید گویند که ما نخواستیم‌ازبنای این‌مسجد مگر خواستنی نیکو که نماز است و ذکر و توسعه برضعفاء و خدا گواهی میدهد که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود .

(۱۰۸) مایست در آن مسجد هرگز ، هرآینه مسجدی که بنا نهاده شده است بر پرهیزکاری از روز نخستین (مراد مسجد پیغمبر است (ص) و اشهر و اظهر آنکه مسجد قباء است) در محلهٔ بنی عمروبن عوف .

حضرت پیغمبر اول که بحوالی مدینه رسید بمحلهٔ قباء فرود آمده چهارده روز در آنجا اقامت فرمود در آن ایام اساس مسجد قبا افکند و آن اول مسجدی است در مدینه که حضرت رسول در آنجا نماز گذارده و در **تشویق الحرمین** از ابن عمر نقل میکند که حضرت رسول (ص) هرروز شنبه سواره یا پیاده بمسجد قباء آمدی و در آنجا دو رکعت نماز گزاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز را در مسجد قباء اجر عمره ایست ، حق سبحانه میفرماید که مسجدی که اساس او برتقوی است سزاوار تر است آنکه قیام

کنی درواز برای نماز درآن مسجد موسس بر تقوی ، مردانند که از پاکیزه طینتی دوست میدارند آنکه پاکی ورزند از اجناس‌واخباث یعنی بموسته برطهارت‌باشند وگفته‌اند برجنابت‌خواب نکنند . منقولست که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه (ص) از اهل مسجد قباء برسید که آن کدام طهراست که حق سبحانه بدان برشما ثنا گفت جواب دادند که‌آب از بی درمی‌آوریم احجار ثلثه را یعنی دراستنجاء و نزد جمعی مراد تطهر است از معاصی و خصال مذمومه و خدای دوست میدارد پاکی ورزندگانرا .

(۱۰۹) آیا هرکس که اساس افکند بنای دین خود را بر ترسکاری از خدای و طلب خشنودی او بهتر است یا آنکس که اساس نهد بنای امور دین خودرا برکنار رودی که زبرش بمرورسیل‌تهی شده و ظاهرش بجای استاده باشد ، شکافته شده و نزدیك بافتادن رسیده و این چنین زمین سست ترین قواعد باشد و چون برآن بناکنند ، پس‌آنزمین سست گردد ودرافتد با بانی آن درآتش‌دوزخ بتفد واین مثلست از برای آنها که بنیاد دین خودرا بر امور باطله نهند و مال مهم ایشان‌رجوع باشد بدوزخ وخدای راه نمی نمایدگروه ستمکارانرا بدانچه مقصود ایشانست .

(۱۱۰) همیشه هست بناهای ایشان ، آن بنائی که بنیاد نهادند آنرا بر اغراض فاسده سبب شك و نفاق در دلهای ایشان زائد بر شك و نفاقی که دارند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد ازرجوع تبوك ایشان استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان درآید و نماز گذارده آیت آمدکه : « **لا تقم فیه ابدا** » ، حضرت رسالت (ص) بفرمود تا بنای آن مسجد را بکندند و بسوختند و حکم شدکه‌آن موضع مزبلهٔ اهل مدینه باشد .

نظم

چون نبی فرمود کانرا برکنید مطرح خاشاك و خاکستر کنید

حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان بواسطهٔ

تزاید شك و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و و ریبت خواهند بود سبب این تخریب که چرا ما این بنا کردیم که فائده نداشت وازین حسرت دلهای ایشان پاره‌پاره شود چنانچه میفرماید مگر آنکه پاره پاره شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراك در آن نماند و گفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرك یا در قبر یا در دوزخ وقول جمعی آنستکه بتوبه واستغفار و ندامت و مثل آن امور و خدای داناست بتأسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حکم کننده است بخرابی آن بروجه حکمت

در تفسیر **وسیط** از قرطبی نقل میکند که چون در لیلة‌العقبه هفتاد تن یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر (ص) بیعت می کردند عبدالله رواحه گفت شرط کن برای خودآنچه می خواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه اورا بپرستید وبدوشرك نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها ومالهای خودرا نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نمائیم جزای ماچیست؟ حضرت (ص) فرمود که جزا بهشت خواهد بود ، انصار گفتند **ربح-البیع لانقیل و لا نستقیل** خرید و فروخت سودمند است ما درین بیع سود کردیم و دراو اقاله نمی کنیم خدای از آن مااخبرمیدهد که:

(۱۱۱) بدرستیکه بخرید خدای از گرویدگان نفسهای ایشانرا که مباشر جهاد شوند و مالهای ایشان راکه در راه وی نفقه کنند به آنکه مرایشانرا باشد بهشت (این تمثیل است برای اثابت مؤمنان ببهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشترا زیرا که بیع و شری جائی وقوع پذیرد که تبائن املاك بود و وجود هرکه هست وهرچه هست همه از آن حق است **العبد وما له لمولاه** ، پس این تحریص است در غزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس ومال و از من عطا دادن بهشت بی زوال ، نفس سرمایهٔ شر و شور است و مال سبب طغیان و غرور و این دو ناقص ، معیوب را در راه خدا فداکن و بهشت باقی مرغوب را بستان

بیت

سنك بینداز و گهر میستان خاك زمین میده‌و زر میستان
در عوض فانی خوار حقیر نعمت پاکیزهٔ باقی بگیر

در **کشاف** (۱) و **عین‌المعانی** (۲) وجز آن منقولست که اعرابی بر در مسجد پیغمبر میگذشت وآنحضرت این آیت میخواند ، لمعات انوار کلام الهی ، باطن اورا عکس پذیراشراقات فیوض ملکی ساخته پرسید که **هذا کلام من** ؟ گفتند **هذا کلام‌الله** ، سؤال کرد که این بیع و شری کی بوده است ؟ جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب مستطاب **الست بربکم** شنوانیدند اعرابی گفت **والله بیع مربح لانقیل ولا نستقیل** چون نفوس معیوب واموال فانی مارا خرید و در عوض بهشت باقی میدهد هرگز این بیع‌را نیندازیم بلکه نفس و مال خود در بازیم

نظم

آن بیع را که روز ازل با تو کرده‌ایم
اصلا در آن حدیث اقاله نمی رود

عزیزی فرموده است که هرکه بندهٔ بخرد و بعیب او دانا باشد اورا رد نتوان کردن ، حق سبحانه مارا خریده و بعیب ما دانا بوده امید آنستکه از درگاه کرم رد نکند

نظم

امید که از فضلت مردود نگردم‌من چون‌شد بهمه عیبی لطف‌تو خریدارم

و در **نفحات‌الانس** (۳) از ابوذر بوزجانی نقل میکنند که:

نظم

تو بعلم ازل مرا دیدی دیدی آنگه بعیب بخریدی
تو بعلم آن‌ومن بعیب همان رومکن آنچه‌خود پسندیدی

و درحقیقت این بیع وشری و بیان آنکه خودرا مشتری گفت

---

۱ ـ مراجعه شود ببرك شماره ۱۰۳ جلدیکم تفسیرحاضر ۲ـ رجوع شود ببرك ٤٨٨ تفسیرجلدیکم ۳ـ برك شماره ۳٦٦ جلدیکم

ومارا بایع و نفس و مالرا بذکر اختصاص داد ودل را درین مبایعه داخل نکردند مذکران و محققانرا عبارات عجیب و اشارات غریب هست و بعضی از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته :

بیت

هر که خواهد کزین برد بوئی گو تماشای آن گلستان کن

و بعد از اشتری بیان مالاجله‌الشتری میکند و میگوید : کارزار میکنند این مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است در راه خدا و طلب رضای او ، پس گاهی میکشند دشمنانرا و گاهی کشته میشوند بردست ایشان ، وعده داده‌است خدای ایشانرا بدین بیع وشری وعده دادنی ثابت باقی که خلاف نیست‌در آن درین کتابها (دلیل است‌بر آنکه اهل تورات و انجیل مامور به بوده‌اند بقتال) و کیست وفا کننده تر بعهد خود از خدای که کریم است و کریم خلف در وعده رواندارد ، پس شادمان باشید بخرید و فروخت خود آنکه مبایعه کردید به آن و آن بیع او رستکاری بزرگست .

درمدارك از**امام جعفرصادق** رضی‌الله عنه نقل میکنند که ای مؤمنان قیمت شما نیست الا بهشت ، پس مفروشید خویش را الابدان یعنی‌خودرا بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاودانی است و در مثنوی معنوی آورده که :

نظم

خویش را نشناخت مسکین آدمی در فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن‌را آدمی ارزان فروخت بود اطلس‌خویش را بر دلق‌دوخت

(۱۱۲) آن مؤمنان باز گردندگانند از معاصی یارجوع کنندگانند بحق سبحانه بتمامی ، پرستندگان حق باخلاص یا قائم بشرایط خدمت ستایندگان حق بر آنچه بریشان رسد از سراء وضراء یا شناسندگان نعم الهی در هرلحظه و طرفه ، روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان از بادیهٔ نفس و روندگان بسرمنزل انس ، رکوع کنندگان درنمازیاخضوع آرندگان‌بدرگاه بی نیاز ، سجده کنندگان

در خلوات یا طالبان قرب رفیع‌الدرجات ، فرمایندگان بایمان وطاعت و سنت حضرت رسالت (ص) و بازدارندگان از کفر و معصیت وبدعت و او ثمانیه است یا برای تضاد میان امر و نهی چون ثبات و انکار یا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گوئیا شیئی واحدند و هریك با دیگری باید منضم باشد و نگاهدارندگان مراحکام خدایرا و سلمی گوید و نگاهدارندگان امر اورا برجوارح و قلوب و اسرار و ارواح و بشارت ده مؤمنان را که بدین صفات موصوفند (وضع مظهر برموقع مضمر دلیلست برآنکه ایمان داعی ایشانست بدین‌فضائل وحذف مبشر به اشارتست بتعظیم وتکبیرآن) .

آورده‌اند که حضرت رسول (ص) بعد از زیارت قبر مادرخود گریه کنان فرمود که دستوری‌طلبیدم درزیارت وی ، مرا اجازت دادند وچون‌دراستغفار او اجازت خواستم ، مرا بازداشتند این آیت آمد که :

(۱۱۳) صحیح نباشد و روا نبود ، مر پیغمبررا و آنانرا که گرویده‌اند ، آنکه طلب آمرزش کنند برای شرك آرندگان و گفته‌اند که پیغمبر(ص) با ابوطالب(۱) درمرض الموت بعد از آنکه از ایمان او نومید شد وعده فرموده بود که طلب آمرزش کنم از برای تو مادام که امر و نهی نکنند از آن و بعد از وفات برای وی استغفار میکرد و صحابه چون دانستند که آن حضرت بجهت ابوطالب آمرزش میطلبید گفتند ما چرا برای آباء و اقرباء خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه‌السلام برای پدر خود استغفار کرد و اینك پیغمبر ما (ص) برای عم خود استغفار میکند آیت آمد که روا نیست پیغمبر و مؤمنانرا که برای اهل شرك آمرزش طلبند و اگرچه باشند خداوندان قرابت از پس آنکه روشن‌شد مرایشانرا آنکه ارباب شرك ملازمان دوزخند .

(۱۱۴) و نبود آمرزش ابراهیم از برای پدرخود مگرازبرای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وعده کرده بود مربدر را آنجا که

۱- غالب علماء امامیه بر آنند که ابوطالب اسلام آورده ومسلمان‌ازدنیارفته‌است

گفت **ساستغفر لك ربی** . در ینابیع آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مر اورا که ایمان آرم ، پس استغفار ابراهیم علیه‌الصلوة والسلام آن بود که من طلب آمرزش ومغفرت کنم برای تو وقتیکه مسلمان بگردی پس آن هنگام که روشن گشت مر ابراهیم را بدرستیکه پدراو دشمن است مر خدایرا یعنی بر کفر بمرد وتوفیق ایمان نیافت یا اورا بوحی معلوم شد که آذر ایمان نخواهد آورد ، بیزاری کرد از او و قطع استغفار نمود بدرستیکه ابراهیم بسیار آه کننده بود (کنایت است از رقت قلب و کثرت ترحم او) ، بردبار بود بحدی که پدر میگفت **لارجمنك** او جواب میداد که **ساستغفر لك** پس در آیهٔ ثانیه تمهید عذر رسول و مؤمنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بر آن مؤاخذه نخواهد بود .

(۱۱۵) و نیست خدای که قومی را ضایع وتباه گرداند یا ایشانرا بگیرد چنانچه اهل ضلالت را پس از آنکه راه نمود ایشانرا باسلام تا وقتیکه روشن گرداند بر ایشان آنچه واجب است که از آن پرهیز کنند و گفته‌اند این آیت در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله درگذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند میفرماید که برایشان از آن کارها که کرده‌اند گرفت نیست بدرستیکه خدا بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان داناست .

(۱۱۶) بدرستیکه خدای مراوراست پادشاهی آسمانها و زمین پس هرچه خواهد کند بی‌مانعی و منازعی ، زنده میگرداند مردگانرا و می میراند زندگانرا و نیست شمارا ای مؤمنان بجز خدای کارسازی و نه یاری و مددکاری (و می‌شاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدای را پرستش کنید که شمارا بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب ازشما دفع کند وجز او یاری نه که عذاب ازشما بان دارد .

(۱۱۶) بدرستیکه توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه بازگشت بر پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقان را در تخلف یا بیان تبرئه ذمه حضرت پیغمبر (ص) میکند از تعلق بذنوب کما قال : **لیغفر لك الله**

ما تقدم من ذنبك و ما تاخر . . . تا آخر یا بعث است برتوبه یعنی هیچکس نیست که محتاج بتوبه واستغفار نباشد حتی بپیغمبر و اصحاب او چه هرکس را مقامی است که مادون آن بنسبت وی نقیصه خواهد بود پس توجه بمادون کانه گناهی است که از آن توبه لازم باشد وبپیش بعضی « و انی لاستغفرالله کل یوم سبعین مره » اشارت به اینست و نزد محققان این معنی مناسب مرتبهٔ حضرت رسالت نیست چه توجه آن حضرت بغیرحق متصور نبوده(۱) ، پس سلمی رحمة‌الله علیه میگوید: ذکر توبه نبی صلی‌الله علیه وسلم برای آنست تا مقدمهٔ توبهٔ امت باشد و توبه تابع بمقدمهٔ تصحیح پذیرد و برهر تقدیر در پذیرفت خدای از پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام و از مهاجران و از انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوهٔ تبوك را نه بعناد ، آنانکه پیروی کردند پیغمبر (ص) را در زمان عسرت و تنگی (لشگر تبوك را جیش‌العسره میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که ده تن یك شتر داشتند و هم در توشه که دو کس روزی یك خرما بسر میبردند وهم در آب که با وجود قلت مراکب شتررا میکشتند و برطوبات اجواف و امعای آن دهن خویش تر میساختند وهوا بغایت گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که دراین زمان تنگی متابعت پیغمبر میکردند از پس آنکه نزدیك بود که از غایت عسرت میل کند و ازجای برود دلهای گروهی ازایشان یعنی کاربدان رسیده بود که جمعی از جهاد بازگردند یا از متابعت رسول دست باز دارند بواسطهٔ شدت ومشقت ، پس خدای درگذشت از آنانکه قلوب ایشان از ثبات برایمان میل کرده بود ، بدرستیکه خدای برایشان بسیار رافت است چون توبه کردند ، مهربانست بتفضل برایشان .

(۱۱۸) و دیگر توبه داد وببخشید برآن سه تن که بازپس شدند یعنی تخلف کرده بودند ازغزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود قبل ازین ذکر یافت که مهم کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاد و

۱- ودلیل روشن براینکه مراد حضرت پیغمبر نیست آیهٔ مازاغ البصر وماطغی است

و حضرت رسالت پناه حکم فرمود که کسی با ایشان مخالطت ومکالمت ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دورشدند و زن هلال بخدمت وی که مردی پیر وضعیف بود نامزد گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر اینان تنك آمد تا وقتیکه تنك شد برایشان زمین با وجود گشادگی وسعت (و این از شدت حیرت ونهایت پریشانی است وتنك شد برایشان دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را در آن راه نبود و دانستند آنکه پناهی نیست ازخشم خدای مگرهم بوی وآمرزش خواستن از کرم وی ، پس چون درماندند و به بیچارگی خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای ایشانرا تا توبه کردند و بحق بازگشتند و مقرراست که تا او به توبه توفیق ندهد و رقم قبول نکشد توبهٔ هیچ غائب درست نبود .

رباعی

گرلطف تو یاری ننماید زنخست هم توبه شکسته است وهم پیمان سست
چون توبه بامید پذیرفتن تست تا تو نپذیری ، نشود توبه درست

القصه بعد از پنجاه روز این آیت فرود آمد و توبهٔ ایشان پذیرفته گشت ، بدرستیکه اوست قبول کنندهٔ توبه از تائبان ، متفضل است برحمت برایشان .

(۱۱۹) ای گروه مؤمنان ، بترسید از خدای و بمثل این فعل که مخالفت امر او باشد معاودت مکنید و باشید با راستگویان دراقوال خود چون کعب بن مالك و آن دوتن دیگر که راست گفتند و عذر نیاوردند و بسبب راستی که **من صدق نجا** ، دولت نجات یافتند :

نظم

از کجی افتی بکم و کاستی وزهمه غم رستی اگر راستی
راستی خویش نهان کس نکرد برسخن راست زبان کس نکرد

و گفته اند این خطاب با اهل کتابین (تورات و انجیل) است یعنی ای گرویدگان بموسی وعیسی علیهما السلام بترسید از مخالفت پیغمبر (ص) و باشید با صادقان که اصحاب اخیار و امت بزرگوار وی اند .

(۱۲۰) روا نیست ونشاید مر اهل مدینه را وآنانکه گرداگرد ایشانند از بادیه نشینان آنکه تخلف کنند و باز پس روند از حکم رسول خدای تعالی (نهی است درصیغهٔ نفی و تخصیص اهالی مدینه وحوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت بطریق تبوك و ترسد ایشانرا که رغبت کنند بنفسهای خود از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند وخودرا برطرف دارند ازکشیدن آن رنجها که اومیکشد. مرویست که ابوخشیمهٔ انصاری رضی الله عنه در مدینه مانده بود بعد از چند روز که از عزیمت حضرت صلی الله علیه وسلم بگذشت روزی بخانهٔ خود درآمد و آن روز بغایت گرم بود و او دو زن داشت زنان وی هریك در عریشی نشسته بودند و آن را رفته وآب زده وگوزه های آب سرد مهیا ساخته وطعامی نیکو ترتیب نموده ابوخشیمه بر در عریشی باستاد و در زنان نگریست و آن ترتیب ملاحظه نمود وگفت روا باشد که رسول(ص) در بیابان بشدت حرارت و باد گرم درمانده ابوخشیمه درسایه خنك آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوبروی خوشبوی معاشرت کند بخدا سوگند که در هیچ عریش نیایم و ازین آب و طعام نخورم تازمانی که بدان حضرت ملحق نشوم ، پس اندك زاد برداشت وروی براه آورد درمنزل تبوك بعسکر همایون ملحق شد ، آن وجوب متابعت و ترك تخلف بسبب آنستکه ایشان چون بارسول باشند نرسدایشانرا تشنگی و نه رنجی ونه گرسنگی در راه خدای ونسپرند مکانی را از امکنه کفار بسم اسب یا کف شتر یا بپاهای خود سپردنی که آن بخشم آرد کافرانرا ونیابند دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب وکسر و هزیمت و جراحت مگرنوشته شود برایشان به آن کرداری شایسته یعنی بهریك از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند . ابن عباس رضی الله عنه فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان درآید هفتاد حسنه در دیوان ایشان مینویسند ، بدرستیکه خدای ضایع نمی گرداند و تباه نمیکند مزد

نیکوکارانرا یعنی مجاهدان را .

(۱۲۱) و نفقه نکنند ، نفقه اندك و خرد چون علاقه تازیانهٔ یا نعل اسپ یا صاع خرما که بدهند چون اوعقیل رضی‌الله‌عنه و نه نفقهٔ بزرك چنانچه ذوالنورین و عبدالرحمن‌بن عوف رضی‌الله‌عنهما و قطع نکنند در مسیر خود هیچ ممر آب وسیل را (مراد زمین است) یعنی هیچ‌زمین راقطع نکنند مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن و آن نوشتن برای چیست ؟

تا جزای دهد خدای تعالی ایشانرا نیکوترین آنرا که درراه حق عمل میکردند وچون اخس را جزا دهند جزای حسن نیزبدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن . در ینابیع فرموده که اگر مثلا غازی را هزارطاعت باشد ویکی از همه نیکوتر بود حق‌سبحانه آنرا ثواب عظیم دهد ونه صد و نود ونه دیگر را بطفیل آن قبول کند و هریك را برابر آن ثواب عظیم ارزانی دارد تاکرم اونسبت بمجاهدان برهمه کس ظاهر گردد

نظم

مجاهدان شرفی اینچنین‌ازآن‌دارند که درغزاکمرجهد درمیان دارند

آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد برایند بتمامی عازم حرب شوند آیت آمد که :

(۱۲۲) و روانیست و نشاید مؤمنانرا آنکه بیرون روند بغزا ، همهٔ ایشان چه امر معیشت مختل میماند ، پس چرا بیرون نروند یك تن یا دو تن یا بیشتر ازهر جمعی کثیر ازیشان (مراد قبیله و اهل بلده اند) گروهی اندك بجهاد و باقی توقف نمایند تا طلب دانشی کنند دردین وفقه آموزند و از عبدالرزاق بن همام مرویست که مراد اهل حدیث‌اند (۱) و تا بیم کنند فقهاء گروه خودرا چون باز گردند

۱ ـ سنت وحدیث عبارت از گفتار وباکردار پیغمبر میباشد . پس از آنحضرت عمل واحکام اصحاب هم بسنت افزوده گردید زیرا صحابه

از غزو بسوی‌ایشان تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشوند به آن .

(۱۲۳) ای کسانیکه گرویده‌اید ، کارزار کنید با آنانکه نزدیك شما اند . از نا گرویدگان مثل یهودی که در حوالی مدینه میباشند

✿ با پیغمبر روز گذارده سخنان آنحضرت را عنیده بودند پس از صحابه هم طبقهٔ « تابعین » احادیث را نقل میکردند .

حدیث در دیانت اسلام دارای اهمیت زیادی است . بسیاری از آیات قرآن سربسته و مجمل یا مطلق و عموم میباشد . پیغمبر آنها را شرح و تفصیل داده و هم موارد آنها را تعیین نموده است مثلا قرآن نماز را مجملا دستور داده ولی پیغمبر عملا وقت و کیفیت آنرا بیان فرموده و یا در قرآن کریم خمر حرام شده ، مفهوم خمرچیست؟ و یا چه مقدارآن حرام‌است؟ تمام اینهارا حضرت رسول بیان و توضیح داده است بعلاوه مسائل دیگری غیراز آنچه درقرآن ذکرشده درزمان پیغمبر پیش میامده درتمام آنها حکم می داد .

حدیث درزمان پیغمبر همچون قرآن تدوین و نوشته نشده بود . آیات و سور قرآنی که نازل می‌شد کتاب و حی آنها را برروی استخوان یا پوست و جز آن مینوشتند لیکن حدیث نوشته نمیشد . بعضی هم نوشته اند که حدیث را گاهی در زمان پیغمبر مینوشتند در هرصورت جمع‌آوری حدیث در زمان پیغمبر چندان شیوع نداشته و اگرهم احادیثی تدوین میشده خیلی کم و شماره آنها هم که جمع‌آوری میکرده اند انگشت شمار بوده اند و بعلاوه این اشخاص برای خود احادیث‌را جمع‌آوری وتدوین میکردند و بنظویه خویش‌صحیح و سقیم را از یکدیگر جدا مینمودند.

یاران پیغمبر ازحیث کمی و فزونی روایت بسیار مختلف بوده کسانیکه بیشتر ازهمه روایت کرده‌اند ابوهریره و عایشه و عبد الله بن عباس وجابربن عبدالله انصاری و انس‌بن مالك بودند روایت ابوهریره را بالغ بر۵۳۷۴ نوشته اند . این مرد در کودکی بچوپانی مشغول

tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

و گفته اند اهل روم مراد است که درولایت شام بودند و شام قریب بمدینه‌است وبرهر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیك و باید که بیایند کافران و فهم کنند در شما درشتی به نسبت خود یعنی عنفی در مقال قبل از وقوع قتال یا شدتی و صبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین

✿ بود ودرسال هفتم هجری بخدمت پیغمبررسید و اسلام اختیار نمود
در زمان خلافت عمربن الخطاب والی بحرین شد و مال بسیاری بدست آورد پس از زمانی چند عمر او را خواست و از وی پرسید این دارائی را از کجا آوردی ؟ پاسخ داد از تجارت بدست آوردم ، عمر فرمود ما ترا برای حکومت فرستادیم نه برای تجارت سپس اورا تازیانه زد و دارائی وی راگرفت . ابوهریره بدروغگوئی و جعل حدیث هم متهم بوده و مایهٔ علمی چندانی نیز نداشته است ،
در شرح بخاری ابن حجر مینویسد نخستین کسی که حدیث را جمع‌نمود ربیع‌بن صبیح بود که در سال ۱۶۰ هجری درگذشت همچنن سعیدبن ابی عروه که در سنه ۱۵۶ وفات یافته بعد از آن بزرگان قوم و علماء طبقه سیم بجمع و تدوین حدیث شروع کردند امام‌مالك موطاء را درمدینه تالیف نمود وعبد الملك‌بن جریج در مکه و سفیان‌الثوری در کوفه و حماد بن سلحة بن دینار در بصره بجمع حدیث مشغول شده بودند و بعد از آنها نیز علماء دیگر باین کار پرداختند .
چنانکه اشاره شد در زمان پیغمبر حدیث همچون قرآن‌نوشته نمیشد احادیث بسیاری جعل گردید . سبب اصلی جعل‌حدیث بنظرما دو چیز بوده است :
الف : علل سیاسی . پس از رحلت پیغمبر کشمکش سیاسی سر خلافت بین یاران علی وخلفاء پیدا شد . اصحاب پیغمبر دو دسته شدند جمعی طرفدار خلافت ابوبکر و برخی نیز بخلافت علی مایل و راغب بودند سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار یاسر و جابربن عبدالله انصاری و عباس عم پیغمبر و فرزندان عباس وابی بن کعب و حذیفه و بسیاری دیگر از اصحاب علی را بر سایرین

محاربه و بدانید که خدای با پرهیزکاران است بحفظ و اعانت ونصرت در فتوحات مذکور است که حق سبحانه مؤمنانرا بقتال کفار اقرب میفرماید وهیچ دشمن ازنفس اماره کافر نعمت بدتر نیست ونزدیك ترین دشمنان بتو اوست که **اعدا عدوك نفسك اللتی بین جنبیك** پس بقتال

✿ ترجیح میدادند . اینها تخم اولیه تشیع را کاشتند .
ابن ابی‌الحدید علی‌را افضل ازتمام یاران پیغمبر حتی‌ابوبکر و عمر میداند وچنین میگوید که اگرعلی‌خلافت ابوبکروعمروعثمان را رد مینمود ما نیز آنهارا رد میکردیم زیرا پیغمبر بعلی فرموده بود که جنك تو جنك من و صلح توهم صلح من است ، خداوندا یاران‌علی را یاری کن و دشمنان اورا نابودفرما . ای علی هرکه ترادوست‌بدارد مؤمن است و هرکه با تو دشمنی نماید منافق میباشد لیکن چون‌علی بیعت وخلافت خلفاء را پذیرفت مانیزآن‌را پذیرفته ایم . ابن ابی‌الحدید طریقه اعتدال را پیش گرفته است و از گفتار وی چنین استنباط‌میشود که او قائل بدو خلافت بوده یکی خلافت ظاهری که ابوبکر وعمرو عثمان آنرا داشتند ودیگری خلافت باطنی احقیقی که مخصوص‌علی پس از پیغمبر بوده است و این دو خلافت نیز با هم منافات نداشتند این بجای خود درست وآن نیز بجای خویش صحیح وحق بوده‌است
خلاصه پس از پیغمبر اصحاب دو دسته شدند جمعی طرفدار علی وخاندان وی وگروهی خلافت ابوبکر راخواهان شدند . هریك سعی داشتند مرام سیاسی خودرا پیش ببرند و با تمام نیروهای‌خویش درپیشرفت خود کوشش مینمودند کم کم احادیثی در فضیلت و برتری‌علی وهمچنین در فضیلت خلفاء جعل گردید
البته مؤمنان ایندوطایفه حدیث جعل نمیکردند بلکه غوغاجویان عهده دارابنکار شدند زیرا این اشخاص همیشه طالب وخواهان کشمکش وزد وخورد میباشند تا استفادهٔ مادی یامعنوی از اینراه نمایند
ب ـ دشمنان اسلام پس از فوت پیغمبر احادیث بسیاری جعل

tarikhema.ir

او که عبارت از جهاد اکبر است اشتغال اولی و انسب مینماید والیه‌ـ الاشاره فی‌المثنوی

مثنوی

ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند ازو خصم دگر در اندرون
قد رجعنا من جهاد الاصغریم این زمان اندر جهـاد اکبریم

✿ وآنهارا نشرمیدادند مثلا بسیاری از احادیث که مبنای عقلائی‌ندارد روایت شده و ازفحوای کلام معلوم است که این گونه احادیث از پیغمبر نیست میان خود مسلمانها اشخاصی پیدا شدند که بجعل حدیث اشتغال داشته‌اند مثلا در فضیلت معاویه حدیث جعل میکردند و یا در بارهٔ علی سخنان وهن آمیز بیهوده میگفتند تمام این بیهوده ها را بپیغمبر نسبت میدادند مثلا ازقول عمروبن‌العاص روایت شده که پیغمبر فرمود فرزندان ابوطالب خویش من نیستند و حال آنکه ابوطالب وعلی پسر او باعث بپیشرفت اسلام و نشر آن شدند چه در ابتدا ابوطالب در مکه از رسول طرفـداری میکرد و پس از فوت و هم در زمان حیات ابو طالب علی از یاران مخصوص پیغمبر بوده و در جنك ها و غزوات شجاعتها و خدمتها بعالم اسلام نموده و بقول ابن ابی الحدید فرق بین علی و پیغمبر اینستکه محمد جنبهٔ نبوت داشت وعلی ازاین موهبت بهرهٔ نداشت .

کم کم علماء بخیال افتادند که حدیث سقیم را از صحیح جدا کنند و احادیث را بچند دسته تقسیم نمودند که شرح آن را در علم حدیث باید دید .

با اینهمه شیوع حدیث ازتفسیر قرآن فزونتر بوده و خواهان آن‌نیز بیشتر بودند و اصحاب و تابعین بواسطهٔ نشر حدیث شهرتی کسب نمودند .

مردمان برای بدست آوردن حدیثی مسافرتهای دورودراز میکردند و یکنوع جنبش علمی در عالم اسلامی پیدا شد . چون شرح حال راویان حدیث را بخوانید سیر و سفر و سیاحت بسیاری در ضمن

سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آنرا دان که خودرا بشکند
کشتن آن کار عقل وهوش نیست شیرباطن سخرهٔ خرگوش نیست (۱)

(۱۲۴) و چون فرستاده شود ، بارهٔ از قرآن ، پس ازمنافقان کسی هست که گوید بامنافقی دیگر از روی استهزاء یا باضعفای مؤمنان

زندگانی آنها میخوانید و بعلاوه میان محدثین و روات کاغذ هائی نوشته میشده و مشکلات فقه و حدیث بدینوسیله حل میگشته است با وجودیکه علماء روشن فکر طریقه هائی برای تفکیك حدیث صحیح ازسقیم اتخاذکردند معهذا احادیث مجعول درکتب اسلامی بسیارمیتوان یافت و چون غالب آنها بتواتر صحتش ثابت نشده قبول‌آنها نیز الزام آور نیست .

گفته شدکه درقرون اولیه اسلام حدیث از تفسیر فزونتربود و خواهان بسیارداشت حال باید یادآورشدکه مصدر تفسیرچیست ؟

مصدر تفسیر نیز بیشتردوامراست : منقول و رأی واجتهاد.

تفسیر منقول عبارتست ازآنچه از پیغمبر دربارهٔ آیتی از قرآن یا بیشتر نقل شده مانند اینکه مراد از محکمات و متشابهات دراین آیه چیست : « هوالذی انزل علیك‌الکتاب منه آیات محکمات هن‌ام‌الکتاب و اخر متشابهات . . . » و یا مقصود از نماز وسطی . دراین‌آیت : « حافظوا علی‌الصلواة و الصلوة الوسطی » چیست و همچنین این‌آیت مجمل ذکر شده : « السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما » یا معنی و تفسیر « والقناطیر المقنطرة من‌الذهب والفضه » چیست . در اینموارد و مانند آنها بیان نبوی آیاتی را کـه سربسته و مجمل است شرح و تفصیل می کند

در زمان صحابه و تابعین تفسیر قرآن ساده و آسان بود ، هرچه از تاریخ تفسیر میگذشت برآن افزوده می گشت بحدیکه تفسیر خود علم و فنی مستقل شده و روایات بسیاری از یاران و تابعین و پیروان آنها نقل وتدوین شده برخلاف زمان اولیه که تفسیر خیلی ساده

۱ ـ این بیت در بیشترنسخ ضبط نشده است .

گوید ، کیست ازشما آنکه بیفزود اورا این سوره گرویدنی (یعنی آنکس کدامست که این سورت ایمان اورا زیاده کرد؟) ، پس آنانکه گرویده‌اند براستی ، بس زیاده کرد این سورت ایشان را یقین و ثبات دردین یا چون زیاده‌شد علم ایشان بواسطه تدبردرین سورت ایمان ایشان بدین

و مختصر بود :

مصدر دوم تفسیر رای و اجتهاد است ، مفسر خود بر ادب عرب واقف و ازروی اشعار وامثال که در زمان جاهلیت متداول بوده الفاظ قرآنرا تفسیر می کند بر شان نزول آیات هم آگاهی پیدا کرده آنوقت معانی را شرح و توضیح میدهد . چیزی که در علم تفسیر زیاد مدخلیت دارد دانستن شان نزول آیاتست چه غالب آیات و سور قرآنی سبب نزولی داشته است .

بسیاری از اصحاب پیغمبر قرآنرا بطریق نامبرده تفسیرمینمودند در میان آنها گاهی درتفسیر یك آیه عقاید ونظریات مختلفی پیدا میشد مثلا ابن عباس و ابن مسعود کلمهٔ « طور » را یك کوه مخصوصی می‌دانستند لیکن مجاهد هرکوهی‌را « طور » میخواند و برخی‌دیگر هم « طور» راکوه خرم و سبز و دلکش می‌دانستند .

خلاصه میتوان گفت که آیات قرآن را یا بکمك حدیث و نقل تفسیر مینمودند یا بواسطهٔ رأی و اجتهاد در هرصورت دانستن زبان و ادب عرب لازم وآگاهی کامل به‌آن ازضروریات بوده وهست .

درمیان صحابهٔ پیغمبر بزرگترین‌اشخاصی که بیشتر ازهمه از آنها روایت‌شده علی ابن ابی‌طالب‌است‌علی برتفسیر قرآن آگاهی کامل داشته‌است پس از وی عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و زیدبن ثابت و غیره بودند .

هرچه از زمان پیغمبر دورتر شویم افسانه هائی‌که نزد یهودان متداول بوده بیشتر داخل درتفسیر شده چنانکه اگر امروز تفاسیر را تحت مطالعه قرار دهیم هریك کم و بیش ازاین داستانها وافسانه‌خالی نیستند ، کعب‌الاحبار ووهب‌بن منبه و عبدالله‌بن سلام از جمله مردمانی

سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسور های دیگر و ایشان شادمان میشوند بنزول آنکه سبب زیادتی کمالات وواسطهٔ ارتفاع حال ایشانست

(۱۲۵) و اما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شك و نفاق و حقد و حسد و بغض اهل اسلام است ، بس زیاده میکند این سوره ایشان را شکی مضموم بشك ایشان یعنی در سوره های دیگر شك داشتند ، پس شك ایشان در این سوره انضمام یافت بدان شك با بیفزود کفر ایشان برکفر و بمردند یعنی استحکام یافت این صفت در دل ایشان تا وقتیکه بمردند و ایشان کافران بودند

(۱۲۶) آیا نمی بینند این منافقان . آنکه ایشان مبتلا میشوند با صناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن (یا نفاق و کذب ایشان ظاهر میشود برمسلمانان) در هرسالی یکبار یا دو بار ؟ پس توبه نمیکنند از نفاق و نه ایشان پند میگیرند .

(۱۲۷) و چون فرود آید سورهٔ از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور بود ، نظر کنند بعضی ازیشان ، بسوی برخی دیگر یعنی بخشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوره یا از راه خشم و سخط باستماع عیوب خود با بتغامز عیون ایمائی کنند بفرار ازمجلس وبا هم گویند : آیا می‌بیند یکی ازمسلمانان شمارا اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی بیند اقامت کنندواگر نه بیند برخیزد ، پس بازگردند ازمجلس پیغمبر علیه الصلوة والسلام بگردانید خدای دلهای ایشان را از فهم قرآن یا ازقبول ایمان واصح آنستکه از همهٔ نیکوئیهای این کلام (خبراست و احتمال دعا دارد)

✪ هستند که افسانه و داستانهای یهود را داخل در تفسیر کردند مفسرین هم از نشرآن خود داری نکرده و آنها را نقل نموده‌اند نشر این اخبار بیشتر ناشی از غرض بوده است .

علماء و محدثین از قرآن ها بیش بخیال افتادند که احادیث صحیح و سقیم را از یکدیگر جدا نمایند و برای این منظور طریقه هائی اتخاذ کرده اند که ذکر آنها دراینجامورد نخواهد داشت.

monographs.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

یعنی بگرداناد خدای دلهای ایشانرا از خیر ها ، بسبب آنکه ایشان گروهی اند که فهم نمیکنند و در نمی یابند حق را .

(۱۲۸) هر آینه بدرستی و راستی آمد بشما ای آدمیان فرستادهٔ بحکم خدا از نفسهای شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطهٔ جنسیت مخالطت نمائید و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اعراب رسولی ازشما متکلم بلغت شما یا از قبیلهٔ شما (**ابن عباس** رضی الله عنه فرموده که هیچ قبیله نبوده در عرب الا که حضرت مصطفی (ص) را رشتهٔ قرابتی بپوسته بود بدان و در قرائت شاذه من انفسکم (۱) بفتح فاء خوانده اند یعنی شریفترین و افضلترین شماهم درنسب وهم در حسب) دشوار و سخت بود بر و آنچه در رنج افتید بدان (و بعضی برلفظ وقف کرده و آنرا صفت رسول دانند و معنی **علیه ما عنتم** برین فرود آرند که برویست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بروی‌است روز قیامت که بشفاعت تدارك آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند :

نظم

نماند بعصیان کسی در گرو — که دارد چنین سیدی پیش رو
اگر دفترت از گنه پاك نیست — چواو عذرخواهد بود باك نیست

صفت دیگرش آنستکه حریص‌است بر اسلام شما ، بگروید گان ، مهربانست و بخشاینده .

حق سبحانه هیچ پیغمبری را بکجا بدو اسم از اسماء خود اختصاص نداد مگر پیغمبر مارا ، خود فرمود که **ان‌الله بالناس - لروف‌رحیم** ودوباره وی گفت **بالمومنین روف رحیم** (۲) ویك وجه تفضیل آنحضرت برانبیاء دیگر علیه و علیهم الصلوة والسلام اینست .

(۱۲۹) پس اگر بر گردید منافقان از یاری و هوا داری و تخلف نمایند از فرمانبرداری پس تو بگو ، بسنده است مرا خدای که

(۱ و ۲) آیهٔ شریفه اینست : « لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم »

شر شمارا کفایت کند ومرا برشما غالب سازد هیچ معبودی بحق نیست مگروی ، بروی توکل کردم و کار خود بروی گذاشتم و اوست ، خداوند عرش بزرك مراد ملك عظیم‌است یا عرش که قبلهٔ دعا ومطاف ملائکه باشد ، اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدائی که عرش را بدان‌همه عظمت که‌هشت هزارر کن دارد وبروایتی سیصد هزار قاعده و از هرقاعده تا قاعدهٔ سیصد هزار ساله راه همه آن مملو ازحافات وصافات بقدرت کامله‌خود نگاه دارد قادراست که مرا نیز ازشر منافقان دربناه آرد که حافظ بندگان وناصر سرافکندگان اوست .

نظم

ازو خواه یاری که یاری‌ده‌اوست — بدوالتجا کن کزایشان به اوست
کسی‌را که او آورد در پناه — چه غم دارد ازفتنهٔ کینه خواه

مطالعهٔ لطائف واشارات این دوآیت حواله است باوراق جواهرالتفسیر

والله نعم المولی ونعم النصیر

سورة یونس مکیة و هی مائة وتسع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

الرا (۱) حروف‌مقطعه . بقول **ابن‌زید** ، رضی‌الله عنه اسامی سور اند

۱ـ بعضی گفته‌اند حروف مقطعه اسراری است بین الخدا ورسولش وکسی‌را دانش آن نیست که معانی آنهارا بداند ودریابد وگروهی گویند که این حروف از متشابهات است و جز راسخون در علم کسی بر آنها اطلاعاتی ندارد .

درمعالم از قتاده آورده که حروف مقطعه اسمای قرآن است و لهذا در بیشتر سوره ها پس از این حروف نام قرآن می آید

و **علم‌الهدی** (۱) قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهرچه خواهد و گفته‌اند **الرا** بمعنی **اناالله الرحمن** ودر **بحر الحقایق** آورده که هرحرفی اشارتست ازحق بحبیب وی (ص) میگوید سوگند میخورم به آلای من بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود و برأفت من مرترا تا ابد ، جواب قسم چیست ؟

✿ هم گفته اند که هریك حروف مقطعه اشاره بنامی است از نامهای خداوند و یا هرحرفی اشارتست بنامی از اسمای او .
گفته شد که حروف مقطعه را بعضی جزء متشابهات قرآن دانسته اند بحث در متشابهات قرآن را به برگهای دیگر واگذار مینمائیم .

(۱) سید مرتضی ابوالقاسم علی بن سید ابی احمدالحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفربن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام . لقبش علم الهدی و نامش علی وکنیتش ابوالقاسم بود .

بیش از آنیکه علم‌الهدی ملقب گردد لقبش مرتضی بوده لیکن درسال ۴۲۰ محمد بن حسین وزیر **القادر بالله** ، خلیفهٔ عباسی بیمار شد و بیماری وی چندی زمان یافت در واقعهٔ حضرت امیر المؤمنین را در خواب دید که فرمود با علم الهدی بگو بر تو دعائی بخواند تا بهبودی یابی

وزیر نامبرده از حضرت در خواب سئوال میکند که علم‌الهدی کیست ؟ میفرماید علی بن حسین موسوی .

پس‌از آن خواب وزیر نامه ای به سید مرتضی مینگارد مشتمل بر درخواست دعا و هم آن واقعه را مینویسد و اظهار میدارد که حضرت امیرالمومنین ترا بلقب علم‌الهدی سرافراز نموده‌است

سید مرتضی در پاسخ نامه مینویسد : « **الله الله فی امری فان قبولی لهذاللقب شناعة علی** » .

بار دیگر وزیرنامبرده بعرض سید میرساند و سوگند یاد میکند که این لقب را جدت امیرالمومنین به تو عطا فرموده است و آنگاه

این سورة آیتهای قرآن مشتمل است برحکمت یامحکم که دروی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود . **ابن عباس** رضی‌الله عنه فرموده که چون اساس نبوت محمدی علیه‌الصلوة والسلام تاکید یافت و حضرت عزت جل‌شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که خدای عالمیان ، به آدمیان رسول فرستد و از جملهٔ

✿ محمد بن حسین واقعه را بعرض خلیفه رساند والقادر بالله امر کرد تا منشیان و دبیران این لقب را در القاب سید داخل کنند و سید نیز بامر خلیفه این لقب را قبول کرد .

سید مرتضی یکی ازبزرگان فرقهٔ امامیه بلکه ازسران دانشمندان اسلام بشماراست . در دانش وعلم یگانه زمان خویش بود در بسیاری از علوم مانند علم تفسیر وفقه و اصول و حدیث و کلام و ادب و فرهنك تازی مهارت و استادی کامل داشته است و هم در علو همت و مقام اخلاقی سرآمد زمان خویش میباشد .

ابن خلکان و ابن ابی الحدید و قاضی نور الله شوشتری و ابن ندیم و میرزا عبدالله اصفهانی صاحب کتاب ریاض العلماء و بسیاری دیگر از مؤلفین چه ازاهل سنت و جماعت و چه شیعی مذهب سید مرتضی را ستوده مقام علمی و عملی و اخلاقی وی را یادکرده‌اند .

مؤلفات آنجناب بسیار است و صاحب روضات الجنات در برك شماره ۳۸۵ غالب آنها را نام میبرد

سید مرتضی را برادری کوچکتر از خود بوده بنام **محمد** و ملقب به رضی (یا رضی‌الدین) وی نیز از بزرگان علمای اسلامی بشماراست و در فقه و حدیث وکلام و ادب و فرهنك استاد بوده و و درشاعری مقام ارجمندی را دارد (سید مرتضی نیز شعر میگفته) چنانچه اورا اشعر قریش گفته اند

سید رضی نیز از خود مؤلفات بسیاری بیادگار گذاشته است صاحب روضات دربرك ۵۷۵ - ۵۷۹ شرح حال مبسوطی از اونگاشته و غالب مؤلفات و مصنفاتش را نام برده است .

tarikhema.ir

ایشان یتیم ابوطالب را اختیار کند ، حق سبحانه فرمود :

(۲) آیا هست مر مردمانرا ، شگفتی آنکه ما وحی کردیم بسوی مردی از جنس ایشان وقبیلهٔ ایشان ومضمون وحی ما چیست ؟ آنکه بیم کنی مردمانرا از عقوبات آلهی (تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی ازصفتی نباشد که اورا از آن باید ترسید الا ماشاءالله و تخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست (۱) ، بس فرمود :

ومژده ده آنانرا که گرویده اند به آنکه مر ایشانراست پیش روی نیك ، نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند مراد از **قدم صدق** سابقهٔ ازلی است که حق سبحانه و عدهٔ راست داده در نجات مؤمنان

دمیاطی گوید که مقام صدق است که درو زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان‌الله یا دعای ملائکه در بارهٔ ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلق میرسد یا ولد صالح که پیش ازیشان درگذشته یا تقدیم حق سبحانه این امت را بطاعت چنانچه فحوای سخن **نحن الاخرون السابقون** از آن خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت رسالت (ص) است .

و در عین‌المعانی فرموده که حضرت رسول (ص) را از قدم صدق پرسیدند فرمود **هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم** ومقرر است که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت علیه‌الصلوة والسلام نیست (۲)

بیت

گفتی کنم شفاعت عاصی عذرخواه دل برامید آن کرم افتاد در گناه

۱ آیهٔ شریفه اینست : « اکان للناس عجباً ان اوحینا الی رجل منهم ان انذرالناس و بشرالذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم ... »

(۲) گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت
شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم (سعدی)

گفتند نا گرویدگان بعد از آمدن پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام برایشان و نمودن خوارق عادات ، بدرستیکه این مرد ، جادویست آشکارا

(۳) بدرستیکه پروردگار شما **الله** است ، آنخداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور ، بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرك ترین اجسام این عالم اند ، در مقدار شش روز ایام دنیا پس مستولی شد بر عرش که اعظم مخلوقاتست ، می سازد امر کاینات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بودنیها را بروجهی که میخواهد نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت مگر پس‌از دستوری دادن خدای مر اورا در شفاعت (این کلام رد شفاعت الهه است و اثبات شفاعت مأذون(۱)) ، آنخداوندیکه موصوفست بصفات خلق و تدبیر واستیلاء پروردگار شماست نه غیر او چه غیر اورا در این صفتها شرکت نیست پس اورا به یگانگی پرستید .

آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمی کنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما ؟

(۴) بسوی اوست بازگشت شما همه بموت ونشور نه بغیر او؛ پس آماده باشید جواب سؤال اورا ، وعده داد شمارا خدای ، وعده دادنی راست ودرست، بدرستیکه خدای تعالی دراول‌بار بیافرید خلق‌را پس بعد از مردن زنده گرداند وی را (و مقصود از ابداء و اعاده ثواب و عقابست چنانچه فرموده است) تا جزا دهد آنانرا که گرویده‌اند و عملهای پسندیده کرده اند بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل‌ایشان یعنی برعایت عدل که برامور فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قویست و در برابرآن شرك ظلم عظیم و این وجه برای مقابله او چه است چه ارداف (۲) میکند این کلام را بقوله : وآنانکه کافر

۱ـ آیهٔ شریفه اینست : « خلق‌السموات والارض فی‌ستة ایام ثم‌استوی علی‌العرش یدبرالامر ما من شفیع الامن بعد اذنه ... » ۲ـ ارداف : بکسر همزه ، بمعنی از پی درآمدن و از پی در آوردن وکسی را از پی اسب خود نشاندن

tarikhema.ir

شدند ، مرایشانراست آشامیدن ازآب گرم دوزخ که چون بخورند احشاء و امعاء ایشان پاره پاره گردد ودیگر ایشانرا بود عذابی دردناك که تخفیف نیابد بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول کافرمی‌شدند .

(۵) اوست آن خداوندی که بقدرت کامله ، گردانید آفتاب را خداوند روشنی وماه را خداوند نور .

علماء برآنند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاء است و اگر بالعرض باشد نوراست و در **انوار** آمده است که حق سبحانه دراین آیت تنبیه فرموده به آنکه آفتاب بذات خود نیرست وقمر بعرض نیر میشود و آن بمقدار مقابلهٔ اوست با شمس چنانچه در علم هیئات معین شده .

و تقدیر کرد هریك را از شمس و قمر ، منزلها برفلك بقدر مسیر ایشان و اشهر آنستکه تقدیر کرد برای قمر منزلهای بیست و هشت گانه که معین و مشهور است و قمر قریب بشبانروزی قطع منزلی کند تا بدانید شما ، شمار سالها (چون سال مشتمل برماهها باشد ذکر ماه نکرد) و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روز ها در معاملات و مهمات خود . نهافرید خدای آنچه مذکور شد ، مگر براستی نه ببازی وگویند با بمعنی لام است (۱) یعنی برای بیان حق روشن میکنم دلائل قدرت را (۲) برای گروهی که میدانند یعنی اندیشه میکنند و از آن نفع میگیرند .

(۶) بدرستیکه درآمد وشد شب و روز ، پس از یکدیگر یا درمخالفت ایشان بنور وظلمت ودرآنچه آفرید خدای در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها هرآینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت

(۱) آیهٔ شریفه اینست : « ... ما خلق‌الله ذلك الا بالحق یفصل‌الایات لقوم یعلمون » میفرماید « باء » بالحق برخی گفته اند بمعنای لام است .

(۲) در بعضی از نسخ چنین ضبط شده‌است : روشن میکنیم و حفص یفصل میخواند یعنی خدای بیان میکند دلائل قدرت خودرا

او وکمال علم و نفاذ قدرت او مرگروهی را که بترسند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی ازحال مال و معاد براندیشند و از رسوائی حشر ترسان گردند چه آن اندیشه و خوف باعث بود مرایشان را بر تفکر و تدبیر .

(۷) بدرستیکه آنانکه امید ندارند ، دیدار مارا یعنی منکرند آخرت راکه محل لقاست و خشنود شدند بزندگانی دنیا و پسندیدند آنرا آرام گرفتند بدان یعنی همت خودرا بر لذت محسوسه و زخارف (۱) فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم جنانی و لذتهای جاودانی غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ایشان را از آنجا رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه بلحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت .

رباعی

آن کیست که دل نهاد وفارغ بنشست ؟ پنداشت که مهلتی وتأخیری هست
گو خیمه مزن که میخ میباید کند گو رخت منه که بار می‌باید بست

و آنانکه ایشان از آیات کتاب ما یا از دلائل صنع ما ، ناآگاهان و بیخبرانند .

(۸) آنگروه که یاد کرده شد ، جای بودن ایشان آتش دوزخ است به آنچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرك و نفاق .

(۹) بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند و بکردند کارهای ناشایسته ، راه نماید ایشان را پروردگار ایشان در آخرت بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان-ایشان راه نماید بسلوك سبیلی که مؤدی بادراك

(۱) زخارف : جمع زخرف وزخرف بمعنای زروطلالست و نیکوها و آراستگی چیز و زینت اوست و زخرف از گفته نیکوئی در اوست وهم‌آراستن کلام به دروغ و ترفند و زخرف از زمین رنگهای گیاههای‌اوست و نیززخارف کشتیهای آراسته‌را گویند وزخارف آب موجهای اوست .

حقایق باشد . میرود از زیر مساکن ایشان جویهای آب در بوستانهای بانعمت .

(۱۰) خواندن بهشتیان مرخدایرا در بهشت وقتیکه آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آنست که گویند بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا واین ذکر برای تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه اشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد ودرود ایشان بر یکدیگر در بهشت یا درود حق یا تهنیت ملائکه بر ایشان سلام بود .

(۱۱) و آخر دعای ایشان آن باشد که گویند ، مر حمد - خدایرا که پروردگار عالمیان است و گفته اند چون مؤمنان بهشت در- آیند انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده کنند ، زبان بنعمت جلال و تسبیح ملك متعال بگشایند و ملائکه یا حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات وعلو مقامات مبشر گردند ووظائف حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید .

بیت

ذوق نامش عـاشق مشتاق را — از بهشت جـاودانی خوشتراست
گرچه در فروس نعمتها بسی است — وصف اواز هرچه دانی خوشتراست

در **عین المعانی** آورده که یکی از بردگیان حرم محترم سید - عالم علیه السلام بند اسیری را سبك گردانید و آن اسیر بگریخت ، حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرموده حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۱۱) و اگر تعجیل کند خدای برای مردمان باجابت دعای بد چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعای خیر ، هر آینه رانده شود بسوی ایشان اجل ایشان و هلاك شوند یعنی اگر ما دعای بد ایشانرا زودی اجابت کنیم چنانچه دعاهای خیرایشانرا مستجاب میگردانیم ایشان زود هلاك شوند . حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که خدایا فرا میگیرم نزدیك تو عهدیکه مرا درآن خلافی نخواهی فرمود ، بدرستیکه من بشرم پس هرمؤمنی که او را برنجانم یا دشنام

دهم یا لعنت کنم یا بزنم اورا در بارهٔ او دعای خیر گردان و سبب پاکی او ساز از گناهان و وسیلهٔ قربی که در روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو .

بعضی مفسران برآنند که کفار به نزول عذاب استعجال مینمودند این آیه آمد که ما در عذابی که ایشان می طلبند تعجیل نمیکنیم ، پس میگذاریم آنانرا که امید ندارند دیدار مارا یعنی بحشر نمیگروند یا نمیترسند از مادر روز بعث و نشور در بیراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت سرگردان میروند .

(۱۲) و چون برسد به آدمی سختی و رنجی (مراد مطلق کافر است یا ولیدبن مغیره یا عتبة بن ربیعه) و بر هر تقدیر چون ضرری بوی برسد بخواند مارا باخلاص وقتیکه تکیه کرده باشد بر- پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج یا نشسته یا ایستاده (و فائدهٔ ترديد تعميم دعا باشد در جملهٔ احوال یا برای اصناف آلام و مضار) ، پس چون برداریم و ببریم ازو رنج و مضرت او را ، بجهت اخلاص او در دعا ، برود برهمان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند ، گوئیا که او نخوانده است ما را بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود ، همچنین آراسته شده است ، مر اسراف کنندگان راکه ازحد تجاوز نموده اند ، آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی عمل میکنند .

(۱۳) و بدرستیکه ما هلاك کردیم اهل قری ها را ، پیش از شما ای اهل مکه ، آنهنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران و حال آنکه آمده بود بدیشان ، رسولان ایشان ، بحجتهای روشن یا معجزه های ظاهر و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاك نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و دریافتن خذلان آلهی مرایشانرا ، همچنین که ایشانرا خبر دادیم با هلاك ایشان ، بجهت تکذیب رسل ، جزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند .

(۱۴) پس ما گردانیدیم شمارا ای گروهی که محمد (ص) بشما مبعوثست ، خلیفهای گذشتگان در زمین ازپس قرونی که هلاك شدند تا به بینم در صورت شما بعد ازآنکه دانسته ایم در علم غیب که شما چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم . **ان خیراً فخیر و ان شراً فشر**

قطعه

جزا آئینهٔ فعـل است گوئی — که دروی هرچه کردی ، مینماید
اگر کردی نکوئی ، نیك بینی — وگر کردی بدی ، روبیشت آید (۱)

درخبراست که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه (ص) گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم بتان در آن نبود ، حق سبحانه فرمود که :

(۱۵) و چون خوانده شود ، بر مشرکان مکه ، آیتهاء مـا یعنی قرآن در حالتیکه واضح است ، گویند آنانکه امید ندارند رسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را (ص) ، بیار قرآنی بجز این که برما میخوانی یعنی کتابی که درو ذکر بعث وحشر و ثواب و عقاب ومعایب آلهه ما نباشد یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیت عذاب . آیت رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آن حضرت متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند ، حق سبحانه فرمود که : بگو با یشان . نمی سزد و روا نیست مرا آنکه من تبدیل کنم قرآنرا ، از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآنرا تغییر کنم در آن بزیاده و کم تصرف نمایم ، متابعت نمیکنم و از پی نمیروم ، مگر آنچیزی راکه وحی کرده شود بسوی من ازحق تعالی بی زیاده و نقصان ، بدرستیکه من میترسم اگرعاصی شوم بپروردگار خود به تبدیل قرآن ، عذاب روز بزرك را که روز قیامت است .

۱ ـ در بعضی از نسخ چنین ضبط شده :
وگر کردی بدی او بیشت آید ، وگر بد کردهٔ بد بیشت آید

(۱۶) بگو اگر خواستی خدای تعالی نخواندمی آنچه بر من منزل شده است بر شما و نه نیز شمارا داناکردی خدای بقرآن پس اثر فضل و مرحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن ، پس بدرستیکه من درنك کردم در میان شما عمری دراز که مقدار چهل سال بود پیش از نزول قرآن یعنی درآن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید .

آیا چرا درنمی یابند وتعقل نمیکنند که کسی چهل سال درمیان شما و ممارست علمی ننموده و با عالمی مصـاحبت نفرموده ، این زمان کلامی برشما میخواند که فصحای عرب ازجمال بلاغت آن حیرانند وبلغاء دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان گیرند وهرآینه بتأمل درین صورت استدلال می توان نمود براینکه القاء کلامی چنین ازمردی چنان خارق عادت است پس قرآن معجزهٔ رسالت ووسیلهٔ دلالت باشد

مثنوی

امی دانا که بعلـم فزون — راند رقم برورق کاف و نون
بی قلم و کاغذ و آب سیاه — معجزه آورد ز وحی آلـه
بی خط و قرطاس ز علم ازل — مشکل لوح و قلمش گشت حل

مضمون آیت سابقه آنستکه من افترا نمی کنم بخدای درتبدیل و تغییر قرآن و شما افترا میکنید که قرآنرا کلام من میدانید .

(۱۷) پس کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند و بربندد بر خدای دروغی یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شود ؟ بدرستیکه نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران .

(۱۸) و می پرستند ، بدون خدای چیزی راکه ضرر نرساند بدیشان اگر ترك عبادت او کنند و سود نرساند بدیشان اگر همـه اوقات بپرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضرر اورا پرستند و میگویند عبدهٔ اصنام ، این بتان شفیعان

ماند ، نزدیك خدای یعنی در امور دنیا مارا شفاعت میکنند و از خدای درخواست مینمایند تا مهمات مارا کفایت کنند یا اگر فرضاً بعث وحشر باشد چنانچه معتقد مؤمنانست شفاعت مارا ازخدای درخواست کنند و از عذاب* برهانند بگو ای محمد ، آیا خبر میکنند خدای را به آن چیزی که نمیداند در آسمانها و نه در زمین (انتفای علم بجهت انتفای معلوم است یعنی شما میگوئید که خدای را شریك هست واثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالم است بجمیع معلومات این را نمیداند پس معلوم شد که شریك نیست و شفاعت نخواهد بود وگویند که کلمهٔ **یعلم** صله است و معنی اینکه خبر میکنید خدایرا بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریك باری (۱)

پاکست خدای و برتر است از آنچه ایشان شریك او میدارند

(۱۹) و نبودند آدمیان ، مگر امتی یعنی متفق بردین اسلام درزمان آدم یا بعدازواقعهٔ طوفان که جزنوح واصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند برکفر در زمان بعثت ابراهیم (ع) ، پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بردین اسمعیل متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمروبن لحیی که احکام جاهلیت اختراع کرد واگرنه کلمه‌ایست که بیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شد بتأخیر عذابی که فاصل و فارق باشد میان مختلفان واگرنه هرآینه حکم کرده شدی میان ایشان در آنچیزی که ایشان در آن اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاك شدی و محقق بماندی (۲)

---

(۱) آیهٔ شریفه اینست : « ... ویقولون هوءلاء شفعاؤ ناعندالله قل اتنبؤن‌الله بما لا یعلم فی‌السموات ولا فی‌الارض سبحانه و تعالی عما یشرکون »

(۲) آیهٔ کریمه اینست : « ماکان‌الناس الا امة واحدة فاختلفوا و لولا کلمة سبقت من ربك لقضی بینهم فیما فیه یختلفون » و میشاید آیهٔ بالارا چنین تاویل و تفسیر نمود که آدمیان هنگامی که بدنیا آیند

(۲۰) و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه ، چرا فرو فرستاده نشد بر محمد (ص) معجزهٔ از پروردگار او از معجزاتی که ما می طلبیم که آن تفجیر (۳) انهاراست و اسقاط سماء (و بواقی آیات درسورهٔ بنی‌اسرائیل مذکوراست و مذکور خواهد شد) ، پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها از غیب است و بیشبهه ، جز این نیست که علم غیب مرخدای راست ، شاید که درضمن انزال آیات مقترحهٔ شما مفسده باشد که باز دارد آیتها را از نزول ، پس شما انتظار برید نزول مقترحاترا ، بدرستیکه من نیز با شما از منتظرانم تا به بینم که عذاب بشما می آید یا آیتهائی که مطلوب شماست واقع میشود ،

---

* متفق ومتحدند زیراکه نیروی جسمانی وعقلانی آنها چندان متفاوت نیست لیکن پس از اینکه بدنیا آمدند چون تربیت اخلاقی و و روحانی و جسمانی آنها با یکدیگر یکسان نیست در اثر همین اختلاف باهمدیگر اختلاف حاصل میکنند چه هرمحیطی بمقتضای طبیعت خود مردمان ساکن خودرا تربیت و پرورش میدهد حتی در یك محیط هم اختلافات بسیاری نگریسته میشود و این اختلافات یا در اثر نژاد وخون حاصل میشود یا بواسطه عوامل دیگر درهرصورت تربیت های مختلفه عقاید مختلفه ایجاد مینماید و اگر تربیت ها و آموزش ها و پرورشها یکسان بود در آدمیان اختلافاتی پیدا نمیشد از اینروحضرت ختمی مرتبت فرمود کل مولود یولـد علی الفطرة الاسلام و چون هرمولودی بترتیب مخصوص می بالد و نشو ونما مینماید کم کم فطرت و طبیعت او تابع عوامل محیط خویش میشود .

(۲) اقتراح : با اندیشه و تامل سخن گفتن وبیرون آوردن از خود بدون سابقه و برگزیدن و اختیار کردن چیزی و مقترحان یعنی آنها که سخن را از پیش خود بیرون آورند .

۳ ـ فجر : بمعنی روشنی صبحست و فجره از باب تفعیـل یعنی روان گردانید آب را و مفجر بروزن معجر جایگاه روان شدن آبست .

(۲۱) و چون بچشانیم مردمانرا یعنی اهل مکه راصحتی از پس بیماری که رسیده باشد بدیشان (یا فراخی بعد از تنگی وقحط) چون در نگری مر ایشانراست مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن در بارهٔ پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام وکید نمایند .

آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رأفت سبحانی ازالهٔ آن بلیه نمود ، بقدح (۱) کلام الهی جل وعلا و قصد حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام مشغول شده بمکائد وحیل تمسك می‌جستند حق‌سبحانه فرمود :

بگو ای محمد (ص) که خدای زود تراست از شما در رسانیدن به جزای مکرشما یعنی پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب برشما امر خواهد کرد ، بدرستیکه فرستادگان یعنی ملائکه حفظه ، مینویسند آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پوشیده نیست ، برما کی پوشیده خواهد بود (مضمون این کلام تحقیق انتقام است) ؟

(۲۲) اوست آنکه میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شمارا در خشکی ، بمرکب چون اسب و شتر و در تری بمرکب خشك چون کشتی و زورق ، تا چون باشید شما درکشتی وکشتی ها میروند با آنانکه دروبند ببادی خوش که نرم می‌وزد (فایدهٔ عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گوئیا که این صورت تذکره است مرغیر مخاطبان را تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی وکشتی ایشان ببادی راست که براندازهٔ صلاح کشتی می وزد می‌رود (۲)) وشادمان شده اند ایشان به آن باد ، ناگاه آید بدان کشتی ،

(۱) قدح : بفتح اول وسکون دوم و سوم ، بمعنی طعن زدن و اعتراض کردن‌است .

(۲) آیهٔ شریفه اینست : « هوالذی یسیرکم فی‌البر و البحر حتی اذا کنتم فی‌الفلك و جرین بهم بریح طیبة و فرحوابها ... »

بادی سخت که دریا را در شور آرد و بیاید بدیشان موج دریا ، از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی درآید و یقین کنند آنکه فرو گرفته است بلاها مرایشانرا از همه جوانب ، بخوانند خدایرا بکشف آن بلا ازیشان در حالتیکه پاك کنندگان باشند برای خدای دین را یعنی از خوف دین خودرا خالص سازند و فطرة اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه وشیطانیه زائل گردد و گویند اگر ما را نجات دهی‌ازاین اهوال و بلاها ، هرآینه باشیم ما ، ازسپاس‌دارندگان مرنعمت نجات را .

(۲۳) پس چون باز رهاند ایشانرا ازآنچه می‌ترسند ، چون به بینی ایشانرا ، ستم میکنند در زمین و می‌شتابند بهمان کارها که بدان بودند از شرك وفساد (تاکیداست یعنی فساد ایشان بغیرحق‌است هم باعتقاد ایشان چه میدانند که در آن عمل مبطل اند) .

ای مردمان ، جز این نیست که ستم شما ، برنفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما ، هرکه او بدی میکند بیشبهه باخود میکند و هرکه او نیك میکند بحقیقت با خود میکند (وگفته اند که **بغیکم علی انفسکم** مبتدا است و خبر او **متاع الحیوة الدنیا** معنی آنکه ستم و بیدادی شما برخور داری زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت ناپایداراست ، لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و **حفص** متاع‌را بنصب خواند ومصدررا فعل محذوف داند یعنی روزی چند برمیخورند برخوردنی از زندگانی، پس بسوی ما بازگشت شماست در قیامت ، پس‌خبرکنیم شمارا به‌آنچه هستیدکه عمل میکنید و مناسب آن باداش خواهیم داد .

(۲۴) جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضاء و ادبار (۱) آن بعد از اقبال (۲) مانند آب است یعنی باران که ما

(۱) ادبار : بکسراول و سکون دوم ، بمعنی روگردانیدن و بازپس بردن و رو از چیزی تافتن و تیره بخت شدن باشد .

(۲) اقبال : بروزن ادبار ونقیض‌ادبارمیباشد یعنی بمعنای سعادتمند

فرو فرستادیم آن را از آسمان یا از ابر ، پس بیامیخت به آن آب گیاه رسته از زمین از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب غاذیه و و ثمار و بقول و از آنچه می چرند چهار پایان چون گیاه های تر و خشك تا وقتیکه فرا گرفت زمین ، بپیرایه خودرا وآراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنك و گمان برند اهل زمین آنکه ایشان قادرند بردرویدن گیاه وچیدن میوه های آن ، ناگاه آمد به آن زمین عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن دررسید در شب یا روز ، پس برگردانیدیم آن کشت و زرع را شبیه به آنچه درو ده باشند یا از اصل برکنده ، گوئیا هیچ نبود دیروز ، همچنین که درین تمثیل ، تفصیل کردیم ، جدا میکنیم وروشن می‌سازیم دلائل قدرت خود را ، برای قومی که تفکر کنند در ضرب‌المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکب است ، حال دنیارا در انقراض نعیم و زوال اموال او وظهور ادبار بعد از وفور اقبال .

تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی وطراوت خشك و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول گیاه را صفت صفوتست و آخر سمت کدورت ، مبداء دنیا نیز نوازش دولتست و منتهای آن گزارش نکبت و حسرت .

نظم

منگر به آنکه روی زمین فصل نوبهار مانند نقش خانهٔ مانی مزینست
وقت خزان ببرك ریاحین چو بنگری منصف شوی که لایق برباد دانست

و گفته‌اند ممثل به آب بارانست و ممثل مال جهان و در وجه شبهٔ مال دنیا به آب باران سخنان گفته‌اند :

در **کشف الاسرار** آورده که تشبیه اموال دنیوی وحظوظ آن به آب باران از آن روبست که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر

✿ شدن وروسوی چیز کردن وروی کسی‌را بچیزی گردانیدن‌است.

باقبال وادبار دیده مدوز چراغ سعادت بکوشش فروز

(جلالی)

فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید ، مال دنیا بحیل و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید (۱)

قطعه

رزق مقسوم است و ازاول مقرر کرده اند
هیچکس‌را بیش‌از آن حاصل نمیگردد بجهد
هرچه می‌آید ز بیش‌وکم بدان خرسند باش
کانچه خواهی زآسمان نازل نمیگردد بجهد

دیگر آنکه آب باران مادام که جاری بود ، بسمت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد و اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی یکجا بماند رنك و بو وطعم او متغیر گشته مواد انتفاع ازآن انقطاع یابد . مال‌دنیا نیزاگربسبب انفاق جوان مردان دست بدست روان گردد بسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساك خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده :

نظم

مال چون آبست تا باشد روان فیضها یابند از او اهل جهان

---

۱ هرکسی روزی بقدر کوشش خود می برد
جهد کن در راه روزی تا فراوان تر بری
کی مقرر کرده روزی را خدا روز ازل ؟
کی خدا بر من دهد بیهوده مال دیگری
تا که ننشاند بباغ اندر نهالی باغبان
بر نگیرد از نهال خویشتن بارو بری
چون ترا از خوردن و خفتن نیاید جاه ومال
نسبت بد میدهی آنگه بماه و مشتری
از خدا نا راضی و از خلق باشی برکنار
آخر ای نادان نیندیشی زروز داوری ؟
جان من از خلق وخالق راضی و خشنود باش
هرچه میکاری زخوب و بد همان خود میبری (جلالی)

چندروزی چون کند یکجا درنگ گنده و بیحاصلست و تیره رنگ

و در **عشیرات حمیدی** (؟) فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران به اندازه وبقدرحاجت نازل گردد ، سبب آسایش آدمیان و آرامش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطهٔ خرابی وسرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز تا بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فوائد آن بدو رسد : اما چون روی بازدیاد نهد و خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیلهٔ تفاخر برادانی و اقاصی شود **ان الانسان لیطغی ان راه استغنی** .

بیت

توانگری کشدت سوی عجب و نخوت و ناز
خوشست فقر که دارد هزار سوز و نیاز

دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت وی بیفزاید و چون به خاربن گذرد ، حدت وشوکت اورا زیادت کند ، مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح اورا بیفزاید **نعم المال الصالح للرجل الصالح** واگربدست مفسد افتد مادهٔ فساد وعناد اوروی بازدیاد نهد .

نظم

از محک امتحان آید گر آن نقد حال هر کسی گردد عیان
چون کریمی را بدست اقتدار زی از زرش آسوده گردد کشوری
عام باشد کار سازیهای او روح بخشد دلنوازی های او
سفلهٔ گر راه یابد سوی گنج خلق را از وی نباشد غیر رنج

وگفته اند که چون آب باران بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد ، مال دنیا نیز یکجا قرار ندارد و با یك کس آرام نگیرد بلکه هرروز در دست دیگری باشد ، هرشب بایکی عقد مواصلت بندد ، نه عهد اورا وفای و نه وفای اورا بقای

نظم

گنج امان نیست دراین خاکدان مغز و فانیست در این استخوان
کهنه سرائیست بصد جا گرو کهنه و اندر گرو نو بنو

در تیسیر فرموده که حق سبحانه بندگان خودرا نمیخواند بدنیا که محل آفاتست بلکه بسرای عقبی دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافات است چنانچه فرموده :

(۲۵) وخدای میخواند بندگان خودرا بسوی سرای سلامت که بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دارالسلام بجهت آن گفت که تحیت ملائکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلامست یا سلام نام حق سبحانه باشد و اضافهٔ بهشت بدان جهت تعظیم جنان چون اضافهٔ « **بیتی طهراً** » برای تکریم آن .

در **فصول** فرموده که حق سبحانه بنده را می خواند از سرائی که اولش بکا است و اوسطش عنا وآخرش فنا ، بسرائی که مبدأش عطا و میانه اش رضا و منتهایش بقاست .

والله یدعوا آمده ، آزادی زندانیان

زندانیان غمگین شده گوئی بزندان میکشی
شاهان سفیهان را همه دربند و زندان میکشند
توازچه از زندانشان سوی گلستان میکشی[1]؟

همه را بهشت میخواند و راه مینماید هرکرا میخواهد ، بسوی راه راست که منتهی بدارالسلام باشد و آن اسلام است یا طریق سنت سید انام علیه الصلوة والسلام ،

ای عزیز ، دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناهی وهدایت خاص است ووابسته بتوفیق الهی . **شیخ الاسلام** (۲) قدس سره فرموده که : « همه را میخواند ، اما تاکرا برمسند قبول نشاند .

مصرع

تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد .

---

(۱) آیهٔ شریفه اینست : « والله یدعوا الی دارالسلام ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم »

(۲) لقب خواجه عبدالله انصاری است (۳) آیه اینست : « الذین احسنوا الحسنی و زیادة و لایرهق وجوههم قتر و لا ذلة .... »

(۲۶) مرآنکسانرا که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند ، مثوبت حسنی و پاداش نیکواست یعنی بهشت و افزونی از پاداش که بطریق تفصیل کرامت فرماید (گویند حسنی (۳) جزای حسنه است یکی بیکی و زیاده آنکه یکی‌را ده دهد یابیشتر یا حسنی مغفرت‌است و زیاده خشنودی حضرت حق است .

در مدارك آورده که زیاده محبت است که عطا کند درقلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا کند و در آخرت حساب ننماید و گفته‌اند سحابست که بر اهل بهشت مرور کند و هرچه خواهند بدیشان ببارد و جمهور محققان بر آنند که زیاده لقای حق تعالی است که بمحض کرم ، بهشتیان را بدان مکرم سازد) و بوشیده نگرداند ، روبهای بهشتیان را ، گردی و غباری و نه خواری و رسوائی یعنی اثرمذلت بر بشرهٔ ایشان نباشد ، آنگروه محسنان ، اهل بهشت اند ، ایشان در آن بهشت ، جاوید ماندگانند ، نه نعمت از ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعهٔ غروراو که در صدد فنا و زوال‌است .

(۲۷) و پاداش آنانکه کسب کردند بدی هارا چون شرك و کفر ونفاق، پاداش‌بدی است ، بمانند سیئهٔ که کرده‌اند نه زیادت‌برآن و بپوشد ایشانرا خواری و رسوائی یعنی‌آثار مذلت بربشان‌هویدا گردد نباشد مرایشانرا از عذاب خدای ، هیچ نگاهدارنده یعنی هیچ کس عذاب از ایشان باز ندارد ، گوئیا که بپوشیده شده است روی های ایشان بپاره های شب ، درحالتیکه تاریك بود یعنی سیاه گردد روی‌های ایشان ازغم واندوه چون شب تیره ، آنگروه که‌کاسب سیئات‌اند یعنی مشرکان ومنافقان . ملازمان دوزخند ، ایشان درآن‌آتش جاوید باشندگانند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب ندارند .

(۲۸) و بترسید ازآن روزیکه حشرکنیم نیکان و بدان را ، همه ایشانرا ، پس گوئیم مرآنانرا که شرك آوردند : بایستید برجاهای خود ، شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان تا

به بینید که با شما چه میکنیم ، پس جدا کنیم میان کفار و معبودان ایشان و بهرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید ؟ گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرمودند ، حق سبحانه بتان‌را بسخن آرد و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام ، نبودید شماکه مارا پرستیده باشید بلکه شما هوای‌خودرا پرستش‌میکردید **افرایت من اتخذ آلهه‌هویه** ؟

در **ینابیع** آورده که کافران آغاز جدال کرده گویند ، نه چنین‌است بلکه شمارا بپرستش خود امر کردید ، بتان گویند :

(۲۹) پس بسنده است خدای‌گواه میان ماو شما ، بدرستیکه بودیم ما از پرستش شما بیخبران زیرا که ما نمی‌دیدیم و نمی‌شنیدیم و عقل وفهم نداشتیم .

(۳۰) درآن مقام بیازماید یعنی بیاد وبچشد هرنفس ، جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا بمعاینه بیند وباز گردانیده شوند همهٔ نفسها بسوی ثواب وعقاب خدای خداوند ایشان بر حقیقت یا متولی امور ایشان براستی وگم‌گردد ازایشان یعنی کافران آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان وحال آنکه بتان ازایشان بیزاری می نمایند .

(۳۱) بگو کیست که شمارا روزی میدهد از آسمان که باران می باراند و از زمین که‌گیاه می‌رویاند ؟ آیاکیست که خداوندی کند گوش را و دیده هارا یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد ؟ وکیست که بیرون‌آرد زنده را که حیوانست یا نبات از مرده که نطفه‌است یا دانه و بیرون آرد مرده راکه نطفه‌است یا دانه از زنده که حیوانست یا نبات ؟ وکیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را (تعمیم است بعد از تخصیص) ؟ وچون این سؤآلها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند ، پس گویند در جواب که اینهمه که پرسیدی **الله** است وچون این اقرار بزرگترین حجت‌است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است ، پس بگو ای محمد (ص) ، مرایشانرا که بعد از این اقرار ، آنا نمی ترسید ازعقوبت چنین‌خداوندی و بتان را شریك او میسازید ؟

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

(۳۲) بس آنکه او را این صفتها باشد **الله** است ، پروردگار شما که ثابت است ربوبیت او ثباتی که شك را در آن مدخل نبود ، بس چه چیزاست شمارا پس از راستی و بیان حق مگر گمراهی پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرك .

(۳۳) همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است ، سزاوار شد ، حکم ، پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی بر آنانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفرخود برای آنکه ایشان ایمان نمی آرند .

(۳۴) بگو آیاهست ازین شریکان شما یعنی بتانی که بشرکت خدا می پرستید ، کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ، پس اعاده کند یعنی زنده گرداند ، اورا بعد ازموت چون کفار ابداء را مقر واعاده را منکر بودند و از روی لجاج وجحاد بدان اعتراف نمینمودند حق سبحانه فرمود : بگو ای محمد که خدای به آغاز بیافریند خلق را ، پس زنده سازدش بعد از فنا ، پس کجا باز گردانیده میشوید از راه راست ؟

(۳۵) آیا هست از بتان که شما شریك نام نهاده اید کسی که راه نماید بارسال رسل وانزال کتب و توفیق نظر در دلائل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند ، بسوی حق که دین اسلام است بگو که خدای راه نماید خلق را بجانب حق آیا هر که راه نماید بسوی حق سزاوار تراست که متابعت کرده شود یا آنکس که راه ننماید بخود مگر آنکه راه نمایند اورا .

در تفسیر زاهدی آورده است که بت پرستان بت را برچهار-پایان می بستند و ازجای بجای نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود برابر بود آن که ترا راه نماید یا کسی که تو اورا راه نمائی ؟ پس چیست و چه بوده است شمارا ، چگونه حکم میکنید کسی را که شما بوی محتاجید یا کسی که او بشما محتاج است و یکسان

میشمارید عاجز و قادر را ! !

حکیم فرموده :

نظم

عجز و قدرت که هردو ضدانند عقل کی گویدت که یکسانند ؟
عجز بر خلق میدراند پوست قادر بر کمال حضرت اوست

(۳۶) و پیروی نمیکنند ، بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود مگر گمانی راکه مستنداست بخیالات واهمه وقیاسات فاسده ، چون قیاس غائب برشاهد وخالق برمخلوق ، بدرستیکه گمان بی نیاز نگرداند کسی را از علم و اعتقاد یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود (۱) وگفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد ، حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب حق چیزی را ، بدرستیکه خدای داناست به آنچه ایشان میکنند ازمتابعت گمان واعراض ازحجت وبرهان .

(۳۷) و نیست و نشاید این قرآن با وجود دلائل اعجاز ، آنکه بر بافته شود وکسی نتواند گفت بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفترای بشربود ولیکن خدای فرستاد اورا برای تصدیق آنچه بود پیش ازوی از کتب مقدمه یعنی باوجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست و برای بیان آنچه برشما نوشته شده از او امر و نواهی نیست شکی درو ونشاید که باشد ، چه آن منزل است از پروردگار عالمیان ، اما کفار بدین نمیگروند .

(۳۸) بلکه میگویند بر بافته است این کلام را محمد (ص) از خود ، بگو اگر این سخن را بر می توان بافت ، پس بیاورید

---

۱ ـ حافظ فرماید :

حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت زردوز و بوریاباف است

و هم در مثنوی وارد است :

و هم افتد در خطا و در غلط عقل باشد در اصابتها فقط
کشتی بی لنگر آمد مرد شر که ز باد کژ نیابد او حذر
لنگر عقلست عاقل را امان لنگری در یوزه کن از عاقلان

شما و بر یافید ، سورهٔ مانند او در بلاغت وفصاحت چه شما درنظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد دورانید واگر بخودمعارضه نمیتوانید کرد استعانت نمائید و بخوانید برای معاونت خود در اتیان سورهٔ مثل قرآن ، هر کرا توانید ازو یاری خواهید ، بجز خدای تا شمارا مددکاری کند و بسازید مانند قرآن ، اگر هستید راست گویان که محمد از خود میسازد .

(۳۹) کافران یك سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و نگرویدند به‌آن چیزی که فرا نرسیدند بدانش آن . یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آن چه در نیافتند آن را (مراد آنستکه بعداز استماع قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند) و نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت بر یشان معنی و حقیقت قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت ونیامد بدیشان آنچه ازعذاب وعده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصلی نخواهد داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد :

بیت

پس از دیدن پشیمان گردی ، اما پشیمانی ترا سودی ندارد

همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند ، تکذیب کردند انبیای خودرا آنانکه بودند بیش‌از اینها ، پس در نگر وبه بین چگونه بود انتهای کار ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل ایشان معذب و معاقب خواهندشد . دراین آیه تسلیت حضرت رسالت (ص) وتهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است .

(۴۰) و از ایشان که تکذیب میکنند کسی باشد که گرود بقرآن و تصدیق کند در نفس خود و میداند که حق است و لیکن از روی عناد اظهار نمیکند و از ایشان کسی بود که نگرود به آن از فرط جهل و غایت نادانی و پروردگار تو داناتراست به تباهکاران یعنی معاندان که مصر اند بر تکذیب وگفته اند معنی آیت اینست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشند که ازاین

سعادت محروم مانده برشقاوت کفر بمیرند .

(۴۱) واگر تکذیب کنند ترا یعنی اصرار نمایند وتواز اجابت ایشان ناامید شوی خاطرخودرا ملول مدار، پس بگومراست جزای کردار من ومرشماراست پاداش عمل شما شما بیزارید یعنی ذمهٔ شما بری‌است ازآنچه من عمل میکنم ، شمارا بعمل من مؤاخذه نخواهد کرد و من بیزارم از آنچه شما میکنید یعنی مآخوذ بعمل شما نخواهم شد . نزد بعضی ازعلماء این آیت به آیةالسیف منسوخ است .

(۴۲) و ازیشان یعنی کفار (و در **زادالمیسر** گوید از یهود) کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتیکه قرآن میخوانی و امت را احکام شرع می‌آموزانی تا استهزاء کنند به آن ؛ آیا تو می شنوانی کرانرا (استفهام بمعنی نفی یعنی بر استماع ایشان قادر نیستی) و اگرچه هستند که با وجود کری در نمی یابند یعنی با صم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنستکه اصم عاقل بطریق تفرس(۱) ازطنین صوتی که بصماخ(۲) او رسد استدلال برچیزی میتواند کرد چون سمع و عقل هردو مفقود باشد پیداست که حال برچه منوال بود .

(۴۳) و از ایشان کسی باشد که نظر کند بسوی تو و دلائل نبوت و نشانهای صدق‌ترا مشاهده می نماید از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده ، آیا تو راه می نمائی ، کورانرا (یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان) ؟ و اگرچه هستند که با وجود عدم بصرنمی بینند بدیدهٔ بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهد دلائلِ اعتبار است بچشم سر و ایشان از آن محروم‌اند ، ملخص سخن آنستکه می بینند ونمی بینند چه عمی و جهالت دریشان جمع شده است و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی‌را که اعمی احمق از ادراك آن محروم بود .

(۴۴) بدرستیکه خدای ظلم نکند برمردمان هیچ چیزی یعنی

---

۱ - تفرس : بفراست وزیرکی چیزی را دریافتن .

۲ - پردهٔ گوش و سوراخ گوش و خود گوش را نیز گفته اند .

سلب نکند حواس وعقول ایشانرا ولیکن مردمان ستم کنند برنفسهای خود و حس وعقل که آلت ادراك آیات قدرت است در ملاهی استعمال نمایند و منافع و مدارك آن مدرکات از ایشان فائت گردد .

نظم

چشم از برای دیدن آیات قدرتست گوش از پی شنیدن اخبار حکمتست
هر گه که حق نه بیند وحق نشنود کسی کورو کر است بلکه از آن هم بتر بسی

(۴۵) ویاد کن روزی راکه جمع کنیم و **حفص** بغیبت میخواند یعنی خدای جمع میکند کافرانرا و از هول آن روز مدت بودن در دنیا و در قبر مرایشانرا کوتاه نماید ، گویا درنك نکرده اند مگر زمانی اندك از روز .

در تفسیر **امام زاهدی** آورده که **معتزله** در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند اگر کفار درقبر معذب بودندی مدتی بدین درازی ایشان را ساعتی ننمودی و جواب میگوید که اینصورت بسبب صعوبت اهوال قیامت است و شدت آن که مدت عذاب قبر در جنب آن یکساعت نماید ، وچون از قبر برانگیخته شوند آشنائی ندهند میان یکدیگر یعنی همدیگر را بشناسند وگوئیا که زمان مفارقت اندك بوده و این اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنائی و تعارف انقطاع یابد و یکدیگر فراموش کنند ، بتحقیق زیان کردند در حظوظ خیرات ، آنانکه تکذیب کردند مرلقای خدایرا یعنی بعث و جزا را منکر شدند و نبودند از راه یافتگان بایمان .

(۴۶) و اگر بنمائیم ترا بعضی از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی ازیشان بود در روز بدر یا متوفی سازیم ترا قبل از ارائه تو بدان که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم ازیشان در دنیا و تو نه بینی ، بسوی ماست بازگشت ایشان وترا درآخرت بنمائیم عذاب ایشان پس خدای بعداز ارائهٔ آن یا توفی تو ، گواهست برآنچه ایشان میکنند وفراخور عمل جزا خواهند یافت .

(۴۷) ومرهر گروهی را ازامم ماضیه ، فرستادهٔ بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود ، پس چون آمد بدیشان رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند ، حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاك شدند وایشان یعنی رسول ومکذبان ستم دیده نشدند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان بزیاده از استحقاق حکم نفرمایند .

آورده اند که بعد از نزول آیهٔ **اما نرینك** الآیة کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیت آمد که :

(۴۸) و میگویند کفار از روی استبعاد و استهزاء ، کی باشد این موعود به ، چرا بما فرود نمیاید اگر هستید شما راستگویان در وعید . مخاطب حضرت پیغمبر علیه السلام و مؤمنان که اهل شرك را تخویف میکردند :

(۴۹) بگو مالك نمیشوم برای نفس خود زیانی را و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود مگرآنچه خواهد خدای ، پس چگونه استعجال کنم در جلب ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما ، مر هر گروهی را وقتی است برای هلاك ایشان ، چون بیاید وقت عذاب ایشان ، پس واپس نیایند ازاجل خود اندك زمانی و بیشی نگیرند برآن (تهدید مشرکانست به آنکه ساعت بساعت عذاب بر شما فرودآید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد) .

بیت

تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا
هـر چند کـه فریاد کنی سود ندارد

(۵۰) بگو ای محمد (ص) ، آیا دیدید ودانستید شما یعنی خبر دهید مرا ، اگربیاید بشما عذاب خدای که به نزول آن تعجیل میکنید بوقت مشغول شما بخواب یعنی شب یا درروز که زمان اشتغال بطلب معیشت است ، هرآینه پشیمان شوید ازاستعجال ، پس چون حال بدین منوالست

چه چیزرا شتاب میکنید ازعذاب یعنی کدام نوع‌را از عذاب میطلبید گناهکاران یعنی مشرکان و حال‌آنکه همهٔ انواع عذاب ناملایم است .

در **تبیان** آورده که چون این آیه نازل شد کفار گفتند ما باور نداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرودآید به آن ایمان آریم ، آیت آمد که :

(۵۱) آیا بعد از استعجال ، چون واقع شد عذاب و معاینه بینید ایمان آورید بوی ؟ پس بگو با ایشان اکنون ایمان می‌آورید و بدرستیکه بودید از روی تکذیب واستهزاء بعذاب یعنی بنزول‌عذاب شتاب مینمودید .

(۵۲) پس گفته شود بعد از نزول عذاب ، مرآنانرا که ستم کردند برخود بشرك و تکذیب که ایمان در وقت بأس مقبول نیست ، بچشید ، عذاب جاوید را که الم آن بر دوام بود . آیا جزا داده می شوید (یعنی جزا نمیدهند شمارا ؟) مگر به آنچه بودید که همه عمر کسب میکردید از کفر و عصیان ؟

آورده اند که حی بن اخطب ، از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت بمکه رفته بود ، چون بحرم رسید و طنطنهٔ سید عالم (ص) شنید ، بمجلس ایشان درآمد و بعداز استماع قرآن پرسید که ای **محمد** (ص) ، اجاد انت ، ام هازل (این دعوی که میکنی بجداست یا بهزل‌واین کلام که‌میخوانی براستی‌است‌یا بمازی؟) ؟ حق‌سبحانه و تعالی آیت فرستاد که :

(۵۳) و خبر می پرسند از تو در باب قرآن وادعای نبوت (ص) ، آیا حقست و راستست این (وگفته اند مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می‌پرسیدند که حقست یا نه جواب آمد) ؟ بگوی آری ، بحق پروردگار من ، بدرستیکه دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حقست و درست و راست ونیستید شما ، عاجزکنندگان ، مر- خدای را ازعذاب‌کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت .

(۵۴) واگرباشد مرهرنفسی راکه ستم‌کرده‌است برخود بکفر یعنی اگرکافری را باشد آنچه در زمین‌است از مال و متاع هرآینه فدادهد به‌آنچه دارد تا خودرا از عذاب باز خرد و بپوشند پشیمانی خودرا از یاران وهواداران خودکه مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و برنطق قادر نباشند و در **تاج التفاسیر** آورده که دریابند الم حسرت وندامت را در درونهای خویش‌و گفته اند **اسرار** بمعنی‌اظهاراست یعنی از لغات متضاده(۱) است مضمونش آنکه ،شرکان اظهار ندامت کنند از اعمال‌خود ، آنهنگام که به بینند عذاب را و حکم‌کرده شود میان مؤمنان و کافران یا رؤساء و اتباع یا ظالمان و مظلومان بداد وراستی وایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب .

(۵۵) بدانیدآنکه بدرستیکه مرخدابراست ،آنچه درآسمانهاست و آنچه در زمین است پس بفدای کافران احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادرست ، بدانیدآنکه وعدهٔ خدای در مثوبت وعقوبت راست است و درآن خلاف ممکن نیست ولیکن بیشتر اهل‌کفر وظلم نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرورند و از هناختن عقبی دور .

مثنوی

مانده در تنگنای این مجلس غیر دنیا ندیده ، دیدهٔ حس(۲)
چشم دل کو که دیده ها بدرد جانب ملك آخرت نگرد
مرغ کو در قفس زبون باشد چه شناسدکه باغ چون باشد ؟

(۵۶) اوست که زنده گرداند و بمیراند و بسوی او باز گردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث .

(۵۷) ای مردمان (ندای عام است) بدرستیکه آمد بشما

---

۱ ـ لغات اضداد یالغات متضاده ، لغاتی‌هستند که دلالت میکنند بر دو معنی متضاد و مخالف .

۲ ـ در بعضی از نسخ بیت بالا چنین نوشته شده :
مانده در تنگنای این مجلس خیر دنیا ندیده ، دیدهٔ خس

پندی از بروردگار شما وشفائی و دوائی مرآنچیزی‌راکه در دلهاست از امراض جهالت وغوایت و راه نمودنی بسوی حق و مهربانی مر- گرویدگانرا یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابی‌است جامع چه مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب میکنند و از مقابح افعال تنفیر می نماید ، مشتمل است برحکمت عملی و معانی او که از امر مشکوك و شبهات واسقام عقاید فاسده باز می رهاند منطوی برحکمت نظری و هرآینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود .

نظم

زهی کلام تومحض هدایت و حکمت زهی پیام تو عین عنایت ورحمت
کشد کمند کلام تو اهل عرفان را زشوره زار خساست به گلشن همت

و گفته‌اند **قرآن** موعظهٔ نفوس است و شفاء صدور و هدای ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است مرعوام را و شفاست مرخواص را و هدی مراخص خواص را و رحمتست از برای همه که برآن رحمت هر یك برتبت خود رسیده اند .

(۵۸) بگو ای محمد (ص) که شادی کنید بفضل خدای که قرآنست و بررحمت اوکه دین اسلام است وگفته‌اند فضل قرآن‌است و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید یا فضل قرآن است و رحمت حضرت رسالت (ص) یا فضل توفیق است و رحمت عصمت . و در **حقایق سلمی** آمده که فضل معرفتست ورحمت توفیق دریافتن آن و در **عین‌المعانی** آورده که فضل نعم ظاهره است و رحمت‌نعم باطنه یا فضل دخول جنان‌است ورحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقا . صاحب **کشف‌الاسرار** فرموده که ازروی اشارت میگوید : ای بندهٔ من برفضل و رحمت من اعتمادکن نه بر- طاعت و خدمت خودکه اعتماد نیست جز برفضل من و آسایش نیست جز برحمت من ، هرکس را سرمایه ایست ، سرمایهٔ مؤمنان فضل من و هرکس را خزانه ایست ، خزانهٔ مؤمنان رحمت من

بعضی برآنند که معنی آیت اینست که بفضل و رحمت من فرود آمدموعظه وشفا ، پس بدین که فرودآمد باید که شاد شوند برای آنکه اوبهتراست ازآنچه جمع‌میکنند ازحطام دنیاکه‌درمعرض‌زوال وفناست .

(۵۹) بگو مشرکان‌عرب‌را ، خبر دهید مرا ، از هرچه فرو فرستاد خدای برای شما از روزی یعنی چهار یابانی که خوردن آن ها حلالست ، پس شما ساختید و نام نهادید از آن روزی حرامی و حلالی ، بعضی را ازآن گفتید که حلالست وبعضی را حکم کردید که حرامست چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که برجمعی حرامست و برجمعی حلال : **ما فی بطون هذالانعام خالصه لذکورنا و محرم علی ازواجنا** بگو آیا خدا دستوری داد شمارا در تحریم و تحلیل یا برخدای افترا میکنید .

(۶۰) و چیست گمان آنها که بر بندند بر خدای دروغ‌را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای با ایشان چه کند روز رستخیز که روزمکافاتست (در این ابهام تهدیدی بزرك و وعیدی عظیمست) بدرستیکه خدای هرآینه خداوند رحمت است بر مردمان بانزال کتب برایشان و ارسال رسل بدیشان ولیکن بیشتر ایشان ، سپاسداری نمیکنند این نعمت را

(۶۱) و نباشی تو ای محمد در (ص) کاری از کار های خود و نخوانی از آنچه فرستاد خدای از قرآن و نکنید شما ای آدمیان هیچ کاری از کارها ، مگر آنکه هستیم ما بر شما گواه یا نگاهبان ، آن وقت که خوض کنید و در می‌آئید در کار و پوشیده نمی‌شود ازعلم بروردگار توهم سنك مورچهٔ خرد یا مقدار هباء (۱) در زمین و نه درآسمان و نیست خرد تر ازآن ذره و نه بزرگتر از آن مگرآنکه مکتوبست در کتابی روشن یعنی در لوح محفوظ . ملخص آیت آنستکه هیچ فعلی و قولی برحق سبحانه پوشیده نیست و بمکافات افعال واقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس درضمن

۱ – هباء : بفتح اول بمعنی گرد وغباروخاشاك وذراتی که درهوا باشد یا از زمین بلند شود و هم بمعنی شعاع خورشید باشد

این کلام وعده باشد مؤمنانرا بکمال مثوبت و وعید بود مشرکان را بغایت عقوبت ، پس‌از مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید :

(٦٢) بدانید بدرستیکه دوستان خدای‌تعالی هیچ ترسی نیست بریشان از رسیدن مکاره و شدائد و نیستند ایشانکه اندوهناك باشند از فوت مطالب ومقاصد و درعین‌المعانی فرموده که اولیاء جماعتی‌اند که لقای ایشان موجب یادکردن خدا باشد و در بحرالحقایق آورده که مراد از **اولیاء الله** ، آنانند که اعداء نفوس خود باشند و در **کشف‌الاسرار** ، صفت اولیاءالله برین وجه میکند که عنوان شریعت‌اند و برهان حقیقت ، ظاهر ایشان باحکام شرع‌آراسته‌است و باطن ایشان بانوار فقر افروخته (١)

نظم

رخش ز میدان ازل تاخته — گوی بجوگان ابد باخته
معتکفان حرم کبریا — شسته زدل کینه و کبروریا
راه نوردان شکسته قدم — راز گشایان فرو بسته دم

و گفته‌اند اولیاء الله جمعی باشند که با یکدیگر دوستی برای خدا کنند و مؤید این کلام بس که **وجبت محبتی للمتحابین فی‌الله** و این قوم‌را خوف نیست درمواقف عظام و اندوهگین نشوند از احوال یوم القیام و نزد بعضی اولیاء مؤمنان برهیزکارند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید :

(٦٣) اولیاء آنانند که ، گرویده‌اند **بما جاء من عندالله** و هستند که برهیزکاری کنند **بما حرم‌الله** .

---

١ ـ آیهٔ شریفه اینست : « الا ان اولیاءالله لاخوف علیهم و لاهم‌یحزنون »

هر یك از مفسرین در تفسیر و تعبیر و بیان « اولیاء الله » سخنانی آورده اند ، ازآنمیانه غالب علمای امامیه باسناد خویش گفته‌اند که اولیاءالله علی و جانشینان او میباشند .

مراجعه شود بتفسیر **علی بن حسن زواری**

(٦٤) مرایشانراست مژدگانی درزندگانی دنیا یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر (ص) در باب ایشان گذشته و بقول جمعی مراد رؤیای صالحه است که مؤمن بیند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملائکه مرایشانرا در وقت نزع و در تبیان گوید **بشری** آنست که مؤمن جای خود را در بهشت به بیند پیش از مرگ و در **مدارك بشری** محبت مردمانست با ایشان و نام نیکو .

و مرایشانراست مژدهٔ بهشت در آن سرای و آن سلام ملائکه باشد بریشان و **سلمی** فرموده که بشارت دنیا وعدهٔ لقاست و مژدهٔ آخرت تحقیق آن وعده حضرت **شیخ‌الاسلام** قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست ، در دنیا شناخت و در عقبی نواخت ، درین سرای سرور مجاهده و در آن سرای نور مشاهده ، اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا .

بیت

ازنعمت این جهان ثنای توبس‌است وز دولت آن‌جهان لقای توبس است

نیست بدل کردن ، مرسخنان خدای را یعنی در وعده های او خلاف نیست ، آن مبشر موعود به ، آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس در نیابد و عقل هیچ زیرك بکنه آن نرسد .

(٦٥) باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد (ص) ، گفتار کفار در اشراك ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا ـ سخنان که در خوار داشت تو میگویند بدرستیکه غلبه همه مرخدای ـ راست ، دین ترا عزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد ، اوست شنوا مراقوال ایشانرا هرچه بجد وهزل میگویند ، دانا باحوال ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند ، فراخور آن ایشانرا جزا خواهد داد .

(٦٦) بدانید که بتحقیق مرخدای راست هرکه درآسمانهاست ازملائکه و هرکه درزمین است از جن وانس و چون اینها که‌اشرف ممکناتند همه ازان اوباشند در رقیت وعبودیت ، پس هیچکس رااز یشان

نرسد که دعوی کند بر ربوبیت وچون ذوی‌العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریك ساختن غایت جهالت ونهایت ضلالتست و چه چیز را متابعت میکنند آنانکه میخوانند و می پرستند بجزخدای شریکان‌را یا متابعت نمیکنند آنانکه جزخدای را می‌پرستند و مخلوق حق را شریك حق تعالی میسازند زیراکه شرکت دربوبیت محال است بلکه پیروی نمیکنند در عبادت شرکاء مگرگمانی را یعنی به بتان گمان شرکت حق برده اند و نیستند ایشان مگر که دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال برفردا نیت و وحدانیت او نموده دانند که استحقاق عبادت اوراست وبس‌چنانچه میگوید :

(٦٧) اوست آنکسی که بقدرت کامله ، ساخت برای شما شب را تیره تا بیارامید در آن و از تعب تردد روز برآسائید و گردانید روز را روشن تا بسر انجام مهمات خود قیام نمائید ، بدرستیکه در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان ، هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم ، مرگروهی‌را که بشنوند قرآن را بگوش هوش و درآن تفکر و تدبر نمایند .

(٦٨) گفتند از بنی مدلج ، که فرا گرفت خدای فرزند یعنی ملائکه را بفرزندی ، پاکست از گرفتن فرزند ، او بی نیاز است از اتخاذ ولد چه ولد یا ضعیفی کند که بدو قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب‌فرزند عزت وشرف یابد یاحقیری گم نام تا بولد اسم و رسمی بیداکند و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد ازو منفی بود یا گوئیم که ولد بعضی‌از والداست ، پس اینصورت مستدعی ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن‌است وهرممکن محتاج بغیر و واجب‌الوجود غنی مطلق است ، پس احتیاج را بدو راه نباشد

بیت

بود کمال غنا ازصفات‌ذاتی‌او کسی که هست‌غنی کی‌بود بکس‌محتاج ؟

و اشارت بیان غنای حق اینست : مراوراست از روی مالکیت آنچه در آسمانهاست از نفائس علویات و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات ، نیست نزدیك شما ای مشرکان از هیچ حجتی و برهانی باین که خدای فرزند فرا گیرد ؟ آیا میگوئید بر خدای بدروغ و افترا آنچه نمیدانید ؟

(٦٩) بگو ای محمد (ص) ، بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند برخدای دروغ‌را باتخاذ ولد واضافت شریك بوی ، رستگاری نیابند یعنی‌ازدوزخ نرهند وببهشت نرسند . (١)

(٧٠) مرایشانراست بر خورداری اندك در دنیا یعنی دوسه ـ روزه مهلت دارند و سهل فرصتی‌را بگذارند و بگذرند ، پس بسوی ما باشد ، بازگشت ایشان ، پس بچشانیم ایشانرا ، عذابی سخت یعنی دائم و بی انقطاع ، بسبب‌آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر ما (ص) کافر می‌شدند .

(٧١) و بخوان برایشان یعنی برقوم خود از اهل مکه ، خبر نوح (ع) ، یادکن‌چون گفت ، مرگروه خود را (یعنی‌آنها که مشرك بودند) : ای قوم من ، اگر هست که بزرك شده و گران گشته برشما اقامت من یا قیام من بدعوت (نص‌کلام ربانی مبنی است از آنکه حضرت نوح علی نبینا وعلیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم را بخدای دعوت کـرد و جفای و آزار ایشانرا تحمل فرمود و چون جفای قوم بغایت رسید گفت ای قوم اگر برشما شاق میگذرد مکث

---

١ — دربرگ شماره ٥٥ همین مجلد باز نموده شد که کودك عجیبی در شهر لیما پای تخت کشور پرو (در ص ٥٥ بغلط چاپ شده است پایتخت آن پرو است و صحیحش اینکه لیما پایتخت پرو میباشد) بدنیا آمده که عالمیان را در شگفت انداخته‌است این مولود که از طفلی پنجساله متولد شده آنهم در صورتی که قریب شش کیلو (شش رطل) وزن داشته دلیل روشن است بر قدرت خداوند واز مهمترین عجایب و غرائب طبیعت بشمار میرود .

من درمیان شما و بند دادن من مرشمارا بعلامتهای روشن بروحدانیت حق وتصدیق ناموده مرا می رنجانید ، پس برخدای توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعداء ، پس گرد آرید و محکم سازید کار خودرا یعنی عزیمت کنید بر آن یا جمع کنید خداوندان امررا (مراد رؤسای قومند) و بخوانید مرشریکان خودرا یعنی آنانرا که بزعم خود شرکاء حق میدانید ، ملخص آیت آنکه شما همه بقصد من اتفاق کنید ، پس باید که نباشد کارشما برقصد من برشما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید ، پس اداکنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه ارادهٔ شماست و مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابید از مشقت مقام و محنت کلام من (این سخنان دلیلست بر آنکه نوح (ع) در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوقی تمام بنصرت ملك علام داشته و میخواسته که امت او بدین بی برده قدم درطریق متابعت نهند).

ایشانرا خذلان ابدی در یافته از قول وی اعـراض نمودند و وی فرمود .

(۷۲) پس اگر روی بگردانیدید و از قبول قول من اعراض نمودید ، پس من نخواستم از شما بر ادای رسالت خود مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد ، نیست مزد من بر ادای دعوت مگر برخدای و او مرا برآن ثواب خواهد داد ، خواه شما ایمان آرید و خواه اعراض کنید و فرموده شده ام به آنکه باشم از گردن نهادگان مرحکم خدای را ، پس خلاف امراو نکنم واجر رسالت خود ازغیر او نجویم .

(۷۳) پس بدروغ داشتند اورا یعنی اصرار کردند برتکذیب او بعداز الزام حجت بریشان ، پس ما نجات دادیم نوح را از غرق شدن وآنانرا نیز که باوی بودند درکشتی (و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مؤمن بودند از ذکور و اناث) و گردانیدیم اهل کشتی را باشندگان در زمین از پس هلاك شدگان و غرقه گردانیدیم بطوفان آنانرا که تکذیب کردند ، آیتهای مارا که با نوح (ع) بود یعنی معجزات او ،

پس درنگر ای نگرنده بدیدهٔ عبرت ، چگونه بود عاقبت کار بیم شدگـان یعنی مشرکان ازقوم نوح (درین آیت هم تسلیت حضرت رسالت(ص) است و هم تهدید اهل کفر وضلالت).

(۷۴) پس برانگیختیم از پس قوم نوح(ع) فرستادگان بسوی قوم ایشان یعنی هررسولی را بقومی ، **هود** را بقوم **عاد** و **صالح** را بقوم **ثمود** و **ابراهیم** را بقول **بابل** وشعیب را به **اصحاب ایکه** و **اهل مدین** ، پس آمدند رسولان ما بامتان خود بمعجزه های روشن و دلیلهای واضح ، پس نبودند امم رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده شده بدیشان ، بسبب آنکه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بودند بدان پیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبـل البعثة ، پس بعد از بعثت برهمان و تیره سلوك نمودند یا ایمان نیاوردند به آن چیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش از این یعنی در روز میثاق ؛ مثل این مهری که بردلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم ، مهر می نهیم بردلهای از حد درگذرندگان بر تکذیب یعنی مکذبان قریش و احزاب ایشان از این امت .

(۷۵) پس بر انگیختیم از پس این پیغمبران موسی بن عمران و برادر او هارون را علیهماالسلام بسوی ولیدین مصعب یا قابوس که فرعون آنزمان بود و اشراف قوم او به آیتهای ما یعنی معجزه های روشن چون عصا و یدوبیضا ، پس گردنکشی کردند از قبول آن و متابعت ننمودند و بودند ایشان گروهی جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیاء و تهاون به آیات کبریا .

(۷۶) پس آنهنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست از نزدیك ما یعنی موسی علیه السلام بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا فرمود و معجزه برایشان نمود ، گـفتند از فرط عناد و تمرد ، بدرستیکه آنچه توآوردهٔ و معجزه نام کردهٔ ، هرآینه جادوئیست آشکارا .

(۷۷) گفت موسی (ع) ، مرقائلان این قول را ، آیا میگوئید شما مرسخن راست و معجزهٔ روشن را آن هنگام که بشما آمد که

این سحر است ؟

آیا سحراست این که من بشما نمودم (استفهام است بطریق انکار یعنی جادوی نیست)؟ فیروزی نیابند جادوان و بمراد نرسند .

(۷۸) گفتند اشراف قوم فرعون مرموسی را ، آیا آمدی تو بما تا بگردانی ما را از آنچه یافته ایم ما برآن چیز پدران خود را (مراد عبادت فرعونست یعنی آمدهٔ تا مارا از پرستش فرعون باز داری) ؟ و باشد مرشمارا هر دو برادر را پادشاهی در زمین **مصر** و نیستیم ما مرشما برادر را تصدیق کنندگان .

(۷۹) وگفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ، بیارید بمن هر ساحری دانا در فن خود تا معارضه کند بموسی ، پس سحره را جمع کردند بروجهی که در سورهٔ اعراف گذشت و بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضعی معلوم آوردند :

(۸۰) پس آنهنگام که آمدند جادوان در مقابلهٔ موسی (ع) گفت مرایشانرا موسی، بیفکنید آنچه شما افکندگانید مرآنرا از رسنها و عصاها .

(۸۱) پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصای خودرا و بسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود ، گفت موسی ، آنچه آورده اید شماآن جادویست نه آنچه من آورده‌ام و فرعونیان آنرا سحر میگویند ، بدرستیکه خدای زود باشد که تباه گرداند سحر شمارا و ناچیز سازد ، بدرستیکه خدای بصلاح نیارد و تقویت نکند کار تباهکارانرا .

(۸۲) و ثابت گرداند خدای و از پیش برد حق‌را یعنی آنچه من آورده ام بسخنان خویش یعنی بحکم وقضای خود یا بوعدهٔ نصرت و غلبه که با من فرموده و اگرچه کراهت دارند مرا و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعدهٔ نصرت دوستان وفا کند واز خشم و کراهت دشمنان باك ندارد و در **مثنوی معنوی** اشارتی بدین معنی هست .

مثنوی

حقتعالی از غم و خشم خصام — کی گذارد اولیا را در غرام ؟
مه فشاند نور و سگ وع وع کند — سك ز نور ماه کی مرتفع کند ؟
خس ، خسانه میرود بر روی آب — آب صافی میرود ، بی اضطراب
مصطفی ... میشکافد نیم شب — زاژ می خاید ز کینه بولهب
آن مسیحا مرده زنده میکند — وان جهود از خشم سبلت میکند

(۸۳) پس ایمان نیاوردند بموسی درمبداء امر او مگرفرزندان قوم موسی و آن چنان بود که چون موسی (ع) از مدین **بمصر** آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران وبزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند باوجود ترس از فرعون وترس از گروه خود یعنی از پدران و رؤسای قوم (مراد آنستکه جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی با آنکه می ترسیدند هم از فرعون و هم از قوم خود آنکه عذاب کند فرعون ایشان را یا رجوع کنند آباء ایشان بفرعون تا باز گرداند ایشانرا بکفروبدرستیکه فرعون متکبر بوده و طاغی در زمین مصر و غالب بر اهل آن بدرستیکه بود او ازحد برندگان در کبروسرکشی تا حدی که فرعون دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت .

(۸۴) وگفت موسی مر آن مؤمنان را وقتیکه آثار خوف ازیشان مشاهده نمود : ای گروه من اگر هستید شما که گرویده اید بخدا و دانسته اید ایصال منافع و دفع مضار بقدرت او و بقبضه اقتدار اوست ، پس برو توکل کنید و کار خود با او گذارید . اگر هستید گردن نهادگان مراحکام قضاء اورا .

در **انوار** آورده که این ازقبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل است ومشروط باسلام حصول آن . محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب الاسباب و انقطاع از ملاحظه است گفته اند تعلق دلست بمحبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خویش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

وغیر خودرا قوت تأثیری اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابهٔ میت بیش غاسل **نظم**

هر که در بحر توکل غرقه گشت همتش از ماسوی الله در گذشت
این توکل گر که دارد رنجها هو حسبه بخشد از یم گنجها

وچون موسی (ع) ایشانرا به توکل فرمود:

(۸۵) پس گفتند برخدای نه برغیر او توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم وچون دعای متوکل باجابت مقرون است بزبان نیاز آغاز کرده گفتند ای بروردگار ما مگردان مارا محل عذاب برای گروه ستمکاران یعنی ایشانرا برما مسلط ساز تا بدست ایشان معذب نشویم.

(۸۶) و خلاصی ده مارا بمهربانی و بخشایش خود از گروه ناگرویدگان یعنی از کید وقصد ایشان یا ازملاقات با ایشان .

آورده‌اند که بعد از ایمان این قوم بموسی واشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه وتعالی فرعون بفرمود تا مساجد ومعابدی که برسر محلات و درمیان اسواق (۱) ساخته بودند خراب کردند ایشانرا از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه موسی‌را فرمود تا در درون خانهای خویش معابد مقرر کنند تا کافران برعبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید

(۸۷) و وحی کردیم ما بموسی و برادر او علیهماالسلام آنکه فرا گیرند جای باز گشت برای قوم خود درشهر مصر خانها که‌رجوع کنند به آن بجهت پرستش خدای (تثنیهٔ ضمیر اشارتست به آنکه تخصیص معابد و تعیین قبلهٔ آن متعلق است به آئمهٔ قوم و درآن محل امام ایشان موسی بود وهرون علیهماالسلام) (۲) ودیگر حکم کردیم که بسازید شما هردو برادر وقوم شما خانهای خود راکه گرفته‌اید ، مسجد ها متوجه قبلهٔ یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گزاردی و بپای دارید نماز را در آن موضع (جمع ضمیر بجهت آنستکه اتخاذ مساجد و اقامت تعلق بهمه دارد (۳)) و بشارت ده

۱ ـ اسواق : جمع سوق ، بازار ها . ۲ ـ و ۳ ـ آیهٔ شریفه اینست : « و اوحینا الی موسی و اخیه آن تبوآ لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة واقیموا الصلوة و بشرالمؤمنین »

ای موسی مؤمنان را بنجات دنیا و درجات عقبی (توحید ضمیر مشیر است به‌آنکه بشارت وظیفهٔ صاحب شریعت‌است و آن موسی (ع) بود)

(۸۸) وگفت موسی (ع) در دعای خود : ای آفریدگار ما بدرستیکه دادهٔ تو فرعون و گروه اورا چیزی که به آن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه و دادهٔ ایشانرا مالها از نقود و انعام وصنایع در زندگانی دنیا . **ابن عباس** رضی‌الله عنه فرموده که ازقسطاط مصر تازمین حبشه وکوههای آن که درآن معادن ذهب وفضه و زبرجد بوده همه متعلق بفرعون بوده وفرمان او دراین مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار بحوزهٔ تصرف قبطی در آمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی بعد ازآنکه در دعای خودگفت ای بروردگار ما فرعون و قوم اورا مال وزینت‌دادهٔ دیگرباره‌برای الحاح‌درتضرع تکرار دعاکرد : ای آفریدگار ما ایشانرا اینها دادهٔ تا گمراه گردانند بندگان ترا از راه تو و عبادت تو و بعبادت فرعون‌خوانند .

ای بروردگار ما ، اثر محو فرست ، برمالهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن و منتقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند . **قتاده** رحمةالله گفت: که دینار و درهم ایشان همه سنك شد بر همان شکل و نقش که داشت و سدی فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و ثمار همه سنك شد و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی دعا فرمود که : سخت فرا گیر بردلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوید پس ایمان نیاوودند (موسی بوحی معلوم فرموده بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشانرا سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیارند تا به بینند عذاب درد ناك را که آن غرق است در بحر قلزم .

(۸۹) گفت خدای بدرستیکه اجابت کرده شد دعای شما هردو برادر . آورده اند که موسی دعا میکرد و هارون آمین میگفت وآمین گوینده در دعا شریك است از اینجهت گفت که دعای هردو مستجاب

شده پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمائید که مطلب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید (گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد) و پیروی مکنید در تعجیل راه آنانرا که از فرط جهالت نمی دانند که وعدهٔ حق سبحانه تعالی بوفا می انجامد در وقت آن :

مصرع

کارها موقوف وقت آمد نگهدارید وقت

و چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب آمد ، موسی با جماعتی بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنارهٔ دریای قلزم رسیده فرعون با لشگر او درعقب رسید و بدعای موسی دریا شکافته شد و تفاصیل این واقعه در سورهٔ شعراء سمت ذکر خواهد پذیرفت القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید که :

(۹۰) و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را از دریای قلزم بسلامت پس از بی درآمد ایشانرا فرعون و لشگریان او برای ستم کردن بر بنی اسرائیل و بجهت ازحق بیرون بردن در جفای ایشان ، پس چون بکنار دریا رسیدند و اسب فرعون بسوی مادیانی که جبرئیل سوار بود بدریا درآمد ولشگر متابعت نموده همه خودرا دردریا افکندند وفرعون نمی خواست که بدریا در آید اما مرکب او اورا میبرد تاچون دریافت اورا غرق شدن و دانست که هلاك خواهد شد ، گفت ایمان آوردم و بگرویدم به آنکه نیست معبودی مستحق عبادت مگر آن خدای که بدعوت موسی گرویده اند بدو بنی اسرائیل ومن از جملهٔ گردن نهادگانم مر حکم اورا ، در **مدارك** آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که برقبول آن داشت چون ایمان یاس بود بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت دیگر مرهٔ واحده کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حقتعالی (یا جبرئیل) در جواب او فرمود :

(۹۱) آیا ایمان می آوری اکنون که اختیار نمانده ؟ و حال آنکه تو نافرمانی کردی پیش از این مرفرمان پیغمبر مرا نشنیدی و بودی از جملهٔ گمراهان و گمراه کنندگان .

در **مدارك** وتبیان وغیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل بدیوان مظالم فرعون آمده این صورت فتوی بدو نمود که حکم امر چیست در شأن بندهٔ که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجهٔ خود یابد و بتربیت او از سایر ممالیك ممتاز گردد و پس کفران نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولی خود نبرد ، فرعون بدست خود در ذیل فتوی نوشت که میگوید ابوالعباس ولیدبن مصعب که سزای بندهٔ که از فرمان سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنستکه اورا در دریا غرقه سازند ، جبریل آن خط را فراگرفت و در آن محل که فرعون بگرداب فنا در افتاده بود و اظهار ایمان می نمود جبرئیل آن خط را بوی نمود و گفت هم بفتوی تو با تو عمل کرده اند (۱)

(۹۲) پس امروز میرهانیم ما ، تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحرند ما بدن ترا بر روی آب آریم . آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند ، بنی اسرائیل را دغدغهٔ شد که فرعون هلاك نشده و دم بدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذراند و از عقب ما درآید ، حق سبحانه فرعون را بر روی آب

۱ ـ تنها در نسخهٔ چاپی طبع هند پس از عبارات بالا چنین نوشته شده : وگفت هم بفتوای تو با تو عمل کرده اند ، پس جبرئیل مشتی ازلوث دریا برداشت ودر دهان آن لعین انداخت از آن جهت که ایمان نیاورد چه میدانست که این ایمان یاس است و مقبول نیست بلکه برای زیادتی اهانت و خواری وی گفت که اکنون میگوئی که زمام اقتدار تو از قبضهٔ اقتدار تو رفت ، وقت ایمان آوردن تو درگذشت ،

بیت

وقت هر کار نگهدار که نافع نبود نوشدارو که پس از مرگ به بیماردهند

آورد بازرهی که در برداشت و بدن اورا می‌شناختند تا بنی‌اسرائیل تن فرعون را بی روح دیده تسلی یافتند و از اینست که بعضی‌از علماء **ننجیك ببدنك** را بمعنی درع (۱) دانسته اند وآمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آبست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در **زادالمسیر** آورده که بقیهٔ قوم فرعون که درمصر بودند غرقه شدن اورا مسلم نداشتند وگفتند او با قوم خود درجزایر بحر بصید مرغ و ماهی مشغولست ، حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون‌را بکنار افکند تا مصریان به بینند ، پس دریا اورا بزمین بلند افکند چنانچه همه کس اورا دیدند و ازاینجاست که در معنی **ننجیك** فرموده اند که **نلقیك علی نجوة من‌الارض** و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا برآریم تا باشی تو برای کسیکه از پس توآید ، نشانهٔ که عبرت گیرد بتو و داند که مملوك مقهور دوراست از دعوی مالکیت‌و قاهریت . بندهٔ که خودرا از غرقه شدن در گرداب فنا نرهاند ، چرا صدای **انا ربکم الاعلی** بسمع جهانیان رساند ؟

نظم

عاجزی کو اسیر خواب و خوراست لاف قدرت زند چه بیخبراست ؟
آنکه در نفس خود زبون باشد صاحب اقتدار چون باشد ؟

و بدرستکه بسیاری از مردمان از آیات قدرت ما بیخبرانند ایشانرا نه در آن فکری و نه از آن عبرتی .

(۹۳) و بدرستیکه ما جا دادیم ، فرزندان یعقوب را بعد از هلاك فرعون‌و قوم او ، جای بسزا و شایسته چنانچه ازوعدهٔ صدق ما سزد و آن ولایت شام بود و بعدازآن مصر و روزی دادیم ایشانرا از پاکیزگی وچیز های لذیذ و بقول جمعی اینجا مراد از بنی‌اسرائیل یهود عصریغمبرند که ایشانرا در **یثرب** جای دادند وخرمای‌تروخشك بدیشان ارزانی داشت ، پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در

۱ ـ درع بکسراول وسکون دوم و سوم بمعنی زره و پیراهن زن میباشد .

شأن حضرت محمد مصطفی علیه‌الصلوة والسلام تا وقتیکه آمد بدیشان علم تورات‌واحکام آن ودرآن اختلاف کردند بتاویل‌یاتازمانی که عالم‌شدند به نبوت احمدی وصفات محمدی و بتغییر و تحریف آن مشغول گشتند وگفته‌اند آن علم قرآن‌است که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد بدرستیکه پروردگار توحکم کند میان ایشان روز رستخیز درآنچیزی که بودند که ازروی‌عنادیاجهل درآنچیزاختلاف‌میکردند ازحکم تورات یا امر پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام .

(۹۴) پس اگر هستی تو در گمان از آنچه ما فرستاده ایم برتو ازقصص واحکام ، پس‌بپرس ازآنانکه می‌خوانند کتاب را (مراد جنس کتابست پیش ازتو یعنی اهل کتاب چه منزل محقق است نزد ایشان و مثبت درکتب ایشان (مخاطب حضرت پیغمبر است و مراد امت اند) و در **زادالمسیر** آورده که **ان** بمعنی ماء نافیه (۱) است یعنی تو در شك نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوآل کن از اهل کتاب ، بدرستیکه آمد بتو بیان راست و درست از آفریدگار تو .

(۹۵) پس مباش از شك آرندگان اصح اقوال آنستکه در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت‌است اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم ومحفوظ است از شکوك وشبهات در آنچه بروی‌منزل شده وازهمین قبیل‌است این‌خطاب دیگر که : ومباش از کسانیکه تکذیب کردند بآیتهای خدایرا که قرآن‌است، پس اگرباشی که تکذیب کنی از زیان زدگان .

(۹۶) بدرستیکه آنانکه واجب شده است ، برایشان سخن پروردگار تو یعنی قولی که در لوح‌المحفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند که کلمه (۲) آنستکه

۱ ـ آیهٔ شریفه‌اینست : «فان کنت‌فی‌شك مما انزلنا‌الیك‌فاسئل‌الذین یقرؤن‌الکتاب‌من قبلك» میفرماید که درزادالمسیر گوید که **ان** بمعنای‌ماءنافیه‌است

۲ ـ آیه اینست : « ان‌الذین حقت علیهم کلمة ربك لا یؤمنون ... » یعنی حکم ما و قضای ما برآن قرار گرفته که این ناگرویدگان بدرود زندگانی میگویند درحالتیکه بخدا نگرویده‌اند وبیوسته درآتش جایگزین باشند چنانچه میفرماید لاملان جهنم منك وممن تبعك منهم اجمعین

لاملان جهنم یا **هوءلاء فی‌النار و لا ابالی** و برهر تقدیر چون کلمه در شأن ایشان ثابت شده‌است ایمان نمی‌آرند زیرا کلام حقسبحانه دروغ نیست وچون سبب اصلی مرایمان‌ایشانراکه تعلق ارادة الله باشد بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند

(۹۷) و اگرچه آید بدیشان هرآیتی که اقتراح می‌کنند تا به بینند عذابی دردناك که نامزد ایشان باشد و بعداز نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی نداشت .

(۹۸) **فلولا کانت قریة** در **تبیان** آورده که اکثر نحویان برآنند که **لولا** اینجا بمعنی ماء نافیه‌است یعنی نبودند اهل دیهی از دیههای عاصیه که بوقت نزول عذاب ایمان آورند ، پس سود نرسانید اهل آن دیه را ، ایمان ایشان در آنوقت ، مگرقوم یونس علیه‌السلام که ایشان آنهنگام که ایمان آوردند برداشتیم و ببردیم ازیشان عذاب رسوائی را در زندگانی دنیا و برخوردار بگذاشتیم ایشانرا تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و برهر تقدیر این معنی که گفته شد استثناء در **الا قوم یونس** متصل بود و نفع بایمان باس مخصوصی باشد باین قوم و مستثنی باشند از حکم آن آیت که **فلم یك ینفعهم ایمانهم لما رَاَوا باسنا** وجمعی برآنند که معنی آیت اینست که چرا اهل قری ایمان نیاوردند قبل از معاینهٔ عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشانرا ایمان ایشان لیکن قوم یونس چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خودرا تا بوقت حلول و ایمان آوردند و برین تقدیر استثنای منقطع باشد .

وقصهٔ یونس برسبیل ایجاز چنان بوده که که حق سبحانه اورا باهل نینوی (۱) فرستاد از ارض موصل و ایشانرا مدتی بخدای تعالی دعوت کرد ، ابا نموده اورا می رنجانیدند ، آخر به تنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند **فانزلنا علیهم نعمتك** حق سبحانه

۱ ـ نام قریه ایست برکنارهٔ رود دجله نزدیك موصل .

اجابت فرموده گفت خبرده قوم خودراکه بعد ازسه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید ، یونس ایشانرا خبر داد واز میان قوم بیرون رفته درشکاف کوهی پنهان‌شد چون‌زمان موعود نزدیك رسید حقتعالی بمالك دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیرهٔ از سموم دوزخ باین قوم فرست مالك فرمان الهی بجای آورده وآن سموم بصورت ابری سیاه با دود غلیظ و شرارات‌آمده‌گرد مدینهٔ نینوی را فروگرفت اهل شهر دانستند که یونس راست گفته روی بملك خود آورند و او مردی عاقل بود ، فرمود که یونس را طلب کنید چندانچه طلبیدند نیافتند ملك گفت اگریونس برفت خدائی که مارا بدو دعوت میکرد باقی است و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملك سر و پا برهنه پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند ، مرد و زن ، خرد و بزرك ، خروش و فریاد درگرفته کودکانرا از مادران جداکردند و بیکبار نیتها خالص ساخته آواز برداشتند که **آمنا بما جاء به یونس** و از اول روز ذی حجه تا عاشر محرم برین وجه مینالیدند و درین چهل‌روزفغان وناله نیاسوده درماندگی‌وبیچارگی بموقف عرض میرسانیدند

مثنوی

چارهٔ ما ساز که بی یاوریم گرتو برانی بکه رو آوریم ؟
بی طریقیم از همه سازندهٔ جز تو نداریم نوازندهٔ
پیش‌تو گر بی سرو پا آمدیم هم بامید تو خدا آمدیم

قومی میگفتند که‌خداوندا یونس مارا گفته بود که خدای من گفته که بندگان بخرید و آزاد کنید ، ما بندگان توئیم مارا بکرم خود از عذاب آزاد کن . جماعتی دیگر می نالیدند که **آلهنا** ، یونس مارا خبرداد که تو خداوند فرمودهٔ که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید ، ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود مارا از عذاب آزاد کن بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما ، یونس علیه‌السلام ازقول‌تو بما میفرمود که هرکه برشماستم کندازودرگذرانید ،

خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن ، برخی دیگر بدینگونه ادا میکردند که خدایا یونس علیه‌السلام مارا میگفت که پروردگار من گفته است که سائلان را رد مکنید ، ما سائلان روی بدرگاه کرامت آورده ایم ، مارا رد مکن .

نظم

ما تهی‌دستان برآوردیم دستی در دعا نقد فیضی نه بربن دست گنهکار رهمه
قاضی حاجات درویشان ومحتاجان توئی پس رواکن از کرم حاجات بسیارهمه

القصه روز چهلم که آدینه وعاشورا بود اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایهٔ رحمت برمفارق ایشان افکنده یونس علیه‌السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی گشته میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیك شهررسید و برصورت واقع مطلع شد ملال بسیار براو غلبه کرده با خود گفت من ایشانرا به عذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل شد اگر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند ؛ روی بصحرا نهاد وقصه رفتن او بدریا ومحبوس گشتن دربطن ماهی در سورهٔ انبیاء و صافات مذکورخواهد شد .

(۸۹) و اگرخواستی بروردگارتو ، هرآینه ایمان آوردندی هرکه در زمین‌است همهٔ ایشان ، آورده‌اند که حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام برایمان قوم بغایت حریص بوده چون ایمان نمی‌آوردند غبار ملال برآینهٔ دل بی غل مبارك آنحضرت می نشست ، حقسبحانه آیت فرستاد و ایمان خلق‌را بمشیت خود بازبست و فرمود : آیا تو اکراه میکنی مردمانرا تاگردندمؤمنان بی‌مشیت من (این آیه منسوخ‌است به آیت قتال)

(۱۰۰) و نشاید و نیست هیچ تن را ، آنکه ایمان آرد مگر بتوفیق و قضای الهی و میگماریم عذاب را یا خشم میگیریم یا مسلط میکنیم شیطان را و حفص بیا می خواند یعنی خدا غضب میکند برآنانکه تعقل نمی نمایند در حجج و آیات .

(۱۰۱) بگو ای محمد مشرکان را که طلب آیات میکنند که بنگرند بچشم سر یا ملاحظه کنند بدیدهٔ سر تا خود چه چیز هاست در آسمانها از عجائب فطرت و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند برکمال صنع الهی و بلاغ علم و حکمت بادشاهی ودفع نکند دیدن آیتها واستماع کلام بیم کنندگان (یعنی رسل) عذاب الهی‌را از گروهی که در علم و حکمت‌من واقع است که نخواهند گروید .

(۱۰۲) پس آیا چشم نمیدارند این مشرکان مگر ایامی را یعنی واقعه هارا مثل وقایع آنانکه گذشتند پیش ازایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه (مراد نزول عذابست) بگو پس انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد ، بدرستیکه من با شما از منتظرانم هلاك شما را .

(۱۰۳) پس ما برهانیدیم پیغمبران خودرا هرگاه که عذاب بمکذبان ایشان فرودآمد و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان همچنانکه نجات داده ایم رسل ومتابعان ایشانرا وعدهٔ درست وراست از ما که بوقت هلاك مشرکان نجات میدهیم گرویدگانرا که محمد (ص) است و اصحاب او .

(۱۰۴) بگو ای محمد (ص) ، ای مردمان (خطاب باهل مکه است) اگر هستید شما در گمان از صحت دین ، من بیان کنم دین خودرا برای شما ، پس من نمیپرستم آنانرا که شما می پرستید بجز خدای تعالی از اصنام و ملائکه ولیکن پرستش میکنم خدایتعالی را . آنخدای که میراند شمارا (تخصیص توفی بجهت تهدیداست چه وفات اهل شرك میعاد عذاب ایشانست (۱)) و مأمور شده‌ام به‌آنکه باشم ازگرویدگان باحکام الهی و اخبار انبیاء .

(۱۰۵) و دیگر امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده اند به‌آنکه

---

۱ ـ آیه اینست : « یا ایهاالناس ان کنتم فی شك من دینی فلا اعبدالذین تعبدون من دون‌الله ولکن اعبدالله الذین یتو فیکم و امرت ان اکون من‌المؤمنین . »

بپای دار عمل خودرا از برای دین یعنی خالص ساز آنرا درحالتیکه مائل باشی ازهمه ادیان بدین اسلام و مباش از شرك آرندگان (این خطاب متوجه بغیر آنحضرت است) .

(۱۰۶) و مخوان بجز خدای آنچیزیرا که سود نکند ترا خواندن او و زیان نرساند بتو فروگذاشتن آن ، پس اگر بکنی یعنی بخوانی اینچنین چیزی را ، پس بدرستیکه تو آنهنگام ازظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی .

(۱۰۷) و اگر برساند خدای تعالی بتو مرضی یا شدتی یا فقری پس هیچ دفع کنندهٔ و باز دارندهٔ نیست مر آنرا . مگر او که **الله** است واگرخواهد بتوصحت و راحت وغنا ، پس هیچ دفع کننده و باز دارندهٔ نیست مر فضل اورا (وضع فضل در موضع ضمیر دلیل است برآنکه حق سبحانه متفضل‌است بارادت خیربربندگان خود بی استحقاق ازیشان)

بیت

درویش تو در مصلحت خویش چه دانی
خوش باش گرت نیست که بی مصلحتی نیست (۱)

میرساند فضل خودرا به‌آنکه میخواهد ازبندگان خود و اوست آمرزنده ، پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید ، مهربانست پس بطاعت امید در رحمت او بندید .

(۱۰۸) بگو ای مردمان ، بدرستیکه آمد بشما کلام درست یا پیغمبری‌راست ازپروردگار شما وهیچ‌عذری نماند شمارا پس‌هر که راه یافت بایمان و طاعت ، پس جز این‌نیست که راه می‌یابد برای‌نفس خود یعنی منفعت آن عائد بدواست و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب ، پس همین‌است که گمراه میشود برنفس خود یعنی وبال آن ضلالت بدواست و نیستم من برشما نگهبان که امر شما موکول بمن باشد (**دمیاطی** فرموده که آیت‌السیف ناسخ این آیه است)

۱ ــ این بیت فقط در نسخهٔ چاپی هند نوشته شده

(۱۰۹) و پیروی کن ای محمد ، آنچیزیراکه وحی کرده میشود بتو بامتثال و تبلیغ آن و صبر کن بردعوت ودر ایذائی که بتو رسد شکیبائی وزر (۱) تاوقتیکه حکم کند خدای تعالی بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و ثنی (۲) و جزیه کتابی و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر سرائر و احتیاج به بینه و گواه ندارد .

از سفیدی تا سیاهی گیر تا لوح و قلم
یك رقم از خط حکمش و هو خیرالحاکمین

۱ــ ودرمثنوی معنوی میفرماید :

صد هزاران کیمیا حق آفرید — کیمیائی همچو صبر آدم ندید
چونکه قبض آیدتودروی‌بست بین — تازه باش و چین میفکن برجبین
چشم کودك همچو خردرآخرست — چشم عاقل در حساب آخر است
او در آخر چرب می بیند علف — وین ز قصاب آخرش بیند تلف
آن علف تلخست کین قصاب داد — بهـر لحم ما ترازوئی نهـاد
صبر می بیند ز بردهٔ اجتهاد — روی چون گلنار و زلفین مراد

۲ ــ وثنی : بت پرست .

سورة هود (۱) مکیة و هی مائة و ثلاث و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

آلرا ، در **احقاف** فرموده که حروف مقطعه نسبت باصطلاح وضعی و عرفی مفهوم‌المراد نیست پس سر مکتوم باشد و مؤید این قولست آنکه **شعبی** را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که :

سرالله لا تطلبوه و بعضی برآنند که معنی **آ لرا** آنستکه **اناالله اری** ، منم خدائی که می بینم طاعت مطیعانرا و معصیت عاصیانرا و هرکس را مناسب عمل او جزا و پاداش خواهم داد ، پس این کلمه مشتملست بروعد و وعید ،

این کتابی‌است صفت او اینکه استوار کرده شده است آیتهای او

---

۱ ـ هود : بضم اول گفته اند بمعنی یهود است و جمعش هائد است و براین وجه آنرا واژه ای تازی میدانند . وهم دربعضی فرهنگها آورده اند که واژه ایست عجمی (عجم یعنی غیر عرب) مانند لوط و نوح (اقرب‌الموارد جلد دوم صفحه ۱۴۰۸ چاپ بیروت سال۱۸۸۹ میلادی) صاحب اقرب‌الموارد مینویسد : دور نیست مخفف یهود باشد بحذف یاء در اثر بسیاری استعمال . اهود بر وزن احمد روز دوشنبه و تهوید آواز بسیار ضعیف و هوده از باب تفعیل یعنی گردانید اورا بسوی دین‌یهود وهواده بروزن‌سحابه بمعنای‌نرمی‌وچیزیست که بسبب آن چیز امید صلاح باشد و هود بفتحتین کوهانها باشد .

و هود بضم اول بپارسی پاره وکهنهٔ که در بالای آتش زنه می‌نهاده اند و چخماق برآن‌سنگ میزده اند تا آتش در آن در افتد وجامهٔ را نیز گفته اندکه نزدیك بسوختن رسیده وزردگونه شده باشد و هود نام پیغامبری است که این سوره بنام او خواند شده و قوم او عاد نام داشته اند .

بحجج و دلائل یا منتظم گشته است بنظمی محکم چون بناء مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ، پس جدا کرده شده است سورة بسورة و آیت به آیت یا تفصیل یافته است درو آنچه بندگان بدان محتاجند یعنی مبین‌شده است ازنزدیك حکم کننده یا حکمت‌بخشنده ، دانا بهمه چیزهاست .

(۲) برای آن تا نپرستید مگر خدای را . بدرستیکه من مر شمارا از وی (یعنی بامر وی) بیم کننده ام بعقوبت بر شرك و طغیان و مژده دهنده بمثوبت برتوحید و ایمان .

(۳) و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنستکه تا آمرزش طلبیده از پروردگار خود برای گناهان گذشته پس توبه کنید بحضرت او و از معاصی در زمان آینده تا برخوردای دهد شمارا ، برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما را زندگانی دهد در ایمنی و تندرستی تا وقتیکه نام برده شده که آخر عمر مقدور است محققان گفته اند متاع حسن (۱) ، رضا است برآنچه دست دهد از نعمت و صبر برآنچه روی نماید از محنت

در **لطایف امام قیشری** (۲) مذکوراست که برخورداری نیکو آنستکه حاجت مردمان برد ست‌وی گذارده شود .

و تا بدهد خدای هرخداوند فضلی را در دین ثواب و جزای او در دنیا و هم در آخرت .

ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ذوفضل کسی است که حسنات او فاضل باشد از سیئات او و **جوزجانی** قدس سره گفته که ذوفضل آنستکه در دیوان ازل بنام او نشان فضیلت نوشته باشند وهر- آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید : ۱

مصرع

آنرا که بدادند از او باز نگیرند

۱ـ آیهٔ شریفهٔ اینست : « وان‌استغفروا ربکم ثم‌توبوا الیه یمتعکم مطاعاً حسناً ... » ۲ـ رجوع شود به ص ۶۹ جلد یکم این تفسیر

واگرشما ای کافران برگردید ازاسلام یااعراض کنید ازمتابعت‌من ، پس بدرستیکه من می‌ترسم برشما ازعذاب‌روز بزرك که روز قیامت‌است و در **تیسیر** گوید که روز بدر و گفته اند روز شدت و مشقت و آن ابتلای کفار بود بقحط وغلا تا حدیکه مرده و مردار میخوردند .

(۴) بسوی مجازات خداست ، بازگشت شما و اوبرهمه چیزها از اعاده و اثابه و تعذیب تواناست .

آورده اند که جمعی مشرکان بی باك که عداوت حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام‌می ورزیده‌اند و بجهت مصلحت زمان در اخفای آن می کوشیدند روزی بایکدیگر ملاقات کرده گفتند چون برده ها فروگزاریم و خود را بجامه هائی بپوشیم و رسنهای خودرا فرا گیریم در عداوت محمد (ص) کسی چگونه بر آن اطلاع یابد ؟ حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۵) بدانید که ایشان یعنی کافران ، فراهم میگیرند سینهای خودرا برعداوت حبیب من یا دوتا میگردانند آنرا (دوتا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل‌میگیرند) تا پنهان دارند از خدای .

بدانید آن هنگام که ایشان سرکشند جامهای خودرا و برفراش خود جای گیرند ، میداند خدای آنچه پنهان میکنند در سینه ومیداند آنچه آشکارا میکنند بزبانها و سر و علانیهٔ ایشان بعلم وی یکسانست بدرستیکه او داناست باسراری که درسینها است وگویند **ذات‌الصدور** دلها اند که حق سبحانه مضمرات آنرا میداند .

بیت

ای که در دل نهای کنی سری آنکه دل آفریده میداند

در**اسباب نزول**(۱) آورده که این آیت درشأن اخنس‌بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بود بملازمت حضرت رسالت پناه آمدی وسخنان خوش‌آیندهٔ ادا میکردی و لاف هواداری

۱ ـ مراجعه شود به ص ۱۳۵ جلد اول .

و یك جهتی زدی اما ظاهرش بخلاف باطن بود و درونش تیره و بیرونش روشن‌مینمود ، حق سبحانه خبث عقیدت اورابدین آیت آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش‌ازظلمت باطنش غافل نگردد . **شیخ‌طریقت**(۱)قدس سره فرموده که منافق مشابه‌ماراست ؛ درونش‌زهروبیرونش‌نقش ونگاراست ؛

بیت

صورت ظاهر ندارد اعتبار باطنی باید مبرا از غبار

(۶) ونیست‌هیچ جنبندهٔ درزمین (مرادجمیع حیواناتند) مگر بر خدایست روزی ایشان از روی تفضل و رحمت (ایراد لفظ **علی** که قید وجوبست در شرع بجهت تحقق وصول رزق است بمرزوق و گفته اند **علی** بمعنی من است یعنی روزی همه ازخداست یا بمعنی

۱ ـ مقصود شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی‌است . سعدی در اواخر سدهٔ ششم‌هجری بدنیاآمده وتاحدود سال۶۰۲ درشیراز بسرمیبرد از این تاریخ تا حدود سال ۶۵۰ در اطراف کشور عراق و قفقاز و هندوستان و خراسان و عربستان و مصر و شام و طرابلس وآسیای صغیر و جزیره بسیاحت وتحصیل کمال وعبادت و سیر و سلوك مشغول بود و پس‌ازآن بمیهن عزیز خویش بازگشت نمود درسال ۶۵۵ سعدی نامه یا بوستان را بنظم درآورد وسال بعداز آن گلستان را تصنیف فرمود و تا سال ۶۹۱ یا ۶۹۴ در شیراز روز میگذارد و پس از آن درربط منسوب به شیخ ابوعبدالله حفیف که سعدی درزمان حیات خود آنرا تعمیر کرده بود و چندین سال در آنجا بعبادت و تکمیل نفس اشتغال داشت بخاك سپرده شد . آثار سعدی بار ها در آسیا و اروپا بچاپ رسیده و بزرگان و دانشمندان خاور و باختر شرح حال های مبسوطی از او نگاشته اند ازآنمیانه نخست Kholmogorow درسال ۱۸۶۵ ترجمهٔ احوال سعدی را در مجلهٔ دانشگاه غازان انتشار داد و بسال ۱۸۶۷ آن را بصورت رساله ای در ۱۴۸ صفحه جداگانه چاپ کرد پس از آن **باخر آلمانی** درمقدمهٔ ترجمهٔ غزلیات سعدی (۱۸۷۹) و در یکی ازمجلات ادبی ترجمهٔ حال اورا منتشر ساخت .

الی یعنی روزی مفوض بحق تعالی است اگرخواهد بسط کند واگر اراده نماید قبض کند (۱) و میداند خدای قرارگاه حیوان درحین حیات و آرامگاهوی بعدازوفات .

✡ **الطاف حسین حالی** شاعر نامور هندوستان درسال ۱۸۸۶ حیات سعدی را بزبان اردو تألیف فرمود و ترجمهٔ فارسی آن نیز درتهران سال پیش نشر گردید .**محمد رضای هزار فارسی** کتابی در شرح حال سعدی از مدارك انگلیسی ترجمه وتألیف نمود که دربین سنوات ۱۳۳۷ - ۱۳۴۰ هجری در شیراز بانضمام منتخباتی از گفتار سعدی بچاپ رسیده است **شارل شفر** نیز در کتـاب مشهور خود منتخبات فارسی ازسعدی نام برده‌است . **هانری ماسه** ، خاور شناس مشهور فرانسوی بسال ۱۹۲۵ کتاب خودرا تحت عنوان Essaie sur le Poéte Sadi درشخصیت سعدی و آثارش انتشارداده‌استاددانشمند آقای **عبدالعظیم قریب** درسال ۱۳۱۰ درمقدمهٔ گلستان شرح حال مبسوط و محققانهٔ از سعدی در۱۰۹ صفحه نگارش نموده‌اند درسال ۱۳۱۶ درمجله آموزش‌وپرورش شرح‌حالی ازسعدی انتشاریافت . استاد محترم آقای **سید محمد محیط طباطبائی** سال پیش در مقدمهٔ بوستانی که به تصحیح نگارنده بچاپ رسیده شرح حال جامعی ازسعدی نگاشته اند ودرآن بیشتر ازبوستان بحث وبژوهش فرموده انده دانشمند دانشمندفرزانه آقای **محمدجناب‌زاده** درمهرماه سال۱۳۱۷ شمسی‌هجری کتابی تحت‌عنوان **تعلیم و تربیت در نظرسعدی** در ۱۶۴ صفحه تألیف کرده ودرآن شرح حال‌سعدی را بضمیمهٔ نظریات سعدی در تعلیم و تربیت بچاپ رسانده اندکه تا کنون کتابی باین جامعیت دراین موضوع دربارهٔ سعدی نگاشته نشده است . نویسندهٔ محترم تمام آثار سعدی را مطالعهٔ دقیقی نموده عصارهٔ فکرو اندرز های سعدی را در این کتاب جمع و شرح کرده است .

۱ - آیهٔ کریمه اینست : « و ما من دابة فی‌الارض الا علی‌الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین »

صاحب **کشاف** آورده که مستقر مسکن حیوانانست از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه ، همه‌که یادکرده شد ازدواب و ارزاق مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است در کتابی روشن یعنی در لوح محفوظ .

(۷) و اوست آنکه بیافرید آسمانها و زمین را در شش روز از ایام دنیا که اول آن یکشنبه بود و آخرش آدینه و بود پیش از آفریدن ارض وسما ، عرش او برآب و در برخی از تفاسیر آورده اندکه حق سبحانه در مبداء آفرینش باقوتی سبز بیافرید وبنظر هیبت درآن نگریست ، آن جوهر آب شد پس حق تعالی باد را بیافرید وآب را بربالای او بداشت وعرش‌را برزبر آب‌جای داد ودر وقوف عرش برآب و استقرار آب بر باد اعتباری عظیم‌است مراهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را ، تا بیازماید شمارا یعنی معاملهٔ آزمایندگان کند تا ظاهرشود کدام شما نیکوتر است از روی عمل یعنی شکرکه بیشتراست بدین نعمت یا تصدیق که کاملتر است در قرار عرش برآب و تفوق آب بر باد

و اگر گوئی توای محمد مرقوم خودرا بدرسیکه شما برانگیخته شدگانید از پس مرگ ، هرآینه گویند آنانکه نگرویده‌اند نیست این سخن که در باب بعث میگوید مگر مانند سحر آشکارا در فریب یـا در بطلان

(۸) و اگر تاخیر کنیم از ایشان عذابی که وعده کرده ایم تا هنگامی شمرده شده (یعنی وقت معلوم) هر آینه گویند از روی استهزاء ، چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع ، بدانید آن روزی که بیاید عذاب بریشان که روز بدراست ، نباشد آن عذاب‌باز داشتـه ازیشان یعنی چون وقت عذاب در رسد بهیـچ وجه ازیشان مندفع نگردد .

دمیاطی فرموده که این عذاب قتل جبرئیل است مر مستهزیان را چنانچه مضمون **انا کفیناك المستهزئین** از آن خبر میدهد و در سورهٔ حجر مذکور خواهد شد

و احاطه کرده خواهد شد بدیشان (وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقیق وقوع است یعنی گویا که فرا گرفته است جهات ایشانرا آنچه بودند که از روی جهل بدان استهزاء می کردند وبوقوع آن استعجال می نمودند .

(۹) و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را از نزد ما نعمتی و رحمتی که دریابد لذت آنرا ، پس باز ستانیم آنرا ازو ، بدرستیکه او نا امید است بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما ، نا سپاس است در نعمت گذشته

(۱۰) و اگر بچشانیم اورا نیکوئی چون صحت و غنا بعد سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر ، هر آینه گوید ، برفت بدیها یعنی مصائب و مکاره که مرا بد می آمد دور شد از من، بدرستیکه انسان شادمانست بنعمت و مغرور بـا آن ، نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر اورا غافل ساخته اند از شکر نعمت و قیام بحق .

(۱۱) مگر آنانکه شکیبائی نمودند در محنت و بلا و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و بلا ، آنگروه که بصفت صبر و شکر موصوفند مر ایشانراست آمرزش گناهان و مزدی بزرك که اقل آن بهشت است .

شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتی هست همهٔ نعیم بهشتی در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا

بیت

مارا بهشت بهر لقای تو در خور است

بی برتـو جمال تو جنت محقر است

آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از **حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات والتسلیمات** میکردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استهزاء سلوك می نمودند وازجملهٔ اقتراحات ایشان آن بود که میگفتند چرا گنجی بتو ندادند یاملکی را بتصدیق تو نفرستادند حضرت رسالت از عدم قبول دعوت واستهزاء و سخریهٔ ایشان تنگدل میشد حق سبحانه برای تهییج آن حضرت در ادای رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان آیهٔ فرستاد که :

(۱۲) پس شاید که تو ترك کننده باشی (امـام ما تریدی میگوید که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترك مکن) برخی از آنچه وحی کرده شده است بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست از سب آلههٔ ایشان و تنگست باظهار آن سینهٔ تو از ترس آنکه گویند چرا فرو فرستاده نشده است برو گنجی که نفقه کند بر مردمان وبسبب آن تابع او شوند یا چرا نیامد فرشتهٔ بجهت گواهی برنبوت تـو ، بسبب این مقالات از ادای رسالت باز ممان ، جز این نیست که تو بیم کنندهٔ ، بر تو انذار است و بس و تو در آن تقصیری نمی نمائی پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شد

بیت

درشب مه تاب ، مه‌را بر سماك از سگان و وع وع ایشان چه باك

و خدای بر همه چیز ها گواهست باکارگذار آن که کار با او گذارد و نگاهدارد آنکه خود را بدو سپارد ، پس توکل بدو کن و از گفت و شنود هرحسود و عنود باك مدار

(۱۳) بلکه میگویند کافران ، محمد بر می بافد آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآنرا خود می سازد ، پس بگو بیارید ده سوره مانند قرآن در بیان و حسن نظم ، بر بافته از نزدیك خود یعنی زعم شما آنستکه قرآنرا از خود بر می توان بافت و بمن این گمان می برید که من از خود میسازم ، شما فصحای عربید پس باید

که شما نیز قادر باشید برانشاء مثل این کلام بلکه شما ازمن قادرترید جهت وقوف شما بر قصص و اخبار و قدرت شما بر انشاء اشعار ، و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید بجز خدای تعالی اگر هستید شما راستگویان که این کلام مفتری ومختلف است وچون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیگر آمد **فاتوابسورة من مثله** و عجز ایشان از ابراد یك سوره نیز بر همه کس ظاهرشد

(۱۴) پس اگر اجابت نکردند مر شمارا بر آنچه گفتید از اتیان سورهٔ (مخاطب حضرت پیغمبر علیه السلام است و جمع ضمیر برای تعظیم باشد وگفته اند مراد مؤمنانند که ایشان نیز تحری میکردند برای حمایت پیغمبر علیه السلام و میگفتند حضرت رسالت را مفتری می گوئید شما با مفترای او معارضه کنید) پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند پس بدانید که آنچه فرستاده شده بعلم است یعنی ملتبس بعلمی که خاصهٔ اوست و آن علم است بمصالح عباد و آنچه ایشانرا بکار آید در معاش و معاد و دیگر بدانید آنکه نیست معبودی بسزا مگر او که عالمست به آنچه غیر او نداند وقادر است بر آنچه غیر او نتواند ، پس آیا هستید شما ثابتان براسلام (و استفهام بمعنی امر میتواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد) ؟

(۱۵) هرکه باشد از دنائت همت می خواهد زندگانی دنیا و آرایش آن رادرمقابلهٔ اعمال خیر خود (مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که عامست مرجمیع مردمان را هرکه ازیشان باحسان و اعمالی که ازو صادر شود بر خور داری دنیا خواهد و نظر او در آخرت نباشد) بتمام باز گذاریم بدیشان جزای کردار های ایشان را در دنیا از صحت و دولت و وسعت‌رزق و کثرت اولاد و ایشان در دنیا کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند .

(۱۶) آنگروه آنانند که نباشد ایشانرا در آن سرای دیگر مگر آتش دوزخ چه ایشانرا استیفای مزدی که بر صورت اعمال ایشان مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و عزائم باطلهٔ ایشان که موجب عذاب و عقوبت است مانده و تباه گشت آنچه کرده اند در دنیا چه ثواب آخرت متفرع براخلاص است وایشان در عمل مخلص نبوده‌اند و ناچیز است فی نفس الامر آنچه بودند که میکردند از ریا و سمت و غیر آن .

(۱۷) آیا هرکه باشد بربرهان از پروردگار خود که اورا دلالت کند بطریق صواب و از پی در آید برهان اوراکه دلیل عقلی است گواهی از خدای که بصحت آن گواهی دهد وآن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند (و گفته اند صاحب بینه مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمن مخلص و شاهد پیغمبر است و گفته اند صاحب بینه پیغمبر است و تابع اوست شاهدی که آن جبرئیل است یا ملکی که حافظ بوده یا **ابوبکر صدیق** یا **علی مرتضی** علیه افضل التحیات یا صورت آنحضرت علیه الصلوة والسلام که هرکه بدیدهٔ انصاف درو نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشرهٔ مبارك او مشاهده نمودی

بیت

ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا
این حسن چه حسنی است ؟ تبارك وتعالی (۱)

بعضی بر آنند که بینه قرآن است **ویتلوه** بمعنی **یقرؤه** و شاهد جبرئیل است یا لسان حضرت رسالت یا اعجاز و نظم او واگر **یتلوه** بمعنی **یتبعه** دارند شاهد انجیل است و در **زادالمسیر** آورده که انجیل تابع قرآن است بتصدیق و بشارت و اگر چه قبل ازو

۱ ـ مصوری که ترا طرح کرد و نقش کشید
ز اوستادی خود مست و مات و حیرانست (جلالی)

نازل شده (۱)

و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده کتاب موسی یعنی تورات چه او نیز در تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق او مر قرآن را در حالتیکه تورات پیشوا بوده مر اهل دین را وسبب بخشایش بر منزل علیهم ، آن گروه که صاحب بینه اند میگروند بقرآن و هر که کافر شود بقرآن از گروهی چند که اهل مکه اندو آنکه حزب ایشان است در عداوت پیغمبر علیه السلاة والسلام ، پس آتش دوزخ وعده گاه اوست ولا محاله بدو رسد ، پس مباش در گمان ازین موعد ، بدرستیکه این وعدهٔ درست و راست است از پروردگار تو ولیکن بیشتری از مردمان نمی گروند به آن و تصدیق نمیکنند .

(۱۸) و کیست ستمکار تر (یعنی کافر تر) ؟ از آنکس که بر بندد بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریك برای او ، آنگروه مفتریان ، عرضه کرده خواهند شد در موقف به پروردگار خود و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضاء و جوارح ایشان گواهی دهند که این گروه آنانند که از روی عناد ، دروغ گفتند به پروردگار خویش باتخاذ ولد و شریك ، بدانید که لعنت خدای بر ستمکارانست یعنی بر کافران و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان میکند و می گوید :

(۱۹) آنانکه باز میدارند مردمانرا از راه خدای یعنی از دین او و میجویند یعنی وصف میکنند راه خدایرا بکجی و انحراف از راستی و ایشان بدان سرای باقی ، ایشان ناگرویدگانند (تکرار

۱ ـ آیه اینست : « افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمة علیهم اولئك یومنون به و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده فلاتك فی مریة منه »

ضمیر جهت تاکید کفر ایشانست به آخرت) (۱)

(۲۰) آنگروه کافران نباشند عاجز کنندگان مر خدایرا از عذاب خود در زمین یعنی در دنیا و نیست مر ایشانرا بغیر از خدای هیچکس از دوستان که عقوبت الهی ازیشان باز دارد بلکه افزون کرده شود برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب گردند بجهت ضلال و اضلال نبودند که در دنیا توانستندی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند و نبودند که بدیدندی یعنی آیات قدرت را چه ازدیدن آن کور بودند .

(۲۱) آنگروه آنانند که در بازار معامله زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد وگم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و در خواست ملائکه .

(۲۲) بیشك و شبهه ایشان در آنسرای ، ایشانند زیان کارتر از همه زیان کاران چه پرستش بتانرا به پرستش خدای خریده اند و متاع دنیای فانی را بر نعیم عقبای باقی اختیار کرده و درین سودا غبنی فاحش است .

نظم

مایهٔ دین را بدنیا دادن از دون همتی است
زانکه دنیا جملگی رنجست و دین آسایش است
نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی
اندرین سودا ، خرد داند که غبنی فاحش است

(۲۳) بدرستیکه آنانکه از روی اخلاص گرویده اند وکرده‌اند عملهای شایسته از ادای فرایض و تعبد بنوافل و آرام گرفته اند بذکر

۱ ـ آیه شریفه اینست : « الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجاً وهم بالاخرة هم کافرون » در اینجا دو ضمیر آورده چه فرموده و هم بالاخرة هم کافرون و این تکرار برای تاکید است وگرنه یك ضمیر کفایت میکرد .

پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر اورا یا برای او از ماسوی منقطع شده اند ، آنان ملازمان بهشت انـد ، ایشان دربوستانهای جنان دائم و باقی اند .

(۲۴) صفت این دو گروه که کافرند و مؤمن مانند کور و کرست و مانند بینا و شنوا (۱) آیا برابرند این دو فریق در صفت و شبه (یعنی برابر نیستند) ؟ آیا پس پند نمیگیرند بدین مثلها و تامل نمی نمایند در آن تشبیه که کرده است کافر را به نابینا بجهت عدم مشاهدهٔ او مرآیات قدرت را و به ناشنوا بسبب تصامم (۲) اواز استماع کلام الهی و تشبیه مؤمن بسمیع و بصیر جهت آنستکه حال مؤمنان در سمع و بصر برضد احوال کافران است . در **بحر الحقایق** فرموده که اعمی آنستکه حق را باطل و باطل‌را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کیست که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید وسمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر فرماید و بحقیقت بصیر کیست که دیدهٔ بصیرتش بکحل ببصر جلا یافته باشد و سمیع کسی که گوش همتش بگوشوارهٔ فنی و بی بسمع آراسته بود هر که بخدا بیندجز بهخدا نبیند وهر که بخدای شنود جز از خدای نشنود

رباعی

گوشی که بحق باز بوددرهمه جای او هیچ سخن نشنود الا ز خدای
وان دیده که زو نور پذیرد اورا هـر ذره بود آینـهٔ دوست نمای

(۲۵) و بدرستیکه ما فرستادیم نوح را بسوی قوم او ، پس گفت مر ایشانرا ، بدرستیکه من شما را بیم کننده ام و هویدا سازنده

۱ ـ آیـهٔ شریفه اینست : « مثل الفریقتین کالاعمی والاصم والبصیر والسمیع ... »

۲ ـ خود را بکری و ناشنوائی زدن

یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان می کنم .

(۲۶) یا نذیرم به‌آنکه نپرستید مگرخدایرا که اگر پرستش جزوی بنمائید ، بدرستیکه من می ترسم برشما عذاب روزی که مولم است آن عذاب درو (ووصف یوم به الیم از قبیل اسناد مجازی است از برای وقوع الم درو) .

(۲۷) پس گفتند اشراف و رؤساء آنانکه کافر بودند از قوم نوح ، نمی‌بینیم ترا مگر بشری مانند ما یعنی فضل ومزیتی که ترا برما باشد که سبب تخصیص تو بود به نبوت تو و بر ما واجب گرداند اطاعت تو از تو در نمی یابیم ، ایشان هیاکل بشریت دیدند و از درك حقایق انسانی غافل ماندند

مثنوی

همسری بـا انبیـاء بر داشتند — اولیارا همچو خود پنداشتند
گفته اینك ما بشر ایشان بشر — ماو ایشان بستهٔ خوابیم وخور
این ندانستند ایشان از عمـی — در میـان قرقی بود بی منتها
هردوکان زنبورخورد از یکمحل — زین یکی‌شد زهروآندیگرعسل
هردوکان آهو گیا خوردند وآب — زان یکی‌خونشد زدیگرمشکناب
آندو نی خوردند از یك آبخور — آن یکی خالی ودیگر پرشکر
صد هزاران همچنین اشباه بین — فرقشان هفتـاد ساله راه بین

و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا مگر آنانکه ایشان فرودان و فرو مایگان مااند در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آوردند بی تفکر رای و تامل یا متابعان تو از اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که دریشان نگرد صفت رذالت دریشان مشاهده کند و نمی بینیـم شمارا یعنی ترا و پیروان ترا برما افزونی که بدان مارا متابعت شما باید کرد بلکه گمان میبریم شمارا دروغگویان یعنی ترا دردعوت نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو

(۲۸) گفت نوح ای گروه من مرا خبر دهید اگر من باشم

برحجتی هویدا ازنزد پروردگار من که برصحت دعوی من گواهی‌دهد وبدهد خدای مرا بخشایشی از نزدیك خود که نبوتست ، پس پوشیده ماند بر شما (و حفص بضم عین و تشدید میم خواند یعنی پوشیده گردانید آن حجت را برشما بسبب معرفت آن و منع علم شما از آن (۱)) آیا برشما بندیم آنرا یا الزام کنیم شمارا بقبول آن (و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شمارا بر اهتدی برآن) (۲) وحال آنکه شما مرآن حجت‌را کارهان وناخواهندگانید **قتاده** فرموده که اگر نوح توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضهٔ مشیت حضرت پروردگار است تا حاجت عدل او کرا راند و نائب فضل او کرا خواند

نظم

یکیرا بخوانی که مقبول ماست یکی‌را برانی که مخذول ماست
بدو نیك امر تـورا بنـده ام بتسلیم حکمت سر افکنده ام

(۲۹)ای گروه من نمیخواهم ازشما بر تبلیغ رسالت (ضمیر علیه کنایهٔ غیر مذکور است) (۳) خواستهٔ راکه مزدکار من باشد تا برشما گران آید اگر اداکنید یا مرا سخت بود اگر اباکنید ، نیست مزد من مگر برخدای . آورده‌اندکه اشراف قوم نوح میگفتند اراذل و ادانی را از مجلس خود دورکن تا ما باتو مجالست کنیم ، نوح علیـه السلام در جواب ایشان فرمود : و نیستم من رانندهٔ آنها که گرویده اند ، بدرستیکه ایشان ملاقات کنندگانند جزای پروردگارخود را و بقرب او فائز خواهند بود ، پس چگونه برانم ایشانرا ولیکن‌من می بینم شمارا گروهی که نمیدانید قدر ایشانرا .

(۳۰) وای گروه من کیست که مرا یاری دهد و منع کند از عذاب خدای اگر برانم ایشانرا ؟

---

۱ و ۲ ـ آیهٔ شریفه اینست : « فعمیت علیکم انلزمکموها وانتم‌لها کارهون » ۳ـآیه اینست « لااسئلکم علیه مالا اجری الا علی‌الله ...»

آیا چرا در نمی یابید که التماس طرد ایشان می نمائید گفتند تو اینهمه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تواند نوح فرمود که :

(۳۱) و نمی گویم شمارا که البته نزدیك من خزینه های علم خداوند است و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم ونمی گویم بدرستیکه من فرشته‌ام تا شما گوئید که **ما انت الا بشر مثلنا** ونمیگویم‌مرآنانرا که بخواری در ایشان مینگردچشمهای‌شما وبجهت فقر ایشانرا اراذل میگوئید آنکه نخواهد داد خدای ایشانرا نیکوئی چه آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده به از آن است که شمارا در دنیا داده و خدای دانا تر است بانچه در نفسهای ایشان است از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نکنم درظاهر بدرستی که من آن هنگام باشم از ستمکاران چه انبـیارا حکم به ظاهر است .

(۳۲) گفتند ای نوح باما مجادله ومخاصمه کردی پس‌بسیار گردانیدی جدالرا با ما و دور و دراز کشیدی بس بیار آنچه مارا وعده دادی از عذاب اگر هستی تو از راستگویان در وعید خود

(۳۳) گفت نوح جز این نیست که ، بیارد بشما خدای عذاب‌را اگر خواهد عاجلا و آجلا و نیستید شما عاجز کنندگان خدایرا از تعذیب خود بانکه بستیزید یا بگریزید

(۳۴) و سود نمیدارد شمارا نصیحت کردن من اگر خواهم آنکه نصیحت کنم مر شمارا اگر هست خدای تعالی که میخواهدآنکه شمارا گمراه سازد در کلام تقدیم وتاخیری هست تقدیرش آنکه اگر خدا اغوای شما خواهد ومن خواهم که نصیحت کنم شمارا آن‌نصیحت نفع نمی رساند ، اوست آفریدگار شما و متصرف در همه کار شما بروفق ارادت و بسوی او بازگردیده خواهید شد وبراعمال خود خبر خواهید یافت .

(۳۵) بلکه گفته اند قوم او بر میبافد نوح وحی را ازپیش خود و ما نوح را گفتیم بگو اگر من بر بافته ام وحی را پس برمن است وبال گناه کردن من و من بیزارم از آنچه شما گناه میکنید و اسناد آنرا بمن می نمائید

(۳۶) وحی کرده شد بسوی نوح آنکه ایمان نخواهند آورد از گروه تو مگر آنکس که ایمان آورده پس اندوهناك مشو بانچه هستند که می کنند ازتکذیب و ایذاء و چون فائدهٔ دعوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب در رسیده حکم شد که ای نوح میان اجتهاد دربند

(۳۷) و بساز کشتی را بنگاهداشت ما یا با عین ملائکه که مدد کار و موکل تواند و وحی کردن ما بتو در ساختن آن (ابن عباس رضی الله عنه فرموده که نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی چگونه سازد و صورتش چه باشد وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ) و خطاب مکن با من در بارهٔ آنانکه ستم کردند یعنی از من در مخواه نجات هیچ کافری و دفع عذاب از ایشان بدرستیکه ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم‌اند بغرق . در خبر آمده که نوح چوب کشتی میطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت ودر مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آباء کرده از قبول دعوت نوح ابا کردند پس نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال فرموده

(۳۸) و بود که میساخت کشتی را و هرگاه که بگذشتندی بر او گروهی از قوم او افسوس کردندی چه کشتی را در بیابانی میساخت دور از آب و گفتندی کشتی میسازی آب کو ؟ و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی در آخر نجار شدی نوح علیه‌السلام گفت اگر سخریه می کنید با ما پس ما افسوس خواهیم کرد برشما همچنانکه شما افسوس میدارید با ما

(۳۹) پس زود باشد که بدانید آنکس را که بیاید بدو عذابی که اورا رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است و فرودآید بدو عذابی دایم در آخرت که آن حرق است پس نوح علیه السلام کشتی ساخت در مدت دوسال طول او سیصد گز وگفته اند هزار و دویست ذرع و عرض آن پنجاه گز و گویند ششصد ذرع و ارتفاع او سی ذرع و بقولی سی و سه و غیر از اینها نیز گفته اند و آنرا بسه طبقه مرتب ساخته و بقیر مطلی گردانیده و بحکم الهی زوجی‌از هرنوع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه علیا و سباع و بهایم را در سفلی و آدمیانرا با امتعه و اغذیه در وسطی جای مقرر فرموده و بتهیه اسباب و اتمام این مهام مشغول میبود

(۴۰) تا وقتیکه آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب و بجوشید آب ازتنور وآن‌تنوری بود ازسنك که حوا درآن نان پختی ومیراث بنوح رسیده‌بودونشانهٔعذاب آن‌بود که آب‌از آن تنور برجوشید پس چون امارت‌عذاب پدید آمد گفتیم ما نوح را که بردار در کشتی از هر جنسی دوجفت از حیوانات یعنی از آنها که جفتی میکنند دوتا نر و ماده (وحفص بتنوین کل میخواندیعنی از هر حیوانی دو جفت بکشتی بر) وکسان خویش را نیز بکشتی درآر مگرآنراکه پیشی گرفته است بر او قول ما یعنی حکم بهلاك وی وآن کنعان بود و واعله که پسر وزن نوح بوده اند وبردار درکشتی هرکسی را نیزکه ایمان آورده

و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده بانوح علیه السلام‌مگر اندکی از مردمان‌که زوجهٔ مسلمهٔ او بود وسه پسر حام و سام ویافث و زنان ایشان هفتاد و دو تن از زن و مرد و غیر ایشان که‌مجموع هفتاد و نه تن بودند وبا نوح هشتاد تن پس نوح ایشانرا بنزدیك کشتی در آورده وسر پوشیکه ترتیب داده بود بر بالای کشتی بوشید و از زمین چهل شبانه روز آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب فرود آمدن آغاز کرد

(۴۱) وگفت حضرت نوح با قوم سوار شوید در کشتی در حالتیکه گوئید بسم الله یعنی نام خدا برید در وقت راندن کشتی و بهنگام باز داشتن آن و گفته اند بنام خدایست رفتن و استادن چه درخبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود **بسم الله** گفتندی روان شدی وچون خواستندی که ساکن شود **بسم الله** گفتندی باز ایستادی پس نوح علیه السلام بدین وجه تعلیم تسمیه داد وگفت بدرستیکه پرودگار من آمرزندهٔ مؤمنان است مهربان بر ایشان که از بلای طوفان نجات می دهد .

(۴۲) وکشتی میبرد ایشانرا در میان موجها که از عظمت بود مانند کوهها و آواز داد نوح مر پسر خود کنعانرا وگویند نام او یام بوده و حال آنکه بود بر کرانهٔ آنکشتی و بدر اورا مسلمان می دانست پس از فرط شفقت گفت ای پسرك من سوار شو در کشتی باما تا ایمن شوی و مباش با ناگرویدگان که غرق شوی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی وبا کافران در کیش ایشان متفق بودی

(۴۳) گفت در جواب پدر زود باشد که باز گردم بسوی کوهی که از غایت رفعت نگاهدارد مرا از غرقه شدن در آب گفت نوح نگاهدارندهٔ نیست که امروز منع کند و باز دارد چیزی ازعذاب خدای مگر آن کسی که می بخشد یعنی خدای و گویند عاصم بمعنی معصوم است چون **ماء دافق وعیشة راضیه** یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسیکه خدای بر او ببخشد در اثنای این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت و حائل شد میان پدر و پسر موج طوفان پس کشت از جملهٔ غرق شدگان

القصه نوح از کوفه یاازهند یا ازعین ورده که موضعی است بجزیرهٔ در کشتی نشست در عاشر ماه رجب وکشتی بتمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید .

(۴۴) و گفته شد یعنی حق سبحانه گفت ای زمین فرو بر آب خود را که بیرون آوردهٔ و ای آسمان باز گیر آبی را که فرو گذاشته ای وکم کرده شد آب بر روی زمین و گزارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از هلاك اشرار و نجات ابرار و قرار گرفت کشتی بر کوه **جودی** ازارض موصل یاشام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان ششماه تمام بود وگفتند دوری و هلاکت باد مر گروه ستمکاران را یعنی کافرانرا و چون نوح علیه السلام با قوم از کشتی بیرون آمدند آنروز را بجهت شکرانه روزه داشت وصوم عاشورا سنت شد

این آیه در غایت فصاحت و بلاغت است . در مفتاح وکشاف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب نکتها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلك تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت میدان سخنوری سعت ایراد آن ندارد حواله وقوف بر دقایق ودقایق اینحال بمطالعهٔ این محل در **جواهر التفسیر** میرود و من الله توفیق (۱)

مصرع

یغوص البحر من طلب اللئالی

(گوهرطلبی روی سوی دریا کن)

---

۱ ـ غواص اگر هراس ز دریای ژرف داشت
هرگز بدست او درو لعل و گهر نبود

گر آدمی بکنج حرامات می نشست
اورا چو مرغ شاهیر و بال و پر نبود

دهقان بوقت دانه بیفشاند و رنج برد
دیدی بعاقبت عملش بی ثمر نبود

گنجور را ببین که چه رنج وستم کشید
بیرنج هیچکس بجهان بهره ور نبود

نادان کسی که تن بقضا و قدر دهد
ای کاشکی که نام قضا و قدر نبود (جلالی)

(۴۵) و بخواند نوح علیه السلام پروردگار خود را پس گفت ای پروردگار من بدرستیکه پسر من کنعان از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاك شد بدرستیکه وعدهٔ تو راست است و تو حکم کننده ترین حکم کنندگانی ، حکمت در این چیست؟ **امام ما تریدی** قدس سره درتاویلات آوره که نوح از کفر پسر خبر نداشته چه اگر خبر داشتی این سئوال نکردی زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده بود **ولاتخاطبنی فی الذین ظلموا** و چون این سؤآل فرمود جواب او رسید :

آیه ۴۴ اینست : « وقیل یا ارض ابلعی ماءك و یا سماء اقلعی و غیض المـاء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعـداً للقـوم الظالمین »

درتفاسیر بزرك مانند کشاف وتفسیر نیشابوری وامام فخررازی و غیره در بیان کمال فصاحت وبلاغت این آیه سخنان بسیاری آورده اند از آنمیانه نیشابوری در تفسیر خود مینویسد :

نظر در این آیت از چهار جهت است :

۱ — از جهت علم بیان ۲ — ازجهت علم معانی ۳ـ ازجهت فصاحت معنوی ۴ — از جهت فصاحت لفظی .

اما از جهت علم بیان نظر در او از جهت مجاز و استعاره و کنایت است و از نظر علم بیان آنستکه حق سبحانه و تعالی خواست که بیان کند این معنی را که اراده فرمودیم که باز گردانیم آبی که منفجر شده بود از زمین به درون او بازگشت و فرو رفت وطوفان از آسمان می آمد و می بارید خواستیم که منقطع شود منقطع شد و باز ایستاد و دیگر آنرا خواستار شدیم که کم گردانیم آبی را که از آسمان فرود آمده بود ، کم شد و باز ایستاد و دیگر آنکه بگزاریم کار نوح راکه نجات وی و یارانش بود وغرق ناگرویدگان بر حسب وعده ، گذارده شد و دیگر آنکه کشتی را قرار دهیم بر کوه جودی ، پس قرار گرفت و آن چنان شد . و در دنبالهٔ این

(۴۶) گفت خدای ، ای نوح بدرستیکه پسر تو ، نیست از از اهل دین تو (۱) بدرستیکه او خداوند عمل است نه نیك وشایسته پس مپرس از من ، آنچه نیست ترا بدان چیز دانشی یعنی چیزیکه در آن جواز پرسیدن آنرا ندانی مپرس با چیزیکه ترا به آن علم نیست چون کفر پسر تو از من سؤال مکن ، بدرستیکه من پندمیدهم ترا و منع میکنم از آنکه باشی از نادانان بسؤآل غیر جایز

✿ سخنان بگفتارخود ادامه‌میدهد که ذکرآن در پائین این کتاب موجب تطویل کلام میشود :

همچنین **حضرت جارالله** در **کشاف** آورده که خداوند در این آیه بزمین و آسمان امری میکند که از نوع خطابات اهل تمیز و عقل است و این خطاب دلالت دارد برکمال قدرت واقتدار حضرت یزدان بر آسمان هـا و زمین چه این اجرام بزرك منقاد و مطیع میباشند زیرا هرچه میخواهد در آنهـا میتواند انجام دهد .... » بالاخره تمام گفتار و سخنان مفسرین راجع است بصناعت ادبی و کمال فصاحت و بلاغت این آیهٔ شریفه .

بنظر نگارنده چنانکه غالب حکمای قدیم و جدید نیز برآنند کرات دارای نفس مرید شاعری میباشند زیرا آنها نیز حرکت میکنند بحرکت چنبری (دوری) و طبیعت حرکت دوری نمی‌تواند بکند زیرا در حرکت دوری هر نقطهٔ طلب بانقطهٔ هرب یکی است برخلاف حرکت مستقیم که طلب و هرب دو نقطه دارد ، پس حرکت آسمانها وزمین حرکت طبیعی نیست وگردشش حرکت و جنبش ارادی است

جنبش کرات ارادی و شوقی خواهد بود و بدیهی است که شوق بسفلیات نیز محرك فلکیات علوی نتواند بود بنابر[1] این برای نفوس افلاك یك معشوق و مشوق عالی تری باید در نظر گرفت خارج از

۱ ـ چوکنعانرا طبیعت بی هنر بود پیمبر زادگی قـدرش نیفزود
هنر بنمای اگر داری نه گوهر گل ازخار است وابراهیم ازآزر
(سعدی)

(٤٧) گفت نوح ، ای پروردگار من ، بدرستیکه من پناه میگیرم بتو بعد از این از آنکه بپرسم از تو آنچه نباشد مرا به آن چیز دانائی یعنی بجواز سؤال از آن و اگر نیامرزی مرا ونبخشائی بر من ، باشم از زیان کاران .

(۴۸) گفته شد که ای نوح ، فرود آی از کشتی بسلامتی حاصل ازحضرت ما یاسلام وتحیتی از ما برتو وبرکتها وزیادتیها برتو یعنی در نسل تو تاآدم ثانی باشی درانتساب آدمیان بتو. قولی آنست که از اهل کشتی غیر از نوح و سه پسر اورا عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی شد سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراك و هام پدر اسود .

و سلام و برکت بر گروهی چند از آنهاکه با تواند یعنی آنها که ناشی میشوند از جمعی که با تواند یعنی مؤمنان و از آنها که

* از ماده و مادیات جهان که آن عقل مجرد است که محرك نفوس فلکی و بشری وغیره میباشد و بنابراین معجزه بودن آیهٔ بالارا بویژه میتوان استنباط کرد زیراکه آسمانها وزمین نیز دارای نفس شاعر مرید میباشند چنانچه در مثنوی معنوی وارد است :

بـاد را بی چشم اگر بینش نداد فرق چون میکردی اندر قوم عاد
گر نبودی نیل را آن نوردید از چه قبطی را ز سبطی میگزید
گر نه کوه و سنك با دیدار شد پس چرا داود را او یـار شد
این زمین راگر نبودی چشم وجان ازچه قارونرا فرو خوردی چنان

بالجمله تمام آیات و سور قرآن مشتمل بر فصاحت و بلاغت میباشد با اینحال ما بین آنهـا از حیث ایجاز و اطناب و فصاحت و بلاغت تفاوتهای بسیار است ازاینرو گفته شده است :

در بیان ودرفصاحت کی بود یکسان سخن ؟
گر چه گوینده بود چون جاحظ و چون اصمعی
از کلام ایزد بیچون که وحی منزلست
کی بود « تبت یدا » چون « فیل یا ارض ابلعی »

باتواند امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد ، زود باشد که برخور داری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و وسعت رزق پس برسد ایشانرا از ما عذابی دردناك در آخرت (مراد کفارند)

در **وسیط** از قرطبی نقل میکند که هیچ مؤمنی و مؤمنهٔ نباشد از آنروز تا روز قیامت الا که داخل است در این سلام و برکت و هیچ کافر و کافرهٔ نبود مگرکه دخل دارد در این تمتع وعذاب

(۴۹) این قصه که مذکور شد از خبر های غیب است که ما بواسطه جبرائیل وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی ، نبودی که بدانی آنرا نه تو و نه قوم تو که قریش اند پیش از این وقت پس شکیبائی کن بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ همچنانچه نوح صبر کرد بدرستیکه عاقبت نیکو ، مربرهیز کارانراست در دنیا بظفر براعداء و در آخرت بدرجات العلا

پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید بستگیها است و شکیبائی علاج خستگیها ، نتیجهٔ شکیبائی ظفر است وکار بی صبران هر روز بتر است .

نظم

صبر است کلید گنـج مقصود بی صبر در مراد نگشود (۱)

۱ ـ سروش عالم غیبم بشارتی خوش داد که کس همیشه گرفتار غم نخواهدشد (**حافظ**)

شادمانی و غم و غصه همه می گذرد
رنج بیهوده مبرکار جهـان می گذرد
بایداری نکندشادیِ وغم دل خوشدار
خاطر راحت و حال نگران می گذرد
گر زیان میرسد ایدوست ترا رنجه مباش
که در این کهنه سراسود وزیان می گذرد
گرچه امروز گرانست بسی بوسهٔ یار
چونکه فردا شود آن نرخ گران می گذرد

گر صبر کنی مراد یابی وز پای در افتی ار شتابی
گر صبر کنی بصبر بیشك دولت بتو آید اندك اندك (۱)

(۵۰) وفرستادیم بقوم عاد برادر ایشان هود را (ذکراخوت جهت نسبت است چنانچه درسورهٔ اعراف گذشت) گفت هود ، ای گروه من بپرستید خدایرا بیگانگی ، نیست شمارا معبودی بجز او وشما اورا شریك اثبات میکنید ، نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدای باتخاذ شرکاء و ولد .

(۵۱) ای گروه من ، نمیخواهم شمارا بر تبلیغ رسالت مزدی و مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازالهٔ تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظه آن زمان فائده رساند که بمطامع فاسده آلوده نباشد

طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی طمع بکسل وهرچه خواهی بگوی

لاجرم پیغمبران مزد نبوت از قوم نخواستند چنانچه هود فرمود: نیست مزد من مگر برآنکسی که بمحض قدرت بیافرید مرا ، آیا چرا فهم نمی کنید و عقل خود را کار نمی فرمائید تا محقق را از باطل تمیز کنید ؟

آورده اندکه عادیان دعوت هود را قبول نکردند و حقسبحانه بشامت آن سه سال باران ازیشان باز گرفت و زنان ایشان را عاقر و

✿ زود بینی که شده کوژ قد وقامت آن
که در امروز چنان سرو روان می گذرد
گل چوبشکفت دوروزش بجهان مهلت نیست
گاه بشگفتن ویژمردن آن می گذرد
عجب اینجاست که این چرخ کهن با همه عمر
باز در گردش و مانند جوان میگذرد
(جلالی)

۱ — در نسخ خطی این بیت ضبط نشده است .

عقیم (۱) ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت بباران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود فرمود :

(۵۲) وای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید از بروردگار خود بایمان ، پس باز گردید بدو از عبادت غیر او ، تا بفرستد از آسمان ، بر مرزوعات شما بارانی پیوسته و بیفزاید وباری کند شما را قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شمارا تا بمددایشان بر دفع اعادی قادر شوید ، پس سخن من بشنوید و بر مگردید از من و اعراض منمائید از پیغام الهی ، در حالتی که مصر باشید بر گناهان .

(۵۳) گفتند ای هود نیاوردهٔ بما ، حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود معجزات بدیشان نموده بود ، ایشان آنرا در حساب نیاورده و انکار نموده گفتند : و نیستیم ما ، ترك کنندگان عبادت خدایان خودرا ازسخن توکه گوئی خدایرا بپرستید و نیستیم ما ترا ازگرویدگان .

(۵۴) نمیگوئیم ما در شان تو ، مگر آنکه رسانیده اند بتو برخی از خدایان ما رنجی وگزندی و علتی وگفته اند مراد جنونست عادیان گفتند که چون تو دشنام میدهی خدایان مارا ، ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنان که نه برطریق عقل است ازتوشنیده میشود ، گفت هود ، بدرستیکه من گواه میسازم خدایرا و شما نیز گواه باشید بر آنکه من بیزارم از آنچه شما انباز می گیرید .

(۵۵) بدون خدای یعنی در عبادت او دیگری را شریك میسازید ، پس اجتماع کنید برکید نسبت بمن ، همهٔ شما یعنی شما و خدایان شما در اهلاك من اتفاق نمائید ، پس مرا مهلت مدهید و هرچه خواهید در قصد من بکنید که من باك ندارم و بحمایت عصمت الهی ازمضرت ومعرت شما نیندیشم واین ازجملهٔ معجزات هود بود که تن تنها در

---

۱ ـ زنی که آبستن نشود واورا فرزند ـ نیاید نازاد

مواجه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش (۱) و سطوت و ارباب شوکت وقوت که بخون او تشنه بودند این همه مبالغه نموده که جمع شوید واتفاق نموده بی مهلت درهلاك من سعی نمائید وایشان با وجود شدت قهر و اقتدار واختیار از رسانیدن اندك ضرری بدو عاجزشدند و نعم ما قیل

توخدارا شو اگر جمله عالم درباست بخداگر سر موئی قدمت ترگردد

و چون هود علی نبینا و علیه السلام بکرم الهی وثوقی تمام داشت ، گفت :

(۵۶) بدستیکه من توکل کردم بر خدای که پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود را بوی باز گذاشتم ، هیچ جنبدهٔ نیست مگر خدای فرا گیرنده است موی پیشانی اورا یعنی مالك اوست و قادر و غالب برو (اخذ نواصی (۲) تمثیل مالکیت و قدرت و تصرفست) بدرستیکه آفریدگار من برطریق حق وعدل است ، هر که برو توکل کند اورا ضایع نگذارد .

دربحر الحقایق فرموده که صراط المستقیم آنستکه منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال الله : **و ان الی ربك المنتهی** . و در **نقد النصوص** (۳) جامی قدس سره مذکور است در باب احدیت افعال و بیان تاثیرات و مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و مؤثر در تمام منفعلاتست بحکم تربیت هربکی

۱ ـ سخت گرفتن و حمله بردن

۲ ـ آیهٔ کریمه اینست : « مامن دابةالاهوآخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم »

ناصیهٔ : پایان روئیدن موی سراست از پیش سر که موی پیشانی باشد و اخذ نواصی کنایت است از استیلاء خداوند بر ممکنات چه بر همه قادر و توانا وغالب میباشد زیرا او حاکم است و ممکنات محکوم وهرنوع تصرف و توانائی و قدرت وقوت رادارا است .

۳ ـ مراجعه شود ببرگ شماره ۳۶۶ جلد یکم این تفسیر

را بحسب قابلیات بسوی حضرت خود میکشاند اینست سر **آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم**

مصرع

کش کشانت میکشد کانا الیه راجعون

واز این مقوله است قول قائل :

چون همه راه اوست از چپ وراست تو بهره که میروی اوراست (۱)

چون از او بود ابتدای همه هم بدو باشد انتهای همه

(۵۷) پس اگر بر گردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید ، پس بدرستیکه رسانیده ام بشما آن چیزیرا که فرو فرستاده شده ام به آن بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم وچون قبول نکردید حق سبحانه شمارا هلاك کند و جانشین شما گرداند آفریدگار من گروهی را غیر شما وزیان نتوانید رسانید حق را چیزی باعراض از من و ابا از قبول دعوت حق ، بدرستیکه پروردگار من بر همه چیز ها نگاهبانست یعنی افعال و اقوال واحوال همه را نگاه میدارد ومجازات آنها از اوفائت نمیشود و چون کفار قوم هود بدین سخنان متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت :

(۵۸) و آنهنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان ، نجات دادیم هود علیه السلام را و آنکسانیکه گرویده اند با او و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود برهانیدیم از عذاب ببخشش و بخشایشی از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان و برهانیدیم ایشانرا از عذاب درشت وآن سموم دوزخ بود که بمناخر ایشان درآمده و از ادبار بیرون شده اعضای ایشانرا باره باره میساخت .

(۵۹) وآن عاداست یعنی اثرها که در دیار احقاف می بینید آثار قبیلهٔ عاد است ، انکار کردند و کافر شدند به آیات پروردگار

۱ — پرتو روی دلبر خود را هر کجا میروم عیان بینم **(جلالی)**

خود و عاصی شدند در فرستادگان او (و عصیان یك پیغمبر مستلزم عصیان همهٔ پیغمبرانست) و پیروی کردند فرمان هرسرکشی ستیزکار را یعنی عاصی شدند برکسی که ایشانرا بحق دعوت میکرد ومطیع گشتند آنرا که ایشانرا بکفر و ضلالت می خواند .

(٦٠) و از پی در آمده شدند در این سرای لعنت راکه بعد از هلاکت است و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست -

بدانیدکه قوم عاد نگرویدند بپروردگار خود . بدانیدکه دوری است مرعاد را یعنی از رحمت دورند . بعضی گفته اند دوری باد مرعاد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاك ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقاب است . **قوم هود** : عطف بیان عاد است یعنی این عاد که هلاك شدند عاد اولی بودند که حضرت هود برایشان مبعوث بود نه عادارم که ایشانرا عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاك شدند .

(٦١) و فرستادیم بسوی قبیلهٔ ثمود برادر ایشان **صالح** را (مراد اخوت نسبی‌است) ، گفت صالح ، ای قوم من بپرستید خدای‌را و بوحدانیت او بگروید ، نیست مر شما را معبودی بجز وی ، او بیافرید شمارا از زمین یعنی آدم‌علیه السلام را که پدر شماست ومواد نطفه هارا که نسل‌آدم از آن آفریده میشود ازخاك پیداکرد وزندگانی و بقا داد شمارا در زمین .

(در **مدارك** مذکور است که سال عمر هریك از قوم ثمود از سیصد تا هزار سال بود) یا شمارا قدرت داد برعمارت زمین تا منازل منزه ساختید و برحفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید پس آمرزش خواهید ازو یعنی ایمان آرید تا شمارا بیامرزد ، پس رجوع کنید بپرستش او از عبادت غیر او ، بدرستیکه آفریدگار من نزدیك است بامید واران برحمت ، اجابت کنندهٔ داعیانست بفضل ومنت

(٦٢) گفتند قوم که ای صالح ، بدرستیکه بودی تو درمیان ما امید وار یعنی نشانهٔ رشد و سداد در جبین حال تو می دیدیم پیش

از آنکه دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملك یا مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما متدین میشوی حالا بدین سخن که تو میگوئی امید ازتو بریده‌ایم آیا مارا نهی میکنی از آنکه میپرستیم آنرا که بودند پدران ما که میپرستیدند و بتحقیق که ما در شکیم از آنچه میخوانی مارا بسوی‌آن ازتوحید و ترك عبادت اصنام ، شکی‌که در تهمت افکند یعنی گمانی که نفس را مضطرب می سازد و دل را آرام نمی‌دهد و عقل را شوریده می گرداند

(٦٣) گفت صالح ، ای قوم من ، خبر دهید مرا و فرض کنید که من اگر باشم بر حجتی روشن از پروردگار خود و داده باشد مرا از نزدیك خود پیغمبری ، پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا از عذاب خدای اگر نافرمانی کنم اورا در تبلیغ رسالت ، پس من شمارا بخدای می خوانم و شما مرا بدین خود دعوت می کنید و با من مجادله می نمائید ، پس شما نمی افزائید مرا جز بزیان‌کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شمارا بدان .

آورده اندکه قوم ثمود بعداز جدال بسیار طلب معجزه نمودند و قصهٔ صالح چنانچه در سورهٔ اعراف سمت تحریر یافت و بدعای وی ناقه از سنك بیرون آمد بامر خدای تعالی صالح بریشان حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد وگفت :

(٦٤) ای گروه من ، این ناقه ایست که خدای خلق کرده برای شما در حالتیکه نشانهٔ است برقدرت او ، پس بگذارید اورا تابخورد و بچرد در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او مر شما راست و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر بیدی قصد وی کنید ، پس بگیرد شمارا عذابی نزدیك یعنی متعاقب آزار او معذب گردید و مهلت نیابید .

(٦٥) پس پی کردند آن ناقه را (و تفصیل آن در سورهٔ **نمل** بیاید) و بعداز عقر ناقه بچهٔ او ببالای کوهی بر آمده سه‌نوبت

بانك کرد و صالح آنوقت در میان قوم نبود چون بیامد وحال با او تقریر کردند ، پس گفت شما بزئید و برخورید از حیات در سراهای خود سه روز که چهار شنبه وپنج شنبه وآدینه است وروز شنبه عذاب بر شما فرود آید ، این وعده ایست نه دروغ .

آورده اند که روز چهار شنبه روی ایشان زرد شده پنج شنبه سرخ گشت و آدینه سیاه و شنبه عذاب نازل شد ،

(٦٦) پس آن هنگام که آمد فرمان بعذاب ایشان ، نجات دادیم صالح را وآنانکه با او بودند از مؤمنان ، بفضلی و بخششی از نزدیك ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مؤمنانرا از آن بلا برهانیدیم واز رسوائی آن روز (میشاید که مراد روز قیامت باشد)، بتحقیق که پروردگار تو ، اوست توانا بر نجات مؤمنان ، غالب بر دشمنان بهلاك ایشان (١)

(٦٧) و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر فریاد عظیم (مراد صیحهٔ جبرئیل است) ،

---

١ ـ و در **مثنوی معنوی** در این باب آورده :

روح همچون صالح وتن ناقه است — روح اندروصل‌وتن درفاقه است
روح صالح قابل آفات نیست — زخم بر ناقه بود برذات نیست
روح صالح قابل آزار نیست — نور یزدان سغبهٔ کفار نیست
جسم خاکی را بدو بیوسته جان — تا ببازارند و بینند امتحان
بی خبر کازار این آزار اوست — آب این‌خم متصل با آب جوست
ناقهٔ جسم ولی را بنده باش — تا شوی باروح صالح‌خواجه تاش
گفت صالح چون که کردید این جسد — بعد سه روز ازخدا نقمت رسد
بعد سه روز دگر از جان ستان — آفتی آید که دارد سه نشان
رنك وروی جمله تان گردد دگر — رنك رنك و مختلف اندر نظر
روز اول رویتان چون زعفران — دردویم رو سرخ همچون‌ارغوان
در سیم گردد همه روها سیاه — بعد از آن اندر رسد قهر الٰه
گر نشان خواهید از من این‌وعید — کرهٔ ناقه بسوی که دوید
گر توانیدش گرفتن چاره هست — ور نه خودمرغ امید ازدام جست

ودر **زاد المسیر** آورده که سه روز که وعدهٔ حیات داشتند در خانه های خود ساکن شده قبرها کندند و منتظر عذاب می بودند و چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل خود بیرون آمده یکدیگر را می خواندند که ناگاه جبرئیل بر صورت اصلی خود بایش بر زمین و سر بر آسمان ، پرهای خویش نشر کرده از مشرق تا مغرب پاهای وی زرد و بالها سبز و دندانها سفید وبراق وبیشانی باجلا و نورانی و رخساری بر افروخته وموی سر وی سرخ برنك مرجان ظاهر شد واوق را بیوشانید و ثمود آن حال را مشاهده کرده و روی بمساکن نهاده بقبور در آمدند ، جبرئیل نعره زد که **موتوا علیکم لعنة الله** بیکبار همه مردند و زلزله در خانها فتاده سقفها بریشان فرود آمد ، پس گشتند در سراهای خود و در زمین مردگان وخسبیدگان (١)

(٦٨) گویا که هرگز نبوده اند در آن سراها ، **در وسیط**(٢) آورده که خدای تعالی بدان‌صیحه هلاك کرد آنانرا که از قوم ثمود بودند در مشارق و مغارب وسهول و جبال مگر یك مرد که اورا ابورغال گفتندی ، واز حضرت رسالت پناه ص پرسیدند ابورغال کیست؟ حضرت فرمود که بدرقبیلهٔ ثقیف . بدانید بدرستیکه ثمود ، انکار کردند پروردگار خود را ، بدانید که دوری‌است ازرحمت من‌مرقوم ثمود را

(٦٩) و هرآینه بتحقیق آمدند فرستادگان ما ازملائکه که : یازده

---

١ — آیهٔشریفه اینست : « واخذ الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین »

و در مثنوی مولوی آمده :

شحنهٔ قهر خدا ایشان بجست — خونبهای اشتری شهری درست
چون همه در ناامیدی سر زدند — همچو مرغان در دوزانو آمدند
در نبی آورد جبریل امین — شرح این زانو زدن را جاثمین
زانو آندم زن که تعلیمت کنند — وز چنین‌زانو زدن بیمت کنند

٢ — مراجعه شود به جلد اول

یا دوازده یا هفت یا هشت یا نه بودند و **دمیاطی** گوید سه فرشته بودند یعنی جبرئیل و میکائیل واسرافیل بر صورت جوانان ساده‌روی صاحب جمال آمدند بسوی ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه ، بمژده دادن او بفرزند یا بهلاك قوم لوط . در **حقایق سامی** مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت . صاحب کشف **الاسرار** فرموده که چون از اول خلیل را بنواخت که **و اتخذ الله ابراهیم خلیلا** در آخر بدوام خلت بشارت داده از قطعیت ایمن ساخت و هم در **حقایق** آورده که آن مژده بود بظهورحضرت سید انبیاء ازصلب وی به آنکه او خاتم پیغمبران و صاحب لوای احمدی است و چه بشارت در مقابلهٔ این تواند بود که پدری را پسری باشد .

رباعی

خوشوقت آن پدر که چنین باشدش پسر
شاباش از آن صدف که چنین بروردگهر
آباء ازو مکرم و ابناء ازو عزیز
صلوا علیه ما طلع الشمس و القمر

ودمیاطی فرموده که جبرئیل علیه السلام بهلاك قوم لوط آمده بود و اسرافیل ببشارت ولد مرابراهیم را ومیکائیل بمحافظت لوط و اهل وی واخراج ایشان از مؤتفکات .

القصه چون نزدیك خلیل آمدند گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی ، گفت ابراهیم که جواب من سلام است بـر شما (ابراهیم ندانست که فرشتگانند ایشانرا در مهمانخانه نشانید) ، پس درنك نکرد به آنکه آورد گوسالهٔ بریان کرده بر سنك گرم ، پس خوان بگسترد و صلاح در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند .

(۷۰) پس آنهنگام که دید ابراهیم دستهای ایشانرا که مطلقا نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند انکار کرد آنرا ازیشان یعنی منکر شمرد و در دل آورد از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی و چون ایشان

ازطعام‌وی نخوردند ترسید که مبادا دزدان باشند وضرری بوی رسانند. چون فرشتگان احساس خوف نمودند گفتند ای ابراهیم مترس بدرستیکه ما فرشتگانیم فرستاده شده بسوی قوم لوط تا ایشانرا عذاب کنیم

(۷۱) و زن ابراهیم **ساره** بنت **هاران** استاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع می نمود یابرای خدمت مهمانان استادگی داشت چه ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از کسی روی نمیپوشید همین که سخن فرشتگان شنید پس بخندید از جهت فرح وسروراو یا بجهت زوال خوف ابراهیم بود یا برای هلاك اهل فساد گویند خندهٔاو از تعجب بود و تعجب میکرد از غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب بدیشان یا متعجب بود از تمثل ملك بصورت بشر یا شگفت می ماند از خوف ابراهیم از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم خود وبر هر تقدیر چون ساره بخندید پس بشارت دادیم ما اورا بزبان ملائکه بوجود فرزندی اسحق نام و ازپس اسحق‌به یعقوب (تخصیص بشارت بساره بجهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم از **هاجر** پسری داشت اسماعیل نام وساره‌را هیچ فرزند نبود) ، پس چون مژدهٔ فرزند شنود :

(۷۲) گفت ای عجبا ! ! آیا من بزایم و حال آنکه من پیرزنم (در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بـود) ؟ و این شوهر منست در حالتیکه پیر است صد و بیست ساله یا صد ودوازده ساله ، بدرستیکه این خبر که میگوئید ، چیزی عجیب است (استعجال وی از راه عادت بود نه از روی قدرت) .

(۷۳) گفتند فرشتگان مر ساره را ، آیا شگفت میداری ازکار خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی علت و فضل بی علت ازمیان دو پیر فرزندی بیرون آرد .

بیت

قدرتی را که بر کمال بـود کی چنین ها ازو محال بود ؟

بخشایش خدای وبرکتها یعنی زیادتی خیرات او برشما باد ای اهل بیت

محققان بر آنند که از برکات الهی آن بود که اسباط وجمیع انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم واز ساره پیدا شدند ، بدرستیکه خدای ستوده است باعطای نعم ، بزرگواراست باظهار کرم .

(۷۴) پس آنوقت که برفت از ابراهیم علیه السلام ترس وفزعی که داشت و آمد بوی بشارت اولاد ، در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان ما در شان قوم لوط . آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاك میکنید اهل قریهٔ راکه در او صد مؤمن باشند ؟ گفتند نی ، فرمود که اگر نود باشند ؟ گفتند نی هلاك نمی کنیم ، همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید وپنج ، پس بیکی ، ملائکه گفتند در هردیه که یك مؤمن باشد مارا بهلاك ایشان ، فرمان نیست ابراهیم علیه‌السلام فرمود که : **ان فیها لوطا** نه که لوط و بنات وی در آنجا اند ؟ فرشتگان فرمودند ما لوط و اهل اورا بیرون خواهیم آورد از میان ایشان .

(۷۵) بدرستیکه ابراهیم برد بار بود و تعجیل نداشت در انتقام از بد کاران ، آه زننده و تاسف خورنده بود برآدمیان ، رجوع کننده بحضرت عزت (ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادلهٔ ابراهیم با ملائکه رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند وباز گردند از بدی) ملائکه گفتند :

(۷۶) ای ابراهیم روی بگردان و در گذر از این جدال ، بدرستیکه آمده است فرمان آفریدگار تو بعد از ایشان و بدرستیکه آینده است بدیشان عذابی باز ناگردیده بجدال و دعا ، پس ملائکه ابراهیم را وداع فرموده روی بمؤتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن چون بنزدیك **سدوم** رسیدند که لوط در آنجا بود نگاه کردند ویرا دیدند که در زمین کار میکرد ، پیش وی رفته سلام کردند :

(۷۷) وآن هنگام که آمدند فرستادگان مایعنی فرشتگان ما ، بسوی لوط ،

اندوهگین شد بدیشان وتنگدل شد بجهت ایشان نه‌از کراهت مهمانداری بلکه ایشانرا دید با روبهای خوش و صورتهای دلکش از بدی و بی باکی قوم اندیشید و گفت این روزی سخت است بر من .

آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تالوط چهار نوبت ببدی قوم خود گواهی ندهد ایشانرا هلاك مکنید ، لوط مهمانانرا که دید گفت بشما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان ، گفتند چیست کار ایشان ؟ لوط را شرم آمد ، گفت گواهی میدهم که بد ترین اهل عالم این قومند ، جبرئیل بمیکائیل اشارت فرمود که این یك شهادت ، پس لوط با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسیدند همان سخن را تکرار فرمود و چون بشهر آمدند دیگر باره اعاده نموده و چون بخانه رسیدند دیگر باره اداکرد و شهادت اربع وجود گرفت ، بعضی مردم مهمانان لوط را دیدند وخبر بدیگران رسید با زن لوط اکابر قوم را خبر کرده و روی بدر خانهٔ لوط نهادند :

(۷۸) و آمدند ، بلوط علیه السلام ، قوم او ، بشتاب دوانیده شده بسوی او وپیش ازاین وقت بودند که عملهای بد میکردند (از لواطه و کبوتر بازی و صفیر زدن در مجالس وبرای استهزاء نشستن برسرراهها) چون قوم بدر خانهٔ لوط آمدند و طلب مهمانان کردند گفت ای گروه من ، اینك دختران من ، ایشانرا بخواهید که ایشان پاکیزه ترند مر شمارا . تزویج با ایشان بشرط ایمان بوده یا درشریعت وی تزویج مؤمنات بکفار می‌توانست کرد (۱) حضرت لوط از فرط فتوت وکرم و حمیت دختران خود را فدای مهمانان کرد و گفته‌اند مراد از بنات (دختران) نسای ایشان بوده چه هر نبی بدر امت خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شمارا حلال‌اند، پس بترسید از خدای بترك فواحش ومرا رسوا مکنید در شان مهمانان

۱ — آیهٔ شریفه اینست : « وجاء قومه یهرعون الیه ومن قبل کانوا یعملون السیئات قال یاقوم هؤلاء بناتی اطهر لکم فاتقوالله ولاتخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید »

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

من ، آیا نیست ازشما مردی راه یافته که شمارا پند دهد و ازعملهای بد شمارا باز دارد .

(۷۹) گفتند ای لوط بدرستیکه تو میدانی نیست مارا دردختران تو هیچ حاجتی بدرستیکه تو میدانی آنچه ما میخواهیم ازاتیان فاحشه .

(۸۰) گفت لوط در جواب ایشان کاشکی بودی مرا بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من هر آینه شمارا دفع کنم یا بپناه گیرم و باز گردم برکنی سخت یعنی عشیره و قبیلهٔ که بمدد ایشان دفع ومنع شما توانم نمود .

در احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام فرمود که **رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید** (یعنی بخدای پناه گرفت وحق سبحانه اورا یاری داد چه ملجاء درماندگان جز درگاه او نیست)

شعر

آستانس که قبله گاه همه است — از همه آفتی پناه همه است
هر که دل در حمایتش بستست — از غم هر دوکون وارستست

آورده اند که لوط در خانه فرو بسته بود واز پس در باایشان مجادله می نمود ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه درآیند

✿ سعدی فرماید .

نه هرگز شنیدم درین عمر خویش — که بد مرد را نیکی آمد بپیش
نه ابلیس بد کرد و نیکی ندید — بسر پاك ناید ز تخم پلید

و در این معنی نگارنده را ابیاتی است :

هر که خواهد شود به نیکی یار — باید اول شود ز بد بیزار
بد ز زشتان رسد نه از نیکو — نکند زشت مرد نیکو کار
چو عقاب از برای سوزش دل — نسزد آدمی شود خونخوار
نشنیدی عقاب آتش دل — بنشاند ز خون مرغ شکار
آب او قطره های خون دل است — نانش از پارهٔ تن جاندار

(**جلالی**)

لوط بغایت مضطرب واندوهناك شد ملائکه اورا بدان اضطراب وخروش و جزع دیدند .

(۸۱) گفتند ای لوط بدرستیکه ما فرستادگان پروردگار توایم وبعذاب ایشان نازل شده‌ایم دل قوی دار که ایشان نمیرسند باضرار وایذاء تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه و مارا با ایشان گذار پس جبرئیل پیش ایشان باز شد و بر خود را برروبهای ایشان مالید همه کور شدند و ازخانه لوط بیرون آمده می گفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل فرمود که :

ببر کسان خود را بپارهٔ از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب وباید که التفات نکنند وواپس ننگرد ازشما یکی پس همه اهل خود را ببر مگر زن خود را که او کافره است بدرستی که رسنده است اورا آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاك خواهد شد لوط از غایت دلتنگی فرمود که کی خواهد بود هلاك شدن ایشان جبرئیل فرمود که بدرستیکه هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل گفت آیا نیست صبح نزدیك یعنی نزدیك است :

(۸۲) پس آنوقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم که تابر خودرا در زیر شهر های ایشان در آورد وبرداشت وبر بالا برد تا بجائیکه اهل آسمان بانك خروس و آواز سك ایشان شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند وما بقدرت کامله گردانیدیم زیر آن شهر هارا زبر آن یعنی سر نگون ساختیم وبارانیدیم بر آن شهرها بعد از سر نگون شدن آن سنگی از گل متحجر سجیل معرب سنك گل است وآن گلی باشد باتش دوزخ پخته شده چون آجر یاسجیل کوهی است در آسمان یا نام آسمان دنیا است یاسجین است که نام جهنم باشد یعنی آن سنك باران بر ایشان از آسمان بود یا ازدوزخ و آن سنگها بود بهم نهاده یا پی در پی .

(۸۳) نشان کرده شده بخطوط سیاه وسفید چون جذع یابیاض

و حمرت و در زادالمسیر گوید مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفید و بر او نقطه های سیاه و برخی سیاه و بر او نقطه های سفید یا نام هر کسی که براو باران میشد بر آن نوشته بود یا آماده گشته در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان .

در تفسیر زاهدی آورده که سنك کلان او برابر خمی بود و خرد او مساوی سبوئی .

قولی آنست که سنك بر جماعتی بارید از آن قوم که دردیار خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود سنگی مقرر بنام وی برسرش فرود آمد وهلاك شد .

آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمد وتا چهل روز آن سنگ که نامزد او بود در هوا معلق بایستاد و همینکه ازحرم بیرون آمد بر وی فرود آمد و هلاك شد .

و نیست آن سنك عذاب از ظالمان دور چه ایشانرا استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد .

نظم

چو عالم از ستمگر ننك دارد عجب نبود که بر وی سنك بارد
سگانرا سنك درخورد است بسیار چو ظالم را به بینی سنك بردار

و گفته اند ضمیر **هی** راجع است به قری کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از ستم کاران مکه دور نیست و در اثنای اسفار بدان دیار می گذرند پس اولی وانسب آنکه بنظر اعتبار و اعتذار در آن نگرند و از عذاب عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان بصلاح آرند (۱)

(۸٤) و فرستادیم باولاد مدین یا ساکنان بلد مدین برادر ایشان شعیب را ، گفت ای قوم بپرستید خدایرا بیگانگی ، نیست شمارا هیچ خدائی بجز وی و مکاهید وکم مکنید پیمانه را در بیمودن مکیلات

۱ — آیهٔ شریفه اینست : « مسومة عند ربك و ماهی من - الظالمین ببعید »

و ترازو را در سنجیدن موزونات ، بدرستیکه من می بینم شمارا با توانگری و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شمارا بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید رسم حق گذاری آنستکه مردمرا از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید و بدرستیکه من می ترسم بر شما با این خیانت که دارید ، عذاب روزی گرد در آینده (توصیف یوم باحاطه (۱) که صفت عذاب است بجهت وقوع آنست در آن یعنی در آن روز عذابی گرد شمارا فروگیرد که هیچکس راه رهائی نیابد مراد عذاب قیامت است یاعذاب استیصال) و چون نهی کرد از تنقیص کیل ووزن امر میکند بایفای آن واین غایت مبالغه است :

(۸۵) و ای گروه من ؛ بتمام بپیمائید مکیل را بپیمانه و تمام بسنجید موزون را بترازو بعدل و راستی و آنقوم با وجود خیانت در کیل ووزن هرچه میخریدند از ثمن آن چیزی باز میگرفتند واطراف درم و دینار را نیز میبریدند و در آن باب میگوید ،

وکم مکنید مردمان را ، چیز های ایشان یعنی بهای هرچه میخرند یا قراضهٔ که از دینار و درم میبرید و غایت تباهی مجوئید در زمین بلدهٔ خود در حالتیکه تباهکاران باشید :

(۸٦) آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترك حرام ، بهتر است شمارا از آنچه بخیانت جمع میکنید ، اگر هستید باور دارندگان مرقول مرا و من نیستم بر شما نگاهبان که شما را از قبایح باز دارم یااز عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم بپیام رساننده و نصیحت کنندهٔ ، بر من رسانیدن است و بس

بیت

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم
تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال

آیهٔ کریمه چنین است : « ... ولا تنقصوا المکیال والمیزان انی اریکم بخیر و انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط »

آورده اند که انبیاء علیهم السلام بردو قسم بوده اند بعضی آنکه ایشانرا فرمان بحرب‌بوده چون موسی و داود و سلیمان وبرخی آنکه ایشانرا بحرب نفرموده اند و شعیب از آنجمله بود که رخصت حرب‌نداشت قوم را همه‌روزموعظه میگفت وخود همه شب‌نماز میگذارد

(۸۷) گفتند قوم او که ای شعیب آیا نماز های تو میفرماید ترا بتکلیف آنکه ما ترك کنیم آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان یا دست بداریم آنچه میکنیم درمالهای خود وآنچه میخواهیم ازنقصان کیل و وزن یا باز گرفتن ثمن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر بدرستیکه تو برد باری ، راه یافته بزعم خود یا این سخن از روی تحکم میگفتند ومراد ایشان اضداد این سخنها و صفتها بود یا بطریق استبعاد میگفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگوئی .

(۸۸) گفت شعیب ای گروه من چه می بینید و چه میگوئید اگر باشم من بر تصدیق و حجتی از پروردگار خود روزی داده باشد مرا از نزدیك خود روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت و بخس (۱) و تطفیف (۲) یامرا دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم و نمیخواهم من که مخالفت کنم شمارا و بیایم بسوی آنچیزی که شمارا از آن نهی میکنم یعنی شمارا از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب آنشوم بلکه از هر چه باز میدارم خود نیز بـاز می ایستم از آنچیز نمیخواهم مگر بصلاح آوردن کار های شما مادام که توانم ونیست توفیق من در اصلاح‌امور یا رسیدن بسر منزل صواب وصلاح مگر بهدایت ومعونت خدای، براو او توکل می کنیم که قادراست درهمه چیز وغیر او عاجزانند و بسوی اوبازمیگردم در هرچه نیت میکنم .

۱ — بخس : نقصان کردن و نقصان شدن ۲ — تطفیف : کم پیمودن بکیل .

(۸۹) و ای گروه من شمارا بر آن ندارد دشمنی من وستیزه کاری بامن اگر برسد شمارا مانند آنکه برسید گروه نوح را ازطوفان یا قوم هود را از باد صرصر (۱) یا قوم صالح را از وقعه رجفه (۲) و نیستند گروه لوط از شما دور یعنی در مکان وزمان بشما نزدیکند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید .

(۹۰) وطلب مغفرت کنید از پروردگارخود بایمان پس‌رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او بدرستیکه پروردگار من بخشنده بـر مستغفران است ، دوستدار تائبان است ((۳) ودود بمعنی فاعل آید یعنی بندگان‌را دوست دارد و بمعنی مفعول نیز بود یعنی بندگان اورا دوست‌دارند)

قطب الابرار مولانا **یعقوب چرخی** قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را بـر این وجه آورده است که دوست دارندهٔ نیکی بهمهٔ خلق و دوست دلها بحق یعنی او نیـکانرا دوست میدارد و نیکان اورا دوست میدارند و فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چـون بنظـر تحقیق در نگرنـد اصـل حسن و احسان که سبب محبت میباشد غیر اورا ثابت نیست پس خود خود را دوست میدارد .

و از این نکتهٔ چند در آیت **یحبهم و یحبونه** (۴) برمنظرهٔ

۱ ـ صرصر : تند باد سخت سرد ۲ ـ رجفه ، زلزله ۳ ـ آیـهٔ شریفه اینست : « و استغفروا ربکم ثم توبوا الیه ان ربی رحیم ودود »

٤ ـ اشاره است به آیهٔ شریفه : « یا ایهاالذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین ... » (سورهٔ مائده آیهٔ ۵۴ صفحهٔ ۳۲۶ تا ۳۲۹ این تفسیر جلد اول و برگ شمارهٔ ۸۸ — ۹۲ مقدمه این کتاب)

عیان جلوه نموده **و الولدالاعز زیدت حقایقه صفیا** فرموده (۱)

رباعی

ای حسن تو داده یوسفانرا خوبی وز عشق تو کرده عاشقان یعقوبی
گرنیك نظر کنی کسی غیر تونیست در مرتبهٔ محبی و محبوبی

(۹۱) گفتند ای شعیب فهم نمی کنیم بسیاری از آنچه تومیگوئی از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطهٔ قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد می گفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیاء بود و دیگر گفتند : وما می بینیم ترا در میان ما بیقوت در دفع ما یا ضعیف البصر و اگرنه قوم تو بودندی که بردین مااند و ما ایشانرا عزیز میداریم هرآینه ترا سنگسار میکردیم و نیستی تو بر ما عزیز و مکرم بمرتبهٔ که عزت تو مانع رجم یاموجب رحم شود .

(۹۲) گفت شعیب که ای گروه من آیا عشیره و قـوم من عزیز ترند بر شما و دوست تر نزد شما از خدای و مرا گرفته اید شما امر خدایرا ازپس پشت همچون متروك و فراموش شده یعنی حق

۱ ـ تنها فرزندی که از کاشفی مورخان نامبرده اند وهم از وی آثاری بجا مانده است **فخرالدین علی** متخلص به صفی میباشد فخر الدین علی نیز مانند پدر باکثر علوم زمـان خود آشنائی داشته کتبی چند نگاشته است که در مقدمهٔ این کتاب به آنها اشاره شده‌است

کاشفی نیز در این تفسیر از فرزند خود نام میبرد چنانکه در بالا یك رباعی از وی در این تفسیر نقل نموده همچنین در پایان مواهب علیه (این تفسیر) رباعی ذیل را که فخر الدین علی درماده تاریخ اتمام کتاب گفته درج و ثبت کرده است :

با خامه که این نامهٔ اقبال نوشت و انجام سخن بایمن الفال نوشت
گفتم مه‌و روز وسال تاریخ نویس فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت

مراجعه شود ببرگ شمارهٔ ۲۵ الی ۲۸ و ۷۹ و ۱۲۵ تا ۱۲۶ مقدمه این کتاب

خویش و تبار من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پشت پا می افکنید بدرستیکه آفریدگار من بانچه شما می کنید آگاه است بـر وجهیکه هیچ چیز بر او پوشیده نیست و شمارا مجازات خواهد فرمود

(۹۳) و ای گروه من عمل کنید بر حالهای خود که دارید از شرك و بخس که من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود زود باشد که بدانید آنکس راکه بیاید بر او عذابی که اورا رسوا کند یا بفضیحت تمام **هلاك** سازد وآنکس راکه او دروغگویست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم نه شما و انتظار برید آنرا که من با شما میگویم که من نیز با شما منتظرم :

(۹۴) و آن هنگام که آمد عذاب مـا نجات دادیم شعیب را و آنانرا که **ایمان** آورده بودند با او ببخشایشی از فضل ما و بگرفت آنانرا که کافر بودند آواز جبرئیل که ایشانرا گفت **موتوا جمیعا** پس گشتند در سرا های خود مردگان و بر زمین افتادگان :

(۹۵) گویا که هرگز اقامت ننموده اند در آن دیار بدانید که هلاکت است قوم مدین را و دوری از رحمت من ، همچنانکه **هلاك** شدند و ملعون گشتند ثمود (تشبیه کرد مدین را به ثمود بجهت آنکه عذاب هردو قوم بصیحه بود) در تیسیر آورده که ابن عباس رضی الله فرموده که هیچ دو امت بیك عذاب هلاك نشدند الا قوم شعیب وصالح اما قوم ثمودرا صیحه از تحت ایشان بود واهل مدین را از فوق ایشان

(۹۶) و بتحقیق که ما فرستادیم موسی را با معجزات که نشانهای صحت نبوت او بودند و بحجتی قاهر واضح که آن عصا بود (افراد عصا بذکر بجهة وضوح او است)

(۹۷) بسوی فرعون وگروه اشراف ازقوم او پس پیروی کردند آن گروه فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی و نبود کار فرعون بر نهج رشد و صواب و چون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع او بـاشند .

(۹۸) پیش روی کند فرعون قوم خود را روز رستخیز پس

در آردهان باتش و بد مکانی است در آمده شده درو یعنی آتش دوزخ چه مورد که آبش خور است برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد وآتش موردی است بر ضد آن .

(۹۹) و از پی در آمده شدند فرعون وقوم او در این سرای لعنت را و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است بد عطائیست داده شده بر ایشان یعنی لعنت هر دو جهان

(۱۰۰) این خبر از اخبار و دیه های هلاك شده که قصه آنرا بر تو میخوانیم بعضی از آنها باقی است یا آبادان چون زرع قایم ایستاده و برخی مفقود است یاحزاب چون گشت درودہ گفته اند قائم آنستکه اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و **حصید** آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح (۱)

(۱۰۱) وما ستم نکردیم براهل این دیهها یا هلاك ایشان ولیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بوده، پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند از ایشان آن خدایانی که از روی جهل بودند که میخواندند و میپرستیدند بجز خدای یعنی الهٔ ایشان باز نداشتند ازایشان هیچ چیز وقتیکه آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان و نیفزودند ایشانرا جز زیانکاری و هلاکت

(۱۰۲) و مانند این گرفتن است ، گرفتن پروردگار تو ، چون بگیرد اهل دیهها را و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند ، بدرستیکه گرفتن خدای ، دردناك و سخت است واز آن گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهائی نیست .

قطعه

کسی کز صرصر ظلمش دمادم چراغ عیش مظلومان بمیرد (۲)
نمی ترسد از آن کایزد تعالی اگر چه دیر گیرد ، سخت گیرد

۱ ـ آیه کریمه اینست : « ذلك من انباء القری نقصه علیك منها قائم و حصید »

۲ ـ مکن بددر جهان ایدوست هرگز که هرکس کیفر کردارش بیند
بچشم خویشتن بینی که درباغ کسی ازشاخ بی بربر نچیند (جلالی)

(۱۰۳) بدرستیکه دراین چه یاد کردیم از قصص ، هرآینه عبرتی است مرکسی را که بترسد از عذاب آن سرای ، روز قیامت روزی است جمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همهٔ خلق را در وی جمع کنند وآن روز ، روزی است حاضر شده دروی اهل آسمان وزمین

(۱۰۴) و باز پس نمیداریم آن روز را مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در نرسد قایم نگردد .

(۱۰۵) روزی که بیاید آن روز مشهود ، سخن نگوید هیچکس سخنی که اورا نفع رسانید مگر بدستوری خدای واین در موقف خاص باشد و موقفی دیگر باشد که درو اجازت سخن گفتن نیز نبود **هذا یوم لاینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون** (۱)

پس از اهل موقف بدبخت باشد آن که بمقتضای وعید دردوزخ جای او باشد و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت ماوای او بود

در **حقایق سلمی** ، **از شقیق بلخی** (۲) قدس سره نقل می کند که « علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت ازدنیا و کوتاهی امل و شرمندگی ونشانهٔ شقاوت هم پنج چیز است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا وطول امل وبیحیائی »

شیخ ابو سعید خراز (۳) قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی درین سوره دوکار عظیم بیان فرموده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار بر آورد و دیگر حکم ازلی که بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه از هیبت آن خبر و سطوت اینحکم فرموده که **شیبتنی سورة هود** (۴)

۱ ـ سورهٔ مرسلات ـ آیهٔ ۳۵ و۳۶ ـ ۲ شیخ ابوعلی بن ابراهیم معروف و مشهور به شقیق بلخی تربیت و خدمت از ابراهیم ادهم بلخی یافت و خود نیز جمعی را تربیت نموده یکی از شاگردان وی شیخ حاتم اصم میباشد . شیخ شقیق به امام همام محمد باقر منسوب است وگفته اند (ریاض العارفین)در ماوراءالنهر بتهمت رفض شهید شد ۳ ـ ابوسعید خراز نیزازبزرگان علماء وعرفا میباشد . ٤ ـ یعنی پیر گردانید مرا سورهٔ هود

قطعه

آن یکیرا از ازل نوح سعادت بر کنار

وین یکیرا تا ابد داغ شقاوت بر جبین

عدل او میراند اورا سوی اصحاب شمال

فضل او میخواند این را نزد اصحاب یمین

(۱۰۶) فاما آنانکه بد بخت شدند ، پس در آتش دوزخند ، مرایشانراست درآتش فریادی سخت ونالهٔ زار (زفیر (۱) صوت شدید را گویند و استعمال آن در مبداء صوت حمار است و شهیق صوت ضعیف او بود و در آخر نهیق مستعمل می باشد ، تشبیه میکند فریاد اشقیاء را بانکر اصوات (۲)) واین بدبختان با این ناله و افغان

(۱۰۷) جاویدان باشند درآن آتش تا آسمانها وزمینها برجاست (این کلمات (۳) در عرف عبارت از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان وزمین باز بسته نباشد چه نصوص دالة برتابید دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفاری که اشقیاء عبارت از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند بود) مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا ازعذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یاعذابی دیگر غیراز عذاب آتش چه‌در دوزخ انواع عذاب و عقوبت است یکی ازآنها آنستکه به آتش عذاب کنند ، پس استثنای از خلود باشد در عذاب نار نه ازخلود در دوزخ بدرستیکه پروردگار تو کننده است هر چیزیرا که خواهد از انواع تعذیب ،

(۱۰۸) و اما آنانکه نیکبخت شدند ، پس ایشان در بهشتند، جاودان در آن ، مادامیکه باشد آسمان آخرت و زمین آن چه بحکم

۱ - آیت کریمه اینست : « فاما الذین شقوا ففی‌النار لهم فیها زفیر و شهیق » ۲ - اشاره است باین آیه : ان انکر الاصوات لصوت الحمیر » در این آیه بدترین و زننده ترین آواز هارا ، آواز حمار خوانده است و ذکر زفیر و شهیق در آیهٔ بالا از جهت استعارهٔ تصریحیه میباشد ۳ - این کلمات یعنی مادامت السموات والارض

یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات (۱) زمین و آسمانی بدل این آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره (۲) در فتوحات آورده که « دوام آسمان و زمین از حیثیت جوهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان » و گفته اند مراد فوق وتحت است چه عرب هرچه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند وآنچه زیر قدم بود ارض خوانند پس مادام که تحت وفوق باشد سعداء در بهشت باشند مگر آنچه خواهد پروردگار تو که اورا از نعیم‌جنان بدولتی رساند زیادت ازآن که آن رتبهٔ رؤیت است و رضوان یابنعمتی که کنه آنرا کس نداند مگر وی که عالمست بجمیع معلومات ونکتهٔ «فلا تعلم نفس ماأخفی لهم من قرة اعین» (۳) مؤید این قولست و شمهٔ ازین باب در سورهٔ توبه در تفسیر «و رضوان من‌الله اکبر» (٤) سمت ذکر یافته است ، و بباید دانست که علماء تفسیر درین استثناء سخن بسیار گفته اند .

در **زاد المسیر** آورده که استثناء لایفعله ودر معالم (٥)مرقوم که خدای بدین استثناء دانا تراست و اگر اقوال همه آورده شود شرط ایجاز که در اول مقرر شده باقی نماند **والله الباقی له الحکم و الیه ترجعون** .

عطا داد ایشانرا ، عطا دادنی نا منقطع یعنی ممتدالی غیرالنهایة

(۱۰۹) پس مباش درگمان (مخاصب حضرت رسالت ص وحقیقت خطاب راجع است بامت که می فرماید که بشك مباشید) از آنچه میپرستید ای گروه مشرکان در آنکه ضلالتی است مؤدی بهلالت یعنی شك مکنید در آنکه آن عبادت گمراهی است که آخر بهلاکت ایشان

۱ — سورهٔ ابراهیم آیهٔ ۴۸ ۲ — مقصود حضرت شیخ محیی الدین عربی می باشد محیی الدین یکی از بزرگترین عارف اسلامی‌است و اورا شیخ اکبر خوانده اند

۳ — سورهٔ سجدهٔ آیهٔ ۱۷ ۴ - سورهٔ توبه - آیهٔ ۲۷ ص ۸۰ - ۷۹ این جلد ٥ - مراجعه شود ببرگ ۱۴۹ جلد اول

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب هلاك وعذاب ایشان شد ، نمیپرستند اهل شرکت بتانرا مگر بر وجهی که می پرستیدند پدران ایشان پیش از این یعنی بباطل و بدرستی که بـا تمام رساننده ام بدیشان ؛ بهرهٔ ایشانرا از عذاب ، در حالتیکه آن نصیب ناکاسته باشد .

(۱۱۰) و هر آینه ما دادیم موسی را تورات ، پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند ، بعضی برو بگرویدند و بعضی برو کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن و اگرنه سخنی است پیش گرفته شده از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان ، هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از آن نجات یافتی و بدرستیکه کفار قوم تو ، هر آینه در گمان اند از قرآن ، گمانی در ریبت افکنده یعنی نفس خودرا مضطرب و عقل را شوریده کننده .

(۱۱۱) و بدرستیکه هر یك از متخلفان ، از آنجمله انـد که هر آینه تمام خواهد داد ، پروردگار تو جزای علمای ایشان (بعضی آن را نافیه میدارند و لما بمعنی الا (۱) یعنی هیچکسی نیست مگر خدای تعالی که جزای عمل اورا بوجهی که باید بدو رساند . **صاحب ایجاز** فرموده که چون در **لما** معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوفی باید کرد برین وجه که **و ان کلا لما یعثوا لیوفینهم** و چون اعراب این کلام خالی از اشکال نیست ابن مقدار بسط مناسب نمود و ایـن وجوه بر تقدیر تشدید لما بود اگر مخفف خوانند .

صاحب کشاف فرموده که لام لما موطیه قسم است و تنوین کلا عوض از مضاف الیه و ما زائده و تقدیرش چنین باشد که **وان کلهم لیوفینهم** . بدرستیکه خدای به آنچه شما میکنید واناست و چیزی از او فوت نمی شود تا توفیهٔ جزا نتواند کرد

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « وان کلا لما لیوفینهم ربك اعمالهم انه بما تعلمون خبیر »

بیت

بهمه کار بنده دانـا اوست بـه مکافات هم توانـا اوست

(۱۱۲) پس مستقیم باش همچنانکه فرموده شدی (۱) و باید که مستقیم شوند با بفرمانی که : « مستقیم گردند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند بـا تو (استقامت آنستکه مستقیم باشند بر اوامر و نهی) .

امام قشیری رحمة الله فرموده که مستقیم آنکسی است که از راه حق باز نگردد تا بسر منزل وصال برسد » در **حقایق سلمی** ، از **جرجانی** قدس سره نقل می کند که : « طالب کرامت مباش ، طالب استقامت باش ،

محمدبن فضل رحمة الله فرموده که : « آنچیز که به بودوی همهٔ نیکی ها نیکو شود و بـه نبودوی همه زشتی ها زشت شود استقامت است » **شیخ الاسلام** این سخن را بشنید وگفت که وی بسیار نیکو گفته است ، دلیلش **فاستقم کما امرت** .

بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر است ؟ گفت استقامت .

ابوعلی نسوی رحمة الله فرموده که **حضرت رسالت** را در واقعهٔ دیدم ، گفتم سبب شیب تو از سورهٔ هود چه چیز است (۲)؟ فرمود که قوله تعالی :

فاستقم کما امرت

ای عزیز هرکرا قدم مترسخ نباشد رنجش ضایعست .

شیخ ابوعلی دقاق ، قدس سره گفته که : « استقامت آنستکه خود را از ما سوی الله محفوظ داری »

و خواجه عصمت بخاری در صفت اهل استقامت فرموده :

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « فاستقم کما امرت و من تاب معك ولا تطغوا انه بما تعملون بصیر » ۲ ـ مراجعه بذیل ص ۲۱۱ جلد دوم

نظم

کسی را دانم اهل استقامت — که باشد بر سر کوی ملامت
ز اوصاف طبیعت پاک مرده — باطلاق هویت جان سپرده
تمام از گرد تن دامن فشانده — برفته سایه‌و خورشید مانده (۱)

و از حد در مگذرید ، بدرستیکه خدای بدانچه شما میکنید ، بیناست .

(۱۱۳) و میل مکنید بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنه منمائید با ایشان بافرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشانرا بر بیداد ایشان . **سفیان ثوری** رحمه الله علیه فرموده که هر که قلمی برای ظلمه بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم ایشان شریك باشد و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بیابان تشنه باشد وبر هلاك مشرف شود اورا آب‌توان داد ؟ فرمود ، نی ، گفتند اگر آبش ندهند بمیرد ، فرمود که دعه یموت (۲) .

مصرع

آنچنان بد زندگانی مرده به (۳)

پس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود که میل به ظلم مکنید که شمارا بساید یعنی شمارا برسد آتش دوزخ و نیست شما را بجز

۱ - نور الدین عبدالرحمن جامی فرماید :

سالکان بی کشش دوست بجائی نرسند
سالها گر چه در این راه تك وبوی کنند

۲ - یعنی وا گذار اورا بمیرد :

۳ - شیخ بزرگوار مصلح الدین سعدی شیرازی در سعدی‌نامه (بوستان) در سر انجام بیداد و ستم میفرماید :

گزیری بچاهی در افتاده بود — که‌از هول او شیر نر ماده بود
بد اندیش مردم بجز بد ندید — بیفتاد و عاجز تر از خود ندید
همه شب زفریاد و زاری نخفت — یکی برسرش کوفت سنگی و گفت

خدای از دوستان که عذاب از شما باز دارند ، پس شما یاری داده نشوید .

(۱۱۴) و بپای دارید نماز را در دو طرف روز ودر ساعتها از شب (نماز طرف اعلی روز ، نماز بامداد است ونماز طرف‌اسفل ظهر و عصر و نماز **زلف اللیل** مغرب وعشاء (۱)

آورده اند که عمروبن عزیه خرما میفروخت ، زنی صاحب جمال که بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه است چون زن بخانهٔ وی در آمد ، عمرو او را تقبیل نمود و فی الحال بشیمان شده بمجلس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گریان گریان حال گذشته را بعرض رسانید آیه فرود آمد :

بدرستیکه نیکوئیها یعنی نماز پنجگانه ببرند و محو کنند بدی هارا که غیر کبایر باشند ، حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام از عمرو برسید که نماز دیگر با ما گذاری ؟ گفت آری ، فرمود که

✿ تو هرگز رسیدی بفریاد کس — که میخواهی امروز فریاد رس ؟
همه تخم تا مردمی کاشتی — ببین لاجرم تا چه برداشتی
که بر جان ریشت نهد مرهمی؟ — که دلها ز ریشت بنالد همی
تو ما را همی چاه کندی براه — بسر لاجرم در فتادی به چاه
دو کس چه کنند ازپی خاص وعام — یکی نیك محضر دگر زشت نام
یکی تا کند تشنه را تازه حلق — دگر تا بگردن در افتند خلق
اگر بد کنی چشم نیکی مدار — که هرگز نیارد گز انگور بار
درخت ز قوم ار بجان بروری — میندار هرگز کزو بر خوری

(مراجعه شود به بوستان سعدی - چاپ نگارنده ص ۴۹ - ۴۸)

۱ - آیهٔ شریفه اینست : « و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفاً من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلك ذکری للذاکرین »

شمس الدین محمد حافظ شیرازی فرماید :

خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد
به آب دیده و خون جگر طهارت کرد

که **هی** کفارته (آن نماز کفارهٔ این گناهست) ،
گفتند یا رسول الله این حال مرور است خاصه؟ گفت نی ، برای عموم مردم است ومؤید این قول درحدیث آمده که ازنمازی تا نمازی کفارت گناهانست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبائر اجتناب نمایند
واسطی قدس سره فرموده « که انوار طاعت ظلمت معاصی را محو می سازد » در **بحر الحقایق** آورده که انوار ذکر ومراقبت در **طرفی النهار و زلفا من اللیل** ، ظلمات اوقاتی را که بحوائج نفسانی صرف شده دفع می کنند » و بعضی بر آنند که حسنات ، گفتن کلمات اربعه است یعنی **سبحان الله والحمد لله ولا اله الاالله والله اکبر** ، این فرمان و این وعده ، پندی است مریاد کنندگانرا
(۱۱۵) و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی ، بس بدرستیکه خدای ضایع نگرداند مـزد نیکو کارانرا (عدول از صبر اشاره به آنستکه شکیبائی از احسان است) (۱)
(۱۱۶) **فلولا کان** (پس چرا نبود) ، **لولا** بمعنی نفی است یعنی نبود از اهل قرنها که پیش از شما بودند خداوندان عقل ورأی که از روی حزم باز داشتندی مفسدان را از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی ، لیکن اندکی بودند از آنها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات گذشتگان که ایشانرا نهی میکردند و پیروی کردند آنها که کافر شدند آنچیزیراکه منعم شده بودند در آن یعنی متابعت آرزو های نفس کرده وتمام اهتمام به تحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده و از ماورای آن اعراض نمودند و بودند کافران ،
(۱۱۷) و نخواست پروردگار تو که هلاك کند اهل دیهارا بشرك و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح آرندگان باشند درمیان

۱ ـ آیهٔ کریمه اینست : « فاصبر فان الله لایضیع اجرالمحسنین
۲ ـ تمام آیه اینست : « فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الاقلیلا ممن انجینا منهم واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه و کانوا مجرمین »

یکدیگر یعنی بمجرد شرك هلاك نکند تافساد ظلم به آن منضم نگردد و از اینجا گفته اند **الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم** .
(۱۱۸) واگر خواستی پروردگار تو ، هرآینه گردانیدی مردمان را یك گروه یعنی بر یك دین و یك آئین و همیشه باشند اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس
(۱۱۹) مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو برو و اورا بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانانند یا آنکه مختلفند در روزی یکی توانگر است ویکی درویش مگر آنکه خدای ویراقناعت دهد واز برای این اختلاف آفریده است خدای مردمانرا یابرای رحمت آفریده‌راه یافتگان را وتمام شد ، سخن پروردگار تویعنی کلمهٔ که با ملایك گفته و آن اینست : هرآینه پر سازم ، دوزخ را از عاصیان دیوان و آدمیان که از ایشان کفر و کافری روی نموده ، همهٔ ایشان
(۱۲۰) و هر چیزی را که میخوانیم بر تو . از اخبار پیغمبران و آن خبر چیست ؟ آنچه ثابت میگردانیم وبر جای میداریم به آن دل ترا یعنی فائدهٔ اخبار رسل آنستکه دل تو بیارامد و یقینت بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمائی و بر ایذای کفار شکیبائی کنی وآمده است بتو درین سوره آنچه درست و راست است .
در **معالم** فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است و الا حق در همهٔ سور قرآنی هست و گفته اند هذه (۱) اشارت باخبار مذکور است درین سوره یعنی این خبرها راستست وبند استو یاد کردن مرگرویدگان را
(۱۲۱) و بگو ای محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ، مرآنانرا که ایمان نمی آورند ، عمل کنید بر حالتیکه[1] بدان متمکنید بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم برهمان حال که داریم ،
(۱۲۲) و چشم دارید بما انقلاب زمانه را ، بدرستیکه ما نیز

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست « وکلا نقص علیك من انباء الرسل ما نثبت به فوادك و جاءك فی هذه الحق و موعظة و ذکری للمؤمنین »

عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم ،

(۱۲۲) و چشم دارید بما انقلاب زمان را ، بدرستیکه ما نیز منتظریم نزول عذاب را بشما .

(۱۲۳) و مرخدایراست ، علم آنچه غایب است از آسمانها و زمین ها و بسوی او باز گردد (۱) و **حفص** ، **یرجع** مجهول خواند یعنی باز گردانیده شود همهٔ کارها ، **پس** پرستش کن مراورا که مرجع همه اوست و توکل کن بر وی (تقدیم عبادت بر توکل اشارتشت به آنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل بمجرد گفتار بی اعتبار بود) و نیست پروردگار تو بیخبر از آنچه بندگان میکنند (و **حفص** بخطاب می خواند و مخاطب همهٔ مردمانند و در تیسیر از **کعب الاحبار** رحمة الله نقل می کند که فاتحهٔ تورات آیهٔ اول از سورهٔ انعامست و خاتمهٔ آن آیت آخر از سورهٔ هود .

والحمدلله اولا و آخراً و ظاهراً و باطناً

---

۱ — آیهٔ شریفه اینست : « ولله غیب السموات و الارض والیه یرجع الامر کله فاعبده و توکل علیه وما ربك بغافل عما تعملون »

سورة یوسف مکیة و آیاتها مائة واحدی عشرة (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

الر ، در **کشف الاسرار** ، آورده که این حروف از متشابهات قرآن است ، **لا یعلم تاویله الاالله** وگفته اند مواد ترکیب اسماء حسنی است ، اگر کسی داند چنانچه از **الر** و **حم** و **ن** ، **الرحمن** حاصل میشود یا مختصر آنست از اسمای الهی چنانچه **الف** از **الله** و **لام** از **لطیف** و **راء** از رؤف یا از صفات او چنانچه الف ، از **انفراد** است ولام ، **لطیف** و راء ، **رحمت** ، گویا قسم یاد میکند بربن وجه که انفراد من بربوبیت و بلطف من با عارفان لطایف احدیت و برحمت بمن برکافهٔ بریت .

جواب قسم چیست ؟

تلك (این آیات) **آیات الکتاب المبین** (آیتهای کتاب مبین است) یعنی سورهٔ که ظاهر است اعجاز آن (ویا هویداست معنی او بر متأمل یا روشن کننده است **قصهٔ** را که یهود سؤال کرده بودند ، چه در روایت آمده که علماء یهود بعضی از اشراف عرب را گفتند که از محمد سؤال کنید که سبب انتقال آل یعقوب از **شام** به **مصر** چه بوده ؟ این سوره نازل شد (۲)

(۲) بدرستیکه ما فرستادیم کتابرا (مراد این سوره است) قرآنی تازی وبعضی از قرآنرا قرآن گفته یعنی ما این سوره را بلغت عرب

---

۱ — گفته شده است که سه آیت از آغاز این سوره در مدینه فرود آمده است .

۲ ـ حکیم **ابوالقاسم فردوسی طوسی** ، شاعر بزرگوار ایران ، سبب نزول این سوره را در کتاب **یوسف و زلیخا** ، چنین آورده :

الف لام را تلك آیات را بخوان تا بدانی حکایا ت را
سراسر همه قصهٔ یوسف است زقول جهان داور منصف است

فرستادیم تـا باشد که شما فهـم کنید و بمعانی آن برسید و حجت برشما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم ، شما در فهم آن عذر آرید

(۳) ما قصه میخوانیم بر تو بهترین قصه که خوانده میشود ، در **معالم** گوید که بهتر است بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها و در **عین المعانی** آورده که این قصه از قصه های دیگر احسن است چه صاحبش نیز از آدمیان احسن بوده و در **تیسیر** اعجب القصص گوید و صاحب **بحر الحقایق** گوید که احسن است بجهت آنکه مشابهتی تمـام دارد باحوال انسان اگر تاویل کنند **یوسف** علیه السلام را بدل و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس و قـوی و حواس را ببرادران یوسف و حضرت شیخ قدس سره (۱) برین منـوال تمام قصه را بـاحوال انسان تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار مرعی است مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او بـا نکات ودقائق که در هر آیتی گفته اند حواله به **جواهر التفسیر** می رود و اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمهٔ الفاظ اکتفا می نماید .

✿ خرد باید این داستانرا نخست — چو برخوانده باشد بداند درست
کنون ای خرد مند دانش پذیر — یکی سوی من کن دل هوش ودیر
زآغاز بشنو که چون بد سبب — که این سورت آمد زدادار رب
شنیـدم ز گفتـار دانشوران — خرد پروران و سخن گستران
که یك روز پیغمبر ابطحی — بد اندر سرای علی و وصی
نشسته بـه نزدیك سید همه — نبی و علی و دگر فـاطمه
حسین و حسن آن دو پور بتول — بیك جایگه بـر کنار رسول
بر ایشان همی بوسه دادی نبی — بـه دیدارشان شادمانه علی
کز ایشان همی یافت آرام دل — قرار دل و رامش و کام دل
هم‌اندر زمان جبرئیل از خدای — بیامد بـه پیغمبر پاك رای
ز یـزدان رسانید اول سلام — پس آنگه چنین داد ویرا پیام
که گوید همی خالق ذوالمنن — که شادی کنون‌از حسین وحسن

آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم گفتند یارسول‌الله **لو قصصت علینا** ، این آیت نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن در بی بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بوحی کردن مـا بسوی تو ، این سورهٔ مقرو را و بدرستیکه بودی تو بیش از نزول این سوره از نادانان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذمومه است .

(۴) یاد کن وقتی را که گفت یوسف مرپدر خود یعقوب را گویند یوسف در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر خود بخواب بود ناگاه سراسیمه از خواب در آمده یعقوب گفت ای پسر ترا چه بسر آمد ؟ گفت ای پدر خوابی عجیب دیدم ، بدرستیکه‌من دیده ام در خواب خود یازده ستاره را و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی او انهار جاری و اشجار سبزبود

✿ برایشان چنین رانده شد حکم ما — که بینند بعد از تو ظلم وجفا
حسین را به خنجر ببرند سر — حسن را کند زهر پاره جگر
بپیمبر ز جبریل چون این شنید — ببارید بیجاده بـر شنبلید
بپرسید هم در زمان کاین جفا — که‌خواهد نمودن پس‌از عهدما؟
مراین هر دو آرام جان را ستم — زدست که خواهد رسیدن الم؟
بـدو گفت جبریل کز امتت — که هستند تا حشر در منتت
بپیمبر چنین گفت کاین امتـان — که شان من شفیعم برغیب دان
بجای من این بیوفائی کنند — بدین گونه پیمان من بشکنند
ندارند شرم از خدا و ز من — بخون حسین و بخون حسن
چنین داد جبریل فرخ جواب — به پیغمبر تازی ژرف یاب
که از امت اینکار طرفه مدار — که‌زین طرفه‌تر پیش رفته‌است کار
ز اولاد یعقوب فرخ سیر — همانا تو نشنیده ای این خبر
که‌با یوسف آن پاکزادان خویش — چه‌جور وچه ظلم آوریدند پیش
اگر از برادر ستم ها رواست — عجب نیست گر فعل امت جفاست
بگفت این و پس در دل مصطفی — نگاریدش این سوره با صفا

که از آسمان این ستارگان و نیرین (۱) فرود آمدند ومن دریشان می نگریستم ، دیدم ایشان مرا سجده کنندگان ! ،

یعقوب دانست که یوسف مرتبهٔ رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارهٔ بدیشان است وبا یعقوب و زوجهٔ او (که خالهٔ یوسف است) شمس و قمر عبارت از ایشان است تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر فرمود که اگر برادران او این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر خواب وقوف دارند ، هرآینه قصد هلاك او کنند

(۵) گفت ای پسرك من (تصغیر از روی شفقت و محبت است) (۲) ، مخوان و پیدا مکن خواب خود را بر برادران خود که حیله کنند برای هلاك تو ، حیله کردنی بسبب وسوسهٔ شیطان ، بدرستیکه دیو سرکش که ابلیس است مرآدمی را ، دشمنی است آشکارا که اورا برکید و مکر میدارد .

(٦) و همچنانکه ترا برگزیدند بر چنین خوابی که دلیل شرف و نشانهٔ تفوق تست بر اخوان ، بر خواهد گزید ترا پروردگار تو بفرمان فرمائی و پادشاهی و خواهد آموخت ترا از تعبیر خوابها (یا بتاویل غوامض کتب منزله) و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوتست برتو وبر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو بقولی که ایشانرا بپیغمبر می گویند یابر نسل یعقوب که انبیاء از وی بیرون آورد ، همچنانکه تمام کرد نعمت را بردو پدر تو ، پیش از این وقت یا پیش از تو (مراد جد است و پدر جد) یعنی بر ابراهیم بخلت و نجات از نار نمرود و بر اسحق باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی ، بدرستیکه پروردگار تو ، داناست به آنکه استحقاق اجتبا دارد ، استوار کاراست

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « اذقال یوسف لابیه یا ابت انی رأیت احد عشر کوکباً و الشمس والقمر رایتهم لی ساجدین » نیرین یعنی خورشید و ماه .

۲ ـ آیهٔ شریفه اینست : « یابنی لا تقصص رؤیاك علی اخوتك فکید والك کیداً ان الشیطان للانسان عدو مبین »

و درست کردار که بکند آنچه باید .

(۷) بتحقیق که هست ، در قصهٔ یوسف و در حکایت برادران او ، نشانهای قدرت یا دلائل حکمت ، مربرستندگان و غیر ایشانرا

یوسف را یازده برادر بود یکی **بنیامین** وآن برادر اعیانی (۱) بود وشش دیگر **علاتی** (۲) که پسران خالهٔ یوسف نیز بودند ، یهودا و روئیل و شمعون و لاوی و زبالون و یشجر و چهار دیگر علاتی وایشان از دو سریه (۳) بودند واز آنها یفشالی وحادو میباشند

آورده اند که چون یوسف خواب مذکور بایدر خود تقریر کرد بکتمان **آن** وصیت فرمود و باجتباد و اتمام نعمت او مژده داد بعضی از زنان برادران شنودند و نماز شام که ایشان بخانه رسیدند زنان آمدند و صورت حال باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمده و بتدبیر مهم مشغول شدند .

(۸) یاد کن آنوقت را که گفتند برادران یوسف با یکدیگر ، هر آینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین دوسترند بسوی پدر ما ، از ما و حال آنکه ما جماعتی توانا و کار گذرانیم و ایشان خرد سال و بی کفایت ، پس بایستی که مرا دوستر داشتی و چون دو عاجز ضعیف را برده مرد قوی اختیار کرده ، بدرستیکه پدر ما ، در دور افتادنی است آشکارا ازراه صواب یعنی رای او درین کارخطا واقع شده

۱ — اعیان : بزرگان و سران وهم بمعنای برادران مادری و پدری یعنی برادران ابوینی باشد .

۲ — علات . بفتح اول و تشدید دوم ، چند نفر زن که در نکاح یکمرد باشند و علاتی برادران پدری باشند و نبوالعلات پسرانی باشند که پدرشان یکی ولی مادر هایشان یکی نباشد اما برادرانی که از یك پدر ومادر باشند یعنی ابوینی باشند آنها را بنوالاعیان گویند .

حضرت یوسف با بنیامین برادر اعیانی بود لیکن بابرادران دیگر برادر علاتی بوده است . (۳) سریه : کنیز .

mardegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

در تیسیر آورده که چون شیطان این کلمات ازیشان استماع کرد بصورت پیری بدیشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شمارا به بندگی گیرد ، گفتند ای پیر ، تدبیر چیست ؟

(۹) گفت بکشید یوسف را (و گویند گویندهٔ این سخن ودان بود که گفت اورا بکشید) یا بیفکنید بزمین دور از عمارات یا بموضعی که در آن سباع باشد یعنی اورا غائب کنید تا خالی ماند برای شما روی پدر شما (یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آرد و بتمامی بشما اقبال کند) و باشید پس از یوسف (یعنی بعد از ساختن کار او) گروه شایستگان یعنی توبه کنندگان ؛ این نیز از مکائد ابلیس است که ناشکیبایان بادیهٔ آرزو را از روی تسویف میگوید

مصرع

امروز گنه کنید و فردا توبه

آخر تامل نمی نمائید که عذر فردا را ، عمر فردا می بایدو بر عمر فردا اعتماد نشاید .

نظم

کار امروز بفردا مگذاری زنهار که‌چو فردا برسد نوبت کاردگراست

(۱۰) گفت گویندهٔ از ایشانکه یهودا بوده یا روئیل ، مکشید یوسف را که قتل بی گناهان گناه عظیمست و بیفکنید اورا در قعر چاه تافرا گیرند اورا بعضی از راه گذریان که بدانجا رسند ببرندش بناحیتی دیگر وشما ازو باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست بدین وجه می باید کرد اگر هستید شما کار کنندگان بمشورت من ، پس همه بدین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزه ها از زمین دمیده .

نظم

سنبل سر نافه باز کرده گل دست برو دراز کرده (۱)

سیرابی سبزه های نو خیز از لؤلؤء تر زمرد انگیز

۱ــ فرودین آمد ودل شادانست گاه وصل و طلب جانانست

چه شود که یوسف را باما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند ؟ یعقوب فرمود که من بی بهار رخسار یوسف‌چون بلبل خزان دیده خواهم بود ، روا مدارید که شما در گلزار باشید و من در خانه خار هجران گرفتار باشم .

نظم

حریفان در بهار عیش خندان من اندر کنج غم چون دردمندان

فرزندان یعقوب درمانده بیش یوسف آمدند واز تماشای سبزه وصحرا شمهٔ با وی در میان آورده گفتند :

نظم

موسم گل دو سه روزیست غنیمت میدان

که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود

یوسف نام تماشا شنیده خاطر مبارکش متوجه شد وبا برادرانش پیش پدر آمده التماس اجازه نموده بمضمون این مقاله زبان حال بعرض رسانید :

نظم

زین تنگنای خلوتم ، خاطر بصحرا میکشد

کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را

(۱۱) گفتند برادران یوسف ، ای پدر ما ، چیست ترا که‌ایمن نمیداری مارا بر یوسف و تامل می کنی بر فرستادن او و حال آنکه ما مر اورا نیك خواهانیم و بغایت بر وی مهربان

(۱۲) بفرست اورا باما فردا بجانب صحرا تا در سعت وفراخی

✿ نو بهار آمد و گیتی نو شد روز بوسیدن مه رویانست

از نشاط و طرب باد صبا دهن غنچهٔ گل خندانست

لب هر جوی دوصد گل روئید تك هر جری درو مرجانست

موسم عید نمی باید خفت خواب را موسم دی جبرانست

غم بیهوده ز دل بزدائید هر که غم میخورد او نادانست

کنج بیغوله نشستن تا کی ؟ کار بیهوده بلای جانست (جلالی)

عیس میوه ها و نقلها خورد و بازی کند بـه تیر انداختن و شتر دوانیدن و بدرستیکه ما مر اورا نگاهبانیم از مکاره یااز سباع وهوام

(۱۳) گفت یعقوب ، بدرستیکه مرا اندوهگین می دارد آنکه شما ببرید اورا از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر از مشاهدهٔ وی کم و دیگر می ترسم از آنکه بخورد اوراگرگی چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده می باشند مبادا که گرگی قصد وی کند و شما از او بیخبران باشید بسبب اشتغال بتماشا یا قلت اهتمام در محافظت او .

نظم

از آن ترسم کزو غافل نشیند ز غفلت صورت حالش نه بینید
دراین دیرینه دشتی محنت انگیز کهن گرگی بدان دندان کند تیز

(۱۴) گفتند فرزندان یعقوب ، بخدای که اگر بخورد اورا گرگ و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یك ازما بـا ده شیر در محاربه مقاومت می تواند کرد ، بدرستیکه آنوقت که برادر را بگرگ دهیم هرآینه زیان کاران باشیم .

پس چون یعقوب مبالغهٔ فرزندان شنید و میل دل یوسف بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاده و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا سرو تن یوسف را بشستند و موبش شانه زدند جامهای نوش بپوشانیدند و قمیص ابراهیم صلوات الرحمن علیه که جبرئیل از بهشت آورده بود وقت القا درآتش نمرودی درو پوشانیده بود و بمیراث به یعقوب رسیده چون تعویذی بر بازویش بست و بمشایعهٔ فرزندان تا بشجرة الوداع که بر در دروازهٔ کنعان بود بیرون آمد و یوسف را در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد .

بیت

روز وداع گریه نه در خورد دیده بود
طوفان اشك تـا بگریبان رسیده بود

یوسف که پدر را گریه کنان دید قطرات گلاب بر گلبرگ

رخسار باریدن گرفت و دانهٔ مروارید خوشاب بـه الماس مژه سفتن آغاز کرد .

نظم

ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد
وز تگرگ روح برور مالش عناب داد (۱)

و گفت ای پدر گریه بسبب چیست ؟ زبان حال یعقوب مضمون این قصه بسمع آن نور بصر رسانید :

نظم

میان بعزم سفر بستهٔ و بر راهت سرشك دیدهٔ من میرود که راه بگیرد
ای یوسف ازین سفر تو رایحهٔ اندوه عظیم بمشام دل من میرسد و نمی دانم که سر انجام کار بکجا خواهد کشید باری **لاتنسنی فانی لانساك** (فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد)

مصرع

فراموشی نه شرط دوستانست

پس فرزندان را در باب محافظت یوسف مبالغهٔ بسیار فرمود و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند .

بیت

بچشمان پدر تامی نمودند ز یکدیگر بمهرش می ربودند

یعقوب دریشان می نگریست و از شوق لقای فرزند ارجمند می گریست .

بیت

هنوز سرو روانم زچشم ناشده دور دل ازتصور دوری چوبید لرزانست

و چون فرزندان از نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد .

(۱۵) پس آنهنگام که برادران ببردند یوسف را ، پس کردند با او آنچه کردند و وصایای پدر را بر یك طرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و طعنه نموده گفتند ای صاحب رؤیای

۱ — در بعضی نسخ این مصرع ضبط نشده است

کاذبه کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما برهانند ؟ یوسف گفت یا اخوتا ، شمارا چه شد ؟ یکی از حال پیر کنعان بر اندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید .

بیت

یاری دهید کز دراو دور گشته‌ام رحمی کنید کز غم او زار مانده‌ام

القصه بسخن او التفات ناموده طپانچه بر روی وی زدند ودر خاك خواری گرسنه و تشنه بر روی می کشیدند تـا بهلاکت نزدیك رسید ، یهودا آن صورت مشاهده نموده اورا در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در آستین توقف کشید آخر نه بامن عهد کرده اید که قصد قتل او ننمائید ؟ غضب ایشان تسکین یافته ازسر کشتن او در گذشتند و جمع شدند و رأی خود مستحکم ساختند به آنکه بیفکنند اورا در قعر چاه و آن چاهی بود بـر سه فرسخی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن ، سر چاه تنك بود و بایان او گشاده و هفتاد گز عمق داشت یا زیادت ، پس یوسف را بسر چاه آوردند ، وچون شنید که در چاهش می اندازند دست در هر یك از ایشان میزد ، دستش را بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهنش بر سنگی که بر سر چاه بود در آویخت پیراهن از برش بر کشیدند وچون بمیان چاه رسید رسن را ببریدند و از حضرت ملك اعلـی خطاب مستطاب بطائر آشیانهٔ **سدرة المنتهی** رسید که **ادرك عبدی** ، جبرئیل علیه السلام پیش از آنکه یوسف بتك چاه رسد بوی رسیده و اورا با جنحه مقدسهٔ خود گرفته بالای صخرهٔ (۱) که در تك چاه بود بنشانید واز طعام وشراب بهشت بوی داده پیراهن خلیل که تعویذ وار بر بازو داشت درو پوشانید وما وحی فرستادیم بسوی او بواسطهٔ جبرئیل یـا الهام دادیم اورا که اندوهناك مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروهٔ مسند جاه رسانیم و برادران را به حاجتمندی نزدیك تو آریم ، هرآینه تو خبر دهی ایشانرا باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانده اند و حال

آنکه ایشان ندانند که توئی بجهت علوشان و رفعت مکان تو واندك زمانی این صورت دست داد که بخدمت او آمدند و اورا نشناختند اما چون یوسف بچاه در افتاد و برادران باز گشته بر سر رمه رفتند و بزغالهٔ کشته پیراهن یوسف را بخون آغشته ساختند

(۱۶) و آمدند نزدیك پدر خود شبانگاه و بدروغ میگریستند ، یعقوب آواز گریهٔ فرزندان شنیده سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شمارا چه می شود و یوسف من کجاست که اورا نمی بینـم ؟

(۱۷) گفتند ای پدر ما ، ما رفتیم بصحرا و پیشی میگرفتیم بر یکدیگر وبدویدن وتیر افکندن وبگذاشتیم یوسف‌را تنها ، نزدیك رخت و بارمان ، پس بخورد گرگ اورا و نیستی تـو باور دارنده مارا (یعنی مارا باور نمیکنی) و اگر چه هستیم ما راستگویان ، درهمه کارها ، اما اینجا بجهت بدگمانی که نسبت باما داری مارا دروغگوی می پنداری ودلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست .

(۱۸) و آمدند بر پیراهن یوسف ، بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ ، یعقوب که پیراهن خون آلوده دید دغدغهٔ هلاك یوسف در درونش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض بپیراهنش نکرده ، پس از روی عتاب گفت با فرزندان که نه چنین است که شما میگوئید بلکه آراسته‌است برای شما نفسهای شما و آسان ساخته کاری بزرك را ازهلاك یوسف پس کار من صبریست نیکو (۱) یعنی شکیبائی که با آن شکایت ندارم

---

۱ — آیهٔ شریفـه اینست : « وجاؤا علی قمیصه بدم کذب قال بل سولت لکم انفسکم امراً فصبر جمیل والله المستعان علی ماتصفون »
صبر معجون جمیلی است ولیکن تلخ است
گرچه شیرینی وتلخی بجهان میگذرد (جلالی)

مگر با خدای تعالی و خدایست یاری خواسته شده یعنی یاری ازوی خواهم بر آنچه شما صفت میکنید از هلاك یوسف .

آورده اند که سه روز یوسف در آن چاه بود ، صباح روز چهارم مژدهٔ نجات بوی رسید :

(۱۹) و آمدند کاروانی به نزدیك آن چاه وآن جمعی بودند که از مدین به مصر می رفتند ، پس فرستادند وارد خود را بسوی آن چاه (وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد) ، وارد کاروان مالك بن زعر خزاعی بود ازاهل مدین ، چون بسر چاه آمد ، در چاه فرو گذاشت دلو خود را ، وحی رسید بیوسف که در دلو نشین :

مصرع

ای یوسف آخر بهر تو این دلو در چاه آمده

یوسف در دلو نشست . در **معالم** آورده که دیوار های چاه بر فراق یوسف می گریست (۱) و در **الیس المریدین** فرموده که مالك در کشیدن دلو حیران بماند ، دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست وآن ماه را در دلو مشاهده کرد گفت یابشری (ای مژده و شادمانی) (۲) وگفته اند **بشری** نام صاحب او بوده اورا برای اعانت طلبید و گفت این پسریست که دلو را گران ساخته ، پس بمدد کاری او یوسف را از چاه بر آورد .

نظم

چو آن ماه جهان آرا بر آمد ز جانش بانك یا بشری بر آمد
بشدت کز چنین تاریك چاهی بر آمد بس جهان افروز ماهی

و پنهان داشتند اورا از کاروانیان ، در حالتیکه متاع تجارت

✿ دلی از سنك بباید بسر راه وداع
تا تحمل کند آن روز که محمل بود (سعدی)

۲ - آیهٔ شریفه چنین است : « و جاءت سیارة فارسلوا واردهم فادلی دلوه قال یابشری هذا غلام واسروه بضاعة والله علیم بما یعملون »

بود یا پنهان ساختند امر اورا ، با کاروانیان گفتند که اهل این آب اورا بما داده اند تا برای ایشان بمصر بریم و بفروشیم و گفته اند که ضمیر **اسروه** (۱) راجع ببرادران است یعنی برادرانش حال اورا پنهان داشتند و گفتند که بندهٔ ماست و آن چنان بوده که از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند وگفتند این غلام از ماگریخته اورا بخرید و خدای داناست بهآنچه میکنید یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر یا کاروانیان از اخفای امر یوسف .

آورده اند که چون برادران یوسف را بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما می گوئیم اگر بخلاف آن گوئی البته ترا بقتل رسانیم یوسف خاموش بایستاد ، ایشان مالك را گفتند این بندهٔ ما گریز پاست ونا فرمان و دل برخدمت ندارد اورا میفروشیم بشما ، بیا از ما بخر وبا خود بشهری دیگر بر تا ازما دور افتد و خبر او نشنویم ، مالك گفت من زری که داشته ام بضاعت خریده ام وبـا من درمی چند نامزه مانده است گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما ما با تو می سازیم بهـر چه داری ، پس دست یوسف بدست مالك دادند .

(۲۰) و بفروختند اورا ببهای اندك بی اعتبار ، درهمی چند شمرده شده ، عادت اهل آن روزگار چنان بود که مادون چهل درم را می شمردند وما فوق آنرا وزن می کردند ، مالك درمهارا بشمرده

(۱) فردوسی فرماید :

یکی پرهنر مرد بد با شکوه ورا مالك زعر خواندی گروه
چو آمد زره نزد آن چاهسار بنزدیك آن چاه بنهاد بـار
دو مملوك بود هردو آن بی نظیر یکی زان دو بشری و دیگر بشیر
بفرمود تـا پس شتاب آورند وزان چاه یك لخت آب آورند
مهین بنده بشری یکی دلو داشت مر آن دلو را در بن چه گذاشت
بیوسف ندا کرد جبریل وگفت که بر شاخ امید تو گل شکفت
بیا خیز و در دلو شو با شتاب بمالك تو اولی تری خود ز آب

هفده عدد بوده یا بیست ، هر برادری دو درم بر داشتند و در **وسیط** آورده که یهودا هیچ نگرفت ، القصه مالك یوسف را بخرید و بودند برادران در یوسف از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی پس مالك اورا بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر **ریان بن ولید عملیقی** بود و زمام امور ملك خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزش گفتندی باز داده بود ، چون خبر کاروانیان مدین بمصر آمد و گماشتگان عزیز بر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعهٔ جمال او آشفته و حیران باز گشته خبر به عزیز مصر بردند واو زنی داشت **راعیل** نام یا **فکار** بنت **تیرس** مشهور آنستکه اورا **زلیخا** گفتندی و در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده است و در السنه بفتح زا وکسر لام شهرت دارد . القصه چون عزیز خبر یوسف شنید بمالك پیغام داد که غلام خود را به نحاس آورد روزی دیگر مالك یوسف را آراسته ساخته ببازار آورده وبجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان بر آمد .

بیت

آراسته آن یار ببازار بر آمد فریاد وفغان از درو دیوار برآمد

خریداران در آمده هرکس در بهای او چیزی اضافه میکرد تا بدینجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشك و دیبا بدهند ، عزیز قدم خریداری پیش نهاد .

خریداران دیگر لب ببستند پس زانوی خاموشی نشستند

عزیز بها بداد و یوسف را بخانه آورد .

(۲۱) و گفت آنکس که یوسف را خریده بود ، از اهل مصر ، مرزن خود را (یعنی زلیخارا) گرامی دار جای این غلام را (کنایت است از نیك داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است یعنی این غلام را نیکو دار) ، شاید آنکه

سود رساند مارا در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزگار ما یا فراگیریم ویرا بفرزندی (گویند عزیز عقیم بود گفت اورا بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشرهٔ او ظاهر است) و همچنانکه محبت یوسف را در دل عزیز جای دادیم ، جای دادیم یوسف را وممکن ساختیم در زمین مصر تا تصرف کند درآن و تا بیاموزیم اورا ازتعبیر خوابها یا معانی کتب الهی و خدای غالبست برکار خود هیچکس چیزی را ازو رد نتواند کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود یا غالبست بر امر یوسف که برادران را در او خواهشی بود و خدایرا برو خواهشی وواقع نشد الا آنچه خدای خواست

بیت

بود هر کسی را دگر گونه رای نباشد مگر آنچه خواهد خدای

ولیکن بیشتر مردمان نمی دانند که زمام امور بقبضهٔ قدرت و مشیت اوست .

(۲۲) و آن هنگام که یوسف رسید بقوت خود بـه هیجده سالگی یا بیست سالگی و گویند میان سن سی و چهل ، دادیم اورا حکمی که نبوت است یا حکمت و آن علمی باشد مؤید بعمل ودیگر دادیم اورا دانشی در دین و مانند این پاداش میدهیم نیکو کاران را آورده اند که چون یوسف بخانه عزیز در آمد سلطان عشقش رخت بخانهٔ زلیخا و لشگر حسنش متاع صبر و سکون اورا بیغما داد

نظم

زلیخا چون برویش دیده بگشاد بیك دیدارش افتاد آنچه افتاد (۱)

ز حسن صورت و لطف شمائل اسیرش شد بیك دل نی بصد دل

---

۱ — استاد سخن حکیم بزرگوار فردوسی فرماید :

بیوسف برش عشق معشوق‌خاست ورا یارو همخوابهٔ خویش خواست

یکی آتش اندر دلش میفروخت که مرتنش زان آتش دل بسوخت

بدانسان زلیخا بدان فتنه گشت که زاندازه عشقش بسی درگذشت

اگـر آشکارا همی کرد راز نه ایمن بـد از شوی گردن فراز

بعد از آنکه عشق بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان نهاد .

(۲۳) و در خواست یوسف را ، آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود (یعنی زلیخا) مراودت کرد یوسف‌را از نفس‌خود یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف واورا بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در آورد و ببست در ها‌را وگفت بشتاب و پیش آی که من ترا ام ، یوسف این حال بدید و گفت پناه میگیرم بخدای تعالی پناه گرفتنی ، بدرستیکه خدای پروردگار منست ، نیك ساخته است منزل مرا نزدیك بارگاه قرب یا عزیز مهتر من است و ترا به نیکوئی من فرموده ، پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نمی کنم بدرستیکه رستگار نمی شوند ستمکاران یعنی حق نا شناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زنا کاران چه زنا بد ترین ظلمهاست و از بیان حال یوسف که با زلیخا خطاب کرده گفته اند .

نظم

زهی خجلت که در روز قیامت چو افتد در زنا کاران غرامت (۱)
جفای آن جفا کیشان نویسند مرا سر دفتر ایشان نویسند

۞ دگر همچنان داشت پنهان همی بر آوردر عشقش زتن جان همی
فرو مانده برخیره برکار خویش ندانست تیمار آزار خویش
همی گفت با خسته دل روزو شب که‌ای دل عجب شغلی آمد عجب!
دراین شغل چون پایداری کنی ؟ مرا چون در این درد یاری کنی ؟
دریغا که از عشق یوسف چنان شده تنك بر من سراسر جهان

۱ — و در مثنوی آمده :

ابر برنـاید بی منع زکات وز زنا افتد وبا اندر جهات
هرچه آید برتو از ظلمات غم آن زبی باکی و گستاخیست هم
هر که بیباکی کند درراه دوست رهزن مردان شد ونامرد اوست

(۲۴) و بدرستیکه قصد کرد آن زن بمخالطت یوسف و قصد کرد یوسف بدفع وی بطریق فرار ، اگر ندیدی یوسف برهان پروردگار خود را هرآینه قصد او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعهٔ نبوت یوسفی بود که حائل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای تعالی باشد پس یوسف بقوت نبوت و مدد فتوت‌در آنحال خود را نگاهداشت ، همچنین اورا ثبات دادیم بر عصمت وعفت تا بگردانیم از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز و عمل زشت یعنی زنا ، بدرستیکه او از بندگان خالص ماست یعنی پاك کرده شد ازهر نا شایست ونا بایست ،

آورده اند که چون یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرد و بهر دری بسته که رسید بحکم مفتح الابواب گشاده می شد و زلیخا از عقب او می دوید .

(۲۵) و پیشی می گرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ، ناگاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زده باز پس می کشید و بدرید در کشیدن پیراهن یوسف را از قفا و یافتند شوهر آن زن (یعنی عزیز) را نزدیك در بیرون .

چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هردو آشفته اند پیش از آنکه به تفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نموده و دلیرانه بسخن در آمده گفت : چیست جزای کسی که خواهد بکسان تو بدی ؟ (مرادش نفس خوداست)

در این سخن خواست که ابراء ذمهٔ خود کند از گناه وچنان فرا نماید که جرم یوسف راست ، پس گفت مکافات کسی که دست در حرم تو زند چه چیز تواند بود ؟ مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست یاعذابی درد ناك یعنی ادب کردن وزدن به تازیانه

چون یوسف این سخن بشنید که بزندان و عقوبت تهدید میکند ، گفت ، او درخواست کرد مرا از نفس من و من بوی تن در ندادم واز وی گریختم ، عزیز گفت راستی سخن چه دانم و هیچکس ازین

واقعه خبر دارد ؟

یوسف گفت در آن خانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود گواه من اوست (و آن کودك پسر خالهٔ زلیخا بود) ، عزیز گفت کودك چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید ؟ یوسف فرمود که خدای من قادر است بر آنکه اورا بسخن آورد ودر لطایف سبعین آورده که عزیز از آن کودك پرسید که توچه میگوئی ؟ کودك به قدرت ربانی بسخن در آمد وگفت یوسف راست می گوید وحقتعالی ازین قصه خبر داد درین کلمات که : و گواهی داد ، گواهی دهندهٔ از کسان زلیخا و گفته اند پسر عم زلیخا بود که از روی حکمت گفته که ای عزیز اگر هست پیراهن یوسف دریده شده از پیش ، پس زلیخا راست می گوید و یوسف از دروغگویانست چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا دفع یوسف می کرده از خود که گریبان او از پیش دریده شده

(۲۷) و اگر هست پیراهن یوسف از پس دریده شده ، پس زلیخا دروغ می گوید و یوسف از راستگویانست چه این حال دلالت دارد که یوسف ازو گریخته واو در پی درآمده و اورا بخود کشیده که پیراهن یوسف ازپس دریده‌شده .

(۲۸) آن هنگام که بدید عزیز ، پیراهن یوسف را که دریده شده از پس ، روی بزلیخا کرد واز روی غضب گفت بدرستیکه این کار از مکر و حیلهٔ شما زنان است ، بدرستیکه کید شما بزرگست و زود در دل می آید و در نفس تاثیر میکند ، پس متوجه یوسف علیه السلام شده و از روی اعتذار گفت :

(۲۹) ای یوسف درگذر و اعراض کن ازین مهم و پنهان دار و ای زلیخا تو آمرزش طلب از برای گناه خود . در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غریب است و تو او را بیازردی بدرستیکه تو بودی از گروه گناهکاران (تذکیر از برای تغلیب است)

آورده اند که اگر چه عزیز این قصه را تسکین داد اما :

سخن عشق نهان کی ماند ؟

شمهٔ از این واقعه در السنه و افواه افتاد بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هرآینه عشق را غوغای ملامت در کار است نه سودای سلامت .

نظم

نسازد عشق را کنج سلامت خوشا رسوائی و کوی ملامت (۱)
غم عشق از ملامت تازه گردد وزین غوغا بلند آوازه گردد

(۳۰) و گفتند گروهی از زنان ، در کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص ملك ریان یعنی زن حاجب و زن ساقی وزن خباز و زن زندانبان و زن صاحب دواب که با یکدیگر نشسته گفتند در شهر مصر بموضعی که آنرا عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان اینکه زن عزیز (یعنی زلیخا) طلب کرده است غلام خود را ازنفس او یعنی در خواسته است ازو که کام او بدهد ، بدرستیکه بشکافته است غلاف دل او از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بمیان دل او در آمده ، بدستیکه ما می بینیم آن زن را در گمراهی هویدا و خطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیز ، شیفته و فریفتهٔ درم خریدهٔ خود میگردد .

(۳۱) پس چون شنید زلیخا ، مکر ایشانرا یعنی سخنی که‌در

---

۱ — چه بسیار خوب فرموده است حضرت خواجه حافظ ! !

من ازآن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم
که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخا را

شیخ فریدالدین عطار قدس سره در منطق الطیر فرماید :

چون منی را کی بود آن مغز و پوست ؟
تا چو اوئی را تواند داشت دوست ؟
با تو گر او عشق بازد ای ملام
عشق او ، با صنع خود بازد مدام

خفیه میگفتند ، فرستاد بسوی ایشان واستدعای آن نمود که بدعوت او حاضر شوند .

آورده اند که چهل زن را طلبید وآن پنج زن ملامت کرده در میان ایشان بودند پس چون بمنزل وی آمدند مراسم اعزاز بجای آورده و آماده کرد برای ایشان تکیه گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا گردانید طعامهای پاکیزه یا بساخت مجلس طعام (چه در خبراست که ایشان تکیه زده طعام میخوردند) و بداد هر یکی را ازین زنان کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند ونزدیك یوسف آمده جامهٔ مرصع در وی پوشانیده و تاج مکلل بر سرش نهاد و گفت بیرون آی برین زنان ، یوسف ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتیکه یوسف را بزور بیرون آورد .

بیت

ز خلوتخانه آن گنج نهفته برون آمد چو گلزار شکفته

پس آن هنگام که زنان اورا دیدند ، بزرك یافتندش درجمال و کمال و بیکبار همه شیفته دیدار او گشته و از خود بدر رفته خود را فراموش کردند و بریدند دستهای خود را و به الم آن محس نشدند (۱)

در حقایق سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت خود را سر زنش میکند که مخلوقی در رؤیت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمی کند شما در شهود پرتو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا متألم نشوید .

۱ — دلبری دیدم و دیوانهٔ دیدار شدم
بخدا شیفتهٔ آن گل رخسار شدم
چشم بددور چه رعنا قد وشیرین دهنی!!
که بیك نظره و یك لحظه خریدار شدم
عاشقی شیوهٔ هر بی سرو پا مردم نیست
من که صاحب نظرم عاشق این کار شدم (جلالی)

بیت

گر باتو دمی دست در آغوش توانکرد
بیداد تو سهلست فراموش توانکرد

القصه زنان مصر از بیخودی بخود باز آمده زبان آفرین بگشادند و گفتند پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی ، نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشری نمی باشد و کسی ندیده

شعر

تو از سلالهٔ سفلی ز آب و خاك نزادی
که از قبیلهٔ روحانیان حور نزادی

نیست این شخص مگر فرشته گرامی نزدیك خدای چه جمال بدین زیبائی و کمال بدین رعنائی و عصمتی درین مرتبه جز ازخواص ملکیت نیست .

نظم

چو دیدندش که جز والا گهر نیست بر آمد بانك از ایشان کین بشر نیست
نه چون آدم ز آب و گل سرشته است ز بالا آمده قدسی فرشته است

صاحب وسیط باسناد خود از **جابربن عبدالله انصاری** نقل

✿ و در این باب مولانا جامی فرموده است :

چو هریك رادر آن دیدار دیدن تمنی شد ترنج خود بریدن
ندانسته ترنج از دست خود باز ز دست خود بریدن کرد آغاز
یکی از تیغ انگشتان قلم کرد بدل حرف وفای او رقم کرد
یکی بر ساخت از کف صفحهٔ سیم کشیدش جدول از سرخی چو تقویم
بهر جدول روانه سیلی از خون ز جد خود نهاده پای بیرون
گروهی زان زنان کف بریده ز عقل وصبر وهوش ودل رمیده
ز تیغ عشق یوسف جان نبردند از آن مجلس نرفته جان سپردند
گروهی از خرد بیگانه گشتند ز عشق آن پری دیوانه گشتند
جمال یوسف آمد خمی از می بقدر خود نصیب هر کس ازوی

میکند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که جبرئیل بمن فرو آمد و گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید که ای حبیب من ، حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت دادم و کسوت حسن ترا از عرش مقرر کردم **و ما خلقت خلقا احسن منك** (۱) یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال ، در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنار ها قطع یافت

بیت

از حسن روی یوسف دست بریده سهل است
در پای دلبر ما سرها بریده باشد (۲)

از **عایشه** رضی‌الله عنها نقل میکنند که در صفت حال حضرت رسالت پناه فرموده :

شعر

لوامی زلیخا لورأین جبینه لاثرن بالقطع القلوب علی الید (۳)

۱ — ونیافریدم آفریدهٔ را که نیکوتر از تو باشد ۲ـ این مصرع در بعضی نسخ چنین نوشته شده :

دردور دلبر ما ، در پای دلبر من سرها بدیده باشد

۳ — ملامت کنندگان زلیخا اگر می‌دیدند جمال یار اورا همانا اختیار میکردند بریدن دلها را بدستها (یعنی بجای اینکه دستهای خود را ببرند دلهای خویش را پاره پاره میساختند)

و در حدیث آمده که : ما بعث الله نبیاً الاحسن الوجه حسن الصوت وکان نبیکم احسنهم وجها و احسنهم صوتا

بعضی گفته اند که هریك از انبیاء در برخی ازامور از برخی دیگر برتری داشته اند یوسف را در زیبائی و خوبی صورت بردیگرن بهتری داده و پیغامبر مارا ملاحت و حسن با هم عطافرموده چه ملاحت چیزی است وحسن چیز دیگر ومیشاید این بیت حافظ اشاره بهمین معنی باشد :

زنان مصر بهنگام جلوهٔ یوسف
ز روی بیخودی از دست خویش ببریدند
مقرر است که دل پاره پاره میکردند
اگر جمال تو ای نور دیده میدیدند (۱)

القصه چون زلیخا حیرت زنان وشیفتگی ایشان مشاهده کرد :

(۳۲) گفت زلیخا این آنکسی است که شما ملامت کردید مرا

✿ آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
چشم میگون لب خندان رخ خرم با اوست

و هم در حدیث آمده که **الله جمیل و یحب الجمال**

خور ز روی نیك رویان روشن است
زین جهت هر نیکوئی را معدن است
نیکوان را دوست دارد ذوالجلال
او جمیل و از جمیل آمد جمال (جلالی)

۱ ـ کتاب عشق بخوان و مده دگر پندم
که رنج پند و نصیحت بخویش نپسندم
نه کافرم نـه مسلمان نـه پیرو عیسی
نـه معتقد باوستا و زند و پازندم
مرا بغیر وصال تـو آرزوئی نیست
درآرزوی دو بوس از لب شکرخندم
مناز یوسف مصری بحسن خود زین پس
چو یار خویش بدیدم من از تو دل کندم (جلالی)

مراجعه شود ببرگ ۱۱۱ مقدمه

نور الدین عبدالرحمن جامی فرموده :

دبیر صنع نوشتست گرد عارض تو بمشکناب که الحسن والملاحة لك

و هم از اوست :

ز خوبی تو بهر جا حکایتی گفتند حدیث یوسف مصری فسانهٔ باشد

و شیخ اجل سعدی شیرازی میفرماید .

بر حدیث من وحسن تو نیفزاید کس حد همین است سخندانی وزیبائی را

در دوستی او ، اکنون دانستید که حق بطرف من بوده (۱) بدرستیکه من مراودت کردم اورا ، از نفس او در خواستم که آرزوی من بدهد ، پس خویش را نگاهداشت و سر بمن در نیاورد و اگر چنانچه نکند آنچه بفرمایم اورا از انجاح مراد من ، هرآینه بزندان کرده شود و هر آینه باشد از خوار شدگان یعنی داخل دزدان و بی باکان .

یوسف که این سخن بشنید روی از آن مجلس برتافت وزنان در عقب وی بیرون رفتند در لباس آنکه ما اورا ملامت می کنیم هر یك جدا جدا اورا بخود دعوت کردند ، یوسف از مقالات ایشان به تنگ آمده :

(۳۳) گفت یوسف ای پروردگار من ، زندان دوستر است بمن از آنچه میخواهند این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان .

بیت

عجب در مانده ام در کار ایشان مرا زندان به از دیدار ایشان

و اگر نگردانی از من مکر و فریب ایشانرا یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود نگیری ، میل میکنم بسوی ایشان یعنی اجابت میکنم سخن ایشانرا و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید .

(۳۴) پس اجابت کرد مر دعای اورا ، آفریدگار او ، پس بگردانید ازو مکر ایشانرا ، بدرستیکه او شنواست مر دعای کسی را

---

۱ ـ کاش کانانکه عیب من جستند روبت ای دلستان بدید ندی
تا بجای ترنج در نظرت بی خبر دستها بریدندی

و در قصیدهٔ بردیه گفته شده :

یا لائمی فی الهوی العذری معذرة منی الیك ولو انصفت لم تلم

بنی عذره قبیله‌ای بوده اند در یمن که بعشق بازی وجانباختگی شهرت داشتند وگفته اند غالب جوانان آن قبیله بمرض عشق وجانبازی هلاك شده اند .

که بدو پناه برد ، داناست بحال کسی که از همه دروگر بزد

آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنستکه اورا دو سه روزی بزندان باز داری ، شاید بسبب ریاضت رام گردد و قدر راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم برخط فرمان نهد .

چو کوره ساز زندانرا بدو گرم بود زان کوره گردد آهنش نرم

زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت از این غلام عبری بد نام گشته ام وطبع را از خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح آنستکه اورا در زندان کنی تا مردم گمان برند که او گناهکار است و من از ملامت باز رهم ، عزیز را این سخن قبول افتاد ، حکم کرد که بزندانش برند :

(۳۵) پس ظاهر شد مرایشانرا و در دل افتاد ، پس از آنکه دیدند دلائل عصمت و شواهد برائت یوسف را (چون شهادت صبی و چاك پیراهن و قطع دستها) یعنی با وجود مشاهدهٔ این نشانها رای ایشان بر آن قرار یافت که برای صلاح در زندان کنند اورا ، تا هنگامی که مقدر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندانرا بران سرو قد گلرخسار ، رشك گلستان کردند .

نظم

چو آن دل زنده در زندان در آمد بجسم مرده گوئی جان در آمد
در آن محنت سرا افتاد جوشی بر آمد زان گرفتاران خروشی

(۳۶) و در آمدند با او بزندان ، دو بنده از بندگان **ملك ریان** ، یکی ساقی ملك بود که اورا بونا گفتندی و دیگر طباخ که اورا مخلب خواندندی ، ملك برایشان گمان برده بود که اورا زهر میدهند و حکم بزندان کرده اتفاقا با یوسف در زندان در آمدند و یوسف تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان را تعبیر فرمودی ، این دو زندانی نیز خوابها دیدند (و گویند ساقی دیده و طباخ نی یا مطلقا هردو خواب نادیده یوسف را امتحان کردند) ، گفت یکی

از ایشان (یعنی ساقی) ، بدرستیکه من می بینم خود را در خواب که در باغی یك اصل تاك است و بر آن سه خوشهٔ انگور رسیده‌و کاسهٔ ملك بدست من است ، می فشارم درو انگور را (تسمیهٔ عنب به خمر باعتبارما یول الیه است (۱)) وگفت دیگری (یعنی طباخ) بدرستیکه من می بینم خود را که در مطبخ (۲) ملك بر میدارم بر زبر سرخود نانرا و آن سه سفرهٔ نان است) ، میخورند از آن نان مرغان و می ربایند .

خبر ده مارا ، بتعبیر این هردو خواب ، بدرستیکه ما ترا می بینیم از نیکو کاران با اهل زندان ، پس نیکوئی کن باما بتاویل رؤیای ما

یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشانرا بزودی باز گوید چه در آن مکروهی متوجه بود بیکی ، پس از جواب ایشان اعراض نمود :

(۳۷) گفت یوسف، نیاید بشما خوردنی که روزی داده‌شویدبوی مگر خبر دهم شمارا بعاقبت وی یعنی بگویم رنك و مزهٔ آن طعام‌را پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شمارا از غیب ، ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان امثال این نشنیده ایم ، یوسف علیه السلام گفت

۱ — آیهٔ شریفه چنین است : « و دخل معه السجن فتیان قال احد هما انی ارانی اعصر خمراً و قال الاخر انی ارانی احمل فوق رأسی خبزاً تأکل الطیر منه نبئنا بتأویله انا نریك من المحسنین » دراین آیه انگور را بخمر تعبیر کرده است .

۲ - شکار گاه بزرگی است این جهان ایدوست
تو خود نصیب لذیذی از این میان بردار
نصیب باز شکاری همیشه کبك دری است
نصیب کرکس بیکاره می شود مردار
نگویمت که به بیداد و ظلم همچو عقاب
بجان خلق رسانی شگنجه و آزار (جلالی)

که این معجزهٔ من است نه عرافت و کهانت اینکه گفتم بشما از آن چیزی است که بیاموخت مرا پروردگار من بالهام و وحی بدرستیکه من دست بداشته ام کیش گروهی را که نمیگروند بخدای و ایشان بسرای آخرت ، ایشان ناگرویدگانند (تکرار ضمیر تاکید کفر ایشانست به آخرت (۱))

(۳۸) و پیروی کرده ام کیش پدران خود را ، ابراهیم و اسحق پسرش و یعقوب که پدر ماست (اظهار ذکر آباء بجهت آنکه از اهل بیت نبوت است یابجهت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام‌وی) روا نیست و نشاید مارا که پیغمبرانیم آنکه انباز گیریم بخدای چیزیرا بلکه میپرستیم بیگانگی . این توحید از فضل خداست برما که بوحی مارا آگاهی داده است و این ازفضل اوست برسایر آدمیان که انبیاء علیه الصلوة والسلام را بارشاد ایشان فرستاده ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند ، سپاسداری نمیکنند آن فضل وموهبت را

(۳۹) ای یاران زندان ، آیا خدایان متفرقه که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنك یا اعلی و اوسط وادنی بهتر است یا خدای یگانه در ذات و صفات غالب بر همه ؟

(۴۰) نمیپرستید شما بدون خدای مگر نامها یعنی چیزی چندرا باعتبار نامها که بی حجت و برهان نام نهاده اید آنهارا شما وپدران شما ، فرو نفرستاده است خدای بپرستش آنها از هیچ حجتی که دلالت کند برتحقیق مسمیات ایشان پس‌شما نمیپرستید الا اسمی‌چند بی‌مسمی ، نیست حکم بعبادت مگر خدایرا که مستحق پرستش است ، فرمان داد بر زبان پیغمبران مر خلق را ، آنکه نپرستید مگر اورا ، اینست دین حق و روشن و درست و راست ولیکن بیشتر مردمان نمی‌دانند راه حق را و در بادیهٔ ضلالت سرگردان میشوند .

۱ — آیهٔ کریمه اینست : « ... انی ترکت ملة قوم لایؤمنون بالله وهم بالاخرة هم کافرون » مقصود دو ضمیر هم میباشد که دراین آیت از پی یکدیگر در آمده اند که تکرار آنها بجهت تاکید است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

(۴۱) ای یاران زندان ، اما یکی از شما که ساقی ملکست سه روز دیگر خلاصی یابد ، پس بیاشامد تربیت کنندهٔ خود را شراب چنانچه بیشتر می بود و اما آن دیگری که طباخ است ، پس آویخته شود بر دار و مدتی اورا بگذارند تـا مضمحل گردد ، پس بخورند مرغان شکاری از کاسهٔ سر وی ، پس ایشان بایکی ازیشان گفتند دروغ گفته ایم وهیچ خواب ندیده بودیم ، یوسف علیه السلام گفت : حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کار آنخواب که شما در آن ازمن طلب تاویل کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد شد .

(۴۲) و گفت یوسف علیه السلام ، مر آنکسی را که دانست که او از زندان و قتل امان خواهد یافت از آن هردو (یعنی ساقی را گفت) ، یاد کن مرا بنزدیك مربی خود یعنی حال بیگناهی من بعرض ملك رسان تا مرا از این محنت باز رهاند :

نظم

بگوهست اندران زندان غریبی ز عدل شاه دوران بی نصیبی
چنینش بی گنه میسند رنجور که هست این از طریق معدلت دور

آورده اند که چون سه روز برآمد ملك کسیرا فرستاده تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بردار کردند و مرغ چشم از کاسهٔ سر او بیرون آورد وساقی راکه صفت امانت او تحقق یافته بود همان منصب نخستین بوی داد اما چون او برتبهٔ تقرب رسید و از ساغر جاه ودولت سر خوش گردید از زندان واهل آن غافل شد : پس فراموش گردانید بر وی شیطان یاد کردن یوسفرا نزدیك مربی خود ، پس درنك کرد یوسف در زندان « **بضع سنین** » (چند سال ، بضع عددی است مبهم میان سه ونه) گویند یوسف علیه‌السلام بعد از این واقعه هفت سال در زندان بماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده بود و در **معالم** از **حسن بصری** ، رحمة الله نقل می کند که روزی جبرئیل بزندان در آمد یوسف اورا بشناخت و گفت یا اخا المرسلین ، چیست که می بینم ترا

در منزل گناهکاران ؟

جبرئیل گفت یا طاهر الطاهرین ، حضرت رب‌العالمین ترا سلام میرساند و می گوید که شرم نداری که آدمیرا سبب خلاصی خود میدانی و بدو استشفاع میکنی ، بعزت و جلال من که ترا چند سال در زندان بدارم ، یوسف گفت درین حال از من راضی هست یانی؟ گفت آری ، از تو خشنود است ، گفت **اذا لا ابالی** ، اکنون که او راضی است من هیچ باك ندارم . وفی المثنوی المعنوی :

پس جزای آنکه دید آنرا معین ماند یوسف حبس در بضع سنین
گرچه تقصیر آمد ازبحر وسحاب تاتو خواهی یاری از ریك و سراب

اما چون مدت محنت بسر آمد ، ملك ریان خوابی دید مهیب و بامدادان تمام حکماء و ندما را طلبید .

(۴۳) و گفت ملك ، بدرستیکه من خواب دیدم ، هفت گاو فربه که از نهریابس بیرون آمدند و پس ازآن بخوردند وفرو بردند ایشان را هفت گاو لاغر در شکمهای ایشان هیچ زیادت نشد و دیدم هفت خوشهٔ تر و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود و هفت خوشهٔ دیگر دیدم خشك یعنی رسیده و بدرو در آمـده پس این خوشهای خشك بر آن خوشهای سبز بپیچیدند و در خاك زیر کردند ایشان را وبوشیدند ، ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قـوم ، فتوی دهید مرا یعنی جواب گوئید مرا درتعبیر خواب من ، اگرهستید شما که از روی دانش مرخواب‌را تعبیرمیکنید .

(۴۴) گفتند حکماء و اهل علم که مخاطب او بودند ، این خوابهای شوریده است و نیستیم ما بتعبیر این نوع خوابها ، دانایان ، چه مـا تعبیر رؤیای صادقه می کنیم و این از قبیل منامات باطله است ملك ریان از خواب خود و جواب ایشان متحیر گشته و در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که گشاید و راه تعبیر این واقعه که بمن نماید ؟

یارب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست ؟

ساقی که ملك ریان را متحیر و متفکر دید از حال یوسفش بیاد آمد :

(٤٥) و گفت آنکسی که نجات یافته بود از آن دو بندهٔ زندانی (یعنی ساقی) ، و یاد کرد از قول یوسف که **اذکرنی عند ربك** پس از زمانی دور و دراز ، من خبر دهم شمارا بتعبیر این خواب پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر را نیکو داند ، ملك ازین خبر شادمان گشته فرمود که زود بر خیز و خبر بیار ، ساقی سوار شده بزندان درآمد وزمین خدمت ببوسید و گفت :

(٤٦) ای یوسف ، ای نیك راست گوینده ، فتوی ده مارادر هفت گاو فربه که بخوردند ایشانرا هفت گاو لاغر و در هفت خوشهٔ سبز و هفت خوشهٔ خشك دیگر که بر ایشان بپیچند و خشك سازند ، همهٔ حکماء در این حیرانند توچه جواب گوئی ؟ تا باشد که بازگردم با جواب تمام بسوی مردمان یعنی ملك و ملازمان او ، شاید که ببرکت تو ایشان بدانند تعبیر این واقعه را تا شرف و فضل ترا معلوم کنند و بسوی خویش بخوانند .

(٤٧) گفت یوسف که شما کشت کنید هفت سال که بقرات سمان اشارت است بدیشان ، زراعتی بعادت مستمرهٔ خود ، پس آنچه بدروید از غلات ، پس بگذارید آنرا در خوشهٔ او یعنی حبوب را پاك مکنید تا از وسوسه واز آفات ایمن باشید و غلات را با خوشه ذخیره کنید مگر اندك یعنی بقدر حاجت از آنچه بخورید آنرا پاك سازید .

(٤٨) پس بیاید پس از این سالها هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از ایشانست ، بخورند اهل سالها یعنی کسانیکه در آن زمان باشند ، آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده باشید برای سالهای قحط مگر اندکی از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت .

(٤٩) پس بیاید از پس این سالهای قحط ، سالی که در آن فریاد رسیده شوند مردمان یا باران داده و درین سالها که بیفشرند

آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت وامثال آن (واین از کثرت ثمار است و گفته اند اشارت بدوشیدن شیر است از پستان گاو وگوسفندان و این عبارت از فراخ سالی است) چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ، ساقی باز گشته بخدمت ملك آمد و در محفل عام آن سخنهارا بر وجهی که شنیده بود تقریر کرد ، ملك را پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف علیه السلام بشنود ، بطلب وی فرستاد : (١)

(٥٠) و گفت ملك ، بیارید بمن یوسف را ، پس آنوقت که آمد بدو فرستادهٔ ملك ، گفت باز گرد ، بسوی مهتر خود ، پس بپرس اورا یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید ، چه بود آن زنانی که در مجلس زلیخا ببریدند ایشان دستهای خودرا ، بدرستیکه پروردگار من ، بمکر زنان و کید ایشان داناست .

---

١ ـ بروید ای رفیقان ، بکشید یار مارا
بمن آورید باری ، صنم گریز پارا (مولوی)

فردوسی فرماید :

سبك داد فرمان شه پاکرای — که گرد آید آن انجمن درسرای
هر آنکس که درمصر بودندزن — بکاخ ملك در شدند انجمن
زلیخا وچندان زن بت پرست — کشان بود مجروح کفهای دست
ملك دستهاشان همه بنگرید — نشان بریدن سراسر بدید
بپرسید از ایشان همانگاه شاه — که از چیست چندان نشان تباه ؟
شمارا چه افتاده بود ازنخست ؟ — دل بد گمانتان چه نیرنك جست ؟
که اورا شما خواستاری کنید — بدینگونه نا هوشیاری کنید
ندارید شرم و ندارید هوش — نه دلتان بکاراست ونه چشم و گوش
میان زلیخا و یوسف سخن — بگوئید زانسان که افتاده بن
بیکبار با شه بگفتند ما — ز یوسف ندیدیم هرگز خطا
فرشته است یوسف زهر عیب پاك — نه زین آتش و آب وباد است وخاك
زلیخا بدو داشت بسیار مهر — بد ازعشق یوسف دلش چاه ویل

یوسف خواست که بی گناهی او برملك آشکارا گردد تاکسی را در حال او مجال وقیعت نماند این سخن بملك فرستاد اما چون رسول باز آمد و این پیغام یوسف رسانید ملك بفرمود تا آن زنان را جمع کردند وزلیخارا نیز بیاوردند ، پس از جهت تحقیق مهم .

(۵۱) گفت ملك با ایشان چه بود حال شما چون طلب میکردید یوسف را از نفس وی (یعنی کام دل خود از وی میجستید) ؟

گفتند آنزنان ، پاك است خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف .

ندانستیم ما بریوسف هیچ بدی نه اندك ونه بسیار ، چون زلیخا دید که جز راستی فایدهٔ ندارد وعشق بکمال رسیده بود او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد : گفت زن عزیز (یعنی زلیخا) اکنون پیدا وهویدا شد آنچه درست و راست است ، من جستم یوسف را از نفس او و آرزوی وصال صحبت اوکردم و بدرستیکه او از راستگویانست آنجا که با عزیز گفت **هی راودتنی عن نفسی**

نظم

بجرم خویش کرد اقرار مطلق — بر آمد زو صدای حصحص الحق
بگفتا نیست یوسف را گناهی — منم در عشق او کـم کرده راهی
نخست اورا بوصل خویش خواندم — چو کام من نداد از پیش راندم (۱)

۱ — و در دنبالهٔ ابیات بالا جامی فرموده :

بزندان از ستم های من افتاد — در آن غمها ز غمهای من افتاد
غم من چون گذشت ازحد وغایت — بجانش کرد حال مـن سرایت
جفائی گر رسید اورا ز جافی — کـنون واجب بود اورا تلافی
هر احسان کاید از شاه نکوکار — بصد چندان بود یوسف سزاوار
(**جامی**)

ای کاشکی این زیستن بی تو نبودی — تاخون دل از دیده شب و روز نبارم
تا دور شدم از بر آن یار دلفروز — آشفته و سر گشته بهر شهر ودیارم
عمری که بهجر تورودمردن محض است — آنروز که باتو رود از عمر شمارم

ملك بیوسف پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند ، بیا تا بحضور تو ایشانرا عقوبت کنم ، یوسف فرمود که غرض من عقوبت نبود .

(۵۲) این در خواست بران کردم تا بداند عزیز آنکه من خیانت نکرده ام اورا در غیبت وی و حرمت اهل او و حق تربیت وی نگاه داشتم و دیگر معلوم کند که خدای راه ننماید یعنی بصلاح نیاورد و از پیش در نگذارد مکر خیانت کنندگان را پس یوسف خواست که تنبیه کند برای آنکه سخن نه برای تزکیهٔ نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گذاردم بر نعمت عصمت وتوفیق الهی در ترك معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت ننماید معلومست که از نفس غدار چه نوع کار آید .

این کلمات از بی در آورد :

(۵۳) و پاك نمیکنم نفس خود را یعنی نمی گویم که نفس من از میل به آرزو ها مبرا و معراست بدرستیکه نفس فرماینده است بیدی یعنی بمعصیت مگر آنرا کـه ببخشد براو پروردگار من و از فرمان نفس در امان آید بدرستیکه پروردگار من آمرزگار است قصدی را که بفعل نیاید ، مهربان است که بعصمت حمایت نماید .

آورده اند که چون با ملك سخنان یوسف باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف زیادت گشت .

(۵۴) و گفت ملك مصر بیارید یوسف را نزد من تـا خالص گردانم اورا برای خود و مهمات ملك بروی تفویض فرمایم درتیسیر آورده که ملك هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج ولباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیمی هـرچه تمامتر یوسف را از زندان

✿ بیوسته چو مجنون زفراق رخ لیلی — در وادی غم گامزن و زار و نزارم
تاچند بباید که سرشك آیدم از چشم — تاکی سوی راه قدمت دیده بدارم؟
زندان غم و غصه دل من شده امروز — رحمی بکن آخر که بهجر تودچارم
(**جلالی**)

tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

ببارگاه آوردند و در خبر است که چون یوسف از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی مستأنس بودند خروشی برآوردند یوسف ایشانرا دلنوازی داده دعا کرد **اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار وقصر علیهم النار** و چون نزدیك ملك رسید اورا احترام تمام نموده استقبال فرمود .

نظم

زقرب مقدمش چون شه خبر یافت — بـه استقبال او از تخت بشتافت
کشیدش در کنار خویشتن تنك — چو سرو گلرخ و شمشاد گلرنك
بپهلوی خودش بر تخت بنشاند — بپرسشهان خوش باوی سخن راند

پس آنهنگام که ملك با وی سخن گفت و ازتعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید گفت ملك ای یوسف ، بدرستیکه توامروز نزدیك ما با جاه و قدری ، مؤتمن برهمه چیز ها ، هرچه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی .

(۵۵) گفت یوسف که گردان مرا حکم کننده برخزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصـل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان ، بدرستیکه من نگاه دارنده ام ، دانـا بمصالح ملك و هرچه سازم خالی از صلاح نباشد یا نگاه دارندهٔ حسابم ودانندهٔ بلغت هر که با من سخن گوید .

آورده اند که یوسف هفتاد و دو زبان میدانست . در تفاسیر معتبره مذکور است که ملك تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر برای یوسف مقرر کرده تاج مکمل بجواهر بر سر وی نهاد و کلید های خزائن بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضهٔ اقتدار او باز داد وعزیز را عزل کرده و مهمات وی نیز بعهدهٔ یوسف وا گذاشت ، اندك زمانی عزیز از رشك و حسد در گذشت و ملك با التماس تمام زلیخا را بعقد یوسف در آورد و حق سبحانه یوسف را ازو دو پسر داد و تفصیل این حالات حواله بجواهر التفسیر است (۱)

۱ ـ در مقدمهٔ این کتاب باز نموده ایم که کاشفی جواهر التفسیر را

(۵۶) و همچنین که ملك را برومهربان گردانیدیم ، جای دادیم یوسف را در زمین مصر (یعنی متمکن ساختیم یوسف را به حکومت) تابود که جای می گرفت از آن زمین که چهل فرسخ درچهل فرسخ عرض داشت هرجا که میخواست . میرسانیم بنعمت خود ازنعم دین و دنیوی وصوری و معنوی ، هر کرا میخواهیم .

✿ تا اواسط سورهٔ نساء نگارش فرموده و بطوری که در حاشیه نسخهٔ خطی این کتاب متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی نوشته شده چون مفسر سخن را بـه آیهٔ ۸٤ از سورهٔ نساء رسانیده بدرود زندگانی گفته است (آنچه نگارنده جستجو نمود که قسمت بیشتری از آنچه ازاین کتاب بدست است پیدا نماید ، پویندگی و جویندگیم بجائی نرسیده است .

نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملك تاآخر سورهٔ آل عمران میباشد همچنین نسخهٔ متعلق بـه کتابخانه استاد دانشمند فرزانهٔ بزرگوار آقای دکتر **قاسم قاسم زاده**(استاددانشکدهٔ حقوق ومستشارحقوقی وزارت امورخارجه) تا پایان سورهٔ آل عمران است و نیز نسخهٔ دیگری از این تفسیر که اکنون در دست استاد فرزانهٔ دانشمند آقای دکتر **مصباح زاده** (استاد دانشکدهٔ حقوق وعلوم سیاسی) است شامل زهراوین است این نسخه با خط نستعلیق بسیارخوب نوشته شده وهم دارای چهارسر لوحهٔ زیبای نفیس می باشد .

علاوه برنسخه‌های نامبرده نسخهٔ دیگری درحراج سیرك تهران اخیراً بفروش رسید که اکنون در دست دوست دانشمند محترم آقای امیر فیروز کوهی (کارمند ادارهٔ ثبت تهران) میباشد . این نسخه ازنسخ دیگر از حیث تاریخ نگارش نوین‌تر میباشد) ودرهرجا که کاشفی مینویسد که بجواهر التفسیر مراجعه شود غرضش آن بوده که پس از اتمام مواهب علیه به تصنیف آن بپردازد لیکن نتوانست جلد دوم را بپایان رساند (مراجعه شود ببرگ شمارهٔ ۴۲ — ۳۰ مقدمهٔ این کتاب جلد اول) .

(۵۷) و ضایع وباطل نمی گردانیم اجر نیکو کاران‌را وهر آینه مزد آخرت بجهت بقـاء و دوام بهتر است مر آنان را که گرویدند بخدای و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف که باحسان و تقوی از قعر چاه بتخت و جاه رسید :

بیت

بدنیا و عقبی کسی قـدر یافت — که او جانب صبر وتقوی شتافت

✿ آورده اند که‌چون یوسف برجای عزیز مصر برمسند وزارت نشست ، ملك زبان زمام امور خود را بدو واگذاشت . عزیز مصر از آتش حسد وحقد دیری نگذشت که بدرود زندگانی گفت . زلیخانیز (زن عزیز) درعشق یوسف روزمیگذارد وهرچه از مال جهان‌داشت در راه دوستی و محبت و یا شنیدن نـام وی بذل و صرف کرد تا آنکه پشیزی برایش باقی نماند . چندی در ویرانهٔ از ویرانه های شهر مصر بسر میبرد و زمانی در سر راه یوسف می نشست :

زلیخا روی در دیوار غم کرد — ز بار هجر یوسف پشت خم کرد
نه از جای عزیزش خانه آباد — نه از اندوه یوسف خاطر آزاد
فلك کو دیر مهر وتیز کین‌است — درین حرمانسرا ، کار وی این‌است

چندان گریست که دیدگانش نابینا گردید و از آتش هجران همواره میسوخت و مینالید ، نه اورا یارای شکیبائی بود ونه‌تاب توانائی داشت با حالتی زار و نزار و دلی پر شرار برسر راه یوسف می آمد واورابخود میخواندلیکن فرسودگی‌وسستی وپیری‌چندان بزلیخاچیره‌شده بود که صهیل اسبان و کبکبهٔ ملازمان یوسف مانع آن میشد که نالهٔ جان سوزش بگوش‌معشوق رسد . چون همراهان یوسف زلیخا را از جلو یوسف‌میراندند زلیخاازسوزدل‌همی گفت مرابیکسومرانید که‌عمری‌است من ازخود دورم ودر آن دوری با محنت وشکنجهٔ بسیار صبوری و شکیبائی می ورزم .

قضارا روزی گذر یوسف بر زلیخا افتاد ، گفت ای یوسف هرگزنزد اهل‌مروت روا نیست که با وجودی که امروزتو شاهدملك‌را

القصه یوسف مهمات ملکی در پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبـار خانهای عالی بنا فرمود و هفت سال از هرغله که حاصل میشد بقدرکفاف چیزی بمردم میداد وباقی را باخوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط درآمد و در زمین مصر و شام تنگی تمام شد ، مردمان مصر روی بیوسف آوردند ، سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت ، سال دوم بحلی و پیرایه در سال سوم بغلام و کنیزك ودر سال چهارم بدواب و مواشی و در پنجم به ضیاع و عقار و در ششم به فرزندان و در هفتم همـه خط بندگی بازدادند ، یوسف صورت حال برملك عرض کرد ، گفت همه ، بندهٔ تواند واختیار با تواست یوسف بحضور ملك همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هرچه ازیشان گرفته بودند بدیشان باز داد و حکمت در این آیت آن بود که مصریان یوسف را در وقت خرید و فروخت بصورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه‌را طوق بندگی او درگردن نهاد تا کسی‌را در بارهٔ او سخن بی‌ادبانه

✿ در آغوش کشیدهٔ مرا بیکبار فراموش سازی وباین بینوائی و پیری و شکستگی من ترحم نکنی ، روا باشد من با اینحال پریشان بسر برم و تو باین ناز و نعمت روز گذاری ؟ آخر تو درم خریدهٔ من بودی و مرا عشق تو باین رسوائی کشانیده است .

یوسف از بیچارگی وشکستگی و فرسودگی‌زلیخا انگشت تحیر وعبرت بدندان میگزید وبحال وی‌خوب مینگریست که زنی باآن جمال و جلال چگونه امروز روز میگذارد ! !

آنگاه فرمان‌داد تازلیخارا بکاخ‌خود برند وهم اورا دلداری و نوازش بسیار فرمود وگفت ای زلیخا از من چه میخواهی ؟

زلیخا گفت آن خواهم که دیدگانم بنور جمالت روشن شود و پیری و شیب من بشوق وصال تو بجوانی مبدل گردد وهم زیبائی ودلربائی تو درصورت من جلوه‌گر شود . چون زلیخا بوصال‌یوسف رسید ببرکت نعمت وصال دیدگانش روشن شد وهم جوانی‌ازسر گرفت

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

نرسد و نتواند گفت .

آورده اند که اثر قحط بر کنعان رسید کار براولاد یعقوب تنگ شده پسران یعقوب گفتند ای پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط زدگانرا می‌نوازد و کار غربا و ابناء السبیل می سازد .

نظم

ز احسانش آسوده برنا و پیر وزو گشته خوشدل غریب و فقیر
ز بخشش ز ابر بهاری فزون صفات کمالش ز غایت برون

اگر فرمائی برویم و طعامی از بهر گرسنگان بیاریم ، یعقوب اجازت فرمود ، بنیامین را جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هریك با یك شتر و بضاعتی که داشتند روی براه نهادند و یك شتر بجهت بنیامین با بضاعتی که داشت همراه بردند .

(۵۷) وآمدند برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف ، پس در آمدند برو و رسم خدمت بجا آوردند ، پس بشناخت یوسف علیه السلام ایشانرا در نظر اول و ایشان مراورا ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعهٔ ایشان گذشته بود

✿ وچندان زیباودلربا مینمود که یوسف باآن همه حسن ووجاهت شیفتهٔ جمال زلیخا گردید و بمصداق بیت پائین :

اگر ازجانب معشوق نباشد کششی کشش عاشق بیچاره بجائی نرسد

یوسف از خود بیخود گشت وآن دلباختگی و دلدادگی زلیخا در یوسف اثر کرد :

کان لله بودهٔ در ما مضی تا که کان الله له آمد جزا

میل از طرف یار پدید آمد از آغاز . وهم دراین معنی نگارنده راست

چو آن دلبر بمن دلبستگی داشت نخستین باره تخم دوستی کاشت
بمن دل داد ، تا دلداده گشتم بمن پیوست ، تا ازخود گذشتم
جزای دوستی ، شد دوستداری چوجان دادم ، نمودم جان نثاری
(جلالی)

با آنکه یوسف از پس برده با ایشان سخن گفت اورا نشناختند ، پس یوسف از ایشان پرسید که شما چه کسانید که جاسوسان را می مانید ؟

گفتند ای ملك معاذ الله که ما پسران یك پدریم که یعقوب است اسرائیل الله ، یوسف گفت پدر شما چند فرزند دارد ؟ گفتند دوازده پسر داشت ، یکی را در صغر سن گرگ بخورد و یکیرا پدر بجهت خدمت خود نگاهداشت وما ده تن بملازمت آمده ایم ، یوسف گفت اینجا کسی باشد که شمارا شناسد ؟ گفتند نی ، مردم مصر ما را نمی شناسد ، یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیاورید تا حال شما بر من محقق گردد و ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد ، پس وی بایستاد و یوسف بضاعت ایشان بستد و عوض آن گندم بدیشان دادند .

(۵۹) و آنهنگام که بساخت یوسف کار ایشان را و هریك را یك شتر بار گندم داد گفتند یك شتر بار دیگر بجهت برادر ما که در خدمت پدر است بدهید ، یوسف گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتران ، ایشان مبالغه نمودند ، گفت یوسف که بیارید بمن برادری را که شماراست از پدر شما یعنی علاتی است نه اعیانی (۱) . آیا نمیبینید آنرا که من بتمام می پیمایم پیمانه را و حق کسی را باز نمی گیرم و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در انزال مهمانان و اکرام واحسان با ایشان دقیقهٔ فرو نگذارم .

(۶۰) پس اگر نیارید بمن آن برادر را ، پس شمارا بنزدیك من مکیل نیست یعنی طعام و نزدیك مشوید بمن و در ولایت من میائید .

(۶۱) گفتند زود اورا بطلبیم از پدر و جهد کنیم در آن و بدرستیکه ما کنندگانیم آنچیزی را که بگوئیم .

(۶۲) و گفت یوسف ، مر غلامانرا که کیل غلات تعلق بدیشان

۱ — مراجعه شود ببرگ شماره ۲۲۵ جلد دوم این تفسیر

داشت ، بنهید بار ایشانرا که ببهای گندم آورده اند و آن ادیمی وکفشی چند بود و یوسف نخواست که طعام بهما بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشانرا درج کنید در باردانهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند و از اینجهت گفت شاید که بشناسند بضاعت خود را، چون باز گردند سوی کسان خود و بار بگشایند ، شاید که باز گردند و برادر مرا بیاورند .

(٦٣) پس آن هنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب بسوی پدر خود ، گفتند ای پدر ما ، منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملك مصر حکم کرد که دیگر طعام برما نپیماید اگر این بار بنیامین را نبریم ، پس بفرست با ما برادر مارا تا فرا گیریم از برای خود وبرای او و بتحقیق ما اورا نگاه دارندگانیم ازرسیدن مکروهی بدو .

(٦٤) گفت یعقوب که ای فرزندان ، آیا شمارا امین دارم برو (یعنی بنیامین) ؟ مگر همچنانکه امین ساختم شمارا بربرادر او پیش از این که گفتید **و انا له لحافظون** (١) ومن برمحافظت شما اعتماد ندارم ، پس خدای بهتر است از جهت نگاهداشتن و حفص **حافظ** (٢) خواند یعنی اوست بهتر درحالتیکه نگاهدارنده است پس توکل برومیکنم وکارخود بدو گذارم واو بخشنده ترین بخشندگانست ، شاید که به محافظت او بمن ببخشاید و بمصیبت دو فرزند مرا مبتلا نگرداند .

(٦٥) و آن هنگام که بگشادند ، بارهای خود را ، یافتند

١ ـ آیهٔ شریفه اینست : « ارسله معنا غداً یرتع و یلعب وانا له لحافظون» مراجعه شود ببرگ شمارهٔ ٢٢٨ ـ ٢٢٧ جلد دوم آیهٔ کریمه ١٢ همین سوره ٢ ـ آیه شریفه اینست :

« قال هل آمنتکم علی اخیه من قبل فالله خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین »

(٦٥) و آنهنگام که بگشادند ، بارهای خود را ، یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملك کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف باز گردانیده بودند بدیشان ، گفتند ای پدر ما ، چه چیز میطلبیم از احسان و رای این که اینست بضاعت ما که غله بما فروخته اند ، باز گردانیده اند بما ، پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملك مصر وطعام آریم کسان خود را و نگاهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن و زیادت بستانیم پیمودن شتری یعنی یك شتر وار بمصاحبت برادر بیشتر بیاریم ، این یك شتر وار مکیلی اندك است و ملك بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد :

(٦٦) گفت یعقوب هرگز نمیفرستم بنیامین را با شما تا بدهید مرا پیمانی مؤکد بذکر خدای تعالی (و در **تبیان** فرموده (١) که

١ ـ این تفسیررا شیخ الامام **ابو جعفر محمد بن حسن طوسی** رحمة الله تصنیف فرموده است .

نسخهٔ خطی نفیسی از تفسیر تبیان که در قرن پنجم هجری نوشته شده اکنون بدسترس نگارنده است .

این نسخه با کمال دقت نوشته شده و کمتر غلط در آن یافته می شود . نسخه مزبور متعلق است بکتابخانهٔ پدر بزرگوارم آقای **سید محمد حسن جلالی طباطبائی** مد ظله العالی . کاتب آن در پایان جلد دوم که باین آیه خاتمه یافته است :

« قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفاً وما کان من المشرکین » مینگارد:

« تمت المجلدة الثانیة من التفسیر ویتلوه فی المجلدة الثالثة قوله تعالی : « ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاً وهدی للعالمین » والحمدلله رب العالمین و صلواته علی خیر خلقه محمدالنبی وآله الطیبین الطاهرین و حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر » ودرپایان کتاب در حاشیهٔ آن نوشته‌شده « قوبلت هذه المجلدة بحمد الله و منه یعمها فی مجالس آخرها التاسع عشر من شوال سنة خمس مائه »

یعنی بحمد و منت خدا مقابله شد تمام این مجلد با نسخ دیگر در چند نشست که جلسهٔ آخرین هفدهم شهر شوال سال ٥٠٠ هجری بود .

mardegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

اورا بشما ندهیم تـا سوگند خورید بحق **محمد خاتم النبیین و سیدالمرسلین علیه الصلوة والسلام وآله و اصحابه اجمعین**) که بیاورید بمن اورا مگر آنکه بگرد شما در آورده شود عذاب و همه هلاك شوید . ایشان قبول‌نموده بمنزلت حضرت پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام سوگند خوردند که در مهم بنیامین غدر نکنند ، **پس** چون دادند پدر را پیمان و عهد خود ، گفت یعقوب که خدای بر آنچه ما می گوئیم از عهد و پیمان نگاهبان وگواه مطلع است .

(٦٧) وگفت یعقوب ازروی شفقت ، ای‌فرزندان‌من ، درمیائید در شهر مصر از یك در یعنی همهٔ برادران باهم از یك دروازه بشهر مروید تا ناگاه چشم بد در شما نرسد چون شما را با این جمال و هیأت و شوکت و ابهت بینند و در آئید هردوسه از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود .

در **لطایف** آورده که یعقوب در اول مهر پدری پیدا کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد وگفت : و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم از قضای خدای چیزی را زیراکه ضرر دفع قدر نمیکند (١) **و فوق تدبیرنا لله تقدیر** .

بیت

من جهد همی کنم قضا میگوید بیرون ز کفایت توکار دگراست

نیست حکم و فرمان مگر خدای را در هرچه خواهد . برو توکل کردم و برو باید که توکل کنند توکل کنندگان نه برغیر او که کفایت مهم نتیجهٔ توکـل است برو **و من یتوکل علی الله فهوحسبه** (٢) .

١ـ ودرنسخهٔ حضرت استاد بزرك آقای‌عصار چنین نوشته شده :
زیراکه ازشما حذردفع قدرنمیکند اذانزل القدر بطل الحذر
و فوق تدبیرنا لله تقدیر

٢ ـ حافظ فرماید :
حافظا این سروحدت را زدست خودمده تاخیال زهد وتقوی‌را توکل بشکند

(٦٨) و آنهنگام که در آمدند اولاد یعقوب از آنجا کـه فرموده بود ایشان‌را ، پدرایشان یعنی‌ابواب متفرقه ، نبود که دفع کنداز ایشان رای یعقوب از قضای خدای که در بارهٔ ایشان واقع شده بود چیزی را بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد وبرادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب مضاعف گشت ، **پس** تدبیر یعقوب فایدهٔ نداد (١) مگر آنکه حاجتی بود در نفس یعقوب یعنی شفقتی بـود در اولاد که در آن وقت ظاهر کردآنرا و وصیت کرد به‌آن و بدرستیکه یعقوب خداوند دانش بود و میدانست آنچیزی راکه بدو آموخته بودیم بطریق وحی واز آن بود که گفت : **وما اغنی عنکم** ولیکن بیشتر آدمیان نمیدانند سر قدر را یا جاهلند به آنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نمی تواند کرد

بیت

تدبیر کند بنده و تقدیر نداند تقدیـر خداوند بتدبیـر نمـاند

(٦٩) و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب بر یوسف و بارگاه او رسیدند ، یوسف بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید چه کسانید ؟ گفتند کنعانیانیم که مارا فرموده بودی که برادر خود را بیارید ، اورا از پدر در خواستیم و بعهد و پیمان آوردیم، یوسف گفت دانستم بنشینید ، ایشان در حاشیهٔ بساط بنشستند وحکم شد که شش خوان طعام آراسته پیش ایشان نهادند ، پس یوسف گفت که هردو برادر که از یك پدر و مادر باهید بر یك خوان طعـام خورید ، هردو کس بر یك خوان نشستند و بنیامین تنها مانده

١ — وهم از حافظ است :
رضا بداده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاداست

و امام احمد غزالی (برادر حجة الاسلام محمد غزالی) در تفسیر خود آورده :

توکل علی الرحمن فی کل ساعة وثق بالذی قد یرزق الخلق اجمعا
و دعهم للرزق فـالله ضامن و کبر علی الکونین و الخلق اربعا

بگریه در آمد و میگریست تا بیهوش شد ، یوسف بفرمود تا گلاب بر روی او زدند وچون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی ؟ گفت ای ملك حکم فرمودی که هر کس با برادر اعیانی خود بر یك خوان نشیند ، مرا برادر پدری و مادری من که یوسف نام داشت بیاد آمد وبا خود گفتم اگر او بودی بامن بر بن خوان نشستی و من تنها نماندمی از شوق اینحال بی طاقت و سبب گریه و بیهوشی من این بود ، یوسف گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یك خوان نشینم ؛ پس بفرمود تا خوان ویرا بر داشتند و در پس پرده آوردند و اورا نیز طلبید و بدین بهانه ، جای داد بسوی خود . برادر خود را .

یوسف نقاب بر بسته ، دست بطعام دراز کرد ، چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد باز بگریست ، یوسف گفت باز این چه گریه است ؟

گفت ای ملك چه مانند است این دست تو بدست برادرم یوسف !! همینکه یوسف این کلمه شنید ، طاقتش بنهایت رسید و نقاب از چهره برداشت و بنیامین را گفت ، بدرستی که منم برادر تو ، پس اندوهناك مباش به آنچه کردند برادران در حق ما ، بنیامین چون روی یوسف بدید و این سخن بشنید ، دیگر باره از خود برفت و چون با خود آمد دست در گردن یوسف افکند وبه زبان حال گفت :

بیت

اینکه می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب ؟
خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب

آنگه دست در دامن یوسف زد و گفت ، دیگر از تو مفارقت نمی کنم ، یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر در باب تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود اگر مصلحت دانی ترا بامری شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی . بنیامین گفت از آن باك ندارم ، پس یوسف فرمود تا نزد برادران رو واین امر را مخفی

دار ، بنیامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کار سازی کنعانیان کنند .

(۷۰) پس آنهنگام که کار سازی کرد ایشانرا ، بنهاد سقایه را (وآن مشربهٔ بود ازنقره یا زر یازبرجد مرصع بجواهر که ملك آب از آن خوردی و درین وقت بجهت عزت و نفاست طعام آنرا بپیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا محرم (۱) او آنرا تعبیه کرد در بار برادر او و بار های دیگر را مکمل کردند وایشان را اجازت رفتن داد ، چون از شهر بیرون رفته براه درآمدند جمعی از ملازمان یوسف از عقب کاروان رسیدند : پس ندا کرد ، ندا کنندهٔ که ای کاروانیان ، بدرستیکه شما دزدانید (بدان معنی که یوسف را از پدر بدزدیدید و گفته اند منادی این سخن را نه بفرمان یوسف گفت) .

القصه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب رسید :

(۷۱) گفتند و روی آوردند بدان جمع که شما چه چیز گم کرده اید که میجوئید ؟

(۷۲) گفتند میجوئیم مشربهٔ ملك را که پیمانه غله بود وبرای هر کس که بیارد آنرا ، شتر واری طعام مقرر است و من که منادیم به آن کفیلم و پایندان (۲)

---

۱ — محرم : بضم اول و سکون دوم و کسر سوم و سکون چهارم (بصیغهٔ اسم فاعل) کسی که در حرم سرا رفت و آمد کند یعنی در حرم رونده وهم بمعنی در ماه محرم رونده و کسی که احرام حج بندد می باشد .

۲ — پایندان : بفتح سوم وسکون چهارم : بمعنی صف نعال و کفش باشد و ضامن و کفیل و میانجی کننده را نیز گویند و بمعنای رهن و گروهم آمده است و در بند و قید کسی بودن را نیز گفته اند (در اینجا بمعنی کفیل آمده است) . در غالب نسخ این واژهٔ را بغلط ضبط کرده اند .

(۷۳) گفتند بخدای ، هرآینه شما میدانید که ما مردم امینیم ، بضاعتی که در بار ما نهاده بودید در بار اول چون این نوبت بیامدیم باز آوردیم و می بینید دهن اشتران بسته ایم ؟ تـا از زرع کسان نخورند ، نیامدیم ما از کنعان تا تباهکاری کنیم در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آریم و نیستیم ما دزدان و دزدی کار ما نیست

(۷٤) گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان ، اگر شما باشید دروغگویان در ابرای ذمهٔ خود (یعنی شما میگوئید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد بود ؟) ؟

گفتند جزای سرقهٔ سارق ، گرفتن آنکس است که یافته شود کالای دزدیده در بار او ، **پس** همـانست جزای او یعنی اورا به بندگی باید گرفت در دین پدر ما ، همچنین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را ، **پس** ایشانرا باز گردانیده بمصر آوردند وبدرگاه یوسف باز داشتند .

(۷۵) **پس** آغاز کرد موذن (و گفتهٔ اند یوسف) ببارداران های ایشان (یعنی برادران دیگر) ، پیش از باردان برادر او برای نفی تهمت **پس** بیرون آورد سقایه را از باردان برادر او ، همچنین تعلیم دادیم یوسف را بالهام ، برادران یوسف ازحیا سر درپیش افکندند و زبان طعن بر بنیامین گشادند . نبود یوسف یعنی شایسته و سزاوار نبود ازو که فرا گیرد برادر خود را در کیش ملك مصر (۱) (حکم ملك در باب سرقه ضرب و تعزیب بود نه استرقاق (۲) ، **پس** نگرفت یوسف برادر خود را مگر بخواست خدای وبدستوری او ، بر میداریم ، از روی درجه ها بعلم وحکمت هر کرا میخواهیم وزبرهرخداوند دانشی ،

۱ — یعنی یوسف بر طبق قانون و شرع یعقوب بظاهر برای بنیامین باداقره و پاداش مقرر فرمود نه مطابق قانون و آداب وعرف مصر که سارق را ضرب و تعزیب میکردند .

۲ — استرقاق : به بندگی گرفتن و تملك شدن

دانائی است درجهٔ او بلند تر ، آنگه فرمود یوسف که این چه عمل است که از شما صادر شد ، نمی گفتید که ما پیغمبر زادگانیم ؟

(۷٦) گفتند اگر دزدی کرد بنیامین چـه عجب ، بدرستیکه دزدی کرده است برادر اعیانی که اورا بـوده پیش از این (یعنی یوسف) .

(در **مدارك** ، آورده که در خانه یعقوب ماکیانی بود . سائلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبـود ، یوسف آن مرغ را بسائل داد و برادران اورا بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیـز هست) **پس** پنهان داشت یوسف آن مقاله را در نفس خود و ظاهر نکرد آنرا بر ایشان ، گفت با خود یوسف که شما بد ترید از جهت منزلت در دزدی که پسررا ازپدر دزدیده جداکردید وخدای داناتراست به آنچه شما صفت میکنید ، **پس** یوسف بنیامین را بکسان خود سپرد و برادران در استخلاص او چندانکه سخن گفتند بجائی نرسید ، روئیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و مویهای تن وی سر از جامه بیرون کرد و گفت ای ملك برادر مرا بگذار وگر نه فریادی کنم که هر حاملهٔ که در این شهر است از هول آن بار بنهد ، یوسف دید که روئیل در غضب است پسر خرد خود را گفت برو دست بر پشت وی فرود آر ، چون دست وی بروئیل رسید شعلهٔ غضب وی انطفا یافته روی ببرادران کرد که شما مرا مس کردید ؟ گفتند نی ، فرمود که بخدای دربن بلد تخمی ازیعقوب هست چه هرگاه که یکی را ازایشان خشم بر آمدی چون دیگری از آل یعقوب اورا مس کردی تسکین یافتی . در **معالم** آورده که دیگر باره در غضب شده آهنك تخت یوسف کرد ، یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد و اورا در ربود و بر سر دست آورده باز بر زمین نهاده گفت ای کنعانیان شما بزورخود مغرور وبقوت خود معجب شده می بندارید که کسی بـر شما غلبه نتوان کرد .

بیت

خدائی که بالا و پست آفرید زبردست هردست دست آفرید (۱)

ایشان چون دیدند که مهم بزور از پیش نمی رود از در زاری در آمده :

(۷۸) گفتند ای عزیز ، بدرستیکه بنیامین را پدری است ، پیر بزرك سال و عظیم قدر وبعد از هلاك پسرخود یوسف بدو انس والفت دارد ، پس فرا گیر یکی را از ما به بندگی بجای او و اورا رها کن بدرستیکه ما می بینیم ترا از نیکو کاران به نسبت ما ، پس احسان خود را باتمام رسان و **ماالاحسان الا بالتمام** .

(۷۹) گفت یوسف که پناه میگیرم بخدای از آنکه بگیرم مگر آنرا که یافتم متاع خود را نزدیك او و اگر بجای او دیگری را بگیرم ، باشیم ما ، آنگاه ستمکاران در مذهب شما .

(۸۰) پس آنوقت که نومید شدند از یوسف و دانستند که برادر بایشان نمیدهد ، با یك کناره شدند راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند . گفت بزرگ ایشان درمن یعنی روئیل یا در خرد وعقل یعنی یهودا ، آیا نمیدانید شما آنرا که پدر شما بتحقیق فرا گرفت برشما عهد و پیمانی ازخدای یعنی بدستوری وی از محافظت بنیامین و شما سوگند خورید به محمد آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه که در شان وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد و پیش از این تقصیر کردید در شان یوسف ، پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی از این شهر بیرون نیایم تا وقتیکه دستوری دهد مرا به آمدن ، پدر من یا خدای حکم کند برای من برجوع بپدر یا به تخلیص برادر واو بهترین حکم کنندگانست که براستی حکم کند ومیل ومداهنه درحکم او نیست.

---

۱ — سعدی فرماید :

گر چه شاطر بود خروس بجنك چه زند پیش باز روئین چنك

گربه شیر است در گرفتن موش لیك موشی است در مصاف پلنك

(۸۱) شما بازگردید بسوی پدر خود ، پس بگوئید ای پدرما بدرستیکه پسر تو بنیامین دزدی کرد وگواهی نمیدهیم ما مگر به آنچه میدانیم که صاع ملك از بار او بیرون آمد و نیستیم ما مرباطن حالرا نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر اوخبر نداریم که فی الواقع برو تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند یا خود او مباشر بود .

(۸۲) و بپرس از اهل دیهی که بودیم ما در آن یعنی مصر (مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس) و از آن کاروان نیز سؤال کن که ما روی نهاده بودیم از مصر بکنعان (در میان کاروان جمعی کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب) و بدرستیکه ما راستگویانیم فرزندان یعقوب بحکم روئیل یا یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند .

(۸۳) گفت یعقوب ، بلکه آراسته است برای شما ، نفسهای شما کاری را که خواسته اید و بما هم قرار داده اید و اگر نه ملك چه میداند که جزای سارق استرقاق است ، پس پسر من است شکیبائی نیکو ، شاید که خدای بیارد ، همهٔ ایشان را بمن یعنی یوسف وبنیامین و آن برادر دیگر را که در مصر است ، بدرستیکه او داناست بحال من ، راست کار است در آنچه می کنند ، پس یعقوب از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود :

(۸۴) و روی بگردانید از فرزندان خود و گفت ای اندوه من برفراق یوسف) صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت پناه ازجبرئیل پرسید که وجد یعقوب و اندوه او بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف ؟ جبرئیل فرمود که برابر اندوه هفتاد مادر که بچه او مرده باشد ، حضرت سؤال کرد که اورا چه مقدار مزد دادند ؟ گفت مزد صد شهید) .

آری هیچکس در آتش مفارقت برابر یعقوب نسوخت ؛ چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال او چشم

یعقوب از گریه خشك نشد و از بار فراق جگر گوشه بشت مبارك‌او خمیدگی گرفت و سفید شد هردو چشم اواز اندوه ، پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد وظاهر نمیکرد

نظم

دردیست درین سینه که گفتن نتوانم
وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم (۱)

امـا چون فرزندان فریاد **یا اسفی** شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند .

(۸۵) گفتند بخدای که همیشه باشی بناله و زاری یـاد کنی یوسف را تا وقتیکه بیمار شدی ، بیماری مشرف بر موت ، یـا باشی از جملهٔ هلاك شدگان .

(۸۶) گفت یعقوب ، ای فرزندان من ، جز این نیست که‌شکایت می کنم غم و اندوه خود را ، بخدای نه بشما ونه بغیر شما زیراکه کس بیکسان و چاره کن بیچارگان اوست :

نظم

حاجتی را که از تو میجویم — بـا کسی نه که باتو میگویم
راز گویم بخلق وخوار شوم — با تو گویم بزرگوار شوم

در بعضی از تفاسیر هست که چون یعقوب گفت انما اشکوا بثی و حزنی الاالله حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی باین ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته بتو بـاز رسانیدمی و از این مژده بود که یعقوب گفت : و من میدانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن وی بمن . گویند روزی ملك الموت بزیارت وی آمده و یعقوب برو سوگند داد که روح یوسف مرا قبض کردهٔ ؟

---

۱ ـ شرح غم‌من بیشتر ازحد بیانست — افتاده درآتش دل‌و خاموش زبانست
بنهان غم دل میخورم وچاره همانست — تا بوده چنین بوده اینرسم جهانست
کی میگذرد گیتی از این عادت دیرین ؟ (جلالی)

گفت نی ، یعقوب بدان امید واری گفت :

(۸۷) ای پسران من ، بروید ، پس تفحص کنید ، از حال یوسف و برادران او و نـومید نباشید از رحمت و فضل خدای ، بدرستیکه نومید نشوند از رحمت و فرح خدای تعالـی مگر گروه ناگروبدگان ، پس یعقوب نامه نوشت برین‌وجه که :

از یعقوب اسرائیل‌الله ابن اسحق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله بسوی ملك مصر :

اما بعد ، ما آن اهل بیتیم که بلارا موکل ما گردانیده‌اند جدم ابراهیم را دست و پای بسته در آتش نمـرود افـکندند و حق سبحانه اورا نجات داد و پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند خدای بدو فدا فرستاد و مرا پسری بود ، دوسترین همهٔ فرزندان بمن ، برادران‌اورا بصحرا بردند وپیراهن خون‌آلودهٔ‌بمن‌آورده گفتند اورا گرگ خورد ، من در فراق او چندان گریسته‌ام که چشمم سفید شده اورا برادر اعیانی بود که من بر وی تسلی داشتم ، تو اورا بدزدی گرفته نگـاهداشته ای و ما نه آن خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی برآید ، اگر این فرزند را بمن بفرستی فبها والا بر تو دعائی کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد والسلام .

پس نامه بفرزندان داد واندك بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن ترتیب نموده ایشانرا بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری راکه در آنجا بود ملاقات کردند وباتفاق برادر روی بدرگاه یوسف نهادند .

(۸۸) پس آنهنگام که در آمدند برادران یوسف بـر وی ، گفتند ای عزیز ، رسیده است مارا و کسان مارا سختی و بینوائی و

گرسنگی و آورده ایم بضاعتی چند ، اندك و بی اعتبار ، پس تمام کن برای کیل را وما تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا زیادت از بهای متاع ما ، بدرستیکه خدای تعالی ، پاداش دهد بنیکوئی آنانرا که از روی تفضل تصدق می‌نمایند ، آنگه نامهٔ یعقوب بر گوشهٔ تخت نهادند ، چون یوسف نامه را بخواند گریه بر وی غلبه کرد و عنان تمالك از دست رفته :

(۸۹) گفت ای برادران ، آیا میدانید آنچه کردید بیوسف و برادر او ؟

برسبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر است با بنیامین آن بوده که اورا خوار و بی اعتبار داشته‌اند تا بمرتبهٔ که با هیچیك سخن نمی گفته الا از روی عجز و مذلت ، پس یوسف فرمود که آیا دانسته اید قبح آنرا که با یوسف وبرادر او کرده اید ؟ ویا از آن توبه فرموده اید ؟ چه آنوقت شما نادانان بودید یعنی نو رسیده و شوخ و حسود یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس کردید (یوسف این سخن از روی مناصحت گفت نه بر وجه معاتبت) ، آنگه نقاب بر افکند و تاج از سر بر داشت ، چون ایشان را نظر بر آن شکل و شمایل افتاد ،

(۹۰) گفتند **ائنك لانت یوسف** ؟ استفهام تقریر است یعنی البته توئی یوسف که این جمال و کمال دیگری را نیست .

بیت

که دارد از همه خوبان رخ چنین که تو داری ؟
تبارك الله از این روی نازنین که تو داری ! ! (۱)

۱ ـ ماه را دیده ام ، اما ، نه چنان روی خوب
سرورا دیده ام ، اما ، نه چنان قد تو راست (جلالی)

آیهٔ شریفه اینست : « **قالوا ائنك لانت یوسف قال انا یوسف وهذا اخی قد من الله علینا انه من یتق ویصبر فان الله لایضیع اجر المحسنین** »

گفت من یوسفم واین برادرِ من بنیامین است ، بدرستیکه منت نهاد خدای بر ما بسلامت و کرامت ، بدرستیکه هر که بترسد از خدای و صبر کند بر طاعت یا اجتناب از معصیت ، پس بتحقیق خدای ضایع نکند مزد نیکو کاران را (وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنستکه جمع کند میان تقوی و صبر (۱)) ، چون برادران یوسف را بشناختند ، روی بتخت در آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند ، یوسف از تخت فرود آمده ایشانرا در کنار گرفت .

(۹۱) گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت ، هر آینه بر گزید خدای تعالی ترا برما و بدرستیکه ما هستیم گناهکاران بدان عملها که کرده ایم .

(۹۲) گفت یوسف در جواب ایشان ، هیچ سر زنش نیست برشما امروز ، من دیگر باره هرگز گناه شما بر روی شما نیارم ، بیامرزد خدای مرشمارا که اعتراف کردید بگناه واو بخشنده ترین بخشندگانست

نظم

به آهی بسوزد جهانی گناه ـ به اشکی بشوید درون سیاه
بدر ماندهٔ تخت شاهی دهد ـ بدر ماندگان هرچه خواهی دهد

پس چون یوسف بنوازش بزرگانه دل برادران تازه ساخت ، بکار پدر دل فکار پرداخت و گفت .

(۹۳) ببرید این پیراهن مرا (مراد آن قمیص خلیل بود که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانیده و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد ، فرمود که ببرید) ، پس بیفکنید آنرا بر روی پدر من تا باز گردد بینائی چشمش و بحال اول باز رود (۲) وبیائید شما

۱ ـ چون شکیبائی کنم کارام جانم رفته است ؟
چون توانم زیستن کزتن روانم رفته است ؟ (جلالی)

۲ ـ حافظ فرموده :
با صبا همراه فرست از رخت گلدستهٔ بو که بوئی بشنویم ازخاك بستان شما

بمن ، بهمهٔ کسان خود از احفاد و حرم و خدم .

آورده اند که یهودا گفت ای یوسف ، پیراهن خون آلود ، پیش پدر من برده ام ، این پیراهن بمن حواله کن ببرم ، شاید که فرح این قمیص تدارك حزن آن قمیص کند . یوسف پیراهن وی داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخت و ببرادران تسلیم کرد ، یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان گشت

(۹۴) و آنوقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان ازعمارات مصر و بفضای صحرا رسید ، باد صبا از حق سبحانه دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید ، گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودنداز نبیرگان ، بدرستیکه من می یابم بوی یوسف را اگر شما بنقصان عقل مرا نسبت نکنید و نگوئید که پیر شده و بسن خرافت رسیده .

(۹۵) گفتند آنها که بخدای تو هنوز در همان حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او داری بعد از چهل سال یا هشتاد سال .

(۹۶) پس آنهنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده‌اند که یهودا بابرادران تا ایستاد وسر وپا برهنه دویدن آغاز کرد تابکنعان رسید و نزد پدر آمده بیفکند پیراهن یوسف را بر روی پدر ، پس گشت بینا وبا احفاد خود گفت ، نمی گفتم شمارا آنکه من میدانم از الهام خدای آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف بود وبپوستگی

✿ و جامی راست .

دیر میجنبید بشیر ای باد بر کنعان گذر
مژدهٔ پیراهن یوسف ببر یعقوب را

و چه بسیار خوب فرموده شاعر تازی !!

ایا جبلی نعمان بالله خلیا نسیم الصبا یخلص الی نسیمها
فان الصبا ریح اذا ماتنفست علی نفس مهموم تجلت همومها

میان من و او ، پس تهیه راه نمود و هرکه در ایشان پیوسته بوداز ذکور و اناث متوجه مصر شدند و برادران دیگر رسیده در دست و پای پدرافتاده:

(۹۷) گفتند ای پدر ما آمرزش طلب برای ما از خدای گناهان مارا ، بدرستیکه ما هستیم گناهکاران .

(۹۸) گفت یعقوب ، زود باشد که آمرزش خواهم برای شما از پروردگار خود ، بدرستیکه او آمرزندهٔ تائبان است بمحو ذنوب مهربانست بر بندگان بکشف مکروه ، تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنهٔ اجابت دعواست یا خواست که بداند یوسف از ایشان عفو کرده یانی واصح آنستکه تاخیر کرد تا وقتیکه بمصر رسید شب برخواسته بنماز وبعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را درقفای خود بداشت و برادران را در عقب او و آنحضرت را دعا کرد و فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود .

✿ بو دوای چشم باشد نور ساز شد ز بوئی دیده یعقوب باز
بوی بد مردیده را تاری کند بوی یوسف دیده را یاری کند
بوی گل دیدی که آنجا گل نبود جوش مل دیدی که آنجا مل نبود
آن شنیدی داستان با یزید که زحال بوالحسن بیشین چه دید
روزی آن سلطان تقوی میگذشت با مریدان جانب صحرا و دشت
بوی خوش آمد ز دوران ناگهان از سواد ری ز سوی خارقان
هم بدانجا نالهٔ مشتاق کرد بوی را از باد استنشاق کرد
چون درو آثار مستی شد پدید یك مرید اورا ازان دم بر رسید
پس بپرسیدش که این احوال خوش که برونست از حجاب پنج وشش
گاه سرخ و گاه زرد و گه سپید میشود رویت چه حالست ونوید ؟
می کشی بوی وبظاهر نیست گل بیشك از غیبست و از گلزار کل
گفت بوی بوالعجب آمد بمن همچنانکه مر نبی را از یمن
که محمد گفت بر دست صبا از یمن می آیدم بوی خدا
از اویس و از قرن بوی عجب مر نبی را مست کرد و بر طرب

القصه چون یعقوب بنزدیك مصر رسید یوسف با ملك ریان و تمام اشراف مصر با لشکری آراسته باستقبال پدر بیرون آمد ویعقوب با فرزندان بر بالای تلی بر آمده تفرج آن کوکبه و آراستگی می کردند .

جبرئیل فرودآمد ویعقوب را گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری ببالا نگر که جنود ملك از زمین تا فلك بتفرج آمده بشادی تو مبتهج ومسرورند چنانچه دربن مدت از اندوه تو محزون ورنجور بودند . پس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرودآمده خواست که سلام کند جبرئیل آمد وگفت بگذار تا پدر برتو سلام کند .

در خبر است که یعقوب نیز پیاده شد وچون چشمش برجمال یوسف افتاد گفت **السلام علیك یا مذهب الاحزان** و هردودستهارا بگردن یکدیگر درآورده از شادی می گریستند .

نظم

چه خوش حالیست روی دوست دیدن پس از عمری بیکدیگر رسیدن
شراب خوشدلی را نوش کردن بشادی دست در آغوش کردن
بـکام دل زمانی آرمیـدن بهم گفتن سخن وز هم شنیدن
ز دلبر حال عجز آغاز کردن ز عاشق دفتر غم باز کردن

پس در نزدیکی مصر موضعی بود ازان یوسف و قصری رفیع در آنجا ساخته بودند ، یعقوب در آنجا نزول فرمود .

پس آن هنگام که در آمدند بریوسف در آن منزل ، جای داد بسوی خود پدر و خالهٔ خود راکه بجای مادرش بود ودگر باره پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادر زادگان را

✿ گفت زین ره بوی یاری میرسد انـدرین ده شهریاری میرسد
بعد چندین سال میزاید شهی میزند برآسمان ها خرگهی
رویش از گلزار حق گلبن بود از من او در مرتبه افزون بود
چیست نامش، گفت نامش بوالحسن حلیه اش واگفت ازگیسو ذقن
قد او و رنك او و شـکل او یك بیك راگفت ازگیسو و رو

نوازش کرد وگفت در آئید بمصر ، اگر بخواهد خدای در حالتیکه ایمنان باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا (استثناء داخل است در امن نه در دخول) و چون بمصر در آمدند ایشان را در منزل خود فرود آورد .

(۱۰۰) و برداشت پدر و خالهٔ خود را یعنی بالا برد وبرروی در افتادند پدر و خاله و برادران مراورا ، در حالتیکه سجده کنان بودند (و تحیت و تعظیم ایشان در آنزمان بسجده بوده) ، یوسف که آن حال را مشاهده نموده اظهار مسرت و بهجت فرموده وگفت ای پدر من این سجده کردن شما مرا تعبیر خواب منست که دیدم قبل از این در ایام صبی ، بدرستیکه گردانید آنرا پروردگار من راست و بدرستیکه نیکوئی کرده است بمن آفریدگار من چون بیرون آورد مرا از زندان (ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند) و آورد شمارا از بادیه (و آن موضعی بود از زمین فلسطین از ولایت شام که یعقوب در آنجا نشستی و آن نزدیك کنعان بود) یوسف جهت شکر نعمت فرموده که حق سبحانه مرا از زندان بتخت رسانید و شمارا از بادیه نزدیك من آورد تا بیکدیگر نشستیم از پس آنکه افساد کرد شیطان و مخالفت افکند میان من و برادران من ، بدرستیکه پروردگارمن ، رسانندهٔ نیکی است ، هرکرا خواهد ، بتحقیق اوست دانا بوجوه تدبیرات ، محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات .

در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب را وفات رسید و بعد از بیست وسه سال دیگر یوسف پدر را در واقعه دید که می‌گوید که ای یوسف بغایت مشتاق لقای توأم بشتاب تا سه روز دیگر نزد من آی ، یوسف از خواب بیدار گشت و برادرانرا طلبیده وصیتها کرد و یهودارا ولیعهد خود ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت :

(۱۰۱) ای پروردگار من ، بدرستیکه دادی مرا پادشاهی و بیاموختی مرا از تعبیر خواب ها ،

ای پدید آرنده وآفرینندهٔ آسمانها و زمین ، توئی یار من و مستولی کار من در این سرای و در آن سرای ، بمیران مرا در حالتیکه کردن نهاده باشم امرترا (یعنی مرا مسلمان بمیران) ورسان مرا بپدران شایستهٔ من .

آورده اند که بعد از سه روز واقعهٔ کـه دیده بود ، بروضهٔ وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی قدس‌سره در قصهٔ یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپذیر بوشانیده و تحریر بعضی ابیات از آن دراین اوراق اتفاق‌افتاده وفات یوسف‌را بدین نمط ذکر همیفرماید(۱):

نظم

بکف جبریل حاضر داشت سیبی که باغ خلد از آن‌میداشت زیبی(۲)

---

۱ ـ مقصودد ازحضرت حقایق پناهی ، نور الدین عبدالرحمن جامی‌است . اصل **جامی** از محلهٔ دشت (امروز این محله دراصفهان بنام دردشت خوانده میشود) **اصفهان**است ، جدش شمس‌الدین‌محمد در دورهٔ هرج و مرج ترکتـازی ترکان بخراسان رفته و در قصبهٔ خرجرد از ولایت جام رحل اقامت افکند و دختری از خاندان امام محمد شیبانی که از علمای بزرك و مشهور آنزمان بود بهمسری خود گرفت و از آن دختر مولانا احمد پدر جامی بدنیا آمد .

خانوادهٔ شمس الدین محمد جد پدری جامی تا زمانی که در ولایت جام میزیستند خود را **دشتی** میخواندند (منسوب بوطن اصلی خود یعنی محلهٔ دشت یا دردشت اصفهان) لیکن چون از جام‌بهری منتقل شدند عبد الرحمن تخلّص خود را جامی قرار داد و از آن پس این خانواده به جامی مشهور شدند . جـامی را باید بزرگـترین شاعر سدهٔ نهم دانست و ازخودنیز آثار گرانبهائی بیادگار گذارده است .

(شرح حال این شاعر و نویسنده را استاد دانشمند فرزانه **آقای سید محمد محیط طباطبائی** در مقدمهٔ بهارستان جامی چاپ تهران سال ۱۳۱۱ شمسی بتحقیق تمام نگاشته اند) .

ابیات بالا از یوسف و زلیخای جامی دراینجا نقل شده است .

۲ـ بگذار طمع تانکشی خواری وذلت کانرا که طمع بود دوصد گونه زیانکرد

چویوسف را بدست آن‌سیب بنهاد روان آن سیب را بوئید وجان‌داد
بلی زان نکهت باغ بقا یافت از آن نکهت بسوی باغ بشتافت

(۱۰۲) آنچه یادکرده شد ازقصهٔ یوسف ، از خبر های غیب که ما بجهت ظهور دلائل اعجاز وحی میکنیم آنرا بتو و تو نبودی نزدیك برادران یوسف‌آن هنگام‌که جمع کردند رایهای خود برافکندن یوسف بچاه و ایشان مکر میکردند بعقوب و یوسف و چون توآنجا نبودهٔ و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیدهٔ و خبر میدهی چنانچه بوده ، پس دلیل واضح است بر آنکه بوحی الهی دانستهٔ .

(۱۰۳) و نیستند اکثر مردمان واگرچه حرص میورزی برایمان ایشان بگرویدگان بجهت عناد و تصمیم ایشان درکفر و فساد

(۱۰٤) و نمیخواهی تو از ایشان بر تبلیغ و ادای احکام یـا بر خواندن قصص قرآنی مزدی ، چنانچه قصه گویان مزد میخواهند نیست قرآن مگر پندی از خدای ، مر عالمیان را و نـه تنها مشرکان مکه از معجزهٔ تو روی بر میگردانند .

(۱۰۵) و بسـا نشانهای قدرت و دلائل دالت بر وجود صانع و حکمت او هست در آسمانها و زمینها که آن معانـدان می گذرند بران و ایشان از آن آیتها روی گردانند گانند ، نـه در آن فکرت کنند و نه ازان عبرت گیرند .

(۱۰٦) و نگرویدند بیشترین ایشان بخدای تعالی مگر ایشان شکر آورندگان باشند . گویند مراد از این گروه کفار مکه اند که گفتند **ربنا الله** واز بی در آوردند که : **الملائکة بنات الله** یابهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند : **عزیر بن الله** یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند **المسیح بن الله** .

(۱۰۷) آیا ایمن شدند مشرکان از آنکه بیاید بدیشان عقوبتی

یوسف بربوئیدن سیبی نشنیدی ؟ قربانی آز وطمع خویش روان کرد
(جلالی)

بوشیده یعنی فرو گیرنده ایشانرا از عذاب خدای یا بیاید بدیشان قیامت ناگهان و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند .

(۱۰۸) بگو ای محمد این دعوت بتوحید، راه من است وبرین راه ثابتم ، میخوانم خلق را بخدای بر بینائی هویدا و حجتی روشن **انا** (تاکید ضمیر مستتر است در ادعوا (۱))و میخواند بخدای هر که پیروی کرده است مرا و پاکست خدای از شرکتی که شما اورا بدان وصف می کنید و نیستم من از شرك آرندگان. **امام زاهدی** آورده که کافران گفتند خدایرا فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت فرستد اگر خواستی ملایکه را فرستادی حق سبحانه فرمود :

(۱۰۹) و نفرستادیم ما پیش از تو برسالت مگر مردمانی که وحی فرستاده شد بدیشان (حفص **نوحی** (۲) میخواند یعنی ما فرستادیم بسوی ایشان) از اهل شهر ها و دیهها .

در **وسیط** از **حسن بصری** رحمة الله نقل می کند که حق سبحانه هرگز پیغمبری بخلق نفرستاده نه از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان (۳) ودر باب سجاح کاهنه که دعوی نبوت میکرده گفته اند :

آیه شریفه اینست :

۱ ـ « قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله وما انامن المشرکین »

۲ — آیهٔ شریفه چنین است :

« وما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم من اهل القری افلم یسیروا فی الارض فینظرو کیف کان عاقبة الذین من قبلهم ولدار الاخرة خیراللذین اتقوا افلا تعقلون »

حفص در این آیه کلمهٔ **نوحی** (بضم اول و سکون دوم و کسر سوم وسکون چهارم را به فتح چهارم خوانده است)

۳ ـ و خداوند از مردم دیه ها پیغمبران نفرستاده برای آنکه

شعر

اضحت نبیتنا انثی نطوف بها ولم یزل انبیاء الله ذکرانا (۱)

آیا سیر نمی کنند کافران در زمین شام و یمن و بردیار عاد و ثمود نمی گذرند (یعنی باید که بگذرند) ؟

پس به بینید بنظر عبرت که چگونه بود آخر کار آنانکه از منکران و مکذبان بودند ، پیش از ایشان ، پس ایشان پند برداشته از تکذیب پیغمبران و قرآن حذر کنند و هرآینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او بهتر است از لذت فانیهٔ دنیا ، مرآنانرا که پرهیز کردند از شرك و نافرمانی ؛ آیا تعقل نمی کنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهتر است ؟

بیت

چه نسبت جاه سفلی را به نزهتگاه روحانی ؟
چه ماند گلخن تیره ، بگلشن های سلطانی ؟

✿ اهل دیهها و بادیه ها بیشتر مردمان نادان و جاهل می باشند و مخصوصاً بادیه نشینان مردمانی هستند که خونخواری و بیرحمی را چندان زشت نمی شمرند زیرا درجهٔ تمدن آنها پست و حسن و قبح شیی را درست نمی توانند تمیز بدهند و از اینجهت مولوی فرموده

ده مرو ده مرد را احمق کند عقل را بی نور و بی رونق کند
هر که در رستا بود روزی وشام تا بماهی عقل او نبود تمام
وانکه ماهی باشدی در روستا روزگاری باشدش جهل و عمی
ده چه باشد شیخ و اصل ناشده دست در تقلید حجت بر زده
بیش شهر عقل کلی این حواس چون خران چشم بسته در خراس

و هیچ جای شبهه و تردیدی نیست که مردمان شهرها سلیم ـ النفس تر وروشن فکر تر از اهل قری می باشند و همچنین مردمان شهر بربادیه نشینان ازحیث تمدن وسلامت نفس برتری بسیار دارند .

۱ـ پیغمبر ما مؤنث گردید یعنی ازجنس زن است و ما گرد او میگردیم (یعنی بجهت زیبائی اورا دوست داریم) وبپوسته رسولان خدا مذکر بودند (یعنی همیشه رسولان ازمردان بودند) .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

پس باید که معاندان زمان تو بتمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم .

(۱۱۰) تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان و گمان بردند رسولان که ایشان ، بدرستیکه مکذوب شدند یعنی کفار بوعدهٔ ایمان ما ایشان دروغ گفتند یا گمان بردند کافران که رسل با ایشان **دروغ** می گویند در وعد و وعید ، آمد بپیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بران قوم فرود آمد ، **پس** برهانیده شد هر کرا خواستیم یعنی پیغمبران و متابعان آنها و باز گردانیده نشود عذاب ما از گروه کافران یعنی وقتیکه بدیشان فرود آید .

(۱۱۱) بدرستیکه هست در قصهٔ انبیاء و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران او ، اعتباری و پندی ، مر خداوندان **عقول** خالصه را . سلمی رحمة الله ، از **امام جعفر صادق** رضی الله عنه نقل میکند که مراد از **اولی الالباب** (۱) ، ارباب اسرارند . پس اعتبار از این قصه ها ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام در آینهٔ دل بیدل ایشان روی نماید (۲)

---

۱ — آیهٔ شریفه اینست « لقد کان فی قصصهم عبرة لا اولی الالباب ما کان حدیثاً یفتری ولکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیی و هدی و رحمة لقوم یؤمنون »

عارف و سخندان بزرگ سنائی غزنوی فرماید :

اول و آخر قرآن زچه با آمد وسین؟

یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس

۲ ـ وهم از حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام وارد است که فرمود :

نظم

دلی در یابد اسرار معانی که روشن شد بنور جاودانی

نیست قرآن ، سخنی که دریافته باشند ولیکن هست تصدیق آن چیزی که بوده پیش از او از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی و بیان همه چیز ها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا و رها نماینده است مرسالکان را و بخششی است مرگروهی را که بگروند بتوحید خدا ونبوت **محمد مصطفی** صلی الله علیه و سلم و علی آله و صحبه اجمعین .

---

* ان هذا القرآن عبارات و اشارات و لطائف و حقایق ، فالعبارات للعوام و الاشارات للخواص واللطائف للاولیاء والحقایق للانبیاء »

قرآنرا عبارات و اشارات و لطائف و حقایقی است ، عباراتش درخور فهم عوامست واشارات آن مخصوص خواص ولطائفش مراولیاء را و حقایقش خاصهٔ پیغمبران .

mandegarkhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

سورة الرعد مكية و هي خمس و اربعون آيهٔ (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

المر ، حروف مقطعه ، مختصرند از کلماتی که دلالت برصفات الهی کنند چنانچه در **المر** گفته اند که الف ، آلای اوست و لام ، لطف بی‌منتهای او و میم ملك بی زوال او و را ، رافت بر کمال او و قولی آنستکه بعضی از آن دلالت بر اسمای الهی دارد وبرخی بر افعال او چنانچه در **المر** معنی **انا الله اعلم واری** (۱). **تلك آيات الكتاب** ، این آیات ، آیات قرآن است و آنچه فرو فرستاده شده است بسوی تو ، ازپروردگارتو ، درست وراست است ، چنگ درآن زن وبدان عمل کن ، ولیکن بیشتر مردمان (از اهل مکه) نمیگروند بدان . جهت عدم تفکر در معانی آن .

۱ — سورهٔ رعد را برخی نوشته اند در مدینه نزول یافت و جمعی گفته اند در مکه فرود آمده است مگر دو آیهٔ : ولا یزال الذین کفروا و آیة و یقول الذین کفروا که در مدینه نازل شده است

۲ ـ دستهٔ ازدانشمندان برآنند که حروف مقطعه ازمتشابهات قرآن است چه قرآن دارای آیات محکم و متشابه میباشد چنانچه در کریمهٔ: « هوالذی انزل علیك الكتاب منه آیات محکمات هن ام الكتاب و آخر متشابهات فالذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء تاویله وما یعلم تأویله الاالله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب »

قرآنی که نازل شده است دارای آیاتی محکم و متشابه می‌باشد ولیکن علماء و مفسران در معنی و مفهوم متشابه خلاف کرده اند که ذیلا باختصار شرح داده میشود :

(۲) آنستکه برداشت آسمانها را یعنی بیافرید و برداشته بی ستونی که قائم باشد .

می بینید شما آسمان هارا مرفوع بی ستون وگفته اند برداشته است آسمانهای بی ستون که شما می بینید پس لازم می آید که ستون هست ولی مرئی شما نیست و آنقدرت است که آسمان بدان

✿ بعضی گفته‌اند که محکم آنستکه مراد از آن هویدا وروشن باشد بدون قرینه و اگر قرینهٔ نباشد معنی آن از ظاهر الفاظ درست فهمیده نشود ومتشابه آنستکه از الفاظ آن معنی حقیقی آیه ومراد از آن حاصل گردد و بعبارت دیگر محکم آنستکه ظاهرش از معنی وی خبر دهنده باشد بی اعتبار چیزی و متشابه آن بود که مراد از ظاهر لفظ وی ندانند بی دلیل و مشترك و محتمل راهم این حکم است

شیخ الامام ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (مراجعه شودبه ص ۶۲ جلداول وص ۲۶۱ جلد دوم این تفسیر)

در تبیان در محکم و متشابه پنج قول نقل می نماید ، از **ابن عباس** آورده که محکم ناسخ است و متشابه منسوخ قولی دیگر از **مجاهد** نقل کرده که محکم آنستکه معنی آن مشتبه نشود و متشابه آنکه مشتبه شود معانی آن و قول دیگر آنکه محکم آنستکه که بر معنی واحدی حمل شود و متشابه آنکه احتمال دو معنی را بدهد یا زیاد تر از آن ، قول چهارم آنستکه محکم الفاظش مکرر نشود و متشابه آنستکه تکرار الفاظ در آن باشد قول پنجم از جابر آورده که محکم آنستکه دانسته شود و تعیین معنی آن حاصل گردد ومتشابه آنکه دانسته‌نشود وتعیین تاویل آن میسرنگردد .

در مقدمهٔ جواهر التفسیر ، کاشفی بابی در محکم و متشابه باز نموده ودر تفسیر این آیه نیز برای محکم و متشابه هشت وجه ذکر فرموده است .

بالاخره اقوال مفسرین در معنی محکم و متشابه خلاصه میشود بـه اینکه :

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

مرفوع می باشد .

و در **فوائد السلوك** آورده آنکه حضرت باری تعالی سقوف عالیه وسطوح مرتفعهٔ سموات را بی قائمه که ادراك توانید نمود برافراشت و بی ستونی که مشاهده توانید فرمود بلند برداشت یعنی ستونی هست اما مخفی است و قائمهٔ موجود است ولیکن غیر مرئی است و آنعدالت

✿ ۱ - محکم بمعنای ثابت ولایتغیراست پس متشابه بمعنی متزلزل و غیر ثابت باشد :

۲ - محکم بمعنی محتوم ومقطوع و متشابه نا معلوم وغیر محتوم

۳ - معنی محکم فعلی بودن و حالت منتظر نداشتن است ،

۴ - اگر لفظ معنی واحدی داشته باشد محکم است و اگر بیش از یك معنی دراو احتمال داده شود و ترجیح هیچیك بردیگری نباشد متشابه خواهد بود .

حضرت استاد اکبر و فیلسوف بزرگ اسلامی آقای **سید محمد کاظم عصار** مد ظله در تفسیر خود در باب محکم و متشابه عقیدهٔ خاصی ذکر فرموده اندکه با عقاید سایر مفسران شباهتی ندارد بلکه برخلاف عقاید و آرای ایشانست وما در ذیل این تفسیر چند سطری از گفتار آن حضرت نقل می‌نمائیم .

« در باب محکم و متشابه ما خود عقیدهٔ خاصی داریم مخالف عقائدیکه سابقاً بیان گردید و در نتیجه هم با آراء مفسرین بکلی مختلف است و چنین بنظر میرسد که با تأمل در اطراف شرح آن تصدیق شود که محکمتر از معانی سابقه بشمار است توضیح مطلب پس از یك مقدمه بیان میشود .

مقدمه : سابقا اشاره شد که کلام نازله و ظهور متکلم است و حاکی از احوالی است که متکلم در موقع تکلم به آنحال متصف بوده و بهمین جهة گفته شد که هرچه متکلم در مراتب وجود وکمالات وجود قویتر و کاملتر باشد کلامش اقوی واتم و بیشتر متضمن معانی و حاوی مطالب و حقایق علمیه است زیرا نازله وجود وکمالات متکلم

تواند بود که **بالعدل قامت السموات و الارض** (یعنی آسمان و زمین بعدل برپا باشند) .

نظم

آسمان و زمین بعدل بپاست حق ز شاهان بغیر عدل نخواست
گر نباشد ستون خیمه بجای کی بود خیمه بی ستون برپای ؟

✿ است از طرف دیگر میدانیم کتاب مجید کلام الهی‌است چه آنکه سابقاً روشن گردیدکه هرکلام کتابی و هرکتاب کلامی‌است چنانچه هرمتکلم کاتب و هرکاتب متکلمی است بنابراین کلام الهی عبارت است از ظهور الهیت در مراتب وجود مراحل آن تا برسد بضعیفترین مرتبه که وجود لفظی وکتبی بوده باشد و از اینرو بیان نمودیم که کلیهٔ عالم و سرتاسر مراتب وجود و هستی کتابی است ازکتب الهیه که در او منقوش است حقـایق کلمات تامه و ناقصه و آیات محکمات و متشابهات همچنین ماسوی‌الله کلامی است که از مکمن غیب هویت به منصهٔ ظهور رسیده پس از تمهید مقدمه گوئیم حضرت حق در مقام تجلی و اتصاف بصفت تکلم نظیر سایر متکلمین دارای چهار حال خواهد بود :

اول - ظهور اجمال درمقام اجمال باین معنی که متکلم ظهور کند در جلوهٔ خاص و آن عبارت است از ارادهٔ کلام پس از این مرتبه ظهور ذات است برای ذات بعنوان اجمالی (المتکلم) یا شهود متکلم است ذات خود را در حالت بسیط اجمالی کلام بنابر این در این مرحله ذات ظهور نموده است در مقام جمع کلامی که غیر از ذات متکلم با جلوه وشأن مخصوص چیز دیگر نیست گرچه این جلوه اجمالی غیر ازذات متکلم چیز دیگر در این مرتبه نیست ولی در عین حال شهود خاصی است ازذات که خلاق تفاصیل کلام است پس اگر جنس کلام نبودی موجد کلام و جمل کلامیه نمیگردید .

ذات نا یافته از هستی بخش کی تواندکه شود هستی بخش؟

بالجمله این حالت ظهور متکلم است در حالت بسیطه کلامیه .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

پس قصد کرد به آفریدن عرش یا مستولی باشد برو باقتدار و نفاذ حکم یا عرش ملـك باشد و او قصد فرمود به آن بحفظ و تدبیر و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد به آنچه خواست از حرکات ایشان برحدی معین ، هریکی از ایشان میرود و حرکت

✿ **دوم** : ظهور جمع است درتفصیل وشهود جمع است در اجساد باین معنی که وحدت حالت کلامیه جلوه نماید در کثرات و تفاصیل کلامی از اول بیان تا آخرآن که تماماً ظهور و جلوهٔ تفصیلی حالت بسیطه متکلم است این مرحله در لسان عرفاء بظهور وحدت در کثرت تعبیر میشود .

سوم : ظهور تفصیل است در قالب تفصیل مثل آنکه کلامی را ابتدا می نماید آنگاه بشرح آن میپردازد و بتفصیل و بسط آنرا گوشزد میسازد .

درست این مرتبه شبیه است بشهودی که افرادبشر (باتقید هریك) از حضرت مطلق مینماید ولی درضمن صور مقیدهٔ جزئیه مانند صورت نبی ولی در قطب شیخ عارف وغیره بالجمله این درجه مقام شهود تفریق است در تفریق و ظهور مفصل درکسوت مفصل تا ظاهر شود کل وجود بصورت کل و حضرت حق بصورت معروفیت مطلقه متجلی گردد .

چهارم : عکس حالت اول است و آن رجوع تفصیل بجمع و شهود مفصل است در مجمل بتعبیر دیگر ظهور کثرت در وحدت اینك حالات سابق را برکتاب مجید تدوینی تطبیق مینمائیم تا بهمان نحو کتاب آفاقی و انفسی را قیاس نمائید از اخبار و احادیث وارده در باب قرآن مجید امور ذیل مستفاد میشود :

اول ـ تمام قرآن در باء بسم الله است .

دوم ـ تمام معانی باء بسم الله در نقطهٔ زیر باء است .

سوم ـ فواتح سور قرآن متضمن معانی آن سور میباشند .

میکند تا وقتیکه نام برده شده یعنی مدتی معین که دور خودرا باتمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت ، تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماتت ؛ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد بامر و نهی یا احداث دلائل قدرت میکند یکی

✿ چهارم ـ تمام قرآن در فاتحه‌الکتاب منطوی است .

امور فوق حالات چهارگانه کلام را تذکر میدهند زیرا ظهور نقطه درباء همان جلوه مقام جمع است در مقام جمع وظهور باء و اشتمال آن بربسم‌الله الرحمن‌الرحیم مقام جمع است درتفصیل همچنین ظهور فواتح در تفصیل سور جلوه مجمل است در مفصل و رجوع تمام قرآن بنقطه باء بسم‌الله مقام شهود کثرت است در وحدت وظهور کلیه کتاب مجید در فاتحه‌الکتاب عبارت است ازشهود مفصل‌درمفصل .

این تقریب اخیر که در باب محکم و متشابه بیان شد بکلی با رویه مفسرین بلکه‌عموم محققین فرق دارد گرچه عقائد علماء ومفسرین هم با یکدیگر مختلف است و در نتیجه با هم تباین‌کلی دارند نتیجه طریقه ما نیز با آنها اختلاف پیدا نموده مثلا مفسرین فواتح سور را جزو متشابهات قرار داده‌اند ولی در طریقه اخیر جزو محکمات بشمار آمده و سبب آن این استکه تنزل متکلم درکلام خود هرقدر بذات متکلم نزدیکتر باشد و آن کلام از حیث اشتمال برکمالات متکلم و اظهار آنها زیادتر باشد محکمتر است چه آنکه احکام (بکسر همزه) به معنای اثبات و آن مستلزم ثبوت است پس هرچه ثبوت و استمرار زیادتر باشد متشابهت کلام و قربش بمتکلم زیادتر است و برقوت‌احکام و شدت محکم بودن آن افزوده میشود بالجمله چون در حالت اول که جلوه ذات درصفت تکلم و شهود متکلم ذات خویش را درعنوان اجمالی اراده کلام و این ظهور غیر از ذات چیز دیگر نیست نه در خارج ونه درذهن پس قریب‌ونزدیکتراست بمتکلم بلکه عین‌ذات متکلم است با اختلاف اعتباری .

mandegartarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

بعد از دیگری ، شاید که شما بدیدار پروردگار خود یعنی بدیدن جزائی که خواهد داد در قیامت بی‌گمان گردید و بدانید که هر که قادر است بر آفریدن این اشیاء قدرت دارد براعاده و احیا (۱) .

(۳) و اوست آنکه بگشید زمین را بر روی آب یعنی بسط

✡ بنابراین محکم‌ترین کلامها و آیات کتب وجود است واگرمراد اشاره به کلام نفسی این معنی باشد درنهایت معقولیت‌است ، زیراهمین کلام نفسی موجد و مولد کلام نفسی و جمل خارجی است از این‌رو محکمترین آیات وکلمات است پس ازاین‌مرتبه مقام ظهور کلام‌درخارج میرسد و آن تنزل اراده کلام یا صفت تکلم است در صوت که راسم حروف تهجی است و حروف راسم‌کلمات وکلمات راسم جمل و کلام است این مرحله ظهور مجمل‌است درمفصل ولی مفصل نسبی نه‌مفصل ذاتی مانند ظهور حضرت حق در فیض منبسط وکلمه (کن وجودی) که از آن برحمت واسعه و مشیت مطلقه و غیره تعبیر میشود این درجه نسبت بذات متکلم گرچه تفصیلی‌است ولی نسبت بعقول و نفوس و سائر درجات وجـود مجمل است پس محکم نسبی است و متشابه اضافی هم چنین است حال عقل نسبت به مراتب سافله که هریك از

۱ - ازحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که فرمود :
« لوکشف الغطاء ما ازددت یقینا »

و درمثنوی معنوی در بازگشت بحکایت امیرالمؤمنین ومسامحت کردن او با خونی خویش آورده :

چون مرا سوی‌اجل عشق و هواست نهی لاتلقوا بایدیکم مراست
زانکه نهی از دانهٔ شیرین بود تلخ‌را خودنهی‌حاجت کی‌بود؟
دانهٔ مردن مرا شیرین شده است بل همی‌احیا برای‌من بده است
اقتلونی یا ثقاتی لائماً ان فی قتلی حیاتی دائماً
ان فی موتی حیاتاً یا فتی کم افارق موطنی حتی متی

کرد بطول و عرض یا منقلب حیوانات باشد و بیافرید در آن کوههای محکم پای برجای که میخ زمین بود و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان و از همهٔ میوه ها بیافرید در زمین در صنف مثلا سرخ و زرد و سیاه و سفید و خرد و بزرك و ترش و شیرین و حار و بارد و بری و بوستانی و خشك و تر و امثال آن (اثنین تأکید

عقول مشتمل است بر جزئیات و درجات دانیه تا برسد مرتبهٔ هیولای اولی که اخیر درجات و ابعد مراتب و اضعف تنزلات قلم‌متکلم‌است .

بنابراین اول ظهور ذات درصفت (**ارادةالکلام**) احکم‌آیات و محکم‌ترین کلمات حضرت حق است چنانچه ماده و هیولای اولی اخیرا آیات متشابه بشمار میرود و مابین آن دو مرتبه تمام آیات و کلمات محکم و متشابه نسبی و اضافی میباشند بعبارت دیگر کلام نفسی هر متکلم که عین متکلم است برحسب حقیقت و غیر متکلـم است بحسب نحوی از اعتبار ذهنی احکم‌کلمات ومحکمترین آیات کتاب آن متکلم است پس از آن صوت ممتد تا آن کلام که ظهور مجمل است در مفصل محکم اضافی است و متشابه نسبی زیرا نسبت بکلام‌نفسی مفصل است و نسبت بحروف و جمل کلامی مجمل پس محکم‌خواهد بود بوجهی و متشابه بوجه دیگر ، بعد از این مقام ظهور حروف و کلمات مفرده است در قالب جمل کلامیه که مرتبه طلوع مفصل است در مفصل و این مرحله از متشابهات محض بشمار است و بعد ازاین مقام نوبت میرسد بفهم غرض متکلم از کلامش باین معنی که مخاطب‌از کلام غرض متکلم را درك مینماید که در حقیقت رجـوع و غروب کلام است بمقام (**ارادةالکلام**) چنانچه کلام از همان مقام طلوع نمود بهمان نقطه غروب وعودخواهد نمود بالجمله این مرتبه رجوع بمقام جمع‌قرآنی واجمال عینی ازاین بیان بخوبی معلوم میگردد که کلام نفسی واجب تعالی که عین‌ذات است حقیقة وغیراوست اعتباراً محکم‌ترین آیات قرآنی وجود است وکتاب وجودیه عقـول و نفوس هریك محکم نسبی و متشابه اضافی هستند به قیاس با مراتب عالیه و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

زوجین است کماهو دأب العرب(۱)) میپوشاند و درمیکشاند شب را به روز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریك میشود و ازاینجادرمیتوان یافت تشبیه روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد از آن است ، بدرستیکه دراین آیات آثار قدرت که مذکور شد ،هرآینه نشانهای روشن است مرگروهی را که تفکر کنند در آن و دانند

✿ دانیه وهریك از افراد وآحاد عرض عریض آنها مرتبه ظهور مفصل در مفصل یا شهود مقیدات در مراتب جزئیه متشابه محض است .

چنانچه رجوع حقایق وجودیه در قیامت کبری یا درنظرعارف کامل مقام مفصل در مجمل و شهود کثرت در وحدت است در این مرحله مقام تأویل آیات بظهور میرسد و چون رجوع تمام اشیاء به حضرت حق اختصاص دارد پس تأویل حقیقی و تام نیز از خصائص و صفات خاصه حضرتش بشمار است و از برای راسخین حظی از

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست :

« و هوالذی مدالارض وجعل فیها رواسی و انهاراً و من کل الثمرات جعل فیهازوجین اثنین یغشی اللیل النهار ان فی ذلك لایات لقوم یتفکرون و از حضرت رسول روایت کرده‌اند که روزی گذشت برگروهی که‌در دریای تفکر فرورفته بودند چون آنحال‌را مشاهده‌نمود فرمود :

« تفکروا فی الخلق ولا تتفکروا فی الخالق »

و در این معنی در مثنوی معنوی فرموده :

بی تعلق نیست مخلوقی بدو — آن تعلق هست بیچون ای عمو
این تعلق‌را خردچون ره‌برد — بستهٔ وصلست وفضلست این خرد
زین وصیت کرد مارا مصطفی — بحث کم جوئید درکار خدا
آنکه‌در ذاتش تفکر کردنیست — درحقیقت آن نظر درذات نیست
هست آن پندار اوزیرا براه — صد هزاران برده آمد تاالله
هریکی دربردهٔ موصول جوست — وهم او آنست کان خودعین اوست
پس پیمبردفع کرداین وهم‌ازو — تا نباشد در غلط سودا براو

که تکون این اشیای و تخصیص این هر یك بچیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم .

(٤) ودر زمین پارها است پیوسته بیکدیگر (این نیز یکی از دلائل قدرت است که قطعه های زمین بر یکدیگر پیوسته بعضی شایستهٔ زراعت است و برخی شوره‌زار و قدری ریك آمیز و قطعهٔ سنگستان ودیگر در زمین بوستانهاست از انگور بسیار وکشت ها وخرما بنان چند شاخ از یك اصل رسته ونه چنان بلکه بلکه متفرق الاصول یعنی که هر یك شاخ از یك بیخ رسته ، آبداده میشوند این همه اشجار و زروع بیك آب و تفصیل میدهیم بعضی را از آن بر بعضی دیگردر میوه ها بحسب شکل و لون و رایحه و طعم بدرستیکه در آنچه ذکر کرده شد هرآینه دلالتهای واضح است مرقومی راکه تعقل کنند و تأمل نمایند که اختلاف میوه ها بر اشجار یا آنکه از یك آب پرورش میابند نمیتواند بود الا بارادت قادر مختار

در **تبیان** آورده که «این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیأت واصوات و اخلاف و اطباع با وجود آنکه پدر و مادر همه یکی است» و در مدارك گفته که مثل اختلاف قلوب است در آثار و انوار و اسرار هر دلی را صفتی و هرصفتی نتیجهٔ دلی باشد موصوف بانکار و استکبار که **قلوبهم منکرة وهم مستکبرون**

✿ تأویل خواهد بود هریك بمقدار قرب بساحت واجب باین معنی که هرقدر عارف کامل قریش بحضرت حق زیادتر باشد حظ علم و شهود تأویل آیات برای او فروزیادتر میباشد . از بیان فوق بخوبی محسوس است که نتیجه رویه و طریقهٔ اخیر با روش و مشی مفسرین بکلی فرق دارد زیرا آنان فواتح سور و مقطعات حروف را از سنخ متشابهات محضه دانسته‌اند بلکه از مجملات و مبهمات پنداشته‌اند درصورتیکه‌در طریقه ما فواتح سور جزومحکمات اضافی ومتشابهات نسبی بشمار میرود»

(نقل شد از برگ ۴۳ ـ ۴۶ تفسیر حضرت استاد بزرگ آقای عصار ـ از انتشارات بنگاه وعظ و خطابه سال اول)

و باز دلی بود آرمیده بذکر پروردگار که **و تطمئن قلوبهم بذکر الله**

مصرع

ببین تفاوت راه از کجاست تا بکجا !!

(۵) و اگر عجب میداری ای محمد از ناگرویدگان کافران بدلایل وحدت ، پس شگفت است قول ایشان یعنی جای آنستکه متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند : آیا آنوقت که ما باشیم خاك (یعنی بعد از مرگ که ما خاك شده باشیم) ؟ آیا ما باشیم در آفرینش نو (یعنی باز ما را زنده گردانند ؟) ؟ و محل تعجب آنستکه ایشان خدایرا خالق آسمان و زمین میدانستند بعد از آنکه هیچ اثر از آنها نبود و هیچ فکری نمیکردند که هر که بر ابداء قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود .

شعر

آنکه پیدا ساختن کارش بود زندگی دادن چه دشوارش بود؟

آن گروه آنانند که ایشان نگرویدند بپروردگار خود بجهت ناگرویدن ایشان بقدرت حشر و نشر . و آن گروهند که غلها در گردن های ایشان است یعنی مقیدند باغلال ضلال و ایشانرا امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آنشین بر گردن ایشان نهد و علامت کفار در دوزخ این باشد و آن گروه ملازمان آتش دوزخند ، ایشان در آن جاویدانند

در خبر است که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلات وسلام کفار را وعید عذاب کرد و تخویف و تحدید نمود نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب می کردند برسبیل استهزاء حق سبحانه میفرماید که :

(٦) و طلب تعجیل میکنند از تو بعقوبتی که خدای ایشانرا مقدر کرده پیش از عاقبت حق سبحانه عذاب استیصال را از این امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت را تأخیر فرموده و تا روز

قیامت افکنده و آن تأخیر حسنه(۱) است و این استیصال سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتأخیر آن و عجب است از ایشان که عذاب میطلبند و حال آنکه گذشته است پیش از ایشان عقوبتها برمکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته‌اند پس چرا بدان اعتبار نمیکنند و برای خود مثل این میطلبند و بدرستیکه پروردگار تو هرآینه خداوند آمرزش است برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدای تعالی بیامرزد ایشانرا با وجود ظلمی که داشته‌اند یعنی کفرچه ایمان هادم جرائم زمان کفر است و بدرستی که آفریدگار تو هرآینه سخت عقوبت است بر کافران اگر مصر باشند بر کفر وتکذیب و گفته‌اند ذو مغفرت است بر مؤمن بتوبه و استغفار و سخت عقوبت است بر کافران با نکار واستکبار

محققان برآنند که تمهید قواعد خوف و رجاء در این آیت است میفرماید که آمر زنده است تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق تعالی نبودی همه کس تکیه برعفو کرده از عمل بازماندی

بیت

ز حق میترس تا غافل نگردی مشو نومید تا بددل نگردی

(۷) و میگویند آنانکه کافر شده‌اند چرا فرستاده نمیشود بر محمد نشانهٔ از پروردگار او یعنی معجزهٔ که ما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی ؟ حق تعالی میفرماید که ای محمد جزاین نیست

---

۱ ـ و آیه اینست « ویستعجلونك بالسیئة قبل الحسنه وقد خلت من قبلهم المثلات وان ربك لذو مغفرة للناس علی ظلمهم وان ربك لشدید العقاب »

و چه بسیار نیکو فرموده شاعر پارسی زبان !!

نرود مرغ سوی دانه فراز چون دگر مرغ بیند اندر بند

بند گیر از مصائب دگران تا نگیرند دیگران ز تو پند

که بیم کنندهٔ یعنی فرستاده شدهٔ برای بیم کردن برتو همین بلاغ است و بس ، ترا در اظهار آیات چه اختیار ؟ و مر هرگروهی را راهنمایندهٔ است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزهٔ درصورت آنچه غالب بود برقوم او چون سحر در زمان موسی و طب در وقت عیسی پس معجزهٔ موسی و عیسی که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالب است قویترین معجزهٔ من قرآن است **فاتو بسوره من مثله**

(۸) خدای میداند آنچه برمیدارد هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن و داند آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودکی که تمام خلقت بیرون نیاید ، آنچه زیادت سازد یعنی خدای افزون گرداند در جثهٔ ولد از اعضای زائده و گفته‌اند مراد از زیادت و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل میباشد بریك فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار است نزد **امام اعظم** و در **نوادر** ازامام شافعی نقل میکنند که در یمن زنی پنج بطن زاد و در هربطن ، پنج فرزند آورد **والله قادرعلی مایشاء** یامراد مدت حمل است واقل آن باتفاق شش ماهست و اکثر نزد امام اعظم دو سال است و نزد امام شافعی چهار سالست و بیش امام مالك پنج سال و هرچیزی نزدیك او باندازهٔ است که از آن کم و زیاد نشود .

(۹) اوست دانندهٔ پوشیده از حس و آشکار یعنی حاضر بر حواس ، بزرگ برتر از همه .

(۱۰) یکسانست از شما در پیش علم او هرکه بپوشد سخنی را در نفس خود و هرکه آشکارا کند آنرا بردیگری و هرکه طلب خفا میکند و می پوشد عمل خود را بشب و هرکه ظاهر و آشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سراً و علانیة برو پوشیده نیست .

(۱۱) مرخدایراست ملائکه بی‌دربی یا آنکس راکه می پوشد

و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگانند در پی اقوال و افعال او روزو شب ازپیش روی او وازپس او نگاه میدارند بفرمان خدای و آنچه ازو صادرمیشود می نویسند و ایشانرا برره وکرام - الکاتبین میگویند .

در تبیان آورده که ایشان ده ملك‌اند بروز و ده بشب واصح و اشهر آنستکه دو ملك‌اند بروز و دو بشب وگفته‌اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار ومکاره در **زادالمسیر** از **کعب‌الاحبار** نقل میکنند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی هرآینه جنیان ایشان را بربودندی ازروی زمین وگفته‌اند ضمیر **یحفظونه** (۱) عاید است بحضرت رسالت پناه یعنی مر خدایرا فرشتگانند که محافظت آنحضرت میکنند از ضرر اعادی چنانچه ازشرعامربن طفیل واربدبن ربیعه اورانگاهداشت وعنقریب قصه ایشان رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی ، بدرستیکه خدای تغییر نمیکند آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت تا وقتیکه آن گروه تغییردهند آنچه در نفسهای ایشان است یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله **سلمی** گوید تغییر دهند زبان را از ذکر او و تغییر دهند دل ها را از سر و فکر مادامی که دل را با او راست دارند و غفلت نورزند آثار فیض با ایشان متصل بود .

گرت هواست که‌دلدارنگسلد پیوند نگاهدار سررشته تا نگهدارد

و چون خواهد خدای بگروهی عذاب و عقوبت و هلاك ، پس رد کرده نشود مرآنرا (یعنی کسی نتواند که او را ردکند از خود یااز دیگری) و نیست آنقوم راکسی که متولی امور ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کنند ایشانرا .

(۱۲) اوست آنکه بنماید بشما برق را (و آن لمعهٔ است

---

۱ ـ آیهٔ شریفه این است :

« له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امرالله ان الله لایغیرمابقوم حتی یغیروامابانفسهم واذا ارادالله بقوم سوءفلامردله ومالهم من دونه من وال »

سریع‌الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانهٔ باران باشد ، پس خدای تعالی برق را مینماید) از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند و بردارد در هوا ابرها یا آب گران از باران .

(۱۳) و تسبیح می گوید رعد ، ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن می‌سازد و رعد (۱) ملکی‌است که سحاب را می‌راند و برق تازیانهٔ اوست . **درحقایق‌سلمی** از ابن ریحانی نقل میکند که رعد صعقه فرشتگانست و برق آه پرسوز و باران گریه‌ایشان و تسبیح میکنند مجموع فرشتگان یا آنهاکه اعوان رعدند از ترس خدای و فرو میفرستد صاعقه ها را از ابر ، پس میرساند . آنرا ، هرکرا میخواهد که بدان هلاك سازد چون اربدبن ربیعه . آورده اند که در سال نهم از هجرت عامربن طفیل با اربدبن ربیعه یا اربدبن قیس گفت که بدیدن محمد میرویم و چون من او را بسخن مشغول گردانم تو درعقب وی درای و شمشیر بر مقتل وی زن ، چون به مجلس وی درآمدندعامربن طفیل آنحضرت را بسخن مشغول گردانید و بعد از مقالات بسیار گفت که ای محمد برویم و لشگر بسیاد جرار از سوار وپیاده‌برسر تو آریم این بگفت وبا اربد بیرون آمدحضرت فرمود که **اللهم اکفهما بماشئت** ، پس عامر با اربد گفت که آن همه وصیت کجا رفت و چرا تیغ نزدی ، اربد گفت که هرگاه ارادهٔ تیغ زدن میکردم تو میان من و او حائل میشدی القصه چون از مدینه بدر آمدند صاعقهٔ بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز براه بدترین حالی و صورتی بمرد وگویندیهودی بجناب نبوت آمده گفت‌یاابوالقاسم خبرده مرا که خدای تو ازچه چیز است ؟ از مروارید یا از یاقوت یا از زر سرخ ؟ فی‌الحال از سحاب غضب‌الهی صاعقهٔ ظاهر شد واو

۱ ـ آیهٔ کریمه اینست :

« ویسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته ویرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء وهم یجادلون فی الله وهو شدید المحال »

را بسوخت و حق سبحانه این آیت فرستاد که صاعقه بهرکه خواهد فرستد ازکافران و ایشان جدال میکنند درحق اوکه او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدای را وصف میکنند ازکمال علم و قدرت‌وتفرد در الوهیت و خدای تعالی سخت عقوبت است بر مجادلان

(۱۴) مرخدیراست خواندن بحق که‌کلمهٔ **لااله‌الاالله** است یا مراوراست سزای آنکه بعبادت او خواند یا اوراست دعوت مجابه‌یعنی چون بخوانندش اجابت‌کند و آنانراکه میخوانند بجز وی یعنی بتانرا که مشرکان میخوانند ، اجابت نمیکنندمرایشانرا بچیزی ازمرادات مگر چون اجابت‌کسی که بگشاده باشد هردوکف خود را بسوی آب یعنی تشنهٔ که برسرچاهی رسد و با او دلو ورسن نبود هردو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری و دعا آب رامیطلبد تابدهن او برسد و نیست‌آب، رسنده بدهن او زیراکه‌آب جماد است ، دانا نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمیتواند که از مرکز بمحیط حرکت‌کند و اصنام نیز به نسبت و اعیان خود همین حال دارند و نیست خواندن کافران مربتانرا مگر درگمراهی و بطلان و ناامیدی وضایع بودن .

(۱۵) و مرخدایرا سجده‌کند هرکه در آسمانها است وهرکه در زمین است از روی فرمان برداری (مراد (۱) مؤمنانند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند) و از روی کراهت و نا خواهندگی (مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده‌کنند) و سجده میکنند سایه های اهل آسمان وزمین مرخدایرا به تبعیت اشخاص ، بامداد بسوی مغرب و شبانگاه بسوی مشرق (مراد دوام است و تخصیص وقتین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر

۱ آیهٔ شریفه اینست : « ولله یسجد من فی السموات والارض طوعاً وکرهاً و ظلالهم بالغدو والاصال » .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

باشد . این سجده دوم است ازسجدات قرآنی **حضرت شیخ قدس سره (۱)** در سفر سابع از **فتوحات** که ذکر سجود قرآنی میکند این را سجود الظلال و سجود العالیه گفته و فرموده که « لازم است بنده تصدیق کند خدایرا درین خبر و سجده آرد و در باب دهم از سفر ثانی آورده که اسرار این آیه یکی آنستکه هیچ حادثی نیست الا آنکه اورا سایه است و آن سایه ساجد است مرحق را و قایم است بعبادت او و برهرحال خواه آن حادث مطیع باشد وخواه عاصی اگر از اهل موافقت است او با ظل خود در آن یکی انـد و اگر اگرازاهل مخالفت است ظل اودر آن طاعت نایب مناب اوست و حقیقت آنستکه طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهیت خاصهٔ آنانکه قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعهٔ نفس نافرمان ایشان نشانده .

نظم

برآن زخمی زندکان بی نیازیست بربن مرهم نهدکین دلنوازیست

(۱۶) بگو ای محمد ، کیست آفریدگار آسمانها و زمین ها (یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست ؟) ؟ پس جواب ده از قبل ایشان : بگو خدا است چه ایشانرا جز این جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشانرا ، بگو آیا فرا گیرید بجز از وی معبودان که ایشانرا دوستند دارید یعنی چون میدانیدکه آفرینندهٔ آسمان و زمین است چرا غیر اورا میپرستید و میگیرید دوستان که ایشان نمیتوانند و مالك نیستند برنفسهای خود سودی و نه زیانی یعنی برای خود جر نفعی نمیتوانند و برای دفـع ضرر از خود قادر نیستند پس سودی بدیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان ازو باز توانند داشت ، بگو آیا برابر میباشد نابینا (که عابد صنم است) و بینا (که پرستندهٔ خدای است) ؟ آیا برابری کند تاریکیهای شرك و انکار وروشنی توحید و معرفت پروردگار؟

۱ ـ مقصود حضرت شیخ محیی الدین عربی است .

آیا کافران ساختند برای خدای انبازانی که بیافریدند مانند آفریدن خدای ، پس متشابه شدآفریده برایشان یعنی ندانستند که آفریدهٔ خدای کدامـت وآفریدهٔ شرکای کدام ، حاصل آنکه ایشان شریکانی نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشد و کار بریشان مشتبه شود و گویند ایشان نیزمی آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او هست .

بگو ای محمد ، آفرینندهٔ همه چیز هاست و شریکی ندارد در آفریدن تا شریك او باشد در پرستیدن و اوست یگانه در الوهیت ، غالب برهمه چیز ها (۱) .

۱ ـ مده بعشوهٔ صورت عنان دل جامی
که هست در پس این پرده صورت آرائی (جامی)

و از نگارنده است :

دل بناکس مده ارصورت زیبا دارد عشق ورزیدن ودلباختگی جا دارد
کشتهٔ آتش جانسوز چوپروانه مباش عاقل ازسوختن بیهده پروا دارد
سنك وخاشاك پرستیدن ازانسان دوراست باوجودی که چنین دیدهٔ بینا دارد

(جلالی)

هاتف اصفهانی فرماید :

از تو ای دوست نگسلم پیوند ور به تیغم برند بند از بند
الحق ارزان بود زما صد جان وز دهـان تو نیم شکر خند
ای پدر بند کم ده از عشقم که نخواهدشد اهل این فرزند
من ره کـوی عافیت دانم چکنم کاوفتـاد ه ام بکمند
بند آنان دهند خلق ای کاش که ز عشق تو میدهندم پند
در کلیسا بدلبر ترسا گفتم ای دل بدام تو در بند
ره بوحدت نیافتن تا کی ؟ سنك تثلیث هریکی تا چند ؟
ایکه دارد بتار زنارت هر سر موی من خدا بیوند
نام حق یگانه چون شاید ؟ که اب وام وروح قدس نهند
لب شیرین گشود و بامن گفت وزشکرخنده ریخت از لب قند

یا باندازهٔ که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند ، پس برداشت این آب روان کف بلند را یعنی برزبر آورد وبعضی از آنچه در کورهها نهاده آتش می‌افروزند برو در آتش یعنی می گدازند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن از برای طلب بیرایه یا برای اوانی و آلات محاربه ومحارثه ، کفی است مثل آن کف که برروی آبست، همچنین که ذکر کرده شده ، مثل میزند خدای حق و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات به آبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای بیرایه و امتعهٔ مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که برروی آب است و برزبر فلزی باشد ، اما کف روی آب و خبث بالای فلز برود در حالتیکه مطروح و ساقط باشد و اما آنچه سود رساند مردمانرا چون آب صافی یا فلز گداختهٔ بیغش ، پس بماند درزمین تا خلق بدان منتفع بشوند ، همچنین مثل میزند خدای مثل هارا برای تعقل و تأمل درآن . و درین آیه علماء تنزیل و ارباب تأویل را سخنها و لطایف بسیار است بعضی برآنند که مراد از این آب قرآنست که حیات دل اهل ایمانست و ادویهٔ دل های مؤمنان که فراخور استعداد خود از آن فیض میگیرید وزبد(۱) هواجس

✿ که گراز سروحدت آگاهی تهمت کافری بما میبند
در سه آئینه شاهد ازلی برتو از روی تابناك افکند
سه نگردد بریشم ار اورا پرنیان خوانی و حریر و پرند
ما در این گفتگو که از یکسو شد ز ناقوس این ترانه بلند
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

۱ ـ آیهٔ کریمه اینست : « انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبداً رابیاً ومما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله کذلك یضرب الله الحق والباطل فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض کذلك یضرب الله الامثال »

نفسانی است و وساوس شیطانی است و آب صافی منتفع بسخن حق است و اگر کسی را داعیهٔ اطلاع بربعضی از حقایق ودقایق این آیت باشد یمکن که در مطالعهٔ همین محل در **جواهر التفسیر** فائز تواند بود والله اعلم .

(۱۸) مرآنانرا که اجابت کنند فرمان بروردگار خود را ، پاداش نیکو است یا مراد از حسنی (۱) بهشت است و آنانکه اجابت نکردند مرخدایرا اگر باشد مرایشان را آنچه در زمین است همهٔ آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع و مانند اینها همه دیگر با آن باشد یعنی اگر آنقدر که نقود واقمشه و امتعه دنیا هست با آن اضافه کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت ، هرآینه فدا کنند آنرا تا ازعذاب برهند ، آن گروه مرایشان راست بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات ایشان را قبول نکنند و سیئات ایشان را نیامرزند و بازگشت ایشان دوزخ باشد ، و بدجایگاهست دوزخ .

(۱۹) آیا کسی که میداند ، آنکه فرو فرستاده‌اند بسوی تو از بروردگار تو درست و راست است یعی **حمزة بن عبد المطلب** رضی الله عنه ، همچو کسی است که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند (یعنی ابوجهل لعنة الله علیه) ؟ جز این نیست که پند پذیر میشوند به قرآن ، خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه وهم (۲)

۱ — آیه چنین است : « للذین استجابوا لربهم الحسنی والذین لم یستجیبو اله لو ان لهم مافی الارض جمیعاً و مثله معه لافتدوا به اولئك لهم سوء الحساب و مأویهم جهنم و بئس المهاد »

قطعه

۲ ـ آن شنیدم که روستائی زشت صورتی داشت تیره همچون خشت
مردم از رنج دیدنش بعذاب کس مبیناد چهرش اندر خواب
روزی او خویش را در آینه دید تنش از بیم خود بهم لرزید
خون ناپاك در تنش جوشید چشم از عیب خویشتن بوشید

(۲۰) آنانکه وفامیکنند به پیمان خدا که در روز میثاق بسته‌اند و نمی‌شکنند آن پیمان را (۲۱) و آنانکه پیوند میکنند آنچه امر کرده است خدای به آن آنکه پیوند کرده شود یعنی صلهٔ رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل ، بی جدائی میان ایشان و می ترسند از عذاب پروردگار خود و خوف میکنند از سختی روز حساب (۲۲) و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای او بر جهاد از برای طلب پروردگار خویش و بپای داشتند نماز مفروضه را و نفقه کردند بعضی از آنچه بدیشان داده‌ایم یعنی آنچه واجب بود بدیشان پنهان و آشکارا و دفع کردند به نیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند و گفته‌اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکررا بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده **اتبع السیئة الحسنة تمحها** و بعضی از ارباب تحقیق فرموده‌اند که چون بریشان ظلمی واقع شدی عفو کردندی و در برابر آنکه ایشان را محروم ساختند عطا دادندی و اگر کسی از ایشان بریدی درو بپیوستندی

قطعه

کم مباش از درخت سایه‌فکن هر که سنگ زند ثمر بخشش
از صدف یاد گیر نکتهٔ حلم هر که سر بردت گهر بخشش

✿ گفت این رخ نه روی دلکش ماست بلکه این روی زشت آینه راست
روی من همچو ماه تابان است یا چو خورشید بر تو افشان است
لاده بنداشت جام اخم کند دل او را با خم زخم کند
رشتهٔ صبر خویش را بگسست خشمگین گشت وجام را بشکست
چونکه بشکست لاده آینه را شد ز آئینه چند قطعه جدا
در همه نقش خویشتن را دید مـزهٔ کار زشت خود بچشید
خلق اینگونه‌اند از کم و بیش غالباً بیخبر از آهوی خویش

(**جلالی**)

آن گروه که بدین صفات موصوفند ، مرایشانراست سرانجام نیکو یعنی جزای عمل در دنیا و درعاقبت و آن چه چیز تواند بود ؟

(۲۳) بوستانهای پایدار که همیشه دران باشند ، درآیند درآن و درآید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان و درآیند فرشتگان بریشان از هر دری از درهای منازل ایشان و در عین المعانی آورده که مقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت ایشان آیند و گویند :

(۲۴) **سلام علیکم** بشارتست بدوام سلام یعنی همیشه سالم خواهید بود بسبب آنچه صبر کردید . **در قوة القلوب** آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیا و فقر دوستربن صفتی است نزد خدای تعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت پناه بلال را گفت : «چنان کن که فقیر بخدا رسی نه غنی»

مصرع

کانجا فقرا از همه مقبول‌ترند

پس نیك است سرانجام آن سرای که ایشان یافتند .

(۲۵) و آنانکه میشکنند پیمان خدایرا که ایشان گرفته‌اند از پس محکم کردن آن بعد از اعتراف و قبول و آنانکه بریدند آنچه خدای فرموده است به آن چیز آنکه پیوند کنند یعنی صلهٔ رحم بجا آرند یا ایمان بهمهٔ پیغمبران و کتابها و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه‌انگیزی ، آن گروه ، مرایشانراست دوری از رحمت و مرایشانراست بدی عاقبت در دنیا و آخرت .

(۲۶) خدای گشاده میگرداند روزی را برای هر که میخواهد و تنگ میسازد بر کسی که اراده می کند و شاد شده‌اند اهل مکه به زندگانی دنیا و آنچه از متاع آن بدیشان داده‌اند و نیست زندگانی این سرای در جنب آن سرای مگر برخورداری اندکی و متاعی

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « الذین آمنو اوتطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب »

tarikhema.org

که دوام و بقائی ندارد چون ادوات خانه (۲۷) و گویند آنانکه نگرویدند چرا فرو فرستاده نمی‌شود بر محمد آیتی از پروردگار او بران وجهی که ما میخواهیم ، بگو بدرستیکه خدای ، گمراه میکند هر کرا میخواهد (مراد آنهااند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات یا اگرخواهد باوجود شهود هزار آیت هر آینه گمراه میسازد) و راه نماید بسوی خود بی مشاهدهٔ آیت هر که باز گردد بسوی و آنها چه کسانند ؟

(۲۸) آنانکه گرویدند بخدای وآرام یابددلهای ایشان بیادخدای یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او و بکلام او که قوی‌ترین معجزات است و در **فصول** از **ابن عیینة** نقل میکنند که مراد از ذکر (۱) حضرت رسالت است صلوات‌الله علیه که دلهای مؤمنان بدو آرام دارد . بدانید که بذکر خدای آرام می‌یابد دلهای مؤمنان . مجاهد فرموده که مراد اصحاب رسول‌اند . **سلمی** رحمةالله در **حقایق** آورده که آرام دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص به صفات اعلی و آرامش دل علماء ربانی بحقایق اسماء حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهدهٔ لقا **وهوالمقصدالاقصی** .

(۲۹) آنانکه گرویده‌اند و بکردند عملهای شایسته زندگانی خوش است مرایشانرا و نیکوئی بازگشت (**طوبی**(۲) بشارتست بشادی وخرمی و راحت و فرح و خوشحالی یا نام بهشت است بلغت حبشه و اشهر آنستکه طوبی درختی است در بهشت عدن که بیخ آن منزل حضرت پیغمبر است و در هیچ غرفهٔ و قصری نباشد که شاخی از آن نبود و دو چشمهٔ سلسبیل وکافور از زیر آن منفجر باشد) .

(۳۰) همچنانکه رسل پیش از توفرستادیم ، ترا فرستادیم بسوی امتی که گذشته‌است پیش از ایشان امتان دیگران تا بخوانی بریشان آن

۱ ـ آیه کریمه : « الذین آمنو و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن ماب »

چیز را که وحی کردیم بر تو یعنی قرآن وحال آنکه ایشان نمی گروند بخدای که رحمن نام اوست (مراد مشرکان مکه‌اند که چون ایشانرا گفتند که سجده کنید رحمن را **قالوا وما الرحمن** ؟ و در صلح **حدیبیه** نیز که حضرت **رسالت‌پناه** علیه‌السلام **مرتضی علی** کرم‌الله وجهه را فرمود که بنویس **بسم‌الله الرحمن الرحیم** سهیل بن عمرو گفت **ماندری ما الرحمن** (ما نمیشناسیم رحمن را) بگو رحمن آفریدگار من است ، هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او ، برو نه برغیراو ، توکل کردم درباری دادن و مرا بر شما غالب ساختن و بسوی او است بازگشت من

آورده‌اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم به‌قرآن ، کوهها را ازحوالی مکه بردار تا زمین برما گشاده گردد و دیگر زمین را بشکاف تا چشمه ها و جویها پدید آید وزراعت کنیم و **قصی بن کلاب** را زنده گردان یا پدران مارا تادرباب تو با ما سخن گویند ، آیت آمد که :

(۳۱) و اگر کتابی بودی درین عالم ، رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی ازموضع خود برفتی یا شکافته شدی بدو زمین چون برو خواندندی یا بسخن آوردندی از برکت تلاوت آن مردگانرا ، هرآینه این قرآن بودی که غایت است در اعجاز و نهایت است در تذکیر و انذار ، نه چنانست که کافران میگویند بقرآن تو یا بفرمان تو باید که اینها واقع شود ، مرخدایراست همهٔ کار ها یعنی قدرت برهمه‌چیزها دارد هرگاه که بخواهد که آیتها ظاهر گرداند . آیا ناامید نشدند آنها که گرویده‌اند یعنی مؤمنان از ایمان اینان یعنی مقترحان آیات با آنکه دانسته‌اند آنرا که اگر خدا خواهد ، هرآینه راه نماید همه مردمان را . **صاحب کشاف** گفته که یاس در لغت نخع بمعنی علم است یعنی آیا ندانسته‌اند مؤمنان که هدایت بمشیت باز بسته است و همیشه آنانکه کافر شدند برسد ایشانرا بسبب آنچه کرده‌اند از تکذیب وعناد عذابی کوبنده و داهیهٔ از بنیاد برکننده یا فرود آئی تو که محمدی بموضعی نزدیك ازسرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه (مراد کفارمکه‌اند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

که بشئامت تکذیب آنحضرت علیه‌الصلوة والسلام پیوسته دربلا بودندی و سرایای آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال ومواشی ایشانرا غارت کردندی پس حق سبحانه و تعالی فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید تا وقتیکه بیایدوعدهٔخدا که موت است یاقیامت یافتح ، بدرستیکه خدای خلاف نکند وعده را(۱)) پس برای تسلی آنحضرت میگوید :

(۳۲) وبدرستیکه استهزاء کرده‌اند بپیغمبران پیش از ترا چنانکه این قوم در حق تومیکنند پس مهلت دادم ، مرآنانرا که نگرویدند و مدتی ایشانرا بگذاشتم در راحت و تن آسانی ، پس بگرفتم ایشانرا به عقوبت ، پس چگونه بود عقوبت کردن من ایشانرا (این سخن برسبیل تهدید و تهویل است)

(۳۳) آیا هرکس که او باشد نگاهبان برهر نفس یا پاداش دهنده به آنچه کند آن نفس از نیکی و بدی ، برابر است با کسی که چنین نباشد (یعنی خدای که نگاهدارنده و سازندهٔکار بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوان است یعنی بتان) ؟ و میسازند کافران مرخدایرا انبازان یعنی اصنام راکه میپرستند بگو نام نهید و وصف کنید این شرکاء را باسماء و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نی (مراد آنستکه حق را حی وقادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند واطلاق هیچیك ازین اسماء براصنام نمیتوان کرد بلکه خبر میدهید خدایرا به آنچه نمیداند در زمین یعنی شریك خود را در الوهیت (نفی علم

۱ ـ آیه شریفه اینست : « ولو ان قرآناً سیرت به‌الجبال‌اوقطعت به‌الارض اوکلم به‌الموتی بل‌لله الامر جمیعاً افلم یائس‌الذین آمنوا ان‌لو یشاء الله لهدی‌الناس جمیعاً ولا یزال‌الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة او تحل قریباً من دارهم‌حتی یأتی‌وعدالله ان‌الله لایخلف‌المیعاد»

از برای انتفای معلوم است(۱) یا نام می‌نهید بتانرا شرکاء بظاهرسخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیهٔ زنگی بکافور ، بلکه آراسته‌اند برای آنانکه نگرویده‌اند کید وکذب ایشانرا و باز داشته اند از راه راست و دین درست و هرکه فروگذارد خدای او را و در ضلالت افکند ، پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید

(۳۴) مرکافرانراست عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصائب و هرآینه عذاب آنسرای سخت‌تر و دشوار تر است برایشان و نیست ایشانرا ازعذاب خدای نگاهدارندهٔ که نگاهدارد تا معذب نشوند .

(۳۵) از آنچه بر توخوانده‌ایم صفت آن بهشت است که فردای قیامت وعده داده شده‌اند پرهیزکاران که بوی درآیند ، میرود پیوسته از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها ، میوه آن بوستان همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا و همچنین سایهٔ او منسوخ نگردد چنانچه سایه های دنیا بلکه ممدود باشد .

امام قشیری فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایت‌اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی درظل عنایت که پیوسته در ظل‌الظلیل‌اند .

بیت

سایهٔ دولت‌اودردوجهان جاویداست ای‌خوش آن بنده که‌این سایه‌فتدبرسراو

آن بهشت موصوف‌ماکل حال ومنتهای کار آنانست که پرهیزکاری کردند و عاقبت فهم کافران آتش دوزخ است

(۳۶) و آنانراکه عطاکرده‌ایم کتاب (مراد مؤمنان اهل کتابند چون عبدالله‌بن سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری

۱ ـ آیه شریفه اینست : « افمن هوقائم‌علی‌کل نفس بما کسبت وجعلوالله شرکاء قل سموهم‌ام‌تنبؤنه بمالایعلم‌فی‌ارلاض‌ام‌بظاهر من‌القول بل‌زین‌للذین‌کفروا مکرهم وصدواعن‌السبیل‌ومن‌یضلل‌الله فماله‌من‌هاد»

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

که چهل نجرانی بودند وبیست یمنی و سی ودو حبشی) این جماعت شاد میشوند بانچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن و از لشگر های کفر وضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حی‌بن‌اخطب و کنامة‌بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و اشیاع ایشان کسی هست که انکار کند بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشان است بگو مرایشانرا که جز این نیست که من مأمور شده‌ام بانکه بپرستم خدایرا بیگانکی و شرکت نیارم بوی‌چنانچه شما آورده‌اید و عزیر ومسیح را بخدائی گرفته‌اید بخدا نه بغیر اومیخوانم خلق را وبسوی اوست بازگشت من

(۳۷) و همچنانکه فرستاده‌ایم کتب بر انبیای گذشته بزبان امم ایشان فرو فرستاده‌ایم بتو قرآن راکتابی محکم که نسخ وتغییر بدان راه نیابد یا حکم‌کننده میان حق و باطل مترجم بلغت عرب تا ایشانرا حفظ و فهم‌وی آسان باشد واگر متابعت کنی تو آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آباء دعوت میکنند یا امانی جهودان را که ترا برجوع قبلهٔ خود میخوانند پس از آنکه آمد بتو از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان بت پرستان یانسخ‌حکم صلوة بقبلهٔ یهود اگر پیرو ایشان شوی نیست ترا از عذاب خدای هیچ یاری که ترا نفع رساند و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد .

آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را و می گفتند همت این مردهمه بامر نکاح مصروف است همواره بازدواج و امتزاج با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی یعنی هرآینه امرنبوت اورا از اشتغال با نسوان باز داشتی آیت آمد که :

(۳۸) وهرآینه ما فرستادیم پیغمبران پیش ازتو وبدادیم مرایشان را زنان و فرزندان و نباشد و نشاید مرفرستاده را یعنی در وسع او نباشد آنکه بیارد معجزهٔ که از او اقتراح کنند مگر بامر خدای یا بتقدیر او این‌جواب مشرکان است‌که بتحکم طلب معجزات می کردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواندآورد مگر آنکه خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتیکه صلاح باشد مرهروقتی را

حکمی است نوشته شده که چون آنوقت برسد حکم بظهور آید یا هراجلی را از آجال خلایق کتابی است نزدیك خدای که جز وی کسی برآجال خلق اطلاع ندارد .

(۳۸) محو می کند خدای‌آنچه میخواهد بحکم و اثبات می کند آنچه میخواهد بحکمت و نزدیك اوست اصل‌کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کائنی نباشدآنکه نوشته بود از آنچه شده است ومیشود و خواهد شد بتفصیل و تشریح .

بعضی گفته اند که محو کند از دیوان حفظ آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد وبگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه وبرره آنچه از بنده صادر شود و ازاقوال و افعال و احوال همه را بنویسند وآن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه قول و فعلی را که صوابی و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد . یا سیأت تأیب محو نماید وبدل آن حسنات ثبت کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند وحکم دیگر اثبات فرماید یا محو کند نازکی و قوت جوانی و اثبات کند پژمردگی وضعف پیری

علمای دین برآنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در زادالمسیر آورده که نزدیك حق سبحانه دو کتاب‌است غیر از ام‌الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان کتاب دارد اما تغییر بام کتاب راه نیابد وابوالدرداء ازحضرت رسالت‌پناه نقل میکند که چون سه ساعت ازشب باقی ماند حق سبحانه تعالی‌نظر کند درکتابی که غیراو هیچکس درآن نظر نمیکند هرچه خواهد ازاو محو کند و هرچه خواهد در او ثبت کند در فصول آورده که محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای اورموز اسرار سلمی رحمة‌الله ازمحمد رازی نقل‌میکند که شنیدم‌ازشبلی قدس‌سره که‌محو کندآنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن واثبات کند آنچه خواهد از شهوددربوبیت و لوامع آن . درکشف الاسرار فرموده که ازدل خایف ریا میبرد و

mandegartarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

اخلاص مینهد شك میبرد و یقین می‌آرد بخل محومیکند وجود ثابت میسازد شره میبرد وقناعت می‌آورد وحسد میسترد و شفقت مینهد و از دل راجی اختیار میبرد و تسلیم میسپرد و تفرقه محو میکند جمع اثبات میکند از دل محب رسوم انسانیت میسترد و نقوش ربانیت مینهد. امام قشری فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند واثبات حقوق ربانی مینماید شهود خلق میبرد وشهود حق می‌آرد باآثاربشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت میسازد ازآن بنده میکاهد و ازآن خودمیافزاید تا چنانچه باول خود بود به‌آخر هم خود باشد. حضرت شیخ‌الاسلام فرموده که آلهی جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو واثبات تو راه اضافت برداشت ازان من میکاست وازان تو میافزود تا باخر همان حد که باول بود.

رباعی

محنت همه در نهاد آب و گل ماست پیش‌ازدل و گل چه بود آن حاصل ماست
در عالم غیب خانهٔ داشته ایم رفتیم بدان‌خانه که سرمنزل ماست

(۴۰) و اگر بنمائیم ترا برخی ازآنچه وعده کرده‌ایم کافرانرا از عذاب یا ترا بمیرانیم بیش‌ازآن بس جزاین نیست که‌برتو رسانیدن بیغام و تبلیغ احکام است‌وبس وبرماست شمار و حساب وپاداش ایشان

(۴۱) آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند بدرستیکه ما میآئیم یعنی فرمان میآید بزمین کفار میکاهانیم پاره پاره ازکرانه های آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم بحوزهٔ تسخیر مسلمانان در می آوریم وگویند این سخن راجع بیهود است حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشانرا یعنی حصار ها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم و و خدای حکم میکند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان وازدیاد بلاد اهل اسلام و اقبال ایشان هیچ رد کننده و باز پس گردانندهٔ نیست مرحکم اورا و اوست زود شمار یعنی بزودی حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب ایشان و در دنیا بقتل و اجلا.

(۴۲) و بدرستیکه مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش

از یهود یا کفرهٔ زمان تو بودند با پیغمبران خود پس مرخدایراست یعنی نزدیك اوست جزای همهٔ مکر های ایشان میداند هرچه میکند هرنفسی از خیر و شر و جزای او آماده میسازد وزود باشد که بدانند کافران ازیهود وعبده اصنام که فردای‌قیامت‌مرهر کرا باشدعاقبت پسندیده در آن سرای.

(۴۳) و میگویند آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو محمدی نیستی فرستاده از پیش خدای بنبوت و دعوت بگو خدای پسندیده است گواه میان ما و شما باآنکه من پیغمبرم و دیگر آنکه نزدیك اوست علم‌کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل است که وحی ازلوح محفوظ فرا میگرد یا علم قرآن که آن مؤمنانند درزاد المسیر آورده که علی‌مرتضی رضی‌الله عنه یا علم‌تورة وآن عبد الله بن سلام است و احزاب او رضی الله عنهم اجمعین.

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست: « و یقول الذین کفرو لست مرسلا قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم من عنده علم الکتاب ».

سورة ابراهیم مکیة وهی اثنان و خمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الر ؛ در شرح تاویلات **ازامام ماتریدی** رحمة‌الله مذکوراست که حروف مقطعه ابتلاست مرتصدیق مؤمن و تکذیب کافرانرا و خدای بندگان را بهرچه خواهد امتحان کند و جمعی برآنند که این حروف آسمای قرآن‌اند وبرین وجه توان گفت که **الر** ، یعنی قرآن کتابی‌است که فرستادیم آنرا سوی توتابیرون آری مردمان را بسبب‌دعوت کردن بمضمون آن از تاریکی های کفر یا نفاق یا شك یا بدعت ، بروشنی ایمان یا اخلاص یا سنت ، بتوفیق و تیسیر بروردگار ایشان .

امام قشیری رحمة الله فرموده که « ازظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر» و در **بحرالحقایق** گوید که « از ظلمات خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت» **وصاحب‌تاویلات** فرموده که « ازظلمات کثرت به نور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور وحدت ذات » و حقیقت آنستکه هیچ ظلمتی برابر پندار هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آئینه دل بصیقل نفی خاطر وتجرید از مشاغل زدوده گردد نورهستی حق سبحانه برمرآت باطن پرتوافکند وسالك‌را ازو و ازمزاحمت غیراوباز رهاند تانه‌بخودش‌شورماندونه‌عدم‌شعوربخود نیز داند

رباعی

یارب مددی کز دوئی‌خود برهیم وز بدبری و ازبدی خود برهیم
درهستی خودمرازخودبیخودکن تا از خودی‌وبیخودی‌خود برهیم

گفته‌اند که انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمانرا ازگمراهی برهانی وبراه راست برسانی و ازاین‌است که میگوید :

الی‌صراط العزیز الحمید ، بیرون آری ایشانرا از ظلمات به روشنائی یعنی براه خداوند غالب ستوده و آن‌راه دین اسلام است ،

پس درصفت عزیزوحمید میفرماید :

(۲) معبود بحق ، آنکه مراوراست ، آنچه در آسمانهاست از موجودات و آنچه در زمین است از مبدعات و رنج و مشقت است مرنا گرویدن را بقرآن از عذابی سخت که بدیشان رسد .

(۳) آنانکه از روی جهالت ، دوست میدارند و برمیگزینند ، زندگانی دنیا را برآن‌سرای و باز میدارند مردمان را از راه خدای یعنی‌منع میکنند ازایمان به پیغمبر وقرآن‌ومیطلبند برای‌راه حق، کجی یعنی میگویند این راه کج بمنزل مقصود نمیرسد ، آنگروه که بدین صفتها موصوفند ، درگمراهی‌اند ، دور از حق(۱) (بعیدفی‌الحقیقه‌صفت ضلال است و وصف‌ضلال بدو ازقبیل اسنادمجازیست)ودر**زادالمسیر** آورده که قریش میگفتند چه حال است که همهٔ کتب منزله بلغت اعجمی(۲) فرودآمده وکتابی که بمحمد۴ می‌آید عربی‌است آیت‌آمد که : و نفرستادیم ما ، هیچ پیغمبری مگر بلسان قوم او یعنی گروهی که او ازایشان بوده ودر میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هرپیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد ، پس انبیاء را بزبان قوم ایشان فرستاده تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی راو ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این نبی را درنمی‌یابیم (و گفته‌اند ضمیر **قومه** (۳) راجع است بحضرت رسالت چه جمیع کتب بلغت‌عرب‌منزل‌شده وجبرئیل یاپیغمبر هرقومی‌برای‌فهم آنها ترجمه کرده‌اند

---

۱ ـ آیهٔ کریمه اینست : الذین تستحبون الحیوة الدنیاعن الاخرة و یصدون عن‌سبیل‌الله و یبغونها عوجاً اولئك فی‌ضلال بعید» میفرماید بعید دراین آیت فی‌الحقیقه صفت ضلالست .

۲ ـ عجم: غیرعرب را گویند ۳ ـ آیهٔ شریفه اینست : « وماارسلنامن رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیضل‌الله من یشاء و یهدی من یشاء وهوالعزیزالحکیم »

آنرا بلغت **منزل علیهم**) و در لباب گوید که نفرستادیم هیچ پیغمبر برا مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بوده و ترا فرستادیم بزبان قوم‌تو بهمهٔ مردمان و در جواب کسی که گوید پیغمبری که مبعوث بامم مختلفه است بایستی که بروکتب متعدده برالسنهٔ ایشان فرود آمدی ، گفته‌اند که اختلاف السنه مؤدی باختلاف کلمه است و اضاعت فضل اجتهاددر تعلم الفاظ و معانی لغتی که نه بزبان ایشانست و حرمان از علوم‌منشعبه از آن ، پس نزول آن بیك لغت محض فضل است و عین حکمت) پس گمراه گرداند خدای ، هر کرا خواهد یعنی فروگذارد تا گمراه‌شود و راه نمایدهر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد .

(۵) و هرآینه مافرستادیم موسی را بدلائل قدرت‌ما یامعجزات روشن چون عصا و یدبیضا و گفتیم آنکه بیرون آر گروه خودرا که بنی‌اسرائیل‌اند از تاریکیهای جهالت و شبهه بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط راکه بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنائی ایمان و بندده ایشانرا بروزهائی که حق‌سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را در آن یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهائی که درآن گرفتار بودند بدست‌فرعونیان ، بدرستیکه درآنچه یادکردیم ، هرآینه‌دلالت‌هاست بر قدرت الهی ، مرهر صبرکنندهٔ را بربلا ، شکرکننده را برآلا .

(۶) و یادکن آنراکه گفت موسی مرقوم خودیعنی بنی‌اسرائیل را ، ای گروه من یادکنید نعمتهای خدایراکه انعام فرموده بر شماچون برهانید شمارا ازکسان فرعون، می‌چشانیدندشمارابدی‌عذاب‌یعنی‌عذابهای بدبشما میرسانیدند و به‌بندگی گرفته‌کارهای سخت میفرمودند ومیکشتند پسران شما راکه منجمان گفته بودندکه در بنی‌اسرائیل پسری متولد شود که هلاك فرعون بسبب او باشد و زنده میگذاشتند دختران‌شما را تا خدمت زنان ایشان کنند و در آن محنت و شدت آزمایشی بوده شما را ، از پروردگار شما یا درآن نجات نعمتی بوده شما را از حق‌تعالی بزرك و بی‌نهایت .

(۷) – و یادکنید ای بنی اسرائیل آنراکه اعلام کرد وآگاه

گردانید شما را بروردگار شما ، اگر شکرکنید برنعمتهای من‌هرآینه افزون‌کنم بر شما نعمت واگر ناسپاسی نمائید بران ، بدرستیکه عذاب من سخت است برناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی .

شیخ‌ابوعبدالرحمن‌سلمی‌از‌ابوعلی‌جرجانی قدس‌الله روحهما نقل میکنند که اگر شکر میکنید بر نعمت اسلام زیادکنم آنرا بایمان‌واگر سپاسداری‌کنید بر ایمان افزون گردانم باحسان و اگر برآن شکر گوئید زیاده سازم بمعرفت واگر برآن شاکر باشید برسانم بمقام‌وصلت و اگرآنرا شکر گوئید بالابرم بدرجهٔ قربت وبشکرآن نعمت درآرم بخلوتگاه انس و مشاهدت و ازاین کلام حقایق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی ومعراج تصاعد بردرجاتست **وفی المثنوی المعنوی**

مثنوی

شکر نعمت نعمتت افزون کند　　کس زیان‌برشکر کردن چون کند
شکر باشد دفع علتهای دل　　سود آرد شاکر از سودای دل

(۸) و گفت موسی ، ای گروه من ، اگر کافر شوید شما یـا ناسپاس کنید و هرکه‌هست در زمین ، همه ایشان ، از پری و آدمی پس بدرستیکه خدای بی‌نیاز است ازعبادت و شکر شما ، ستوده‌است بی‌ستایش خلق یعنی ذرات مخلوقات بنعمت او ناطق‌اند و السنهٔ‌جمیع اشیاء بتسبیح و حمد او جاری .

بیت

بذکرش جمله موجودات گویا　　همه اورا زروی شوق‌جویا

(۹) آیا نیاید بشما (تتمهٔ کلام موسی‌است یاابتدای سخنی‌است از حق سبحانه با اهلِ زمان حضرت رسالت میفرماید آیا نیامد بشما یعنی آمد [استفهام است برسبیل تقریر]) خبر آنانکه پیش از شما بودند گروه نوح و قبیله عاد و قوم ثمود و آنانکه بعداز شما بودند ، نمیداند عدد ایشان را از بسیاری مگر خدای (در تبیان فرموده که خدای بسیاری امم از عرب و عجم هلاك کرده و آثار

ایشانرا منقطع ساخته که غیر خدای بدان اطلاع ندارد) ودر **معالم** از ابن عباس نقل میکند که میان **عدنان** و ابراهیم صلوات‌الرحمن و سلامه سی قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالی) آوردند به‌پیشینیان پیغمبران ایشان حجتی‌روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان ، **پس** باز گردانیدند دستهای خود را در دهنهای خود یعنی امتان دستهای خود را بدندان گرفته از خشم رسل یا دست بردهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بردهن نهادند که خاموش باشید و گفته اند ایدی (۱) خود را برافواه رسل نهادند که خاموش باشید و سخن نگوئید و گفتند که ما نگرویده ایم به آنچیزی که فرستاده شده اید برزعم خود و بدرستیکه ما در شکیم از آنچه می‌خوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان شکی در تهمت افکنده یعنی با وجود شك رسولان را متهم میداشتند باعراض فاسده .

(۱۰) گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت میکنیم ، آیا در وجود خدای شکی هست و حال آنکه از کثرت ادله بر وجود او شك را مجال نماند ، که آفرینندهٔ آسمانها و زمینهاست میخواند شمارا بایمان تا بیامرزد شما را چون ایمان آورید یعنی بشرط ایمان می آمرزد بعضی از گناهان شما را یعنی آنکه قبل‌الایمان بوده و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را تا وقتیکه نام برده شده که آخر اعمار شما بوده ، گفتند ایشان در جواب رسولان ، نیستید مگر آدمی مثل ما در صورت و هیئات و هیچ فضل نیست شما را بر ما از روی ظاهر ، پس چرا

۱ـ آیهٔ شریفه اینست : « الم یأتکم‌نبوءالذین من‌قبلکم قوم نوح و عاد وثمود والذین من‌بعدهم لا یعلمهم الاالله جاء تهم‌رسلهم بالبینات‌فردوا ایدیهم‌فی‌افواههم‌وقالوا انا کفرنا بما ارسلتم به وانا لفی شك مماتدعوننا الیه مریب »

شما مخصوصید به نبوت از میان ما ، میخواهید آنکه باز دارید مارا بدعوی پیغمبری از آنچه بودند که می پرستیدند پدران ما از اصنام پس بیارید حجتی روشن برصحت دعوی خود یا براستحقاق برفضلیت نبوت و مزیت رسالت ، گوئیا که ایشان معجزهٔ که می دیدند اعتبار نمی نمودند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما

(۱۱) گفتند مرایشان را پیغمبران ایشان ، نیستیم ما ، مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت درجنسیت مسلم میداریم ولیکن‌خدای منت مینهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت بر هرکه خواهد ازبندگان خود و نیست و نشاید ما را و نمی توانیم آنکه بیاریم بشما حجتی یعنی معجزهٔ که می طلبید مگر بفرمان خدای و بمشیت او یعنی ما ازپیش‌خود بی‌خواست‌خدای کاری نمیتوانیم کردومهمی‌نمی‌توانیم ساخت .

نظم

ناتوانی و عجز لازم ماست — قدرت واختیار ازان خداست
کارها را بحکم راست کند — او تواناست هرچه خواست کند

و برخدای باید که توکل کنند گرویدگان .

(۱۲) و چیست ما را یعنی چه عذر داریم در آنکه توکل یکنیم برخدای وحال‌آنکه راه نمود مارا ، راههای راست یعنی راهی که بدان میشناسیم اورا و می دانیم که ازمهٔ امور بدست قدرت اوست و بخدای که صبر خواهیم کرد برآنچه ایذاء میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت و برخدای باید که ثابت باشد توکل متوکلان .

(۱۳) و گفتند آنانکه کافر بودند ، مررسولان خود را ، هرآینه بیرون کنیم شما رَا از زمین و دیار خود یا آنکه عود کنید یعنی‌موافقت نمائید با مادر کیش یامرادعود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم ، پس وحی کرد به پیغمبران پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که هرآینه هلاك گردانیم ظالمان را یعنی کافرانرا .

(۱۴) و ساکن سازیم شمارا در زمین ایشان از پس هلاك

ایشان ، این امر مقرر و وعدهٔ راست است برای کسی که بترسد از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه در روز قیامت اورا در موقعی که حکم میکنیم بر بندگان باز دارند و برای کسی که ترسان گردد از وعید من بعذاب ایشان .

(۱۵) و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای برهلاکت دشمنان یاحکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیاء و امم طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما باطل‌است عذاب براو فرود آید خدای حکم فرمود انبیاء و مؤمنان نجات یافتند و نومید مانده و بی بهره گشت از خلاص هر گردنکش ستیزنده نا حق یا معرض از طاعت او .

(۱۶) از پس او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود و بران وجه که اورا برآن افکنند و بیاشامنداز آبی که مختلف باریم و زردابه که از تن دوزخیان چکد و گویند آبی مثل صدید .

(۱۷) بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه میخورندآنرا ونمی‌توانند که بگلو فرو برند از تلخی وگندگی و می آید بدو آلام و شدائد مرگ از هرجای یا هر از جانبی از اعضای او یاآنکه ازبیخ مویها و میان انگشتها و نیست او مرده یعنی مردنی تا بیاساید . در **عین‌المعانی** فرموده روح او در حنجرهٔ او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز گردد تا او زنده شود بلکه **بحکم لایموت فیها و لایحیی** میان مردگی‌وزندگی گذارند ودرپس اوست با وجود چنین محنتی عذابی سخت یعنی ازآن بدتر وآن خلوداست در دوزخ

(۱۸) از آنچه برتو خوانده میشود صفت اعمال آنانست که کافر شدند به آفریدگار خود و صفت او اینست که کردار های ایشان همچون خاکستراست که سخت بگذرد بدو باد در روزی که سخت باشد باد او (عصوف اشتداد باد است و زمان را بدو وصف کردن غایت مبالغه باشد) **ملخص** معنی آنستکه عملهای کافران که درصورت

خیر مینماید چون صله رحم وآزادکردن بنده واکرام‌کردن بمهمان و امثال آن مانند تودهٔ خاکستر است که بادی سخت بدان وزد و اورا برده و بر اطراف پراکنده سازد و هیچکس بر جمع آن قادر نباشد و ازآن نفع نگیرد همچنین در روز قیامت قادر نباشند کافران از آنچه کرده اند در دنیا برهیچ چیز ، چه حبطه شده و هباء منثورا گشته و مطلقا اثری از ثواب آن پیدا نی ، آن بندار ایشان که مانیکوئی کرده‌ایم ، او گمراهی دوراست یعنی درغایت بعد است از راه حق .

(۱۹) آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی آنراکه خدا بیافرید آسمانها و زمینها را بروجهی که حق آنست درآفرینش ، اگرخواهد ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند و بیارد آفریدهٔ نوبجای شماکه درکفر و تکذیب مثل شما نباشند .

(۲۰) و نیست اعلام و ایجاد برخدای دشوار چه او قادر بذات‌است وقدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمهٔ مقدورات یکسانست .

بیت

اگردشوار وگرآسان بود پیش قدرت جملگی یکسان بود

(۲۱) و **بزوا** و ظاهر شد (ابراد بصیغهٔ ماضی جهت تحقق وقوع است و اگر نه مراد آنستکه ظاهر شوند و بیرون آیند از قبر ها) برای امر خدای و محاسبهٔ او همهٔ مردگان از کفار و مؤمنان ، **پس** گویند عاجزان اهل کفر یعنی اتباع وسفله مرآنانرا که

---

۱ ـ « و برزوا لله جمیعاً فقال‌الضعفاء اللذین‌استکبرو انا کنا لکم تبعاً فهل‌انتم مغنون منا من‌عذاب الله من‌شئی‌قالوا لوهدیناالله لهدینا کم سواء علینا اجزعنا ام صبرنا مالنامن محیص »

تکبر کرده‌اند از رؤساء و اشراف قوم یعنی آنان که پیروی ائمهٔ کفر کرده‌باشند ایشانرا گویند بدرستیکه بودیم ما مرشمارا پیروان درتکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان ، پس هیچ هستید شما دفع کنندگان از ما از عذاب خدای چیزیرا یعنی مادران عالم متابع شما بودیم شما دراین عالم چیزی از عذاب خدای دفع کنید و بردارید ازما ، گویند آن مبتکران بطریق اعتذار که ای‌قوم اگر خدای راه بنمودی ما را بطریق نجات از عذاب هرآینه ما شما را نیز راه می‌نمودیم بدان اما طرق خلاصی مسدود است و شفاعت ما دراین درگاه مردود ، ایشان ناامید شده گویند بیائید تا باتفاق بخروشیم و جزع کنیم شاید دری برما بگشایند وراه خلاصی بما نمایند ، پس پانصد سال خروش کنند و فائده نمی‌یابند گویند بیائید تا صبر کنیم شاید که بگشید صبر ابواب‌فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگرشکیبائی ورزند ، مژدهٔ نجات نرسد گویند: یکسان است برما ، بخروشیم وجزع نمائیم یا صبر کنیم یعنی ازهیچ‌یك فائدهٔ نمی‌رسد ، نیست مارا هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ

(۲۲) وگوید دیو سرکش یعنی ابلیس ، آن‌هنگام که گذارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد به‌آن که اهل بهشت ببهشت درآیند واهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت برابلیس دراز کنند و ابلیس علیه‌اللعنة برمنبری‌از آتش برآید وگویدیا اشقیای‌جن و انس‌و ای‌ملامت کنندگان بدرستیکه خدای‌وعده داد شما را وعدهٔ درست‌وراست که حشرونشر وجزا خواهد بود و من وعده دادم شمارا وعدهٔ بدروغ که نه قیامت است و نه حساب واگر فرضاً باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد، پس من وعدهٔ کج دادم شما را (تبین خلف‌وعده را خلف(۱)میگویند

۱ ـ « . . . . فاخلفتکم و ماکان لی‌علیکم من‌سلطان الا ان‌دعوتکم فاستجبتم لی‌فلا تلومونی ولوموا انفسکم وماانا بمصرخکم‌وما انتم‌بمصرخی انی کفرت بما اشترکتمون من‌قبل ان‌الظالمین لهم عذاب الیم »

یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم) و نبود مرا برشما هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت و یا حجتی‌نبود مرابرصحت قول من‌مگرآنکه شمارا بخواندم بوسوسه وفریب بی‌حجتی و برهانی ، پس مرا اجابت گردید بزودی و تأمل ننمودید در عواقب امور خود ، پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسهٔ که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت‌نیستم چه دشمن هرچه از آن بدتر نباشد در حق دشمن میکند و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدایرا که گفت **لایفتنکم‌الشیطان** نشنودید ، من نیستم رهاننده وفریادرسندهٔ شماامروز از عذاب و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس من ، بدرستیکه من کافر شدم به‌آنچه شریك میگردید مرا باخدای تعالی درفرمان‌برداری پیش‌ازاین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرك شما ، بدرستیکه ظالمان (یعنی مشرکان) ، مرایشانراست عذابی دردناك موصوف بدوام‌وخلود .

(۲۳) و درآورده شوند آنانکه‌گرویده‌اند **بماجاء من‌عندالله** و کرده‌اند کردار های شایسته و پسندیده وپذیرفته در بهشت هائی که میرود از زیر درختان آن جویها درحالتیکه جاویدان باشند درآن‌و درآرندهٔ مؤمنان ببهشت فرشتگان باشند ایشانرا باکرام و تعظیمی تمام برياض دارالسلام درآرند بدستوری و فرمان پروردگار ایشان ، تحیت ملائکه بریشان در بهشت یا تحیت ایشان بریکدیگر سلام باشد که دال است بر سلامتی از آفات .

(۲۴) **الم‌تر**(۱) آیا ندیدی ؟ (خطاب باهر مستحق خطابست) میفرماید که ندیدی و ندانستی ای بندهٔ بینا و داناکه برای تفهیم‌شما چگونه زدخدای‌مثلی وپیداگردانید کلمهٔ پاکیزه راکه‌کلمهٔ توحید است یا دعوت‌باسلام‌است مانند درختی پاك که‌آن نخل است یا شجرهٔ است

۱ ـ آیه اینست : « الم‌ترکیف ضرب‌الله‌مثلا کشجرة طیبة‌اصلها ثابت وفرعها فی‌السماء »

در بهشت، بیخ او در زمین استوار ومحکم و شاخ آن **فی السماء** (در بلندی) .

(۲۵) میدهد میوهٔ خود را در هروقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن وبران تقدیر که درخت خرما باشد گفته‌اند **حین** (۱) شش ماهست از وقت شکوفه تا وقت پخته شدن و بریدن (یعنی درین مدت از بسر و رطب و ثمر نفع میدهد) باراده و تکوین آفرینندهٔ خود و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند برای مردمان شاید که ایشان دریابند زیراکه مثل تصویرمعاینه است درآئینه افهام ونزدیك گردانیدن معقول را بمحسوس .

(۲۶) و مثل سخن ناپاك که کلمهٔ کفر است یا دعوت بعبادت اصنام مانند درختی ناپاك است چون حنظل که تلخ است و ناخوش‌بوی و مکروه طبایع سلیمه و با وجود خباثت و کراهت‌جنبان شده وبریده و برکنده شده از روی‌زمین ، نیست او را ثبات واستحکام‌یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاخی درهوا

نظم

نه بیخی کزان باشد اورا مدار نه شاخی که‌گردد بدان سایه‌دار
گیاهیست افتاده بر روی خاك بریشان و بیحاصل و خارناك

حق سبحانه تشبیه کرد درخت ایمان راکه اصل آن دردل‌مؤمن ثابت است و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب اودرهرزمان بدو واصل بدرخت خرماکه بیخ او مستقر است در منبت خودوفرع آن متوجه بجانب علو ونفع او در هروقت رسیده بخلق وتمثیل‌نموده کلمهٔ کفر و عبادت اصنام راکه دل کافر مقلد بجهت عدم صحت و برهان برآن ثباتی ندارد وعملی نیزکه بمقصد قبول رسد ازو صادر نمیشود بشجرهٔ حنظل که نه اصل او را قراری است و نه فرع او را اعتباری .

(۱) آیه اینست : « کل حین باذن ربها و یضرب الامثال للناس لعلهم یتذکرون .

قطعه

نهال سایه ور شرع میوهٔ دارد چنان‌لطیف که‌بر هیچ‌شاخساری نیست
درخت‌زندقه‌شاخیست‌خشك‌وبی‌سایه که پیش هیچکسش هیچ‌اعتباری نیست

(۲۷) ثابت میگرداند خدای آنانرا که ایمان آوردند واستحکام میدهد بسخن راست ومحکم که بر حجت قاطع نزدایشان ثابت‌شده و در دل های ایشان متمکن گشته و گفته‌اند قول ثابت **کلمهٔ طیبهٔ لااله‌الاالله محمداً رسول‌الله** است که خدای برآن ثابت میدارد مؤمنان را در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و افتنان صبوری‌ورزند و از جادهٔ مستقیمهٔ توحید نلغزند چون **زکریا** و **یحیی** و **جرجیس** و **شمعون** و امثال ایشان از انبیای بنی‌اسرائیل علیهم السلام وگویند ثبات دهد مؤمنان را در دنیا یعنی نزدیك مرگ تاختم حیات ایشان برکلمه باشد و ثابت دارد ایشانرا دران‌سرای یعنی در قبر که منزل اولست از منازل اخرویه تاجواب منکر و نکیر بطریق صواب بازدهند و گویند در دنیا مراد قبر است و در آخرت مراد موقف سؤال و فروگذارد خدای ظالمانرا تا بکلمهٔ توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سؤال قبر و میکند خدای آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی .

(۲۸) آیا ندیدی و نگاه نکردی ، بسوی آنانکه تبدیل کردند نعمت خدایرا بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یابدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی‌چون در نعمت کافر شدندآن نعمت ازیشان مسلوب شد جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه‌اند که حق سبحانه و ایشان سکان حرم خود ساخته و ابواب‌رزق برایشان گشاده به نعمت وجود حضرت رسالت پناه مشرف ساخت و ایشان ناسپاسی کزدند لاجرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوارو بیمقدار گشتند و بعضی ازایشان درحرب بدر مقتول شدند و از **فاروق** و **مرتضی علی** رضی‌الله‌عنهما منقول است که مراد از این قوم دو قبیله‌اند که فاجرترین قبایل قریش بودند یعنی بنی مغیره و بنی امیه که

نعمت حق را تغییر دادند و فرود آوردند اتباع و اشیاع خود را به سرای هلاك

(۲۹) **جهنم** (عطف‌بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ‌است) در آیند بدان و بد قرارگاهی است دوزخ .

(۳۰) و قرار گرفتند برای خدای‌مانند ها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشانرا الهه نام کردند تا گمراه گردانند مردمانرا از راه خدای تعالی که طریق توحید است بگو برخورید به آرزو های خود و بگذرانید عمر خود را بعبادت بتان (امر تهدید است یعنی دوسه روزی بدین نوع بگذرانید) **پس** بدرستیکه بازگشت شما به آتش دوزخ است .

(۳۱) بگو ای محمد یعنی امر کن مربندگان مرا که ایمان آورده‌اند براین وجه که نماز گذارید و نفقه کنید تا ایشان بامر تو نماز گزارند و زکوة دهند پیش از آنکه بیاید روزیکه در او خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخرد چیزیکه بدان تدارك تقصیر توان نمود و در آن‌روز دوستی نیز نبود که از دوستان طلب نفع توان کرد بلکه اغلب‌دوستان‌دشمن گردند **الاخدای یومئذ بعضهم لبعض عدو**

(۳۲) خدای آنست که بیافرید آسمانها و زمین را و فروفرستاد از آسمان آبی (مراد باران‌است) **پس** بیرون آورد بدان آب ازمیوه‌ها روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید و رام ساخت برای شما کشتی را تا میرود در دریا بفرمان او هرجا که میخواهد و مسخر کرد مرشما را جویهای آب‌یعنی آماده ساخت برای انتفاع و نصرت شما و مسخر گردانید برای انتفاع و استیضای شما آفتاب و ماه را در حالتیکه مسخرند در سیر خود یا بجد و تعب در سیران و افاضت خودمیکوشند وفتوری وقصوری‌درآن ندارند .

(۳۳) ورام گردانید برای شما شب وروز را تا متعاقب‌یکدیگر میرسند یکی برای نوم و راحت و دیگری بهرکسب معیشت

(۳۴) و بداد شما را از هرچه خواستید و ازهرچه نخواستید

یعنی آنچه محتاج‌الیه شما بود خواسته و ناخواسته بشما عرضه‌میداشت و اگر خواهید که شمار کنید نعمت خدایرا که بفضل و کرم‌بشما داده شمار نتوانید کرد آنراوطاقت احصای آن ندارید . سلمی‌قدس سره فرموده که مراد از این نعمت حضرت پیغمبر ماست که سفیر بزرگتر و واسطهٔ نزدیکتر میان حق وخلق اوست و فی نفس‌الامر حصرصفات کمال و شرح انوار جلال وجمال آنحضرت از حیز تصور و تخیل بیرون و از اندازه و تفکر و تأمل افزون است .

بیت

برذروهٔ مدارج قدر رفیع تو نی‌عقل راه یابد ونی‌فهم‌بی‌برد

بدرستیکه آدمی ستمکار است ، ناسپاس که ظلم میکندبرنعمت که از شکر آن غافل است و کفران میورزد که بحقیقت منعم جاهل است یا ظلوم است که در محنت جزع کند و شکایت نماید کفار است که در نعمت بخل ورزد و درخیر نگشاید .

(۳۵) وبادکن چون ابراهیم گفت درمناجات خود ای‌پروردگار من گردان این شهر مکه را ایمن ازمکاره و مخاوف ودورگردان مراو فرزندان مرا ازآنکه بپرستیم بتان را ، ابن عیینه فرموده که فرزندان اسماعیل بجهت دعای خلیل‌الرحمن بت نپرستیدند بلکه ایشانرا سنگی بود آنرا دوار نام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجر است پس ما هرجا حجری نصب کنیم بمنزلهٔ خانه باشد واین قول غریب است و مخالف جمهورچه بی‌شبهه قریش از نسل ابراهیم بوده‌اند و بت‌پرستی ایشان مشهور است .

(۳۶) ای آفریدگار من بدرستیکه بتان گمراه کردند بسیاریرا یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند از آدمیان پس هرکه پیروی کند مرا در دین من پس او از من است یعنی از اهل ملت من و هرکه نافرمانی کند مرا در مادون مشرك **پس** بدرستیکه تو آمرزندهٔ مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشانرا و رحمت کنی برایشان بتوفیق توبه یا بعداز توبه .

(۳۷) ای پروردگار ما بدرستیکه من ساکن گردانیدم بعضی از فرزندان خود را مراد اسماعیل است که بعد از تولد او ازهاجره در زمین شام سارهخاتون را که زن خلیلالرحمن بود رشك آمد و ابراهیم را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجره و پسر او را ببری بموضعی که در او آب و آبادانی نباشد خلیل علیهالسلام متامل شد جبرئیل وحی آورد که هرچه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم بربراق نشسته و هاجره و اسماعیل را سوار کرده باندك زمانی از شام بسرزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشانرا بی انیسی ورفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا منایشانرا ساکن ساختم برودخانهٔ که خداوند زرع نیستیعنی آب ندارد که در او کشت توان کردنزدیك خانهٔ تو که حرام کرده شده است در او صید و قتال یا حرامست تهاون او و تعرض بدو مراد موضع خانهٔ ضراح است که در زمان آدم بوده و اگرنه بوقت دعای ابراهیم خانه نبوده پس تکرار نداء فرمود که ای آفریدگار ما ایشانرا دراین مسکن ساکن گردانیدم تا بپای دارند نماز را و پرستش توبجای آرند پس بگردان دلهای بعضی از مردمان را که بکشش محبت بشتابند بسوی ایشان حق سجانه دعای آنحضرت رامستجاب فرمود و بعد ازرفتن خلیلالله باندك زمانی چشمهٔ زمزم برکف جبرئیل یا باثر قدم اسماعیل پدید آمد و قبیله جرهم آنجا داعیهٔ اقامت نمودند و روزبروز شوق مردم بدانجانب درتزاید است ، محققان برآنند که اگر من تبعیض در من الناس نبودی فارس و روم وهند و ترك ویهود ونصاری درحرم ازدهام کردندی وپروانهوار سوختهٔ شعلهٔ آنشمع شدندی .

نظم

آنرا که چنان جمال باشد گر دل ببرد حلال باشد
وان کس که برآن چنان جمالی عاشق نشود وبال باشد

دیگر حضرت ابراهیم دعا فرموده که : و روزی ده اهل این بلده را از میوه ها شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتهای ترا این

دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذیزرع است انواع ثمرات در او یافت میشود در تفسیر انوار مذکور است که فواکه ربیعیه و صیفیه وخریفیه وشتویه در یك فصل بمکه توان یافت و چون تکرار در ندا دلیل تضرع ونیاز است دیگرباره فرمود که :

(۳۸) ای پروردگار ما بدرستیکه تو میدانی آنچه بنهان میکنیم و آنچه باشکارا میسازیم یعنی نهان و آشکارا را تو میدانی و پوشیده نیست برخدای هیچ چیز در زمین ونه در آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمهٔ معلومات یکسان است .

بیت

آنچه پیدا وآنچه بنهان است همه با دانش تو یکسان است

(۳۹) ثنا و سپاس آن خدایرا که بمحض فضل خود ببخشید و عطا کرد مرا برسر پیری و بزرك سالی یعنی در وقتیکه پیر بودم و ناامید از فرزند بمن بخشید دو فرزند پسر ، اسماعیل را درشصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحق را در نود سالگی یا صدودوازده سالگی ، بدرستیکه پروردگار من ، شنونده واجابت کنندهٔ دعاست (دراین کلمه اشعار است به آنکه فرزندانرا بدعا ازخداخواسته)

(۴۰) ای آفرینندهٔ من ؛ مرا گردان ، بپای دارندهٔ نماز و فرزندان مرانیز مواظب ساز بران (**ابن عباس** فرموده که همیشه اولاد ابراهیم جمعی برفطرت بوده و خواهند بود تا قیامت) ، ای آفریدگار ما ، کرم نمای و فرا بذیر (یعنی اجابت کن) دعای مرا

(۴۱) ای پروردگار من بیامرز مرا و پدر و مادر مرا چون ایمان آرند بتو (دعای غفران مرایشانرا قبل از نهی بوده و هنوز باس از ایمان نداشته و بعضی گفتهاند مراد از **والدین** آدم[1] است و حوا (۱)) و بیامرز مؤمنان را یعنی هرکه بتو آید مؤمن روزی که

---

۱ ـ آیه شریفه اینست : « ربنااغفرلی ولوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب »

قایم شود حساب خلائق (**ابن عباس** فرموده که مراد مؤمنانند از امت محمد)

(۴۲) و مپندار ای محمد خدایرا بی خبر از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانستهٔ از عقابی که متوجه ایشانست چه آن بی شبهه بدیشان خواهد رسید (و اصح آنست که در امثال این نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت است و مراد غیر او) جز این نیست که تأخیر می کند عذاب ایشانرا برای روزی که خیره شود در آن روز دیده ها ازمشاهدهٔ اهوال (۱)

(۴۳) درحالتیکه خداوندان دیده ها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل که ایشان را بعرصهٔ محشر خواند ، برداشتگان سرهای خود را بیالا ، باز نمیگردد بدیشان ، چشمهای ایشان یعنی خیره بود و باز مانده بروجهی که نتوانند درخود نگریستن و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطهٔ غلبهٔ دهشت و حیرت .

(۴۴) و بیم کن مردمان را (یعنی اهل مکه‌را) و بترسان از روزی که بیاید عذاب بدیشان و آن روز مرگست یـا قیامت ، پس گویند آنانکه ستم کردند بشرك و تکذیب ، ای پروردگار ما ، باز پس‌دار ما را یعنی عذاب ما را تأخیر کن و ما را بدنیا فرست ومهلت

---

۱ ـ و در مثنوی مولوی وارد است :

آن یکی واعظ چو برتخت آمدی — قاطعان راه را داعی شدی
دست برمیداشت یارب رحم ران — بربدان و مفسدان و طاغیان
می‌نکردی او دعا بر اصفیـا — می نکردی جز خبیثانرا دعا
مرو را گفتند کین معهود نیست — دعوت اهل ضلالت جود نیست
گفت نیکوئی ازین ها دیده‌ام — من دعاشان زین سبب بگزیده‌ام
خبث و جور وظلم چندان ساختند — که مرا از شر بخیر انداختند
هر گهی که رو بدنیا کردمی — من ازیشان زخم وضربت خوردمی
کردمی از زخم آن جانب پناه — باز آوردندمی گرگان براه
چون سبب‌ساز صلاح من شدند — پس دعاشان برمنست ای هوشمند

ده تا مدتی نزدیك تا اجابت کنیم خواندان ترا یعنی آنکس راکه بتو خواند ما را و پیروی کنیم فرستادهٔ ترا .

اولم تکونوا؟ (در جواب ایشان گویند فرشتگان) ، آیا نبودید شما که از روی مبالغه سوگند خوردید بیش از این در دنیا که شما پاینده خواهیدبود ، نباشد شما را هیچ زوالی (مراد آنستکه میگفتند ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم کرد)

(۴۵) و ساکن بودید شما در مسکن‌های آنانکه ستم کردند برنفس های خود بکفر چون عاد و ثمود و ظاهر شد مرشما راکه چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب را و مثل ها زدیم برای شما از اهوال ایشان .

(۴۶) بدرستیکه کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکـر ایشان بود و نزدیك خداست جزای مکر ایشان و بدرستیکه بودمکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته تا از جای برود از آن مکر کوههای . جبال مثل احکام شریعت بیغمبر است یعنی کافران حیله ها انگیختند تا چیزیرا که در ثبات و رسوخ چون جبال را سیات است زائل گردانند و این محال است .

بیت

هست باد مکرایشا کهربای — کی تواند کوه رابردن زجای؟

در **معالم** از حضرت **مرتضی‌علی** رضی‌الله‌عنه نقل فرموده که این آیت در قصهٔ نمرود جباراست که چون سلامتی ابراهیم از آتش مشاهده کرد ، گفت بزرك خدائی دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من میخواهم برآسمـان بروم و اورا به بینم اشراف ملکت گفتند آسمان بغایت مرتفع است و برو رفتن به‌آسانی میسر نشود ، نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی ساختند بمدت سه سال ، بغایت بلند و چون برآنجا رفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدید ، روزی دیگر آن بنا بیفتاد (و ساختن و افتادن آن در سورهٔ نحل رقم ذکر خواهد یافت) . القصه چون آن صرح از پای درآمد و

tarikhema.org

خلق بسیار هلاك شدند نمرود را خشم گرفت وگفت برآسمان روم و با خدای ابراهیم که منارهٔ مرا بیفکند جنك کنم ، پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند وصندوقی چهارگوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و یکی تحتانی درو راست کرد و برچهارطرف او چهار نیزه که زیر و بالا توانستی شد تعبیه نموده ، پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند وچهار مردار برسرنیزه ها کردهواطراف صندوق را برتن کرکسان بستند ، ایشان از غایت جوع میل بالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یك تن در آنجا نشسته بود بهوا بردند ، بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمانرا بهمان حال دید که برزمین می‌دید ، رفیق خود را گفت تا در تحتانی بگشاد و گفت بنگر تاچه می‌بینی آنکس نگاه کرد وجوابداد چیزی نمیبینم بعد از یك شبانه‌روز دیگر باب فوقانی بگشاد همان حال دید که روز سابق مشاهده نموده بود و رفیق وی که باب تحتانی بگشود بجزدود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود ترسید و تیر ها را با مردار سرنگون ساخت و کرکسان میل به زیر کردند و دروقت فرود آمدن آوازی مهیب از حنجر کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیك بود که از اماکن خـود زائل گردند .

(۴۷) پس مپندار خدایرا خلاف کننده وعده خود مررسولان خود را یعنی وعده نصرت که رسل را فرموده آنجا که **انا لننصر رسلنا ولاغلبن انا ورسلی** خلاف نکرده و نخواهد کرد وترا بر دشمنان مظفرومنصورخواهد ساخت بدرستیکه خدای غالب‌است وخداوند انتقام یعنی خواهنده کینه اولیاء از اعدا

(۴۸) روزیکه بدل کرده شود زمین بزمین دیگر و آسمانها مبدل گردد به آسمان دیگر ، در **تیسر** گوید تبدل ارض (۱) تسویه

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « **یوم**تبدل الارض غیر الارض والسموات و برزوا لله الواحد القهار »

جبال است و انهار و اشجار وتبدیل سماء تکویر شمس‌است و تناثر ستارگان . و در **معالم** قولی آورده که آسمانرا بهشت سازند وزمین را دوزخ و از **مرتضی علی** کرم‌الله وجهه نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی‌از نقره وآسمانرا باسمانی از زر وقول **ابن‌مسعود** رضی‌الله عنه آنستکه روز قیامت میارند زمینی از نقره پاك که برآن هیچ گناه نکرده باشند مؤید این سخن است وظاهر شوند مردمان از گورهای خود برای محاسبهٔ خدای یگانهٔ قهرکننده .

(۴۹) و به‌بینی گنهکاران (یعنی مشرکان) را در آن روز باهم بسته وجمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هریك را بادیوی که موسوس او بوده دربندها یا غلها .

(۵۰) پیراهن های ایشان از قطران است و آن چیزی باشد سیاه وبدبوی که آتش زود در او میگیرد و گویند ضمع اهل است که میپزند و برشتر گرکین طلامیکنند تا بحدت‌خود چرب رابسوزاند و فردا برجلود دوزخیان اندایند تا بحدت و دهشت لون و تنن و سرعت اشتعال آتش درآن معذب گردند و گفته‌اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت است میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران برایشان اندایند و فروگیرد ومیپوشد روی‌های ایشان را آتش یعنی در ایشان بپیچد .

(۵۱) **لیجزی‌الله** (۱) (متعلق است به **برزوا** یعنی برایند از قبرها تا جزا دهد خدای) هرتنی‌را جزای آنچه کرده است‌بدرستیکه خدای‌زود حساب‌است بندگانرا براحساب‌یکی‌اورا ازحساب‌دیگری‌بازنمیدارد

(۵۲) این قران یا آنچه دراین سوره است از موعظه کفایت است مردمانرا تابند داده شوند به آن و بیم کرده شوند بدان و تا بدانند بتأمل درآن دلائل قدرتی که در او مذکور است آنکه‌اوست خدای یکتا و هرآینه‌که باید پند گیرند خداوندان خرد وباز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر و نواهی .

۱ ـ آیه اینست : لیجزی الله کل نفس ما کسبت ان الله سریع الحساب »

سورة الحجر مکیة وهی تسع و تسعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الر ، علما را درحروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی برانند که مطلقاً درآن باب سخن گفتن سلوك سبیل جراتست .

در **ینابیع** آورده که **فاروق** را ازمعنی این حروف پرسیدند، فرمود که اگر دروی سخن گویم متکلف باشم و خدای بیغمبر خود را فرمود که **و ماانامن المتکلفین** .

و بعضی گویند هرحرفی اشارت باسمی است چنانچه **الر . الف** اشارت به اسم‌الله است **و لام** باسم جبرئیل **و را** باسم رسول‌یعنی این کلام از خدای بواسطهٔ جبرئیل برسول رسید ، این آیتها که‌می آید، آیت های سوره است و آیتهای قرآن روشن یا پیدا کننده حق را از باطل (و گفته‌اند کتاب و قرآن‌یکی است اما بدو نام مذکورشد که هرنامی دلالت برمعنی‌دارد وتنکیر قرآن بجهت تعظیم است(۱))

(۲) ای بسا وقت که درآن دوست دارند آنانکه نگرویدند و آرزو برند که کاشکی بودندی مسلمان (وایاین آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان یا نزدیك حلول مرگ بدیشان یا درقبر یا درروز قیامت یا بوقت‌حساب یاوقتی که عصاة موحدان را ازدوزخ بیرون آرند و درهای جهنم بریشان فروبندند و دانند که خروج از آن میسر نیست تمنی کنند که کاشکی از اهل اسلام می‌بودیم) .

(۳) بگذار ایشان را (امر تهوین وتحقیراست (۲) یعنی کافران درچه حسابند دست ازیشان بدار) تا در دنیا بخورند وبرخورداری

۱ : آیه اینست : « الر تلك آیات‌الکتاب و قرآن مبین »

۲ - ذرهم یاکلوا ویتمتعوا ویلههم‌الامل فسوف یعلمون »

یابند از ملاذو منافع آن ومشغول گرداندایشانرا آرزو (یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشانرا باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل) ، پس زود باشد که بدانند خاتمت و عاقبت کـردار و گفتار خود را .

(۴) و هلاك نکردیم هیچ اهل‌دیهی را مگرآنکه هلاك ایشان‌را زمانی مقدر بودنوشته شده درلوح‌المحفوظ که مهلت چند وهلاك کی‌بود

(۵) پیشی نگرفتند هیچ گروهی مدت هلاك خود را وباز پس نماندند ازان یعنی هلاك نشدند نه پیش از آن وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر .

(٦) و گفتند کفار عرب ، ای آنکس که فرود آمده است برو قرآن ، بدرستیکه تو دیوانهٔ که ما را از نقد به نسیه می‌خوانی این کلام بطریق تهکم و استهزاء بوده چه اعتقاد به نزول ذکر و نسبت بجنون باهم راست نماید .

(۷) دیگر گفتند چرا نمی‌آری فرشتگان را بگواهی برسالت خود اگر هستی از راستگویان درین دعوی یعنی اگر راست میگوئی که رسولی فرشتگان را حاضرکن تا بحضور ما گواهی دهندبرسالت تو ، حق تعالی درجواب ایشان میگوید :

(۸) **مانتزل‌الملائکة** (فروآمده نشوند ملائکه) وحفص‌بصیغهٔ متکلم می‌خواند یعنی ما فرونفرستیم فرشتگان‌را مگر بوحی یا بعذاب) ملك را وقتی بصورت اصلی توانند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانچه قوم ثمود جبرئیل را در زمان صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانچه همه‌کس می‌بینند و نباشند آن هنگام‌که ملائکه بدین صورت فرو فرستیم ، از مهلت دادگان یعنی فی‌الحال معذب شوند .

(۹) **انانحن نزلنا‌الذکر وانالهلحافظون** (بدرستیکه مافرو فرستادیم قرآن را که یاد کرد مؤمنانست) و ذکر بمعنی شرف نیز می‌آید یعنی این کتاب موجب‌شرف خوانندگانست وما مرو را نگاهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که درو چیزی از باطل بیفزاید یا

چیزی از حق کم کند یا نگهدار اوئیم از تطرف خلل بدو یانگاهداریم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر عائد بحضرت رسالت‌پناه است یعنی نگاهبان اوئیم از مضرت اعادی

نظم

اگر جمله جهان خصم تو گردند نترسم چون نگهدارم تو باشی
ز شادی در همه عالم نگنجم اگر یك لحظه غمخوارم‌توباشی

(۱۰) و هرآینه ما فرستادیم رسولان را قبل از تو در گروه های پیشینیان و نیامد بدیشان هیچ فرستادهٔ مگر بودند که ازروی کبر و عناد به آن رسول استهزاء میکردند چنانچه این معاندان بتو می‌کنند مراد تسلیت حضرت رسول است‌یعنی ازمیان انبیاء علیهم‌السلام تو مخصوص نیستی بایذاء قوم بلکه همهٔ ایشان بدین‌بلامبتلا بودند .

(۱۲) همچنانکه درآوردیم استهزاء انبیا را در دل مکذبان ، درمی‌آریم همانرا در دلهای کافران زمان تو .

(۱۳) ایمان نمی‌آرند بقرآن و بدرستیکه گذشته است سنت خدای در هلاك پیشینیان یعنی هرکه ازیشان هلاك شده بترك قبول حق و تکذیب رسل بوده واین‌وعید اهل مکه است که تکذیب‌پیغمبر نمودند بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات می‌کردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که :

(۱٤) اگر بگشائیم بدین مقترحان دری از آسمان ، پس باشند همه‌روز فرشتگان که درنظر ایشان در آیند در آن در بالا میروند و ازان در زیر می‌آیند .

(۱۵) هرآینه از غایت عناد و تشکیك از حق گویند جزاین نیست که بربسته‌اند چشمهای مارا و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار بالارفته عجائب آن را مشاهده نمایند خواهند گفت که مارا چشم‌بندی کرده‌اند و این صورت در خارج وجود ندارد بلکه ما گروهی جادوی کرد گانیم یعنی محمد مارا جادوی کرده چنانچه در ظهور آیات میگفتند **ویقولون سحر مستمر** .

(۱٦) و بدرستیکه ما آفریدیم و پیدا کردیم درآسمان برج های دوازده‌گانه را بهیأت و صفات و خواص مختلف از یکدیگر و بیاراستیم به صورت ها یا آسمان را به نیران و سایر کواکب برای نگرندگان که بعبرت نگرند در آن وبدان برقدرت بمبدع‌استدلال کنند

(۱۷) و نگاهداشتیم آسمانرا از هردیوی رانده تا نتواند که بران صعود کند و بر احوال و اخبار مطلع شود .

(۱۸) ولیکن هردیوی که خواهد برآسمان رود و بدزدد سخن مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود پس از پی دراید اورا و بدو رسد و بسوزدش ستارهٔ روشن و درخشان

از **ابن عباس** منقول است که از زمان آدم تا زمان عیسی دیوان بر آسمان می‌رفتند و از ملائکه اخبار لوح محفوظ را درس مینمودند و سخنان می‌ربودند و بزمین آمده با دوستان خود ازکاهنان میگفتند چون **روح‌الله** متولد شد ایشانرا از سه آسمان منع کردند وچون ولادت باسعادت **خاتم‌النبیین** دست داد ازهمه‌آسمان‌ها ممنوع گشتند وبجهت‌رجم‌ایشان‌شهب ثاقبه‌مقررشد وابواب کهانت‌بکلی‌مسدود گشت

بیت

مهی‌برآمد وبازارتیرگی بشکست گلی‌شگفت و هیاهوی‌خارآخرشد

(۱۹) و زمین را بازکشیدیم بر روی آب از زیر خانهٔ کعبه و درافکندیم و پیدا کردیم در زمین کوههای سرافراخته و پای‌برجای و برویانیدیم در زمین از هرچیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی بمقدار معین بروجهی که مقتضای مشیت بی‌علت است یا آنچه وزن کنند و بپیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم‌اززمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و مزروعات .

(۲۰) و بساختیم برای شما در زمین اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بوی‌است ازمطاعم و ملا بس . و هم برای شماساختیم آنرا که نیستید شما مراورا روزی دهندگان یعنی خدم و مماليك و گفته‌اند انعام و مراکب .

(۲۱) و نیست هیچ چیزی که آدمی بوی محتاج باشد مگر

tarikhema.org

آنکه نزدیك‌ماست یعنی در تحت فرمان‌ما خزینه‌های او یعنی ماقادریم به‌ایجاد و تکوین آن ، (این ضرب‌المثل است برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیای مخزونه‌که دراخراج احتیاج بکلفت و زحمت نیست) و ما فرو نفرستیم آنرا مگر باندازهٔ دانسته شده که نه‌کم ازان شاید و نه زیاده‌برآن باید .

(۲۲) و فرو فرستادیم بادها را ، آبستنان (یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن‌کنندگان درختها را بمیوه) ، پس فرو فرستادیم از آسمان آبی که آن بارانست ، پس بخورانیدیم شما را از آن آب و تصرف دادیم در آن و نیستید شما مرآن آب فرو فرستاده را نگاهدارندگان در چاه و غدیر (۱) و چشمه بلکه ما حافظ آنیم .

امام ماتریدی در تأویلات فرموده که نیستید شما مرخدایرا خزینه‌داران یعنی خزاین اودر دست شما نیست و آنچه شما درخزینه نهید ازان او است .

(۲۳) و بدرستیکه مازنده میگردانیم اجسام قابله را بایجادحیات دران ومی‌میرانیم اجسام حیه را بازالهٔ حیات ازان در **لطایف‌قهیری** مذکور است که « زندگی میدهم دلها را بانوار مشاهده و می‌میرانم نفوس را درنار مجاهده یا زنده می سازیم بموافقت طاعات و مرده می گردانیم بمتابعت شهوات » (۲)

---

۱ ـ غدیر : آبگیر

۲ ـ سعدیامرد نکونام نمیردهرگز
مرده آنستکه‌نامش بنکوئی نبرند

و از نگارنده است این حکایت :

شنیدم که مردی‌دو گوساله‌داشت
به آزارشان سخت همت گماشت

بدامش دو بیچاره بودی اسیر
چنان گوسفندی بچنگال شیر

یکی زان دوفید اسارت گسست
میان سلاسل بهم درشکست

چو بگسست آن بند وآزادشد
بصحرا گرائید و دلشاد شد

خداوندش از بی روان گشت‌تیز
که تا بازش آرد ز راه گریز

در اینکار کوشش نبخشود سود
بناچار رو سوی خانه نمود

صاحب **بحر الحقایق** روح‌الله روحه فرموده که « احیای‌قلوب اولیاء می کنیم بانوار لمعات‌جمال و اماتهٔ نفوس ایشان می‌نمائیم‌سطوات نظر جلال با موت و حیات میدهیم بخلع و لبس » و ما وارثانیم‌یعنی باقی بعد از فنای خلائق چه میراث چیزیرا گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسد پس همه درمعرض فنااند و حق سبحانه‌موصوف به صفات بقا .

(۲۴) و هرآینه میدانیم بیشی گرفتگان را از شما در اسلام و بدرستیکه میدانیم وایس افتادگانرا از آن یعنی هرکه مرده است از زمان آدم تا این وقت و هرکه خواهد مرد تا قیامت و یا هرکه متولد شده از گذشتگان و هرکه‌خواهد زاد از آیندگان یا دانسته‌ایم قرون گذشته را و میدانیم امت محمد علیه‌السلام را یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که مقصراست ازاینها در **اسباب نزول** آورده که زنی جمیله در عقب حضرت‌رسول

✿ چو بازآمد ازراه‌دورودراز
نگر تاچه کردآن ستم پیشه باز

مرآن دیگری را ستم درگرفت
همان کردهٔ زشت از سر گرفت

بران خسته‌دل زجر بسیار کرد
بجان و تنش رنج و آزار کرد

یکی گفتش‌این محنت‌از بهرچیست؟
بخونخواریت گرگ درنده نیست

نیندیشی از کیفر کار خویش؟
ترا شرم ناید زکردار خویش ؟

ستمگر چو بشنید ازواین‌سخن
به بیهوده بگشاد لختی دهن

بگفتا که بیداد آئین ماست
ز بیداد هرگز زیانی نخاست

ندانسته بود او سرانجام خویش
که روزی شود مستمند وپریش

چو سالی برآمد براین روزگار
بچاهی در افتاد آن نابکار

در آن تنگنا جان بسختی‌سپرد
ز گیتی بجز نام زشتی نبرد

چو بگذشت گوساله آزاد شد
ز مرگ خداوند خود شاد شد

چنین است پاداش کردار بد
جزای بد همواره بد میرسد

ستم پیشه مردوستم دیده زیست
بحال ستمگر بباید گریست

(جلالی)

tarikhema.org

نماز می گذارد درصفوف نساء ، بعضی جماعتیان درصفهای پیش میرفتند تا اورا نبینند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم ومؤخر را ازاهل صفوف میدانم و برمن پوشیده نیست .

(۲۵) وبدرستیکه پروردگار تو، او جمع کند مقدمین ومؤخرین را و جزای هریك بدو رساند ، بدرستیکه او راست کار است ، و دانای نهان و آشکارا .

(۲۶) و بدرستیکه ما آفریدیم انسان را (یعنی آدم را) از گل خشك که چون دست بروزنند مانند سفال پخته آواز کند وآن گل کائن بوده از گل سیاه ، بوی گرفته بواسطهٔ بسیار بودن درآب چون لای که درتك حوض و جوی باشد . **صاحب تبیان** گفته که حق سبحانه آدم را از خاك آفرید بران وجه که آب برخاك بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا **حماء** گشت ، پس آنرا تصویر کرد (و **مسنون** بمعنی مصوراست) آنگاه بگذاشت تا خشك شد و بمرتبهٔ صلصال رسید (۱)

(۲۷) و جان که پدر بریانست بیافریدیم اورا قبل از آفریدن انسان ، از آتش بی‌دود که در مسام نفوذ مینماید و صواعق از آن آتش متکون می گردد . **ابن‌مسعود** فرمود که سموم دنیا جزئی‌است از هفتاد جزء از سمومی که جان ازو آفریده شده (۲)

(۲۸) و یادکن آنرا که گفت پروردگار تو مرفرشتگانرا که بجهت خلافت زمین، بدرستیکه من آفرینندهام آدمی را ازخاك خشك که کائن است از لای مصور . پس چون راست کنم صورت وهیأت او را و درآرم دروی روحی که آفریدهٔ من است و او بدان زنده میگردد ، پس بیفتید مر او را سجده کنندگان ، پس سجده کردند فرشتگان ، همه ایشان بتمام .

۱ـ آیه اینست: « ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون »

۲ ـ « والجان خلقناه من قبل من نار السموم »

(۲۹) مگر ابلیس که از روی استکبار سرباز زد ازآنکه باهد از سجده کنندگان مرآدم را .

(۳۰) گفت خدای که ای ابلیس ، چیست ترا و غرض توچه بود درآنکه نباشی با سجده کنندگان ؟

(۳۱) گفت ابلیس ، نیستم من که سجده کنم مرآدمی را که آفریدهٔ از خاك خشك ، از لای سیاه بوی ناك یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاك است و مرا از اشرف آن که آتش است، پس روحانی لطیف چرا فرمان برد جسمانی کثیف را ؟

ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود ، صورتش را ویرانهٔ دید و ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفونست

نظم

گنجیست دراین خانه که درکون نگنجد
این کنج خراب ازپی آن گنج نهانست
فی‌الجمله هران کس که دراین خانه رهی یافت
سلطان جهانست و سلیمان زمانست

(۳۴) گفت خدای مرابلیس را بعد از ابا وامتناع او ازسجدهٔ آدم ، پس بیرون رو از آسمان یا از بهشت یا از زمرهٔ ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبهٔ که داشتی ، پس بدرستیکه تو رانده شدهٔ از خیر و کرامت من

(۳۵) و بدرستیکه برتست دوری و راندگی تا روز جزا در **لباب** آورده که تا روز قیامت برتو لعنت کنند و بعدازآن عذابی بتو رسد که لعنت را فراموش کنی .

(۳۶) گفت ابلیس که ای پروردگار من ، پس مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته شوند مردم (غرض ابلیس آن بوده که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست ، حق سبحانه اجابت نکرد،

(۳۷) گفت خدای بدرستیکه هستی توازمهلت دادگان.

(۳۸) تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخهٔ اول که

نفخهٔ صعقه گویند چه قول جمهور آنستکه نفخهٔ اولی نفخهٔ موت باشد ونفخهٔ ثانیه احیاء ومیان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود ، پس ابلیس بعد از چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود .

(۳۹) گفت ابلیس که ای پروردگار من سوگند میخورم به اغوای تو مرا کـه هرآینه بیارایم برای آدمیان گنـاه را در زمین که دار غرور استـ . (۱) در **مدارك** آورده که ابلیس دونوبت سوگند یاد کرده برای آدمیان یکی بصفت ذات که : **فبعزتك لاغوینهم** و یکی بصفت فعل که : **بما اغویتنی** (۱) و فقهاء فرق کرده اند میان این هردو و اهل عراق برانند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت وعظمت وعزت یمین استـ و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست واصح آنستکه ایمان برعرف باشد هرچه بعرف مردمان آنرا سوگند توان گفت یمین است و الاولا و برخی برانند که باء در **بما اغویتنی** بای سببیت است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان و همهٔ ایشان را برگمراهی دارم .

(۴۰) مگر بندگان تو ازیشان یعنی خالص شدگان از شوائب شرك جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان اثری نباشد

(۴۱) گفت خدای این اخلاص در ایمان راهی است که حق است بر من رعایت آن ، راستست یعنی کجی ندارد و زود بمنزل رساند و گویند **علی** بمعنی **الی** (۲) است یعنی اخلاص راهی است راست بسوی من .

۱ـ آیهٔ شریفه اینست : « قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین »

هرچه مشاطه بیاراست عروس خودرا دل برآرایش او میل تماشا ننمود
(جلالی)

۲ ـ « قال هذا صراط علی مستقیم »

(۴۲) بدرستیکه بندگان من یعنی مخلصان نیستـ ترا برایشان هیچ حجتی و تسلطی در اغوای و اضلال مگر آنکس که متابعت تو کند از گمراهان که تو برو مسلط توانی شد .

(۴۳) و بدرستیکه دوزخ وعده گاه ایشانست یعنی متابعان تو ، همهٔ ایشان .

(۴۴) مردوزخ را هفت در است ، مرهردری را از گمراهان بهره ایستـ قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقاتستـ و برای هرطبقه قومی معین شده جهنم جای گناهکارانست از اهـل توحید لظی مقام ترسایانستـ ، حطمه ماوای جهودانست ، سعیر ازآن صابیان استـ وسقر مقر گبرانستـ ، جحیم محل مشرکانستـ و هاویه که درك اسفل گویند نامزد منافقانست . **امام ابومنصور** در **تاویلات** فرموده که مراد ازابواب طبقاتست وچون مؤمنان در دوزخ جاوید نیستند ، ایشان را طبقه نباشد پس طبقهٔ اول نامزد دهریه و دوم ازان ثنویه و مشرکان عرب وسیم ازان براهمه که مطلقا منکر رسالتند چهارم ازان یهود پنجم ازان نصاری ششم ازان مجوس هفتم ازان منافقان .

در **بحر الحقایق** آورده که « دوزخ بعد وحرمانرا هفت در است : حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر » و در **ترجمهٔ رشف** مذکور شده که دوزخ را هفت دربانست ازاعضای هفتگانهٔ آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است هفت دربدان گشوده اند و هر عضوی را ازبابی مـورد طریقی گردانیده

نظم

هفت در دوزخ اند درتن تو ساخته نقشان درو دربند
هین که دردست تست قفل امروز در هر هفت محکم اندر بند

(۴۵) بدرستیکه پرهیزکنندگان ازپیروی ابلیس ، دربوستانهااند و چشمها یعنی در باغها که دران چشمها روان بود ازشیر وخمروجز آن

(۴۶) گویند فرشتگان متقیان را که درآئید درین بوستان ها

tarikhema.org

مقرون بسلامت از همهٔ آفتها یا بسلامی از خدا در حالتیکه ایمن باشید از زوال .

(۴۷) و بیرون کشیم آنچه در سینه های بهشتیان باشد از کینه که در دنیا با هم داشته باشند . از **مرتضی‌علی** علیه‌السلام منقولست که امید میدارم که من وعثمان وطلحه وزبیر از ایشان باشیم و گویند صفت حسد را ازایشان نزع کند تا بردرجات و مراتب یکدیگر رشك نبرند . درآیند در بهشت درحالتیکه برادران باشند یکدیگر رابعنی در مهربانی و دوستداری ، برادرانی نشسته برتخت از زر مکلل به جواهر ، روبها بیکدیگر آورده .

آورده‌اند که بهشتیان قفای یکدیگر نه‌بینند چه هرجا که میروند و روی بدانجانب میکنند تختهای ایشان نیز میرود و می‌گردد ، پس در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند .

(۴۸) نمیرسد ایشان را دربهشت رنجی و مشقتی چه‌آن‌سرای تنعم و راحت است و نیستند ایشان از بهشت بیرون کرده‌شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند .

آورده‌اند که روزی حضرت رسول از باب بنی‌شیبه بمسجدالحرام درآمد وجمعی صحابه را دید که می‌خندیدند فرمود که : « مالی اریکم تضحکون ؟ » (چیست که شما راخندان می‌بینم ؟

صحابه رایحهٔ عقابی از این سخن استشمام نمودند وآنحضرت درگذشت و هنوز بحجره نارسیده بازگشت و گفت جبرئیل بمن آمد و پیغام آورده که چرا بندگان مرا ناامید میسازی ؟

(۴۹) خبرده بندگان مرا به‌آنکه من آمرزنده‌ام کسی را که آمرزش طلبد ، بخشنده‌ام با کسی که توبه کند

(۵۰) و به آنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار منحرفست ، عذابیست دردناك

محققان گفته‌اند در توصیف ذات بمغفرت ورحمت دوز تعذیب و عقوبت ترجیح وعدهٔ لطف است و تأکید صفت عفو .

نظم

گرچه جرم من ازعددبیش‌است سبقت رحمتی ازان بیش است
چه عجب گر عذاب ننماید بر گنه پیشگان ببخشاید

(۵۱) و خبرده بندگان مرا از مهمانان ابراهیم یعنی آن سه فرشته یا هفت یا دوازده که بشارت ابراهیم و هلاك قوم لوط بروی نزول کردند (۱)

(۵۲) چون درآمدند برو ، گفتند سلام می کنیم برتو سلام کردنی گفت ابراهیم بدرستیکه ما از شما ترسانیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بی وقت درآمده بودند یا آنکه ماحضروی نخوردند . فرشتگان این سخن شنیده :

(۵۳) گفتند مترس ، بدرستیکه ماترا مژده می‌دهیم بپسری اسحق نام ، دانا ، یعنی وقتیکه ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید

(۵۴) گفت ابراهیم آیا بشارت می‌دهید مرا بعدازآنکه رسیده است مرا بزرك سالی ، متعجب شد از آنکه ببری بزرك سال را بسر برچه وجه باشد (یعنی باز جوان گردد یا برهمان پیری که هست این صورت وجود گیرد) ؟ پس بچه نوع وبچگونه مژده میدهید مرا ؟

(۵۵) گفتند مژده دادیم ترا براستی و درستی بی‌شك وشبهه پس مباش از نا امیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که آنکه قادر است بر خلق بشر بی ابوین هراینه تواناست بر اخراج ولد از پیر هرم (۲) و عجوز عاقر .

(۵۶) گفت ابراهیم من ناامید نیستم ازرحمت پروردگارو کیست که ناامید شود از بخشش آفریدگار خود مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته‌اند وسعت‌رحمت و کمال علم و قدرت را ندانسته و چون ابراهیم فرشتگان بسیار دید در تأمل افتاد که آمدن اینهمه

---

۱ ـ مراجعه شود ببرك ۲۲ـ۲۲۳ جلد دوم این کتاب ۲ ـ هرم مرد سخت پیر

ملك بجهت یك بشارت حاجت نبوده ، در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود .

(۵۷) گفت چیست کار شما ای فرشتگان و کجا میروید ؟

(۵۸) گفتند بدرستیکه مارا فرستاده اند بسوی گروهی کافران یعنی قوم لوط تا ایشان را هلاك کنیم .

(۵۹) مگر آل لوطیعنی خاندان او ، بدرستیکه مانجات‌دهندگانیم ایشانرا ، همهٔ ایشانرا .

(۶۰) مگر زن او را قضا کرده ایم ما آنرا که آن زن از بازماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب (اسناد ملائکه تقدیر را بخود با آنکه فعل‌الله است ازجهت قرب واختصاص تواند بود [۱])

(۶۱) پس آنهنگام که آمدندبخانوادهٔلوط فرشتگان‌فرستاده‌شدگان

(۶۲) گفت لوط بدرستیکه شما گروهی بیگانگانید [یعنی نمی‌هناسیم شما را]

(۶۳) گفتند ما بیگانه نه‌ایم بلکه آمدیم بتوبه آن چیزی که بودند قوم توکه از روی جهل و عناد در آن چیز شك میکردند یعنی آمده‌ایم بعذابی که ایشانرا وعده داده بودی . ایشان در آن شك داشتند .

(۶۴) و آورده‌ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان حق است و بدرستی که ما راست‌گویانیم درین خبر ،

(۶۵) پس بیرون‌بر ازین شهر اهل خود را بشب در پارهٔ‌که از شب بگذرد و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را دررفتن وباید که باز پس‌ننگرد یکی ازشما یعنی یکی ازشما بازننگرد تا هول عذاب نه‌بیند و بروید آنجا-که فرموده شده‌اید یعنی بشام یا مصر یا زغر که شهرستان پنجم است و اهل آن هلاك نخواهند شد

(۶۶) و حکم کرده‌ایم ما یا وحی فرستاده ایم بسوی او آن

۱ ـ آیه شریفه اینست : « الاامراته قدرنا انها لمن‌الغابرین »

کار را که تفسیرش اینست بدرستی که نبیاد آن گروه بریده شده و براکنده است درحالتی که بصبح‌درآیند یعنی قوم تو درسحر مستاصل خواهند شد که یکی ازیشان باقی نماند در خبر است که زن لوط مهمانان نیکو روی‌را دید خبر بقوم فرستاد .

(۶۷) و آمدند اهل شهر سدوم بردرخانه لوط مژده می‌دادند مریکدیگررا بدان مهمانان وطمع فساد می‌داشتند با ایشان .

(۶۸) گفت لوط بدرستی که این گروه مهمانان منند پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان .

(۶۹) و بترسید از خدای در ارتکاب فاحشه وخوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان ،

(۷۰) گفتند آیا ما ترا نهی نکردیم از حمایهٔ عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغرباء بوده ،

(۷۱) گفت اینك‌اینها دختران‌من‌اند یعنی‌زنان‌قوم چه‌هرنبی‌مرامت خود را بمنزلهٔ پدرست یا بنات خود را گفت بشما دهم بشرط اسلام اگر هستید شما کنندگان آن چیز را که من می گویم .

(۷۲) بزندگانی تو ای‌محمد بدرستی که بودند قوم لوط که در گمراهی خود سرگردان می‌شدند یا از مستی غفلت گمراه می گشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای بهرچه خواهد از مخلوقات قسم یادکند و هیچ مخلوقی را نرسد که بجز خدای سوگند خورد در تبیان آورده که از ابن عباس رضی‌الله عنهما نقل است که‌خدای نیافرید هیچ کسی را گرامی‌تر از حضرت رسول علیه‌السلام و بحیاة هیچکس‌سوگند نخورد الا بحیاة او . سلمی قدس‌سره‌آورده که سوگند یادکرد بحیاة محمد زیراکه حیاة او بحق‌بود او برساط قرب درقبضه حق بود .

چون نبی ازهستی خود سربتافت فرق باکش ازلعمرك‌تاج یافت

داشت از حق زندگی دربندگی شد لعمرك جلوه اندر زندگی

tarikhema.org

آورده‌اند که لوط اهل خود را بیرون برد و جبرئیل وقت صبح بود که بانك بریشان زد .

(۷۳) **پس** فرا گرفت ایشان را بانك هائلی مهلك در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس و برداشت شهر های ایشانرا و بنزدیك آسمان برده نگون‌سار ساخت .

(۷٤) **پس** گردانیدیم زبر آن شهر ها را زیر آن یعنی زیر و زبر کردیم آنرا و ببارانیدیم برایشان و گفته‌اند برقومی از ایشان که غایب بودند ازان بلاد سنگی از گل محکم شده یا سنگی بران نوشته شده نام هرکس که نامزد او بوده .

(۷۵) بدرستی که در هلاك کردن ما قوم لوط را هرآینه‌نشان ها است برای عبرت مرخداوندان فراست را که بزیرکی درنگرند و حقیقة اشیاء بسمات آن بشناسند و این صفت مؤمنان است چنانچه در حدیث آمده که **اتقوا فراسه المومن فانه ینظر بنور الله** .

آورده‌اند که خواجه بزرگوار قطب‌الاسلام خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس‌سره روزی در معرفة سخن‌میگفتند ناگاه جوانی‌درآمد بصورة زاهدان خرقه دربر و سجاده برکتف درگوشه بنشست و بعد از زمانی برخاست و گفت که حضرت رسالت فرموده که **اتقوا فراسه المومن‌فانه ینظربنورالله** سراین‌حدیث چیست ؟ حضرت‌خواجه روح‌الله روحه فرمودندکه سر این سخن آنست‌که زنار بپری وایمان آوری جوان گفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمودند تا خرقه از سرآن جوان برکشید و زنار پدید آمد جوان فی‌الحال زنار ببرید و ایمان آورد و حضرت خواجه فرمودندکه ای یاران بیائید تا برموافقت این جوان نو عهدکه زنار ظاهر ببرید ما نیز زنار های باطن را قطع کنیم خروش ازمجلسیان برآمد ودرقدم‌خواجه افتاده تجدید توبه کردند

توبه چون‌باشد پشیمان آمدن بردرحق تو مسلمان‌آمدن .
عام را توبه ز کار بد بود خاص را توبه زدید خودبود

(۷٦) و بدرستی که شهرستان‌های مؤتفکه براهی‌دایم‌السلوك است یعنی برراهی است که قافله ها می روند و آثارآن می بینند .

(۷۷) بدرستی که درآن چه یاد کردیم هرآینه نشانه ایست مرگرویدگانرا بر قدرت ربانی .

(۷۸) و بدرستیکه بودند اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب ستمکاران بکفر) ایکه درختان بسیار درهم رفته‌را گویند وبلده‌ایشان باعتبار آنکه درمیان بیشه ها و مرغزار ها بود ایکه می گفتند وشعیب باهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاك شدند چنانچه در سورت هود گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند) [۷۹] پس انتقام کشیدیم ازیشان بعذاب یوم‌الظلة و تفسیر آن در سورت شعراء مذکور خواهد شد و بدرستی که سدوم و ایکه و یا ایکه ومدین بر راه روشن وهویداست که مردم‌میگذرند و می بینند .

(۸۰) و بدرستیکه تکذیب نمودند اهل دیار حجر یعنی ثمود فرستندگان را یعنی صالح و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است[۸۱]ودادیم‌ما ثمود را آیت های کتاب ما که برنبی ایشان منزل بوده و چون منزل برصالح معلوم نیست اکثر مفسران آیات را برمعجزات‌حمل کرده‌اند وخروج ناقه ازسنك معجزه‌ایست‌مشتمل‌بربسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت‌که هرگز شتری بعظمت آن نبوده و وزادن او بعدازخروج وبسیاری شیرکه همهٔ ثمودراکافی بوده وبرسر چاه‌آمدن‌آب‌درروزنوبت او وخوردن‌آب را بیك نوبت حاصل‌سخن‌آنکه ایشمهه نشانها بثمود نمودیم **پس** بودند از آن آیات روی‌گردانندگان

(۸۲) و بودند که می‌بریدند و می تراشیدند از کوهها خانه ها در حالتی که ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان یا میپنداشتند که آن خانه ها حمایت خواهد کرد ایشان را واز عذاب ایمن خواهند بود .

(۸۳)پس فراگرفت ایشان‌راصیحهٔ عذاب درحالتی که‌درآیندگان

tarikhema.org

بودند در صباح یعنی دراول روز یکشنبه بصیحهٔ جبرائیل هلاك شدند چنانچه در سورة هود گذشت .

(۸٤) پس دفع نکرد ازیشان آنچه بودند که کسب میکردند از اموال وامتعه یا آنچه میکردند آن بنای بیوت .

[۸۵] و نیافریدیم ما آسمان و زمین را و آنچه میان ایشان است مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وبدرستیکه قیامت هرآینه آینده است و خدای انتقام تو از مکذبان خواهد کشید یعنی درگذر در گذشتن نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را ودر صدد مکافات مباش بعضی برانند که این حکم بایةالسیف منسوخ است

[۸٦] بدرستی که پروردگار تو اوست آفریننده خلائق وافلاك دانا باهل وفاق ونفاق . در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت در اذرعات هفت کاروان دید ازان بنی نضیر وبنی قریظه که انواع طیب و جواهر وامتعه و جامهای فاخر بار داشتند .

و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یك روزبمکه درآمدند با مطاعم بسیار و ملابس بی‌شمار وبرهرتقدیر برخی ازصحابه رضی‌الله عنهم گفتند که اگر این مال در دست ما بودی همه را در راه خدای نفقه می کردیم و صاحب تیسیر فرموده که در خاطر مبارك حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلّم خطور فرموده که مؤمنان گرسنه وبرهنه گذرانند و مشرکانرا این همه مال باشد آیت آمد که .

(۸۷) بدرستی که ما دادیم ترا هفت آیت از مثانی که قرآن است و این هفت آیت بهتر ازان هفت قافله مراد هفت آیت فاتحه است و گفته اند که مراد هفت سورت از اول قرآن است از سورت بقره تا سورت انفال که آن را سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که عرایش قرآن اند و قرآن را مثانی گفته بجهت آنکه احکام و قصص در او تکرار یافته و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرك و ثواب قرائت او بسیارست (عطف قرآن

برسبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم ازقبیل عطف عام باشد برخاص (۱))

(۸۸) مکش و باز مکن هردو چشم خود را بسوی آنچیزی که ما برخورداری دادیم بان‌چیز جفت ها را از کفار(نهی ازرغبت است نه از نظر یعنی به آنچه که اصناف کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبدهٔ اصنام داده‌ایم مایل مشو که آن بغایت حقیروخوار وقلیل و بی‌اعتبارست بنسبت آن که بتو ارزانی‌داشته‌ایم ازفضایل وکمالات

بیش دریای قدر و حرمت تو نه محیط فلك حبابی نیست
داری آن سلطنت که درنظرت ملك کونین در حسابی نیست

واندوه مخوربرباران‌خود به بی‌نوائی ودرویشی وفراگیربال‌خودرا یعنی واضع کن مرمؤمنان را و رفق نمای با ایشان و درکشف الاسرار آورده که خفض جناح عبارت است از خوش خوئی و مقرر است که خلعت خلق عظیم جز بربالای والای آن حضرت راست نیامده .

ذات ترا وصف نیکوخوئی است خوی تو سرمایه نیکوئی‌است
روز ازل دوخته حکم قدیم برقد تو خلعت خلق عظیم

[۸۹] و بگوی بدرستی که من‌بیم کننده‌ام هویدا یعنی به بیان و برهان بیم می کنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیاوریدعذابی برشما فرستم .

[۹۰] چنانکه مثل آن عذابی که فرستاده ایم بربخش کنندگان

(۹۱) آنانکه ساختندقرآن راپاره‌پاره یعنی‌بخش کردند قرآن‌را و بچندین وصف باز نمودند از سحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیرالاولین ودرعین‌المعانی آورده که یکی می گفت سورة بقره ازآن من ودیگری نمل را می گرفت و دیگری عنکبوت را بخود تخصیص میداد و اینهمه از روی استهزا بود گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولیدبن‌مغیره درموسم ایشان را به‌عقبات مکه فرستاد تا برهرقافله از حاج که ملاقات کنند ایشان را ازحضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم

۱ ـ مراجعه شود ببرك ۱ـ۲و۳۸۸ جلد اول این کتاب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

تنفیر داده گویند که ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن رابدان وصف ها که گذشت ذکر کنند.

[۹۲] پس بحق پروردگار تو که هرآینه همه ایشان راسوال خواهیم کرد از آنچه بودند که می کردند از تقسیم و تکذیب. نقل است که حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وسلم بعد ازبعثت مردمان را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال بگذشت جبرائیل آمد و آیت آورد که:

[۹۴] پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای به آنچه که ترا فرموده‌اند از اوامر ونواهی و روی بگردان از مشرکان و التفات‌مکن بدیشان. آورده‌اند که پنج تن‌از اشراف در ایذاء و آزار سید عالم بسیار کوشیدندی وهرجا اورا دیدندی بفسوس واستهزاء پیش آمدندی روزی آنحضرت در مسجد حرام نشسته بود با جبرئیل که این پنج تن درآمدند وبدستورمعهود سخنان‌ناسزاگفته بطواف حرم مشغول‌شدند جبرئیل گفت یارسول‌الله مرا فرموده‌اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولیدبن مغیره وبکف پای عاص‌بن وایل و به بینی حارث‌بن قیس وبروی اسودبن عبد یغوث و بچشم اسودبن‌مطلب وهرپنج‌ازیشان باندك زمانی هلاك شدند ولید بدکان تیرتراشی‌بگذشت و پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت و کبر سر بزیر نکرد که از جامه بازکند آن پیکان ساق‌او را مجروح ساخت ورگ‌شریانی ازان بریده گشت و بدورخ رفت و خاری در کف پای عاص خلید پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث قیح روان شد وجان بداد و اسودبن عبد یغوث روی خود را بخاك و خاشاك میزد تاهلاك شد و چشم اسودبن مطلب نابینا شده از غضب سر برزمین میزد تا جانش بدر آمد وآیت نازل شد که:

[۹۵] بدرستی که ماکفایت کردیم ازتوشر استهزا کنندگان‌را

[۹۶] آنانکه میسازند وشریك میکنند با خدای بحق، خدای

دیگر بباطل پس زود بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات کردارخودرا.

(۹۷) بدرستی که ما میدانیم آنکه تنك میشود سینه تو باآنچه کافران میگویند از شرکت خدای و طعن قرآن و استهزای بتو یعنی دشوار می‌آید ترا گفتار کفار.

[۹۸] پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگارتو یعنی بگو سبحان‌الله و بحمده وباش ازنماز گذارندگان. صاحب کشف الاسرار فرموده که ما ازتنگدلی‌تو آگاهیم وازآنچه بتو میرسد ازغصه بیگانگان خبر داریم تو بحضور دل بنماز درآی که میدان مشاهده است و با مشاهده دوست بار بلا کشیدن آسان باشد یکی ازپیران طریقت گوید که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد از وی پرسیدم که ای جوان مرد این‌همه زخم خوردی و ننالیدی گفت شیخا معذورم دار دوست برابر بود و میدید که مرا برای او میزنند از نظارهٔ وی بالم زخم شعور نداشتم.

بیت

تو تیغ میزن وبگذار تامن بی‌دل نظاره میکنم آن‌چهرهٔ نگارین را

(۹۹) و پرستش کن پروردگار خود را تا وقتی که بیایدبتو مرك مراد از یقین موقن به است چه موت هرمخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادام که زنده باشی عبادت او فرومگذار ودست از پرستش او باز مدار.

سورة‌النحل مکیه و هی‌مائة و عشرون و ثمان آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

[۱] نزدیك رسید فرمان خدا بقیام قیامت [یا بعذاب کفار] ، پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت درآید ،

آورده‌اند که معاندان تعجیل مینمودند درآنچه پیغمبر ایشانرا وعید میفرمودند از قیام ساعت یا عذاب دنیا، آیت آمد که آن نزدیك رسیده است تعجیل مکنید ، گفتند اگر آنچه تو میگوئی واقع شود، شریکان حق که بتانند مارا ازان خلاصی خواهند داد ، حق سبحانه فرمود که :

پاکست خدای وبرتر است از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی بزرگتر است ازآنچه او را شریك باشد که دفع مراد الله یعنی منع عذاب تواند کرد .

(۲) فرو فرستد ، فرشتکان را بوحی یا بقرآن که سبب‌حیات قلوبست یا ملائکه را با روح میفرستد [درتبیان می گوید هیچ ملکی فرو نیاید الا که روح با اوست ورقیب برو چنانچه برآدمیان حفظه میباشند] و برهر تقدیر فرود آمدن ملائکه باشد از فرمان خدای برهرکه خواهد از بندگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت بوده و بزبان ملائکهٔ منزله بانبیاء گوئیم آنکه اعلام کنید و بترسانید خلق را و آگاه سازید آنکه نیست خدائی مستحق عبادت مگر من که آفریننده و روزی‌دهنده‌ام ،پس‌بترسید از من وجزمرا پرستش مکنید

بیت

مرا بندگی کن که دارا منم تو از بندگانی و مولی منم

[۳] و بیافرید آسمان و زمین را بحکم درست یا بحکمت یا بحجت‌بیان‌حق ، برتراست‌خدا وبزرگتر ، ازآنچه انبازمیگیرند برای‌وی

[۴] بیافرید آدمی را ازآب منی که جمادیست بی‌حس وحرکت

و فهم‌و سیالی که وضع‌و شکل‌نپذیرد ، پس او را عقل و فهم‌داد [۱] پس آن‌گاه او ، جدل کننده‌ایست آشکارا یعنی مناظره میکندومیخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد [مراد ابی‌بن خلف است که استخوان آدمی کهنه وسست شده بحضرت‌آوردو گفت **من‌یحیی‌العظام و هی رمیم ؟**

حق سبحانه اورا این آیت فرستادکه او در اول جمادی بوده و ما او را حس و نطق‌دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرااستدلال نمی کند بابداء بر اعاده که‌هرکه بدان قادر بوده هرآینه برین نیز قدرت دارد .

[۵] و چهارپایان را که اصناف ثمانیه‌اند [۲] بیافریدیم برای شما و گفته‌اندلکم [۳] متعلق بما بعداست یعنی شمارا دریشان پوششی است گرم کننده یعنی از پشم و موی که سرما باز دارد و دیگر شما را درایشان منفعت هاست از نتاج و شیر و کرایه ورکوب وتجارت و جز آن و از ایشان‌می‌خورید یعنی شیر وروغن و پنیر یامیخورید ازیشان آنچه توان خورد چون لحم وشحم (۳) واکل غیرانعام [٤]

(۱) دهدنطفه راصورتی‌چون‌بری که‌کردست برآب صورتگری ؟
ز ابر افکند قطرهٔ سوی یم ز صلب آورد نطفهٔ در رحم
ازآن قطره لولوی لالا کند وزین صورتی سرو بالا کند
بامرش وجود از عدم نقش‌بست که‌داندجزاوکردن ازنیست‌هست ؟
[سعدی]

۲ ـ اصناف ثمانیه عبارتند از هتر وگاو و گوسفند و بز و چون هریك از آنها شامل مذکر و مؤنث میباشد از اینرو آنها را ازواج ثمانیه گفته‌اند .

۳ ـ آیهٔ شریفه اینست : « والانعام‌خلقها لکم دفء و منافع و منها تاکلون »

۴ ـ چربی وبیه را گویند ۴ ـ انعام : بفتح‌اول وسکون‌دوم جمع نعم . ازواج ثمانیه باشد .

چون طیور و صید بر و بحر ، گوئیا غیر متعدیه است .

(٦) و شما را در چهار پایان زینتی وآرایشی است یعنی در های خانهٔ شما دووقت بدین انعام زینت می‌یابد ، هنگامی که بازمیآیند از چرا به آرامگاه خویش (یعنی به آخر روز) و وقتیکه بیرون میروند بمرعی خود (یعنی بامداد) .

(٧) و برمیدارند بار های گران یا ابدان شما را در شهریکه نباشید رسنده بدان بار های گران با پیاده مگر برنج و سختی که ببدنهای شما رسد ، اهل مکه را میگوید که با امتعهٔ تجارت بهیچ شهر از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام ، پس حق سبحانه شما را نعمت انعام ، انعام فرمود ، بتحقیق پروردگار شما ، مهربانست که نعمت داد بی سابقهٔ خدمت ، بخشانیده است که برآفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد .

(٨) و بیافرید اسبان را و استران را و خرانرا ، تا برنشینید آنانرا و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش کردنی وبیافرید خدای چنانچه اینانرا آفرید ، آنچه را که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته‌اند مراد نعم بهشتی است یا ملائکهٔ حافات و صافات یا مخلوقات ماورای قاف [١]

در **لباب** ، آورده که سکوت ازتفسیر آنچه‌حق سبحانه‌میفرماید که **مالاتعلمون** اولی است .

---

١ ـ آیه شریفه اینست : « والخیل و البغال و الحمیرلترکبوها و زینة و یخلق مالا تعلمون » و می شاید معنی و یخلق مالاتعلمون حیوانات و حشرات ذره‌بینی باشند که بچشم نگریسته نمیشوند چه در زمان نزول این آیات مردم آن‌عصر از حیوانات ذره‌بینی که آنها را باید تعبیر بمیکروب نمود اطلاعی نداشته‌اند و سربسته در این آیه از آنها خبرداده شده است وغیراز آنچه شما بچشم مینگرید موجودات دیگری یافته میشود و شما آنها را نمیدانید .

(٩) وبرخدایست [یعنی او راست] بیان راه میانه [یعنی راه راست] که موصل است بحق یا بروست اقامهٔ طریق مستقیم وتعدیل آن نه برسبیل وجوب بلکه از روی فضل ورحمت [**علی** [١] بمعنی **لام** باشد چنانچه و ماذبح علی النصب ، ای لها] یا مراوراست دین اسلام و هست بعضی از راهها که خلقان روند کج و منحرف‌ازمقصد یعنی از ملك کفر یا هوی و بدع و اگر خواستی خدای که راه نماید ، هرآینه راه نمودی همهٔ ایشانرا و توفیق رفیق ساختی تا همه یاران بقصدالسبیل ، رسیدندی .

(١٠) اوست آنکه فرو فرستاد از آسمان یا از سحاب یا از آسمان برسحاب و از سحاب برزمین آبی شما را ازو آشامیدنی و ازان باران باشد درخت (مراد گیاهیست که از زمین روید نه نباتی که او را شاخ باشد) درآن نبات رسته، میچرانید چهارپایان خودرا

(١١)می‌رویانیم ما (وحفص بتا میخواند یعنی میرویاندخدای[١] برای شما به آب باران کشت را [مراد حبوب غاذیه است که‌زراعت میکنند] و درخت زیتون را و خرما بنان را و تاکها را و انگوررا و بعضی از میوه ها که در دنیا باشد زیرا که همهٔ میوه هاموجود نباشد الا در بهشت ، بدرستیکه دربن‌رویانیدن حبوب واشجار، هرآینه دلیلی است روشن برقدرت و حکمت الهی ، مرگروهی راکه تفکر کنند و تأمل نمایند در آنکه دانهٔ در زمین افتد و آب درو نفوذ کرده متعفن گردد و اعلی او منشق گشته ساقه ازو متصاعد یابد و اسفل او بشکافته بیخی ازو در زمین مترشح شود و به نشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتیکه ازهار وانوار ومیوه بدو پدید

---

١ ـ آیهٔ شریفه اینست : « و علی‌الله قصد السبیل ومنها جائر ولوشاء لهدیکم اجمعین »

٢ ـ ینبت‌لکم به‌الزرع‌والزیتون‌والنخیل‌والاعناب ومن‌کل‌الثمرات ان‌فی‌ذلك لایة لقوم یتفکرون »

آید ، هر میوه را شکلی و لونی و مزهٔ دیگر باشد و معلومست که اختلاف اشکال والوان وطعوم نیست الابفعل فاعل مختارتقدس وتعالی

نظم

روضهٔجان بخش جهان آفرید باغچهٔ کون و مکان آفرید
کرد بهر شاخ گلی برگ وبار جلوهٔ او نقش دگر آشکار

(۱۲) و رام گردانید برای انتفاع شما شب و روز را یکی برای آسایش و دیگری برای آرایش و آفتاب وماه را بجهت فواکه و ادراك زرع و معرفت حساب سنین و شهور و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین همه شما را نفع میرساند درحالتی که هستید رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه اوست ، بدرستیکه درین‌ها هرآینه دلیل ها و علامتهاست بروحدانیت صانع حکیم ، مرگروهی‌را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی ازخفای نیست تفکر فرموده و درین دلالات که بغایت ظاهر است ذکر عقل کرد .

(۱۳) و دیگر رام‌گردانید آنچیزی را که آفریده است برای نفع شما در زمین ازهرچه بدان محتاجید یعنی شما را میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح در حالتی که مختلف است هیآت و اشکال و اصناف آن ، بدرستیکه دربن مخلوقات هرآینه دلالتی ونشانه‌ایست بروحدانیت حق ، مرگروهی را که یاد کنند .

(۱۴) و اوست آنکه مسخر گردانید دریا را به حیثیتی که متمکنید شما از انتفاع بدان یعنی آنکه درو صید میکنید تا بخورید ازان گوشت تازه یعنی ماهی و دیگر غوص مینمائید درو تا بیرون آرید ازو بیرایه‌که می پوشید یعنی استخراج میکنید آنچه ازو بیرایه می‌سازید چون لؤلؤ و مرجان و میپوشند آن را زنان شما و چون تزیین نساء برای رجال باشد ، پس حلیه را بریشان‌نسبت داد ومی‌بینی کشتی ها را رونده و شکافندهٔ آب در دریا و دیگر تسخیر بحر مرشما را برحی آنست که بجوئید برکوب در کشتی از سود که

سبب سعت رزق است و شاید که شکرگوئید خدایرا بر نعمت‌تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمت عظیم است که ممالك را سبب منافع ساخته .

صاحب **کشف‌الاسرار** ، آورده که حق سبحانه از روی‌ظاهر در زمین دریا هارا آفرید چون قلزم و عمان و محیط و جز آن و برای عبور بران کشتی ها مقرر فرموده و از روی باطن درنفس آدمی دریا ها پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت وتفرقه و برای عبور از آن کشتی هاتعیین نموده ، هرکه درکشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هرکه بکشتی‌رضا درآید از غم بحر بساحل فرح برسد و هرکه در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید وهرکه بکشتی توحیددرآید از دریای تفرقه بساحل رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست وجمعیت در فنا با خود ان در تفرقهٔ مهلکه‌اند و بیخودان درمرتبهٔ جمع

نظم

بحساب خودی قلم درکش در ره بیخودی علم برکش
تا بجاروب لا نرویی راه کی رسی در حریم‌الله اله ؟

(۱۵) و بیافرید و بنهاد در زمین ، کوههای بلند و بزرك تا میل نکند بشما یعنی متحرك و مضطرب نگردد و شما را تبه گرداند

در خبر است که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب متحرك و بیقرار بود ملائکه گفتند این بساط مقر هیچکس‌نتواند بود ، حق تعالی بروی کوه ها بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر فرموده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب ومتحرك بود حق سبحانه فرشتهٔ را که او را صاعد یا سل گویند بیافرید و بفرمود تا پای برزمین نهاد و زمین بگرانی پای او برجای قرار گرفت ، پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد .

و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و

جیحون و امثال آن و دیگر پدید کرد هم در زمین راه ها از هر موضعی تا شاید که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود .

(۱۶) و دیگر پیدا کرد نشانه های راه برای روندگان از بشته ها و غیر آن و ستارگان چون ثریا و بنات‌النعش و فرقدین و شعرین و سماکین و جدی ومانند ایشان . ایشان یعنی قریش درخشکی و تری راه یابند اگرچه اهتدا بنجوم همهٔ مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بودند در **رحلة‌الشتاء والصیف** [۱] باآنکه راه را به ستاره از همهٔ مردم بهتر می‌شناسند .

(۱۷) آیا کسی که می‌آفریند اینهمه مخلوقات را که مذکور شده باشد همچون کسی که نمی‌آفریند ؟ مراد آنها اند که ایشان‌را بدون خدای میپرستند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست ، پس عاجزبرا شریك قادر حق ساختن غایت عناد و جهلست ، آیا یاد نمیکنید اینها را یعنی یاد کنید اینها را و دریابید فساد اعتقاد خود را .

(۱۸) و اگر خواهید که بشمارید نعمت های خدای راکه بشما ارزانی داشته ، نتوانید شمردن آنرا و چون از شمار نعمت عاجزید ، پس چگونه بشکر آن قیام توانید کرد ، بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است ، اگر در ادای شکر تقصیر کنید درمی‌گذراند ، مهربانست که بتقصیر شکرگذاری نعمت از شما باز ندارد .

(۱۹) و خدای میداند آنچه پنهان دارید از عقاید و آنچه آشکارا کنید از اعمال .

---

۱ ـ اشاره است به آیهٔ دوم از سورهٔ قریش . آیه شریفه چنین است : « **ایلافهم رحلة‌الشتاء والصیف** » آورده اند که قریش برای بازرگانی در هرسال دو سفر میکردند یکی در زمستان که به یمن میرفتند و دیگری در تابستان که بشام رهسپار میشدند و ایشان را اهل حرم گفتندی،

(۲۰) و آنان از الههٔ باطله که میخوانند کفار مکه ومیپرستند بجز خدای ، نمی‌آفرینند چیزی‌را یعنی‌نمیتوانند آفرید چگونه آفرینند و حال‌آنکه ایشان خود آفریده شده‌اند و هرکه مخلوق بود محتاج بود بدیگری و محتاج ممکن‌الوجود باشد وخالق واجب‌الوجود باید ، پس ایشان شرکت حق را نشاید .

(۲۱) ایشان باوجود مخلوقیت مردگانند نه زندگان یعنی بسان جمادات نمی‌شنوند ونمی‌بینند و نمیگویند و نمیدانند که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبدهٔ اصنام پس چون وقت بعثت خود را وغیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را . معبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود و برایصال جزا بدیشان توانا .

دمیاطی آورده که روز قیامت بتانرا برانگیزاند ذوات ارواح تا از عبدهٔ خود تبرا کنند .

(۲۲) خدای شما ، خدای یگانه و یکتاست ، پس آنکسانیکه نمیگروند بسرای دیگر یعنی تصدیق نمیکنند ، دلهای ایشان ناشناسنده است و راستی را نایذیرنده و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر یا گردنکشی میکنند از قبول ایمان .

(۲۳) هرآینه راست و درست است آنکه خدا میداند آنچه پنهان می‌سازند از مکر برسول خدای وآنچه آشکارا میکنند ازحرب و مخاصمت با وی ؛ بدرستیکه خدای دوست نمیدارد متکبران راکه از توحید خدای و تصدیق رسول سرکشی کنند .

(۲۴) و چون گویند متکبران را یعنی اتباع‌وسفله‌را پرسند از رؤسا و اشراف که چه چیز فرستاد پروردگار شما برمحمد ابن سخن بر سبیل استهزاء وتهکم است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی باستهزاء پرسیدی که خدای چه فرستاده است ؟ گفتندی آن فرستاده شدهٔ سرگذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند **اساطیرالاولین** است ، کفار بدین سخن قومی را گمراه می‌کردند حق تعالی فرمود که این عمل کردند .

(۲۵) تا بردارند بار گناهان خود را بتمام ، روز رستخیز و بردارند بعضی نیز از گناهان آنانکه گمراه ساخته‌اند ایشانرا بی‌دانشی به آن مقدار که حصه اضلال باشد یعنی عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام وهم حصهٔ از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشان را گمراه کرده‌اند ، بدانید که بدبار یست آن باریکه ایشان میکشند ،

(۲۶) بدرستیکه مکر کردند آنانکه بودند پیش از اهل مکه بقصد تکذیب انبیاء ، **پس** بیامد فرمان خدای به‌آن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای به ابنیهٔ ایشان صادر شد از جهت اساس یـا عمدی که بنابرآن موضع بوده ، **پس** بیفتاد برایشان سقف خانه ها، از زبر ایشان یعنی اول بام بایشان فرود آمد ، **پس** دیوار ها و این اشارتست بانهدام کلی و هلاك ایشان درآن .

بعضی برانند که مراد ازین بنا صرح نمرود است (۱) که ببابل ساخته بود و ارتفاع آن پنج هزار گز و گویند دو فرسخ و غرضش آن بود که ترصد امور آسمانی کند وبرخدای ابراهیم مطلع شده با وی مقاتله کند بعد از اتمام صرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند .

در تفسیر **ثعلبی** آمده که سر آن‌بنارا در دریا افکند وباقی برخانه های نمرودیان فتاد و آوازی مهیب ازآن پدید آمده زبان‌قوم مبتبلبل شد یعنی بهم برآمد وسخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که کوثا نام داشته ببابل اینست .

محمدبن جریر طبری(۲) رحمت‌الله آورده که زبان همه‌مردم

۱ ـ مراجعه شود ببرك ۳۳۱ ـ ۳۳۲ جلد دوم این کتاب

۲ ـ **محمد بن جریر طبری** ، از بزرگان علم تفسیر و تاریخ و ادب میباشد وی در شهر آمل بدنیا آمده است .

طبری‌صاحب تاریخ بزرگی‌است بنام « **اخبارالرسل والملوك** » که بزبان تازی نگاشته است ودیگر مصنف تفسیر بزرگی است بتازی

در زمان نمرود سریانی بود و چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف‌پدید آمده و هرقومی‌بزبانی سخن گفتن آغاز کردندوهیچکس آن دیگر ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پیدا آمد و حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که پیش از این مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او ، مابخرابی بناهای‌ایشان حکم کردیم‌و بیامدبدیشان عذاب ازآنجا که ندانستند یعنی وقتیکه طمع نداشتند یا از ممـری که متوقع نبود .

دمیاطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که‌برلشکر نمرود مسلط شد و در **لباب** آورده که خدای تعالی نمرودرا مبتلا گردانید به پشهٔ که در بینی او رفته در ام‌الدماغ جای گرفت‌وبزرك شد و چهارصد سال درآنجا ماند و درین مدت پیوسته مطرقه برسر او میزدند تا فی‌الجمله آرامی می‌یافت . **شیخ فریدالدین عطار** (۱) رحمت‌الله در توحید **منطق‌الطیر** آورده :

نظم

نیم پشه برسر دشمن گماشت	در سراو چارصدسالش بداشت
چون دهدحکمش ضعیفی رامدد	سبلت خصم قوی را برکند

✿ این تفسیر در زمان نوح‌بن نصربن سامانی ترجمه بفارسی گشته است و اکنـون نسخـهٔ منحصر بفـردی از ان در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است (مراجعه شود ببرك ۷۳ـ ۷۵ مقدمه این کتاب جلد اول) .

۱ ـ شیخ فریدالدین عطار[محمدبن ابوبکر] یکی‌ازبزرگترین گویندگان صوفی‌مشرب زبان پارسی‌است . تولدش‌درنیشابور اتفاق‌افتاده فریدالدین عطار هنگامی که بهاء الدین محمد پدر جلال‌الدین محمد مولوی از بلخ رهسپار حجاز بود و ساز سفر آماده کرد و به راه افتاد چون به نیشابور رسید فریدالدین از او دیدن کرد وبهاء الدین گفت : « زود باشد که این‌پسر [جلال‌الدین محمد] آتش‌درسوختگان عالم زند » .

(۲۷) پس روز قیامت ، رسوا گرداند ایشان را یا عذاب کند به آتش چنانچه در دنیا معذب گرداند بافتادن صرح و استیلاءلشگر بعوضه و گوید خدای در آن روز ، کجااند انبازان من (یعنی آنها که گمان بردید که شریکان منند) ؟

آنانکه بودید شما که از روی ستیز خلاف میکردید رسولان ومؤمنانرا در شأن ایشان ،گویندآنانکه داده شده‌اند علم را یعنی‌اهل علم از انبیاء و ملائکه یا دانایانی که خلق را بتوحید حق‌خوانده‌اند گویند ، بدرستیکه خواری و رسوائی درین روز و بدی‌بر کافرانست

(۲۸) آنانکه فرا گیرند فرشتگان ایشانرا یعنی ارواح ایشان قبض کنند ، درحالتیکه ایشان ستم کارانند برنفس های خود بکفر و چون مرگ را معاینه دیدند پس درانداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن نهادند و گفتند : نبودیم ماکه‌عمل کنیم هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرك و معصیت را منکر شوند حق سبحانه فرماید : بلی یعنی کافر بودید و معصیت کردید ، بدرستیکه خدای داناست به آنچه بودید که عمل میکردید و بدان شمارا پاداش خواهد داد و پاداش آنستکه گویند :

(۲۹) پس درآئید بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده‌ساخته است برای شما ، درحالتیکه جاویدباشید درآن ، پس هرآینه بدمقامی و آرامگاهی است متکبران را جهنم .

✿ جلال‌الدین محمد فریدالدین عطار را در چند جا ستوده و او را پیشرو و راهنمای خود میداند و دربارهٔ او فرموده :

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یك کوچه‌ایم

از عطار قریب سی تالیف باقی مانده است که مهترین آنها **منطق‌الطیر والهی‌نامه و اسرارنامه** میباشدودیگر کتاب **تذکرةالاولیاء** را به نثر فارسی نگاشته .

اخیراً استاد دانشمند فرزانه آقای سعید نفیسی قصائدشیخ‌عطاررا تصحیح وتحشیه‌فرموده‌اند که‌اکنون درزیرچاپ‌است وبزودی انتشار خواهدیافت

آورده‌اند که احیای عرب در موسم کسان میفرستادند بمکه‌تا خبر حضرت پیغمبر تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار میپرسید که برمحمد چه‌چیز فرو می‌آید میگفتند افسانه های گذشتگان چنانچه گذشت .

(۳۰) و چون گفتند مرآنانرا که پرهیزکردند از شرك[یعنی مؤمنان] چه‌چیز فرستاد پروردگار شما ؟ گفتند فرستاد نیکوئی (مراد قرآن‌است که جامع جمیع خیرات ومستجمع مجموع حسنات وبرکات اوست و نیکوئی های دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی ازو) مرآنانرا که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمهٔ لااله‌الاالله محمد رسول‌الله ، درین سرای مکافات نیکواست ازعصمت چون مال وحرمت و فتح و نصرت و ثواب ایشان دران‌سرای ، بهتر است ازین و نیکوسرائیست پرهیزکاران را بهشت [و گفته اند نیك سرائیست دنیا که درو تهیه زاد آخرت میتوان کرد و نکتهٔ **الدنیا مزرعةالاخرة** [۱] مؤید این‌قولست) بزرگان گفته‌اند :**زرع یومك حصد غدك**

نظم

بکوش امروز تاتخمی بپاشی که فردا برخوری قادر نباشی

گراینجا کشت کردن رانورزی دراین‌خرمن به‌نیم ارزن نیرزی

(۳۱) سرای متقیان بوستان اقامت است که روز قیامت درآیند بدان ، میرود از زیر منازل آن بوستان جویها . مرایشانراست دربهشت آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیاء و منازل اولیاء و مراتب شهداء برسد آن گفته‌اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این تمنی ها باشد نیست بلکه هریك از بهشتیان بدانچه دارند راضی‌اند ومثل

---

۱ ـ این دنیا جایگاه کشت آخرت است یعنی هرچه دربن سرای بکاری پس از مردن در آنسرای آنرا خواهی درود

tarikhema.org

این جزا پاداش میدهد خدای متقیانرا .

(۳۲) آنانکه بمیرانند ایشانرا فرشتگان بامر خدای درحالتیکه پاك باشند از شوائب شرك و عصیان یا خوشوقت باشند به‌آنچه مژده دهند فرشتگان ایشانرا و از روی تعظیم گویند سلام خدای برشما و میشاید که سلام فرشتگان باشد بریشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید درآئید در بهشت که برای شما آماده امت بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات .

(۳۳) آیا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر نیستند مگر آنرا که بیایند فرشتگان بریشان بقبض ارواح یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان مانند شرك وکذب ایشان ، کردند آنانکه بودند پیش از ایشان و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید و بریشان‌ستم نکرد خدای بهلاك ایشان ولیکن بودند ایشانکه بکفر ومعصیت برنفس های خود ستم میکردند ،

(۳٤) پس رسید ایشانرابحکم عدل جزای آن بدیها که کردند و فرو آمد بدیشان یعنی فروگرفت ایشان را آنچه بودند که به‌آن استهزا میکردند یعنی عذاب موعود .

(۳۵) و گفتند آنانکه شرك آوردند ، اگر خواستی خدای ، نمیپرستیدیم بجز خدای ، هیچ چیزی و نه‌پدران ما و حرام نمیکردیم بی حکم خدای هیچ چیزی‌را از بحیره و سائبه وغیر آن . مشرکان این سخن از روی استهزا میگفتند نه بخلوص عقیدت و صفای‌طویت **حسین‌بن فضل** گفته که کفار اگر این سخن از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشان را بدان عیب نکردی مانند کردار اهل مکه کردند آنانکه پیش ازیشان بودند از شرك و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام ، پس هست برفرستادگان یعنی نیست بریشان مگر رسانیدن پیدا یا پیداکننده مرطریق حق‌را .

(۳٦) وهرآینه ما فرستادیم درمیان هر گروهی پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستادیم و فرمودیم همه را تا باقوم خود گویند ، آنکه بپرستید خدای‌را و پرهیز کنید ویکسو روید از پرستیدن طاغوت و

آن چیزیست که بدون خدای تعالی میپرستند ، پس از این امم ، کسی بوده که راه نموده خدای اورا و توفیق ایمان داد و از ایشان کسی بوده که واجب شد بروگمراهی بسبب خذلان الهی ، پس بروید ای مشرکان و سیر کنید در زمین ، پس بنگرید که چگونه بود منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بردیار عاد وثمود بگذرید و بنظر تفکر وعبرت درآن بنگرید تا با شما واضح گردد که هرکه آن کند که ایشان کردند چنان هلاك شود که ایشان شدند ،

(۳۷) اگر سخت گوشی و حرص ورزی ای محمدص ،برراه یافتن مشرکان ، بدرستیکه خدای‌راه نمی‌یابد آنرا که میخواهد گمراهی او و نیست گمراهان را ، هیچکس از یاران که دفع عذاب کندازیشان

در **تبیان** آورده که یکی از مسلمانان را برکافری دینی بوده بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرك بقای آن امیدوارم ، کافر گفت تو امید داری که بعد از مرك زنده شوی ؟ مسلمان گفت آری آن کافر باهمان غلاظ وشداد که درکیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکسی بعد از موت زنده نشود آیت آمد که :

(۳۸) و سوگند خورند بخدای ، سخت‌ترین سوگند ازیشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند برنه‌انگیزد خدای، آنرا که بمیرد [1] ایجابست بعد از نفی یعنی برخواهد انگیخت ایشانرا) و وعده کرده است خدای وعده‌کردنی که بروست وفاکردن بدان یعنی وعدهٔ لازم‌الوفا ، درست و راست ولیکن‌بیشترین آدمیان نمیدانند .

(۳۹) حق تعالی برانگیزد ایشانرا تا بیان کند برای ایشان آن چیزی را که اختلاف کردند در آن از امور بعث و حشر و برای

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « واقسموا بالله جهد ایمانهم لایبعث‌الله من یموت بلی وعداً علیه حقاً ولـکن اکثرالناس لایعلمون » میفرماید بلی از برای ایجابست بعد از نفی که ازقول کفار فرموده **لایبعث‌الله**

آنکه‌تا بدانند آنانکه نگرویدند آنرا که بودند دروغگویان درانکار قیامت

(۴۰) جزین نیست که قول ما مرچیزی را که خواهیم آفریدن او ، آنستکه گوئیم مرآن چیزیرا که بباش ، پس بباشد .

ملخص سخن آنستکه تکوین ما مراشیاء را متوقف بر ماده و مدت نیست ، پس کسی که ابتداء بی‌سبق ماده قادر باشد برابداءچیزی هرآینه قدرت او از اعاده آن شیئی با وجود ماده درنخواهد ماند

نظم

آنکه بیش ازوجود جان‌بخشد هم تواند که بعد از آن بخشد
چون درآورد از عدم بوجود چه عجب باز اگر کند موجود

(۴۱) و آنانکه بریدند از اوطان خود در راه خدای ، ازپس آنکه ستم‌دیده شده بودند مراد آنهااند از صحابه رضی‌الله عنهم که جهت ستمکاری قریش بریشان به **حبشه** هجرت کردند ، حق سجانه وعده فرمود که هرآینه جای دهیم ایشانرا درین سرای شهری نیکو [یعنی مدینه معظمه علی‌ساکنیهاالصلوة و السلام و گفته‌اند غنیمتی نیکو] و هرآینه مزد آخرت مرایشانرا بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا بدیشان برسد .

آورده‌اند که **فاروق‌اعظم** هرگاه که یکی از مهاجرانرا عطا دادی ، گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ماوعدك ربك‌الله فی‌الدنیا و ما ادخرلك فی الاخرة افضل . اگر باشند کفار مدینه که بدانند آنکه مهاجرانرا در هردو سرای مزدی دهد ، هرآینه باایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت .

(۴۲) مهاجران آنانند که صبر کردند برمفارقت و طعن و آزار کفار و بربروردگار تو توکل میکنند و کار خود را بدو تفویض مینمایند . آورده‌اند که قریش گفتند خدای ازان بزرگتر است که بشر را بپیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند ، رد قول ایشان را آیت آمد که :

(۴۳) و نفرستادیم ما برسالت ، پیش ازفرستادن تو ، مگرمردانی را از آدمیان که بزبان ملائکه وحی فرستاده میشود بدیشان یعنی‌سنت الهی بران جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملك را . پس بپرسید اهل کتاب رایعنی علمای ایشانرا اگر شما هستید که نمیدانید تا بدانید که انبیای گذشته همه بشر بودندمبعوث‌شده بامم وفرستاده گشته

(۴۴) با معجزه های روشن و کتابهای نوشته و فرو فرستادیم بتو قرآن را که سبب یادکردن خداوند سجانه وتعالی است تاروشن و هویدا کنی برای مردمان آنچه فرستاده است در ذکر بسوی‌ایشان از اوامر و نواهی و تا شایدکه ایشان تفکرکنند دران وتدبر نمایند و دانند که این کلام مخلوق نیست .

(۴۵) آیا ایمن شده‌اند آنانکه کرده‌اند مکر های بد یعنی‌برای هلاك انبیاء حیله‌ها انگیختند یا مراد جماعتی‌اند که نسبت به پیغمبر ما مکر کردند ، میفرماید آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدارند ازآنکه فروبرد خدای ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد یا ایمن‌اند ازآنکه بیاید بدیشان عذاب الهی در کشتن ایشان یعنی‌در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جایهٔ خواب از دستی بدستی ، پس نیستند ایشان عاجزکنندگان مرخدایرا از عقوبت خود .

(۴۶) یا ایمن ازآنکه بگیرد خدای ایشانرا برترس از هلاك پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده‌اند و درحین همان‌ترس عذاب بدیشان‌فرودآید ، پس‌بدرستیکه پروردگار شما ، مهربانست که بردباری میکند بابندگان خود ، بردباراست که‌تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان .

(۴۷) آیا نمینگرند این کافران بسوی آنچه آفریده است‌خدای چیزیکه او را مشخص است ، میگردد سایه های او از راست و چپ یعنی ازهرجانب سجده کنندگان مرخدای‌را وحال‌آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع . و در **تفسیر زاهدی** آورده‌که معنی سخن

آنستکه اگر کافران مرا سجده نکنند چه زیان که سایه های ایشان مرا خضوع و خشوع میکند .

(۴۹) و مرخدایرا سجده میکند آنچه در آسمانهاست ازعلویات و آنچه در زمین است از جنبندگان و دیگر سجده میکنند فرشتگان و تخصیص ایشان باآنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشان است یا بسبب طواعیه در سجده و مؤید این قولست آنکه می گوید : و فرشتگان سرکشی نمینمایند ازعبادت او ، **صاحب تبیان** گفته که سجود دو نوع است ، سجود عبادت که وضع جبهه است برزمین از روی پرستش وآن سجده ذوی‌العقول‌است وسجودتذلل و خضوع وتسخیر و آن سجدهٔ غیر عقلاست **وحضرت شیخ قدس سره درفتوحات** این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که درمقام ذلت وخوف حق را سجده میکنند **پس** باید که دربن محل بدین دو صفت موصوف گشته خود را در زمرهٔ ساجدان گنجایش دهد .

(۵۰) می‌ترسند ملائکه ازعذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد از زبر ایشان و می کنند بطوع و رغبت آنچه فرموده شده اند از پرستش و ذکر .

(۵۱) و گفت خدای فرا مگیرید دو خدای را برای خدائی [اثنین[۱] برای تأکید است ، جزین نیست که خدای معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم‌الوهیت است زیرا که مرتبهٔ الوهیت شرکت برنیابد چنانچه با ادلهٔ واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل‌الوجوه و متعلق نبود بهیچ شیئی ازاشیاء بلکه اشیاء ازوظاهر بود و او بی‌اشیاء قائم باشد .

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « وقال‌الله لاتتخذوا آلهین اثنین انما هواله واحد فایای فارهبون» میفرماید کلمهٔ اثنین‌در این آیه‌تاکیداست از برای آنکه بباید خدای یکتای و یگانه را برستش نمود .

نظم

از همه در صفات و ذات جدا لیس شئی کمثله اعدا

پس از من بترسید (التفات از غیبت بتکلم ابلغست در هیبت و ترغیب و تخویف) .

(۵۲) و مرخدایراست آنچه در آسمانها و زمین است یعنی مخلوق و مملوك اواست و مراوراست طاعت لازم و واجب یا دین پسندیده مراوراست باقی و ثابت یا اوراست جزای دائم و غیر منقطع یعنی‌ثواب مطیع وعقاب عاصی ، آیا بدون‌خدای از کسی دیگرمیترسید؟ و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست .

(۵۳) و آنچه بشما رسیده است از نعمت‌ها چون صحت‌وغنا و خصب ، پس از خدایست ، پس‌چون برسد بشما سختی چون‌مرض و فقر وقحط ، **پس** بدو می‌نالید و تضرع و زاری بدرگاه اومیکنید

(۵۴) پس چون بردارد آن سختی را که ازان می‌نالیدازشما ناگاه گروهی از شما یعنی کفار بخداوند خود شرك آرند ، محققان برانند که شرك اینجا ملاحظهٔ اسبابست یعنی‌ازسبب غافل شده هرچیزی را از وصول عطا و رد بلا بسببی باز بندند .

(۵۵) تا کفران ورزند به‌آنچه ایشانرا دادیم ازنعمت وکشف محنت ، **پس** برخورید (امر تهدید است یعنی ای‌کافران بنعمت‌ها دوسه روزی کام خود برانید و از دنیا بهرهٔ بردارید) ، پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را این سخت‌ترین وعید است اهل کفران را

(۵۶) و میکنند یعنی مقرر میسازند برای‌آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشانرا علم‌نیست یا برای آنچه خود نمیدانند ازشفاعت اصنام تعیین میکنند بجهت ایشان یعنی بهرهٔ از آنچه بدیشان داده‌ایم از کشتها وچهاریایان چنانچه فرمود: **وجعلوالله مما ذراء من‌الحرث والانعام نصیبا** الایه (و بیان این کلام در سورت انعام گذشته [۱]) ، سوگند بخدای که برسیده خواهید شد روز قیامت ازان چیزی که هستید که

۱ ـ مراجعه شود ببرك ۴۱۵ جلد اول این کتاب

افترا میکنید و دروغ برمی‌بافید که بتان خدایانند و ما بنصیب‌زروع و انعام بدیشان تقرب میکنیم .

(۵۷) و میگویند و میسازند که مرخدایرا دخترانند **خزاعه** و کنانه(۱) می گفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن **بنوملیح** آن بود که حق تعالی مصاهرت[۲] کرد وملائکه متولد شدند ، پاکست خدای از قول ایشانکه میگویند خدا، دختران دارد و مرایشانراست آنچه آرزو دارند وبدان نازند یعنی بسران .

(۵۸) و چون خبرداده شود یکی ازیشان بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شده ، گردد روی او سیاه از غم و اندوه و شرمندگی در میان قوم و او برباشد از خشم برزن خود که چرا دختر زاده .

(۵۹) پنهان شود و خود را بپوشد از گروه آشنایان‌وخویشان از بدی و ناخوشی آنچه اورا خبرداده‌اند به‌آن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری بزادند و در فکر آن افتد که آیا نگاه دارد آن مولود را برخواری و مذلت یا بپوشد او را در خاك یعنی زنده درگور کند چنانچه بنوتمیم و بنو نضیر میکردند ، بدانید که بداست‌آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که بپیش ایشان قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند .

(۶۰) مرآنانرا که نمیگروند بسرای عقبی صفت بداست یعنی حاجت زن وفرزند وکراهت بنات وزنده درخاك کردن ومرخدایراست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی وغنای مطلق وجود شامل و تقدس از صاحبه و ولد و او غالبست و قادر برهلاك کفار ، حکم کنند بمهلت ایشان تا وقت معلوم .

(۶۱) واگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران رابستم یعنی بکفر ایشان ، نگذارد بروی زمین ، هیچ جنبنده بشومی کفر ولیکن

۱ ـ نام دو قبیله از قبایل عرب است ۲ ـ دامادی

بازپس دارد ایشانرا و مهلت دهد تا وقتی که نام برده شده بـرای موت یا عذاب ایشان ، پس چون بیاید وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرك ، پس‌بازپس نیابند ساعتی ازان وپیشی نگیرند ساعتی بران‌بلکه بمیرند یا معذب شوند همان لحظه‌که وقت رسیده .

(۶۲) و حکم میکنند مرخدایرا یعنی برای اوآنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران یاشرکت در مهتری و سرداری و باوجود این میگوید زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند آنکه ایشانراست بهشت یا پاداش نیکو . کافران میگفتند که اگر فرضاً رجوع ما بـا خدای باشد ما را نزدیك‌اومرتبهٔ نیکوخواهدبود **ان‌لی‌عنده للحسنی** حق تعالی میگوید که دروغ می گویند . حقا که چنین است که فردای قیامت،بدرستیکه باشد ایشانرا آتش دوزخ وبتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی اعتباران و بعد ازمدت مشرکان و ماآل‌کار ایشان بجهت تسلیت‌حضرت‌رسالت صلی‌الله علیه وسلم میفرماید :

(۶۳) بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران را بسوی امتان که بودند پیش از تو ، پس بیاراست برای ایشان دیو سرکشی یعنی ابلیس کردار های ایشانرا تا تکذیب انبیاء کردند ، پس شیطان‌دوست ایشانست امروز و چنان می‌آراید در چشم ایشان عمل های زشت را تا تکذیب تو می کنند و مرایشانراست یعنی ابلیس و ایشان را فردا عذابی دردناك .

(۶۴) و نفرستادیم برتو قرآن را ، مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان آنچیزی‌را که اختلاف کردند دران ازامور توحید و احوال معاد و منزل نساختیم کتاب را الا برای راه نمودن و برای رحمت مرگروهی را که بگروند به آن .

(۶۵) و خدای فرستاد از آسمان آبی ، پس زنده گردانید به آن آب زمین را پس از مرك او یعنی تازه گردانید زمین‌را بباران پس از پژمردگی آن و گفته‌اند فرستاد از آسمان قرآن راکه سبب حیات مؤمنانست ، پس زنده گردانید بدودل های مرده را بدرستیکه

tarikhema.org

درین چه‌مذکور شد ، هرآینه نشانه‌ایست آشکارا مر گروهی‌را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف .

(٦٦) و بدرستیکه مرشما راست در وجود چهار پایان دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم ، می‌آشامانیم شما را بعضی از آنچه در شکمهای ذوات‌الالبان است از جنس نعم ، از میان سرگین‌وخون شیری پاك از لون دم و رایحهٔ فرث ، گوارنده مرآشامیدگان را

ابن‌عباس فرموده که چون بهیمه علفی بخورد و در شکم او بخته گردد سه طبقه درو پیدا میشود ، اسفل آن فرث است واوسط آن‌لبن واعلی آن‌دم ، پس خون در عروق جاری می گردد وشیر به پستان می‌رود و فرث از ممر خود بیرون می آید .

صاحب انوار[١] فرموده که مراد ابن‌عباس آنستکه اوسط آن مادهٔ لبن است واعلی آن مادهٔ دم زیراکه لبن ودم درکرش متمکن نمیشود بلکه خلاصهٔ اشیاء ماکوله را که بعضی ازهضم یافته‌اند جگر جذب می کند و ثفل آنرا که فرث است میگذارد و آن کیلوس را هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد وبخش می کند آنها را براعضاء برحکمتی که قادر حکیم در او ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط اوبرقدر غذای او میافزاید ازجهت استیلای برودت و رطوبت برافرجه اناث و آن خلط زاید برای جنین برحم میرود و چون متولد شد آن زاید با بعضی ازو بپستان میریزد و بجهت آنکه گوشت پستان غددی سفید است آن خلط بمجاورت آن سفید می گردد وآنرا شیر میگویند ودرتکون شیر از ماکولات بعضی از حیوانات که خار و خاشاك یا علف سبز است و خروج آن با آن صفا و لطافت از میان گوشت آیتی لایح وعلامتی واضح‌است برحکمت الهی و قدرت پادشاهی .

بیت

از خون‌سرخ‌خون‌سفید آورد‌برون وز خارهای‌خشك گل‌تر کندپدید

١ ـ مراجعه شود ببرك ١١١ جلد اول این کتاب .

و در **قوت‌القلوب** (١) فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر دروی یکی ازوصفین فرث ودم باشد نعمت تمام نبود و طبع اورا قبول‌نکند همچنین معاملهٔ بندگان با حق باید که خالص بود که اگر بشوب فرث ریا و دم هوی آمیخته گردد از خلوص دور و از قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا درعمل شرك خفی است وصفای عمل بسبب شوب هوی منتفی در ریا نظر برمردم است و در هوی برغرض خود و برهروجه عمل خالی از آلودگی‌نیست

نظم

طاعت آلوده نیاید بکار مشك جگرسوده نیابد بکار
هرکه ز آلودگی افتاد پاك پیش نظر ها نبود تابناك

(٦٧) و مرشمارا است ازخرما بنان و تاك های انگور آنچه میگیرید ازاو مست کننده (آیه قبل ازتحریم خمر نازل شده یا مراد نبیذ است که از او خرما و مویز گیرند و از مفسران ابوعبیده فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید[٣])

و روزی نیکو چون خرما ومویز و دوشاب بدرستیکه دراین میوه های تر و خشك و فواید ایشان هرآینه دلیلی روشن است بر توانائی‌باری تعالی مرگروهی راکه تعقل کنند وبنظر تامل درآن‌نگرند

(٦٨) و الهام کرد پروردگار تو بسوی زنبوران عسل یعنی دردل ایشان افکند آنراکه فراگیرید ازشکاف کوهها خانه های مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتیکه مالکی وصاحبی نداشته باشید و خانه‌گیرید از آنچه مردمان بنا کنند یعنی مالکان شما چون کندو و غیر آن .

١ ـ مراجعه شود ببرك ٤٩٠ جلد اول این تفسیر .

٣ ـ آیه شریفه اینست : «ومن ثمرات‌النخیل والاعناب‌تتخذون منه سکراً و رزقاً حسناً ان‌فی‌ذلك لایة لقوم یعقلون »

(٦٩) **پس** بخورید از همهٔ میوه ها که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار و ازهار است پس بروید براه های پروردگـار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمـل عسل درحالتیکه منقاد باشید مراو را و چون زنبوران امر الهی‌را کاربسته از شکوفه ها و گل ها بچرند در درون ایشان مستحیل گردد بشیرهٔ شیرین و آنرا قی کنند برای ذخیره زمستان و اینست که حق سبحانه می گوید بیرون میاید از شکم های ایشان بطریق اعاب آ شامیدنی یعنی عسل خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوان و زرد که از آن میانه سال است و سرخ که از آن پیر است وسیاه و سوز نا در باشد و گفته‌اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصول‌است . در آن شراب شفا است مرمردمان را یا بنفس خود چنانچه در امـراض بلغمی یا مختلط یا غیرخود چنانچه درسایر امراض چه اندك معجونی باشد که عسل جزوی ازو نبوده **قتاده** فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول‌الله برادر من می نالد از شکم خود حضرت فرمود که **اسقه العسل** ، برفت وباز آمد که شربت عسل دادمش وسود نداشت دیگر باره فرمود همان حالت اول دست داد در نوبت‌سیم یاچهارم‌فرمود که **اسقه عسلا فقدصدق‌الله و کذب‌بطن‌اخیك** و درین نوبت شفای کلی یافت و گویند ضمیرفیه (١) راجع است به قرآن که درو شفای دلهاست چنانچه درجای دیگر فرموده: **و ننزل من‌القرآن ماهو شفاء** (٢) و از ابن مسعود منقولست **که علیکم بالشفائین‌القرآن والعسل** . آری عسل شفای آلام ظاهراست وقرآن دوای اسقام باطن آن‌یکی مرضهای قالب را زائل گرداند واین‌دیگر

١ ـ آیهٔ شریفه اینست : « ثم کلی من‌کل‌الثمرات فاسلکی‌سبل ربك ذللا یخرج من‌بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی‌ذالك لایة لقوم یتفکرون » ٢ ـ قرآن کریمه سوره اسری آیهٔ ٨٢

بیماری های قلب را علاج کند و حقیقت آنستکه هردردی که روی نماید ، صوری و معنوی دوای‌آن از قرآن حاصل است و هرمرضی که باشدقلبی وقالبی تلاوت قرآن‌مرآنرا شفای عاجل‌وصحت کامل دهد

بیت

رنج گر بسیار شد غم کی‌خورم چون شفای جان بیمارم توئی

بدرستیکه در امرنحل عسل . هرآینه حجتی باشدروشن برقدرت ربانی ، مرگروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه و هرآینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانای داناکه چندین حکمت در جانوری ضعیف‌ودیعت نهد انقیادی دارند که‌هرگز از راه فرمان منحرف نشوند امانتی که میوهٔ تلخ خورند وعسل‌شیرین باز دهند ورعی که جز پاك و پاکیزه نخورند طاعتی که هرگزفرمان یعسوب را خلاف نکنند تمکنی که فرسنك ها بروند و باز باوطان خود رجوع نمایندطهارتی که هرگز برقاذورات ننشینند وازان نخورند صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان ساختن نتوانند **پس** چنانچه‌از عسل ایشان شفای الم ظاهرحاصل شوداز تفکر دراحوال ایشان شفای مرضی باطن که جهل‌است‌دست‌دهد

نظم

شکر دل را نیك با تمکین کند کام جان راچون عسل‌شیرین کند

شربت فکر ار بکام جان رسد چاشنی آن بماند تا ابد

(٧٠) و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد ،پس بمیراند شما را و دیگر باره بعدم باز برد و از شما کسی هست که رد کرده شود بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است تا نداندآن پیر خرف پس از دانستن چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود و دمیاطی فرموده که مراد کفارند چه مسلمانان را زیادت نکند طول عمر الاکرامت وعقل بدرستیکه خدای داناست و جهل بردانائی او طاری نشود ، تواناست و عجز برتوانائی او راه نیابد .

(۷۱) و خدای افزونی داد ، برخی از شما را بر برخی دیگر در روزی یعنی در مال دنیـا تا یکی توانگر شد و یکی درویش ، یکی مهتری یافت و دیگری چاکری ، پس نیستند آنانکه فزونی یافته‌اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتر وتوانگر و مالك رقاب جمعی از موالی شده‌اندنیستند بازگردانندهٔ مال خود یعنی دهنده‌وبخش کننده برآنکه مالك شده است دستهای ایشان ، ایشانرا یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را دراموال خود شریك سازند ، پس باشندولاة وموالی درمالداری یکسان. درتفسیر کبیر[۱] فرموده که خطاب با مشرکان عربست کـه در تلبیه میگفتند **لبیك لاشریك‌لك الا شریكا هو لیك** ، حق سبحانه میفرماید که شما تجویز نمی کنید که بندگان شما درمالداری شریك شما باشند ، پس چگونه روا میدارید که بتان شریك من باشند در الوهیت ، آیا بنعمت خدای انکار می کنند یعنی چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست ، پس هرکه بت را شریك او گوید منکر نعمت او شده باشد .

(۷۲) و خدای بیافریدبرای شما ازجنس شما زنان که باایشان آرام گیرید و بیافرید برای شما از زنان شما پسران و دختران یا اولاد اولاد یا داماد یا فرزندان که از شوهران دیگر دارند وروزی داد شما را از پاکیزه ها ولذیذ ها ، آیا به‌بیهوده می گروندابن مشرکان و بنعمت خدای ایشان نمی گروند ، باطل عقیده‌ایست که به بتان‌دارند از تحقق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش حق است بیگانگی یاباطل آنچیز است که حرام کردند از بحیره و سایبه و نعمت آنچه خدای برایشان حلال گردانیده وگفته‌اند باطل شیطانست وایشان بدومی گروند و نعمت حضرت رسالت صلی‌الله علیه‌وسلم و بدو ایمان نمی‌آرند .

(۷۳) و میپرستند بدون خدای آنچیزی را که مالك نیست یعنی قدرت ندارد برای ایشان روزی دادن از آسمانها یعنی باران و از زمین یعنی نبات ملخص سخن آنستکه کافران عبادت بتان میکنند

۱ ـ مراجعه شود ببرك ۱۱۶ جلد اول این کتاب

که ایشان نمی‌توانند روزی دادن چیزی‌را بپرستندگان از مطرونبات و هرگز نیز نتوانند که روزی دهند و مقرراست که پرستش اینهـا برخلاف عقل بوده زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم‌تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدای را ثابت است نه اصنام را .

(۷۴) پس مزنید [یعنی مسازید] برای خدای مثلها بران وجه که قیاس کنید بتانرا بدو وشرکت‌دهید بااو **من لاله‌المثل لاتضرب له مثلا** (۱) بدرستیکه خدای میداند فساد قول شما را و شما نمیدانید و اگر دانید بدین اشتراك جـرات نکنید یا شما برای او مثل مزنید که او میداند که چگونه مثل باید زد و شما ندانید ، پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرد برای خود و معبودان باطل ایشان ، اول فرمود:

(۷۵) بزد خدای یعنی پیدا کرد مثلی و آن کدامست ؟ بندهٔ درم خریده و غیر مکاتب و غیر ماذون که او توانائی ندارد برهیچ چیز از نفع و ضرر وآنکه روزی دادیم او را ازنزدیك ما ،روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که درو تصرف تواند کرد ، پس این مرزوق نفقه میکند ازان روزی پنهان و آشکارا یعنی هر نوع کـه میخواهد خرج کند و از کسی نمیترسد آیا برابرند [یعنی مساوی نیستند] بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار ، پس چون مملوك عاجز با مالك قادر متصرف برابر نیست ، پس بتان کـه اعجز مخلوقاتند شریك قادر علی‌الاطلاق چگونه توانند برد ؟

نظم

راه تو بنور لایزالی — از شرك و شریك هر دوخالی
آن بنده که‌عاجزاست ومحتاج — کی راه برد بصاحب تاج ؟

مالتراب و رب‌الارباب (۲)

۱ ـ کسی راکه برای او مانندی نیست برای اومانندی مسازید
۲ ـ چه نسبت ذره را با عین خورشید ؟ چه دعوی خاك را با عالم پاك ؟

صاحب **کشف‌المحجوب** آورده که روزی بخلوت **شیخ ابوالعباس شفائی** درآمدم وبرا دیدم که این آیت میخواند و می گریست ونعره میزد پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالت است ؟ فرمود که یازده سال میگذرد تاورودمن باینجا رسیده است و از اینجا نمیتوانم گذشت ، آری‌حدوث در قدم نتواند رسید و ممکن از کنه واجب خبر نتواند داد :

بیت

نیست با هست چون زند پهلو ؟ قطره با بحر چون کند دعوی؟

وگفته‌اند این ضرب المثل برای‌مؤمن موفق است و کافرمخذول و مراد از مؤمن ابوبکر صدیق است و کافر ابوجهل لعین .

همهٔ ثنا و ستایش مرخدایرا که مولـی تمام نعمتهاست ، بلکه بیشتر مشرکان یعنی همهٔ ایشان نمیدانند و نعم او را بغیر او اضافـه مینمایند ، پس مثلی دیگر بیان می کند :

(۷۶) و آورده خدای مثلی دو مرد که یکی ازیشان گنك است و بی‌شبهه گنك مادرزاد که نشنود و نگوید ، قدرت ندارد برفهم هیچ چیز از سخن و تدبیر و با اینهمه گرانست بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او برعایت حال اودر مانده ، هرجا که‌فرستد او را و متوجه گرداندش بمهمی باز نیاید به نیکوئی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند نه ازمافی‌الضمیر خبر تواند داد ونه جوابی که گویند درتواند یافت ، آیا برابر باشد این ابکم و کسی که فرماید براستی یعنی سخنگوئی باشد با کفایت تمام و رشدی کامل و فهم درست که امری کند بعدل و عدل صفتی است جامع جمیع فضائل و مکارم و او در نفس خود بر راهی راستست و سیرتی درست و طریقهٔ‌پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید بزودی بمقصد ومقصود رسد پس‌چنانچه ابکم بیحاصل مساوی این کامل فاضل نیست ، پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد وگفته‌اند این مثل نیز برای

مؤمن وکافر است مؤمن **حمزة بن عبدالمطلب** وکافر ابی بن خلف یا مؤمن **عثمان ذوالنورین** و کافر سیدبن ابی العیص که مولی [۱] وی بوده و عثمان وی را باسلام دلالت می کرد وسید او را ازانفاق فی‌سبیل‌الله منع مینموده .

آورده‌اند که کفار قریش از روی‌استهزاء استعجال وقوع‌قیامت میکردند آیت آمد که :

(۷۷) و مرخدای‌راست دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او داند و بس آنچه او پوشیده است از آن وشما را محسوس نمیشود [یا مراد مطر و نباتست] ونیست‌کار قیامت یعنی قیام‌آنروز یا احیای موتی در آن در سرعت و سهولت مگر مانند نگریستن چشم یعنـی گشتن او از اعلی حدقه باسفل آن و باصطلاح آن را چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مرقیامت را یا زنده ساختن اموات‌را درو آسان‌تر است از آنکه شما دیده برهم زنید بلکه آن نزدیکتر است چه لمح بصر دو فعل است وضع جفن و رفع آن و ایقاع قیامت یا احیای موتی یك فعل است پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان این حرکت ، بدرستیکه خـدای بر همه چیز از بعث و حشر تواناست یعنی تواند احیای خلایق دفعةچنانچه قادراست براحیای ایشان برسبیل تدریج ، پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد تا از مبداء برمعاد استدلال کنند و فرمود :

(۷۸) و خدای بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما **لا تعلمون‌شیئا** [۲] (لا بمعنی لم‌است) یعنی نمیدانستید هیچ چیزی را از جذب منافع بخود و دفع مکاره ازخود وداد مرشما را گوش و چشمها و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا بجزئیات اشیاء را به مشاعر دریابید و بدلها برمشارکات ومبایناتی که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید وبنظر

---

۱ ـ مولی : دراینجا بمعنی بنده استعمال شده است و دربرك های پیش باز نمودیم که این واژه از اضداد است .

tarikhema.org
manegartarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

درآن اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که اسماع وابصاراست بشما ارزانی داشت وسلاطین قلوب را که ممیزان مستفادات شما اند برمسند تعقل ممکن ساخت ، شاید که شکر گوئید برین نعمتها (۱).

(۷۹) آیا نمی‌نگرند آدمیان برای استدلال برقدرت الهی بسوی مرغان تا ببینند ایشان را ، رام‌شدگان برای دیدن در هوا میان ارض و سما ، نگاه نمیدارد ایشان را در آن هوا مگر خدای وگرنه ثقل جسد ایشان مقتضی‌سقوط است ، بدرستیکه درتسخیر طیر برای طیران نشانهاست برای گروهی که بگروند یعنی‌مؤمنان منتفع‌اند بدان به آنچه تفکر میکنند درآنکه حق سبحانه مرغان را بروضعی آفریده که‌طیران میتوانند نمود و هوا را برنمطی مخلوق ساخته که بریدن ایشان در آن ممکنست و ایشان را نگاه میدارد در هوا برخلاف طبع ایشان پس بپال این تفکرات درهوای معرفت پرواز نموده خود را به‌آشیان کرامت‌نشان **تفکر ساعة خیرا من‌عبادة ستین‌سنة** میرساند

بیت

فکر ازین خانه فرازت کشد سوی سرا برده رازت کشد

(۸۰) و خدای بساخت برای شما از خانهای شما که مبنی بر سنك و خشت و چوب باشد ، آرامگاهی که بوقت اقامت درآن ساکن توانید بود و ساخت مرشما را از پوست چهارپایان خانه های چون قبه وخیمه که ازادیم [۲] سازند و شما سبك میبابید آنرا به برداشتن و با خود بردن وقت سفر و رحلت شما و بوقت اقامت‌شما یعنی نزول در منازل و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد و پشم های نرم که شتر را باشد و موی ها که

۱ - آیهٔ شریفهٔ اینست : « والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً و جعل لکم‌السمع والابصار و الافئدة لعلکم تشکرون»

۲ - ادیم : پوست دباغی شده .

بزرا بود رخت ها از پوشیدنی وگستردنی و برخورداری از خرید و فروخت آن تا بهنگامی که آنها برقرار بود و از آن نفع توان گرفت یا تاوقتیکه زنده اید .

(۸۱) و خدای پیدا کرد برای راحت شما از آنچه بیافرید از درخت و کوه و بنا و ابر سایه ها تا بدان از تاب آفتاب پناه برید و ساخت برای شما از کوه ها پوشش ها یعنی غار ها که در آن سکونت میورزید وکرد برای‌شما پیرهن ها یعنی پوشیدنی ها چون جامه ها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن از البسه که باز دارد از شما ضرر گرما را (ذکرسرما نکرد ، اکتفاباحدالضدین یا آنکه وقایت گرما در بلاد عرب اهم است) و دیگر ساخت برای شما جامها از آهن چون زره و جوشن که نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزهٔ ایشان درکارزار شما همچنانکه این نعمت ها برشما تمام کرد ، تمام می گرداندنعمت ونیکوئی خودرا برشما ، باشد که اسلام آرید و منقاد حکم او گردید .

(۸۲) پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام پس جزین نیست که برتو رسانیدن پیغام‌است آشکارا وچون پیغام بدیشان رسانیدهٔ اعراض ایشان ترا زیان نکند (۱)

(۸۳) میشناسند مشرکان نعمت خدای‌را که شمرده شد بدیشان و معترفند که اینها ازوست ، پس انکار میکنند آن را بپرستش غیر منعم یا میگویند او داده بشفاعت بتان یا در وقت سختی میشناسند و در حال آسانی منکر می‌شوند یا بزبان عارفند و بدل منکر و میشاید که‌نعمت‌الله نبوت حضرت‌رسالت باشد که آنرا بمعجزات شناختند که حق‌است وبعناد منکرشدند وبیشترایشان‌یعنی همهٔ‌ایشان‌غیرمجانین وصبیان ناگرویدگانند.

(۸۴) و بترسان ایشان را از روزی که برانگیزند از میان هر گروهی گواه بر ایمان و کفر ایشان (مراد پیغمبران امتند) پس

۱ - سعدی فرماید :

ما نصیحت بجای خود کردیم روزگاری درین بسر بردیم
گر نیاید بگوش رغبت کس بر رسولان پیام باشد وبس

دستوری ندهند مرآنانرا که کافر شدند درعذرخواهی یا در رجوع بدنیا و نه‌ایشان مطالب شوند باسترضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدای‌را یعنی عمل کنید که خدای از شما خشنود گرددزیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات **امام ما تریدی** آورده که ایشان را دستوری اعتذار ندهند واگر عذرخواهند ازیشان نپذیرند

(۸۵) و چون ببینند روز قیامت را ، آنانکه شرك آوردند ، عذاب دوزخ را و درآرند ایشان را بدوزخ فریاد برارند واز مالك تخفیف عذاب طلبند ، پس سبك کرده نشود ، ازیشان عذاب ونه‌ایشان مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشان را مهلت ندهند وبی‌عذاب‌نگذارند

(۸۶) و چون به‌بینند در آن سرای ، آنانکه شرك آوردند انبازان خود رایعنی بتانرا که ایشان را شریك خدای میگفتند ؛ گویند مشرکان که ای پروردگار ما ، این گروهند شرکای ما ، آنانکه بودیم ماکه ایشان راميپرستیدیم بدون تو وفرمان ایشان شنیدیم درکفر ، پس بیفکنند بتان بسوی ایشان سخنی را یعنی خدای بتان را گویاگرداند تا زود ایشان را جواب دهند و گویند بدرستیکه شما دروغگویانید هرگز ما شمارا نفرمودیم پرستش خود یاشما نپرستیدید مارا بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در **تبیان** میگوید که نصاری و یهود و بنی مدلج عیسی و عزیر و ملائکه را در بهشت به بینند بوقتیکه‌خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما ایشانرا پرستیدیم بامر ایشان پس آن دو پیغمبر وفرشتگان گویند دروغ میگویند و ایشان شرمنده ومخذول گردند و حجت بریشان لازم شود اندیشهٔ دیگر کنند .

(۸۷) و بیفکنند در آن روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح درآیند و معترف شوند بگناه وگردن نهند حکم خدای را یا اسلام آرند و هیچکدام سود ندارد .

مصرع

چون کار زدست رفت ، فریاد چه سود ؟

و گم گردد ازیشان یعنی باطل و زائل شود آنچه بودند که برمی‌یافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت‌ازیشان شفاعت نه بینند .

(۸۸) آنانکه نگرویدند بخدای وباز داشتند مردمان را ازراه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلی‌الله علیه و سلم ، بیفزائیم ایشان را عذابی بربالای عذاب ، بسبب آنکه بودند که بمنع مردم‌از اسلام تباهی میکردند ، پس یك عذاب برای کفر ایشانست و یکی‌برای منع دیگران و گفته‌اند زیادتی عذاب آنستکه ماران بزرك خلقت و کژدمان عظیم جثه بریشان بگمارند و ایشان از آنان گریزان شده خواهند که در میان آتش پنهان شوند .

و در **زادالمسیر** آورده که پنج جوی اززوی گداخته بطرف ایشان روان گردد و بسه جوی از آن معذب شوند در مقدار ساعت شبی از شبهای دنیا وبدو جوی دیگردر مدت اندازهٔ روزی ازروز های این جهان و گویند زیادتی عذاب بزمهریر باشد .

(۸۹) و یادکن ای محمد صلی‌الله علیه و سلم ، روزی راکه برانگیزیم در میان هرگروهی، گواهی برکردار و گفتار ایشان ، از نفس های ایشان یعنی پیغمبری که هم ازیشان مبعوث بوده برایشان و بیاریم ترا گواه بدین گروه یعنی برامت تو تا برتصدیق مؤمنان وتکذیب مشرکان گواهی دهی ، و فرو فرستادیم برتو قرآن را ببیانی روشن برای همه چیز از امور دین بتفصیل و اجمال .

صاحب مدارك فرموده که بیان آنچه محتاج الیه باشدازشرعیات در احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود بسنت واجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآنست چه درآن ماموریم در متابعت پیغمبر صلی‌الله علیه و سلم **و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول** و حث (۱) کرده است ما را براجماع و تهدید به ترك آن که **و یتبع غیر سبیل المومنین** وفرمود که بعبرت و استدلال که اصل قیاس است حیث

۱ ـ حث : برانگیختن و شتاب نمودن

tarikhema.org
mandegartarikhema.org
pdf.tarikhema.org

قال : **فاعتبروا یااولی الابصار** ، پس قرآن تبیان همه چیز ها باشد و راه نمودن بحق و بخشایش بر همه اگر بدو بگروند و مژدگانی بهشت مرمسلمانان را خاصة .

(۹۰) بدرستیکه خدای میفرماید براستی یعنی بتوسط درهمه‌چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریك و قائل شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر و خواه‌درعمل چون تعبد به ادای فرایض که متوسط است میان بطالت و ترهب[۲] و خواه در اخلاص چون جود که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور و میفرماید[۳] به نیکوئی در طاعت یا بحسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مؤدای **الاحسان ان تعبدالله کانك تراه** از آن خبرمیدهد . وامرمیکند بعطادادن خویشاوندان نزدیك در رسانیدن بدیشان آنچه محتاج باشند و بازمیدارد از عمل زشت که افراط است در متابعت قوهٔ شهویه‌چون زنا و لواطه و جز آن و باز میدارد از فعلی که انکار کنند برمباشر آن و آن اجرای قوهٔ غضب است در غیر موقع چون قتل نفس و غصب اموال و از ستم کاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوهٔ وهمیه است مانند استعلاء و استیلاء بربنی‌نوع و تجبر وتکبر برایشان پند میدهد خدای شما را بامر و نهی ، شاید که شما پندگیرید .

این آیتی است جامع خیر و شر . هیچ خیری نیست الا که

۱ ـ ترهب : عبادت کردن و راهب شدن ۲ ـ آیهٔ شریفه اینست :
« ان الله یامر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون »

وبرخی گفته‌اند که عدل صرف کردن آن چیزی است که خداوند بمردم داده در راه وی و چه بسیار خوب فرموده سخندان شیرین زبان فارسی، حافظ شیرازی علیه‌الرحمة .

فدای دوست نکردیم‌عمر و مال‌دریغ که کارعشق زما اینقدر نمی‌آید

مندرجست در اقسام مامورات او و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات او و از جهت آنکه موعظه است جامعهٔ جمیع خطبای روز جمعه در آخر هر خطبه میخوانند . از عثمان‌بن مظعون رضی الله عنه منقولست که من در بدایت حال اسلام نیاوردم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغهٔ پیغمبر وایمان در دل من قراری نداشت تاروزی نزدیك آنحضرت بودم و این آیت نازل شد و هر شبهه که داشتم زائل گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده و آیت را برولید مغیره خواندم گفت ای پسربرادر من دیگرباره اعاده کن گفت : **ان‌له‌والله لحلاوة و ان‌له‌لطلاوة وان اعلاه لمثمروان اسفله لمعرق و ماهو بقول‌البشر** و ابوجهل بعد از استماع این آیة گفت بدرستیکه خدای محمد بمکارم اخلاق میفرماید ودر **زلال‌الصفا** آورده که سبب اسلام اکثم‌بن صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بوده همین آیت‌است و علماءرا دربن‌مامورات ومنهیات سخن بسیار است و گویند **عدل** کلمهٔ شهادتست یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف یا ادای فرایض یا تسویهٔ درحقوق یا حکم به حق و **احسان** بذل و انعام است یا عفو جرائم یا صبر برامر ونهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن برای غیر آنچه‌برای نفس خود کاره می‌شمارد **وایتای‌ذی‌القربی** صلهٔ‌رحم است و نیکوئی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد از معیشت او و اگر درویش‌است و فضل عیشی ندارد یاری دهد ایشان را در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمیتواند دعا کند در بارهٔ ایشان و **فحشاء** زنااست یا آنچه پوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی بران مترتب است یا مخالفت میان قول و فعل و **منکر** شرك است یا آنچه عقل آنرا منکر بوده یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه بران وعیدی عند الله مقرر بود یا آنچه خدای را بخشم آرد

tarikhema.org

یا اصرار بگناه **بغی**، ظلم است یا کبر یا تعظیم و تطاول بی‌سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن بر مردمان یا تجاوز از حق به باطل .

در **لطائف‌التقریر** در تفسیر این آیت آورده که استقامت ملك بسه چیز مامور به است و اضطراب آن بسه‌چیز منهی‌عنه است وهریك از اینها ثمره و نتیجهٔ دارد ، نتیجهٔ عدل ظفر ونصرتست ونتیجهٔ‌احسان ثنا و مدحست و فایدهٔ صلهٔ رحم انس و الفت است اما نتیجهٔ فحشاء فساد دین و دنیاست و ثمرهٔ منکر بر انگیختن اعداء و حاصل بغی محروم ماندن از متمنی .

و در **فصول عبدالوهاب** فرموده که **عدل** توحید است ومحبت خدا **واحسان** دوستی پیغمبر است و فرستادن صلوات بـرو و **ایتاء ذی‌القربی** محبت اهل بیت و دعای صحابه .

در **وسیط** گفته که **عدل** در افعال باشد و **احسان** در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه اسم احسان بروی راست بود .

سلمی قدس سره در **حقایق** آورده که : **فحشاء** کذب و بهتانست و هر زشتی که در اقوال بوده و **منکر** ارتکاب معاصی‌است و هر بدی که در افعال باشد .

در **بحرالحقایق** فرموده که **عدل** آنستکه هرچه بتو داده‌اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم همه را در طلب حـق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلـم است و **احسان** آنکه هرنوع نیکوئی که توانی قولا و فعلا با خلق بجای آری و **ایتاء ذی‌القربی** آنکه با نزدیکان نیکی کنی و نزدیکتر از همه بتو نفس تست او را از مهالك هوی بازداری و **فحشاء** چیزی است که ترا از خدای باز دارد و **منکر** آنکه ضلال و بدعت برو مترتب‌بوده و **بغی** صورت صفات نفسانی است و آنرا بقوت ریاضت بیابدشکست

تا قواید سلوك درستی یابد زیرا که بحکم اعدا عدوك بین جنبیك بدترین دشمنان‌نفس‌است

نظم

این سك نفس شوم بدکاره — که هم آغوش تست همواره
بدترین قاصدی است جان ترا — میخورد مغز استخوان ترا
بیش ازان کو ترابه‌بندد چست — محکمش بند کن که‌دشمن‌تست

و باقی وجوه و حقایق این آیت **درجواهرالتفسیر** توان‌یافت

(۹۱) و وفا کنید بپیمان خدای چون عهد بستید مرادعهد الست است[۱] یا عهودی که میان مردم معهود باشد واصح آنستکـه نزول آیت در شأن جمعیست که باحضرت رسالت‌پناه در مکه عهد بستند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب‌دریشان پدید آمد ، شیطان خواست که ایشان را بفریبد تا نقض عهد پیغمبر کنند ، حق سبحانه بدین آیت ایشان را به منهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود که بعهد من وفا کنید و مشکنید سوگند ها یعنی پیمان ها را ، پس از استواری آنها بسوگند و حال‌آنکه ساخته‌اید حضرت‌خدای را بر پیمانهای خود گواه ، بدرستیکه خدای میداند آنچه میکنیداز نقض عهد و سوگند .

(۹۲) و مباشید مانند آن زنی که بشکافت و بازگشاد ریسمان

---

۱ ـ و در مثنوی معنوی آورده :

ما دربن دهلیز قاضی قضا — بهر دعوی الستیم و بلی
که بلی گفتیم وآنرا زامتحان — فعل و قول ما شهودست وبیان
از چه‌در دهلیزقاضی تن زدیم — نی که ما بهر گواهی آمدیم
تاکه‌ندهی این گواهی ای‌شهید — تو ازین‌دهلیز کی‌خواهی‌رهید
جرعه‌برخاك‌وفا آنکس که‌ریخت — کی‌تواندصیددولت زو گریخت
پس پیمبر گفت بهر این طریق — با وفاتر از عمل نبود رفیق
گر بود نیکی اند یارت شود — ور بود بد درلحد یارت شود

رشتهٔ خود را ، **پس** از قوت یعنی استحکام آن درحالتیکه رسنها تاب داده است یعنی محکم و قوی ،

آورده‌اند که درعرب زنی بوده نام او **ریطه** یا (**رایطه**) و **دمیاطی** گویند **خطیه** نام داشته و ملقب بوده به **حمقا** (یاجمرا یا حرقا) و اورا کنیزکان بودند وآن زن از اول بامدادتانصف‌النهار خود مبرشت و کنیزکان رارشتن میفرمود و بعد از نصف‌النهارمیگفت تا آن‌رسنهای‌رشتهٔ خود را تاب باز میدادند تا خراب و ضایع میشد، بپوسته عادت او این بودی ، حق سبحانه وتعالی تشبیه میفرماید‌شکستن عهد را بپاره کردن رسن و میفرماید که چنانچه آن زن حمقارسن تاب داده خود را ضایع میکند مردم عاقل باید که سررشتهٔ عهدخود را بسرانگشت نقض پاره نکنندتابحکم **و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم** جزای وفا بیابند.

بیت

گرت‌هواست که‌معشوق‌نگسلد‌بپوند نگاهدار سر رشته تانگهدارد(۱)

می گیرید عهد و سوگند خود را ، خیانت ومکر و غرور در میان شما بسبب آنکه باشد گروه (یعنی کفار) ایشان زیادت از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنستکه قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را وافرتر میدیدند و میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید . جزین نیست که خدای می آزماید شما را بوفای عهد تا مردمان را معلوم شود که چنك اعتصام در حبل وفا که میزند و بعهد خود و بیعت پیغمبر که وفا کند و هرآینه بیدا کند برای شما روز رستخیز ، آنچه هستید که در آن اختلاف میکنید در شأن بعث و جزا .

(۹۳) و اگر خواستی خدای ، هرآینه گردانیدی شما رایك

۱ ـ و از همین‌غزل‌حافظ است :

دلا معاش چنان کن که گر بلغزدپای فرشته‌ات بدودست دعا نگهدارد

گروه متفق بر اسلام ولیکن فرو میگذارد در ضلال هرکرا خواهد و راه مینماید بتوفیق هرکرا خواهد و هرآینه سوال کرده خواهید شد در محشر از آنچه بودید که عمل کردید .

(۹٤) و فرا مگیرید سوگندن خود را غدر و مکر میان یکدیگر که بلغزد قدم از شارع اسلام **پس** از استواری‌آن و بچشید اندوه و رنج در دنیا ، بسبب آنکه باز ایستید ازراه خدای‌هرطاعتی از طاعتها راهی‌است از راه حق یعنی از وفا بعهد و مرشماراست در آخرت عذابی بزرك تهدیدی عظیم است مرضعفای اهل اسلام را که میخواستند از عهد بیغمبر برگردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما بدین‌وجه منافع بشما رسانیم ، حق تعالی فرمود که :

(۹۵) و مخرید یعنی بدل مکنید عهد خدا و بیعت بیغمبر او را بیهای اندك یعنی بجزوی چیزی از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند ، بدرستیکه آنچه نزدیك خداست برای وفاداران ازنعیم دنیا و ثواب‌آخرت ، او بهتر است شمارا ازآنچه قریش وعده میکنند اگر هستید که بدانید .

(۹٦) آنچه نزدیك شماست از اعراض دنیویه سپری میشود و منقضی گردد و آنچه نزدیك خداست رحمت همیشه است‌وبی‌انقراض

یکی از اعزه در **شرح گلشن راز** (۲) نوشته که هرعینی

۲ ـ مثنوی گلشن راز از افکار ابکار **قطب‌الاقطاب** ، **شیخ‌محمود** شبستری تبریزی است که بسال ۷۲۰ درشبستر وفات یافته .

شیخ محمود شبستری علاوه بر علوم باطنی صاحب دانش های ظاهری بوده درحکمت وعلوم دین‌نیز دست داشته است .

شیخ محمود شبستری با شیخ صفی‌الدین اردبیلی همزمان بوده غیر از گلشن راز شیخ شبستری را رسائل دیگری است که ازآن میانه حق‌الیقین فی معرفت رب‌العالمین و مرآت‌المحققین را نیز نگاشته است . مثنوی گلشن راز را چند نفر شرح کرده‌اند که از آن ها

از اعیان موجود فی‌الخارج را دو اعتبار است یکی من‌حیث‌الحقیقه و آن عبارتست از ظهور نور حق در مظاهر ممکنات و این را تجلی شهود می‌گویند و اعتبار دوم من‌حیث‌التشخیص و التعیین و ازین‌حیث است که ایشان را ممکن میگویند و خلق می‌نامند و جمیع نقائص بموجودات ممکنه ازین وجه منسوب میدارند .

نظم

از ره صورت بماند غیر دوست چون نظر کردی بمعنی جمله‌اوست

زان یکی ما عندکم ینفذ شنو جز بی ما عندکم باقی مشو

ما عندکم ینفذ اشارت باعتبار ثانی و **ما عندالله باق** به اعتبار اول (۱)

نظم

ای بوصف بیان ما همه هیچ همه آن تو آن ماهمه هیچ

هرچه بیند خیال ما همه نقش هرچه گوید زبان ما همه‌هیچ

و هرآینه جزا دهیم ، آنان را که صبر کردند بر فاقه وفقر یا بر مشقت تکلیف یا برآزار کفار یا شکیبائی‌نمودند برعهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت بیغمبر را که بربی نوائی صبر کرده از عهد برنگشتند بدهیم مزد ایشان را که نعیم بهشت است یا ثواب مضاعف

✿ مفاتیح الاعجاز تألیف شمس‌الدین محمد لاهیجی ودیگرشرح مولانا مظفرالدین علی شیرازی و شرح ادریس‌بن حسام‌الدین بدلیسی‌وشرح شیخ بابا نعمت‌الله بن محمد نخجوانی معروف و مشهور است .

علاوه براین شرح ها شرحی که دانشمند مرحوم سید محمد عصار(والد حضرت‌فیلسوف بزرك آقای سید محمدکاظم عصار مدظله) برین مثنوی نگاشته بسیار مطلوب و پسند ارباب ذوق و حال است

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « ما عندکم ینفذ وماعندالله باق و لنجزین‌الذین صبروا اجرهم باحسن ماکانوا یعملون »

به نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص عمل میکردند .

امام زاهدی رحمت‌الله فرموده‌که یکی را ازایشان صدطاعت بوده از یك جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از میان آن صد بهتر و تمامتر باشد ثواب آن یکی‌که نیکوتر است به تمامی بدهیم و باقی را هم بپذیریم و ثواب هریك با ثواب آن بهتر یا برابر بدهیم .

(۹۷) هرکه بکند کرداری شایسته از مرد یا زن و او مؤمن باشد چه عمل تا ایمان‌تمام نبوده استحقاق ثواب ندارد ، **پس** هرآینه زندگانی دهیمش دردنیا ، زندگانی‌خوشی یعنی رزق حلال بوی‌ارزانی داریم تا ماکل و ملابس او پاك بوده و گفته‌اند **حیوه طیبه** (۱) در بهشت خواهد بود چه زندگی در دنیا بیشوب تنقیص و تفرقه‌نیست . محققان برانند که حیوة طیبه کسی راست کـه چهار صفت دارد ، شناخت خدای وصدق مقام باخدای ووقوف برنهج امر خدا واعراض از ماسوی‌الله و تسلیم باصفا بحضرت‌الله درحقایق‌سلمی ، مذکوراست که حیوة طیبه استغناست بالله عماسوی‌الله

مصرع

چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید (۲)

۱ ـ آیه اینست : «من عمل صالحاًمن‌ذکر اوانثی وهومؤمن فلنحیینه حیوة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون »

۲ ـ و از نگارنده است :

ای یار بجولان چودرآئی‌بحقیقت چون قامت توسرو بگلزار نباشد

دل‌میبری‌وغارت‌دین میکنی‌هرجای با اینهمه ما را ز تو آزار نباشد

خواهی که‌مرادور کنی‌یکسره‌ازخویش بیرون ز خط دایره پرگار نباشد

گرمیزنیم‌چوب‌وو گرمیکشیم‌سخت غیر از تو مرا یادگری کار نباشد

من عاشقم و گوش بمردم‌ندهم‌هیچ عاشق شده‌ام تا بکسم کار نباشد

(جلالی)

tarikhema.org

و دهیم ایشانرا مزد ایشان به نیکوترین کاری که کردند .

(۹۸) پس چون خواهی که بخوانی قرآن را ، پس پناه‌جوی بخدا از دیو رانده یعنی بگوی **اعوذبالله من الشیطان الرجیم** خواجه پارسا(۳) قدس سره درتفسیر خود آورده که مختار از چهارده‌روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه قبل از قرائت بقول جمهور امر استحبابست و باختیار جمعی از کبرای دین برسبیل ایجاب و در تفسیر **امام قرطبی** هست که استعاذه برحضرت‌رسالت پناه تنها فرض بوده بوقت قرائت و اقتداء امت بدو برسبیل سنت است و مباحث استعاذه در **جواهرالتفسیر** مستوفی آمده .

(۹۹) بدرستیکه نیست مرابلیس را تسلطی و غلبه ، برآنانکه گرویده‌اند چه پناه بحق میگیرند وبرپروردگار خود در دفع‌وساوس او توکل می نمایند .

(۱۰۰) جزین نیست که تسلط او برآنانست که او را دوست میدارند و وسوسهٔ او را قبول میکنند و آنانکه ایشان بسبب شیطان شرك آرندگانند بخدای .

آورده‌اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند محمد با یاران خود سخریه میکند ، امروز ایشان را کاری میفرماید وروزی دیگر از آن نهی می‌نماید ، غالب آنستکه او افترا میکند بر خدای‌و از تلقای نفس خود سخن می‌گوید آیت آمد که :

(۱۰۱) و چون بدل کنیم ، آیتی ناسخ را ، بجای آیتی‌منسوخ و خدای داناتر است به آنچه فرو میفرستد از ناسخ بجهت حکمت و مصلحت ، گویند کافران ، جزین نیست که تو افتراکنندهٔ برخدای و از خود سخن میگوئی ، نه چنین استکه میگویند بلکه بیشترایشان نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام را .

(۱۰۲) بگو ایشان را که فرود آورد اورا (یعنی قرآن را) روح پاکیزه (که جبرئیل استت) از نزدیك پروردگار تو براستی

۱ ـ مراجعه شود ببرك ۴۸۹ جلد اول این کتاب

تا ثبات دهد آنان را که ایمان آوردند و اعتقاد ایشانرا راسخ‌سازد به آن که این کلام حق است یعنی چون ناسخ را شنوند و رعایت صلاح و حکمت آن‌تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود و دیگرنزول قرآن برای هدایت است و بشارت مر مسلمانان را ببهشت . درخبر است که غلامی رومی بود مرعامرحضرمی راکه جبر گفتندی‌و گویند دو غلام بودند [۱] جبر و یسار که شمشیر ها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته تورات وانجیل خواندندی وچون‌حضرت سید عالم بریشان بگذشتی استماع قرات ایشان فرمودی و گفته‌اندغلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا بعیش یا بلقا یا بجش یا عداس واصح آنستکه او را ابوفکیهه گفتندی شبها پیش رسول آمدی و قرآن تعلیم گرفتی ، قریش گفتندی محمد ازین غلام کلامی می‌آموزد و با ما می‌گوید آیة آمد که :

(۱۰۳) و هرآینه ما میدانیم آنرا که ایشان میگویند ، جزین نیست که اورا آدمی (یعنی جبر یا ابوفکیهه) زبان آنکه تعلیم را با او میگردانند یعنی گمان می برند که معلم اوست ، غیر بین استت (یعنی فصاحت ندارد) و این قرآن زبانی عربی روشنست که‌شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قوت بلاغت بر انشاء عربیات ازایتان بمثل عاجزید ، پس دعوی آنکه می‌آموزاند عجمی شکسته زبان‌آن حضرت را کلامی بدین فصاحت و بلاغت ظاهرالبطلانست .

(۱۰۴) بدرستیکه آنانکه نمی‌گروند به آیتهای کتاب خدای و تصدیق نمی‌کنند که من‌عندالله استت ، راه نمی‌نماید خدای ایشان را

۱ ـ امام واحدی در اسباب نزول از عبیدبن مسلمه آورده که دو غلام بودند یکی یسار ودیگری جبرکه کیش نصرانی داشتند و پیشهٔ آنها صیقل زدن شمشیر بوده ، این دو غلام کتاب دین‌خود را میخواندند چون پیغمبر از نزد آنها میگذشت گوش فرامیداد به‌آیات کتاب آنها ، مشرکان از مشاهدهٔ این‌کار می گفتند این‌دو غلام پیغامبر را می‌آموزانند پس خدای این آیت را فرستاد .

tarikhema.org
manegartarikhema.org
tarikhema.ir

بنجات و مرایشانراست عذابی دردناك در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت پیغمبر و حال آنکه مفتری ایشانند .

(۱۰۵) جزاین نیست که برمی‌بافند دروغ را آنانکه‌نمی‌گروند به آیات خدای یعنی قرآن و میگویند که بربافتهٔ محمد است و آن گروه مفتریان ، ایشانند دروغ گویان که می‌گویند **انما یعلمه بشر** و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست در اخبار آمده که قریش‌بعد از تعرض حضرت پیغمبر به الههٔ باطلهٔ ایشان بایذاء و آزار درویشان صحابه که حمایتی نداشتند چون بلال وخباب و عمار و پدر اویاسر و مادر او سمیه رضی‌الله عنهم مشغول شدند و ایشان را رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات ورزیده بر جفای‌قوم شکیبائی نمودند تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بی‌طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذاء نداشت کلمهٔ کفرضای قوم در آن بوده بگفت ، خبر بحضرت رسالت‌رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خویش بیزار شد ، حضرت‌فرمود که‌نه‌چنین است سر تا قدم عمار از ایمان پر است و ایمان با گوشت و خون او برآمیخته یعنی در باطن او چنان متمکن نشده که بگفتگوی هر هرزه‌گوی تفاوت پذیرد ، عمار رضی‌الله عنه گریه کنان بجناب نبوت آمد و آنحضرت بدست مبارك خود اشك او پاك میکرد و میفرمود که ترا چیست ؟ (۱) **ان‌عادوا لك فقدلهم** (اگر باز گردند بتو ، تو باز گرد بدیشان بهمان کلمه) و حق سبحانه این آیت فرستاد که

(۱۰۶) هرکه کافر شود بخدای ، پس از ایمان خویش‌ومرتد

۱ ـ گربدی گفت حسودی و رقیبی رنجید
گو توخوش‌باش که ما گوش باحمق نکنیم
(حافظ)

چون عمار با سربخدمت پیغامبر رسید حضرت اشك ازچشمان وی پاك میکرد و میفرمود **ان‌عادوالك‌فعدلهم‌بماقلت** و ازاین گفتار جواز تکلم بکلمهٔ کفر در هنگام اکراه مستفاد میشود .

گردد چون ابن حنظل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض غضب ربانی باشند مگرکسی راکه اکراه‌کرده شود و دل اوآرمیده باشد بایمان و عقیدهٔ او متغیر نگردد چون عمار یاسر ولیکن‌هرکسی که بگشاید بکفر سینه را یعنی آنها که بکفر خویش برآیند واعتقاد کنند ، پس برایشانست خشمی ازخدای و مرایشانراست عذابی‌دردناك بجهت گناه بزرك که ارتداد است .

(۱۰۷) آن عذاب بزرك مرایشان را ، بسبب آنستکه ایشان دوست داشتند و برگزیدند زندگانی دنیا را برنعیم آخرت و دیگر بجهت آنستکه خدای راه نمی نماید گروه ناگرویدگان را یعنی‌مرتدان را به‌آنچه موجب ثبات برایمان باشد .

(۱۰۸) آن گروه ، آنانند که مهر نهاد خدای بردلهای ایشان تا قول حق را درنیافتند و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنودند و بر دیده های ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند و آن گروه ، ایشانند غافلان و بی خبران .

(۱۰۹) حقاکه دران هیچ شبهه نیست که ایشان در سرای‌دیگر ایشانند زیان زدگان چه سرمایهٔ عمر ضایع کرده دربازار دنیاسودی بدست نیاوردند و مفلس را درشهرقیامت جزدست تهی ودل پرحسرت و ندامت نخواهد بود .

نظم

قیامت که بازار مینو نهند — منازل باعمال نیکو دهند
بضاعت بچندانکه آری ، بری — وگر مفلسی ، شرمساری بری
که بازار چندانکه آکنده‌تر — تهی دست را دل پراکنده‌تر

(۱۱۰) مرآنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال از پس آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذاء تمام یافته پس جهاد کردند وشکیبائی نمودند برجهاد ، بدرستیکه بروردگار تو ازپس هجرت و جهاد و صبر ، هرآینه آمرزنده است

عفو کند ازیشان گناه گذشته ، مهربانست ، ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده .

(۱۱۱) یادکن روزی را که آید هرنفسی یعنی هرانسانی را ، جدال کند ، از نفس خود یعنی ملامت خودرا مثلا عاصی گویدچرا معصیت کردم و مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا هرکس سعی کند و مجادله نماید در خلاصی نفس خود و گوید نفسی نفسی وبه تمام داده شود هرنفسی را جزای آنچه کرده است و ایشان ستمدیده نشوند در مکافات .

(۱۱۲) و پیدا کرد خدای مثل دیهی را که بوده ایمن از نزول قیاصره و قصد جبابره ، آرامیده و اهل آن آسوده ، می آید بدان دیه روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان ، فراخ و بسیاراز هرجای یعنی از اطراف و جوانب آن ، پس کافر شد یعنی اهل آن کفران ورزیدند به نعمتهای خدای و شکر نگذاردند ، پس بچشانید خدای اهل آنرا پوشش گرسنگی و ترس به آنچه بودند که کردند از عملهای بد (استعاره کرده است **ذوق** را برای ادراك اثر ضرر و **لباس** را برای چیزی که کسی را فراگیرد و بپوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف را که بریشان مشتمل بوده (۱) **ابن عباس** فرموده که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب می گذرانیدند همین که بنعمت نبوت حضرت محمد کافر شدند خدای تعالی مبدل گردانید فراخی ایشان را بقحط تا هفت سال در جدب وخشکسالی مانده از غایت جوع مردار می خوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای آن

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست وضرب الله مثلا قریة کانت امة مطمئنة یأتیها رزقها رغداً من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقه الله لباس الجوع والخوف بما کانوا یصنعون

حضرت بوده که **اللهم اشد دوطاتك علی مضر و ابعث علیهم سنین کسنین یوسف** [۱] و دیگر ایمنی ایشان را بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترك تردد تمام نمودند و برنفس و مال خود ایمن نبودند .

(۱۱۳) و بدرستیکه آمد بدیشان پیغمبری ازیشان یعنی محمد پس تکذیب کردند او را ، پس فراگرفت ایشان را عذاب یعنی قحط و ترس و حال آنکه ایشان ستمکارانند برنفس خود بشرك و تکذیب آورده اند که قریش کسی بحضرت رسالت پناه فرستادند که اگرمردمان ما با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان چیست که از قحط به مردن نزدیکند ، حضرت دستوری دادتاچیزی بمکه بردند وآیت آمد :

(۱۱۴) پس بخورید ای زنان و کودکان مکه ، از آنچه روزی داد خدای شما رابردست فرستندگان ، بی شبهه وپاك و گویند خطاب با مؤمنانست که ایشان را میفرماید که حلال خورید وسپاسداری کنید نعمت خدای را ، اگر هستید که خدای را می پرستید یافرمان برید.

(۱۱۵) جزاین نیست که حرام کرد ، بر شما مردار راوخون روان و گوشت خوك وآنچه ازو توان خورد وآنچه آوازبرآورده شود از برای غیر خدای در وقت ذبح او (یعنی بنام بتان اورا بکشند) پس هرکه بیچاره گردد و محتاج شود بخوردن یکی ازین محرمات نه طالب لذت ونه بالای سیری ، پس بدرستیکه خدای آمرزنده است گناه مضطر را ، مهربانست در رخصت او .

(۱۱۶) و می گوئید برای آنچیزی که وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود میگوئید دروغ را یعنی هرچه بر زبان شما گذرد از دروغ مگوئید و آن دروغ کدامست ؟ آنکه

۱ ـ بار خدایا سخت کن گرفتن خود را برمضر پسران وبیاور بر آنها سالهائی همانند سالهای یوسف (یعنی همانند سالهائی که در زمان یوسف در مصر قحطی و تنگی پیدا شد سالهائی چند درمکه تنگی و قحطی بیاور)

tarikhema.org
mardegartarikhema.org
tarikhema.ir

گفتند این حلالست یعنی آنچه در شکم بحیره و سایبه باشدحلالست برمردان ما و این حلامست یعنی همان که مذکور شد نارواست بر زنان ما که میگوئید این حلال وآن حلامست ، تا افترا کنیدبرخدای دروغ را و گوئید خدای تعالی ما را بدین فرموده است ،بدرستیکه آنانکه بربندند برخدای دروغ .

(۱۱۷) رستکاری نیابند ازعذاب آخرت ، آنچه برای آن‌افترا میکنند برخورداری اندکست، زود منقطع گردد در دنیا ومرایشانراست عذابی مولم یعنی دائم باشد درآخرت .

(۱۱۸) و برناآنکه‌بدین یهودیت درآمدند ، حرام کردیم ، آنچه خوانده‌ایم بر تو ، پیش از نزول این سورت (یعنی در سورة انعام و هو قوله تعالی : **وعلی‌الذین هادو حرمناکل‌ذی ظفر**الآیة[۱]) و ستم نکردیم بتحریم آن ولیکن بودند که بواسطهٔ کثرت گناه ،بر نفس های خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند .

(۱۱۹) پس بدرستیکه پروردگار تومرآنان را که گناه کردند بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ، پس باز گشتند بخدای ، از پس آن عمل بد و بصلاح‌آوردند کار خود رابدرستیکه آفریدگار تو از پس توبه و انابه ، هر آینه آمرزنده است آن گناه را بسبب توبه ، مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده .

(۱۲۰) بدرستیکه ابراهیم خلیل صلوات‌الله وسلامه علی نبینا و علیه ، بود امتی جامع کمالات و فضائلی بوده که یافته نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار :

---

۱ ـ تمام آیه اینست: « و علی‌الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر و من‌البقر و الغنم حرمناعلیهم لحومها الاما حملت ظهورهماا والحوایا اوما اختلط بعظم ذلك جزیناهم ببغیهم وانالصادقون » (سوره انعام مراجعه شود ببرك ۴۱۹ ـ ۴۲۰ جلد اول این کتاب

بیت

لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد

بیت

جانا تو یگانهٔ ولی‌ذات‌توهست مجموعهٔ آثار کمالات همه

گویند پیش از القای وی درآتش برروی زمین غیر ازونبوده پس تنها امتی بوده فرمان‌بردار مرخدای را و قائم بامر او ، مایل از ادیان باطله بدین‌حق ونبود ازشرك‌آرندگان چنانچه زعم قریش است ،

(۱۲۱) و بود سپاسدارنده مرنعمت های خدای را، برگزید خدای امر اورا به نبوت وراه نمود اورا دردعوت بخدای ، براهی راست که طریق توحید است .

(۱۲۲) و دادیم او را در دنیا نیکوئی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب ملت اورادوست دارند و بدو ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت‌پناه از نسل اوست یا آنکه صلوات بدو مقرون بصلوات سید عالم است **اللهم صل‌علیه و علی آله کماصلیت علی ابراهیم وعلی‌آل ابراهیم** و بدرستیکه ابراهیم‌هست دران‌سرای ازشایستگان مردرجات عالیه را. **امام ماتریدی** رحمةالله فرموده که حسنهٔ او را در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او در آخرت .

(۱۲۳) **پس** وحی کردیم بتو آنکه بپیروی کنی در توحید ملة ابراهیم راکه مایل بوده از همه‌کیشها بدان یا متابع او باش‌دردعوت بحق یعنی چنانچه او بروفق و مدارا وایراد دلائل یکی بعد ازدیگری و مجادله برهرکسی که بقدر فهم او دعوت می نموده تو نیز چنان کن . صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوك سبیل متبوع است پس اتباع آنحضرت مرابراهیم را بسبب آن بوده کـه بعد از او مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده چه بحکـم **انا اکرم‌الاولین و آخرین علی‌الله** مقرر است که آن حضرت از همهٔ انبیاء افضل و

اکمل است و نصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل واشمل

بیت

تو اصلی و باقی طفیل تو اند تو شاهی ومجموع خیل تو اند

و نبود ابراهیم ازشرك آرندگان . تعریض کفار است که میگفتند ماکیش پدر خود داریم .

آورده‌اند که حق سبحانه امر کرد موسی را که بنی اسرائیل را بگو تاروز جمعه ازاشتغال بمهمات برطرف شده برستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد ، جمعی گفتند که روز شنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدا به آفرینش خلق کرد ، خداوند تعالی بشامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بدیشان فرض کرد و در آن باب تشدد عظیم فرموده چنانچه میگوید :

(۱۲۴) جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت بر آنانکه اختلاف کردند درو . تعظیم سبت آن بوده که درو کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید نگیرند و جز برستش حق ننمایند واین تکلیفی بغایت شاق بوده بریشان

در **زادالمسیر** آورده که حضرت موسی یکی را دید روز شنبه که متاعی برداشته بجائی میرود بفرمود تا گردنش بزدندو تنش را در محلی بیفکندند که مرغان مردار خوار چهل روز اجزاء و احشای او میخوردند ،

و بدرستیکه خداوند تو ، حکم خواهد کرد ، میان ایشان ، روز رستخیز ، در آن چیزی که بودند از سرکشی و **جهل** ، در آن اختلاف میکردند یعنی در روز مقرر برای عبادت .

در **تبیان** فرموده که از حضرت پیغمبر نقل کرده‌اند که خدای عبادت روز جمعه را نوشت برجمعی که پیش‌ازما بودند ایشان اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نموده : **فقالوا الیوم وللیهود غدا وللنصاری بعدغدا .**

(۱۲۵) بخوان ای محمد صلی‌الله علیه و سلم ، خلق رابراه پروردگار خود ، بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبهه را زائل گرداند و بیندی نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه‌است و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای براهی که آن نیکوتر است یعنی برفق وخوشی وترتیب مقدمات ظاهره وگفته‌اند حکمت (۱) برای دعوت خواص است و موعظهٔ حسنه برای ارشادعوام و جدال برای دفع معاندان .

درترجمه رشف آورده که طرق ثلثهٔ دعوت اشارتست بمناهج ثلثهٔ وصول اعنی حقیقت و شریعت و طریقت چه بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که بنده را بیواسطه از حق تعالی حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطهٔ رسل باشد و طریقت رعایت ادبست در طریق سلوك و بعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته **اول** باب **حکمت** و آن موهبت جزیل بی‌وساطت جبرئیل فایض باشد و حقیقت عبارتست از کرامتی که خلق را در آن مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقت مناسب است . **دوم** باب **موعظه حسنه** و تخصیص آن بعلم طریقت که مبنی برمراعات ادب و نیکوئی و محافظت جانب رفق و خوش خوئی است اولی مینماید **سیم** باب مجادله **بالتی هی احسن** و آن مختص براه شریعت است که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرامست و به تبیین و توضیح آن بشواهد و براهن محتاج و بحجج و دلائل مفتقر و ازین کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام و شمول آن برطوایف خواص وعوام را معلوم ومفهوم می گردد واز سخنان **شیخ عطار**است

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هوا علم بالمهتدین »

نظم

نور اوچون اصل موجودات‌بود ذات او چون معطی هرذات بود
واجب آمد دعوت هردوجهانش دعوت ذرات بیدا و نهانش

بدرستیکه بروردگار تو ، اوست داناتر به آنکس که گمراه شد از راه حق که اسلام است و اوست داناتر براه یافتگان و برتو که محمدی غیر از دعوت و بلاغ احکام نیست .

آورده‌اند که چون حضرت رسول روزحرب احد **سیدالشهداء حمزه** (۱) رضی‌الله عنه را مثله کرده بدید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای که اگر ظفر دهد مرا خدای بدیشان ، هرآینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض وی ، حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۱۲۶) و اگر عقوبت کنید باداش کسی که با شما عقوبت کرده است ، پس عقوبت کنید بمانند آنکه عقوبت کرده شده‌اید بدان یعنی ایشان یکی را مثله کرده‌اند شما دربرابر یکی را مثله کنید نه هفتاد تن را و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید هر آینه آن صبر بهتراست مر صابران را از انتقام (وضع مظهر بجای مضمر مخیر است ازثنای خدای برایشان به‌آنکه صابرانند) آورده‌اند که‌آن حضرت بعد از نزول این آیت ترك عقوبت فرموده کفارت‌سوگندداد

(۱۲۷) و شکیبا شو در آنچه زور احد بتو رسید و نیست شکیبائی تو مگر توفیق و عون خدای و اندوهناك مباش بر اعراض کافران از تو یا تسلط ایشان بر لشکر تو و مباش در تنگدلی‌از آنچه می‌سگالند از بدی .

---

۱ عارف بزرك و سخندان پارسی سنائی غزنوی فرموده :

دوستدار پسر هند مگر نشنیدی که‌ازووسه کس او پیمبرچه رسید
پدر اولب ودندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید
اوبناحق ، حق داماد پیمبربگرفت پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

هنگامی که حمزة سید شهداء بشهادت رسید هنده زن ابوسفیان از غایتِ خشم و عناد جگر اورا بخورد .

(۱۲۸) بدرستیکه خدای بنصرت و معونت با آنانست که پرهیز کردند از شرك ومعصیت وبا آنکسانست که نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته‌اند **تقوی** اشارتست به تعظیم امر خدا و **احسان** عبارت از شفقت برخلق خدای‌تعالی ومدار کار اسلام وایمان برین دو صفت است (۱) :

نظم

ز احسان خاطر مردم شود شاد بتقوی خانهٔ دین گردد آباد
بسوی این صفتها گرشتابی
رضای خلق وخالق هردویابی

سورة اسری مکیة و هی مائة واحدا عشرآیة

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان‌الذی اسری ، (پاکی و بی‌عیبی آنراست که بجهت کرامت) **اسری بعبده** (ببرد بندهٔ خود را که محمد است (**لیلا** (شبی یعنی دربعضی ازشب) **من‌المسجد الحرام** (ازمسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه **ام هانی** ، چه مکه و حریم او همه مسجداند) **الی‌المسجدالاقصا** (بسوی مسجد دورتر ازاهل

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « ان‌الله مع‌الذین‌اتقوا والذین‌هم‌محسنون »
حافظ شیرازی فرموده :

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا

tarikhema.org
mandegartarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مکه یعنی بیت‌المقدس) **الذی بارکنا** (آن مسجدی که برکت کردیم) **حوله** (برگرداگرد او که ارض شام است هم برکت دین که آنرا مهبط وحی ومعبد انبیاء ساختیم وهم برکت دنیا که محفوف گردانیدیم او را باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی ، پس بدانجا محمد(ص) را بردیم) **لنریه** (تابنمائیم اورا) **من آیاتنا** (از دلائل‌قدرت ما که در اندك‌زمانی از مکه بشام رفت وبیت‌المقدس را مشاهده نموده و انبیاء را دیده وقوف برمقامات ایشان حاصل کرد و غرائب و عجائب آسمانها اطلاع یافت)

اکثر علماء برآنند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده و در ماه او اختلاف کرده‌اند که ربیع‌الاول است یا رمضان یاشوال یا ربیع‌الاخر و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب و رفتن آن حضرت از مکه به بیت‌المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج برآسمان ها و وصول بمرتبهٔ قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب است بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد .

نظم

شاهد معراج نبی واقراست — هر که مقر نیست بدین کافراست
دست‌گه سلطنت این وصال — نیست بنامردی خیل و خیال
عقل چه‌داند چه‌مقام است‌این؟ — عشق شناسد که چه دام‌است‌این

و معتقد اکثر اهل اسلام آنستکه خروج آن‌حضرت بجسد و روح بوده معاد در بیداری واقع شده و آنان که در این قصه ثقل جسد را مانع صعود دانند ازارباب بدعتند و منکر قدرت

بیت

آنکه سرشت تنش از جان بود — سیر عروجش بتن آسان بود

و در آن شب جبرئیل با جوقی ملائکه آمده و آن حضرت را از حجرهٔ ام هانی رضی‌الله عنهما بمسجدالحرام برده و بعد ازشق صدر وغسل و بربراق سوارساخته باندك‌فرصتی به بیت‌المقدس رسانیده

نظم

شبی رخ تافته زین دیر فانی — بخلوت در سرای ام هانی
رسیدش جبرئیل ازبیت معمور — براق برق سیر آورد از نور
قوی‌پشت و گران سیر و سبك خیز — براندن دوربین وقت شدن تیز (۱)

روایت اصح آنست که حضرت رسالت در بیت المقدس انبیاء و ملائکه را دید و ایشان را امامت کرد از صخره بمعراج برآمد بربراق یا بر پر جبرئیل و در آسمان اول آدم و در دوم عیسی و یحیی و در سیم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هرون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم را دید و بر ایشان سلام کرده جواب سلام برسبیل اکرام شنید و سدرة‌المنتهی و بیت‌المعمور و حوض کوثر و نهرالرحمه بنظر وی در آمد و جبرئیل نزدیك حجاب از مرافقت باز استاد و گفت : **لودلوت انملة لاحترقت**

بیت

چنان گرم در تیه قربت براند — که درسدره جبریل ازاو بازماند

و از آنجا تنها حجب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق از رفتار باز ماند پس بررفرف سوار گشته بهای عرش‌رسید و هزار نوبت از حضرت عزت خطاب **ادن‌معی** شنید و در هرنوبت آن حضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر **دنا** نهاده از

---

(۱) شبی برنشست از فلك برگذشت — بتمکین و جا از ملك درگذشت
چنان گرم در تیه‌قربت براند — که درسدره جبریل ازاوبازماند
بدو گفت سالار بیت الحرام — که ای حامل وحی برتر خرام
چو در دوستی مخلصم یافتی — عنانم ز صحبت چرا تافتی
بگفتا فراتر مجالم نماند — بماندم که نیروی بالم نماند
ازاین‌سدره بالاترم بهره نیست — تو برشو که جبریل رازهره‌نیست
اگر یك سرمویی برتر پرم — فروغ تجلی‌بسوزد پرم (سعدی)

mandegartarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آنجا بر منظر **فتدلی** جلوه‌گر شد پس بخلوت خـاص **فکان قاب قوسین او ادنی** در آمـده اسرار **اوحی الی عبده ما اوحی** استماع فرمود .

نظم

کلام سرمدی بی نقل بشنید خداوند جهان را بی‌جهت دید
بدید آنچ‌از حددیدن برون‌بود مپرس از ما ز کیفیت که‌چون‌بود

و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی بکلمات التحیات الصلوات الطیبات بجا آورد و به اکرام السلام علیك ایتها النبی و رحمة‌الله و برکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود السلام علینا و علی عباداللهالصالحین

بیت

چو کرده وعده‌های‌لطف درگوش نکرده امت خود را فراموش

و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آن بنظر وی در آوردند و هدیه نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت‌المقدس بازآمد ومتوجه مکه شده کاروان های قریش را دید و مدت این سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بوده

نظم

راه ز اندازه برون رفته‌ای پی نتوان برد که چون رفته ای
عقل دربن واقعه حاشا کند عشق نه حاشا که تماشا کند

آورده‌اند که چون بامداد همین شب قصه معراج تقریرفرمود مؤمنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانهای‌بیت‌المقدس پرسیدند وآن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشته از هرچه پرسیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند بصریح با ایشان گفت و آن راکه مدد توفیق رفیق نبود در انکار وتکذیب افزود ، القصه حضرت حق سبحانه‌آن حضرت را بمعراج برد تا آیت های ملك و ملکوت به بیند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مقر ظاهر گردد **انه** (بدرستیکه خدای) هـوالسمیع ، (اوست شنوا سخنان

کفاررا درتکذیب **البصیر** بینا باحوال‌مؤمنان درتصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مسمع و مبصر است یعنی شنوانیده محمد راکلام‌خود و بنمود او را آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید به آن حضرت دارند . در **نفحات** ، مذکور است که بدرستیکه محمد شنوا بود مران‌چیز راکه بدان خطابش کردند و بینا بود مرآن چیزی را که بوی نمودند و در **بحر الحقایق** آورده که بنمودیم اورا از آیاتی کـه مخصوص است بجلال و جمال ما **انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا**

نظم

چو در مکتب بی نشانی‌رسید چگویم که آنجا چه دیدوشنید
ورق درنوشتند وکم‌شد سبق شنیدن بحق بود و دیدن بحق

و چون در **مرآت‌الصفافی صفات‌المصطفی** (۱) قصهٔ معراج برسبیل استقصاء آوردیم و نکات و دقائق عروج و نزول وادلهٔ قاطعه براثبات آن ورفع ومنع منکران بطریق‌استیفای ذکر کرده اینجا بساط اطناب مطوی ساخته رجوع نموده شد والله علیم خبیر

(۲) و دادیم ما موسی را تورات و ساختیم کتاب یا موسی‌را راه نمایندهٔ فرزندان یعقوب آنکه فرا مگیرید بجز من پروردگاری که مهم خود را بوی گذارید ، ای ذریت آن‌کسی که برداشتیم او را در کشتی با نوح مراد سام است که ابراهیم که جد بنی‌اسرائیل است از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان کـه بپدران شما

---

۱ ـ دربعضی از نسخ نام این رساله مرآت الصفافی معجزات المصطفی ضبط شده است . مرآت الصفامانند سایرآثارکاشفی بفارسی نگارش یافته و چنانکه از نام این رسالـه پیداست در اوصاف و معجزات پیغامبر نبشته شده است (مراجعه شود ببرك ۱۱۷ مقدمهٔ این کتاب)

ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگذارید ، بدرستیکه نوح بود بندهٔ سپاسدارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدای را شکر گفتی .

(۳) این رعبتست مرذریت را باقتدای پدر در شکر نعمت الهی که مؤدی بمزید است که **لئن شکرتم لازیدنکم** .

(۴) واعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم بسوی بنی اسرائیل در تورات و بیان کردیم که بخدای شما ، هرآینه افساد و تباهی از شما پدید آید درزمین شام دوبار ، افساد اول ایشان مخالفت احکام تورات بوده و ناشنیدن امر **ادمیا** که پیغمبر ایشان بوده و افساد ثانی قتل یحیی و قصد عیسی ، حق سبحانه ایشان را خبر داد که شما دو نوبت افساد خواهید کرد و بلند خواهید شد ، بلند شدن بزرك یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود بآفریدگارمن

(۵) پس چون بیاید وعدهٔ عقاب افساد اول ازین هردو برانگیزیم و مسلط کنیم بر شما ، بندگانی که ما را هستند (اضافهٔ خلق است نه اضافهٔ مدح چه مراد بخت نصر بقول اصح و گفته اند جالوت بوده یا سخاریب عمالقهٔ) پس صفت آنها می گوید که : خداوندان کارزار سخت (دمیاطی گفته که مهیب باشند و آواز های ایشان چون رعد و چشم های ایشان چون برق) پس درآیند میان سراهای شما برای قتل و غارت واسر و هست این حکم وعده کرده شده یعنی لابد است ازآنکه بشود .

(۶) پس باز گردانیم برای شما دولت را تا غلبه کنید بریشان که شما را قتل و غارت کردند و مقهور و مغلوب سازید ایشان را و مدد دهیم شما را بمال ها از هرنوع و بزیادتی پسران و سازیم شما را بیشتر از بیشتر از روی عدد (یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت کردن)

(۷) اگر نیکوئی کنید بعد از این اقبال و دولت ، نیکوئی

کرده باشید با نفس های خود چه ثواب آن بشما رسد و اگر بدی کنید ، پس وبال آن مرنفس شما را باشد و بس .

در **مدارك** از **مرتضی علی** رضی الله عنه نقل میکند که من هرگز باکسی نیکوئی نکرده‌ام وبدی نیز بکسی نرسانیده پس این آیه خوانده‌ام یعنی هرچه کسی میکند با خود میکند .

نظم

در جهان گر نیك وگر بد کرده‌ام هرچه کردم جمله باخود کرده‌ام

پس چون بیاید وعدهٔ عقاب نوبتی دیگر یعنی افساد دوم و بین الافسادین دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که چون وعدهٔ عقوبت ثانیه دررسد بفرستیم گروهی بشما یعنی ططوس رومی و قوم او را برانگیزیم تا آن فرستادن و برانگیختن بد سازد روی های شما را یعنی آثار غم واندوه بربشرهٔ شما پیدا کند (وحفص **لیسوؤا** [۱] بجمع میخواند یعنی تا آن قوم روی های شما را بد سازند و تا درآیند به بیت المقدس چنانچه درآمدند و مسجد را خراب کردند لشکر ططوس نیز در آیند و تا هلاك کنند و نیست سازند آنچه غالب شوند بران هلاك کردنی ، درین قصه خلاف بسیار است و هر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر آنستکه در **مختارالقصص** و غیر آن از کتبی که در اخبار انبیاء علیهم السلام نوشته‌اند چنانست که چون سلطنت در بنی اسرائیل در ولایت شام بصدبقه رسید از اولاد سلیمان و او مردی ضعیف حال واعرج بوده ملوك اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب شدند و سخاریب ملك موصل بیامدومتعاقب اوسلما پادشاه آذربایجان برسید و هردو تلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها فاذا جاء وعدالاخرة لیسوء وجوهکم »

و آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج درآمد .

نظم

سپه‌داران سپه درهم فکندند سلاح مرگ در عالم فکندند
ز بیکان‌عالمی راژاله بگرفت زخون روی‌زمین رالاله‌بگرفت

عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشگرازیکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان در دست بنی اسرائیل افتاد و دیگرباره پادشاه روم و ملك صقالبه و سلطان اندلس هریك بـا لشکری جرار کرار همه تیغ زن و نیزه گزار بردر بیت‌المقدس جمع شدندوچون رتبهٔ سلطنت شرکت برنیابد ایشان آغاز نزاع کرده و به لشکرآرائی و نبرد آزمائی قیام و اهتمام نمودند .

نظم

در افتادند همچون شیر غران بگرز ونیزه و شمشیر بران

بنی اسرائیل دعاء اللهم اشغل الظالمین بالظالمین و اخرجنا من بینهم سالمین و غانمین آغاز کردند و نکباء نکیب غبار ادبار بـر دیده آن خاکساران پاشید هزیمت را غنیمت دانسته و دلها را برقرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند .

بیت

نه جای قرار و نه جای ستیز نهادند ناکام رو در گریز

اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل درآمد وچون غنیمت پنج لشکر عظیم در حوزهٔ تصرف در آوردند بحکم **ان‌الانسان لیطغی** از راه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان برآوردهٔ و دست تقلب‌در آستین طغیان بیرون کرده حکم توارت را برطرف نهادند وهرچند ارمیاء پیغمبر ایشان را پند داد و گفت از آنچه در تورات مقررشد این افساد اول است مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید، نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سخاریب بوده

بعد از فوت او بحکم وصیت ملك بوی رسید بریشان گماشت تابیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب ساخته تورات را بسوخت و هفتاد هزار تن بنی‌اسرائیل برده گرفت این عقوبت اول بوده بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی‌اسرائیل خواسته‌بود اذین حال خبر یافته مال بسیار گرفت و سی هزار بناء و سایر عمله با خود آورد و سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نموده تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی‌اسرائیل خشوقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد باز سودای مخالفت از نهاد ایشان سر برزده یحیی معصوم را بقتل آوردند و قصد هلاك عیسی کردند عقوبت دوم در رسید و طیطوس نصرانی بریشان غلبه کرده دیگر باره مسجدرا خراب کرده و اندوخته های‌ایشان بغارت برد و حق سبحانه‌درتورات بعد از وعدهٔ این عقوبت با ایشان گفته بود که :

(۸) شاید پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است آنکه رحم‌کند برشما و باز شما را منعم سازد و اگر باز گردید نوبت دیگر بنافرمانی ، باز گردیم ما بنوبت سیم بـه عقوبتی دیگر و گردانیم دوزخ را برای ناگرویدگان زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت پناه(ص) و بقتل و اجلا و خواری معاقب گشتند ،

(۹) بدرستیکه این قرآن ، راه می‌نماید براهی که آن راست‌و پاینده‌تر است از همهٔ راهها یعنی طریق اوامر و نواهی و مژده‌میدهد قرآن گرویدگان را ، آنان را که میکنند عملهای شایسته ، به آنکه ایشانراست ، مزدی بزرك (یعنی بهشت)

(۱۰) و هم بشارت میدهد مؤمنان رابه آنکه آنانکه نمیگروند بسرای آخرت ، آماده کردیم برای ایشان عذابی بـا الم یعنی آتش دوزخ ، پس مؤمنان را دوبشارتست ثواب ایشان وعقاب اعدای ایشان

(۱۱) و دعا میکند آدمی و خدای را میخواند در وقت‌غضب

ببدی برنفس خود و اهل و مال خود مثل خواندن او به نیکوئی مراد نضربن حارث است که عذاب را از خدای بدعامیخواست که : **امطر علینا حجارة من السماء** ، وهست آدمی شتاب کننده در دعا بی تامل در عاقبت آن یا تعجیل دارد در انقلاب از حالی بحالی نه در سراء تحمل دارد و نه در ضراء و نه در گرما شکیباست و نه در سرما ،

(۱۲) و گردانیدیم شب و روز را دو علامت که دلالت کند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره ، پس محو کردیم آیتی را که شب است (یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب) و ساختیم آیتی را که روز است روشن که درو همه چیز بینند تا طلب کنید در روشنی او افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته‌اند برین تقدیر چنانست که **جعلنا اللیل والنهار آیتین** آیت روز آفتابست و آیت شب ماهتاب و محو آیت شب نقصان نور ماه است از بدریه تا محاق و در **لباب** از ابن عباس نقل میکند که‌پیش‌ازین ماه و آفتاب در نور مشابه یکدیگر بودند و بدانسبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل را فرستاد تا پر خود بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی آیت بدین قول آنستکه نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما روز از بی اکتساب معایش خود روید و تا بدانبداز اختلاف حرکات شمس و قمر شمار سالها و حساب آجال و مواسم اعمال و هرچیزی را بران محتاجید از مهمات دینی ودنیوی ما بیان کردیم آنرا در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساختیم بیان کردنی ،

(۱۳) و هرآدمی را خواه مؤمن و خواه کافر ، الزام کرده‌ایم او را ، عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده‌اند در روز ازل از کردار او لازم ساخته‌ایم ، در گردن او یعنی اورا ناچار است ازان وملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است .

و در **زادالمسیر** از مجاهد نقل میکند که هر مولودی را

کتابیست در گردن و در آنجا نوشته که شقی‌ام سعید بعضی برانند که اعراب از بریدن مرغ از راست یا **چپ** تفال میکردند از جانب یمین نشانهٔ یمن میگرفته و طرف شمال را بشامت نسبت می دادند ، پس اینجا استعاره کرده است طائر را به آنچه سبب خیر یا شربوده و در عین‌المعانی گفته که طایر آن کتابست که روز قیامت بران‌بران بدست بنده آید و معنی **فی عنقه** [۱] آنستکه عهد آن در گردن اوست و بیرون آریم برای هر آدمی روز رستخیز نوشتهٔ که‌صحیفهٔ عمل اوست ، به‌بینند آن کتاب را باز گشاده .

در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامهٔ عمل او درپیچند و چون مبعوث شود بازگشاده بدست وی دهندو گویند:

(۱٤) بخوان نامهٔ اعمال نوشتهٔ خود را و در آن روز همهٔ آدمیان خوانده خواهند بود و خطاب بهریك خواهد رسید که نامهٔ خود را بخوان ، بس‌است نفس تو امروز برتو شمارکننده یعنی‌خود بین که چه کردهٔ و مستحق چه نوع پاداشی **عمربن الخطاب** رضی‌الله عنه فرموده که **حاسبوا قبل آن تحاسبوا** امروز دفتر اعمال خودرا در پیش نه ودرنگر که از نیك وبد چه ساختهٔ وچون فرصت داری در تدارك احوال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلاحساب و غدا حساب بلاعمل . در **کشف‌الاسرار** آورده که پدری پسر خویش را گفت امروز هرچه با مردم گوئی و هرچه ازیشان شنوی و هرعمل که کنی نماز شام با من بگوی‌و حرکات و سکنات خویش همه با من عرض کن ، آن پسر نمازشام بگفتی تمام یك روزه کردار و گفتار خود با پدر باز گفت ، پدر روز دیگر همین‌حال از پسر درخواست ، پسر گفت پدر زنهار زنهار هرچه خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر فرمود که من ترا درین کار پندی دادم تا بیدار وهشیار

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم‌القیمة کتاباً یلقیه منشوراً »

tarikhema.org

باشی و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت یك روز حساب در آن با پدر نیست ، حساب همهٔ عمر با حق تعالی چون بازخواهی داد

نظم

تو نمیدانی حساب صبح وشام — بس حساب عمر چون گوئی تمام
زین عملها چون نه برنهج صواب — نیست جز شرمندگی وقت حساب

(۱۵) هرکه راه یابد و براه راست رود ، پس جزاین نیست که راه می‌یابد برای نفس خود یعنی راه یافتن اواو را نجات خواهد داد و بس و هرکه گمراه شد ، جزاین نیست که گمراه می‌شود بر نفس خود یعنی گمراهی او اورا هلاك خواهد کرد و بس وبرندارد هیچ نفسی بر دارندهٔ گناه نفس دیگری .

ولیدبن مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید ومن گناهان شما را بردارم حق سبحانه میفرماید هرنفسی بار خود خواهد برداشت نه بار دیگری و نیستیم ما عذاب کنندهٔ قومی تا وقتیکه برانگیزیم و بفرستیم فرستادهٔ بدیشان تا ایشانرا براه راست خواند و حجت بریشان لازم کند .

(۱۶) و چون خواهیم آنکه هلاك گردانیم اهل شهری ودیهی را بسیار گردانیم منعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران وسرکشان آن شهر را بفرمان برداری بر زبان رسول که مبعوث بایشان است ، پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند در آن شهر پس واجب شد براهل آن دیه کلمهٔ عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند ، پس بنیاد برکنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را خراب کردنی و از بنیادبرکندنی

(۱۷) و چه بسیار هلاك کرده ایم از اهل قرنها از پس قوم نوح چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان وقرن صد و بیست‌سالست یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد و بسنده است آفریدگار تو بگناه بندگان خود ، دانا که ذنوب پنهان ایشان میداند ، بینا که خطیات آشکارای ایشان بیند ، آورده‌اند که

منافقان در غزوات بامؤمنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت ، حق سبحانه فرمود که :

(۱۸) هرکه باشد ازروی خساست همت ، خواهد جهان شتابنده را یعنی نعمت ولذت اورا ، بشتابانیم برای او دردنیا آنچه ما خواهیم از نعمت ها از برای آنکسی که ما خواهیم از طالبان دنیا ، پس آماده کنیم برای او دوزخ را درآخرت . در آید بدوزخ نکوهیدهٔ رانده شده از رحمت خدای ،

(۱۹) و هرکه خواهد آخرت یعنی بهشت را و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت آنچه حق سعی باشد و حال آنکه اومؤمن باشد بایمانی خالی از شایبهٔ شرك ، پس آن گروه که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان هست مشکرند ایشان مقبول و پسندیده نزدیك خدای .

(۲۰) هریکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا وجویندگان عقبی‌اند ، امداد کنیم و عطا دهیم آن گروه را بمقدار کفایت واین گروه را بقدر همت یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم از عطای آفریدگار تو و نیست عطای پروردگار تو منع کرده وباز داشته از مؤمن و کافر ، مؤمن رادر هردوسرای و کافررا درهمین دنیا

(۲۱) بنگر بدیدهٔ اعتبار که از روی حکمت ، چگونه افزونی داده‌ایم بعضی آدمیان را بربعضی دیگر ازیشان در روزی که بعضی راسعت است در آن و جمعی را نه یا تفضیل داده‌ایم برخی را که طالب آخرتند بتوفیق بر برخی که جویندهٔ دنیااند و هرآینه آن‌سرای بزرگتر است از روی درجات و بزرگتر است از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت به درجاتست و از درجه تا درجهٔ برتر ازو مابین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکاتست و از درکهٔ تا درکهٔ زیرتر ازو همین مقدار بعد خواهد بود .

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

(۲۲) فرامگیر ای آدمی با خدای خدای دیگر که بنشینی در دوزخ جاودان ، نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها ، و فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکوئی ها ،

(۲۳) و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر متکلفان به آنکه مپرستید مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیم است و نشاید الا کسی راکه در غایت عظمت باشد و دیگربه آنکه نیکوئی کنید با پدر و مادر ، نیکوئی کردنی [عبادت خود را به باحسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب قریبند مروجود تربیت اولاد را) اگر برسد نزدیك تو بزرك سالی و کبر سن یکی ازیشان یا هر دوی ایشان یعنی بزیند تا پیر شوند و محتاج بخدمت تو گردند ، پس مگوی مرایشان را اف و آن صخر است که چون کسی از چیزی تنك آید یا برو گران گردد یا بناپاکی آلوده شود این کلمه میگوید ، حق سبحانه فرمود که این کلمه مر ایشان را مگوی یعنی ازیشان به تنك میا و صحبت ایشان را گران مشمر و بانك بریشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده و بگوی مرایشان را سخنی نیکوی از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته‌اند با ایشان چنان سخن گوی که بندهٔ گنه‌کار عاجز با خواجهٔ خشمناك درشت خوی گوید .

(۲۴) و فروگیر برای ایشان بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان بزرگی و تکبر مکن بلکه ملایمت و تلطف پیش آر ازفرط بخشش بریشان برای آنکه دیروز محتاج ایشان بودهٔ در تربیت وایشان امروز محتاج تواند در خدمت و تقویت و بگوی ای پروردگار من ببخشای بریشان ، همچنانکه پروردند مرادر حالتیکه خرد بودم وحقیقت دعای رحمت از ولد درحق والدین آنستکه اگر مؤمن اند ایشان را بهشت رسان و اگر کافرند راه نمای باسلام وایمان وخشنودی حضرت الهی برضای والدین باز بسته است **من رضاعنه والده فانا عنه راض** ، پس سوابق حقوق ایمان را بلوا حق عقوق پیش نباید رفت

نظم

آنکه تنش پارهٔ از جان اوست قطرهٔ از چشمهٔ حیوان اوست
آب ازو دیده نهال برت شیر ازو خورده لبان ترت

(۲۵) پروردگار شما دانا تر است به آنچه در نفسهای شماست از بروالدین و عقوق ایشان اگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی کنندگان با مادر و پدر ، پس بدرستیکه خدای هست مرتوبه آرندگان را از عقوبت یا رجوع آرندگان را بحضرت او آمرزنده :

(۲۶) و بده خداوند خویشی را ، آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت با او ، **امام اعظم** فرموده که حق اقارب اگردرویش و محتاج باشند بریشان نفقه کنی و گفته اند مراد **بذی القربی** اقارب حضرت رسولند و حق ایشان اعطای خمس است بدیشان از آنچه حق سبحانه مقرر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که **امام علی بن الحسین** مردی را از اهل شام برسید که قرآن میخوانی گفت آری ، گفت در سورهٔ بنی اسرائیل خواندهٔ **وآت ذی القربی حقه** در جواب داد که خوانده ام و گویا شما اهل آن قرابتید که خدا امر کرده است باعطای حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت مائیم و بده درویش را و راه گذری را حق ایشان از زکوة و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه نشاید پراکنده ساختن .

مجاهد رحمة‌الله فرموده که اگر برابر کوه احد زر دروجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد .

(۲۷) بدرستیکه اسراف کنندکان هستند برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت واتلاف اموال عرب هرکرا التزام عادت قومی کند و متابعت امور ایشان نماید گویند هو اخوهم .

آورده اند که کفار اموال خود را بریا وسمعت خرج میکردند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و جهت مهمات شتران متعدد می کشتند حق تعالی ایشان را نکوهش می کند که در تضییع اموال امثال دیوانند و هست دیو مر پروردگار خودرا منکر یعنی جاحد نعمت او، پس باید که کسی اورا فرمان نبرد و در خبرست که بلال و صهیب و خباب و بعضی از فقراء صحابه در برخی اوقات از پیغمبر (ص) چیزی می‌طلبیدندی که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت‌شرم و آزرم ازیشان اعراض فرمودی و آیة آمد که

(۲۸) واگر اعراض کنی ازمحتاجان صحابه برای انتظار روزی که از نزدیك پروردگار خود امید میدارید آنرا پس بگوی ایشان‌را سخنی نرم و نیکوی یا دعاکن برای درویشان بر آسانی کشیدن‌بار فقر یاوعده ده ایشان را به‌نیکوئی.

آورده‌اند که بعدازنزول‌این آیة از آنحضرت‌چون چیزی‌طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی که یرزقناالله و ایاکم .

در اسباب نزول آمده‌که مسلمة با یهودیهٔ گرو بستند ومضمون رهن آن که حضرت رسالت پناه [ص] از موسی کلیم٤ سخی‌تراست و جهت آزمایش دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستادند دخترك آمد که یارسول‌الله مادر من ازشما پیراهن میطلبدحضرت رسول(ص) فرمود که زمان تا زمان برسد ساعتی دیگر باز آی دخترك بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیراهن میطلبد که در بر شماست حضرت بحجره درآمده پیرهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه نشست بلال قامت کشید و یاران منتظر خروج آن حضرت بودند و به سبب برهنگی بیرون نیامد آیه نازل شد که :

(۲۹) و مساز دست خود را بربسته بگردن خود تا بربسط‌آن توانا نباشی (بربستن دست کنایت‌است ازامساك) ومگشای دست خود را همه‌گشادن (بسط بدعبارتست ازعطا **وکل‌البسط** اشارت است باسراف یعنی اسراف مکن)که بنشینی ملامت‌کرده شده، درمانده ومحتاج حق تعالی‌باعتدال‌صفت سخا میفرماید وازطرفین اوکه تقتیر و تبذیرست منع میکند و در مجمع البحرین قطعة در معنی این آیة آمده وهی هذه

نظم

مبنداز سرامساك دست‌در گردن — که خصلتیست نکوهیده‌پیس‌اهل‌نها
مکن بجانب اسراف‌نیزچندان‌میل — که‌هرچه‌هست‌بیکدم کنی زدست‌رها
که درمیانه این‌هردوراه‌چندانی — تفاوتست که از آفتاب تا بسها
پس‌اختیاروسطراست‌درجمیع‌امور — بدان دلیل که خیرالامور اوسطها

(۳۰) بدرستیکه آفریدگار تو گشاده می‌گرداند روزی رابرای هرکه میخواهد و تنك می‌سازد برهرکه اراده او اقتضا می کند واین بسط و قبض ازمحض حکمتست وکس‌زهره اعتراض نداردبدرستیکه او هست بمصالح بندگان خود دانا و بینا .

(۳۱) و مکشید فرزندان خودرا ازترس درویشی ، ما روزی میدهیم ایشان را و شما هم غم روزی مخورید :

مصرع

که هرکس که جان داد نان میدهد

بدرستیکه کشتن ایشان هست خطای بزرك چه مشتمل است‌بر قطع تناسل و انقطاع نوع .

(۳۲) و نزدیك مشوید بزنا و گرد آن‌مگردید بدرستیکه زنا هست عملی زشت و بدراهیست و در تفسیر زاهدی آورده که راه مغان و گبرانست .

(۳۳) و مکشید آن نفسی را که حرام کرده است خداقتل او را و آن اهل ایمانند و ذمی و معاهد که ایشان را نشاید کشتن مگر براستی یعنی قصاص برو لازم شود یا مرتد گردد و یازنا کند بشرط احصان و هرکه کشته گردد در حالتیکه ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود پس بدرستیکه ما داده‌ایم مروارث او را که بعد از قتل او متولی امر اوست تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را یا دیه بستاند پس باید که ولی اسراف نکند در کشتن آن که قصاص برو لازم شده است یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه از ان نهی فرمود که باید که ولی‌غیر قاتل‌را نکشد بدرستیکه ولی هست یاری‌داده شده درقصاص بمعونت امر اووحکم او

(۳۴) و نزدیك مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنیدمگر به آن طریقه که شرعا و عرفا ، آن نیکوتر و بهتر است یعنی معامله کنید که اصل مایه برای وی بماند ورنج آن بوصله معاش آن‌نشیند و این معنی را التزام نمائید تابرسد یتیم بغایت قوت یعنی به بلوغ‌رسد و آثار رشد بروی ظاهر باشد .

(۳۵) و وفا کنید بعهدی که بسته است خدای با شمااز تکالیف شرعیه یا بپیمانی که با یکدیگر می‌بندید بدرستیکه صاحب پیمان هست سؤال کرده شده یعنی او را از نقض آن فایدهٔ نخواهد رسید **سلمی** آورده که خدای را عهدهاست برجوارح آدمی بملازمت آداب و برنفس او بادآء فرائض و بردل او بخوف و خشیه و برروح او به آن که ازمقام قرب دور نشود وبرسر او بانکه مشاهدهٔ ماسوی نکند و از هر عهدی خواهند برسید تا کسی از عهدهٔ این عهد چون آید برون‌وتمام‌بپیمائید کیل‌را چون‌بپیمائید برای‌دیگری‌وبسنجید به‌ترازوی یا بکیل راست این تمام پیمودن و راست سنجیدن بهتر است‌شما را از خیانت و نیکوتر از جهت عاقبت .

(۳۶) و ازپی مرو آنچیزی راکه نیست ترا به آنچیز دانائی یعنی به تقلید و گمان از بی‌چیزی مرو و تا ندانی مگو دانستم و تا ندیدی مگودیدم وتا نشنوی مگو شنیدم **محمدبن‌الحنفیه** در معنی آیة فرموده که گواهی دروغ مده بدرستیکه گوش و چشم و دل‌هریك ازینها باشد از نفس خود پرسیده شده یعنی ازیشان خواهند برسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سؤال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گویند چه دیدی و چرادیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی ؟

(۳۷) و مرو درزمین رفتن خداوند تکبر یعنی مخرام چنانچه

متکبران خرامند بدرستیکه تونتوانی شکافتن زمین‌را بپای دروی کشیدن و نرسی بکوه ها از روی درازی قامت یعنی کسی که زمین‌رانتواند درید و باکوه همسری نتواند نمود او را تکبر وتعظم چرا باید کرد

نظم

ـز خاك آفریدت خداوند پاك پس ای بنده افتاده گی کن چوخاك

(۳۸) همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر و نواهی که از آیة **لاتجعل‌مع‌الله الها آخر** تااینجامذکوراست و آن یازده امروچهارده نهی است وابن عباس فرموده که اینها درالواح موسی مکتوب بوده . هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه است از آن نزدیك پروردگار تو نا پسندیده .

(۳۹) آنچه مذکور شد از احکام از آن چیزیست که وحی کرد بسوی تو پروردگار تو از عملی که شناخت حق است لذاته و دانستن خیر العمل به وفرا مگیر باخدای خدای‌دیگر تکریراین حکم تنبیه است بدانکه توحید اصل همه احکام است و لهـذا در مفتتح و مختتم این امور نهی فرمود از شرك و در اول نتیجهٔ کـه در دنیا بران مترتب باشدذکر کرد که **فتقعد ملوما مخذولا** و درآخرعقوبتی که بران متفرع خواهد شد در عقبی ایراد نمود که اگر شرك‌آری پس انداخته شوی در دوزخ درحالتیکه ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند درحالتیکه رانده باشی ودرمانده از زحمت خدای و بعد از نهی شرك عتاب میکند با جمعی که گفتند الملائکة بنات‌الله ومیگوید .

(۴۰) آیا برگزید شما را پروردگار شما بپسران و فرا گرفت برای خود از فرشتگـان دختران این خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده که از دختران ننك میدارید و به پسران می نازید بدرستیکه شما می گوئید سخنی بزرك که اضافت‌ولد میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل میدهید برو که محبوب را بخود و مکروه را بدو نسبت میدهید .

(۴۱) و بدرستیکه گردانیدیم ومکرر ساختیم برائت خود را از ولد درچند جای از قرآن تادریابند و پندپذیر شوند و نمی‌فزاید ایشان را تکریر این سخن مگر رمیدن و از حق دورشدن .

(۴۲) بگوای محمد[ص] اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر همچنانکه شما ای‌مشرکان می‌گوئید و حفص به غیبت میخواند چنانچه کافران می‌گویند آنکه آن خدایان طلب کردند بسوی‌خداوند عرش با مالك ملك راهی که بدفع آن مشغول شدندی چنانچه ملوك یعنی حق سبحانه آلهتها بعیب و نکوهش ایشان میفرستد اگر ایشان با خدا شریك بودندی بایستی که راه منازعت جستندی و عیب را از خود نفی کردندی .

(۴۳) پاکست خدای و برتر است از آنچه می‌گویند، برتری بزرك . در **تیسیر** نقل میکند که یکی از اولاد خباب‌بن‌الارث گفته محجن حضرت رسالت در دست مبارك او تسبیح میگفت چنانچه همهٔ قوم می‌شنودند واز روی تعجب گفتند یا رسول‌الله این چوب خشك چگونه تسبیح می‌گوید ؟ آیت نازل شد که :

(۴۴) تسبیح می‌گوید مرخدای‌را هفت آسمان و زمین وهر که دریشانست ، از ملائکه و جن و انس و نیست هیچ از مخلوقات‌مگر تسبیح می‌گوید خدای را تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقص و ستایش می‌نماید بصفات کمال .

امام قشیری فرموده که تسبیحی گویند زندگان از اهل‌زمین بزبان قال و باقی ازیشان بلسان حال یعنی‌دلالت میکنند بامکان‌وحدوث خود برصانع واجب قدیم و این تنزیه است مرو را از لوازم امکان وتوابع حدوث ، پس همهٔ‌اشیاء مسبح وی باشند ولیکن‌شما ای مشرکان درنمی‌یابید تسبیح ایشان را چه شما را نظری صحیح و عقلی صافی که به آن فهم تسبیح ایشان توان کرد نیست ، بدرستیکه خدای هست بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند برغفلت شما ، آمرزنده مرآنرا که ایمان آورد .

درحقایق سلمی از **ابوعثمان مغربی** قدس سره نقل‌میکند که تمام مکونات باختلاف نغات تسبیح الهی میگویند امـا آنرا نشنود مگر عالم ربانی که گوش و دل او گشاده بود و نعم ماقال :

بذکرش هرچه‌بینی‌درخروش‌است دلی داند درین معنی که‌گوش‌است
نه‌بلبل‌بر گلش تسبیح‌خوانی‌است که هرخاری بتسبیحش زبانی‌است

درفتوحات مذکور است که مراد از این تسبیح آنستکه‌اشیاء بلسان‌الحال گویند پس در ایراد **ولکن لاتفقهون تسبیحهم** فایـده نباشد و در **باب ثانی عشر** از **سفرثانی** فرموده که بگوش خود شنیدیم که سنگی بزبان قال ذکر ملك متعال میگفت و با ما خطـاب کرد چون مخاطبهٔ عارفان و سخنان ادا نمود که هر آدمی آن را در نمی‌یابد . و در **بحرالحقایق** آورده که هرذرهٔ از ذرات‌موجودات زبانی است ملکوتی که بتسبیح و حمد حضرت خداوند ناطق است وبدان زبان عصا دردست مصطفی [ص] تسبیح میگفت وشهادت اعضا که **انطقنا الله الذی انطق کل‌شیئی** اشارت بدانست بهمین زبان خواهد بود و تتمهٔ سخنان درین باب از تفسیر جواهر مطالعه توان نمود . والتوفیق من‌المنان‌المعبود .

آورده‌اند که ابوجهل و احزاب او قصد آن کردند که‌حضرت پیغمبر را بوقت قرائت قرآن ایذاء کنند ، حق سبحانه آنحضرت رااز چشم ایشان پوشید و آیت فرستاد که :

(۴۵) و چون میخوانی قرآن را ، می‌سازیم و می‌آریم میان‌تو و میان آنانکه نمی گروند بدان سرای بردهٔ پوشیده از حس تاتـرا نه‌بینند و آزاری بتو نرسانند و گویند حمالة‌الحطب(۱) .بعد از نزول

---

۱ ـ مراد از حمالة‌الحطب ام جمیل است و وی زنـی بوده که هیزم خشك و خار های بسیار جمع کردی و در سر راه‌پیغمبر ریختی تا در پایش خلد و گفته‌اند خانه پیغمبر در همسایگی وی‌بود چون از خانه بدر آمدی و خارهارا نگریستی خار هارا جمع کردی

آیت سورهٔ تبت سنگی برداشته بطلب پیغمبر بیرون آمدو خواست که بر آن حضرت زند او را در خانهٔ ابوبکر نشان دادند و بیامـد و آنحضرت آنجا نشسته بود . ام‌جمیل ، صدیق را گفت صاحب تو کو که مراهجو کرده تا از وی انتقام کشم ؟ ابوبکر گفت او شاعرنیست که زبان بهجای کسی بگشاید . گفت پس **فی جیدها حبل من مسد** چیست ؟ و او چه داند که در گردن من چه خواهد بود ؟حضرت رسالت (ص) صدیق را فرمود که از وی بپرس که درین خانه غیرتو کسی را می‌بیند صدیق گفت ای ام‌جمیل درین خانه غیر ازمن کسی را می‌بینی ؟ گفت با من استهزا میکنی ، بخدای کعبه که نمی‌بینم‌بجز ابن ابی قحافه را ، پس بازگشت واین آیت نازل شد که ما ترابوقت تلاوت قرآن از نظر کافران می‌پوشیم ،

(۴۶) و میکنیم (یعنی می‌افکنیم) بر دلهای ایشان پوششها تا درنیابند قرآن را وآن پوشش حائل شود میان دل ایشان وفهم قرآن و می‌نهیم در گوشهای ایشان گرانی تا استماع قرآن نکنند (چون قرآن معجزاست ازحیثیت لفظ و معنی پس ازبرای منکران او اثبات کرد آنچه مانع است ایشان از فهم معنی وادراك لفظ) و چون یاد کنی آفریدگار خود را در قرآن ، یگانه و یکتا و برگردند کافران برپشتهای خود یعنی بازپس روند ، درحالتیکه گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیهٔ ایشان آنستکه الههٔ ایشان نیز به آلههٔ خود ذکر کنی .

✿ وبزبان ملایمت فرمودی این چه‌نوع همسایگی است که‌بامن میکنند
میریختند درره توخار با همه چون گل شگفته بودرخ دلستان تو

و گفته‌اند مراد از **حمالة الحطب** سخن‌چین است زیراسخن چین آتش دشمنی میان مردمان برمی‌افروزد .

سعدی فرماید :

میان دوکس جنك چون آتش‌است سخن چین بیچاره هیزم کش است
کنند این وآن خوش‌دگرباره‌دل وی اندر میان خاکسار و خجل
میان دو کس آتش افروختن نه عقل است خود در میان‌سوختن

(۴۷) و ما داناتریم به آنچه ایشان می‌شنوند قرآن را بسبب آن چیز وبرای آن از سخریه ومراد آنستکه قرآن را برای‌استهزاء و طعن در آن می‌شنوند وقتیکه گوش فرا میدارند بسوی تو وقتیکه ایشان راز گویندگانند یعنی نهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحر است و در **عین‌المعانی** آورده که **نضربن‌حارث** گفت مـن نمیدانم که محمد[ص] چه‌میگوید ، **ابوسفیان** گفت می بعضی را از سخنان وی راست میدانم ، **ابوجهل** گفت مجنون است و ابـولهب کاهنش خواند و **خویطب** شاعرش لقب نهاد و این آیه در شان‌این جماعت است : یادکن ای محمد چون گفتند ستمکاران (یعنی‌مشرکان) مرصحابه را که شما متابعت نمی‌کنید و از بی نمی روید مگرمردی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده‌اند و عقلش زائل شده (یا مسحور بمعنی ساحر باشد چون ماتی بمعنی آتی)

(۴۷) بنگر که چگونه بزدند برای تو مثل ها و ترا تمثیل و توصیف کردند بمجنون وساحر و کاهن و شاعر پس گمراه گشتند ایشان از طریق ، پس نمیتوانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی‌یابند بطعنهٔ تو بروجهی که موجه باشد بلکه در کار خود گم شده‌اند و حیران مانده در وصف تو سخنان نقیض میگویند . گاهی ترا شاعر دانند و شعر از کمال عقل میتوان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل است .

(۴۹) و گفتند کافران که منکر بعث‌اند آیاآن هنگامی که بشویم ما بعد از مرك بمرور زمان استخوان هـا و خاك های ریزه شده ؟ آیا برانگیخته‌گان شویم آفریدهٔ نو و تازه (استبعاد کردند که خاك خشك مخلوقی تر و تازه چون شود)

(۵۰) بگو گردید شما (امر تمثیل است یعنی اگر فی المثل گردید بتن‌خود سنك یا آهن)

(۵۱) یا آمرزیده از آن چیز ها که بزرك است و وقعی‌دارد

در سینهٔ شما مانند آسمان و کوه و هرچه از قبول حیات ابعداست البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده گرداند ، پس زود باشد که گویند کیست که باز آرد مارا یعنی زنده سازد پس ازمرك ؟ بگو آنکس که بیافرید شمارااول بار که خاك بودید پس آنکه خاك را تواند جان دادن در بدایت هم خاك را زنده توان ساختن درنهایت پس زود باشد که حرکت دهد بجانب تو سر های خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود می جنباند اینان از روی انکار واستبعاد سر خود بجنبانندو گویند کی خواهد بود این بعث و حشر ؟ بگو شاید که باشد نزدیك چه هرچه آینده است او را نزدیك توان گفت وبعث شما واقع خواهدشد

(۵۲) در روزی که بخواند شما را خدای برای محاسبه یا اسرافیل در نفخهٔ اخیر ، بجهت قیام از قبور ، پس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را درحالتیکه قائل باشید بستایش حق . درخبر آمده است که خلایق از قبور برآمده خاك از سر ها می افشانند و میگویند **سبحانك اللهم وبحمدك** و در **تفسیر بصائر** حمدرابمعنی امر داشته چنانچه در آیهٔ **فسبح بحمد ربك** (ای صل بامره)پس معنی آیه چنین بود که خدای شما را بخواند و بامر او اجابت کنید او را و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود درنك نکردید مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه بینند زندگی خود را در دنیا اندك شمرند نسبت با آن ها پس باید که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندك شمرد و این اندك فانی را در کار آن بسیاری باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت درنماند .

نظم

بدنیا توانی که عقبی خری بخرجان من ورنه حسرت خوری
کسی گوی دولت زدنیا برد که با خود نصیبی بعقبی برد

آورده‌اند که مشرکان مکه در ایذای صحابه قولا و فعلاتقصیر همی کردند و مؤمنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت پناه

رسانیده بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند آن حضرت فرمود که مرا حق سبحانه بدینها نفرموده آیت آمد که :

(۵۳) وبگو مربندگان مرا یعنی مؤمنان راکه با کافران بگویند آن کلمه را که آن بهتر باشد یعنی در مقابلهٔ جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم‌الله .

در **تبیان** آورده که یکی مر **فاروق** را دشنام داد او نیز خواست که در مقابله شتم کند حق تعالی این آیت فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمهٔ احسن شهادتین است یا امر معروف و نهی از منکر . محققان برآنند که کلمهٔ نیکوتر آنستکه کسی را یاد نکنند مگر به نیکوئی و اگر یکی درشتی کند در برابر او بمرمی سخن گوید ، بدرستیکه شیطان هست مرآدمی را دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نجوید و جز بهلاك او نکوشد .

(۵۴) آفریدگار شما داناتر است بحال شما (بقولی مخاطب مؤمنانند ایشان را میگوید) اگر خواهد خدای ببخشد بر شما واز جور کافران برهاند و اگر خواهد عذاب کند شما را بتسلط کفار برشما و گفته‌اند رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید باضلال و اقامت بر گناه (و بقولی خطاب با کافرانست میفرماید که اگربیخشد برشما و عذاب دنیا تاخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است) و نفرستادیم ترا که محمدی ، بر کافران نگاهبانی که ایشانرا از کفر نگاهداری یا پایندانی که ایمان ایشان را ضامن شوی و اگر خطاب با مؤمنانست معنی آیت این باشد که نفرستادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مؤاخذه نخواهی شد به کردار ایشان .

(۵۵) و آفریدگار تو داناتر است به آنکس که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرونگذارد ودر **انوار** فرموده که قریش استبعاد میکردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر

باشد و گرسنه و برهنه چند متابعت او کنند ؟ حق تعالی این آیه فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان وزمین هرکرا خواهیم برای نبوت برگزینیم ، بدرستیکه افزونی دادیم بعضی پیغمبران را بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذائل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم را بخلت وموسی را بمکالمت ومحمد را بمعراج و رؤیت و شفاعت و دادیم داود را کتابی زبور ، پس شرف اوبدان کتابست نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه سورة است که درو احکام حلال و حرام و حدود و فرائض نیست بلکه همه ثنای الهی و موعظه و وصف رسالت پناهی و ستایش امت اواست وذکر زبورتنبیه است برتفضیل آنحضرت چه درآنجا مذکور است که **انه خاتم‌النبیین و امته خیرالامم** و در آیت **ولقد کتبنا فی‌الزبور** (۱) ایمای بدین معنی هست .

نظم

ای وصف تو در کتاب موسی وی نعمت تو در زبور داود
مقصود توئی ز آفرینش باقی بطفیل تست موجود

آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق سبحانه بجهت الزام ایشان آیه فرستاد که :

(۵۶) بگو ای محمد با کافران که بخوانید آنان را که گمان بردید که ایشان خدایانند بجز خدای تا این بلا از شما بگردانند ، پس ایشان نمیتوانند تغییر دادن آن را یابردن ازقبیلهٔ شما بقبایل‌دیگر

آورده‌اندکه نبوملیح ملائکه را وبنو خزاعه جن را میپرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و ایشان در کفر بماندند آیت آمد که :

(۵۷) آن گروه از ملائکه و جن آنانند که میخوانندکافران ایشان را و میپرستند ، ایشان میجویند بپروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او ، هرکدام نزدیکترند بمنزلت و مکانت یعنی آنهاکه مقربان درگاهند از ملائکه وجن‌توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه

بدانحضرت آرد ملخص سخن آنکه معبودان شما محتاج معبودبحق‌اند و امید میدارند بخشش او را و میترسند عذاب او را ، بدرستیکه عذاب آفریدگار تو هست سزاوارآنکه ازو حذر کند و چون معلوم شد که اینان در بیم و امیدند همچون‌سایر بندگان پس چگونه‌ایشان را پرستش توان کرد .

(۵۸) و نیست هیچ شهری و دیهی مگر آنکه ماهلاك کننده اهل آنیم بمرك و فنا ، پیش از روز قیامت یا عذاب کنندهٔ آن بقتل و قحط و جزآن ، عذابی سخت یعنی اگر مؤمن وصالحند بمرك و اگر کافر و فاسق‌اند بعذاب ، هست این حکم در لوح محفوظ نوشته شده . آورده‌اند که قریش از حضرت رسول معجزه ها طلبیدند از جمله آنکه کوه صفارا زر خالص سازد وجبال را محو کند تازمین گشاده و صالح زراعت شود و جوی ها روان سازد تا باغ‌وبوستان ها سازند حق تعالی این آیت ها بدیشان بنمود و فرمود که :

(۵۹) و باز نمیدارد ما را از آنکه فرستیم معجزات مقترحهٔ قریش را مگر آنکه تکذیب کردند به آیات مقترحهٔ خویش‌پیشینیان (یعنی‌امم گذشته) معجزات طلبیدند وما بردست پیغمبران ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ایشان را مستاصل گردانیدیم پس آنچه میطلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهندگروید هرآینه عذاب‌استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده‌ایم که ایشانرا مستأصل نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان خواهیم آورد و بدادیم قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان ، پیدا و هویدا یعنی‌ازجملهٔ اهلاك امم بسبب تکذیب ایشان آنستکه‌ثمود از صالح معجزه‌طلب کردند و خدای ایشان را از سنگ ناقه بیرون آورد ، پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند وبتمامی هلاك شدند و نمی‌فرستیم ماهمعجزات مقترحه را مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول برکفر راسخ باشند هرآینه مستاصل شوند

(۶۰) و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور بدرستیکه آفریدگار تویعنی عذاب او ترا خواهد گرفت‌مردمان

را یعنی هلاك خواهد کرد (تعبیر بلفظ ماضی بجهت وقوع است[۱]) و نگردانیدیم آن خواب را که بتو نمودیم مگر فتنهٔ آدمیان یعنی سبب آزمایش ایشان و مراد رویای عام **حدیبیه** است که حضرت در خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه را طواف نموده سعی و حلق بجای آورد و صحابه توجه فرمودند و در آن سال عمره میسر نشد منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد وحال آنکه حکم الهی آن بوده که واقعه در سنهٔ آتیه بظهور رسد وقومی از علماء دین قول تردد دارند جهت آنکه سورهٔ مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند این خواب درمکه دیده باشد ودرمدینه حکایت کرده و گفته‌اند خوابی که سبب فتنهٔ آدمیان شد آن بوده که حضرت در واقعهٔ دید که قومی از بنی امیه بر منبر اودویدند و آنجا برمی‌جستند همچون بوزنه و فتنه آن بوده که در ایام حکومت ایشان واقع شد و بعضی رؤیا را بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مؤمنان تصدیق نمودند و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را در قرآن برای فتنهٔ مردمان .

آورده‌اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند ابوجهل گفت محمد می‌گوید که آتش دوزخ سنك را می‌سوزد و باز می‌گوید که درخت میروید این بغایت عجب است و عجب ازیشان بوده که از درخت سبز آتش می‌گرفتند کما قال الله تعالی : **جعل لکم من الشجر الاخضر نارا** و هیچ فکری

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « و اذ قلنا لك ان ربك احاط بالناس و ما جعلنا الرؤیا التی اریناك الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فیما یزیدهم الا طغیانا کبیرا »

در این آیه کلمهٔ **احاط** بلفظ ماضی آورده است بجهت وقوع فعل میباشد

نمیکردند که آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش برویاند یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش از احتراق محافظت میکند و احشای شتر مرغ را بوقت فروبردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد تواناست برانبات شجرهٔ در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن گناه‌کارانند و لعنت متوجه ایشانست و مبغوضه باشد چون طعام ملعون (ای ضار مکروه) و بعضی تاویل کرده‌اند شجره را بابوجهل یا حکم بن العاص که پدر مروان است و **ابن الحجر** گفته که آن شجره یهودند و میترسانیم کافران را به انواع تخویفات چون نارسعیر و زقوم و امثال آن ، پس نمی‌افزاید آن تخویف ایشان را مگر سرکشی بزرك یعنی گزاف‌کاری و ستیزه از متجاوز شده و چون تکبر ایشان را بجهت وسوسهٔ ابلیس است از استکبار وی متعاقب این آیت خبر داد که .

(٦١) و یاد کن چون گفتم مر فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را بجهت تعظیم او ، پس سجده کردند همهٔ ایشان ، مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت که چرا سجده نکردی ، گفت آیا سجده کنم (یعنی نکنم) مر آنکس را که آفریدی از گل ؟

پس خدای برو لعنت کرد و از درگاه خویش براند .

(٦٢) گفت ابلیس دیگر باره ، خبرده مرا این را که گرامی کردی و فضل دادی برمن چرا و او از خاکست و من از آتش اگر وایس داری مرا و مرك مرا تاخیر کنی تا روز قیامت هرآینه از بیخ بر کنم فرزندان او را باغوا و چنان کنم که بعذاب تو مستاصل شوند مگر اندکی که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت و محافظت تو .

(٦٣) گفت خدای مراورا که برو (امر اهانت است وابعاد(۱)

۱ ـ آیه اینست : « قال اذهب فمن تبعك منهم فان جهنم جزاؤكم جزاءً موفورا »

میفرماید اذهب امر است از برای اهانت و خواری و دوری از درگاه عزت پروردگار ونیز جزاؤکم را جمع استعمال فرموده برای تغلیب

یعنی او را براند از درگاه قرب و گفت در پی مهم خود رو) پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تـو برد از ذریت آدم ، بدرستیکه دوزخ پاداش شماست (یعنی از آن تو و ایشان . تغلیب کـرده است مخاطب را بر غائب یعنی ترا و همهٔ متابعان ترا پاداش دهیم)جزای تمام (یعنی عذاب بردوام)

(٦٤) واز جای بجنبان وبلغزان ، هر کرا توانی لغزانیدن‌ازیشان به آواز خویش یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر است .

امام زاهدی از **ابن عباس** رضی‌الله عنه نقل میکند که‌هر آوازی که نه در رضای خدای از دهان بیرون آید آواز شیطانست وبرانگیزان بریشان سواران وبیادگان خودرا یعنی دیوانی که معاون‌تواند دروسوسه واغوا همه‌را جمع کن درتسلط بریشان وشرکت کن باایشان درمال ها تا از حرام جمع کنند یا برباد دهند یا در معصیت صرف نمایند و در فرزندان ایشان نیز شریك شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبدالعزی و عبدالشمس و امثال آن تسمیه نمایند و وعده دهایشان‌را بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث‌وحشر و بهشت و دوزخ و وعده نمیدهد شیطان مگر بفریب یعنی خطا را درصورت صواب می‌آراید .

(٦٥) بدرستیکه بندگان خالص من که بحکم **هولاء فی‌الجنة** برای بهشت آفریده شده‌اند . نیست ترا بر اغوای ایشان تسلط وقدرت یعنی همه‌کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا

امام قشیری فرموده که بندهٔ حق آنکسی است که در بند غیر نباشد . **شیخ عطار** قدس سره میفرماید که :

چوتو دربند صدچیزی خدارا بنده چون باشی؟
که تو در بند هر چیزی که هستی بندهٔ آنی

و بسنده‌است پروردگارتو نگاه داربندگان خود ازاضلال‌ابلیس .

(٦٦) پروردگار شما آنست که بقدرت کامله میراند و روان

می‌گرداند برای شما کشتی را در دریا تا بجوئید از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود است یا امتعه که بدان احتیاج افتد و بی عبور بدریا بدست نیاید ، بدرستیکه او هست بشمامهربان که کار های مشکل را بر شما آسان میگرداند و اسباب مایحتاج شما مهیا می‌کند .

(٦٧) و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرقه شدن‌در دریا ، گم شود و برود از خاطر های شما هرکه او را میخوانید و میپرستید مگر او که خداوندیست یگانه و یکتا که در آن محل‌جز او را نمیخوانید و نجات جـز از حضرت او نمیخواهید ، پس آن هنگام که برهانید شما را از غرقه شدن و بـرسانید بسوی بیابان ، برگشتید از توحید وباز روی بپرستش بتان می‌آورید و هست‌آدمی نیك ناسپاس مرنعمت خداوند خود را .

(٦٨) آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید (یعنی‌ایمن میباشید) از آن که فرو برد شما را بکرانه از زمین یعنی آنکـه قادر است برآنکه شما را آب فرو برد ، تواناست برآنکه در خاك پنهان‌کند یا فروفرستد برشما بادی که‌سنك برشما افکند یعنی قادراست برآنکه شما را سنك باران کند ، پس نیابید برای خود نگاهدارندهٔ که شما را ازآن محافظت کند .

(٦٩) آیا ایمن شدید آنرا که باز گرداند شما را و درآرد در دریا باری دیگر یعنی آرزو در دل شما افکند تادیگربار درکشتی نشینید پس بفرستد برشما شکنندهٔ ازباد یعنی بادی‌برانگیزاند که‌کشتی را بشکند ، پس غرقه گرداند شما را بسبب آنچه ناسپاسی کردید ، پس نیابید برای خویش برما به‌آن غـرقه کردن از آتش درآینده که داوری کند و خواهد که انتقام‌کشد از ما .

(٧٠) و هرآینه گرامی کردیم ، فرزندان آدم را وبرداشتیم ایشان را (یعنی سوار گردانیدیم) در بیابان به چهاربایان ودردریا برکشتی ها و روزی دادیم ایشان را از طعامهای پاکیزه و افزونـی

دادیم ایشان را بر بسیاری از آنچه آفریدیم افزونی دادنی .

علماء را در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخن بسیار است و درین ترجمه بقول جامع اکتفا میرود .

صاحب **بحرالحقایق** قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسمت است جسدانی و روحانی ، جسدانی تمام ایشان را باشد از مؤمن و کافر و آن تخمیر طینت انسانست بیدین وتصویر در رحم وحسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحی وذوائب (۱) وتمیز بعقل و افهام بنطق واشارت و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی دوقسمست ، عامه وخاصه . اما آنچه عام است مؤمن و کافران در آن شریکند چون نفخ روح دربشان و اخراج از صلب آدم و استماع قول **الست بربکم** و انطاق بجواب **بلی** و عهد بر عبودیت و زایانیدن بر فطرت و ارسال بدیشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی وتخویف ازعقوبات نیرانی و اظهار آثارقدرت و دلائل و معجزات برای ایشان اما کرامت و روحانیت خاصه آنستکه انبیاء و اولیاء و مؤمنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق وآداب و سیر الی‌الله و فی‌الله و بالله و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کراماتی که در حد حصر درنیاید . **محمدبن کعب** گفته که کرامت آدمیان بدانست که حضرت رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم از ایشانست .

ای شرف دودهٔ عالم بتو روشنی دیدهٔ عالم بتو
کیست درین خانه که خیل تو نیست؟ کیست برین خوان که طفیل تو نیست؟
از تو صلائی بالست آمده نیست بهمانی هست آمده

در **حقایق سلمی** آورده که گرامی ساختیم آدمیان رابمعرفت

۱ ـ ذوائب گیسوان و موهای بنا گوش . سلمان ساوجی فرماید :
تقی‌الله لیلاً کصدع الکواعب شبی عنبرین موی ومشکین ذوائب

و توحید و برداشتیم ایشان را در برنفس و بحر قلب و گفته‌اند برآنست که ظهور دارد از نعوت وصفات و بحر آنچه مستور است ازحقایق ذات و در **تاویلات** کاشی مذکور است که بر عالم اجساد بوده و بحر عالم ارواح و برداشتن ایشان در هر دو ترکیب ایشانست ازهر دو و روزی دادیم ایشان را ازطیبات علوم و معارف و تفضیل ارزانی داشتیم بر بیشتر مخلوقات به آن که ایشان را بعیوب ایشان بینا ساختیم و مستثنی جنس ملائکه‌اند یا خواص ایشان وعلماء را در تفضیل ملك و بشر مباحث دور و دراز است ، آنچه جمهور اهل سنت برانند آنستکه رسل بنی آدم فاضل‌ترند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضلند از اولیای بنی آدم واولیای بنی آدم شریفترند از اولیای ملائکه و صلحاء اهل ایمان افضلند بر عوام ملائکه و عوام ملائکه بهترند از فساق اهل ایمان .

امام قشیری قدس سره فرموده که مراد از بنی آدم مؤمنانند چه کفار را بنص **و من یهن‌الله فماله من مکرم** از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم مؤمنان بدانست که ظاهر ایشانرا بتوفیق مجاهدت بیاراست و باطن ایشان را بتحقیق مشاهدت منور ساخت و چنانچه کافهٔ مؤمنان را تکریم عام ارزانی داشت امت حضرت رسالت را بتکریمی خاص اختصاص داد ازجمله مرتبهٔ رضا که **رضی‌الله‌عنهم و رضوا عنه** ودرجهٔ محبت **یحبهم ویحبونه** وتشریف ذکر **فاذکرونی اذکرکم** و علی الجمله این آیت دلیل فضیلت و جامعیت انسانست که از همهٔ مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی اوست و بس چنانچه از مضمون این ابیات حقایق سمات فهم توان کرد (۱)

۱ ـ آیه شریفه اینست : « ولقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا »

نظم

آمد آئینه جمله کون ولی — همچو آئینه‌اش نکرده جلی
ننمود اندر او بوجه کمال — صورت ذوالجلال و الافضال
زانکه بودابن تفرق عددی — مانع از سر جمعی احدی
گشت آم جلای این مرآت — شد عیان ذات او بجمله صفات
مظهری گشت کلی وجامع — سر ذات و صفات او لامع
شد تفاصیل کون را مجمل — بر مثال تعین اول
بوی این دایره مکمل شد — آخرین نقطه عین اول شد

(۷۱) یادکن روزی را که بخوانیم هر گروهی را ازمردمان بپیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث بوده چنانچه گویند یا امت موسی و یا امت عیسی یا کتابی که بدیشان منزل شده چنانچه خطاب کنند که یا اهل‌القران و یا اهل الانجیل یا مقدمی که در مذهب متابعت او کرده باشند چنانچه ندا زنند که یا حنفی یا شافعی یا بدین و ملت باز خوانند چنانچه یا مسلم یایهودی یا مجوس وگفته‌اند **امام** [۱] جمع ام است ، فردا خلق را بمادران باز خوانند بجهت کرامت عیسی یا شرف **حسن** و **حسین**[ع] یا برای آنکه اولادالزنا رسوا نشوند .

در **لباب** از حضرت **مرتضی علی** نقل میکند که در آن‌روز هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان و منزل بر ایشان وسنت‌پیغمبر ایشان قولی آنستکه تعلق انساب (۲) بریده گردد وسنت اعمال بماند

۱ ـ آیه‌شریفه اینست : « یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئك یقرؤن کتابهم ولا یظلمون فتیلا »

۲ ـ از زمانهای پیشین تعلق انساب در میان طوایف و ملل مختلفهٔ گیتی رواج داشته و بسیاری از ملل و طوایف درحفظ نسب خویش کوشا بودند . امروز نیز مسئلهٔ خون و نژاد در عالم یکی از عوامل مهم سیاسی بشمار میرود بویژه در عصر حاضر توجه علماء

پس هرگروهی را بکتاب عمل ایشان باز خوانند و گویند یا صاحب کتاب کذا . پس هرکرا داده شود نوشته عمل او بدست راست او پس آن گروه میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از نوبتی چه در آن نماه عملهای نیکو می‌بینند وستمدیده نشوند در مزد خود بمقدار فتیلهٔ که ازو سنخ بین‌الاصبعین باشد یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان بکمتر چیزی و این آیت دلالت دارد بر آنکه هرکرا نامه بدست چپ دهند از خجالت و حیرت زبانش از خواندن درماند .

(۷۲) و هرکه هست درین دنیا نابینا یعنی‌دیدهٔ دلش راه‌صواب

✿ ودانشمندان وسیاستمداران بنژاد بیش از پیش شده است .

علماء و دانشمندان خاور و باختر در موضوع نژاد و انساب ملل کتابها نگارش نموده راجع بمذاهب و عادات و عقاید و زبان اقوام مختلفه فحص و پژوهش بسیاری کرده‌اند .

دانشمندان و علمای اسلامی نیز کتابهای گرانبهائی در موضوع نژاد و انساب وعقایدملل مختلفه تالیف کرده‌اند مانند **جمهرة‌الانساب** و **سبائك‌الذهب فی‌معرفت قبائل‌العرب** و **الملل والنحل** . کتاب ملل و نحل را **ابوالفتح محمد** شهرستانی (شهرستان خراسان) تالیف نموده است این کتاب در شرح عقاید فرق مختلفه و مشرب های فلسفی نوشته شده و هم در این کتاب بطور مجمل اشاره به اصل برخی از طوایف کرده است .

کتاب **الملل والنحل** بزبان تازی نگارش یافته لیکن در زمان شاهرخ پادشاه تیموری این کتاب را **افضل‌بن صدر اصفهانی** ترجمه بفارسی‌نموده این‌ترجمه امروزخیلی کمیابست ، نسخهٔ معتبرونادرالوجودی از ترجمهٔ این کتاب در کتابخانهٔ دانشمند ارجمند سرکار سروان **علی‌فولادوند** (استاددانشکدهٔ افسری) موجود است که علاوه‌برندرت از نظر خوبی خط و کاغذ بسیار گرانبهاست .

نه‌بیند ، پس اودرآخرت نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد وگمراه‌تر از نابینا بجهت زوال استعداد و عدم فرصت ، محققان گویند هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هرکه اینجا روی توبه نه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند .

آورده‌اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد(ص) ایمان نیاریم بتو تا وقتی که یکسال ما را به بت پرستی بگذاری و زمین طایف را که آرامگاه ماست چون حریم مکه محترم گردانی و ما را درنماز از رکوع و سجود معاف داری و اگر از تو برسند که چراچنین کردی بگوی که خدای من مرا بدین فرموده است آیت آمد که :

(۷۳) بدرستیکه خواستند ثقیف که بگردانند ترا ، ازان‌چیزی که وحی کردیم بتو تا افتراکنی و بربندی برما جز آنچه‌وحی کرده‌ایم یعنی بگوی که نمیگذاریم تراکه استسلام حجر کنی تا وقتیکه مس کنی بتان ما را و اگرچه بسرانگشت باشد و آنحضرت را از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارك خطور کرده که‌چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من این را کاره‌ام ، این آیت فرود آمد که میخواهندکه ترا بگردانند از وحی ما وبدوستی گیرند

(۷۴) واگرنه آنست که ترا ثبات دادیم برراستی بمدد عصمت خود ، بدرستیکه نزدیك بود که میل کنی بسوی آرزوی ایشان میل کردنی اندك . محققان گفته‌اند آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه معنی‌آیت اینستکه تو درصدد میل بودی اگر ما ترا ثابت گردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیك شوی بمیل و این تصریح است به‌آنکه بمیل نزدیك نشد پس میل کجا بوده باشد .

در **تبیان** گوید که آن‌حضرت معصوم بوده اما برای تخویف آیت آمد تا میل بسخن مشرکان نکند این آیت آمد که :

(۷۵) آنگاه که میل میکردی هرآینه می چشانیدیم ترا عذاب زندگی یعنی در دنیا و عذاب مرك یعنی در آخرت ، پس نمی یافتی

تو برای خود بر دفع یا یاری که بسبب او ازان باز رهی . **امام ثعلبی** آورده‌که بعد از نزول این آیات آنحضرت فرمود که**اللهم لاتکلنی الی نفسی طرفة عین .**

بیت

الهی بر ره خود ، دار مارا دمی با نفس ما ، مگذار ما را

آورده‌اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که در دشمنی بحدی افراط نمایند که آنحضرت را بضرورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد .

(۷۶) و بدرستیکه خواستند اهل مکه تا ترا بلغزانند بدشمنی ها از زمین مکه یا ترا بیرون کنند از آن و آنگاه که چنان شود درنك نکنند پس از رفتن تو مگر زمانی اندك و آن چنان بود که بعد از هجرت باندك‌زمانی واقعهٔ بدر دست داد و هلاك گشتند وقولی آنستکه یهود را از اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمده گفتند ای ابوالقاسم مقام انبیای پیشین‌زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری‌وخواهی که ما ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی‌آن حضرت عزم سفر شام مصمم فرمود واین آیت آمد که یهود خواهند که از زمین یثرب دور افکنند و اگر چنین باشد پس از تو چندانی نیایند آنحضرت فسخ عزیمت نموده و اندك زمانی را قبایل یهودبقتل و اجلا معذب شدند پس بدین قول آیت مدنی باشد و بقول‌اول‌مکی پس میفرماید که سنت نهاده‌ایم ما .

(۷۷) سنت‌نهادنی بر آنها که‌فرستادیم پیش ازتو ، ازفرستادگان ما و آن سنت هلاك امتانست بتکذیب پیغمبران و نیابی تو مر سنت مارا تغییر وتبدیلی ،

(۷۸) **اقم‌الصلوة لدلوك‌الشمس** ، بپایدار نماز رابعد اززوال آفتاب (لام بمعنی بعد است چنانچه لخمس‌خلون ، ای بعد خمس) تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین و تا غسق‌اللیل نماز شام و خفتن **و قرآن‌الفجر** (و بپای دار نماز بامداد را قرآن گفت برای آنکه قرائت قرآن درو فرض است) بدرستیکه نماز بامداد ، هست

دیده شده (یعنی بینند او را ملائکه لیل و نهار) فرشتگان شب اورا مشاهده می کنند و در آخر دیوان عمل لیل ثبت می نمایندو ملائکه روز او را می‌بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو می کنند ،

(۷۹) و بعضی ازشب ، **یس** بیدارشو بقرآن یعنی بنماز زیادتی مرترا بصلوات مفروضه یا فضیلتی مرترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو ، شایدو البته چنین بود که بداردخدای تو ، ترا در مقامی بستایش همهٔ ستایندگان و آن مقام شفاعتست که حضرت رسالت را در آن مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او برهمه مشرف باشد و در **زادالمسیر** آورده که حق تعالی وی را روز قیامت بر عرش نشاند و در **لباب** از عمر نقل میکند که حضرت پیغمبر در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیك گرداند مرا خدای و بنشاند با خودبر عرش لفظ حدیث اینست : **یدینینی الله فیقعدنی معه علی العرش** و معیت را همان معنی میگویند که عندیت را در آن آیت که **ان الذین عند ربك** (یعنی مراد مکانت است نه مکان و منزلت است نه منزل) **امام ثعلبی** آورده که استوای حق سبحانه برعرش بر وجهی نیست که مماس او شود یا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آفریدن عرش بوده چه ازلا و ابدا قائم بذات خوداست **یس** نشاندن مصطفی برعرش یا برزمین نسبت با ذات حق یکسانست و مقصود از اجلاس او برعرش تکریم و تعظیم آن حضرتست .

در **عین المعانی** آورده که مقام محمود ، مقامیست از عرش که پیغمبر را بدو گرامی کنند . قولی آنستکه مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آن حضرت دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم و خواه غیر او الا که در تحت لوای وی باشند ،

نظم

نی همین زیر لوای دولتش مائیم وبس آدم و من دونه تحت لوای مصطفی است

صاحب **فتوحات** قدس سره فرموده که مقام محمود . مقامی است مرجع جمیع مقامات و مظهر تمام اسمای الهیه که مختص است

بمقامات و آن خاصهٔ حضرت محمد است و باب شفاعت درین مقام گشاده میشود .

و در **بحرالحقایق** فرموده که محمودالله است و قیام حضرت پیغمبر بحق نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمود است

نظم

ای ذات تودردو کون مقصودوجود نام تو محمد و مقامت محمود

(۸۰) وبگو ای پروردگار من ، درآر مرا در قبر درآوردنی پسندیده و بی ندامت و بیرون آر مرا ازو ، بیرون آوردنی ستوده و با کرامت یا درآر بمدینه غانم و بیرون آر ازمکه سالم یا درآر به مکه بجهت فتح و بیرون آربسوی حنین یادرآر ببهشت و بیرون بر از دنیا یادرآر بدعوت نبوت و بیرون آر از عهدهٔ تبلیغ و رسالت و بده مرا از نزدیك خود حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده

(۸۱) و بگو آمد حق (یعنی اسلام) و ناچیز شد باطل (یعنی شرك) و گفته‌اند حق قرآن است و باطل شیطان ، هرکجا قرآن ظهور کند شیطان مخفی گردد .

مصرع

دیو بگریزد ازان قوم که قرآن خوانند

بدرستیکه باطل هست نیست و ناچیز گشته . **امام قشیری** فرموده که حق آنستکه برای خدای بود و باطل آنکه برای غیراو باشد . صاحب **تاویلات** برآنستکه حق وجود ثابت واجب است عز شانه که ازلی و ابدیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوالست وچون اشعهٔ لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود .

نظم

همه هرچه هستند ازان کمترند که با هستیش نام هستی برند
چو سلطان عزت علم برکشد جهان سر بجیب عدم در کشد

(۸۲) و فرو میفرستیم بتو از قرآن ، آنچیزی که او شفاست

مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یـا شفاست مربیماری جهل و شبهه را واصح آنستکه من(۱) رابیانی دارند یعنی همهٔ قرآن‌شفاست از مرض های صوری و معنـوی و قلبی و قـالبی و بخشایش است مرمؤمنان را که بدو نفع می‌گیرند و نمی‌افزاید قرآن مرستم‌کاران‌را مگر زیان کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدونمیگروند .

(۸۳) و چون انعام کنیم ما ، برآدمی بصحت و توانگری و ایمنی ، روی بگرداند از یاد ما (مراد کافرانست که چون خـدای نعمت دهد او را بانزال کتاب و ارسال رسول و غیر آن از نعمت های ظاهر و باطن اعراض‌کند و بنفس خود دور شود وکرانه‌گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید وازطریق حق برطرف رود و چون برسد بدو بیماری وفقر وترس باشد ناامید از روح الهی یعنی جاهل بوده بفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی اما مؤمن در نعمت‌شکر کند و در محنت بامید فرج صبر نماید .

(۸۴) بگو که هرکس عمل میکند برطریقهٔ کـه مشاکل حال او باشد از خیر و شر و بدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت‌اعراض و در محنت یأس دارد و مؤمـن در سراء سپاسداری و در ضراء شکیبائی نمیکند و گفته‌اند **شاکلة** طبیعت است یا عادت یا دیـن یا مقدار قوت و طاقت و معنی همه راجع است به آن که هرکس آن کند که ازو سزد .

مصرع

هرکسی آن کند کزو شاید

از **شبلی** قدس سره پرسیدند که کدام آیت درقرآن امیدوارتر است ؟ فرمود که **قل کل یعمل علی شاکلته** گفتند دراین آیت ازرجا چه چیز است ؟ گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه از لئیمی‌او

۱ ـ آیه اینست : « و ننزل من القرآن ماهو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزیدالظالمین الاخسارا »

شاید و از خدای وفا و عطا آید و آنچه از کریمی او سزد

بیت

از من گنه آیدو من آنیم وزتو کرم آید و تو آنی

پس پروردگار شما ، داناتر است به آنکس که او راه یافته‌تر است و بصواب نزدیکتر یا نیکوتر بجهت دین و مذهب .

آورده اند که کفار عرب نضربن حارث و ابی‌بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حـال حضرت پیغمبر استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته‌ایم که ظهورپیغمبری نزدیکست و از سخنان شما رایحهٔ احوال نبی استشمام میتوان کرد شما بجهت آزمایش ازو برسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است وروح چیست و اگر هرسه سؤال را جواب دهدیا هیچکدام را جواب‌ندهد بدانید که او پیغمبر نیست واگر دورا جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبر است ایشان بمکه آمده مجلسی ساخته از آن حضرت سؤال فرمودند آن دو سؤال را جواب آمد ودر قصه روح این آیت نازل شد که :

(۸۵) و میپرسند ترا ازکیفیت‌روح (۱) که بدن‌انسان بدوزنده است ، بگو روح از امر پروردگار من است یعنی از مبدعاتی که بامرکن کائن شده بی ماده و او از آن جمله است که مخصوص‌است بعلم خدای و غیر حق سبحانه بدوَ دانا نیست و داده نشده‌اید شما از دانش مگر اندکی نسبت باعلم خدای .

شیخ ابومدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عـاریت است

۱ـ آیه‌اینست : « یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم‌من‌العلم الا قلیلا »

نزدیك ما و به بسیاری از آن نرسیده‌ایم پس ما علی‌الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد .

(۸۶) و اگر خواهیم ما ، هرآینه ببریم آن چیزی را که از قرآن وحی کرده‌ایم بتو یعنی از صدور ومصاحف محو کنیم ، پس نیابی تو برای خود به آن یعنی نیابی بعد از بردن آن برما وکیلی که آنرا استرداد کند و بسینها و مصحفها باز آرد .

(۸۷) لیکن رحمتی‌است از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند ، بدرستیکه فضل او هست بر تو بزرك که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده و لوای حمد و مقام‌محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی میگذارد ،

(۸۸) بگو ای محمد ، اگر جمع شوند آدمیان و پریان که تو مبعوث بدیشانی واتفاق کنند برآنکه بیارند بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل او را در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب ، نیارند مانند او را درین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند . این آیت در جواب نضربن‌حارث فرود آمده که میگفت **لوشئنا لقلنا مثل هذا** (اگر خواهیم مثل این قرآن بگوئیم) حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل این نتوانند گفتن و اگرچه باشند برخی ازیشان مربعضی را هم پشت و مددکار

(۸۹) و بدرستیکه گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتی تقریرو بیان را برای مردمان درین قرآن از هرنوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن ، پس سرباز زدند بیشتر مردمان و نخواستند ، مگر ناسپاسی را که انکار حق است .

آورده‌اند که ابوجهل و عینه و شیبه با جمعی دیگر ازقریش گفتند ای محمد تو دانی که شهری از بلدهٔ ما تنك عیش تر و کم آب‌تر نیست ، پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمین های قابل زراعت پدید آید وجوی ها چون انهار شام و عراق‌روان

ساز تا کشت کنیم و خدای خود را بگوی تا ملائکه را برای‌صدق دعوی تو بفرستد و ترا کوشکهای از زر ونقره بدهد تا ازدرویشی برهی و بگو تا آسمان را برسر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان از روی تعنت مکرر کردند و بعدازالزام حجت بریشان یا اعجاز قرآن این آیت ها درخواستند و عبدالله‌بن‌امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم تا نردبان بنهی و بر آسمان روی و من در تو نگرم و نسخهٔ بیاری بنام هریك از ما که بخوانیم و بدانیم که تو بیغمبری و با وجود آنکه اینها بکنی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد ، حق سبحانه این آیت فرستاد که ،

(۹۰) و گفتند متعنتان قریش ، تصدیق نکنیم مرترا تا وقتیکه روان سازی برای ما اززمین مکه چشمهٔ پر آب که هرگز کمی‌نکند

(۹۱) یا باشد ترا بوستانی از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل براین درختان پس روان گردانی جوی های آب در میان آن بوستان روان کردنی .

(۹۲) یا تا وقتیکه بیفکنی آسمان را همچنانکه گمان بردی‌و وعید کردی‌که **او تسقط علیهم کسفا من السماء** برسر ما پاره پاره یا بیاری خدای را و فرشتگان را درمقابله یعنی عیان بما بنمائی یا بیاری ایشان را بگواهی برسالت خود ،

(۹۳) یا باشد ترا خانهٔ از زر که در آنجا بنشینی یا بروی به آسمان و تصدیق نکنیم مربرآمدن ترا به آسمان تا وقتیکه فرود آری بر ما کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد ، بگو پاکست پروردگار من ازان که بر وی تحکم کنند یا از آنکه کسی را قدرت شریك وی سازند وشما آنچه از من میطلبید بجز وی کسی برآن قادر نیست ، آیا هستم من‌مگر آدمی فرستاده شده همچون سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزهٔ که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حقست نه باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود مرسخنان ایشان را

بجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله :
ولو نزلنا کتابا فی قرطاس [۱] و قوله : **ولوانزلنا ملکا** (۲)
و قوله : **ولو فتحنا علیهم بابا من السماء** (۳)

(۹۴) و منع نکرد مردمان را (یعنی اهل مکه را)از آنکه ایمان آوردند وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد (ص) مگر آنکه گفتند آیا برانگیخت خدای آدمی را رسول ؟ یعنی این سخن منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و این خطا می کردند زیرا که تجانس موجب تواس است و تخالف مقتضی تنافر ، پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده واستفاده در میان پدید آید و چون کافران می گفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق سبحانه رد شبههٔ ایشانرا میفرماید که :

(۹۵) بگو اگر بودندی بجای آدمیان در زمین فرشتگان مانند آدمی ، میرفتندی بر قدمهای خود ، درحالتیکه مقیم بودندی وآرام گرفته در زمین ، هرآینه میفرستادیم بدیشان از آسمان فرشتهٔ رابیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان میفرستادیم تا باهم مجتمع توانستندی شد و ازو تلقین توانستندی گرفت چه در تعلیم وتعلم تناسب وتجانس شرطست وچون سکنهٔ زمین آدمیانند ، پس رسول ایشان نیز آدمی باید

نظم

او بشر فرمود خود را مثلکم تا بجنس آیند وکم گردند وکم
زانکه جنسیت عجائب جاذبی است جاذبش جنس است هرجاطالبی است

در **لباب** آورده که کافران گفتند گواه رسالت تو کیست ؟ آیت آمد که :

(۹۶) بگو خدا بسنده است گواه میان من و شما و شهادت خدای معجزهٔ است بر دست آن حضرت چه معجز بزبان حال ناطق است به آنکه محمد رسول اوست . پس گواهی معجزه جاری مجری قول حق است بر صدق دعوی ، بدرستیکه خدای هست بر بندگان

۱ و ۲ سورهٔ انعام آیهٔ هفتم و هشتم ۳ ـ سورهٔ حجر آیهٔ ۱۴

خود دانا که اسرار و احوال پوشیدهٔ ایشان را میداند ، بیناکه اعمال و اقوال آشکارای ایشانرا میداند .

(۹۷) و هرکرا راه نماید خدای حکم کند بهدایت اووتوفیق دهد ، پس او راه یافته است و هرکرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و فروگذارد ، پس نیابی تو گمراهان را دوستان که نصرت کنند ایشان را بجزای و حشر کنیم ایشان را روز رستخیز برروی های ایشان .

در **صحیحین**[۱] از روایت **انس بن مالك** وارد است که از حضرت رسالت پرسیدند که چگونه روند بر روی های خود؟فرمود که آن کسی که ایشان را می برد برقدمهای ایشان ، قادر است که ببرد بر روی های ایشان اما آنست که ایشان برهیز میکنند برروی خود از هر پلیدی و خواری و حشر کنیم ایشان را نابینایان یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان روشن گردد چه در دنیا مشاهدهٔ آیات قدرت نمیکردند و گنگان یعنی نگویند آنچه ازیشان مقبول افتدزیرا که بدنیا سخن حق گوش نمیگفتند وکران یعنی نشنوند آنچه ایشان شادمان شوند بجهت آنکه دربن عالم استماع سخن حق نمی نمودند جای ایشان دوزخ است ، هرگاه که ساکن شود زبانهٔ آتش یعنی چون زبانهٔ آتش دوزخ گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانهٔ آتش فرو نشیند چنانچه آتش دنیا ، پس از سوختن هیزم ، بیفزائیم برایشان ، آتش سوزان یا برافروزیم آتش را به آنکه جلود و لحوم ایشان تبدیل کنیم تا باز آتش درایشان بیچد .

(۹۸) آن عذاب ، پاداش ایشانست ، بسبب آنکه ایشان نگرویدند بدلالتهای واضحه برصدق بیغمبر که معجزات اوست یا به آیات قرآن گفتند آیا آن وقت که گردیم ما استخوان ها و خاکهای ریزه شده آیا ما برانگیختگان باشیم آفریدهٔ او چون ایشان خلق جدیدرا منکر

۱ ـ مراجعه شود ببرگ ۶۱ جلد اول این کتاب

بودند درساعتی صدبار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان‌را تازه سازند تا عذاب بکشند .

(۹۹) آیا نمی‌بینند ونمی‌دانند ، آنرا که آن خدای که‌بقدرت بیافریند آسمان و زمین را به‌آن عظمت‌وبسط بی مادهٔ تواناست بر آنکه بیافریند ایشان را دیگر باره مثل تعبیر از نفس شیئی کنند چنانکه **مثلك لایفعل کذا ، ای‌انت** پس میفرماید که آنکه نه از چیزی، چیزی آفریند قادرست که برآفرینش نو آفرینش کهنه شده را باز آرد و بدرستیکه خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان مدتی که هیچ شك نیست در آن و آن زمان مرگست یا بجهت اعادهٔ ایشان اجلی نهاده که قیامت است ، پس سرباز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق ، مگر انکار حشر و بعث را :

(۱۰۰) بگو ای محمد کافران را ، اگر شما مالك شوید ودر تصرف آرید ، خزینهای روزی پروردگار مرا کـه بخلقان میدهد ، هرآینه باز استید و بخل ورزید از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن **ماوردی** فرموده «که اگر یکی از آفریدگان مالك خزائن نعم ربانی شود هرآینه جود او با جود الهـی متساوی نخواهد بود جهت آنکه برای نفس‌خود چیزی را از آن بازخواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در جود خود ازین دو چیز منزه است » وهست آدمی بخیل و جمع کننده

(۱۰۱) و بدرستیکه ما دادیم موسی را نه آیت روشن یعنـی معجزهٔ آشکارا که آن عصا بود و یدبیضا وستون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر آن نیز گفته اند چون انقلاب بحر و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی‌اسرائیل و طمس احوال قبطیان و ازالت عقده از زبان وی و فرو بردن‌عصا حبال و عصای سحره را و امثال این و آن چه در حدیث صفوان آمده که « دو یهودی از حضرت رسالت پناه از تسع آیات پرسیدند و ایشان را جواب دادند که شرك میارید و خون بناحق مکنید واز

زنا و سرقت و اکل ربا وسعایت و سحر و قذف محصنات دورباشید و از جهاد مگریزید مراد از آیات احکام عام است که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا درآخر فرموده که خاصه شما که یهودید آنکه‌از روز شنبه ازحد فرمان درنگذرید ، پس بپرس ای‌محمد ازبنی‌اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین را تا صدق قول تو برمشرکان ظاهر گردد و یا سؤال کن از یهود چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت‌میان او و فرعون ، پس گفت فرعون بدرستیکه‌من گمان می‌برم ترا ای‌موسی جادوی کرده و عقل تو مخبط شده .

(۱۰۲) گفت موسی ، بدرستیکه تو دانستهٔ بدل خود اگر چـه بزبان تلفظ کنی بی شبهه ، نفرستاد این آیات تسعه را مگر آفریدگار آسمان ها و زمین‌ها ، آیت های روشن که هر یك دلیل است بر نبوت من ومن یقین دانم‌ترا ای فرعون هلاك‌شده یامغلوب یاناقص‌العقل

(۱۰۳) پس خواست فرعون آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را از زمین مصر ، پس غرقه گردانیدیم او را و هرکرا با او بوده بتمامی .

(۱۰۴) و گفتیم پس از غرق شدن فرعون مرفرزندان یعقوب را ساکن شوید در زمینی که شما را میخواستند که بیرون کنند ، پس چون بیاید وعدهٔ سرای دیگر یعنی قیامت شود بیاریم ایشان‌وشما را بحشرگاه ، جماعتی آمیخته باهم ، پس حکم کنیم میان‌شمابه‌تمیز سعداء از اشقیاء و بدرستیکه فروفرستادیم قرآن‌را

(۱۰۵) **و بالحق نزل** (و براستی فرود آمد). درتبیان آمده که **با** بمعنی **علی** است و مراد از حق محمد است یعنی و **علی محمد نزل** . در **مدارك** آورده که **محمد سماك** بیمار شد فازورهٔ او بطبیبی ترسا می بردیم مردی نیکو روی خوش بوی جامهٔ پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید بوی گفتم فرمود که سبحان‌الله در مهم دوست خدا ازدشمن خدا استعانت میکنید باز گردید

و یا **ابن السماك** بگوئید که دست خود بر موضع وجع خود نه و بگو **وبالحق انزلناه و بالحق نزل** واز چشم ما غائب شد وباز گشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم دست بران موضع نهاده این کلمات گفت فی الحال شفایافت و گفته‌اند که آنکس خضر بوده .

نظم

نی اثر حکمت و آهیست این کار طبیبان آگهیست این

و نفرستادیم ترا که محمدی مگر مژده دهنده مطیعان رابثواب و بیم کننده عاصیانرا بعقاب .

سلمی فرموده که مژده دهنده آنرا که از ما روی بگرداند و بیم کننده آن را که روی بما آرد ، بدکاران را بشارت دهند بسعت رحمت و کمال عفو ما تا روی بدرگاه آرند و نیکوکاران را انذار کنند از اثر هیبت وجلال قهر ما تا براعمال خود اعتمادننمایند

(۱۰۶) و براکنده فرستادیم قرآن را یعنی آیت آیت وسورة سوره تا بخوانی آنرا بر مردمان برطریق درنك و مهلت چه آن برای حفظ آسانتر است وبفهم نزدیکتر و فرو فرستادیم آنرا برحسب حوادث فروفرستادنی در مدت بیست و سه سال .

(۱۰۷) و بگو مردمان را که ایمان آرید بدو یا ایمان میارید (امر است برسبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال وی نیفزاید و از عدم ایمان شما بدو هیچ نقصانی نمیرسد) بدرستیکه آنانکه داده شده اند علم پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده‌اند و حقیقت وی شناخته و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصارا یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر وورقة بن نوفل واحزاب ایشان چون خوانده شود قرآن بریشان بیفتند بر ذقن های خود یعنی برروی‌های خود ، درحالتیکه سجده کنندگانند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعدهٔ الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد و انزال قرآن .

(۱۰۸) و گویند پاك است پروردگار ما از خلاف وعدهٔ خود بدرستیکه هست وعدهٔ پروردگارما ، کرده شده یعنی واقع است لامحاله

(۱۰۹) **ویخرون للاذقان** و بیفتند برروی‌های خودیعنی سجده کنند (ذکر **ذقن** بجهت آنستکه اول چیزی که از وجه ساجد بزمین ملاقی شود اوست) و گفته اند سجدهٔ اول برای شکر است و این سجده بجهت تاثر از موعظهٔ قرآنی لاجرم درین سجده فرموده که : بگو بگریند و زیاده کند سماع قرآن ایشان را ، فروتنی و تضرع .

حضرت شیخ قدس سره این سجده را سجودالتجلی خوانده و فرموده که بحقیقت این سجودالتجلی است زیراکه خشوع دلیل بزیادتی تجلی باشد برظاهر یا باطن یا برهر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نمیباشد الا ازتجلی الهی . پس زیادتی خشوع دلیل بزیادتی تجلی باشد و برین تقدیر این سجود تجلی بود وساجد باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد وخشوع و خضوع او بیفزاید **ماتجلی الله لشئی الاخضع له**

نظم

لمعه نور تجلی از قدم برحدوث افتد ، فرو ریزد زهم

پس خضوع اینجا زوال هستی است وان بلندی موجب این پستی است

آورده‌اند که حضرت پیغمبر در سجود میگفت یا الله یارحمن مشرکان با یکدیگر می گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو خدای را میخواند ، آیت آمد که :

(۱۱۰) بگو بخوانید رحمن را که هردو لفظ را برذاتی واحد اطلاق میکنند و مقصود از هر دو یك ذاتست و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر گفتند که در تورات ذکر رحمن بسیار گفته و تو بدین اسم یاد میکنی این آیت نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند ، هرکدام را که بخوانید نیکوست و بدان حق را خوانده باشید ، پس مراوراست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال وبرخی مشتمل برصفت های اکرام وابن جبیر فرموده که پیغمبر

قرائت بجهر میفرمود در جمیع نماز ها هروقت که در صلوة یومیه در مسجدالحرام قرائت کردی اهل شرك بلغو و لهو و صفیروتصدیه مشغول شدندی تا شاید که در غلط افتاده ترك قرائت کندحق سبحانه فرمود که : و آشکارا مکن قرائت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزاء نکنند و آواز فرو مدار تا آن‌حدی که نشنوند آنانکه در عقب تونماز می‌گذارند وطلب میان جهر و مخافت راهی میانه چه اقتصار در همه امور محبوبست .

آورده‌اند که **صدیق** قرآن آهسته میخواند ومی‌گفت باخدای مناجات میکنم واو حاجت‌من میداند و **فاروق** بلند میخواند ومیفرمود که شیطان را میرانم و خفته را بیدار میکنم ، حضرت رسالت بعد از نزول این آیت **ابوبکر** را فرمود که قدری آواز را بلند تر کن و **عمر** را امر کرد که قدری آواز خود را فرود آر ، وگویند معنی آیت اینستکه جهر مکن در همهٔ نماز و اخفات مفرما در همه و میان این هر دو راهی بدید کن یعنی در صلوة یومیه اخفات و در لیلیه جهر .

(۱۱۱) و بگو ستایش و ثنا مرخدای را ، آنکه فرا نگرفت فرزندی (رد یهود و نصاری و بنو مدلج است که ایشان حق را فرزند اثبات میکردند) و نیست مراو را انبازی در پادشاهی (رد مشرکانست که بتان را شریك حق می‌گفتند) و نیست مراورا دوستی ازجهت مذلتی که داشته باشد تا بسبب‌دوست عزیز گردد . **علم‌الهدی** فرموده که « حق سبحانه دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل به عز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی ازحضیض مذلت باوج عزت ترقی کند » و تعظیم کن اورا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتردان از وصف و اصفان و معرفت عارفان .

نظم

فکرها عاجزاست ز اوصافش عقل ها هرزه میزند لافش
عقل عقل است‌وجان‌جانست‌او آنکه زو برتراست ، آنست‌او

وگفته‌اند معنی **کبره** (۱) آنستکه بگو الله اکبر . **ثعلبی** از **فاروق** نقل میکند که بنده را گفتن الله‌اکبر بهتر است از دنیا و هرچه دروست . آیت آخرین را از این سورة آیت‌العز گویند وهر کودکی از **عبدالمطلب** که بسخن درآمدی حضرت پیغمبر این‌آیت بدو آموختی .

سورة‌الکهف مکیة و هی مائة واحدی عشرآیة

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنا و ستایش مرخدای را ، آنکه فرو فرستاد بر بندهٔ خود (یعنی محمد صلی‌الله علیه وسلم) **قرآن** را (ترتیب استحقاق‌حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای ملك منانست که بر بندگان ارزانی داشته) **ولم یجعل له** و ننهاد درو (لام بمعنی فی می‌آید) چیزی از کجی باختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدولی از حق بباطل و گردانید او را .

(۲) راست‌یعنی معتدل‌بی‌سمت افراط و صفت تفریط یامعتمدعلیه و مرجع الیه یا قائم بمصالح عباد و در **تاویلات** آورده که ضمیر**له** راجع به عبد است و معنی آنکه نداد بندهٔ خود را میلی بغیرخود و گردانید او را مستقیم در جمیع احوال ، تا بیم کند **محمد** یا **قرآن** مرکافران را بعذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ عذابی صادر شده از نزدیك خدا که معذب اوست نه غیر او تا

---

۱ ـ آیه شریفه‌اینست : « و قل الحمدلله‌الذی لم یتخذ ولداً ولم یکن له شریك فی‌الملك و لم‌یکن له ولی من‌الذل وکبره تکبیراً »

مژده دهد پیغمبر یا قرآن مرگرویدگان را ، آنانکه میکنند کارهای پسندیده به آنکه مرایشانراست ،زدی نیکو یعنی پاداشی پسندیده،وتمام (۳) در حالتیکه،قیم باشند درآن اجر ، همیشه یعنی بی‌انقطاع و انتقال . **سلمی** قدس سره آورده که عمل صالح آنستکه‌جزبرای خدا نبود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا نبود .

و بیم کند آنان را که از روی جهل گفتند فراگرفت خدای فرزندی (و قائل آن یهودند و نصاری و بنومدلج) نیست مر این گویندگان را بفرزند ما بدین سخن که میگویند ، هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب‌القاء این قول میکنند و نه دانشی بود مربدران ایشان را درین باب اگر تقلید آباء کنند ، بزرك کلمه‌ایست آن کلمه که ازروی جهل و جرئت بیرون می آید از دهن های ایشان از قول کفار این کلمه را بطریق استفهام ذکر فرموده که مشتمل است بر تشبیه و تشریك و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث ، نمی گویند مگر دروغی اما بزرك دروغیست که نزدیك رسیده که بسبب آن آسمان وزمین بشکافد و کوهها ازجا برود **وتکادالسموات یتفطرن منه و تنشق‌الارض و تخر الجبال هدا ان دعو للرحمن ولدا**

آورده‌اند که حضرت رسالت از استماع این کلمه غمناك شد و امیدی که بایمان ایشان میداشت بانقطاع نزدیك رسید حق سبحانه برای تسلی دل مبارك آنحضرت فرمود که :

پس مگر تو کشندهٔ نفس خود را بعد از برگشتن از توبه یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و بارغم بر دل بیغل منه ، اگر ایمان نیاورند باین سخن یعنی قرآن و بر بی کفر وعصیان‌ایشان خودرا هلاك مساز ازروی اندوه یا جزع یاحسرت یاغضب **انا جعلنا ماعلی‌الارض** بدرستیکه ما گردانیدیم آنچیزی را که برزمین است از معادن و نباتات و حیوانات آرایش مراهل زمین را محققان برانند که **ما** بمعنی **من** است و مراد انبیاء اند یا علماء یا

قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند که زینت زمین به رجال الله است از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته است .

نظم

روی زمین بطلعت ایشان منوراست چون آسمان بزهره وخورشیدومشتری

وگفته‌اند مراد از **ما علی‌الارض** مشتهیات محرماتست که حق سبحانه فرموده که ما آنراخلق ساخته‌ایم یعنی درچشم مردم آراسته‌ایم تا بیازمائیم یعنی معاملهٔ آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که کدام ازیشان نیکوتر است از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات را ترك کند و بدرستیکه ماکنندگانیم آن چیز را که بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها و غیر آن زمینی هامون بیگیاه یعنی به آخر این عمارت ها را خراب خواهیم کرد پس دل بران منهید و بزینت ناپایداروی فریفته مشوید .

نظم

جهان ازرنك و بوسازداسیرت ولی نزدیك ارباب بصیرت

نه رنك دلکشش‌را اعتباریست نه بوی دلفریبش را مداریست

آورده‌اند که چون یهود قریش را سه سؤال در آموختند که از حضرت رسالت پناه برسند با یکدیگر میگفتند که قصهٔ جوانان بس عجب است عجب از وی که جواب آن داند حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۹) نه چنانست که میگویند آیا میپنداری تو آنکه اصحاب ۱
غار و رقیم که سیصد و نه سال در خواب ماندند می‌بوچند ازدلائل قدرت ما ، چیزی شگفت یعنی قصه ایشان به نسبت آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهر است چندان عجیب و غریب‌نیست مراد از کهف غاریست جیرم نام واقع در کوه تباخلوس از حوالی شهر افسوس که دارالملك دقیانوس بوده و رقیم نام قریهٔ ایشانست یا وادی که کوه تباخلوس در آنجاست وگفته‌اند لوحی بوده ازرصاص

یا حجری که اسماء اصحاب کهف در آن رقم کرده بودند و سنگی بردر غار فرود آمده و پوشیده گشته و هریك توسل بعمل خیری کرده چون توفیق مزد اجیر و مخالفت هوای نفس و بروالدین ازحق سبحانه نجات خواسته‌اند و آن سنك از پیش غار دور شده خلاصی یافته‌اند ، در باب اصحاب کهف اقوال مختلفهٔ بسیار است و دریـن ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور می گردد .

آورده‌اند که دقیانوس درزمان تسخیر ممالك روم بشهر افسوس رسید و آنجا مذبحی برای بتان که معبود اوبودند ساخته اهل شهررا تکلیف بپرستش ایشان کرد ، هرکه سخن او شنید خلاصی یافت و هرکه تمرد نمود بقتل رسید ، شش جوان نورسیدهٔ خدا پرست از بزرگزادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و ازحق درخواست نمودند که ایشان را از فتنهٔ آن جبار ایمن سازد .القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسید و باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان برطریق توحیدرسوخ ورزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا حلی و حلل که برداشتند انتزاع کردند و گفت شما جوانانید و خرد سال دو سه روزی شما را مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و به‌بینید که مصلحت شما در قبول قول من است یا در رد آن ، پس‌از آن شهرمتوجه موضعی دیگر شد و جوانان رفتن اورا غنیمت دانسته با یکدیگر درباب مهم خود مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هریـك از خانهٔ پدر قدری مال بجهت زادو نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیك شهر بودآوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان در آمده در مـرافقت موافقت نمود . سك شبان نیز برعقب ایشان دویدن آغاز کرد چندانکه منع کردند ممتنع نشد و خدای اورا بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت که از من مترسید کـه من دوستان خدای را دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم ، اما چون نزدیك کوه رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پنـاه

میتوان گرفت ، پس باتفاق روی بغار نهادند .

(۱۰) یاد کن چون بازگشت کردندجوانان و منضم شدندبه غار جیرم پس گفتند ای پروردگار ما ، بده ما را ، از نزدیك خود بخشش یعنی یا آمرزش یا روزی یا امن از عدو و مهیا ساز برای ما ، از کارما که مفارقت کفار است ، راستی و نیکوئی وصواب

(۱۱) پس نهادیم بر گوشهای ایشای حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابنایدیم ایشان را در غار سالهای ذات عدد (یعنی‌شمرده)

(۱۲) پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را تا به بینید آنچه بعلم ازلی دانسته‌ایم یا تا بداند بندگان ما که درین قصه کدام از دو گروه (مراد اهل کتابین‌اند یا مؤمن و کافر یا متقـدمین و متاخرین وبرهر تقدیرمعلوم گردد که کدام ازینها) شمارا نگاهدارنده تر است اندازهٔ مدتی را که ایشان درنك کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام کرده‌اند و شمارهٔ که‌راست‌تراست

(۱۳ ما قصه میکنیم یعنی‌میخوانیم برتو که محمدی ، خبرایشان را براستی ، بدرستیکه ایشان جوان بودند که از روی صدق خـود ایمان آوردند بپروردگار خویش و بیفزودیم ایشان را راه نمودنـی یعنی ثبات و یقین .

(۱۴) و بستیم بردلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم براظهار حق و جرئت ارزانی داشتیم در رد سخن بردقیانوس ، چون بایستادند در پیش وی و او ایشان را بپرستش بت دعوت کرد ، پس گفتند پروردگار ما ، آفریدگـار آسمان ها وزمین هاست ، نخواهیم پرستید ، بجز وی ، معبودی بخدای که گفته باشیم آنگاه که دیگری را پرستیم سخنی خطا و دروغ

(۱۵) این گروه که کسان ما اند در نسب (یعنی جمعی از اهل افسوس) فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتـل ، بجز خدای بحق ، خدایان دیگر که بر باطل‌اند . چرا نمی‌آرند کافران

بربرستش بتان واستحقاق ایشان مرعبادت را حجتی روشن و برهانی ظاهر (یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمان را تکلیف بت‌پرستی میکند نه بحجت و برهانی) ؟ پس کیست ستمکارتر ، از کسی که افترا کند و ببندد بر خدای دروغی که نسبت شرکاء کند بوی و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعداز معارضهٔ ایشان مهلت داد و ایشان فرار کردند(۱) بملیخا که مهمتر ایشان بوده دراثنای طریق باایشان گفت :

(۱۶) و چون یکسو شدید از اهل شرك و دوری جستید ازیشان وآنچه که میپرستند مگر خدای تعالی ایشان خدای را معبود میدانستند وبتانرا در عبادت شریك میساختند ، بملیخا فرمود که چون ازیشان و معبودان باطل ایشان بر کرانه شدید ، پس باز گشت کنید بسوی غار و درو جای گیرید ، تا بگستراند برای شما پروردگارشما و بسیار سازد بر شما از بخشایش‌خود ، در دو سرای و سازدبرای شما از کار شما آنچیزی که بدو نفع گیرید درین‌دنیا .

آورده‌اند که جوانان اتفاق نموده بکوه درآمدند و شبان ایشان را بغار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بریشان گماشت و بجای بخفتند ، دقیانوس بعد از سه روز ، روزی بافسوس بازآمده احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان خبریافت آبای ایشان را بر احضار ایشان تکلیف نموده ، گفتندای ملك مبلغی اموال ما برده بدین کوه متحصن شده‌اند ، دقیانوس با جمعی برعقب ایشان رفت و ایشان را درآن‌غار تکیه کرده یافت پنداشت که‌بیدارند فرمود که در دیوار بسنك برآرید تا هم درینجا بمیرند ، پس‌درغار استوار ساختند و دو مؤمن از مقربان دقیانوس اسامی واحوال‌جوانان بر لوحی از سنك نقش نموده در دیوار غار وضع کردند بامید آنکه شاید که روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه تباخلوس بوده لاجرم آفتاب بوقت

۱ - ببرگ ۴۵۸ همین مجلد

طلوع و غروب بردو جانب ایشان می‌تافت و عفونت آنرا تحلیل کرده هوارا باعتدال باز می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و اجسام ایشان را متغیر و ثیاب ایشان را کهنه نگرداند چنانچه حق سبحانه میفرماید :

(۱۷) و ببین‌تو ای بینندهٔ آفتاب ، چون طلوع کند ، میل کند از غار ایشان بسوی دست راست آینده چه در غار در مقابلهٔ قطب شمالی افتاده و چون غروب کند ببرد ازیشان و بگردده‌بسوی چپ نگرنده و ایشان در فراخی‌اند ازغار یعنی در وسط آن‌بحیثیتی که روح هوا بدیشان میرسد و از تعفن غار ایمن‌اند ، این خبرایشان از دلائل قدرت خداست ، هرکرا راه نماید خدای بتوفیق ، پس او راه یافته است بفلاح و رشاد و هرکرا فروگذارد ، پس تو نیابی‌مراو را ، دوستی راه راست نماینده .

(۱۸) و پنداری تو مرایشان را ، بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد و حال آنکه ایشان خفتگانند .

در **کشف‌الاسرار** آورده که این حال نمودار کارجوانمردان طریقت است و چون بظواهر ایشان‌نگری بینی که جلوه‌گرنددرمیدان اعمال و چون سرائر ایشان را دریابی بینی که از همه فارغ‌اند در بوستان لطف ذی الجلال بباطن مست و بظاهر هشیار بمعنی بی کار و به صورت درکار .

بیت

ظاهری با این و آن‌درساخته باطنی از جمله وابرداخته

ابن‌عباس رضی‌الله عنه فرموده که اصحاب کهف را در هر شش‌ماه از جانبی بجانبی می گرداندند تا زمین وآنچه بروست‌ازاجساد ایشان نخورد و گویند در هر سالی روز عاشورا می گردانیدندو بس و بر هر تقدیر تقلب ایشان ظاهر است کما قال : و می گردانیدیم ایشان را (یعنی ملائکه بامرما می گردانیدند ایشان را) بدست‌راست و بجانب چپ و سك ایشان گسترانیده است دستهای خود راپیشگاه غار یا برآستانهٔ او (و آن سك زرد بوده یا سرخ یا خاکسترگون

و در **زادالمسیر** آورده که سرش سرخ بود ودستش سیاه وشکمش سفید و دمبش ابلق و نامش قطمیر است یا قطفیر و یا قطمور یا حمران یا زبان یا صهبا (۱) .

در تفسیر **ثعلبی** مذکور است که هر که در شبانروزی برحضرت نوح علی نبینا و علیه‌السلام درود فرستد از کردم ضرری بوی نرسد و هر که این کلمات **کلبهم باسط ذراعیه بالوصید** نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد) اگر اطلاع یابی بریشان و نظر کنی بدیشان ، هر آینه روی بگردانی ازیشان بجهت گریختن و هر آینه پر کرده شوی ازیشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان برسازد (مراد آنستکه کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشم های ایشان گشاده است و موی ها و ناخن های ایشان دراز شده و ایشان در مکانی مظلم موحش‌اند) صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر و مراد غیر وی‌اند . القصه چون دقیانوس در غار بریشان استوار کرده باز گشت و بدارالملك باز آمد اندك زمانی را باد اجل بنای حیاتش درهم افکند وآنهمه ملك و مال وجاه وجلال متلاشی گشت

بیت

دمی چند بشمرد و ناچیز شد زمانه بخندید کین نیز هد (۲)

و بعد از آن چند مالك دیگر در آن ممالك تصرف کردند

۱ - در اینجا مفسر رنك و نام حیوان را معین کرده و نباید دانست که این گفتار ها که رنگش و نامش چه بوده خرافات محض است چیزی که هست اینکه بهمراهی اصحاب کهف سگی بوده است چنانکه در این آیه خبر داده :

« و یحسبهم ایقاظا و هم رقود ونقلبهم ذات‌الیمین وذات‌الشمال و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید لوا طلعت علیهم لولیت منهم فرارا ولمئلت منهم رعباً

تا نوبت بملك صالح رسید نامش تندوس و گویند تند روس و او مردی مؤمن و خداترس بوده اکثر اهل زمان او را در حشرجسد شبهه افتاد و منکر آن شدند هرچند ملك ایشان را پند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی برحشر جسد برایشان نماید اصحاب کهف را بیدار کرده چنانچه گفت :

(۱۹) و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم برانگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغییر یافته بود و نه جامهای ایشان فرسوده گشته ایشانرا نوم دادیم بحکمت و یقظ ارزانی داشتیم بقدرت تا سؤال کنند میان یکدیگر وحال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید ، گفت گوینده ازیشان (یعنی مکشلمینا که بسن از همه اکبر بوده) چند وقت درنك کردید درین غار (مقصود آن بوده تا مدت لبث بدانند و نماز های فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد بهار درآمده بودند چون در نگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند) ؟ گفتند درنك کردیم . روزی اگر دیروز در خواب شده باشیم یا پارهٔ از روز اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را بالیده و موی های سر را دراز یافتند گفتند بعضی ازیشان بعضی را که پروردگار شما داناتر است به آنچه درنك کرده‌اید ، پس بفرستید یکی را از میان شما بدین درمی که دارید بسوی شهر افسوس ، پس باید که فرستاده درنگرد تا کدام از اهل مدینه پاکیزه‌ترند از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کسی حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که ذبیحهٔ ایشان پیدا کنند ، پس بیارد بشما خوردنی از آن طعام پاك و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید وفروخت و خبردار نگرداند بشما یکی را از اهل این شهر .

(۲۰) بدرستیکه اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند

اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر یابند بر شما ، هر آینه سنگسار سازند شما را یا باز گردانند شما را در کیش خویش و رستگاری نیابید آن وقت که بدان دین درآئید و روی نجات نه بینید همیشه (یعنی بیوسته درعذاب باشید) یملیخا که اعقل و اکمل بوده وصیت ها قبول نموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسیده اوضاع آنرا متغیر دید و چون بشهر درآمد بازار و محلات و الوان مردم را برنمطی دیگر یافت ، حیرت بر وی غلبه کرد آخرالامر بدکان خباز آمد و درمی شمرده داشت بوی داد تا عوض نان بستاند ، نانوا زری دید منقش بنام دقیانوس ، خیال بست که او گنجی یافته آن زررا بیاری دیگر نمود و بیك لحظه این خبر در بازار منتشر شده بشحنه رسید و یملیخا را طلبیده و تهدید نموده طلب زر ها کرد ، یملیخا گفت من گنج نیافته‌ام دیروز این زر از خانهٔ پدر برداشته و امروز بیازار آورده‌ام نام پدرش پرسیدند و چون بگفت کسی از مردم آن شهر ندانست ویرا تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از مهم من آگاهی دارد . مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شده که مرده است تو ما را افسوس میگیری ؟ یملیخا گفت شما با من استهزا و سخریه میکنید دیروز با جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم وامروزمرا بطلب طعام فرستاده‌اند و من بجز این خبری نمیدارم القصه او را نزد ملك بردند وصورت حال تقریر کرد و ملك باجمعی مقربان واشراف بلد روی بغار آوردند و یملیخا درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی‌الفور ملك رسید و آن لوح که در دیوار غار بود برخواند و اسامی و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار درآمده ایشان رادید با روی های تازه و جامهای نو متحیر شدند و بریشان سلام کرده جواب دادند و حق سبحانه ازین حال اخبار فرموده که :

(۲۱) و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم . مطلع گردانیدیم تند روس و قوم او را بریشان تا بدانند آنکه وعدهٔ خدای ببعث و

حشر راست و درستست چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی تامه دارد و دیگر تا بدانند آنکه قیامت هیچ شکی نیست درو پس حق تعالی اطلاع دارد بریشان چون نزاع میکردند اهل آن زمان میان یکدیگر امر دین خود را بعضی می گفتند حشر مرارواح مجرده را خواهد بود و برخی قائل بودند بحشر روح وجسد که باهم مبعوث خواهند شد چه خداوندی که توفی انفس ایشان کرده سیصد و نه سال بدنهای ایشان را از تحلل و تغیر نگاه دارد پس ارسال ارواح کند به آن قادر است برتوفیهٔ نفوس همه مردمان و امساك اجزای ابدان ایشان و دیگر بارہ فرستادن ارواح به آن البته

نظم

پیش قدرت کارها دشوار نیست عجز را با قدرت حق کار نیست

آورده‌اند که جوانان ملك را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد .

در **تفسیر امام ثعلبی** مذکوراست که حضرت رسالت پناه را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببینند جبرئیل آمد که یا رسول‌الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما از اخبار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند .

آن حضرت فرمود که چگونه فرستم و کرا برفتن امر کنم ؟ جبرئیل گفت ردای مبارك خودرا به گستران **وصدیق و فاروق و مرتضی و ابوذر** را رضی‌الله عنهم بگو تا هریك برطرفی نشینند و باد را که مسخر سلیمان بوده بطلب که خدای اورا مطیع تو گردانید وبفرمای تا ایشان را برداشته بدان غار برد حضرت آنچنان کرد و صحابه بدر غار رسیده سنگی برداشتند و سك ایشان روشنی دیده بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز نهاد و بسر اشارت کرد که در آئید ایشان درآمده گفتند السلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته حق سبحانه ارواح باجساد ایشان فرستاد تا برخاستند و جواب سلام باز دادند و صحابه گفتند **نبی‌الله محمدبن‌عبدالله** شما را سلام رسانیده‌ایشان گفتند **و علی محمد رسول‌الله الصلوة والسلام** ، پس دعوت کردند ایشان

را بدین اسلام و ایشان قبول نمودند وحضرت پیغمبر را سلام رسانیده باز در مضاجع خود تکیه کردند وبار دیگر نزد خروج **مهدی از اهل بیت محمد [ص]** زنده شوند و**مهمدی** بریشان سلام کند وپس جواب دهند و پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند .

القصه چون تندروس و قوم او این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند پس گفتند بنا نهید بدیشان دیواری که از چشم مردم پوشیده نشوند تا بدان موضع ایشان را بشناسند پروردگار ایشان داناتر است بکار ایشان ازجمعی که منازعت می نمایند در باب ایشان ، گفتند آنانکه غالب شدند بردین ایشان یعنی آن جماعت که بحشراجساد قائل بودند گفتند : فرا می گیریم بریشان مسجدی که مردمان در آن نماز گزارند

(۲۲) زود باشد که بگویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف سه تن بودند چهارم ایشان سگ ایشان ومی گویندطوریه ازترسایان، پنج تن اندششم ایشان سگ ایشان ومی گویند این سخن را انداختن بیوشیدی یعنی گفتاریست که بیندار یا از اختراع خود می گویند و می گویند مسلمانان باخبار رسول ایشان هفت تن اند و هشتم ایشان سگ ایشان . بگو آفریدگار داناتر است بشمار ایشان نمیدانند عدد ایشان را مگر اندکی از آدمیان که بپیغمبر و اصحاب اویند .

ابن عباس رضی الله عنه فرموده که **انا من ذلك القليل** واز مرتضی علی(ع) منقول است که اصحاب کهف هفت تن بوده اندواسمای ایشان اینست (۱)

یملیخا و مکشلینا و مرنوش و برنوش و شادنوش و اسم راعی

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست: « سیقولون ثلثة رابعهم کلبهم و یقولون خمسة سادسهم کلبهم رجماً بالغیب ویقولون سبعة وثامنهم کلبهم قل ربی اعلم بعدتهم مایعلمهم الا قلیل فلا تمار فیهم الامراء ظاهرا ولا تستفت فیهم منهم احدا »

مرطونس است و اسم کلب قطمیر و روایت دیگر در اسامی ایشان هست وآنچه فی الجمله صحتی دارد اینست ودر**تیسیر** از**عبدالله بن عمر** نقل میکنند که چون آتش در موضعی افتد این اسماء یا سورت بر کاغذی نوشته در آنجا افکنند فی الحال فرو میرد . و اهل تاویلات را در باب اصحاب کهف سخن بسیار است بعضی برانند که این قصه نمودار احوال بدلائل سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود ایشان قایم است و کهف خلوت گاه ایشان بوده و کلب نفس حیوانیت است ونزد جمعی اشارتست بروح و قلب و عقل نظری و معیشی و قوت قدسه و سر و خفی که تعلق بکهف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره است و حوالهٔ توضیح این سخنان بجواهر میرود .

پس تو جدال مکن ای محمد(ص) درشان اصحاب کهف اگر اهل کتابین جدال کنند مگر جدالی ظاهر یعنی تعمق منمای درمجادله و بریشان خوان آنچه در قرآن است و بـرد تجهیل ایشان اشتغال مفرمای و فتوی مجوی (یعنی میرس) در شان ایشان از اهل کتابین یکی را .

آورده اند که چون سؤالات ثلاثهٔ مذکوره از حضرت رسالت پرسیدند فرمود که فردا بیائید تا شما را خبر کنم و نگفت انشاءالله پانزده روز یا کم یا بیش وحی نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال برمرآت دل بیفعل آنحضرت نشست ، حق سبحانه این آیت فرستاد که :

(۲۴) وبگوی مرچیزی را وکاری راکه قصد داری،بدرستیکه من کننده ام آنرا فردا مگر آنکه خواهد خدای یعنی بگو که اگر خدای خواهد وباد کن مشیت پروردگار خود را چون فراموش کرده باشی و بگو انشاءالله و یاد کن پروردگار خود را چه حقیقت ذکر فناء ذاکر است در مذکور و حضرت **شیخ الاسلام** (۱) قدس سره

۱ ـ مراد خواجه عبدالله انصاری است . خواجه عبدالله انصاری را پیر هرات هم می گویند رباعیات و مناجات او شهرتی بسزا دارد . خواجه عبدالله انصاری درسال ۴۸۱ بدرود زندگانی گفته است

فرموده که ذکر حقیقی آنستکه دل ذاکر درسر مذکور شود وجان وی در سر نور جز عیان گردد و عیان از بیان دور بلکه :

نظم

نه بیان گنجد درآنجا نه‌عیان نی من و نی ما و نی‌نام‌ونشان
ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام جملگی مذکور ماند والسلام

و بگو شاید آنکه دلالت کند مرا ، آفریدگار من به‌آنچیزی که نزدیکتر است از شان اصحاب کهف که میپرستند از راه صواب وچون عسی(۱) از حق سبحانه لابدست واورا راه نموده به بزرگتر خبری از قصهٔ اصحاب کهف و آن اخبار انبیاء و امم سابقه بوده وانبا از نوازل و حوادث آتیه .

(۲۵) و درنك کردند آن جوانمردان در غار خود وقتیکه در خواب بودند سیصد سال وزیاده کردند و برافزودند نه سال دیگر

در**لباب** آورده که سیصد سال شمسی بوده و نه‌سال برافزودند تا سال قمری شده چه تفاوت بین‌السنتین درهرسال قریب یازده روز است و بتحقیق سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری و دو ماه و نوزده روز باشد (۲) .

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « وقل عسی آن یهدین ربی لاقرب من هذا رشدا »

۲ ـ در مقدمهٔ این کتاب (برك ۷۲ـ۶۷) باز نموده شد که کاشفی بزرگترین منجم و ستاره‌شناس سدهٔ نهم هجری است در علم نجوم و ستاره شناسی تالیفات و رسائل سودمندی دارد که بنام‌رسائل سبعه مشهور و معروف‌است . نسخ معتبری ازرسائل کاشفی‌در کتابخانه **ملی ملك** بنظر نگارنده رسیده است در کتابخانه **مجلس شورای ملی** نیز نسخهٔ از **لوایح‌القمر** با اختیارات نجوم موجود است و هم نسخهٔ از این کتاب در دست استاد دانشمند آقای سعید نفیسی است وعلاوه برنسخ نامبرده لوایح‌القمر در کتابخانه های دیگر نیزیافته میشود

در خبر است که ترسایان گفتند ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که :

(۲۶) بگو خدای داناتر است بمقداری که درنك کردند ، مراوراست پوشیده های آسمان و زمین (یعنی مخفیات اهالی آن) چه بیناست خدای بهرموجودی و چه شنواست بهر مسموعی ، نیست مر اهل آسمان و زمین را بجز وی . هیچ دوستی که متولی امور ایشان بوده و انباز نمی کند در فرمان و قضای خود یکی را از موجودات علوی و سفلی .

(۲۷) و بخوان آنچه وحی کرده شده است بسوی تو از کتاب پروردگار تو که قرآن است ، هیچ تغییر کنندهٔ نیست مرسخنان اورا که در شان اصحاب کهف فروفرستاده و نیابی بجز وی پناهی .

صاحب کشاف (۱) آورده که قومی از رؤسای کفرمرحضرت پیغمبر را گفتند این بشمینه پوشان بیقدر را چون **صهیب** و **عمار** و **خباب** رضی‌الله عنهم که بوی خرقه های ایشان ما را متأذی دارداز مجلس خود دور ساز تا باتو مجالست کنیم ، این آیه نازل‌شد که :

(۲۸) و بازدار تن خود را و شکیبائی کن با آنکه‌میپرستند پروردگار خود را البته ، بامداد و شبانگاه (مراد طرفی النهار است یا صلوة فجر و عصر و یا مجامع اوقات یعنی شب و روز بپرستش حق مشغولند) میخواهند رضای او را یا او را میجویند و جویای غیر او نیستند(۲) (و نزد بعضی این آیت مدنی است وسبب نزول

---

۱ ـ مؤلف تفسیر کشاف ابوالقاسم محمودبن عمر خوارزمی است که بسال ۴۶۸ بدرود زندگانی گفته است (مراجعه شود ببرك ۱۰۳ جلد اول این کتاب ۲ ـ و از نگارنده است :

مرا بغیرتو ایدوست نیست دلداری که‌تاازان بکشم بارمحنت وخواری
دگر تحمل خواری ز دلبران نکنم که‌خوش‌بود بجهان نعمت سبکباری

(جلالی)

آن بود که جمعی از مؤلفة قلوب چون عیینةبن حصین و **اقرع‌بن حابس** و امثال ایشان گفتند یا رسول‌الله ما اشراف عربیم با **سلمان** و **ابوذر** وفقراء مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیك تو آمده بتعلم احکام شرعی قیام نمائیم آیت آمد که صبر کن بر صحبت دریشان که اوقات صبح و شام برای رضای خدا بپرستش او می گذارند و باید که درنگذرد چشمهای تو ازیشان (یعنی نظر ازیشان برمدار و بغیر ایشان التفات مکن) میخواهی آرایش زندگانی دنیا (بباید دانست که آنحضرت را هرگز بدنیا و زینت آن میل نبودی بلکه معنی آیت اینست که مکن عمل کسی که مائل بزینت دنیاست چه مایل بدنیا از فقراء معرض و بر اغنیاء مقبل باشد) و تو فرمان مبر ، آن را که ما غافل گردانیده‌ایم دل اورا از یاد ما (و آنکس امیةبن خلف بوده و اتباع او یا عیینه واشیاع او که آنحضرت را برطرد فقرا میفرمودند حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل کرده‌ایم) و او بیروی کرده است ، آرزوی نفس خود را و هست کار او تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندم وهلاکت .

(۲۹) وبگو مرایشان را که آنچه بشما آورده‌ام (یعنی قرآن) بیغام راست و سخن درستست از آفریدگار شما ، پس هرکه خواهد بوی گرویدن ، پس باید که بگرود و هرکه خواهد ناگرویدن باو ، پس نگرود . امام زاهد آورده که امر توعید و تهویل است نه امر اجازت و اباحت و **ابن عباس** فرموده که امر بمعنی اخباراست یعنی هرکرا خدا خواهد که ایمان آرد هرآینه ایمان آرد وهرکرا خواهد که کافر شود بیشك کافر گردد **وماتشاؤن الاان یشاء الله** آنچه مشیت ازلی بدانچه متعلق شده است از سمت تغییر مبرا و از صفت تبدیل معر است .

نظم

هرکرا خواهی بخوان و هرکرا خواهی بران
حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم نیست (۱)

بدرستیکه ما آماده کرده‌ایم برای ستمکاران (یعنی ناگرویدگان) آتشی که بگرد درآید ایشان را . بسرا پرده های آن (تشبیه کرده آتشی‌را که محیط بوده بکافران بسرا پرده که مشتمل باشد براهالی آن و در حدیث **ابوسعید خدری** هست که سرادق نار چهار دیوار است غلظ هریك از آن چهل ساله راه که بگرد کافران درآمده) و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی ، فریاد رسیده شوند به آبی مانند دردی زیت یا مسی گداخته که چون پیش دهن ایشان برند بریان کند وبسوزد روی هارا ازفرط حرارت بد شرابیست مهل(۲) وبدآست آتش جای بودن .

(۳۰) بدرستیکه آنانکه بگرویدند بخدا وبه کتاب و رسول او و بکردند کار های شایسته ، بتحقیق ما ضایع نگردانیم مزد آنکسی که نیکوتر است از روی کردار .

(۳۱) آن گروه مؤمنان و پسندیده‌کاران ، مرایشانراست بوستان هائی که اقامت آن قائم است (یعنی بهشت هائی که درآن مقیم باشند) میرود اززیر منازل ایشان یا بامر ایشان جویها ، بیرایه بسته شوند در آن بوستان ها از دستانهای ساخته شده از زر .

(در **زاد المسیر** ازابن جبیر نقل میکند که هریك از بهشتیان

---

۱ ـ وچه بسیار خوب فرموده شاعر تازی ؟!

یا احکم‌الناس انی فی معاملتی فیك‌الخصام و انت‌الخصم‌والحکم

۲ ـ آیهٔ شریفه اینست : «وقل‌الحق‌من‌ربکم فمن‌شاء فلیؤمن‌ومن‌شاء فلیکفرانااعتدنا للظالمین‌ناراً احاط بهم سرادقها وان‌یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی‌الوجوه بئس‌الشراب و ساءت مرتفقا »

خود را و او مجادله میکرد با او و سخن باز می گردانیدی (یعنی این می‌گفت و آن جواب میداد) کافر گفت من بیشترم از توجهت مال و عزیز ترم از قبل اولاد و حشم و خدم .

پس دست بهودا را گرفت و در آمد بباغ خود و حال آنکه ستم کننده بود برنفس خود بعجب و مفاخرت آنگه از روی محبت دنیا گفت گمان نمی‌برم آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد این بوستان من یا هرگز مظنهٔ من نیست که این دنیا سپری گردد

(۳۶) وگمان نمیبرم قیامت را آینده واگر باز گردانیده شوم بزعم تو ، بسوی پروردگارمن چنانچه تو می گوئی ومرا برانگیزند ، بخدا بیابم بهترین بوستان جای باز گشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن داده .

(۳۷) گفت مرقطروس را ، یار او بهودا و حال آنکه او جدال میکرد با او آیاکافر شدی بانکار بعث وتردد در آن به آنکسی که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل مادهٔ تست یا خود مادهٔ اصلی ترا ازخاك ، پس از نطفه که مادهٔ نزدیك است ، پس ترا راست کرد مردی رسیدهٔ درست اندام .

(۳۸) لیکن من می گویم اوست خداوند بحق ، پروردگار و آفریدگار من از خاك و نطفه و انبوز نمی گردانم به خداوند خود هیچ کس را

(۳۹) و چرا چون در آمدی در بوستان خود ، بگفتی که که آنچه خدا خواهد چنان شود (یعنی گفتی تو هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفت که اگرخدا خواهد نماند واگرخواهد فانی گرداند وچرا نگفتی ؟) نیست قوت هیچکس را مگر بخدای (یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر آن میسر شده بود بمددکاری و لطف حضرت باریست) اگر می بینی مرا کمتر از تو از جهت مال و فرزند .

(۴۰) شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من بوستانی بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من و فرو فرستد ، بر بوستان تو ، بسبب کفر تو ، صاعقه‌ها (یعنی عذاب سخت) ازآسمان، پس گردد بوستان تو ، زمینی هامون ، بی گیاه که پای برو بلغزد .

(۴۱) یاگردد آب آن بوستان فرو رفته در زمین، پس نتوانی تو ، مرآن آب بزمین فرو رفته را جستن (یعنی طلب آب مقدور تو نبود پس یافتن و بجوی باز آوردن خود چگونه تواند بود ؟)

آورده اند که حق سبحانه سخن آن مؤمن را راست گردانید و عذاب هلاك و استیصال بدان باغ فرستاد .

(۴۲) و فرا گرفته شد عذاب الهی ، بمیوهٔ باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و انهار آن وخراب گشت هر بناکه در آن باغ ساخته بود ، پس بامداد کرد قطروس و آن حال را مشاهده نمود، میگردانید هردو کف خود را (یعنی از روی حسرت کف‌بر کف میزد) و پشیمانی میخورد برآنچیزی که خرج کرده بود درعمارت آن وحال آنکه بناهای آن باغ ، افتاده بود برسقفهای خود (یعنی اول سقوف ساقط شد وجدار آن بروی افتاده یاچفته‌که بسته بودند بیفتاد وآنگاه ناگهان بروی فرود آمد) و برهر تقدیرچون قطروس مشاهدهٔ آن عذاب کرد دست بردست میزد ومیگفت کاشکی من انباز نمیگرفتم و شریك نمی‌ساختم بپروردگار خود دیگریرا تا بوستان من بسبب شرك من خراب نمیشدی .

(۴۳) و نبودند مر او راگروهی که یاری دهند دردفع عذاب از باغ او ، بجز خدای که او بران قادر بود واو را نصرت نکرد و نبود قطروس ، یاری دهنده مر خود را وانتقام‌کشنده از خدای .

(۴۴) آنجا بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یابموطن جزا، نصرت دادن ویاری کردن مرخدای راست وبس ، خدای راستگوی درست کار ، او بهتر است از جهت پاداش مرآنرا که برو امیدوار

بود و بهتر است از جهت عاقبت مر بندهٔ ترس کار را (یعنی طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او البته) .

صاحب تاویلات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافر وقلب مؤمن و جنتین را به هوی و دنیا که مشتمل اند بر اعناب شهوات و نخل مستلذات و زرع تمتعات بهیمه و در بواقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد و مواضع بیان آن **جواهر التفسیر** است .

(۴۵) و بیدا کن برای جهانیان ، مثل زندگانی ایشان دربن جهان ، مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا از سحاب یا از جانب شما ، بیامیخت به آن آب آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین بدو تازه و خرم شد ، پس بامداد گردید روزی (یعنی روزی گشت آن گیاه تازهٔ زیبا) خشك گشته و درهم شکسته بمثابهٔ که از خشکی وشکستگی براکنده میگردانند او را بادها واز بن برکنند و بهر طرف میبرند وهست خدای برهمه چیز از انشاء و افناء ، توانا .

تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که ازآب باران سبز شود و ببالد وبکمال تمام رسد و وقت آن درآید که از وی نفع گیرند ناگاه آب ازو منقطع گردد وخشك وبی فایده بماند همچنین آدمی برآن زندگانی و تازگی که دارد خوش براید همینکه نامهٔ عمر از عنوان بپایان رسد متقاضی اجل درآمده نهال نهاد را به صرصر فنا خشك سازد وخرمنهای آرزو را بباد نیستی بردهد .

نظم

بهارعمربسی دلفریب و رنگین است ولی چه سود که دارد خزان مرگ ازپی (۱)

رؤسای عرب بمال و فرزند فخر و مباهات میکردند وحضرت

---

۱ ـ و در مثنوی معنوی آمده :

همچنین دنیا اگرچه خوش شگفت بانگ هم زد بیوفائی خویش گفت

ای ز خوبی بهاران لب گزان بنگر آن سردی و زردی خزان

پیغمبر را به آنکه درویش است و پسر ندارد طعنه می زدند حق سبحانه فرمود که :

(۴۶) مال و فرزندان آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبرو توشهٔ راه معاد ، باندك زمانی عرصهٔ تلف و هدف زوال خواهد شد و کارهای شایسته پایدار که ثمرهٔ آن ابدالاباد و باقی ماند ، بهتر است نزدیك پروردگار از جهت پاداش و بهتر است از جهت امید (یعنی صاحب آن اعمال هرچه امید میدارد از حق سبحانه درآخرت می یابد) بعضی از علماء برآنند که باقیات صالحات نمازهای پنج گانه است و گویند کلمات خمسه است اعنی **سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم** یا کلمات سه گانهٔ **لا اله الا الله واستغفر الله وصلی الله علی محمد وآله وسلم** یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات خالصهٔ پسندیده که موجب قبول اعمال بود یا نیات صالحات که بحکم **هن ستر من النار** سبب خلاصی والدین باشند .

امام قشیری قدس سره فرموده که باقیات صالحات (۱) آن عملست که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه خالصاً لوجه الله بود تا نتیجهٔ آن ابداً بسمت بقا موسوم تواند بود .

رویم (؟) قدس سره فرموده که خلوص عمل آنستکه رؤیت عمل از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نه بینی وندانی .

(۴۷) و یاد کن روزیرا که برانیم کوهها را (یعنی از بیخ برکنیم و در هوا پراکنده سازیم) و به بینی زمین را ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده وحشر کنیم همه را (یعنی جمع سازیم همه را در موقف) پس نگذاریم ازیشان یکی را حشر ناکرده .

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً وخیر املا » .

(۴۸) و عرض کرده شوند برحساب آفریدگار تو استاده‌وصف کشیده وحق سبحانه گوید :

هرآینه آمدید بما فردی تنها بی خدم و حشم و مال و منال همچنانکه آفریده بودیم شما را اول بار که هیچ خبر نداشتید بلکه شما گمان بردید و پنداشتید آنکه نسازیم ما برای شما وقتی برای انجاز وعده یامکانی که موعود بود برای محاسبه (این خطاب خاص با منکران بعثت است (۱) .

(۴۹) و نهاده شود نوشته‌های اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در میزان پس به بینی گناهکاران را ترسان و اعراض کنندگان از آن چیز یکه در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند (یعنی چون بدان مطلع گردند خوف بریشان مستولی گردد) و گویند ای وای بر ما!! چه بوده است این نامه‌را که مطلقا فرو نگذاشته گناهان خرد و بزرگ را مگر شمرده است همهٔ آنرا و ضبط کرده و نگاهداشته و بیابند آنچه کرده اند در پیش آمده و ستم نکند پروردگار تو بر کسی بنقصان حسنهٔ او یا زیادتی سیئهٔ او .

(۵۰) و یاد کن آنرا که گفتیم ، مر فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را ، پس سجده کردند ، مگر ابلیس ، بود از جن (یعنی قوم بنی‌الجان یا جن گروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس ازیشان بود وغیر ایشان از ملائکه مخلوقند از نور و قول اول اصح است چه در همین آیت اورا ذریت اثبات میکنند و ملائکه را ذریت نیست و دلیلی دیگر آنست که میگوید :

ففسق عن امر ربه (پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خود **فا** برای سیئه است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده)

---

۱ ـ آیه اینست : « ویوم نسیر الجبال و ترى الارض بارزة وحشر ناهم فلم نغادر منهم احداً .

آیا فرا میگیرید شیطان را و فرزندان او را دوستان بجز من (یعنی ایشانرا دوست میگیرید وفرمان‌برداری میکنید ودر من عاصی‌میشوید)؟ و حال آنکه ابلیس و ذریت او دشمنانند ، بداست مر ستمکاران را ابلیس و ذریت او بدلی از خداوند (وگویند ذریت بمعنی اتباع است و تسمیهٔ ایشان بذریت از قبیل مجاز بود و اکثر برآنند که او را ذریت هست .)

در **تبیان** آورده که چون حق سبحانه ابلیس را براند از بهلوی چپ او زوجهٔ او را که آوء نام دارد بیافرید واو را بشمار ریگهای بیابان فرزندانند واز اولاد او یکی مره است که کنیت بدو یافته ودیگری لاقیس و ولهانست . در **عین‌المعانی** آورده که لاقیس موسوس طهارتست و ولهان موسوس صلوة و بعضی برعکس گفته‌اند و باتفاق زلنبور از اولاد او صاحب اسواق است که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه می کند و اعور صاحب ابواب زنا است و موطا صاحب اراجیف ودایم با خورندهٔ طعام که بسم‌الله نگفته باشد شرکت میکند در خوردن و مدهش موکل علماء است که ایشان را برهوای مختلفه‌میدارد .

(۵۱) حاضر نگردانیده ایم شیطان و اولاد اورا بوقت آفرینش آسمان وزمین تا با ایشان مشاورت کنیم یا مددکاری طلبیم ونه بوقت آفرینش نفسهای ایشان (اعتقاد جمعی کفار آن بود که جن برعلوم غیبی مطلع‌اند حق سبحانه نفی میکند آنرا ومیگوید ایشان‌درآفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند وازآفرینش نفسهای خویش نیز بیخبر اند پس چگونه ایشانرا در عبادت انباز میگیرید و نیستم من فرا گیرندهٔ گمراه کنندگان را که ابلیس و ذریت اویند یاران ومددکاران (یعنی من در خالقیت بینیازم از یار ومددکار .

(۵۲) و یاد کن روزی را که گوید خدای (یافرشته بامر او) مشرکان راکه برای شفاعت‌خود یا بجهت دفع عذاب ازخود، بخوانید

به آواز بلند شریکان و مر آنانرا که گمان بردید که ایشان انبازان منند (اضافهٔ شرکاء (۱) برزعم ایشانست وبجهت توبیخ وتوقیع میشاید) پس بخوانند کافران بتانرا و استعانت کنند ، پس استجابت نکنند مر ایشانرا وبفریاد نرسند .

وگردانیدیم میان کفار و الههٔ ایشان جای هلاك (یعنی وادی از وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان ایشانکه مهلکهٔ عظیم باشد (و همه ایشانرا در آن معذب سازیم .

واز **عبدالله عمر** منقول است که موبق (۲) وادیباشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل **لااله‌الاالله** وماسوای ایشان.

(۵۳) و به بینند مشرکان آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه ، پس یقین دانند که ایشان درافتادنی اند به آن ونیابند ازآن آتش مکانی که بازگردند بدان یا گریزگاه نیابند جهت آنکه ازهمه جوانب احاطه کرده باشد بدیشان .

(۵۴) و بدرستیکه ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم درین **قرآن** برای مردمان از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلائل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود .

حکیم الهی (۳) گوید :

حق تعالی بمحض فضل عمیم — در کتاب کریم و حکم قدیم
آنچه مر جمله را بکار آید — گفته است آنچنانکه می باید

---

۱ و ۲ آیهٔ شریفه اینست : « ویوم یقول نادوا شرکائی الذین زعمتم فدعوهم فلم‌یستجیبوا وجعلنا بینهم موبقاً . . . . »

۳ـ مراداز حکیم الهی مجدودبن آدم سنائی غزنوی‌است ـ سنائی ازبزرگان صوفیه‌است قصاید ومثنویاتش شهرتی بسزا دارد ـ جلال‌الدین محمد مولوی صاحب کتاب مثنوی در حق او و شیخ عطار گفته است :

عطار روی بودو سنائی دوچشم‌او — ما از پی سنائی و عطار میرویم

وهست آدمی بیشتر از هر چیزی که خدا آفریده است ، از روی خصومت باطله (یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل‌کننده‌تراست و خصومت او در کار حق بیشتر) .

ابن‌عباس رضی‌الله‌عنه فرموده که مراد **نضرب‌حارث** است که در قرآن جدال می نمود با ابی‌بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد .

(۵۵) ومنع نکرد وباز نداشت اهل مکه را ، ازآنکه بگروند و تصدیق کنند چون آمد بدیشان سبب راه نمودنی‌که محمد است یا قرآن و منع ننمود ایشان را از آنکه استغفارکنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی ، مگرطلب‌آنکه بیاید بدیشان سنت خدا در هلاك کردن پیشینیان و یا بیاید بدیشان عذاب روی با روی مستاصل کننده (یعنی در روز بدر) .

(۵۶) و نفرستادیم ما فرستادگان را ، مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی وبیم‌کنندگان را بنکال سرمدی .

ومجادله میکنند آنانکه کافر شدند به بیهوده که افتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات وچرا چنین کنند ؟ تا زائل گردانند از مقر خود و باطل سازند به آن جدال حق را که قرآن است یادین‌قویم محمد صلی‌الله علیه وسلم .

و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلائل قدرت مرا و آنچیز را نیز که بیم کرده شده‌اند بدان از قیامت وعذاب یعنی قرآن ومواعید اخروی را گرفتند افسوس کرده شده به‌آن .

(۵۷) وکیست ستمکارتر ازکسی که پند داده شود به آیتهای پروردگار او که قرآن است ، پس روی بتابد از آن وقبول نکند و فراموش کند البته عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است‌هردو دست او یعنی فراموش کرده‌اند ازکفر ومعاصی خود وتفکر نمیکنند در عواقب آن بدرستیکه ما نهادیم بردلهای ایشان پوششها تا درنیابند آنرا ودر گوشهای ایشان افکندیم گرانی تا نشنوند آنرا چنانچه حق

tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

استماع است و اگر خوانی تو ایشان را به آنچه سبب هدایت است (یعنی ایمان و قرآن) ، پس‌ه‌راه نیابند آنگاه که دعوت کنی ، هرگز (مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود) .

(۵۸) و پروردگار تو آمرزنده است وعیب پوش ، خداوند بخشش .

اگر بگیرد خدای ایشان را (یعنی کافرانرا) به‌آنچه میکنند از گناهان که شرك است و تکذیب پیغمبر وقرآن ، هرآینه شتاباند برای ایشان عذاب را در دنیا ، بلکه عذاب مشرکانرا هست وعده یا زمان وعدهٔ که روز بدر است یا روز قیامت که چون وعده درآید نیابند بجز خدا پناهی وگریزگاهی .

(۵۹) و آن دیهها که قصه آن برتو خوانده‌ایم (یعنی حجر و احقاف و مؤتفکات) ، هلاك کردید اهالی آنرا ، آن هنگام که ستم کردند برخود بر کفر وتکذیب ومجادله ومعاصی ، وقتی‌معلوم که‌چون برسد از آن پیش و پس نیفتد ، پس چرا قریش عبرت نمیگیرند واز شرك و نافرمانی دست باز ندارند ، و از اینجاست که **السعید من وعظ بغیره** .

رشیدالدین وطواط (۱) شکرالله سعیه درترجمهٔ این کلام سعادت اعلام فرموده :

نظام

نیك‌بخت آنکسی بود که دلش — آنچه نیکی دروست بپذیرد
دگران را چو پند داده شود — او از آن پند بهره برگیرد

۱ - رشید الدین وطواط محمد بن عبدالجلیل عمری یکی از گویندگان ونویسندگان بزرگ سدهٔ ششم هجری است . رشیدالدین وطواط شغلش دبیری و نویسندگی وشاعری بوده و علاوه بر دیوان شعری که از او باقی مانده چند اثر نثر از او بجا مانده که مهمتر از همه **حدائق السحر** است درصنایع شعر - رشید دارای قد کوتاه بوده و بنظر ناچیز می‌آمده و شهرتش بوطواط ازهمین جهت است .

آورده اند که موسی بعد از هلاك فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبهٔ خواند که فقان از مستمعان برآمد وهمه در ادای آن کلمات و تامل در معانی وحقانیتش متحیر شدند یکی‌از عظمای قوم گفت یا کلیم‌الله هیچکس باشد در روی زمین داناتر از تو ؟ موسی فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود داناتری و گویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت بی آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع‌البحرین بنده ایست که اختصاص داده‌ایم اورا بعلم خاص برو با یکی از خواص خود تامنزل وی و باخود ماهی بریان همراه بر که او ترا بدو راه خواهد نمود، حضرت موسی تهیه راه فرموده روی براه آورد :

(۶۰) و یاد کن ای محمد چون گفت موسی ، مر شاگرد و خادم خود (یعنی یوشع بن نون) راکه بطلب خضر همیشه خواهم رفت تا برسم بمجمع‌البحرین که مکان اوست (وآن ملتقی بحر فارس وروم بوده گویند آن موضع آخر بقعهٔ اوست ودر **زادالمسیر** طنجهٔ مغرب آورده و در بند شروان نیز گفته اند) القصه موسی گفت مدام میروم تابرسم بمنزل او یا میروم زمانی درازکه هشتاد سال‌باشد (یعنی بهیچ‌وجه روی از سفر برنمی تابم تا او را بیابم)

مصرع

دست از طلب ندارم تا کام من برآید (۱)

ای یوشع تو با من موافقت می‌نمائی در طلب این بندهٔ صالح؟ یوشع فرمود که آری من با تو موافقت میکنم و رفاقت ترا مغتنم می شمارم .

(۱) و در مثنوی آمده است :

گر گران و گر شتابنده بود — آنکه جوینده است یابنده بود
درطلب‌زن دائما تو هردودست — که‌طلب در راه نیکو رهبراست

مصرع

خوشست آوارگی آنرا ، که همراهی چنین باشد

بس یوشع چند نان و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی کلیم روان شد .

(٦١) بس آنهنگام که رسیدند بمجمعی که میان دو دریاست، آنجا برصخرهٔ که کنار چشمهٔ بود بنشستند وموسی درخواب رفت ، یوشع در آن چشمه وضو ساخت و قطرهٔ از دست وی بران ماهی بریان چکید ، فی‌الحال زنده شده روی بدریا نهاد ، یوشع متحیر گشت و موسی از خواب درآمده تفقد یوشع و ماهی ننموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر ، فراموش کردند ماهی خود را ، بس فراگرفت‌ماهی‌راه خود را ، در دریا مثل سردابهٔ که دران توان رفت‌هرجاکه ماهی میرفت‌آب بالای اوچون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشك میگشت .

(٦٢) بس وقتیکه درگذشتند از مجمع‌البحرین ، گفت‌موسی، مرجوانمرد خود (یعنی یوشع) را که وقت چاشت شد ، بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده‌ایم ودمی برآسائیم ، هرآینه دیدیم ازین سفر که کردیم رنج وسختی چون یوشع سفره پیش آورد قصهٔ ماهی بریادش آمد .

(٦٣) گفت خبر داری چون جای گرفته بودیم به آن صخره بر کنار چشمه ، بس بدرستیکه من فراموش کردم ماهی را (یعنی قصهٔ او را که با تو گویم) و فراموش نکرد ذکر او را برمن مگر شیطانی که مرا مشغول ساخت از آنکه یاد دهم ترا و گرفت ماهی راه خود را در دریا ، راهی عجب که هرجا میرفت آب فراخ میشد و زمین دریا نیز خشك میگشت .

(٦٤) گفت موسی آن قصهٔ ماهی است آنچه بودیم ، که می‌طلبیدیم چه حق سبحانه بمن وحی فرستاد که آن ماهی مارا راه خواهد نمود بدانکسی که می‌طلبیم ، پس بازگشتند برنشانه‌های قدم

خود از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا درآمده بود راهی دیدند گشاده وخشك وبدان درآمدند .

(٦٥) بس یافتند بندهٔ را از بندگان ما که بمحض عنایت دادیم او را ، بخشش از نزدیك ما که آن وحی است ونبوت بقولی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب آنها که به نبوت او قائل نیستند و بیاموختیم او را از نزدیك ما علمی که خاص است بما و کسی آنرا نداند الا بتعلیم ما .

در **حقایق سلمی** از **ذوالنون مصری** (١) قدس سره نقل میکند که علم لدنی آنست که حکم کنند بخلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند علمی است که حاصل شود بیواسطهٔ کسب و تلقین حرف .

صاحب **کشف‌الاسرار** فرموده که دانندهٔ این علم محقق است از یافته سخن گوید

در **فتوحات** از **سلطان‌العارفین** (٢) قدس‌سره نقل میکند که باجمعی از دانشمندان گفته اند **اخذتم‌علمکم میتا عن میت واخذنا علمنا عن الحی الذی لایموت** .

نظم

گلشنی کز نقل روید یکدمست — گلشنی کز عشق روید خرمست

گلشنی کز گل دمد گردد تباه — گلشنی کز دل دمد وافر حتاه

علم چون بردل زند یاری شود — علم‌چون برگل‌زند باری‌شود(٣)

آورده اند که چون بجای‌خضر رسیدند اورا دیدند تکیه کرده و جامه در سر کشیده موسی بر وی سلام کرد خضر جامه ازروی

---

١ ـ مراجعه شود ببرگ ٤٨٣ جلد اول این کتاب

٢ ـ لقب‌قطب‌العالمین بایزید بسطامی است

٣ ـ و در مثنوی معنوی وارد است :

خاتم ملك سلیمانست علم — عالم صورت چهل جانست علم

دور کرده جواب داد و گفت تو کیستی ؟ گفت من موسی‌ام از بنی اسرائیل حق سبحانه و تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم ودر جواب کسی که گوید پیغمبر صاحب شریعت چگونه ازکسی چیزی آموزد گفته اند که رسول باید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده از اصول و فروع دین و هرچه نه از این قبیل باشد تعلم آن منافی نبوت نیست و نکته **انتم اعلم بامور دنیاکم** مؤید این قولست .

(٦٦) گفت موسی خضر را آیا بیروی میکنم ترا برشرط آنکه بیاموزانی مرا از آنچه بتو آموخته اند علمی که مبنی بر رشد باشد (یعنی اصابت خیر) ؟

(٦٧) گفت خضر بدرستیکه تو نمیتوانی بامن شکیبائی کردن موسی گفت چرا صبر نتوانم کرد ؟ گفت بجهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو ظاهر است و شاید از من علمی صادر شود در ظاهر که آن منکر و ناشایست نماید و تو وجه حکمت آنرا ندانی و برآن صبر کردن نتوانی .

(٦٨) وچگونه‌صبر کنی برآنچیزی که احاطه نکردهٔ به آن چیز از روی دانش (یعنی علم تو به آن نرسیده باشد) ؟

(٦٩) گفت موسی زود باشد که یابی مرا اگر خواهد خدای صبر کننده برآنچه ازتو بینم و نافرمانی‌نکنم امر ترا در هیچ کاری

(٧٠) گفت خضر ای موسی اگر بیروی کنی‌مرا ، پس مپرس بسؤال مکن) تا من نوسازم برای تو از آن چیز بیانی که دریابی، موسی قبول نموده هر دو باهم روی براه نهادند و یوشع در عقب ایشان میرفت

(٧١) پس رفتند بساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل کشتی‌استدعای رکوب نمودند ، ملاحان اول راضی نشدند ودرآخر

خضر را شناختند وبتعظیمی تمام درآوردند تاچون نشستند درکشتی وبمیان دریا رسیدند وخضر تبری برداشت وبنهان ازآن قوم سوراخ کردکشتی را، گفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی‌را تا غرقه گردانی اهل کشتی را (چه سوراخ سبب دخول آبست درآن ودخول آب موجب غرقه شدن سفینه بود) ؟ بدرستیکه آوردی چیزی شگفت و شنیع و بردل گران .

(٧٢) گفت خضر که آیا نگفتم که تو نمیتوانی بامن صبر کردن

(٧٣) گفت موسی که آنسخن ازخاطر من‌رفته ، مؤاخذه مکن مرا به‌آنچه فراموش کردم ودر مرسان مرا از کارمن دشواری (یعنی برمن سخت فرامگیر و بامن بدین مقدار مضایقه مکن) .

(٧٤) پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی میکردند و پسری زیباروی بلند قامت خطی سبز بر پشت لب او پیدا شده نام او جیسور یا حیسور و نام پدر اسلاس و نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان ایشان بود و موسی وخضر میرفتند تا چون بدیدند پسری‌راکه ذکر کردیم ، خضر او را از میان اقران طلبیده در پس دیواری برد ، پس بکشت اورا بذبح یا بخناق ، گفت موسی که آیا بکشتی نفس پاك را بغیر نفسی که اوکشته باشد (یعنی اوپاك بود از قتل بغیرحق پس‌بی‌قصاص‌چگونه اورا بکشتی؟) ؟ هرآینه‌آوردی چیزی ناپسندیده‌را.

(٧٥) گفت خضر که آیا نگفتم مرترا در اول مصاحبت که تو قوت نداری و نتوانی با من و برفعلهای من شکیبائی ورزیدن ؟

(٧٦) گفت موسی اگر سؤال کنم ترا از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره پس ازین کرت ، پس مصاحبت مکن با من بدرستیکه رسیدی از نزدیك من بقدری (یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هرآینه در ترك صحبت من معذور باشی و درحدیث‌آمده که خدای رحمت کند برادرم موسی را که از روی شرم گفت **فلا تصاحبنی** اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ کردی

هر آینه چیزهای شگفت تر دیدی

(۷۷) پس در گذشتند و رفتند ، چون آمدند باهل دیهی که انطاکیه بود یا ایله بصره یا باجروان ارمنیه یا برقه از روم یا بربر زمین و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه دربستندی و برای هیچکس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر در آن دروازه رسیدند خواستند که بدیه درآیند کسی دروازه نگشود طلب طعام کردند اهل آن دیه را و گفتند اینجا غریب رسیده‌ایم و گرسنه نیز هستیم و مارا چون در دیه جای ندادید باری طعامی جهت ما بفرستید ، پس سر باز زدند اهل آن دیه از آنکه ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بربیرون دیه بودند وبامداد روی براه نهادند ، پس یافتند درنواحی آن دیه دیواری مایل شده بیك طرف . میخواست دیوار آنکه بیفتد و در گردد از بیخ (ارادت دیوار مجاز است یعنی نزدیك بود به بیفتادن) ، پس راست کرد خضر آنرا به آنکه اساسش را برسنك و گل استحکام داد . گفت موسی اهل این دیه مارا جای ندادند وطعامی نیز نفرستادند پس بچه جهت دیوار ایشانرا عمارت کردی ؟ اگرمیخواستی هر آینه فرا میگرفتی برتعمیر این دیوار مزدی .

(۷۸) گفت خضر ، اینست جدائی میان من و تو (یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالثه ازتو چیزی بپرسم با من صحبت مدار اینك وقت فراق رسید) زود باشد که آگاه سازم ترا بمعنی آنچه نتوانستی برآن شکیبائی نمودن وازحیثیت ظاهر برآن انکار کردی

(۷۹) اما کشتی بود مر محتاجانیرا که ده برادر بودند ، پنج بیمار و بریجا مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت کار میکنند در دریا ، پس خواستم بحکم خدای آنکه اورا سوراخ سازم وعیب ناك کنم وحال آنکه هست دربیش راه ایشان پادشاهی که اورا جلندبن کرکره گویند ، میگیرد هر کشتی درستی که می‌بیند بغصب از کشتی بانان باز میستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او

غصب نکند وآن محتاجان بکلی محروم نگردند

بیت

خضر گر در بحر کشتی‌را شکست صد درستی درشکست خضر هست(۱)

(۸۰) واما پسر کشته گشته ، پس بودند پدر ومادر او گرویدگان پس دانستیم ما یا ترسیدیم آنکه در رساند بدیشان بیباکی و کفران نعمت یعنی شاید با کفر وفسق او درسازند و از روی مهربانی که والدین را بر ولداست وآن درساختن موجب کفر وطغیان باشد .

(۸۱) پس خواستیم ما آنکه بدل دهد ایشانرا پروردگارایشان فرزندی بهتر ازو از روی طهارت و پاکی (یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق ردیت مزکی باشد) و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر .

آورده‌اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشانرا دختری داد و پیغمبری اورا بعقد خود درآورد و هفتاد پیغمبر ازنسل اوپدید آمدند.

و نیز ابیات ذیل درمثنوی معنوی وارد است :

این یکی آمد زمین را می‌شکافت ابلهی فریاد کرد او بر نتافت
کین زمین‌را ازچه ویران میکنی؟ میشکافی و بریشان میکنی
گفت ای ابله برو بر من مران تو عمارت از خرابی باز دان
کی‌شود گلزار و گندم زار این؟ تانگردد زشت‌و ویران این زمین
تا نبشکافی بنشتر ریش چغز کی شود نیکوو کی گردید نغز
پاره پاره کرد درزی جامه را کس‌زند آن در زی علامه را
که چرا این اطلس بگزیده را بر دریدی چون کنم بدریده را
هر بنای کهنه کابادان کنید نی که اول کهنه را ویران کنید؟
همچنین نجار و حداد و قصاب هستشان پیش از عمارتها خراب
آن هلیله وان بلیله کوفتن زان تلف کردند معمور بدن
تا نگویی گندم اندر آسیا کی‌شود آراسته زآن خوان ما ؟

آورده‌اند که موسی و خضر یکدیگر را وداع کردند وهریك روی بمنزل خود آوردند و محققانرا در این قصه بسی نکات‌واسرار است مخصوصاً صاحب **بحرالحقایق** در بیان دقائق آداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق بعبارتی خوش و تقریری دلکش آورده و بعضی از آن در **جوهرالتفسیر** باز توان یافت(۱)

(۸۳) و می‌پرسند ترا مشرکان مکه بامتحان بمود از ذوالقرنین که پادشاه شرق و غرب بوده و بدین جهت ذوالقرنین گفتند که بکرانهٔ مشرق ومغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشتند یا تاج‌اودوشاخ داشته یا بدست ورکاب حرب می‌نموده یا کریم‌الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو صفیر داشته (یعنی

(۱) ودرمثنوی معنوی آمده :

جوع یوسف بود آن یعقوب‌را بوی نانش میرسید از دور جا
آنکه بستد پیرهن‌را می شتافت بوی پیراهان یوسف را نیافت
وآنکه صدفرسنگ‌ز آن‌سو بوی‌او چونکه بد یعقوب می بوئید بو
ای بسا عالم ز دانش بی‌نصیب حافظ علم است آنکس نی‌حبیب
مستمع از وی همی یابد مشام گرچه باشد مستمع ازجنس عام
زانکه پیراهان بدستش عاریه‌است چون بدست آن نخاسی‌جاریه‌است

و از اینجهت‌است که گفته‌اند راهرو باید مرشد محقق ومشفق باشد نه پیر مقلد

حافظ فرماید :

دردم نهفته به ز طبیبان مدعی باشد که ازخزانه غیبش دوا کند

صائب تبریزی فرموده :

ز بی‌دردان علاج دردخود جستن به‌آن ماند
که خار از پا برون آرد کسی با نیش عقربها

وچه بسیار خوب فرموده شاعر تازی زبان ؟ !

اذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم الی ارض‌الجیاف

و از نگارنده است

دیور را معرفت یزدان نیست زینجهت رهبر گمراهانست

(جلالی)

مثنوی

آن پسررا کش خضر ببرید حلق سر آنرا درنیابد عام خلق
آنکه‌جان‌بخشد اگربکشد رواست نائب‌است و دست‌او دست خداست
بس عداوتها ، که‌آن، یاری بود بس خرابیها ، که‌معماری بود(۱)

(۸۲) و اما آن دیوار هست برای دوکودك یتیم که نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند در شهر (مراد قریه مذکوره است) وهست زیر دیوار گنجی برای ایشان و اگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتندی و بود پدر ایشان شایسته ، نام او کاشح وگفته‌اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای ایشانرا بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود

پس خواست آفریدگار تو آنکه برسند یتیمان بقوت و کمال و رشد خود و بیرون آرند گنج خود را ببخششی از پروردگار خود و نکردم آنچه تو دیدی از برای خود بلکه بفرمان حق‌تعالی کردم که اوخواست که گنج بمستحقان رسد .

آورده‌اند که آن گنج بود از زر و نقره و گویند کتب علمی بودو اشهر آنستکه لوحی‌بود از زر برو نوشته بود « بسم‌الله‌الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود؟ و شگفت می‌نمایم از آنکه گرویده است برزاقی حق که خودرا چرا در تعب افکند و عجب است از کسی که تصدیق مرك کند چرا شادمان گذراند و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب قیامت برای چه غفلت ورزد و عجب از آنکه دنیای دنی و وتقلب او وانقلاب احوال ارباب اوداند چرا دل دربندد **لا اله‌الاالله محمد رسول الله** » . این است حقیقت آنچه نتوانستی بر آن صبر کردن .

(۱) در حقیقت دوستانت دشمنند که ز خضرت دورو مشغولت کنند
درحقیقت هر عدو داروی تست کیمیا و نافع و دلجوی تست

دوگیسوی بافته از دو جانب سر) و اشهر آنستکه این اسکندر رومی است و در نبوت اوخلاف کرده‌اند .

بگو ای محمد (ص) ، زود باشد که بخوانیم برشما ازو خبری و بیانی .

(۸۴) بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم (یعنی دسترس دادیم) مر اورا باستیلاء در زمین وعطاکردیم اورا ازهرچیزی که خلق بدان محتاج بودند یا ازآنچه سلاطین را بکارآید درتسخیر شهرها ومحاربه بااعداء یا دادیم اورا از هرچیزیکه می‌خواست دست آویزی که بدان سبب اورا ازآن چیز میسر میشد .

آورده‌اند که حق‌سبحانه نور وظلمت را مسخر او گردانید ودر **زاد المسیر** گوید که سحاب را در فرمان او کرد تا بدو سوار شده هرجا میخواست میرفت روزی که از روم بیرون آمده مصررا مسخر میساخت و با زنگیان حرب کرده وبرایشان غلب شده عزم مغرب کرد.

(۸۵) پس ازبی دررفت سببی راکه بمغرب تواند رفت وبه‌آن توسل جسته می رفت .

(۸۶) تا چون رسید بجای فروشدن آفتاب (یعنی نهایت‌عمارت از جانب مغرب) یافت آفتاب را که رأی العین می رود در چشمه آب گرم (وحفص حمیة می‌خواند یعنی چشمهٔ آب مکدر لای‌آمیز) و یافت نزدیك آن چشمه برساحل دریای محیط غربی ، گروهی را در ناسك مذکوراست که ایشان قومی بودند بت پرست سبزچشم سرخ موی تناور با هیبت ، لباس ایشان پوست حیوانات وطعام ایشان‌گوشت وحوش و جانوران آبی

(۸۷) گفتیم ما که ای ذوالقرنین (این ندا اگرنبی بوده باشد بوحی است و اگرنبوده باشد بالهام یا برلسان پیغمبر زمان او) وبر هرتقدیر حق‌تعالی فرمود که : یا آنست که عذاب میکنی این قوم را یا میکشی اگرایمان نیارند ویا آنکه فرامیگیری درباب ایشان نیکوئی

اگر بگروند .

(۸۷) گفت ذی‌القرنین ، اماکسی که ستم کند (یعنی برمقتضای خود مصرباشد) ، پس زود باشدکه عذاب کنیم (یعنی من وهرکه بامن است بکشیم اورا واین عذاب دنیاست) پس بازگشت شودبسوی جزای بروردگار خود درقیامت ، پس عذاب کند خدای‌اورا ، عذابی سخت و منکرکه مثل او معهود نباشد .

(۸۸) و اما هرکه بگرود وعملی کند شایسته (یعنی برمقتضای ایمان) ، مر اوراست در هردو سرای پاداش نیکو و زود باشد که بگوئیم مراورا ازفرمان ما (یعنی ازآنچه فرمائیم) کاری آسان فراخور طاقت او .

آورده‌اندکه لشکر ظلمت را برقوم ناسك گماشت تا بگوش و دهن ایشان درآمد زنهارخواسته بوی ایمان آوردند .

(۸۹) پس دیگر باره از بی‌درآمد سببی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسك را با خود برده لشکر نوررا از پیش روان کرد وعسکرظلمت را ازعقب بداشت وبجانب جنوب متوجه شد قوم هاویل را که درفطر ایمان بودند مسخرکرد بهمان طریق که درقصه ناسك مذکور شد پس روی بمشرق نهاد :

(۹۰) تا چون برسید بجای برآمدن آفتاب (یعنی موضعی که مبداء عمارت است ازجانب‌شرق ، یافت آفتاب را که بامداد برمی‌آید و شعاع او بر می‌افتد برگروهی که ماآنگردانیده بودیم او پیدا نکرده برای ایشان از دوره آفتاب در وقت طلوع پوششی ازلباس و بناکه میان آفتاب و ایشان حاجز باشد چه‌ایشانرا پوشش نبود وزمین ایشان نیز بنا نگاه نمیداشت ازغایت نرمی وسستی ، پس چون آفتاب طلوع کردی بسردابها درآمدی تا وقتیکه ارتفاع پذیرفتی و ازسمت رأس ایشان دورگشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و به‌آفتاب

بریان کرده خوردندی و آن قوم منسك بودند .

(۹۱) همچنان کرد اسکندر با ایشان که باهل مغرب کرد یا همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر امیر روان شد و بقومی رسید که ایشانرا هاویل خوانند و با ایشان همان سلوك نمود که باقوم هاویل و بدرستیکه ما احاطه داشتیم به آنچه نزدیك او بود ، ازروی آگاهی (یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که بروجمع شده بود بهمه محیط بودیم ومجموع را دانستیم)

(۹۲) پس اسکند ازبی درآمدراهی وطریقی دیگررا ازمشرق بشمال

(۹۳) چون برسید درمنقطع ارض ترك ، میان دوکوه که از پس آنها زمین یأجوج و مأجوج است ، یافت در پیش آن دوکوه گروهی را با هیئتهای عجیب وشکلهای غریب ، نزدیك نبودند از کمی فطنت که دریابند سخن ایشانرا وکسی نیز ازلشکر ذوالقرنین ،سخن ایشان درنمی یافت

(۹۴) گفتند (یعنی مترجم ایشان گفت) ای ذوالقرنین، بدرستیکه یأجوج و مأجوج تباهی میکنند در زمین ما هرگاه که ازپس این کوهها بیرون آیند ، ازکیاه آنچه سبز یابند بخورند وآنچه خشك باشد با خود ببرند ، تمام انعام مارا می کشند و می خورند و اگر چهاربا نیافتندی آدمی‌را بعوض آن بکار می‌بردندی و ایشان دوقبیله بودند از اولاد **یافث بن نوح**

در **عین‌المعانی** آورده که آدم را احتلام افتاد ومنی اوبخاك آلوده شد ، آدم ازآن حال اندوهناك گشت و حق‌تعالی این دوقوم را از آن خاك آلوده بمنی ابوالبشر بیافرید و بقول کسی که گوید انبیاء محتلم نمیشوند این قول ضعیف است و دراشکال واحوال ایشان اختلاف کردند

از حضرت **امیرالمؤمنین علی** رضی‌الله عنه منقولست که قامت بعضی ازایشان بمقدار بشریست و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث

آمده که صنفی ازیشان برمثال شجرهٔ ازند است (وآن درختی است در ولایت شام طول او صدوبیست گز و صنفی‌را طول وعرض مساوی است و صنفی آنند که ازگوش فراش و از دیگری لحاف سازند و درصفت ایشان گفته‌اند:

نظم

بکوتاه چشمی سگ جیفه جوی بگوش دراز از خران برده گوی
نه شرمی به بیشانی دلنواز دران چشم کوتاه و گوش دراز
بهنگام خفتن بخسبند سیر یکی گوش بالا و دیگر بزیر
شکن برشکن چین بر ابرویشان کشان ریش تا زیر زانویشان
برون آمده اشکشان چون گراز شکم پهن‌وپا خورد وگردن دراز
چو بوزینگان آمده در وجود مژه زردو رو سرخ‌و دیده کبود
ندارند جز خواب‌وخور هیچ کار نمیرد یکی تا نزاید هزار

القصه آن گروه با اسکندر گفتند که ما از این قوم به تنگ آمده ایم ، پس آیا بکنیم (یعنی مقرر سازیم) برای تو وبیرون آریم از میان مالهای خود، مزدی بشرط آنکه بکنی میان ما وایشان بندی که منع کند ایشان را از برون آمدن .

(۹۵) گفت اسکندر، آنچه دسترسی داده مرا دران آفریدگار من ، بهتر است از آنچه شما می‌خواهید که بمن دهید ، پس مرا یاری دهید بتوانائی (یعنی بمردان توانا) یا چیزی که بدان قوت یابم دربن کار تابکنم میان شما و ایشان حجابی سخت که بعضی‌ازان بر بعضی مرکب باشد .

(۹۶) بیارید برای من ، قطعه‌های آهن . منقول است که‌فرمود تا خشتها از آهن بساختند .

بیت

بفارغ دلی جابجا تن زدند همه روزوشب خشت آهن زدند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

آنگاه حکم داد تا میان دو کوه را که چهار هزار قدم بود در بیست و پنج گز عرض بکندند تا به آب رسید ، پس درته زمین در روی آب یك جره از سنگ خارا نهادند وخشتهای آهن در بالای آن فرش کردند تا چون مساوی شد (یعنی فرش یافت) میان هردو کوه بفرمود تا هیمهٔ بسیار بر بالای آن ریخته دمها بر جوانب آن ترکیب کردند ، گفت مر عمله را کـه بدمید دربن آهنها تا چون بگردانید آن خشتهای آهن را مانند آتش ، بیارید تا بریزم بربالای آهن گرم شده ، روی گداخته .

بیت

بهر روی فرشی برانگیختند بران روی حل کرده میریختند

و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع براند مانند کوهی یکپاره و هموار .

(۹۷) پس نتوانستند یاجوج وماجوج ، آنکه بربالا روند بدان سد بسبب ارتفاع و اغلاس و نتوانستند که مر ورا سوراخ کردن بواسطهٔ شخن (۱) و صلابت .

(۹۸) گفت ذوالقرنین بعد از ساختن آن ، این سد و اقتدار بر اتمام آن ازبرورد گار من یاری است بر آنها که میترسیدند ازفتنهٔ یاجوج و ماجوج، پس چون بیاید وعدهٔ آفریدگار من بخروج یاجوج وماجوج، گرداند این سد را زمین همواره (یعنی آنرا از پیش راه آندو بردارد) و هست وعدهٔ پروردگار من درست و راست خروج این گروه از ماوراء السد یکی از علامات قیامت است ودر آخر سورهٔ انبیاء ذکر آن خواهد آمد (۲)

---

۱ ـ کلفتی ۲ ـ و گفته اند یاجوج و ماجوج خوی نکوهیده وکردار نابسندیده است که چون بران بندشریعت و طریقت نهاده شد اقلیم باطنی (که آنرا به اسکندر تعبیر نموده است) درحصن حصین قرار گرفته آدمی را از زبان کاری باز میدارد .

(۹۹) و میگزاریم برخی از یاجوج وماجوج را آنروز (یعنی روز خروج که ازدحام نموده اضطراب میکنند) و داخل میشوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آنستکه روز قیامت انس وجن از روی تحیر واضطراب درهم آمیزند ودمیده شود در صور برای قیام قیامت پس جمع کنیم همه خلایق را ، جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصهٔ محشر .

(۱۰۰) وظاهر گردانیم دوزخ را ، آنروز برای ناگرویدگان ظاهر کردنی (و اظهار آن برایشان قبل از دخول جهت زجر و تهویل باشد)

(۱۰۱) آن کافرانی که از فرط غفلت ، هست چشمهای دل ایشان ، در پوشش از یاد من (یعنی از مشاهده آیاتی که به آن یاد کرده می شوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان و هستند کافران که از جهت ناشنوائی سخن حق ، نمیتوانند شنودن کلام من یا محجوب میباشند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع ، کما قال : « **واذا قرأت القرآن جعلنا بینك وبین الذین لایؤمنون بالاخرة حجابا مستوراً** »

نظم

چون تو قرآن خوانی ای صدرامم گوششان را پرده سازم از صمم

چشمشان را نیزسازم چشم بند تا نبینند و کـلامت نشنوند (۱)

---

(۱) در مثنوی معنوی در بیان آنکه شیئی واحد سبب وجود دوچیز متضاد میشود (مثل نفخه که سبب ممات وحیات میگردد) میفرماید:

سازد اسرافیل روزی ناله را جان دهد بوسیدهٔ صد ساله را

انبیارا در درون هم نغمه هاست. طالبانرا زآن حیات بی بهاست

نشنود آن نغمه هارا گوش حس گرستمها گوش حس باشد نجس

نشنود نغمهٔ پری را آدمی کوبود ز اسرار پریان اعجمی ✿

(۱۰۲) آیا میپندارند آنانکه نگرویدند ، آنکه فراگیرند بندگانرا (که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام ؟ بجزمن دوستان یعنی معبودان ایشانرا نفع خواهند رسانید (استفهام بمعنی انکاراست(۱) یعنی فراگرفتن ایشان بندگان مرا بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت) ، بدرستیکه ما آماده کردیم دوزخ را برای ناگرویدگان منزل وماوی یا منزل که برای مهمانان آرند (ودراین معنی تهکم‌است وتنبیه برآنکه ایشانرا عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش آن چیزی محقر باشد

(۱۰۳) بگو ای محمد صلی‌الله علیه وسلم ، آیاخبر کنم شمارا بزیان کار ترین مردم از روی کردارها ؟

(۱۰۴) آنانکه گم شد وضایع گشت شتافتن ایشان بعملهای نیکو در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصوم وصلوة میگزرانند و بسبب کفر آن‌همه عملها باطل است وثوابی برآن متفرع نیست (وگفته‌اند مراد ازین طایفه خوارج اند (۲) یا

۞ گرچه هم‌نغمه پری زین عالمست
نغمهٔ دل برتر از هردو دمست

گر پری وآدمی زندانی اند
هردو در زندان این نادانی اند

نغمه های اندرون اولیاء
اولا گوید که ای اجزاء لا

هین ز لای نفی سرها برزنید
این خیال و وهم یکسو افکنید

ای همه بوشیده درکون وفساد
جان باقیتان نروئید و نزاد

حین: که اسرافیل وقتند اولیاء
مرده را زیشان حیاتست و نما

جان هریك مردهٔ از گور تن
بر جهد زاوازشان اندر کفن

گوید این آواز زاوازها جداست
زنده کردن کار آواز خداست

ما بمردیم و یکسلی کاستیم
بانگ حق آمد همه برخاستیم

مطلق آن آواز خود ازشه بود
گر چه از حلقوم عبدالله بود

۱ - آیهٔ شریفه اینست : « افحسب‌الذین کفروا ان یتخذوا عبادی من دونی اولیاء انا اعتدنا جهنم للکافرین‌نزلا » میفرماید در این آیه استفهام از برای انکار است

۲ - مراجعه شود ببرگ ۷۱- ۷۲ همین جلد

یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا وسمعه کنند و اشهر آنستکه از کفار صله رحم واطعام فقراء وعتق رقاب واقع میشود ، حق سبحانه ببطلان آنها حکم میکرد و فرمود که : و ایشان پندارند آنکه‌ایشان نیکو میکنند کار را

(۱۰۵) آن گروه که ذکر کرده شدند ، آنانند که کافرشدند به آیتهای بروردگار خود که قرآنست یا به‌آیت دلائل توحید وبدیدار او یعنی بعث وحشر که درآن وقت رؤیت میسر خواهد شد اهل آنرا پس تباه شد کارهای ایشان که درصورت نیکو می‌نمود وبدان‌جزای خیر نخواهند یافت ، پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان، روز رستخیز ترازوئی که بسنجد آن عملهارا چه همه حبطه شده و نابود گشته یا ایشان را وزنی نخواهیم نهاد (یعنی مقداری‌واعتباری نخواهند داشت بلکه خوار ومبتذل خواهند بود)

(۱۰۶) آنست کار که گفته شد از بطلان عمل وخست قدر ایشان ، پاداش ایشان دوزخ است ، بسبب آنکه نگرویدند وفراگرفتند آیتهای کتاب مرا و فرستادگان مرا ، افسوس کرده شده (یعنی با کتاب و پیغمبر سخریه کردند) .

(۱۰۷) بدرستیکه آنانکه گرویدند بکتاب و رسول و کردند عملهای پسندیده وشایسته ، هست مر ایشان را درحکم خدای‌بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاك بود ، پیشکش .

در تبیان آورده که خدای فردوس‌را به ید قدرت خود آفرید وبمقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید که : **از دادی طیبا و حسنا لاولیائی** (افزون ساز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من) واین چنین بنده‌ها را نزل دوستان میگویند تنبیه بر آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم فردوس به ازای آن محقری و ماحضری تواند بود و آن عطا نباشد

الا دولت لقا :

نظم

نعمت فردوس زاهد را و ما را روی دوست
قیمت هر کس بقدر همت والای اوست (۱)

و گویند فردوس ارفع درجات جنانست که حضرت رسالت فرمود که **فاذاسالتم الله فاسئلوا الفردوس** . لولی آنستکه اسمی از اسمای جنانست که اهل ایمان در آنجا فرود آیند .

(۱۰۸) در حالتیکه جاودان باشند دران ، بجویند ازان بهشتها یا نطلبند ازو تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان دران مهیا باشد .

(۱۰۹) بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل ارض است سیاهی برای نوشتن سخنان پروردگار من (یعنی معانی قرآن یا

(۱) و در مثنوی معنوی وارد است :

هشت جنت ، هفت دوزخ پیش من هست روشن همچو بت پیش سمن

و از ابویزید بسطامی قدس سره منقول است که فرمود هیچ جنتی بالاتر وخوشتر از بهشت لقا و دیدار وصال نیست وهیچ آتشی از آتش دوری و هجران و فراق سوزنده تر نی .

حافظ فرماید :

روز و شب غصه و خون میخورم و چون نخورم
چون ز دیدار تو دورم ز چه باشم دلشاد ؟

و از نگارنده است :

دلم آتش گرفت از داغ هجران ازان آتش شدم غمگین و مضطر
چنان در آتش گرم اوفتادم که جانم سوخت ز گرمی اخگر
وصال یار این آتش نشاند نه آب قلزم و دریای احمر
جوانی دادم از کف از غم هجر ندارم غیر پیری چیز دیگر
(جلالی)

معلومات او) هرآینه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که جسمست و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد پیش از آنکه برسد و نماند علوم آفریدگار من جهت آنکه آن چیز متناهی است پس بمداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود واگر نیز بیاریم بمثل دریای محیط مدد آن مداد و بران افزائیم (۱)

گویند این آیت وقتی نازل شد که یهود مسلمانانرا گفتند که در کلام خود میخوانید که **و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا** و زعم محمد آنستکه اورا حکمت داده‌اند ، پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره میخوانید که **وما اوتیتم من العلم الا قلیلا** جمع میان این دو سخن چگونه توانید کرد ؟

حق سبحانه دراین آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد هرچند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم میتواند بود

نظم

علمها از بحر علمش قطره ای آن چو خورشیداست واینها ذره‌ای
گر کسی درعلم صد لقمان بود پیش علم کاملش نادان بود

(۱۱۰) بگو ای محمد ، جز این نیست که من آدمی‌ام ، مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم ، این قدرت هست که بوساطت جبرئیل وحی کرده میشود بمن ، آنکه جز آن نیست که معبود شما معبودی یکتاست بی‌شریك ، پس هر که امید میدارد دیدار پروردگار خودرا دربهشت یا هر که میرسد ازرسیدن بحق (یعنی باز گشتن بدو روز رستخیز) ، پس باید که بکند کردار شایسته (یعنی پسندیده

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربه لنفدالبحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئت بمثله مدداً »

خدا و در **بحرالحقایق** آورده که عمل صالح (۱) متابعت رسول است و سلوك منهاج سنت او بظاهر که ترك دنیا و اختیار فقر ودوام عبودیت است وبباطن که بریدن است ازخلق وبیوستن است بحق ودیدهٔ همت از مشاهدهٔ ماسوی بربستن وجز بشهود حضرت مولی ناگشودن کما قال : «**مازاغ البصر وماطغی**»

نظم

روی ازهمه برتافتم وسوی تو کردم چشم ازهمه بربستم ودیدار تو دیدم

آورده‌اند که **جندب بن زهد عامری** رضی‌الله عنه بحضرت رسالت عرض کرد که یارسول‌الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی مطلع شد خوشدل میگردم ، حضرت فرمود که خدای عملی را که غیر در آن شریك باشد قبول نمیکند ، حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر را آیت فرستاد که : **ولا یشرك بعبادة ربه احداً**

و باید که بندهٔ که عمل صالح دارد شرك نیارد و انباز نسازد در پرستش پروردگار خود یکی را (یعنی ریا وتصنع عمل نکند که ریا شرك اصغراست وتباه کنندهٔ عمل)

نعوذ بالله من الریاء و نعتصم به من وقوع الزلل (۲)

پایان

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان لقاء ربه فلیعمل عملا صالحاً ولا یشرك بعبادة ربه احدا »

۲ ـ سعدی شیرازی دراین باب فرموده :

عبادت باخلاص نیت نکوست وگرنه چه آید ز بی مغز پوست
چه زنار مغ در میانت ، چه دلق که دربوشی از بهر پندار خلق
بروی ریا خرقه سهل است دوخت گرش با خدا در توانی فروخت

فهرست جلد دوم مواهب علّیه

از جزو ۹ تا ۱۶

سورة انفال	برگ	۲	ـ ۳۶
سورة توبه	«	۳۷	ـ ۱۱۵
سورة یونس	«	۱۱۵	ـ ۱۶۵
سورة هود	«	۱۶۶	ـ ۲۲۰
سورة یوسف	«	۲۲۱	ـ ۲۸۳
سورة رعد	«	۲۸۴	ـ ۳۱۳
سورة ابراهیم	«	۳۱۴	ـ ۳۳۳
سورة حجر	«	۳۳۴	ـ ۳۵۳
سورة نحل	«	۳۵۴	ـ ۴۰۵
سورة اسری	«	۴۰۵	ـ ۴۵۵
سورة کهف	«	۴۵۵	ـ ۵۰۰

جلد سوم این تفسیر نیز بزودی انتشار پیدا خواهد کرد

مجلس شورای ملی

خدا و در **بحر الحقایق**
است و سلوك منهاج سن
عبودیت است وبباطن که
همت از مشاهدهٔ ماسوی
کما قال : «**ما زاغ البص**

روی ازهمه برتافتم وسوی
آورده‌اند که **جن**
عرض کرد که یارسول الل
مطلع شد خوشدل میگ
در آن شریك باشد قبو
آیت فرستاد که : **و**
و باید که بندهٔ
در پرستش پروردگار
ریا شرك اصغراست و
نعوذ بالله من

---

۱ ـ آیهٔ شر
انما الهکم اله واحد
بعبادة ربه احدا »
۲ ـ سعدی
عبادت باخلاص ن
چه زنارمغ در میان
بروی ریا خرقه سم

manager.parliament.org